



کتابت جامعہ

جامعہ اسلامیہ

دہلی

Rare

شعبہ 954.918

شمارہ 16459

تاریخ 2222

تاریخ

تازه نوای معارک

تازه

نواي معارك

تاليف

منشی عطا محمد شکارپوري

درسنه ۱۳۷۱ هـ

به تصحيح و تشييه و تعليق

عبدالحي حبيبي افغانی



از نشرات

سندهي ادبي بورډ، كراچي، پاڪستان

۱۹۵۹ء

نشر کرده :

محمد ابراهیم جویو، دبیر انجمن سندھی ادبی
(جملہ حقوق این کتاب مخصوص العین سدهی ادبی است)

باہتمام محمد اقبال عباسی
در نیو سندھ پریس ، وکٹوریہ روڈ ،
کراچی ، پاکستان ، طبع شد

یاد آوری ناشر

این کتاب در سلسله 'نشریات انجمن ادبی سندهی، تحت بر نامه' "وسایل تکامل تاریخ و ادبیات ملی" ترتیب و طبع گردید.

بر خوانندگان محترم پوشیده نیست، که بسا آثار گران بهای عربی و فارسی از طرف محققین بزرگ سندهی در زمینه' تاریخ و سیتر و حدیث و تصوف و ادب و شاعری نوشته شده، و تاکنون برخی ازان بصورت مخطوطات در زوایای کتبخانههای شخصی، بطاق نسیان - اند. این انجمن می خواهد که چنین آثار گزیده ار گوشه' تاریکی و گمنامی بر آورد، و بنظر ارباب ذوق و دانش برساند.

در مدت هشت سالیکه این برنامه از ۱۹۵۶ م تا ۱۹۶۳ م دوام می کند، در نظر داریم که (۱۳) کتاب عربی، (۳۰) کتاب تاریخی فارسی، و (۵۷) کتاب شعر و ادب فارسی، و (۷) کتاب اردو، و (۶) کتاب انگلیسی را طبع و نشر نماییم.

کتابیکه اکنون بخوانندگان گرامی تقدیم می شود، از سلسله' نشریات فارسی کتاب دهم است. و از جمله آثاریکه تاکنون بطبع و نشر آن موفق آمده ایم، پانزدهم کتاب شمردن می شود، که اینک از نظر خواننده' عزیز می گذرد.

اعتراف

انجمن سندهي ادبي از مساعدت مالي وزارت
معارف حكومت پاكستان كه از روي كمال
معارف خواهي در راه طبع و نشر سلسله* مطبوعات
اين انجمن فرموده است، خيلي متشكر بوده و
اين اقدام نيكو را بنظر تقدير و استحسان
مي نگرد -

”این ملک سنده که بمنزلهٔ مادر است چگونه در تصرف
انگریزان بدهیم؟“ — غلام محمد لغاری .

* * *

”این ملک سنده بمنزلهٔ مادر ما بلوچان است، که از پستان
شیر پیدایش آن، هشت به هشت پرورش یافته ایم، حقوق مادر
و پدر بر اولاد بسیار است، نهایت حال را نثار راهِ خدمت
این والد خواهیم نمود!“ — غلام محمد لغاری .

فهرست

صفحه	
	آغاز: سید حسام الدین راشدی
(۱)	مقدمه: عبدالحق حبیبی افغانی (مرتب)
(۳)	شرح حال مولف کتاب
(۵)	شغل منشی گری و ملازمت شکارپور
(۶)	سفرهای پشاور و کابل و هرات
(۷)	مختارکاری* قندهار
(۹)	سفر هرات
(۱۰)	احتراز از شمول به جنگ مکه
(۱۱)	ولادت و وفات مولف
(۱۲)	اخلاق مولف
(۱۲)	تالیف کتاب
(۱۵)	یک نفر راوی
(۱۶)	چگونگی* نسخ خطی* کتاب
(۱۸)	خزاین تاریخ

تازه نوای معارک

دیباچه (مؤلف)

۱

در بیان نعت اورنگ آرای نبوت و سروری، صدر نشین
مسند رسالت و پیغمبری، اعنی احمد مجتبی
محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم آله و اصحابه اجمعین

۵

- در بیانِ توصیف و ثنائیِ نیرانِ اعظم برج امامت و سروری،
ماه تابانِ فلکِ هدایت و رهبری، اعنی جناب اصحاب
کبار، رضوان الله تعالی علیهم اجمعین ۶
- در بیان [منقبت] شمسوارانِ میدانِ وغا، چابک سوارانِ
عرصهٔ دشت کربلا، شافعانِ روز محشر، یعنی
جناب امامین الشهدین، رضی الله عنهما ۸
- متحرک ساختن سلسلهٔ التماس، در خدمت با برکب
نوازدگانِ قانونِ بلاغت و سخن پروری، و نغمه طرازان
ساز فصاحت و نکته پروری، در باب عیوب [پوشی]
این ذرهٔ بی مقدار ۱۰
- ۱- در بیانِ نواختن کوس سلطنت هر یک از سلاطین
نامدار و خواقینِ بلند اقتدار، از ابتدای پادشاه
[نادر شاه] لغایت عزل سلطنت محمود شاه خلف
تیمور شاه علیه الرحمة و الغفران ۱۶
- ۲- در بیان کشته شدن عالیجاه عطا محمد خان بارکزئی
برادر یار محمد خان از دست سردار سمندر خان
بامیزئی در پشاور و باز آمدن شاه شجاع الملک
از لاهور ۳۰۰ در پشاور، و گرفتار شدن شاه در پشاور
۳۰۰ و محبوس شدن شاه در کشمیر سنه ۱۲۵۶ هـ ۲۴
- ۳- در بیان گرفتار شدن شاه شجاع الملک در لاهور
بدست خالصه سنگه و گرفتن جواهر "کوه نور"

- خالصه جنگه از شاه مدوح، و فراری شدن شاه
 از حبس لاهور از راه نقب و رسیدن در لودیانه ۳۰
 در بیان جلوس بندگان محمود شاه بر تخت سلطنت
 و سرفراز شدن اشرف الوزرا [فتح خان] بخلاع
 وزارت و ایام کامرانی بعضی و عشرت بسر بردن ۳۶
 در بیان فوتیدن مسمّاة بهاگل منکوحه اشرف الوزرا،
 که از ارباب نشاط کشمیر بود - و شادی نمودن
 وزیر در پشاور از قاضی خیلان پشاور، و گذاشتن
 او را، و بار دیگر گرفتن زنی از ارباب نشاط کشمیر
 بزور و صاحب خانه ساختن او را ۴۲
 در بیان تماشا نمودن و کلای امیران سندھ در پشاور،
 و عاشق شدن میر اسمعیل شاه بر مسمّاة لطیفی
 کنجینی، و بعد از چند ایام گریخته رفتن مسمّاة
 مذکور از خدمت میر اسمعیل شاه طرف رسول نگر،
 و نامه نوشتن طرف او ۰۰۰ و در جوابی این خاکسار
 از طرف مسمّاة مذکور ۰۰۰ ۴۵
 — نامه از طرف میر اسمعیل شاه ۴۵
 — جواب نامه : من انشاء خاکسار ۴۷
 (و سرگذشت وزیر فتح خان) ۵۱
 در بیان رفتن وزیر فتح خان در اندرون قلعه هرات
 بجهت خوردن ضیافت و گرفتار نمودن (شهزاده)

- حاجي ليروزالدين شاه، و باسيري فرستادن. او را
 ۵۶ جانب قندهار
- ۸- در بيان رفتن اشرف الوزرا وزير فتح خان بنا پر جنگ
 ميرزا عباس علي شاه و هزيمت يافتن طرفين و رسيدن
 ۶۱ وزير فتح خان در هرات
- ۹- در بيان رفتن شاهزاده کامران از قندهار طرف هرات
 و گرفتار نمودن وزير فتح خان و کور ساختن او را
 ۶۶ ۱- در بيان گرفتار شدن وزير فتح خان بدست شاهزاده
 کامران، و کشيدن چشم وزير مذکور، و فرار شدن
 برادران [وزير مذکور]
 ۷۰ ۱۱- در بيان آمدن شاهزاده جهانگير خلف شهزاده
 کامران طرف کابل، و جنگ نمودن با سردار
 دوست محمد خان و هزيمت [يافتن] شاهزاده
 مذکور
 ۷۳ ۱۲- در بيان آمدن شهزاده کامران از هرات و جنگ
 نمودن با سردار دوست محمد خان و هزيمت يافتن
 او، و کشتن وزير فتح خان را به گوناگون عذاب،
 و باز رفتن جانب هرات
 ۸۲ ۱۳- در بيان آمدن سردار محمد عظيم خان از کشمير،
 و طلبانيدن پندگان شاه شجاع الملک را از لوديانه
 و داخل شدن شاه در پشاور، و جنگ نمودن با

- سردار محمد عظيم خان، و هزيمت يافتن [شاه و
رسيدن محمد تيمور شاه] در شکارپور ۸۸
- ۱۴- در بيان آمدن سردار محمد عظيم خان از کشمير
و جنگ نمودن با شاه شجاع الملک در پشاور و
هزيمت شاه، و چند روز توقف شاه در دره خيبر
از انجا آمدن در شکارپور از راه مزارى ها برهنونى
سيد ولي شاه ۹۵
- ۱۵- در بيان آنکه بعد هزيمت شاه شجاع الملک از پشاور
مير صاحبان سنده در کشيدن شاهزاده محمد تيمور
از شکارپور بسيار ساعى شدند ... ۱۰۱
- ۱۶- در بيان نزول اجلال شاه شجاع الملک در شکارپور ۱۰۷
- ۱۷- در بيان مراجعت فرمائى اولياى دولت از حيدرآباد
و خيبرپور ۱۱۵
- ۱۸- در بيان اطوار ظالمانه شاه [شجاع] در شکارپور ... ۱۱۹
- ۱۹- در بيان رفتن سيادت و شرافت پناه سيد محمد کاظم شاه
بطريق رسالت پيش سردار محمد عظيم خان در کابل
... و او را همراه خود آورده اولياي دولت را از
شکارپور کشيدند ۱۲۶
- ۲۰- در بيان آمدن سردار محمد عظيم خان بموجب
استدعاي اميران سنده و وقوع گفتگو مابين اولياي
دوات و اميران سنده و سردار محمد عظيم خان ... ۱۳۱
- ۲۱- در بيان آنکه اميران سنده از روي تجويز عاقلانه

- امتای دولت [شاه شجاع] را از شکارپور کشیده
 ۱۳۷ بطرف خود طلبانیدند
- ۲۲- در بیان رفتن شاه شجاع الملک از شکارپور ...
 ۱۴۴
- ۲۳- در بیان آمدن بعضی خوانین سردار محمد عظیم خان
 ۱۵۱ بحضور اولیای دولت [شاه شجاع] ...
- ۲۴- در بیان مصالحه نمودن امیران سنده با سردار
 ۱۵۸ محمد عظیم خان ...
- ۲۵- در بیان ملاقات امیران با سردار محمد عظیم خان
 ۱۶۱
- ۲۶- در بیان بعد مصالحه* امیران سنده آمدن سردار
 ۱۶۶ محمد عظیم خان در شکارپور ...
- ۲۷- در بیان آمدن شاهزاده کامران بعزم تسخیر قندهار
 ۱۷۵
- ۲۸- در بیان کشته شدن مهولی خان در قلعه هرات از
 ۱۸۱ دست شاهزاده جهانگیر ...
- ۲۹- در بیان رفتن سردار صاحبان قندهار از قلعه* فراه
 ۱۸۵ جانب هرات ...
- ۳۰- در بیان جنگ نمودن سرداران قندهار با امرا و
 خوانین هرات و فریب خوردن از محمد خان خلف
 عیسی خان کوهی
 ۱۹۱
- ۳۱- در بیان رفتن سردار شیر دل خان برای ملاقات
 محمد خان کوهی، و آگاه شدن از فریب بازی*
 کوهی* مذکور و باز آمدن در هرات
 ۱۹۷

- ۳۲- در بیان فریب بازي* محمد خان کوهي و جنگ نمودن با سردار صاحبان و هزیمت یافتن کوهي* مذکور
۲۰۴
- ۳۳- در بیان مراجعت سردار صاحبان [قندهار] از هرات بی نېل مقصود ...
۲۱۳
- ۳۴- در بیان رفتن سردار شیر دل خان طرف کابل و گرفتار نمودن حبیب الله خان خلف مرحوم [سردار] محمد عظیم خان و جنگ نمودن با سردار دوست محمد خان...
۲۲۳
- ۳۵- در بیان رفتن سردار رحم دل خان از شکارپور جانب قندهار...
۲۳۰
- ۳۶- در بیان آمدن [سید] احمد [بریلوي] شاه غازي در سند ...
۲۴۳
- ۳۷- در بیان مقابله نمودن عالیجاه یار محمد خان بارکزئي ناظم پشاور با جناب سید احمد [بریلوي] شاه غازي و کشته شدن بارکزئي مذکور...
۲۵۲
- ۳۸- در بیان کشتن مولوي احمد علي را ... در پشاور
۲۵۷
- ۳۹- در بیان قلب کرم [مرگ] عالیجاه میر کرم علي خان والي هیدرآباد و نشستن بمسند مراد کامرانی عالیجاه میر مراد علي خان ... و انتقال میر سهراب خان والی* خیبرپور ...
۲۶۶
- ۴۰- در بیان فوتیدن عالیجاه نواب ولي محمد خان لغاري
۲۷۲

- ۳۱- در بیان رفتن وکلای اولیای دولت بناء بر عزا پرسی
 ۲۸۰ عالیجاه مرحوم میر مراد علی خان ...
- ۳۲- در بیان گریختن کار پردازانِ امیران سنده از
 ۲۸۸ ملک شکارپور ...
- ۳۳- در بیان ماسور نمودن اولیای دولت عالیجاه سمندر خان
 ۲۹۳ در مقابله لشکر امیران خیرپور واقع سکهر
- ۳۴- در بیان جنگ نمودن لشکر امیران خیرپور با عالیجاه
 ۳۰۰ سمندر خان و هزیمت یافتن لشکر مذکور ...
- ۳۵- در بیان ماتم داری بلوچان کشته گان که در جنگ
 ۳۱۱ سردار سمندر خان کشته شدند
- ۳۶- در بیان آمدن امیران سنده با عساکر باراده*
 ۳۱۶ مقابله ... و مصالحه نمودن شاه
- ۳۷- در بیان رفتن اولیای دولت [شاه شجاع] جانب قندهار
 ۳۲۲
- ۳۸- در بیان مقابله نمودن سردار صاحبان قندهار و
 ۳۲۹ امیر دوست محمد خان ... و هزیمت شاه [شجاع]
- ۳۹- در بیان بعد هزیمت اولیای دولت [شاه شجاع]
 ۲۳۴ تمام اسباب بدست یغمای سردار صاحبان قندهار افتاد
- ۵۰- در بیان رفتن اولیای دولت در قلعه سالو خان ...
 ۳۳۷
- ۵۱- در بیان رونق افزائی* اولیای دولت در مکان
 ۳۴۵ روجهان ...
- ۵۲- در بیان رسیدن اولیای دولت در لال کانه ...
 ۳۵۱

- ۵۳- در بیان فرستادنِ وکلای امنای دولت پیش
امیران سنده ... ۳۵۶
- ۵۴- در بیان مایوس شدنِ اولیای دولت از امیرانِ سنده ۳۵۹
- ۵۵- در بیان رفتن لشکر افواج بحر امواج سرکار انگلیسه
طرف خراسان باتفاق اولیای دولت [شاه شجاع] ... ۳۶۵
- ۵۶- در بیان آمدنِ لشکر سرکار انگلیسه بهادر از بمبئی ۳۷۷
- ۵۷- در بیان هزیمت سردار صاحبان قندهار ... ۳۹۰
- ۵۸- در بیان رفتنِ افواج انگلیسه بهادر بعد فتح غزنی
جانب دارالسلطنه کابل ... ۴۰۳
- ۵۹- در بیان مراجعت افواج انگلیسه بهادر از کابل ... ۴۱۱
- ۶۰- در بیان زد برد بلوچان کوهستان و براهوی و غیره ... ۴۱۷
- ۶۱- در بیان رفتن صاحبانِ عالیشان طرف چتر و فلیجی
و گرفتار نمودن بچار خان دویبکی ... ۴۲۳
- ۶۲- در بیان رفتن صاحبانِ انگریز بهادر طرف قلعه کهان
..... و هزیمت صاحبان ۴۲۹
- ۶۳- در بیان آمدنِ میر نصیر خان [براهوی] بر قلات
و گرفتن قلات از شاه نواز خان براهوی ... ۴۳۴
- ۶۴- در بیان رفتن جناب راس ییل صاحب بهادر بطرف
شال کوت ... ۴۴۱
- ۶۵- در بیان آمدنِ امیر دوست محمد خان از بخارا ... ۴۴۶
- ۶۶- در بیان رفتن امیر بی نظیر در قلعه عبدالسبعان خان ... ۴۵۷

- ۶۷- در بیان آمدن امیر بی نظیر [دوست محمد خان]
 ۴۶۴ خود بخود در کابل ...
- ۶۸- در بیان مکناتن صاحب که بموجب فرمان جناب
 ملکه انگلستان مستعد فرمان فرمائی هندوستان
 ۴۷۶ گردیده ...
- ۶۹- در بیان جنگ نمودن عالیجاه عبدالله خان اچکزئی
 ۴۸۲ با فوج انگریزان ...
- ۷۰- در بیان رفتن غازیان جلادت نشان در قلعه
 ۴۹۳ مکناتن صاحب و جنگ کردن بانواج انگریز
- ۷۱- در بیان آنکه بعد هانزده روز عالیجاه عبدالله خان
 و امین الله خان ده هزار لشکر جمعیت همراه خود
 ۴۹۸ گرفته بنای جنگ نمودند ...
- ۷۲- در بیان آمدن سردار محمد اکبر خان از بخارا و
 ۵۰۳ رسیدن در کابل ... و کشتن مکناتن صاحب
- ۷۳- در بیان آنکه بعد کشته شدن مکناتن صاحب
 بهادری عالیجاه پاتنجر صاحب قائم مقام صاحب
 ۵۱۴ مددوح گردیده ...
- ۷۴- در بیان روانه نمودن عالیجاه شمس الدین خان را
 ۵۲۰ طرف قلعه غزنین ...
- ۷۵- در بیان رفتن سردار محمد اکبر خان جانب جلال آباد
 ... و کشته شدن شجاع الملک از دست
 ۵۲۷ شجاع الدوله ...

- ۷۶- در بیان بعد قتل شدن اولیای دولت [شاه شجاع]
مراجعت سردار محمد اکبر خان در کابل ... ۵۳۷
- ۷۷- در بیان رفتن صاحبان انگلیسه دفعه ثانی در کابل
و سوختن چهار سطح بازار کابل ... ۵۳۳
- ۷۸- در بیان فتح نمودن قلعه غزنین را بار دیگر عالیجاه
جنرال نات صاحب ... ۵۵۲
- ۷۹- در بیان آنکه راویان می گویند که دفعه ثانی
آمدن فوج انگریز صاحب بهادر در کابل و
بردن دروازه غزنین از سومات ... بسازگاری
سردار محمد اکبر خان بود ... ۵۶۳
- ۸۰- در بیان رهائی یافتن دوست محمد خان از قید فرنگ ... ۵۷۱
[قتل بازان و زاغان] ۵۸۲
- ۸۱- در بیان رفتن امیر بی نظیر [دوست محمد خان]
از جلال آباد طرف کابل ... ۵۹۳
- ۸۲- در بیان آمدن سرداران قندهار از ایران در قندهار ... ۵۹۸
- ۸۳- در بیان رفتن صاحبان انگریز بهادر در هرات پیش
شهباده کامران ... ۶۰۵
- ۸۴- در بیان آمدن صاحبان انگریز بهادر در ملک سنده ۶۱۱
- ۸۵- در بیان آمدن صاحبان انگریز از ولایت خراسان
به حصول مدعا ... ۶۲۰

- ۸۶- در بیان رفتن جنرل سر چارلس نیپئر صاحب بهادر
در کوت دیچی ... ۶۲۹
- ۸۷- در بیان آمدن عالیجاه خدا یار خان درقانی بامیزنی
بر شکارپور ... ۶۳۴
- ۸۸- در بیان رفتن دیوان جیت مل از شکارپور و
گرفتن مبلغان از هندوان گودامی و غیره ... ۶۴۱
- ۸۹- در بیان جنگ نمودن امیران حیدرآباد سنده با صاحبان
انگریز بهادر و هزیمت یافتن ... ۶۵۳
- ۹۰- در بیان مقابله عالیجاه میر شیر محمد خان با فوج
انگریز و هزیمت یافتن میر مذکور ... ۶۷۰
- ۹۱- در بیان تسخیر ملک سنده و نوشتن مراسله سرداران
قندهار و خراسان ... ۶۸۱
- ۹۲- در بیان رفتن عالیجاه شیر محمد خان بنا بر آوردن
کومک از قندهار ... ۶۸۶
- ۹۳- در بیان نواختن قانون خدمات میر صاحب میر
علی مراد خان بهادر ... و برعکس مکافات یافتن ... ۶۹۴
- ۹۴- در بیان متهم ساختن مدعیان میر صاحب [علی
مراد خان] را بکشیدن ورق مصحف از عهد نامه
۷۰۵
- ۹۵- در بیان نمک حرامی شیخ علی حسن و نوازشات
میر صاحب [علی مراد خان] بهادر ... ۷۰۹

- ۹۶- در بیان اجلاس صاحبان انگریز در مقدمه دریافت
جلسه سازی ورق کلام الله نسبت بهر صاحب بهادر ۷۱۷
- ۹۷- در بیان رفتن لشکر انگریز بهادر ملک میر علی
مراد خان بهادر و گرفتن ملک ازو ... ۷۲۳
- ۹۸- اشتہار نامہ سرکار انگریز بهادر ... در باب
عزل ریاست و غصب ملک ... ۷۲۹
- ۹۹- در بیان مایوس ماندن میر صاحب [علی مراد خان]
از ملک سوروئی متعلقہ دستار ... ۷۳۲
- ۱۰۰- در بیان گوہر درج معرفت بہر میان علی گوہر
کہ گوہر ... حیات را درین آرزو بخاک بہرد ... ۷۳۹

۲- تعلیقات

- ۱- ایستویک (Eastwick) ۷۳۹
- ۲- نادر شاہ افشار (۱۱۰۰-۱۱۱۶ھ) ۷۵۰
- ۳- احمد شاہ ابدالی و دودمانہی ۷۶۹
- ۴- ہارکڑائی و سردار ہائندہ خان و اولادہی ۷۹۰
- ۵- وزیر شیر محمد خان ۷۹۵
- ۶- میران تالہوری سندھ ۷۹۸
- ۷- میر واعظ ۸۰۲
- ۸- وزیر اکرم خان، امین الملک ہامہڑئی پوپل زئی ۸۱۱

- ۹- نواب ولي محمد خان لغاري ۸۱۵
- ۱۰- عبدالله خان و عطا محمد خان ۸۲۳
- ۱۱- عبدالغفور خان ۸۲۹
- ۱۲- مهاراجه رنجيت سنگھ (۱۷۸۰-۱۸۳۹ع) ۸۳۰
- ۱۳- الماس كوه نور ۸۳۳
- ۱۴- قاضي خيلان پشاور و قاضي محمد حسن ۸۳۵
- ۱۵- محمد زائبان شكارپور و گزهي ياسين ۸۴۶
- ۱۶- قتل وزير فتح خان ۸۵۲
- ۱۷- مجدد ديان سنده و افغانستان ۸۵۷
- ۱۸- لعل شهباز قلندر ۸۵۹
- ۱۹- ميان قبول محمد ۸۶۲
- ۲۰- تلنگه - گنگا جمني - كهار ۸۶۴
- ۲۱- ميرزا احمد خان ۸۶۶
- ۲۲- عبدالله خان اچکزئي ۸۶۸
- ۲۳- وفات سردار محمد عظيم خان ۸۷۱
- ۲۴- وفات سردار شير دل خان ۸۷۲
- ۲۵- جنرل وينتورا ۸۷۳
- ۲۶- پير صبيح الله و خاندانها ۸۷۴
- ۲۷- شهادت سيد احمد بريلوي ۸۷۷
- ۲۸- قاضي محمد حسن ۸۷۹
- ۲۹- درگاه شاه خيرالدين ۸۷۹

- ۲۹- میر معراب خان بلوچ و دودمانِ خاتانِ قلات
(احمد زئی)
۸۸۱
- ۳۰- کیول (مسٹر کیمپبل Campbell)
۸۸۳
- ۳۱- برنس (Sir Alexander Burnes)
۸۸۸
- ۳۲- رابرت لیچ (Robert Leech)
۸۹۰
- ۳۳- پوتنجر (Pottinger)
۸۹۱
- ۳۴- لارڈ آکلینڈ (۱۸۳۹-۱۷۸۳ع)
۸۹۳
- ۳۵- مکناگتن (Sir William Hay Macnaghten)
۸۹۶
- ۳۶- ویلشائر (Sir Thomas Willshire, Bart.)
۸۹۸
- ۳۷- جنرال سِل (۱۸۳۵-۱۷۸۲ع)
۹۰۱ (Sir Robert Henry Sale)
- ۳۸- ماریوت (۱۸۷۱ع) (William Frederick Marriot)
۹۰۳
- ۳۹- چارلس رابرت کریتن (۱۸۳۸-۱۷۸۹ع)
۹۰۳ (Charles Robert Curreton)
- ۴۰- سر ویلوی کاتن (۱۸۶۰-۱۷۸۳ع)
۹۰۴ (Sir Willoughby Cotton)
- ۴۱- لارڈ (Percival Barton Lord) (۱۸۳۰-۱۸۰۸ع)
۹۰۴
- ۴۲- سردار غلام حیدر خان
۹۰۵
- ۴۳- لشکر اندوس و فتح غزنی (Indus Army)
۹۰۸

۹۱۶ - ۴۴ - میجر ټاډ (Elliot D'Arcy Todd) (۱۸۰۸-۱۸۴۵ع)

۴۵ - سر کلود وید (۱۸۶۱-۱۷۹۳ع)

۹۱۶ (Sir Claude Martin Wade)

۹۱۸ - ۴۶ - شهادت میر محراب خان قلات

۹۲۰ - ۴۷ - ملا محمد حسن و رحیم داد، وزرای قلات

۴۸ - کلنل ډیني (۱۸۳۲-۱۷۸۵ع)

۹۳۲ (William Henry Dennie)

۴۹ - فیلډ مارشل پالک (۱۸۷۲-۱۷۸۶ع)

۹۳۳ (Sir George Pollock Bart.)

۹۳۵ - ۵۰ - قتل شاه شجاع

۹۳۸ - ۵۱ - جنرال میکاسل (Sir John Mecaskill) (۱۸۴۵ع)

۹۳۸ - ۵۲ - جنرال نات (Sir William Nott) (۱۸۴۵-۱۷۸۲ع)

۹۴۰ - ۵۳ - موهن لال

۵۴ - الین برو (Edward Law, First) (۱۸۷۱-۱۷۹۰ع)

۹۴۸ Earl Ellenborough)

۵۵ - نیپهر (Sir Charles James) (۱۸۵۳-۱۷۸۲ع)

۹۵۰ Napier)

۵۶ - معاهدات میران سنده با دولت هند برطانوي

۹۵۲ (۱) معاهده با میر غلام علي خان تالپور

- (۲) معاهده میران سنده با ن، ۵، استو ۹۵۳
- (۳) عهدنامه میران سنده با الفستن و نویبر. ۱۸۲۶ ۹۵۴
- (۴) معاهده مودت و صلح با میر خیرپور ۹۵۶
- (۵) معاهده مراد علی خان تالپر با هنری پاتنجر ۲۰ اپریل ۱۸۳۲ ع ۹۵۶
- (۶) ضمیمه معاهده نمبر [۵] سابق الذکر ۹۵۸
- ضمیمه دیگر تجارتی ۹۶۱
- (۷) معاهده ۲۰ اپریل ۱۸۳۸ ع ۹۶۵
- (۸) معاهده ۱۰ جنوری ۱۸۳۹ ع با میر خیرپور ۹۶۶
- میر رستم خان
- (۹) عهد نامه تفویض کراچی به حکومت انگلیسی ۹۶۹
- ۳ فروری ۱۸۳۹ ع
- (۱۰) معاهده نظامی بین میران سنده و لارد ۹۷۰
- آکلیند ۵ فروری ۱۸۳۹ ع
- (۱۱) عهد نامه با میر شیر محمد خان میرپور ۹۷۴
- ۱۸ جون ۱۸۴۱ ع
- (۱۲) معاهده ۱۸۴۲ ع با میران حیدرآباد ۹۷۶
- (۱۳) معاهده ۴ نومبر ۱۸۴۲ ع با میران خیرپور ۹۷۸
- (۱۴) اسناد سیاسی سنده هنگام لشکر کشی ۹۸۰
- ۱۸۴۹ بافغانستان

تازه نوای معارک (۱۸) فهرست

- ۹۸۱ (۱۵) دو اقرار نامه
 ۹۸۲ (۱۶) اقرارنامه دیگر بنام میرنورمحمد خان و نصیرخان
 ۹۸۳ (۱۷) قتل یادداشت مرسله کرنل هنری پائنجر صاحب
 ۹۸۶ (۱۸) [یاد دهانی خاص]
 ۹۸۷ (۱۹) نامه لارد بنتک به میر مراد علی خان
 ۹۹۰ -۵۷ میان علی گوهر
 ۵۸ - سر هنری فریر [۱۸۱۵-۱۸۸۳ع]
 ۹۹۰ (Sir Henry Bartle Edward Frere)
 ۹۹۲ -۵۹ جنرال جیکب [۱۸۱۲-۱۸۵۸ع] (John Jacob)
 ۹۹۳ -۶۰ اسماعیل شاه و کاظم شاه و غیره
 ۹۹۸ - شجره نسب میر اسماعیل شاه و کاظم شاه
 ۹۹۹ -۶۱ دیوان گدومل

۳- فهرست

- ۱۰۰ -۱ فهرست اسمای رجال
 ۱۰۵۴ -۲ فهرست اماکن جغرافی
 ۱۰۸۷ -۳ نامهای کتب
 ۱۰۹۹ -۴ اسمای اقوام و قبائل
 ۱۱۰۸ -۵ مصطلحات خاص
 ۱۱۱۶ -۶ صنعت نامه

فهرست نسب نامها

- | | |
|-----|---|
| ۴۶۷ | ۱ (شجره) نادر شاه افشار |
| ۴۶۹ | ۲ شجره ابدالیان |
| ۴۷۰ | ۳ شجره نسب شاهان سدوزائی ابدالی (درائی) |
| ۴۸۹ | ۴ شجره خاندان کلپوڑه |
| ۴۹۴ | ۵ شجره بارکزائیان (حصه اول) |
| | ۶ شجره بارکزائیان (حصه دوم) اولاد سردار پاینده خان
محمد زائی یا برادران بارکزائی خانواده شاهي
افغانستان |
| ۴۹۴ | ۷ شجره بارکزائیان (حصه سوم) امیر دوست محمد خان |
| ۴۹۴ | محمد زائی، بارکزائی |
| ۴۹۷ | ۸ (شجره) بامیزئی پوپلزئی |
| ۸۰۱ | ۹ حکمرانان و رجال ادب در خانواده تالپوران |
| ۸۲۳ | ۱۰ شجره دودمان نواب ولی محمد خان لغاري |
| ۸۵۸ | ۱۱ حضرات مجددی سنده و افغانستان |
| ۸۶۳ | ۱۲ شجره خاندان میان قبول محمد |
| ۸۷۶ | ۱۳ شجره خاندان راشدی (پیر پکاڑو) |
| ۸۸۲ | ۱۴ شجره نسب خاندان خانان قلات |
| ۹۲۴ | ۱۵ شجره نسب خاندان نائب خیل |
| ۹۳۱ | ۱۶ شجره خاندان ملا رحیم داد |
| | ۱۷ شجره نسب میر عبدالهادی (آغا اسمعیل شاه
و کاظم شاه) |
| ۹۹۸ | |

فهرست تصاویر

- ۱ احمد شاه ابدالی (درانی، سدوزئی) ۱۶- [۷۶۹]
- ۲ تیمور شاه بن احمد شاه ابدالی ۱۶- [۷۹۱]
- ۳ شاه محمود بن تیمور شاه بن احمد شاه ابدالی ۱۶
- ۴ شهزاده کامران بن شاه محمود بن تیمور شاه ۵۲- و غیره
- ۵ شاه شجاع بن تیمور شاه بن احمد شاه ابدالی ۱۸- و غیره
- ۶ وزیر فتح خان بن سردار پاینده خان نارکزئی ۱- [۹۰-]
- ۷ سردار محمد عظیم خان بن سردار پاینده خان
بارکزئی ۵۱- [۷۹۰]
- ۸ سردار پردل خان بن سردار پاینده خان
بارکزئی ۷۰- و غیره
- ۹ سردار شیر دل خان بن سردار پاینده خان
بارکزئی ۷۰- و غیره
- ۱۰ آغا اسماعیل شاه ۳۵- [۹۹۳]
- ۱۱ مهاراجه رنجیت سنگھ ۳۰- و غیره
- ۱۲ نادر شاه افشار ۵۹۰- [۷۵۰]
- ۱۳ نائب امین الله خان لوگری ۵۳۱
- ۱۴ عبدالله خان اچکزئی ۳۸۲
- ۱۵ عطا محمد خان بامیزئی ۲۱- [۸۷۵]
- ۱۶ قاضی محمد حسن پدشکار شاه شجاع ۲۸۰- [۸۳۵]

- ۱۷ قلعه پکهر، بر دریای اندس (دروازه شمالی) ۳۷۵
- ۱۸ کویت (شال کوٹ) ۳۸۳-۳۴۱
- ۱۹ توپ کلان غزنی ۳۹۵
- ۲۰ حمله انگلیس بر غزنی ۳۹۶
- ۲۱ قلات (دروازه قندهار) ۴۱۳
- ۲۲ خرابه زار یک کمین گاه امیر دوست محمد خان ۳۵۸-۵
- ۲۳ بالا حصار کابل ۵۳۳
- ۲۴ قلعه نواب جبار خان در جوار کابل ۴۴۹/۴۲۸
- ۲۵ مکانات نماینده مختار انگلیس در کابل ۵۱۴/۳۷۳
- ۲۶ الکسندر برنس ۳۵۹
- ۲۷ کپتان اندرسن ۳۹۰
- ۲۸ میجر هاتنجر ۵۱۴
- ۲۹ موهن لال (مؤلف حیات امیر دوست محمد خان) ۴۰۰- [۹۴۰]
- ۳۰ لیڈی سیل [۹۰۲]
- ۳۱ امیر دوست محمد خان بن سردار پاینده خان
- بارکزی ۴۳- ۶۶۴ و غیره
- ۳۲ وزیر محمد اکبر خان غازی بن امیر دوست محمد خان ۴۰۳
- ۳۳ سردار غلام حیدر خان ولی عهد
- (بن امیر دوست محمد خان) ۳۹۰
- ۳۴ مقبره میر کرم علی خان تالپر (میر حیدرآباد) ۲۶۶
- ۳۵ قبر میر مراد علی خان تالپر (میر حیدرآباد) ۲۶۶

- ۳۶ مقبره نواب ولی محمد خان لغاري "ولی" ۲۷۲
- ۳۷ مير صوبدار خان "مير" (بن مير فتح علی خان
۶۵۳-۳۷۸) (تالپر موسس دودمان تالپر)
- ۳۸ مير نصير خان "جعفري" (بن مير مراد علی خان
۶۶۴) (تالپر، مير حيدرآباد)
- ۳۹ مير شهداد خان "حيدري" (بن نور محمد خان
۶۷۴) (بن مير مراد علي خان تالپر)
- ۴۰ مير علي مراد خان اول- مير خيرپور
- ۴۱ درگاه حضرت نظام الدين مجددي- شکارپور ۸۵۸
- ۴۲ درگاه حضرت سچل سرمست (درازا) ۸۶۳
- ۴۳ نقشه مهم لشکر اندوس (Route Map of
۳۶۵ the Army of the Indus 1839)

آغاز

در سلسلهٔ متون تاریخ سنده که انجمن ادبی سندهی به نشر و طبع آن همت گماشته یکی هم این کتابست که حوادث ایام سقوط دولت تالپوریان و اوایل نفوذ قوای انگلیسی را در سنده شرح میدهد و اکثر وقایع آن چشم دید مؤلف است که خود از مردم این سر زمین بوده و سالها با امرای تالپوری و افغانی در سنده و کابل و قندهار و هرات و پشاور محصور بوده است.

در پروگرامیکه مورد ادبی سندهی برای طبع جدید و انتقادی کتب تاریخی این سر زمین طرح کرده، نشر و طبع با تحشیه و تعلیقات این کتاب از مدتها مد نظر بود، که از روی نسخ متعددهٔ خطی با طرز انتقادی و تحقیقی جدید ترتیب و نشر شود. ولی چون این کاربردن مطالعه و تتبع در کتب تاریخی انگلیسی و فارسی و بلذت تام در تاریخ سنده و افغانستان و آشنائی کامل با رجال و حوادث و ادب هر دو سر زمین تکمیل نمیشد، بنا بران تا کنون معطل بود.

در اواخر سال ۱۳۵۷ ع هنگامیکه دوست عزیزم آقای عبدالهی حبیبی افغانی در کراچی توقف داشت، من فرصت را غنیمت شمرده و انجام این کار را بدو سپردم و نسخ خطی کتاب را با تمام منابع تحشیه و تعلیق فراهم آوردم، که اینک کتاب حاضر

با مقابله و تصحیح و تحشیه و تعلیقات مفصل، فاضل موصوف به
 نحویکه انجام آن مطلوب بود، ترتیب و طبع شد و تفصیل مهمی
 در شرح حواش متن کتاب در تعلیقات آن از طرف دوست
 دانشمندم که درین کار اطلاعات فراوانی دارند اضافه گردیده.
 امیدوارم مطالعه این کتاب به جستجو کنندگان تاریخ
 مفید واقع گردد و انجمن ادبی سندهی مؤفق آید، که مأخذ
 و منابع تاریخ این سرزمین را تماماً با چین وضع و ترتیب
 مفید، طبع و نشر نماید.

(سید حسام‌الدین راشدی)



۱- احمد شاه ابدالی، درنی (سدوزائی)
 (متعلق ص ۱۶، ۷۶) (اصل این تصویر در ریاست پتیاله هند بود)

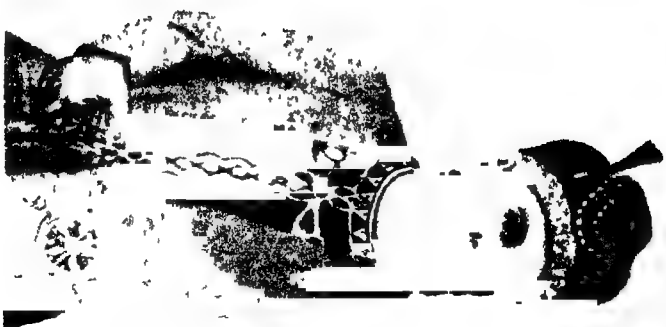


۲- سمورسہ بن احمد شاہ اندالی

(معلق ص ۱۶، ۷۹۱)



۴- شهبازده کسرال، بن شاه محمود بن تیمور شاه
(متعلق ص ۵۲ و غیره)



۳- شاه محمود بن تیمور شاه بن احمد شاه ابدالی
(متعلق ص ۱۶)



۵- شاه شجاع بن تیمورشاه بن احمد شاه اندالی
آخرین پادشاه خانوادهٔ سدورانی (متعلق ص ۱۸ و غیره)



۷- سردار محمد عظیم خان بن سردار پاینده خان
نارکزی (متعلق ص ۵۱ - ۷۹۰)



۸- سردار پیر مugh خان بن سردار پاینده خان
نارکزی (متعلق ص ۱۰۰ - ۹۰۰)



۹- سردار شیر داول خان بن سردار پاینده خان
نارکزی (متعلق ص ۱۷۰)



۱۰- سردار پردل خان بن سردار پاینده خان
نارکزی (متعلق ص ۷۰)



۱- مها راحه رنجیب سنگھ (متعلق ص ۳۰ وغیرہ)

.....



(متعلق به ۵۹۰-۷۵۰)

۱۳- نادرشاه افشار



۱۳۰. نائب امین الله خان لوگری

(متعلق ص ۵۳۱)



۱۵ - عطا محمد خان نایبزی (متعلق ص ۳۱ - ۸۳۵)



۱۴ - عبدالله خان اچکونی (متعلق ص ۳۸۲)



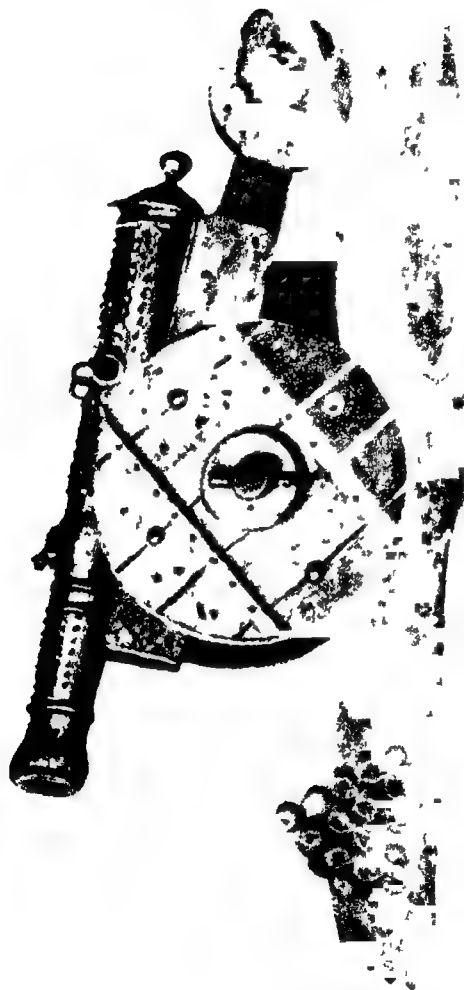
۱۶- قاضی محمد حسن بيشكار شاه شجاع
(متعلق ۸۳۵، ۲۸۰ وغیرہ)

۱۷- قلعه نکهتر، بر دریای اندوس (دروازه شمالی) (متعلق ص ۳۷۵)
(از مجموعه تصاویر تاریخی افغانستان- طبع سرکیتھ ال، جیکسن، لندن ۱۸۳۹ ع)





۱۸- کویتہ (سال ۱۹۰۳ء) منظر عام
(از مجموعہ مصاویر تاریخی افغانستان - طبع سر کیتھ اے، جیکسن، لندن ۱۹۸۳ء)



(متعلق ص ۳۹۵)

۱۹- یوں کلان عرنہ درختک ۱۸۳۹ع
(ار مجموعہ تصاویر تاریخی امانستان۔ طبع سرکیتوالے، حیکسن، لندن ۱۸۳۹ع)



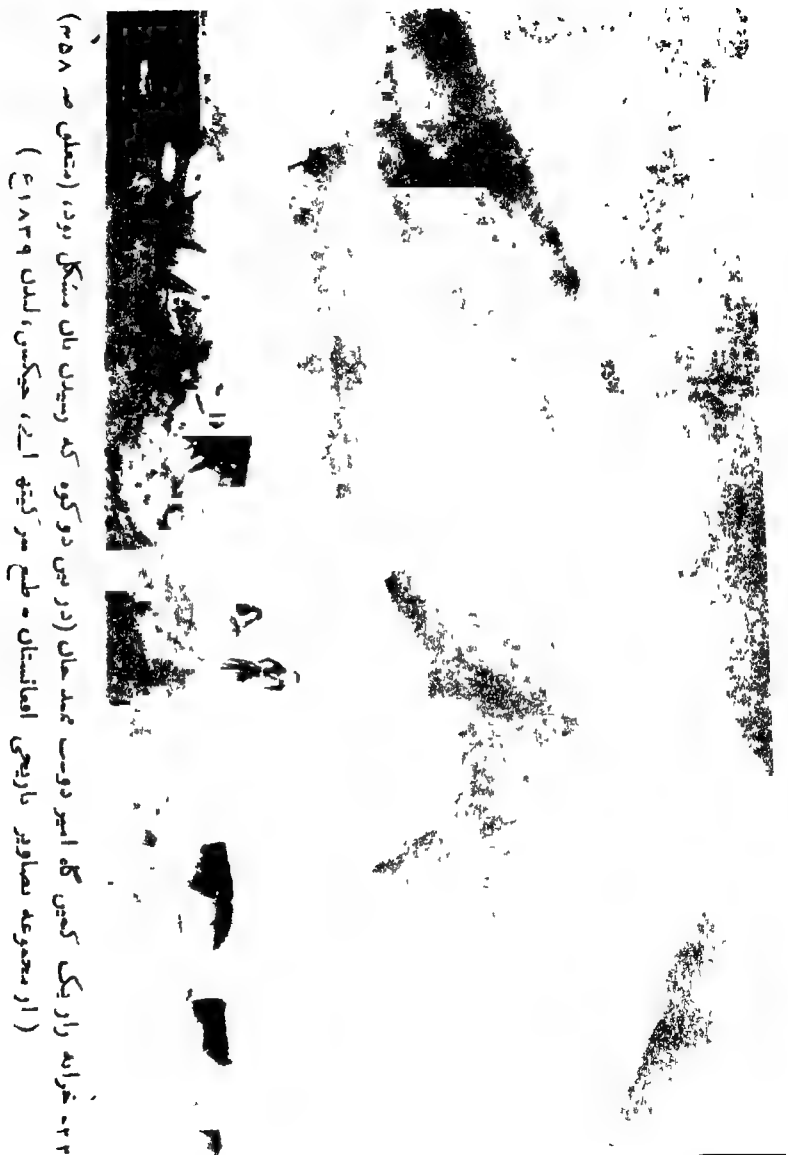
(متعلق ص ۳۹۶)

۲۰۔ حملہ انگلیس بر عزف
(از مجموعہ تصاویر تاریخی افغانستان - طبع سرگیتھ ائے، جیکس، لندن ۱۸۳۹ع)



(متعلق ص ۳۱۳)

۲۱۔ قلاب (دروارہ قدماں)
(از مجموعہ مصاویر تاریخی استال - طبع سرکیتھ لے، چیکسن لندن ۱۸۳۹ء)

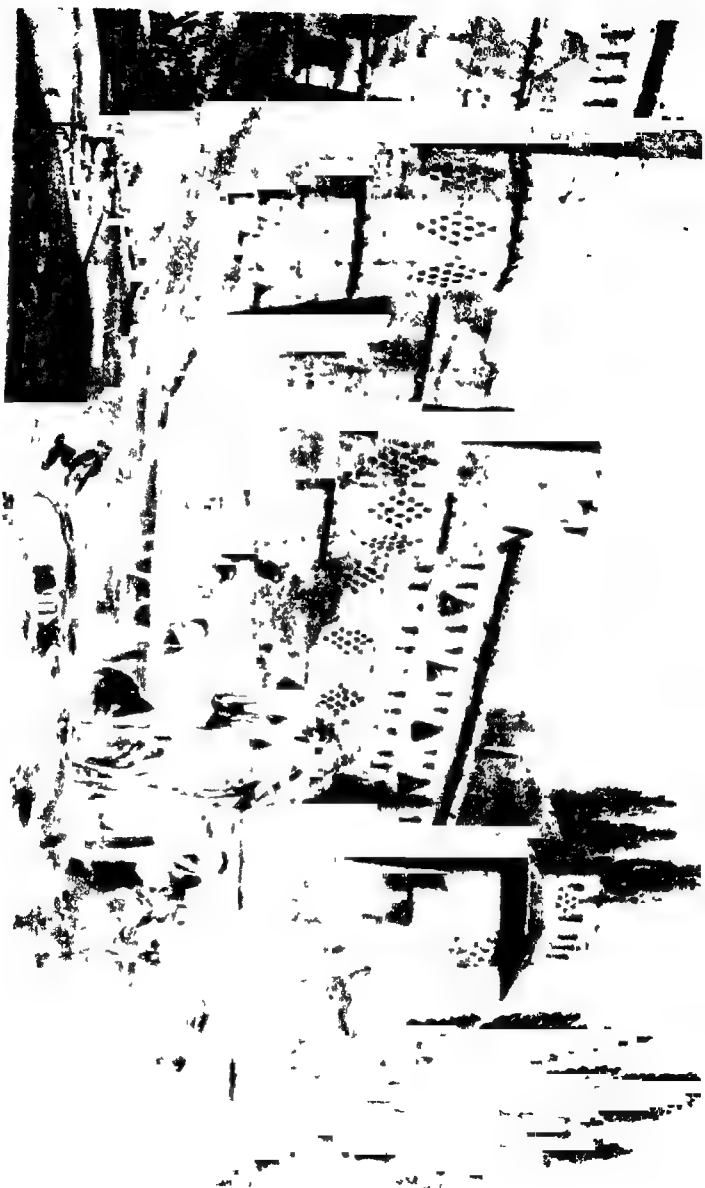


۲۳- خرابه رار یک گه اسیر دوست نمد حال (در بین دو کوه که رسیل نال سنگل بود، متعلق ص ۳۵۸)
 (از مجموعه تصاویر تاریخی افغانستان - طبع سر کیتو ای، جیکس، لندن ۱۸۳۹ ع)



متنلی ص ۵۲۳

۲۳- نیلا حصار کابل
(از مجموعه تصاویر تاریخی افغانستان - طبع سرکتھ اے، چکسن، لندن ۱۸۳۹ع)



(سنگی ص ۳۲۸، ۳۲۹)

۳۳ - قلمه نواب جبار خان (در حصار کابل) (مجموعه تصاویر تاریخی افغانستان - طبع سر کیتھ ال، جیکس، لندن ۱۹۸۳ع)



(متعلق ص ۳۵۹)



۲۶- الکسندر نرنس

۲۵- مکانات - نمائنده معمار انگلیس در کابل (متعلق ص ۳-۳-۱۳۵)



۱-۲۰۰ میجر پاتمر
(متعلق ص ۱۵۱۸)



۲-۲۰۰ لسان اندوسن
(متعلق ص ۹۰)



۳-۲۰۰ لیڈی سیل (ص ۹۰۲)



۴-۲۰۰ بومن لال (ص ۹۳۰، ۹۳۱)



۳۱ - امیر دوست محمد خان (بن سردار پاینده خان نازکزی)
اولین نادر شاه خانواده محمد رانی نازکزی افغانستان
(ص ۳۶۷، ۳۶۸ و غیره)

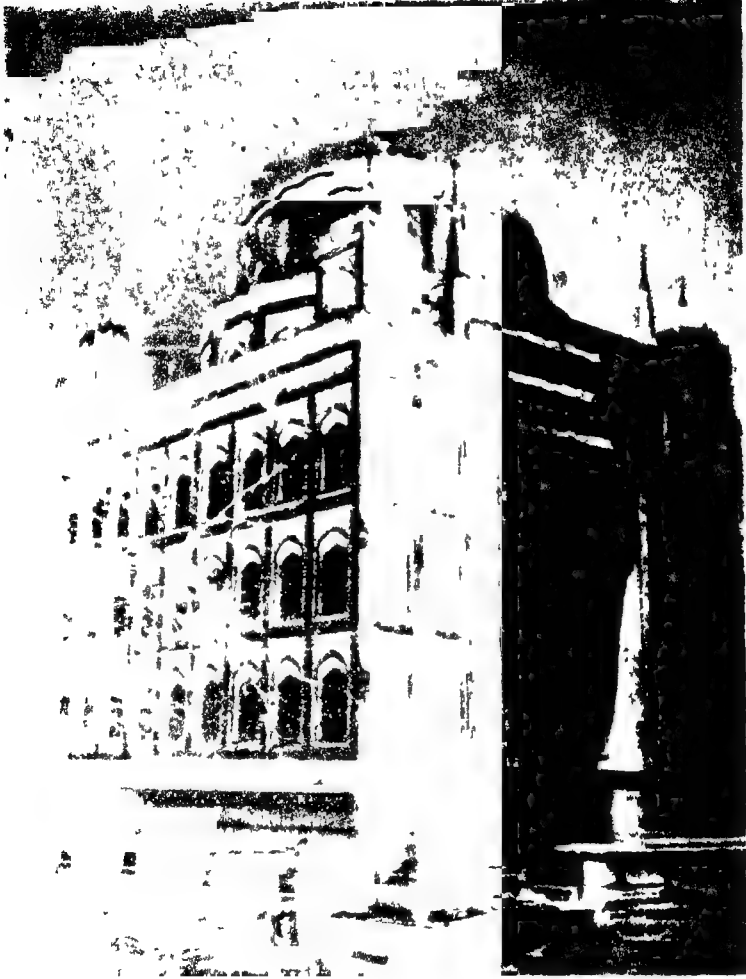


۳۲- وزیر محمد اکبر خان غازی ولد امیر دوست محمد خان
(متعلق ص ۴۰۳ وغیرہ)



سرکار سولہ غلام جیدرت خان بن امیر دوست محمد خان دہلی افغانستان • آئینہ سلطنت

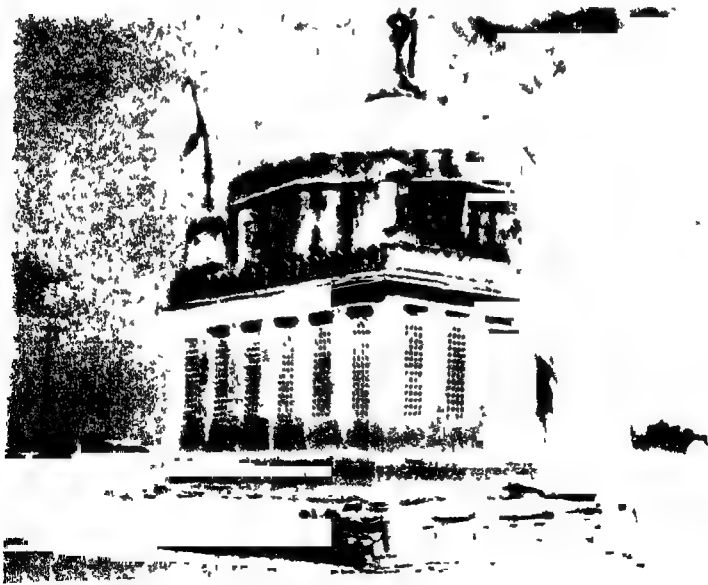
۳۳ - سردار علامہ حیدر خان، ولی عہد (بن امیر دوست محمد خان)
(متعلق ص ۳۹۰)



۳۴- مقرہ میر کرم علی خان تالپر، (میر حیدرآباد) (۲۶۶ وغیرہ)
 (—تکملہ مقالات الشعراء)



٣٣- قبر مير مراد علي خان (مير هندراناد)
(متعلق ص ٣٠٣ و٣٠٤)
(—تكملة مقالات الشعراء—)



٣٤- مقبره نواب ولي محمد خان لغاري ” ولي “
(معلق ص ٢٤٢ و٢٤٣)
(—تكملة مقالات الشعراء—)



۳۷ میر سویدار خان "ومیر"، بی میر فتح علی خان نالپر (موسم دودمان نالپر)
(—تکمله معالات الشعرا)
(متعلق ص ۳۷۸ وغیرہ)



۳۸۔ میر نصیر خان تالپر ”جعفری“، بی میر مراد علی خان تالپر (میر حیدرآباد)
(تکمله مقالات الشعرا) (متعلق ص ۶۶۴ وغیرہ)



۳۹۔ میر شہداد خان تالپر ”حیدری“
 بن میر نور محمد خان بن میر مراد علی خان (میر حیدر آباد)
 (متعلق ص ۶۷۳ وغیرہ)
 (تکملة مقالات الشعراء)



۴۰- میر علی مراد خان اول، میر خیرپور (۱۸۴۳-۱۸۹۳ء) (متعلق باب ۹۳ تا ۹۹)

(۸۵۸ هـ)

دربارهٔ حضرت نظام الدین معتمدی — شکارپور



(متعلق سے ۱۶۳)

۴۲ درگاہ حبیب سہیل پور

بسمه تعالی

کتاب سبب السبب دلی

مقدمه

در آغاز سال ۱۹۵۸ مسیحی هنگام سکونت کراچی ،
بورده ادبی سندھ کار تصحیح و تحشیه و تعلیق نسخه "تازه
نوای معارک" را بمن سپرد .

این کتاب که تاریخ نزدیک وقایع اواسط قرن نوزدهم
سندھ و افغانستان است و مؤلف اکثر مشاهدات خود را دران
نوشته ، نمودار خوب اوضاع سیاسی و اجتماعی و فکری این دیار
است ، و اعمال و کردار کسانی را که درانوقت برین سر زمین
مسلط بودند ، بخوبی نمایندگی میکند .

نسخه تصحیح کتاب ظاهراً کار آسانی بنظر می آمد ، ولی بعد
ازآنکه بکار آغاز کردم ، شرح و تصحیح وقایع و سنوات و اعلام
فونگی و شرقی و غیره ، تدقیق و تصفیح فراوانی را در کتب دیگر
شرقی و انگلیسی لازم داشت ، که برای آن جایی که در هاورتی
گنجایش بود ، یادداشتها نوشتم ، و آنچه تفصیل بکار داشت ،
در پایان کتاب بطور تعالیق علحده آوردم .

چون انشای کتاب طوریکه در زمان فتور ادبی و اواخر رواج
فارسی در سندھ معمول بود ، بسا قاطع ضعیف و نواقص ادبی و
ابهام و احياناً استعمال غلط کلمات داشت ، در متن آن دست

نزد، و در پاورقی به توضیح آن پرداختم. و صورت صحیح اعلام
فرنگی را از کتب انگلیسی بر آوردم، و در پاورقی اشارتی بدان
نمودم، و علاوه ازان اختلاف نسخ و شرح معانی لغات، و اسمای
اماکن نیز داده شد.

تعالیق آخر کتاب مبنی بر تفصیل برخی از وقایع و شرح حال
اعلام و اشخاص از کتب متعدد مطبوع و خطی فارسی و انگلیسی
و سندهای و پشتو ترتیب شده که معلومات فراوانی دران راجع به
رجال و حوادث تاریخی هر دو کشور مندرج است.
بهر صورت: کوشش شده که این کتاب با اصول انتقادی
عصری، با فهارس لازمه و پاورقی ها و حواشی و تعالیق ترتیب
گردد.

از جناب سید حسام الدین راشدی تشکر دارم، که مشوق
حقیقی اتمام این کار بوده و کتب نفیس چاپی و خطی کتب خانه
خود را با یادداشتهای شخصی در دسترس من گذاشتند، و از
هیچگونه کمک دریغ نفرمودند.

هوسنگ سوسایتی، کراچی. ۱۰ ستمبر ۱۹۵۸

عبدالحی حبیبی افغانی

شرح حال مؤلف کتاب

مؤلف کتاب میرزا عطا محمد نام داشت، که در بسا موارد متن کتاب نام خود را بایمائی لطیف کلمات "عطا" اشاره کرده و غالباً تخلص خود را هم "عطائی" با همین اشارات، نشان داده است، که من درها ورقی‌های کتاب جایی که این اشارات موجود است، توضیح داده ام.

در آخر نسخه^۱ کابل که بقلم محمد حسن خلف مؤلف در رمضان ۱۲۷۱ هـ نوشته شده واضحاً می نویسد: "بقلم حقیر سراپا تقصیر محمد حسن خلف مولانا میرزا عطا محمد." در آخر نسخه^۲ (الف) ۱۳۱۳ هـ نوشته اند: "تاریخ سنده و افغانستان تالیف جناب مرحوم محمد عطا".

اما خود مؤلف در دیباجه^۳ کتاب و یا جای دیگر نام خود را بالتصریح ذکر نکرده، و مکرراً در لف^۴ عبارات ایماهائی دارد. مانند:

"عین عطا بر عطا است ... و نام عطا بخطا نبرده ..."
و غیره اما نام وی عطا محمد بود نه محمد عطا. زیرا در کتاب "تاریخ سلا" کی در سنده^۵

History of Alienations in Sind

جلد دوم که از اسناد رسمی حکومت بمبئی بحکم اداره^۶ مالیات در ۱۸۸۸ ع ترتیب و طبع شده، در ضمن شرح خیرات

داران سندھ تحت نمبر ۲۲ واضحاً نام میرزا عطا محمد بشرح
ذیل آمده است:

مستر فریر در نامه ۳۸۳ مورخه ۲۱- اکتوبر ۱۸۳۵ چنین
نوشته بود:

”از جمله معاشات شخصی مبلغ چهار روپیه ماهوار بنام
میرزا عطا محمد موجود است که من هم دادن آنرا سفارش
میکنم. این شخص دارای مرتبه^۱ ممتاز علمی است در شکارپور،
وی نواسه^۲ شخصی است که اصلاً این عطیه باو قبلاً داده
شده بود.

در عصر شاه ولی خان (وزیر احمد شاه ابدالی) در سنه ۱۷۶۲ ع
که شکارپور تحت اداره^۳ حکومت افغانی بود، به نام عبدالرحیم
(جد شخص حاضر) مقداری از روغن و آرد گندم مقرر بود. و
بعد ازان بموجب اسناد میر نور محمد خان و نصیر خان نیز
همین عطیه داده شده، که موافق آن ماهواره چهار روپیه از
طرف حکومت برطانیه هم قبول شده است، و همین عطیه قبل از
فتح انگلیسی مدت ۸۱ سال قبلاً دوام داشت. و باید بعد
ازین هم به ورثه نرینه^۴ میرزا عطا محمد داده شود.^۵

حکومت بمبئی نیز بموجب نامه^۶ فوق به مکتوب ۵۳۲
مورخه ۷ فروری ۱۸۵۵ ع عطیه^۷ مذکور را بمیرزا عطا محمد
پذیرفته است. (۱)

(۱) تاریخ ملائکی در سندھ (انگلیسی) ۲-۳۱۲

مقدمه تازه نوایر معارف

از نامه فریر پدیدار است، که جد میرزا عطا محمد
عبدالرحیم نامداشت و خود میرزا در سنه ۱۲۷۲ هـ یعنی یکسال
بعد از تالیف این کتاب هم زنده بود.

شغل منشی گری و ملازمت شکارپور.

میرزا عطاء محمد از ایام جوانی در شکارپور شغل منشی گری داشت
و با حکام محشور بود، در انشای معمول همان عصر بزبان فارسی
دستی داشت چنانچه خودش گوید:

”این جرعه نوش باده بی کمالی، اگرچه روزی چند در
میخانه خدمت و ملازمت مخموران صهبای ریاست و حکمرانی
بسر آورده، خصوصاً در ملک شکارپور در ایام بهارستان جوانی
در اکتساب هنر انشا پردازی ۳۰۰ جرعه نوش باده منشی
گری شده (۱)“

میرزا عطا محمد بحضور شاه شجاع در شکارپور منشی بود،
چنانچه در حدود ۱۲۳۵ هـ که شاه موصوف در شکارپور بود،
وی فرامین شاهی را مینوشت و نامه های سیاسی شاهی را به
میران سند انشا میکرد (۲)

چون در سنه ۱۲۳۶ هـ سردار محمد عظیم خان و شاه شجاع
هر دو از سندها واپس رفتند، و حکمرانی شکارپور بر سردار شیردل

(۱) دیباجه کتاب حاضر

(۲) کتاب حاضر بیان نزول اجلال شاه شجاع در شکارپور

خان قرار گرفت، وی ملا مومن غلجی را به نیابت شکارپور گماشت، این شخص پرورنده و دوست میرزا عطا محمد بود، و بحضور نایب مذکور شغل منشی گری را ادامه میداد. تا که ملا مؤمن واپس بقندهار رفت، و میرزا عطا محمد قندهاری با سردار رحمدل خان به شکارپور آمد. درینوقت عطا محمد شکارپوری شغل منشی گری را به عطا محمد قندهاری باز گذاشت (۱)

سفرهای پشاور و کابل و هرات.

میرزا عطا محمد سکارپوری خالوئی داشت که نام او شیر محمد خان بود، این شخص یکی از اعظام دربار میران. خیرپور بشمار می آمد، و از طرف میران مذکور عهده وکالت (سفارت) را بدربار افغانی داشت، چنانچه در حدود ۱۲۲۵ هـ چون شاه محمود بر تخت سلطنت افغانی نشست و اشرف الوزراء فتح خان را برتبه وزیر اعظمی گماشت، از طرف دربار میران حیدرآباد سید اسماعیل شاه، و از طرف دربار خیرپور همین خالوی مؤلف شیر محمد خان بکابل رفتند، و مؤلف کتاب هم با خالوی خود همراه بود. چنانچه تعریف جشن و بزم آرائی وزیر فتح خان را در برج کنار دریای کابل و عمارت متقش و مطلائی آن از چشم دید خود به تفصیل نگاشته است (۲) و بعد ازان

(۱) کتاب حاضر بیان مصالحه امیران سنده با سردار محمد عظیم خان

(۲) کتاب حاضر، بیان حلوس محمود

هم در سفر زمستان ۱۲۳۱ هـ که شاه و وزیر به پشاور رفتند، همین سفرای سنده با مؤلف بدربار وزیر رفته، و هدایای سنگینی پیشکش نمودند، و در مجالس نشاط و عیسی و نوح ایشان شرکت کردند (۱)

چنین بنظر می آید که سفرای سنده هم کاب و وزیر فتح خان بودند، زیرا بعد از سفر پشاور چون اشرف الوزراء در سنه ۱۲۳۴ هـ به هرات رفت، مؤلف گوید که سفرای مذکور با او در هرات بودند، و چون وزیر بدفع لشکر شهزاده قاجاری عباس میرزا به مشهد رفت، کلید حصار هرات را به سفرای سنده سپرد، و ایشان دروازه‌های حصار را بعد از بازگشت وزیر بروی او کشودند، و اینقدر محل اعتماد وزیر بودند (۲)

بعد ازین وقایع چون وزیر فتح خان در هرات بدست شهزاده کامران اسیر و کور گردید، سفرای مذکور به سنده باز گشته و مؤلف در شکارپور شغل منشی گری خود را دوام داده است، و چنانچه سابقاً مذکور داشتیم، در سنه ۱۲۳۵ هـ بحضور شاه شجاع منشی بوده، و بعد ازان با ملا مؤمن خان غلزائی نایب الحکومه افغانی همین شغل داشته است.

مختار کاری قندهار

چون در حدود ۱۲۳۷ هـ سردار رحمدل خان به حکمرانی

(۱) کتاب حاضر، بیان فوتیدن بهاگل

(۲) کتاب حاضر، بیان رفتن اشرف الوزراء به جنگ عباس میرزا

شکارپور آمد، پرورنده و مخدوم میرزا عطا محمد، ملا مؤمن غلزائی از نیابت شکارپور معزول گشت و حين رفتن خود به مؤلف تکلیف رفتن بقندهار نمود، ولي والدین مؤلف اجازت رفتن ندادند. تا آنکه بعد از چند ماه پس از استرضای والدین بموجب طلب ملاي مذکور روانه قندهار گردید، و شغل منشی گري شکارپور را به دوست دانشمند خود سرزا عطا محمد قندهاري باز گذاشت، و با وجودیکه سردار رحمدل حان بود او را در شکارپور خواهش داشت، ولي احساسات مروب و هم، مؤلف را نگذاشت، که سفل یکنفر دوست خود را بگیرد، بنا بران به قندهار سفر نمود، و درانجا نوازشهاي گوناگون نایب ملا مؤمن را دید، و از صحبت اهل ذوق آن شهر مستفید گشت، و میرزا احمد خان عهده نیابت و مختارکاری سردار شیردل خان را باو گذاشت، وی تا مدت دو سال باین عهده مشغول بود، و آقدر امانت داري و صداقت ظاهر ساخت، که مورد توجه خاص سردار و نایب مؤمن و برادرزاده نایب، طره باز خان گردید، و مبلغ دولک و چهل هزار روپیه را در تنخواه سپاه و عمله سردار، باختیار خود صرف کرد، و مورد اعتراض احدی نگردید. (۱)

مؤلف ازين اقامت دو ساله قندهار خاطرات خوبی دارد، و

(۱) کتاب حاضر، آخر بیان مصالحه امیران سنده و آمدن سردار محمد عظیم خان در شکارپور.

آنرا در آخر فصلیکه در باورقی این صفحه اشاره کرده ایم
به تفصیل نگاشته است .

سفر هرات

در سنه ۱۲۴۸ هـ شهزاده کامران حکمران هرات اراده تسخیر
قندهار کرده و با لشکر خود به فراه آمد، سرداران قندهاری برادران
وزیر فتح خان با چهار و نیم هزار قوای خود، بدفع شهزاده
روی به فراه نهادند، و سردار مهر دل خان را در قندهار به
حکمرانی گذاشتند .

چون نایب ملا مؤمن خان هم درین سفر جنگی همکاب
سرداران بود، بنا بران مؤلف هم بر همان عهده خود ماسور بوده
و بهرات رفت، و وقایع این جنگها را در کتاب خود مفصلاً نوشت،
که باین تفصیل در کتاب دیگری نیامده است .

(از روی فهرست کتاب به فصول مخصوص این وقایع
رجوع شود)

این سفر از جمادی الاخری ۱۲۳۸ هـ تا آخر همین سال دوام
کرد، و سرداران قندهاری به فتح هرات موفق نشده، به ۲۰ ذیحجه
سال مذکور واپس بقندهار آمدند (۱)، که مؤلف هم با ایشان
همراه بود، و بعد ازین واضح نیست که مؤلف در کدام سال
واپس به شکارپور برگشته است ؟

(۱) کتاب حاضر، اواخر بیان مراجعت سردار صاحبان از هرات .

احتراز از شمول بجنگ سکهر

مؤلف بعد از ۱۲۳۸ هـ به بودن خود در قندهار و سنده اشارتی ندارد، ولی ده سال بعد در سنه ۱۲۴۸ هـ چون بین لشکر شاه شجاع و بلوچان در سکهر جنگ واقع میگردد، و دران سید کاظم شاه ولد سید اسماعیل شاه (به تعلیقات آخر کتاب نمبر ۶ رجوع کنید) کشته می شود، باز مؤلف بودن خود را در سکهر و رفتن ازانجا به شکارپور، با بیانی لطیف چنین می نگارد:

«(سید کاظم شاه) باتفاق سید تقی شاه برادر خود و عمله و فعله روانه سکهر گردیده، و باین خاکسار که نوازنده قانون این داستان است، بسیار تکلیف بردن همراه رکاب خود نمود. لیکن بجواب صاف پرداخته، بخدمتش عرض کردم، که عقلاً هر جامه را باندازه اندامی دوخته اند. و خاتم هر هنری در انگشتی داده اند. هر قلم را بتحریر هر خطی سر نه کرده اند، کار باز از بطنیاید، و لحن طوطی از زغن! کار من قلم زنی است. الحال مقدمه بشمشیر زنی سر کشیده، برای فقرات نویسنه دانائی، همین سر بری قلم هم کافی است، نه خون ریزی ناحق مسلمین! این معنی درچه ملت رواست؟ اگر مقدمه جهاد باشد، هم مضایقه ندارد...»

غرض خاکسار باین مسایل و وسایل از خدمت
سید مدوح رخصت گرفته، روانه شکارپور بمکان
ما'لوفه' خود شدیم (۱) -

ولادت و وفات مؤلف

مؤلف درین باره نه در کتاب حاضر چیزی را نوشته، و نه
در آثار دیگر تصریحی موجود است. ولی در سنه ۱۲۲۵ هـ
ماخالوی خود سفیر سنده بکابل بود، و بعد ازان در حدود ۱۲۳۵ هـ
در ایام جوانی شغل مشی گری داشت.

چون عادتاً طفل نا بالغی را به سفرهای دور و دراز نمیدرند،
بنا بران باید گفت که در ایام سفر کابل، مؤلف کتاب
حتماً جوان رشیدی بوده و لیاقت حضور امرا و محافل
بزرگان و بزم و عیش را داشته است.

اگر ما درینوقت سنین عمر او را (۲۵) سال تخمین کنیم،
باید تولدش در حدود ۱۲۰۰ هـ واقع شده باشد، که عصر سلطنت
تیمور شاه سده و زائی است.

اما درباره' اواخر عمرش همان اشارت مستر فریر موجود
است که در سنه ۱۲۷۲ هـ هم زنده بود، و باید بعمر زیاده از
۷۲ سالگی بعد از همین سال از جهان رفته باشد.

(۱) کتاب حاضر، آخرین مامور نمودن اولیای دولت، عالیجاه
سمندر خان ...

اخلاف مؤلف .

از روی نسخهٔ خطی کابل به یقین میگوئیم که یک پسر مؤلف محمد حسن نام داشت ، که نسخهٔ کتاب حاضر را در رمضان ۱۲۷۱ هـ در شکارپور بخط خود نوشت ، ولی از وجناتِ این نسخهٔ خطی ظاهر است ، که محمد حسن مذکور مردِ سطحی کم سوادِی بود ، زیرا در نسخهٔ نگاشتهٔ قلمش غلطی‌های بسیار و اشتباهاتِ فاحش املانی و ادبی موجود است که یک نفر با سوادِ کامل چنین عبارات و کلماتِ مسموح را نمی نویسد .

قراریکه از مردم شکارپور اطلاع گزتم ، یک نفر میرزا غلام مصطفی از اخلافِ مؤلف در حدود سی سال قبل در شکارپور زندگی میکرد ، که مدیر مدرسهٔ سندهی لارکانه و پدرش هم معاون کلکتر (مستوفی) بود . این مستوفی نواسهٔ مؤلف شمرده می شد ، و دارایِ ضیاع و عقارِ ارثی بود .

تالیف کتاب .

میرزا عطا محمد مؤلف انشای عجیبی دارد ، اکثر سخنان را مستقیماً نمیگوید ، و باصطلاح از پشت سر لقمه بدین می برد ، بجای اینکه بگوید فلان کس از شغل خود عزل گردید مینویسد : "نایب مدوح درد آشامِ قلع عزل شد" و جایی که از خوش صحبتی و بزم آرائی اهل ذوق قندهار بحث میراند گوید "هر گاه خوانِ رنگین صحبت می گسترده ، از شنیدنِ مواید سخنانِ شیرین آنها نهایت شیرین کام میشدیم ... " شنیدنِ

مواید سخنان شیرین و شیرین کامی، تعابیر عجیبی است، شنیدن از مقوله سمعیات است، و مواید و شیرین کامی از باب ماء کولات و منوط به ذائقه !

همچنین در سر تا سر کتاب حذف افعال بدون قرینه، و بطویل ناگوارِ جمل، و دیگر عیوب ادبی و حتی استعمالِ غلط لغات از قبیل استیلام بمعنی سلام کردن موجود است که از یک نفر منشی با سواد خوش قریحه بعید بنظر می آید.

در تعیین سنین و اسلای اعلام نیز اشتباهاتی موجود است، که دران باره باید مؤلف رامعذور دانست، زیرا شاید حین نوشتن کتاب مأخذ عمده ای در دست نداشت، و تماماً بر مسموعات و حافظه و مشاهدات خود اتکا کرده است.

باوجود این همه عیوب، کتابش خیلی مغتنم و دارای وقایع چشم دیدِ خودِ اوست، که در مأخذ دیگر باین شرح و تفصیل ندیده ایم، و نیز میرزا عطا محمد شخص راست گوی و درست کرداری بنظر می آید، زیرا در نوشتنِ وقایع از کمالِ بی طرفی کار گرفته، و محاسن و ذمائم اشخاص را باوجودِ روابط دوستی خویش، بخوبی و وضاحت نگاشته است. هیچکس را بد نمیگوید، ولی آنچه مردم دربارهٔ کسان نظر بدی داشته اند، یا کسی مرتکب ستم و کج روی گردیده، آنرا با وضاحت و جرات نوشته است.

کتاب را طوریکه از مقدمه پدیدار است، بخواهش استویک

نام انگلیس که مستوفی و مقتدر عصر بوده نوشته است، ولی در سر تا سر کتاب مخصوصاً در جنگهای کابل و لشکر کشی های انگلیس، ابد! ازیشان طرفداری نکرده و مداحی ننموده است. و همین رویه را راجع برجال سند و افغان و زمامداران مقتدر عصر تعقیب کرده است، که روی هم رفته او را مؤرخ منصف و عقیق توان گفت. و حتی اگر درباره کسی نتوانسته آنچه دلش بخواهد بنویسد، باشارت "اینجا مقام دم زدن جبرئیل نیست" گذشته، و عذر خود را ایهاماً رسانیده است. مخصوصاً جائی که اعمال ناپسندیده برخی از روحانیون معتقد عامه مورد بحث بوده است.

گاهی در تصویر وقایع از ریزه کاری خیلی دقیق کار گرفته، و جزویات حوادث را هم بیان نموده، که خواننده را به کنه مطالب میرساند، و اخلاق و سنجیه و کرکتر پهلوانان وقایع را بخوبی در کمال وضاحت تصویر میکشد.

مثلاً شاه شجاع را همواره با احترام و القاب "اولیای دولت" و غیره می ستاید، ولی در جائیکه شاه مذکور، عنان عفت و عدالت را از دست داده و در شکارپور بر اموال و نوامیس رعایا و امراء می تازد، وقایع را طوریکه دیده و یا شنیده می نویسد. هکذا اعمال رجال خود سنده و بلوچان و تالپوران و سادات و غیره را که همه ارباب اقتدار و مربوط به خانوادهای متنفذ و روحانی هم بوده اند.

علي اي^۱ - صوره : ميرزا عطا محمد مورخ - خوبست، و كتاب حاضرش نيز آئينه چهره نماي. روشن همان عصر است كه شكل حقيقي وقايع، و رجال و ارباب اقتدار و مسكطان^۲ عصر را از حيدرآباد تا قندهار و هرات، و از كشمير و لاهور تا كابل دران بخوبي توان دهد. اما بايد گفت : كه مؤلف مرد سياسي نبود، و در اوضاع عصر و وقايع بكنه اسرار و عوامل حقيقي و سياسي پس پرده. اين حوادث و خونريزيها و فتور و اختلال كه بعد از مرگ تيمور شاه روي داده نميرسيد، و الا^۳ چون مرد عفيف بي طرفي بود آنرا هم مينوشت.

وي ملتفت بود كه حق تلخ است ولي طوريكه در ديپاچه^۴ كتاب گويد : "از اظهار مطلب نفس الامر از حسن و قبح در عبارات لحاظ بسيار نمود و وقوعات كه به چشم خود در سفرهاي خراسان دهد" بقلم آورد.

از نوشته^۵ آخر نسخه^۶ كابل و نسخه الف واضح است كه مؤلف كتاب حاضر را بتاريخ ۲۵ جمادي الاخرى ۱۲۷۱ هـ پايان رسانيده است. كه ما بعد از ۱۲۷۲ هـ چنانچه اشارت رفت از حيات وي خبري نداريم.

يك نفر راوي

مؤلف كتاب راوي وقايع را نام نمي برد، و چنانچه گفتيم علي الاكثر بر مشاهدات خود متكي است، ولي تنها در يك نسخه (ب) در آغاز بيان جنگ كابل و كشته شدن مكنااتن

نوشته شده " این مدعا از مفتاح زبان فصیح البیان سید میان
عظیم الله شاه ابواب سرگذشت کابل چنان مفتوح گردید. "
اگرچه در نسخ دیگر نام این راوی نیست، ولی ما برای اینکه
یک نکته جزوی هم ناگفته نماند، این چند سطر را نوشتیم .

چگونگی نسخ خطی کتاب

در ترتیب متن و پاورقی کتاب، چهار نسخه خطی در دست،
و مورد مراجعه نویسنده بود، که یکی را نسخه اصل، و متن
قرار دادیم، و اختلافات نسخ دیگر را بطور نسخه بدل در پاورقی
اشاره کردم .

۱- نسخه اصل در کتب خانه مطبوعات کابل بوده که
من در سنه ۱۳۲۰ هـ در کابل نقلی ازان گرفته ام . این نسخه
بخط و املاي غلطی بقلم محمد حسن فرزند مؤلف نوشته شده،
و در برخی از موارد نواقص هم دارد، برخی از سطور آن سفید
است . در آخر کتاب نوشته شده " بقلم حقیر - سراها تقصیر
محمد حسن خلف مولانا میرزا عطا محمد تحریر رمضان المبارک
۱۲۷۱ هـ "

نواقص این نسخه و اغلاط املاوي آن از روی نسخهای
دیگر تکمیل و تصحیح شده است . این نسخه به علامت (ک) در
حواشی معین گردیده است .

۲- نسخه دوم (الف) در ۶۱۲ صفحه قطع فل سکهپ برکاغذ
انگلیسی بخط متوسط نستعلیق نوشته شده، که در نواقص سطور

عیناً با نسخه (ک) شاهت دارد، اما املاي آن صحیح تر از آن است، در هر صفحه ۱۰ سطر دارد، و در آخر آن چنین نوشته اند :

”حسب الارشاد صاحب بهادر والا ثبات عادل فاضل زمان، ذي حود والاكرام (اصل : والكرام) ديوان ديا رام حج صلح شكارپور، كه از عدالت و سخاوتش روح نوشيروان و حاتم رشك كنان ، كتاب تاريخ سنده و افغانستان تاليفه (كذا) جناب مرحوم محمد عطا در عرصه دو ماه بعد تعضيل همه كار حود نقل كرده سده . بتاريخ ۲۵ ربيع الآخر ۱۳۱۳ هـ ، كتاب الحروف مفتي سچ دنده عفی عنه، همراه مشی عبدالرسول مقابله نموده شد “

این نسخه را بعلامت (الف) در حواشی و تمام کتاب اشارت نموده ام .

۳- نسخه (ب) که در حقیقت اختصاریست از اصل کتاب و سافصول متن را ندارد ، و در برخی موارد نکلی با اصل متفاوت است ، که ازین نسخه هم در ترتیب و تصحیح متن در جائیکه لازم بود کار گرفته ام .

این نسخه را یکی از خوانندگان ” تاریخ قندهار “ نامیده و بر ورق اول آن نوشته است . نویسنده آن حشمت رای خلف دیوان پرتاب رای سیوستانی است که در اطاق ملازمی دفترخانه بتاريخ ۲۵ صفر ۱۲۹۷ بروز شنبه وقت بر آمدن دو پاس یوم نوشته است . عدد اوراق آن (۱۲۸) است .

۴- نسخه (ج) بقطع فل سکیپ بر کاغذ انگلیسی بخط

بسیار بدی نوشته شده، و نویسنده آن هم غالباً زبان فارسی را نمی دانسته و غلطی های بسیار را در آن وارد کرده است. عدد اوراق آن هم در حدود (۱۵۰) است، که بقلم میر غلام ناقر قنبر بالهر بتاريخ هفتم جمادی الاخری ۱۲۹۲ هـ نوشته شده و هر صفحه آن (۱۷) سطر دارد.

این نویسنده چون شیعه است، در هر جا که مثلاً کلمات یا چهار یار آمده آنرا به "یا علی" تبدیل کرده، ولی نمیدانسته است که مؤلف آن کلمات را از زبان افغان سنی آورده و نه شیعیان حصرت علی!

این بود سرخ نسخه که کتاب را از روی آن تصحیح کردیم و علامات مخصوصه هر یکی را در پاوردی نگاشتم. این نسخهای ثلاثه خطی را جناب دانشمند محترم سید حسام الدین رامادی از طرف سندهی ادبی بورژ بدسترس من گذاشت، که آنرا ز کتب خانهای شخصی سنده فراهم آورده بودند.

خزاین تاریخ

میرزا عطا محمد علاوه بر کتاب "تازه نوای معارک" کتاب دیگری را هم در تاریخ نوشته که نام آن "خزاین تاریخ" است. درین کتاب ذکر جنگهای چارلس نیپیر با بلوچان آمده که در سنه ۱۲۶۱ هـ روی داده بود، و نسخه این کتاب در

نواي معارک

مقدمه

موزه برطانیه O.R موجوده است، که در فهرست ۱۸۹۱ ع
دکري ازان مندرج است (۱)، ولي در سندھ نسخه ازان کتاب
ديده نشده، و ممکن است، که نسخه برطانیه نسخه واحده
مؤلف باشد.

حبیبی

—————

(۱) ماهنامه رياض، کراچی، شماره ۷ ج ۳ جولائي ۱۹۵۴ مضمون
جناب سيد حسام الدين راشدي بر مآخذ تاريخ سندھ.

(۱)

متن

تازه نوای معارک

اشارات

- ۱- نسخه 'اصل یا (ک) : نسخه 'خطی
کابل ، قرار شرح مقدمه این کتاب -
- ۲- کلماتیکه در [] گرفته شده ، در
نسخه ' (ک) نیست ، از نسخ دیگر مخصوصاً
(الف) تکمیل شده -
- ۳- (الف) و (ب) و (ج) سه نسخه 'خطی
منده ، قرار شرح مقدمه ' این کتاب -

بسم الله الرحمن الرحيم

سپاس بی قیاس که احشام (۱) افهام [و سپاه اوهام] سریر
 آرائیان کشور دانش و کمال، در تسخیر اقلیم ثنائیش (۲)،
 هر چند [ی] پهای توسن (۳) ادراک [در عرصه بلاغت] دویدند،
 بجز هزیمت (۴)، غنیمت نیافتند، و شکر سعادت لباسی که چابک
 سواران عرصه (۵) بینش و افضال، در میدان صفاتش، بسمند (۶)
 فصاحت و توهش، ترکتاز بسیار (۷) نمودند، بغیر گوی (۸)
 و اماندگی و حیرانی نباختند، بر پادشاه علی الاطلاق را، [که
 در ملک بی نیازی کوسر لیمَن الملک (۹) نواخته] درخور و
 لایق ست (۱۰) که مبارز ارادش، سپاه ظلمت لیل و نهار را
 بدو دمه (۱۱) تیغ صبح، سنهزم (۱۲) گرداند (۱۳) .

خداوندي (۱۴) که از روی صنع کامله [و حکمت شامله]
 وجود مخلوقات را، [از عدم] بر فرس وجود (۱۵) سوار نموده،

-
- (۱) در الف، ج، ک: احتشام، و در ب: اخشام، که صحیح آن
 احشام است جمع حسم یعنی لشکر. (۲) ب: اقالیم ستایش (۳) توسن =
 اسپ تیزگام و سرکش (۴) هزیمت = شکست (۵) الف: عرصه ندارد
 (۶) ب: صفاتش اگرچه بر سمند (۷) ب: ترکتاز از حد دراز نمودند.
 (۸) ب: بغیر کوی و اماندگی نیافتند (۹) قرآن، المؤمن ۱۶ ج ۲۴
 (۱۰) ب: را لایق و سزاوار است که مبارز (۱۱) تیغ: دو دم =
 شمشیریکه هر دو طرف آن تیز باشد. (۱۲) مَنهَزَم = شکسته و مات
 (۱۳) ب: گردانید (۱۴) ب: صانعی که از (۱۵) ب: فرس حیات

قامتِ امتعدادِ هریک را از جبا خانه* (۱) عنایاتِ دغایاب، با
 سلاحِ گوناگونِ کمالاتِ (۲) صوری و معنوی آراسته، چمنه
 دیده را جوشِ نظر و بیانی پوسانده، و کمانِ [گوش] را به ترکش
 راسب سنوائی (۳) پرتاب ساخته، و لوائِ زبان را در میدانِ
 دهان، بکلامِ نطق و بیان برافراخته، و تنغِ دل را بحواهرِ اسرارِ
 حقایق و معانی آراسته، و یدِ را (۴) سیرِ داد و دهش آموخته،
 و پای را کفشِ کیمختِ (۵) چانک روی و حوش رفتاری
 پوسانده، که از طری طریقِ (۶) نیکو کاری بار نماند.

ناصریکه بدون سیوفِ اعانتش (۷)، ابوابِ فتح و فیروزی،
 بر چهرهٔ حالِ معرکه آرایانِ عالمِ وغا (۸) نکساید، حارسی که
 تا سبرِ حمایتش (۹) نگردد، از شمشیر اندازیِ اعدائی، عِـگـز

(۱) ب: از عطا خانه (۲) ب: با صلاح گوناگون مکمل مسلح
 ساخته، دینه را (۳) ک: ساوائی (۴) ب: و معانی روس ویر تر
 نموده، و دست را سبر داری داد و دهش آموخته، سد راه بر بلاي و
 ضرر اعداي ناسد و پای را حاروق چانک روی (۵) ک: دهش بر وزن
 می پخت، بوسه کفل اسب و حرکه تنوع خاص دناعب کند
 - برهان ۱۷۵۹ . (۶) ب: طریقی سلوک و نیکوکاری و نماید
 (۷) ک: سیوفِ عایتش. ب: ناصریکه بدون شمشیر و عانتش ابواب
 (۸) وغا= جنگ (۹) ب: حارسی که تا سبر حمایتش سد راهِ ضرر
 شمشیر اندازی دشمن نشود، هرگز اعضايِ راحش بزخم کاری مبلا
 نگردد.

اعضای راحت احدی، بزخم کاری مبتلا نگردد.

مالک الملکی که تا رقم — ثوتی الملک من تشاء — (۱)
از دیوانخانه عاطفتش (۲)، بنام یکی از خاکیان، نگارش نگردد،
هرگز از وصال معشوقه مملکت و حکمرانی هم آغوش نشود،
و اگر توقع (۳) وقع — تنزع الملک من تشاء — (۴)
از مستوفیان جلالش، بنام تخت نشینان [اقلیم] سلطنت (۵) و
کامرانی شرف نفاذ نیابد (۶) هر اینه دوباره دستیاب ولایت خلافت
نگردیده، آواره دشت ادبار و حیرانی بوده (۷)، دم بدم در پیچ
و تاب غم و الم بوده باشد.

عزیزست که هر گاه منشور سعادت ماثور، از جراید
تعیّن من تشاء (۸) باسم کسی از معادتمندان ازلی صدور
یابد (۹)، هر اینه پیوسته به خلّاع فاخره عزت و برتری سرفرازی
یافته، از جام جهان نمایی (۱۰) جمشید اعتبار و عزت، جرعه نوش

(۱) قرآن، آل عمران ۲۵ ج ۳ (۲) ب: از دیوانخانه عنايتش
باسم کسی شرف نفاذ نیابد، بیغایله ریب هرگز از وصل معشوقه
مملکت هم آغوش نگردیده. بی نیازست که اگر توقع — تنزع الملک
لن تشاء — از مستوفیان جلالش بنام احدی صادر گردد، هرگز دستیاب
ولایت کامرانی نشده آواز دیار را ادبار باشد [۹] (۳) توقع = فرمان
(۴) قرآن، آل عمران ۲۶ ج ۳ (۵) ک: سلطه (۶) الف: یابد
(۷) الف: بوجه [۹] (۸) قرآن، آل عمران ۲۶ ج ۳ (۹) الف: نیابد
(۱۰) الف: جهان فانی.

باده، حرمت و اقتدار گردد (۱) .

غیور است که گردن (۲) فرازان استکبار را بحکم — تَذَلُّ
مَنْ تَشَاءُ — (۳) قلاده (۴) خوار و ذلت در گردن
راحتش انداخته، خوار و بیمقدار سازد .

غفور است (۵) که بمقتضای کریمه — وَبَنَّا فَاغْفِرَ
ذُنُوبَنَا وَكَفِّرْ عَنَّا سَيِّئَاتِنَا — (۶) عساکر عصیان و سیئات
را بافواج رحمت بی غایت سَنَهَزَم گردانیده . نظم :

چو خورشیدِ فضلش نمایان شود
گنه همچو خفاش پنهان شود
کریمست و بخشنده هر گناه
بُود بر گنه لطف او عذر خواه
ز جودش بُود مدعا رو سفید
نرفت از درش هیچکس نا امید

جل "جلاله و عم نواله و عظم (۱۷) شانه .

(۱) ب : عزیز است که هر گه پروانه سعادتمند نشانه — تعز من تشاء —
از جراید احسانش، بنام کدائی جاری گردد هراینه بخلاص پادشاهی
سرفراز شده، از جام جهان نمایی جمشید عزت جرعه نوش باده راحه گردد .
(۲) ب : غیور است که مستکبران جهان را بحکم — تدل من تشاء —
کمند اذلال در عوایق راحت انداخته (۳) قرآن، آل عمران ۲۶ ج ۳
(۴) قلاده = طوق (۵) ب : غفور است که عساکر (۶) قرآن، آل
عمران ۱۹۳ ج ۴ (۷) ک ، ج ، ب : اعظم .

در بیانِ نعتِ اورنگِ آرایِ نبوت و سروری
صدرِ فشینِ مسندِ رسالت و پیغمبری، اعلیٰ احمد
مجتبیٰ محمد مصطفیٰ صلی الله علیه [و سلم] و
آله و اصحابه اجمعین

نعت و ثنای بی انتهای که جیوش (۱) عقل و هوشِ
سرورانِ کاملِ عیارانِ داناتی و ذکا در تلویحِ ثنائین (۲)، هر
قدر که بپای (۳) فکر و خیال، تردداتِ بسیار نمودند، بجز
واسانده گیِ قدسی پهن نرفتند، و جنودِ (۴) فهم و ادراکِ مهترانِ
اقلیمِ بلاغت و بینائی، در توضیحِ ثنائین، هر چند به قوتِ
حافظه و وهم، دادِ مردانگی و جولانِ گری دادند، سوايِ
شکستِ فاحش، نقشی دیگر نزدند، خاصه آن سروری را سزد (۵)،
که از کارخانهٔ عنایتِ ایزد یگانه، خلعتِ فاخرهٔ کریمه
— لَوْلَاکَ لَمَّا خَلَقْتَ الْاَفْلَاکَ — (۶) بر قامتِ استعدادِ آن
شفیعِ قیامت، برهائی است ساطع . بیت

گر وجودِ او نمیشد واسطه تا ابد بودی جهان بیواسطه (۷)

(۱) جیوش = جمع جیش بمعنی لشکر (۲) ک: ثنائین

(۳) الف: بپای (۴) جنود = جمع جند بمعنی لشکر اسب. در ب: جهود

(۵) ب: را درخور است (۶) حدیث قلسی مشهور است (۷) ب: این

بیت زاید دارد:

قصرِ هستی بی وجودش بود پسب بر طغیانِ سبب شد هرچه که هست

شافعی است که از دیوان خانه عنایت (۱) نامتناهی، طغرای
غُرّای (۲) [رقم] — وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ —
(۳)، بر شفاعتِ عالم و عالمیان دلیلی اسب قاطع، که در بازارِ
محشر، بجز نقدِ شفاعتش، متاعِ نجات و رستگاری نخواهد خرید.
قافله مالاریست که بجز رهبری خضر معادتش، واماندگانِ
صحرائِ ضلالت و گمراهی، بسر اقلیمِ هدایت و نیکو کاری
نتوانند رسید. یشت پناهی اسب، که مستغرقانِ طوفانِ دریای
عصیان و شرمساری را بدستیاری ملاح عنایت و "عطائی" از (۴)
جذر و مدّ قلمِ رستخیز، بساحلِ شفاعت کاسب گرداند :

نگیسِ ختمِ رسالت محمد عربی

امید گاه بد و نیک (۵)، احمد مختار

اگر نه واسطه روی موی او وودی

خدای خَلْقِ نگفتی قسم (۶) به لیل و بهار

صلی الله علیه و آله و اصحابه اجمعین.

در بیانِ توصیف و ثنایِ نِیّرانِ (۷) اعظمِ برجِ
امامت و سروری، ماهِ تابانِ فلکِ هدایت و رهبری،
اعنی جنابِ اصحابِ کبار، رضوان الله تعالی
علیهم اجمعین

الوفّ تحیاتِ زاکیات، که افواجِ بحرِ امواجِ فارسان

(۱) ب: عاطف (۲) غُرّاء = هر چیز مونت سفید و روشن — نجات.

(۳) : قرآن، الانبیاء ۱۰۷ ج ۲۷. (۴) ب: از جوش طوفان رستخیز.

(۵) الف: شفیع روز قیامت احمد مختار

(۶) وَاللَّيْلِ إِذَا يَغْشَى وَالنَّهَارِ إِذَا تَجَلَّى — قرآن، اللیل ۳۰

(۷) الف: منیران. ب: پیران.

مضمار (۱) علم و دانائی، در طی مسافت توصیف و بیان، بمداد اندیشه و قلم تیز رقم، هر قدر که راه رفتند. بسر منزل التهایش نرسیدند. و صنوف تعظیبات و تکریمات، که دسته دسته عساکر بکه تازان عرصه فراست و بینائی، در ادای تعریفش، پیاپی خیال و فکر بسیار دویدند، بغیر که گیری (۲). گام زن بیان نشدند، مرشهریاران حق و یقین، و سریر آرایان. خلافت دین متین را لایق و سزاوار است، که هر یک رکن رکن (۳) قصر امامت و سروری، و مفتاح ابواب حصار خلافت و پیغمبری میباشند، که از کارخانه عنایت لم یزلی، خلایع (۴) فاخره هر یک، بطراز — مُحَمَّدُ الرَّسُولُ اللهُ وَاللَّهُ بِنَ مَعَهُ أَشِدُّ هَلِي الْكَفَّارِ رَحْمَةً بَيْنَهُمْ [تَرَاهُمْ رُكْعًا سَجْدًا] — (۵) مَطْرَقُز و مُنْقَشِش، و از دفتر خانه عاطفت نامتناهی، رقم هر یک به طغرای — إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَتَوَّصَوْا بِالْحَقِّ وَتَوَّصَوْا بِالصَّبْرِ — (۶) مُوَشَّح (۷) و مزین. و در حدیث است — أَصْحَابِي كَالنَّجْمِ، يَأْتِيهِمْ أَقْدِيمٌ إِهْتَدَى يَتَمُّ — (۸)

(۱) مضمار = میدان اسب دوانی — غیاث. (۲) گه گیر = اسبی که

تن سواری ندهد — غیاث. (۳) رکن = محکم و استوار — منتخب

(۴) خلایع = جمع خلعت (۵) قرآن؛ القتح ۲۹ ج ۲۶.

(۶) قرآن، العصر ج ۳. (۷) مُوَشَّح = آراسته و زیور داده شده — غیاث.

(۸) حدیث صحیح است که سعید بن مسیب از عمر رضه روایت و رزین

اخراج کرده — تیسیر الوصول ۳-۲۶.

[بیت]

بمعنی همه یکدل و یک تن اند
چو احوال مبین دو، که یک قالبند
رضوان الله تعالی علیهم اجمعین.

در بیان [نعت] شہسواران میدان و غا، چابکسواران
عرصه دشت کربلا، شافعان روز محشر، یعنی (۱)
جناب امامین الشہیدین، رضی الله عنہما (۲)

ثنائیکه عساکر اندیشه و قیاس فرمان وایان ولایت
خبرت و هوشیاری، در تصغیر اقلیم ادایش (۳)، هر قدر که
بہای و ہم و اندیشه، در میدان، جولانگری نمودند، راه بسر
منزل مدعای (۴) نبردند، و تحیاتیکه جیوش ذی شعوران آگاہ
دل، در عرصه ثنائی بیانش گرم روشدند، بانتهای ادایش
نرسیدند. خاصہ آن شہسواران میدان کربلا، و نقشبندان کارخانہ
شریعت بیضا، نور دیدہ — مَازَاغَ البَصَرِ وَمَا طَفَعَى — (۵)
سُرُورِ سینہ — المودَّة فی القربی — را درخور و مزاور است.
نظم:

بو باوہ نہالِ ریاض پیمبر (۶) اند
دُر داندہ یگانہ زہراء ازہر اند

(۱) ک، ب: اعنی (۲) الف، ب: علیہما الصلوٰۃ والسلام.

(۳) الف: آدایش (۴) الف: بسر منزل نبردند (۵) قرآن، النجم ۷۱ ج ۲

(۶) الف: پیمبر اند

دُرّ اند و گوشواره عرش (۱) معظم اند
 نور اند ، و نور دیده خورشید انور اند
 در ارتفاع منزلت از جمله کائنات
 بالاتر اند ، در شرف از حصر برتر اند
 از خلعت علوم نبوت مزین اند
 وز نکست نسیم ولایت معطر اند
 معصوم مطلق اند جگر گوشه رسول
 پاک از همه معاصی ، طیب مطهر اند
 از افتخار لحمک لحمی (۲) مشرف اند
 وز امتیاز دَمّک دَمّی " مفخر اند
 رضوان الله تعالی علیهم اجمعین .

(۱) الف : عرش عظیم اند .

(۲) مشهور است که حضرت رسول به علی رضه فرمود : گوشت تو چون
 گوشت منست و خون تو چون خون من .

متحرک ساختن سلسله^۱ التماس، در خدمتِ
 با برکتِ فوژندگانِ قانونِ بلاغت و سخن
 پروری، و نغمه طرازان ساز فصاحت و نکته
 پروری، در بابِ عیوب [پوشی] این ذره^۲ بیمقدار
 بر فارسانِ مصارِ بصارت و بینائی و یکه تازانِ عرصه^۳
 راست و دانائی، که بیهیجِ خضرِ ادراک و دانش، سر منزلِ
 مدعا رسیده اند، ظاهر و هویدا است، که انهزام (۱) جیوشِ نفس
 عصیان از استمدادِ عساکرِ فیروزی مأثورِ عبادت حق جل و
 یلی شانه تیسّر می پذیرد، و انکسار (۲) جنودِ ضلالت و
 لغیان، از استعانتِ (۳) سپاهِ نصرتِ انتباهِ اطاعت و متابعت
 مضرتِ رسالت پناهی [محمد مصطفی] صلی الله علیه و سلم،
 تحصیل میگردد.

بنّا^۴ علی هذا بر راکبانِ (۴) سحندر آدمیت، که بشهریه
 ریف- و لَقَدْ کَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ - (۵) ممتاز و سرفرازند لازم و
 شَحْتَم است، که اوقاتِ حیاتِ مستعار را بترکتازِ کوچه بازار
 الهومی نگذارند (۶) و به اکتساب (۷) بندگی و عبودیت.

(۱) انهزام = شکست خوردن (۲) انکسار = شکست (۳) استعانت =
 لب مدد (۴) راکبان = سواران (۵) قرآن، الاسری ۷۰ ج ۱۵
 (۶) ک : نگذارنده (۷) اکتساب = کسب کردن.

حق سبحانه و تعالی [جل] شانه و عمّ نواله، و متابعت محمدی کوشیده، و متاعیکه موجب رستگاری عقبی بوده باشد، بسعی دلال اعدال صالحه، از بازار دنیای بیوفا که — الدنیا مزرعة الآخرة — (۱) میباشد خریداری نمایند، که فردا در چهار سوق بازار محشر، از بی برگی و بی متاعی عمل نیکو، گونه* (۲) خجالت و زرد روئی نکشند، و از استیلا (۳) عساکر عصیان و خطاکاری در میدان روز حزا، هزیمت انفعالی (م) نخورند. بیت :

ای نهیدست رفته (ه) در بازار ترسمت بر نیاوری دستار (۶)
برگ عیشی بگور خویش فرسب کس نیارد ز پس، تو پیش فرست
ای که پنجاه رفت و در خوابی مگر این پنج روز دریابی !
فی الجمله این راکب (۷) سمند جهالت و نادانی، و

(۱) حدیثی است که در کتب صحاح نیامده، و فقط الدیلمی در مسد الفردوس آنرا روایت کرده، و معلومست وثوقی ندارد. — کنوزالحقایق ۱۳۳. معنی آن چنین است : دنیا کشتزار آخرتست .

(۲) گونه = معوف مالش روی (۳) استیلا = محلبه (م) انفعال =

خجالت (ه) الف : رفت (۶) در نسخه* ب درینجا چندین بیه دیگر هم از سعدی نقل شده، و دیباجه* فوق را کوتاه ساخته اند، که جمل آن ربطی باهم ندارد، و املائی آن هم خیلی ممسوخ است
(۷) راکب = سوار .

فارسی (۱) فرس هیچمدانی [را] بمقتضای خیال بشری، از از ترک تاز این داستانها، اوقات عزیز تر خود را ضایع نمودن و از نغمه طرازی این مقامات خارجی، قانون مسخرگی و ریشخندی برخود که ک کردن است، و بگوشمالی نوازندگان کمانچه^۱ این فن، نن در دادنست. از اینجا که گوشه گیران پرده^۲ اصول سخنوری و آهنگ نوازان جنگ نکته پروری، که همیشه در مقام پرده پوشی مخالف نوایان سخن طرازی، ثابت قدم میباشند، چشم آن دارم: که هرگاه این نغمه^۳ هیچ بوج که چندان خوشکلاسی ندارد، بگوش عاطفت نبوش اصفا^۴ فرمایند، و یا جرعه^۵ چند از می آقداح^۶ این اوراق مطالعه سرکشند، توقع که از عنایت سرخوئی نشاء عنایت و "عطائی"، بخطائی "عطائی" (م) نپرداخته معذور دارند، که:

فکر هر کس قدر همت اوست و از کوزه همان تراود که دروس
چون این جرعه نوش باده^۷ بی کمالی، اگرچه روزی چند
در میخانه خدمت و ملازمت مخموران^۸ (ه) صهای^۹ (و)
ریاست و حکمرانی بسر آورده، خصوصاً در ملک شکارپو در
ایام بهارستان جوانی، در اکتساب هنر انشا پردازی سیار،
و هر حاکمی که شراب^{۱۰} (ز) حکومت و کامرانی میگردید،

(۱) فارسی = اسپ سوار (۲) اصفا = شنیدن (۳) اقداح = جمع قلع یعنی جام (۴) ازین پدیدار است که "عطائی" تخلص نویسنده کتاب بود، و درینجا تلمیحاً استعمال کرده [رک: مقدمه کتاب]
(۵) الف: میخوران (۶) صها = شراب (۷) رَحیق = شراب

این دُرْد آشام قلعِ خاکساری، از میِ قَرشَب (۱) و ملازمیِ هر یکی آنها، جرعه نوحِ بادهٔ منشی گری شده، از مینای ضمیر که مهبط (۲) اسرارِ حقایق و معانی است، صهبای نرح افزای انشاء، در ساغرِ قرطاس (۳) تحریر می انداختم، و جواهرِ زواهرِ (م) اسلا، در سلکِ رشتهٔ تسطیر (ه) منتظم می نمودم، و نیز اوقاتی چند، بحسبِ قسمتِ آبخورد که - قیدُ الماءِ أَشَدُّ مِنْ قَیدِ الحديد - (۶) است، میثاقِ بوستانِ تسافرِ (ز) ولایتِ خراسان هرات خلد آیات و قندهار و کابل و پشاور گردیده، بعضی تسویدات از وقوعاتِ خراسان و مقدّماتِ شاه شجاع الملک، که نفحوای - تَنزِعُ الملکِ مِمَّنْ تَشَاء - (۸)، از مملکتِ سلطنته، آواره شده بود، و غیره وقوعات که بچشم خود دیده بودم (۹)، هراینه نگاشتهٔ کلکِ خیال گردیده بود، همچنان متفرق و پراکنده افتاده بودند، لیکن از بس اندیشه هایِ معاش روزگار، که روندگانِ طریقِ حیات و زندگانی را اولاً انتظامِ این سلسلهٔ معاش، ضرور بلکه مستحکم است، وقتِ فرصت بدست نمی افتاد، که تسویداتِ مذکور را مجموعه [نموده] و در سلکِ تحریر

- (۱) ب: می نصرت و ملازمت (۲) مَهْط = جاییِ هبوط و فرودگاه
 (۳) قرطاس = کاغذ (م) زواهر = روشن (ه) تسطیر = نوشتن
 (۶) ب: این عربیه ندارد، و معنی آن چنین است: قید آب و قسمت از قید آهن استوار تر است (ز) تسافر = مسافرت کردن. در الف: تسافر [۹]
 (۸) قرآن، آل عمران ۲۰ ج ۳ (۹) ک: بودیم.

منتظم نموده شود، در حال هم اگرچه چندان دلجمعی و معشوقه رفاه هم آغوش نبوده، و بر طبق مضمون : [بیت]

پیشان میکند اندک غمی، طبعِ سخنور را

که یک دوه نور، تشویشِ دماغِ خامه بس باشد

لیکن حسب الفرموده عالیجاه رفیع جایگاه، عنوان رساله

دانشوری، دیباجه [دیوان] بلاغت و خرد وری، امیر امراء

العظام، نادره الايام حنا ابستویک (۱) صاحب بهادر،

کلکتر (۲) شکارپور، که ناری سخن شناس معنی فهم بود،

اتفاق تحریر تسویدات مذکور افتاده. و دیگر التماس بخدمت

صدر نشینان اورنگ (۳) سخن وری، و سریر (۴) آرایان

دولت حکمرانی آنکه : اگرچه - اَلْحَقُّ مَثَر - (۵) سخن حق

تلخست، باوجودیکه از اظهار مطلب نفس الامر، از حسن و

قبیح (۶) در عبارات، لحاظ بسیار نموده ایم، که مبادا آزرده گی

طبیعت بزرگان شود، اما اگر در جائی کدام نوای مخالف

بی ادبی (۷) از قانون قلم سرزده باشد، امید که از راه عنایت و

"عطائی" به عفو "عطا" (۸) پرداخته، در مقام خشم و

(۱) در الف و ک: ابستویک، اس. ب. ب این نام ندارد. صحیح آن

ابستویک است [رک: تعلیق نمبر ۱] که در نسخه ج نیز چنین است.

(۲) کلکتر در انگلیسی مستوفی و فراهم کننده مالیات است.

(۳) [اورنگ = تخت (۴) سریر = تخت (۵) مقوله عربی است (۶) حسن

و قبیح = نیکی و بدی (۷) الف: بی در پی. ب: مانند متن (۸) در اینجا

هم کلمات عطائی و عطا اشاره است بنام و تخلص مواف کتاب

[رک: مقدمه] .

خفگی (۱) نیابند، که در نزد بزرگانِ والا منهن، عفو
مُتَعَذِّر (۲)، اسیر ادناست. بهر صورت خوب و خراب، عزل
و نصب، ادبار و اقبال، غم و شادی روزگار دنیایی بیوفا،
همه در گذر است، و بر طبق مضمون بیت :

عالم همه سر سبز خیال است خیال
هر نوع (۳) خیال اگر کنی میگذرد
[رباعی]

تا نیست نگردي، روز هست ندهند

این مرتبه، از همت پست ندهند

تا شمع (۴) صفت بسوختن تن ندهی

سر رشته^۵ روشنی بدست ندهند

چون سر مستانِ ناده^۶ عرفان، تمام (د) مال و اسبابِ جهان

دنیا را بوجودِ پشیزی (۶) تصور ندارند، که بگذاشته^۷ اتقیا (۷)

برداشته^۸ اشقیاست (۸)، هر که طالبِ اوست ذلیل، اهلِ عبرت

را این دلیل، - قُلْ مَتَاعُ الدُّنْيَا قَلِيلٌ (۹) .

(۱) خفگی = در فارسی و پشتوی افغانستان بمعنی آزرده گی اسب .

(۲) متعذر = عذر خواه . (۳) الف : هر نوع که خیال کنی میگذرد

(۴) الف : تا هجو شمع قرار بر سوختن ندهی (۵) الف : تمام و اسباب

(۶) پشیز = پروان کنیز، پول ریزه کوچک مسی - نخیات . (۷) بگذاشته^۸

اتقیا = ترک کرده^۹ پرهیزگاران (۸) اشقیاء = گمراهان و بد بختان

(۹) قرآن، النساء ۷۷ ج ۵ .

ربیانِ فواختنِ کوسِ سلطنته (۱) هریک از سلاطینِ
امدار و خواقینِ (۲) بلند اقتدار، از ابتدایِ پادشاه
نادرشاه لغایتِ عزلِ سلطنته محمودشاه خلفِ تیمور
شاه علیه الرحمة و الغفران

بر رای (۳) اخبارِ جویانِ دانش و بینشِ مخفی و مستور نماند،
که در سنه^۱ یکهزار و یکصد و شصت هجری نندگانِ حلدِ آشیان
نادرشاه (۴) پادشاه بموجبِ حکمِ صاحبانِ قضا و قدر، از تخت
حیاتِ سلطنت برخاسته، سیارِ بوستانِ سرایِ آخرت گردیده.
بعده بندگانِ احمد شاه (۵) پادشاه حلوس فرمای تختِ سلطنت و
و شهرباری بموجبِ فرمانِ آن شهریارِ سلطنته کونین گردیده،
تا مدتِ بیست و چهار سال، لغایتِ سنه یکهزار و یکصد و هشتاد
و چهار (۶) هجری گاجینِ رباضِ دولت و کامرانی بوده، بعده
از تند بادِ اجل، برگ و بارِ نخلِ حیاتِ احمد شاه پادشاه
فرو ریخت، بدارِ السلطنته - کُل سی^۲ برجم الی اصله - (۷) رخ نهاد
شدند. بندگانِ تیمور شاه پادشاه از اشاره^۳ عنایتِ پادشاهِ اقلیم

(۱) ک: سلطه (۲) خواقین = جمع خاقان (۳) ک: برای
(۴) رک: تعلیقِ نمبر ۲ (۵) رک: تعلیقِ نمبر ۳ (۶) کذا در ک، ج،
الف، ولی وفات احمد شاه ابدالی ۱۱۸۶ هـ، و زبانِ سلطنتن - ۲۴ -
سالست نه ۲۴ سال. درینجا مؤلف اشتباه کرده است [رک: تعلیق ۳].
(۷) مقوله^۴ عربیست بمعنی = هر چیزِ ناصلِ خود بر میگردد.

لَمْ يَزَلْ* و لایزال، جرعه نوش باده سریر سلطنت خراسان جنت نشان گردیده، تا مدت بیست و یکسال لغایت سنه یکهزار و دو صد و پنج هجری (۱) سرخوش نشاء باده سلطنت و کامرانی بوده، آخر از دست ساقی اجل جرعه از می وصال چشیده، مین بعد آن، بندگان زمان شاه پادشاه زینت افزای اورنگ پادشاهی گردیده، تا مدت ده سال لغایت سنه یکهزار و دو صد و پانزده هجری، شاه زمان هم آغوش شاهد سلطنت (۲) بوده، بآرایش خط و خال چهره عروس سلطنت پرداخت، و قتیکه شاه مددوح بغرور دولت سلطنت، چند اسرای سردار پاینده خان (۳) و غیره سران الوسات را بقتل رسانیده، بعده از بی اتفاقی الوسات، رخنه زوال، در اساس سلطنت زمان شاه افتاده، و بعد کشته شدن سردار پاینده خان، وزیر فتح خان خلف سردار مذکور، طرفه ایران زمین رفته، بندگان شاه محمود شاه را آورده، بصلاح و صواب اتفاق الوسات، شاه محمود شاه مستقر سریر دولت خلافت گردیده، زمانشاه پادشاه را تمامی امرا، از تخت سلطنت انداخته و اسیر و دستگیر نموده، از نوک نشتر، می بصارتش از ساغر دیده اش، بر زمین کوری ریخته، نابینا ساختند و محمود شاه دفعه اول، مدت سه سال لغایت سنه یکهزار و دو صد و هژده هجری، ربابت عالیات جاه و جلال، در عرصه سلطنت بر

(۱) کذا درک، ج، الف. ولی این هم صحیح نیست، تیمور شاه تاریخ یکشنبه ۷ شوال ۸۱۲۰ ه در کابل از جهان رفت. — سراج ۱-۴۴.

(۲) ک: سلطه (۳) رک: تعلیق نمبر ۴.

افراخته (۱) بود، از نا محمودی بخت، نوای سلطنت (۲) محمود شاه سرنگون شده، بندگان شاه شجاع الملک، جلوس فرمای تخت سلطنت گردیده. تا مدت هفت سال لغایت سنه یکهزار و دو صد و بیست و پنج هجری، شاه شجاع الملک، کوس دولت سلطنت مینواخت.

چنانچه شاه شجاع الملک در سنه یکهزار و دو صد و بیست و یک هجری، اول مرتبه با وزیر شر محمد خان (۳)، با حشم و سامان پادشاهی، بجهت گرفتن مالیات سند، از امیران سند (۴) رونق افزای ملک شکارپور، و در باع سهزاده منزل انداز گردیده، که دران سال تولد شاهزاده محمد تیمور شاه در باغ مذکور، بصد آب و رنگ خوبی گردیده، که در شکارپور نوبت نوازی و چراغ بندی سه روز متواتر نمودند. بعد از دوسه ماه امیران سند، ادای مالیات سند نموده، و تعایف نفیسه (۵)، پیشکش ساخته، شاه مددوح را از حسن خدمات و فرمان برداری و اطاعت خود، بسیار خوشنود ساختند.

بعده شاه شجاع الملک، از راه دیره جات (۶)، و دقور بنو (۷)، نهضت فرمای و گلچین ریاض سلطنت و کامرانی.

(۱) الف: بر افراخته، بعده از نامحمودی (۲) ک: سلطه

(۳) رک: تعلیق نمبر ۵ (۴) رک: تعلیق نمبر ۶ (۵) یعنی پیشکش های گران بها (۶) دیره جات = دیره اسماعیل خان و دیره غازخان که درانوقت یک ولایت مربوط سلطنت کابل بود. (۷) دقور = [به دو فته] نام یک قبیله افغانی است که در ضلع بنون در حواشی کوهسار سکونت دارند. و از پشاور پراه دقور و بنو به دیره جات راه بود.

کابل گردیده، تا ملت چهار سال، در کابل سرخوش باده^۱ عیش و فرمان فرمائی (۱) بوده. بعده امیران سند، البته در ادای مالیات مقرر، تکاسل (۲) ورزیدند. باز در سنه یکهزار و دوصد و بیست و پنج هجری (۳)، شاه شجاع الملک از کابل، متوجه پشاور، و در حین نزول اجلال پشاور، وزیر شیر محمد خان را جهت تسخیر کشمیر جنت نظیر، مع حشم، مامور نمود، و خود بدولت، ایام زمستان در پشاور با تقضاء آورده، در موسم بهار، باز بهار افزای کابل گردیده. و عالیجاه سیادت پناه زبدة العماء سر واعظ (۴) که باستصواب وزیر شیر محمد خان به نیابت کابل مقرر بود، چون سید معظم الیه، که سر حلقه^۲ علماء و عرفاء بود، لکها مردم از خاص و عام، حلقه مریدی سید موصوف در گوش (۵) جان داشتند، و شاه شجاع الملک همیشه از او خایف بود، در انوقت آتش جنگ و جدال، بین اهل سنی و شیعه (۶)، شعله ور گردیده، بسیاری از طرفین مقتول شده، آخر شاه موصوف، بزالل تدبیرات، انطفای (۷)،

(۱) الف: و فرمان بوده. (۲) تکاسل = خود را کاهل و سب و نمودن - غیث. (۳) مورخان افغانی این سفر شاه شجاع و گماشتن شهر محمد خان را با ۸ هزار سوار بکشمیر، بعد از عید الضحی ۱۲۲۱ و سال ۱۲۲۲ هـ نوشته اند. رک - سراج ۱-۷۱. (۴) رک: تعلیق نمبر ۷ (۵) الف: گوش حال. (۶) الف: سینه و تشیعه. (۷) یعنی خاموش کردن شعله های جنگ.

نواير جنگ و جدال نموده، در اول موسم زمستان، از کابل نهضت فرمايـ احمد شاهی (۱)، و در باب هلاکت مير واعظ، بمردم اهل تشع فهمایش نموده بود.

چون شاه ممدوح داخل قندهار گردیده، مابین شیعه و سنی باز جنگ عظیم واقع شده. آخر مير واعظ شربت شهادت نوش نموده، مردم شیعه سر او را حسن وار، در نیزه عـتم ساخته، یزید کردار، آنطرف (۲) احمد شاهی و جانب شاه شجاع الملک فرستادند.

بعده شاه موصوف از احمد شاهی مع وزیر اکرم خان و سردار فتح خان (۳) در سته یکهزار و دو صد و بیست و پنج هجری، رونق افزای سکارپور، و در باغ بدل خان، نزول اجلال فرمودند. امیران سند، باز کتاب احلاص و فرمان برداری کشاده، باب باب اقیاد (۴) و اطاعت، نزد شاه ممدوح خوانده، چیزی ادای مالبات (۵) و پیشکش های لایقه، نظر گذار شاه و وزراء و امرای شاه نموده، و عالیجاه نواب ولی محمد خان لغاری (۶) که مشر (۷) بی نظیر امیران والیان حیدرآباد بود، نا ادای مالیه بطریق یرغمل (۸)،

(۱) احمد شاهی: معصود ازان شهر مدهار کنونی است که احمد شاه ابدالی بنا نهاده. (۲) الف: طرف (۳) رک: تعلیق نمبر ۸.

(۴) اقیاد = فرمان برداری (۵) این مالیات را شاه شجاع باندازه (۲۰) لک روپیه نقد علاوه بر تعائف نفیسه دیگر وصول کرد - سراج ۱-۲۰.

(۶) رک: تعلیق نمبر ۹ (۷) ک: که یشتر بی نظیر [؟]

(۸) الف: یرغمال.

برکاب پادشاه تا دیره^۱ غازی خان حاضر بود، و نواب مذکور در دیره غازیخان، تمام و کمال ادای مالیات نموده و از پیشگاه سرکار اشرف، بغلای فخره سرفرازی یافته، و نقد ترخیص بدست آورده، راجع به مکان مالوفه مند و سردار فتح خان در عرض راه دیره غازیخان، با اولیای دولت، در مقام مخالفت آمده، از انجا بعه^۲ عمله و فعله خود، از راه بوری (۱)، روانه احمد شاهی گردیده، و امنای دولت بقطر منازل، تشریف فرمای پشاور شدند و وزیر شیر محمد خان که بموجب امر جلیل القدر اولیای دولت، مامور کشمیر بوده، خطه^۳ کشمیر سی نظیر، از عالیجاه سردار عبدالله خان الکوزئی (۲) گرفته، به سردار عطا محمد خان بامیرئی عطا نمود، و خود وزیر شیر محمد خان بعد انتظام سهم کشمیر، پیش از ورود شاه شجاع الملک در کابل رسیده، و از شهید شدن مرحوم میر واعظ که نایبش در کابل بود بسیار اشکبار گردیده، و این حرکت ناصواب شهید شدن مرحوم میر واعظ از دست شیعیان دیده و دانسته از شاه ممدوح دانسته، و در ساعت جمع آوری عساکر نموده، بعزم مقابله شاه شجاع الملک،

- (۱) بوری وادی جنوب غربی دیره غازیخان است، که تا وادی ژوب امتداد دارد، و راهی از انجا از نشیب های کوه سلیمان به ژوب و قلعه سندین می رسد. درینجا اقوام کاکو و بابو و غیره ساکنند.
- (۲) الکوزئی قبیله معروفیست از درانی قندهار. در باره عبدالله خان و عطا محمد خان رک: تعلیق نمبر ۱۰.

از کابل روانه^۱ پشاور، و در مقام تهکال (۱) [تعلقه] پشاور رسیده، بمقابله و مجادله^۲ شاه ممدوح پرداخت. از قضا^۳ قادر لایزال، وزیر شیر محمد خان و برادرش و خوجه محمد خان و شهنواز خان و غیره امرا^۴ در جنگ کشته شدند. پادشاه شجاع الملک هم آغوش^۵ شاهد فتح و فیروزی گردیده، چند ایام در پشاور مکث (۲) نموده، درین اثناء وزیر فتح خان، بندگان محمود شاه را باز بر تخت سلطنت جلوس داد، و اجتماع قشونات و ایلات والوسات نموده، از احمد شاه^۶ روانه^۷ کابل، و از کابل عازم پشاور، و چون در مکان نمله (۳) رسید، و با شاه شجاع الملک معرکه آرای مقابله گردیده. چنانچه مابین شاه موصوف، و وزیر فتح خان جنگ عظیم واقع شد، از طرف شاه ممدوح، وزیر اکرم خان و عالیجاه غفور خان فوکلزی (۴) و غیره امرای خاص بقتل رسیدند، و نسیم نصرت و فتح در پرچم لوای اقبال وزیر فتح خان، از عایت ایزدی، بوزیدن آمده. شاه موصوف از میدان معارک، گوی جنگ را باخته، پس خیز معرکه^۵ فرار گردیده، و حرم محترم برداشته، از دریای آتک (۵) عبور نموده، بقطع منازل، برابر

(۱) تهکال: در غرب پشاور بفاصله دو میل واقع و مسکن اقوام خلیل است. (۲) مکث = ایستادگی و معطلی. (۳) ک: مکان غله [؟]
 الب: مقام نمله، و این صحیح است که منزل معروفی است، در ۱۶ میلی شرق کابل بطرف جلال آباد. (۴) پوهلزی طایفه معروفی است از درانی قدهار. راجع به غفور خان رک: تعلیق نمبر ۱۱.
 (۵) معبر آتک بر دریای سند در پنجاه میلی شرق پشاور واقع است.

متوجه لاهور گردیده، پیش‌ر خالصه سنگه (۱)، ملجای خود ساخت. چند مدت درانجا آسایش پذیر شده، و خالصه سنگه، در تعارف و تلاقی، از هر قسم و رسم، از شاهِ ممدوح خود را معاف و مقصر نداشت (۲)، فقط.

—

(۱) مقصد رنجیب سنگه حکمران معروف مکه است، که از خانه جنگی سلطنت افغانی استفاده نموده و در پنجاب حکومت مستقلی را تأسیس نمود.
 ر ک: تعلیقِ نمبر ۱۲ (۲) ک: نداشته.

در بیان کشته شدن عالیجاه عطا محمد خان بارکزئی،
برادر یار محمد خان، از دست سردار سمندر خان
بامیزئی (۱) در پشاور

و باز آمدن شاه شجاع الملک از لاهور بدو حجب صلاح و مشورت
عالیجاه سردار عطا محمد خان ناظم کشمیر در پشاور، و گرفتار
شدن شاه در پشاور بدست سردار سمندر خان و جهان داد خان،
از قرار صلاح ناظم مذکور و محبوس شدن شاه در کشمیر

سنه ۱۲۵۶ هـ (۲)

شاهین قلم شکسته رفم، در فضای این مدعا، چنین پال
افشان بیان میگردد: که اولاً ملک پشاور در تصرف عالیجاهان
عطا محمد خان و یار محمد خان و سلطان محمد خان و سعید
محمد خان و پیر محمد خان بارکزئی برادران وزیر فتح خان
بوده (۳)، سردار عطا محمد خان الکوژی ناظم کشمیر،

(۱) الف، ج: سمندر خان و جهان داد خان بامیزئی (۲) کذا در
ک، ج، الف، ولی این سنه صحیح نیست، زیرا این وقایع بدو
اول سلطنت شاه شجاع و قبل از ۱۲۲۵ هـ تعلق دارد، و در سنه ۱۲۵۶ هـ
شاه شجاع دفعه دوم بمدد انگلیس بر تخت کابل متمکن بود.
(۳) رک: تعلیق نمبر ۴.

عالیجاهان سردار سمندر خان [و] جهانداد خان بامیزئی را از کشمیر مامور نموده بود، که رفته ملک پشاور را از دست عالیجاهان مذکور برادران وزیر فتح خان گرفته، در قبضه حکم و عمل خود آورند [آنها] در پشاور بجمعیت عساکر رسیده، سرگرم محاربه و مجادله با سرداران پشاور گردیده، عالیجاه عطا محمد خان بارکزی کشته شده، و دیگر برادرانش فرار اختیار نمودند. ملک پشاور بدست سردار سمندر خان و جهانداد خان افتاده، جرعه نوش باده فتح و فیروزی شدند.

درین اثنا عرایض سردار عطا محمد خان الکوزئی ناظم کشمیر، به پیشگاه بندگان شاه شجاع الک در لاهور رسید بدین مضمون که :

همیشه رایات (۱) عالیات شهریاری اولیای دولت، در میادین (۲) معاندین، به اشاعت -
نصرت من الله و فتح قریب - (۳)،
جلوه گر باد!

از آنجا که آوارگی سرکار اشرف، از دست مخالفین، و رفتن در لاهور، بر دل صداقت منزل ما هواخواهان دولت، نهایت ناگوار آمد (۴)، میخوایم حان ناتوان خود را، در رکاب اولیای دولت فدا نموده، انتقام از معاندین سرکار اقدس گرفته شود، و تاج دولت

(۱) رایات = بیرق (۲) الف : در میان معاندین (۳) قرآن، الصف ۱۳ ج ۲۸ (۴) الف : ناگوار، میخوایم قاشق خون جان

سلطنت بر فرقی همایون زینت پذیر گردد، انسانی
دولت از لاهور، زود تشریف فرمائی پشاور
شوند، که ملک پشاور، در تصرف و احاطه^(۱)
ماست، بعد کابل [و] قندهار، از دست
مخالفت دولت گرفته خواهد شد.

اولیای دولت، فریفته^۱ نوشتجات سردار عطا محمد خان
ناظم کشمیر گردیده، از لاهور برآمده، داخل پشاور شده،
چند ایام در پشاور، خیال پلوهائی پادشاهی می پخت. درین
اثناء^۲ نوشته^۳ سردار عطا محمد خان ناظم کشمیر، برای عالیجاهان
سردار سمندر خان و جهانداد خان رسید: که شجاع الملک
پدر من کشته، او را بهر قسم و تدبیری اسیر و دستگیر نموده،
بطرف کشمیر بفرستند. عالیجاهان مذکور، روزی مجلس
آرائی نموده، دران مجلس حاص با پادشاه، خبروهای شیرین،
تناول می نمودند، و از روی ظرافت و استهزا، پوستهای
خربوزه بروی یکدیگر گستاخانه میزدند، آخر رفته رفته، شاه
ممدوح را گرفته اسیر نمودند، و از تخت سلطنت فرو آورده و
نظربند نموده، روانه^۴ کشمیر ساختند، که سردار عطا محمد خان
ناظم کشمیر، شاه موصوف را در بالا حصار محبوس ساخت.

وزیر فتح خان بعد کشته شدن عطا محمد خان بارکزی
برادرش، مع جمعیت قشونات، از کابل برآمده، بقطع منازل،
داخل پشاور گردیده، و سردار سمندر خان و جهانداد خان که

(۱) الف: و احتیاط ماست.

سابق در پشاور بودند، هرچند با وزیر فتح خان، مرتکب جنگ و فساد شدند، لیکن هزیمت را غنیمت دانسته، فرار اختیار نمودند. وزیر فتح خان مظفر و منصور گردیده، ملک پشاور در تصرف خود آورده، چند روز به تجهیز و سامان لشکر پرداخته، از راه گجرات (۱)، حدود خالصه سکه، عازم کشمیر گردیده، و با عطا محمد خان الکوزنی ناظم کشمیر مقابله نموده، شهر کشمیر را فتح نموده، و عطا محمد خان در بالا حصار رفته، بدست خود، خود را محبوس ساخت.

آخر سردار عطا محمد خان از روزیکه بنظاست کشمیر مقرر شده بود، هرچه که دولت کشمیر پیدا می نمود، ازان جواهرات گوناگون خرید نموده، در صندوقه نگاه میداشت، و بمقابل هر جواهر صادقه، جواهر باطله (۲)، برابر بوزن و درازی هوبه هُو (۳)، از استاد کاران در ست کنایده، در صندوقه دیگر نگاه داشت میگرد. و در روز محاصره بالا حصار، همان صندوقه حواهر جوهته (۴)، به همراه خود برداشته، و از بالا حصار فرود آمده رفته سلام وزیر فتح خان نموده، وزیر مذکور، نهایت خوشوقت

(۱) در ک: بجای این کلمه نقاط گذاشته اند، در الف، ج بصورتی نوشته شده که بخوبی خوانده نمی شود، و ثجب بنظر می آید، طوریکه سراج التواریخ تصریح کرده (۱-۸۵) وزیر فتح خان بسبب وفور آب درهای مظفرآباد از جاده پنجاب به گجرات رفته و درانجا با رنجیت مقابله کرده، بعد ازان بر کشمیر تاخت. (۲) الف: جواهر کاذبه (۳) الف: موبه مو. (۴) الف: جوئهه بمعنی کاذب و ثقلی کلمه هند هست.

گرددیده - بعده شمع خلوت مابین روشن کردند، سردار عطا محمد خان بوزیر مخاطب شده، که شهر کشمیر، بدست وزیر آمده، باقی سر من مانده، اگر سر بکار است، اینک سر! و اگر دولت کشمیر از ایام نظامت کشمیر مطلوب دارند، پس این صندوقچه جواهرات! که از قرار قسم کلام الله، از دولت کشمیر، همین جواهرات خریده نموده ایم -

وزیر مدح چون صندوقچه جواهرات، از سردار عطا محمد خان گرفته کشاده، گوناگون جواهرات بصد زرق و برق ملاحظه نموده، چون گل شکفته (۱) مستهيج و مسرور گردیده، و صندوقچه جواهر مذکور بدست آورده، سردار عطا محمد خان را رخصت داد، و از کشمیر بیرون کشید، و سردار محمد عظیم خان برادر خود را بنظامت کشمیر مقرر نمود. و مردم کشمیر بعد مقرر محمد عظیم خان، زبان خود را با این ترانه:

"عطای محمد" تو برداشتی بلای "عظیمی" تو بگماشتی (۲)
مترنم و آسنا ساختند.

روز دوم، وزیر موصوف، حواهر شناسان را طلبانیده، جواهرات مذکور نشان داد، مشخص و معلوم گردیده، که جواهر جوته (۳) و با طله می باشد. بر فریب بازی سردار عطا محمد خان دست افسوس می سائید، و عطا محمد خان را نمی یافت.

(۱) الف: چون گل شکفته (۲) الف: بلای عظیمی بما کاشتی.
اما در کابل این بیت چنین مشهور است:

عطای محمد ز ما برده ای بلای 'عظیمی' فرستاده ای
(۲) الف: جوته

از گوشهٔ بامی که پریدیم، پریدیم

وزیر سدوح، شاه شجاع الملک را از (۱) بالا حصار کشمیر کشیده، مطلق العنان نمود، که شاه روانه لاهور گردید. وزیر فتح خان معه حشم، از کشمیر معاودت نموده، روانهٔ کابل گردید. و بندگان محمود شاه باز دفعهٔ ثانیه، ابتدای سنه یکهزار و دویست و بیست و پنج هجری، لغایهٔ سنه یک هزار و دویست و شش هجری (۲) مدت یازده سال، از محمودی طالع، سرپر آرای دولت سلطنت خراسان بوده، وزیر فتح خان، چون ایاز سر بهلقهٔ اطاعت و فرمان برداری شاه محمود داشت.

—

(۱) ک: در بالا حصار. الف: مانده متن.

(۲) شاهي دوم شاه محمود تا ۱۲۳۳ هـ دوام کرد، و در همین سال در سیدآباد وردگ (بین کابل و غزنه بمفاصله ۳۵ میلی شمال شرق غزنه) از لشکر امیر دوست محمد خان شکست خورد و بهرات رفت.

در بیان گرفتار شدن شاه شجاع الملک در لاهور

بدست خالصة سنگه و گرفتن جواهر کوه نور (۱) ،

خالصة سنگه از شاه مدوح ، و فراری شدن شاه از

حبس لاهور، از راه نقب و رسیدن در لودیانه

شاه قلم جواهر رقم ، از زندان چاه مداد برآمده در عرصه^۱ مدعا (۲) چنین تیز روی بیان می نمود (۳) که : وقتی که شاه شجاع الملک از حبس کشمیر رهائی یافته ، بامید ملجأ در لاهور آمده ، خالصة رنجیت سنگه نطمع اخذ جواهر کوه نور ، چشم از حقوق و مراعات مهمان داری پوشیده ، شاه مدوح را نظر بند و محبوس ساخت . تا مدت بسیار در حبس گرفتار بود ، آخر بهزار شدت و عذاب رسانی ، که ملازمان خالصة سنگه ، شاه را در آفتاب تموز نشانده ، باز یافت جواهر مذکور می نمودند ، و شاه از تاب آفتاب ، هم چیزی پروا نکرده ، هرگز اقرار دادن جواهر کوه نور نمی کرد ، و آخر شاهزاده محمد تیمور ، که خورد سال بود ، چوکیداران خالصة سنگه ، او را بر بام قصر کلان ، در آفتاب پای برهنه و سر برهنه نشانیده ، از نردبان بزیر می آوردند ، و هم نالا میفرستادند . شاهزاده از بسکه نازنین

(۱) رک : تعلیق نمبر ۱۳ . (۲) الف : در عرصه جای چنین

(۳) الف : می شود .

اندام بود، از بس سوختگی آفتاب، پای و سرش میسوخت، و فریادها میکرد، و رنگش از تاب [آفتاب] بغایت متغیر گردید. شاهِ مدوح، هر گاه اینچنین حالتِ شاهزاده فرزندِ دلبرِ خود دیده، لاچار جواهر کوه نور، که دیده^۱ استطاعتش بود، حواله خالصه سنگه نمود. باز هم رهائی شاهِ مدوح، از حبس نگردیده، و شب و روز، دستِ دعا بهزار عجز و زاری بدرگاهِ ایزدِ باری، چنار آسای فراز داشت. ازانجا که سایلِ عجز و نیاز، از درگاهِ حق جل و علی شانه محروم نمیکردد آخر برهبری خضرِ ادراک و دانش، تجویزی بکار برده، اولاً حرمِ محترم خود از لاهور کشیده، روانه^۲ لودیانه نمود، چنانچه احدی و فردی از مُستَحْفِظِین (۱) برین معنی وقوف نیافته و پستی نه بردند. بعد کشیدنِ حرمِ محترم، شاهِ مدوح، در فکر رفتنِ خود گردیده، در عمارتی که نظر بند بود، متصلِ آن خانه^۳ یکی همسایه بود، شاه باو سازگاری نموده، و مبلغِ کلی باو داده، راهِ نقب از خانه^۴ او گرفت. تا همینکه بتدریج که کس واقف حال نشود، از اندرونِ عمارت خود، نقب زده، از خانه^۵ همسایه کشیده، و چون نقب تیار گردید، چند روز پیش از نقب، همسایه^۶ آن خانه، معه^۷ عیال [و] اطفال، خانه را گذاشته، و دروازه را مقل (۲) ساخته، جای دیگر فرار (۳) گرفت، و شاهِ مدوح از لودیانه سید میر ابوالحسن شاه، امیرِ خاص خود را معه اسبان تیز رفتار صبا کردار طلبیده، بیرونِ قلعه^۸

(۱) یعنی نگهدارندگان (۲) یعنی قفل زده (۳) الف: قرار گرفت.

لاهور، بر مٖوري (۱) که مجرای باران لاهور بود، حکم ایستادن اسپان داده بود.

سید مذکور، بموجب همان انجام معهود، بوقت شب تار یک، معه اسپان و چند سواران جرار کرار آمده، بیرون قلعه بمقابل مٖوري قلعه لاهور استاده شدند. ازانجا که محافظین چوکی (۲) خالصه سنگه، بموجب قاعده مستمری، صبح و شام، مشرف سلام شاه، هر روزه گردیده، و شا را دیده رفته، بجای چوکی خود می نشستند، و در شب تشریف بردن (۳) شاه از حبس، بدو سه پیش خدمتان خود فهمایش نموده بود، که بعد رفتن سرکار اشرف، یکی (۴) از شمایان بر پلنگ (۵) که محل استراحت سرکار است بخوابند، و دیگر پیش خدمتان، بر دروازه بنشینند، هر گاه بوقت صبح، محافظین چوکی، بدستور اصلی، بجهت سلام سرکار اشرف بیایند، آنها را مانع گردیده، اندرون نگذارند و بگویند: که سرکار اشرف، تمام شب در طبیعت ناخوش بوده، و آرام نکرده، و حالا باینوقت، چشم بیداریش بخواب رفته. هر گاه از خواب استراحت بیدار گردیده، آنوقت آمده، دولت سلام (۶) سرکار اشرف حاصل نمایند.

(۱) الف: لاهور که منجر آب باران بود [۴] ولی صورت متن اصح است و مٖوري مجرای آبست در زیر زمین.

(۲) چوکی = از سوکی پشتو آمده که معنی محافظ دارد.

(۳) الف: بیرون شاه (۴) الف: احدي از شمایان.

(۵) پلنگ = چارپائی خاص آهنی یا چوبی برای خفتن.

(۶) الف: دولت استیلام.

سرکار اشرف، بعد فهمایش، نوعیکه مذکور شده، سه چهار پیش خدمت خود، درانجا گذاشته، بوقت شب از راه نقب برآمده، و از موری قلعه لاهور، بهر قسم جان نازنین خود بیرون کشیده، و بر اسپان باد رفتار سوار گردیده، باتفاق سید میر ابوالحسن شاه و سواران جرّار، رخ نهاد. دارالامان لودیانه، و باستعجال (۱) تمام هراسان که مبادا در عقبم کسی از ملازمان خالصه سنگه برسد، سالماً خود را در لودیانه رسانیده، شکر حیات تازه نمود، و پیش خدمتان شاه ممدوح که بجایش مامور بودند، بموجب فهمایش و تعلیم شاه عمل نمودند.

بوقت صبح محافظین چوکی، برای سلام شاه آمدند، پیش خدمتان، به آنها مانع شدند، و عذر ناخوشی مزاج مقدس شاه، پیش نمودند. محافظین بی تکرار واپس آمده، بجای و مکان های مالوفه خود نشستند. مسیّفی "شاه و جب" پیش خدمت شاه که بجای شاه بر پلنگ شاه بخواب رفته بود، بعد از ساعتي از خواب برخاسته، و متّکاي کلان، بر پلنگ شاه انداخته، و چادر سپید، بران هموار نموده، خود بکدام بهانه از عمارت شاه، بیرون آمده، در شهر لاهور رفته، در جائی پنهان گردید.

چون یکدو ساعت گذشت، محافظین (۲)، چوکی دیدند، که کسی از پیش خدمتان شاه، از بیرون پس نیامدند، و از

(۱) استعجال = شتاب. (۲) الف: محافظت چوکی.

بالاخانه شاه هیچ صدائی و ندائی بگوش نمیرسد، متحیر مانده سراسیمه شدند. هرگاه بر بالاخانه رفتند، آهسته آهسته رفته از دروازه نگاه کردند، دیدند که بر پلنگ شاه چادر سفید افتاده، و کسی بصورت آدمی بخواب رفته است. و چون نیک ملاحظه نمودند، که جنبش نفس از چادر بر نمی آید، حیران این واقعه مانده، تعجب کنان قدم پیش نهادند.

چون نزدیک پلنگ رفته، نیک ملاحظه نمودند، و چادر را بالا کردند دیدند، که متکای خالی سر پلنگ افتاده، و بوی شاه هم نیست پس سراسیمه ایطرف و آنطرف زیر و بالا دویدند، اثری از شاه نیافتند، و در سطح بالاخانه، شکاف را ملاحظه کردند، چون بزیر آمدند، نقب را دیدند، دانستند که شاه ازین نقب بدر رفته، هر چند تلاش نمودند، بی بقصد نبردند، هبت سرگردانی ها کشیده، رفته این ماجرا را بسمع خالصه سنگ رسانیدند. دریای خشم و غصه خالصه سنگ در تلاطم آمده، محافظین چوکی را سخت حکم بر قید داده، در شهر لاهور کوچه بکوچه سنادهای برخاستند، و بر دروازه های لاهور قدغن گردیده، و فوجهای لشکر هر طرف مامور شدند، لیکن:

عنا شکار کس نشود دام باز چین

شاه شجاع الملک (۱) چون عنا معدوم شده، در دارالامان

(۱) شاه شجاع در واقعات خود نوشت خویش ۵۰ بعد این داستانهای فرار را به تفصیل نوشته است، چون مامورین انگلیسی (بقیه پا وزی در صفحه ۳۵)

لودیانه، آشیانه پذیر گردیده، و صاحبانِ عالیشانِ انگلند بهادر،
 بدرِ نظر بلند ناموسی، مقدمِ شاهِ مدوح، بسیار عزیز دانسته،
 انواعِ تعارفات و مهمانداری شاه نمودند. بلکه ماه به ماه سواجب
 مقرر نموده، عطا میکردند. چنانچه مدتِ چند سال، شاهِ مدوح
 معه وابستگان در لودیانه، بر تخت آسودگی استراحت پذیر،
 و از غمِ روزگار آزاد بوده، لیکن خمارِ بادهٔ سلطنت از سرش
 نیرفت، و همیشه نقشِ تسخیر ولایتِ خراسان، بر گینِ خیالِ
 خود می‌کند، و این حلوائیِ شیرینِ سلطنت، در مطبخِ
 آرزویی، بآتشِ نرمِ تدبیرات می‌پخت، لیکن — یَفْعَلُ اللهُ
 مَا یَشَاءُ وَ یَحْکُمُ مَا یُرِیدُ (۱) .

(سلسله صفحه ۳۴)

میخواستند شاه شجاع را در وقایع آیندهٔ افغانستان به نفع خود استعمال
 نمایند، تمام این وسایل فرار را محرماتِه فراهم آوردند، و شاه را پیش
 خود در لودیانه نگهداشتند، اگرچه مؤلف این کتاب و خود شاه بامداد
 انگلیسیان اشارتی ندارند، ولی رهن شاه به لودیانه و پذیرائی ماسورین
 انگلیسی و بعد ازین استعمال شاه بمنافع خویش، همه دلالت دارد که
 درین رهائی و فرار شاه نیز دستیِ محرماتِه کار میکرد.

(۱) قرآن، الحج ۱۳ - ۱۸ ج ۱۷. در (ج) این آیه نیست.

در بیان جلوس بندگان محمود شاه

بر تخت سلطنت ، و سرفراز شدن اشرف الوزرا^۱ بخلاع

وزرات و ایام کامرانی بعیش و عشرت بسر بردن .

محمود قلم خوش رقم ، که سریر آرای سخن طرازیست ،
چون ایاز ، فقرات نویس این مدعا می شود : که بعد زوال
سلطنت شاه شجاع الملک در سنه یکهزار دوصد و بیست و
پنج هجری ، بندگان محمود شاه ، بمقتضای - تئوتی الملک
مَنْ تَشَاءَ - (۱) ، جلوس فرمای تخت سلطنت گردیده ،
اشرف الوزرا^۱ وزیر فتح خان ، از محمودی طالع ، حلقه ایازی
محمود شاه ، در گوش جان انداخته ، بخلاع وزارت سرفرازی
یافت ، چنانچه :

چو بخت دولت محمود شاه معظم شد

ایاز خاص فتح خان ، وزیر اعظم شد

اشرف الوزرا^۱ ، از روی اقبال محمودی ، بانظام مجموعه^۲
امورات سلطنت ، بخوبی می پرداخت ، و از تاب آفتاب اقبال
محمودی . وزیر مدوح ، ناظران ملک سند و بهاولپور و ملتان
و دیره جات و کشمیر و روسای خراسان ، همه ذره وار ، مطیع و
فرمان بردار و مال گذار بودند ، که سال بسال و کلای سند
و غیره ، به پیشگاه سلطانی حاضر ، و ادای مالیات مقرر

(۱) قرآن ، آل عمران ۲۵ ج ۳ .

می نمودند، و فقرات دلکشی جود و نوال، و عبارت رنگینی (۱)،
 شجاعت و دلاوری اشرف الوزرا^۲ وزیر فتح خان چه شرح داده
 شود؟ پیغمبر همت نوالش حاتم باین سخاوت (۲) که شهره^۳
 آفاقست، خمیازه کفر انفعال و شرمساری، و رستم دستان در
 عرصه^۴ شجاعت و بهادری، چون هزار داستان، نغمه طراز
 داستان آفرین خوانی.

اشرف الوزرا^۵ بغرور دولت سلطنت، همیشه جرعه نوش
 باده^۶ عیش و عشرت، و به تماهای ناح^۷ (۳) گلرخان پریوسان
 لولیان کشمیر، شمع افروز بزم ارم نظم نشاط و حرّمی بوده،
 و در عین نشاط و سرشاری، دست بخشش و نوال، چون ابر بهار
 ریزش می نمود.

اسپان ایرانی، و سالهای کشمیری گران قیمت، نامرا^۸ و
 خوانین خاص و عام، انعام و عطا می نمود، و در شهر کابل،
 بر کنار رود، یک برج از عمارت عالی منقش باب (م) طلائی
 و لاجورد، استادان مانی کردار، تیار نموده بودند، که نقاشان
 چین انگشت نحیر، بدندان می گرفتند. و از زرق و برق رنگ
 آمیزها، چشم بیننده خیره می گردید. و مشتمل بر هفت طبقه
 حوایض (ه) مربع مسدس درست نموده، فوارهای ترتیب داده

(۱) الف، ج : رنگین (۲) الف، ج : باین همه سخاوت.

(۳) ناچ در پشتو به ج مهموس سه نقطه بالا، و هم در زبانهای

هندی بمعنی رقص است. (م) الف، ج : به آب (ه) جمع حوض است

بودند [و نحوي (۱) صنعت کرده بودند] که آب از دریا در حوض های بالای برج میرسید، و مقابله^{*} هر حوض، درمیان هر سطح، آئینه را نصب کرده بودند، آب از فوارها می جهید، درمیان آئینه سر میزد، و آئینه گوناگون رنگها می نمود. و اشرف الوزراء وزیر فتح خان، روزی دران برج جشن جمشیدی نموده بود، که این حاکسار عاجز حاضر بود، چون تعریف جشن مذکور را اگر مفصل بیان نمایم، یک جزو علاحد خواهد شد.

یک طرف نغمه شرشره فوارهای حوایض بلند آواز، و دگر طرف صدای قلقل صراحی های می^{*} رنگین که در قدح سرنگون می شدند و قهقهه میکردند، و درانوقت این ایات بخاطر خاکسار رسیده :

ایات

قدح کرد روزی زمینا سوال
که ای از تو روشن، دل وجد و حال
صفای دلت صبح انوار راز
خیال قدت سرو گلزار ناز
جگر تشنه^{*} حسرت (۲) قلقلت
نظر بر کمین گاه رنگر ملت
اگر این نماز است قهقهه چراست ؟
وگر لهو باشد سجودت کیر است ؟

(۱) الف عبارت نین فلاین ندارد، ج دارد. (۲) الف : میرتی

صراحی ز غیرت جنون ساز شد
 ز خونِ جگر، شعله پرداز شد
 که ای چشمت از نورِ عبرت تهمی
 نداری ز اوضاعِ دهر آگهی !
 همه چشمی و نیستی دیده ور
 همه گوشی و از جهان بی‌طبر
 بمثلِ تو خضرِ حقیقت نما
 نزیبد براهِ طریقت خطا
 کیه داده است بر قتلِ عابد صلاح ؟
 کیه گفته است، خونِ مصلحتی مباح ؟
 ازین غم بدل خونِ نگریم چرا
 بر اوضاعِ دنیا نخندم چرا ؟
 یکی غافل از رمزِ ما و منی
 نوآسوزِ نیرنگِ علم و فنی (۱) !
 ز طاقِ سرا تافت (۲) آئینه‌ای
 صفا در بغلِ طبع بی‌کینه‌ای
 دران آینه صورتِ خویش دید
 گرفتار شد، هر قدر پیش دید

غرض دران مجلس جمشید اساس، نغمهٔ سازهای گوناگون

(۱) الف : علم و دلی (۲) ج ، ک ، الف : یافت . که صحیح آن
 باید [تافت] باشد .

از ستارها (۱) و کمانچه‌ها و بوسلیک (۲) و مَرَدَنگ (۳) و
 طبله (۴) و نی‌های خوش صدا :
 بشنو از نی چون حکایت میکند وز جدائی‌ها شکایت میکند
 و چنگ‌ها و رباب‌ها و عود

چیست میدانی صدای چنگ و عود اَنت رَبِّی اَنتَ حَسْبی (ه) یا دود
 بلند، و درنوا بودند. و لولیانِ گلرخانِ کشمیر جنت نظیر،
 بصد آب و رنگ، چون هزار داستان، دران بوستانِ مجلس،
 درخواندن و رقصيدن، و ادای ناز و نیاز سرگرم بودند، و
 فروش‌هایِ قالینِ پشمینه، گوناگون گسترده، و شمع‌هایِ
 کافورِی رنگارنگ، دران محفل (۶) روشن. درمیان شمع‌ها
 بقدر مفاصله ده انگشت، آتش بازی را ترتیب داده بودند. هرگاه
 شمع سوخته، بر آتش بازی میرسید، تمامِ مجلس، بگل‌هایِ
 آتش بازی روشن میگردد.

فی‌الواقعہ : اگر جمشید زنده می بود، بر این جشن،
 حسرت می برد. چراغ بندي که درمیانِ باغ، بنا نموده بودند،
 فلک باین همه چراغانِ انجم، نجومِ حسرت بر زمینِ حیرت
 می انداخت. و درختانِ آتش بازی، از هر قسم که درست

(۱) ستار = نام یک آله ساز هندیست (۲) بوسلیک = نام مقامی
 از دوازده مقام موسیقی که بهندی نوژی گویند - غیاث. (۳) مَرَدَنگ =
 نوعی است از دهل که بین آن نسبت به سروته فراخ است - قاموس هندی.
 (۴) الف : و طبل‌های خوش صدا (۵) الف : اَنت حَسْبی اَنتَ کافی یا
 دود ! (۶) الف : دران مجلس.

نموده بودند، بوقتِ آتشی دادن، عجب تماشا، در چشم.
نظاره گیان بنظر می آمده. حاصل وزیر فتح خان، از محمودی
طالم، اوقاتِ حیاتِ خود را بکمال عیش و عشرت بسر می آورد. فقط

22-336

28-336

22336

در بیان فوتیدن مسلمات بهاگل منکوحه اشرف الوزرا^۱
 که از ارباب نشاط کشمیر بود، و شادی (۱) نمودن وزیر
 در پشاور، از قاضی خیلان (۲) پشاور، و گذاشتن او را و
 بار دیگر گرفتن زنی (۳) از ارباب نشاط کشمیر بزور،
 و صاحب خانه ساختن او را .

خسرو قلم شیرین رقم، فرهاد وار در کندن بیستون این
 مدعا، چنین بیان می نماید : که اشرف الوزرا^۱ وزیر فتح خان،
 از کمال تعشق، مسلمات بهاگل، از ارباب نشاط کشمیر،
 در سلک ازدواج خود آورده بود، و باو بسیار محبت و دلبری
 داشت، و ازو دو فرزند متولد گردیده، یکی مسمی سربلند خان،
 و دیگر شاه پسند خان. از قضاء کردگار در حین تولد شاه
 پسند خان، مسماة مذکور، سر حیات در نقاب تراب کشیده .
 اشرف الوزرا^۱ از سوز و گداز مفارقت او مجنون وار، صحرا
 نورد لیلی جمال حیرانی او بوده . بعد مرور چند ایام [تدارک
 هم بستری موفوره داشت .

(۱) شادی = هروسی . (۲) راجع باین دودمان رک : تعلیق

نمبر ۱۳ . (۳) الف : زنکه

در سنه یکهزار و دوه صد و سی و یک هجری، در ایام (۱) زمستان، با اتفاق شاه محمود خان از کابل برآمده، روثی افزای پشاور گردید، درانجا دختری جمیله که خورشید خاوری از حسن دلاویزش، اقتباس نور نماید، و قمر باین همه دلبری، مستفاد از جمال بلا انگیز (۲) او شود، از دودمان قاضی خیلان (۳) که از قدیم بارباب دول، قرب و منزل دارند، بدست آورده. در شب اول گوهر ناسفته اش، بسوزن الماس جدا سفته، و آب و تاب از غنچه بکارتش، از گلبن وجودش ریخته، باز بخانه پدر فرستاد، و منزله سرو، او را از بهر جهان آزادی بخشید. و باز دران روزها، ارباب نشاط از کشمیر دختری آورده، نه دختري، بل ماه آسمان خوبی، و خورشید اوج محبوس، و شیرین باین همه حسن که داشت، چون سها پیش آفتاب متصور، و لیلی باین شورش جمال، چون لیل پیش نهار. همانا گلدسته ای که از بس لطافتش، آب از چهره گل رفته، و از نهایت نزاكتش، شاخ گلبن، خار خار حسرت شده.

اشرف الوزرا نادیده بمقتضای :

نه تنها عشق از دیدار خمزد بساکاین دولت از گفتار خمزد شیفته جمال با کمال او شده، و بزور او را در مشکوی اقبال برده، صاحب خانه ساخته، گلهاي عیش و عشرت از بوستان صحبت او می چید، و هر روزه مجلس آرای، و شمع

(۱) جمال بن قلاین در الف نیست. ب : ۱۲۳۲ هـ

(۲) ک : بلا انگریز [۹] (۳) الف : قاضی خیلان پشاور که در قدیم.

نای و نوش، و تماشای لولیان روشن بوده - میر اسمعیل شاه و کیل
 ناظمان - هیدرآباد و خالویم (۱) شیر محمد خان و کیل - والیان -
 خیبرپور، بجهت مبارکبادی، نزد اشرف الوزرا رفتند، و هدیه
 سنگینی پیشکش نمودند، اشرف الوزرا نهایت خوش شده، و
 تاشای لولیان بوکلای مذکور، معه اکل و شرب عطا
 نمود، و هم خلاء - فاخره عوض مبارکبادی مرحمت فرموده فقط.

(۱) خالو = ماما و برادر مادر - برهان.

در بیان تماشا نمودن و کلای امیران سنده در پشاور
و عاشق شدن میر اسمعیل شاه بر مسماة لطیفی کنجینی (۱)، و
بعد از چند ایام گریخته رفتن مسماة مذکور از خدمت میر
اسمعیل شاه، طرف رسول نگر، و نامه نوشتن طرف او بکمال
سوز و گداز، و در جوابش این خاکسار از طرف مسماة مذکور
گستاخانه بجهت گرمی بازار محبت عشق نوشته.
و نامه از طرف میر اسمعیل شاه:

تازه گل بهار روحانی، ثمره گلزار جاودایی، شکر لب
شیرین شمایل، عذرا خدم، لیلی نسیم، عنبر موی، نسترن بوی،
دلبر جانی، سرمایه زندگانی، اعنی لطیفی (۲) جان پیوسته در
مجلس دلربائی، بالا نشین (۳) بوده غمزدای عشاق (۴) باشد!
از روزیکه خدنگد عشق تو از کمان ابروی نازت،
بر هدف دلم رسیده، چند ایام، ما و شما در عالم اتحاد،
مانند حسن (۵) و نظر، نغمه و اثر، جویای دیدار، و ملاقات
یکدیگر بودیم، و چون روح و تن، و نسیم و گلشن، راه
موافقت می پیمودیم.

- (۱) الف: لطیفی کنجینی. کنجینی = زن روسی و فاحشه است.
(۲) الف: لطیفی جان (۳) ک: بالا نشینی بوده.
(۴) الف: عشاق بوده باشند. ج: مانند متن.
(۵) الف: حسن که نظر.

لیکن از قضای طبع بوقلمون، خوی سپهر ستیز جوی،
چنین اتفاق افتاده، که بنا بر چهره کشائی اسری از امور، از
سرا پرده، مقارنت و حضورم، از من مهجور بی دماغ گردیده،
دور و جدا شده اند.

ازین سبب، روز و شب، گرفتار درد و داغ آتش بی
رحمانه سوز آلام هجران و فراق می باشم، و فرهاد جانم،
تیشه اندوه، بر بیستون دل میزند، و مجنون صبر و قرارم،
سراسر گردد صحرای بیخودی و اضطرابم. و هر نفس قطرات
سروشک از سحاب دیده، بر مزرعه بیقراری افشاندن میگویم:

[بیت]

بی وجودت (۱) یکنفس ای دوست نتوان زیستن

نست ممکن جسم را بی جوهر جان زیستن

ای انیس موافق! و ای مجلس مشفق! کجائی؟ که تا از بیاض
اقلیم دیده، بسواد قلمرو مسافرت [نقل نمودی] (۲) گردن محمود
دل، پای بند زنجیر مرغوله کاکل ایاز حضورت (۳) گشته،
و وجود و امق حیاتم، سبند وار، در مجمر سوز [و] گداز
آرزوی عذرای حمال جهان آرای تست. ابیات

باز آ، که بی تو نیست مرا تاب زندگی

بکشا بروی آرزویم ناب زندگی

(۱) الف، ح: بی وجودی دوست نتوان زیستن

(۲) الف: نداد

(۳) الف: حضوری

در کاروانِ عمر، ز تاراجِ هجر تو
چیزی بجا نماند ز اسبابِ زندگی

بی جذبه، وصالِ تو، ای مایهٔ حیات!
بر دیده ام حرام بُوَد، خوابِ زندگی

خدای شاهدِ حالست: که از مفارقت و دوریِ آن دلربایی،
چون مجمعِ بی کباب، و شیشهٔ بی شراب، و ماهیِ بی آب،
و دیدهٔ پر آب، و دل حیران، و سینهٔ بریان!!

از آنجا که هر دلِ حزینِ منزل، که بموانستِ آن یارِ حانی
خوی گرفته، تسلی پذیر و آرام گیر، بجز خیالِ وصالِ آن بدر
منیر نمیگردد، امید که از عنایتِ بطف، زود وقت رسد این
مشتاقِ مهجور، و عاشقِ رنجور گردیده، بزالِ اتصال،
انطفایِ نوایرِ آتشِ اضطراب و بقراری نمایند. که آیندهٔ تابِ
مفارقتِ آن نور دیدهٔ عشاق، در جانم نماند:

من از تو دور ندانم (۱) که خوابِ راحت چیست
چگونه هست شکیب (۲) و چگونه هست قرار (۳)
زیاده بجز سوز و گداز چه نویسم.

جواب نامه: من انشاء خاکسار -

”محبوسِ دایرهٔ جسم و جسد، میر اسمعیل تاه! از غیرت (م) صاعقهٔ پیشِ کارانِ ما هر حذر بوده بداند: عریضهٔ
اخلاصِ فریضهٔ شما، از نظر گذشت، سوزشِ حالت و گذارش

(۱) الف: نماندم (۲) الف: شکست (۳) ک: فریاز [۹]

(م) الف: از صاعقهٔ غیرت.

خود، که از مهاجرت ما معروض نموده بودی. ای کم حوصله^۱
 کشاده زبانا! این چه آئین خام کاری است، که بنیاد
 بهاده‌ای! و این چه رسم ناهموار است که در پیش گرفته‌ای؟
 عاشق شدن و از خود دم زدن؟ شمع را ندیده‌ای، که تمام
 سوخته، آه نزده. پروانه را تماشا نکردی؟ که جان داده،
 آواز نکشیده:

سعدی

ای مرغِ سحر! عشق ز پروانه بیاموز
 کان سوخته را جان نده و آواز نیامد
 و بمنزل^۲ آتش، زبان کشیدن، و چون خاک ملول شدن،
 و مثل آب بهم پیچیدن، و مانند باد، غار انگیختن از چه روست؟
 اگر عاشقی! به خود میر، و دم میار، و درهم سوز و ناله مکش!
 نشیدی (۱) که در گستان گفت

سعدی آن پخته (۲) بلبل شیراز

عاشقان کشتگانِ معشوق اند

بر نیاید ز کشتگان آواز

سنگِ قهر ما نخورده‌ای! و آسیای عشق [ما] بسر
 نگستانده‌ای! و به تیرِ مژگان ما، سینه ندیده‌ای! و به
 خنجرِ جفای ما، پهلوی نشکافته‌ای! و شمه‌ایکه بتو لطف
 کردم، دلیرانه آمده‌ای! و سخنانِ لاطایل و مقدمات بی‌حاصل
 آغاز میکنی! باه، که بر اسبِ اختیارِ خود سوار، و بوارق (۳)

(۱) الف: نشیده^۲ (۲) الف، ج: کهنه.

(۳) بوارق = جمع بارقه یعنی بجلی.

حسن جهان سوز، در خرمن هستی تومی اندازم، و به نوایر (۱)
بی مهري، خانمان وجود تو می سوزم .

عاشق شوی، و میل باسودگی کنی ؟
اندیشه دور دارا که این کار نازکست

بلبل پشاخ هر گل (۲)، آهسته پا بنه
در باغ عشق، خار ز گلزار نازکست
نادانا! چه دانسته ای که عشق نام گلی است در بهار،
یا دهی (۳) است در دیار؟ نیست! مگر آتشی است جهان سوز،
که شراره بلند، در فانوس عالم زده . و خونابه ایست مرگ
خیز، که ذایقه [حیات] (۴) هر کس را مرارت اندود نموده .
— العیشق نار یحرق ما سیوی الحبيب — (۵) .

گر طمع داری ازین جام مرصع می لعل
دُر باقوت، بنوک مژغات باید مفت

تا ابد، بوی محبت بمشامع نرمد
آنکه خاک در میخانه پرخسار نرفت
نادانا! منزل عشق دور و دیجور، افتراقی (۶) هایل، و
عبور از بحر ناپیدا کنار دشوار، و راه بغایت لبریز اشار! بهتر
است که قدم خود را ازین بادیه هولناک باز کشی! و عبث

(۱) نوایر = جمع نایره یعنی شعله (۲) ک: هر گلی .

(۳) الف: عشق نام گلیسب در بهار با دست در دیار لیست. [۹]

(۴) الف: ندارد (۵) مقوله تازیست یعنی: عشق آتشیت که جز

دوست، همه را می سوزاند. (۶) ک: افتراق ناقابل عبور.

خود را، در چهار سوجه* بلا انگیز، که عبارت از چهار ابروی
ما می باشد نیندازی !

آری ز چار (۱) ابروی، سختست جان کشیدن

کشتی ز چار سوجه، مشکل بساحل آید
و اگر پس شدنت، بناامکانی رسیده، و ناچار گرفتار
پنجه* خون ریز، بلا انگیز حسن ما آمیدی، پس صبر کن،
و غوغا مساز، و راز خود را بیرون مده ! و قدم جرأت فرا تر
از دایره* ادب منه ! و خاطر جمع دار، که به عقب هر قتل
عشاق، در صف جلوه ظهور میزنم، ترا هم از مقتولان خنجر
خون خوار نگاه آبدار توانم کرده. و به تکرار از الف، ما،
دم نذنی، و این حرف، بجناب زبان نرانی ! و الا خوبی (۲)
نخواهی دید، خبر شرط باشد [بیت]

عاشقی چیست بگو، بنده جانان بودن

دل بدست دگری دادن و حیران بودن (۳)

زباده تهدید نرفت . "

از اینجا که میر اسماعیل شاه، بلباس رنگین حسن دانش
و کمال، آراستگی تمام داشت، بعد مطالعه* جواب مذکور،
نهایت حظی برد، و سرخوش باده* تعشق گردیده، و این

(۱) الف، ج : ز چهار بار ابروی [۹]

(۲) الف : و الا چون نخواهی [۹] ج . : و الا خرج نخواهی [۹]

(۳) الف، ج : گر عاشقی دم بسینه می باید داشتن که این
کوهیست که این جا برف بر او زمی بارد [۹] زباده بجز تهدید نرفت.

کمترین را بزبان تحسین، آفرین خوانی نمود، و هم صله‌ای عطا نمود.

از آنجا که دیده حقایق بین ارباب بصیرت، از قطره‌ای استنباط چگونگی حال بحری تواند نمود، و از حقیقت حال برگی، به کُنه (۱) صفات نخلی توانند رسید:

برگ درختان سبز، در نظر هوشیار

هر ورقش دفترست معرفت کردگار

* * *

غرض که باز چنگ سرگذشت اشرف الوزرا^۱ وزیر فتح خان در نوای بیان آورده می‌شود: که در سته یکهزار و دو صد و سی و دو هجری، وزیر مدوح، بندگان شاه محمود شاه را در پشاور گذاشته، خود معه^۲ حشم و امیر دوست محمد خان، روانه کشمیر گردیده، که سردار محمد عظیم خان ناظم کشمیر، بهوای کشمیر، در مقام بغی و متمردی آمده بود.

اشرف الوزرا^۱ بقطع منازل در کشمیر رسیده. سردار محمد عظیم خان را عظیم گوشمالی داده، فرمان بردار نمود، و مالیات کشمیر ازو گرفته، و زمام نظامت کشمیر، باز بدست آورده، مراجعت فرمای پشاور، و بندگان شاه محمود شاه، ایام زمستان در پشاور گذرانیده، پیش از ورود وزیر موصوف، در موسم بهار، عازم کابل، و باستشمام گل‌های عیش و نشاط کابل، مشام آرزو را معطر و معنبر داشت.

(۱) کُنه = اصل و چگونگی

و شاهزاده کامران (۱)، در احمد شاهی (۲)، جرعه نوش.
 اده^۱ دولت کامرانی بوده، و حاجی فیروزالدین شاه (۳) در
 اراسلطنه^۲ هرات، معتکد حریم^۳ کعبه^۴ مسرت و انبساط بوده،
 که درین اثنا^۵ در ماه ربیع الثانی [۵۱۲۳۲هـ] (۴) شاهزاده میرزا
 عباس علی (۵) نایب مشهد مقدس معلی، معه سامان^۶ محاربه
 جیوش به عزم تسخیر^۷ هرات، از مشهد مقدس برآمده. حاجی
 فیروزالدین شاه، بدریافت^۸ این معنی، احرام^۹ کعبه^{۱۰} مسرت و
 نبساط شکسته، چون [موج] در اضطراب و پیچ و تاب آمده،
 نحام سرگذشت عزم و اراده^{۱۱} شاهزاده میرزا عباس علی شاه بقلم
 آورده، طرف بندگان شاه محمود شاه، و شاهزاده کامران، بدست
 چاپاران (۶) برق شتاب، روانه^{۱۲} قندهار و کابل نموده، و استمداد
 و کمک طلب کرده، که زود کمک برسد، والا^{۱۳} ملک^{۱۴} هرات،
 از دست تصرف ما خواهد رفت.

شاه محمود شاه که در کابل به نظاره^{۱۵} گلهای گوناگون
 عیش و نشاط سرگرم بود، بمجرد دریافت این خبر وحشت اثر،
 گلهای عشرش^{۱۶} در چشم راحتش^{۱۷} خار بنظر آمده، سرعتاً همین
 (۱) کامران پسر شاه محمود. (۲) احمد شاهی = شهر قندهار.
 (۳) حاجی فیروزالدین برادر شاه محمود و پسر تیمورشاه بن احمد شاه
 ابدالی [رک: تعلیق ۳] (۴) این سنه در ک، ج نیست، در
 الف ۵۱۲۳۲هـ، و در ب: ۵۱۲۳۰هـ است.

(۵) عباس میرزا بن فتح علی شاه قاجار یکی از شاهزادگان قاجاری و
 درینوقت حکمران خراسان بود.
 (۶) چاپار = پیغام رسان تیز رو.

احوال را ، طرف اشرف الوزرا* وزیر فتح خان که در پشاور بعد معاودت* کشمیر رونق افزای بود ، بدست چاهاران* سریع السیر فرستاده .

اشرف الوزرا* مذکور ، بمجرد استشمام رایحه* این احوال ، انتظام بعضی مهمات* پشاور که در نظر داشته ، همچنین مهمل گذاشته ، بجناح* استعجال (۱) ، از پشاور معه حشم روانه* کابل گردید ، و بقدّم بوسی شاه محمود شاه مشرف شده ، در جزو روز تدارک* سامان گرفته ، از حضور شاه ممدوح ، بحصول* خلاع رخصت ، بسرفرازی خلعت* فاخره ، روانه* احمد شاهی گردیده ، و بطی مراحل ، فوراً داخل احمد شاهی گردیده ، بسلام* شاهزاده کامران کامباب شده ، در ساعت بخلاع فاخره سرفرازی یافت .
و در چند روز ، جمع آوری قشونات از طایفه* درانی (۲)
بارکزی و فوفلزی و نور زئی و بامیزی و اچکزئی و بابری (۳)
و غلزی (۴) و هوتکی و آندری و غیره طوایف نموده ، و مبلغات (۵)

(۱) یعنی بیال شتاب .

(۲) درانی [ابدالی] طایفه* معروفیست که از قندهار تا هرات سکونت دارند ، بارکزی و فوفلزی و نور زئی و بامیزی و اچکزئی شعب این طایفه هستند . سلطان افغانستان با این طایفه است .

(۳) ک: غلزی و انگزئی و خلزئی [۹] و هوتکی ... چون بام انگزئی و خلزئی در قندهار قبیله ای نیست ، بنا بران حذف شد ، و بجای آن بابری که طایفه* مشهور است و در [ب] آمده آورده شد .

(۴) غلزی = طایفه* معروف افغانی است که از شرقی قندهار تا کابل سکونت دارند ، و هوتکی و آندری شعب غلزی هستند ، که در کلات غلزی و غلزی ساکنند . (۵) الف: مبلغان .

سی لکه روپیه ، عوضِ تنخواه بسپاه داده ، سران و سردگان را بخلاص فاخره سرفراز ساخته ، معهٔ جمعیتِ پنجاه و شصت هزار لشکرِ شاستهٔ مسلح مکمل خوش اسباب (۱) و آلاتِ محاربات از نوپها و شهین (۲) خانه و زنبورک (۳) و شَمخال (۴) و غیره ، از احمد شاهی ، عازمِ هرات گردیده . و اشرف الوزرا ، از بسکه شجیع و سخی بود ، در عرضِ راهِ هرات ، دستِ جود و کرم بکشاد ، خوانینِ عالی مقام ، و امراء ذوالاحترام و هر خاص و عام ، در هر منزل بخلاص فاخره ، و بخششِ متکاثره ، سرفراز و خوشبخت می نمود . تا رفتنِ هرات بست و چهار لکه روپیه ، فقط بخششِ اشرف الوزرا بقلمِ محاسبه آمده .

و تئیکه اشرف الوزرا داخلِ هرات گردیده ، حاجی فیروزالدین شاه ، از مقدمِ اشرف الوزرا نهایت در مقامِ عرفات لبیک گوی خوشی و نشاط آمده ، در باغ شاهزاده ابوالقاسم ، که در نزهت و صفائی با فردوسِ برین ، دمِ موافقت مبرز ، حکمِ اقامتِ وزیرِ ممدوح داد . و در مراسمِ اعزاز و اکرام و مهمانداریِ اشرف الوزرا ، دقیقه از دقایقِ ناسرعی نگذاشته ، و آنآ قانآ از

(۱) الف : خوش اسباب .

(۲) شهین = یک نوع سلاح آتشین بود مانند تفنگ .

(۳) زنبورک = پندوف کلان که برشتر نهاده می برند - غیاث .

(۴) شَمخال = تفنگ دهن پریکه لولهٔ کشادی داشته و از تفنگهای

دیگر بسار سنگین بود - نظام .

اهتزاز نسایم. عنایت شاهانه، بشگفتگی ازهارات خاطر
اشرف الوزرا می پرداخت.

و ساعت بساعت از می خوشگوار اشفاقات خسروانه، بسرشاری
دماغ وزیر موصوف می کوشیده. لیکن خود از آن غافل و
بیخبر، که فلک نیرنگ طراز، در انتظام سلسله چه لعبت
بازیست! و منشی کارخانه قضا و قدر، در انشای رقم چه
تدبیر است!

در بیان رفتن وزیر فتح خان در اندرون قلعه هرات
بجهت خوردن ضیافت و گرفتار نمودن حاجی فیروزالدین شاه
و باسیری فرستادن او را جانب قندهار

دبیر قلم خوش رقم، انشای این مدعا را، بر صحیفه بیان،
 چنین نگارش میدهد که : اشرف الوزرا وزیر فتح خان، بعد
 ورود هرات، در ظاهر احرام کعبه عبودیت و خدمتگذاری
 حاجی فیروزالدین شاه سته، در مقام عرفات بندگی و فرمان
 برداری لبیک گوی، و در باطن روی گردان قبله صداقت و
 اخلاص بوده، در فکر و تدبیر تسخیر قلعه هرات و گرفتاری
 حاجی فیروزالدین شاه بوده.

از آنجا که قلعه هرات در استحکامی و متانت، نظیر ندارد،
 بلکه چون سد سکندریست، که اکثر مخالفین یا جوج و ماجوج
 طینتان را هرگز بران دسترس نیست. مگر از اندرون قلعه،
 کدام آتش دغا بازي شعله ور نکردد، و الا ممکن نیست، که
 به آسانی به تسخیر قلعه هرات کسی پردازد.

با وجودیکه حاجی فیروزالدین شاه بر دروازه های قلعه هرات
 چوکی مقرر نموده، همین حکم داده بود : که احدی از لشکر
 اشرف الوزرا (۱) با سلاح اندرون قلعه مذکور نگذارند، و
 اگر بی سلاح در آید، مضایقه ندارد.

(۱) الف : اشرف الوزراء بی سلاح اندرون دراید.

اشرف الوزرا^۱ ازین ماجرا واقف شده، و صورت این احتیاط و تفیظ (۱)، بر مرآت ضمیر اشرف الوزرا^۲، انعکاس پذیرفته. بعده باخوان گرامان (۲) خود، و امراي همراز هر یک سردار پردل خان و سردار کهنندل خان و سردار شیردل خان (۳) و غیره خوانین هم خوان، شمع افروز مشورت و مصلحت در مجلس- وشتاور^۴ هم فی^۵ لامتر- (م) گردیده، چنین تجویز قرار دادند: که جوانان زبده^۶ نهنگ دریا (ه) جنگ، یگان یگان، از هر دروازه^۷ هرات، اندرون قلعه^۸ هرات رفته، در کاروانسرایها متوقف شوند، و از بازار هرات از هر قسم، اسلحه خریده، مستعد و آماده باشند، و در وقت کار آمده حاضر شوند.

بعد از سه روز، اشرف الوزرا^۹، حسب طلب حاجی فیروزالدین شاه، بجهت ضیافت خوری معه سه چهار صد عمله و قلعه^{۱۰} خود، و برادران و امراء، اندرون قلعه^{۱۱} هرات رفته، حاجی فیروزالدین شاه در باغ شالامار، که اندرون قلعه^{۱۲} هرات است، اساس ضیافت و مهمانداری برپای نموده، [فروش پشمینه^{۱۳} رنگا رنگ گسترانیده، و شمع های کافوری روشن ساخته، و چراغان بندی نموده] و لولیان^{۱۴} پری و شان^{۱۵} خوش خوان، که بیک ادای ناز و کرشمه، و اشاره^{۱۶} ابروی کمان و تیر^{۱۷} مژگان

(۱) ک: تیقت [۹] الف: تفیظ = از ماده^{۱۸} غیظ بمعنی خشم. ج: تیقت [۹]

(۲) الف: گمراهان [۹] ج: مانند متن.

(۳) این هر سه نفر برادران وزیر فتح خان و هسران سردار پاینده

خان اند (رکب: تعلیق نمبر ۴). (م) قرآن، آل عمران ۱۵۹ ج ۴.

(ه) ک: دریای جنگ. ج: مانند متن.

غمزه ، هزارها دل شوریدگانِ عالمِ نظاره را مجروح ساختی ،
و به یغما بردی ، ملتس بلباسهای رنگین ، و مزین بزیورهای
سنگین ، دران مجلس خلد اساس حاضر آمده بودند .

هرگاه اشرف الوزرا^۱ ، داخل مجلس ضیافت گردید ، اولاً^۲
مجمعه‌های پر از کباب ، و شیشه‌های پر از شراب کهنه ،
حاضر آوردند . بعده قانون نای و نوش ، بلند آواز گردیده ،
و شمع محفل آرائی روشن شده ، و اطعمه^۳ گوناگون در خوانها ،
با بالاپوشهای زربفت و کمخواب حاضر آوردند .

بعد تناول غذا ، سازهای کمانچه و ستار و چنگ و مردنگ
و طبله و غیره دران مجلس درنوا آمدند . و لولیای شیرین کار
شهر آشوب ، در خواندن و رقصیدن آمدند . [مصرعه]

چنان بردند صبر از دل ، که ترکان خوان یغما را
اشرف الوزرا^۴ از معاینه^۵ این تماشا ، نهایت نغمه سنج مسرت
و خرمی گردیده ، اولاً^۶ مینای صهبا ، دم بدم بسرنگونی اقبال
حاجی فیروزالدین شاه ، بلب ریزی (۱) قدح بخت می پرداخت ،
و قدح دست بدست ، چون آسیای فلک در گردش بود ، که بزم
نشینان از بس باده خوری ، بر فرش ییغبری و بیهوشی ، نقشِ قالین
شدند ، که یکبارگی از مینای ضمیر وزیر ، قلقل گیرگیر حاجی
فیروزالدین شاه برآمده ، در حین بزم نشاط ، چنگ جنگ ، درنوا
آمده ، عمله^۷ اشرف الوزرا^۸ که سابق در شهر هرات آماده نشسته
بودند و منتظر این نغمه بودند ، هر گاه ازین نغمه^۹ جنگ آگاه

(۱) ک : بلب زیرین [؟] . الف : مانند متن .

شدند، باتفاق سردار دوست محمد خان، جلوه ریز بر قلعه^۱ ارگ
هرات گردیده، و در طرفه العین قلعه^۲ ارگ را گرفتند.

و در یکدم ساقی اجل، می خوشگوار حیات چندین مبارزین،
بضرب شمشیر و تفنگ، از شیشه^۳ زندگانی، بخاک ماب ریخته
و مبارز اراده^۴ حق، در میدان چندین سرها را لوی فنا ساخته.

درانوقت در شهر هرات شور و غوغای رستخیز بر پای (۱)
شده، حاجی فیروزالدین شاه، از نوای چنگ عیش، در چنگ نیش
وزیر مبتلا، و از قهقهه^۵ مینای عشرت، سرگون قدح حسرت، و
از تماشای لولیان گلرخان پری و شان، عرق انفال بر جبین
حال آورده، چون شمع در سوز و گداز حیرانی، و از آوازهای
خوش ساز (۲)، سازهای آه اندوه و ملال از گوشه^۶ دل
می کشید، و ادای ناز (۳) و نیاز، بدرگاه ایزد بی نیاز نموده،
دست افسوس می سائید، و لب حسرت، دندان می خائید، و
می سرائید [و میگفت]:

ازان غافل که ایام متمگر

چه دارد با من دلخسته در سر

نبودم واقف از تمهید ایام

که میمازد چنین، صبح مرا شام (۴)

جهان را مقتضای حال اینست

که با کس که چنان، گاهی چنین است

(۱) الف: پیدا شده. (۲) الف: خوش سازی. (۳) ک: و از ادای.

(۴) الف: که سازد مرا چنین شوریده احوال [۹]. ب: که می سازد
مرا شوریده ایام.

بدین قرار : (۱) اسمیری حاجی فیروالدین شاه ، در سنه یکهزار
دو صد و سی و سه هجری (۲) مقدسه در هرات صورت وقوع
گرفت .

(۱) الف : از اینجا که اسیری .

(۲) الف : یک هزار و دو صد و چهار سی مقدسه [؟] . ب : اس سه
ندارد . ج : ۱۲۳۴ هـ . وزیر فتح خان در اواخر ۱۲۳۲ هـ بهرات حراست
کرده بود ، و در اوایل ۱۲۳۳ هـ شهزاده فیروالدین را گرفت و هرات را
تحت کرد — سراج ۱-۹۳ .

در بیان رفتن اشرف الوزرا^۱ وزیر فتح خان

بنا بر جنگ میرزا عباس علی شاه، و هزیمت یافتن طرفین،
و رسیدن وزیر فتح خان در هرات حلد آیات.

وزیر قلم مستکین رقم، که باطم میام ولایت سهندانی است، در تحریر این مدعا، چنین بیان میساید که: چون اشرف الوزرا^۱ وزیر فتح خان، باین حیلهوری و تزویر، رخنه انداز کعبه^۲ خاندان حاجی فیروزالدین شاه گردیده، تمامی خزاین و دقاین، از جواهرات و اقمشه^۱ (۱) نفیسه و زر و ربور و غیره متاع گران مایه، هر چه در صندوق^۲ (۲) سلطنتی بود، همه را بدست یغمای خود آورده، بعد از چند ایام حاجی فیروزالدین را معه^۳ حرم محترم، باسیری و دستگیری در کجاوها انداخته، بار اشتراک نموده، با سواران چوکی، روانه^۴ قدهار، بحضور شاهزاده کامران نمود.

اگرچه از ارتکاب چنین حرکت وزیر فتح خان، نسبت بخاندان حاجی فیروزالدین شاه، میر غضبان پیش روی خیال غیرت شاهزاده کامران، در عین غضب آمده، و شمشیرهای برهنه^۵ انتقام بدست گرفته، در فکر روانگی هرات گردیده،

(۱) اقمشه = جمع قماش بمعنی رغب پوشیدنی.

(۲) صندوق = جمع صندوق.

که انتقام حاجی فیروزالدین شاه را از وزیر فتح خان نگیرد، که درین اثنا خبر رسید :

که شاهزاده میرزا عباس علی قاجار نایب مشهد مقدس، بجمعیت لشکر بهیار و سامان معاربه^۱ بی شمار، داخل مرحد^۲ هرات گردید.

شاهزاده کامران از دریافت این اخبار وحشت آثار، روانگی هرات موقوف داشته، چند ایام، توقف اختیار نموده، اشرف الوزرا^۳ وزیر فتح خان، که در هرات [دایر] بود، باستدراک حرکت شاهزاده میرزا عباس علی قاجار، معه^۴ جمعیت عساکر و اسباب معاربه، مستعد^۵ مقابله^۶ میرزا عباس علی، و مکالید^۷ (۱) ابواب قلعه^۸ هرات و محافظت آن، سپرد و کلای اسیران^۹ سنده، هریک زبده^{۱۰} نجبا میر اسمعیل شاه و کیل امیران حیدرآباد، و شرافت پناه (۲) حاجی شیر محمد خان و کیل امیران خیرپور نمود، آنها را محل اعتبار خود دانسته.

بعده روانه^{۱۱} مقابله^{۱۲} میرزا عباس علی گردیده. و چون نزدیک یکدیگر رسیدند، اولاً از طرفین، وکلای معتبر که نغمه طرازان^{۱۳} مقام خیر و آهنگ نوازان قانون دفع شرمی باشند، تعیین شدند. هرجند وکلای مذکور، چنگ مصالحه و مصافحه (۱) شاید این کلمه را از کلید فارسی ساخته باشند بر وزن وقاعده^{۱۴}

عربی. زیرا در عربی ناین معنی نیست، والا کلید بمعنی مفتاح هم در عربی دخیل است. — المنجد. شاید اصل آن مقالید بود، بمعنی کلیدها. — المنجد.

(۲) الف. شرافت پناه خالوی ام قاضی شیر محمد خان. ج: مانند متن

در محفلِ طرفین ، بصد طرزِ عاقلانه در نوا در (۱) آوردند ،
لیکن از ناسازگاریِ فلک ، آهنگِ موافق (۲) بسازگاری نیامده ،
بلکه نوای مخالف جنگ برآمده ، و از نعماتِ اضرابِ اتواب ،
نغمهٔ خونریزی از طرفین بلند گردید .

در این حالت شیرِ بیشهٔ جلادت و بهادری ، و هزبرِ کوه
شجاعت و دلاوری ، سردار شیر دل خان (۳) از روی شیردلی ،
پروای توپ و تفنگ نکرده ، بلکه گوره خر (۴) پنداشته ،
بجمعیت دو هزار جوانانِ خواهی اسبهٔ (۵) کار آزموده ، از عملهٔ
خود پروانه وار ، بر شمعاعِ شمعِ توپخانهٔ قاجار ، جلوه ریز
گردیده ، توپخانه بدست خود آورده ، بعد گرفتنِ توپخانهٔ لشکر
قاجار ، چون دود باهم (۶) پیچیده ، که از سِ دودِ توپخانه ،
شش جهاب هم بنظر نمی آمده ، درهم و برهم گردیدند .

در عینِ این هنگامهٔ رزم ، از قضای آلهی ، گولهٔ تفنگ
بر خسارهٔ وزیر فتح خان خورده مجروح گردید ، و از میدانِ
جنگ عنان تاب گردیده ، رخ نهادِ هرات ، و شاهزاده میرزا
عباس علی بجای خود ، معهٔ حشم ، صحرا نوردِ هزیمت .

اشرف الوزرا در عرصهٔ دوازده پاس ، خود را از میدان گاهِ
جنگ ، با قلیلی سپاه در قلعهٔ هرات رسانیده ، و مفتاحِ ابوابِ

(۱) الف : در نوای آوردند : (۲) الف : نهرنگ موافق .

(۳) شیردل خان برادر وزیر فتح خان بود . (۴) الف : گورخر .

(۵) ک : خوسی اسبه [؟] . (۶) الف : بهم .

قلعه مذکور، که بدسب وکلای سنده بوده، در همان وقت،
ابواب هرات بروی وزیر مدح کشادند.

از اینجا که ملک هرات، سخت ملکی است، و از ترکناز
جماعه اوزبک مردم فروش خلاصی ندارد، و از اهل شکست،
گاهی دوباره در قلعه هرات، راه دخول (۱) نیافته، و همیشه
لشکر هزیمت یافته، باسیری اوزبک و ترکمن (۲) میروند.
لیکن اشرف الوزرا، بسبب سپرد مکالید قلعه هرات بوکلای
امیران سنده، از چنگ ترکناز اوزبک و ترکمن (۲) امان یافته،
سالم در اندرون قلعه مذکور، باز جای کامرانی و حکمرانی یافت.
بعد این خدمت، وکلای امیران سنده در حضور اشرف
الوزرا بسیار معزز و محترم و مقرب گردیدند. و عجیب تر
نکته اینست: که و تیکه عساکر طرفین، از میدان گاه جنگ،
اسباب جنگ و خیام گلگون، و غیره سامان گذاشته، چنگ
فرار در نوا آوردند (۳)، [بعد مدتی] چون نبرد گاه از غبار دود
مصفا گردید، درین اثنا عیسی خان کوهی خرمسواره، و بنیاد بیگ
هزاره (۴) که همیشه کوه نشین و صحرا نورد زد و برد می باشند،

(۱) الف: دخل. (۲) الف: ترکمند [؟] (۳) الف: آورده بودند.

(۴) در ک: بجای بنیاد بیگ نقاط گذاشته اند. در الف: بنیاد
بیگ است. در ب: غیبی خان کوهی و بنیاد بیگ هزاره اسب. و هزاره
قوم معروفست ساکن وسط افغانستان، و نام بنیاد بیگ هم در بین شان
مروج اسب. قراریکه سراج التواریخ (ج ۱ ص ۹۲) گوید: بنیاد خان هزاره و
نصیر خان برادرش، درین معاربه، بسا لشکر قاجاری را تلف کرد.

در میدان گاه جنگ رسیده، تمام اسباب از حیام گمگون و غیره
در جنگ غنیمت خود آورده، بار خران (۱) نموده بردند.

چون زهر جنگ آنها چشیدند، و می خوشگوار غنیمت اینها
نوشتیدند، عجب کارخانه الهی جل شانہ میباشد. این همه
بزاع مابین مخلوقات، محض به آرزوی نفس نافرجام، و دنیای
بیوفاست. فقط.

[و این مقدمه در سنه یکهزار و دوهصد و سی و چهار هجری
صورت وقوع یافته] (۲)

(۱) الف: با خران بار نموده.

(۲) حمل بین قلائین در الف، ب نیست. این جنگ در کهسان

غربی هرات در اوایل محرم ۱۲۳۸ هـ واقع شده است - سراج ۱-۹۵.

در نسخه ج ۱۲۳۳ هـ است.

در بیان رفتن شاهزاده کامران از قندهار طرف هرات
و گرفتار نمودن وزیر فتح خان و کور ساختن (۱) او را.

توسن قلم مشکین رقم، در طی منازل این مدعا، چنین
تیزگام بنان میرود: که هر گاه این نوای مخالف، از قانون
هزیمت وزیر فتح خان، بگوش شاهزاده کامران رسیده، از
غیرت در پش و ناب آمده، در چند روز تهه و سامان گرفته،
و جمع اوری قسونا ب کرده، معه اسرا هر یک شاه پسند خان
الکوزئی و یار محمد خان و عبدالمنصور خان بارکزئی (۲)
و غیره خوانین از قندهار، تشریف فرمای هرات، و خوانین
مذکور با وزیر فتح خان در مقام مخالفت و عناد ثابت قدم
بودند، و همیشه ارغنون عداوت، و طبل نا موافقی با وزیر
ممدوح می نواختند، لیکن قادر نمی شدند، و منتظر وقت
بودند.

هرگاه شاهزاده کامران، بقطع منازل، رونق افزای هرات
گردیده، سردار دوست محمد خان، بیض از نزول اجلال شاهزاده
کامران، با اشرف الوزرا وزیر فتح خان، بر جواهرات غنیمت،
حاجی فیروزالدین شاه، طبل نا سازگاری نواخته، معه عمه
لشکر خود از هرات برآمده، روانه کشمیر گردید، که در نزد

سردار محمد عظیم خان رفته ، خود را بدست خود ، گرفتار و
نظر بند نمود (۱) .

و اشرف الوزرا [وزیر فتح خان] معه برادران خود هر یک
سردار پردل خان و سردار کهندل خان و سردار شیردل خان ،
مشرف استیلام شاهزاده کامران گردیده ، مفتاح ابواب قلعه
هرات ، بعد ادای آداب و نماز ، تسلیم شاهزاده ممدوح نمودند ،
و بنوازش خلایق فاخره سرفرازی یافتند .

اگرچه اشرف الوزرا تسخیر قلعه هرات ، از دست حاجی
فیروزالدین شاه ، و گرفتاری او بموجب حکم و صلاح شاهزاده
معظم الیه نموده بود ، که تمثال تسخیر سلطنت هرات ، همیشه
در مرآة خیال خاطر شاهزاده ممدوح جلوۀ تازه میداد ، باوجودیکه
اشرف الوزرا ، مطابق حکم شاهزاده کامران ، مرتکب این امر
گردیده بود لیکن چوب (۲) حکم حاکم دو سر دارد ، و تلون
مزاجی سلاطین رسمی است قدیم .

بسبب گوناگون بی عزتی و بدناموسی [خاندان] حاجی

(۱) فیض محمد هزاره مورخ دربار امیر حبیب الله می نویسد :

سردار دوست محمد خان درحلی و حلل بانوان حرم حاجی فیروزالدین
سیماً حرم محترم شهزاده ملک قاسم (بن حاجی فیروزالدین) که نسبت
بتتیت بشاه محمود داشت و رقیه بیگم نامیده میشد ، دست درازی کرده
و زهورات شانرا ماخوذه داشته راه کشمیر پیش گرفت . — ص ۶۴ بعد

تحفة العجیب خطی . رک : تعلیق ۱۶

(۲) الف : چون حاکم [۹] ج : مانند متن .

فیروزالدین شاه، غبار آزرده گی، بر آئینه ضمیر شاهزاده کامران
تشنه بود، و میر غضبان خیال شاهزاده مدوح شمشیرهای
انتقام در دست داشته. از آنجا که دنیای بیوفا دار مکافات
است، هرچه نکاری همان دروي حاصل کندم، و حاصل
جو، جو است: [بیت]

مزد (۱) نیکی عاقبت، پاداش بدکاری بدبست
اجرتی از بهر هر کاری مهیا کرده اند
فی الجمله چند ایام شاهزاده موصوف، از روی مصلحت وقت
بمفرح دلجوئی و اعزاز و اکرام، [تقویت دماغ اشرف الوزرا و
برادرانش گردیده، تا آنکه زنگ مخافه (۲) و رعب، به صیقل
کاری] (۳) نوازشات شاهزاده کامران، از سرآت ضمائر وزیر و
برادرانش برطرف، و هر لمحہ صورت اطمینان مشاهده می نمودند،
و از بس اشفاقات شاهانه، در لباس فرحت و خرمی نمی گنجیدند،
و بر حسن خدمات خود، مباحات و افتخار مینمودند.
باوجودیکه بعضی امرا و خوانین، در حین شمع افروزی بزم
خلوت، از قانون صداقت و اخلاص، نواهای مخالفت و عناد
شاهزاده کامران و امیرانش، گوشزد وزیر نمودند. از آنجا که
اشرف الوزرا مست باده غرور و بی پروائی بوده، و به خدمات
و جانفشانیهای خود مینازید، ازینجهت نغمه رات قولی مصلحت
امیران و خوانین صداقت آئین، بگوش خیال نمی آورد، و در
مقام خود پسندی و خود بینی ثابت قدم.

(۱) الف، ج: مزده نیکی عاقبت [؟] (۲) یعنی ترس و بیم.

(۳) الف: ندارد ج: دارد ولی خیلی غلط.

چون خود پسندی دلیل نادانی است، اشرف‌الوزراء از جلاد
 قضا و قدر، غافل و بیخبر، که ساطور انتقام در دست دارد،
 و از فصّاد (۱) منتقم حقیقی بی‌بصر، که چگونه نوکِ نشتر،
 در چشمِ بهارتش می‌زند؟ و آبِ نور دیده، از بزمِ بصیرتش
 میریزد؟

—

(۱) فصّاد = رگ زن. الف: و از قضا و منتقم.

در بیان گرفتار شدن وزیر فتح خان بدست شاهزاده
کامران و کشیدن چشم وزیر مذکور و فرار شدن
برادران [وزیر مذکور]

نوک نشتر قلم تیز رقم، چنین رگ زن چشم مدعا میشود :
که بعد از چند روز شاهزاده کامران، در باغِ شاهي که بیرونِ
قلعه هرات است، اساس جشن و بزم آرائي برپاي نمود، لولیانِ
گلرخان بعد زیبایی و رعنائی دران مجلس حاضر آمدند، و
نوازندگان ساز عیسی و عشرت موجود شدند، و مجمعه هاي
کباب و شیشه هر شراب مهیا نمودند، و بازار تماشاي ناچ (۱)
سرگرم گردید .

بعد حکم بر احضار وزیر و برادرانعی داده، اشرف الوزرا معه
برادران هر یک سردار پردل خان و سردار کهندل خان، بموجب
حکم شاهزاده کامران، در باغ آمده، بی پروا قدم نهاد مجلس جشن
گردیده، دم بدم اقداح شراب میزدند، و کباب را می خوردند،
و محو تماشای ناچ لولیان برپا و شان خوش خوان شدند، و از
بس باده خواری طافح (۲) گردیده، چنانچه طائر هوش وزیر
مذکور، از آشیانه دماغ پریده، مست و مدهوش دران مجلس
افتاده .

شاهزاده کامران اگرچه پیشتر ساز گرفتاري وزیر مدهوح

با حریفان هم راز، کوک ساخته بود، و در وقت بیهوشی وزیر مذکور، حریفان بزم نشینان، بموجب اشاره شاهزاده کامران از جای بسته، وزیر [مذکور] را گرفته، دست و پای وزیر، بکمند [قهر] بسته، بعد بصدد گونه نوک نشتر، می بصارتش از ساغر دیده اش بر خاک (۱) ریختند. سردار پردل خان را باینهمه پردلی در حبس بردند، و سردار کهندل خان از روی کوه دلی از مجلس دارگیر برآمده، روی در فرار نهاد، و سردار شیردل خان که در خیام های خود با لشکر فروکش بود، از شعله افروزی این واقعه هایلله یکبارگی در لشکرش شراره تفرقه (۲) افتاده، لیکن از شیردلی مستعد محاربه گردیده، و با عمله جوانان پهلوان خود، حملات دلیرانه بسیار نموده، لیکن صورت تفریق لشکر خود دیده، پای استقرار در میدان رزم نگرفته، طوعاً و کرهاً عنان تاب گردیده، تاب مقاومت نگرفته و روی فرار بجانب قلعه گرش (۳) ملک خود نهاد.

شاهزاده کامران، بعد کوری وزیر مذکور، و گرفتاری پردل خان، شادان و فرحان از باغ برآمده، داخل اندرون قلعه هرات شده، بر تخت سلطنت هرات جلوس فرمای، و منادی دور دور حکمرانی و جلوس سلطنت خود در شهر هرات کنانید. و به دلاسی امن

(۱) الف: بر خاک می بصارتش ریختند (۲) الف: شراره افراقری

(۳) گرش = به سکون اول و کسره ثانی صورت ملفوظ گرشک

است، که قلعه ایست بر کنار هلمند در حدود ۲۳ میلی غرب قندهار و مسکن اقوام بارکزیی است.

و امان رعایای ساکنین هرات، از خاص و عام پرداخت، چون نوعیکه اشرف الوزرا، وزیر فتح خان، طایر وجود حاجی فیروزالدین شاه، بدام حیلهوری صید مدعای خود نموده بود، خود هم در چند اوقات معدوده، در همان سنه، صید سر پنجه شاهین انتقام شاهزاده کامران گردیده، از آنجا که دنیا، دار مکافات است، و شهنه قضا و قدر را تیغ انتقام در دست، و بر چهار سوق بازار مکافات، منتظر (۱) ایستاده [که کرد و نیافت] بر طبق مضمون بیت :

جهان دار مکافاتست، دارد طبع آئینه

بهر رنگی که گردی، صورت خود را چنان بنی.

در بیان آمدن (۱) شاهزاده جهانگیر خلف شهزاده کامران طرف کابل

و جنگ نمودن با سردار دوست محمد خان و هزیمت [یافتن]

شهزاده مذکور

صیادِ قلم خوش رقم ، در صید طایران این مدعا ، چنین دامِ بیان می گسترد : که چون شاهزاده کامران ، بعد کوزی و اسیری وزیر فتح خان ، مُستقیر^۱ سریر سلطنتِ هرات گردیده ، رقم های مبارکبادی از انتقام وزیر مذکور و جلوس بر تخت سلطنت هرات خلد آیات . به پیشگاهِ بندگان محمود شاه والد ماجد خود و غیره هواخواهان دولت ، رقمزده^۲ منشیان عطارد رقم نموده ارسال ساخت .

و التماسِ طلب شاه محمود شاه ، جانب هرات کرد ، و شاهزاده جهانگیر خلف خود را که در قندهار بود ، معه سردار عطا محمد خان الکوزئی حکم رفتن کابل داد . و شهزاده سلطان علی (۲) سابق در کابل ، صدر نشین حکمرانی بود .

(۱) الف : دیدن شاهزاده .

(۲) شهزاده سلطان علی بن تیمور شاه بن احمد شاه ابدالی ، در سال ۱۲۳۴ هـ از طرف سردار دوست محمد خان در خلال خانه جنگی سدوزئی و بارکزیی ، بنام پشاهی کابل برداشته شد ، و بعد از چند روز خلع او بعمل آمد . (افغانستان در قرن نوزدهم ص ۲۹)

چون شهزاده جهانگیر، معه^۱ حشم و سامانِ رزم، در قلعه^۲ قاضی که نزدیک کابل است، منزل انداز گردیده، شاهزاده سلطان علی توان^۳ مقابله و مجادله در خود ندیده، کابل را گذاشته، روانه^۴ سمت پشاور گردیده، و شاهزاده جهانگیر بی دغدغه^۵ مقابله و جنگ داخل کابل گردیده، و جرعه نوش^۶ باده^۷ حکمرانی شده، و پندگان محمود شاه، حسب التماس کامران از احمد شاهی، تشریف فرمای جانب هرات.

بعد رسیدن محمود شاه در هرات، شاهزاده کامران، خاتم سلطنت هرات، بانگشت^۸ اقتدار محمود شاه، پدر ماجد خود داده، معه^۹ جمعیت^{۱۰} حشم، معه وزیر فتح خان و سردار پردل خان از هرات برآمد. بطی منازل، داخل قندهار گردیده. سردار دوست محمد خان که در کشمیر، پیش سردار محمد عظیم خاد نظر بند بود، بعد اصغای (۱) این واقعه^{۱۱} کوری^{۱۲} اشرف الوزرا^{۱۳}، بموجب^{۱۴} مصلحت سردار محمد عظیم خان، بنا بر گرفتن انتقام اشرف الوزرا^{۱۵}، یکمال درد و سوز گداز، از کشمیر برآمده، فوراً بقطع منازل وارد پشاور گردیده، و از آنجا برادران (۲) خود را، هر یک عالیجاهان یار محمد خان و سلطان محمد خان و پیر محمد خان و سعید محمد خان باهم متفق نموده، با چهار هزار سوار جرار^{۱۶} خوش اسبه، از پشاور عازم کابل، و در عرض^{۱۷} راه، شاهزاده سلطان علی که از کابل فراری شده بود، با سردار

(۱) ک: خبر اصغای. (۲) الف: سرداران خود

دوست محمد خان ملاقی گردیده . سردار مددوح شاهزاده مذکور را با اتفاق خود گرفته راجع کابل [شدند] .

چون نزدیک کابل رسیدند، سردار عطا محمد خان الکوزئی که وزیر شاهزاده جهانگیر در کابل بود، نهایت مرد قابل ذوفنون بود، صورت مخالفت را بلباس موافق آراسته، بطریق اخفاء، همراه سردار دوست محمد خان سلسله اتحاد و اتفاق را در حرکت، و کتاب لطایف الحیل را کشاده، جملات نیرنگ طرازی، و کلمات (۱) فنون سازی خواندن گرفت، و مراسله پر حیل بدین مضمون طرف سردار دوست محمد خان نوشته فرستاد، که :

”ما از تشریف فرمائی ایشان، نهایت خوش شادیم، و اینچنین وقت را از خدای عز و جل میخواستیم. الحمد لله که بآرزوی دل خود کامیاب گردیدیم. بر جهان و جهانیان ظاهر و باهرست : که شاهزاده کامران، بسیار ظالم و خدا ناترس، که از ستم گاری او هر کس وضع و شریف، صغیر و کبیر داستان طراز اند (۲) . اشرف الوزرا“ وزیر فتح خان، چقدر خدمات و جانفشانی ها نمود [باوجود این همه جانفشانیها] با او چه کرد؟ رفته رفته خلعت کوری چشم باو پوشانید. پس دیگران را چه توقع خوبی و بهبودگی است؟ مایان همیشه از شاهزاده کامران، در هراس و نفس بکام دل بر نمی آریم.

(۱) الف : و آیات فنون سازی . ج : و آیات فنون سازی .

(۲) الف : داستان طراز و افسانه روزگار دارند .

مدبّر اندیشه و فکر ما همین تدبیر نموده است :
 که ما و شما باهم متفق (۱) گردیده ، و مابین
 عهد و پیمان ، بموجب قسم کلام الله سوئی ساخته ،
 شاهزاده سلطان علی را پادشاه مقرر نموده ، بر تخت
 سلطنت ، جلوس داده شود . و شاهزاده جهانگیر که
 در کابل می باشند ، بدست اختیار ما ست ، او را
 دستگیر ساخته ، در بالا حصار نظر بند خواهیم نمود .
 بعد از فکر تخریب بنیاد شاهزاده کامران کرده ، انتقام
 اسراف الوزرا^۲ وزیر فتح خان از او کشیده خواهد شد .
 لیکن بشرطیکه قامن^۳ استعدادم بخلاع وزارت سرفرازی
 یابد ” .

سردار دوست محمد خان و برادرانش (۲) ، هر گاه از نوشته^۴
 سردار عطا محمد خان واقف شدند . از روی مصلحت وقت ، شاهد
 وزارت سردار عطا محمد خان در آغوش امال خود جا داده ، بموجب
 قسم کلام الله هم اتفاق شدند . و سردار عطا محمد خان با
 شهزاده جهانگیر ، بجای خود مشورت نموده ، دام حیل و فریب بازی ،
 بجهت گرفتاری سردار دوست محمد خان و برادرانش (۲) ، در راه
 مدعا گسترده ، شاهزاده جهانگیر را از حرکت مقابل^۵ سردار
 موصوف منم^۶ مطلق نموده بود ، که گرهی که بناخن خلاص شود
 حاجت دندان نیست . دشمن که بحیل و فریب گرفتار شود ،
 احتیاج جنگ و جدال نیست .

(۱) الف : اتفاق کرده .

(۲) الف : و برادرش . ج : مانند متن .

تدبیری که جهت گرفتاری دارم مدوح و برادرانش (۱) نموده بود، تماماً در خلوت که خالی از اغیار بود، به شهزاده جهانگیر حالی نموده، بالش استراحت بزیر سرش گذاشته، اطمینان او نمود.

سردار عطا محمد خان خود از صیادان کارخانه فضا و قدر غافل، که چه نحو دام در راهش انداخته اند، هرگاه سردار دوست محمد خان و برادرانش، بموجب عهد انجام و قسم کلام الله، با شهزاده سلطان علی بخاطر جمع، معه حشم داخل کابل گردیده، احدی از شهزاده جهانگیر و سردار عطا محمد خان متعرض و مزاحم حال سردار دوست محمد خان و برادرانش نگردیده. ظهور این معنی علاوه تشفی بخش خاطر سردار دوست محمد خان شده، در شهر کابل، برج عمارت اسرف الوزرا وزیر فتح خان اقامت گرفته. روز دیگر سردار عطا محمد خان، کمان تزویر و فریب بازی را از گوش تا گوش زه نموده، و تیر حیل وری در چله انداخته، مستعد زدن نشانه مجوزه گردیده، لیکن سردار دوست محمد خان بمجرد رسیدن کابل، بوئی از فتیله تفنگ حیل وری و فریب بازی سردار عطا محمد خان برده بود.

سردار عطا محمد خان چنان [حیل] نموده بود: که در سرای خود، خروارها باروت در زیر زمین مدفون ساخته، مطمح نظر داشت: که سردار دوست محمد خان و برادرانش را بطریق

ضیافت و مهمانداری طلبانیده، در سرای محل باروت، مجلس آرای ضیافت خواهیم نمود. در وقت تناول طعام، باروت را آتش داده خواهد شد، که احدی از سردار مدوح و برادرانش ازین آتش [نمرودی] جان سلامت نخواهد برد.

چون سردار دوست محمد خان سابق ازین معنی اطلاع یافته بود، دعوت سردار عطا محمدخان را که عینِ عداوت بود قبول نکرده، پیغامش فرستاد: اولاً ایشان شریف فرمای گردیده، شرفِ سلام سهزاده سلطان علی شوند، که عطای خلعت وزارت بایشان نموده شود. بعد عطای خلعت، بسلامت ضیافت‌های یکدیگر، نوش جان خواهیم نمود. و سردار دوست محمد خان از خدنگِ حیلِه و ری عطا محمد خان به تهزاده سلطان علی اطلاع داده، پهای گرفتاری او ساحه بودند.

هرگاه سردار عطا محمدخان، نامدِ نوازشِ خلعت وزارت، مشرف استیلام (۱) سهزاده سلطان علی گردیده، ساعتی شمع افروز خلوت گردیده، بعد سهزاده مدوح، حکم عطای خلعت

(۱) استلام = اصلاً بدو یای سقوطه بمعنی بوسیدن اسب، و یا سوردن سگ را بسبب غیث چون از باب افتعال اسب سابران استیلام عطا خواهد بود، ولی درین کتاب چون همواره بدو ذکر جای بوسیدن استعمال شده، آنرا بمعنی سلام کردن تصور کرده و استیلام مغلوط را مصطلح ساخته اند. چون این استیلام بمعنی سلام کردن و احترام نمودن از مقوله عطا مشهور است و نزد متاخران مصطلح شده، بنابراین ما آنرا در تمام کتاب بحال خود گذاشتیم که لامشاحه فی الاصطلاح.

داد . سردار پیر محمد خان برادر سردار دوست محمد خان ، که در میان عهد پیمان و قسم کلام الله نبود ، بچه خلعت منگین معه جغه مرصع آورده ، پیش سردار عطا محمد خان گذاشته ، و بدست خود ، خلعت وزارت را بسردار عطا محمد خان پوشانیده ، عندلیب زبان را در گلزار مبارک بادی مترنم ساختند . و وقت زدن جغه مرصع ، در سر عطا محمد خان ، سردار پیر محمد خان او را گرفته ، بسر (۱) زمین زد ، و رفا را آواز داده ، سردار عطا محمد خان را با خلعت وزارت با کمند ذلت (۲) بسته ، چون گوسفند بر زمین انداختند . بعده خنجر آبدار [از] کمر خود کشیده ، رشته سمع نور بصارش منقطع ساختند و در حبس گرفتار نمودندش .

در صورت این واقعه ، در شهر کابل نوایر آتش شور و شر شعله ور (۳) گردیده ، سردار دوست محمد خان در شهر منادی اس و امان گردانیده ، بانطفای نوایر شور و شر پرداخت ، و جمع آوری لشکر نموده ، رخ نهاد بالاحصار کابل شد ، که شهزاده جهانگیر را اسیر و دستگیر نماید ، و بالاحصار را چون نقطه پرکار ، سخت محاصره نمود ، و مدت چهل روز مابین شهزاده جهانگیر ، و سردار دوست محمد خان چنگ جنگ در نوا بود .

آخر سردار دوست محمد خان ، برج قلعه بالاحصار را نقب زنی

(۱) الف : بر زمین .

(۲) الف : با کمند دسب بسته .

(۳) الف : شعله دار .

نموده، دران خروارهای باروت انداخته آتش دادند، که
 برج مذکور چون کاغذ بادی بر هوا پرید. بعد منهدم شدن
 برج مذکور، شهزاده جهانگیر، جهان را بر خود تاریک دانسته،
 در نصف شب از دریچهٔ بالاحصار برآمده، روی فرار نهاد،
 و سردار دوست محمدخان جرعه نوش بادهٔ فتح و فیروزی گردیده
 تقارهای شادبانه چنان بلند آواز نمود، که صدایش در
 گنبد گردون نیلوفری پیچیدن (۱) گرفت، و چند روز متواتر
 اساس جشن برپای بود، و مرارت جنگ مبارزین اشجعین را
 بانگین عطای خلایق فائزه و بخششهای متکثره، شیرین
 کام نمود.

از اینجا که سردار عطا محمد خان، بمقتضای - مَن عَمِلَ
 صَالِحًا فَلِنَفْسِهِ وَمَنْ أَسَاءَ فَعَلَيْهَا - (۲)، در بدی نفس
 خود گرفتار آمده، چراغ دیدهٔ بصارت خود را، از تند باد نیت
 ناصواب خاموش ساخت، و پای راحت را در سلسلهٔ حبس گرفتار
 نمود. تعمر بدی کاشتن، و چشم نیکی داسن، کار
 خردمندان نیست. سعدی:

هر آنکه تعمر بدی کِشت و چشم نیکی داشت

دماغ پییده بخت و خیال باطل بست.

از اینجا که کوری اشرف الوزراء وزیر فتح خان، اگرچه از

(۱) الف: سنجیدن. ج: مانند متن.

(۲) قرآن، فصلت ۴۶ ج ۲۴.

تقدیراتِ ازلی و شومیِ اعمالش بود، لیکن سردار عظامحمد خان
درین امر بسیار ساعی و مشورت کننده بود، که از دست سردار
دوست محمد خان در این دارِ دنیا هانتقام رسید.

در بیان آمدن شهزاده کامران از هرات
و جنگ نمودن با سردار دوست محمد خان و هزیمت
یافتن او، و کشتن وزیر فتح خان را بگوناگون عذاب،
و باز رفتن جانب هرات (۱)

شهر یارِ قلم، که سریر آرای اقلیمِ سخنورِ یست، در میدانِ
مدعا، چنین لَوایِ بیان می افرازد: که چون شهزاده کامران
بندگانِ شاه محمود شاه والدِ ماجدِ خود را بر تختِ سلطنتِ
هرات جلوس داده، خود بجمعیّتِ عساکر، از هرات بقطعِ مراحل
و منازل، رونق افزایِ قندهار گردیده. از شنیدنِ خبرِ وحشت
اثرِ کوبی و گرفتاریِ سردار عطا محمد خان و مغروریِ شهزاده
جهانگیر خلیفِ خود، در اضطراب و بقراری آمده، بجمعیّتِ
هشتاد هزار لشکر و اسبابِ معاربه، از اتواب و غیره از احمد شاهی
بعزمِ مقابلهٔ سردار دوست محمد خان روانهٔ کابل گردیده،
و سردارِ پر دل خان که در حضورِ شاهزاده کامران در حبس
مبتلا بود، برفاقتِ حریفان، از قندهار گریخته رفت.

هر چند تلاشِ گرفتاریِ او بسیار نمودند، لیکن تیرِ جسته
باز نیامد. چون بسببِ گریختنِ سردارِ پر دل خان، بر

(۱) در نسخهٔ ب: درینجا سنه ۱۲۷۴ نوشته اند، که صحیح
نیست و این وقایع در سنه ۱۲۳۴ هجری داده بود.

اشرف الوزرا^۱ وزیر فتح خان سخت بهره و چوکی مقرر شده. آخر شاهزاده کامران، وزیر مذکور را بهمرکاب خود طرف کابل برده، و چون شاهزاده^۲ مدوح در منزل بینی بادیام (۱) منزل انداز گردیده، بعده بخوانین [خود] هر یک یار محمد خان و عطا محمد خان الکوزئی و عبدالمجید خان بارکزی و غیره امرای خود را حکم اعضا بری وزیر فتح خان داده، بسبب همین که مابین خوانین و امرای مذکور و سردار دوست محمد خان و برادرانش، طریق مخالفت و عناد الی الابد واقع بوده باشد.

خوانین مذکور بموجب حکم شهزاده کامران، اعضای وزیر مذکور [را] هر یک جداگانه بریدند. عبدالمجید خان (۲) که خود بینی برید بود، بر بینی خود هم پیش بینی نکرده، بینی وزیر مذکور برید. باین همه عذابها وزیر فتح خان را کشتند.

سردار دوست محمد خان که در کابل بود، بدریافت این چنین مرگ وزیر موصوف، در جوش و خروش آمده، جمعیت لشکر سه چهار هزار، بعزم مقابله شاهزاده کامران، از کابل روانه گردیده، در عرض (۳) راه مابین کابل، خود را بر حشم شاهزاده کامران رسانیده، [لیکن] لشکر سردار مدوح قدری

(۱) الف: در منزل بادیام منزل انداز. در ب، ج: مانند متن. ولی در تواریخ دیگر مقتل وزیر فتح خان سید آباد و ردگ است [رک: تعلیق لمبر ۱۶].

(۲) تنها در نسخه ب: عبدالمجید خان بارکزی عمو زاده وزیر است، و ازین قریب نزدیک وی با وزیر هدید می آید. [رک: تعلیق ۳]
(۳) الف: در عرصه راه.

قلل، و از شاهزاده معظم الیه بسیار. لشکر سردار موصوف بمعاینه، جمعیت موفوره، شاهزاده کامران، در هراس بلکه مستعد فرار گردیدند.

سردار دوست محمد خان مشاهده این حالت لشکر خود سر خود، بر لشکر خود چوکی و بهره میداد، که مبادا، فراری شوند. اربنجا که سردار مدوح بمقتضای - الْحَرْبُ حِدْعَةٌ - (۱) اولاً تدبیری ساخته، مراسلات خود را باسم جمیع خوانین شاهزاده کامران، باین مضمون نوشته فرستاده:

”چون مراسلات آن عالیجاهان، که در خصوص

معذرت اشرف الوزرا، وزیر فتح خان، و اعضا بری

اشرف الوزرا، موجب حکم شاهزاده کامران ظالم

خدا ناتس [رسید] درین (۲) حرکت ناصواب

نسبت نوزیر مدوح (۳) که ازیشان صادر شده،

از اختیار [ایشان] برون [بود] و محض بزور

ظالم کامران [بوده]. بر آن عالیجاهان هیچ حرف

نیست، تقدیرات [رب] قدیر چنین بوده. نهایت

قرارداد گرفتاری شاهزاده کامران که نوشته

[بودند] بایغای آن پردازند، که وقت همین

است، والا هر چه بادا باد. فتح و نصرت

(۱) مقوله عریبه است یعنی جنگ فریب است. (۲) الف: و این.

(۳) الف: مدوح اران عالیجاهان که صادر شده.

بر بسیاری و کمی چشم نیست و بر طبق مضمون
 کریمه - کَم مِّن فِئْتَةٍ قَلِيلَةٍ غَلَبَتْ فِئْتَةً
 کثیره - يَا ذَنِّ اللَّه - (۱) دلیلی است ساطع و در
 صورت ایفای قرارداد، باعث ازدیاد محبت و
 اتحاد خواهد بود، فقط."

سردار دوست محمد خان مراسلات مذکور، بمضمون صدر
 نوشته، بدست هرکاره (۲)، جانب خوانین و امرای شاهزاده
 کامران ابلاغ داشته، و از قضای کردگار، هرکاره سردار
 مدوح، بدست چوکی شاهزاده محتشم الیه، معه کاغذات
 گرفتار آمده، و او را معه مراسلات، بحضور شاهزاده کامران
 حاضر نمودند.

چون شاهزاده مدوح از مضمون مراسلات واقف گردیده،
 از خوانین و امرای خود متشکی شده و در هراس بوده، که مبدا
 از دست خوانین خود گرفتار سوم. آخر شبی سردار دوست محمد
 خان، معه پانصد سوار جرار و چهار عرابه توپ، بر یک کوه
 بالا رفته، ناگهانی شلک اتواب متواتر نموده، که یکبارگی
 در لشکر شاهزاده کامران تفرقه افتاده، سراسیمه شدند.

بعد ساعتی خویشتن داری نموده، مستعد و آماده مقابله
 گردیدند، و نقاره جنگ بلند آواز ساختند، و شلک اتواب کردند،
 و مورچل (۳) جنگ شروع نمودند، تا آنکه شهسوار عرصه

(۱) قرآن، البقره ۲۴۹ ج ۳ (۲) هرکاره = بمعنی خبر رسان و
 جاسوس است که در عصر غزنویان منتهی میگفتند.

(۳) مورچل یا مورچه = کمین گاه جنگ.

فلک، اعنی آفتابِ عالمتاب، از تردداتِ روز، در خیمامِ شام، منزل انداز گردیده، آتشِ [مورچه] جنگ از طرفین انطفا پذیرفت. چون شب شد، شاهزاده کاسران در ظاهر با خوانینِ خود صلاح و مشورتِ شبخونی نمود، و در باطن از پس خیالِ واهمه، سر رشتهٔ احتیاط از دست داده، از خوفِ امرای خود، که مبادا گرفتار نموده، بدستِ سردارِ دوستِ محمد خان بدهند، شبِ شبِ پس خیزِ معرکهٔ فرار گردیده (۱)، از راهِ هزاره (۲) برابرِ رخ [بهاد] هرات، و چون زاغِ سب، از خوفِ سنقار زرّین چنگِ آفتاب، روی در فرار نهاد.

[چون] روز روشن گردید، سردارِ دوستِ محمد خان، از ماجرای گریزِ شاهزاده کاسران ناخبر شده، هرگز اعتبار نیآورده، که آیا چون شد؟ که شهزادهٔ مدحِ باین همه جمعیتِ لشکر، بی جنگ، چنگِ فرار نواخته باشد؟

با آنکه جوایسِ فرستاده، تصدیقِ این خبر ساخت. بعده سردارِ موصوف در لشکر گاهِ شاهزاده رفته دید، که میدانِ مصاف، صاف افتاده، و چیزی که اسباب از خیم و غیره دران میدان افتاده بود، همه را بدستِ یغما آورده، مظفر و منصور بر گردیده، شلکِ اتواب فتح مندی نمود، و نقارهای فیروزی بلند آواز ساخت، و فتح نامجاتِ عباراتِ رنگین و استعاراتِ

(۱) الف: فرار نموده.

(۲) هزاره = قومیهی که در وسطِ افغانستان ساکنند، و راهِ هزاره بین غزنی و هرات راه مستقیم کوهستانیه.

دلگزين ، جانبِ کابل و برادران خود هر یک سردار کهنـدل
خان و شیر دل خان و رحمدل خان و مهر دل خان که در قلعهٔ
معروف (۱) بودند ، نوشته فرستاد ، و خود مراجعت فرمای
کابل گردید .

سردارانِ مدوح ، بعد ورود فتح نامـجات ، ابوابِ فتح و
مسرت ، بر چهرهٔ حال فرخنده [قال] خود کشاده ، جمع آوری
لشکر نموده آمده ، داخل قندهار شدند ، و از موایدِ کامرانی
احمد شاهی شیرین کام گردیدند . و تقارهٔ دَور دَور ریاست
و حکمرانی سردار ، در ملکِ خراسان بلند آواز گردیده ، روز
پروژ چراغِ حکومتِ سرداران ، در شبستانِ خراسان روشن گردید .
وقوع این واقعه مطابق سنه ۱۲۳۴ هـ میباشد .

(۱) قلعهٔ معروف = حائـست در حدود چهل میلی جنوب شرقی قندهار ،
که مسکن اقوام بارکزی و پرورشگاه قدیم دودمان وزیر فتح خان بود .

ر بیان آمدن سردار محمد عظیم خان از کشمیر

طلبانیدن بندگان شاه شجاع الملک را از لودیانه ، و داخل

ن شاه در پشاور، و جنگ نمودن با سردار محمد عظیم خان،

و هزیمت یافتن [شاه و رسیدن شهزاده محمد تیمورشاه]

در شکارپور (۱)

سردار قلم عظیم الوقار، که ناظم کشمیر ولایت سخنور است،
انتظام ولایت مدعا چنین می پردازد: که سردار محمد عظیم
ن ناظم کشمیر، سبب سوز و گداز مقدمه اشرف الوزرا وزیر
خان، صلاح کار خود در طلبانیدن بندگان شاه شجاع الملک
نه، و در میزان فکر خود سنجیده، و کلاء و عرایض خود را
عبر گوناگون شرایط خدمتگذاری و فرمان برداری و عهد
ان موثق نوشته، به پیشگاه شاه مددوح، جانب لودیانه
نه نمود.

شاه موصوف اگرچه در دارالامان لودیانه، زیر سایه عاطفت
کار انگلیسیه بهادر، فارغ البال اوقات حیات مستعار، بکمال
ساط و خرمی بسر می آورد، لیکن معشوقه سلطنت و شهریاری،
چنان معشوقی است، که کسی عمداً از وصال او، لبا و

(۱) ب: و آمدن شاهزاده تیمورشاه در شکارپور بموجب صلاح
ن سنده.

امتناع ورزد. شاهِ مدوح را همیشه، صورتِ شاهدِ سلطنه
و فرمانِ روانی در مرآتِ خیال رخ نما بوده، باوجودیکه بر قول
و فعلِ طایفهٔ بارکزنی، چندان اعتبار نداشت، لیکن از کمال
تعشقِ معشوقهٔ سلطنتِ بفحواي، بیت:

رشته‌ای در گردنم افکنده دوست می برد هر جا که خاطر خواه اوست
بموجب خواهش و معروضاتِ سردار محمد عظیم خان،
در سنه یکهزار و دوصد و سی و چهار هجری مقدسه، معهٔ
قدری سواران و پیاده و چند عرابه توپ، از لودیانه برآمده،
بقطعِ منازل، رونق افزای دیرهٔ غازیخان [گردید].

در آنوقت سردار سمندر خان نامیراثی بنظامتِ دیرهٔ غازیخان،
مامور بود، باولبایِ دولت، مرتکبِ بی ادبیِ مقابله گردید،
لیکن تابِ مقاومت نیاورده، از روی مصلحتِ وقت، فرار اختیار
نمود. و امنای دولت چند ایام در دیرهٔ غازیخان مانده،
بانتظامِ مهم دول و جمع آوری سوار و پیاده و سامانِ جنگ
می پرداخت.

درین اثنا سردار پردل خان که از قیدِ شهزاده کامران،
از قندهار فراری شده بود، مشرفِ عتبه بوسیِ اولیای دولت
گردیده، بخلاعِ فاخره سرفرازی یافت. و سرکارِ اشرف از آمدنِ
سردار پردل خان نهایت هم آغوشِ شاهدِ فرحت و انبساط گردیده
بعد از چند مدت، سرکارِ اشرف، عالیجاه محمد زمان خان
خلف سردار اسد خان (۱) را بحکومتِ دیرهٔ غازیخان سرفراز

(۱) اسد خان برادر وزیر فتح خان بود [رک: تعلیقِ نمبر ۴]

ساخته ، خود بدولت تشریف فرمای سمت پشاور، و شهزاده محمد تیمور خلف خود را روانه شکارپور نمود . و میر صاحبان سنده ، هر یک عالیجاهان میر کرم علی خان و میر مراد علی خان ناظمین حیدرآباد ، و عالیجاهان میر سهراب خان و میر رستم خان [و میر مبارک خان] والیان خیرپور (۱) باستدراکِ حال عزیمت و اراده سرکار اشرف ، که باستدعا و صلاح دیدر سرداران خراسان ، هر یک سردار محمد عظیم خان و سردار دوست محمد خان و غیره برادرانش، بهوای دولتِ سلطنت، روانه خراسان می باشد . از آنجا که میر صاحبان سنده ، بطر بر عاقبت اندیشی و لحاظ زورِ پادشاهی (۲) ، خود را پیش انداخته ، عرایض مشعر بر گوناگون معارف و خدمتگذاری و استدعای روانگی شهزاده محمد تیمور جانبِ شکارپور بود . پسرکار اشرف عرض نمودند .

هرگاه شهزاده موصوف ، بموجب استدعای میر صاحبان سنده ، از دیره غازیخان برآمده ، بقطع منازل ، داخل قلعه سبزل (۳) سرحد میر صاحبان سنده گردیده ، معتبران امیران مددوح ، بجهت استقبال و بجا آوری خدمات شهزاده موصوف ماسور شدند . و عالیجاهان مقصود خان و تاج محمد خان باریکزی ، دران ایام سیار گزار حکومت شکارپور بودند .

(۱) رک : تعلیق نمبر ۶ . (۲) ک : روز پادشاهی .

(۳) قلعه سبزل [سبزل کوٹ] بفاصله ۷۷ میل شمال شرق روڑی واقع ، و از بهاولپور چهارمیل فاصله دارد . این قلعه سرحد سنده و بهاولپور شمرده می شد . [— سند گزیتیر ۹۲۳].

هرگاه عالیجاهان مذکور از آمدن شهزاده مذکور، آگاه شدند، گلزار حکومت شکارپور در چشم آنها خار مغیلان گردید، و چون موج دریا در پیچ تاب و اضطراب آمدند، بلکه مانند سپید، در مجمر بقراری، وطن ساختند.

فی الجمله جمع خوانین پته داران (۱) شکارپور، هر یک عالیجناب جمعه خان بارکزی و سعادت مند خان (۲) الکوژنی و خیرالله خان و مدد خان فوغلزنی [و مولا داد خان فوغلزنی] و سلطان خان نابری و شاهوکاران (۳) شکارپور، هر یک سیئه تندن مل و سوا سنگه و کلاب رای و غیره پنجابی ها (۴)، بین خود جمع گردیده، در خصوص آمدن شهزاده مددوح مشورتها کردند، و قلم آسا دم بدم در مدار بدیرات غوطه میخوردند. لیکن قهرای از فقرات مدعای مافی الضمیر، بر صفحه مصلحت، نگارش داده نمی توانستند.

رفته رفته تمثال این معنی را در آئینه سنجش حلوه گر

(۱) پته دار = شخصیکه زمین دولتی را باجاره میگیرد، و یک حصه عواید آنرا به حکومت میداد.

(۲) ب: سعادت محمد خان.

(۳) شاهوکار یا ساهوکار = بازرگان و سوداگریکه تجارت کلی شهر در دست می داشت و کار بانکداری هم میکرد.

(۴) الف: و غیره پیچات [۹] که صحیح آن پنجات اسب. یعنی مجلس مشوره یک ده یا یک شهر، که در سیستم اداره قدیم، مرکز فیصله تمام امور مردم بود.

نمودند (۱): که درین بابت با میر صاحبانِ سنده مشورت باید نمود، و انکشافِ این عقود (۲) مشکله، موقوف بر رایِ خرد نمایی میر صاحبانِ سنده باید گذاشت، ببینیم که مدبرِ اندیشه و عقلِ بالغه^۳ میر صاحبان چه فتوا میدهد؟

هر گاه آمدنِ شهزاده^۴ کامروایِ والا تبار، باستصواب و صلاحِ امیرانِ سنده می باشد، پس تدبیراتِ مایان همه در خاک باید کرد، و اگر نحوِ دیگر است، پس بصلاح و استمدادِ میر صاحبان دفع و رفعِ شهزاده آسان خواهد شد.

چون خوانینِ پته داران و شاهوانِ سکارپور، برین مصلحت هم اتفاق و همدستان گردیده، عالیجاهِ جمعه خان نارکزئی را که در مراتبِ عقل و دانائی خود را سرآمدِ روزگار میدانست، پیشِ میر صاحبان خیرپور فرستادند، تا معلوم نماید، که اراده^۵ میر صاحبان چیست؟

از آنجا که آمدنِ شهزاده محمد تیمور، در اصل بموجبِ صلاحِ امیرانِ سنده بود، عالیجاهِ جمعه خان در حین ملاقاتِ میر صاحبان، چندین طومار و رساله^۶ تدبیراتِ مدعایِ خود خوانده، و از هر سخنان بیان نمود، لکن فایده نشده، بلکه میر صاحبان عالیجاهِ جمعه خان را بانفاقِ معتبرانِ خود، بحضورِ شهزاده^۷ موصوف روانه نمودند، که در مکانِ گهونکی (۳) رفته،

(۱) الف: کردند. (۲) عقود = جمع عقد بمعنی گره.

(۳) گهونکی = در ۱۸ میلی شمال شرقِ روهڑی بر جاده^۸ عمومی واقع و ایستگاه کوچک راه آهن است [— گزیتیر سند ۹۲۳].

مشرف سلام شهزاده^۱ والا تبار گردیده، مقربان شهزاده^۲ عالی تبار، بسیار بدلاسانی و استمالت عالیجاه مذکور پرداخته. بعد حصول سلام شهزاده، عالیجاه جمعه خان تمامی سرگذشت را طرف عالیجاهان مقصود خان و تاج محمد خان و جمیع خوانین پته داران و شاهوکاران نوشته فرستاده، که آمدن شهزاده^۳ والا تبار، محض بمصلحت و صلاح امیران سده می باشد. درین صورت ترک شکارپور نمودن، و از معشوقه^۴ حکمرانی شکارپور مفارقت اختیار نمودن، بسا بهتر و مقرون مصلحتهاست.

عالیجاهان مذکور بعد رسیدن نوشته^۵ عالیجاه جمعه خان، داغ حکمرانی شکارپور بر دل گذاشته، سینه سوزان، اسک ریزان، دست افسوس چون مگس سائیده، بر فرق حسرت زنان، عالیجاه تاج محمد خان روانه^۶ سمت خراسان، و مقصود خان بمفاصله^۷ چهارکروه از شکارپور در اورنگ آباد (۱) رفته، بر اورنگ حسرت نشسته، بعد از چند روز شهزاده محمد تیمور [در سنه ۱۲۳۴ هـ] معه میر ابوالحسن شاه [و آقا حسن ناظر باشی] و دلاورخان پیش خدمت، بجمیت دوه صد سوار و پیاده داخل شکارپور گردیده. و از طرف امیران خیرپور عالیجاه حمزه خان تالهر و دیوان دلپت رای (۲)، بجهت خدمتگذاری و دلجوئی و دلاسانی رعایای شکارپور، برکاب شهزاده^۸ موصوف حاضر بودند. و مبلغ هفت روپیه یومیه متصرف میشدند. و در حین جلوس فرمائی شهزاده^۹ ممدوح بر مسند حکومت شکارپور، تمامی خوانین پته دار و

(۱) اورنگ آباد = ناکنون بهمین نام موجود و مشهور است.

(۲) ک: ذل هست رای [؟] در الف، ج: مانند متن

شاهوکار آمده، دولت استیلام شهزاده^۱ بمدوح حاصل نمودند. و از دفتر خانه^۲ عاطفت شهزاده، فرمان جهان مطاع دلاسانی و استمالت، بنام رعایای شکارپور، و هر خاص و عام، شرف صدور یافت. در شهر شکارپور منادی امن و امان، در هر کوچه و برزن گردانیدند.

شهزاده^۳ والا تبار، که عن موسم بهار گلزار جوانیغش بود، و اوقات خود را به گلچس ریاض عیش و عشرت و کاسرانی بسر می آورد، و روز بروز گلچهره^۴ رخس، طراوت نازه میگرد، و در [هر] روز هفت لباس گوناگون رنگ می پوشید، و در باغهای شکارپور، هم آغوش ساهد تمانا و نای نوش بوده تا مدت هفت هشت ماه مطلق العنان بوده، از معشوقه^۵ حکمرانی شکارپور و گلرخان پری و شان سکارپور، حظهای می برد، که درین اثنا، خبر وحشت اثر هزیمت اولیای دولت از پشاور رسیده، که شکر عیش در کامش، چون رهز نلخ گردیده، و از انتظار اولیای دولت، چشم براه، و هر نفس، نفس های سرد از دل میکشد. و ایادی دعا بدرگاه ایزد کبریا برداشته، از وود اخبار اختیار اولیای دولت (۱) آمین آمین میخواند.

(۱) در ک: مسوخ اسب، خوانده نمی شود

در بیان آمدن سردار محمد عظیم خان از کشمیر

و جنگ نمودن با شاه شجاع الملک در پشاور، و هزیمت شاه،

و چند روز توقف شاه در دره خیبر. از اینجا آمدن در شکارپور

از راه مزاری ها (۱) برهمونی سید ولی شاه

هزار داستان قلم خوش رقم، در نغمه طرازی این داستان،

در بوستان بیان، چنین خوشنوا (۲) میگردد: که هرگاه سرکار

اشرف، از دیره غازیخان برآمده، نقطه منازل، رونق افزای

پشاور گردید، و بر تخت سلطنت جلوس نموده، بانتظام امورات

جهانداری می پرداخت.

سردار محمد عظیم خان از دارالجنه کشمیر بی نظیر، معه

جمعیت خزاین و حشم، روانه پشاور گردیده، و عالیجاه

عبدالجبار خان برادر خود را در کشمیر گذاشته، و سردار

موصوف از سی [دولت] کشمیر چنان سرشاری داشت، که در

وقت سواری، فقط سی چهل اسب با پراق طلا و جلهای ربفت

(۱) ک: از راههای بیراهی برهمونی... الف: از راه مراری ها.

مزاری فوسست از بلوچ، که در ضلع دیره غازیخان سکوب دارند

[—تاریخ بلوچستان ۵۷] و این صحیح است، زیرا خود شاه شجاع هم راه

آمدن خود را به شکارپور این سبب به تفصیل بیان کرده [—واقعات ۶۷].

(۲) الف: خوشنوائی میکند.

و کلنگی‌های (۱) مرصع، در جلو سردار موصوف می‌رفتند. و از خیابانهای گلگون پشمینه، و غ. اسباب و سامان که به‌مراه سردار مدح بود، تعداد آن از تحریر و تقریر خارج. و همین اراده داشت: که همه دولت و سامان، نظر گذار اولیای دولت نموده، بخلاع وزارت سرفرازی خواهم یافت. و در خدمات اولیای دولت، در همه باب حائشانی نموده، حلقه بگوش و بنده بفرمان خواهم بود.

لکن از مشتر حق بیخبر، که دهقان قضا و قدر، چه نخل‌های کبنه (۲) و بدسلوکی در زمین‌های دلهای طرفین می‌رویند؟ و مبارز اراده حق، چه چیزها (۳) بر پای می‌نماید؟

هر گاه سردار محمد عظیم خان، نزدیک بکدو منزل سواد پشاور رسیده، مردم خوانین، در سرکار اشرف عرض نمودند: که پاس عزت و حرمت سردار محمد عظیم خان در نظر سرکار اشرف داشتن، و چندی (۴) از امرا برای استقبال فرستادن، بعید از اشفاق خسروانه، و عنایات شاهانه نخواهد بود.

چونکه سردار موصوف، از نظر الطاف سرکار اشرف، بخلاع فاخره وزارت دولت سلطنت، سرفرازی خواهد یافت، در

(۱) در هندی کلنگی به فتحین حیز رنگ شده، منقش، نقطه‌دار است
[— قاموس هندی] .

(۲) الف: کهنه. ج: مانند بتن.

(۳) الف: چه فسادها. (۴) الف: واحدی از امرا.

صورت اقبال این التماس ما هواخواهان دولت، یکی نیکنامی و بلند همتی سرکار اشرف، و دیگر خوشنودی خاطر و سرفرازی سردار موصوف خواهد شد. و در امور دولت سلطنت، مجوز این نحو کارها مقرون مصلحتهاست.

از آنجا که سرکار اشرف، همیشه جرعه نوش ناده خود پسندی [بود]، حرف مصلحت و خیراندیشی دیگری از امرا گوش (۱) نمیداد. بامرای خود جواب داده که: هر گاه سردار محمد عظیم خان خود را از خدمتگذاران و حان فشانان سرکار اشرف میداند، پس [از] استقبالش چه احتیاج؟ خانه دول سلطنت، همه از خود اوست. باید که با همه اسباب دولت کشمیر، برابر خود را باستان فلک بنیان رسانده، دولت عتبه بوسی (۲) حاصل نماید. بعده نوازش او اختیار سرکار اشرف می باشد.

هر چند خوانین درین باب بارها عرض کردند، لکن بدرجه اجابت و اقبال نرسیده. [اولیای دولت] از توسن سرکش استبداد خود فرو نیامد.

درین صورت: دانسته سردار محمد عظیم خان شده، که اول بسم الله غلط! هنوز شاه بی سر و سامان و در ابتدای کار، که تا حال جلوس فرمای تعخت سلطنت نگردیده، چنین روش کم التفاتی بمفرمایند، و در عین سلطنت که خمخانه غرور است،

(۱) الف: دیگری از امراء گوز خر میدانست.

(۲) ک: عقبه بوسی [۹]

چه نحو گله‌ها از اهتزاز نسایم بی مه‌ری سرکار اشرف،
نسبت ما هواخواهان متبسم خواهد شد!

رفته رفته از آهنگ نوازان ساز قضا و قدر، از طرفین قانون
ناسازگاری و عناد در نوا آمده. سردار محمد عظیم خان، عالی‌جاه
مهر علی خان میر اخور خود را بجمعیت لشکر، در مقابله
سرکار اشرف [بخلاع فاخر] مامور نمود.

چون موسم بهار بود، اکثر اسبان عمله^۱ فعله^۲ سرکار
اشرف، بجهت خسیل (۱) خوری، در دهات گرد و نواح پشاور
رفته بودند. هر گاه اولیای دولت، ازین سراره^۳ فساد آگاه شدند،
لاچار بجمعیت معدوده^۴ موجوده سوار و پیاده، از بالاحصار پشاور
فرود آمده رفته، در میدان جنگ پای پر دلی افشوده، جنگ
جنگ را در نوای آورده، و پیادگان پلتن (۲)، در اضراب اتواب
و تفنگ‌ها، در چستی و چالاکی، برق شتاب بودند. لکن از
برق آسمانی خبری نداشتند، که شعله افروزان قضا و قدر، در
عین شعله افروزی جنگ، شراره^۵ آتش در بارودخانه^۶ سرکار
اشرف افکنده (۳)، و دبه‌های باروت را شعله^۷ آتش گرفته،
بنحوی صداها بلند گردیده، که گویا از فلک رعد بر زمین رسیده.
و از بس دود بارود، راه شش جهات بنظر نمی آمده، و اکثر

(۱) خسیل = کشی سرسبز گندم و جو که هوز دانه نکشیده

باشد.

(۲) الف: پلتن. اما پلتن بمعنی عسکر مسلح تربیه شده است.

(۳) ک: افتاده.

پیادگانِ شاه، چون بکاغذِ بادی بر باد رفتند.

مهر علی خان میر آخور، این حالت دیده، صداهای دبه‌های بارود شنیده متحیر مانده، که آیا این چه طلسم بازی است، و پای خود را از کارزار سست گرفته، چون بعد سوختن آتش خانه^۱ بارود، شاه بر اسب خود (۱) سوار، و قیل کردار رخ نهاد دره^۲ خیبر گردیده. بعد از ساعتی که غبار دود فرو نشست، میر آخور مذکور دید، که میدان جنگ صاف افتاده. بعده رفته، توپخانه^۳ شاه و غیره سامان، بدست یغمای خود آورده، و در تعاقب سرکار اشرف مبلغی راه رفته، و اسبان خود را دوانید، لیکن بر گردش برسید، پس گردید.

و سرکار چون بروی [آسا] شتایان، خود را در کوهستان خیبر رسانیده، چند ایام در کوهستان خیبر توقف گرفته. هر چند سردار محمد عظیم خان، جهت بدست آوردن ساه، بطایفه^۴ خیبریان تلاش نموده، ندادش.

هرگاه سردار موصوف از دره^۵ خیبر عبور نموده، داخل کابل گردیده. بعد از دوسه ماه خبر رسید، که خطه^۶ کشمیر جنب نظیر را خالصه رنجست سنگه فتح نمود، و عبدالجبار خان فراری شده داخل کابل گردید.

سردار محمد عظیم خان ازین معنی در عظیم غم و الم مبتلا گردیده، دست افسوس می سائبد، و چون مگس بر سر نداشت خود میزد، و از دست جبر جبار خان فریادها میکرد، که ای

(۱) الف: بر اسب فرار، و قیل کردار.

جبارا اینچه خبر کردی؟ که ملک کشمیر از دست دادی؟
لیکن با تقدیر ربِ قدیر چه تدبیر؟ — یَفْعَلُ اللهُ مَا يَشَاءُ
وَيَحْكُمُ مَا يُرِيدُ — (۱).

چون خالصه سنگه، این نامی ملکه‌های کشمیر و پشاور
و غیره که گرفته بود، بضربِ شمشیر، که چندین هزاره‌ای
فوج لشکر خود را در میدان معارک بر باد داده، و شرح
جنگهای خالصه سنگه دفتری علّاحده می‌خواهد.

غرض ولایت کشمیر، در ازه و صفائی بی نظیر، و محل
عیش و تماشا می‌باشد، دیده مردمِ ماشاین، از نظاره آن محور
حیرت می‌شوند. بهشت برین را با او چه مشابهت؟ و روضه
جنت را با او چه نسبت:

بچشم (۲) کم نبینی ملک کشمیر

که صد فردوس پیشش خوسه چین است

لیکن دولت کشمیر، عجب تأثیری دارد. در هر خاده
حاکم [که] راه یافته، خاندان او را بر باد فنا داده. چندین
ناظران کشمیر، خراب و بر باد گردیده، خرابی بنیاد سردار
محمد عظیم خان از دولت کشمیر بعمل آمده. و بنیاد سلطنت
خالصه رنجیت سنگه، که در عقل نمی‌آمد، از دولت دخل
کشمیر منهدم ساخته، بر باد رفت.

(۱) قرآن، الحج ۱۸-۱۷ ج ۱۷.

(۲) الف: خطه کشمیر را بچشم کم ببینی

که صد فردوس رو خوسه چین است [۲]

در بیان آنکه بعدِ هزیمتِ شاه شجاع‌الملک از پشاور
میر صاحبانِ سنده در کشیدنِ شاهزاده محمد تیمور
از شکارپور بسیار ساعی شدند

و جمعه خان نارکزی را بر پای نمودید، که با شاهزاده

سمدوح جنگ نموده، فراری شده و آمدن در شکارپور

تیغِ قلمِ تیز رقم، در معرکه آرائی این مدعا، چنین جلوه
بیان میدهد: که هرگاه سرکارِ اشرف، از مقابلهُ میر علی خان
میر آخور، هزیمت یافته، در کوهستانِ حیر (۱) رفته متواری
گردید، و این خسرِ هزیمتِ ساه، در تمامِ اکنافِ عالم
شهرت گرفته، لکن چند روز، خبرِ سرکارِ اشرف، محقق معلوم
نمی شد، که کجا هستند؟

میر صاحبانِ سنده بدریافتِ این خبر، یک مرتبه دستِ
طمع و توقع از خلافتِ سلطنتِ شاه شسته، و چشمِ اخلاص را
پوشیده، جانبِ شاهزاده محمد تیمور، که در شکارپور سرخوش
باده، نشاطِ کامرانی بود، عرایضِ خود باین مضمون نوشته
فرستادند که:

”از تقدیراتِ الهی، مقدمهٔ خلافتِ سرکار

همایون، باین قسم درهم برهم گردیده، که

احوال کما [هو] حقه اولیای دولت معلوم بیست
 که کجا نزولِ اجلال دارند، و طایفهٔ نارکزئی
 در قرب و جوارِ شکارپور، بلکه در عینِ شکارپور
 توقف دارند، و اوسان منتظرِ چنین وقت بودند،
 مبادا از روی سبزه و کینه وری، با ملازمانِ
 شاهزاده، در مقامِ سرکشی در آیند، و چشم
 زخم رسانند، و فردا با اخلاص کیشان، در حضور
 امنای دولت، محلِ عتاب و خطاب سویم، و
 فقرات نویسیِ سرساری گردیم، که چرا صلاحِ
 خیر ندادند. بفکرِ و رای خیرنمای ما هواخواهان
 همین میرسد، که ملازمانِ شاهزاده اگر از
 شکارپور تشریف فرمای طرفِ دیگر شوند، عین
 قرین مصلحت. و در این امر محض خیرِ دولتِ
 ملازمانِ شاهزاده متصور! "

و بطرفِ عالیجاهان جمعه خان و مقصود خان نوشته
 فرستادند که :

"مقدمهٔ سلطنت شاه شجاع الملک، باین قسم
 که بمطلبِ دولت نارسیده، از جنگِ سردار
 محمد عظیم خان، جنگِ مدعای خود، بهخانی
 خونِ هزیمت رنگین ساخته، جنگِ فرار نواخته
 است. سراغش معلوم نمیشود که کجا رونق
 افزای میباشند (۱). در حال توقفِ شاهزاده

در [ملک] شکارپور، مقرونِ مصلحت
 دور اندیشی نیست. از روی صلاح میباشد که
 ملازمانِ شاهزاده از شکارپور، منزل اندازِ طرفِ
 دیگرِی شوند، که بهتر است ایشان هم متحرکِ
 این سلسله گردیده. اگر سخنانِ اهلِی و
 انسانیت، رفتنِ ملازمانِ شاهزاده گردد،
 زهی احسن. و الا^۱ بمقتضایِ مضمون:
 چون زاهلیت نگردد کارها صورت پذیر
 چسِ ابرورا، کلیدِ مخزنِ مقصود کن!
 زیاده اختیار دارند، فقط."

ار اینجا که عالیجاهانِ موصوف، بعدِ مطالعه^۲ این مراسم
 در کشیدنِ شاهزاده^۳ مدوح از شکارپور، هر چند مهادتِ
 حیل وری در پیش نمودند، لیکن بحضورِ ملازمانِ
 شاهزاده پیش نرفتند. رفته رفته مابین ملازمانِ شاهزاده و
 عالیجاهانِ جمعه خان و مقصود خان، نوایرِ آتشِ جنگ سعله ور
 گردیده، از طرفین چند نفر میاهیان کشته شدند.

آخر عالیجاه جمعه خان بارکزی، از روی مصلحت، فرار
 اختیار نموده، رفته در اورنگ آباد، باتفاقِ عالیجاه مقصود خان
 هم مقصودِ توقف گردیده. اگرچه میر صاحبانِ سنده، بجهت
 کشیدنِ ملازمانِ شاهزاده [از شکارپور] تیرها در کمانِ تدابیر
 خود انداخته، بزورِ بازوی شعور و دانش با گوش کشیدند (۱)،

(۱) الف: کشدن گرفتند.

لیکن بر هدف مدعائی نخورده (۱)، ملازمان شاهزاده، شمشیر مردانگی بر کمر همت بسته، در جواب باصواب، جانب میر صاحبان سنده، فرمان جهان مطاع باین مضمون نوشته فرستادند که :

”از شرایط صداقت اخلاص کشی، و هواخواهی که آن عالیجاهان خواص خیر خواهر دولت اند مدن میباشند، بسیار تعجب گردیده. امروز روز امتحان نقص و عیار (۲) زر کامل عیاران بوته صداقت اخلاص میباشد، و هم از قانون مخالف نوایان دغل اندیش آگاه شدن است.“

ملازمان شهراده، ناستظهار صداقت اخلاص آن عالیجاهان نشسته، خاطر جمع می باشند (۳). و این چه خیال محال اندیش، در سر صداقت اثر گرفته : که جمعه خان نارکزئی را انگشت به کون داده بر پای کرده اند (۴)، که با ملازمان شاهزاده، محرک (۵) سلسله می ادبی و فساد مگردد، و آن عالیجاهان بچشم تماشا می بینند، و استمداد (۶) نمی کنند، این چه

(۱) الف : نرسیده. (۲) ک : عیار از.

(۳) الف : می باشم. (۴) الف : گرداند. (۵) ک : متحرک.

(۶) الف : استعداد.

مروت و چه اخلاص ؟ و از کدام ننگ (۱)
مسلمانی و قرب و جوار تصور نموده می شود ؟
[مصرعه]

مکن مکن که نکو محضران چنین نکنند
و تا خبر سرکار اشرف شاه با ما (۲) محقق
معلوم نگردد ، رفتن ملازمان شاهزاده از شکارپور
محال . و اگر بفریب دنای بیوفای (۳)
دو روزه بی اعتبار ، دست فتنه و فساد کوتاه
ندارند ، اختیار دارند ، بیت :

هرچه آید بر سر فرزند آدم نگذرد
مرد را باید که از مردانگی خود نگذرد

میر صاحبان سنده چون از مضمون جواب شاهزاده^۱ والا تبار
مطلع شدند [سر] خیال ، حسب (م) عاقبت اندیشی فرو برده ،
و دست (ه) تحمل در حلقه ابواب بردباری زده ، طریقی
اصطبار (۶) در پیش گرفتند ، و هر روز یک نغمه تازه از قانون
لطایف الحیل ، بذریعه^۲ عرایض می نواختند .

تا مدت چهل ینجاه روز ، مابین شاهزاده و میر صاحبان
سنده ، در بزم گفتگویی ، نئی حکایات و شکایات بلند آواز بود .
در این صورت عالیجاهان مولا داد خان و خیرالله خان و مدد خان
فوفلزی آمده ، در خدمت شاهزاده^۳ والا تبار حاضر شدند ، و چند

(۱) ک : نیک . (۲) الف : شاه بابا . (۳) الف : بی وقار .
(م) الف : بجهت (ه) الف : دوس [۹] (۶) اصطبار = صبر کردن .

کمان سپاہ، از مردمان شور، از قسم جولا و موچیان (۱) و قصابان و غیره اصناف گران جمع نموده، از نظر شاهزاده گذرانیدند، و لاف و گزاف، از خدمت گذاری و حان فشانی میزدند، و قسم ها (۲) می خوردند، که در دفع و رفع مخالفین دولت، خودها را معاف و مقصر نخواهیم کرد، و حان را نثار راه خدمات سرکار اشرف خواهیم نمود، و سوم (۳) حصه از پیدایش مالمات سائر شکارپور [از] شاهزاده مذکور میگرفتند، و دلجوئی شاهزاده می نمودند، و شاهزاده چشم انتظار براه سرکار اشرف داشت، و از صدور احبار، آمین آمین میخواند [ند] .

(۱) موچی = کفش دور . (۲) الف : و قسم های شاه بانا اولیای دولاب می برداشتند .

(۳) ب : ملازمان شهزاده از پیدایش سایر شکارپور، سویم حصه مالیه، عوض مدد معاش به عالیچاهان مذکور عطا می فرمود . ج : و سویم حصه از پیدایش مالیات سایر شکارپور میگرفتند و دلجوئی

در بیان نزولِ اجلالِ شاه شجاع الملک در شکار پور

و بجلدی تشریف بردن شاه پطرس میر صاحبان سندھ،

و عهد و پیمان کردن با امیران سندھ، و باز

نشریف آوردن در شکار پور

توسنِ قلمِ مشکین رقم، در قطعِ منازلِ این مدعا، چنین
تیز رَوِ بیان میگردد که : هر گاه سرکارِ همایون از درهٔ
خیبر (۱) برآمده، رخ نهادِ دیرهٔ غازیخان گردیده، چون
نزدیکِ دیرهٔ مذکور رسیده، عالیجاه محمد زمان خان (۲) که
ناظم دیره بود، بدریافتِ خبرِ هزیمتِ اوایای دولت، جمع
آوری لشکر نموده، مستعدِ مقابله و محاربه گردید.

از آنجا که اولیای دولت، نظر بر صورتِ حالِ آوارگی
خود، اقامتِ مقابله نگرفته، رخ تاب شده، روانهٔ شکار پور،
و برهبری [سید] میان ولی شاه سکنهٔ شکار پور، از راه روجهان
و کشمور (۳)، بطیِ منازل واردِ شکار پور [شدند].

(۱) ک : خیبر پور [؟]. ج، الف : مانند متن .

(۲) رک : تعلیق نمبر ۳ .

(۳) روجهان = علاقه نصیر آباد متصل جیکب آباد که مسکن قوم
(بقیه بر پاورقی صفحه ۱۰۸)

بعضی معاندین که فلک وار دغدغه داشتند، از پرتو
مقدم آفتاب سرکار اشرف (۱)، حماسی رار، در آتشیانه هراس
پنهان شدند، و بروز مجال بروز [و تردد] نداشتند.
سرکار اسرف بعد نزول اجلال شکارپور، در عرصه چند
روز، از هسب و نیست مالیات [سکارپور] و تماسی اسورات
واقع گردیده، دانست که اربین مالیات سایر شکارپور، حفظ
احراحاب خوانجه سرکار اسرف هم نخواهد شد، و انتظام
امور دولت سلطنت، بدون خزاین متعذر، و هم توسط
سر دار معلی در شکارپور، بجز سازگاری و موافق سر صاحبان
سندھ صورت پذیر نخواهد شد.

اولاً: بشرط ورود سکارپور، دستخط های مبارک، مشعر
بر نزول احلال خود، و مراسم صداقت و احلاص و حرخواهی
و سرم و ناموس داری، بمضمون مرغوب که راقم دستخط های
مدکور این خاکسار بود بوسه، جانب میر صاحبان فرستاده،
و بعد از چند روز، از روی مصلحت وقت، خود اولیای دولت،
به بهانه زیارت فیض بشارت مخدوم حضرت لعل شهباز (۲)

(بمه حاسیه ص ۱۰۷)

حمالی بلوچ اسب [تاریخ بلوچستان ۵۳] و از سرحد سده هنب میل
فاصله دارد [سد گریپر ۹۱۴] اما کسمور در شمال عربی حیکب آباد
بفاصله ۲۰ میل، و ارسکهر بفاصله ۸۰ میل واقع اسب [سد گزیتیر ۹۱۸]
که بلوچیان در آن ساکنند.

(۱) الف: سر دار اقدس. (۲) رک: تعلیق نمبر ۱۸.

قدس الله سره العزیز، بسواری کشتی‌ها، از ناله^(۱) سندهکارپور، در عینِ موسم طغیانی، معه^۲ چند خوانین و عمله و فعله، تشریف فرمای بسمتِ امیران سنده گردیده.

هرگاه سرکارِ اشرفِ اعلی، زیر قلعه^۳ بکهر^(۴) عبور فرمودند. مستحفظین قاعه^۵ مذکور، بنگها بر کشتی سرکارِ همایون زدند، لیکن خیر حیر کنان، زورق‌های سرکارِ اشرف، چون برق بروی دریای قلعه بکهر گذشتند و رفته در مکان دوهه لنگر انداز گردیده. میر صاحبانِ خسر پور، چون لنگر اندازی سرکارِ اشرف شنیدند، عالیجاهانِ امران هر یک میر سهراب خان و میر رستم خان و میر مبارک خان، و دیگر صاحبزادگان سرعتاً از خیرپور سوار گردیده، در مکانِ دوهه مشرف سلام^۶ سرکارِ اشرفِ اعلی گردیدند، و آدابِ عبودیت و اخلاص را بجا آورده، تحایفِ نفیسه از هر قسم، پیشکش نمودند، و در تعارفِ مهمانداریِ اولیایِ دولت، دقیقه از دقایق نا مرعی نگذاشتند.

به مد نظر اینکه صدر نشینانِ دولت و اقبال، که جرعه از جامِ جهان نمایی عقل و خرد نوشیده اند، شخصی [که] عزیز کرده^۷ ناز و نعمتِ خاندان عظیم الشان باشد، او را بچشمِ حقارت ملاحظه نمیکند، چه جائی که پادشاه باشد، امیرانِ

(۱) ناله = یک شعبه^۸ کوچک دریا.

(۲) در ک بجای این کلمه نقطه گذاشته اند. اما بکهر مقابل سکر بین دریای سنده است.

ممدوح بمد نظر (۱) بلند ناموسی خود، در بجا آوری مراسم میزبانی اولیای دولت، قصوری نکردند.

سرکار اشرف، میر صاحبان ممدوح را در خلوت خاص، شرف احضار داده، وبخلاع تقرب سرفراز ساخته، و از گردشات رورگار غدار، بار (۲) شرم نام و ناموس، بر دوش احلاص بیوش (۳) و همت میر صاحبان انداخته، و فقرات رنگس بند ناموسی و ننگ داری، بر صحایف خاطر امیران ممدوح نگارش داده، بخواند [ن] - بِسْمِ اللّٰهِ مَجْبِرِهَا و مَرْسُهَا اِنَّ رَبِّيْ لَفَتَقْدِرُ الرَّحِيْمِ - (۴) نثریبت فرمای حیدرآباد، که در عرصه دوازده پاس، لنگر انداز حیدرآباد گرفته.

دوانوق امیران حیدرآباد هر یک عالیجاه میر کرم علی خان و عالیجاه میر مراد علی خان، تقریب نشا بر شکار بسریف برده بودند. هر گاه از نزول احلال اولیای دولت، واقعه حیدرآباد بشنیدند ذایقه سکار (۵) در کام امیران ممدوح، ناگوار اماده، سرعتاً ترک شکار، که یار دایخواه است نموده، و بوسن خیالات را در میدان تفکرات دوانده دوانده، وارد حیدرآباد شدند، و از غفلت

- (۱) الف: ملاحظه بلند ناموسی (۲) الف: بار کیم نام ناموس.
 (۳) سجع بندی احلاص بیوش نا دوش خلی بارد است ریرا دوش نمیده نمی تواند. (۴) برآ، هود ۴۳ ح ۱۲
 (۵) در ک دوبار بحای سکار، سکارپور آمده، ولی صحیح نیست زیرا هود ساه شجاع از سکارپور حرکت کرده به حیدرآباد آمده بود، اگر امیران سده در سکارپور بودند، شاه شجاع برای دیدن ایشان نا به حیدرآباد بیامدی از روی الف، ج تصحیح شد.

کار پردازان خود، نهایت در جوشِ خشم شدند، که از آمدنِ شاه، هرگز خبری و اطلاع ندادند، اگر خدا نخواسته، کدام غنیمِ دیگر می بود، چه فسادها می انگیزتند؟

غرض بعدِ این همه سخنان طوعاً و کرهاً به تعارف و تلافیِ اولیای دولت پرداختند. و بموجبِ [امر] معلمِ فکرِ دور اندیش، کتابِ لطائف الحیل، پیشِ معلمانِ اولیای دولت کشاده، باب بابِ صداقت و خدمت گذاری و جان فشانی ها مطالعه نمودند، تحویکه همای طبعِ اولیای دولت، فریفته حطامِ تملق شیرین زبانی های خود نمودند.

سرکارِ اشرفِ اعلیٰ، در صورتِ مشاهدهٔ چنین صورتِ اخلاصِ امیرانِ مدح، نهایت سرخوش بادهٔ نشاط گردیده، امیران را بنوازساتِ شاهانه و عنایاتِ خسروانه امیدوار ساخته، سلسلهٔ عهد و پیمان را در تحرک آورده. امیرانِ موصوف هر چند از نظام (۱) سلسلهٔ عهد و پیمان، پهلوی تهی کردند، و بسیار داستانِ حیل و خدعه خواندند، لیکن به پیشِ [قاری قرائت مدعی] اولیای دولت پیشِ نرفتند، و امیران را کما هو حقّه قایم گرفت، تا عهد و پیمان با سرکار اشرف نکند، هرگز رفتنِ سرکار از حیدرآباد نخواهد شد، و چند روز مابین سرکارِ اشرف، و امیرانِ حیدرآباد، در عهد نامه مباحثه میرفت، آخر لاجار امیرانِ موصوف متعهد عهد و پیمان گردیدند.

بموجبِ قسم کلام الله همین عهد نمودند: که دشمنِ سرکارِ اشرف اول دشمنِ ما ست، و دشمنِ ما دشمنِ سرکار.

تازه نوای مزارک

۱۱۲

و خیر و شر و ننگ و ناموس دولتمن حکم واحد دارد، و بر خلاف آن کوشیدن (۱)، گویا پشت به کلام الله دادن، خانه دولتی و اقبال خود را خراب و برباد کردند (۲)، و در استمداد اولیای دولت از هر قسم و رسم، حتی الامکان خود را مقصر نخواهیم داس.

چون بعد این عهد و پیمان، سرکار اشرف از حیدرآباد، مراجعت فرمای خربور، و در وقت روانگی اولیای دولت، امیران حیدرآباد، مبلغ بیست و پنج هزار روپیه نقد و دیگر تحایف نفیسه پیشکش [سرکار اشرف نمودند] و چند مملکها چنانچه محال گوسرخی (۳) و قلعه کترن (۴) و گهڑی یاسین (۵) و سوم حصه محال روپاه (۶)، بجهت مدد معاش سرکار اشرف واگذار شدند. و هم مراسلات خود را در خصوص ادای مالیات مقرر دیهات متعلقه شکار پور جانب میر صاحبان [خربور]

(۱) ک: کوشیدند [۹]. الف: مانند من.

(۲) الف: برباد دادن است. (۳) ک: کویزهی، که صحیح

آن قرار الف، ب، ح: گوسرخی است، و در جنوب شرقی شکارپور فاصله بحینی ۲۰ میل واقع است [سند گزیتیر ۸۲۴].

(۴) بیرون شکارپور فاصله چهار میل بر راه گهڑی یاسین واقع است.

(۵) گهڑی یاسین در جنوب شکارپور فاصله ۱۸ میل واقع و در

حدود ۱۸۷۰ مالمیه آن دولک و بیست هزار، و نفوس آن ۷۵ هزار و

مشمول بر ۹۹ ده، و مساحت ۴۰۲ مربع میل بود. [گزیتیر سکر ۲۲].

(۶) روپاه = سرزمین بین شکارپور و جیکب آباد که در شمال

شکارپور واقع است.

نوشتند، که ماه بهاء بموجب اقساط رسانیده باشند، و بهر حال رضا جوئی [خاطر] سرکار اشرف خواهد نمود.

هر گاه امنای دولت بعد مراجعت حیدرآباد، تشریف فرمای خیرپور گردیدند (۱) میر صاحبان خیرپور در بجا آوری خدمات و مهمانداری، و اعزاز و اکرام سرکار اشرف اعلیٰ، بهیچ وجه قصوری نکردند، و امنای دولت بموجب دستور عهد و پیمان امیران حیدرآباد، بمیر صاحبان خیرپور هم (۲) تکلیف عهد و پیمان نمود.

از آنجا که میر سهراب خان که دانای زمان و دیرینه سال و نشیب و فراز روزگار غدار دیده، و سردی و گرمی زمانه چشیده بود، از نمودن عهد و پیمان، باولیای دول، جواب صاف دادند و عرض کردند: که عهد و پیمان امیران حیدرآباد [که نموده است] کافی است، احتیاج جداگانه ندارد.

هر گاه امیران حیدرآباد، بایفای عهد و پیمان پرداختند، پس مقتدی را در پشت امام، اقامت نمودن ضرور است. و اگر او شان وفاي عهد و پیمان نکردند، پس مایان را معذور انگارند.

هر چند اولیای دولت درین خصوص مبالغه بسیار نمود، لیکن فایده نشد. بلکه میر صاحب میر سهراب خان والی خیرپور، بر عدم رسانی هوش امیران حیدرآباد، افسوس میکرد و میگفت:

(۱) در ک، ج این جمله مفشوش است از الف تصحیح شد.

(۲) ک: خیرپور اسم تکلیف؟

که مهمان پادشاهی مشکل، و از معرکه امیران حیدرآباد هرگز
ایفای عهد و پیمان [پیش] نخواهد رفت. عبث خود را بدانم،
و قسم. کلام الله مبتلا نمودند، نا دیده شود، که چه گلهایی
از نسایم گردساب روزگار غدار متبسم شوند.

اولیای دولت از عهد و پیمان میر صاحبان خیرپور مایوس،
و لب به خاموشی مراجعت فرمای شکارپور [شدند]،

در بیانِ مراجعتِ فرمائیِ اولیایِ دولت از حیدرآباد و خیرپور

و رسیدن در شکارپور و گرفتنِ سامان و جمع آوری لشکر ،
و نمودن قواعدِ پلتن و در بحرِ فکر و تشویشِ شناوری نمودنِ

امیرانِ سنده

قاریِ قلمِ خوش رقم ، در قرائتِ سورهٔ این مدعا ، چنین
خوش الحان میگردد که : هر گاه سرکارِ اشرف ، بعدِ عهد
و پیمان قسمِ کلامِ الله ، تفاسیرِ (۱) آیاتِ ننگ و ناموس
و احادیثِ خیر و شر ، بامیرانِ حیدرآباد بیان نموده ، رونق
افزای شکارپور گردیده ، حسبِ صلاحِ امیرانِ ممدوح [قلم]
نگهداشتِ لشکرِ سوار و پیاده [در شکارپور آمده] جاری نمود ،
و از هر طرف و جوانب ، مرجعِ سپاهِ سوار و پیاده گردیده ، و
از خراسان چند خوانین ، هر یک عالیجاهان نور محمد خان
الکوزئی و بلوچ خان اچکزئی و عبدالوهاب خان و عبدالمجید خان
بارکزئی یمینی بریده و غیره خوانین معهٔ جمعیتِ سواره و پیاده
در شکارپور آمده ، مشرفِ سلامِ سرکارِ اشرف شدند .
و از امراءِ میر افضل خان اسحاق زئی و خوانین غلام خانه

(۱) الف : و تفسیر . ج ، ک : مانند متنی .

هر یک عالیجاه خان شیرین خان حوان شیر و بیات و قزلباش و عرب و تاجک و غیره، عرایض مشعر بر خدست گذاری، و رسوخ اخلاص کیشی، با شرایط عهد و پیمان، به پیشگاه اسنای دولت عرص می کردند، و استدعای تحرک رایان عالیات، بسبب خراسان می نمودند.

سرکار اسرف نیر در فکر و تهیه سامان استعداد و آمادگی حراسان بود، ولیکن در هر امور [از] اسواران کلی و حزوی، مصلحت و مشورت نامیران سنده می فرمود، و از هر احوال خام و پخته ما فی الضمیر خود، امیران سنده را مطلع و باحبر می ساخت و صلاح صواب می طلبید.

نامدت دو سال اولمای دولت در شکارپور شیرین کام سپید کامرانی بودند. درین عرصه سامان حگ از انوap و تفنگها و جزائیل (۱) و ناروب خانه، همه را صورت انتظام داده، و جمع آوری لسكر سوار و پیاده بهم رسانیده، در هفته دو بار قواعد پلادن (۲) و شلکهای انوap و تفنگها، بیرون دروازه هزاری (۳) مقرر نموده بود.

هر گاه بوقت سحر، صدای انوap رعد نوا، بآن لب دریا، بگوش هوش امیران سنده میرسیدند، موج صفت در پیچ و تاب اضطراب و بیقراری آمده، حباب وار حیران و سرگردان دریای بی کران تشویش و فکر می بودند و میگفتند: که

(۱) جزائیل یا جزایر = سدوف کلان و سلاح جنگ بود.

(۲) پلاتی = همان پلتی یعنی لشکر منظم است.

(۳) یکی از دروازه های شهر شکارپور.

چنین پادشاه نامدار، در قرب و جوار خود نشانیدند (۱)، دیده و دانسته خود را در رنج و بلا انداختند (۲)، و این تیشه غفلت و خطا کاری، بدست خود پاهای خود زدیم، تا ببینیم که عاقبت کار کجا سرکشد؟ و در شطرنج بازی شاه چه رخ نماید؟ و فیل این فساد در هندوستان کدام خرابی پردازد؟ و اسب این فتنه تا کجا تازد؟ و سواران و پیادگان شاه که جمع نموده است، بوزیر کدام تدبیر از عرصه شکارپور کشیده شود؟ که هنوز خود بدولت شاه، در ششدر حرانی روزگار خود مات است.

هر وقت (۳) تدبیری صایب باید نمود، که مات شاه، از عساکر خراسان رخ نماید، و وسعت (۴) این بدناموسی در صورت عهد و پیمان مایان نه نسیند. و عقلا گفته اند: که سه چیز را کم نباید دانست:

اول: مخاصمت اعدا، اگر در ظاهرش بوقوع نیاید، صد چند آن از کمینش بوقوع خواهد رسید. دوم: شراریکه در نیم نفس عالم را بسوزاند. سوم: بیماریست که در اندکش اگر معالجه نکند، رفته رفته تسلط یابد، و معموره حیاتش زیر و زبر سازد.

فی الجمله امیران سنده، بمقتضای: نه یار رنجد و نه لعل

(۱) الف: نشانیدن. (۲) الف: انداختن.

(۳) الف: بروقت.

(۴) الف: و وسیع [۹] و سَمَت = بمعنی داغ کردن است [— غیاث].

بشکند ، — بجهت کشیدن اولیای دولت ، خسارهٔ دولت و
 اخراجات بر خود هموار (۱) نموده ، رقم مدعا را در خصوص طلبانیدن
 سردار محمد عظیم خان از خراسان ، معهٔ هشتم ، از دفتر
 خانهٔ دانش خود ، بنام وکلای خود نگارش دادند ، و انتظام
 مجموعه دولت ریاست خود را از دست ندادند .



(۱) الف : همراه . ج ، ک : مانند متن .

در بیانِ اطوارِ ظالمانهٔ شاه در شکارپور

و بعد فوتِ سعادتمند خان الکوزئی، خانهٔ او را غارت نمودن،
و متاعِ گرانمایه ازو بدستِ یغما آوردن، و بحال منسوبان آنها
گوناگون عذاب دادن، و فرسِ ظلم را در میدانِ شهوت پرستی
مطلق العنان تاختن (۱) و غیره وقوعات سنّیه

شحنهٔ قلم که فقرات نویسنده خیر و شر، که عبارت از عدل
و ظلم است، در دارگیر این ماجرا، چنین آواز بیان میدهد که:
هر گاه سرکارِ اشرف، چند مدت از گلزار حکومت شکارپور،
گلهای کامرانی و عیش و عشرت، بکام دل چیده، و از موایده (۲)
گوناگون نعمتها، شیرین کام گردیده، بعد سیارِ ریاض معاشرت (۳)
کاری شده، توسن سرکش ظلم را در میدانِ آرزوی نفس نافرجام
میدواند، و جرعه‌ای از جام ستم [می] آشامید. هر جا که
سراغِ دختری باکرهٔ مطهره می یافت، اشهب ظلم میتاخت (۴)،
و جای که چراغِ دولت را فروخته میدید، پروانه وار خود را
رسانیده، بتاخت و تاراج آن می پرداخت.

(۱) الف: ساختن [؟] (۲) موایده = جمع مایده یعنی دستر خوان.

(۳) الف، ج: مباشرت و زناکاری. (۴) الف: می باخت.

اولاً: خانه^۱ عالیجاه سعادت [مند] خان الکوزئی و نایبش عبدالعزیز خان، بعد وفات عالیجاه مذکور آوازه^۲ دولت او را شنیده، حکماً و جبراً [بحیث] تاراج آورده، دولت بسیار از نقد و جنس، از قسم طلا و زیورات مرصع و مینا کاری و جواهرات گران قیمت، و اسلحه از شمشیر جوهر دار کُردی و ایرانی و تفنگ های جواهر دار (۱) رومی و خیام کلگون کشمیری [و مشک و شمشینه] و شالهای عمده، و ظروف نقره و مسین، و غیره اثاث البیت او را همه در دست یغما آورده، و جهت پیدا کردن دولت عالیجاه مذکور، بعد این همه یغما، فرهاد وار تیشها (۲) بدست آورده، در کندن بی ستون خانه^۳ سعادت خان، در هر دیوار و زمین که گمان داشت تقصیر نکرده، بکن بکن بود، تا اینکه تمام زمین خانه^۳ عالیجاه مذکور را کتند، و از یافت دولت شیرین کام گردید.

بعد پس ماندگان عالیجاه مذکور از نساء، چند ایام در قید سخت مبتلا بودند، و تفنگ جزایر (۳) بر شانه^۴ مستورات بهچاره گذاشته، در آفتاب استاده میکردند. انواع انواع عقوبت، بحال آن عاجزان می نمودند. و بجهت جستجوی عبدالعزیز خان تلاشی بسیار کردند که بدست آید، لیکن نایبده، بدست اولیای دولت نیامده. آخر مبلغ هفت هشت هزار روپیه عوض جرمانه، از پس ماندگان عالیجاه مذکور باز یافت نموده، بعد رهائی داد.

(۱) در ک: مغشوش است، از الف تصحیح شد.

(۲) الف: بیشه کلگها. (۳) الف: تفنگ خرابی.

مین بعد آن مبلغ دولک رویه عوض "کوه نور" که خالصه رنجیت سنگه در حین قید اولیای دولت [گرفته بود] از گماشتگان ساهوکاران شکارپوری واقعہ امرتسر (۱) طلب نمود (۲)، چنانچه چند بازوی معتبر (۳) ساهوکاران: هر یک سیتھ تندن مل و سیتھ گلاب رای وغیره در صندوق خانہ پیش [محمد] قدیر خان صندوقدار نظر بند کنانیده، دم بدم شعلہ^۱ خشم بر فروخته، تاب و دہشت بر ساهوکاران می انداخت، کہ زود مبلغان مذکور، داخل صندوق خانہ^۲ سرکار نماید، و در صورت عذر اہمال، در حق ایشان خوبی و بہبودگی نخواہد شد، و آب و آبروی و عزت خود نریزند.

ساهوکاران عرض میرسانیدند: کہ مایان خود، داخل صندوق خانہ^۳ سرکار می باشیم، احتیاج ادخال مبلغان نیست. لیکن شاہ عدل و انصاف فرماید. شاہ تبسم فرموده، سر رشتہ^۴ مطلب خود را از دست نمیداد. تا اینکه چند اہام، مابین سرکار اشرف و طایفہ^۵ ساهوکاران، گفتگوی سیرفت.

چون قاعدہ^۶ سرکار اشرف بود، کہ بوقت سحر بر اسب [دلخواہ] خاصہ سوار گردیده، بجهت هوا خوری رفته تشریف بیرون شهر تا نالہ^۷ منده میروند. روزی کہ برای هوا خوری

(۱) الف: انبرت سر.

(۲) این چند حمله درک، الف پریشان و مغشوش اسب، از بہ تصحیح و الفاظ زایدہ^۱ بی معنی حذف شد. درک چنین است: واقعہ^۲ امرتسر، باولیای دولت... بود از ساهوکاران طلب نمود.

(۳) ک: متمبر [۹]

رفته ، در نالهٔ سنده کجاوهای پویش دار خراسانی دید ، و
اسپ را دوانید ، معلوم نمود : که این کجاوهای مستوراتِ
عالیجاه جمعه خان فوفلزئی میباشند ، که از ترسِ شاه ، بیرون
جانبِ قریهٔ بیچانچی (۱) میرفتند .

شاه همان وقت بعالیجاه [آقا] نیکو خان خواجه حکم داد :
که درمیانِ عورات رفته ملاحظه نمایند ، که کدام دختری
باکرهٔ جمیلهٔ لایق هم آغوشی سرکار باشد ، زود باخبر سازند .
خواجهٔ مذکور چون درمیانِ عورات رفت [های و هوی و] فریاد
و فغان از قانونِ وحود زنان خاست . آخر دخترِ عالیجاه جمعه خان
که نامزد شده بود دید ، چه دختری ؟ بلکه اخترِ آسمان خوبی
بود . بیت :

دل آرامی که مه وقبِ کمالش

تجلی کسب کردی از جمالش

سریرِ حسن را زیبا نگاری

بر اورنگِ رعونت گلعذاری

سرکار اشرف چون چنین [تعریف حسنِ دختر] شنید ،
در ساعتِ زمام شتران کجاوها ، حکماً بدستِ خواجهٔ مذکور
داده ، کشان کشان آورده ، داخل اندرون شهر شکارپور نمودند .
و عالیجاهان مولا داد خان و مدد خان و خیرالله خان فوفلزئی را
به پیشگاهِ اشرف بار احضار داده ، بابت تزویجِ دختر مذکور

(۱) بیچانچی = در جنوب غربی شکارپور فاصله ۴ میل از گوسرجمی
واقع و دهکدهٔ مشهور است [— سند گزیتیر ۸۲۰] .

(۱) نمود، کجاوها را حوالهٔ عالیجاهان مذکور نمود.
 ۲ عالیجاهان مذکور، بسبب ناسزدگی دختر مذکور،
 پای دولت، فریاد و فغان نمودند، لیکن مؤثر نگردیده،
 ۳ روز تیر کمان را، بهخانهٔ دختری فرستاده، موجب
 ۴ شاهانه، تزویج نموده، در دولت‌خانهٔ خود آورده،
 ۵ زوی قوت، کمان مباشرت را کشیده، تیر اندازی باو

عمله بسبب اینچنین ظلم‌ها و نظر بند نمودن.
 ۶ را، و بزوربردن دختران باکره از خانهای مردم،
 ۷ کارپور تفرقه واقع شده، و رعایای غربای شکارپور،
 ۸ بن رفتارهای ظلم فرعونى، چون رود نیل در تلاطم
 ۹ بریشانی آمدند. و عرایض مشعر بر ظلم اولیای دولت،
 ۱۰ صاحبان سنده [عرض نمودند، و استمداد موسوی از
 ۱۱ رعایای عدالت و غور رسی خواستند].

حیان سنده، بعد دریافت چنین رفتارهای ظلم و تعدی
 ۱۲ ناه نواب ولی محمد خان مشیرالدیر امیران حیدرآباد
 ۱۳ حزه خان تالپر، از طرف اسیران خیرپور، بجهت رستگاری
 ۱۴ ، و باز داشتن از امورات شنیعه، ماسور خدمت
 ۱۵ لت کردند (۲)، و درحین استیلام سرکار اشرف،
 ۱۶ سخنان نوح آمیز نیمن انگیز را بسمع اولیای دولت

ب : فهمایی.

ج : شدند.

وساییدند، و چند روز مابین سرکار اشرف و وکلای امیران سنده،
معرکه ارائی این قیل و قال میرفت، و این مسئله مشکله
رستگاری ساهوکاران حل می نگردید.

آخر رفته رفته از خزانه العلوم دانائی، حل این مسئله
نمودند: که مبلغ یک لک روپیه، عوض دعوی جواهر "کوه نور"
و بابت مال مقصود خان و جمعه خان بارکزی، از ساهوکاران حصول
نموده، عاید خزانه سرکار اشرف نمودند، و موجب نجات و
رستگاری ساهوکاران شدند. و مراسله از شاه، جانب خالصه
سنگه، در باب حصول مبلغ مذکور بابت "کوه نور" به
ساهوکاران نویسانده دادند.

بعد وصول مبلغان، سرکار اشرف، ساهوان (۱) را بخلاع
فاخره سرافراز نموده، بدلا سائی و استمال آنان پرداخته، رقم
استمال از دفترخانه عاطفت، بنام ساهوکاران و غیره رعایای
خاص و عام نگارش دادند. [لکن مار گزیده از ریسمان می
ترسد] ساهوکاران و رعایای سکارپور، از ظلم سرکار اشرف،
همیشه در هراس، و جهت رفتن شاه از سکارپور، آمین آمین
میخواندند.

لیکن - کئل "آمر-سرهون" یا وقتیها - (۲)، اولیای
دولت، مدت دو سال از ابتدای سنه یک هزار و دوصد و سی و
چهار هجری لغایت (۳) سنه یک هزار و دوصد و سی و شش هجری

(۱) الف: ساهوکاران و رعایای سکارپور را نوارش نموده بدلا سائی.

(۲) مقوله عربیست یعنی هر کار وابسته بوقت آنست.

(۳) ک: مطابق.

در شکارپور دایر بوده . تا اینکه امیران سنده ، وکلای خود را جانب خراسان ، پیش سردار محمد عظیم خان فرستاده ، تجویز اخراج شاه از شکارپور بعمل آمده ، فقط :
شاهبکه بر رعیت خود میکند ستم

مستی بود که از بدن خود خورد کباب

* * *

نماند ستمگار بد روزگار بماند بر او لعنت پایدار
— لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الْفَاطِمِينَ — (۱) برهانی است قاطع . زیاده
زیاده است (۲) .

(۱) قرآن عراف ۴۴ ج ۸ .

(۲) شاه شجاع در واقعات خود نگاشته ، خویش ، مسئولیت ناکامی خود را تماماً بدوش امیران سند انداخته و آنها را بدعهد وانمود میکند . ولی ظاهر اسب که درینجا اضافه ستانی و ستم نموده و مردم را مجبور ساخت ، که برای نجات خود ، بدعوت سردار محمد عظیم خان اقدام کردند . نوشته های مؤلف این کتاب که وقایع چشم دید خود را می نویسد و مخالف شاه هم نیست ، درین مورد دلیل بیراهی و تعدی شاهسب ، ووی چنین نقاط ضعیفی را در شخصیت خود داشت ، که بتلاش سلطنت موروثی همواره آواره بود ، و بالاخر سر خود را درین راه گذاشت . اگرچه امرای سند هم نمی خواستند که در شکارپور نفوذ شاهی دوام کند ، و درین راه علناً تحریکها میکردند ، و میخواستند شر شاه را بغیر هموطنانش دفع نمایند . ولی اگر شاه ، براه راست رفتی ، و رعایا را نیاززردی ، چنین حالت گرفتار نیامدی .

در بیان رفتن سیادت و شرافت پناه سید محمد کاظم شاه بطریق رسالت

پیش سردار محمد عظیم خان در کابل، و بوعدهای عظیم

او را حوثن نموده، معه حشم عظیم همراه خود آورده،

اولیای دول را از شکارپور کشیدند

صراف قلم جواهر رقم، زر کامل عیاری این مدعا را در
خیال بیان چنین سنجش می نماید که : امیران سنده بعد
استدراک اینحین روشهای ظلم سرکار اشرف، و مشاهده شاهد
جمعیت او، که روز بروز نشاطگی قوت، بارایش سپاه و خط
و خال سامان، زیب تازه گرفته می رود، مانند شانه در گیسوی
مدعا پیچیده در آویخته، آئینه تدبیر در پیش روی خیال،
بزانوی فکر و اندیشه گذاشته، صورت اخراج اولیای دولت
را از شکارپور میدیدند، که به چه نحو صورت کشیدن شاه
صورت وقوع یابد .

رفته رفته تمثال طلبانیدن سردار محمد عظیم خان از خراسان،
در سرآت مدعای خود مشاهده نموده، عالیجاه سید محمد کاظم شاه،
وکیل خود را طرف کابل، نزد سردار محمد عظیم خان
فرستادند، و هم عرایض خود را بعبارات رنگین، بوساطت

وکیل، باین مضمون نوشتند (۱) که :

” استای دولت را خیال تسخیر ولایت خراسان، و استیصال معاندان بسیار، و در ملکه شکارپور روز بروز جمعیت لشکر و سامان معاربه و مجادله گرفته میرود. بعد استحکام اساس جمعیت، تشریف فرمای خراسان خواهد شد. و امرای خراسان، تمامی هاولیای دولت، همدم مصلحت و هم اتفاق بنظر می آیند. هر گاه پای سرکار اشرف در خراسان رسید، همانوقت پای سرکار از خراسان کشیدن، مشکل و دشوار خواهد شد. و فیما بین ما و اشرف الوزرا از قدیم، سلسله محبت و اخلاص کیشی در انتظام. نظر بران مراسم خیر خواهی و بهبود خاندان عظیم الشان، از همه جهات ملحوظ خاطر صداقت مظاهر داریم.

پس رای خیر نمایی ماهواخواهان، متفق بران است، که خود بدولت سردار، معه حشم رونق افزای شکارپور گردد، که باتفاق یکدیگر انتظام [مجموعه] جمعیت اولیای دولت، گسیخته شود، از راهی که آمده است، بهمان راه روانه نموده (۲) شود، و هم مبلغان کلی عوض اخراجات و مالیات سنده، خدمت سردار نموده خواهد (۳) شد.

(۱) ک: نوشتند مضمون مدعای که امنای ...

(۲) الف: روزانه خواهد شد.

(۳) الف: سردار نموده شود.

هر گاه وکیل مذکور، باین همه محاکات و مدارجات، روانه کابل گردید (۱)، سرکار اشرف بدریافت این خبر، فقرات نویس تشویط و حیرانی گردید، و جوش اندیشات (۲)، بر حصار و حودش استلاء آورده، و از س تشویط، چون سیما بقرار شده، حاب امیران سنده نگارش نمود که :

"اگرچه صوب [خوب] و زشت، و مثال نیک و بد [خود را] هر کس در آئینه مدعای خود، خوب می بیند، لیکن سبب فرستادن وکیل، پیش سردار محمد عظیم خان، سرکار اشرف را عظم تعجب دست داده، که باوجود (یکه) مثل سرکار، پادشاه نامدار، در پهل و قرب و جوار نشسته، فرستادن وکیل پیش محمد عظم خان و طلبانیدن او، از چه مصلحت و از چه اراده، در میزان عقل سنجیده اند؟ هر گاه کدام مخالف اطراف، در نواختن قانون مخالفت آن عالیجاهان سرکشیده باشد، بفضل الهی و اقبال عد و مال (۳)، گوشمالی آن مخالف نوایان ماز ناسازگاری، بیک اشاره گوشمالی انگشت تدایر سرکار اشرف بعمل خواهد آمد."

و ازین قسم چندی نواهای بلند ناموسی و عاقبت اندیشی، از قانون قلم خوش رقم، در مجلس فهما پیش امیران سنده درنوا

(۱) ک: گردد. (۲) اندیشات [۹] = جمع اندیشه، استعمال نا روی بارد است. (۳) ک: عز و مال. الف، ب: مانند متن.

آورده، لیکن در گوشِ سماعت نیاوردند، سوالی و جوابی دیگر می نوشتند، که ما هواخواهان خلاصه خیر اندیش سرکار اشرف می باشیم. رفتن وکیل مایان جانب خراسان، از روی مصلحت بعضی مطالب ضروریست.

اولاً: وکلای (۱) صاحبان انگلیسی بهادر، در حیدرآباد آمده اند، و عجب نعمات ناساز، از قانون مدعای خود می نوازند، که ممکن آن ناممکن است. از روی نگاه دور اندیشی و مصلحت وقت، سردار محمد عظیم خان را از خراسان طلبانیده ایم، که با ابراهالی انگلستان، نیک معلوم شود، که امیران سندھ و اولیای خراسان، با هم یک اتفاق دارند.

و دیگر اینکه باره ننگ سرکار اشرف بر گردن ما هواخواهان است، انشاء الله تعالی بسمی و سرفروشی (۲) ما هواخواهان، معشوقه دولت و سلطنت، هم آغوش اولیای دولت گردد، که عین سرخ روئی و بلند ناموسی ما اخلاص کیشان است. دیگر هیچ یک خیال ما هواخواهان نیست و نخواهد بود. سرکار اشرف ازین معنی بالکل خاطر مبارک مطمئن فرماید عهدی که بسته ایم، بسته همان عهد و پیمان میباشیم.

با وصف این همه عرایض معروضه امیران سندھ، صورت اطمینان در مرآت خیال سرکار اشرف جلوه نمایی نگردیده، بلکه یقین دانسته: که طلبانیدن محمد عظیم خان، محض برای

(۱) الف: وکلای سرکار انگریز بهادر. (۲) الف: سرجوئی.

کشیدن سرکار اشرف خواهد بود . دم بدم مثل قلم ، در سیه
 پاه مداد اندیشه غوطه خورده ، فقرات حیرانی (۱) می نوشت ،
 و از گلبن خیال گوناگون ، گلهاي (۲) رنگارنگ می چید ،
 و در بحر این اندیشه ، هر چند بزور بازوی شعور و داناتی ،
 شناوری میکرد ، لیکن از کنار مدعای خود ، نشانی نمی یافت .
 و حیران این ماجرا بود ، خون جگر میخورد و دم نمی زد ، و
 از آمدن سردار محمد عظیم خان ، در عظیم قلم اندیشه افتاده ،
 و منتظر تماشای این شطرنج بازی روزگار گردید .

(۲) الف: گلهاي افکار می چید.

(۱) الف: خرابی .

در بیان آمدنِ سردار محمد عظیم خان بموجب
استدعای امیران سنده و وقوع گفتگو مابین اولیای
دولت و امیران سنده و سردار محمد عظیم خان

و از تدبیرات امیران سنده، اولیای دولت، بغیر و عافیت متوجه

لودیان (۱)، و سردار محمد عظیم خان عزیمت فرمای خراسان،

و امیران سنده جلوس فرمای مسند ریاست سنده [نه جنگ شده،

شاه از هوا آمد و بهوا رفت]

شاه قلم که شاهسوار توسن سخنوریست، رخ نهاد این
داستان گردیده، بار این همه وقوعات بر فیل مدعا انداخته،
بمنزل مدعای رسانیده میشود که: هر گاه سید محمد کاظم شاه،
از جانب امیران سنده، بطریق رسالت روانه کابل کردند (۲)،
از گلستان ملاقات سردار محمد عظیم، گلهای مراد بکام دل
فراهم چید (۳). وکیل موصوف دسته گلهای رنگین زر کشید (۴)،
در نظر سردار مدوح جلوه ناز داده، راغب شکارپور نمود.

(۱) در ک بجای این کلمه نقاط گذاشته اند، از الب نوشته شد.

(۲) الف: گردید. (۳) ک: چید.

(۴) ک: رنگین از کشمیر، در نظر.

سردار موصوف نیز فریفته^۱ رنگ و نوبی گلهای زر-کثیر (۱)
 گردیده، معه^۲ برادران و سرداران هریک سردار دوست محمد خان
 و سردار سیر دل خان و امرای عالیشان به جمعیت^۳ هساگر
 چهل پنجاه هزار خوش اسبه (۲) و جوانان زره پوش، که نهنگ
 دریای جنگ بودند، معه^۴ وکیل اسیران سنده از کابل برآمده،
 از راه احمد ساهی، بقطع^۵ مارل، وارد^۶ مکان دادهر (۳) سرحد
 والی قلات گردیده. سرکار^۷ اشرف از ورود سردار محمد عظیم خان
 در مکان دادهر (۳)، نهایت در هراس آمده، دستخطهای مبارک،
 بجهت دریافت نقص و عمار زر^۸ اخلاص (۴) و صداقت، بطرف
 ا^۹ را^{۱۰} و حوایی که همراکب سردار ممدوح بودند، بطریق^{۱۱} اخفاء
 دسته فرستاد که:

”سردار محمد عظیم خان، چون آهوئی بدست^{۱۲}
 ختن مراد آمده و بر طبق مضمون:

صد مقصودی که من در آسمان میخواستم
 در زمین اکسوز، بدام بخت مقصودم قتاد
 در حال صلاح آن امرائیکه خود را از خویشان
 و هواخواهان سرکار اسرف میشمارند چیست؟ که

(۱) ک: گلها، ار کشمر [۹].

(۲) ک: هرا رحویش دسته^{۱۳} حوانان [۹].

(۳) این کلمه در ک نیست از الف گرفته شد، ڈاڈهر در ده
 میلی حوب عرب سبی، سرحد سنده و بلوچ بود.

(۴) ک: از احلاص [۹].

مقدمه نزدیک آمده است، هر چه که ما فی الضمیر
آن عالیجاهان بوده باشد، زود بعرض رسانید، که
دانسته^۱ سرکار اشرف گردد.

خوانین مذکور، در جواب بذریعه^۲ عرایض بعرض رسانیدند که:
"مایان از حلقه بگوشان و خدمتگذاران و جان فشاران
سرکار اشرف میباشیم، و برای دولت سلطنت سرکار
تشنه لب، بلکه یعقوب صفت از س انتطار [مفارقت
یوسف لقای سرکار اشرف، چشم بی نور گردیده، که
بعد از مدت، نسیم این پیراهن] یوسف سلطنت اولیای
دولت، بمشام آرزو رسیده، که روشنی افزای دیده^۳
مدعایم (۱) گردیده. خدا نخواستند هر گاه سردار
محمد عظیم خان با سرکار اشرف، در میدان مقابله،
چنگ جنگ در نوا آورد، انشاء الله تعالی در عین (۲)
نواختن چنگ جنگ، آهنگ خارجی از قانون ناساز
کاری بر آورده، خود ها را از سردار محمد عظیم خان
جدا ساخته آمده، ملحق رکاب سرکار اشرف خواهیم
شده و این شکار که عبارت از محمد عظیم خان میباشد،
پای خود بدام صیاد می آید، او را گرفتار ساخته،
سرکار اشرف خواهیم داد."

چون چنین عرایض خوانین مذکور، به پیشگاه اولیای دولت
رسید، باری شاهد جمعیت، هم آغوش سرکار اشرف گردیده،

(۲) الف: در حین.

(۱) الف: مرادم.

و صورت اطعمیان از مرآت آرزویش رخنمای شده . در ساعت همین احوال خوانین مذکور، در حیّز- تحریر و تعبیر (۱) آورده ، جانب امیران سده فرستاده و هم اعلام نمود: که حال اندک استقامت آن عالیجاهان بکار است .

چونکه دستور دیرینه افغانان خراسان است ، هرجائیکه چراع- دولت افروخته بیند ، پروانه وار هجوم می آرند . و در مجلسی که سفره شیرین [مکنب] گسترده یابد ، مگس وار رجوع نمگیرند (۲) . هر گاه خوانین خراسان ، صورت اتعاق سرکار اسرف و آن عالیجاهان، در آئینه خیال ملاحظه نمودند، همانوقت بی حسگ آمده ، برکات نصرت مآب ملحق خواهند شد ، و این فتح و فیروزی ، هم آغوش اولیای دولت خواهد گردید ، و نقش بیکامی و علو همتی آن عالیجاهان ، با ابد یادگار عرصه روزگار خواهد ماند (۳) . و این ارتفاع ناموس آن عالیجاهان ، در شهر و تمام اکناف- عالم حلوه نمائی خواهد گرفت ، و منفعت این دولت بلند ناموسی، نصیب حال آن عالیجاهان خواهد شد .

ازانجا که امیران سنده در اصل، لباس کشیدن امنای دولت اسکارپور، بخاطر اندیشه (۴) و صلاح ، موافق اندام استعداد- اولیای دولت ، بگز- تدبیر پیموده ، و به مقراض فکر صایبه ریده ، و برشته سوزن تجویز و حیل دخته بودند ، با وجود نوشتن فقرات رنگین از بلند ناموسی ، هرگز در دل امیران سنده

(۱) الف: تقریر. (۲) ک: میگزیدند. الف: مانند متن.

(۳) الف: خواهد شد. (۴) ک: اندلیث [۹].

سرایت نمیکرد، و اصلاً [ملفت] نوشتجات اولیای دولت نمیشدند، و در پی حصول مدعای خود، پیش از پیش میکوشیدند.

تا اینکه میر صاحبان حیدرآباد و میر صاحبان خیرپور از روی خیر و دفع شر، باده^۱ مدعا را در شیشه^۲ اتفاق بین خود بند نموده، امیران حیدرآباد هر یک عالیجاهان میر کرم علی خان و میر مراد علی خان و دیگر امیران و امیران خیرپور هر یک عالیجاه میر سهراب خان و سر رستم خان و غیره امیران معه^۳ قشونات^۴ سقور و آلات محاربات: اتوپ و تفنگها و شمشیرها و سپرهای کلان، که در سایه^۵ آن سیر ماده یا شیر پچها خواب کند، و خیام گلگون و لواهای بوقلمون و غره سامان رزم و بزم، از حیدرآباد و خیرپور بنا بر مقابله و مصالحه^۶ سردار محمد عظیم خان برآمده. به قطع منازل، مشورت کنان عبور دریا نموده، وارد لاژکانه (۱)، و چند ایام درانجا توقف گرفته، بعد سلسله^۷ عزیمت را بحرکت آورده، در مکان قبه^۸ مرحوم محمد شاهل عباسی (۲)، منزل انداز گردیده. خام گلگون درانجا مضرب نموده، توپخانه^۹ تدابیر خود را آتش دادند. آنچه که

(۱) ک: لدوکانه [؟] که صحیح آن لاژکانه است، در (۱۲) میلی جنوب غرب شکارپور برکنار راست دریای سند ه.

(۲) ک: محمد شاهی عباسی. ولی صحیح آن مطابق الف، ب، ج محمد شاهل است، و این نام سندهی است، و جای معروفیست در لاژکانه. مردم آنرا شاهل محمد هم گویند. از لاژکانه ۶ میل فاصله دارد (— سند گزیده ۸۹۸).

باروت خانه از فن و دانشِ خودها، در صندوقخانه^۱ استعدادِ
دانشوری و حیلہ ساریِ خود داشتند، همه را صرف این معرکه
آرائی [می] نمودند، فقط .

در بیان آنکه امیران سنده از روی تجویز عاقلانده امنای دولت را از شکارپور کشیده بطرف خود طلبانیدند

قانون قلم مشکین رقم، درنواختن نغمات این مدعا، در محفل
بیان، چنین بلند آواز میگردد که: در سنده یک هزار دوصد و سی
و شش هجری، سردار محمد عظیم خان، بموجب استدعای
امیران سنده، بقطع منازل، منزل انداز مکان بهاگ (۱) گردید.
همانوقت قبااین امیران سنده و سردار (۲) موصوف،
بر وجه اخراجات معهوده مالیات مقرر، که از خبر (۳) انجام
داری آن هراسناک بوده گفتگوی واقع، و ارغنون ناسازگاری
از طرفین در نوا آمده. سردار محدوح، مطابق انجام، عوض
مبلغان اخراجات، که از هر منزل از کابل تا شکارپور یک یک
لک روپیه مقرر در (۴) انجام نموده بودند، بدل مالیات مقرر
از امیران سنده درخواست نمود.

چون از قرار منازل، مبلغان باین (۵) اخراجات، در

(۱) بهاگ = بقاصله ۳۴ میلی جنوب دادر بر راه شکارپور واقع بود.

(۲) الف: سرداران (۳) الف: که از چیزی انجام ادای آن

در بهاگ بود

(۴) الف: مقرر و انجام نموده بودند، بدون مالیات

(۵) الف: بابت اخراجات

نظر امیران سنده سیار آمده ، و هم صورت این ماجرائیکه
 مابین سردار محمد عظیم خان و سرخیلان [جهوش] زمزمه
 بی اتفاقی ، از چنگ نامواقت در نوا ، و چنگ موافقت و
 اتفاق ، در بزم آرزوی اولیای دولت می نوازند (۱) ، چون امیران
 موصوف از زمزمه مذکور آگاه شدند ، این نوای خوش نمایی
 را عین مراد خود دانسته ، یک بار تار ستار انجام معهوده
 را بدست بی پروائی ، گوشمانی پیچ و تاب [داده] گسیختند ،
 و در خواندن مقام دیپک (۲) که عمارت از متمردي است آمدند .
 و از دادن احراراحت معهوده مالیات مقرر متمر ، و قدر قلیلی
 دادنی کردند . سردار مدوح ، هرگز باقبال آن نه پرداخته ،
 در فکر معارک آرائی گردید .

چون امیران سده ، ازین اراده سردار موصوف مطلع شدند ،
 و زمزمه چنگ [بنای] جنگ بگوش شنیدند ، بعده از روی
 مصلحت ، وکیل مقرر خود (۳) را معه عرایض ، به پیشگاه
 سرکار اشرف ، در شکارپور فرستادند ، و بکمال عجز و تملق
 که روش روزگار است بعرض رسانیدند که :

”بر رای جهان آرای روشن است : که طلبانیدن

سردار محمد عظیم خان در خراسان ، از

روی مصلحت ملک داری و نشان دهی .

(۱) ک : سوارند

(۲) دیپک = یکی از مقامات موسیقی هندیست که گویا با تمر و
 سرشاری نواخته می شود .

(۳) الف : معتبر خود

وکلای اجلائی سرکار انگلیسیه بهادر، صورت وقوع یافته بود، و حالا وکلای اجلائی سرکار مدوح، بعد (۱) انتظام مهام مرام خود (۲) روانه انگلستان گردیدند. در حال سردار محمد عظیم خان، دهان صنادیق طمع، چنان کشاده دارد [که] اگر گنجهای روی زمین، در آن (۳) انداخته شود، هرگز پُری ندارد، و خیال بهبوده مآلِ مقابله در سر گرفته است. با وجودیکه صورت نفاق و اتماف امرا و حواین، بر مرآب ضمیر، که انطباع (۴) پذیر اشراقات (۵) عالم قدس است، انعکاس پذیرست. با وصف این همه حال، مایان از روی مصلحت و عاقبت اندیشی، پاسر لحاظ مراسم دوستی مرحوم اشرف الوزرا و وزیر فتح خان در مقاومت مقابله با سردار مدوح نهایت چشم پوشی می نمائیم، و طریق تحمل و برداری را از دست خودها نمیدهیم، که بفریب دنیای بیوفا، کشت و خون مسلمین طرفین نگردد.

لیکن سردار محمد عظیم خان باغواي دولت

(۱) ک: بر انتظام. (۲) ک: خود گاه روانه.

(۳) ک: زمین داران [۹] (۴) ک: انتفاع.

(۵) الف: اثر جات. ک: اشراقات. ولی اشراقات بمعنی روشنی هاست.

کشمیر و لشکر خراسان می‌نازد، و توسن آرزوی
خود را، در میدان سرکشی میتازد. ازانجا که
چون پرتو چراغِ عمرِ صیدی بپایان رسد، با ضیغم
سرزه‌حنگی آغاز کند. با وجودیکه مثل سرکار
اسرف پادشاه نامدار شجاع، پیغمبرِ امام خود
داشته باشیم، از سردار محمد عظیم خان چه
خیال داریم؟ او را بدبختی برداشته است، که
چپس خیال بیهوده (۱) مآل نموده اسب.
این همه (۲) آثار طلوع آفتاب و سراد، از مشرق
دولت و اقبالِ اولیای دولت است.

امید داریم: که سرکار اسرف فوراً از سکارپور
معه سامان، نهضت فرماید، منزلِ قبهٔ محمد شاهل
(۳) عباسی شوند، که این قاسقِ خون جان
نانوان خود را برکات سرکار اشرف نثار خواهیم
نمود، و سعادت اندی حاصل نمائیم.

سرکار اشرف، بعد ملاحظهٔ معروضات امیران سنده (م)،
و از سندن سخنان و کلمات، چند روز نامدبرِ اندیشه در وای (ه)
خود مشغول میگرد. آخر طوعاً و کرهاً، از روی مصلحت
دور اندیشی، اولاً حرم محترم خود را معهٔ اسباب نقد و جنس

(۱) الف: وندمال. (۲) ک: این چه آثار.

(۳) ک: محمد شاهي [؟]. الف، ب: محمد شاهل، که صحیح

است.

(م) ک: سد بوده و ارشیدن. (ه) الف: و امراي خود.

نقیسه ، روانه^۱ ملکر امیران سنده ، بآن لب دریا نموده .
و در دستخط مبارک چندین آیات بینات ننگ و ناموس ، و احادیث
حمیت و غیرت نوشته ، جانب اسیران موصوف فرستاده . و بعد
از چند روز باز شهزاده محمد بی‌مور خلف‌الصدق خود را مامور
نمود . و همین مصمون دستخط مبارک ، رقمزده^۲ کلمک خیال
منشیان گردیده (۱) که :

”سابق حرم محترم ، بدولت حانه^۳ آن عالیجاهان
فرستاده شد . حالا قره^۴ (۲) ناصر^۵ عظمت و
کامکاری و عرقه^۶ (۳) ناصیه^۷ دولت و بختیاری ،
شاهزاده محمد بی‌مور را روانه نمودیم . از آنجا
که آن عالیجاهان مقتضای ذات و صفات
بلوچیه (۴) ، در مراتب ننگ‌داری و علوهمتی ،
شهره^۸ آفاق اند ، که هر کس وضع و سریف ،
از حسن ننگ‌داری و جوان مردی آن عالیجاهان
داستان طراز و افسانه^۹ روزگار اند (۵) . نظر
بران : اولاً حرم محترم ، دوماً شاهزاده کامگار
روانه نموده شد . این همه بار ناموس ، بر گردن
آن عالیجاهان است . باید که نهال این ناموس را

-
- (۱) الف : کردند . (۲) قره = روشی که در ، ک : قوه [۹] و در
الف : قره است . (۳) غره = سفیدی جین ، که در ک : غبره [۹] است .
(۴) میران سند تالپوری بودند ، و تالپور یکی از قبایل بلوچ است .
(۵) ک : روزگار دارند .

که - أَصْلُهَا ثَابِتٌ * وَفَرَّ عَنْهَا فِي السَّمَاءِ - (۱)
 دارد، بزال همت و بلند ناموسی پرورش داده،
 سیار بوستان ننگ داری که - اِرْمَ ذَابِ الْعِمَادِ
 الْقَتْبِي لَمْ يُخْلَقْ مِثْلُهَا [فِي الْبِلَادِ] - (۲)
 اسب خواهند شد. و در پی زرد روئی گل‌های
 بی ننگی و بدناموسی نخواهند کوسید، که
 روزگار دنیای پیوفا در گذر است. [بیب]
 هر چه آید بر سر فرزند آدم نگذرد
 مرد را باید که از مردانگی خود نگذرد
 سرکار اشرف از چندین کورهای وقوعات
 روزگار غدار برآمده است. [مصرعه]
 این هم اندر عاشقی نالای عمهای دگر
 لیکن در صوب بی ننگی و دون همتی آن
 عالیجاهان، نام زست با ابد یادگار عرصه
 روزگار خواهد ماند، و محل طعن و لعن هر
 خاص و عام، در تمام اکساف عالم خواهد شد.
 بلکه هر کس از اطراف و جوانب از ارباب داعیه
 (۳)، هوس تسخیر ملک و جان و مال آن
 عالیجاهان خواهد نمود. [بیب]
 من آنچه شرط بلاعت با تو میگویم
 تو خواه از سخنم پندگیر و خواه ملال

(۱) قرآن، ابراهیم ۲۴ ج ۱۳.

(۲) قرآن، العجر ۷ - ۸ ج ۳۰. (۳) ک: ارباب و رعیه.

با وصفِ این همه نصایح و مواعظِ اولیای دولت، هیچ
در دلِ امیران سنده سرایت نکرد. بیض از پیش در اخراج
سرکار اشرف از شکارپور کوشیدند، و هرگز به ننگ داری و
ناموس نپرداختند، و نقض عهد و پیمان روا داشتند.

در بیان رفتن شاه شجاع الملک از شکارپور

بموجب استدعا و مصلحت امیران سده، و رحمت دادن

ساهوکاران را از شکارپور، و گرفتن مبلغ سی هزار روپیه

عوض رخصتانه از ساهوکاران، و قریب بازی

امیران نسب اولای دولت

آهوی قلم سیه چشم، در حوالی ختن مدعا، چنین چشم گردان تیز روی بیان می‌رود که: در سه یکهزار و دو صد و سی و شش هجری، هر گاه امنای دولت، حسب الخواهش امیران سده، از شکارپور اراده روانگی جانب امران ممدوح نمودند. اولاً ساهوکاران شکارپور هر یک سیتیه تدن مل و سیتیه سیوا سنگه و سیتیه گلاب رای و غیره سیتیه (۱) را حکم احضار داده، در حین احضار ناانها امر نمود که:

سرکار اسرف را معامله مقابله سردار محمد عظیم خان در پیش است. از زوی مصلحت و حسب الخواهش امیران سده، عزم بالجزم است، و از کارخانه قضا و قدر، کسی را خبر و آگاهی نیست، که از آئینه (۲) مشیت حق چه نحو تمثال عکس پذیر گردد. و شما رعایای شکارپور، چند مدت در سایه

(۱) الف: و غیره پنجاه را. (۲) الف: که ازین مشیت.

عاطفتِ سرکار بسر آورده اند، و با سرکارِ اشرف بدنام شده اند. مبادا فردا در پنجه ستم و گیر و دارِ سردار محمد عظیم خان گرفتار آیند. در آنوقت بد دعائی و شکوه از سرکارِ اشرف نمایند [خوب نیست]. وقت همین است، اگر صلاح رفتن از شکارپور و خواه ماندن در نظرِ خیرِ خود داشته باشند، بسرکارِ اشرف عرض نمایند.

سأهوکارانِ کلان بعد تأمل و فکر، صلاح کارِ خود در رفتن از شکارپور دیده، مطابقِ رخصتِ امثای دولت، معه^۱ خانه کوچ، روانه^۲ لوهري (۱) آن لبِ دریا گردیده. در حینِ رخصت، مبلغ سی هزار روپیه (۲) از ساهوکاران، سرکارِ اشرف گرفته، و در زمانِ نقلِ مکان، با ساهوکاران چندین نقصان‌ها رسیدند. لیکن در آن وقت بجز سوختن و ساختن، ساهوکاران دیگر علاجی ندیده روانه شدند.

سرکارِ اشرف بعد رفتنِ ساهوکاران، بجمعیت سواران و پیادگان از شکارپور برآمده، و از معشوقه^۳ کاسرانی شکارپور وداع ساخته — هذا فیراق^۴ بیثینی و بیثنک^۵ — (۳) گفته بیرونِ شهر در عیدگاه منزل انداز گردیده، چند روز در عیدگاه (۴)

(۱) لوهري = همین روهري کنونی واقع کنار دریای سده مقابل سکهر و جنکشن معروف ریل اسب که در زمان قدیم الرور بود، و سورخان عرب بدین نام آورده اند.

(۲) ک، الف، ج : سی هزار. ب : پنجاه هزار.

(۳) قرآن، الکهف ۷۸ ج ۱۶.

(۴) الف : در عیدگاه داهر، درین ...

ماند. درین اثنا باز وکیل امیران سنده، نزد سرکار اشرف حاضر آمده آمده، بالتماس سرعتاً بلا دیر، به تحرک راپات عالیات پرداخت.

سرکار اشرف اعلیٰ ضروره [بلا دیر] از عیدگاه شکارپور، معه جمعیت کوچ فرموده، در گهڑی یاسین (۱)، منزل انداز گردیده. درانجا باز عرایض امیران موصوف به پیشگاه اشرف اعلیٰ رسد ناین مضمون که:

”وکلائی سردار محمد عظیم خان نزد مایان آمده اند، و خوان رنگین محاکمات (۲) گسترده، آرزوی تناول میواید پر فواید مصالحه دارند. ازیطرف هم وکلا هر یک حناب عرفان مآب عمده اعمارفین پیرمیان غلام محی الدین صاحب (۳) سرهندي، و سیادت پناه زنده نجبا شیخ الزمان (۴) سید اسماعیل شاه، به نفویض مطالبات ما فی الضمیر، از طرف سردار ممدوح ماموراند. هرگاه سردار موصوف، از روی بهبودی (۵) و نیک اندیشی خود، در مقام سلوک آمده، و اطاعت و فرمان برداری سرکار اشرف قبول نموده، عین مدعا و إلا بر خلاف آن رفتاری

(۱) شرح آن در حواشی گذشته گذشت. (۲) الف: محاکمات.

(۳) رک: تعلیق نمبر ۱۷. (۴) الف: مسیح الزمان.

(۵) الف: بهبودگی.

پیش گرفته، پس جان را نثار خدمت سرکار
 اشرف خواهیم نمود. بالفعل سرکار اشرف
 در عرض راه اقامت پذیر بوده، تعمیل (۱)
 حرکت روان دارند، عقدي که بناخن تدابیر،
 انکشاف یابد، حاجت دندان نیست. کاری
 که بشیرین کامی بدست آید، چه جای بلخ
 کامیست؟"

سرکار اشرف باستدراک مضمون عرایض امیران محتشم الیه،
 رساله تخیل کشاده، فقرات بحیر و حیرانی مطالعه می نمود،
 و با خوانین و امرای خود، شمع مشروب و صلاح، در بزم مدعای
 خود می افروخت، تا آنکه بتوقف و تحرک (۲) منازل پرداخته،
 در عرصه چند روز، در منزل قبه محمد ساهل عباسی (۳)،
 در اردوی امیران سنده، رونق افزا گردیده. امیران موصوف
 بدریافت این خبر، عالیجاهان نواب ولی محمد خان لغاری و
 سید محمد کاظم شاه بقدر مسافت اندک، طوطاً و کرهاً بجهت
 استقبال اولیای دولت فرستادند، و متصل (۴) اردوی خود
 بمفاصله قدر قلیل، جای توقف دادند. و مراسم تعارف و
 مهمانداری (۵)، بنحویکه شایان شان سرکار اشرف اعلی بود

(۱) الف: تعجیل (۲) الف: حرکت.

(۳) ک: محمد شاهی. الف، ب: محمد ساهل که اصح همین است.

(۴) ک: و مشعل اردوی خود بموضع قدر قلیل، جای توقف [؟]

الف: مانند متن.

(۵) الف: جهانداري.

بجای نیاوردند (۱) .

روز دوم امیران سنده هر یک میر کرم علی خان و میر مراد علی خان والیان حیدرآباد ، با عملہ خواص خود ، برای استیلام اولیای دولت آمدند ، و دسته دسته گلہای صفا و مرحبا ، از بوستان خوش آمد و تملق چیده ، در نظر سرکار اشرف اعلی جلوه تازه دادند ، و باہتزاز نسیم (۲) اخلاص کیشی و حدست گذاری ، غنچه خاطر سرکار اشرف اعلی را متبسم نموده ، شاہد اطمینان ، ہم آغوش سرکار اشرف ساخته راجع خیام های خود شدند .

سرکار اشرف اعلی نیز چندین گلہای مواعظ و نصایح کہ رنگ و بوی نیکامی و [بلند] ناموسی داشته ، در سر و دستار ، و کلاه افتخار امیران موصوف زده . بعد از ساعتی منشی خوشخرام [خوشی رام (۳) معتمر] خود را نزد سرکار اشرف فرستادند ، و او انشای مدعا را بہ پیشگاه اشرف اعلی ، بر قرطاس التماس نگارش داده کہ : مضمون صداقت و اخلاص و فقرات رنگین . اتفاق امراء و حواین . حراسان را کہ ہم اتفاق سردار محمد عظیم خان میباشند ، ہمہ معلوم ، کہ آیات نویسر صداقت و خدمتگذاری ، و احادیث طراز موافق و جان فشانی سرکار اشرف اعلی هستند .

(۱) ب : بجای آوردند .

(۲) الف : نسایم اخلاص و ہم آغوشی و اخلاص کیشی .

(۳) در ک ، ب ، ج نام خوشی رام نیست ، از الف در متن آورده شد ، این ہندو منشی تالہوران سده بود .

البته درین نزدیکی ، عرایض مشعر بر صداقت و اخلاص خوانین مذکور ، نزد سرکار اشرف اعلی رسیده باشد . میر صاحبان بجهت و معاینه و مطالعه عرایض مذکور ، نزد سرکار اشرف التماس دارند ، تا آنکه صورت اتفاقی و نفاذ خوانین مذکور ، از سر آن مضمون عرایض مذکور جلوه نما گردد ، که تا به چه حد نزد سرکار اشرف اعلی ، رسوخ اخلاص [و صداقت] کیشی دارند ؟

امتدای دولت بی قائل ، عرایض خوانین خراسان از دفتر خانه کشیده ، حواله منشی امیران نموده . امیران مددوح بعد مطالعه عرایض مذکور ، حصول مطالب ما فی الضمیر خود دانسته ، بجسه و بدست معتبری بوساطت وکلای خود ، نزد سردار محمد عظیم خان فرستاد و هم نوشتند که : "خوانین خراسان که هم رکاب ایشان میبایستند ، همین صورت دارند ، که در ظاهر بایشان نغمه موافقت میخوانند ، و در باطن باولیای دولت ، قانون اتقای می نوازند ، چنانچه از مضمون عرایض خوانین [خود] حسن وقبح و خیر و سر خود معلوم می نمایند (۱) . بعد عزم رزم باخیر اندیشان مجوز دارند .

باوجود این همه صورت مناققت خوانین خراسان ، ما هواخواهان نمی خواهیم ، که چهره عافیت آن عالیجاهان از سیلی آلام تا موافقت مجروح گردد ، و چشم زخم برسد ، بهتر است : که طریقه سلوک و اتحاد قدیم از دست نداده ، هوای زباده

طلبی اخذ مالیات و اخراجات مجوز ندارند ، و شمع طمع آرزوی
نفس را در کاشانه حرص و آرز نیفروزند . - الحیرصُ شومُ و
الحیرصُ محرومُ - (۱) . و بمقتضای - خیر الامور اوسطها -
(۲) عمل نماید .

وکلای امیران مدوح ، شانه وار در عقده کشائی زلف
معشوقه مدعای خود با سردار محمد عظیم خان آویزان بودند .

(۱) مقولهای تاریک یعنی حرص نفس اسب و آرز مد محروم است.
(۲) یعنی حد میانه بهترین کارهاست . و این حدیث صحیح را
رژین از ابوهریره چنین روایت کرده : - خیر الامور اوسطها -
[- تیسیر الوصول ۱-۳۲]

در تبیان آمدن بعضی خوانین سردار محمد عظیم خان بمحضور اولیای دولت

و تصدیق شدن قول امیران ، پیش سردار محمد عظیم خان

بسبب آمدن خوانین ، و مقرر نمودن چوکی امیران بر

شوارع (۱) ، جهت محافطت خوانین خراسان که در محضور

شاه نیایند (۲) .

امیر قلم سحر رقم ، که چون هاروت و ماروت در سیه چاه
پابل با مداد ، همیشه آویزان سخن طرازیست چینن جادوی
مدعا بیان می نماید که :

هر گاه امیران سنده باین سحر کاری ، عرایض خوانین
خراسان ، از اولیای دولت گرفته و نوشته پیش سردار محمد عظیم
خان بوساطت وکلا فرستادند ، و منتظر صدور این جواب بودند ،
که درین اثنا عالیجاه خالو خان الکوزئی ، از لشکر سردار محمد
عظیم خان بمعه چهار صد [سوار] فراری شده آمده ، مشرف
عتبه بوسی سرکار اشرف گردیده ، و بخلاع فاخره سرفرازی یافت .

(۱) ک : سواع [؟] الف : سوائح [؟] که ظاهراً صحیح آن شوارع

است ، و در متن مضمون هم شوارع آمده .

(۲) ک : بمانند [؟]

از آنجا که از آمدن عالیجاه مذکور، به پیشگاه اشرف اعلی،
 موجب تصدیق قول امیران، در پیش سردار ممدوح شده و هم
 متعاقب متواتر دسته دسته لشکر از سردار موصوف جدا گردیده
 آمده، ملحق رکاب اولیای دول میشدند. سردار محتشم‌الیه
 بمعاینه این حالت لشکر خود، البته فرات نویس تردد و حیرانی
 گردیده، جمیع خوانس و امرای خود را پیش خود طلبانیده، شمع
 خلوت را روشن نموده، و قطعات عرایض که امیران، از اولیای
 دولت به بهانه مطالعه گرفته فرستاده بودند، بهر یک امیران
 و خوانین خود نشان داده، تبسم کنان به امرا و خوانین مخاطب
 سده: که شاه شجاع الملک از ملک هدوستان، همین بازی
 مهر کسی یاد گرفته، که عرایض از طرف سما خوانین نوشته
 و مهرهای هر یک زده، امیران سنده را فریفته، میخواهد که
 باین حله سازی، رخنه انداز اساس جمعیت ما شود.

این گفت و عرایض بدست هر یک خوانین داد. آنها
 بمعاینه عرایض خود، عطسه نداشت از دماغ حماقت خود
 زده، با یکدیگر نگاهها کرده، و بغیام‌های خود رفته، دست
 افسوس می سائبند، و لب حسرت بدندان نداشت می خائیدند
 و می گفتند: که این آتش، افروخته باد تزویر امیران سنده
 و این غبار فتنه، انگیزته تدابیر آنهاست، و این آب آورده
 از جوی حيله وری اوشان است. زود است که جوهر صداقت
 اخلاص و ایفای عهد و پیمان، با اولیای دولت بمنصبه شهود
 جلوه گر می سازند (۱).

(۱) الف: جلوه گر می شود.

خوانین خراسان، بعد معاینه^۱ این صورت، قلم و قدم خود را از نوشتن و رفتن، پیش امنای دولت موقوف و کوتاه داشتند، و مرهون منت و احسان سردار محمد عظیم خان شدند، باوجودیکه تمامی منسوبان و خانمان خوانین و امرای مذکور در خراسان واقعه^۲ کابل و قندهار، بدست سردارمدوح بود، اگر درخور چنین حرکات نفاق طراز، پاداش سزای خوانین و امرای مذکور می پرداخت جای داشت.

لیکن سردار موصوف، از روی فکر صایبه و اندیشه^۳ بالغه و مصلحت وقت، با خوانین مذکور، چون گل شکفته و فرحان و شادان، و گاهی چین خشم (۱) و کین و ملال هرگز بر جبین خود نینداخته، با امراء و خوانین خود سوره^۴ عبس نخوانده، که مبدا باعث تشویش و اندیشه^۵ خوانین مذکور گردد. بلکه بیش از پیش از اهتزاز نسایم التفات و مهربانی، موجب شگفتگی ازهار (۲) دلهای خوانین خود میگرددند.

فی الجمله امیران مدوح، باین حسن لطایف که مذکور شده، سردار محمد عظیم خان را از توسن سرکش خیال جنگ و جدال فرود آورده، خودها (۳) را بر سمند مدعای ما فی الضمیر خود سوار کردند (۴)، بندوبست اخراجات معهوده و مالیات مقرر با سردار مدوح نمودند.

(۱) الف: چین خشم آگین بر جبین.

(۲) ک: ازهار اولیای خوانین [۴]. ازهار = بمعنی شکوفه‌هاست.

(۳) الف: خودها بر.

(۴) الف: گردیده.

بعد ازان چوکی های لشکر خود را بموجب صلاح سردار موصوف، بر شوارع تعیین نمودند و حکم قطعاً دادند که : هر گاه احدی سوار خواه پیاده، از لشکر سردار محمد عظیم خان فرار گردیده، بحضور اولیای دولت برود، نگذارند و از قتل و قتال آن صرفه نکنند، که دوباره احدی از لشکر سردار ممدوح، هوس رفتن به پیش پادشاه نکند.

چوکی لشکر امیران، چندین کسان سوار و پیادگان، از لشکر معروفه سردار موصوف بقل رساندند. هر گاه صورت این واقعه بر مرآب ضمیر اولیای دولت، عکس پذیر گردیده [چون آنسه] آبدیده، درهم برهم گردیده، جانب امیران موصوف اعلام نموده، که این چه رفتار اخلاص شعار است، که در پیش گفته اند ؟ که [متعینان] چوکی آن عالیجاهان، سدر راه خوانین خراسان گردیده، نکست و خون لشکر خراسان، که در پیش سرکار اشرف اعلی می آیند می پردازند ! این چه اخلاص و چه آئین است ؟ بلکه جای تعجب و حیرانی است !

امیران موصوف در جواب، دسب در حلقه اعتذار زده، ابواب تملق و چاپلوسی کشاده، بعرض اسنای دولت رسانیدند که : روز بروز بدلی چوکیها می شود، و مردم بلوچان و حوشان، از خود و بیگانه خبری ندارند. ازین جهت مرتکب چنین رفتارها می شوند. مین بعد ازین به سرخیلان لشکر، فهایش خواهد شد : که بار دیگر بقتل و قتال افغانان خراسان نخواهند پرداخت.

چون امیران موصوف در ظاهر ساز سازگاری باولیای دولت می نواختند، و در باطن نغمه^۱ دلکشای موافقت با سردار مدح میخواندند، در پی حصول شاهد مدعای خود بودند، و در [هر] ساعت در آئینه^۲ خیال، تمثال مدعای خود می دیدند، و عجب تر نغمه آنکه:

روزی در لشکر امیران، زمزمه از قانون افواه مردم افتاد؛ که شیر بیشه^۳ شجاعت و جلالت، سردار نسیر دل خان معه^۴ جمعیت سواران حرار^۵ خویش اسبه^۶ (۱) زره پوش، بطریق چپاول از سردار محمد عظیم خان مامور، که چون شهباز بلند پرواز خواهد افتاد.

از شنیدن این نغمه^۷ ناموافق (۲)، در لشکر امیران، عظیم تفرقه افتاد، که دست و پای احتیاط گم نموده، بی اذن و اجازت مؤکلان خود، تمامی لشکر، سراسیمه سوار گردیده، نعره زنان در مقابل^۸ سردار شیردل خان روانه شدند، و فقط امیران موصوف، با چند نفر عمله و فعله^۹ خاص خواص خود، تنها در خیامها حیران مانده، و بر بی وقوفی و حماقت لشکر خود نفرین میگفتند، و کمان اندیشه، بزور بازوی عاقبت اندیشی کشیده، سهام گوناگون خیالات، بر هدف عاقبت کار خود می زدند، که آیا چگونه این مقدمه خواهد شد؟

و از امنای دولت هم در هراس! که مبدا مقدمه نحو دیگر چهره کشا گردد، که اولیای دولت، وقت فرصت یافته، بر

(۱) ک: جرار خویش آئینه زره پوش [؟]

(۲) ک: نامنافق [؟]

سر مایان که تن تنها می باشیم جلو ریز گردد ، و الامان
و الامان ورد زبان دانستند .

هر چند عالیجاه نور محمد خان الکوزئی که امیر کبیر و مرد
شجاع بود ، به مرضی سرکار اسراف رسانید : که عجیب میدان صاف !
و امیران بی انصاف ، که سب و روز در فریب بازی سرکار
اسراف ساعی می باشند ، بن تنها در خیام های خود نشسته اند ،
مسائل حال ، وقت فرصت بدست نخواهد آمد .

اگر از سرکار اسراف امر گردد : که امیران را بچنگ آورده ،
چنگ خود را بختای مدعا رنگین ساخته شود . امنای دولت
باین معنی تن نداده ، مانع گردید . که هرگز دهان خود را
باین چنین لقمه ناگوار ، که از غلو همتی دور است آلوده
نخواهیم نمود (۱) ، که در دفتر خانه مشیت حق چه نوشته
خواهد بود ؟ مبادا اران سو رانده ، و ازین سو مانده شویم .

[مصرع]

مرد آخر بین مبارک بنده است

هنوز اولیای دولت با حواین خود درین گفتگوی بودند ،
که لشکر حماقت اثر امیران موصوف اسپان را دوانیده دوانیده
پس آمدند ، و پیاوه گوئی می نمودند ، نا آنکه بهاله های
زمردگون زده ، بعه آرام گرفتند ، و آوازه چپاول سردار موصوف ،
دروغ بی فروغ شده . بعد معاودت لشکر ، باری آب اطمینان ،
بر آتش دل یقارای امیران افزاده ، و غبار تشویش که از باد

(۱) الف : نخواهیم کرد .

اندیشه‌ها ، در ضمایر امیران انگيخته بود فرو نشست ، و سرخیلان لشکر خود را ، از روی خشم سرزنش می نمودند ، و حیف صد حیف میگفتند ، بلکه بسیاری سرخیلان لشکر خود را ، بسبب این حرکت ناصواب که :

رسیده بود بلائی ولی بخیر گذشت

از نظر عاطفت خود انداخنند .

عنایت حق سبحانه تعالی ، امیران را ازین آتش فتنه ، در امان خویش نگهداشته ، والا از حماقت لشکر ، در گرفتاری امیران موصوف چیزی باقی نمانده بود ، بت :

دسمن چه کند چو مهربان باشد دوست

در ظل خودش نگاه دارنده هم اوست

در بیان مصالحه نمودن امیران سنده با سردار محمد عظیم خان

و عبور کنانیدن ، شاه را از دریا بآن لب دریا

اسر قلم خوش رقم ، که جلوس فرمای مسند مسخندانی
است ، در تحریر این مدعا چنین حلوه^۱ مان سدهد که : در سنه
یکهزار و دوصد سی و شش هجری ۱۲۳۶ هـ امیران سنده ،
ممدتر اندیشه^۲ وزیر تدبیر خود ، و ناستظهار اولیای دول شاه ،
عمان اسپ سرکش عزیمت سردار محمد عظیم خان ، از مالیه ستانی
و احراحت^۳ معهود کثیر تافته ، بر - خیرالامور^۴ و اوسطه^۵
راسی ساخته ، او را رخ نهاد سلوک و اتحاد خود نمودند ، و
شاه از بساط شطرنج بازی امیران سده ، بهاده وار ، در ششدر
حرانی مات گردیده ، فل کردار نارونه^۶ (۱) رفتن خود انداخته ،
آه سرد از سنه^۷ بی کینه^۸ خود میکشید ، و بر صداقت و اخلاص
و بلند ناموسی امیران ممدوح ، دست افسوس می سائید .

هر گاه امیران موصوف ، چون اساس قصر مدعای ما فی الضمیر
خودها را با مساله^۹ (۲) تدبیرات ، به همراه سردار ممدوح
مستحکم نمودند ، بعده در تجویز ملاقات حسمانی سردار موصوف

(۱) بارونونه = سامان و لوازم و زاد و راحله سفر .

(۲) مساله = لوازم هر چیز که غالباً مُصَحَّف مصالح عربی است .

شدند ، و ابواب رسل و رسایل ، بر چهره^۱ حال یکدیگر مفتوح ساختند .

لیکن سردار معظم الیه ، بسبب بی اعتباری امرا^۲ و خوانین خود ، دل نهاد ملاقات نگردیده ، بامیران موصوف نوشته فرستاد : که تا اولیای دولت بآن لب^۳ دریا ، منزل انداز نشود ، هر آینه فیما بین شمع ملاقات در بزم آرزوی یکدیگر روشنی پذیر نخواهد شد ، و عکس صورت ملاقات در آئینه^۴ خیال نخواهد دید .

امیران موصوف چون ازین چنین نوشته^۵ سردار معظم الیه واقف شدند ، در ساعت وکلای خود را به پیشگاه اشرف ، واقع منزل^۶ قبه^۷ محمد شاهل عباسی (۱) فرستادند ، و التماس کردند : که ما هواخواهان را آداب حرف^۸ عزا پرسی ، که رسم^۹ عالم اسباب است ، از مرحوم وزیر فتح خان با سردار محمد عظیم خان از جمله^{۱۰} ضروریاتست .

لیکن سردار موصوف از اندیشه و خیال سرکار اشرف اعلیٰ دل نهاد ملاقات نمی شود ، هر گاه امنای دولت از راه نوازش شاهانه و عنایت خسروانه ، عبور دریا فرموده ، منزل انداز آن لب^{۱۱} دریا گردد ، عین لطف سرکار اشرف خواهد بود ، و بعد ملاقات سردار مددوح و ادای [فاتحه] معذرت^{۱۲} مرحوم وزیر فتح خان ، اولاً بانظام مجموعه^{۱۳} امورات^{۱۴} اولیای دولت خواهیم پرداخت ، و انشاء الله تعالی این زنگ^{۱۵} کلفت و کینه^{۱۶} دیرینه که بر مرآت^{۱۷} ضمائر دولتین نشسته است ، بصیقل کاری تدبیرات (۱) ک : قبه^{۱۸} محمدشاهی ، که قرار الف ، ب ، ج قبه^{۱۹} محمدشاهل عباسی صحیح است . و محمدشاهل یکی از اجداد سلاله کلهوره^{۲۰} سنده بود .

صایبه مصفا نموده، چهره^۱ شاهد دولت سلطنت، بکام دل امنای دولت رخ نمایی خواهد شد. و بعد ازان سردار عظیم الوقار و برادرانش و جمیع خوانین و امرای خراسان در همه باب فرمان بردار و تابع فرمان اولیای دولت خواهد بود.

ازانجا که اولیای دولت، سابق ز اراده^۲ امیران مطلع بودند، که این همه لطایف الحیل بجهت کشیدن سرکار اشرف می نمایند، طوعاً و کرهاً از منزل قبه^۳ مذکور نقل فرموده، واپس منزل انداز. لاژکانه (۱)، ازانجا هم امران ساعی ننده، بهر قسم سرکار اشرف را راغب عبور دریا نمودند.

اولیای دولت از سحری، چون موج در خروش و پیچ و تاب آمده، لابد عبور دریا نموده، به آن لب دریا منزل انداز، و از خدعه طرازی امیران موصوف، حباب وار حیران این ماجرا مانده، و از بدعهدی امیران تأسف می نمود.

(۱) ک: لدوکانه [؟].

در بیان ملاقاتِ امیران با سردار محمد عظیم خان

و ضیافت نمودن با یکدیگر

دریای قلم صاف رقم ، در تحریر این مدعا ، چنین موج زنِ بیان می شود که : هرگاه اولیای دولت در سنهٔ صدر، بدستِ یاری ملاحِ عاقبت اندیشی ، بموجب کشاکشِ ناخدايِ بی وفائي امیران موصوف ، بعد از جمعیتِ موجودهٔ خود ، در زواریقِ (۱) اراده نشسته ، عبور دریا [نموده] لنگر اندازِ آن لب دریا گردیده .

امیرانِ ممدوح با سردار محمد عظیم خان بخاطر جمع ، سمع افروز مجلسِ ضیافت و ملاقات گردیده ، بانتظام مجموعهٔ امورات خود پرداخته . اولاً بسببِ فاتحه خوانی مرحوم وزیر فتح خان، سردار معظم الیه ضیافت و مهمانداریِ امیرانِ ممدوح نموده ، و دران صحرا ، انواع انواعِ اطعمه و اقسام اقسامِ اغذیه ، درخوانها ترتیب دادند ، و خیامِ گلگونِ پشمینهٔ (۲) کشمیری برافراخته ، و فروشِ رنگینِ پشمینه گسترده ، و شمع های کافوری برافروخته . بعده امیران موصوف را حاضر آورده ، خوانِ اطعامِ آلوانِ پیچ رویِ امیران گذاشتند .

(۱) زواریق = جمع زورق بمعنی کشتی کوچک است .

(۲) الف : پشمینه از کشمیر مضرب ساخته .

چون اميران ممدوح اولاً بمشاهده خيام گلگون و فروش بوقلمون محور حيرت گرديدند ، بعده به تناول طعام ميل فرمودند ، و اكثر ماکولات را نمي شناختند ، که اين چه طعام است ؟ بلکه اين چنين طعام در خوان خيال هم ندیده بودند .

بعد از تناول طعام ، نهايت شهرين کام گرديده ، چون هزار داستان ، نغمه سنج داستان شکر گذاری و ثنا خواني گرديده ، و مدني تماشاى لوليان گلرخان پري و شان کشمير ديده ، و نغمات حزين دلکشاي شنیده ، خوهر وقت شدند ، و قانون محبت آرائي کوک ساخته ، از نواهاي دلکشاي ملاقات يکديگر حطي بردند . بعده آهنگ رفتن نمودند . اميران موصوف بخيام خود بشريف آوردند .

روز دوم اميران موصوف ضيافت و مهمانداري سردار محمد عظيم خان پرداختند ، و اساس مجلس آرائي برپاي نموده ، خيام گلگون و فروش بوقلمون زده و گسترده ، و چندين قسم طعام از طبابخان ولايتي (۱) تيار کنانيدند .

خصوصاً ماهی (۲) را که لطيف ترين غذاي اهل سند ميباشد ، و بر طبق مصمون :

” شست قلب نازکان را ماهی از مهتاب برد ”

(۱) ولايت = درانوقت ماصطلاح اهل هند عبارت از کابل و خراسان بود .

(۲) ماهی بسيار نازک و لطيف لذيد سند را پتلو گویند ، که در موسم زمستان در مواقع خاص درياي سنده بعد از سحر بدست مي آيد .

بصد آب و رنگ پخته ، در خوانهای اطعام رنگین ، در مجلس سردار موصوف حاضر آوردند .

سردار و برادرانش ، و جمیع اسراء از اکل ماهی ، مردم در دریای التذاذ غوطه میخوردند ، و از شنای تعریفش بکنار انتهایش نرسیده سهر نمی شدند . بعد تناول ماکولات ، طبله خواندن و رقصیدن لولیان پر تمکین ملاحات آکین ، در محفل بلند آواز گردیده ، تا مدتی بازار ساز و ناز و نیاز لولیان گرم مانده . هر چند امیران موصوف در بزم آرائی ضیافت قصوری نکردند ، لیکن بر طبق مضمون : [یت] .

آن مه تابان کجا ، و آن عارض جانان کجا ؟

هر دو تابانند ، اما این کجا و آن کجا ؟

از آنجا که ضیاف و بزم آرائی امیران را با ضیافت و مجلس آرائی سردار موصوف چه نسبت ؟

بین تعاون راه از کجا سب تا بکجا ؟

فی الجمله اسران موصوف با سردار محتشم الیه ، همدم خوان محبت و یکرنگی گردیده ، و ساین خود عهد و پیمان موثق ساخته ، و تحایف نفیسه و ارمغان (۱) لطفه از هر قسم بنادیقی میر خانی جوهر دار کار بهر پوره (۲) و شمشیرهای جوهر دار با ساز طلا و مرصع ، واقمشه سنگین که قریب لک رویه خواهد شد ، با سردار موصوف و برادرانش و اسرای عالیمقام پیشکش

(۱) الف : ارغوان [؟] .

(۲) بهر پوره قصبه ای بود که دران بنادیقی میر خانی می ساختند .

نموده ، مبلغ دوازده لک (۱) روپيه عوض اخراجات لشکر و
مالیات مقررہ علاوہ سردار ممدوح دادنی کردند ، و بخلاص
فاحرہ سرفرازی یافته ، و وکلای خود را مامور نموده و از خدمت
سردار معظم الہ سرف نرحیص حاصل نموده ، از بس سوف
خضر وار - ہذا فیراق بستی و بستیک - (۲) بر زبان محب
ترحمان خود رانده . امیران حیدرآباد بر جہمتی ہای (۳) خاص
مرکوب گردیدہ بد وار در میان دریا روانہ حیدرآباد ، و
امیران حیرپور ، بخضر راجع حیرپور . و سرکار اسرف برکار دریا
از بلاطم امواج روزگار غدّار و صداق اخلاص امیران نامدار
موج صاف در سج و ناب حرب ، و در دریای حسرت و حیرانی
ہردم غوطہ میخورد ، و لیکن از کار مطلب خود نشانی
نیاب .

آخر چون خضر ، کستی مدعای خود سکستہ ، نکمال مایوسی
و نا اسدی از کنار دریا روانہ ، و بمکان درازہ (م) منزل انداز
گردیدہ ، ملاقات حباب عرفان مآب زندہ السالکین ، قدوۃ العارفین ،

(۱) درک ، الف : ۱۲ لک . ب : ۸ لک .

(۲) قرآن ، الکہف ۷۸ ج ۱۶ .

(۳) ک : برحمتی ہای [۹] الف : جہمتی [۹] . درج سعای آن
کشتی ہای خاص اسب اسما صحیح جہمتی Jhampti کہ در زبان
سندھی کشتی کوچک سرکاری اسب و این کلمہ را مخصوصاً میران
سندھ برای رورقہای خود استعمال میکردند [گزیتر سند ۸۸۹] .
(م) درازہ : قرار نونستہ شاہ شجاع بر کار دریای سند نزدیک
روہرے واقع بود [واقعات ۷۳] .

فخیر میان قبول محمد صاحب (۱) فایز گردیده چند روز آنجا اقامت پذیر، و سپاهیان بجهت ایصال تنخواه خود باولیای دولت، مرتکب فساد شدند.

بصد هزار تلخ کامی تنخواه سپاه سوار و پاده متعینه خود داده، و چند عرابه توپ، بطریق امانت بهالیجه میر رستم خان والی^۲ خیرپور تفویض نموده، از آنجا از راه جیسل میر (۲) رخ نهاد لودیانه، و در عرض راه بسبب مسافت ریگستان و نایابی آب و کاه و دانه، بسیار صعوبات کشیده، و زهر تلخکامی ها چشیده، بعد از چند ماه بقطع منازل، رونق افزای لودیانه گردیده، بسریر استراحت و آرام، جلوس فرما گردیده، از ملاقات منسوبان و متعلقان خوشوقت شدند.

(۱) رک: تعلیق نمبر ۱۹.

(۲) ک: جیلمیر، که صحیح آن مطابق الف، ب: جیسل میر است، و شهریسب در راجپوتانه هند غربی، که در جنوب شرقی روهری بمفاصله بخمینا ۱۵۰ میل واقع است، و ارینجا یا لودهانه بمخط مستقیم شمال شرقی فاصله چهار صد میل تخمین می شود، که خط سیرشاه بطرف لودهانه باشد. ج: راه جمیکه [۹].

در بیانِ بعدِ مصالحهٔ امیرانِ سنده، آمدنِ سردارِ محمدِ عظیم خان در شکارپور

و وصولِ مالیات از امیران، و روانه شدن طرفِ خراسان

نقاشِ قلمِ مانی رقم، که مصوّرِ تالیفِ سخن طرازِ است،
نصویرِ (۱) این مدعا را چنین نگارش میدهد که: در سنهٔ
صدر، بعدِ سرِیفِ فرمائی امنای دولتِ جانبِ لودیانه، و روانگی
امیرانِ سنده بمکانِ مألوفه، عالیجاهِ سردارِ بلندِ اقتدارِ محمد
عظیم خان، رونی افزای سکارپور، و در ناغِ ساهی منزلِ انداز
گردیده، سب و روز در نای و نوش و نماشای لولسانِ شهر
آسوب و سرینِ کارِ کشمیرِ بی نظیرِ مجو، و مستِ جامِ
می عیش و عشرت بود.

بعد از چند روزِ مبالغِ اِخراجات و مالیات، از امیرانِ موصوف،
عایدِ خراشهٔ خود نموده، و برای طلبِ ایدینِ ساهوکاران که
مرازی بودند، بسیار استمالتِ نامها نوشته فرستاد. لیکن ساهوکاران
بدار مدار پرداخته، از لحاظِ عاقبتِ اندیشی و نرسِ جان و
عزتِ خود، از آمدنِ خود در شکارپور (مستعدرو) بهلو تهی
میگردند، و در جوابِ استمالتِ نامها، عرایضِ خود را بعباراتِ

(۱) الف: تصور ک، ب: تصویر.

مرغوب بعرض رسانیده، بخوش دلی سردار مدوح می پرداختند، و گماشتگان معتبر و هوشیار بجهت خدمتگذاری سردار معظم الیه مامور نمودند.

تا همینکه: سردار موصوف معده حشم، از شکارپور برای کچهی (۱) تشریف فرمای خراسان، و بسبب قلت آب، دسته دسته لشکر جداگانه از دشت بدشواری گذشتند، با این هم بسیاری از مردم لُسکر و اسبان ضایع شدند. و زمام نظام سرملک شکارپور سردار مدوح، بعالیجاه سردار شیر پیشه جلالت و شجاعت سردار شیر دل خان (۲) مفوض نموده. از جانب او عالیجاه رفیع جایگاه عدالت دستگاه نایب ملا مومن خان غلزائی به نیابت عهده نظامت شکارپور مامور گردید.

هر چند قصاید جوانمردی و علوهمتی و عدالت گستری نایب مدوح، از مدح شعرائ فصیح اللسان و بلیغ البیان بیرون (۳) و کریم الاخلاق کثیر الاشفاق رعیت پرور عدالت گستر منبع سخاوت، مظهر شجاعت بوده. در عین جلوس حکومت شکارپور نایب مذکور، مردم بلوچان قطاع الطریقان شقاوت نشان، در تاخت و تاراج رعایا و مردم مترددین الی

(۱) کچهی = سرزمین بین جیکب آباد و سی را کچهی گویند که بطرف شمال جیکب آباد فاصله ۶۰ مایلی واقع است، و راه آن از آن طرف سی و دره بولان میگذرد.

(۲) در سراج التواریخ بجای شیر دل خان، رحمدل خان است.

(۳) ک، الف: برنی [۹] ب: بیرون.

دروازه شکار پور صرفه نمیگردند. نایب مدوح از روی غیرت ایمانی و شجاعت و مردانگی، باوجودیکه ماه صیام و ایام گرم که ماهی در مجمر دریا می سوخت، و روزه بدهن داشت، با اینهم بمعه عمله خود در تعاقب بدکاران افتاده. و چون باز بلند پرواز، خود را بر سر بدکاران رسانیده، طائر جان بدکاران، صید سرپنجه اقتدار خود می نمود.

بعضی از مفسدان رهنان را درانجا مقتول ساخته، سرهای آنها را بریده، و برخی را زنده اسیر نموده می آورد. چنان قانون سیاست و حکمرانی در نوا آورده بود، که دوباره زمزمه زد بُرد بدکاران گوشزد هر خاص و عام نمیگردید، و شاهد امن و امان هم آغوش خلقی الله رعایا گردیده. مترددین شوارع بی دغدغه بخاطر جمع، آمد و رفت شهر شهری، قریه قریه می نمودند.

نامدب هف هشت ماه، نایب معظم الیه، جرعه نوش باده حکومت شکار پور بوده، از روی عدالت و انصاف، برطبق مضمون کریمه - *إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَ يَنْهَى عَنْ بَيِّنَاتِ النَّاسِ بِالْحَقِّ* - (۱) عمل نموده، بانتظام مجموعه اسرار خلق الله، رعایای شکار پور می پرداخت، که هر کس وضع و شریف، از حسن عدالت و انصاف و رعیت پروری نایب مدوح، ممنون و شکر گذار بودند.

بعد از آن سردار باند اقتدار سردار رحمدل خان (۲) از قندهار

(۱) از آیات قرآنی اقتباس شده مضموناً. (۲) یکی از برادران وزیر فتح خان [ر ک: تعلیق ۴].

بنا بر حکومت شکارپور تشریف فرمائی گردیدند. و نایبِ مدوح، دُرْد آشامِ قدحِ عزل شده، متوجه خراسان. و در حینِ روانگی این نوازنده، قانونِ سخنوری را نیز تکلیفِ رفتن، جانبِ خراسان نموده، لیکن در آن اوقات، بسببِ عدمِ رخصتِ والدینِ که رضا جوئیِ او شان سعادتِ دو جهانی و خوشنودیِ پزدانی است، اتفاقِ رفتنِ خاکسار نبفتاد.

بعد از چند ماه بموجبِ طلبِ نایبِ موصوف و حصولِ رضامندیِ والدین، روانهٔ خراسان گردیدم. هر چند نندگانِ سردار رحمدل خان بجهتِ ملازمتی و توقفِ در شکارپور به خاکسار بسیار فرمود، لیکن عالیحضرتِ رفیعِ منزلتِ سرزا عطا محمد خان قندهاری که بلباسِ رنگینِ بلاغت و سخنوری و بحلیهٔ فصاحت و نکتهِ پروریِ آراسته و پیراسته بود، بانفاقِ سردارِ مدوح بر عهدهٔ میرزائیِ مامور بود. روزی بخاکسار انشایِ مطلبِ خود را به صحیفهٔ بیانِ نگارش داد که: امروز اربابِ حکومت و کامرانی، اکثرِ تنگ چشم، و دستِ داد و دهش در آستینِ امساک (۱) کشیده دارند. هر گاه توقفِ شما در شکارپور گردیده، پس کارِ روزگار من چندان رواج نخواهد گرفت. و این زحمتِ مسافرتِ خراسان و اخراجاتِ که نموده ایم، همه بر من نقصان و بیهوده (۲) خواهد شد.

اگرچه رزاق علی الاطلاق کریم ذوالاشفاق است، لیکن برای

(۱) ک: انصاف.

(۲) ک: بهبود [؟]

نفس نافرجام ، خار راه دیگری شدن و پای بر روزی دیگری گذاشتن ، از قانون مروت و همت بسیار دور است . آخر خاکسار حسب البیان (۱) میرزای مدوح و بمقتضای قسمت آبخورد که - قَمِیدُ الْمَاءِ أَشَدُّ مِنْ قَيْدِ الْحَدِيدِ - (۲) است ترک - شکارپور نموده ، روانه قندهار . دو سه صد نفر سپاه پیاده از روئیله (۳) و هندوستانی و تلنگه (۴) که از شاه شجاع الملک از نوکری مانده بودند ، بموجب خواهش سردار شیردل خان به اتفاق عبدالصمد خان پیش خدمت سردار مدوح ، روانه قندهار بودند ، خاکسار هم باعاق آنها قطع منازل داخل قندهار ، و در خدمت نایب موصوف مشرف شدیم .

اوشان از روی بزرگ، منیشی و مسافر نوازی و قدردانی ، گوناگون نوازشها و عطاها به "عطائی" پرداخته ، هماندم حمام فرستاده و دلاکان اهل حمام ، از مالش زدن کیسه و سنگ های و حجامت فصور نکردند ، و دم بدم صحت حمام میگفتند ، تا آنکه تمام اعضايم که از مسافرت چرکین و کوفته مانده شده بودند ، از سس سست و شوی و کیسه مالی ، بنحوی (۵)

(۱) ک : حسب اللسان .

(۲) مقوله عربی است که معنی آن در صفحه ۱۳ ، ۶۸ گذشت .

(۳) ک و الف : روئیله ، که صحیح آن روئیله است ، در هند افغانان را روئیله می گفتند ، منسوب به "روه" یعنی کوهسار از حسن ابدال تا هرات (فرشته) . (۴) ک : تملکینه الف : تلنگه که صحیح آن تلنگه است یعنی سپاهی تربیت یافته تلنگانه هند جنوبی [برای شرح رک : تعلیق ۱۹] . (۵) الف : بغویی .

پاک و صاف نمودند، که گویا بو تولد شدیم، و اثری از ماندگی منازل در جانم نمانده. و ساعتی در جامه کتن (۱) آرام گرفتم، که بخارات حمام برطرف گردیده، و شرب‌های قد یزدي با بید مشک نوش نمودیم، و خلعت فاخره که از نایب مدوح عطا شده بود پوشیدیم، و در خدمت نایب موصوف حاضر آمدیم، و ضیافت را برای حاکسار نموده بود، و این چمن طعام‌های گویاگون در خوان حاضر آوردند، که تعریف آن از تحریر خارج است.

تا چند مدت از خوان احسان نایب ملا مومن خان شیرین کام، و هر روزه بجهت تفرج بسایس و زیارات اولیاء الله میرفتم، و با هر کسی مردم اعزه خراسان، راه معرف پیدا نمودیم، و کسانی که اهل کمال و ارباب رقم بودند، مانند قلم بر بیاض تقرب جایی داده، هرات نویس مهمانداری بودند.

هر گاه خوان رنگین صحبت می گسترده، از شنیدن مواید سخنان شیرین آنها نهایت شیرین کام میشدیم، و طبع آزمائی میکردیم، نه مثل این ملک سنده، هر گاه نان گندمی نیست، زبان مردمی (۲) چه شد؟ درین ملک نه نان گندمی و نه زبان مردمی! نان ایشان جواری، و زبان شان خواری! و از علم و کمال عاری! و با حسد و کینه پرباری!

في الجملة نایب مدوح که بعهد نیابت و مختارکاری بندگان سردار شیردل خان مامور بود، زمام مختارکاری سردار

(۱) جامه کتن = اطاق جامه کتنی در حمام.

(۲) الف: مروت.

موصوف، تفویض خاکسار نمود، که بافضل رب متعال، بانظام
جمع امورات مختارکاری می پرداختم .

و عالیجاه شاه فرد (۱) دیوان مروت و انسانیت، مطلع
قصیده، مرحمت و عنایت، پسندیده اخلاق کریم الاشفاق میرزا
احمد خان (۲)، که سابق بعهد مختارکاری سردار موصوف
مأمور بود، هرگاه عهده مختارکاری، بوساطت نایب مددوح
نعلق بخاکسار گرفت، از اینجا که دنیای بیوفا، محل حسد
و حایِ حقد مییاسد، لیکن عالیجاه میرزا احمد خان از روی
نمک داتی و نجات خود، گاهی با خاکسار، طریقه حسد
را که بدترین عملی از عملهای ناصواب است پیش نورزیده، و
چین بر حسین نور آگین خود نینداخته، بلکه طایر دل خاکسار،
فریفته دانه و دام مهربانی و سیرین زبانی خود نموده، تا مدت
دو سال در ایام عمل مختارکاری، باستمداد و مراعات و
رضا جوئی خاکسار می پرداخت .

اگرچه روی اهل حسد و نفاق، همیشه مانند روی قلم
سیاه، و در سیه چاه مداد غم و حسرت هر دم غوطه میخورد،
و همیشه ققرا بویس تعصب و حیرانی میباشد، لیکن آفرین بر
سرزای مددوح، و رحمت خدای بر او و پدر بزرگوار او باد !
که در محل حسد با خاکسار، طریقه سق و محبت ورزید .
این همه از معرفت و کمال اوست .

(۱) ک : فرو دیوان [؟] .

(۲) این شخص مستوفی فندهار بود . [رک : تعلیق نمبر ۲۰]

هر چند روزگار بیوفا همچون برق در گذر است، لیکن از مردان نیکوکار، همین قصه‌های مردی و نیکوئی یادگار عرصه روزگار میماند، و بر طبق مضمون :

نه این نزم و نه این ساقی نه این پیمانه می ماند !
 همین حرف مروت در جهان افسانه می ماند !
 و از حسن خوبی و نیک اخلاقی و علوهتمی نایب مدوح ،
 و عالجه نور دیده سعاد و کامگاری طره نازخان برادر زاده ،
 نایب موصوف چه انشا نمایم :

این نه بحرست که پایان و کناری دارد !

خدای شاهد حالست : که در ایام مختارکاری ، مبلغ دو لک و چهل هزار روبه در تنخواه سپاه و عمله سردار شیردل خان ، بدست خود صرف نمودیم ، لیکن نایب مدوح گاهی نپرسیده ، که مبلغان را چه نحو خرج نمودند ، و به کیه دادند ؟ و خاکسار را محل اعتبار کلی می دانستند ، و خاکسار هم بمقتضای :

نیست در دولت رهی ناراست را

نیر کج هرگز نماید بر نشان (۱)

از روی امانت و دیانت ، که شیوه مجاهدین طریق حق شناسی و صداقت است ، راست رَوِ طریقهُ مختارکاری بوده ، دیناری بیجای صرف نکردیم ، و قدر یک خرمهره خیانت را روا نداشتیم و بفحوائی مضمون :

هر که پوشد (۱) دیدهٔ اخلاص از حق نمک
چشمِ امیدش، زمیلِ یاس ناینا شود
عمل نمودیم، تا مدت دو سال در قندهار بخدمت نایب
موصوف و سردار بلند اقتدار سردار شیردل خان، بعهدهٔ
مختارکاری روزگار خود را بسر آوردیم. بعهدهٔ بسبب آمدنِ
بندگان شهزاده کامران از هرات بعزمِ تسخیرِ قندهار، اتفاق
رفتنِ سردار صاحبانِ قندهار، بنا بر مقابلهٔ شاهزادهٔ مدح
افتاده، و حاکمِ هم در عزمِ این سفر، همکامِ سردار
صاحبان بوده، بعهدهٔ خود مامور بودیم، و آنچه که وقوعات
جنگ و جدال و غیره سردار صاحبان در سفر هرات، رخ نمایی
گردیده، مفصل رقم زدهٔ کلک بیان میگردد.

— —

در بیان آمدن شاهزاده کامران بعزم تسخیر قندهار

و داخل شدن در قلعه فراه (۱) ، و رفتن سرداران

قندهار (۲) ، بنا بر مقابله شاهزاده مدح و گرفتن

قلعه مذکور را

هزار داستان قلم خوش رقم ، برخسار این مدعا ، چنین خوش الحان بیان میگردد که : در سنه یکهزار و دوصد و سی و هشت هجری مطابق ماه جمادی الثانی ، سردار صاحبان قندهار در قندهار سبار گلزار استراحت و جرعه نوش باده فراغت و آرام بودند ، و الا^۳ (۳) عموم رعایا و مستاجرین را تکلیف مالا بطلاق مهروانیدند . خصوصاً عالیجاه خدای نظر خان مامای سرداران که زمام مختارکاری قندهار بدست اقتدار او بود از خدا ناترسی ، دست تعدی و ظلم بحال رعایا و تاجران (۴) دواز داشت ، و رعایا و مستاجرین ، از دست جور و ستم او ، دست نفرین بدرگاه خدای جل شانہ فراز داشتند .

از آنجا که اساس ظلم بر روی آب می باشد ، و بیک آه

(۱) الف : قلعه هرات [۹] . اما فراه صحیح است که در غرب قندها

بفاصله ۳۷۸ کیلومتر واقع است . (۲) رک : تعلیق نمبر ۴ .

(۳) الف : و البته بمردم رعایا .

(۴) الف : و تاجران قندهار .

مظلومی از پای درآید ، و بر طبق مضمون :

چو آزردي دلی را ، ز مکافاتش مباح ایمن
که از هر مد آهش (۱)، کار صد شمشیر می آید

در این (۲) اثنا خبر رسیده ، که شاهزاده کامران ، بعزم تسخیر قندهار ، معه عساکر و سامان محاربه و مجادله ، از دارالسلطنه هرات برآمده ، و شاهزاده جهانگیر خلف خود را معه عالیجاه و کامل حاکم که مامی شاهزاده جهانگیر بود ، و مهولی خان (۳) پیش خدمت خود را در هرات گذاشته ، بقطع منازل داخل قلعه فراه ، و در اینجا بفراهمی لسكر ایلات و الوسات می پردازد .

چون عالیجاه گلزار خان (۴) بامیزئی که با شاهزاده کامران سیار گلزار مخالف بود ، همین احوال ورود شاهزاده مددوح در قلعه فراه ، جانب سردار صاحبان قندهار نوشته فرستاد ، که شاهزاده را عزم تسخیر قندهار بالجزم است ، و روز بروز جمع آوری لشکر می نماید ، هنوز چندان استقلال نگرفته :

سر چشمه شاید گرفتن به بیل (۵)

چو پُرسند ، نشاید گذشتن به بیل

(۱) الف : آه مدش .

(۲) ک : چون در این .

(۳) الف : هوئی خان . ب : فوئی خان [؟] . ج : مانند متن .

(۴) ب : گلزار خان عموی شاه پسند بامیزئی .

(۵) ک : به میل .

هر گاه بدفع ساهزاده موصوف پردازند ، وقت بهتر از حالا نخواهد بود .

سردار صاحبان ، بمعبره استدراک این خبر ، در قلعه^۱ فکر محبوس گردیده ، در صدد تجهیز سامان مقابله و جمع آوری لشکر شده ، در عرصه^۲ اندک جمع آوری قشونات و سامان نموده ، هر یک سردار که دل خان و سردار پردل خان و سردار شیردل خان معه^۳ خوانین عالیجاه عبدالله خان (۱) اچکزئی و نایب ملا مومن خان غلزئی و رمضان خان هوتکی و هوت خان (۲) غلزئی و یوس خان بارکزئی و تاج محمد خان بارکزئی و میرزا احمد خان عمله بانسی و غیره ، بجمعیت سه هزار سواره^۴ جرار خوش اسپه زره پوش ، و یک هزار و پنج صد نفر پیاده روئیله و نجیب و تلنگه (۳) هندوستانی و هفت عرابه نوب جلوی ، از قندهار برآمده ، رخ نهاد^۵ قلعه^۶ فراه ، و عالیجاه سردار مهردل خان را معه^۷ نایب گل محمد خان بجمعیت معدوده در قندهار گذاشتند . و سردار رحمدل خان درانوقت در شکار (۸) سرخوش^۹ باده^{۱۰} حکومت شکارپور بوده .

هر گاه سردار صاحبان ممدوح ، بطلی منازل در منزل خرمالک (۵)

(۱) الف : عبدالرحمن خان اچکزئی .

(۲) ج : عزت خان غلزئی .

(۳) کذا در ک ، الف ، ج . ب : نافکه [۹] (رک : تعلیق ۱۹)

(۴) الف : در شکارپور .

(۵) خرمالک بشرق فراه منزل معروفست فاصله^{۱۱} تخمیناً ۱۲ میل .

منزل انداز گردیدند، درانجا خبر رسید، که ساهزاده کامران،
خلف خود شهزاده سلطان علی را در قلعه^۱ فراه گذاشته، خود
بطریق استعجال معاودت فرمای دارالسلطنه^۲ هرات گردیده.

سردار صاحبان، باسماع این خبر فرحت اثر، چون گل
شگفته، نعمه بیچ مسرت و انتهاج گردیده، و در ساعت کوچ
منزل نموده، روانه^۳ قلعه^۴ فراه. هر گاه نزدیک قلعه^۵ مذکور
رسیدند، شاهزاده سلطان علی باب مقاومت نیاورده، بی مقابله
و مجادله، فرار در قرار اختیار نموده. سردار صاحبان تجویز صف
آرائی لشکر خود نمود.

سردار شیردل خان بمعده^۶ عمله^۷ لسكر خود، که همه جوانان
شایسته^۸ زره پوش بودند، پیش قراول گردیده، و سردار پردل خان
معده^۹ قشون خود، در صف قلب، و سردار کهندل خان در صف
آخرین ترتیب (۱) گرفته، رح نهاد قلعه^{۱۰} فراه، و در عرض راه
تمامی اربابان و کدخدایان قلعه^{۱۱} مذکور، بجهت استقبال
سردار صاحبان آمده. مشرف سلام شدند، و سر اطاعت و فرمان
برداری، بر رکاب نصرت مآب اتقیاد^{۱۲} سردار صاحبان گذاشتند،
و بغلاع^{۱۳} فاخره سرفرازی یافتند.

سردار صاحبان، بیرون قلعه^{۱۴} فراه، خیام گلگون مضرب
ساخته، فروکش گردیدند. و عالیجاه میرزا ابوالقاسم [خان] را
باندرونی قلعه مامور نمودند، و در شهر قلعه^{۱۵} فراه، منادی امن
و امان گردانیدند، و به استمال و دلاسی رعیت پرداختند.

(۱) الف: ترتیب پلتن ها بسته رخ نهاد.

بعد از چند روز، قلم تحصیل مالیات جاری نمودند، و فتح نامجات احتوای معاودت شهزاده کامران جانب هرات و فراری شدن ساهزاده سلطان علی از قلعه قراه و تسخیر نمودن قلعه مدکور، بمضمون رنگینی جانب کابل، بخدش امیر دوست محمد خان و قندهار و شکارپور و غیره، رقمزده کلکد جواهر سلکد منشیان بلاغت ترجمان گردیده. و چند روز بانتظام مهام مالی و ملکی آن سرزمین پرداخته، بعده در مجلس مشورت، قانون عزیمت هرات، بین خودها می نواختند، و این خوان در مطبخ حیال می پختند.

اراده سردار کهندل خان و پردل خان همین بود، که قلعه قراه را در تحت تصرف حکم خود آورده، و رعایای قلعه مذکور، مطمع فرمان خود ساخته، و حاکم از طرف خودها در قلعه مذکور مقرر نموده، و چند نفر از روسا بطریق یرغمال گرفته، بندوبست پخته نموده، و معاودت فرمای قندهار شویم، که قلعه هرات، در استواری چون سد سکندریست، باین مشقت لشکر، تسخیر آن سیار دشوار و ناممکن است.

سردار شیردل خان که بشیر دلی خود مغرور بود، هرگز این سخنان برادران و امیران خود، بگوش اصفا نیاورده، چنگ مدعای خود را، در بزم برادران در نوا آورده، این نغمه می سرائید: که این چنین وقت غنیمت (۱) بدست نخواهد آمد، شاهزاده کامران بالفعل از تخت سلطنت هرات آواره، و

(۱) ک: وقت غنیم [؟].

انشاء الله تعالی زود، صیدِ سر پنجهٔ اقتدار مایان خواهد شد،
و تا هرات در تعاقبش رفته، انتقام اشرف الوزرا و وزیر فتح خان از
او خواهم گرفت.

دشمن هر وقت که دست دهد، در دفعِ آن فرصت و تاخیر
نباید کرد، تا آنکه تمامی سرداران طوعاً و کرهاً رضا جوئی سردار
شیردل خان مقدم دانسته، و حاکم خود را در قلعهٔ فراه گذاشته،
هزیمت فرمای جانبِ هرات شدند.

—

در بیان کشته شدن مهولی خان در قلعه هرات از
دست شاهزاده جهانگیر

و باغي شدن امراي هرات و کشیدن شاهزاده مذکور را از

هرات ، و جلوس دادن حاجي فيروزالدین شاه را بر تخت

و باز عزل شاه مذکور ، و نصب شاه محمود شاه و

نگذاشتن شاهزاده کاسران را در قلعه هرات

شبدیزِ قلم شیرین رقم ، در میدان این مدعا ، چنین
ترکتاز می نماید که :

در سنه صدر [هرگاه] شاهزاده کاسران ، قلعه هرات را
تفویض شاهزاده جهانگیر خلف خود، و وکیل خان و مهولی خان
پیش خدمت خود نموده ، بعزم تسخیر قندهار ، رونق افزای
قلعه فراه گردیده .

درین اثنا مابین وکیل خان و مهولی خان ، آتش عناد
شعله ور گردیده ، چنانچه شاهزاده جهانگیر ، بموجب مصلحت
وکیل خان خالوي خود ، صورت حیات [او] از صحنه زندگانی
محو ساخت .

از آنجا که دنیا دار مکافاتست ، بعد از چند روز عالیجاهان

مصطفی خان زوری (۱)، و دوست محمد خان ابدال ژئی و دیگر امرا با هم متفق شده، شهزاده جهانگیر و وکیل خان را از تخت جهانگیری هرات معزول ساخته، اخراج نمودند. بعده حاجی فیروزالدین شاه را بر سریر سلطنت هرات، جلوس دادند. چند روز حاجی موصوف، بزیارت کعبه تخت سلطنت هرات پرداخته، و امرا و رعایای هرات همه معتکف حریم کعبه طاعت و فرمان برداری او بودند.

بعد از چند روز امرای هرات، احرام کعبه عبودیت و بندگی حاجی مدوح شکسته، رُخ ناب گردیدند. و بمذبح وزیر تدبیر و مصلحت وقت، نندگان محمود شاه را بر اسب اقتدار سوار نموده، به تخت سلطنت فرود آوردند. و خود امرای مذکور، فیل و بارکش خدمات، و مانند پیاده چپ و راست در دایره خدمتگذاری میدویدند، تا مدت یکنیم ماه، از شطرنج بازی روزگار غدا را، این همه غل و نصب پادشاهان، بر تخت سلطنت هرات، صورت وقوع گرفت.

چون شاهزاده کامران، هرگاه در قلعه فره، ازین وقوعات هرات واقف شده، اولاً از محور صوب هسّتی مهولی خان پیش خدمت خاص، محور حسرت و افسوس گردیده، و محور خیال

(۱) الف: زوری [؟]. زوری قوم معروف غوریست که اکنون در شمال غرب هرات در نادغیس سکونت دارند، و این همان قوم است که به «سوری» شهرت یافته اند، و از اقوام معروف افغان بشمار می آیند، و در عصر غوریان تا هندوستان پراکنده شده، و شیر شاه سوری ازین قوم بود. اجداد شاهان غور هم همین سوری یا زوری بودند.

و عزیمت تسخیر قندهار از صحیفه^۱ خاطر محو نموده ، باستعجال تمام ، معاودت فرمای هرات خلد آیات [گردید] .

هرگاه شهزاده کامران بقطع منازل ، منزل انداز بیرون قلعه^۲ هرات گردیده ، امرا^۳ و خوانین هرات ، ابواب قلعه^۴ هرات ، بر رخ شاهزاده کامران مسدود ساخته نگذاشتند^۵ که قدم نهاد اندرون قلعه^۶ هرات گردد . تا مدت چند ایام ، بیرون قلعه^۷ مذکور ، در باغ^۸ شاهی ، سیار خیابان حیرانی ، و گلهای اندوه و حسرت می چید ، و از مفارقت معشوقه^۹ سلطنت هرات ، لاله وار داغ داغ حزن و بقراری^{۱۰} !

هر چند طرف اسرای هرات ، ابواب^{۱۱} رسل و رسایل مفتوح ساخته ، لیکن هرگز ابواب^{۱۲} قلعه^{۱۳} هرات بر چهره^{۱۴} حالش نکشادند تا آنکه شبی از شبها ، بموجب صلاح و رهنمونی طایفه^{۱۵} بردرانی (۱) ، که اندرون^{۱۶} قلعه^{۱۷} هرات ، محله^{۱۸} علاحده دارند ، از محله^{۱۹} آنها نردبان ها بر دیوار^{۲۰} قلعه^{۲۱} گذاشته ، هوس^{۲۲} جلوه ریزی نمودند .

درین اثنا چوکی مستحفظین^{۲۳} قلعه^{۲۴} مذکور باخبر شدند ، پروانه وار خودها را رسانیده ، شمع^{۲۵} حنگ را بر افروخته ، و بسیاری از لشکر شاهزاده^{۲۶} ممدوح بضرب شمشیر و تفنگ ، از نردبان^{۲۷} حیات بر زمین^{۲۸} مات انداختند . بقیه^{۲۹} تاب^{۳۰} مقاومت نیاورده ،

(۱) بردرانی طایفه ایست از افغانان ، که با درانی از یک نژادند .

اقدام یوسف زئی و مهمند و غیره را بردرانی گویند ، یعنی درانی علیا . این اقوام در افغانستان کمترین ، اکثر ایشان در شمال^{۳۱} پشاور تا سوات و دره^{۳۲} کُتُر ، و نیز در باجوڑ و خیبر سکونت دارند .

نردبانها درانجا گذاشته فراری شدند ، و در باغ- هزیمت داخل شدند .

هر چند شهزاده کامران ، با امرا^۱ و خوانین- قلعه^۲ هرات ، بسیار اسبان^۳ حیل و ری^۴ خود را در میدان تمهیدات و تدبیرات دوانید ، لیکن گوی مراد از میدان مدعا نبرد . امرای مذکور بحضور شاهزاده موصوف نوشته فرستادند ، که سرداران^۵ قندهار از فراموشی در تعاقب شاهزاده می آیند ، و عزم^۶ مقابله دارند . اولاً^۷ رفته بمقابله^۸ سرداران^۹ مدح^{۱۰} پردازند . اگر بفتح و فیروزی کامیاب گردیدند ، بعده^{۱۱} مقالید^{۱۲} (۱) ابواب قلعه^{۱۳} هرات دریغ نداشته خواهد شد .

حاصل که شاهزاده کامران از کامرانی هرات ، بسبب عناد^{۱۴} امرای هرات ، نالکل ماهوس گردیده . روزی چند در باغ^{۱۵} شاهی انتظار کشیده ، و از گلچینی گلزار^{۱۶} سلطنت هرات خارهای حسرت در پای مدعا خورده ، مانند بلبل نالهای اندوه می کشید . تا آنکه سردار صاحبان قندهار در قلعه^{۱۷} میرداؤد^{۱۸} (۲) که نزدیک سواد^{۱۹} هراتست منزل انداز شدند ، و دمبدم توسن^{۲۰} خیال مقابله^{۲۱} شاهزاده مذکور در میدان آرزومی دوانیدند . و ساعت بساعت سمندر^{۲۲} اراده را در عرصه^{۲۳} [قلعه^{۲۴}] تجویزات میخواستند .

(۱) مقالید = جمع مغلاذ بمعنی مفتاح و کلید است [—المنجد]. همین کلمه در صفحات گذشته « مکالید » آمده که شاید تصحیف کاتبان باشد .
(۲) میر داود = در حدود ۲۰ میلی جنوب هرات منزل مشهور است و از اینجا بعد وادی هریرود آغاز می شود .

در بیان رفتن سردار صاحبان قندهار از قلعهٔ فراه جانبِ هرات

و رسیدن عالیجاهِ شمان آخند زاده (۱) بطریق رسالتِ امر
شاهزاده، نزدِ سردار صاحبان در عرضِ راه، و سلسلهٔ محاکاتِ
مصالحه را در تحرک آورده، و پس رفتنِ وکیلِ مذکور،

بیمحصلِ مدعا

رسولِ قلم که فقراتِ نویس خیر و رفعِ شر میباشد، در
تبلیغِ این مدعا چنین بیان می نماید که: در سنهٔ صدر، هرگاه
سردار صاحبان موصوف از قلعهٔ فراه در تعاقبِ شاهزاده کاسران

(۱) الف: شمال اخوند زاده، ولی در متن مثل ک شمان اخند
زاده است. در ب اخوند زاده تمان است، که همان شمان اخند زاده
صحیح است. در نسخه ب درینجا مطلبی است که در امر معاصرهٔ
هرات بین سردار پردل خان و سردار شیر دل خان اختلافِ رأی بود،
سردار شیر دل خان میخواست هرات را بگیرد. ولی سردار پردل خان
خواهشِ هودت بقندهار داشت، تا که بالاخر سردار شیر دل خان آرزو
خاطر گردیده و ترکِ سرداری کرد و ارادهٔ رفتن حج نمود. درین
صورت سردار پردل خان هم طوعاً و کرهاً متوجه هرات گردید.

عزیمت فرمای جانب هرات شدند، در منزل خاک سفید (۱)، عالیجاه شمان اخند زاده و کلل شاهزاده^۲ مددوح، چون باد در نزد سردار صاحبان ورود آورده، رساله^۳ مدعا را پیش معلم دانش سردار صاحبان مطالعه نموده، شرح مطول مدعای موکل خود را عبارات مختصر بیان نمود که:

الحال شاهزاده^۴ موصوف، از آتش کینه و تفتاق، نالکل دست بردار، و بشه^۵ آب زلال اصال و اتحاد است، که اراده^۶ تدریس رساله^۷ مودب و اتقاق، نسبت سردار صاحبان بخاطر دارد، و بغیر ازین هرگز مباحثه^۸ منازعه و فساد نخواهد کرد. بلکه به تفاسیر کریمه^۹ — یُحِبُّهُمْ و یُحِبُّونَهُ — (۲) خواهد پرداخت، که نهال محبت و اتحاد را — أَصْلُهَا ثَابِتٌ وَ فَرْعُهَا فِي السَّمَاءِ — (۳) است.

و از قرار عهدنامه، ملک فراه که بعلقه^{۱۰} قلعه^{۱۱} هراست، در تصرف سردار صاحبان واگذار خواهد شد، و مبلغ یک لک روپیه عوض نعل نندی هم خواهد داد، و یکی از فرزندان خود در خدمت سردار صاحبان مأمور خواهد شد (۴)، که همیشه خواهد ماند. اما شرطیکه سردار صاحبان، عزیمت هرات موقوف داشته، مراجعت فرمای قندهار شوند.

(۱) خاک سفید — منزلیست در غرب فراه بماصله یحییای سیس میل

بر راه سابق هرات.

(۲) قرآن، المایده ۵۴ ج ۶.

(۳) قرآن، ابراهیم ۲۳ ج ۱۳.

(۴) الف: خواهد نمود.

هر گاه سردار صاحبان از [بیان] شمان اخند زاده وکیل مذکور، بر معنی لفظ مدعا واقف شدند، به تحشیت (۱) رساله^{*} انبساط و خبرمی پرداخته، جواهر اسرار معنی مشورت و مصلحت را مابین خود مطالعه نموده، گاهی حاشیه^{*} عهد و پیمان شاهزاده^{*} موصوف مطالعه می نمودند، و گاهی از رعونت^{*} نفس تکرار میکردند، که امروز شاهزاده کامران از سریر کامرانی آواره و مایوس، وقت بهتر از حالا بدست نخواهد آمد. و از رسم لفیف^{*} مفروغ در گذشته، (۲) درس لفیف^{*} مقرون شاهزاده^{*} موصوف میخواندند، و بدلا سایی وکیل مذکور می پرداختند، و منزل بمنزل سرعت تمام تر، جانب هرات میرفتند.

هر گاه سردار صاحبان منزل انداز بزیارت حضرت خواجه (۳) اوریا صاحب قدس الله سره العزیز گردیدند، دران منزل با علما^{*} دانش و اصحاب^{*} بینش مشوره نموده، مختصر مدعای خود را نوشته، بدست اخوند زاده^{*} مذکور داده رخصت دادند. و بجانب شاهزاده^{*} مددوح نوشتند که :

”وکیل والا معه“ (م) دستخط معلی رسیده،

(۱) الف : نخست رساله.

(۲) الف : وا گذشته.

(۳) ج : خواجه دریا [؟]. اما اوریا قریه معروفی است در شمال شرق فراه بمفاصله ۴۰ میل [— قاموس جغرافی افغانستان ۱ — ۱۸۰] که از سبزوار ۲۱ میل فاصله دارد [— دیوس راپورت ۳۰۲].

(م) ک : وکیل در لامعه [؟]

سخنانی که مقرون مصالحه و رفع منازعه بود
 بیان طراز نمود، لیکن حالی را شاهزاده^۱
 [معلى] خواهد بود، که مایان و مرحوم
 اشرف الوزرا^۲ وزیر فتح خان، چقدر خدمات و جان
 فشانیها، در خانواده^۳ سدوزائی خصوصاً از والد
 ماجد ایشان، که عبارت ازندگان محمود شاه
 است نموده ایم. نتیجه^۴ خدمات همین بود که
 اشرف الوزرا^۵ وزیر فتح خان را بگفته^۶ معاندین،
 بگوناگون عقوبات هلاک نمودند. نظر بران
 بر عهد و پیمان ایشان چه اعتبار؟

هر گاه مرد میدان میباشد، نسیم الله این
 گوی و این میدان! که ارین عرصه رخ تاب
 نگردیده، اسپ هم خود را در این میدان
 مبارک نتازند، نا موجب مدبر وزیر تقدیر، برد
 و مات از طرف که باشد؟^۷

شاهزاده کامرن چون از نوشته^۸ سردار صاحبان، و بیان
 نمان احمد زاده و لیل خود مطلع گردیده، پماده وار در نرسند
 حیرانی آمده، ناروخته^۹ اراده خود را بر قبل فرار انداخته، با
 اسپ خیزان (۱) و دوان، رخ نهاد قلمه لاش (۲). و در
 [حین] مات شاهزاده کامران، اکثر خوانین او معه^{۱۰} لسكر

(۱) الف: مانند اسپ حیران و دوان.

(۲) لاش = در جنوب غرب فراه بماصله ۹۲ کیلومتر واقع است.

آمده، مشرف استیلام سردار صاحبان شدند، و بخلع فاخره سرفرازی یافتند.

و باز درین اثنا وکلای بندگان محمود شاه و امرای هرات، معه محاکات مصالحه بحضور سردار صاحبان آمدند و بیان نمودند: که امرا و رعایای خاص و عام، از رفتارهای ظلم و تعدی شاهزاده موصوف، در کوره عذاب و ناخوشی (۱) بودند. ازین جهت او را در اندرون قلعه مذکور راه دخول ندادند.

الحال اراده شاه مدوح و امرای هرات همین است که: فیما بین طریقه اتحاد و سلسله مودت و وداد، صورت استحکام و انتظام پذیرد. احسن و انسب آنست که: سردار کهن دل خان را در قلعه هرات بگذارند، که با ما همدم [خوان] اتفاق، و شمع افروز مجلس وفاق بوده باشد.

و آنچه که مالیات هرات خواهد بود، آنرا بقرار چهار حصه قسمت کرده، دو حصه خلاصه از شاه مدوح، و یک حصه از امرایان، و یک حصه بسردار کهن دل خان داده خواهد شد. و در معامله نیک و بد و مقابله اعدا، با مایان شریک خواهد بود.

سردار صاحبان باین قسمت راضی نشدند. بلکه فریب بازی تصور نموده بخیال دانستند که در قلعه هرات، لشکر قدر قلیل و از جای دیگر هم استمداد برای اهل هرات نخواهد رسید، و قلعه را باسانی فتح خواهیم نمود و بکام دل، هم آغوش شاهد سلطنت هرات خواهیم شد.

و کلاي امراي هرات را بجواب صاف پرداخته رخصت دادند.
و تُخْمِـرِ قلعۀ مذکور در مزرعۀ خیال می کاشتند. و از
دهاقین قضا و قدر غافل [که] بسیاری کسان، مزرعۀ خود را
درویده، خرمن ها تیار نموده میخواستند که بردارند، صاعقه
تقدیر، گوشۀ چشمی نمود، و نگذاست که یکدانه تصرف،
نمایند.

در بیان جنگ نمودن سرداران قندهار با اسرا^۱ و خوانین هرات و فریب خوردن از محمد خان خلف عیسی خان کوهی

لوائی قلم. مشکین رقم، که معارک آرای میدانِ سخن
طرازِ است، در عرصه^۲ بیانِ این ما عا چنین بر افراشته میشود که :
در سنه ۱۲۳۸ صدر (۱)، سرداران قندهار، داخل سبزوار
گردیدند، درانجا مراسلات عالیجاه بنیاد یک (۲) هزاره،
بصحابت معتبری بحضورِ سردار صاحبان رسیدند باین مضمون که :

” ما از قدیم هوا خواه و اخلاص کیس سابق
هستیم (۳)، در خدمتگذاری مرحوم اشرف الوزرا^۴ وزیر
فتح خان، بهیچ وجه قصور نکرده ایم، و از مقدم
شریفِ سردار صاحبان باین ملک هرات بسیار خوش
شدیم .

در حال قلعه^۵ هرات، خالی افتاده، بدون مصطفی خان
زوری (۴) و دوست محمد خان ابدال زئی، دیگری
اندرون قلعه^۶ مذکور نیست و چندان قوت مقابله

(۱) الف : در سنه ۱۲۳۸ هـ، که صحیح آن ۱۲۳۸ هـ است.

(۲) ذکر وی سابقاً گذشت از روی فهرست کتاب رک :

(۳) ک : سابق هم در. (۴) الف : روزی [۹]

ندارند. هر گاه سردار صاحبان یزودی تشریف فرمای
 سر زمین هرات شوند، عجب میدان خالی افتاده است،
 و ما هم بجمع جمعیت موجوده خود، هم رکاب اتفاق
 سردار صاحبان گردیده، جواهر زواهر خدمات و
 جان فشانی خود را، در سلک مدعا منتظم خواهیم نمود.

از اینجا که بنیاد بیگ هزاره، پیش از ورود سردار صاحبان،
 سه هزار لشکر در قلعه هرات (۱) بر مصلا (۲) فروکش
 بوده، اولاً با اسرا و خوانین هرات، نان موافقت و سازگاری
 در تنور مدعای خود می پخت. و جهت اندرون رفتن قلعه هرات
 قانون حیل سازی را در نوا آورده. لیکن نواهای حیل سازی
 او در گوش اسرای هرات ناموافق افتاده، هرگز او را اندرون
 قلعه هرات جای ندادند، بلکه برایش نوشته فرستادند، که
 هر گاه شما با مایان، در مقام موافقت و اتحاد میباشید، پس
 اولاً با سرداران قندهار که بعزم تسخیر قلعه هرات، داخل
 سر زمین هرات میباشند، رفته مقابله نمایند، و ازینطرف هم
 کمک خواهد شد. هر گاه به هزیمت سرداران موصوف پرداختند،
 بعد در اندرون قلعه مانند مردمک دیده بشما حای خواهیم داد.
 و نوعیکه مرکوز ما فی الضمیر شما خواهد بود، دران خواهیم
 کوشید، و الا این سخنان شما، محض بی بنیاد است.

از اینجا که بنیاد بیگ هزاره، بنیاد مقابله سرداران

(۱) الف: لشکر واقعه هرات. ب: مصلاي واقعه بیرون هرات.

(۲) مصلاي متصل شهر هرات است.

مذکور نداشت، و از امرای هرات هم بنیاد کار خود محکم ندیده، در آب و گل مایوسی چون خرفرو رفته. بعد از روی مصلحت، بوضع ارتفاع بنیاد کاخ محبت و اتحاد سردار صاحبان ممدوح پرداخته، راغب تسخیر قلعه هرات گردید.

چنانچه سردار صاحبان از منزل میر داؤد کوچ نموده، عبور دریا ساخته (۱)، نزدیک پل مالان (۲) منزل انداز شدند. و دران منزل خلف بنیاد بیگ هزاره معه تحایف نفیسه و دوراس اسپان، بجهت ملاقات سردار صاحبان آمده، مشرف سلام گردیده، تحایف پیشکش نموده. سردار صاحبان هم به تعارف مهمانداری خلف مذکور بخوبی پرداختند. و او بسردار صاحبان، شمع افروز نزم خلوت گردیده، چراغ مدعای خود را، از شعله التفات و محبت سردار صاحبان بر افروخته. روز دیگر رقم رخصتی از دفتر خانه مهربانی و عنایت سردار صاحبان ممدوح حاصل نموده، روانه منزل گاه خود [گردید].

روز سوم عالیجاه سردار کهندل خان، بجهت ملاقات بنیاد بیگ هزاره، نشریف فرما گردیده، با او بنیاد دوستی و عهد و پیمان مستحکم نموده، مابین متفق اللفظ والمعنی شدند. بعده در تجویز و تدبیر وضع بنیاد محاصره قلعه هرات سعی گردیدند.

(۱) مقصد دریای هریود است.

(۲) پل مالان در حدود سه میل هرات بر راه قندهار بر هریود

سردار صاحبان طرف مشرق، بفاصله^۱ نیم گروه قلعه^۲ هرات سنگر زده، دران دایر شدند. و حاجی خان (۱) کاکری را حکم دادند، که از گرد و نواحی هرات، مردم ببلداران فراهم نموده، بوقت سب تاریک، روپروی دروازه^۳ هرات، بفاصله^۴ (۲) نرس تفنگ، برحها برتیب داده، سپاهیان برجسته، با جزایلهادران برحها تعیین نمایند، که احدی از اندرون قلعه آمد و رفت نکند. هر چند در وقت بنای برجهای مذکور، چندین مرتبه مابین لشکر هرات و سردار صاحبان، مقابله و مجادله روی داده، لیکن بهر صورت برجها را بمقابله^۵ هر دروازه^۶ هرات قایم نمودند، و سدر راه آمد و رفت مردم قلعه (۳) شدند، و هر که از اندرون قلعه بیرون می آمد سباهیان از برحها جزایل میزدند، و بسیاری را هلاک می نمودند.

اما آنکه امرای هرات نیز تمامی ابواب هرات خاکریز نموده، یک دریچه از دروازه^۷ مشهد (۴) مقدس گذاشته بودند، که ازان دریچه آمد و رفت می نمودند، و هر شب سواران و پیادگان از قلعه^۸ مذکور برآمده، با سواران چوکی سردار صاحبان، گریز جنگی

(۱) یکی از رجال معروف و وزیر سرداران قندهار است، که در حوادث سیاسی همین عصر دسب قوی داشت. و کاکر قوم سب که در ژوب و اکثر بلاد افغانی سکونت دارند.

(۲) الف: بمقابله.

(۳) الف: مردم کپل شدند.

(۴) این دروازه بقرب هرات بود، و ازان بسوی مشهد مقدس میرفتند.

نموده ، کشته و کشتانده باز باندرون قلعه مذکور میرفتند ، و سواران از لشکر سردار صاحبان تا بدروازه قلعه هرات در تعاقب سواران و پیادگان تعاقب میکردند . و چون از بالای قلعه ، شلک اتواب و جزایر (۱) می نمودند ، سواران سردار صاحبان ، از عین دروازه واپس می آمدند .

تا مدت چهل پنجاه روز ، مابین لشکر سردار صاحبان و لشکر هرات ، گرگ جنگی واقع بوده ، و دوان سال حکم ایزد منعال ، سقای ابر بهار ، ناب باشی آن سرزمین چنان پرداخته بود ، که از سی آب و لای ، پیاده چون خر بگل فرو میرفت ، چه های سواره ، که بحرک نماید .

سردار صاحبان ایام بارش ، در سنگر توقف داشتند ، و قدمی بیرون نمی گذاشتند ، و دران سنگر چنان آبادی دَکاکین از سوه فروسان و طبّاخان و قصّابان و رخب فروسان و عمره کنانیده بودند ، که هرات ثانی در نظر مردم می آمد . و عالیجاه گلزارخان (۲) که مامای عالیجاه سالو خان بود ، بسبب واقف کاری ، او را بجهت تحصیل مالیات دیهات بیرونات (۳) قلعه مذکور مامور نمودند ، که در عرصه اندک چهارلک (۴) جمع آوری مالیات نموده ، و داخل خزانه سردار صاحبان نمود .

(۱) الف : و جزائیل ها می نمودند .

(۲) الف : گلزارخان .

(۳) بیرونات = جمع بیرون و از استعمالهای ناروای سررایان این عصر

است ، که با معاییر ادبی موافقتی ندارد .

(۴) ب : دوسه لک .

سردار صاحبان بسبب چنین خدمات مالیات ستانی، تقدّر اعزاز و آبروی، در جیب مدعای عالیجاه گلزار خان می انداختند، و بهر حال بتازه روی گلزار عزت و حرمت عالیجاه مذکور می پرداختند.

لیکن رفته رفته بمقتضای — مَن عَانَ ظَالِمًا فَقَدْ سَلَّطَهُ اللَّهُ عَلَيْهِ — (۱) درخور این همه خدمات جمع آوری مالیات، بوقت مراجعت هرات، چنان نتیجه یافت، که ذکر آن در داستان مراجعت هرات بیان نموده خواهد شد، که گلزار عزتضی را در طرفه العین پرباد دادند.

(۱) مقوله عربی است یعنی: کسیکه نا ستمگاری مددگاری کرد، خدا او را بر وی گماشت.

در بیان رفتن سردار شیر دل خان برای ملاقات محمد خان کوهی و آگاه شدن از فریب بازی کوهی مذکور و باز آمدن در هرات

ابر قلم سیه رقم، که اقطار (۱) بار لائی سخنان آبدار است، بهارستان این مدعا را چنین سرسبز ساخته بیان می نماید که: بعد مسامحت بارش باران، سردار صاحبان از سنگر کوچ نموده، در باغ شاهي که متصل قلعه هرات است، منزل انداز گردیدند، و هر روز چو کهای طرفین، دست از گریبان جنگ و جدال و قتل و قتال کوتاه نمیکردند.

درین اثنا مراسلات عالیجاه محمد خان کوهی (۲)، به خدمت سردار صاحبان ورود (۳) یافتند، دران مندرج بود: "که ما همیشه اخلاص کیش و هوا خواه خاندان عظیم الشان بوده و قدوم میمنت لزوم سردار صاحبان [را] از خدای عز و جل میخواستیم. الحمد لله که بکام دل رسیدیم. الحال اراده خاطر این

(۱) اقطار را مولف جمع قطره پنداشته، در حالیکه جمع قطر بمعنی ناحیت زمین یا قطر دائره است. بجای آن قطرات صحیح است.

(۲) مقصد از کوهی منسوب به فیروز کوه است که اقوام سکنه آنرا فیروز کوهی گویند و در قلعه نو و بادغیس شمال هرات در نشیب های غری فیروز کوه ساکنند.

(۳) ک: وارد یافتند.

اخلاص کیش همین است که باهم متفق گردیده ، مهم تسخیر قلعه هرات را بانجام رسانم . لیکن دو حرف حجاب راه این مدعا شده اند : یکی آنکه بدست که عالیجاه سالو خان ، پیش من التجا آورده و اراده ملاقات سردار صاحبان دارد ، و از خصوص سردار صاحبان ، نهایت در هراس ، و چون قلم سرگردان فقرات نویس وسواس ۱

هر گاه یکی از سردار صاحبان ، ششم ثدوم اشفاق لزوم ، بزم افروز ملاقات ما شوند ، که رفع تیرگی وسوسه و هراس عالیجاه سالو خان ، بحراغ مهربانی و التفات آن عالیجاهان نموده شود . که او هم می بعد از این در دایره خدمتگذاری و حان نسائی ، بصدق عقیده و اخلاص ثابت قدم خواهد بود ، و هرگز بای از دایره فرمان برداری سرون نخواهد گذاشت .

و دیگر اینکه : بناد سگ هزار ، با ما نیادر مخالف و عباد مستحکم دارد ، و بالفعل بناد سگ مذکور ، [بنیاد] انداز اقامت ، در نزد آن سردار صاحبان میباید . هر گاه به تخریب بناد بنهاد بیگ مذکور پرداخته ، او را اسیر و دستگیر نمایند ، یقین که بناد محبت و وداد ، مستحکم مابین خواهد بود ، و تا اند مرهون احسان سردار صاحبان خواهیم بود . بعد انجام این هر دو مطلب ، ما هم بجمیعت لشکر آمده ، حاضر رکاب خودار صاحبان خواهیم شد ، و بفضل الهی کشایش قفل ابواب قلعه هرات ، موقوف نیک اشاره مقالیه تدبیر منست ، چرا که امرای هرات بدون ما دیگر جای استمداد

ندارند . این قدر خویشتن داری که در قلعه مذکور نموده اند ، محض بامید استمداد و کمک منست ، انشاء الله بشرط رسیدن ، مفاتیح ابواب قلعه مذکور بدست من خواهد افتاد ، و فتح قلعه مذکور ، بی جنگ و جدال ، نصیب سردار صاحبان خواهد شد .^۹

چون سردار صاحبان از چنین نوشته کوهی مذکور مطلع شدند ، فریفته سخنان تزویر بنیان او گردیده ، ماسن خود ، شمع خلوت را روشن کردند ، و شعله این سخن (۱) را بیان نمودند : که مردم این سر زمین ، نهایت دغا باز ، که در تلبیس ، ابلیس لعین را هم درس میدهند ، مبدا کدام دام حيله وری در رهگذر مدعای مایان انداخته ، طایر وجود مایان را صید سرپنجه مدعای خود نمایند ، و درین باب ، فکر مفصل و تدبیر بر اصل باید نمود : که فردا دست تغابن (۲) و حسرت نمالیم ، و لب افسوس بدندان ندامت نخائیم .

سردار صاحبان هنوز راه این مدعا را بهای اندیشه و تدبیر می پیچودند ، که در این ضمن خبر رسد : که عالیجاه محمد خان کوهی ، لک لک خانه (۳) ملک بنیاد بیگ هزاره [را] در تحت تصرف خود آورده ، به تخریب بنیاد هزاره مذکور پرداخته .

(۱) الف : بخان .

(۲) تغابن = زیان کاری و مجازاً بمعنی فسوس [— غیاث] .

(۳) الف : یک شلک خانه [۴] . لک لک خانه مطابق ک ، ب

جائی بود در قلعه نوشمال هرات مسکن قبائل هزاره که ذکر آن در تاریخ هرات سیفی (ص ۳۱۹) هم آمده است .

بنیاد بیگ هزاره که در نزد سردار صاحبان واقعه^۱ هرات بود ، بمجرد شنیدن این خبر وحشت اثر ، بنیاد هوش و حواس خود را از دست انداخته ، و خلف خود را بمع^۲ عمل^۳ قدرقلیل ، در خدمت سردار صاحبان گذاشته ، خود بجمعیت موجوده از خدمت سردار صاحبان مرخص و روانه^۴ ملک مالوفه^۵ خود شده .

سرداران مددوح ، بعد رفتن بنیاد بیگ هزاره ، پاس بنیاد بلند اساس ناموس و سرداری خود ملحوظ نداشته ، بموجب نوشته^۶ کوهی مذکور ، کوه الوند بدنامی را بر سر خود برداشته ، از روی مصلحت وقت ، خلف بنیاد بیگ هزاره را در بنیاد نظر بندی انداختند . بعد ازان سردار هزار بیه^۷ سجاعت و دلآوری سردار شیردل خان ، بجمعیت یکنیم هزار لشکر حر^۸ ار خوش اسهان زره هوش شمشیر زن نیزه باز ، بجهت ملاقات کوهی مذکور ، روانه^۹ مشهد خورد ریزه (۱) گردیده .

هرگاه سردار موصوف ، سرخوش باده^{۱۰} ملاقات کوهی مذکور شده ، مشار^{۱۱} الیه مقدم سردار مددوح [را] از جمله^{۱۲} مددگاری بهت و طالع قوی خود دانسته ، انواع انواع مراسم مهمانداری و تعارف بجا آورده . لیکن از خبث باطن ، تخم اندیشه^{۱۳} باطله در زمین خیال خاطر خود کاشته ، اراده داشت ، (۲) که در حین شمع افروزی مجلس ضیافت ، بر خوان یکرنگی به لقمه^{۱۴}

(۱) خورد ریزه جائیست در بادغیس شمال هرات مسکن فیروز کوهی .

(۲) ب: اراده داشت که سردار مددوح را بر خوان یکرنگی به لقمه^{۱۵} یکرنگی اسیر و متیلا نمایند .

نیرنگی گرفتار و مبتلا نمایم . لیکن یکنفر توپچی باشی که سابق با سردار ممدوح معرفت داشت ، بلکه ملازمی سردار موصوف هم نموده بود ، سردار مذکور را از همین اراده^۱ باطله^۲ کوهی مذکور مطلع و باخبر نموده بود .

سردار موصوف ، باطلاع این معنی ، از روی شیر دلی مستعد و آماده گردیده ، سپاه خود را مسلح و مکمل نموده ، دست بشمشیر نشستند . چون کوهی مذکور این حالت را معاینه نمود دانست : که سردار صاحب معزی الیه ، از قتیله^۳ تفنگ اراده^۴ ما بوئی برده است . بعده دست کوتاه فکری خود ، در آستین عاقبت اندیشی باز کشیده ، در تمهید رفع اندیشه^۵ سردار موصوف گردید . بھر قسم سردار مذکور را در مجلس ضیافت خود آورده ، مابین خودها عهد و پیمان نمودند ، و الوخان را نیز با سردار صاحبان [آشتی داده ، رفع کدورت و کینه^۶ دیرینه نمودند .

روز دیگر کوهی مذکور ، تعایف نفیسه و اسهان^۷ خاصه ، پیشکش سردار موصوف نموده رخصت داده ، و عالیجاه خدا نظر خان ماسای سردار صاحبان^۸ پیش خود توقف داد ، و به سردار شیر دل ، کوهی مذکور مخاطب گردیده ، که عساکر میمنه (۱) و آور گنج (۲) ، برای تخریب بنیاد بیگ هزاره طلبانیده بودیم . بعد فتح ملک

(۱) شهرست در شمال هرات فاصله ۵۲ کیلومتر که مرکز ضلعی بهمین نام شمرده می شود .

(۲) آور گنج = همان گرگانج [جرجانیه] های تخت خوارزم قدیم

است ، که درین اواخر شامل جماهیر آسیائی شوروست .

لکی لکی خانه ، بنیاد جمعیت بنیاد بیگ هزاره کشیده شده ؛
که او جانب قلعه^(۱) بامیان (۱) ، آواره و در پدر میگردد ، و
پسرش نزد سردار صاحبان نظر بند .

دشمن قوی بنیاد من ، همین بنیاد بیگ هزاره بوده ، الحال
احتیاج طلبانیدن لشکر سمنه و آور گنج نیست ، بالفعل عالیجاه
سالو حان بجهتِ ممانعت لشکر مذکور فرستاده می شود ، که
حرکت لشکر مذکور از انجا نگردد ، و امرای قلعه^۲ هرات که
چشم امید بر کمک من دارند ، بمحرد رسیدن سر زمین هرات
فتح قلعه مذکور نصیب سردار صاحبان خواهد شد ، و حالا که
فرستادن سالو حان طرف میمه و آور گنج محض برای طلبانیدن
لشکر ما در مقابله و مجادله^۳ سردار صاحبان بود .

سردار صاحبان از چنین وریب نازی و سالوسی سالو حان بی
نبردند ، و بحسب استدهای محمد خان کوهی ، عالیجاه خدا نظر
حان مامای خود را در نزد کوهی مذکور گذاشته ، خود سردار
شیر دل خان از مشهد خورد ریزه مراجعت فرمای هرات گردیده .
بعد از چند روز کوهی مذکور معه چهار هزار لشکر^۴ ، دو هزار
سواره اسپان و یکنتم هزار خر سواره جزایلی ، و پانصد نفر پیاده^۵
تفنگچی ، و چهار عرابه نوپ ، بانفاق مامای مذکور ،

(۱) بامیان = در شمال غرب کابل در سلسله کوه نانا فاصله ۱۴۰
میل واقع و ارتفاع ۸۴۸۰ م از سطح بحر کاین است . درینجا تنهائی
بزرگ بودا در صخرهای کوه موجود است ، و مرکز مهم بودائی در
عصر قبل الاسلام بود ، اکنون دران وادی اقوام هزاره سکونت دارند .

بقطع منازل داخل هرات گردیده ، بر لب دریای (۱) متصل
 هل مالان (۲) فروکش شده ، سردار صاحبان بجهت استقبال
 کوهی مذکور ، سردار عظیم الوقار سردار کهندل خان را مامور
 نمودند . و هم ندارک ضافت و مهمانداری کوهی مذکور
 گرفتند ، و چشم انتظار براه آمدن کوهی مذکور داشتند .

بعد از چند مدت سردار موصوف پس آمده بیان نمود : که
 محمد خان کوهی بسبب (۳) آمدن پس ماند لشکر خود و تجهیزه
 سامان ، سه چهار روز مهلت طلب [نموده] بعد ازان آمده ، ملحق
 رکاب خواهد شد . سردار صاحبان ، سخن کوهی مذکور ،
 محل اعتبار دانسته ، چهار روز طریق اصطبار ورزیده ، و بجرعه
 نوش باده انتظار بودند و نمی دانستند ، که کوهی مذکور
 خود مجنون وار عاشق جمال لیلی قلعه هرات ، و فرهاد وار
 در کندن بیستون مدعای تسخیر هرات جان شیرین میداد (۴) ،
 و خسرو آرزوی خود را بر سر راه اتفاق امرای هرات جلوس داده ،
 بفریب بازی و خدعه طرازی سردار صاحبان می پرداخت . بلکه
 خیال اسیری و دستگیری سردار (۵) موصوف در دل خبث منزل
 خود داشت ، لیکن قادر نشد .

(۱) الف : بر آب دریا .

(۲) هل مشهور هریرود که بجنوب شهر هراتست .

(۳) ک : سبب .

(۴) الف : میدارد .

(۵) الف : سرداران .

در بیان فریب بازی محمد خان کوهی و جنگ نمودن با سردار صاحبان و هزیمت یافتن کوهی مذکور

مبارز قلم تیز رقم ، که معارک آرای سخن طرازیست ،
در میدان این مدعا چنین ترددات بیان می نماید که : در
سنه ۱۲۳۸ صدر ، هرگاه محمد خان کوهی داخل سرزمین هرات
گردیده ، در ظاهر بنواختن طبل اتفاق و کمک سردار صاحبان
می پرداخت ، و در باطن قانون سازگاری و موافقت با امرای
هرات در نوا می آورد . تا اینکه بعد از چهار یوم سردار کهندل
خان ، باز بجهت ملاقات و استقبال کوهی مذکور ، تشریف فرما
گردیده . و سردار صاحبان ، در باغ اسباب ضیافت و مهمانداری
از اغذیه گوناگون و فروش بوقلمون مهیا و موجود ساخته ، و
اتوای سلامی تیار ساخته منتظر مقدم کوهی [مذکور] بودند .

سردار کهندل خان هنوز نارسیده ، که کوهی مذکور پیش
از رسیدن سردار مددوح ، خر سواره و پیاده ها پیش روی خود
ساخته ، و سواران پس پشت خود نموده ، بموجب سازگاری
امرای هرات ، رخ نهاد اندرون قلعه هرات گردیده . و عالیجاه
خدا نظر خان ماما ، که با کوهی مذکور همکاب بود ، بملاحظه
این صورت ، محو حیرت شده ، مضطربانه همه عمله خود ، جلور
اسهان برداشته ، از لشکر کوهی مذکور جدا گردیدند .

در این صورت مابین مامای مذکور، و لشکر کوهی، فساد (۱) برپای گردیده، از طرفین چند نفر مقتول و مجروح شده. آخر مامای مذکور، جان خود را کشیده، افتان و خیزان و گریزان، خود را در باغ با صد داغ حسرت، نزد سردار صاحبان رسانیده. و کوهی مذکور باین فریب بازی، طرف قلعہ هرات رفته. اسرای هرات، لشکر کوهی را در اندرون قلعہ راه نداده، بیرون قلعہ متصل دیوار حصار، جای توقف دادند. فقط تن تنها بمعده چند نفر خواص محمد خان کوهی را در اندرون قلعہ بردند.

درالوقت از اندرون قلعہ، این چنین شلک اتواب متواتر گردید، که رعد فلک در خروش، و گاو زمین در جوش لرزه آمده. سردار صاحبان، از شلک اتواب مذکور یکبارگی در تعبیر آمده، حیران این ماجرا ماندند، و رساله تدبیر (۲) و اندیشه را مابین خود کشاده مطالعه می نمودند، و انواع انواع فقرات، بر صبیغه مصلحت نگارش میدادند.

درین اثنا گوناگون اخبارات رسیدند، بعضی میگفتند: که مصطفی خان زوری در قلعہ آرگ (۳) هرات، لوای بنی و عناد بر افراشته است. و برخی بیان می نمودند: که محمد خان کوهی، سردار کهندل خان و [ماما] خدا نظر خان را اسیر و دستگیر نموده، همراه خود در اندرون قلعہ برده.

(۱) الف: کوهی دست فساد.

(۲) الف: تدبیر و دلاسه را.

(۳) آرگ = قلعہ شاهی.

هرگاه اینچنین اخبارات مختلفه ، بسمع سردار صاحبان رسیده ، هوش و حواس خود باخته ، فقرات نویسنده غم و الم گردیده ، تجویز کردند ، که الحال در باغ نشستن ، دیده و دانسته ، خود را در آتش جنگ سوختن است ، که مبادا لشکر کوهی مذکور و لشکر هرات ، دیوارهای باغات را گرفته ، مایان را محاصره نمایند ، بعده جان کشیدن نتوانیم . بهتر است که ازین باغ خودها را بیرون کنیم .

در صورت مجوز این مصلحت ، عالیجاه [سردار] شیردل خان ، از روی شیر دلی معه^۱ عمله^۲ خود ، در ساعت سوار گردیده ، یفته پیش روی لشکر هرات گرفته که هوس برآمدن باغ نکنند . بعده سردار کثیرالقدر سردار پردل خان از پردلی تمام جمیع اسباب خیم و صندوق خانه و اتواب و دکاکین اردو بازار و غیره از باغ کشیده ، معه سوار و پیاده متوجه تخت صفر (۱) که واقع هرات است گردیده .

لشکر محمدخان کوهی ، بعد معاینه^۳ صورت کوچ^۴ لشکر سردار صاحبان ، یورش (۲) جانب باغ مذکور نمودند . عالیجاه سردار شیردل خان که پیش راه^۵ آنها گرفته ، و در دایره^۶ جلادت و مردانگی ثابت قدم بود ، نگذاشت که لشکر کوهی مذکور قدم پیش نهاد شود . مابین لشکر هرات و سردار موصوف ، نایره^۷ آتش جنگ و جدال شعله ور گردیده . بسیاری از لشکر

(۱) تقریب گاه معروفیست در حدود ۳ میلی شمال هرات .

(۲) ک : یرش . یرش یا یورش در تورکی بمعنی هجوم و حمله است .

کوهی مذکور، چون بزهای کوهی، بساطور جلادت و دلاوری
حلال نموده، در مسلخ قتل و قتل آویزان می نمودند.

هر گاه سردار کهندل خان بهمیم اسباب، سالمآ از باغ
مذکور برآمده، منزل انداز تخت صفر گردیده، همان وقت
سردار شیر دل خان از روی مصلحت از میدان وغا (۱)، عنان
تاب گردیده، رخ نهاد دامن کوهستان [گردیده] و لشکر
کوهی بعد عنان تابی سردار موصوف، تفنگ زنان در تعاقب،
چون سایه افتادند، پخیال اینکه سردار موصوف هزیمت
خورده میروند.

چون لشکر کوهی و هرات، از دیوارهای باغات بیرون آمدند،
و بمیدان صاف رسیدند، همانوقت سردار شیر دل خان از روی
جلادت و شیر دلی معه سپاه و عمله، یکبارگی جلو اسبان برداشته
خودها را بر لشکر کوهی مذکور رسانیدند. و بسیاری از لشکر
کوهی، زیر تیغ بی دریغ کشیدند. و در حین مقابله، لشکر
کوهی فقط از شنیدن آواز مهیب بزن بزن جوانان لشکر سردار
ممدوح، اسلحه حیات (۲) از تن خود دور انداخته، جرعه نوش
باده بیهوشی می شدند.

جوانان مذکور، دست برپیش دراز آنها انداخته بر زمین
میزدند، و سرهاش می بریدند. و لشکر پیادگان کوهی،
ملک الموت را بهشم خود دیده، بجوانان مذکور بکمال عجز

(۱) وغا = جنگ.

(۲) الف: سلاح حیات.

و ژاري میگفتند: که برای خدا ما را نکشید، که مسلمانان اهل سنت و جماعت میباشیم. افغانان بزبان افغانی با آنها مخاطب میشدند "ستاسی وژل لوی ثواب لری" (۱) افغانان همین میگفتند: که کشتن شما، برای ما بسیار ثواب دارد، و سر آنان را بیرحمانه می بریدند، و بقتراک اسپان خود می بستند، تا آنکه لشکر کوهی و هرات شکست فاحش خورده. لشکر سردار موصوف، مظفر و منصور گردیده، سربازی لشکر کوهی بر تخت صفر آورده، به پیش سردار بردل خان میگذاشتند. و از خدمت جنگ بیخود شده، بزبان افغانیه، بسردار صاحبان اظهار خدمتگداری و جانفشانی و مردانگی خودها را کرده، تقاضای امزودی تنخواه میکردند (۲). سردار صاحبان می خندیدند، و آفرین آفرین بجوانان می گفتند. و هریک را بفراخور مردانگی و شجاعت، بانعام لایقه و خلاع فاخره سرفراز و خوشوقت می نمودند.

بعد ساعتی هنوز غبار جنگ از فلک فیروزه رنگ برطرف نشده بود، که امرای هرات، بجمعیت سوار و پیاده اندرون قلعه هرات برآمده، بنواحتن طبل جنگ پرداختند. سردار شیردل خان باوجود ماندگی و هلاکت جنگ سانی [باهم]

(۱) این خطاییه پشتو در هر سه نسخه غلط نوشته شده، مطابق مجاوره پشتوی قندهار در متن قرار داده شد.

(۲) این جملهها از ک. عنایا نوشته شد، اما در نسخه الف چنین است: "بزبان افغانیه بسردار صاحبان میگفتند: داسرونه دد دشمنانوستا (در ص ۲۱۹)"

عنان تايي را عار دانسته، عنان اسپ همت خود را معه^۱ عمله^۲ سپاه نصرت پناه (۱) جانب لشکر درات گردانیده، و در میدان جنگ، ترددات^۳ دلیرانه (۲) و حملات بهادرانه^۴ بسیار نمود تا

(بقیه حاشیه ص ۲۱۸)

به گونه مندم، و گوره مرونه دغسي توری و هي، تاسي پر تنخواه ز مو^۵ کونه شوروي - این سرهاي دشمنان به کون شما بیندازم ببینید مردان باین قسم شمشیر میزنند و شما بر تنخواه مایان کون خود را شورش میدید!

مرتب نسخه^۶ ک شاید این جملات را قصداً حذف کرده و خلاف تهذیب پنداشته است. در نسخه^۷ ب هم حذف شده و فقط بجای آن نوشته اند: « سخنان^۸ پیهوده سردار میگفتند^۹ ». چون در نسخه الف متن آن موجود است ما حذف آنرا جایز ندیدیم، و یقیناً طرز خطاب آن از روی آداب کنونی عصر ما، خلاف تهذیب است، ولی باید دید که مؤلف بیچاره بزبان قرن بیستم حرف نمی زند، بلکه زبان و طرز ادای دو قرن پیشتر است، و آنهم طرز خطاب مردم ساده و بدوی و بی تعلیم! اما این طرز خطاب بخوبی واضح میگرداند، که افغانان دلاور و ساده و آزاده با چه سادگی و مساوات سرداران خود را می دیدند و خطاب میکردند! و حتی با شاهان مقتدر نیز چنین بودند! و این نکته ایست که احساس اتکا^{۱۰} بخود و غرور قومی و خودی فردی و نظر مساوات افغانان ساده و آزاده را بخوبی نمایندگی میکند. پس حذف چنین چیزها که مخالف آداب امروزه است از اوراق تاریخ جایز نیست. و ما نمی توانیم مدعی باشیم، که اجداد ما دو صد سال قبل با همین آداب و نزاکتهای معاوره و مغایبه^{۱۱} تملق آمیز مروج کنونی حرف میزدند!

(۱) الف: نصرت اتباه. (۲) الف: ترددات دیوانه.

آنکه امرای هرات، پیاده وار در ششدرِ هزیمت، مات گردیده، فرار اختیار نموده، داخل اندرون قلعه^۱ شدند و دوباره سرِ شورش و عناد از گریبانِ فساد بیرون نکشیدند.

درین اثنا مرازِ آفتاب عالمتاب، تردداتِ نور و ضیا نموده، منزل اندازِ مغربِ زمين، و وشاقان^(۱) انجم در چهار سوق لیل قایم کردند (۲). سردار صاحبان از س تردداتِ جنگ، از میدان و غا، عان تاب گردوده، بر منزل تختِ صفر (۳) مستقر، و صبح از انجا کوچ نموده، در چمن (۴) زارِ هرات که مفاصله^۲ سه کروه دارد رونق افزای شدند و با خوانین خودها هر یک عالیجاهان عبدالله خان اچکزئی (۵) و نایب ملا مومن خان غلزئی و رمضان خان هوتکی و حاجی خان کاکری، شمع افروز بزم خلوت گردیده بان نمودند، که محمد خان کوهی چنین نردِ دغا بازی باخته، و سالو خان نیز برای گرفتن لشکر میمنه و آورگنج رفته است، هرگاه سالو خان با اجتماع قشونات به آن لبِ دریا آمده، و ازین طرف لشکر قلعه^۳ هرات خواهد شد. پس درسان دو لشکر گرفتار خواهیم شد. دران وقت جان کشیدن ازین دو عساکر بسیار مشکل!

(۱) وشاق = در تورکی بمعنی امرد و بجه خوشروی است.

(۲) الف: گردیدند. (۳) الف: تعب سفر.

(۴) ک: در چمن ... از هرات. الف: مانند متن.

(۵) در باره^۴ این رجال تعلیق نمبر ۲۱ را بخوانید.

انسب (۱) آنست که از دریا عبور نموده، در مکان میر داؤد منزل انداز شویم. اگر ازان طرف سالو خان آمده، پس بمقابله او خواهیم پرداخت. هر گاه لشکر هرات آمده، هر اینده باو جنگ را در نوا خواهیم آورد، و از اندیشه دو لشکر قارغ البال خواهیم شد.

سردار صاحبان و خوانین و امرا، بدین مصلحت همدستان (۲) گردیده. روز دوم از چمن زار کوچ نموده از مکان آوبه (۳) عبور دریای هرات نموده، در منزل میر داؤد آمده، فروکش شدند. چند روز مکث پذیر بوده، در بحر اندیشه و تدبیر تسخیر قلعه مذکور شناوری میکردند، و در گرداب انتظار غوطه میخوردند، که درین اثنا چاهار از قندهار معه نوشته سردار مهر دل خان ورود آورده. مندرج بود که: عالیجاه سمندر خان (۴) بامیزئی، بجمعیت لشکر بر سر قندهار آمده، سخت محاصره نموده است. و نایب گل محمد که عزیز قریب اوست (۵)، مبادا قریب بازې نموده، زمام ملک قندهار، بدست او سپارد. درینصورت خرابی کلی روی خواهد داد. یکی از سردار صاحبان [بزودی] عزیمت فرمای [اینطرف] قندهار گردد، که

(۱) ک: مشکل آن است که از.

(۲) الف: همدستان. (۳) الف: روته [؟]. اما آوبه جای

معروفست بلو طرف هریرود در شرق هرات.

(۴) سمندر خان بامیزئی در دهله شمال قندهار اقطاع داشت و نایب گل محمد خان فرزند شاه ولی خان صدر اعظم احمد شاه ابدالی بود.

(۵) ک: وقت [؟].

بر وقت بدفع دشمن پرداخته آید، و الا صورت حال مقدمه دگرگون
بنظر می آید .

سردار صاحبان بمجرد دریافت این خبر وحشت اثر، نهایت
مشوش گردیده، خیال محال تسخیر هرات از سر کشیده و فکر
نمودند، که مبادا ازین سو رانده، و از آن سو مانده شویم، و
بر طبق مضمون بیت :

پیچاره خر آرزوی دم کرد

نا یافته دم و دو گوش کم کرد

سبادهای ملک قندهار هم از دست برود . همان دم، لاله وار
داغ مفارقت هرات، بر دل گذاشته، بعه "جمعیت لُسکر خود،
مراجعت فرمای قندهار، و از دغا بازی محمد خان کوهی و
سالوسی سالو خان، دست افسوس چون مگس می سائیدند .

در بیان مراجعتِ سردار صاحبان [قندهار] از هرات

بی نیل مقصود

و در عرض راه غارت نمودن شهزاده سلطان‌علی خلف شهزاده

کامران را و جنگ نمودن با او

شب‌دیز (۱) قلم مشکین رقم در طی منازل این مدعا چنین
تیز رو بیان میگردد که: در سنه یکهزار و دوصد و سی و هشت
هجری، هرگاه سردار صاحبان، باین همه فریب بازی، از
تسخیر هرات مایوس، و مراجعت فرمای قندهار شدند.

در اول منزل عالیجاه گلزار خان که عمر سالو خان بود،
او را بسبب عداوت و عناد سالو خان، باوجود [خدمات] مالیه
ستانی هرات و غیره، همه را نسیاً منسیا (۲) نموده، در عین
سواری، سواران سردار صاحبان، بموجب حکم، از چهار طرف
بر عالیجاه گلزار خان جلوریز شده، گلزار عزت و تمکین او را
بر باد دادند. کسی از سواران شال از سرش برداشته و کسی
شمشیر از کمرش خلاص نموده. و کسی تفنگچه‌ها و کسی
قبا و چوغه (۳) از برش بیرون آوردند. در یک پیراهن و

(۱) شب‌دیز = شب رنگ واسپ سیاه خسرو پرویز [—غماث].

(۲) یعنی فراموش.

(۳) چوغه یا چوخه = نوعی از قبا ست.

زیر جامه (۱)، از اسبش فرود آورده و بازویش بریسمان بسته ،
بر استر (۲) لگد پُران [او را] سوار نموده ، تا بقندهار آوردند، و
بدست ستم عالیجاه خدا نظر خان ماما سپردند ، تا مبالغ کثیر ازو
حصول نماید .

مامای مذکور در صورت (۳) ملای خدا ترس، و در ستم گاری
از حجاج بن یوسف هم گذشته ، عالیجاه گلزار خان را در
مجلس خود بار احصار داده ، و یکجای همراه خود بر خوان
طعام خورانیده ، بعده حکم بر عقوبت او میداد، که او را در
شکنجه عذاب گرفتار نموده (م) ، از حد بیحد ظلم بر حالش
میکردند . نعوذ بالله هیچ مسلمانی را بدست ستم اینچنین ظالم
[خدا] گرفتار نکند (ه) . غرض باین همه عقوبات گوناگون و
عذابها ، مبلغ یک لک روپیه از عالیجاه گلزار خان حصول
نموده ، او را رهائی دادند . آخر نیجه خدمان هرات همین
بود ، که عالیجاه مذکور ، از سردار صاحبان یافت .

شهزاده کامران بعد فرار هراب در قلعه لاش رفته ، آتش

(۱) الف : براهن از زین اسبش نرود .

(۲) استتر : خچر .

(۳) ک : بجای [ملای] نقاط گذاشته اند .

(م) الف : نموده ، و آب دم های تماکو داده ، طعامیکه خورده
بود از کون او میکشیدند، نعوذ بالله .

(ه) الف : بیت :

نماند ستمگار بد روزگار بماند پرو لعن پایدار

افسوس و اندوه هرات در مطبخ خیال می پخت ، و در آتشی انتظار می سوخت ، که آیا مقدمهٔ هرات چگونه خواهد شد ؟ و این معشوقهٔ سلطنتِ هرات ، هم آغوش که خواهد گردید ؟

معنی (۱) قلمِ مشکین رقم ، چنین نغمه طراز بیان میشود که :
هرگاه سردار صاحبان بدریافت خبر قندهار ، عزیمت تسخیر هرات موقوف داشته ، مراجعت فرماید قندهار ، و بسرعتِ سریع ، دو منزل را یک منزل نموده [روانه شدند] ، درین اثنا شهزاده کامران از مراجعت سردار صاحبان باخبر گردیده ، نهایتِ خوشوقت سده ، در ساعت شاهزاده سلطان علی خلف خود را معه خوانین ، هر یک عطا محمد خان الکوزئی و جهان داد خان بامیزی (۲) معه قدری لشکر مامور نمود [که رفته پیش روی شکست سرداران بگیرند .

شاهزاده سلطان علی (۳) داخل سبزوار گردیده ، درانجا جمع آوری لشکر می نمود] . هرگاه سردارانِ مذکور ، نزدیک سبزوار (۴) آمدند ، شاهزاده سدوح و خوانین مذکور مطلع شدند که سردارانِ موصوف ، در واقعهٔ هرات نیز خوب مقابله و مقاتله با لشکر هرات و محمد خان کوهی نموده ، با جمعیتِ

(۱) ک: چون معنی ، ولی چون زاید است .

(۲) جهان داد خان ولد حافظ شیر محمد خان مختار الدوله ولد

شاه ولیخان صدر اعظم احمد شاهی بود [— تیمورشاه ص ۲۵۴] .

(۳) ک: چون شاهزاده [؟] چون زاید است .

(۴) سبزوار = فاصله ۱۳۰ کیلومتر جنوب هرات واقع و همان

اسفار تاریخی است .

سامان معاربه و لشکر، بسبب شنیدن خبر وحشت اترقندهار معاودت نموده اند. شاهزاده و خوانین مذکور، باستماع خبر توانِ مقابله و مجادله^۱ سردار صاحبان در خودها ندیده، از سبزوار برآمده، بمفاصله دوازده کروه رفته، در کوهستان روی پویش و متواری گردیدند.

سرداران مذکور چون داخل سبروار شدند، وقت نصف لیل بود، که یک افغان [اچکزئی] نزد سردار صاحبان آمده گفت که: شاهزاده سلطان علی^۲ معه^۳ خوانین و قدری لشکر، معه^۴ صندوق‌های خزاین، که همه ملو از (۱) طلاست، بجهت گرفتن پیش روی سرداران، داخل سبزوار گردیده، جمع آوری لشکر می نمودند. [لیکن] چون از جمعیت لشکر و توپخانه وغیره سردار صاحبان واقف شدند، باب مقاومت نیاورده رفته در کوهستان فروکش شده اند.

سردار صاحبان هرگاه نام خزاین و فرار شاهزاده مذکور شنیدند، همانوقت سردار شیردل خان بجمعیت پانصد سوار جرار [کر^۵ار] خوش اسبه، بطریق چپاول، برهنمونی افغان مذکور چون شهباز^۶ تیز پرواز، بوقت سحر که نسیم سحری، غنچه^۷ صبح را در تبسم آورده بود، خود را دران سر زسی رسانیده. درانوقت شاهزاده و خوانین مذکور معه^۸ لشکری، همه بغواب آرام رفته بودند. سردار موصوف^۹ اولاً بر چوکی سواران (۲)

(۱) الف: همه مهرها و طلاست.

(۲) الف: سرداران.

آنها که بر شوارع مامور بودند رسیده ، و از قضای کردگار
[سواران] نوم ، بر حصار جانِ سواران چوکی ، استیلائی
آورده بود ، که از غفلت خواب خبری نداشتند .

سردار مددوح ، سواران چوکی مذکور ، اسیر و دستگیر
نموده ، اسبان و اسلحه آنها غارت کرده ، بعد گرفتاری چوکی
مذکور ، سواران سردار موصوف ، چون گرگ در پی صید شاهزاده
و خوانین مذکور ، در میان کوهستان متفرق و متلاشی گردیده .
آخر چند سواران بر خیام شاهزاده مذکور افتادند . شاهزاده و
خوانین مذکور ، یکبارگی چشمها از خواب بیداری بکشاده
دیدند که : چه نحو صورت دارد ؟ . هرگاه سواران چپاول
ملاحظه نمودند ، هوش و حواس باخته ، مضطربانه به چشم
خواب آلوده ، بر سر کوه پیاپی فرار ، افتان و خیزان بالا میرفتند ،
و سواران دست به یغماي اسباب شاهزاده مذکور دراز کردند .

هرگاه شاهزاده مذکور به سر کوه رفته دید ، که سواران
چپاول [قدر] قلیل [است] ، حیف دانسته هماندم معه خوانین
مذکور از کوه فرود آمده ، بمقابله سواران مذکور پرداختند .
چنانچه سواران مذکور درهم برهم شدند . شاهزاده مذکور
بفرامی اسباب و سامان خود پرداخته آماده گردید ، که درین
اثناء سردار شیر دل خان ، معه لشکر در مقابله شهزاده و خوانین
مذکور رسیده . آتش جنگ شعله ور گردیده ، لشکر شهزاده
مذکور [باز] روی در فرار نهادند . و شاهزاده معه خوانین ،

پای پیاده بر سر کوه افتان و خیزان میرفت .
هر گاه شاهزاده و خوانین و لشکرش، بر بالای کوه رفتند ،
بمئات کوه ، باز اتفاق مقابله و مجادله افتاده ، تا مدت دو
پاس خوب جنگ تفنگ زنی ، مابین طرفین واقع شده ، و سردار
هم نتوانست ، که بر سر کوه حمله کند . آخر خوانین شاهزاده*
مذکور ، بعد انعام باروت و گوله‌ها ، عاجز آمده ، بزبان افغانیه*
خود ، بسردار موصوف مخاطب شدند که : ای سردار (۱) !
روی خدا بین ! مایان هم درانی و سیال و عزیز شما میباشیم .
از تقدیر خدا الحال مایان گریخته ایم ، در حال بشما صلاح ندارد ،
و پس مایان نیائید ، واپس بروید ! از ما و شما پاین کار ،
کلان پرده میباشد .

سردار موصوف چون دید که : شاهزاده و خوانین مذکور ،
بسیار عاجز شده اند ، و در عجز کشاده التجا می نمایند ، و زور
من هم بکوه نمی رسد ، لاچار بمد نظر التجای آنان (۲) ،
تعاقب شاهزاده* مذکور [را] گذاشته ، و از جنگ دست بردار

(۱) درینجا جملات پشتو را در ک حذف کرده اند ، که در الف
چنین است : *روی د خدای و گوره ، مژهم دورانی ستاسی سیال یو ،
تقدیر د خدای اوس مژ شتیدلی یو ، اوس تاسی لره صلاح نلری ، او مژ
پسی مرازی بیرته و لاژسی ، ستاسی او مژ پدغه کی لو پرده ده* ایلای
این کلمات پشتو قدری اصلاح شد ، زیرا کاتب آنرا مسخ کرده است .
(۲) معافی دشمن عاجز و زاری کننده ، از خصایل خاص ملی
افغانانست ، و بنا بران سردار درینجا دشمنان عاجز خود را نکشته و
رفته است .

گردیده، آنچه که خیام و فروغ و اسپان و غیره اسباب شاهزاده مدوح و لشکرش در منزل باقی افتاده بود، همه را لشکر سردار موصوف بچیزِ یغما آورده، واپس داخل سبزوار شدند، و چند روز درانجا اقامت گرفتند.

و عجیب تر نغمه آنکه: سواران لشکر، که درین چپاول همکاب سردار مدوح بودند، بعضی از آنها، باتفاق سردار موصوف، چنگ (۱) جنگ را در نوا می آوردند، و برخی چنگ (۲) یغما دراز نموده اسباب و سامان شاهزاده موصوف، بچنگ تصرف خود می آوردند. و نوازندگان جنگ جنگ را درانوقت، چیزی از یغمای شاهزاده بچنگ نیامده، و دیگران که چنگ یغما می نواختند، چنگ خود را از حنای یغما، رنگین ساختند. هر گاه سردار موصوف، بعد نواختن چنگ رزم شاهزاده مدوح، بزم افروز منزل سبزوار گردیده، همانوقت چنگ حکم خود را در نوا آورده که: هر که از سپاه متعینه، چپاول غنیمت شاهزاده، در چنگ خود آورده است، همه را در سرکار ما حاضر نمایند، که بموجب قسمت، بهر کس سپاه متعینه چپاول، عطائی خواهد شد.

چون سپاهیان باستماع این نوای چنگ حکم سردار موصوف، غنیمت را از چنگ تصرف خود بیرون دادن محال دانسته، مستعد و آماده نواختن چنگ جنگ شدند. هر گاه سردار موصوف، از نغمه ناسازگاری سپاه آگاه گردید، از روی تجویز

(۱) چنگ = ساز مخصوص و آله موسیقی. (۲) چنگ = چنگل دست.

عاقلا نه ، آنچه که اسپان خوب و خاصه از یغمای شاهزاده مذکور
 به چنگ سپاه آورده بودند ، همه بوعده عطای قیمت ، از چنگ آنها
 بیرون آورده ، در اصطبل خاص ستانیدند . مابقی را در چنگ
 سپاه واگذاشته (۱) ، و کسانی که غنیمت ساهزاده ، بهنگ
 خود نیاورده بودند ، آنها را از چنگ نوال و جود خود ،
 خوشدل ساخت .

بعده از سزل سبزوار ، چنگ تحرک در نوا آورده ، روانه
 قلعه فراه گردیده . درین اثنا خبر قندهار رسید که : عالیجاه
 سمندر خان ، چند روز بنواختن چنگ و خنک و محاصره قندهار
 پرداخته ، و چند هزار مبلغان ، بصلاح صواب نایب گل محمد
 خان از سردار مهر دل خان گرفته ، بهنگ تصرف خود آورده ،
 روانه مکان مالوفه گردید .

سردار صاحبان ار سماعب این نغمه دلکشا ، چنگ خونسی
 و حریمی در برم آرزو ، نوا آورده ، نطق منازل ، داخل قلعه
 فراه شدند . و مبلغ دوازده هزار روپیه سردار صاحبان [را] که
 در حین رفتن جانب هرات ، در دریای فراه غرق شده بودند ،
 غواصان و شناوران جمع نموده ، نکشیدن مبلغان مذکور حکم
 دادند . چیزی مبلغان کشیدند ، و چیزی در قعر دریا فرو رفته .
 سرداران باقی مبلغان مغروقه ، بموجب تقسیم ، حکماً از رعایای
 فراه تحصیل کردند (۲) .

(۱) ک : وا گذشته .

(۲) الف : در حین ایصال آوردند .

بعده چنگِ عزیمتِ شهزاده کامران ، در بزمِ خیال خاطر
 در نوا آورده ، مستعدِ جانبِ قلعه^۱ لاش شدند ، و میرزا ابوالقاسم
 خان بجهت جمع آوریِ سرسات (۱) و غیره سامان مأمور نمودند .
 از آنجا که در عینِ تیارگی (۲) قلعه^۲ لاش ، نغمه^۳ ناخوش ،
 بگوش سردار صاحبان رسیده ، که از گوشمالیِ نوازندگان سازِ
 قضا و قدر ، تارِ عمرِ سردار محمد عظیم خان ، از قانونِ حیات
 گسسته . سردار صاحبان نشیدنِ این نوای اندوه افزای ، چنگ
 ماتم داری در نوای آوردند (۳) ، و عزیمتِ لاش ، شگونِ
 نامیمون دانسته ، و میرزا ابوالقاسم خان را واپس طلبانیده ، و دو
 عرابه توپِ کلان ، که در قلعه^۴ قراه افتاده بودند ، آنها را به زورِ
 باروت شکستانده ، تکه تکه نموده ، بر ستران بار نموده ، بطریقِ
 استعجال تمام روانه^۵ قندهار ، که در عرصه^۶ هفت یوم از قلعه^۷
 هرات بتاریخِ بیست و پنجم ماه ذیحجه الحرام سنه یک هزار و دو
 صد و سی و هشت هجری [۱۲۳۸ هـ] رونق افزای قندهار شدند ،
 و در حمام ها رفته ، و بحوضِ عشرت نشستند ، و از طاس (۸)
 آبِ صحت بر سرِ خود انداخته ، و کیسه^۹ فرحت بر اعضا مالیده ،
 و سنگِ راحت پهای زده ، و چرکِ منافرت را پاک و صاف

(۱) سرسات یا سپورسات = مواد غذایی و سامان لشکری که از مردم

جبراً فراهم آوری شود .

(۲) تیاری یا تیارگی = تهیه سامان و تجهیز .

(۳) رک : تعلیق نمبر ۲۲ .

(۸) الف : طاس انتعاش ، آب .

نموده، از مواید خوان رنگین و فواکهاات شیرین بهره ور و شیرین
 کام بوده، هم آغوش شاهد کامرانی قندهار شدند. و چند روز
 این رساله، غر هرات و قریب بازی محمد خان کوهی مابین
 خود مطالعه می نمودند، و از هرات افسوس میخوردند.

—

در بیان رفتن سردار شیردل خان طرف کابل
و گزینار نمودن حبیب الله خان خلف مرحوم [سردار] محمد عظیم (۱)

خان و جنگ نمودن با سردار دوست محمد خان و بعد مصالحه
نمودن، و تمام دولت مرحوم محمد عظیم خان را بدست آوردن

و باز داخل قندهار شدن

مغنی قلم خوش رقم ، در نواختن این نغمه ، خوش الحان
می گردد که : در سنه صدر هرگاه سردار صاحبان در عرصه
شش ماه ، از هرات مراجعت نموده ، داخل قندهار گردیدند .
بعده یکی از سرداران ، بجهت عزا پرستی مرحوم سردار محمد عظیم
خان در فکر رفتن کابل شده ، که درین اثنا مراسله عالیجاه
حبیب الله خان ، خلف مرحوم [نزد] سردار صاحبان قندهار ورود
آورده . دران مندرج بود که : ”سردار دوست محمد خان بفریب
دنیا ی دو روزه بی اعتبار ، معنون وار فریفته جمال لیلی مال و
اسباب مرحوم پدرم گردیده ، با ما ، در مقام عناد و معرکه آوائی
است . و بجهت رفع این فتنه و فساد ، یکی ازان سردار صاحبان ،
بزودی متوجه [این طرف] کابل شود ، که آتش عناد ، روز بروز
اشتعال پذیر است “ .

(۱) ک : محمد اعظم [۹] .

سردار صاحبان ، بعد دریافت این مضمون ، مابین خود رساله مشورت را مطالعه نموده ، رفته رفته فهرست رساله شجاعت و جوانمردی ، سردار شیردل خان معه یکهزار سوار جرار شیرپیشه جلادت و جنگ ، در آخر ماه صفر سنه یکهزار دو صد و سی و نه هجری روانه کابل گردید .

بعد ورود کابل ، سردار موصوف ، اولاً با سردار دوست محمد خان ، همدم خوان افغان گردیده ، و عهد و پیمان ساخته یکدل شدند . بعده از روی مصلحت ، مابین خود گفتگوی زرگری (۱) نموده آمده ، بعالیجاه حبیب الله خان ، خلف مرحوم مذکور ، بجای خود سلسله ، اتحاد و افغان را صورت انتظام داده ، در صورت دوستی و اتحاد او را گرفتار ساخته ، تمام مال و اسباب از دولت کشمیر بچنگ آورده ، عالیجاه حبیب الله خان بچنگ اسبری ، روانه قلعه عالیجاه خدا نظر خان ماما نمودند ، که درانجا بچنگ حبس گرفتار بوده باشد . و خود سردار شیردل خان در کابل متوقف گردیده ، بغیر دولت کشمیر ، خیال ریاست کابل و گرفتاری سردار دوست محمد خان [هم] درس گرفته ، چنانچه روزی سردار شیردل خان ، مجلس ضیاف برای سردار دوست محمد خان ترتیب داده ، طلب سردار مددوح نمود .

چون سردار دوست محمد خان ، از آفت ضیاف مذکور پیخبر بود ، هرگاه معه عمله خواص خود ، داخل مجلس گردیده ، بعضی از امرای مجلس ، نغمه گرفتاری ، بگوش سردار مددوح

(۱) الف : گفتگو از سرگرمی نموده .

رسانیدند . هماندم ترک مجلس نموده برخاسته ، روانه بجای خود گردید ، در بنای ضیافتِ مقابله و مجادله^۱ سردار شیردل خان ساعی گردیده . تا چند مدت فبماینِ سردارانِ مدوح ، ضیافتِ جنگ و جدال برپای بود . تا آنکه سردارِ پردل خان ، از چنین ضیافتِ معرکه آرائی آگاه شده ، از قندهار سرعتِ سربعه خود را برخوان ضیافتِ جنگ و جدالِ سردارانِ رسانیده ، بچند مواید^(۱) مواعظه و نصایح ، رفع تلخِ کامیِ نفاقِ سردارانِ مدوح مینمود .

لیکن سردار شیردل خان ، موایدِ مواعظه را ناگوار دانسته ، بیک بارگی پپاله^۲ آبِ جنگ را از سردار دوست محمد خان دریغ نداشته ، آتشِ مقابله را شعله‌ور ساخت ، و بسیاریِ لشکریان از طرفینِ بربادِ قتل و قتال رفتند . آخرِ سردار دوست محمد خان از خاکِ میدانِ وغا ، عنانِ تاب گردیده ، داخلِ اندرونِ شهر کابل گردید .

سردار شیردل خان ، بعد عنانِ تابیِ سردار دوست محمد خان ، معه^۳ چند نفر خواصِ خود ، در اندرونِ کابل رفته ، دستِ اتحاد در معانق^(۲) سردار دوست محمد خان انداخته ، از ضیافتهای یکدیگر مخاطب گردیده ، از موایدِ خوانِ یکرنگی و برادری خودها ، شیرینِ کام گردیدند ، و در چمنِ موافقت و یک وجودی ، پسانِ گلِ شگفته^(۳) ، خندان میشدند .

(۱) مواید = جمع مایده بمعنی دسترخوان است .

(۲) از ماده عتق بمعنی گردن است .

(۳) الف : گل گل شگفته

گویا غبار کینه و فساد بردامن حال سردار صاحبان ممدوح
نه نشسته بود . چند ایام سردار شیردل خان و سردار پردل خان
در کابل به بوستان سرای (۱) سردار دوست محمد خان بتماشای
کوناگون گل‌های کابل که گفته اند :

گل بکابل ، باده در شیراز رنگین می شود

زلف در ایران ، کمر (۲) در هند پر چین می شود

چون ولایت کابل را حق تعالی ، از شه فرد دیوان
ولایات آفریده است ، سردار صاحبان نصارت (۳) بخش دیده
فرحت و انبساط بودند . و از اقسام اقسام اطعمه ، و انواع انواع
فواکحات محبت لاکلام یکدیگر ، شیرین کام بوده ، طرفین
بکام دل رسیدند .

سردار شیر دل خان غنیمت کشمیر مرحوم سردار محمد عظیم
خان [را] عظیم غنیمت دانسته ، غنیمت ریاست کابل ، در
تحت تصرف سردار دوست محمد خان ، بمد نظر نگاه پیکه جودی
(م) ، غنیمت تصویریده ، از گلزار خدمت سردار دوست محمد
خان ، دسته دسته گل‌های مهر و محبت بدست آورده ، به حصول
گل‌های رخصت ، از دارالفر دوس کابل ، رخ نهاد قندهار گردیدنده

(۱) بوستان سرای = باغ معروفی است در کابل ، که اکنون
مقبره امیر عبدالرحمن و وزارت معارف در آنجا است . متصل ارگ شاهی
وده افغانان .

(۲) الف : مگر در هند .

(۳) نصارت = تازگی و زیبایی [- المنجد] .

(م) الف : نگاه و حودی .

و سردار دوست محمد خان در دارالسلطنه^۱ (۱) کابل، مستقر
 سریر ریاست و کاسرائی گردیده، آنچه که منکوحات و غیر
 منکوحات، از طایفه^۲ ارباب طرب، از مرحوم بودند، همه را گل
 رخصت بدست داده، مطلق العنان نموده [شد]، مگر یک زوجه^۳
 از مرحوم سردار محمد عظیم خان، در حواله^۴ نکاح خود آورده
 و عالیجاه حبیب الله خان را از قلعه^۵ عالیجاه خدا نظر خان ماما (۲)
 طلبانیده، و صورت دیوانگی و بیهوشی او دیده، که بسبب
 رفتن دولت کشمیر و خزاین پدرش، دیوانه گردیده بود،
 بمراعات سرداران و برادران پرداخته، عنان^۶ توسن جهانگردی
 بدست اختیار آورده، که ولایت بولایت، اوقات [عمر]^۷ ناپایدار
 را بگدائی بسر می آورد. و در وقت کاه رانی دوازده هزار
 لشکر، در پس عالیجاه حبیب الله خان سوار می شدند، و در حین
 سواری اسپ، کرمی زوین^۸ [مرصع] در زیر پای عالیجاه
 مذکور می گذاشتند، که بران پای گذاشته، بر اسپ و رکاب
 سوار می گردید، و عاقبت کار او بگدائی سرکشید.

از اینجا مت که بر نقش (۳) و نگار بیهوده دست گاه تعلقات
 دنیای بی وفا، هیچ اعتبار نیست، خصوصاً رایحه^۹ این اخبار،

(۱) الف: دارالجنة.

(۲) این شخص ماما سرداران قندهاری و از قوم سهاک خلجی بود.

خواهر وی در حواله^۴ نکاح سردار پاینده خان آمده، و پنج نفر سرداران
 قندهاری از بطن وی پیدا شدند. [رک: تعلیق م].

(۳) ک: از اینجا که بر نقش.

بمشام هر خاص و عام رسیده باشد ، که دولت کشمیر (۱) ،
وبال جان است ، بخانه* هرکس راه یافته ، زود خانه* عاقبت (۲)
او را خراب نموده . سردار محمد عظیم خان که دولت کشمیر
بجور و تعدی جمع نموده بود ، بعد وفاتش در طرفه العین (۳)
برباد رفته ، بدست یغمای سردار شیردل خان افتاد ، و خانه* او را
هم برباد داد ، و نزودی از دارالفنا بدار بقا شتافت (۴) ، و از
دولت کشمیر بهره نیافت . و پسران سردار شیردل خان هم دیوانه
و کچکول گدائی در گردن دارند ، ولایت بولایت میگردند (۵) .

(۱) الف : دولب کثیر . (۲) الف : زود عاقبت او را .

(۳) یعنی چشم زدن . (۴) رک : تعلیق نمبر ۲۳ .

(۵) مؤلف درین کتاب چندین بار به نحوست اموال کشمیر اشاره
کرده ، و مرگ و ذلت اولاد رنجیت سنگه و سرداران افغانی را شومی
دولت کشمیر دانسته ، که نمودار سویه* تفکر و عقاید مردم آن
زبانست . ولی گدائی سردار زادگان افغانی ، مانند سردار حبیب الله خان
و سلاله* شیردل خان و غیرهم نتیجه عدم تربیه* آنهاست ، که از
جوانی در بزم نا اهلان راه می یافتند ، و به کشیدن دود چرس و
خوردن بنگ و استعمال انواع کشتهجات و افراط در شهوات ، صحت و
دماغ و جوانی و سرداری خود را نبراد داده ، و ثروت پدری را در راه
عیاشی می نهادند . تا که بعد از ختم آن ، با بدن ناتوان و دماغ مهر
سالم دست به ملنگی و قلاشی میزدند . و ما صدها جوان سردار زاده را
در حالت قلاشی و ملنگی نا وضع نیم دیوانه دیده ایم . آنهایکه پول
و ثروت کشمیر را نخورده بودند ، نیز چنین شدند . و این نتیجه حتمی و
لازمی همان طرز تربیه و بی پروائی است ، که در خانوادهای بزرگان
معمول بود ، و اولاد ایشان در اثر خبط دماغ ، زیانهای کمر شکنی
را بوطن و ملت رسانیدند . و مدت یک قرن کشور وسیعی را به خانه
جنگی های خود تباه کردند !!!

حالِ دنیایِ دنیِ اینست :

زاهدی خواب رفت در فکری

دید دنیا چو دخترِ بکری

کرد از وی سوال : کای دختر !

بکر چونی ، باین همه شوهر ؟

گفت دنیا ؛ که من بگویم راست

که مرا هر که مرد بود نخواست

هو که نامرد بود خواست مرا

این بکارت از او بجاست مرا

چون دنیا ، بگذاشته اتقیاء ، و برداشته اشقیاست ، هر که

طالبِ اوست ذلیل ، و اهلِ خبرت (۱) را این دلیل : — قتل

مستاع^۲ الدنیا قلیل — (۲) .

(۱) الف : اهل عزت .

(۲) قرآن ، النساء ۷۷ ج ۵ . — یعنی کالای گیتی ناچیز است !

در بیان رفتن سردار رحمدل خان از شکار پور جانب قندهار

و مقرر نمودن عالیجاه عبدالمنصور خان بعهدہ حکومت شکار پور،
و گرفتن شکار پور امیران سند، و کشیدن عبدالمنصور خان
از شکار پور

مشاطہ قلم مشکین رقم، در چهره آرائی عروس این مدعا،
بخط و خال، وسمه و غازه (۱) عبارات، چنین زینت افزای بیان
میشود که: هرگاه در سنه یکهزار و دوصد و سی و ننه هجری،
عالیجاه سردار شیر دل خان از کابل بحصول شاهد مدعای خود،
مراجعت نموده، داخل قندهار گردیده، بعد از گذشتن یکدوماه،
سردار رحمدل خان برادر خود را که در شکار پور، هم آغوش
معشوقه حکومت بود، طلب قندهار نمود. سردار موصوف،
بموجب طلب شیر دل خان، تشریف فرمای قندهار گردیده.
و عالیجاه عبدالمنصور خان خسر (۲) پوره خود را بعهدہ نیابت
حکومت شکار پور مامور نمود.

(۱) وسمه رنگ موی و غازه رنگ گونه است.

(۲) ک: خیر پور [؟] که مطابق الف: خسر پوره صحیح است بمعنی
خسر زاده که اصطلاح مردم کابل است.

بعد گذشتن چهار ماه، آوازه^۱ آمد آمد افواج خالصبه سنگه، بهزم تسخیر شکارپور، منتشر عالم گردیده، بلکه عالیجاه موسیو نورلیه و نظوره فرانسس (۱)، بجمعیت عساکر، داخل دیره^۲ غازیخان شده. امیران سند بدریافت این معنی، فقرات نویس تشویش و تجویز گردیده، بمقتضای "عدو شود سبب خیر اگر خدا خواهد" درین صورت گرفتن شکارپور، عین مدعای خود دانسته، عالیجاه نواب ولی محمد خان لغاری را که مشهر بی نظیر امیران سنده بود، مامور نمودند که طایفه افغانان را از شکارپور اخراج نموده، ملک شکارپور را در قبضه اقتدار خود آرند.

نواب مذکور اولاً از لاژکانه (۲)، نوشتجات خود را متواتر، بطرف عالیجاه عبدالمنصور خان بهمین مضمون فرستاده که: "اراده آمدن افواج خالصبه سنگه، بنا بر تسخیر ملک شکارپور مصمم. و حالا که ملک شکارپور در قرب و جوار همسایگی مایان است، خدانخواستہ، اگر ملک شکارپور، تصرف خالصبه سنگه گردیده، پس خوب نیست. از همسایگی خالصبه مذکور، برای مایان، چندین شگوفهای خراب (۳) متبسم خواهد شد.

(۱) کذا در ک، که در الف موسیر نواله و نظوره فرانسس است. در ب مسخ شده که خوانده نمی شود. در سراج التواریخ [۱-۸۸] ون توره است این شخص یکی از فرانسویان بود در خدمت رنجیت سنگه [رک: تعلیق نمبر ۲۴].

(۲) ک: لئوکانه [؟] (۳) الف، ب: خرابی.

نظر بران "علاج واقعه پیش از وقوع باید کرد" گفته.
 خردمندان است، بالفعل اهالی خراسان را قدرتِ مقابله.
 خالصه سنگه نمی باشد. سردار صاحبان در خراسان، لحم.
 گوسفندان ناصری (۱)، و برنج های پشوری، و انگور صاحبی
 و خلیلی و کشمکشی (۲) و خربوزها و سردها و تربوزهای شیرین،
 و انارهای بی دانه و فالوده ها، نوش حان (۳) میفرمایند، و
 آبِ یخ مینوشند. ازین سبب، لشکرِ برودت، بر حصار.
 وجودِ سردار صاحبان، استیلا آورده، که اصلاً گرمی غیرت
 اسلامی، در شریانِ جان ندارند (۴)، تا لشکر از خراسان بیاید
 بسیار سفر میخواهد، و ملکِ شکارپور از دست خواهد رفت.
 مشتی که بعد از جنگ بیاد آید، بگردنِ خود باید زد. افضل
 همین است که ملک شکارپور بدستِ تصرف مایان سپارند،
 که باز اهل اسلام میباشیم.

هرگاه سردار صاحبان، ملک های دیگر سلطنت، از
 خالصه سنگه گرفتند، و بر اعدای دین مظفر و منصور شدند.
 پس ملک شکارپور دور نیست، دولتِ خالص (۵) ایشان است.

(۱) ناصری قبیله ایست از غلجی افغان که در حدود مقر سکونت
 دارند و کوچی اند، و گوسفندان آنجا خیلی گوشتِ لطیف و نازک دارد.

(۲) این سه نوع انگور بسیار لذیذ و لطیف قندهار است.

(۳) الف: تناول میفرمایند.

(۴) فسوسا! که سردار صاحبان ازین طعنها نیز متنبه نشدند !!!

(۵) الف: دولت خاص.

الحال مهربانی نموده، بزودی بلا توقف، یکدم تشریف فرمای خراسان شوند، که پرده کار طرفین [در این] است. بغیر و عاقبت رفته، با سردار صاحبان، همدم خوان گوشت و پلوها و فواکहत شیرین، شیرین کام گردیده، صحت حمام حاصل نمایند. و اگر بنحو دیگر، اراده مطمح نظر دارند، [پس] این گوی و این میدان! و عبث خود را و ما را، در فکر دور و دراز نیندازند، که عاقبت سود ندارند."

عالیجاه عبدالمنصور خان هر گاه، از چنین نوشتجات نواب موصوف مطلع گردیده، مانند دود بر خود پچپیده، حیران این ماجرا شده، و هیچ چاره این کار نتوانست کرد. لا علاج در فکر تدارک روانگی خود، جانب خراسان گردیده. و در جواب بطرف امیران سنده و نواب مذکور نوشته فرستاد که: "لشکر خالصه سنگه قدر قلیل، و در حدود دیره غازیخان، بجهت انتظام امور خود، دران سرزمین دایر است، و اراده ملک شکارپور ندارد. و اکثر ملکهای متعلقه شکارپور، همه باحاطه تصرف ایشان است، فقط چار دیوار شکارپور مانده بود، که الحال بران هم دندان طمع خود را تیز نموده اند، و لحاظ عاقبت اندیشی ندارند. و چشم اخلاص از اهالی خراسان پوشیده، و بهانه خالصه سنگه، پیش نهاد خاطر خود نموده. باین حیلہ وری، ملک شکارپور را بدست تصرف خود می آرند [مصرعه]: "مکن مکن که نکو محضران چنین نکنند". و دوستی و ایقان خراسان، بفریب دنیای بی اعتبار، از دست ندهند، و از تصرف

شکارپور هیچ نتیجه^۱ خوبی و بهبودگی نخواهد دید، بلکه بدنامی بسیار دارد."

لیکن امیران منده، بمقتضای -الملک لیمَن غَلَبَ- (۱)، شیرازه^۲ مجموعه سلطنت خراسان درهم درهم دیده، و آوازه^۳ آمد آمد لشکر خالصه سنگه، سپر مدعای خود نموده، عالیجاه نواب ولی محمد خان معه^۴ قدری لشکر و چند سرکردگان، بنا بر تسخیر شکارپور، در سنه یکهزار و دوصد و سی و نه هجری، مامور نمودند. چنانچه نواب مذکور آمده، در باغ شاهی واقع شکارپور، منزل انداز گردیده و عالیجاه جمعه خان بارکزی را پیش خود طلبانیده، [و نشیب و فراز نشان داده،] و از کتاب لطایف الحیل، مسایل نوش و نیش خوانده حکم داد که: عالیجاه عبدالمنصور خان را زود، بهمان دم از شکارپور، روانه^۵ خراسان نمایند. و مالیه^۶ سایر شکارپور، مطابق تاریخ صدور حکم پروانه^۷ [سرکار] ما، از عالیجاه مذکور باز یافت نموده، زود برسانند. و الا^۸ در حق شما خوبی نخواهد شد، و بی شک این مبلغان، از شما باز یافت [نموده] خواهد شد.

عالیجاه جمعه خان از این چنین سخنان دهشت آمیز نواب مدوح، دل از دست داده، صورت وای ویلا، آه آه سرد از دل کشیده، پیش عالیجاه عبدالمنصور خان آمده، در باب رفتن از شکارپور، و دادن مالیه^۹ سایر، مطابق حکم پروانه^{۱۰} عالیجاه موصوف، گفتگوی سخت و درشت نموده. لیکن عالیجاه عبدالمنصور خان از رفتن خراسان عذری نکرده، و از مالیات سایر،

(۱) مقوله عربی است یعنی: ملک ازان غالب است.

جواب صاف نداده (۱)، بلکه چند روز مهلت طلب گردید، تا درستی فرمایشات سردار صاحبان بعمل آید.

لیکن عالیجاه جمعه خان که چشم خشم آلوده نواب معظم الیه دیده بود، از لحاظ نقض عزت خود، طنبور آه و آخ، کوک ساخته، هر دم در پیش عالیجاه عبدالمنصور خان نغمه می و وای وای میسرانید و میگفت: که من درمیانه چه گناه و چه تقصیر نموده ام، که نواب مذکور بر من زهر غصه و خفگی از مار زبان می ریزد، و آبروی میگیرد، و شما بجای خود، طبل بی پروائی می زنید، این چه حال و چه خیال است؟ هنوز عالیجاه جمعه خان، همین چنگ گفتگوی مینواخت، که در این اثنا، مسمی دلاور خدمتگار نواب مذکور، با چند نفر کلاهداران ژولیده (۲) سوز ستیزه خوی جامه چرکین، چشم رنگین، بر انگبین حکم شکارپور، چشمک زنان پری رخان، شکارپور، معه چوهداران شهر، بر و بر و کنان، داخل شهر شدند، و در قصر سینه میارام (۳) در باغچه سردار، بر مسند حکمرانی آرام گیر، و در پیرهن خرمی و خوشحالی چون غنچه نمی گنجدند. و در ساعت منادی حکم حکم امیران سنده در کوچه و بازار شهر گردانیدند. و جای بجای بر محال سایر و کوئوالی (۴)، و هشت دروازه، آسمان خود را مقرر نمودند، و

(۱) الف، ج: داده.

(۲) ک: لولیده [؟]. الف: یولیده [؟].

(۳) ب: و به ماری میارام شاهو آمده.

(۴) کوئوالی = محل اداره مامورین حفظ شهر، کوئوال بمعنی شهر دار کلمه پشتوست.

مکالید ابواب شهر، بدست خود کردند.

روز دوم خدمتگار مذکور، مستعد شهر گردی شده، ریش را سانه فرحب داد، و در سر افتخار فرقی کشیده، بیرهن لمل و کلاه مخمل و تنبان گلیدن با یک وحب بخیه کاری در لیگان سه فام نویسنده، و لونگی (۱) رری کنار مستعمل نکمر نازن بسته، و شمسیر آوزان ساحمه، معه سواران حرک یوسان به عباسا و به نظاره شهر، در هر کوچه و بازار بهرج کنان، و ببری رحان دوسیرب شکارپور درده، و حیرت می شدند. و به نکدنر نگاهها کرده، و چشمکها (۲) زده می گفتند: واه شکارپور! واه شکارپور! [پتلا پتلا مار مار ننداسون ژی، رئیس حی سیرک حی سلامتی هُحی] (۳).

یعنی باش باش! ترا زده و میرنم، و از رئیس سر سلامت نباشد. این حنن سخنان یهود [مان] کنان، از هر کوچه گذر کنان میرسد.

مردم شهر بمعانته این حال خدمتگار مذکور و سوارانش حبران [و عرب کنان] و حدین رباعان [اسهزاع] می خواندند، و دست افسوس می سائیدند و می گفتند: که ملک شکارپور،

(۱) الف: لونگی زرکار. لونگی یک نوع حادر رنگین رری و ابریشمین است.

(۲) الف: چشمک ریان.

(۳) این جمله سدهی را از یک حرف کرده اند، از الف تا املائی خاص ریان سدهی نوشته شد، که معنی فارسی آن در متن موجود است.

محل حکام و سلاطین خراسان و امرای عالی مقام بود . الحال
 باین درجه رسیده ، که از رسائی هوش کار پردازان امیران
 سده ، زمام حکومت شکارپور ، بدست چنین خدمتگاران هرزه گوی
 افتاده است .

فی الجمله : روز سوم عالیجاه عبدالمنصور خان ، بموجب
 مصلحت عالیجاه جمعه خان بجهت ملاقات نواب موصوف ، در
 باغ شاهی رفته ، نواب مذکور ، مقدم او را عزیز دانسته ، بسمار
 تعارف و تملاقات او نموده ، او را مرخص ساخت . عالیجاه
 مذکور تمام فرمایشات سردار صاحبان که هنوز تا تمام بیانده
 بودند ، بارِ اشتران و در گاڑی ها انداخته ، از شکارپور روانه
 گهڑی یلسون ، و چند روز بجهت درستی فرمایشات ناتمام ،
 بموجب فرموده نواب موصوف ، در گهڑی مذکور متوقف گردیده ،
 خیاطان و غیره صنعت گران ، بموجب حکم نواب مذکور ، در
 گهڑی مذکور رفته ، فرمایشات ناتمام را تمام می نمودند .

چیزی تمام شده ، و چیزی ناتمام بودند ، که باز حکم
 نواب معزی الیه در باب روانگی عالیجاه عبدالمنصور خان از
 گهڑی یاسین صادر شده . عالیجاه مذکور لاعلاج از انجا هم کوچ
 نموده ، منزل بمنزل روانه خراسان گردیده . و از مفارقت معشوقه
 شکارپور ، که از سالهای سال ، یار دلخواه و الیان خراسان بود ،
 [دیده گریان و] سینه بریان ، جامه دران و افسوس کنان
 میرفت .

چنگِ قلم (۱) خوش آهنگ ، نغمه^۱ این مدعا را چنین در نوای بیان می آورد که : بعد روانگی عالیجاه عبدالمنصور خان ، عالیجاه نواب ولی محمد خان بر حسنِ رای خرد پیرای و فکرِ رسای هوش خود ، بلبلِ زبان را در گلزار تحسین و آفرین خوانی ، بر شاخسار بیان مترنم می ساخت و میگفت : که این چنین ملکِ شکارپور ، که معشوقه^۲ قدیم اهلایان سلطنت خراسان بود ، بی فتنه و فساد ، بدست انقیادِ خود آوردیم ، و بر تسخیر این چنین ملکها [ی نامدار] چندین احراجاب لشکر کشی [و نقص لشکر کشی] می شود تا بدست تصرف می آید .

فقط با آب و تاب سخنان حکمت بیان ، ملک را بدست آوردیم ، مجلس نشینان نواب مددوح باصفای این سخنان ، زبان مدح و ثنا ، چون هزار داستان ، بداستان طرازی هر گونه تعریفات می کشادند ، و طبیعت لطیف نواب موصوف را در [جلق] نشاط می آوردند . عجب نوایی بود !! اگر لطایف اوصافش مفصل بیان نمایم ، قلم سیه رقم ، سر بسودا می کشد !! (۲)

فی الجمله بعد از چند روز نواب مذکور ، باتفاق عالیجاه

(۱) در الف این سطر بطور عنوان فصل ، بخط قرمز نوشته شده .

(۲) این سخنان ذو معنین ، با لهجه^۳ تمسخر انتقادی مؤلف خیلی شیرین است ، و با اشارات مرموز ، در دوسه سطر اوضاع را بخوبی وانموده است .

فتح محمد خان گوری (۱) و اعتمادی رئیس محمد گور (۲) خدمتگار امرای امیران خیرپور، بانتظام امورات مالیه سایر شکارپور پرداخته، بقرار هفت حصه مقسوم نمودند: چهار حصه از امیران حیدرآباد، و سه حصه از امیران خیرپور مقرر نمودند. و از طرفین امیران، کارکنان و حاکمان جداگانه مقرر شدند. و حسن انسانیت حاکمان شکارپور، که در هر ماه، ماه حیات حکومت شان در برج زوال میرفت، چه انشا نمایم؟ اکثر جاهل و از خرد بیگانه، و در فسق و فجور یگانه! پری رخان شکارپور دیو سیرت دیده، مجنون وار صحرا نورد لیلی جمال پری رویان دیو سیرتان شکارپور بودند، و همیشه بدر در سرخمار زناکاری مبتلا.

آخر بعد از چند ماه، طلوع ماه سیادت دستگاه امیر امرا، نادره الايام، سید محمد کاظم شاه، از طرف مغرب عنایت امیران حیدرآباد، بر شهر (۳) شکارپور گردیده، و از امیران خیرپور، فقیر عالم خان مری (۴) که حکماء یونان دانش و

(۱) الف: گوری. ک: گوری. گوری از قبایل هند است ساکن اطراف سکهر و شکارپور [—گزیشیر سنده ۸۰۸].

(۲) کذا در الف، اما در ک محمد کهنور است، و در سندهی کهنور عَلم است، مصحف کلمه گوهر، و شاید محمد کهنور نام این شخص بود.

(۳) الف: بر حکومت شکارپور.

(۴) در ک میری است ولی مطابق الف مری اصح است که طایفه معروفیست از بلوچ. ب: بکلی نام این شخص را نیاورده است.

بینش از معالجهٔ آن عاجز آیند مامور گردیده . فقیر مذکور بزودی بر قصر رفیع اساس حکومت شکارپور نشسته ، و صورت پرې رخاں شکارپور دیده ، مجنون گردیده ، و پیالهای زمردگون با شیراب (۱) آمیز زده ، تمام روز یاوه گوئی می نمود . و در طریق فقر و درویشی دلریشی نموده ، سخنان بی معرفت بیان می نمود . و چون آسیا ، در هر کوچه و بازار ، روز و شب در گردش و عیش (۲) می نمود . هر کجا و هر کوچه که کدام حریف زنکه بازی می دید ، او را استادن نمی داد ، و بلکه آنها را سخت دشنام می داد ، که مبادا زیور حسن (۳) از معستان کشیده پروند . خود شیفته و فریفتهٔ حسن گلرخاں شکارپور بوده ، دیگری را روا نداشت ، که پای درین گلزار حسن بگدارد .

در یوم میلهٔ هندوان ، بر نالهٔ سنده ، گاه سوار و گاه پیاده ، غبار کف پای پری رویان ، افتخار سر و روی خود دانسته ، بر نالهٔ مذکور در میله حاضر می شد ، و بی محابا در میان هورتان عور و پوشیده خود را داخل می نمود ، و بدبجوئی آنها می پرداخت . و بعضی عورتان خنده کنان از او حجاب می نمودند ، و بعضی متنفّر می شدند .

فقیر مذکور بمعانیهٔ این حالت در زبان سندهی بعورتان

(۱) الف : با شراب آمیزیده . مقصد از پیالهای زمردگون ، کاسهای بنگ و حشیش است .

(۲) الف : و عسی می نمود ، هر جای و هر کوچه .

(۳) الف : نور حسن .

مخاطب مگردید (۱) :

[فقر کون چو تیون پچو، چو تون لکو، حابی اوان جی
چترئی دابی فقر عالم خان حی سیری۔ ادن میگفت و سرخوش باده
سحری، گردیده، چون میمون باین قامبـ موزون مرقصید۔ یعنی]
از فقر چرا می گردزید (۲)، و چرا بهای می سوید (۳)، هر جا
که از شمانان مکر (۴) در اینجا از هیر عالم حان (۵) و سر
خواهد بود۔ چون ازین قسم چندین احتراغابـ فقیر مذکور
می باشد۔ اگر تشریح داده شود، هراینه مجموعه هزلیات
خواهد شد۔

و از عالیجاه زنده نجبا، سید محمد کاظم شاه، چه ندان
نمایم ؟

صفت ناک وی از مدحـ ما مستغنی است

دسبـ (۶) مشاطه چه با حسنـ خدا داد کنند؟

در نصاب ذات و حسنـ صفا، یگانه روزگار، و قدر
اهل کمال و سربسار ممدانـ (۷)، و خود هم در کمال
(۱) این جمله سدهی را از ک حذف کرده اند، از الف، ج
به تصحیح املاى سدهی نوشته شد۔

(۲) الف: می گیرند۔ (۳) الف: می شوند۔

(۴) الف، ح: پیگیر۔ و این ترجمه کلمه ختری سدهی است،
که معنی گوسه داس است۔ که در ک بجای آن [بیکر] نوشته اند۔

(۵) الف: فقیر عالم خان، سر خواهد بود۔

(۶) الف: فکر مشاطه

(۷) ک: سا می ممدانـ [؟] الف: مانند من۔

حسن و صورت معنی نظیر نداشت . و دستِ نوازش (۱) چون ابر-
 بهار در ریزش ! عجب جوان رعنا قد، زیبا صورت، شیرین کلام،
 خسرو معنی شناس بود . و بانتظام امورات ریاست شکارپور
 بخوبی می پرداخت ، که هر کس وضع و شریف ، از حسن-
 اخلاق کریمانه (۲) او ممنون و ثناخوان بوده . مگر آدمان-
 عمله اش اکثر بادی (۳) آتش خوئی که اصلاً آبِ سروت در
 دیده^۴ حیا نداشتند، و بر اندک سخن، چون غبار آشفته می شدند .
 فی الجمله از سرانیدن این نغمه ، مطرب خامه را باز داشته،
 بنواختن طبلِ جهاد جناب عرفان مآب، میر (۴) میان احمد شاه
 غازی پرداخته می شود .

(۱) الف : نوازش .

(۲) الف : گرانمایه .

(۳) بادی = مغرور .

(۴) الف : میر .

در بیان آمدن احمد شاه غازی در سند

و دعوت نمودن طایفهٔ مسلمین خاص و عام بجهاد، و بعده

روزانه شدن او طرف خراسان

واعظِ قلم خوش رقم، در تفسیرِ آیاتِ جهاد، بر منبرِ بیان چنین خوش الحان میگردد که: در سنه یکهزار و دوصد و چهل [۵۱۲۰] جناب عرفان مآب، زندهٔ سادات عظام، خلاصهٔ خاندان کرام، رافعِ رأیاتِ اسلام، قاطعِ نیادِ کفر و ظلام (۱) میر احمد شاه غازی، به مقتضای حصول سعادت سرمدی و پامیدِ حیات ابدی، بر طبقِ مضمون (آیه) کریمه (۲): — يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا هَلْ أَدُلُّكُمْ عَلَىٰ تِجَارَةٍ تُنْجِيكُمْ مِنْ عَذَابٍ أَلِيمٍ، تَوُ مِّنْونَ بِيَاللهِ وَ رَسُوْلِهِ وَ تَجَاهِدُوْنَ فِی سَبِیْلِاللهِ بِأَمْوَالِكُمْ وَ أَنْفُسِكُمْ، ذَالِکُمْ، خَیْرٌ لَّكُمْ، إِنْ کُنْتُمْ تَعْلَمُوْنَ، یَغْفِرْ لَکُمْ ذُنُوْبَکُمْ وَ یُدْخِلْکُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِی مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ وَ مَسَاکِینَ طَیِّبَاتٍ فِی جَنَّاتٍ عِدْنٍ ذَالِکَ الْفَوْزُ الْعَظِیْمُ، وَ آخِرُ

(۱) ظیلام = جمع ظلمت بمعنی تاریکی اس.

(۲) در ک آیه شریفه را نیاورده اند و چنین اس: بر طبق مضمون آیه کریمه که در باب تاکید و اسر جهاد نزول یافته اس، عمل نموده

عَبَّاثُونَ وَنَوَّاتٍ، نَصْرٌ مِّنْ آلِهِ وَفَتْحٌ قَرِيبٌ، وَبَشِيرٌ لِّمُؤْمِنِينَ - (۱). عمل نموده، از مکان بریلی (۲) ضلع هندوستان، لوائی عزیمت جهاد کفار مکه، بر عرصه خاطر همت مظاهر بر افراشته، با پشت جماعه مسلمان مجاهدین. صادق، تشریف فرمای ملک سنده گردیده، با امیران سنده و سادات عظام و علمای کرام و امرای عالِمقام و مشایخ ذوالاحترام هر خاص و عام [از طایفه] اهل اسلام دعوت (۳) جهاد کرد.

لیکن احدی و فردی از ملک سده، اعلی و ادنا، بسبب دون همتی و شهوت پرستی، دل نهاد سعادت جهاد نشدند. بلکه معاینه یک مشت جماعه مجاهدین بی سر و سامان، حمل بر فریب بازی جناب ممدوح نموده، گاهی از قانون زبان اعتراض، نغمه و هابی (م)، نسبت جناب ممدوح می خواختند. گاهی

(۱) قرآن، الصف ۱۳ ج ۲۸.

(۲) بریلی = شهریب که فاصله ۴۱ میلی جنوب رام پور در هند به جنوب شرقی دهلی واقع است. (۳) ک: دعوی جهاد.
(۴) فرقه معروفیست از سنیان حنبلی که از طرف محمد بن عبدالوهاب [۱۱۱۳-۱۲۰۱ ه مطابق ۱۷۰۳-۱۷۸۷ ع] در نجد عربستان بنا شده و خود آنها خود را موهبون می گفتند. محمد مذکور از عرب ننی سنیان تیمی بود، و در اعمال دینی بر نصوص قرآنی و حدیث تاکید می نمود. این فرقه در نجد و عربستان مصدر تحولات سیاسی شدند، تا که بالاخر حکومت تمام مملکت عربیه سعودیه بایشان تعلق گرفت.

[—دائرة المعارف اسلامي—]

نوای جلسوسی صاحبان انگلیس (۱) بهادر، از ارغنون دل برمی آوردند، و اصلاً بر اقامت جهاد جناب موصوف، اعتماد و اعتبار نمی کردند، که ازین یک مشت مجاهدین چه بندد و چه کشاید؟ و چگونه نظام مهام جهاد خواهند داد؟ و محض فریب نازی و خدعه طرازی میدانستند.

چون جناب ممدوح، چند ایام نساکنِ معزنِ معارفِ انسیّه، معدن لطایف قدسیّه پیر میان صبغة الله (۲) توقف پذیر گردیده، و درانجا بندوبست نشانیدن اهل قوافل که عبارت از پرده نشینان طهارت و عصمت است نموده، ازانجا تشریف فرمای شکارپور، که دراتوقف عالیجاه سیادت پناه، سید محمد کاظم شاه الحسینی (۳)، جلوس فرمای بر مسند حکومت شکارپور بوده. ناظم مذکور، شمع افروز بزم ملاقات جناب سید ممدوح گردیده، از مواید پُر فواید — یُحِبُّهُمْ و یُحِبُّونَهُ — (۴) نهایت شیرین کام شدند، و در حین اختلاط و مجلس آرائی جناب ممدوح، مطابقِ نَصِّ قرآنی و احادیث قدسی، ناظم مذکور را راغب جهاد کفار فُجَّار نموده، و مابینِ خود، عهد انجام موثق نمودند. چنانچه ناظم مذکور همین انجام نمود (۵) که : وقت جهاد آمده با مجاهدین دین حاضر خواهیم شد.

- (۱) الف : انگلیسیه . (۲) از روحانیون بزرگ سند و یکی از اجداد دودمان سادات پگاز و اسب [رک : تعلیق نمبر ۲۵] .
 (۳) ک : محسنی . (۴) قرآن، المایده ۵۴ ج ۶ .
 (۵) ک : انجام خود که [؟]

لیکن لذتِ معشوقه^۱ حکمرانی شکارپور، دامن گیر ناظم-
مذکور بوده، باوجود صدور چندین دعوت نامه، ناظم مذکور
متوجه سعادتِ جهاد نگردیده. ابوابِ رسل و رسایل مشعر
بر اقاویلِ جهاد، فتوح داشت و نرفت، و در جنگِ سکهر (۱)
برباد رفت، که ذکرِ آن در داستانِ جنگِ سکهر (۱)
مستدرج است.

چون جناب سیدِ مدوح، از شکارپور، عازمِ خراسان
گردید، اولاً در ملکِ کجھی (۲) رسیده، والی^۳ قلات را
و سایر رؤسای آن سرزمین از خاص و عام، از قانونِ اسلام،
زمنیه^۴ دعوت جهاد بگوش رسانیده. لیکن هر کس این آهنگ
خوش نوا را خارج از عقل ناقص خود دانسته، هرگز این نغمه^۵
دلکشای را بگوشِ هوش نیاورده. علاوه رباب استهزا^۶ و خندگی
می نواختند، و چنگ از دلِ بر زنگِ خود، بر قولِ محال،
در مجلس مشورت در نوا می آوردند.

چون جناب مدوح، از ملکِ کجھی، ساز همت را کوک
ساخته، متوجه^۷ قندهار، و ادراک ملاقات سردار صاحبان قندهار
نموده، به قندِ یزد (۳) جهاد، شیرینی بخش کام سعادت
فرجام سردار صاحبان گردیده، و هم سایر امرای عالیمقام
و ساداتِ عظام و علمای کرام و مشایخ ذوالاحترام

(۱) ک: سکّه. مطابق الف، ب: سکهر صحیح است.

(۲) بین جیکب آباد و دره بولان. (۳) قند یزدی = منسوب به یزد
شهر ایران که در قندهار شهرت داشت.

و هر خاص و عام [را] دعوت جهاد نمود. علمای قندهار در صورت دعوت جهاد، عداوت دانسته، با سید صاحب مدوح، معرکه آرای مسئله و مسایل گردیده، و باستمداد عساکر علوماتِ منطق و معانی، و اصول و فروع و صرف و نحو و فقه و تفاسیر و احادیث و غیره علوم، در پی شکستِ لشکر عزیمتِ جهاد میدمدوح شدند.

تا چند ایام، مابین علمای قندهار و سید موصوف، مباحثه میرفت. لیکن جناب سید مدوح (۱) نیز علمای متبحر همراه آورده بودند. در صورت گفتگویی، علمای قندهار، نتوانستند که شکست افواجِ بهرامواجِ عزیمتِ جهاد سید صاحب نمایند. بعده سید موصوف از قندهار تشریف فرمای سمتِ کابل گردیده، در اثنای راه، با مؤمنینِ راسخین و مسلمینِ صادقین، از صفار و کبار، خارج از حدِ شمار ملاقات کرده، هر کس را دعوتِ جهاد می نمود.

هرگاه واردِ کابل گردیده، اهالیِ کابل از ساداتِ عظام و علمای کرام، و مشایخ ذوالاحترام و رؤسای عالیمقام، و سایر خواص و عوام، به کمال محبت و نهایتِ سعادت آمده، ملاقاتِ جناب سید مدوح نمودند.

دران ایام فیما بین سردارانِ کابل، مقدمهٔ قتل و قتال و جنگ و جدال واقع بود. سید مدوح، جهتِ اندفاعِ این شرارت و انطفای این نایرهٔ آتشِ فساد، مابینِ سردارانِ مذکور، بسیار

(۱) الف: مدوح را نیز علمای متبحر همراه بودند.

سعی و تلاش نموده ، لیکن موثر نشد . بعد از چهل و پنج روز سید ممدوح از کابل ، روانه طرف پشاور ، و در عرصه راه با مؤمنین راسخین که ملاقات می نمودند ، از تبلیغ این باده دلکشای فرح افزای دعوت جهاد ، سرشار و خبردار می نمودند .

وقتیکه سید ممدوح ، رونو افزای پشاور گردید ، درانجا ملاقات صغار و کبار اهل ابرار (۱) نموده ، و به نسایم خوش شمایم دعوت جهاد ، سگفتگی بحث غنچه مراد سعادت نراد آنها گردیده ، سه روز اقامت بدیر گردیده ، شریف فرمای موضع اشنگر (۲) که مفاصله ده کروه پسمت اوطان یوسف زئی ها از پشاور واقع سده است ، چند رور درانجا مکت (۳) پذیر گردیده ، مؤمنن آن دیار و مسلمین آن اقطار را بسوی اقامت جهاد و ازاله کفر و فساد ترغیب نمود .

ازانجا که بقدرت کامله رب قدیر ، جمعی کشر و جم غفیر (۴) از مؤمنین راسخین اطراف و اکناف به تب ادای سعادت ، و ادراک این عبادت ، بحضور سید ممدوح فراهم آمدند بعد ازان از موضع مذکور کوچ نموده ، به موضع خشکی (۵)

(۱) الف: اهل آن دیار .

(۲) اشنگر یا اسفر یا هنب نگر ، فاصله ده میل در شمال پشاور است مسکن یوسف زئیهای پشتون . (۳) مکت پذیر .

(۴) حم غفیر = توده بزرگ مردم اسب .

(۵) خویشکی = طایفه افغانی است که نام ایشان حائی در جنوب مردان برکنار دریای کابل واقع اسب . املاي آن در هر سه نسخه خشکی اسب ، و لی ما مطابق تلفظ نوشتیم ، در کتب انساب افغانی آنرا خویشکی هم می نویسند .

تازه نوای معارک

۲۴۹

رسیدند . و از آنجا بموضع نوشهره (۱) آمده ، چند روز توقف کردند ، که درین اثنا ، لشکر خالصه سنگه ، بمقدار شش هفت هزار بسر کردگی لوده سنگه (۲) این عم خالصه رنجیت سنگه بموضع اکوڑه (۳) رسیده . هر چند در میان جنود نصرت آمود مجاهدین و لشکر سکه ، دریای مسمی لنڈی (۴) حایل بود ، لیکن جماعه مجاهدین از روی حمیت اسلامی و غیرت ایمانی ، بوقت شب که آن شب را قدر سعادت خود دانسته از دریا عبور نموده ، در ماه جمادی الاول (۵) سنه یکهزار و دو صد و چهل دو ۱۲۴۲ هجری ، بسر لشکر سکه رسیده به مقابله پرداختند . غازیان ، بسیار از لشکر خالصه سنگه بسیوف قاطعه (۶) ، بدار جهنم رسانیدند ، و بسیاری مجروح ساختند ، و اشیای نفیسه از جنس اسپان و اشتران و اسلحه و اقمشه به یغما آوردند .

بعد از چند روز عساکر فیروزی مآثر مجاهدین ، از دریای

(۱) نوشهره = در ۲۷ میلی غرب پشاور بر جاده عمومی واقع است .

(۲) ب : بوده سنگه .

(۳) اکوڑه = بر کنار دریای کابل در غرب نوشهره بمفاصله ۱۱ میل

بر راه عمومی واقع ، و مرکز قدیم قبیله ختک است

(۴) در هر سه نسخه لنده است که صحیح آن لنڈی باشد . دریای

کابل را از نوشهره تا اتک باین نام خوانند . معنی لنڈی در پشتو کوتاه است ، چون درین حوالی عرض دریا کم است ، بدین نام مسمی شده .

(۵) صحیح آن جمادی الاولی است .

(۶) یعنی شمشیرهای بُرنده .

اباسین (۱) عبور نموده ، بر قریه حَضْرُو (۲) تاخت آورده ، جمعی را از لشکر سکه زیر تیغ بیدریغ کشیدند ، و جمعی را بطریق دستگیری آوردند . و دران نوبت اموال خطیر و غنایم کثیر ، از قنود و اجناس ، اینقدر بدست عوام الناس آمده ، که از تحریر و تقریر بیرون است .

لشکر خالصه سنگه ، بسرکردگی لوده سنگه ، در این هردو نوبت ، شجاع مومنین و جلالت مجاهدین ظاهر و باهر دیده مغلوب گردید ، آحر الامر از قدم گاه خود ، رخت اقامت برداشتند ، و در مقام دیگر فرو کشی شده ، گرداگرد لشکر خود سگر زدند .

چون جمهور مومنین و حاضرین از سادات عظام و علمای اعلام و مشایخ ذوالاحترام و امرای عالیمقام و سایر خاص و عام از اهل اسلام که برکاب جناب سدممدوح حاضر بودند ، برین معنی اتفاق کردند (۳) ، که اقامت جهاد و ازاله کفر و فساد ، مطابق وجه مشروع ، بدون نصب امام ، صورت پذیر نخواهد شد ، بناءً علیه تاریخ دوازدهم ماه جمادی الثانی

(۱) در پشتو دریای سد را اباسین گویند یعنی بدریایا . در حد اټک اباسین یا دریای کابل [لَسْدَی] می آمیزد .

(۲) حَضْرُو = برکنار راس دریای سده بعد از اټک بفاصله ده میل طرف غرب شمالی آن واقعست . در الف ، ب : خصرو ، که صحیح نیست ، و مردم ارزو تلفظ میکنند .

(۳) الف : نمودند .

سنه یک هزار و دویست و چهل و دو ۱۲۴۲ هجری بیعت امامت ،
 بر دست جناب سید مدوح بجای آورده ، خطبه بنام سید موصوف
 خواندند (۱) . و من بعد آن مومنین صادقین و مجاهدین
 راسخین ، پیش از پیش ، در تحصیل سعادت جهاد ، کمر همت
 بسته ، بزبان صدق ترجمان ، این نغمه می سرایندند :
 ماسک روحان بامید شهادت زنده ایم
 پیش ما ذکر حیات جاودان باشد گران



(۱) این یکی خطایای سیاسی مجاهدین بود ، که در آینده علت
 مهم ناکامی ایشان گردید ، زیرا دعوی امامت و خواندن خطبه بنام
 سید احمد ، تمام سرداران افغانی را که بر پشاور تا هرات مسلط بودند
 متوحش ساخت ، و او را در امر جهانداری رقیب خود شمردند .
 درحالیکه سید در ابتدای کار فقط وجهه دینی داشت ، اکنون لباس
 سیاست و دنیا داری و حکمرانی را نیز پوشید . خوانین و امرای افغانی
 یوسفزئی که مدار نیروی لشکری وی بودند ، نیز ازین عنوان ترسیدند ،
 و وجود سید را برای اقتدار عنعنوی خود مضر دانستند ، بنا بران کمک
 خود را ازو باز داشته ، و گذاشتند که بدست سکه نابود گردد .

اگر سید شهید این روحیه لشکریان خود را مراعات میکرد ، و به
 همان لباس بی غرضی و دینی باقی می ماند ، شاید تحریک وی کامیاب
 میشد . بهر صورت شهادت و ناکامی این گروه مجاهدین از وقایع
 اسفناکی است [برای تفصیل رک : تعلیق نمبر ۲۶] .

در بیانِ مقابله نمودن عالیجاه یار محمد خان (۱) بارکزی فاضل پشاور

با جناب سید میر احمد شاه غازی، و کشته شدنِ بارکزی

مذکور، و گرفتن پشاور سید مدوح، از دستِ برادران

یار محمد خان مذکور

مجتهدِ قلم صدق رقم، در جهاد این مدعا، چنین معرکه
آرای بیان میگردد که: هر گاه جناب سید مدوح را جمعیتِ
لشکر ظفر پیکر مجاهدین دین، و مومنینِ صادقین، بسیار از
حد بی شمار گردیده. عالیجاه سردار یار محمد خان بارکزی
ناظم پشاور، که بعدِ مقابله سید مذکور به لقب "یار سنگه"
ملقب گردیده، از معاینه جمعیتِ لشکر جناب مدوح بمقتضای
— خَتَّاسُ السَّيِّدِ یُوسُوسُ فِی صُدُورِ النَّاسِ — (۲)
وسوسه شیطانی را در خاطرِ خود راه داده، از روی شقاوت
نفسانی، در پیچ و تاب آمده، حمیت (۳) مسلمانی را در پسِ
پشتِ خود انداخته، بموجب حکم خالصه سنگه، جمع آوری
لشکر نموده، جانب یوسفزنیها رفته، با جناب مدوح، آتش

(۱) یار محمد خان یکی از برادران وزیر فتح خان و نرزند سردار
پاینده خان بود [رک: تعلیق ۴].

(۲) قرآن، الس، ۵ ج ۳۰ (۳) ک: جمعیت [۹]

بمقابله و مقاتله بمضمون: «کریمه» - «خسیر الدنیا و الآخیره» - (۱)
برافروخته ، تا از دست مجاهدین دین ، درین آتش جنگ ،
راه درک الاسفل (۲) پیش گرفته .

«افسوس! از چنین مسلمانی ، که صراط المستقیم هدایت
ایمانی را از دست داده ، بحکم خالصه سنگه دیده و دانسته ،
خود را در چاه ضلالت انداخته ! اینچه آئین و چه ملت و
چه اسلام ؟ بی تکلف که جای تحسین است !!!

چون بعد کشته شدن عالجهار یار محمد خان (۳) ، لشکرش
روی در فرار نهاد (۴) ، بمقتضای - «جاء الحق» و «ز هق الباطل» -
(۵) چون جناب مدوح بر طریق حق ثابت قدم بود ، مظفر و
منصور گردیده ، عالجهار مذکور بموجب (۶) حکم خالصه
سنگه بر باطل بود ، بسزای اعمال خود رسید (۷) .

(۱) قرآن ، الحج ۱۱ ج ۱۷ (۲) درک الاسفل = پائین ترین
حصبه جهنم .

(۳) سردار یار محمد خان در میدان جنگ کشته شد ، اوایل
۱۲۳۴ هـ عمرش ۳۹ سال بود ، و در جنب مزار سید حبیب متصل
جنوبی پشاور مدفون است . [- سراج ۱ - ۱۱۱] .
(۴) در اینجا درک کلمات جناب سید مدوح مکرر و زاید است که
حذف شد .

(۵) قرآن ، بنی اسرائیل ۸۱ ج ۱۵

(۶) الف : بحکم .

(۷) در اینجا در الف این بیت شکسته و بی نمک نوشته شده که
درک ، نیست . بیت :

از ادب دین رسیدن بر سریر اعتبار

بی ادب دین هرگز نه گردد مطلب کامگار [۹]

چون جناب سید ممدوح ، بعدِ قتلِ عالیجاهِ مذکور [و] شکست لشکرش ، سه چهار هزار لشکر جرّارِ کرّارِ مجاهدین که هر یک پروانه^۱ شمع دین متین توان گفت ، با رکابِ نصرت مآبِ خود برداشته ، سرعتاً داخلِ پشاور گردیده (۱) ، بالا حصار را چون نقطه^۲ پرکار ، سخت محاصره نموده . عالیجاهان سلطان محمد خان و پیر محمد خان برادران عالیجاه یار محمد خان ، معه^۳ جمعیت لشکر ، در بالا حصار پشاور اقامت داشتند . هر چند مستعدِ مقابله^۴ جناب ممدوح شدند ، لکن از جهتِ دو امر پهلوی خود را از مقابله^۵ سید موصوف تهی نموده ، معارک آرا نشدند !

اول اینکه : از قتلِ عالیجاه یار محمد خان برادرِ خود ، در ماتم داری غم و الم گرفتار به دند . دویم^۶ : مهام دینداری جهاد بوده ، و هم معاینه^۷ حال " یار سنگه " برادرِ خود را که باین لقب اشتها در تمام اکناف عالم گرفته بود شنیده ، حیرانِ ماجرای عاقبتِ کار خود بودند . آخر الامر طاقتِ مقابله^۸ مجاهدین ندیده ، از بالا حصار بی مقابله فرار بر قرار نمودند ، و در موضع عالیجاه ارباب فیض الله خان ، که از پشاور در سه گروه (۲) مفاصله دارد ، رفته منزل انداز شدند .

از آنجا که اربابِ مذکور ، در خدمتِ جناب سید ممدوح ، حسنِ عقیده و طریقه^۹ کمالِ رسوخ ارادت مندی داشت ،

(۱) الف : شده .

(۲) در جنوب پشاور مسکن قبیله^{۱۰} مهمند است .

عالیجاهان مذکور، بواسطت ارباب مشار^۱ الیه، با جناب سید ممدوح، متحرک سلسله^۲ مصالحه گردیده، حلقه^۳ اطاعت و فرمان برداری جناب موصوف، در گوش جان خود انداخته، راغب دولت ملاقات سید صاحب شدند.

آخر ارباب مذکور، بدعوت ضیافت جناب سید ممدوح پرداخته، هر گاه جناب موصوف، بدعوت ضیافت در موضع ارباب مذکور تشریف فرمای گردیده، شمع افروز بزم خوان اطعام شدند. درانوقت عالیجاهان سلطان محمد خان و پیر محمد خان، برهبری ارباب مذکور در مجلس آمده، از مایده^۴ سلام جناب سید موصوف، شیرین کام گردیده، از کرده^۵ خود نادم و پشیمان، و در مقام عذر خواهی آمده، عفو تقاصیر گذشته خواستند، و قسم های کلام الله یاد کردند، که بعد ازین مایان باولیای دین [و دولت] هرگز مرتکب فتنه و فساد نخواهیم شد، و در همه باب مطیع و فرمان بردار بوده، در مقابله^۶ اعدای دین، جان ناتوان خود را برکاب نصرت مآب دین متین فدا نموده، سعادت دوجاهانی حاصل خواهیم نمود.

ازانجا که جناب سید ممدوح را در اصل خیال تخریب جماعه^۷ مسلمین و تسخیر ملک پشاور نبود، بعد (۱) اقیان و فرمان برداری، جناب سید معظم الیه، باز ملک پشاور را به دستور اصلی، بدست عالیجاهان مذکور تفویض نموده، و مابین خود همین انجام نمودند، که امورات شرعیه که اعظم رکن رکن

(۱) ک: لیکن بعد اقیان. الف: لیکن بغیر اقیادی. ب: حسب التجا باز ملک پشاور را.

قصر اسلام است، باولیای دولت دین تعلق دارد. و معاملات
ملکی از مالیه ستانی و حکمرانی بهالجهان مذکور تعلق گرفت.
چنانچه باین عهد انجام، جناب سیدر مدوح خوش گردیده،
جناب مولوی احمد علی صاحب (۱) را در موضع مذکور، بجهت
انتظام مهم شریعت بیضا گذاشته، خود تشریف فرمای اوطان
جماعه^۱ مسلمین مجاهدین یوسفزئی، و در اینجا رسیده [به]
انتظام مجموعه^۲ جهاد ساعی، و به ترغیب (۲) مومنین صادقین
مجاهدین راسخین، بنا بر حصول سعادت جهاد می پرداخت،
که بسیاری از مجاهدین از اطراف و اکناف (۳) بامید شهادت
جمع آمدند.

—

-
- (۱) الف: مولوی محمد حیات [؟] که قرار ک، ب، ج صورت
متن اصح^۳ است.
(۲) الف: ترتیب.
(۳) اکناف = جمع کنف بمعنی کناره و طرف [—منتخب].

در بیان کشتن مولوی احمد علی را

عالیجاهان سلطان محمد خان و پیر محمد خان در پشاور،

بفریب ضیافت

شمعِ قلم روشن رقم، در مجلس افروزی این مدعا چنین
 شعله افروزِ بیان میگردد که: در سنه یکهزار و دو صد و چهل
 و دو ۱۲۴۲ هجری، جناب سید میان احمد شاه غازی، ملک
 پشاور بدستورِ اصلی، تفویضِ عالیجاهانِ سلطان محمد خان و
 پیر محمد خان نموده، عزیمت فرمای جانبِ یوسفزئی‌ها گردیده
 [ملت] دو ماه حکم پشاور، بدستِ عالیجاهانِ مذکور، و انتظام
 مهام (۱) شریعتِ غرا و ملتِ بیضای آن سر زمین، بجناب
 مولوی میان احمد علی صاحب تعلق داشت.

لیکن عالیجاهانِ مذکور، تخمِ عداوت و کینهٔ جناب سید
 مسدوح، در زمینِ خاطر کاشته. و نهالِ نفاق را، از سر چشمهٔ
 غبار آلودهٔ شقاوت [آب] داده، در شورهٔ زمینِ قلبِ قلب (۲)
 پرورش می دادند و منتظرِ وقت بودند، تا رفته رفته، آتشِ
 گرفتاریِ مولوی مذکور به هیمة (۳) حسد و آتشِ حقد (۴)، در

(۱) مهام = جمع مهم است.

(۲) قلب اول بمعنی دل، و قلب دوم بمعنی مفشوش و ناسره است

(۳) هیمة = چوب سوختنی. (۴) حقد = حسد و رشک.

مطبخ خیال پخته ، در صورت دوستی و کمال اراده عقیقت ،
مولوی مذکور را معه ارباب فیض الله خان ، بنا بر دعوت ضیافت ،
در بالا حصار پشاور ، صورت احضار داده ، شمع مجلس آرا روشن
ساختمند . و انواع مواید طعام رنگین در خوان شقاوت نشان (۱)
حاضر ساختند .

بعد نوش جان غذا ، خوان رنگین صحبت و اختلاط از
هر قسم ، در بزم آرزوی یکدیگر گسترده ، از مواید نکات
عجیبه و غریبه ، شیرین کام شدند . لیکن مولوی موصوف از
طبّاخ اجل (۲) غافل ، که چه آتش در مطبخ خانه تقدیر
ازلی پخت و پز خواهد شد . هنوز بازار صحبت گرم بود ،
که مجمعه (۳) چای خوری که رسم سلاطین روزگار قدیم است ،
در مجلس نزد مولوی مذکور حاضر آوردند و در عین چای خوری ،
جناب مولوی و ارباب فیض الله خان را باین همه مراعات و
نیکوئی که در حسن مقدمه پشاور بعالیجاهان مذکور نموده بود ،
بفتّا (۴) بضرب شمشیر قاطعه مقتول ساخته ، در چاه شهادت
انداختند . و از روی شقاوت جزای (۵) ابدی - وَمَنْ يَقْتُلْ
مُسْلِمًا مُتَعَمِّدًا فَجَزَاؤُهُ جَهَنَّمُ خَالِدًا فِيهَا - (۶)

(۱) ک : شقاوت شان .

(۲) الف : طبّاخ رحیل .

(۳) الف : مجموعه .

(۴) بفتّا : ناگهان . (۵) الف : خرابی .

(۶) قرآن ، النساء ، ۹۳ ج ۵ .

حاصل نموده، و بر انتقام کشی عالیجاه یار سنگه به سبب سید مدوح خوش وقت شدند.

چون این خبر وحشت اثر، بسمع (۱) سید موصوف رسیده، بسیار از دغا بازی عالیجهان مذکور، مشوش و پریشان خاطر گردیده، دستِ افسوس بهم می سائید، و در فکر انتقام مولوی مذکور گردیده، که درین اثنا، خالصه شیرسنگه [خلف رنجیت سنگه]، به جمعیت لشکرِ واقره و آلاتِ محاربات متکاثره، بمقابلهٔ جناب سید مدوح، نیرانِ جنگ و جدال را در اشتعال آورده. هزارها از لشکر خالصه سنگه، بسیوفِ قاطعهٔ مجاهدین، بدار جهنم رفتند، و بسیاری از مجاهدین شربِ شهادت — سَقْتُهُمْ وَ بَشْتُهُمْ — (۲) چشیدند، و در قرب و جوار رب العباد آرمیدند، و جناب سید مدوح و جناب مولوی محمد اسماعیل صاحب که پیش امام و ناظمِ مهام جهاد بودند، بامید خریدِ متاعِ زندگانی جاودانی، تقدّرِ حیاتِ مستعار را در میدانِ جهاد باخته، جرعه نوشِ بادهٔ حیاتِ شهادت گردیده، بمرادِ دل خود کامیاب گردیدند (۳).

خوشا (۴) بحالِ کسانی که نقدِ حیاتِ مستعار، بر خریدِ متاعِ حیاتِ جاودانی صرف نمودند، و جان ناتوان را در راه حق باختند، و بمقتضای [مضمون] کریمه — وَ تَجَاهِدُونََ سَبِيلَ اللَّهِ

(۱) ک: هرگاه بسمع، که هرگاه زاید است.

(۲) بران، الدهر ۲۱ ح ۲۹.

(۳) برای تفصیل رک: تعلیق نمبر ۲۹.

(۴) الف: خوشحال کسانی که.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن كُنْتُمْ
تَعْلَمُونَ، يَغْفِرُ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَ يُدْخِلُكُمْ جَنَّاتٍ
تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ وَ سَاكِنٍ طَيِّبَةٍ فِي
جَنَّاتٍ عَدْنٍ ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ — (۴۱) عَمَل نمودند.

اگرچه بعد شهادت سید مدوح، پیغمبرین روایات، مشهور
عالم گردیدند؛ بعضی کسان می گفتند که: در فلان کوه
اقامت دارد، و برخی می گفتند، که باز اجتماع قشونات
مجاهدین بفلان مکان می نماید. از آنجا که در حیات زندگانی
جناب مدوح، هیچ یک خلاف نیست، کسی را که از شهادت،
حیات ابدی حاصل گردیده، چه احتیاج این حیاتِ مستعار فانی
است! آفرین! هزار آفرین! بر استقامت و علو همتی جناب سید
مدوح! که با یک مشت مجاهدین که فکر هر کس در این
اسرار ناسا بود، چه کارهائی کرد! و با وجودیکه در حین
حیات خود برای هر کس از طایفه مسلمین خاص و عام، باین
مضمون دعوت نامها نوشته فرستاد. لیکن در گوشِ غفلت
نیوش هیچکس مؤثر نیفتاد:

مضمون دعوت نامه (۴)

سید میان احمد شاه غازی، که برای دعوت عامه مسلمین

(۱) قرآن، الصف ۱۲ ج ۲۸.

(۲) چنین بنظر می آید، که این عین متن دعوتنامه سید شهید
نباشد، زیرا اکثر خطوط سید قلم مولوی اسمعیل دهلوی نوشته می شد
که هالم حید و معقنی بود، و انشای روان و استواری داشت، و نمو،
آن کتاب صراطِ مستقیم فارسی اوست درین دعوتنامه شاید مؤلف کتاب
دست برده، و برخی از عبارات و جملات سرد و بی نمکی را در آن وا
کرده است، که از قلم مولف در سر قاسم کتاب بنظر می آید.

مؤمنین نوشته بود :

بر الواحِ خواطر سادات کرام و مشاهیر علمای عظام و
جماهیر مشایخ ذوالاحترام و اراکین عالی مقام و سایر خاص و
عام از اهلِ اسلام، و کافه اهلِ دین و جماعه اربابِ صدق
و یقین، بطریق دعوتِ عامه، نگارش کرده می شود که :

ای مومنانِ پاک! و ای مسلمانانِ چست و چالاک! شکر
منعمِ علی الاطلاق بجا آرید! و حقوقِ مالک بالاستحقاق بیاد
آرید! و برحمیت (۱) اسلامی کار فرمائید! و غیرتِ ایمانی،
بروی کار آرید! و این جانِ ناتوان و نهادِ سست بنیان، بخداوند
حقیقی و خاوندِ تحقیقی بسپارید! که متاعِ زندگانی [فانی]
بمعرضِ راحت جاودانی بفروشید، و در تحصیلِ رضا جوئی حضرت
رب العزتِ یکمالِ علوهت و تاکیدِ عزیمت بکوشید، و لباس
صبر و استقامت، درمیادین (۲) شجاعت و شهامت بپوشید، و
آبِ شمشیر بُرّان، مثل آبِ زلال بنوشید!

بالجمله محبتِ اهل و عیال، و [الف] اخوان و اوطان،
همس پشت انداخته، جان و مال، در رضا جوئی ایزد متعال در
باخته، و اطاعتِ رب ذوالجلال قبله همت ساخته، و علمِ دین
متین بر افراخته، و کوسِ تائیدِ شرع مبین نواخته، مردانه وار
در معرکه جهادِ کفار فُجّارِ نکونسار درآئید، و گوی
سعادتِ دو جهانی و راحتِ جاودانی، بقوتِ ایمانی از میدانِ

(۱) که : جمعیت [؟]

(۲) میادین = جمع میدان.

سجاعت و جلالت برپائید! و در مصافِ قتل و قتال، و معارک جنگ و جدال، مثل کوه متین در مقابلهٔ اعدای دین، ثابت القلب و راسخ القدم باشید! و شکستنِ رونقِ اهلِ کفر [و جدال] و عناد، و پرباد دادنِ نمایشِ اربابِ شرک و فساد بمشابهٔ راندنِ مگسِ ناپاک، نا پرتافتن (۱) خس و خاشاک بشمارید! و نصِ قرآنی یاد آرید: — **إِنْ تَنْصَرُوا لِلَّهِ يَنْصَرْكُمْ وَ يَشْجِبْ أَقْدَامَكُمْ** — (۲) در دلِ جلالتِ منزل، ملاحظه کنید! و آیهٔ فرقانی: — **وَ كَانَ حَقًّا عَلَيْنَا نَصْرُ الْمُؤْمِنِينَ** — (۳) — **وَ كَمْ مِنْ فِئَةٍ قَلِيلَةٍ غَلَبَتْ فِئَةً كَثِيرَةً بِإِذْنِ اللَّهِ** — (۴) به لسانِ صدقِ برحمان بخوانید! [و مضمون] — **فَإِذْ هَبْ أَصْت وَ رِيْكَ فَتَّابِلَا إِنَّا هَهُنَا قَاعِدُونَ** — (۵) — **وَ لَا طَاقَةَ لَنَا الْيَوْمَ بِجَالُوتَ وَ جُودَرِه** — (۶) مثلِ قاعدینِ سابقین بر زبانِ حدثِ نشانِ برانید! گلگونهٔ شهادت، بر چهرهٔ عروسِ عبودیت و اطاعتِ مالیده، سرخِ روئیِ دنیا و آخرتِ حاصل کنید! [و انگشت] وفا و انصافِ بعنایِ خونِ اهلِ کفر و فساد رنگین کرده، عروسِ وار در محضرِ داورِ دادار جلوه گر شوید! و چون [به] همین رفتار و کردار و گفتار، و این نیتِ چست و عزیمت در سب، مثلِ سیرِ عُزْران و پیلِ مستِ دمان (۷)، در مقابلِ

(۱) پرتافتن = دور انداختن است.

(۲) قرآن، سورهٔ ج ۲۶.

(۳) قرآن، الروم ۴۷ ح ۲۱. (۴) قرآن، البقره ۲۴۹ ج ۳.

(۵) قرآن، المائدة ۲۳ ج ۶. (۶) قرآن، البقره ۲۴۹ ج ۳.

(۷) دمان = خوشده و دمنده و حشما که [— غیث]،

اهل کفر و طغیان خواهند رسید، ضرور بالضرور بر طبق مضمون لازم الوثوق - وَ لَنْ جُنْدُنَا لَهُمُ الْغَالِبُونَ - (۱) مظفر و منصور خواهند شد، و از آلوات (۲) آثام (۳) مطهر گردیده، و از عذاب جهنم نجات یافته، بمدارج عالیه و مراتب شامخه (۴) در ریاض جنان و روح ریحان (۵) در جوار ملک المنان خواهند رسید، و در سلک عباد مقررین و حماعه سابقین از بندگان خاص و مقبولان ذوالاختصاص منسلک خواهند گردید.

و علاوه برین آنکه: اینجانب در منامات (۶) بیشمار و معاملات خارج از حد و حصار، در باب سرانجام دادن این امر عظیم و مهم فخیم (۷)، از پرده غیب، باشارات ربانی ماسوره و از مَسْكَمَن (۸) لاریب به بشارات رحمانی مبشراست. و چونکه الهام غیبی بکلام لاریبی مصمم گردد، پس در نظر مومنین راسخین و مخلصین کامل الاعتقاد، بمثابة - نُورٌ عَلَى نُورٍ - (۹) جلوه گر شود. اگر تقاعد (۱۰) و تساهل (۱۱) درین باب بعمل خواهد آمد پس چنانکه [در] دار دنیا منکوب شده (۱۲)، در آخرت بعذاب الیم (۱۳) در درکات جهیم

(۱) قرآن، الصافات ۱۷۳ ج ۲۳. (۲) الواث = آلودگیا.

(۳) آثام = جمع إثم بمعنی گناه. (۴) شامخه = بلند.

(۵) بمعنی مهربانی و خوشی (۶) منامات = خوابها و رویاها.

(۷) فخیم = بزرگ. (۸) مَسْكَمَن = جای پوشیده شدن [- منتخب].

(۹) قرآن، النور ۳۵ ج ۱۸. (۱۰) تقاعد = فرو نشستن.

(۱۱) تساهل = سهل انگاری. (۱۲) الف: شده اید.

(۱۳) الیم = دردناک.

گرفتار خواهد گردید، و در عوض ایشان، دیگر سعادتمندان؛ ازلی و مقبولان لم یزل، در سلک جود ربانی بنسبک خواهند شده. قال الله تبارک و تعالی - وَ یَسْتَبْدِلُ قَوْمًا غَیْرَکُمْ وَلَا تَضُرُّوهُ شَیْئًا وَاللَّهُ عَلٰی کُلِّ شَیْءٍ قَدِیْرٌ - (۱). بالجمله ازین زندگانی فانی [روزی] گذشتنی و گذاستنی است. و در محکمه حساب و کتاب و سوال و جواب، در حضرت رب الارباب حاضر شدنی است. اهل تقاعد و تساهل در معرکه حساب و کتاب، بکدام زبان جواب خواهد داد؟ و در حضور ملک علی الاطلاق و مالک با استحقاق، بکدام روی حاضر خواهد شد؟ و از گرفت و گیر آن رب قدیر، بکدام حیل و تزویر، رهائی خواهد یافت؟ - وَمَا عَلَّمْنَا الْاِنْسَانَ الْاِلْبَاسَ - (۲) - وَالسَّلَامُ عَلٰی مَنْ اَتَّبَعَ الْهُدٰی - (۳).

* * *

باوجود ارقام و اصدار اینچنین دعوت نامها، با آنهم احدی و فردی از ملک سنده و کچه و قلات و قندهار و کابل، از خواص و عوام اهل اسلام، با جناب سید ممدوح، در میدان جهاد، گوی موافقت و استعانت نزدنده بلکه به تیر طعن، از کمان نفاق، هر هدف اهانت، نسبت جناب سید ممدوح میزدند، و نفع و هابی می سرائیدند:

(۱) قرآن، التوبه ۳۹ ج ۱۰، این آیت را در الف، ک غلط نوشته اند، از قرآن عظیم تصحیح شد.

(۲) قرآن، یس ۱۷ ج ۲۳. (۳) قرآن، طه ۴۷ ج ۱۶.

چه حکمتست که در فرقهٔ مسلمانان

کسی نژاد، که آزلور (۱) دیگری نکند

هزار طایفه بیخ است ذاتِ هندو را

که هیچ طایفه انکار دیگری نکند

و علاوه چندین سخنانِ ناتراشیده از خود تراشیده، نسبت

جناب سید ممدوح میگفتند، این عجب مسلمانی است! جای

افسوس و حیرانی است! باقی آفرین هزار آفرین! طایفهٔ صادق

یوسفزنی را، که چون [یوسف] از چاهِ ظلمت نفاق [اخوان]

زمان برآمده، هر یک صغیر و کبیر خودها را مانند زال،

[در] خریدارانِ یوسف، جهاد منسلک (۲) نموده، در مصر مدعا

با جناب سید ممدوح، خلعت شهادت حاصل نمودند، و همه

بی رنگی و بی عاری، بر چهرهٔ زلیخای حمیت ایمانی خود

نگذاشتند، و به بوی پیراهنِ یوسف شهادت، چشمِ یعقوبِ دنیا

و آخرت خود را روشن نمودند.

(۱) الف: که استهزا دیگری.

(۲) ک: منسلک.

در بیانِ قلبِ کرم (۱) عالیجاه میر کرم علی خان
والی حیدرآباد

و نشست (۲) بمسندِ مراد کامرانی عالیجاه میر مراد علی خان

تالپر (۳) و انتقال مرحوم [بندگان] خلد آشیان میر سهراب

خان والی خیرپور، وانگیختنِ غبارِ فتنه و نفاق مابین

امیران خیرپور

فاخته* قلم مشکین رقم، که نوا خوان سخن طرازست،
در شاخسار این مدعا، چنین نغمه طرازِ بیان می شود که :
در سنه یکهزار و دوصد و چهل و چهار ۱۲۴۴ هجری محمدی
از قضای کردگار، عالیجاه میر کرم علی خان والی حیدرآباد،
دنیای بیوفا (م) را گذاشته قلب کرم اختیار نموده، و بدانه*
آکله (ه) راحله از دنیای بی اعتبار کرده. اگرچه روزی چند

(۱) مقصد مرگ است.

(۲) ک : و نشستندگان مسند مراد کامران عالیجاه.

(۳) ک : تالپر [؟] الف : میر علی مراد خان [؟] ج : مانند متن.

(م) الف : بیوفا از دسب داده، قلب کرم.

(ه) آکله = زحمتی است در بدن انسان که هوس و گوسب را میخورد

[— فرهنگ نظام]. ب : بهارِ دُنبَل.

از قلب کرم، در حیدرآباد، بادِ مخالف سر و شور بوزیدن آمده، لیکن مرحوم میرکرم علی خان، از رنگ و بوی گلهای اولاد عاری بوده. عالیجاه میر مراد علی خان برادرش، از روی رای و کمال هوش و دانائی، شعله آتش فساد را سرکشیدن نداده، بزالِ تدبیراتِ فایقه خاموش نموده، و تمام مال و ملکش در پنجهٔ اقتدار خود آورده، و باحادی دیگر نگذاشت، که انگشتِ مداخلت، در مال و ملک مرحوم میر موصوف بگذارد. و پسماندگان و منسوبانِ مرحوم مذکور، عالیجاه میر مراد علی خان از حسنِ مراعاتِ خود، ممنون و مشکور داشته، بهر حال رضا جوئی آنها می نمود. و بانتظام مجموعهٔ اسرارِ ملکنداری بخوبی می پرداخت، که از تیغِ (۱) و هوشیاری عالیجاه میر مدح، هیچ یک رخنه در اساس سلطنت سنده نیفتاد.

باز از تقدیرِ ربِ قدیر، در سنه یکهزار و دوهصد و چهل و شش ۱۲۴۶ هجری بندگانِ خلد آشیان، مرحوم میر سهراب خان علیه الرحمة و الغفران، بمقتضای :

اجل دریچهٔ قصرش نشانه (۲) کرد و بزد

مطابق بیست و هفتم ماه صفر، سفر آخرت اختیار نموده، از بامِ قصرِ حیات، بر زمینِ ممات افتاد. اِنَّا لِيَهْ وَ اِنَّا اِلَيْهِ راجعون. (۳) عجب مرحوم میر مدح کامل صفات و دانائی زمان بود.

(۱) تیغ = بیداری.

(۲) الف، ب، ج: بهانه کرد.

(۳) قرآن، البقره ۱۵۶ ج ۲.

بلکه اسیم اعظم در جبین نور آگین خود داشت. در ملک داری و غریب پروری و قدر شناسی و اشراف نوازی و مسافر پروری ، ضرب المثل عالم توان گفت .

بعد قضیه^۱ ناسرضیه^۲ مرحوم میر سرور ، مابین اولادش ، غمار فتنه و فساد برانگیخته ، و نایره^۳ آتش تقاف و عناد شعله ور گردیده . عالیجاه میر مبارک خان که فصیح اللسان بلغ البیان ، نسخه^۴ جامعه^۵ ذو فنون بوده ، از روی حکمت عملی ، عالیجاه میر رستم خان را که صاحب دستار ریاست بوده ، بجای خود برپای نموده ، در مقابله^۶ عالیجاه میر علی مراد خان صاحب ، سلسله^۷ شور و شر ، بحرکت آورده . و خود را بمعهد^۸ فرزندان هر یک میر محمد [نصیر خان] و میر محمد علی خان و میر فضل محمد خان و میر علی محمد خان بخیال تصرف نواله^۹ چرب دنیای پیوفا ، برخوان یکرنگی عالیجاه میر علی مراد خان متفق ساخته ، فرزندان خود را در ملازمی میر صاحب میر علی مراد خان مقرر نمود . و ملک [ساحه^{۱۰} بپرلوی] (۱) عوض جاگرات ملازمی فرزندان خود از میر علی مراد خان صاحب گرفته بتصرف (۲)

(۱) نام این حای در ک نیسب از الف تصحیح شد . برلوی تا کنون در خمیرپور موجود و مشهور است ، میر معصوم گوید که موضع برلو در سه گروهی^{۱۱} بهکر است . [— معصومی ص ۱۴۴ و غیره] این جای به نزاهت ولطافت معروف بود . و همایون بن بابر در رمضان ۹۳۷ هـ در چهار باغ برلو توقف کرده بود [— معصومی ص ۱۶۷] .

(۲) ک : متصرف .

نمود آورده ، و بواسطه شطرنج بازی گسترده ، در برد و مات شاه
مداخله می نمود گردید .

گاهی بوزیری میر صاحب مدوح ، خود را نسبت میداد ،
و گاهی پیاده وار در خدمت گذاری میدوید ، و جمع آوری سپاه
بلوچان ملازم خود و میر صاحب مدوح نموده ، قیل های (۱)
سرسات را در متعارف سپاه ، بیهوده بر باد می داد . و شب و
روز زمزمه اسلحه سپر شمشیر و تفنگ سپاه در خیرپور در هر
کوچه و برزن بلند ، و سپاه مذکور از بس خوردن روزینه (۲)
و لقمه های چرب از مطبخ خانه میر صاحب مدوح ، و زدن
چالهای (۳) و تر کردن رنگ ، مستعد توانستن جنگ جنگ نهوده
گوئی . و در وقت احتضار کچه ری (۴) جانب سرخیلان (۵)
و غیره خاص و عام رخ نهاد گردیده ، از قاتلون زبان ، عجب
نغمات استهزا آمیزی سرانیده و خندها می نمود .

تا مدت چند ماه ، اسپر آرزوی خود را در میدان مدعا ،
با میر صاحب میر علی مراد خان می ناخت . و از روی تملق و

(۱) کذا در الف ، ک . شاید صحیح آن بولها باشد یعنی مبالغ
میورسات .

(۲) ذرکت ، روزینه است ، یعنی نان مقوی که با لقمه های چرب
با بعد مناسبتی دارد . اما در الف : روزینه است که شاید مقصد از آن
خوراک روز مره و مقرری خوراک هر روز باشد .

(۳) مقصد پالهای حشیش و بنگ است که رنگ سبز زردین

دارد ، و خوردن آن رواج تام داشت .

(۴) کچه ری = جای دفاتر حکومتی بود .

(۵) الف : سپر سرخیلان [۴] .

حکمتِ عملی، آهسته آهسته دندان طمعِ خود را چون موش تیز نموده، فراضه^(۱) زر و اسلحه باربند (۲) طلا و بهرپوره از بنادیق و شمشیرهای جواهردار و اقمشه^(۳) نفیسه، از صندوق خانه^(۴) استطاعتِ میر صاحب میر علی مراد خان کشیده، در سوراخ دهانِ خود فرو می برد. از آنجا که درانوقت عالیجاه میر علی مراد خان صاحب، باقتضای بهارِ شبابِ جوانی، سرخوش نشه^(۵) باده^(۶) بی پروائی، و از چنین نشیب و فرازِ روزگار آگاه نبود، لیکن از روی آگاه دلی، روزی چند مابین خود، پیشِ معلم و مدرّسِ اتفاق، رساله^(۷) محبت و وفاق مطالعه می نمودند. و از خوان موافقت، بانگشتهای موافقت، لقمهای موانست می برداشتند. و شمعِ یکرنگی در بزم یک جهتی می افروختند.

لیکن بعد از چند ایام، میر صاحب میر علی مراد خان از روی کمال دانش و رسائی هوش دریافت که: عالیجاه میر مبارک خان در صورتِ اتحاد، طبقه^(۸) مخالفت را، در پیش گرفته است. تا آنکه از کشاکش (۳) گردش روزگار، شیرازه^(۹) مجموعه^(۱۰) موافقتِ (۴) اتحادِ طرفین از انتظام اتفاق افتاده. میر صاحب میر علی مراد خان معه اَحمال و اَنقال (۵) و میرهای محترم، از خیرپور، تشریف فرمای قلعه^(۱۱) احمدآباد (۶)، که

(۱) الف: فریفته زر [۹] اما قراضه [ک] صحیح است بمعنی ریزه^(۱۲) زر [— نصاب].

(۲) الف: ماربند.

(۳) ک: از کسانش [۹] الف: موافقت و اتحاد.

(۴) اَنقال = سنگین بار.

(۵) ب: از خیرپور انتقال نموده و در کوت پیچی نشسته.

درانجا رفته اقامت گرفت، و دادِ مردانگی و همتِ خود را از دست نداد. و در صورت رفتن میر صاحب مدوح جانب قلعهٔ احمدآباد، آتش فتنه و فساد، پیش از پیش شعله ور گردید. هر چند میر صاحب میر رستم خان که محاسن سفید و صاحب دستار بود، در انطفای نایرهٔ فساد، کوشش و سعی می نمود، لیکن حرارتِ کینهٔ قلبی از طرفین، بموجب تقدیر ازلی هرگز برطرف نمی گردید. اگر روزی چند خاموش میشد، باز از تحرک باد فتنهٔ مفتشنان در اشتعال (۱) می آمده. تا آنکه درین اندیشه و رفتار و گفتار کینه و مخالفت، عالیجاه مرحوم میر مبارک خان در سنه یکهزار و دوصد و پنجاه ۱۲۵۰ هجری تمام متاع دولتی مملکت و کینه و مخالفت باولادِ خود گذاشته، از دارِ فنا بدارِ بقا ارتحال فرموده. در حینِ حیات هر قدر که کوشید و جوشید، و در پیِ کیمیائی گردید، فایده ندید، و حسرت برد. بعد رحلتِ مرحوم میر مبارک خان، قانونِ فتنه و نفاق، مابینِ اخلاف (۲) مرحوم مذکور و میر صاحب میر علی مراد خان، پیش از پیش در نوا آمده، تا رفته رفته از آهنگ‌های مخالف، رباب (۳) ریاست سنده، از گوشمالی نغمه طرازان قضا و قدر از هم درهم افتاد، که نغمهٔ خرابی سنده، موافق مقام از قانون قلم در نوا آورده خواهد شد. از انجا که: بیت
دولت همه ز اتفاق خیزد بیدولتی از نفاق خیزد

(۱) اشتعال = شعله زنی.
(۲) الف: خلفان.
(۳) الف: زبان [؟].

در بیان فوق‌تیدن عالیجاه نواب ولی محمد خان لغاری

مشیر بی نظیر امیران حیدرآباد ، و آمدن عالیجاه بهادر خان

کھوکھر (۱) ، بر مختارکاری لاژکانه و نظامت شکارپور و

معزولی عالیجاه سید کاظم شاه و آمدن بندگان شاه شجاع الملک

خسرو قلم شیرین رقم ، فرهاد وار بر بیستون این مدها ،
چنین تیشه بیان میزند که : در سنه یکهزار و دوصد و چهل
و هفت ۱۲۴۷ هجری ، مرحوم عالیجاه نواب ولی محمد خان لغاری
که مشیر بی نظیر امیران حیدرآباد بود ، و زمام نظم و نسق
ملک چاندوکه (۲) بدست اختیار او بود ، و در رسائی هوش
خود را سرآمد ارباب هوش می دانست ، و همیشه فقرات نوپس
تدابیر ملک داری بوده ، بموجب حکم مالک مختار ، اختیار
ملک حیات از دست داده ، از عهده حکمرانی معزول گردیده .

از آنجا که بعد عزل حیات نواب مذکور ، البته رخنه نفاق ،

(۱) ک : کھگر که صحیح آن در الف ، ب ، ج : کھوکھر است .
یک قبیلہ بلوچ که در ضلع حالا سکونت دارند [- گزیتیر سند ۱۹۵] .

(۲) کذا در ک ، ب . الف : چاندکه . این نام در مقالات الشعرا
چندوکه است [ص ۸۱۶] که جائیست در لاژکانه و محل زمینداری
آدم شاه کلهوره بود . [- گزیتیر سکه ۵۸] .

در اساس اتفاق میر صاحبان سند بوقوع آمده . عالیجاه میر مراد علی خان ، والی حیدرآباد ، باوجود این همه خزاین و دقاین (۱)، که از تعداد شمار بیرون بود ، نهایت سخت دل و دست تنگ (۲) بود . مرحوم نواب مذکور ، که بر اسب کاغذی حکمرانی ملک می نمود ، و از هر چهار طرف از دوست و دشمن برفتن و آمدن قواصد (۳) خبر گیری می نمود . عالیجاه میر مراد علی خان ، بسبب اخراجات قاصدان هم تنگدل میگردد ، و بیان میفرمود که : نواب ولی محمد خان ، تمام مالیه ملک چاندوکه ، در اخراجات قاصدان برباد میدهد ، ازین سودا چه باید کرد ؟ بعد وفات نواب مذکور ، میر صاحب ممدوح ، از اخراجات قواصد ، باری اطمینان حاصل نمود . و عالیجاه بهادر خان کهوکه از حقّه تریاق (۴)، همیشه ورم در گودال چشم داشت ، معه عالیجاه سمندر خان (۵) درانی بامیزئی ، بر مختارکاری ملک چاندوکه [و] شکارپور مامور شدند . و عالیجاه سید محمد کاظم شاه ، که چند سال ، از مواید خوان حکومت شکارپور ، شیرین کامی حاصل نموده بود ، از کم التفاتی میر صاحب میر مراد علی خان ، زهر عزل چشیده ، به تلخ کامی از شکارپور روانه گردید . و در شب روانگی سید مذکور از شکارپور عجب

(۱) دقاین = جمع دقینه است بمعنی خزانه^۲ زیر زمین نهاده .

(۲) دست تنگ = بخیل .

(۳) قواصد = جمع قاصد بمعنی پیغام رسان .

(۴) الف : که از خورد تریاق همیشه پَنکی هائی در گودال چشم [؟].

(۵) سمندر خان درینوقت در خدمت امیران سده بود .

واقعه صادر شده، که از فلک فیروزه رنگ، این قدر ستاره بر زمین افتاده، که عبرت افزای دیده عالم و عالمیان گردیده، و هر خاص و عوام متحیر این واقعه بودند، که آیا چه حادثه روی خواهد داد؟

چون بعد از چند ماه، بندگان شاه شجاع الملک، حسب الخواهش عالیجاه میر مراد علی خان والی حیدرآباد، که از روی مصلحت وقت طلبانیده بود، در سنه یکهزار و دوصد و چهل و هشت ۱۲۴۸ هجری (۱)، از لودیانه قطع منازل، رونق افزای شکارپور [شدند]. هر چند میر صاحبان خیرپور در آمدن شاه ممدوح، بسیار ناراض، لیکن از لحاظ برادری عالیجاه میر مراد علی خان، سر از گریبان نافرمانی کشیده نمی توانستند. تا آنکه عالیجاه سید محمد کاظم شاه، از طرف والی حیدرآباد، بموجب حکم مؤکل، بجهت استقبال شاه ممدوح تا بقلعۀ سبزل ماسور گردیده، و از امیران خیرپور عالیجاه فتح محمد خان غوری روانه شده، که شاه موصوف را خدمت کنان، بکمال اعزاز آورده، داخل شکارپور نمودند. و عالیجاه میر زنگی خان، از میر صاحبان خیرپور و میر جهان خان از والیان (۲) حیدرآباد، پیش از تشریف فرمائی اولیای دولت، در شکارپور رسیده، بدلاسمای و استمالت رعایای شکارپور می پرداختند.

لیکن روزیکه عالیجاهان امیران مذکور، داخل شکارپور

(۱) حرکت شاه شجاع از لودیانه ۶ رمضان ۱۲۴۷ هـ بود
[اوقات ص ۷۶].

(۲) ک: بوالهان [؟].

می شدند، مردم تماشا بین، بیرون دروازه^۱ لکهی (۱) استاده، از مقدم امیران موصوف نظاره میکردند، سواران همکاب امیران مذکور، خلق الله شکارپور را دیده، اسبان خود را در جست و حیز آوردند، چون ترک سواران در میدان می تاختند. بمجرد دوانیدن اسبان، از چند کسان سواران، کلاهان از سر بر زمین افتادند، و بعضی ها، خود نقش زمین شدند. [مردم تماشا بین] بمعاینه^۲ این حالت افتادن کلاهان و سواران، شگون (۲) نامیمون گرفتند.

از اینجا که از امیران سند و اولیای دولت، مابین خود همین انجام (۳) بود، که بعد از مرورِ چهل روز، اولیای دولت، چهل هزار روپیه، عوضِ اخراجات از امیران موصوف گرفته، تشریف فرمای خراسان خواهد شد. چون انقضای میعاد گردیده، و مبلغان معهود. عاید سرکار اشرف گردید، لیکن بسبب ایام گرما و بادِ سموم، تحرکِ اولیای دولت از شکارپور نشده. مدت چهار ماه در باغ شهزاده واقعه^۳ شکارپور منزل انداز بوده، و به تجهیز سامان جمع آوری سوار و پیاده و آلاتِ محاربات از اتواب و تفنگ ها می پرداخت. عالجهان سیر زندگی خان و میر جهان خان تا زمان روانگی اولیای دولت، در شکارپور

(۱) ک: لهی [۹] اما قرار الف لکهی صحیح است که در جنوب شرق

شکارپور بفاصله^۳ تخمیناً ۱۵ میل واقع است، و از دروازه^۱ لکهی

شهر شکارپور بدین سو میرفتند.

(۲) الف: بسکون ناهمواره.

(۳) انجام = درینجا بمعنی قرارداد است.

متوقف و انتظار میکشیدند که : کئی شاه محدوح ، روانه خواهد شد .

چون عالیجاهان مذکور دیدند که : باوجود گذشتن میعاد [و] گرفتن مبلغان ، هنوز امنای دولت تشریف فرمای خراسان نمی شود ، آیا چه خیال ، سرکار اشرف در دل دارد ؟ عالیجاهان مذکور ، هر دم چون قلم در سیه چاه مداد اندیشه ، غوطه میخوردند ، و فقره از فقرات مدعای خود نمی نوشتند . آخر از توقف خود بسار عاجز شدند و ده سگ آمدند . فی الجمله به تجویزی از حضور اولیای دول ، شرف ارتخاص (۱) یافته و سرفراری خلac حاصل نموده ، مانند مرغ که از قفس آزاد شود ، دال افشان ، در اوج مدعا گردیده ، رخ نهاد آسبانه مکان مالوفه ، و شکر پادشاه علی الاطلاق بجای آوردند ، و نذرانه را ادا نموده . و عالیجاه سید محمد کاظم شاه ، که در انوقت ناظم شکارپور بود ، در خدمت گذاری اولیای دولت حاضر بوده ، و انتظام مجموعه امورات ، از رسائی هوش خود ، بخوبی می پرداخت ، و امنای دولت را تدابیر فرزانه ، مستعد خراسان نمود .

لیکن اولمای دولت ، چیزی مبلغان خرج و شتران ، بجهت بار برداری و بازوی عالیجاه سمندر خان دورانی (۲) که پیشرو والیان حیدرآباد بود ، از عالیجاه سر مراد علی خان درخواست

(۱) ارتخاص = رخصت یافتن .

(۲) کلمه درانی در کتب قدیمه گاهی دورانی بواو هم نوشته می شد .

نموده . عالیجاه میرمدوح ، از دادن بازوی سمندر خان عذری نکرده ، بحضور اولیای دولت فرستاده داد . و این نغمه از قانون زبان سرائیدن گرفت که : در سرکار ما بسیاری سمندرهایی آتشین مزاج می باشند ، ازین سمندر پروائی نداریم . و هم در استمداد خرج و از دادن شتران دار مدار میکرد . بلکه به پیشگاه اشرف بعرض رسانید که : شتران لایق بار برداری منازل خراسان ، در این ملک سنده بهم نمیرسد . اگر اسباب را از این ملک ، در گادی انداخته ، واقعه ملک کچهی منزل انداز شوند ، درانجا بسیاری شتران سرکار اشرف موجود خواهد شد .

اولیای دولت از چنین التماس میر موصوف ، نهایت در تمجب آمده ، به عالیجاه سید کاظم شاه که حاضر سلام بود مخاطب گردیده که : اسباب و سامان دولت سلطنت ، گاهی در گادیها نرفته ، مگر عالیجاه میرمراد علی خان ، این کلام رنگین از راه صداقت [و] اخلاص [خود] عرض میکند ؟ و یا از روی استهزا بیان داده ؟ (۱) فی الجمله مدت یکنیم ماه ، مابین شاه و امیر موصوف ، هر خرج و شتران گفتگوی میرفت . لیکن بسببی که شتران برای چرا [گاه] در صحرائی عدم رفته بودند ، و بهیچ وجه از صحرا باز نگردیدند . ازین معنی اولیای دولت ، از بس خار خار شتران در انتظار ، و کف تلخ کامی از دهان میریخت ، و در صحرائی تفکر و حیرانی می گردید و میگفت که : الحال چگونه ، مهار اشتر ، از دست میرمدوح گرفته شود ؟

(۱) الف : دارد .

چند روز، خار خار این نعلی، دامنگیر خاطر اولیای دولت بود، که فاکهائی خبر وحشت اثر واقعه^۱ هایله^۲ انتقال مرحوم میرمراد علی خان، بگوش امنای دولت و هر خاص و عام رسیده، که در سنه یکهزار و دوصد و چهل و هشت ۱۲۳۸ هـ، دست مراد از حیات مستعار شسته، و متاع زندگانی فانی را بر شتران مسات بار نموده، منزل انداز سرای آخرت گردیده. *إِنَّا لِلّٰهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ* (۱).

چون اولیای دولت، باستماع این واقعه^۳ هایله^۴ میرمدوح، نهایت غمناک و اندوهگین گردیده، افسوس میخورد و بیان میکرد که: مرحوم میرموصوف، باری دیرینه سال و ذی هوش و باران دیده^۵ نشیب و فراز روزگار بوده، و وقت را قضا [هرگز] نمیکرد. الحال خلفانش بسبب ایام بهار جوانی و ناز پروردگی که زرد روئی خزان گلزار واقعات روزگار را هرگز ندیده اند، دیده شود که: با سرکار اشرف، کدام راه عرب سلوک، و یا ترکستان (۲) عدم سلوک اختیار خواهد نمود؟ افسوس! دانا مردن و نادان زیستن! و بلبل زبان [را] بر شاخسار این ابیات مترنم می نمود:

(۱) قرآن، البقره، ۱۵۶ ج ۲.

(۲) تلمیح است به ییب مشهور:

قرسم نرسی بکعبه ای اعرابی!

کاین ره که تو میروی به ترکستان است

بوقت (۱) نزع شنیدم که گفت افلاطون
 هزار حیف که نادان به مند و دانا رفت
 چه جای مجلس عیش است این سرای دو در
 از این جهان همه یاران مجلس آرا رفت
 [بجای بلبلِ دستان نشست زاغِ بباغ
 دمید خار، به بستان (۲)، بهار گلهار رفت]
 این نغمه می سرائید و دست افشوس می سائید .

(۱) الف : شبی بوقت نزع گفت افلاطون [؟] .
 (۲) الف : به بستان یار [؟] این بیت در الف ، ج بصورت
 مغلوط موجود است ، که تصحیح شد .

در بیانِ رفتنِ وکلایِ اولیایِ دولت

بنا بر عزا پرسی عالیجاه مرحوم میر مراد علی خان ، پیش خلفانوش

هر یک میر نور محمد خان و میر محمد نصیر خان ، و دادن

خلاع فاخره ، و فهمایش نمودن به آنها

منشی [باشی] قلم خوش رقم ، در تحریر بر دستخط این مدعا ، چنین فقرات بیان مینگارد که : در سنه یکهزار و دویست و چهل و هشت [۱۲۴۸] هجری ، هرگاه عالیجاه میر مراد علی خان ، بمراد انتهایی عمر خود رسیده ، اولیای دولت عالیجاه فضایل دستگاه قاضی محمد حسن (۱) باتفاق عالیجاه سید محمد کاظم شاه ، معه^۱ خلاع فاخره و دستخط مبارک ، مشعر بر القاب مرحوم پدرش ، جانب عالیجاهان میر نور محمد خان که ولیعهد مرحوم میر موصوف بود ، و میر محمد نصیر خان ، بجهت ادای مراسم عزا پرسی و تهنیت جلوس مسند کامرانی مامور نموده ، و آنچه که شرایط سلوک و اتحاد و ناموس داری و بزرگ منشی بود ، همه در سواد دستخط مبارک رقم زده^۲ کلک بیان گردیده ، و هم زبانی (۲) بقاضی معظم الیه ، از حضور اولیای دولت ، فهمایش

(۱) قاضی محمد حسن رتبه^۳ سفارت ساه را بدربار رنجبت داشته و خان علوم و پیش نماز شاه بود [واقعات ص ۷۶ و نیز رکب : تعلیق ۲] .

(۲) ک : و هم زبانی [؟] .

رفته و منتظر استمداد خرج و اشتراک بوده .

عالیجاهان میر نور محمد خان و میر نصیر خان ، روزی چند به قسمت مال و ملک مرحوم پدر خود پرداختند ، اگر چه عالیجاهان مذکور [از] خود هم خزانه مالامال داشتند ، لیکن خزانه پدرش ، علاوه از دیاد دستگاه دولت آنها گردید .

از آنجا که خمار دولت را غرور بسیار مییابد ، عالیجاهان مذکور را یکی خمار دولت ، و دیگر نشه جوانی و حکمرانی ! بخیال آن یکبارگی راه احتیاط و عاقب (۱) اندیشی را از دست داده ، بموجب مصلحت امرای کوتاه رای که اکثر هم نشین امیران ممدوح [مردم] صباغ (۲) و ولگرد (۳) و حمال و دلاک و سگبان و قلتبانان و غیره سهل [و] سفله بودند ، از استمداد خرج و شتران ، با اولیای دولت بجواب صاف پرداختند ، بلکه از غرور نومسند نشینی ، از طنبور زبان ، نعمات خشونت آمیز ، و زمزمه کلمات فتنه انگیز ، نسبت با اولیای دولت ، در نوا آوردند .

سرکار اشرف ، نعمات هیچ پوچ امیران مذکور ، در گوش سماعت نیاورده ، از روی تحمل و بردباری [باری] سعی میفرمود ، که آنش فتنه و فساد ، مابین سرکار اشرف و امیران ممدوح شعله ور نکردد ، بلکه تشدید (۴) بنیاد قصر سلوک و اتحاد بعمل آید . و به مقتضای آنکه انسان را تا مقدور کاشتن

(۱) ک : عاقبت . (۲) صباغ = رنگریز ،

(۳) الف : نیلگر . (۴) تشدید = استوار ساختن .

نیشکرِ اخلاص و محبت باشد، کاشتنِ حنظلِ عناد (۱) و
 محبوسیت، عینِ دونِ همتی است. و تا غواص را دسترسِ گوهرِ
 محبت باشد، جستجویِ حَذَفِ (۲) کلفتها، کمالِ بلاهت (۳)
 و بدگوهری است.

اولیای دولت، این همه مدارج در نظر داشته، در
 تحرک سلسلهٔ خیر و صلاح بود، لیکن از تقدیر ازلی به حکمِ
 — جَفَّ الْقَلَمُ بِمَا هُوَ کَايِنَ — (۴) صورتِ این معنی بر عکس
 بر آئینهٔ ضمیرِ منیرِ امیرانِ ممدوح رخ نمای گردیده که: اولیای
 دولت، بعد وفاتِ مرحومِ پدرم، مایان را طفلِ مکتبِ نادانی
 دانسته، هوسِ مالیه ستانی و ملک گیری می نماید. و هم
 سفالگانِ همنشینِ مجلس، از چنگِ زبان، هر یک نغمهٔ سخنانِ
 رکبیک میسرانیدند، و میگفتند که: اول بسم الله غلط! ابتدای
 جلوسِ مسندِ کامرانی سرکارِ دولت مدار است، هر گاه مثل شاه
 که یک مشتِ مردمِ هندوستانی سر برهنه کون برهنه، و چند
 مردمِ افغانانِ فلاکب زده شکم گرسنه همراه دارد، باینوقت
 اگر مالیات و شتران از ایشان گرفته، پس چگونه تثبیت (۵)
 اموراتِ ملکداری خواهد نمود؟

اگر در آغازِ جلوسِ مسندِ کامرانی، نقشِ سیاست و حشمتِ خود

(۱) الف: قلقل فساد. (۲) حَذَفُ = سفال ریزه [— غیاث].

(۳) بتلاوت = نادانی.

(۴) این حدیث را طبرانی روایت کرده [— کنوز الحقایق ۱۱۴].

(۵) الف: تثبیت.

را بر الواح روزگار، مَرْتَسَم (۱) نساختند، پس هر کس از مخالفین اطراف، که در مکن (۲) منتظر نشسته اند، زود هوس تصرف ملک و مالیه ستانی سنده خواهد نمود.

امیران سنده بموجب صلاح امرای کوتاه رای، و سفلگان ناخردمندان، رخ اخلاص از شاه تافته، بموجب مدبر وزیر تدبیر خود، بر اسب متمردي سوار شدند، و چون فیل دمان، مستعد میدان جنگ گردیده [لیکن] از پیادگان قضا و قدر غافل که چگونه در ششدر حیرانی مات می شوند!

شاه ممدوح هر چند نصایح عاقلانه و مواعظ فرزانه با امیران حیدرآباد بسار بقلم آورده، لیکن همه را گوزر خردانسته، و از آستر لگد پیران [استبداد] خود فرود نیامدند. لاچار سرکار اشرف، صلاح کار خود، در توقف شکارپور دانسته، جانب امیران مذکور اعلام نمود که: بالفعل بسبب پراگندگی کارهای ضروری، روانگی سرکار اشرف، سمت خراسان نخواهد شد. هر گاه رونق و بندوبست کارهای مرجوعه سرکار اشرف بعمل آمده، همانوقت تحرک لَوای فلک فرسای، جانب خراسان صورت وقوع خواهد گرفت.

امیران مذکور هر گاه از چنین اعلام شاه ممدوح آگاهی یافتند، مانند دود بر خود پیچیدند. و چون آتش، شعله خشم از کانون وجود بر کشیدند. و مثل موج آب، در پیچ و تاب

(۱) مَرْتَسَم = نقش کرده شده.

(۲) الف: کمین.

خفگی آمده، چون غبار از بادِ غرور برخاستند، و مصلحت نمودند، که هنوز شاه مذکور چندان جمعیت لشکر ندارد، چون زلف، سیه روزگار و پریشان است، باید که جمع آوری سپاه (۱) نموده، به دبدبه و های و هوی، از شکارپور اخراج نموده شود، که مین بعد ازین توقف شاه در شکارپور مقرون مصلحت نیست.

هر گاه اولیای دولت، ازین عزیمت امیران آگاه گردیده، در فکر تهیه و سامان خود شده، و این خبر نراع مابین اولیای دولت و امیران مسدوح، در تمام عالم صورت اشتها یافته. کار پردازان امیران که در ملک آبائی (۲) بر حکمرانی نشسته بودند، از دریافت این معنی، سراسیمه گردیده، خود بخود از خوف جان، کلاه تالپوری که بر سر خودها کج نهاده، خرامان خرامان، چون کبک رفتار می نمودند، در ساعت کلاهای مذکور از سر برداشته و در بغل خود نمودند، و دستار سیاه (۳) چون ماتم زدگان بر سر بسته و بغر لباس ساخته، ملکها را گذاشته، شبشب عبور دریا نموده فراری شدند.

عالیجاه سید محمد کاظم شاه، پیش ازین واقعه، معه تحایف نفیسه و اسپان از موکلان خود، مامور اولیای دولت بوده، و در خیرپور رسیده، بسبب حدوث این واقعه درانجا متوقف شده قدمی پیش نمی برداشت.

(۱) الف: جمع آوری لشکر بلوچ نموده.

(۲) الف: که در ملکها بر حکمرانی.

(۳) الف: بوجن سیاه. [در زبان سندهی بوجن چادر کوچک زنانه

و مردانه را گویند].

تازه نوای معارک

۲۸۵

هر چند دستخط مبارکد امضای دولت، در خصوص طلب عالیجاه سید محمد کاظم شاه، مشعر بر کمالِ خاطر جمعی، متواتر در خیرپور میرسیدند، لیکن مابین سید ممدوح و عالیجاه سمندر خان، البته غبارِ کلفت واقع بود. ازین جهت که مبادا غبارِ بی غیرتی بر دامنِ حالم بنشیند، رغبتِ آمدنِ خود به پیشگاهِ اولیای دولت نمیکرد، و بدار و مدار می پرداخت. و با وجودیکه سرکار اشرف، برای عالیجاه سید موصوف، دستخطهای مبارک امر صادر می نمود، که شما بمنزلهٔ فرزند سرکار میباشید، و عنایتِ شاهانه بر شما بسیار است، هر گاه ملک شکارپور، از سرکار اشرف گردید، باز هم (۱) زمام حکم شکارپور بدستِ اختیار عالیجاه خواهد بود. و اگر از امیران سنه گردید، نیز آن عالیجاه حاکم این ملک شکارپور خواهد بود، که الطاف خسروانهٔ سرکار اشرف بران عالیجاه بسیار است. و هیچ خیالِ دیگر بغاطر خود نیارند، که هتکِ (۲) پردهٔ عزتِ وکلا، در هیچ ملت و دین و آئین (۳) روا نیست.

لیکن عالیجاه سید موصوف، بمقتضای سلسلهٔ تقدیر رب قدیر، هرگز از خیرپور، حرکت جانبِ اولیای دولت نکرد، درانجا سکث پذیر بود. در تجویز و فکرِ طلبانیدن سید محمد تقی شاه برادرِ خود، که بعهدۂ نیابتِ شکارپور درانوقت مامور بود،

(۱) ک: باهم. الف: تا هم.

(۲) ک: نک [؟]. اما قرار الف، هتک بمعنی دریدن صحیح

است.

(۳) ک: و دین امین روا نیست. الف: مانند متن.

گردیده، و عالیجاه رحیم خان کوسه (۱) را که باو دمـر محبت داشت صلاح طلبانیدن برادر خود از شکارپور، بطریق اخفا که احدی و فردی مطلع احوال برادرش نگردد، نمود. و او را ماسور کرد، که در شب تار، انجام این کار نماید. لیکن سید محمد تقی شاه، از بسکه اتقاي محبت درم و دینار دنیای بیوفا دارند، بملاحظه این تفرقه ناگهانی، نهایت دل از دست داده، هوش و حواس باخته، در هراس آمده، و از خوف سرکار اشرف چون سیماب در بوته بیقراری نرزان و حیران (۲)، در فکر رفتن خود گردیده، آخر بتجویزی از پیشگاه اولیای دولت، نقد و خصت بدست آورده، و آنرا غنیمت دانسته، مانند هد هد بموجب حکم سلیمانی شاه جم جاه، در قضای مدعای خود در پرواز آمده، رخ نهاد شبستان (۳) آرزوی خود گردیده، که شباشب خود را در خیرپور، نزد عالیجاه سید محمد کاظم شاه برادر خود رسانیده. در صورت اتصال قانون شوق، نغمه و اشوقه، و اشوقه (۴) مابین خود می سرائیدند.

هر گاه سید محمد تقی شاه در خیرپور بنوعیکه مذکور شده، بملاقات عالیجاه سید محمد کاظم شاه مشرف گردیده، مابین خود صحبت آرائی [و] از تلخ کامی وقوعات روزگار شیرین کامیها

(۱) کهوسه = قبيله ایست از بلوچان که در سند علیا نیز سکونت دارند.

(۲) الف: خبزان.

(۳) ک: شب سای [۹]. الف: شهر حیای [۹]

(۴) ک: واشوقاً و اشوقاً [۹]. الف مانند متن.

نمودند . آخر بعد این همه نغمه [خوانی] ها ، رفته رفته از
سرنای و کرنای زبان همین نغمه را خواندند : [مصرعه]

رسیده بود بلائی ولی بغیر گنشت

و سجداتِ شکرانهٔ بیکرانه ، بدرگاهِ ایزدِ یگانه بجای آوردند .
فقط .

در بیانِ گریختنِ (۱) کار پردازانِ امیرانِ سنده از ملکِ شکارپور [و]

مواضع [متعلقه آن] خود بخود ، آمدنِ رعایایِ غربایِ

شکارپور و غیره مواضع آن بحضور شاه ، جهتِ داد رسی.

خود [و] تعیینِ حاکمان از سرکار اشرف بر دیهات (۲)

شکارپور، و آمدنِ لشکر میر صاحبانِ خیرپور و اقمه سکهر (۳)

[و واقعه جنگ سکهر] از چنگِ قلمِ عجب نغمه

رنگینِ سرائیده شده است .

تبرِ قلمِ راستِ رقم، از کمانِ مدّعا، چنین نشانه بر هدفِ
بیان می زند که : در سنه یک هزار و دوصد و چهل و هشت [۱۲۳۸]
هجری، کار پردازانِ امیرانِ سنده ، ملکهایِ متعلقه شکارپور، از
خوفِ جانِ خود گذاشته فراری شدند. همانوقت تمام رعایایِ ملکها
به پیشگاهِ اولیایِ دولت آمده بعرض رسانیدند [که] کارسوارانِ
امیران، خود بخود، ملکها را گذاشته رفتند. و ملک ها از حاکمِ

(۱) ک : گرفتن .

(۲) ک : بر والیانِ شکارپور [۹] .

(۳) ک : تا آخر همین فصل بجایِ سکهر [سهکه] است ، که

تصحیفِ کاتب خواهد بود

وقت خالی افتاده اند . و طایفهٔ بدکارانِ رهنان اگرچه پیش ازین هم در تاخت و تاراج ما غربای رعایا، قصوری نداشتند الحال که ملک ها خالی دیده اند ، شب و روز ترکتاز و دست بُرد می نمایند هرگاه از سرکار اشرف، حفاظت و نگهبانی غربای رعایا بعمل آید بهتر ، و الاً طعمهٔ کامِ نهنگ بلوچان بدکاران خواهیم شد .

امنای دولت، حسب استدعای رعایا، بنا بر حفاظت ، آدمان خود را بر ملکها ماسور نموده، که رفته بدلا سائی و استمالتِ رعایا پردازند که متفرق و فراری نشوند ، و بدستور اصلی باماکنِ خود آبادان باشند .

امیران سند چون دیدند ، که آدمانِ اولیای دولت ، در ملکها رفته نشستند ، از بسِ حدتِ (۱) غصّه ، مانندِ دیگ در جوش ، و چون موج در پیچ و تاب آمدند . اولاً امیران خیرپور قدری لشکر جمع نمود، بسرِ کردگی عالیجاهان میر مبارک خان و میرزنگی خان مامور [وارد لوهری] گردیده، لشکر را حکم عبور دریا دادند ، که در سکه (۲) فروکش شدند ، و در بحرِ تدبیر شناوری مینمودند ، که بتجویز و تدبیری ، رفع اولیای دولت از شکارپور نموده شود .

ازانجا که — التقدیرُ یُضْحَکُ عَلَی التَّقدیرِ — (۳) فقیر

(۱) حدت = تیزی .

(۲) ک: سهکه [؟] .

(۳) مقولهٔ عربیست بمعنی = تقدیر بر تدبیر می خندد .

عالم خان مری، که چند سال از مواید خوان نعمت حکومت شکارپور شیرین کام گردیده بود، هرگاه یاد مواید حکومت شکارپور می نمود، از حسرت آن، نهایت تلخ کام شده، دست تغاین و افسوس چون مگس مالیده، بر فرق (۱) خود میزد. و از سوز حکومت شکارپور و مفارقت پری رویان (۲) و لولیان شکارپور سپند وار در مجمر سوز و گداز میسوخت. و آه آشنایک از دل سوخته میکشید، و هئی شکارپور! هئی شکارپور! میگفت. آخر مری مذکور، بلا فرصت، معه جهان خان خلف خود و لشکر متعینه، عبور دریا نوده وارد سکهر (۳) شده. دبدم از هوای شکارپور نعرها (۴) می زدند. روز دیگری، مری مذکور از سکهر سوار شده، تناخت و تاراج رعایای غربای ده جعفر آباد و قریه آباد (۵) و غیره دهات پرداختند، و هیچ رحم، بحال مردم غربا نکردند.

حاجی هدایت الله خان که از سرکار اشرف، در محال کوسرجی (۶) مامور بود، بدریافت این خبر، از کوسرجی معه چند نفر سواران سوار شده در مقابل مری مذکور آمده. هر چند بنا بر عدم ایذای رعایا، به مری مذکور هدایت نموده، لیکن

(۱) الف: بر حسرت خود.

(۲) الف: پری رویان دیو حصلتان شکارپور.

(۳) ک: سهکه.

(۴) الف: نعرهای دم بهاءالحق از فقیر دهان خود میزدند.

(۵) این دو قریه در حدود پنج میلی بر راه سکهر و شکارپور واقع اند.

(۶) ک: کوسرجی [؟].

باز نيانده بي محابا مرتکب فتنه و فساد گرديد. ازانجا که جمعيت لشکر مري مذکور بسيار، و از عاليجاه مذکور چند نفر سواره بودند، لا علاج از کارزار و رخ تاب نشده، در ميدان مقابلۀ ثابت قدم گرديده، تا از قضاي کردگار، گولۀ تفنگ، بجان مري مذکور که سرکرده جنگ و جدال بود خورده، از اسب حيات، بر زمين موات افتاده، رخ نهاد منزل آخرت گرديد.

بعد قتل مري مذکور، جهان خان پسرش از سوز و گدا؛ پدر خود عنان اختيار بدست بي صبري داده، چون فيل دمان بر عاليجاه مذکور، جلوه ريزي نموده (۱) بضرب تفنگ او را، روانۀ آخرت نمود (۲). و ديگر سواران عاليجاه [مذکور]، پياده وار (۳) در ششدر گريز، مات شدند. جهان [خان] مري، سر عاليجاه مذکور چون سر قلم بريده، در عام عَلم «اخته»، مثل دار بازان مي گردانيد، و به لگد بي رحمانه سرش مي کوبيد (۴)، و تفها بر رويش مي انداخت. و از انتقام پادشاه علی الاطلاق غافل، که وزير تقدير در چه تدبير است!

ازانجا که در هر سَرِي سَرِي است، عاليجاه مذکور يکي بزبور علوم آراسته، دوم ديده آرزوي خود را بکحل الجواهر لقا ي زيارت فيض بشارت حرمين الشريفين - اَدَاهُمَا اللهُ شَرَفًا و تعظيماً - منور نموده بود. سوم از طرف پادشاه اسلام،

(۱) الف: جلوه ريزی کرده.

(۲) ب: او را زو"ار کعبه" آخرت نمود.

(۳) ک: می کوبند.

(۴) ک: پياده وارد ششدر.

برای (۱) حق نمک و محض برای خیر خلق الله [رعایا] کشته
 شده. ببینید که سر این سر کجا سر می کشد! نظم:
 هر یکی را رنگ وجهی داد سلطانِ ازل
 هر سری را سر نوشتی کرد دیوانِ ازل
 احتیاطِ ما چه سنجد، پیشِ تقدیر آله
 چون ترا چون گوی چوگان [کرد] چوگانِ ازل
 هر چه کاری در بهاران تیر ماه [آن] بدروی
 تا چه تخم انداخت اول دستِ دهقانِ ازل

در بیانِ ماسور نمودنِ اولیایِ دولت، عالیجاه سمندر خان

در مقابلهٔ لشکرِ امیرانِ خیرپور واقعہ سکھر (۱) و لائب

و گزافِ زدنِ (۲) لشکرِ مذکور و غیره

قیغِ قلمِ تیز رقم، که معرکه آرایِ میدانِ سخنورِ پست،
در رزمِ این مدعا چنین جلوه افروزِ بیان میگردد که: هرگاه
در سنه یکهزار و دو صد و چهل و هشت [۱۲۴۸] هجری،
عالیجاه حاجی هدایت الله امیرِ کبیرِ اولیایِ دولت، از دستِ
جهان [خان] مری کشته شده، درین صورت، آتشِ خشمِ
اولیایِ دولت شعله ور گردیده. عالیجاه سمندر خان را بمعهٔ
سه هزار لشکرِ سوار و پیاده و هفت عرابه توپ حکم داد که:
امیرانِ خیرپور، هیچ ادب و لحاظ سرکارِ اشرف، ملحوظ
نداشتند. الحال سرکار را لاچارست:

چو از سر بگذرد آبِ ای خرد مند!

نهد مادرِ یزیرِ پایِ فرزند

شما رفته در مقابلهٔ لشکرِ امیرانِ خیرپور، بجولانِ سردی
بکوشید، هرچه بادا باد! نوعیکه رقمِ اوله دو دفتر تقدیر

بمقتضای — جَفَّةُ الْقَلَمِ بِمَا هُوَ کَاین^۱ — (۱) ثبت است،
از پرده^۲ تقدیر جلوه گر خواهد شد.

و امیران خیرپور نیز بسبب کشته شدن عالم خان مری،
عالم عالم فتنه و فساد، و جهان جهان شور و عناد برخاسته،
طوایف بلوچان سرکردگان هر یک محبت خان مری و
دهگانه خان مری (۲) و جلال خان مری و فضل محمد خان مری
و طایفه نظامانی (۳) و جلبانی و باکرانی و غیره طوایف از (۴)
عالمجه میر رستم خان و سید میان غلام مرتضی شاه، از
میر صاحب میر علی مراد خان، که سید مدوح همیشه سرخوش
باده^۳ غرور و بهادری، و سرمست شراب^۴ معارک و حوان مردی،
بلکه خود را رستم دستان می گفت، از انتقام کشی عالم خان
مری، که پیاده^۵ کارزار بود، چون شیر غران و مانند رعد
خروشان، معه^۶ جمعیت لشکر موفوره، چون گرد باد [بحان و]
از هر طرف دوان دوان، و کلاهای تالپوری بر سرهای خود
کج نهاده و پروتها را تاب داده، یاهو گویان خودها را در

(۱) حدیث شریف است که شرح آن گذشت.

(۲) مری = قبیله معروف بلوچ است در سنده علیا و بلوچستان.

(۳) نظامانی = یک قبیله بلوچ در سیهون و هاله و سند علیا
[—گزیتیر سنده ۶۹۹—]. جلبانی و باکرانی هم دو قبیله بلوچند در سند علیا.

(۴) ک: در. — مقصد اینست که اداره این طوایف بلوچی مربوط
به همین اشخاص بود.

لوهری رسانیدند. و عبور دریا نموده در مقام سکهر (۱) رسیده، دست ظلم و تخریب رعایای سکهر، از تکالیف ما لایطاق (۲) دراز نمودند. و ادب درگاه فیض پناه حضرت شاه خیرالدین (۳) علیه الرحمه مرعی نداشتند. باوجودیکه :

اولیا را هست قدرت از اله تیر رفته باز گرداند ز راه
هر که در مهام، توسل و استمداد از اولیاء الله نجوید،
در هیچ معارک [کمر] فتح و نصرت نه بندد. و عالیجاه
سید محمد کاظم شاه، که چند روز حسب الارشاد مؤکلان
خود در خیرپور متوقف بود، در اندفاع شرارت [و] فساد،
و انطفای آتش فتنه و عناد، و بنای اساس سلوک و اتحاد
مایین امیران و شاه، بسیار سعی و تلاش نمود، لیکن از
تقدیر ربِ قدیر مؤثر نیفتاد. عالیجاه سید ممدوح، بجهت توقف
خود در خیرپور، بمیر صاحبان خیرپور بسیار گفتگو نموده،
لیکن امیران مذکور، از لحاظ عتاب امیران حیدرآباد در جواب
گفتند: که مایان نمی گوئیم، که در خیرپور بمانید یا
بروید، اختیار خود دارید!

آخر بعد از چند ایام، پروانه امیران حیدرآباد، موسومه
سید موصوف صدور یافته. مضمونش اینکه: لذت خوان رنگین

(۱) ک: سهکه [؟] (۲) یعنی بلند تر از طاقت.

(۳) در ب نام خیرالدین نیست و ققط حضرت شاه است. درگاه

شاه خیرالدین یکی از مزارات معروف سکهر کهنه است.

[رک: تعلیق نمبر ۲۸].

طعام. امیران خیرپور بشما تمی گذارد، که از اینجا حرکت
نمائید، و قدسی از خیرپور بردارید! باید که دست خود را
ازین خوان رنگین، کوتاه نموده، از اینجا روانه لاژکانه (۱)
گردید، بعالیجاه بهادر خان کهوکههر همدم مایده خوان اتفاق
شوید!

چون از صدور اینچنین پروا، بسیار مکروه طبیعت عالیجاه
حیه مذکور شده، از بی انصافی و بی تمیزی مؤکلان نوجوان خود
المسوس میخورد [ند] - [آخر الامر] - الْمَأْسُورُ مَعْدُورٌ - (۲)
سید مذکور، ترک خیرپور نموده، بعزم لاژکانه روانه، منزل
اول دو تندو (۳) لقمان [خان] انداخته. اتفاقاً دران شب، خبر
کشته شدن عالم خان مری در خیرپور رسیده. و در نصف شب
های و هوی در شهر خیرپور واقع شده. و در هر کوچه و
بازار (۴) تگ و دَو مردم بلوچان میرفت. و بزبان سندهی
آواز میدادند [و یلوه گوئی میکردند] - پلا پلان سجانِه
چند سون [یعنی: باه! ما هم، همچنین کرده، شجاع
ترا نگذاریم!]

- (۱) ک: لدوکانه [؟] (۲) مقوله عریست بمعنی = امر شده
معذور است. (۳) ک: تندره [؟]. تندو لقمان به شمال خیرپور متصل
آن واقع است، ۱۵۰۰ نفر نفوس دارد. در سنه ۱۷۸۵ ع لقمان خان تالپور
بنای آن نهاده است [گزیتر سند ۸۳۵].
(۴) الف: و بازار بلوچان میرفتند و بزبان سندهی میگفتند پلا ...

چون صبح شد، عالیجاه سید محمد کاظم شاه بدریافت این خبر
 سری مذکور، رفتن خود جانب لاژکانه (۱) موقوف داشته. از تنده (۲)
 لقمان خان پس آمده، مشرف سلام میر صاحب میر رستم خان
 گردیده گفت: که الحال مقدمه جنگ و جدال از طرف سکهر
 (۳) روی داده، رفتن ما طرف لاژکانه چگونه شود؟ میر
 موصوف هنوز در فکر جواب بود، که از (۴) روی عقل سنجیده
 جواب دهد (۵)، که پیادگان قضا و قدر، سید مذکور را (۶)
 ایستادن یکدم نداده و نه جواب شنیده، بمیر موصوف خدا حافظ
 گفته، باتفاق سید محمد تقی شاه برادر خود و عمله و فعله،
 روانه سکهر گردیده. و باین خاکسار که نوازنده قانون این
 داستان است، بسیار تکلیف بردن همراه رکاب خود نموده، لیکن
 بجواب صاف پرداخته، بخدمتش عرض کردم که: عقلاء هر جامه
 را باندازه اندامی دوخته اند، و خاتم هر هنری در انگشتی
 داده اند (۷).

هر قلم را بهر تحریر خطی سر کرده اند

کار باز از بط نیاید، لحن طوطی از زغن

کار من قلم زنی است. الحال مقدمه بشمشیر زنی سر کشیده.

(۱) ک: لدوکانه [؟]. (۲) ک: تندره [؟].

(۳) ک: سهکه [؟]. (۴) الف: که بیافه عقل.

(۵) ک: جواب داند [؟].

(۶) ک: سید مذکور را برمه استادن [؟]. الف: مانند متن.

(۷) الف: داده اند. بیت: هر قلم.....

برای ما فقرات نویسنه داناان، همین سربری قلم هم کافی است، نه خون ریزی ناحق مسلمین! این معنی در چه ملت رواست؟ اگر مقدمه جهاد باشد، هم مضایقه ندارد. اگر درین جنگ بی سود کسی کشته شود چه سود؟ بجز سرمایه — خسر الدنیا والاخیره — (۱) چه حاصل خواهد شد؟

غرض خاکسار باین مسایل و وسایل، از خدمت مید ممدوح رغصت گرفته، روانه شکارپور بمکان مألوفه خود شدیم. باوجودیکه سید محمد تقی شاه برادرش، باو بسیار ازین حرکت ناصواب ممانعت نموده، لیکن بمقتضای — آذًا جاء القضا — عَمَى البَصَر — (۲) سخنان برادر خود را هرگز بگوش نیاورده، روانه جانب لوهری گردیده، هرگاه در عرصه راه آمدند و دیدند که: جنازه عالم خان مری می آوردند. آنرا شگون نامیمون دانسته، خارخار این معنی در دل آنها راه یافته. و یک طاقه شال بر نعش مری مذکور انداخته، وسوسه کنان داخل لوهری شدند، و بلا فرصت به تعجیل تمام، عبور دریا نموده، وارد سکر گردیدند. و بلوچان جلادت نشان لشکر امیران، که مقدمه جنگ بیگانه گاهی ندیده بودند، بشمشیر زنی خانگی خود که بر سرگ گرگین و گربه [مسکین] و مرغ و بز و بزغاله چرکین، مابین خود جنگ می نمودند، خود را سرخوش باده بهادری و پهلوانی

(۱) قرآن، الحج، ۱۱ ج ۱۷.

(۲) مقوله عریست یعنی = وقتی که قضا آید، چشم کور شود.

انسته ، از سرنای (۱) زبان ، نغمه^۱ لاف و طبل گزاف
 می نواختند (۲) که : اینک لشکر شاه را که اکثر پیاده و قدري
 سواره^۲ فلاکت زده می باشند ، بیک چال پهلوانه [و ترک تاز
 هادرانه ، مات ساخته ، برابر رخ نهاد شکارپور می شویم ، و
 شاه را با وزرا و امرا اسیر و] دستگیر نموده می آریم ، و ملک
 شکارپور را غارت نموده ، فیل های زر و زیورات بار نموده ، و
 طایر جان پری رخا^۳ شکارپور ، که برهمزن خامان^۴ عشاق
 می باشند ، چون شهباز در پنجه^۵ اقتدار خود صید نموده خواهیم
 آورد . و شکارپور را همچنین صاف خواهیم نمود ، که دوباره
 هوس^۶ احدی و فردی از غنیم نخواهد شد .

از اینجا که هر که لافید نبافید ، و حالا که (۳) خود از شاهین
 قضا و قدر غافل و بیخبر ، که چگونه طایر جان لشکر امیران
 و سرکردگان^۷ ، شکار پنجه^۸ شاهین مبارزین اولیای دولت
 می گردد! و از سیلی هزیمت ، رخ خود را مجروح ساخته ،
 غرق دریا می شوند !

(۱) الف : از قرنای زبان .

(۲) در اینجا یک جمله^۹ خیلی مستهجن در الف موجود است ، که

در ک حذف کرده اند ، و ما هم نیاوردیم .

(۳) الف : و چالاک [۹] ،

در بیان جنگ نمودن لشکر امیران خیرپور با
عالیجاه سمندر خان [امیر کبیر شاه]
و هزیمت (۱) یافتن لشکر مذکور و غرق دریا شدن

شجاع قلم جلالت رقم، که همیشه پهلوان میدان سخنور است،
در معرکه آرائی این مدعا، چنین حملات دلیرانه [بیان] می نماید
که: در سنه یکهزار و دو صد و چهل و هشت [۱۲۴۸] هجری،
هر گاه عالیجاه سمندر خان، بموجب امر جلیل القدر اولیای دولت،
معه جمعیت سه هزار لشکر سوار و پیاده، و هفت عرابه توپ،
از شکارپور بعزم رزم روانه، و بطریق منازل سه چهار گروهی
آهسته آهسته توقف کنان، و از عاقبت کار هراسان، که آنها
شاهد فتح و نصرت بکه رخ نماید، در عرصه هفت هشت هوم
وارد جعفرآباد (۲) گردیده، لشکر امیران خیرپور که خارج از
تعداد بود، از روی فریب بازی که - الحَرْبُ خِدْعَةٌ - (۳)

(۱) ک: عزیمت [۹].

(۲) جعفرآباد در حدود چهار میلی سکهر بر راه شکارپور واقع است.

(۳) حدیث صحیح است که احمد در مسند و بخاری و مسلم و ابو داؤد
و ترمذی در صحاح خود روایت کرده اند [جامع الصغیر ۱-۱۵۲]
یعنی = جنگ فریب دادن است.
: س: (۳)

اکثري در ناله لاله واه (۱) که متصل سکهر (۲) است، چون خرگوش، خود را خوابانیده پنهان نشستند و تفنگهاي اجل، بدست خود گرفته، منتظر آواز ملک الموت بودند.

عاليجاه سمندر خان، چون بوي فلیته (۳) تفنگِ فريب بازي. لشکر امیران برده بود، قدمی پیش جانب سکهر از شاهراه نگذاشته، از روي تدابیر فرزانه، لوائي مبارک لشکر خود را در مقابلهُ لشکر امیران، بمسافت نیم کروه، بر سر درختان نصب نموده، و جزوي لشکر خود را درانجا گذاشته، که طنبور و طبيلهاي جنگ درانجا می نواختند، چنانچه بر لشکر امیران، معلوم شود، و یقین دانند که: جیوش شاه، در زیر لوا صف آرائي نموده ایستاده اند، و ازان غافل که، برق [بلائی] از طرف دیگر، بر خرمن حیات آنها، از آسمان اجل می افتد.

عاليجاه سمندر خان بعد این همه تدبیر تزویر، علمهاي جنگ بر درختان جنگ نصب نموده، خود برهنموني کسان واقف کاران سرزمین، معه جمعیت قدری سواران و پیادگان و دو عرابه توپ، به آهستگی تمام، که صدای پای پسر گوش هم نرسد، بطریق عیثاران، از راه کوه آدم شاه (۴)، که

(۱) واه در سندهي بمعني نهر و ناله است [—گزیتیر ۸۹۸].

(۲) ک: سهکه [؟].

(۳) فلیته = مصحف فلیله عربي است بمعنی تابنده از قتل عربي [—غیاث].
(۴) در شرق سکهر تپه کوچکی بنام آدم شاه موجود است، و بران قبر همین شخص است. این شخص مورث اعلاي دودمان کلهوره سنده است که در چند و که لاژکانه زمینداري کوچکی داشت. بعد ازان به ملتان رفت و جم غفیر مریدان بدور وي گرد آمدند و نیروي بزرگی تشکیل دادند. آدم شاه یا حکمداران عصر در آویخته و در جنگي هلاک گردید. مریدان نمي او را به سکهر آورده بالای همین تپه دفن کردند. این تپه چون موقعیت نظامي دارد، در دست لشکرانست [—گزیتیر سنده ۵۸].

روز اول منشور (۱) آید کریمه - ویسْفیک الدماء - (۲) بنام
آدم صادر است، بر سر کوه آدم شاه، بهزار شدت سوار شدند،
و دو عرابه اتواب را نیز بر سرش سوار نمودند.

این آدم نشد بلا شد! بعده یکبارگی بفتتاً بر لشکر امیران،
که سران و سرکردگان، معه خیام‌های گلگون چرکین، بر لب
دریا، مضرب ساخته غفل نشسته بودند و تماشای امواج دریا
می نمودند، و از اجرای آب عبرت می‌گرفتند، چنانچه:

بر سر جوی نشین و گذر عمر بین

کاین اشارت ز جهان گذران ما را بس

که در حین عبرت از سر کوه آدم شاه، شلک اتواب
متواتر از جانب سردار موصوف شعله ور گردیده، چندین خیام
و اسبان و آدمان از ضربا ضرب اتواب، چون کاغذ بادِ سر
هوا پریدند.

هر گاه سران و سرکردگان لشکر امیران، چنین شعله
ناگهانی بدیده، بیخبری ملاحظه نمودند، سر رشته احتیاط را
از دست هوش داده، چون سیماب در بوه حیرانی بی قرار،
و مانند موج در پیچ و تاب اضطراب (۳) آمدند. و مثل دیده
حباب، حیران این واقعه (۴) گردیده، از عدم حفاظت کوه
آدم نادم، و مستعد مقابله و معامله شدند. هر یک از لشکر
امیران، بی ترتیب، روی سوی خود نعره دم بهاء الحق زنان،

(۱) ک: منشور. (۲) قرآن، البقره ۳۰ ج ۱،

(۳) الف: اضطراب. (۴) الف: واقعه هاپله.

بنا بر مقابله رخ نهاد کوه شدند.

عالیجاه سید میان غلام مرتضی شاه که چون کوه الوند (۱) بود، از پس نشه باده غرور و بی پروائی، درین صورت هیچ تحمل نکرده، بر اسب اجل سوار گردیده، خود را بسلاح آراسته، و پروتها را تاب داده، معه عمله خود، روانه میدان جنگ، و بوقت رفتن، بیاران و رفقای خود، که هم نواله و همکاسه محبت و اتحاد بودند، روی گردانیده و مخاطب شده که: اینک مشت مرغان را گنجشک مثال، که عبارت از لشکر اولیای دولت میباشد [به منجیق] حملات دلیرانه [و ترددات] نهادرانه، از سر کوه پرانیده، مظهر و منصور پس می آئیم. و عالیجاه سید محمد کاظم شاه که یار وفادار او بود، هر گاه چنین تعجیل کاری سید غلام مرتضی شاه را معاینه نمود، دست افسوس بهم سائیده و نمی توانست که عنان اسب او بگیرد، و آخر خود هم لاچار گردیده، و روی از رفاقت یار وفادار نگردانیده، عندلیب زبان را بترانه سازی این بیت مترنم ساخته:

سخن درست بگویم، نمی توانم دید

که مَی خورند حریفان و من نظاره کنم

این بگفت و در ساعت بر اسب اجل راکب شده، رخ نهاد میدان کار زار گردیده، و چند قدم پیش از غلام مرتضی شاه رفته، به ترددات دلیرانه، چند نفر از پیادگان لشکر اولیای [دولت] مقتول و مجروح ساخته، خود هم بضرب تیر تفنگها، از توسن

حیات بر زمینِ ممات افتاده، تیز روِ منزل آخرت گردید .
 إِنَّمَا لِلَّهِ وَآلَتِهِ رَاجِعُونَ (۱) .

بعد ازان سید غلام مرتضی شاه، شمشیر برهنه بدست و لب
 حسرت بدندان گرفته، چون فیل دمان خرامان خرامان، در میدان
 رزم آمده، بی مقابله و مجادله، از دور طعمهٔ ازدهای تفنگ
 گردیده، از اسب سرزمین غلطیده، و آه سرد از دل بر آورده
 گفت: رایگان برباد رفتم، و هیچیک مقابله با غدا^۲ اری (۲)
 نکردم .

بعد غلطیدن سید مدوح، پیادگانِ روئیل (۳) بر سرش
 رسیده، سرش چون مرغ بریده، و لباس فاخره از برش کشیده،
 و سلاحش برداشته رفتند . و بعده دریاخان نظامانی که ملازم
 وزیر (م) خاصِ اسیران حیدرآباد بود، از قضای کردگار، در میدانِ
 کارزار پیدا شده، برادرزادهٔ عالیجاه سمندر خان، اسبِ خود را بر او
 قاخته، بیک ضرب شمشیر و نیزه، سرمایهٔ حباتش را ربوده، از
 زینِ اسبِ او را کشیده بر زمین انداخت، و شمشیرِ اعلی از
 کمرش واز نموده برد . و باز شجاعت نشان (۵)، جهان خان مری

(۱) قرآن، البقره، ۱۵۶ ج ۲ .

(۲) الف: باعدا نکردم .

(۳) الف: روئیل [؟]. ک: روئیل [؟]، و صحیح آن روئیل است، در هند
 افغانان را روئیل گویند، منسوب به روه یعنی سرزمین از حسن
 ابدال تا هرات [—فرشتد] .

(م) الف: و امیر خاص .

(۵) ک: شجاعت بشاه [؟] .

معه^۱ پنجاه شصت نفر مبارزین اشجعین، دامنهای پیراهن-
حیات، با یکدیگر بسته که رسم بلوچان است، بازی شمشیرها
کنان، در میدان جنگ حاضر آمدند، و به خوبی جنگ جنگ را در
نوا آوردند، و بسیاری از لشکر اولیای دولت، زیر تیغ پیدریغ
خود کشیدند، و داد مردانگی و همت از دست ندادند، تا
آنکه خود را معه^۲ رقا، بر باد فنا داده. لیکن بر شجاعت جهان
خان مری جهان جهان آفرین باید نمود!

اما عجب از نادانی و حماقت بلوچان، که در وقت کارزار
[از] اسهان فرود آمده، پیاده شمشیرهای برهنه بدست، و لب
بدندان گرفته، نعره زنان، بر کوه می دویند، و نا رسیده بر کوه
به تیرهای تفنگ محاربین، خودها را ضایع می نمودند. و
نعوی آتش جنگ و جدال در اشتعال آمده، که خرمن حیات
چندین بلوچان خاص و عام، بر باد فنا رفت.

و عالیجاه فتح محمدخان غوری وزیر پر تدبیر (۱)، و میر
صاحب میرستم خان و محبت خان مری و غیره، که در ناله^۳
لاله واه (۲) پنهان بودند، اصلاً سر از ناله^۴ مذکور بالا نکردند،
بلکه در وقت جنگ، نقش زمین شده افتاده بودند، و نفس بر
نمی آوردند بامید اینکه پهلوان زنده خوش است.

لشکر (۳) اولیای دولت، که همه سواران خراسانی و پیاده^۵

(۱) الف: پرتوزیر میر صاحب

(۲) ک: در ناله و لاله و آه [؟] اما لاله واه الف صحیح است که

ناله ایست متصل سکهر.

(۳) ک: شکر [؟].

رومیله و هندوستانی بودند، سلاح شمشیرها و تفنگهای باربند طلا و ققره بلوچان دیده، چون مجنون، صحرانورد (۱) تعشقی جمال لیلی زور (۲) نارند طلا و ققره سلاح ها گردیده، دست به یغمای مقتولان و مجروحان بلوچان دراز کردند و هر احدی که بلوچان چون آهو، صید تفنگ خود می نمودند (۳)، صرآن [را] بی رحمانه بریده، فرش (۴) روی زمین میکردند.

بعد کشته شدن امرای امیران سنده، چنانچه سید میان غلام مرتضی شاه و عالیجاه سید محمد کاظم شاه و عالم خان مری و شجاعت نشان جهان خان مری، که هر یک شه فرد غزل دیوان دلیری، و مطلع قصیده بهادری بودند، هرگز سزاوار قتل این چنین جنگ نبودند، لیکن با تقدیر رب قدر چه ندیهر؟ بهر صورت بقیه لشکر بلوچان، تاب مقاومت نیاورده، طرف دریا رخ نهاد فرار شدند.

نهنگ (۵) قلم دریا رقم، در بحر این مدعا چنین غوطه بیان میدهد: هرگاه لشکر بلوچان، از مقابله عساکر فیروزی متأثر اولیای دولت، هزیمت را غنیمت دانسته، هجوم بر کشتی های گذر دریا آوردند، عالیجاهان میر مبارک خان و میر جنگی خان

(۱) ک: صحرای عار تعشقی [۹].

(۲) ک: از بار بند [۹]

(۳) الف: میکردند.

(۴) الف: چپ روی بر زمین مینمودند.

(۵) الف: امیران امرای سنده.

(۶) الف: چون نهنگ.

بفرموده^۱ امیران (۱) در مقام^۲ لوهري دایر بودند ، چون از گه گیری اسب^۳ هزیمت^۴ بلوچان مطلع شدند ، چون گرداب در پیچ و تاب آمده ، از موج خفگی حکم بر مسدودی کشتی های معابر دادند ، که احدی از بلوچان را نگذارند که عبور دریا کنند .

بلوچان بیچاره دل داده هوش باخته ، در دو شکنجه^۵ آب و آتش گرفتار آمدند ، از یک طرف حدت^۶ آتش جنگ سردار سمندر خان شعله ور ، و طرف دیگر ، آب دریا موج زن ! هرگاه از تاب آتش جنگ سردار مذکور ، جانب دریا می آمدند ، از مسدودی کشتی ها ، گذر راه عبور نیافته ، از خوف تعاقب سردار موصوف ، غرق دریا می شدند . و اگر طرف سکهر پس می آمدند ، هر آینه در آتش جنگ سمندر خان ، سمندر وار جای می گرفتند .

لشکر بلوچان از واهمه^۷ لشکر اولیای دولت ، بلا تعاشی خود ها را در دریا می انداختند ، و بست خود ، خود ها را غرق دریا می نمودند . و بعضی بلوچان از حدت^۸ آتش جنگ ، لب خشک در آب دریا تا بعتق^۹ (۲) ایستاده ، آب آب میگفتند ، و از بیهوشی باوجودیکه در آب بودند ، آب را نمی دیدند . و برخی از بلوچان بملا^{۱۰} حان و کشتی باتان عجز و زاری میکردند ، که برای خدا

(۱) ک: بفرموده شاه . در الف هم چنین است ، ولی بهمان خط ماتن ، بالای شاه "امیران" نوشته شده ، که مقصد از آن امیران سندھ اند ، و این صحیح است . زیرا این امراء به شاه تعلقی نداشتند ، بلکه مقابل وی بودند .

(۲) عُنُق = گردن .

عبور دریا کنانید! و بسیاری بلوچان دُم اسبان گرفته، در دریا می افتادند، و بکنار نرسیده، معه اسبان غرق دریا می شدند. و اکثری از بلوچان، خُرجین (۱) رخت خود را در میان فراشی پیچیده، و بران ریسمان بسته، چون تور (۲) ساخته، و مانند مشک بران سوار شده، دسب زنان میرفتند، هرگاه رخت تر میگردید در دریا فرو میرفتند و غرق میشدند.

هرگاه عالیجاهان میر مبارک خان و میر جنگی (۳) خان دیدند، که لشکر بلوچان بالکل ایستادگی ندارند، و غرق دریا می شوند، بعده حکم معابر کشتیها بملاحان دادند. و بلوچان بر کشتیها اینچنین هجوم آوردند [که] اگر کسی ملا^۴ خان [از] لویه^۵ مطول شان گرفته، کش کشان (۳) داخل کشتی می نمودند، با آنها از خود خبری نداشتند.

چون اینچنین طوفان هزیمت، بلشکر بلوچان روی داده، که از تقریر و تحریر خارج است. بعد از هزیمت بلوچان، عالیجاه نواب احمد خان لغاری که یار غمگسار [سید] میان غلام مرتضی شاه و سید کاظم شاه بوده، عبور دریا نموده، زیر قلعه [بهکر] رسیده، کنار دریای کرّی (۵) فروکش، و از غم و الم یاران

(۱) خُرجین = دوپله بافته پشمی است که مسافران اسباب سفر را در آن انداخته بر راحله بار می نمودند.

(۲) الف: تور [؟]. (۳) ک: میر خیگی خان [؟].

(۴) الف: کشش کنان.

(۵) ک: کهرای. الف: کهرری. در خود زبان سندهی اصل این نام کترّی است، صور دیگر آن تصحیف کاتبان است. سندیان کرّی چقوری کده^۶ عمیق را هم گویند. این جای عمیق دریا زیر قلعه بهکر واقع است.

غمگساران خود، اشکر حسرت از دیده تاسف میریخت و دست افسوس بهم می سائید، و محاسن شریف را باین همه درازی میلرزانید، و در مقابله اعدا، قدمی پیش نمی رفت. و فتح محمد خان غوری و محبت خان مری و غیره که در ناله لاله واه پنهان بودند، بعد انطفای نایره جنگ، از ناله مذکور، چون مردگان سر از دخمه گورستان بیرون کشیده، یحیی و یسار نگاه کنان، هراسان، افتان و خیزان، دوان دوان خودها را برکشتی رسانیده، عبور دریا نموده، داخل لوهری شدند، و شکر حیات تازه، بدرگاه حق جلّ و علّی شانه بجای آوردند.

عالیجاه سمندر خان، بفتح و فیروزی کامیاب گردیده، در میدان جنگ، علم فتح و نصرت نصب ساخته، و تقاره فیروزمندی بلند آواز نموده، جانب میران اعلام کرده که: من در مدت العمر هفتاد و دو [۷۲] جنگ نموده ام. و در هر جنگ از کشتها پُشتها کرده ام. و این جنگ هفتاد و سوم [۷۳] بود، الحمد لله که از کشتها خالی نمانده. ییاری ایزد باری، و اقبال لایزال شاهنشاهی، شاهد فتح و فیروزی هم آغوش اولیای دولت گردیده، و گوی فتح و نصرت، از میدان و غا پرده ام. الحال میدان جنگ صاف افتاده، هرگاه احدی از ایشان، خیال مقابله دارند، بسم الله این گوی و این میدان! و این چاه و [این] ریسمان! و این ساقی و این جام! هر که هوای جرعه نوشی این باده در سر دارد، خوش باشد، که این چنگر جنگ، عجب نغمه حزین دارد، و محک امتحان جلادت مبارزین جهان است.

با وجود اینکه نغمه خوانی، احدی از امیران مذکور، دوباره سر شورش، از گریبان مقام بر نیاوردند، و مانند صورت بیجان، حیران و پریشان این واقعه، هایلر گردیده، بر لشکر بلوچان خود نفرین میکردند، و در میدان تدبیر، دو اسپه میخواستند. آخر رفته رفته طرف امیران حیدرآباد، رخ بهاد شدند، و معالجه این هزیمت فاحشه را موقوف بر تدابیر افلاطونی امیران حیدرآباد گذاشتند.

در بیان ماتم داری بلوچان کشته گان که در جنگ سردار سمندر خان کشته شدند

دیر دفتر دیوانخانه قضا و قدر، اعنی قلم سیه رقم،
که مضمون نویس فقرات شادی و غم است، از سیه چاه مداد (۱)
حزن و اندوه، سواد الوجهی (۲) حاصل نموده، چنین سرثیه
این واقعه؛ هایلہ بر صفحه بیان نگارش میدهد کہ: در سنه
یکهزار و دوصد و چهل و هشت هجری، بعد هزیمت لشکر
امیران خیرپور و کشته شدن (۳) سران و عمدگان وغیره،
در ملک سندھ، دهل ماتمداری، در خانهای بلوچان، از غم
کشتگان بلند آواز گردیده، منسوبان و اخوان و عزیزان
کشتگان، کلاهها از سر برداشته، و بر زمین زده، و لباسهای
سیاه پوشیده، و رویهای خود را بناخن حسرت خراشیده، گریبانها
چاک زده، و بر سرها خاک انداخته [مردان یا حسین یا حسین و]
عورتان میعترها (۴) دریده، بزبان سندھی میگفتند:

هئی هئی جو جوان هو، جنگ جو پهلوان هو [یعنی چطور
جوان بود، و در جنگ چقدر پهلوان بود؟] اگر نعمات ماتمداری
کشتگان، از قانون قلم سرائیده شود، هر آینه شرح مطول می شود،

(۱) کہ: مداد [۱]. (۲) سواد الوجهی = سیه روئی.

(۳) ک: شدند [۲]. (۴) معتر = چادر.

به مختصر مدعا باید کوشید، بهر صورت: [بیت]

خدا کشتی آنجا که خواهد برد

و گر ناخدا جامه برتن درد (۱)

در امور (۲) قضا و قدر، جای دم زدن نیست: [بیت]

عالمی را در دمی ویران کند

اوست سلطان هرچه خواهد آن کند

امیران خیرپور، بعد از چنین چشم زخم، چشم حیا را بالا
نمیکردند، و دم بدم عرق انفعال بر جبین حال خود آورده،

از بی تدبیری [و] تعجیل کاری خود نادم، و از بلوچان لشکر
خود، افسرده دل گردیده، بزبان حال، بیان این مقال

میفرمودند: [بیت]

گر خواجه من خواجه حسن خواهد بود

ما را نه جواب و ترس خواهد بود (۳)

اگر این بلوچان رستم دستان، باین همه جلادت و مردانگی
که دارند، و غواص بحر شعور و دانائی میباشند! دیده شود
که هاقبت کار کجا سر کشد؟

از آنجا که سردار سمندر خان بر سمند خوشترنگ فتح و فیروزی
سوار گردیده، فرحان و شادان، قناره زنان و شلکی اتواب کتان

(۱) ک: دارد [؟]. (۲) الف: در کهنه کارخانه قضا و قدر

(۳) این بیت در ک، ب نیست. در الف بصورت شکسته متن موجود
است، که شاید مصراع دوم چنین باشد: "ما را نه چوب و نه
رهن خواهد بود".

از مکان سکهر (۱) رخ نهادِ شکارپور، و بقطع مسافت، مشرف دولت استیلام [اولیای] دولت گردیده، و آداب عبودیت و بندگی بجای آورده، فیلهای هر بار متاع (۲) تهنیت، و شبارکبادیهای فتح و فیروزی، پیشکش اولیای دولت نموده، بغلاع فاخره^۳ تعظیم و تکریم و آفرین، از سرکار اشرف اعلی سرفرازی یافت.

در حین معاودت، لشکر اولیای دولت، از پس غنیمت بلوچان، در وقت جنگ، چنگ مدعای خود را بهنای غنیمت خوب رنگین ساخته بودند. کلاههای تالپوری از زربفت و کیمخواب و مخمل و خود بافت (۳)، و درائی کاشان و لوئیهای رنگین لار (۴)، از روی استهزا بر سر خودها کج نهاده و تفنگهای اعلی و شمشیرهای باربند طلا و نقره، بکمر و دوش، و سپرهای کرکدن در پس. هشت آویزان، و دف زنان، رقص کنان، دست افشان، بذله خوانان، نغمه گویان، خیزان و دوان و تفنگ زنان و قرابین (۵) شلک کنان، داخل شکارپور شدند.

مردم تماشا بین، از خواص و عوام شکارپور، بمشاهده این حالت در حیرت، [در عبرت] چندین نغمات حزین نسبت بامیران سنده، از چنگ زبان می نواختند. اولاً همین که هر که از

(۱) ک: سهکه [؟]. (۲) ک: امتاع.

(۳) الف: خود باف.

(۴) این همه نامهای البسه فاخره آنوقت اند.

(۵) قرابین یا غرابین = نوعی از تفنگ قدیم.

روی متابعتِ نفس نافرجام، از راهِ شریعت بیضا برگشته، هرآینه برگشته بخت گردیده . دوم هرکه با بزرگان افتاد در افتاد ، اولیای دولت که پادشاه و مالکِ ملک و حق دار بوده ، و هم مهمان و مسافر، امیرانِ سنده از بس غرور دولت (۱) و ایلات [و] الوسات، هیچ پاس ادبِ او را نگاه نکردند .

کفار باوجودِ قساوتِ قلب، هم پاسِ ادب و رعایتِ مهمان میکنند . این همه ساست از بی ادبی باحکامِ دینِ مبین است ، که در صورتِ چنین عظم و اقبال و خدم و حشم ، از دستِ قدرقلیلِ جمعیتِ لشکرِ اولیای دولت، هزیمت یافته، خود را رسوایِ عالم ساختند .

غرض ازین قسم چندین سخنان از خود تراشیده (۲) و بیان می نمودند . ازان روز اسب که پرده رنگ و بوی گلزار سنده برپاد رفته . ازانجا که دنیای بیوفا محل (۳) عبرت و جای حسرتست، باین زالِ مکتاره، دلبستگی نشاید . و برطبقِ مضمون :

چيست دنیا، کهنه زالِ پُرفنی مکاره‌اي

لولی آدمِ فریبی، ساحری، عیاره‌اي

دبوطبعی، چابلوسی، بد سرشتی، بد رگی

ماده غولی، کوز پشته، لاشه‌اي (م)، پتیاره‌اي (ه)

(۱) الف : غرورِ دولت و امیری و ریاسِ هیچ .

(۲) الف : خراشیده . (۳) ک : محال .

(م) لاشه = زبون و لاغر [— غثات] .

(ه) پتیاره = آفت و بلا [— برهان] .

مست عهدی ، بیوفانی ، زود رنجی ، ظالمی
 کنده پیری ، قحبه‌ای ، شوهر کشی ، خون خواره‌ای
 هر که دل بندد بدین زال فسونگر ، هیت او :

ابلهی ، لایعقلی ، دیوانه‌ای ، بیکاره‌ای
 فی الجمله زال (۱) جهان مکاره ایست لبریز شراب مکر و
 تزویر ، و عروس دوران جهان ، خونخواره ایست آدم کُش
 چون در نظر سر مستان باده عرفان ، اموال و اسباب جهان ،
 وجود پشیزی ندارد ، هر که را مست تعلق او بینند معدوم
 انگارند ، و دیده حقایق بین را از ما سویی الله پوشیده در همه
 حال ، هیت :

که یکی هست و هیچ نیست جز او وحده لا اله الا هو
 تعلق دل داشته باشند .

در بیان آمدن امیران سنده

باعسا کر باراده^{*} مقابله^{*} و مصالحه^{*} اولیای دولت، واقعه^{*} ده

مدیجی (۱) و مصالحه نمودن شاه

مصلح قلم خیر رقم، که قرات نویس خیرالامور است، در صلاحیت این مدعا، چنین بیان می نماید که: هر گاه در سنه یکهزار و دویست و چهل و نه [۱۲۴۹] هجری مطابق ماه صفر، اولیای دولت، بهزیمت لشکر امیران خیرپور پرداخته، هم آغوش شاهد فتح و نصرت گردیده، امیران حیدرآباد از دریافت این باد مخالف هزیمت امیران خیرپور، چون گرد باد، از خشم و عناد برخاستند، و جمع آوری قشونات ایلات الوسات بلوچان نموده، و تجهیز سامان محاربه گرفته، بهزم مقابله^{*} اولیای دولت، از حیدرآباد، چون باد سریع السیر، روانه و بقطع منازل، منزل انداز. لاژکانه. امیران خیرپور [هم] معه^{*} حشم چشم زخم خورده رفته بامیران حیدرآباد ملحق شدند.

درین اثنا انواع انواع اخبارات مختلفه امیران ممدوح، صورت

(۱) ک: بدیجی [؟] که صحیح آن مطابق الف، ب: مدیجی است، در تعلقه نوشهرو مریوط سکهر و شکارپور برکنار نهر گار در ۲۰ میلی جنوب شکارپور و ۲۶ میلی لارکانه واقع است
[—گزیتیر سند ۵۰۵]

لشکرها گرفته به اولیای دولت، هرگز اخبارات مختلفه، در گوش اسماعت نیاورده، بتوکل علی الله بجمعیت چهار هزار لشکر سوار و پیاده و هشت عرابه توپ، از باغ شاهزاده نقل فرموده، در باغ شاهي متصل شهر شکارپور طرف جنوب منزل انداز گردید. امیران مذکور از لاژکانه برآمده، و کنار دریا گرفته، آهسته آهسته بقطع مسافت، وارد موضع مدیجی، و لوازم (۱) منازل کشتی ها از راه دریا به همراه خود داشتند، بخیال اینکه: مبادا به مقتضای - کَم مِّن فِئْتَةٍ قَلِيلَةٍ، غَلَبَتْ فِئْتَةً کَثِيرَةً بِأَنزِلِ اللَّهُ - (۲) صورت مقدمه مجادله از آئینه فتح، منعکس و رخنمائی (۳) کرده، پس لوازم (۴) کشتی ها، بوقت کار فرار بکار خواهد آمد، و از طوفان هزیمت نجات خواهیم یافت.

باین همه لحاظها، امیران موصوف، باز ابواب رسل و رسائل به پیشگاه اولیای دولت مفتوح ساختند، و خداام کرام ذوالاحترام مطلع انوار - أَوَلَيْكَ الْمُقَرَّبُونَ - (۵) مظهر آثار - لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا يَحْزَنُونَ - (۶) جناب عرفان مآب پیر میان نظام الدین صاحب و پیر میان فدای محی الدین صاحب سرهندي (۷) را بطریق رسالت، بحضور امنای دولت مامور نمودند.

(۱) الف: تواره [۴]. (۲) قرآن، البقره، ۲۴۹ ج ۳.

(۳) الف: رخنمای گردد. (۴) الف: تواره [۴].

(۵) قرآن، الواقعة ۱۱ ج ۲۷. (۶) قرآن، البقره ۳۹ ج ۱.

(۷) رک: تعلیق نمبر ۱۷.

پیر صاحبانِ مدوح، بعد از استیلام، از کنز العرفانِ هدایت، و خزانه العلومِ صلاحیت، ارشاد فیض مهلد (۱) مصالحه با اولیای دولت تلقین و بیان نمودند. سرکار اشرف سماعتی در مراقبهٔ فکر [فرو رفته، آخر از توجه ظاهر و باطن پیر صاحبانِ مدوح، سر از مراقبهٔ فکر] و عاقبت اندیشی بر آورده، روی ارادت (۲) از کلامِ مفخر نظام پیر صاحبانِ مدوح، بر نتافته، گردن ارادت و انقیاد در دایرهٔ صلاحیت نهاده، جویای معشوقهٔ مدعای ما فی الضمیر خود گردیده، عالیجاهان محمد شریف خان ضبط بیگی و قاضی محمد حسن (۳) را به اتفاق جناب پیر صاحبانِ مذکور، طرف امیران موصوف مامور نموده. در حین ملاقات اولاً امیران بنرورِ حشم، قانون خشم ساز کرده، از روی حکمِ عملی، چند نعماتِ موافق و مخالف، از چنگ زبانِ عالیجاهانِ مذکور در نوا آوردند.

بعد این همه نغمه طرازی در مقام سلوک آمدند. و عالیجاه بهادرخان کهوکر امیر کبیر خود را به پیشگاهِ اولیای دولت روانه نمودند، که عالیجاه مذکور، بوساطتِ سردار سمندر خان که باهم دَمِ موافقت و یکجود (۴) میزدند، و از خوانِ الفت، مایدهٔ اتحاد میخوردند، مشرف استیلامِ اولیای دولت

(۱) الف: فیض ایجاد .

(۲) الف: روی آرائی [؟] .

(۳) رک: تعلیق ۲۷ .

(۴) الف: یگان وجودی .

گردیده، و بتدائیر عاقلانه و تجویزات فرزانه، برضا جوئی سرکار اشرف پرداختند. و مبلغ چهار لک نقد، عوض اخراجات و هانصد (۱) نفر شتران بجهت بار برداری در سرکار اشرف دادنی کردند. و یک لک روپیه عوض ناف مالی (۲)، بخوانین و امرای اولیای دولت خدمت کردند، و هم انجام (۳) نمودند؛ که عالیجاه بهادرخان معه یکصد سواره تا به قندهار حاضر رکاب نصرت مآب اولیای دولت خواهد بود.

بعد این همه عهد و پیمان و ادای مبلغان و دادن شتران، امیران ممدوح، سرکار اشرفه را از شکارپور روانه خراسان نمودند. و خودها را بر زورقها و سندیسهای (۴) خاص بنگله دار (۵) [سوار] ساخته، و بزبان صدق ترجمان — بِسْمِ اللّٰهِ مَجْرِلِهَا و مُرْسِلِهَا، اِنْ رَبِّي لَفَعُورٌ الرَّحِيمُ (۶) رانده، و لنگر کشتیها برداشته، در میان تیغه دریای موج زنان، فرحت و خرمی کنان، چون باد، تشریف فرمای حیدرآباد گردیدند. و امیران خیرپور بغیر و عافیت راجع خیرپور شدند. و از اینجا که

(۱) الف: مهار شتران.

(۲) ناف مالی = در زمان قدیم به نامهای مختلف از مادونان باج و خراج می گرفتند، مانند سر چربی یی، بروت چربی، ناف مالی و غیره. اما در نسخه ب این مبلغ پنجاه هزار روپیه است.

(۳) انجام = در اینجا بمعنی قرارداد است.

(۴) سندیس = در سنسکریت بمعنی پیام و قاصد است [— قاموس هندی ۳۸۰] شاید در اینجا کشتیهای تیز رفتار پیام رسان مقصد باشد.

(۵) بنگله = قصر. (۶) قرآن، هود، ۴۳ ج ۱۲.

دُنیا دار مکافاتست، هر چه بکاری بدروی . [بیت]

هر آنکه تغم بدی کِشت و چشم نیکی داشت
دماغ بیهده پخت و خیال باطل بست

چون امیران سنده، دفعه اول در مقدمه سردار محمد عظیم خان، باوحد قسم عهد و پیمان، باولیای دولت درد فریب بازی، که ذکر آن مافوق مندرج است باختند، و هیچ مراعات ننگ و ناموس نکردند، آخر رفته رفته نتیجه یافتند. چشم زخم هزیمت امیران خیرپور و کشته شدن امرای عالی مقام و سرکردگان عظام یکطرف، و خساره اخراجات لشکرکشی و دادن مبغلان و شتران باولیای دولت دگر طرف، و خندگی عالم خواص و عوام علاوه بران ! از آنجا که در آغاز کار ملاحظه عاقبت کار باید نمود : [بیت] .

اول، اندیشه و انگهی گفتار پای پیش آمده است و پس دیوار هر گاه امیران در ابتدا برای شتران اولیای دولت، بر شتران بادی، بهوای نفسانی سوار نمی شدند، و شتران را باولیای دولت میدادند، هرگز این بار بلند ناموس از شتران اقبال امیران، بر زمین هزیمت نمی افتاد .

و دیگر اینکه - خیر الامور اوسطها - (۱) است . هر چیز که از حد اعتدال می گذرد، دران خلل های فاحش بهم رسند . در اوقاتی که امیران سنده مالیه گذار پادشاه خراسان بودند، همانوقت گلزار دولت ریاست سنده، روز بروز در

(۱) حدیث صحیح است، که شرح آن در حواشی گذشته گذشت .

نشو و نمای ترقی دولت که هر خاص و عام از گلزار دولت امیران موصوف، گلهای آرزو بداسن مراد خود می چیدند (۱).
 هر گاه بموجب اشاره باغبان قضا و قدر، گلزار دولت سلطنت خراسان، از تند باد خزان بی اعتدالی و ستم، سر به زرد روئی کشیده، انواع انواع گلهای فتنه و فساد در خراسان سلطنت، متبسم شدند. امیران سنده [بمقتضای - بی مدعی فضل خدای - دانسته] دست تصرف در ملکهای متعلقه شکارپور دراز نمودند. و بدکاران و دزدان را حرکت دادند، که تا دهن دروازه شکارپور بتاخت و تاراج غربای رعایای شکارپور می پرداختند. تا اینکه اکثر ملکهای متعلقه، در احاطه تصرف خود آوردند. فقط چهار دیوار قلعه شکارپور گذاشته بودند، دران هم چشم طمع داشتند، که کتی بدست خواهیم آورد؟ (۲)
 تا آخر رفته رفته ملک شکارپور را به بهانه خالصه سنگه، در تحت تصرف خود آوردند.

بعد تصرف شکارپور، هیچ تمثال خوبی و بهبودگی در مرآت مراد خود ندیدند، بلکه در هر سال بیک بلا مبتلا می شدند. تا از طفیل شکارپور ملک سنده را هم برپاد دادند. از آنجا که - الحیر ص شوم والحریر ص محروم - (۳) چون امیران سنده هر قدر که هوای زیاده طلبی میکردند، روز بروز تیرگی بی برکتی، در دولتخانه آنها راه می یافت، تا به حدیکه

(۱) الف: می چیدند.

(۲) الف: خواهیم نمود.

(۳) یعنی از شوم و آزمند محروم است، مقوله عربی است.

دانه اسپان اصطبل خاص، از آبارخانه پیدا نمیشد، تا نصف شب توره‌های اسپان، بر دکان‌های بازار میگردیدند (۱).

(۱) خود شاه شجاع در واقعات [ص ۸۳] درین باره می نویسد:
 "بندگان ما ساعبر نوروز فیروز که واقع ۱۳ رمضان سنه ۱۲۳۹ هجریه بود، بجانب لارکانه حرکت فرموده، بیک منزلی رونق افروز شدند. میر نور محمد خان و میر محمد نصیر خان ولدان نظام‌الملک مرحوم که به بندگان ما در حین حیات پدر نهایت اخلاص و محبت داشتند، اگرچه در ابتدا خود را از طریق صواب پدر ظاهراً پدر کردند، اما حرف ملامتی بر ایشان نیست، چراکه بقرابت و عزیزداری حق بجانب ایشان بود، که زباده ازین نمک‌هاش جراحت خیرپوریان می شدند، مگر باز در مال کار اندیشیده، بوصایای پدر عمل نموده، پای از دایره ادب بیرون نهند....."

در بیان رفتن اولیای دولت جانب قندهار

و جنگ نمودن با سرداران قندهار و هزیمت یافتن او

سلطان قلم زرین رقم، که سریر آرای ولایت سغندانی است، در اقلیم مدعا، چنین بیان مینماید که: در سنه یکهزار و دو صد و چهل و نه [۱۲۴۹] هجری مطابق ماه صفر، بعد مصالحه امیران سنده، اولیای دولت [از] شکارپور متوجه سفر خراسان شدند (۱). عالیجاه میر محراب خان (۲) برومی والی قلات، به تعارف و مهمان داری سرکار اشرف بخوبی پرداخته، از حدود ملک خود سالماً و غانماً گذرانیده، همراه همراکب اولیای دولت، رونق افزای شال کوٹ (۳) گردیده. درانجا لشکر افغانان از هر طرف به پیشگاه اشرف رجوع آوردند، تا رفته رفته چهل و پنجاه هزار، جمعیت لشکر شده.

(۱) آغاز شهر ذی القعدة سنه ۱۲۴۹ هجری [واقعات ۸۶].

(۲) رک: تعلیق نمبر ۳۹.

(۳) نام قدیم کویته تالکوٹ است، و آنرا شال هم می گفتند. در زبان پشتو این نام تاکتون مروج است. قدیمترین ذکر این تاهیت را مقاسی در ضمن شهرهای والستان بلام [شال] کرده است [۵۰ ص. ۵۰ احسن التقاسیم، لیدن ۱۹۰۶].

بعد از اوتراک (۱) چند ایام، از شال کوٹ، اولیای دولت، لوائی فلک فرسای عزیمت ست قندهار بر افراشته. عالیجاهان سردار صاحبان بر یک سردار کهندل خان بمقتضای کوه دلی خود چون کوه الوند، پای استوار در قلعه قندهار قایم نموده استقرار گرفت. دوم سردار رحمدل خان از بس رحمدلی [دل] رحم از قندهار بر نگرفته. سوم: سردار مهردل خان سلسله مهر و محبت را از معشوقه کامرانی قندهار از دست نداده. هر سه اخوان بر خوان اتفاق همدم مواید یکجود و وفای گردیده، معه جمعیت سه هزار لشکر عمله و فعله خود، تجهیز سامان جنگ و آذوقه قلعه بندی گرفته [در] اندرون قلعه قندهار بتوکل علی الله، هوشیار و برقرار نشستند، و داد همت و مردانگی از دست نداده، پای نهاد رکاب توسن مقابله و مجادله شدند.

هر گاه اولیای دولت، رونق افزای قندهار کهنه (۲) ویرانه گردید، در این اثنا اندازه هفتاد و هشتاد هزار لشکر از طایفه افغانان در سرکار اشرف جمع آمدند، و چشم امید در خزانه

(۱) اوترای یا اتراق = در تورکی بمعنی توقف کردن در سفر است [نظام ۱- ۱۶۷]. در نسخه الف بجای این کلمه تمکث است.

(۲) شاه شجاع از بند ذاکر واقع جنوبی شرق قندهار آمده در قلعه نادری توقف کرد [واقعات ۸۹]. این همان قلعه است که نادر شاه افشار در سال ۱۱۵۰ هجری محاصره یکساله قندهار در جنوب شهر کنونی قندهار بنا نهاده بود، ولی مسکون نشد. و چون اعلیحضرت احمد شاه ابدالی شهر کنونی قندهار را بنا کرد، شهر کهنه نادرآباد بکلی متروک گردید. اکنون فقط آثار قلعه و بروج آن نمایانست.

سرکار اشرف داشتند ، و "شاه بابا" می گفتند ، و از سرنای (۱) زبان ، باواز بلند در زبانِ افغانیه نغمها می سرانیدند و می آمدند : شاه بابا چیره دی ، الله دی را وله ، زموژ سترگی اوس روشانی سویی ، ستا دشمنان به پیاری د خدای او اقبال د پادشاه ژوندی نه پریژدو ، تخت پادشاهی ستادی (۲) .

یعنی پادشاه بابا کجاست (۳) ! خدای ترا بیاورد (۴) الحال چشمهای ما روشن شد ، دشمنان [ترا] پیاری خدای [و اقبال پادشاه] زنده نخواهیم گذاشت ، و تخت پادشاهی از شما ست .

غرض در صورت نزولِ اَجَلالِ لَوایِ امَنایِ دولتِ واقع^۵ قندهار کهنه ، سردار صاحبان ، ابوابِ حصار قندهار بر روی خود مسدود ساخته ، و اتواب بر برجهای قلعه سوار نموده ، از شلک اتواب و شبخون صرفه نمی کردند . تا مدتِ چهل و پنجاه روز مابین لشکرِ طرفین ، گرگ جنگی و شبخونی واقع بود . و سردار صاحبان ، چشم انتظار ، بر مقدمِ امیر دوست محمد خان داشتند .

چون در رسیدن امیر ممدوح در (۵) قندهار ، بسیار روزها دیر و فرصت کشیده ، آخر از روی مصلحتِ وقت ، تا رسیدنِ امیر دوست محمد خان از کابل ، فیما بینِ اولیایِ دولت و

(۱) الف : سرنای .

(۲) این جملات پشتو را از ک حذف کرده اند . در الف ، ج به املاهی

مغلوطی نوشته شده ، که مطابق معاوَره پشتو تصحیح شد .

(۳) ک : کجائی . (۴) ک : آورد .

(۵) ک : واقع^۵ قندهار .

سرداران قندهار، سخنان مصالحه بواسطتِ امراء و مقربین ذر پهن شدند، که در این اثنا امیر دوست محمد خان معه جمعیت دوازده هزار لشکر، و چند عرابه توپ، از کابل داخل قندهار گردیده.

اگرچه پهن از ورود امیر موصوف، دوسه مرتبه، لشکر اولیای دولت، بر قلعه قندهار جلوه ریزی ها نمودند، لیکن قادر نشدند. بلکه بسیاری از لشکر سرکار اشرف، از اضراب اتواب و تفنگ قلعه گیان تباه شدند. آخر سبی لشکر اولیای دولت، نردبانها برداشته، در شب تاریک چون عیاران، آهسته آهسته زیر قلعه رفته ساکن شدند و منتظر بودند، که هر گاه لشکر خواب بر قلعه گیان استیلا آورد، همانوقت نردبانها بر دیوار قلعه گذاشته، جلوه ریزی در اندرون قلعه خواهیم نمود، و حالا که لشکر اولیای دولت، از خواب اجل غافل! هر گاه زیر قلعه رسیدند، از قضای کردگار، جیوش نوم (۱)، که اخ الموت (۲) است، بر حصار وجود لشکر اولیای دولت هجوم آورده، که از خود خبری نداشتند. تا آنکه شحنة (۳) آفتاب عالمتاب، بر چهارسوق بازار روز نشسته (۴)، اولیای دولت منتظر و گوش هوش طرف قلعه قندهار بر لشکر ماموره خود داشت، که از راه نردبان اینک داخل اندرون قلعه مذکور میشوند. لیکن (۵) دید: هیچ غوغائی بر نمی آید، و آفتاب سر از گریبان

(۱) جیوش نوم = لشکر های خواب. (۲) اخ الموت = برادر مرگ.

(۳) شحنة = عس و محافظ شهر. (۴) ک: نشیند.

(۵) الف: لیکن هیچ غوغائی بر نمی آمد.

بپراهن صبح میکشد، و خبری از لشکر ماموره^۱ قلعه معلوم نمی گردد، که چه شدند؟ و کجا رفتند؟

بعده حکم بر شلک توپ (۱) چھوتی داد، همین که آواز توپ [مذکور] بلند شد، لشکر امنای دولت، که در زیر قلعه غرق در پای خواب غفلت بودند، یکبارگی بیدار گردیده دیدند، که صبح سرکشیده، دست افسوس می مائیدند. لاچار از خوف اولیای دولت، نردبان ها بر دیوار (۲) قلعه گذاشته بالا شدند.

مردم قلعه گیان سابق هوشیار، و از صدای توپ چھوتی هوشیار تر شدند، و بر فراز (۳) تخت و چوکی قلعه، خبردار خبردار میکردند، که درین اثنا لشکر شاه، از نردبانها سر بالا کشیدند. مردم قلعه گیان بر آنها جلوه ریزی نموده، بضرب توپ و تفنگ و سیوف (۴) از نردبان حیات، در خندق ممات انداختند، و لشکر اولیای دولت نتوانستند که داخل اندرون قلعه شوند. اکثری از ابواب اجل، داخل قلعه فنا شدند و بقیه هزیمت یافتند.

فی الجمله در عرصه^۲ چهل و پنجاه روز، لشکر سردار صاحبان از ترک تاز و جنگ و جدل، با جیوش اولیای دولت تقصیری نکردند. خواب و آرام بر طرہین ناگوار بود.

لیکن بعد ورود امیر دوست محمد خان، سردار صاحبان

(۱) چھوتی = یک نوع توپ قدیم بود.

(۲) الف: نردبانها در قلعه. (۳) الف: برگ بخت و چوکی [؟]

(۴) سیوف = جمع سیف بمعنی شمشیر.

هار بر ولایت نشاط [و فتح] و انبساط دست یافتند، و در
حفل آرزو، شمع اتفاق بر افروخته، در فکر و بندوبست
اتر شاه گردیده، بمصلحت وزیر تدبیر، بر اسپ همت سوار
گردیده، و از روی شطرنج بازی فریب اسرا و خوانین خود،
بیر ممدوح نهایت در اندیشه و دغدغه بود، و برانها چندان
عتماد نداشت.

اکثر خوانین امیر موصوف، در ظاهر با امیر ممدوح در
سواقت می باختند، و در بواطن رخ التفات با شاه داشتند.
زین جهت اراده امیر موصوف همین بود، که قبل هندوستان
نفاق را به کجک های اخلاص از ساحت دل رانده، بر اسپ
مصلحه سوار شویم، که مبادا از دغا بازی اسرا و خوانین،
پیاده وار، حیران میدان هزیمت شویم.

از آنجا که امیر موصوف در مضماری (۱) این مدعا، با خوانین و
برادران خود دو اسپ می تاخت، لیکن پادشاه کارخانه قضا و قدر
نگذاشته، که مابین اولیای دولت و سردار صاحبان ممدوح،
صورت مصلحه از مرآت تمنا رخ نما گردد.

(۱) مضماری = میدان اسپ دوایی [نجات].

در بیان مقابله نمودن سردار صاحبان قندهار و امیر دوست محمد خان

باولیای دولت، و هزیمت شاه، و رفتن جانب قلعه^۱ سالو خان

سپه سالار قلم مشکین رقم، که معرکه آرای سخن طرازیست
در میدان این مدعا، چنین ترکتاز بیان می نماید که: هرگاه
در سنه یکهزار و دوصد و چهل و نه [۱۲۴۹] هجری، امیر
دوست محمد خان از کابل، با هشتم داخل (۱) قندهار گردیده،
و با سرداران قندهار برادران خود، همدم مواید خوان اتفاق
گردیده. همانوقت اولیای دولت که در شهر قندهار کهنه،
نزول اجلال داشتند، از روی مصلحت، ترک قندهار کهنه اختیار
نموده، که مبادا امیر دوست محمد خان، آب روان جویبارهای
قندهار بگیرد، از عطش (۲) آتش جنگ، لشکر ما بخاک تباهی
افتد، باد وار متوجه^۲ طرف باغستان و انهار آب گردید (۳).
هر چند امرای خوانین، به پیشگاه اولیای دولت، در باب
عدم تحرک نوای فلک فرسا، از شهر قندهار کهنه التماسها
نمودند، هرگز بگوش نیاوردند تا آنکه موجب اراده مبارز

(۱) الف: وارد قندهار. ج مانند متن.

(۲) الف: از آتش عطش جنگ لشکر ما بخاک تباه افتد.

(۳) این باغستان، متصل جنوب و غرب شهر قندهار است.

قضا و قدر، اولیای دولت از شهر قندهار، معه خدم و حشم برآمده در باغها و کنار انهار رسیده، تمامی قشون اولیای دولت که قریب هفتاد هشتاد هزار بودند، همه روبسوی خود، در باغها متفرق و باغی باغی آرام در حصار سایه درختان شدند.

امیر دوست محمد خان چون دید که: اولیای دولت، شهر [کهنه] قندهار بامید تسخیر شهر نو قندهار گذاشته، در باغها کلچین نزول اجلال گردیده، از استشام ازهار این معنی، موجب شکفتگی غنچه مددگاری بخت خود دانسته، در صورت تغیر لباس سر خود سوار شده، استدراک حقیقت لشکر اولیای دولت نمودند. دید که جمعیت لشکر استای دولت، همه متفرق و پراکنده در باغها زیر سایه درختان به آرام، چون سایه بر زمین افتاده اند. از اینجا زود برگشته، در لشکر خود آمده، حکم دادن تنخواه لشکر خود بمستوفیان داد. چون مستوفیان به دادن تنخواه مهتاه شدند، در این صورت امیر موصوف، سه هزار لشکر جرّار به همراه خود گرفته، و هم سرداران قندهار معه جمعیت لشکر خود از قلعه قندهار برآمده باتفاق یکدیگر از روی تجویز [فرزانه]، بعضی رفته، شهر کهنه قندهار گرفتند. و برخی ها از هر طرف دسته دسته لشکرها شده، از هر چهار طرف، بر لشکر اولیای دولت که در میان باغات افتاده بودند جلوریز شدند.

اکثری از لشکر اولیای دولت که در میان باغها پنهان شدند، و اکثری نایره آتش جنگ [و] جدال را در اشتعال آورده اند، و نحوی کشت و خون واقع شده که از کشته پشته شدند.

نزدیک بود: که جمعیت لشکر سردار صاحبان درهم و برهم گردیده در عین شعله افروزی مقابله و مقاتله مسمی شیخ شاغاسی (۱) که از روی فریب بازی از طرف سرداران گریخته آمد، بعبه بوسی سرکار اشرف مشرف گردیده سلام نمود، و بخلاع فاخره سرفرازی یافت.

چند ایام در رکاب اولیای دولت حاضر بود. در روز جنگ شاغاسی مذکور حیلۀ برانگیخته، در لشکر اولیای دولت، همین آواز می داد: که شاه گریخت! و در اردوی شاه، دست غارت دراز کرد. و لشکر اولیای دولت چون این آواز شنیدند و ایشیک آقاسی را دیدند که غارت می نماید، سراسیمه و حیران این واقعه شدند. و حالانکه امنای دولت در میدان و غا (۲)، سرگرم محاربه بودند. و کیول (۳) بمعهد پلتن خود طنبور جنگ می نواخت. و از بس ضربات و تفنگها دود بر فلک پیچیده. جوانان سر باز خراسان، پروای اتراپ نکرده، جلو اسپان رفق شتاب برداشته، خودها را در پیش (م) مذکور رسانیده، دست به شمشیر کردند، و کیول مذکور را اسیر و دستگیر نمودند، و

(۱) ک: مهی شیخ شاغاسی. که صحیح آن در متن از الف، ج

گرفته شد. کلمه شاغاسی مفتن ایشیک آقاسی تورکیست، بمعنی

حاجب و ناظم دربار شاهی [—نظام].

(۲) ک: دغا [؟] و غا بمعنی جنگ است.

(۳) این شخص انگلیس بود برای شرح حالش [رک: تعلیق نمبر ۳۰]

(م) الف: خودها را در میان پلتن رسانیده.

توپها را به دست خود آوردند (۱) .

بعد گرفتاری کسول مذکور، تفرقه هزیمت، در لشکر اولیای دولت افتاده عالیجاه سمندر خان برادر زاده خود را دران جنگ بقتل داده طرف شمال کوٹ قرار بر قرار [اختیار] نموده و عالیجاه بهادرخان کهوکر که از اسیران سندھ برکاب شاه بود، او هم اسباب و حیمه و فرش و فروش و دیگ و دیگرچه بر آتش بار کرده، معه سامان دیگر گداسته زبان سندهی میگفتند :
- پچھو پٹانن مار پٹو- یعنی بگریزید افغانان کشتند و روی در گریز نهادند، و رخ بملک سده کردند.

و علی هدالقماس : هر کس حاص و عوام، از لشکر اولیای دولت، بصورت او نفسی آواره داشت قرار شدند و خود بدولت بندگان اقدس، بعد معاینه صورت سکست لشکر خود، عنان تانی را لاچار عنیمت دانسه، و صنادیق خزانه شکستانده، از نقد آنقدر در خرچین های چرمین انداخته، بر شرف اسپان پیش خدمتان و دیگر سواران معتبران سوار نموده، نوسن سواری خاص خود را مهمیز کنان، تیز و طرف حدود ملک هرات گردیده . چنانچه از بیم تعاقب، دو منزل عظم را یک منزل ساخته [بجر ثقل] و رنج مسافت سخت کشیده، داخل قلعه

(۱) این جنگ بقول شاه سحاح روز سه شنبه ۲۲ صفر ۱۲۵۰ هـ [در مطبوعه کابل ۱۳۳۵ غلط طبع شده] واقع شده که شاه این روز را نحس اکبر شمرده بود [واقعات ۹۷].

عالیجاه سالو خان گردید (۱) .

ساری اطمینان نفس سوخته اش شده . لیکن عالیجاه سالو خان هم اسر کبیر و صاحب الوسات و قلعه جات خود بوده ، که از دست سالوسی شاهزاده کامران والی هرات رهائی نداشت . اولیای دولت فز از سالوسی سالو خان در هراس ، و نفسی نکام دل نمیزد . هر چند نامبرده بدل جوئی اولیای دولت بسیار پرداخته ، لیکن اطمینان خاطر اولیای دولت نمی شد . طوعاً و کرهاً (۲) چند روز در قلعه عالیجاه سالو خان آرام پذیرفت .

(۱) شاه شجاع از قندهار بسوی عرب حرکت کرده ، بعد از عبور دریای هیرمند که بفاصله صد کیلومتر در غرب قندهار است ، به موضع دوسنگ و واشیر و سرحدات سیستان رسیده ، در قلعه لاش و جوین مرکز سالو خان اقامت کرد . و علی حان بلوچ والی سیستان و غلام رسول خان ولد بزرگ سالو خان ازو پذیرائی کردند و تا دو ماه آنجا توقف کرده ، مهمان سالو خان و عمر او گلزار خان بود . درین اثنا نامهای شهزاده کامران برادر زاده وی که حکمران هرات بود رسیده ، و شاه را دعوت آمدن هرات نمود . و نیز قایم مقام حکمران مشهد ، خسرو میرزا بن نائب السلطنه عباس میرزا نامها فرستاده و آمدن شاه را به مشهد خواهنش کرد [واقعات ۹۸ بعد]

ولی شاه ترفوت و چنانچه بیاید بسوی قلات رجوع نمود .

(۲) یعنی بخوشی و ناخوشی و دل خوش ناخوش .

در بیانِ بعدِ هزیمتِ اولیای دولت

تمام اسباب و سامان و خیام و غیره بدستِ یغمای

سردار صاحبان قندهار افتاد

ادهم (۱) خوش خرام قلمِ شکنین رقم، که منازل پیمای
طریقی سخنوریست، در قطعِ منازل این مدعا، چنین ترکتاز
بان می نماید که: هرگاه در سنه یکهزار دوصد و چهل
و نه [۱۲۴۹] هجری (۲) مطابقِ ماه صفر، از جنگِ سرداران،
اولیای دولِ هزیمت یافته، رخ نهاد قلعهٔ عالیجاه سالو خان
شده. سردار صاحبان قندهار اراده داشتند، که در تعاقب شاه
بروند، لیکن امیر دوسف محمد خاں به مخالفتِ سردارانِ
موصوف پرداخته، احدی را نکذاست، که در تعاقبِ اولیای
دولت، حرکت کند.

حصول این فتح و نصرت را از حملهٔ مددگاری بغتِ خود
میدانستند، و کوسِ نشاط در میدانِ انبساط می نواختند، و
از میدانِ وغا، بسیار غنمت از خیام گلگون و اتواب و هزارها
بنادیق و صدها صنادیق (۳) و اسبان و غیره سامان، از لشکر هزیمت

(۱) آدهم = اسپ سیاه (- غیاث).

(۲) چنانچه در صفحه گذشته گفتیم، سنه وقوع جنگ ۱۲۴۵ هـ است.

(۳) صنادیق = جمع صندوق.

نر اولیای دولت، بدست عساکر فیروزی مآثر سردار صاحبان مدوح افتاد، که از تعداد خارج است. و بعضی از سپاه ماه جم جاه، که طرف ریگستان فراری شده بودند، سواران جرّار کرا، از لشکر سردار صاحبان، در پی آنها رفته، هرجا که می یافتند می کشتند، و اسامه و جامه و همپانی زرهای آنها را تصرف می شدند. تا چند مدت این رسم زد و برد از هر چهار طرف گرد و نواح قندهار، در کوه و صحرا و دیهات جاری بود.

دیگر اینکه: پانصد نفر پیاده^۱ روهیله، از لشکر شاه باهم یک آواز تفنگ^۲ اتفاق گردیده، و بر سر کوه رفته، تفنگها را پر نموده، بدست اتفاق گرفته، بمردانگی خود نشسته بودند، بخیال اینکه: هرگاه از لشکر سردار صاحبان بر سر میان آمده، یکبارگی بشلک^۳ تفنگها، صید^۴ سر پنجه^۵ اقتدار خود خواهیم نمود، بعد هرچه بادا باد! و لشکر سواران سردار صاحبان هم، چون این اتفاق و احتیاط مردم روهیله معاینه نمودند، جرأت رفتن، بر سر مردم روهیله بالای کوه نمی کردند. و زیر کوه، دور از ضرب گوله^۶ تفنگ گردا گرد کوه، طایف (۱) بودند.

تا مدت دوسه روز همین حالت مابین روهیله (۲) و لشکر سردار صاحبان واقع بود. آخر یکی از سرداران بر سر کوه پیش مردم روهیله رفته و بدلاسانی و استمالت آنها پرداخته، و بعد

(۱) طایف = کردند و طواف کنند. (۲) ک: رد حیل [۹]

و پیمان، دل آنها را خوش ساخته، و امان جان بآنها داده، از بالایی کوه، بزیر آورده، تمام اسلحه ازانها گرفته، ابواب ارتخاص، بر چهره حال آنها کشاده مطلق العنان کردند.

و مسمی کیول (۱) را که معلّم و سرکرده پلاتن بود، او را امیر دوست محمد خان نوازش خلعت و تعظم و تکریم نموده، پیش خود در سلک ملازمان مسلک نمود. امیر موصوف با وصف نفاق امراء و خوانین لشکر، از روی تدابیر فرزانه و همت بهادرانه، گوی فتح و قروزی، از سدان جنگ اولیای دولت برده، و تمامی اسباب معاربه اولیای دولت از اتواب و غمره بدست خود آورده، و دست رخصت از برادران سردار صاحبان قندهار گرفته، تشریف فرمای کابل گردیده. و سردار صاحبان قندهار نیز در قندهار، هم آغوش شاهد آرام و کامرانی شدند. و بنوازش ملازمان جانباز نمک حلال خو، و بسزای مردم نمک بحرام می پرداختند. و از خبر گیری اولیای دولت نیز غافل نبودند.

(۱) داستان این انگلیس را که بعدها مسلمان شده در تعلیق نمبر ۳۰ بخوانید.

در بیانِ رفتنِ اولیایِ دولت در (۱) قلعهٔ سالو خان
و آمدنِ خلف شاهزاده کامران بنا بر کمکِ اولیایِ دولت، و
فراری شدن از قلعهٔ مذکور، ورخ نهادنِ جانبِ قلات، و آمدنِ

سردار رحمدل خان در تعاقبش

خنک (۲) قلم تیز رقم، در عرصهٔ این مدعا، چنین حولان
بیان می نماید که: هرگاه اولیایِ دولت در سته، یکهزار و دو
صد و چهل و نه [۱۲۴۹] هجری (۳)، بعدِ هزیمت قندهار
داخلِ قلعهٔ عالجهٔ سالو خان گردیده. عالجهٔ مذکور در
تعارف و مهمانداری استانی دولت، از خود قصوری نکرده، دم بدم
بدلعهویِ اولیایِ دولت می پرداخت.

(۱) الف: واقعه قلعه سالو خان.

(۲) الف: خنک. ولی بمناسبت کلمات عرصه و جولان، خنک صحیح
اسب، بمعنی اسب سفید [- غیاث].

(۳) صحیح آن چنانچه گذشت ۱۲۵۰ هـ اسب. زیرا جنگ فیصله کن
آخرین بعد از محاصره ۵۲ روزه شهر قندهار در سه شنبه ۲۲ صفر
۱۲۵۰ واقع شده و شاه شجاع به لاش و جوین گریخته ازانجا از راه
قلات بلوچ و سند و بیکانیر بتاریخ ۱۷ ذی قعدة ۱۲۵۰ هـ به لودیانه
رسید. [- سراج ۱- ۱۲۵].

چونکه عالیجاه مذکور صاحب (۱) ایلات والوسات بود، باز بتدارک سامان جنگ و جمع آوری قشونات تازه می پرداخت . لیکن هرگاه این نوای چنگِ عزیمت چنگِ اولیای دولت، بسمع گوش بندگان شهزاده کامران والی هرات رسید، از آنجا که مابین شاهزاده موصوف و عالیجاه سالو خان، صورتِ مخالفت و کینه دیرینه واقع بود، شاهزاده کامران بخیال اینکه مبادا عالیجاه مذکور، از روی عداوت دیرینه، باولیای دولت سازش نموده، رخ نهادِ دارالسلطه هرات شوند . پس در صورتِ اتحاد و اخلاص، خلف خود را معه چهار راس اسانِ خاصه و چیزی تحایف نفیسه، معه جمعیت لشکر بجهتِ استمداد اولیای دولت مامور نمود، و هم نامه ای باین مضمون نوشته فرستاد :

نوشتنِ نامه شاهزاده کامران در خدمتِ اولیای دولت
 مامور نمودنِ خلفِ خود

”همیشه رایاتِ عالیات، در معارک میادین (۲) معاندین دولت باشعاعات (۳) فتح و فیروزی جلوه گر بوده، شاهدِ دولت سلطنت هم آغوشِ اولیای دولت باد !

درینوقت تمثالِ این اخبار بر مرآتِ ضمیر محبت نظیر ما رخنمای گردیده که : از تقدیرِ الهی جل شانه، اولیای دولت، از دستِ سرداران قندهار، که همیشه با خاندانِ

(۱) الف : مالک .

(۲) الف : معارک مبارزین معاندین دولت .

(۳) اشعه = جمع شعاع و اشعاعات مزید علیه آمنت .

عظیم الشانِ ما ، در مقامِ عناد می باشند ، چشم زخم خورده ،
رونق افزای قلعه^۱ عالیجاه سالو خان گردیده اند .

ازین معنی افواجِ اندوه و تشویش ، بر حصارِ وجودم بسیار
استیلا آورده . ازانجا که اولیای دولت عموی بزرگ و بجای
پدر بزرگوار من می باشند ، اگر باین طرف هرات تشریف فرمای
شوند ، عینِ سعادت و سرفرازی ما ست ، و بر طبقِ مضمون :

[بیت]

رواقِ منظر چشمِ من آشیانه^۲ تست

کرم نمایی و فرود آ ! که خانه خانه^۳ تست

بالفعل شاهزاده سلطان علی خاں خود را معه^۴ جمعیت لشکر و
ارمغان ، مامور خدمتِ اولیای دولت ، که مشرف عتبه بوسی (۱)
گردیده ، بهر حال مترصد (۲) فرمان خواهد بود^۵ .

هر گاه این نامه^۶ شاهزاده کامران به پیشگاهِ اولیای دولت ،
شرفِ ورود آورده ، بعدِ مطالعه^۷ آن ، افواجِ تفکرات و عساکر
خیالات ، از هر چهار طرف ، بر حصارِ وجودش هجوم آورده
با خود گفت که : استمدادِ شاهزاده^۸ موصوف بجای خود ماند ،
لیکن صورت فساد رخنمای نگردد . ازان بهتر همین است
که پیش از رسیدن شاهزاده سلطان علی خاں شاهزاده کامران ،
خود را ازین ملک بیرون کشم ، که خار خار سالوسی سالو خان
یکطرف ، و اندیشه^۹ آمدن شاهزاده^{۱۰} مذکور دگر طرف ! که مبادا

(۱) عتبه = چوبِ پائین در [- غیاث] .

(۲) مترصد = نگران و منتظر .

گرفتار آیم (۱) -

آخر به تحويز [ي] جان خود را از قلعه عاليجاه سالو خان کشيده، از راه ريگستان (۲) که سخت ترين راه می باشد، بعهه عمله و فعله خود، رخ نهاد. قلات ملکی عاليجاه مير محراب (۳) بروهي گردیده. سردار صاحبان قندهار که [همیشه] مستخبر (۴) احوال اولیای دولت بودند، هر گاه از روانگی اولیای دولت، از قلعه عاليجاه سالو خان، طرف قلات مطلع شدند، همانوقت عاليجاه سردار رحمدل خان معه شش هفت صد سواره جرار خوش اسبه، از قندهار سوار گردیده، بخیال اینکه پیش روی اولیای دولت بگیرد. لیکن:

عنا شکار کس نشود دام باز چین!

(۱) شاه شجاع درین اندیشه حق بجانب بود، زیرا کامران مرد السار گسیخته ای بود، که وزیر فتح خان را کور کرد و کشت، و پدر خود محمود و عم خود حاحی فیروزالدین را رانده بر هرات دست تصرف یارید. بنا بران شاه شجاع نیز ازو امیدى نداشت، و عاقبت حالش در هرات همان بود که برادرانش دیده بودند. ازین روست که شاه شجاع سفر صعب یکساله را از سیستان تا لودهیانه بر رفتن هرات ترجیح داد.

(۲) این ریگستان از حوالی سیستان تا جنوب قندهار در جنوب افغانستان و شمال بلوچستان ممتد است.

(۳) رک: تعلق نمبر ۲۹. در (ک) براهوي است. در الف: بروهي و این صحیح است که قبیله ایست از بلوچ.

(۴) مستخبر = خبرگیر و پژوهنده حال.

سردار مددوح در عرض راه، باولیای دولت ملاقی نگردیده - چون سرکار اشرف سالماً و غانماً (۱) داخل قلات شدند، عالیجاه میر معراب خان [بروهی] در بجا آوری اداب بندگی اولیای دولت، خود را معاف [و مقصر] ندانسته (۲)، دست ادب پر مینه^۳ عبودیت بسته ایستاده بود، و از اهتزاز نسایم خدمتگذاری، هر دم شکفتگی بغض غنچه^۴ خاطر اولیای [دولت] بوده، تا اینکه روز سوم سردار رحمدل خان وارد قلات شده، و به همراه عالیجاه میر مددوح، در خصوص طلب بازوی شاه، معرکه آرای گفتگو و قیل و قال گردیده - میر موصوف بجواب صاف پرداخته بسردار مددوح گفت که: کفار باوجود قساوت قلب هم عار میدانند که بازوی مهمان (۳) ادنی کشیده، بپست معاندش بدهد، چه جائیکه پادشاه نامدار باشد -

با وصف این همه خاندان [ما] که پادشاه کوهستان گفته می شویم، باین همه [ایلات] الوسات بلوچستان، چگونه روا دارم، که بازوی اولیای دولت، از گلیم (۴) بلوچیه^۵ خود کشیده، بایشان بدهم، و چهره^۶ خاندان خود را بخط و خال بی ننگی خود آرایش دهم؟ این خیال خام، سردار صاحب از سر بیرون کشیده، و گیرد این امر محال نگردند، که هرگز

(۱) یعنی بسلامتی و غنیمت یابی.

(۲) الف: نداشته.

(۳) الف: مهمان را کشیده.

(۴) الف: از حکم بلوچیه.

تمثال این آرزو در آئینه مراد خود نخواهد دید .

فی الجمله بعد از چند ایام سردار رحمدل خان صورت مدعای خود را در مرآت (۱) مقصود ندیده ، بی حصول مدعا ، باد پیمای از قلات ، روانه قندهار گردیده و اولیای دولت چند روز در قلات اقامت گرفته ، از اینجا برآمده ، رونق افزای مکان گنجا به (۲) ، و در اینجا متفکر (۳) و متردد خاطر گردیده ، که از کدام راه عازم دارالامان لودیانه شوم . هرگاه از راه هرنائی و داجل (۴) اتفاق رفتن اولیای دولت واقع شود ، پس از خار خار سو مزاج خالصه سنگه رفته نمیتوانم (۵) ، که مبادا خار راه گردیده ، خار اذیت و ضرر او ، در پای راحتم خنّاد . و اگر از راه سنده میروم ، مبادا بلوچان سنده از غم کشتگان خود ، در جوش و

(۱) مرآت = آئینه .

(۲) گنجا به از مضافات سیوی است . کوه سیتور بصورت نصف دایره دران افتاده و در مابین همه دشت است که راه قندهار ازان میگذرد . طول آن صد کروه است از دریا تا سیوی ، و عرض آن شصت کروه است . باد سدوم دران می وزد [—معصومی ۱۳۰] .

(۳) ک : متفکر [؟]

(۴) هرنائی = در سطح مرتفع زیارت به شرق کویته در حدود چهل میل واقع است ، و تا لورلانی بر خط آهن ۳۵ میل فاصله دارد . اما داجل در جنوب دیره غازیخان بمفاصله چهل میل بعد از جام پور واقع است . ج : از راه هژند و داجل .

(۵) زیرا درانوقت دیره غازیخان و اسمعیل خان و تمام پنجاب در تعریف سکه بود ، و شاه را بایستی که ازان راه بگذرد .

خروش آمده ، ماتمذاري تازه نمایند .

چون اولیای دولت ، چند یوم در گنجا به ، از گنج فکر و تدبیر خود زر (۱) این معنی را بر محکم امتحان دانش میزد ، و در میزان عقل و دانائی خود می سنجید ، که در این اثنا ، عالیجاه سردار سمندر خان ، از ملک سیوی بر سمند عزیمت عثبه بوسی سرکار اشرف سوار گردیده آمده ، مشرف استیلام اولیای دولت شده . باز در فکر تحرک سلسله جمع آوری قشونات شدند ، که در این صورت از تقدیر ناظم سلسله کاینات ، پای صحت عالیجاه سردار سمندر خان در سلسله سخت بیماری مبتلا گردیده . آخر از سلسله جنبانی این سلسله دست بردار گردیده ، و در پیشگاه اولیای دولت ، متحرک سلسله [التماس] ارتخاص گردیده ، روانه ملک سیوی اماکن مالوفه خود گردید . درانجا رفته ، رفتن سفر آخرت اختیار نمود و از [دار] دنیا و ما فیها آزاده شده و سلسله هوا هوس خود را با خود برد (۲) .

ازانجا که هر گاه آوازه سلسله گسیختن نفس عالیجاه سردار سمندر خان ، بسمع مبارک اولیای دولت رسید . پس سلسله حزن و اندوه را در شورش آورده ، و سلسله انتظام مجموعه عساکر سوار و پیاده از دست داده ، و بتوکل علی الله از گنجا به

(۱) ک ، الف : ازین مدعا [؟]

(۲) تاریخ مرگ سمندر خان بامیزئی اواسط سال ۱۲۵۰ هـ در یک منزلی بهاگ است [—واقعات ۱۰۲] . بهاگ در ۳۳ میلی جنوب دادهر واقع و از سی ۶۵ میل فاصله دارد .

کُنْجِـ کُنْجِـ صبر در دل اختیار نموده ، رخ نهادِ ملک سنده ،
و بقطعِ منازل ، منزل انداز مکان روجهان (۱) و از انجا سرعتاً
کوچ منزل نموده ، تشریف فرمائی ملک لاکانه شد .

(۱) روجهان = بر کنار راست دریای سنده در حد میلی شمال شرق
شکارپور واقع است .

در بیان رونق افزائی اولیای دولت در مکان روجهان

و رفتن سید محمد تقی شاه برادر سید محمد کاظم شاه از شکارپور

[به] تعاقب اولیای [دولت] طرف روجهان، و پیش از رسیدن

او سرکار اشرف وارد لاژکانه شد

ناظم قلم خوش رقم، بر تومن این مدعا سوار شده، تیز رو بیان میشود که: هر گاه اولیای دولت در سنه یکهزار و دوصد و چهل و نه [۱۲۴۹] هجری (۱)، بعد هزیمت قندهار از گنجابه بقطع منازل، داخل مکان روجهان گردیده، عالیجاه سید محمد تقی شاه ناظم شکارپور، بمجرد شنیدن این خبر، اولیای دولت، بنا بر خیال بیهوده مال تعرض اولیای دولت، از جوش مرحوم عالیجاه سید محمد کاظم شاه برادر خود، از شکارپور معه ترک سواران شکارپور از طایفه افغانان و قدری سواران سندھی بادی (۲)، که بدون سواجب، محض بخوشامدی خشک و خالی جبهه ها (۳) پوشیده و مندیلهای ململ و دودامی (۴)

(۱) صحیح آن چنانچه گذشت ۱۲۵۰ ه است.

(۲) بادی = مغرور و یا سوار اشتر بادی.

(۳) ک: خالی حبه های و جبهه های پوشیده [۹].

(۴) الف: دداسی [۹] ظاهراً دودامی نام رختی بود. ج: دورانی.

فرنگی بسر بسته و ریشها را بروغن چرب ساخته و شانه^۱ عاج داده، و پروتها را به پیچ و تاب علم ساخته و شمشیر و سپرها بکمر و شانه آویزان نموده، و چون خمیر ماش^۲ [پوینده] گردنهای خود را از افتخار علم نموده، خرامان خرامان در کجهری ناظم. مذکور آمده، سلام می نمود [ند].

آنها را ناظم مزبور، روغن بتلسان (۱) بسرپای اعضای خوشامد و تلامی مالیده، راغب تیارگی ساخته، بهمراه خود برداشته، در مقابل و تعرض اولیای دولت، بسرعت تمام از شکارپور روانه^۳ [طرف] مکان روجهان گردید. هرگاه ناظم. مذکور در ده جاگن (۲) رسیده، درانجا خبر شد، که اولیای دولت، بلا توقف از مکان روجهان تشریف فرما پسمت لاژکانه (۳). ناظم. مذکور از دریافت این خبر، چون مار در پیچ و تاب آمده زهر عصه و خشم بگفتن سخنان لایعنی نسبت بسرکار. اشرف بر جان خود میریغ و میگفت: ای کاش! باولیای دولت اگر مقابل میشدم میدیدند که چه کارهایی می نمودم.

ترک سواران حاشیه نشین، به ناظم مذکور میگفتند: آری! در جلادت و جوانمردی ایشان هیچ شکی نیست. بیت:

گر گدا پیشرو لشکر اسلام بود.

کافر از نیم توقع برود تا در چین!

(۱) بتلسان = درختی است کوچک که از برگ آن روغن گیرند [غیاث]

(۲) ک: جاگن [؟] که صحیح آن جاگن است، که بقاصله ۱۲ ملبی

شمال غربی شکارپور [— گزیتیر سند ۲۸۱].

(۳) ک: لدوکانه [؟].

آخر ناظم مذکور از ده جاگن باز اراده رفتن لاژکانه
بتعاقب شاه نمود، و عنان توسن تیزگام، معه ترک سواران
مذکور، جانب لاژکانه گردانید.

درین صورت لشکر اوزبک جوع (۱)، بر حصار وجود
ترک سواران هجوم آورده، بناظم مذکور التماس نمودند که:
معالجه بیماری جوع، بیک لقمه علاج پذیرد، و فساد سیری
بقصد (۲) فصّاد و نوک نشتر و صد جلاب رنگ نگیرد.
درینوقت از سیری شکم در گذشتیم. نهایت اگر به لقمه نانی
ناشتا دریا بند، بسیار خوب خواهد شد.

اِیْنجا که ناظم مذکور ماشا' الله سفره' همت خود چنان
گسترده دارد، که گریه' ابو هریره را باستخوانی و ریزه' نانی
نخواختی. باوجودیکه ترک سواران مذکور بر طبق مضمون:

بیت

عقده' امساک ممسک وانشد مانند قفل

تا کلید آسا، کسی انگشت در کونش نکرد
پرده' حیا را از رخ برداشته، بار دیگر التماسها بناظم
مذکور کردند، لیکن هرگز به لقمه' ناشته' ترک سواران مذکور
نپرداخت. و سفره' تکلم را کشاده، بمواید سخنان شیرین
خوشامد آمیز هریک ترک سواران مذکور پرداخته، اِیْنجا شکم

(۱) جوع = گرسنگی.

(۲) یعنی رگه' رگزن.

گرسه ، بشدت سرما و باد سرد ، روانه^۱ لاژکانه (۱) شدند ،
 که افتان و خیزان ، بوقت وسط لیل ، داخل لاژکانه گردیدند .
 ترک سواران از سی مانند گی منزل دراز و گر سنگی ، فرش
 زمین شده افتادند ، و از خود خبر نداشتند ، تا آنکه قرص خورشید
 از سفره^۲ فلک فیروزه رنگ سر بر آورده که چند قرص نان در سفره
 پیچیده ، و قدری مسکه و دوغ ، همت ناشته^۳ ترک سواران مذکور ،
 حاضر آوردند . ترک سواران سر از خواب مانند گی برداشته ، سفره
 نانی با قدری مسکه و دوغ دیده ، با یکدیگر نگاهها کرده ،
 این نغمه را از سرنای (۲) زبان راندند : [رباعی]

ای کاسه^۴ بو ساه و دیگ تو سپید
 از آتش [و] آب هر دو بیریده امید
 وان سسته (۳) نشد مگر باب باران
 و این گرم نشد مگر نتاب^۵ خورشید
 این رباعی نیست ناظم مذکور خوانده گفتند که : [مصرعه]
 کوفته را نان تهی کوفته است

نخواند (۴) و زهر مار نمائند ! که سزای ما ترک سواران
 بادی همین است ، که " نخورده و نرده و درد^۶ گرده " که بر

(۱) ک : لدوکانه [؟]

(۲) الف : قربای .

(۳) الف : وان سسته نمی شود مگر از باران

وین گرم نمی شود مگر از خورشید

(۴) الف : بخورند و زهر مار نمایند .

ناحق در مقابلۀ اولیای دولت، با چنین ناظم صاحب کرم [!] ترکناز نمودیم.

از آنجا که ناظم مذکور را چه لیاقت و چه قدرت بود، که متعرض حال اولیای دولت میگردید، لیکن بسبب کشته شدن مرحوم [سید] محمد کاظم شاه برادرش و بجا آوری خدمات اولیای رفته بود، که چیزی در عرض راه از اولیای دولت، از سال دنیا اخذ نماید. لیکن بکام دل نرسیده، و به بیهوده خود را و ترک سواران شکار پور را هلاک و خوار نمود.

بعد مراجعت از لاژکانه، با ترک سواران خود، در مسافت سخنان و تکلم [نمودن] همین ترکناز بیان می نمود، که بمقتضای "در عفو لذتی است که در انتقام نیست" امروز باین وقت، انتقام برادر خود از شاه گرفتن امر آسانست، لیکن در خانه مایان امیران سنده آمده است چه باید کرد! [بیت]

بدی را بدی سهل باشد جزا

اگر مردی احسین الی من آسا (۱)

چون انسان (۲) را اگر دسترس نیکوئی باشد، پس پای در راه بدی گذاشتن، عین بی جوهریست بر طبق مضمون :

تا توانی در نیکو زیور دستار کرد (۳)

سنگ بدکاری زدن بر سر، گل دیوانگیست

(۱) یعنی نیکوئی کن با کسیکه بدی کرد.

(۲) الف: ایشان.

(۳) الف: تا توانی در نیکوئی زیور دستار کن. ج: تا توانی در نیکوئی زیور دستار کرد.

دوستی با دوستان چندان ندارد متنی (۱)
هر که با دشمن نکوئی میکند مردانگیست

ناظم مذکور اینچنین سخنان معرفت نشان بیان کنان، چون
بومِ شوم سایه انداز سکارپور گردید [قط] تا چند مدت در حین
کچه‌ری، به پیش خاص و عام، همین نعمات را از قانون زبان
می سرائید.

محفل نشنان کچه‌ری، بعض چنگ بحسین را نسبت امیران
سندھ و ناظم مذکور مینواختند، و برخی‌ها از راست قولی از زیر
و بم طنبور جواب، همین آواز میدادند که: "خانه نشیمی بی‌بی
از بی چادرست نه از مستوری".... (۲) ملخ چه خفته چه بیدار!
اگر امیران سندھ همت و حمیت (۳) میداستند، پس اولیای
دولت را از ملک سندھ نمی گذاشتند، قلعهٔ بهکر و شهر
شکارپور چه قدر مالیه دارد، که در صورت این همه اسباب
دولت و بلند ناموسی از اولیای دولت دریع میدارند. غرض
ازین قسم چندین سخنان، حریفان سبب امیران سندھ و ناظم
مذکور بیان می نمودند.

(۱) الف: نیتی.

(۲) ... ملخ در ک نیست. در الف پیش از ملخ یک کلمه
بصورت [کبر] به نظر می آید. ج: کبر چه خفته که صحیح
آن [ی] بجای [ب] خواهد بود.

(۳) ک: جمعیب.

در بیان رسیدنِ اولیای دولت در لاژکانه (۱)
و عدم التفات میر اسمعیل شاه مختارکار لاژکانه، و گفتگوی

مابینِ اولیای دولت و مختارکارِ مذکور، بموجب حکمِ

امیران روانهٔ حیدرآباد گردیدن (۲)

مختارکار قلم مشکین رقم، که ناظمِ امور ولایتِ سمن
طرازیست، در انتظامِ این مدعا چنین می پردازد که: هرگاه
اولیای دولت، تشریف فرمای لاژکانه گردیده، درانوقت عالیجاه
خلاصهٔ حاندانِ عظام میر اسمعیل شاه والد مرحوم محمد کاظم شاه
بعهددهٔ مختارکاری لاژکانه مامور بود. اوشان از سوز و جوش
فرزند خود، مرحوم مذکور، با اولیای دولت در مقام ترشروئی
و تلخ گوئی و بددعائی آمده و به تعارف و مهادناری اولیای
دولت نپرداخته.

هر چند اولیای دولت، طرف میر اسمعیل شاه گفته فرستاده،
که سرکار اشرف از کشته شدنِ فرزند شما میر کاظم شاه، بسیار
ناخوش! باوجودیکه سرکار اشرف، چندین مرتبه دستخطهای مبارک،
طرف فرزند شما نوشته فرستادم، که شما بمنزلهٔ فرزند سرکار اشرف می
باشید، به خاطر جمع خود را در حضور برسانید، اگر ملک شکارپور،
از سرکار اشرف شد، از طرفِ سرکار اشرف، شما حاکم خواهید (۳)

(۱) ک: لدوکانه [؟]. (۲) الف: شدن. (۳) ک: خواهند شد.

شد. و اگر از امیران گردیده هم مالک میباشید!

با وصف این همه صدور دستخطها هرگز فرزند شما، به پیشگاه اشرف نیامده، و خود را با لشکر امیران خیرپور ملحق نموده، بدست خود خود را هلاک نموده. سرکار عمداً فرزند شما را نه کشته و نه گفته بود، که شما در جنگ بیائید! دین صورت، هیچ عتاب شما، طرف سرکار اسرف نیست، خود کردگی (۱) را علاجی نمی‌باشد. تقدیر الهی چنین بود. این ترش روئی و تلخ گوئی شما، نسبت بسرکار اسرف از چه روست؟

از آنجا که میر اسمعیل شاه، شخص ذی هوش و دانادود، سخنان اولیای دولت را راس و برحق دانسته، سر بگریبان خاموشی کشیده. بعده از مقدم اولیای دولت در لاژکانه، حقیقت را معصل، بذریعه عریضه، جانب امیران حیدرآباد و موکلان خود عرض نمود.

امیران موصوف هرگاه ازین ماجرا اطلاع یافتند، در ساعت پروانجات، در خصوص تعارف و خدمت گذاری اولیای دولت [و] روانگی جانب حیدرآباد، سواری کشتیها بنام مختارکار لاژکانه و دیگر کار داران، بتاکید تمام صادر شدند، که بدان موجب سرکار اشرف تشرف فرمای جانب حیدرآباد گردیده سید ابراهیم شاه خلف میر اسمعیل ساه، بتا خدمتگذاری اولیای

(۱) الف: خود کردنی.

دولت، تا به حیدرآباد ماسور گردید (۱) .

هرگاه اولیای دولت، رونق افزای حیدرآباد شدند، امیران حیدرآباد در تعارف و مهمانداری سرکار اشرف، دقیقه‌ای از دقایق نا مرعی نگذاشتند . تا چند روز اولیای دولت در حیدرآباد مکث (۲) پذیر بودند . و درحین شمع افروزی بزم ملاقات با امیران سنده آنچه که شرایط خیر اندیشی و بهبودگی نسبت باامیران ممدوح بودند، همه را اولیای دولت باامیران ممدوح فهمایش نموده، که سرکار اشرف را از دست خود ندهند، فقط ملک شکارپور و قلعه بهکر بسرکار اشرف واگذارند، که قرب و حوار سرکار، باعث چندین خوبی و بهبودگی ایشانست . و اگر ازین امر چشم پوشی نمودند، و این سخنان سرکار اشرف که محض خیر ایشانست، در گوش سماعت نیاوردند، پس یقین دانند که تمثال خوبی در مرآت مقصود خود نخواهند دید، و دست افسوس و ندامت بر سر حسرت خود خواهند زد .

امیران موصوف دران زمان، از روی مصلحت وقت، بدلاسانی و استمالت اولیای دولت پرداخته التماس نمودند که : بالفعل سرکار اشرف تشرف فرمای لودیانه شوند، که بعد از چند ماه مابین خود صلاح و منجش نموده، نوعیکه مدعای مرکوز (۳)

(۱) شاه شجاع نخسب در سیون زیارت لعل شهباز مشرف گردیده،

بعد ازان تاریخ ۲۹ رمضان ۱۲۵۰ هـ در حیدرآباد برکنار رود

فلیلی در باغ میرزین العابدین نزول کرد [واقعات ۱۰۳] .

(۲) ک : مکث . الف : مکث . (۳) الف : مذکور .

خاطر اولیای دولت خواهد بود، در بجا آوری آن شرایط خدمت گذاری، از روی صداقت شعاری بجا آورده خواهد شد.

فی الحمله امیران موصوف، بعد رضا جوئی سرکار اشرف، چیزی تحفه و تعایف و خیام و یک زنجیر فیل و چند هزار روبیه نقد عوض خرج راه، ناولیای دول داده و نفی خود (۱)، برکاب اولیای دولت مقرر نموده از حدود ملک خود سالماً گذرانیدند، که قطع منازل از راه جیسلیمیر (۲) بخیرب داخل لودیانه گردیده و شهد ملاقات منسوبان شیرین کام سده، هم آغوش استراحت و آرام گردیدند (۳).

(۱) الب، ح: و معتبری خود.

(۲) الب: جیسیر [؟]. ک: چلر [؟] صحیح آن جیسلیمیر است

که در شرق سد واقع است و در ح چنین است.

(۳) شاه شجاع گوید که: از راه جیسلیمیر و بیکانیر، تاریخ ۱۷ ذیقعد

[۱۲۵۰هـ] به لودیانه رسیدم [—واقعات ۱۰۴]. در یحاست که

شاه شجاع دفتر دوم واقعات خود را حتم کرده و بعد اران دفتر

سوم را یکفر محمد حسین تاجر هراتی تکمیل نموده است.

در آخر دفتر دوم شاه شجاع داستان نا کامیهای خود را چنین

نگارش میدهد: "سلاطین با تاج و نگین را ازینگونه واقعات

سی رو داده و ایشان از سفله پروری روزگار، سختی و تعب

نهایت کشیده قطع نظر از سابقین نظر در لاحقین باید نمود و

بر صفحه احوال ایشان مطالعه باید فرمود، که فرمان فرمای

ایران فتح علی شاه قاجار با وجود شوکت و اقتدار، در گرفتن

هرات، چه هزیمتها که ندیده، چه مشقتها که نکشیده.....

[بقیه بر پاورتی صفحه ۳۵۵]

(بقیه حاشیه صفحه ۳۵۴)

بندگان ما را از هزیمت لشکر و سفله پروری سپهر اخضر و سغنی و تعب سفر، چندان پاک و خطر نبوده و نیست، اما ازینجهت غمناک بل سینه چاکیم، که از نهایت اهتمام گلبن امید را زینت افروز گلستان جهان ساختیم، ولی تماشايش نکردیم و نشو و نمایش ندیدیم آنقدر زحمت و مشقت و محنت و مؤنت در جمع آوری لشکر و فراهمی سامان جنگ و حفر بکار بردیم ... هیچ بکار نیامد ... امید این نیازمند بجناب کبریائی دراز است ... بینیم چه کند:

دست از طلب ندارم تا کام من برآید
 یا تن رسد بجانان یا جان ز تن برآید . « [واقعات ۱۰۴]
 شاه شجاع بلاشک در سلاطین سدوزائی بعد از احمد شاه، مردِ داعیه طلب، فاضل و زحمتکش بلند همتی بود. از لودیانه تا هرات بارها تاخت، جنگید، باخت، برد. بیابانهای خراسان و هند را بارها در نوردید. سالها سفر کرد. کرورها روپیه گرفت و داد. با حکمرانان همسایه نیز در آویخت و ساخت، و بالاخر سر خود را در راه جهانداري داد. ولی هزار افسوس! که این همه استعداد در راه خانه جنگی بر باد رفت، و بدرد کشور نخورد! اگر دودمانهای معظم بارکوزائی و سدوزائی را با هم اتفاق بودی و بر سرامارت و سلطنت با هم نچنگیدی، نبوغ و استعداد وزیر فتح خان و برادرانش و هم شاه شجاع بسود کشور صرف شدی. و آن کاخ عظیمی که احمد شاه ابدالی بنا نهاده بود سرنگون نیفتادی! [ح].

در بیان فرستادن وکلای امنای دولت، پیش

امیران سنده

معه دستخط مبارک و استدعا کردن از ملک شکارپور و قلعہ

بہکر و حواب صاف داد امیران مذکور، و مایوس شدن شاہ

مانی قلم زوین رقم، کہ نقاش کشور چین سخنوریست،
نقش این مدعا را بر صحفہ بیان چنین نگارش میدہد کہ:
اولیای دولت در سنہ یکہزار و دویست و چہل و نہ [۱۲۴۹] ہجری،
نقش این ہمہ سامان جمعیت لشکر و اسباب محاربات، کہ
ہرنگ آمیزی تدابیر فرارہ خود تیار نمودہ بود از کاوش و
سامان کارخانہ قصا و قدر [در] حکم قندہار بر باد دادہ، و
چندین ہزار مردم از لشکر، عرق دریای قتل و قتال نمودہ،
ہزارت و بلخ کامی بسیار، رونق افزای لودیانہ گردید.

ازانجا کہ بادہ دولت و سلطنت را درد سر و خمار بسیار
است، اولیای دولت باوجود این ہمہ درد سرہا، با آنہم دست
آرزو از گریبان معشوقہ سلطنت کوتاہ نساختہ، بیش از بیش،
شایق اتصال معشوقہ سلطنت، و شب و روز مجنون وار صحرا
نورد خیال دمشق جمال لیلی سلطنت خراسان بودہ، خسرو
آرزوہش مانند فرہاد، جان شیرین میداد.

بعد از دو سہ سال در سنہ یکہزار و دویست و پنجہ و یک

[۱۳۰۱] هجری، و کلای خود را معه دستخط مبارک اعلی، جانب امیران حیدرآباد فرستاد و مضمون دستخط مبارک همین بود که: "آن عالیجاهان، عهد انجام با سرکار اشرف نموده بودند، که مابین خود صلاح و مشورت نموده، بعد از چند ماه، سرکار اشرف را خواهیم طلبانید. آنرا مدت سه سال گذشته، که هنوز مشورت و صلاح آن عالیجاهان با تمام نمی رسد. عجب مشورتی است! که انتهائی ندارد، و سرکار اشرف، آن عالیجاهان را خلاصه از اخلاص کیشان و خیر اندیشان دانسته مراسم خوبی و بهبودگی آن عالیجاهان از همه جهات ملحوظ خاطر سرکار اشرف میباشد، نمی خواهم که شیرازه مجموعه ریاست سنده آن عالیجاهان از انتظام افتد. و آن عالیجاهان از انقلاب روزگار و دوست و دشمن خبری ندارند، و در خواب غفلت رفته اند. وقتی که بالش از زیر سر ایشان کشیدند، و سر ایشان بزمین خورده، همانوقت چشم باز نموده، اینطرف و آنطرف [خواهند] دید، که بالش از سرم که برده؟ آنوقت خواهند دانست، که چه نحو صورت دارد. از آنجاکه قرب و جوار سرکار اشرف، برای آن عالیجاهان بالش سر استراحت است، و از معاندان هر که باشد، از گزند آن در امان و آرام خواهند بود. و در صورت بودن سرکار اشرف اعلی، به همسایگی آن عالیجاهان، هیچکس از معاندان، هوس ملک سنده نخواهد کرد. بلکه روز بروز گلزار ریاست سنده، در نشو و نما و طراوت افزای ابدی خواهد بود. قلعه بهکر و چهار دیوار شکارپور، چندان

ملک زرخیز نیست. قلعهٔ بهکر محل اقامتِ اهلِ حرمِ محترمِ سرکار اشرف خواهد شد، و شکارپور خرجِ خوانِ سرکار اشرف است. نمی دانم که چه بدبختی و ادبای است، که درین امر، دل بستگی آن عالیجاهان نمی شود. هر گاه [مجوز] این، یعنی در نظر آن عالیجاهان، امرِ محال و دشوار بنظر می آید، خود داند، لیکن یاد دارند که پنجروز پیش خواه پس، دستِ انسوس چون مگس به حس مالیده، بر سرِ ندامتِ خود خواهند زد :

من آنچه شرطِ بلاغت با تو میگویم
تو خواه از سخنم پند گیر و خواه ملال

امیران موصوف با وصفِ این همه نوشتجات و قهایش اولیای دولت، از بس بادِ غرورِ حیدرآباد، سخنانِ سرکار اشرف، چون باد دانسته، در گوشِ نصیحت نیوشِ خود نیاورده و در جواب دستخط، مضمونِ حیل و نیرنگ نوشته، و وکیل را بسخنانِ تملق و شیرین، خوش ساخته مرخص و از پیشِ خود روانه نمودند.

در بیان مایوس شدن اولیای دولت از امیران سنده
و سازش نمودن با سرکار انگلیسه بهادر، و رفتن اسکندر (۱)

برنس صاحب بجانب خراسان

شاه قلم زرین رقم، که صدر نشین اورنگِ سخنور است،
در انتظام مهام این مدعا چنین می پردازد که: هرگاه وکلای
امتای دولت، از امیران سنده باز آمده، و از عرایض امیران
مذکور، مضمون یاس سرکار اشرف [را] معلوم شده، درین
صورت اولیای دولت، بسیار افسوس خورده گفت: [ع] "حیف دانا
مردن و صد (۲) حیف نادان زیستن" از آنجا که بر اولیای دولت
ناگوار بود، که باستمداد و استظهار سرکار انگلیسه بهادر،
تسخیر ولایت خراسان نمایند و بر طبق مضمون:

رفتن بجای مردی هسایه در بهشت

حقا که با عقوبتِ دوزخ برابر است
چون از هر طرف از طایفه اهل اسلام، امید منقطع نمود،
بعده لاچار در باب گرفتن ولایت خراسان با اهالیان سرکار
انگلیسه بهادر بندوبست نموده: اولاً هالیجاهان اسکندر برنس

(۱) رک: تملیق نمبر ۳۱.

(۲) الف، ک: صد افسوس.

صاحب بهادر و لیچ (۱) صاحب بهادر و داکتر (۲) صاحب بهادر،
 بجهت دریافت احوال سده و خراسان در سنه یکهزار و دو صد
 و پنجاه و دو [۱۲۵۲] هجری وارد ملک سند و شکارپور شدند
 و بامیران سنده ملاقی گردیده، از روی دانش افلاطونی،
 تمامی دریافت احوال ملک سنده نمودند، و دانستند که اساس
 اعمار ریاست سنده فقط بر آب و گل است، چندان استحکامی
 ندارد، بمجرد تحرک باد مخالف، از پای خواهد افتاد.

چند روز صاحبان مدوح، در شکارپور متوقف بودند، و
 مردم شکارپور، برای دیدن صاحبان می آمدند. عالیجاه
 اسکندر پرنس صاحب، از خسته خود بیرون آمده، بحردم از روی
 تمسخر می گفت که: بیائید، دُم و ساخ ما را ببینید! مردم
 تبسم میکردند. کسانی بصاحب مدوح میگفتند که: دُم شما

(۱) رک: تعلیق نمبر ۳۲.

(۲) دکتر نام شخصی بیست، یکفرطیب با این هیئت همراه بود.
 این وفد ریاست پرنس در اواخر نومبر ۱۸۳۹ از طرف گورنر
 جرال هند لارڈ آکلید برای جریان تجارت دریای سده و انکشاف
 اراضی عربی آن مقرر شده بود، که لفتن رابر لیچ انجنیر
 لشکر سمی و لفتننت جان وڈ عضو بحریه هند و پرسبول دکتر
 لارڈ ایم - بی، اعضای این وفد بودند. و سنده و افغانستان را تا
 کابل و بخارا دیدن کردند، و راهرت های مفصلی بر اوضاع
 سیاسی و اقتصادی و اجتماعی نوشتند. شرح این سفر را خود
 پرنس در کتاب یادداشت های کابل طبع لندن ۱۸۴۲ ع در ۳۹۸ صفحه
 نوشته است.

دراز تا بولایت انگلستان، و شاخ شما در خراسان سز خواهد کشید! صاحب بهادر خنده میکرد.

غرض بعد از چند يوم، صاحبان ممدوح از شکارپور برآمده، در میان دریا بسواری کشتیها، دریا پیمایان کنان، روانه سمت دیره جات و باغان (۱) گردیدند، و از راه پشاور داخل کابل شدند. درانوقت آوازه روس (۲) گرم بوده. صاحبان ممدوح

(۱) ب: باغان. الف، ج: مانند متن.

(۲) امیر دوست محمد خان در سنه ۱۲۵۳ هـ ۱۸۳۶ ع برای مقابله رنجیت سنگه از دولت انگلیس و ایران و روس استمداد کرد. دولت روس پکنفر نماینده سیاسی خود ویکوچ را بکابل فرستاد، و لارد آکلند نایب السلطنه هند سر الکساندر برنس و میجر لیچ و لفتنت وڈ و مستر لارد را بعیت میشن اولین سیاسی و اقتصادی بکابل ارسال داشت. این هیئت سیاسی توسط اعتبار نامه ۵-۱۸۳۷-۱۲۵۳ هـ] بحضور امیر دوست محمدخان بکابل رسید و با گرمی و احترام پذیرائی شد. [حیات امیر دوست محمدخان، از: موهن لال ۱-۲۵۳ بعد] چون دولت هند برطانوی برای دفاع حملات محتمله روس، در افغانستان شاه دست نشانده خود را می خواستند، بنا بران با شاه شجاع معاهده کرده، او را با قوای خود بر افغانستان سوق دادند، و در ماه نومبر ۱۸۳۸ جنگ اول انگلیس و افغان آغاز شد. شاه شجاع بتاريخ ۱۲ مارچ ۱۸۳۸ معاهده اولین خود را متضمن ماده با رنجیت بسته و اراضی اتک و پشاور را تا خیبر و سند به رنجیت گذاشت. و بعد ازان بتاريخ ۲۵ جولائی ۱۸۳۸ معاهده لاهور در ۱۸ ماده بین شاه شجاع و انگلیس و رنجیت سنگه امضا شد، و اتحاد حربی هر سه دولت را تصدیق کردند [— افغانستان بعد از اسلام — حبیبی]

در کابل سرخوش باده ملاقات سردار فلک اقتدار خورشید
 اشتهار امیر دوست محمد خان گردیدند و در خصوص انتظام
 سلسله والف و اتحاد مابین اولیای دولت شاه شجاع الملک و
 سرکار خالصه سنگه و رفع غبار قتنه و فساد، انواع انواع سخنان
 محبت آمیز و اقسام اقسام کلمات موافقت انگیز، در خدمت امیر
 موصوف، از قانون دانش، در نوا آوردند. لیکن امیر موصوف،
 در گوش سماعت نیاورده، آخر صاحبان مدوح چون دیدند، که
 امیر مدوح به هیچ وجه، در مقام سلوک نمی آید. بعده
 بطریقی خفا بملاقات امرای عالی مقام و خوانین ذوالاحتشام و روسای
 کابل پرداختند. هر یک را بجای خود، بطمع و توقع معشوقه
 زر که عجب جوهریست فرح بخش! که از دیدن آن طبیعت
 خلق در نشاط، و از شنیدن نغمه جپ جپ آن، سرمایه رفع ملال
 و کدورتست، فریفته نموده و از خود ساخته و مشخص معلوم
 نمودند، که تماسی اسرا و روسای کابل، راغب خدمتگذاری
 و جان فشانی اولیای دولت میباشد.

بعد این همه دریافت و بندوبست، عالیجاه اسکندر برنسی
 صاحب بهادر، از کابل براه پشاور مراجعت فرمای لودپانه، و
 عالیجاه لیچ صاحب بهادر از کابل در قندهار رسیده، بملاقات
 سردار صاحبان فایز گردیده، و بجهت انتظام امورات مرجوعه
 خود، بخدمت سردار صاحبان مذکور بسیار سعی شده. لیکن
 بمنزل مدعای مافی الضمیر خود نرسید. و از خدمت سردار صاحبان
 قندهار، رقم مایوسی حاصل نموده، باز بجای خود، با امرای

خوانین قندهار دیده، و دیده^۱ هر یک خوانین را چنانچه حاجی خان کاکری و غیره را بکحل الجواهر طمع از احمر و ایض منور ساخته، و از خود نموده، بخاطر جمع از قندهار برآمده، بقطع منازل، داخل قلات گردید.

عالیجاه رفیع جایگاه حشمت و شوکت دستگاه، شه فرد دیوان شجاعت و بهادری، مطلع قصیده^۲ همت و دلآوری امیر میر محراب خان (۱) براهوی (۲) والی قلات را ملاقات نموده، و بوعده^۳ مبلغان کثیر، راه تردد افواج انگلیسه بهادر را از ملک کچهی و دادهر و شال کوٹ خواستند.

عالیجاه میر ممدوح نیز بطمع جیفه^۴ دنیای بیوفا، انجام دادن راه، بنا بر عبور لشکر از ملک خود ساخته. از آنجا که صاحبان ممدوح بزور بازوی دولت، تمام کارهای مرجوعه^۵ خود را انتظام داده، و تمام احوال ملک سنده و خراسان دریافت نموده، معاودت فرمای شدند. و عالیجاه پاتنجر (۳) صاحب بهادر، در حیدرآباد پیش امیران حیدرآباد تشریف آورده [از] قانون فرهنگ و دانش، نواهای موافق و مخالف گوشزد امیران ممدوح نموده، و عهد انجام ساخته، راه عبور افواج عساکر و سامان از دریا و خشکی گرفته، خاطر جمع شدند. از آنجا که امیران سنده و عالیجاه میر محراب خان ازین غافل!

(۱) رک: تعاقب نمبر ۲۹.

(۲) الف: بروهوی.

(۳) رک: تعلیق نمبر ۳۳.

بیت

هر کس که مار را بدهد جا در آستین

باید کشد همیشه، بمرگِ خود انتظار

نقل است که : شخصی در عالم خواب دید که : مارِ میاه
از شکم من عبور نمود . از هراس آن از خواب بیدار گردیده ، در
قعرِ چاهِ فکر و تشویش فرو رفت ، که مبادا این مار که بر شکم
من راه نموده است ، روزی زهر در کارِ وجودم نماید . از آنجا که
شخصی در عالم خواب فقط مار را دیده بود ، تمام عمر بآرام
نخبت ، چه جائیکه در بیداری ازدها عبور نماید ، و مردم هر
خاص و عام در آرام ناسند ، ممکن نیست . چندین عالم خراب
و آهاده خواهد نمود .

در بیان رفتن لشکر افواج بحر امواج سرکار انگلیسه بهادر طرف خراسان

اتفاق اولیای دولت و شاهزاده محمد تیمور

اسکندر قلم، که مالک هفت اقلیم مغنوریست، از چشمه حیوان مداد سیه فام، چنین بر ولایت خراسان بیان نگارش میدهد که: هرگاه عالیجاه سکندر برنس صاحب بهادر از کابل مراجعت نموده، داخل لودیانه گردید، تمام صورت حال خراسان به پیشگاه اولیای دولت، از اتفاق امرای خراسان، بیان و گذارش نمود، و در فکر تجهیز سامان و لشکر بنا بر تسخیر ولایت خراسان ساعی شدند.

چنانچه بتاریخ سوم ماه نومبر سنه هزده صد و سی و نه [۱۸۳۹] عیسوی مطابق بیست و پنجم ماه شعبان سنه یکهزار و دو صد و پنجاه و پنج [۱۲۵۵] هجری مقدسه، افواج سرکار انگلیسه بهادر، از شاه جهان آباد برآمده. هرگاه قطع ثلاث منزل نمودند، از قضای تقدیر رب قدیر، لشکر بیماری هیضه و طاعون، بر حصار وجود افواج عساکر انگلیسه بهادر هجوم و استیلا آورده. چنانچه پانصد نفر از افواج مذکور، درین لطمه طعمه کام نهنگ اجل گردیدند. مابقی افواج از ترک تاز لشکر اوزبک طاعون رهایی یافته، سالماً داخل فیروز پور شدند، که درین

اثنا لارد اکلند (۱) بهادر شانزده رجمنٹ (۲)، و دیگر هفتم گورها سرخ پوش، و سوم رساله ترک سواران از گوره و از دویم رساله کالی (۳)، و دیگر سوم رساله (۴) از بیست و دویم پلتن و ششم توپخانه، و دیگر چهارم رساله سکندر صاحب بهادر معه سپه سالار کماندر چیف جنرال فین (۵) صاحب بهادر در مقام

(۱) رک: تعلیق نمبر ۳۴.

(۲) در انگلیسی یک گروه نظامیان مسلح و معهر اسب. ک: رجمنٹ.

(۳) گوره اصطلاح هد لشکریان انگلیسی را گوید یعنی سرخ، و کالا یعنی سیاه لشکریان هدی را میگویند

(۴) رساله اصطلاحاً بمعنی دسته سواران معهر و مسلح نظامی است.

(۵) ک، ج: جبرال بسین صاحب [۹]. الف: حرنیل پستن صاحب [۹]

ولی در یوسف سپه سالار کل هد جنرال فین بود، که امور لشکر کشی افغانستان را بر تنیده داشت و بعد از ان قیادت لشکر اندس ده بر افغانستان می داشتند، ده نارون حال کین کماندر انجیب سپرده شده بود. رک تعلیق نمبر ۳۴. مؤلف در اینجا اشاره کرده، زیرا کیتی پوستین Postans در سال ۱۸۴۱ع شکارپور را دیده بود، که گریتر سکهر ص ۵۲ راجع به شکارپور شرحی را از او نقل میکند شاید پوستین مذکور یکی از منصب داران فرعی انگلیس در شکارپور بود، که مولف از راه سپه سالار شمرده است.

اما یک نفر کاتبین که نام وی پتیس Pattison بود، نیز درین قسود کسی حضور داشت، که موهن لال از کوئبه بمبئی سرانکسدر ترنس و مستر سمپسن و همین پتیس بدربار فلاب رفته بود. وی به قوای نیره دار نمبر ۱۶ تعلق داشت.

[— حیات امیر ۲—۱۸۷۷]

(نقیه بر آخر صفحه ۳۶۷)

فیروزپور رونقی افزای شدند. در این ضمن مهاراجه رنجیت سنگه

(سلسله پاورقی صفحه ۳۶۶)

شاید مولف را با نام این شخص خلط و اشتباه روی داده باشد.

چنین بنظر می آید که مآخذ این فصول کتابتیت بنام تاریخ افغانستان، که بزبان اردو از طرف میر اشرف علی نانی مجمع الاخبار ترتیب و در سنه ۱۲۶۱ هـ ۱۸۴۵ ع در بمبئی طبع شده. نویسنده یک حصه این کتاب سید فدا حسن عرف نبی بخش بهجاری حیدری جمعدار ترک سواران فوج انگلیس است که در سه ۱۸۳۹ بالشکر اندس همراه بود، و در تمام این لشکر کشی ار فیروزپور تا سنده و کابل شرکت داشت و مشاهدات خود را نوشته و در دهلی بعد از سال ۱۸۴۲ طبع کرده بود. میر اشرف علی عین نوشته های فدا حسین را گرفته، و بران درباره جنگهای وزیر اکبر خان از روی یک ترجمه اردوی تاریخ منظوم افغانستان [غالباً ظفر نامه ابوالقاسم دهلوی] که شیخ ذوالفقارالدین سحونپوری بار دو کرده بود، و هم از روی اطلاعات حراید ایزاداتی نموده، و تاریخ افغانستان را با احوال سنده در ۳۴ صفحه متوسط چاپ کرد.

امکان دارد، که همین کتاب طبع ۱۸۴۵ ع یا خود کتاب فدا حسین، حین نوشتن نوای معارک در دست عطا محمد بود، و از روی آن، فصول ما بعد را به فارسی نوشته باشد. زیرا اکثر حوادث و اسمای رجال و غیره درین کتاب مطابق تاریخ افغانستان سابق الذکر است، که همین نام سه سالار هند هم بصورت مسموخ پستین یا لپتین در ص ۶ همین کتاب طبع شده. اما کلمه کماندر و کماندر ان چیف انگلیسی درین کتاب در (بقیه بر آخر صفحه ۳۶۸)

والی* لاهور و صاحبزاده کهڑک سنگھ معه سی هزار فوج شایسته و بایسته سلاح و مکمل خوش (۱) اسان، خیزان و دوان، برای گلزار ملاقات لارد صاحب بهادر ناین لب دریا آمده، لنگر انداز آرام شدند.

بعد ملاقات صاحب مدوح و معاینه* قواعد پلتن مهاراجه موصوف، یک یک رویه سر نفر، طریق انعام، بر پلتن مذکور مبذول فرموده. هفت راس اسبان ولایتی خوش رنگ خوش رفتار معه* برای های طلا، و یک رنجبر فیل معه* هودج (۲) مسعرق طلا، و دیگر تحایف نفیسه، از روی تعارف بصاحب بهادر پیشکش نموده. صاحب بهادر نر دو صرب بوب گنگاجمنی (۳) با مهاراجه مدوح عایب ندوده. بعد سه سالار کماندر چیف بهادر، پلتن چهارم و دیگر بوبخانه در ویرزور گذاشته، باقی

(سلسله ناورمی صفحه ۳۶۷)

تمام نسخ عموماً کمانیر آمده و جمع آن کمانیران هم استعمال شده، و معلوم است که مصحف گردیده، که ما صورت اصل آن را در متن نوشته ایم. ولی این مصحف بونیس، وقتی که اثر انگلیس به سده رسید، کلمات کمانیر و افسر را از کماندر و آفیسر انگلیسی گرفتند، مثلاً در یک پروانه* میان علام شاه حکمدار سنده که تاریخ ۱۸ محرم ۱۷۵۸ ع نوشته شده هر دو کلمه کمانیران و افسران را استعمال کرده اند [تاریخ سنده مولانا مهر ۲-۶۵۸].

(۱) ک: خویش.

(۲) یعنی پالکی و کجاوه* فیل به طلا آراسته شده [نظام ۳-۱۸۸]

(۳) شرح این کلمه را در پایان تعلیق ۱۹ بخوانید.

فوج از پلتن پانزدهم تلنگی (۱) و از پلتن گوره، و سیزدهم از لعل کورتی (۲) رساله رجمنت دهم، سی و هفت پلتن و چهار توپخانه دو از اسپان و یک از اشتران و یک از گاوان، و دیگر پلاتن از اول و دوم و سوم و چهارم و پنجم شاهی (۳)، و دو هزار سواره از اندرسین صاحب و کرشین صاحب (۴) و دو توپخانه، معه بندگان شاه شجاع الملک، طرف بهاولپور تشریف فرمای شدند. و بخشی صاحب بهادر (۵) بانفاق شاهزاده

(۱) ک: ملکی [۹] الف: تلنگی. بلکه و تلنگی نام لشکر هندی بود، در واقعات و تاریخ فدا حسین ص ۶ هم تلنگه است [رک: تعلیق نمبر ۱۹].

(۲) لعل کورتی = سرخ میص، که کرتی سرخ داشتند و در تاریخ فدا حسین نیز چنین است ص ۶.

(۳) الف: پادشاهی.

(۴) ناسهای این دو منصبدار در کتب دیگر ذکر نشده، در کتاب "لور آف دی اندوس" از جنرال سر جارج مکمن طبع لندن ۱۹۳۳ ذکر تمام قوای اندوس و منصبداران آن آمده [ص ۵۰] که تحت قیادت میجر جنرال سر ولوی کاتن Willoughby Cotton و لفتننت جنرال سر جان کین Keane بودند. در منصبداران فرعی نیز ذکر ازین دو افسر نیست.

شاید مقصد همان Curreton باشد که ذکرش بعد هم می آید [رک: تعلیق ۳۹] در تاریخ فدا حسین [ص ۷] نیز عیناً مانند متن است.

(۵) ک: صاحب لار. چنانچه بعداً می آید، قوماندان این لشکر سرکلود وید بود [رک: تعلیق ۴۵] ج: نجسی صاحب بهادر فدا حسین ص ۷: بخشی وید صاحب.

محمد تیمور، معه افواج انگلیسه بهادر و هشت پلانی مهاراجه
رنجیت سگه، روانه دره خیبر (۱) شدند.

وقتیکه صاحبان عالیشان و اولیای دولت، در اضلاع
بهاولپور رسیدند، والی بهاولپور اولاً راه سرک خوب صاف تیار
ساخته، که آن سرزمین از خس و خاشاک فتنه و فساد سارقین
و عارتگران پاک ساخته بود. و دوماً سامان از قسم غله هر
اجناس و آرد [خشکه] هزارها خروار و شکر سفید و قند سیاه
و روغن زرد و رنج و بزها و گوسفندان و تخم مرغ و مرغیان
و غیره هزارها موحود و مهیا کرده بود، که از تحریر خارج
است.

افواج سرکار انگلیسه بهادر، هر چیز که می طلبیدند
می یافتند. و بقدر دومی از بهاولپور، حلب نواب بهاول خان (۲)
برای اسقبال صاحبان مدوح رسته، یکصد اشرفی طلا نثار
سپه سالار کماندر چیف بهادر نموده. و صاحب [بهادر] مدوح
هم سیار الثقات و مهربانی برخلاف مذکور نموده. چنانچه خلف
مذکور، صاحب بهادر را باعزاز و اکرام تمام خدمت کنان
آورده داخل بهاولپور نموده. و دوز آنجا صاحب مدوح مقام
نموده، بعده تشریف فرمای احمدپور (۳) شدند، و از آنجا نیز
روانه و رخ نهاد طرف لوهري ملک سنده گردید.

(۱) الف: بخیر [؟].

(۲) ک: بهادر خان [؟] ب: بهاول خان داود پوتره. الف، ج:

مانند متن. فدا حسین: فرزند نواب بهاول خان.

(۳) احمدپور بقاصله ۳۴ میل جنوب غربی بهاولپور واقع است.

هر گاه افواج بقطع منازل ، در جنگل لوهري رسیدند ، بسبب کثرت جنگل راه رفتن گم نموده ، مدت یکپاس ، صاحبان در جنگل حیران و سرگردان و جامه دران و تلخ کامان می گردیدند . تا آنکه شخص سفید ریش ، ناگهانی درانجا پیدا گردید ، خضر وار هادی (۱) راه آنها شده ، که برهبري او افواج آمده ، و منزل انداز لوهري شدند ، و بر کنار دریا خیامهای گلگون ، مضرب ساخته فروکش شدند .

عالیجاه اسکندر برنس صاحب لارد ، پیش از ورود افواج ، در خیر پور رسیده ، به عالیجاه میر رستم خان والی خیر پور ملاقات نموده . و از روی فراست افلاطونی و حکمت لقمانی ، میر موصوف را پدام محبت (۲) و اخلاص خود آورده ، و عهد انجام موثق (۳) ساخته ، راه عبور افواج از قلعه بهکر خواستند ، و هم اجازت . جسر از قلعه بهکر از میر ممدوح گرفتند .

اگرچه صاحبان عالیشان از ساختن جسر بر دریا (م) چندین

(۱) استعمارپون هوشیار ، مطابق عقاید مردم ، چنین افواها را نشر میکردند ، تا نیروی نظامی خود را موید من الله نیز و نمود کنند ، ورنه اطراف روهري نه آفتدر جنگل غلو دارد که لشکری عظیم دران گم شود ، و نه خضر برهنمائی آنها آمده بود ! فقط هوشیاری و نیروی نظامی و پولی ، خضر راه ایشان بود !!! این داستان عیناً از تاریخ قدا حسین [ص ۹] گرفته شده .

(۲) ک : محبت [۹] .

(۳) ک : موفق [۹] .

(۴) این کلمه در ک خوانده نمی شود مغشوش است .

مدعاها در نظر داشتند: یکی آنکه بر هر خاص و عام تا به خراسان معلوم گردد، که اینقدر افواجهای لشکر از هندوستان و بمبئی (۱) آمده اند، که بدون حسر، عبور آنها متعذر است. دویماً صانع حکمت افلاطونی خود، و اسراف زر (۲) بی شمار بسبب ساختن جسر، که گاهی بر دریای سنده که منجر هفت دریا است، اتفاق جسر نیفتاده، که هر کس دیده، عبرت پذیر می گردیدند.

فی الحقیقه این چنین حسر نه افلاطون بسته و نه ارسطو! عجب کار نمایان کار کرده بودند، که عقل افلاطون منشأ از دیدن آن حیران، و فهم ارسطو طبعا از مشاهده صنعت آن سرگردان (۳)! سوماً: صاحبان عالیشان را اراده تسخیر قلعه (۴) بهکر ملحوظ خاطر بود. و امیران خیرپور از شعبده بازی فلک نیرنگ ناز غافل بودند که در پس پرده چه لعبت بازی (۵) است! و عالیجاه لح صاحب بهادر در شکارپور، جمع آوری

(۱) بحای کلمه بمبئی در ک فقاظ گذاشته اند.

(۲) ک: و اطراف از بی شمار سبب [؟]

(۳) این لشکر که مناسب گذشتن بر پل دریای سنده به «لشکر اندس»

سهرت یافت، بتاريخ ۱۰ دسمبر ۱۸۳۸ ع از فیروزپور حرکت کرد.

و در ۲۰ ماه جنوری ۱۸۳۹ به روهري رسید. پل مذکور را که تان

تاسن و انجنیران نکال ساختند. و عساکر بتاريخ ۲ فروری ۱۸۳۹

بران صور نمودند. — عروج بارکزائیان ص ۱۷۰ [

(۴) الف: قلعه نو بهکر.

(۵) ک: در پس پرده در چه لعبت بازیست. الف: در پس پرده

چه بازیست.

مرمات و سامان ساختن کجاوها و صندوقها و غیره می پرداخت .
و برای نزول افواج عساکر، بیرون دروازه هزاری و هاتی (۱) و
شکارپور، طرف مشرق، متصل ناله رایس واه (۲) جنگل شکافیها
کننایده، در عرصه دو کروه میدان صاف مثل کف دست
ساختند . و مبلغان زر مانند بارش باران می باریدند، هر که
اینچنین زر افشانی میدید محو حیرت میشدند .

بعد از مدت معدوده، (۳) اولیای دولت و عالیجاه ولیم
مکنتان (م) صاحب بهادر، معه افواج و توپخانه، در حدود
امیران خیرپور تشریف فرما شدند . عالیجاه میر زنگی خان و
فتح محمد خان غوری از امیران خیرپور، برای استقبال اولیای
دولت و صاحب مدوح معه تحایف (۵) لفیسه مامور گردید،
که در مکان عالی (۶) و آهن، تشریف (۷) استیلام اولیای
دولت، بملاقات ولیم مکنتان صاحب بهادر مشرف و سرور گردیده،

(۱) ک: هزاری دهاتی [۹]. الف: مانند متن . شهر شکارپور هشت
دروازه داشت، از جمله آن دروازه هزاری و دروازه هاتپی مشهور
بودند [— گزیتیر سنده ۷۹۱].

(۲) ک، ج: ناله بس واه [۹] الف: ناله رایس واه . شهر شکارپور از
دریای سند دو نهر بزرگ دارد، که در جنوب آن نهر چوتا
بیگاری و در شمال آن رایس واه جاریست [— گزیتیر سنده ۷۸۷].
(۳) الف: معهوده .

(۴) الف: مکناض [۹]. ولی مکنتان صحیح است [رک: تعلیق ۳۵].

(۵) ک: تحالف [۹].

(۶) الف: غالی . (۷) ک: تشریف . الف: تشریف .

و تعایفِ نقیسه نظر گذار نمودند، و در بجا آوری خدمات حاضر بودند. تا آنکه اولیای دولت و صاحب ممدوح معه^۱ افواج از گذر سعیدپور (۱)، عبور دریا نموده، بتاريخ هفتم ماه ذیقعد (۲) سنه یک هزار و دو صد و پنجاه و پنج [۱۲۵۵] هجری (۳)، رونق افزای شکارپور گردیدند.

و سپه سالار کماندر چیف بهادر و غیره صاحبان واقعه لوهري بر لب دریا، منزل انداز بود، و تماشای اسواج نشاط دریا می نمودند. و عالیجاه میر رستم خان والی خیرپور، در مکان ببرلوی که از لوهري فاصله چهار کروه دارد، معه^۲ لشکر بلوچان جلادت نشان منزل انداز بود. از اینجا که لغتت لارد صاحب بهادر، که دانای زمانه، و در جلادت و بهادری یگانه بود، معه دو کس سرداران و پنجاه سوار حر^۳ار، جانب میر موصوف تشریف فرما گردیده، علی الصبح میر ممدوح را از خواب غفلت بیدار ساخته، و آب سرد محبت را بر چشمان خمار آلوده^۴ او زده، هوشیار نمودند، و از چرب زبانی روغن بلسان (م) بر سراپای اعضای میر موصوف مالیده، او را بهمراه خود گرفته، داخل لشکر فوج خود گردید.

کماندر چیف صاحب بهادر، بوقت سحر، تمام فوج را مسلح و مکمل ساخته و مانند قواعد صف بسته ایستاده کرده بود. و بعد از شمع افروزی ملاقات، خلوتکده^۵ ضمیر میر صاحب ممدوح

(۱) ب: سید پور. (۲) در "واقعات" شهر ذیحجه است.

(۳) ب: ۱۲۵۴ [۴].

(۴) ک: روغن لسان.

را بانوار سخنان شیرین و رنگین منور و مسرور ساخته، بمیر موصوف فرمود: که فوج دریا موج را ملاحظه فرمایند، که چه امواج میزند!

تا مدت یکپاس بازار صحبت مابین خود گرم نموده، بعده میر مذکور را سالماً در لشکر خودش رسانیدند، و آنچه که جواهر استعدادش بود، صاحبان مدوح همه را دریافت نمودند، و در میزان دانش خود ستجیدند. بعد از دو پاس صاحبان لقمان حکمت و افلاطون صفت، قلعه بهکر را خالی از لشکر امیران دیده، دیده تسخیر بران کشاده و دو ضرب توپ و چهار کشتیبان (۱) بر کشتی‌ها راکب نموده، ماسور قلعه مذکور نمودند، که از دریا عبور کرده، داخل قلعه بهکر شدند. و علم و نشانها بر برجهای قلعه منصوب نموده، طنبور سرور و فتح و فیروزی در نوا آوردند، و قلعه را محل (۲) خواند و سامان مقرر نمودند.

امیران خیرپور در صورت گرفتن قلعه بهکر، صورت مایوسی و ملال در آئینه خاطر خود دیده، چون قلعه (۳) در پیچ و تاب آمده، لیکن بجز سوختن و ساختن، دیگر چاره کار خود ندید. و صاحبان فرنگ (۴) از روی کمال دانش افلاطونی، زود غبار مایوسی میر صاحب مدوح بعطای یک لک رویه به عالیجاه

(۱) الف: کتان [۹].

(۲) در ک بجای این کلمه نقاط گذاشته اند.

(۳) الف: قلعه.

(۴) الف: فرهنگ.

فتح محمد خان غوری وزیر میر رستم خان از مرآت خاطر بر طرف نمودند، و بسبب مهم خراسان بدلجوئی میر ممدوح پرداخته و از خود راضی و رضامند نمودند (۱).

(۱) محمدحسین هروی در دفتر سوم «واقعات شاه شجاع» می نویسد که: میران سد در اوایل این وقایع، خیال مقابله داشتند، ولی چون دیدند که عساکر انگلیسی از بر و بحر بر سنده فرود آمده اند، ناچار به صلح و آشتی پرداختند، و ۲۸ لک روپیه نقد را دادند. توماندان افواج انگلیس ۱۵ لک روپیه آنرا به رنجیت سنگھ رسانیده و سیزده لک را بشاه شجاع سپردند. [—واقعات ۱۱۴۸] اما قدا حسین گوید [ص ۱۲۴] که در همین اوقات در جراید نوشته شد، که امیر حیدرآباد ۲۲ لک روپیه را گرفته و به انگلیس راه داد.

در بیان آمدن لشکر سرکار انگلیسه بهادر از بمبئی
و شورش فساد نمودن بلوچان، و غارت نمودن چهاونی (۱)

و رفتن فوج طرف قندهار و تسخیر قندهار

ضمیمه قلم شجاعت رقم، در پیشه این مدعا چنین صید
مر پنجه بیان مینماید که: در سنه یکهزار و دوصد و پنجاه
پنج [۱۲۵۵] هجری، هرگاه صاحبان عالیشان، هر یک
مر جان کین صاحب (۲) بهادر و جنرل ویلشائر صاحب (۳)
آترم صاحب (۴) بهادر و غیره صاحبان معه افواج بحر امواج
واره و پلاتن گوره و تلنگه (۵) و توپخانه، از کراچی بندر
رامده داخل تهته نگر (۶) شدند. درین اثنا عالیجاه میر

(۱) چهاونی = قرارگاه لشکر منظم. (۲) الف، ج: لکن، که صحیح
آن کین Keane است. (۳) الف: ایلد شار. ب، ج: پلاشار.
ک: ایلشار که صحیح آن ویلشائر Willshire است.

[رک: تعلیق ۳۶]

(۴) رک: تعلیق نمبر ۳۶. (۵) ک: تینکه [۹] که مطابق

الف و واقعات و ب و ج، تلنگه صحیح است، که نام یک دسته
نظامی بود. [رک: تعلیق ۱۹] (۶) ک: تهته [۹] ولی قرار ج
تهته شهر معروف تاریخی است در ۵۰ میلی شرقی کراچی که مردم
آنرا نگر تهته هم گویند، و در عرض ۲۴ درجه و ۴۴ ثانیه شمالی
و طول ۶۸ درجه شرقی، بارتفاع ۳۹ فـت از سطح بحر کاین است
[گزینترسند ۸۳۷]

شیر محمد خان جمع آوری لشکر بلوچان نموده، مستعد بمقابله و مجادله گردیدند. و عالیجاهان امیران میر صوبدار خان و میر میر محمد خان (۱) نیز به همراه میر شیر محمد خان در این [امر] هم مصلحت و رفیق بودند. و اینقدر لشکر بلوچان جمع شده بود (۲)، که از تعداد شمار خارج بود، و دم بدم طبل الحرب الحرب (۳) می نواختند، و آنچه که کدام در چهاؤنی سرکار انگلیسه بهادر افتاده بود، همه را بلوچان به یغما بردند (۴). در صورت این هنگامه آرائی، رویکار (۵) روزگار دگرگون گشته و در ملک سنده تفرقه واقع گردیده. عالیجاه ولیم مکناتن صاحب بهادر، که در شکار پور باتفاق اولهای دولت تشریف داشت، بدریافت ابن رویکار (۵)، نهایت اندیشه ناک و در

(۱) در الف، ج، ک مانند متن است. در ب میر نور محمد خان است. چون میر نور محمد خان امیر حیدرآباد طرفدار این حمله نبود، و سعی او شورش خاموش گردیده، بنا بران صورت متن صحیح خواهد بود، که میر میر محمد خان دران دسب داشت.

[ر ک: تعلیق ۶]

(۲) الف: جمع شدند. (۳) دم بدم محرب محرب مینواختند. (۴) این قرارگاه نظامی انگلیسی در سه میلی حیدرآباد بر کنار دریا واقع بود، و بتاريخ ۱۵ فروری ۱۸۴۳ ع تاراج شد. و میجر آترم قوماندان قوای انگلیسی بوسیله کشتی گریخت. [گزیتر سنده ۳۸] ظاهراً مولف خلط وقایع کرده، و این واقعه را که چند سال بعد واقع شده بود، بسال ۱۸۳۹ ع که ایام لشکر کشی بافغانستان است ربط داده است. (۵) الف: رویکار [۹]

بحر - تشویش شناوری می نمود. و در ساعت دیوان جهتل (۱) را که از طرف میران حیدرآباد بعهدہ نظامت شکارپور مامور بود، بار - احضار داده، فهمایش نمود، که سرکار انگلیسه بهادر را مهم خراسان در بعضی، و امیران سند را چنین رفتار (۲) نشاید که بافواج سرکار متکبر - فتنه و فساد می شوند. و الا* اول همین مهم - سنا است، هر چه بادا باد! خود تماشا خواهند دید. و حکم روانگی سپه سالار کماندر چیف صاحب بهادر، و اسکندر برنس صاحب بهادر و غیره صاحبان که آن لب - دریا در لوهری دایر بودند، طرف حیدرآباد [ابر]، داده. دیوان (۳) مذکور بعد فهمایش جناب مکنتان صاحب بهادر، در ساعت همین کیفیت را برای امیران حیدرآباد بذریعہ عریضہ مشروحاً نوشته، جلد تر از راه دریا در میان کشتی خورد، بدست معتبری خود فرستاد.

از آنجا که میر نور محمد خان که باری نور - فراست و دانائی در چشم عاقبت بین - خود داشت، در عین ظلمت فساد، نور - مصالحه روشن (۴) ساخته، میر شیر محمد خان [را] مانع گردید، بلکه از خود چیزی مبالغه بعالیجاه میر شیر محمد خان مذارا نموده، رفع این شور و فساد نمود. و مبلغ بیست و چهار لک (۵) رویه

(۱) الف: چیته مل - سندی = چیتمل.

(۲) الف: روش.

(۳) دیوان اصطلاحاً بطور لقب اعزازی هندوان استعمال شده، مثل لالا.

(۴) ک: روش ساخته.

(۵) الف: بیست چهل لک رویه. ب: سی لک رویه. ج: ک:

مانند متن.

عوض غارت. گدام جهانوی در سرکار انگلیسه بهادر داده، صاحبان عالیشان را از خود ممنون و رضامند ساخته. و سپه سالار و غیره صاحبان هرگاه از لوهری چند منزل رفته، در مکان هاله کندی (۱) داخل شدند، در این اثنا خبر مصالحه^۱ میر شتر محمد خان و صاحبان عالیشان رسیده، بعده سپه سالار و غیره صاحبان از هاله کندی معاودت نموده، وارد لوهری، و از جسر دریا عبور نموده، داخل شکارپور شدند.

صاحبان دیگر هر یک حترال و یلشائر (۲) صاحب بهادر و سرخان کین (۳) صاحب بهادر و آترم صاحب بهادر و غیره صاحبان از احاطه بمبئی (م) بمعین^۲ لشکر و سامان محاربه از راه سیوستان داخل لاژکانه شدند. و از اینجا از راه جهل (۵) و طسو، روانه^۳ حراسان. و سرکار اشرف و عالیجاه ولیم مکناتین صاحب بهادر، سپه سالار کماندر چیف صاحب بهادر و اسکندر برنس صاحب بهادر و غیره صاحبان از شکارپور معه^۴ عساکر و

(۱) یکی از مربوطات حیدرآباد است که بمساحت ۲۵۰۰ میل مربع در شمال آن واقع و مرکز آن هالا، شمالاً از شهر حیدرآباد ۳۵ میل فاصله دارد. ح: مکان لوهری هاله کندی [؟].

(۲) ک: ایلد شار. الف: ایلاشار [ر: : تعلیق ۳۶].

(۳) الف: سرخان لیکن. ک: سرخان لکن. ب: سرخان کین [رک: : تعلیق ۳۶]

(م) در ک: بحای این کلمه نقاط گذاشته اند

(۵) الف، ک: جهل و طسو [؟] اما جهل در سرزمین کچهپی واقع و مسکن بلوچ مگسی و لاشاریست، و تسونیز در کچهپی مسکن قوم عمرانی بلوچست. [تاریخ بلوچستان ۳۱۳-۳۱۵].

آلاتِ محاربات، تشریف فرمایِ خراسان گردیدند .

و قتیکه افواج عساکر نزدیک خانکهر (۱) رسیدند ، از قلعه مذکور تفنگ صدا نموده و گوله بجان سپه دار کمپنی دویم خورده ، آواره^۲ دشتِ هلاک شده . بعد عالیجاه پوستن (۲) صاحب بهادر [؟] خیال گرفتن قلعه مذکور در نظر داشته ، معه قدری فوج و چهار ضرب توپ رخ نهاد قلعه^۳ مذکور شدند ، و پنجاه گوله توپ زدند ، و هشت نفر از بلوچان در قلعه جان بجان آفرین دادند ، و شش نفر از توپخانه آواره^۴ موت شنیدند .

هرگاه دروازه^۵ قلعه^۶ مذکور شکسته شد ، لشکر سرکار انگلیسه بهادر جلوه ریز گردیده ، قلعه را از دستِ بلوچان فتح نمودند ، و سب درانجا مقام گرفته ، بوقتِ صبح ازانجا افواج نصرت امواج کوچ کرده ، و چهارده گروه منزل سخت ، از دشتِ دهشت انگیز طی نمودند ، در گهڑی خان محمد عثماني (۳) منزل انداز شدند . و درانجا قدری آب بدستِ افواج آمده ، که رفع یک تعطش^۷ (۴) سپاه گردیده ، و شتران و اسبان و غیره حیوانات را همچنین ، لجام تشنگی و مهارِ تعطش^۸ در دهان و بینی بوده ، هرگز لب را بآب تر نکردند . صبح ازانجا نقلِ

(۱) خان کُره = همین جیکب آباد کنونیست .

(۲) تاریخ فدا حسین ۱۳ : پوسین صاحب و پرویصاحب سرکردگان همان لشکر .

(۳) عثماني = یکی از قبایل بلوچ است که در منجوتی سرزمین کجھی سکونت دارند [— تاریخ بلوچستان ۵۳] .

(۴) تعطش = تشنگی .

منزل نموده، داخل مقام شاه پوره (۱) شدند، و درانجا بسبب کثرتِ ما، آسایشی افواج و دواب بخوبی صورت گرفت. و ازانجا نیز کوچِ افواج گردیده، در مکانِ فلیجی (۲) فروکش شدند. و بجارخان ڈومسکی (۳) که مالکِ مکانِ مذکور بود، از خوب عساکر، فراری گردید، و در کوهستان (۴) رفته های گرفت.

صبح از مکانِ مذکور کوچِ نموده، داخل مکانِ لهری (۵) شدند، و درانجا آب و دانه، بهر کسِ سپاه رسد. و بلوچ خان که رئیسِ آن ملک بود پیش آمده، ملاقاتِ صاحبانِ حلیل القدر خوشوق گردیده، افواجِ یک مقام (۶) درانجا نموده. باز برهبری بلوچ خان، روانهٔ دادهر (۷)، و از ملکِ سوی (۸) بآرام

(۱) شاه پوره در حدود سی میلی شمال حکب آباد واقع است.

(۲) ح، ک، فلهجی الف: فلهجی فلیجی در حتر. ۵ میلی شمال حیکب آباد است.

(۳) ک: دوسکی [۴] الف: ڈومسکی. که صحیح آن ڈومسکی نام قبیله ایست از بلوچ ساکنانِ لاهڑی [— تاریخ بلوچستان ۳۱۱].

(۴) کوهستان = سرزمینِ ته رار شمالی سیون که طول آن شمالاً و جنوباً ۶ میل و عرضش شرقاً و غرباً ۵ میل است. و بین سند و بلوچستان افتاده [— گزیئر سند ۴۴۴].

(۵) لاهڑی در شمالِ فلیجی فاصله ۲۴ میل و در حوب شرقِ سیبی ۳۲ میل واقع است.

(۶) الف: یک مکان

(۷) ڈاڈهر = در ده میلی غربی سیبی.

(۸) این همان سیوستان تاریخی است، که فاصله ۳۰ میلی جنوب درهٔ بولان واقع است.

تمام گذر کرده، داخل دادهر شدند. لیکن مابین راه از زد و بُردِ بلوچان، بسیار تکلیف بافواج رسیده، که از تحریر و تقریر خارجست، هر که ماند ماند هر که رفت رفت.

لیکن صاحبان عالیشان، از دشت جهنم آسا، به تجویزی آب و دانه و گیاه بر شتران بار نموده، اندک اندک فوج، ازان دشت برآمده، داخل دادهر شدند. چند ایام درانجا مقام نموده، اسباب و سرمات از هر قسم غله و هیمه (۱) و گیاه گرفته داخل درهٔ نولان (۲) شدند.

هر طرف کوهسار (۳) آسمان سای و نشیب و فراز و سنگهای بی شمار (۴) افواج مذکور دیده حیران ماندند. و

(۱) ک: غله و یا مهمه. الف: مانند متن. هیمه بمعنی خوب سوختنی است.

(۲) درهٔ نولان = در ۱۰ میلی خوب کویته.

(۳) الف: کوههای آسمان سا و پش فراز.

(۴) درینجا در نسخه ب مطلبی است که در ک، الف، ج نیست: "عالیگاه میر محراب خان براهوی والی قلات نیز سازش نموده مبلغ یک لکه رویه بیخان موصوف دادنی کردند، چنانچه چهل هزار رویه بیخان مشار^۵ الیه رسانیده دادند" اما محمد حسین هروی می نگارد: "که شاه شعاع بعد از حرکت شکارپور به محراب خان خط نوش که بحضور آید، ولی محراب خان عذر پیش آورده معتمدان خود را فرستاد، و منع رهنی و غارت بلوچان را نیز نتوانست نمود. و بنا بران لشکریان بمبئی انگلیسی بعد (بقیه بر آخر صفحه ۳۸۴)

بلوچان کوهستان از تاخت و تاراج افواج، قصوری نکردند. هزاران قسم اسباب و شتران و اسبان و ویلان، بسبب نادر برداری ناسقاط رسیدند. و بسیاری مردمان لاسکر، از ماندگی راه، از دست بلوچان ضایع شدند. و غلاب و اسباب بسیار از لشکریان دست بلوچان راهزنان افتادند.

فی الجمله بهزار محب و [صد] هزار مشقت، ذلیل و خوار، بعد از یکماه داخل شال کوٹ (۱) گردیدند. بعد مدتی یکماه بر کونل (۲) رسیدند. و بسبب عدم موجودی سرسب، تنگی و

(نیمه حاشیه ۳۸۳)

ارحک افغانستان در حین بازگشت، سرزمین محراب حان را غارت نموده و اسلک و اولادش تهاوی رسانیدند [در سوم واقعات ۱۱۳] موهن لال که خودش درین مذاکرات حاضر بود. مینویسد که:

"من با سرالکسندر برنس و کاپیتان ماتیس و سمپسن بقلات رفتیم و بوسیله نواب ملا محمد حسن وزیر و سید محمد سریف با محراب حان ملاقات کردیم و برای حفاظت راه بولان و معاهده با انگلیس سالانه دو لک روپیه خواست و من تقدماً دو هزار روپیه باو دادم. ولی چون محراب حان با مذاق و حلوص پیش نیامد، الکسندر برنس از قلات واپس رفت، در حالیکه مردم بروهی فراهم آمده و اراده کشتن هیئت ما را داشتند. بدیصورب همکاری مخلصانه محراب خان میسر نشد" [حیات امیر دوم محمد حان ۱۸۷-۲ بعد].

(۱) شالکوٹ = کویتة حالیه.

(۲) مقصد کونل معروف کٹوڑک است، که ارتفاع ۷۸۰۰ فوت در حدود شصت میلی شمال غربی کویتة افتاده و راه معروف قندهار است و توئل راه آهن آن هم مشهور است.

عسرت گذران بجدي شده، که یک آثار (۱) آردِ خشکه سري سپاهی مقرر شده، و باقی لشکر یکپاوه آردِ خشکه میدادند. و دیگر به لشکر از سرکار همین انجام شده، که عوض کمی آرد، درم نقد بموجب نرخ روز مره، ماه بماه از سرکار عنایت خواهد شد.

و از چاري (۲) کوتل، گذشتن عساکر و سامان نهایت مشکل بود. و صاحبان عالیشان، دو ماه پیش ازین دو ضرب توپ و هزارها خروار باروت، بر کوتل جهت صفای راه فرستاده بودند، که بهزار شدت، راه یک توپ بر کونل کوه، درسب نموده بودند.

آخر صاحبان بهادر، رن ها باتوای بسته، یک یک توپ را بزور بازوي همت خود کشیده، از کوتل کوه گذرانیدند، و دیگر اسباب و سامان نیز علی هذاالقیاس از کوه مذکور گذرانیدند. لکن در این صدمه هزارها شتران و اسپان و گاو، بسبب ماندگی راه برنادر فنا رفتند. باوجود این همه بندوبست، سامان لشکریان اکثر بغارت رفته، و بسیاری آدمان از ماندگی و نایابی آب و نان هلاک شدند.

سه شباروز، تمام فوج، دران درهٔ بی آب و نان ماندند، و نحوهي حالت بود که نیم آثار آرد، بمقابله یک روپیه بدست نمي آمد. بعد از اندک فرصت، همان نیم آثار آرد هم نا پیدا گردید،

(۲) آثار = غلط مشهور جمع سیر اسب.

(۳) چاري = قله دشوار گذار کوتل.

بمقابلۀ پجروبه یک آثار آرد پیدا نمی شد.
مدت سه روز دران مقام دوزخ انجام، توقف افواج گردیده.
بروز چهارم بهزار خرابی و حواری و رسوائی ازانجا کوچ نموده،
بیک نهر آب منزل انداز شدند و ازانجا نیز کوچ کرده، برجوی
آب دیگر فروگش شدند.

درین اثنا خبر محقق رسید که: سردار کهندل خان والی^۱
قندهار، معه^۲ جمعت لشکر از قندهار برآمده، زیر کوه قیام
نموده است، و سر نهر آب را که طرف لشکر سرکار انگلیسه بهادر
منجر بود مسدود کرده است. و اراده^۳ شجخون دارد. بمجرد
نمیدن این خبر وحشت اثر، لشکر سرکار انگلیسه بهادر،
مراسیمه و مضطرب حال گردیده. صاحبان عالیشان افواج [را]
چنین انتظام دادند، که اتواب را هر چهار طرف لشکر خود نصب
ساخنه، تمام فوج را در میان گرفتند. گویا قلعه فوج بنا کردند (۱)،
و تمام نسب فوج تیار و مسلح مانده، و فتیلهای اتواب روشن.
و بسبب مسدودی نهر آب، بسیار شدت و سختی، بافواج مذکور
روی داد.

اگر چه قدری آب بدست افواج بود، لیکن تمام بدبوی و
گنده و چرکین! که در میان آن جانوران مرده افتاده بودند، هر
که از افواج، آب ازان می نوشیدند بدر شکم مبتلا میگردیدند،
شکم (۲) آنها جاری می شد. درانجا دو روز آب بافواج

(۱) الف: گردیده.

(۲) الف: و نطلاق از شکم.

بدست نیامده، ازین جهت، آدیبان لشکر و اسبان و شتران و گاوان، نزدیک هلاک رسیدند، و از بی آبی مانند بید بر خود میلرزیدند.

آخر برهنه‌نونی یک شخص واقف کار، بشرط اخذ انعام و افره، هنگام شب یک جمعه‌دار و دو حوالدار و دو نایب (۱) و بیست نفر سوار و سی نفر عمه دار، برای پریدن بندر نهر مامور شدند، که درانجا رسیده، بند را قطع ساخته، آب را طرف لشکر جاری نمودند. چنانچه بوقت نصف شب، آب حیات در لشکر سرکار انگلیسه بهادر رسید، گویا جان رفته باز بجان آمده. مردم لشکر آب را دیده [و دیده] بر آب افتادند. هر که بلا تعاشی آب را نوشید، در ساعت غرق آب ممات گردیدند (۲). هزارها [مردم] لشکر و غیره باین علت پر آفت، طعمه کام نهنک اجل شدند. چون صبح شد، هر آینه چهره پژمرده لشکر تازگی زندگی یافته، و ازان حالت پر ملالت رهائی پذیرفتند. که در همان روز حاجی کاکر شقاوت اثر، نمک بحرام، رانده بیت الحرام، از سالها سال حقوق سردار صاحبان فراموش نموده، بامید نواله پاره (۳)، حریصانه دویده آمده، بحضور صاحبان عالیشان، شرف استیلام حاصل نموده، و سرعجز و نیاز بر آستان نهاده بیان نمود، که سردار کهن دل خان معه جمیعت لشکر، برای شبخون و مقابله و مقاتله می آمد، لیکن بعد آمدن من نا امید و

(۱) الف: نایک.

(۲) الف: حیات شد.

(۳) الف: نواله تازه چون سگ دویده آمده.

منصرف (۱) پس خیز معرکه* فرار گردید .

سحرگاه اولیای دولت و صاحبان عالیشان، معه اقواج از آنجا کوچ نموده، بطی* شش منزل داخل قندهار شدند، و شهر را خالی دیده، شلک انواب سلامی نمودند، و طنبور فتح و فیروزی (۲) بنواختند . و علها بر اوج (۳) قلعه* [مذکور] نصب نمودند . و بعد از ده روز یک دکانچه مثل تخت از گل تیار ساخته، اولیای دولت را بران دکانچه جلوس داده، تمام فوج اولیای دولت و انگلیسه بهادر تیار کرده، بملاحظه* اولیای دولت آوردند . و اتواب سلامی و تفنگهای مبارک بادی متواتر شلک کردند . و سکه* ضرب مبلغان بنام کمپنی (۴) جاری نمودند . و منادی دور دور اولیای دولت و سرکار انگلیسه بهادر، در شهر قندهار گردانیدند .

چون فتح قندهار، باین قسم که مذکور شده، نصیب اولیای دولت و سرکار انگلیسه بهادر گردیده، و سردار (۵) صاحبان قندهار [به] سبب دغا بازی حاجی کاکری از مقابله

(۱) الف: و متفرق و پس خیز .

(۲) الف: فیروزی بو. مدعی فضل خدا .

(۳) الف: بر بروج قلعه .

(۴) مقصد ایست انڈیا کمپنی است .

(۵) ب: بمعہ عیال و اطفال به جمعیت عمله* خود و چند عرابه توپ، عازم ملک ایران تعلقه قاجار شدند .

مایوس، و از قندهار بی مقابله و جنگ، چنگِ فرار در نوا
آوردند. (۱)

(۱) نام حاجی خان کاکری اصلاً تاج محمد خان بود که درینجا از حضور شاه شجاع به لقب نصیرالدوله نواخته شد. عساکر انگلیسی و شاه شجاع بتاریخ ۱۲ صفر روز یکشنبه ۱۲۵۵ هـ بشهر قندهار رسیده و یکروز بعد دران شهر تخت نشینی کرد. و حاجی خان مذکور و حاجی دوست محمد خان اسحاق زنی گرمسیری به پیشکاری او مقرر شدند، و دولک مالیه اضافی را به مردم بخشید. ازینجا کپتان دارکی بدربار کامران هرات فرستاده شد، و مبلغی هم بنام تعمیر قلعه هرات بکامران ارسال گردید. [عروج بارکزائی ۱۷۱ و واقعات ۱۱۶] موهن لال تاریخ تخت نشینی شاه شجاع را بر تخت قندهار ۲۵-۱۸۳۹ میل نویسد، و گوید که میجر قاد بدربار هرات فرستاده شد. [سحیات امیر ۲-۲۱۵] دارکی، قاد یکنفر است. [رک: تعلیق ۳۳].

در بیانِ هزیمتِ سردار صاحبانِ قندهار
و توقفِ فوجِ در قندهار [و کشیدنِ بیماری] و بعد دو ماه
روانه ندر جانبِ قلعهٔ غزنی و فتحِ قلعهٔ مذکور،
و دستگیر نمودنِ عالیجاهِ سحائبِ دستگاهِ علامِ حیدر خان
حلب الصدقِ امیرِ دوستِ محمد خان

سردار قلم که معرکه آرای میدانِ سخنوایست، در طی
مسارلِ این مدعا چمنِ بیانِ می نماید که : در سنه یکهزار دوصد
پنجاه و پنج [۱۲۵۵] هجری، هرگاه سردار صاحبانِ قندهار،
هر یک سردار کهدل خان و سردار رحمدل خان و سردار
مهر دل خان از سرِ دعائازی و نمکِ بحرایی حاجی کا کری
روی گردانِ کعبهٔ اسلام راندهٔ بیب الحرام، از مقابلهِ و شبخون
افواجِ سرکارِ انگلیسه بوادری که از بی آبی و بی قوتی، نزدیک
نسکست رسیده بودند، رح تاب گردیده، و قلعهٔ قندهار را گذاشته،
معهٔ عمله و عمله و اتوای، روانهٔ قلعهٔ گیرش شدند، که صد
کروه مواصله از قندهار دارد و صاحبانِ عالیشان، بعد تسخیرِ
قندهار، بنا بر گرفتاریِ سردار صاحبانِ مدوح یک پلتن و پنجاه سوار
از ترک سواران، و یک پلتن و هزار سوار، و اندرسین (۱) صاحب

(۱) ک: اندرسنی [؟] مدا حسین ۲۲: اندرسین .

بهادر، و از فوج اولیای دولت، دو ضرب توب و دیگر اسباب جنگ تیار کرده، روانه قلعه گیرش نمودند.

چون لشکر نزدیک قلعه مذکور رسیدند سردار صاحبان تاب مقاومت نیاورده، قلعه گیرش را گذاشته، طرف ایران زمین رخ نهاد شدند.

بعد رفتن سردار صاحبان، فوج یک پلتن از اولیای دولت و هزار سواره اندرسین صاحب بهادر و چهار ضرب توب در قلعه گیرش گذاشته، دیگر افواج واپس آمده داخل قندهار شدند.

با مدت دو ماه توقف افواج انگلیسه بهادر در قندهار واقع بود. و در لشکر بیماری اسهال چنان شده بود که در میان جیوش [طاعت] تحرک نمانده، و نحوی ضعیف و نحیف گردیده بودند، که چون برگ کاه بر خود می‌لرزیدند. و در آنوقت گرانی غلات باین حد بود، که دو آثار گندم و دو آثار برنج فی روپیه ارزش داشت. و دیگر اجناس هم علی هذه القیاس نرخ داشت. مگر فواکहत از قسم آلوچه و آلو و خیار بسیار ارزان بودند. مردمان لشکر و غیره سبب گرانی و نایابی غلات، بر فواکहत مذکور اوقات گذاری خود می نمودند.

بهر صورت افواج سرکار جهان مدار واقعه قندهار [ایام] سخت و نحس و مصیبت انگیزی را گذرانیدند. و بسیاری مردمان افواج و حیوانات از اسپان و شتران و غیره در این ایام نافرجام ضایع و برباد رفتند.

آخر صاحبان عالیشان سر از نو بندویست غله و غیره سامان از لکهای روپیه تجویز کردند. چنانچه از سر خریداری سامان

سرصات و غیره، رعایای ملک قندهار تمام متمول و آموده حال شدند. چنانچه کاه فروشان، از فروش کاه [بوس و رشقه و اسپست (۱)] جوالهای زر از سکه کمپنی بهادر، مالا مال نمودند، لیکن چه فایده که سکه ضرب رویه کمپنی بهادر هرگز خیر و برکت ندارد. [و نور بضاعت پیشینان یک قلم مفقود الاثر (۲) میماند و هم می برد و می رناید.]

فی الجمله اولیای دولت و صاحبان عالیشان، بعد تجهیز سامان که مطلوب داشتند، از قندهار برآمده، تشریف فرمای قلعه غزنی، که در عرصه یازده روز، بقطر منازل نزدیک قلعه غزنی رسیدند. و عالیجاه شهنشاه در میدان جلالت و بهادری غلام حیدر خان خلف الصدق (۳) [امیر] دوست محمد خان، در قلعه مذکور پای اقامت، در میدان معارک افشرد. و نوایر آتش جنگ و جدال از سُلک اتواب و تفنگها مابین افواج انگلیسه بهادر و خلف موصوف شعله ور گردیده. چنانچه هر گوله که از قلعه مذکور بی آمد، گویا آفت سماوی بود، که بر لشکر سرکار انگلیسه بهادر می افتاد. و تمام روز جنگ واقع و سپاهیان اکثر گرسنه و تشنه کمر بسته ایستاده بودند، و شتران و یابوگان تا شام، زیر بار مفلوک بودند،

(۱) کلمات بین قوسین در ک نیست. بوس در پشتو بمعنی کاه خشک و اسپست رشقه و یونجه است. در الف نیز این کلمات

[بهوس و شقت و است پسند] نوشته شده، که تصحیح شد.

(۲) ک: کلمات بین قوسین ندارد، در الف: مفقود الامر [؟] است.

(۳) ک: خلف صدق.

بعد از شام، جای مورچه بندی منزل انداز شده، از جنگ آرام گرفتند. روز دوم بوقت دوپاس، سردار محمد افضل خان خلف امیر مدوح، به جمعیت شش هزار لشکر، بهزم مقابله از یک کوه بر آمده، افواج با خبر گردیده جنرال راهت (۱) صاحب بهادر و جنرال ساکو صاحب بهادر و دیگر دوازده صاحبان بهچستی و چالاکی تمام مسلح و مکمل گردیده، تیار شده، معه دو پلتن و شش ضرب اتواب، برای مقابله محمد افضل خان رفتند. تا مدت یکپاس از [هر] طرف نغمه جنگ جنگ در نوا آمده، و بسیار مردمان از جانبین ضایع شدند.

درین اثنا تمام لشکر انگلیسه مستعد گردیده، جانب قلعه غزنی جلوریز شدند، که در این حالت دو گوله توپ از جانب قلعه بر آمده، در میان لشکر افتادند، یک نفر شتر و یک نفر سپاهی و یک اسپ، چون کاغذ بادی بر هوا پریدند. صاحبان عالیشان هر گاه همان گوله [را] وزن کردند، بیست و شش آثار وزن پخته شده. در صورت رسیدن اینچنین گوله های توپ در لشکر باعث تهلکه شده، و تمام فوج در هراس آمده.

آخر صاحبان عالیشان هر یک کرنیل میرت (۲) صاحب بهادر

(۱) ک: رایت. ج: راهت که در محاوره عوام رابرت را راهت گفته اند، و مقصد ازان جنرال سر رابرت سیل معروف است، که درین جنگ شامل بود. [حیات امیر ۲-۲۲۷] فلط حسین ۲۶: راهت صاحب، جنرل ساگونصاحب. [رک: تعلیق ۳]

(۲) رک: تعلیق ۳۸. در الف میرک غلط است. فدا حسین ۲۷: مرنصاحب.

و میجر کالس صاحب معه کمپنی گوره و فوج پادشاهی و کپتان لارد (۱) صاحب بهادر و لفتنت کرسین (۲) صاحب و جنرال کاتن (۳) صاحب این همه صاحبان بنا بر مقابله سردار محمد افضل خان بر سر کوه بالا رفته، جنگ جنگ را انتظام دادند، و دو صد و پنجاه نفر از لشکر انگریز چون اوراق، از چنگ جنگ، بر زمین مات افتادند.

بوقت شام از تقدیرات ربِ قدیر سی نفر از لشکر سردار موصوف، زنده اسیر و دستگیر شدند. صاحبان عالیشان آنها را محافظت چوکی، در حضور ساه فرستادند. همانوقت امیران (م) بموجب فرمان اولیای دولت قتل رسیده، بی کفن بی گور، نعش‌های آنها، در صحرا انداختند.

القصه تمام روز یکطرف هنگامه رزم گرم و از طرف دیگر صاحبان لقمان حکمت، در ندیر مورچه بندی قلعه و کندن (۵) بقع مصروف بودند، چون از مضبوطی مورچه (۶) و ثقب نهایت بندوبست کرده، از کتاب آردرس (۷) حکم بر آمده، که جمیع (۸)

- (۱) رک: تعلیق ۴۱. فدا حسین ۲۷: کپتان لارنصاحب.
 (۲) الف، ج: کرسین. رک: تعلیق ۳۹. فدا حسین ۲۷: لفتنت کرسین صاحب.
 (۳) رک: تعلیق ۴۰.
 (۴) کذا در الف، ک، ج. شاید صحیح آن اسیران باشد.
 (۵) الف: کندیدن [۹].
 (۶) الف: مورچل.
 (۷) در ک، الف، ج: آردس است، شاید صحیح آردرس باشد، جمع آردر Order انگلیسی بمعنی حکم و امر و دستور.
 (۸) ک: جمع.

صاحبان، بوقتِ علی الصباح در قلعه مذکور رسیده، حاضری را در آنجا تناول خواهند نمود. و یک یک [اشرفی] طلا بسپاهیان هر که سر حریفان بریده آوردند از سرکار انعام باو داده خواهد شد.

چون فردا شد تمام فوج از سوار و پیاده تیار شده، نزدیک قلعه مذکور رسیده، هر چهار طرف قلعه را چون نقطهٔ هرکار محاصره نمودند، و یک نقب را از دروازهٔ مغرب قلعه بمفاصله هزار قدم تیار ساخته و با باروت پر نموده، و یک مشک باروت بیرون دروازهٔ قلعه گذاشته، دفعتاً سه هزار گوله توپ و تفنگ بر ابواب (۱) قلعه مذکور زدند، و هم نقب را آتش زدند، که یکبارگی نقب دریده، زمین آن بر آسمان پریده، و چنان طوفان دود و غبار گردیده، که شش جهات بنظر نمی آمدند.

در این صورت دروازهٔ قلعه که بضرب گوله‌ها مُشَبَّک (۲) گردیده بود، بر زمین افتاده، همانوقت حسنی پلتن و گورها پُرش (۳) اندرون قلعه بردند، و داخل قعه شدند. از آنجا که در آن زمان در میان قلعهٔ مذکور سه صد نفر غازیان جلادت نشان مردم هندوستان متوقف بودند، در عین پُرش شمشیرهای آبدار، از نیام جلادت اهتمام بر آورده، از روی حمیت مسلمانان و غیرت ایمانی، چنان مقابله و مقاتله نمودند، که سه دفعه

(۱) ک: بر اتواب.

(۲) مُشَبَّک = سوراخ دار.

(۳) پُرش یا یورش = هجوم و حمله.

سپاهیان حسنی پلتن را شکست داده، از دروازهٔ قلعه بیرون کردند، بلکه از قلعه بیرون آمده تمام فوج را از جلادت و شجاعت خود پس پای نمودند، و بر مفاصله هزار قدم توپ‌ها را میزدند. در این صورت فوج مذکور، چون موج از جوشد بحر این معارک، در اضطراب و پیچ تاب آمدند.

در این اثنا کین (۱) جنرل صاحب بهادر و کماندر چیف بهادر، صورت اضطراب (۲) سپاه خود دیده و همین آواز داد [ند] که: ای مردان! بکوشد، و جامه زنان نپوشید! در این حالت غازیان جلادت نشان از بس ترددات دلیرانه، و حملات بهادرانه، از میدان و غا رخ تاب نگردیده، اندرون قلعه رفتند.

چون در این دو توپ صدها مردم، در قلعهٔ غزنی، غذای تنغ می‌دریغ غازیان شدند (۳)، و صدها بزمهای کاری مبتلا گردیدند، باز فوج بنگاله [و بمبئی] هر چهار طرف قلعه (۴) یورش آوردند. نا وصف این قدر یورش و معرکه آرائی، مردمیکه از قدیم ملازم و رفیق نواب غلام حیدر خان بودند، از روی نمک بحرایی، بطمع جیفهٔ دنیای بیوفا، دین خود را فروخته، و از اخذ مبلغان کمپنی، روی خود [ها] را سیاه

(۱) الف، ک، ج: لین، که صحیح آن کن است [رک: تعلیق ۳۴]

(۲) الف: اضطراب.

(۳) بقول فدا حسین ۲۹ درین گروه مجاهدین هندی، مولوی غلام امام متوطن کوئل و مولوی علی تقی شکارپوری هم بودند.

(۴) ک: فعله.

نموده، از میدان جنگ بی جنگ [— کَحْمَرُ مُسْتَنْفِرَةٌ
فَرَّقَتْ مِینَ قَسْوَرَه — (۱)] گریخته رفتند. و هر قدر غازیان
جلادت نشان، که در قلعه مذکور بودند، شربت شهادت از
آب کوثر نوشیدند، و داخل روضه — جَنَاقَاتُ تَجْرِی مِینَ
تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ — (۲) شدند (۳).

[بعد] از شهادت غازیان علیهم الرحمة، افواج انگلیسه بهادر
استیلا آورده، داخل اندرون قلعه مذکور گردیدند، و طنبور
فتح و فیروزی نواختند، و آنچه که اسباب در اندرون قلعه افتاده
بود، چنانچه سه هزار اسپان ترکی تازی و ایرانی، دو هزار
شتران کابلی و بلخی و بخارائی و بغدادی، و قبضه های شمشیر
ایرانی اصفهانی و طهرانی و فارسی و عربی، و صدها شالهای

(۱) قرآن، المدثر، ۵۱ ج ۲۹.

(۲) قرآن، البقره، ۲۵ ج ۱.

(۳) در نسخه ب درینجا مطلبی است که در نسخه دیگر نیست،
و ذیلاً آورده می شود: "میگویند که فتح قلعه مذکور بمصالح
و رقابت بعضی امرای سردار مذکور [غلام حیدر خان] شده،
و جناب زبدۀ سادات عظام قدوه علمای کرام، رافع راپات اسلام،
مولوی نصیرالدین صاحب که بعد شهادت جناب مولانا سید میان
احمد شاه غازی در ملک سنده آمده بود، بسیاری از اهل اسلام
را دعوات جهاد کرد، و پیش دوده خان مری و بهار تومبکی
رفته چند ماه درانجا متوقف بوده، جهت جهاد کفار سکه بسیار
سمی و تلاش نمود، لیکن مؤثر نیفتاده و جناب مولوی صاحب
موصوف هم در همین جنگ قلعه غزنی با مجاهدین مومنین
راسخین، جرعه نوش باده شهادت گردید"

پشمینه کشمیری، و هزارها منی کشمش و بادام و هسته‌های خندان نمکین، و روغن زرد و برنج و آرد خشک، و هزارها تنگجه، و چند هزار جلد کتاب از هر علوم منطق و معانی و اصول و فروع و صرف و نحو و عربی و فارسی (۱) هر چه که بودند، همه را داخل گدام سرکار نمودند.

و عالجاء نواب غلام حیدر خان صورت فرار را در مرآت خیال خود نازیبا دیده بلکه عار دانسته، بن تنها دست بشمشیر در قلعه مذکور بر کرسی جلالت نشسته بود. گردا گرد نواب مدوح کمپیان سرکار ایستاده شدند، تا آنکه از کماندر حیف صاحب بهادر حکم شد، که پلتن حسنی [فداحسین: حسنی] و حنرال راب صاحب بهادر، و برنس سکندر خورد، و بهاء سوار و احمد یار خان (۲) حلف وزیر وفادار خان کپتان پرت (۳) صاحب در قلعه رفته، نواب غلام حیدر خان را گرفته

(۱) سردار غلام حیدر خان مرد دانشمند و شاعر و ادیبی بود، بیلو در سفرنامه خود [ص ۵۰] گوید که وی هم جلد کتب قدیم تاریخی فارسی و پشتو بمن داد. کتابخانه او در غزنی معروف بود [رک: تعلیق ۴۲].

(۲) ک: احمد یار خان.

(۳) الف: کپتان پرنیصاحب [؟]. شاید صحیح آن کپتان پین باشد، که یکی از منصبداران انگلیسی بود درین هنگام. [— حیات امیر ۲-۲۲۶] فداحسین ۴۱: پرنیصاحب.

بیرون بیارند (۱) .

صاحبانِ مدوح بموجب حکمِ کماندر چیف صاحب رفته نواب [مذکور] را از قلعه بیرون آورده، در خیمه کماند، چیف صاحب بهادر رسانیدند. صاحبِ مدوح نواب مذکور را بکمال اعزاز و اکرام بر کاول (۲) کمخواب نشانیده و بسیار تعارف و صفا و مرحبا نموده، بعد لحه^۳ صاحبانِ مدوح بر اسبان سوار شده، و نواب معظم الیه و با بهمه^۴ خود گرفته، در خیمه^۵ اولیای دولت تشریف فرمای شدند. و در حین استیلام، نواب مذکور، بی حکم بر کرسی بحضور شاه جلوس نموده، و هیچ آداب شاهانه بجای نآورد، و سلام شاه نکرد، بلکه سخنان [سخت] دُرُشت، نسبت باولیای دولت، بزبان آورد. و آب برای نویسدن طلب کرد. هماندم

(۱) موهن لال که ناظر همین وقایع بود می نویسد: بتاريخ ۲۳ جولائی ۱۸۳۹ غزنی فتح شد. و چون ما به قصر سردار غلام حیدر خان داخل شدیم، زن وی دختر سردار محمد عظیم خان را دیدم و شناختم، زیرا او را در سنه ۱۸۳۲ هم دیده بودم. کپتان کونولی به حفاظت او مامور شد، و میجر مگریگور گماشته شد، که سردار را بیاورد. وی سردار را با یک عده مسلح بالای برج دید، و اطمینان امان جان داد. سردار بعد از این بر اسبی از برج فرود آمد و با میجر مگریگور به خیمه کماندر انچیف رفت. و بعد از آن ما من [موهن لال] در یک خیمه می زیست. چون بحضور شاه شجاع رفت با کمال مهربانی پذیرفته شد [— حیات امیر ۲۳۰—۲].

(۲) فدا حسین ۳۱: کرسی کمخواب.

آب از صراحی اولیای دولت، در گلاس (۱) برایش آوردند. پادشاه باو فرسود که: همین آب بخورا نخورد. بعده از صراحی مرزا قلی کشمیری (۲) که خال سیاه کفر را از چهره خود به آب اسلام شسته بود، آب آورده بنواب مذکور دادند، که نوش جان نمود.

باوجودیکه ساعتی مابین اولیای دولت و صاحبان مدوح و نواب موصوف شمع قبل قال در مجلس اجلاس روشن گردید، لیکن غنچه طبع نواب مذکور از اهتزاز نسایم گفتگوی اولیای دولت و صاحبان مدوح هرگز متبسم نشده. بعده شمع مجلس آرائی خاموش گردیده، نواب مذکور با اتفاق صاحبان مدوح سوار شده، در خیمه کماندر چیف صاحب بهادر آمده آرام پذیر گردیده.

اولیای دولت هر چند بازوی نواب مذکور، از صاحبان مدوح درخواست نمود [هرگز] ندادند، و در قبضه (۳) خود نگهداشتند، و بعد فتح قلعه غزنی، آنچه که اسباب و سامان از هر قسم در حیث تاراج آورده بودند همه را ضبط سرکار نمودند. و هر چه که سپاه انگریز درین جنگ [از] کشته پشته شده بودند، همه را یکجای در چاه خندق کلان انداختند، و نعش های غازیان شهیدان که مثل شهدای کربلا بی گور و کفن

(۱) ک: در کاسه برایش.

(۲) فدا حسین ۳۲: میرزا قلی کشمیری عرف موهن لال که در رفاقت سکندر برنس صاحب از قدیم مسلمان شده بود [رک: تعلیق ۵۳].

در میدانِ معارک افتاده بودند، مردمِ مسلمین میخواستند، که بموجب آئینِ دین پیغمبری، [تجهیز و] تکفین نموده مدفون نمایند. لیکن سرکار حکم نداد، از آنجا که بقدرت الهی در همان شب تمام نعمت‌های غازیان شهیدان، از میدان جنگ غایب شدند، و الله اعلم، بقدرت کامله ذوالجلال و عنایتِ شامله ایزدِ متعال کجا رفتند، که نشانِ آنها معلوم نشد ! بلکه خون شهیدان که بر زمین ریخته بود، از آن نیز اثری پیدا نگردیده و عجب تر آنکه : یکفر غازی اندرونِ برج قلعه نشسته بود، و گوله‌های تفنگ میزد، چنانچه هفتاد نفر از لشکریانِ بر باد داده. هر که از لشکر بر او میرفت باز زنده نمی آمد. آخر بعد از سه روز، همان غازی معلوم نشد که کجا رفت ؟ و در میان قلعه غزنی، این چنین زیر زمین‌های عظیم بودند، که تا مدتی ازین معنی، باقواجِ سرکار انگلیسه بهادر خبر نبود. آخر بعد مدتِ چند ماه، هشت صد عورات محترم خورد ساله معه اطفال و پانصد مردان خراسانی، و سه صد راس اسبان از زیر زمینها برآمده بطرفی رفتند، و احادی و فردی از لشکریان مزاحیم و مستعرض حال آنها نشدند، و نه پرسیدند که کیستند ؟ و کجا بودند ؟ و کجا میروند ؟

چون بعد از پنج روز تمام اسباب از قلعه غزنی، صاحبان عالیشان، بیرون کشیدند، طبیل حکمرانی سرکار انگلیسه بهادر

در قلعهٔ غزنی و اضلاعش در نوای آورده‌اند (۱) .

(۱) موهن لال در کتاب "حیات امیردوس محمد خان" و جنرال ایبت در روزنامهٔ خود مشاهدات این و فایع فتح غزنی را به تفصیل نوشته‌اند. آنچه برای تکمیل این مبحث ضروریست اردو کتاب مذکور در تعلیق ۳۳ تلخیص کرده‌ام، بدان رجوع شود .

در بیان رفتن افواج انگلیسه بهادر، بعد فتح غزنی جانب دارالسلطنه کابل

و برآمدن امیر دوست محمد خان بعزم مقابله تا به قلعه

قاضي (۱)، و از دغا بازی خوانین نمک بهرام بی مقابله

هزیمت یافته، مع جمیع منسوبان رخ نهاد بلخ،

و گرفتار شدن امیر مذکور و محمد اکبر خان

در نزد پادشاه بخارا

محمود قلم جواهر رقم، که شیفته اهاز آداب سخن دانی
است، بعد تسخیر قلعه مدعا چنین بیان مینماید که: هرگاه
در سنه یکهزار و دوصد و پنجاه و پنج هجری، صاحبان عالیشان
و اولیای دولت، فتح قلعه غزنی نمودند، از آن پس حسنی (۳)
پلتن و رساله کرنیل سکندر صاحب بهادر بجهت محافظت
قیدیان (۳) در قلعه غزنی مامور نمودند. تمام افواج بمبئی (۲)
و بنگاله و اولیای دولت، طنبور فتح و فیروزی نواخته، از قلعه

(۱) قلعه قاضي بقاصله ۱۵ میلی غرب کابل بر راه قندهار واقع است.

(۲) در تاریخ فدا حسین مکرراً حسنی پلتن است.

(۳) ک: این کلمه ندارد.

غزنی، سمت کابل روانه شدند (۱) .

بعد قطع شش منازل بحضور صاحبان ممدوح خبر رسید، که امیر دوست محمد خان باوجود غم و الم اسیری و دستگیری بواب علام حیدرخان فرزند دل بند خود، معه' عساکر نفاق مآثر، و افواج دغا اسواج، و اسباب جنگ از اتواب و غیره از کابل برآمده، بمسافت دوازده کروه در قلعه' قاضی منزل انداز، و پای هم و جلادت چون سد سکندری استوار نموده، بندوبست مورچه بندی بقرار واقع (۲) مینماید .

صاحبان افواج باسدراک این خبر وحشت اثر، بوقت نصف شب، حکم مقام لشکر خود دادند. چون صبح شد، خوانین نمک بحرام و ملازمین بد انحام امیر دوست محمد خان چشم از حق نمک پوسیده، و خال سیاه بی ایمانی بر رخ خود نهاده، امیر ممدوح را از مقابله و مقاتله' افواج انگریز بهادر، جواب صاف دادند، و غاشیه' اطاعت و فرمان برداری اولیای دولت بر دوش کشیده، فوج فوج و دسته دسته عساکر از امیر دوست محمد خان جدا شده آمده، داخل لشکر انگریز شدند. و امیر موصوف از دغابازی آن دغَل اندیشان نمک بحرام در آن میدان حیران و پریشان مانده، عالیجاه سردار محمد اکبر خان خلف الصدق امیر بی نظیر که در شجاعت و جوان مردی یگانه روزگار میباشد، و بموجب حکم امیر ممدوح والد خود، که در مقابله'

(۱) تاریخ حرکت پکابل ۳۰ جولائی ۱۸۳۹ [— حیات امیر ۲—۱۰۵] .

(۲) انب: واقعی .

شاهزاده محمد تیمور و بخشی وید (۲) صاحب بهادر و فوج خالصه سنگه جانب دره^۱ خبیر مامور بود، تا بودن سردار مددوح در آنجا، قدور کسی نبود، که در میدان جنگ در مقابل^۲ آن شیر غران در آید. همه لشکریان مثل رویاه در شواعب (۳) جبال روی پوش افتان و خیزان اوقات میگذرانیدند. در آن زمان، بعضی مردم نمک بحرام، بحطام (۴) دنیا، سردار محمد اکبرخان را زهر قاتل داده بودند، که رقی در جانش باقی مانده بود [که] بصورت مردگان بر چهار پائی انداخته، همان شب در نزد امیر بی نظیر آوردند.

امیر مددوح بمعاینه^۳ این واردات جگر پاره فرزند^۴ خود، پاره پاره جگر گردید، و دست افسوس [سائیده] بر سر [اندوه] خود میزد، و اشک حسرت از محاب دیده می بارید، و آه و زاری می کرده. لیکن بجز صبر و شکیبائی و سوختن و ساختن چاره^۵ کار دیگر ندیده و عالیجاه سردار محمد اکبرخان را باین همه بیماری مهلکه با پنجهزار اسپان و یابو بار بردار معه^۶ عیال و اطفال سی و دو فرزندان و هفت خواهر زادگان و سیزده برادر زادگان و سی و دو نواده (۷)، و سه صد نفر غازیان هندوستان و چهار صد نفر غلامان، که در اوقات شدید سهم

(۱) الف، ک: دید. — که صحیح آن سر کلود ویداست [رک: تعلیق ۳۵].

(۲) شواعب = جمع شعب و منی راه بین کوه [— المنجد].

(۳) حطام دنیا = مال دنیا [— المنجد].

(۴) الف: قورصه. فدا حسین ۳۵: بیست و سه فرزند و بیست و سه نواسه

و غمخوار او بودند، همراه سردار محمد اکبر خان فرزند دل بند خود داده روانه [طرف] بلغ نمودند.

چون بسبب دغا بازی و نمک پهرامی آن جماعت دغا باز میدان مصاف از امیر بی نظیر خالی و صاف گردیده، همانوقت افواج انگلیسه کوچ نموده داخل شهر کابل شدند (۱)، و از مشاهده شهر کابل و چهار سوق کابل که قابل تحسین است و دکاکین مرغوب و حوایض (۲) مربع مسطح، و عمارات دل گزین، و بساتین (۳) — ارم ذات العیماد القتی لم یخلفن میثلها فی البلاد — (۴) دیده محور حیرت شدند.

از آنجا که دارالسلطنه کابل گویا دارالجنه است، و متصل کابل محله [موعله] جوان شیران علاحد می باشد، در یک قلعه چهار محله هستند: یکی از جنداول (۵)، دویم طایفه سات، سیوم سهروانی، چهارم مراد خانی. و از هر یک محله سردار

(۱) تاریخ فتح کابل ۷ اگست ۱۸۳۹ مطابق عره جمادی الثانیه ۱۲۵۵ هـ
[— حیات امیر ۲- ۲۴۸ و واقعات ۱۲۰].

(۲) حوایض = جمع حوض.

(۳) بساتین = جمع سستان بمعنی ناع.

(۴) قرآن، المعمر، ج ۸ ص ۳۰. (۵) در قسمت جنوب غربی شهر

کنونی کابل. فدا حسین ۳: جدول محل سکونت قراماش که رئیس آن شهرین خان است. دوم محله بیات بریاست یا رمحمد خان. سوم محله شیرانی بریاست عبدالسیحان خان. چهارم مراد خانی که رئیس آن عبدالعلی خان است.

علاحدۀ جداگانه مقرر است، و کسی را طاقت نیست، که بی اذن و اجازتِ سرانِ قلعه، دران محلها تردد و تفرج نماید .

روزی پنج نفر تلنگه، برای دیدنِ محله‌های مذکور، سر خود و بی اذن رفته بودند . آنها را کشته در [آنها را] آب انداخته بودند، که طعمهٔ حشرات شدند. کسی نپرسید، که چه شدند و کجا رفتند؟ هر گاه این خبر لارڈ صاحب بهادر شنید، حکم داد هر کس درین چهار محله خواهد رفت، جان سلامت نخواهد برد. هر روز همین منادی در شهر کابل می گردانیدند .

صاحبان عالیشان، بعدِ ورودِ کابل حکم دادند : که پنجاه سواره از رسالهٔ دوم معهٔ لغتنت لارڈ صاحب بهادر (۱) و کپتان ملار صاحب و گلاب سنگه صوبدار، و پانزده سوار حاجی کاکر شقاوت مآثر، و برگدیر جنرال سیل صاحب (۲)، کرنیل اود صاحب، میجر فلسن صاحب (۳)، و کپتان نل صاحب و کرنیلی صاحب (۴) و غیره بطور دوره در پیِ امیر دوست محمد خان روانه شدند، تا بمقامِ

(۱) رک : تعلیق ۴۱ . فدا حسین : لاریصاحب [؟] .

(۲) رک : تعلیق ۳۷ .

(۳) الف : فلس . ج : فلس [؟]

(۴) بقول سوهن لال کلنل آترم با کپتان لارنس و تروپ و تاپلر و کرسی و هاگ و غیره به تعقیبِ امیر مامور شدند [حیاتِ امیر ۲۴۶-۲۴۷] فدا حسین ۳۹ : کپتان ویلار صاحب، برگدیر جنرال سیل صاحب، کرنل اوڈ صاحب، میجر فلتن صاحب، کپتان دیٹ صاحب، کرنیلی صاحب، دارسی صاحب .

بامیان که صد گروه از کابل دور سمت بلخ واقع است تشریف فرمای شدند، که در آن سرزمین رسیده خوب تماشاهاى آن ملک نمودند، [و طنبور سرور مسرت مردم مینواختند و جستجوی امیر بی نظیر می نمودند] که بعد از چند روز از کابل نزد صاحبان مدوح خبر رسید، که امیر بی نظیر رخ نهاد ملک اوزبک (۱) گردیده که مرزا مراد بیگ والی آن ملک بسیار تعارف و مهمانداری و بجا آوری خدمات امیر مدوح نموده. تا مدت دو ماه امیر خورشید نظیر در آنجا اقامت پذیر بوده، بعده تشریف فرمای بلخ شده، والی بلخ از روی مهمان نوازی بسیار باعزاز و اکرام امیر موصوف پرداخته، مدت دو ماه امیر بی نظیر در بوستان سراي بلخ بود، که در این عرصه رقم های بادشاه بخارای شریف، در خصوص طلب امیر بی نظیر، بدست شتر سواران، متواتر شرف نفاذ یافتند.

امیر مدوح حسب الحکم ارقام قضا نظام پادشاه موصوف وابستگان عیال اطفال تمام خود را در بلخ گذاشته، خود و سردار محمد اکبر خان خلف خود را به همراه رکاب برداشته، روانه بخارای شریف گردید، که بقطع منازل بدارالعلم بخارای شریف رسیده، رساله سلام که طریقه منت سید انام است، بحضور بادشاه بخارا مطالعه نمود، و مستظهر بسیار نوازشات شاهانه و عنایات خسروانه گردیده. یک قلعه خاص (۲) بجهت

(۱) ک، الف، ج: اورنگ [۹] که تمحیف کاتبانسی و اوزبک صحیح است.

(۲) الف: قلعه فاضی [۹] ج: مانند متن.

توقف امیر بی نظیر، از سرکار شاه ممدوح عطا شده، و از اخراجات مایحتاج مستغنی نمودند. و گاه و بیگاه امیر موصوف، بی معانعت حاجبان (۱)، شرفِ احضار شاه بخارا می یافت.

بعد از چند مدت روزی در مجلس خاص، پادشاه ممدوح بامیر بی نظیر، شمع بعضی سخنان بر افروخته، امیر از روی تأمل در جواب آن تاخیر نمود، لیکن سردار محمد اکبر خان که شجاع و دلاور روزگار بود، تابِ سخنان شاه بخارا نیاورده در جوابش سخت گفتگوی ناموافق نمود.

بعده امیر موصوف و سردار ممدوح، از دربار شاه، و اجمع بمکان مالوفه شدند، که در این اثنا دریای خشمِ ساه موصوف در توج آمده، از روی قهر سلطانی، به عالیجاه سردار سعید خان معه دو هزار نفر اوزبک حکم داد که: امیر را باز گرفته بیاورند.

هرگاه سردار مذکور بموجب حکم شاه، در تعاقب امیر ممدوح روانه گردید (۲)، بامیر موصوف در عرض راه رسید، درانوقت هفت هشت سوار، بامیر مذکور، حاضر رکاب بودند. از قضای کردگار مابین امیر و سردار [مذکور] اتفاق مقابله و مقاتله افتاد. سی سوار اوزبک بقتل رسیدند، و هفت سوار از امیر بی نظیر کشته شدند. امیر و محمد اکبر خان هر دو در آن میدان مجروح شدند. از سمر ضرب زخمها پیهوش شدند. آخر گرفتار نموده، هر دو را بحضور شاه حاضر آوردند. شاه جان بخشی مجروحان مهجوران نموده، حکم بر قید آنها داده.

(۱) ک: صاحبان [؟]. (۲) الف: روانه شده

و حکیم جراح بجهت مرهم زخمهای اوشان ماسور گردیده، که در عرصه اندک، از معالجه حکیم باعث اندمال (۱) زخمهای مجروحان شدند.

در حین حبس امیر مدوح نزدیک (۲) پادشاه بخارای شریف، صاحبان عالیشان انگلیسه بهادر، در گرد و نواح اضلاع کابل بخاطر جمعی تفرج می نمودند، و برای دیدن بند بربر (۳) رفتند، و عجایب و غرایب بند مذکور را معاینه نمودند. بعده در کابل آرام گرفتند، و بانتظام اسورات آن سر زمین می پرداختند، و از عاقبت کار خود خبری نداشتند.

(۱) اندمال = مرهم شدن زخم و علاج زخم.

(۲) الف: نزد پادشاه.

(۳) بربر قوم هزاره را میگفتند، که در وسط افغانستان سکونت دارند، مقصد از بند بربر، بند مشهور امیر است در شمال غرب کابل نزدیک بامیان، که هژده نهر بلغ ازان سر چشمه میگیرند.
ج: بند بربر [۹]. فدا حسین ۴۳: بند بربر.

بیان مراجعت افواج انگلیسه بهادر از کابل
ایل شدن با عالیجاه میر محراب خان براهوی والی قلات و

شهید نمودن او را

هزار داستانِ قلم خوش رقم، بر شاخسارِ این مدعا چنین
م بیان می گردد که: صاحبانِ ایشان در سنه یکهزار دو
و پنجاه و پنج [۱۲۵۵] هجری، بعدِ ورود کابل، بیرون
جهاونی را بنای کرده، و عماراتِ عالی درست کنانیده
ن پذیر شدند. و اسکندر برنس صاحب بهادر اندرونِ شهر
برای نواب امین الملک متوقف گردیده، اوقات را بعیش و
ت بسر می آوردند. بعدِ مرورِ یک ماه، صاحبان حکم دادند که:
م بمبئی (۱) از راهی که آمده، از همان راه روانه شوند.

بسبب همینکه صاحبان [موصوف] اراده گرفتند قلات در
داشتند، اولاً از فوجِ هنگاله یک رجمنت گوره، دوماً
ت ترک سوار [آن] و توپخانه همراه قیدیان داده، روانه
ستان نمودند. و از رساله دوم یک پلتن طرف غزنی
ده، در عرصه بیست روز نواب غلام حیدر خان را از غزنی
یده و دو روز مقام در کابل نموده، بعدِ نواب مذکور و

ک: این کلمه ندارد.

حاجی کاکر را به همراه جنرال [ساکول] (۱) صاحب بهادر از راه پشاور روانه نمودند.

نواب مدوح از دریای آنک بسواری کشتی‌ها از راه مکهر و بهکر تشریف فرمای [معنی] گردید. و کاکر مذکور روانه هندوستان شده. بعد از افواج [بجی] قطع منازل از کابل برآمده، و در دره بولان رسیدند. جنرال صاحب بهادر معه چهار پلتن کوره و توپخانه روانه قلات گردیدند. عالیجاه میر محراب خان براهوی والی قلات، سسار تعارف و ضیافت صاحب مدوح نمود، و از شعبده نازی فلک سرنگ ناز حبری نداشت، چون صاحب معظم الیه طرف میر مدوح در صورت دوستی پیغام فرستاد که :

(۱) این نام درک یسب، و قلات درین کتاب [ساکول] آمده است. در ب گوید که : جنرال ایلاشار [صحیح آن : ویلشایر، رک : تعلیق ۳۶] با دوسه هزار لشکر و چند عرانه بولان حملہ کرده محراب خان را شهید و ملا رحیم داد و محمد حسن را زنده دستگیر کرده هفت روز قلات را غارت نمودند. و ۱۲ لک رویه نقد و جواهر خزانہ خان موصوف را تصرف کردند. موهن لال گوید، بعد از ۱۷ ستمبر ۱۸۳۹ که شاه شجاع حکم شاهنشاهی درانی را مجدداً در کابل جاری کرد، جنرال ویلشایر با عساکر بمبئی از راه بولان به هند نازگشت و در راه، قلات را گرفت و محراب خان را کشت. و لشکر اندوس بحکم ۹ اکتوبر منحل گردید [— حیات امیر ۲-۹۰۹]. ویلشایر قلات را بتاريخ ۱۳ نومبر ۱۸۳۹ گرفت. [— بیوگرافی هندی ۳۵۴]. برای تفصیل رک : تعلیق ۳۶-۴۷. ج : جنرال ساکوتصاحب. قدا حسین ۷۷ : ساگو صاحب.

مشتاق ملاقات میباشیم و هم تماشای قواعد پلاتن که چه نحو حظ دارد. میر موصوف اولاً از آمدن خود بود، آخر صاحب مدوح، بهزار منت و اشتیاق مندی و کت را بحضور خود شرف احضار داد.

صحبت آرائی گرم نمودند. بعد ملاقات، تماشای قواعد میر مذکور نشان داده، سپاه و پلاتن، در عین حرکت قواعد، شلک اتوپ و بنادیق (۱)، جانب میر مذکور در این صورت اسیر مذکور، صوت مقدمه را بر عکس در روزگار دیده، معه سواران هم رکاب (۲) خود، [ها] از نیام کشیده، بر پلاتن جلوه ریز گردیده، تمام تیغ بیدریغ کشیده. بعده رخ نهاد قلعہ سیری قلات بکن دو پلتن پیش از این، نزدیک قلعہ مذکور رسیده، وی میر موصوف گرفته بودند. یکبارگی داهیر مذکور، قابله و مجادله بر افروختند. و در آن میدان کارزار بوف، از روی غیرت ایمانی و جمعیت مسلمانی، داد و مردانگی را از دست نه داده، کار رستمانه کرد، شنها پشتها نمود. آخر خود هم سرخوش باده شهادت. چنانچه یوم جمعه ماه رمضان المبارک سنه صدر هجری حوشهادت شهنسوار میدان جلادت و بیکه تاز عرصه، میر محراب خان براهوی گردید (۳).

نادیق = جمع بندوق بمعنی تفنگ است.

لف: همراهی رکاب خود.

رای تفصیل این واقعه، رک: تعلیق ۴۶.

از اینجا که میر مذکور را از چنین خدعه طرازی صاحبانِ عالیشان اطلاعی نبود و باغوای خدمات خود از دادنِ راه بافواج انگلیسه بهادر از ملک موروثه خود و غیره مغرور بود، [و ملا رحیم داد و محمد حسن (۱) هم مانع شدند، لیکن] اصلاً بفکرش نبود، که افواجِ سرکار انگلیسه، بی سبب، مرتکبِ مجادله و مقابله خواهد (۲) شد، ازین معنی بالکل غافل نشسته بود.

هر گاه صاحبِ ممدوح نزدیک قلات رسیده، همانوقت میر ممدوح را چیزی بوی ازین فلیته تفنگِ شرارت و فساد، بدماغ هوش رسیده بود. عالیجاه محمد اعظم خان برادر خود را طرف ایلات و الوساتِ بلوچان براهویان فرستاده، استمدادِ لشکر طلب کرد، لیکن اکثرِ روسای بلوچان سبب ناسازگاری و بی اتفاقی، دل نهادِ استمداد نشدند. مگر طایفهٔ جهلوان و سراوان (۳) طوعاً و کرهاً (۴) معهٔ جمعیت دوازده هزار لشکر، باتفاقی

(۱) این حمله در ک، ح نیسب از الف گرفته شد، که دران محمد حسین اس، و صحیح آن درپ محمد حسن است. این هر دو ویران محراب خان شهید بودند. [رک: تعلیق ۴]

(۲) الف: نخواهد شد.

(۳) ک: سربان، که صحیح آن جهالاوان و سراوان است. جهالاوان در جنوب قلات بین قلات و لس یلا س. و سراوان در شمال قلات و جنوب مستنگ سطح مرتفع است که بلند ترین موقع آن ۱۰۵۰۰ فوت از سطح بحر کاین اس. درین هر دو سرزمین قبایل متعدد بلوچ ساکنند. و سرداران هر دو پیش از تسلط انگلیس اهمیت بسزا داشتند [— تاریخ بلوچستان ۳۰۸ پیعد].

(۴) یعنی بخوشی یا ناخوشی.

عالیجاه محمد اعظم خان بنا بر استمداد، رخ نهاد قلات شدند. لیکن پیش از رسیدن لشکر مذکور، عالیجاه میر محراب خان بدرجه شهادت رسیده بود.

[بعد] از شهادت میر معظم الیه، مدت هفت روز شهر قلات را غارت می نمودند و میگویند که دوازده لک رویه نقد و جواهر گران مایه و اجناس نفیسه از اقمشه و پشمینه و سلاح و شمشیرهای جواهر دار و تفنگ های رومی و اسهان خاصه ولایتی و غیره سامان از هر قسم به حیث تاراج بردند. و غنیمت شهر که تعداد آن معلوم نیست، همه بدست افواج انگریز بهادر افتاد.

بعد از هفت روز صاحبان عالیشان، منادی امن و امان در شهر گردانیدند، و بدلاسانی رعایا پرداختند. و ملکی که در احاطه تصرف میر مسدوح بود، در تصرف سرکار انگلیسه بهادر آمد.

جنرال صاحب بهادر، عالیجاه شاه نواز خان (۱) براهوی برادر زاده مرحوم میر محراب خان، معه لبدین (۲) صاحب بهادر،

(۱) شه نواز خان بن احمد یار خان.

(۲) این لبدین با شه نواز خان در قلات بود، که نصیر خان و محمد خان شهبانی لشکر کشی نموده و بعد از فتح قلات او را گرفتند. چون نصیر خان بعد از آن شکست خورد، لبدین را به قاسو نام سپرده بود، قاسو او را کشت و خودش فرار کرد. اما اخیراً چون نصیر خان با جنرال آتوم در کویته معاهده بست، قاسو را بپست انگریز سپرد، و ایشان در عوض خون لبدین او را بر دار کشیدند ۱۲۵۶ هـ. [تاریخ بلوچستان ۲۳۳]

در قلات بر مسند ریاست مقرر نموده، و ملا رحیم داد [خان] و محمد حسن و غیره خوانین خان موصوف گرفتار نموده، به‌مراه خود آورده، وارد شکارپور، و خوانین مذکور را در قلعه به‌کر محبوس ساخته تشریف فرمای بمبئی (۱) گردیده. و عالیجاه راس پیل صاحب بهادر، اجنت سند، در ملک خان معدوح تا به شال کوٹ (۲) بنای چاونی‌ها مقرر نموده. و عالیجاه میر نصیرخان خلف مرحوم میر محراب خان، در صغر (۳) سن بعد شهادت پدر بزرگوار خود والده مسمی بی‌بی گنجابه، و دیگر عیال و اطفال و نایب گل محمد خان و چند سرکردگان در کوهستان آواره می گردیدند، لیکن در ترک تاز و ناخ و تاراج افواج انگریز بهادر قصور نمی‌کردند.

(۱) ک : این کلمه ندارد.

(۲) شالکوٹ = کوپته.

(۳) صغر = خورد سالی.

در بیان زد برد بلوچان کوهستان [و] پراهوئی و غیره
 در حین روانگی افواج، جانب خراسان، و بنا نمودن چاونیها
درسکر و شکارپور، و دریافت نمودن احوال سنده و آموختن
زبان بلوچی و افغانیه و سنده، و هزیمت یافتن [ایمیل]
صاحب بهادر از بلوچان (۱) [کوهستان] و غیره

ترک سوار قلم تیز رقم، در میدان این مدعا چنین ترکناز
 بیان مینماید که: در حین روانگی افواج انگلیسه بهادر جانب
 خراسان، بلوچان ترک علی جهکرانی (۲) و بگتی و دوسبکی
 و کهلهر (۳) و بیرک (۴) و پراهوئی از تاخت [و] تاراج
 سامان گدام و شتران و غیره، در عرض راه تقصیری نکردند، و
 صاحبان عالیشان، این همه هرج و مرج دیده، بسیار خشم آگین
 می شدند و دم نمی زدند، خون جگر میخوردند. عالیجاه ولیم

- (۱) الف: از بلوچستان و غیره.
 (۲) جهکرانی قبیله ایست از بگتی بلوچ که در میدان لاهڑی و سند
 آباد اند [— تاریخ بلوچستان ۱۰۰].
 (۳) کهلهر از بلوچان بگتی سکنه کوهستان [— تاریخ مذکور ۱۰۰]
 (۴) ک: میرک. الف، ج: بیرک. صحیح آن بیرک زئی است
 از تمن بگتی، که ذیره بیرک مسکن تمندار قوم بگتی اسب.
 [— تاریخ مذکور ۹۸]

ایستویک (۱) صاحب بهادر در شکارپور رسیده، در تجویز و بندوبست بلوچان مذکور شده شیر محمد بلیدی (۲) را بمعرفت عالیجاه فتح محمد خان غوری مشیر تدبیر عالیجاه میر صاحب میر رستم خان والی خیرپور پیش خود طلبانیده، قدری مواجب بلیدی مذکور مقرر نموده، عهد انجام ساخته، از بدی و بدکاری دست بردار نموده. و نیز بمعرفت سیٹھ جیٹھ سنگھ (۳) شاهوکار شکارپوری، بنای طلبانیدن بجار خان (۴) [ڈوبکي] نموده بود. و دیگر هم علی هذه القیاس بندوبست بلوچان بدکاران مینمود، که درین اثنا عالیجاه راس پیل صاحب بهادر اجنت منده مقرر شده، داخل شکارپور گردید. بعد ورود صاحب مددوح عالیجاه ولیم ایستویک صاحب بهادر تشریف فرمای ولایت گردیده. و عالیجاه تامس پوستین (۵) صاحب بعهدہ کلکتری

(۱) الف، ک، ح: استوک [رک: تعلیق ۱].

(۲) در الف، ک بلدی است. اما بلیدی قبیله معروف بلوچ است. که در نصیرآباد متصل چیکب آباد ساکن اند این شیر محمد خان یکی از سرداران آنها بود [تاریخ بلوچستان ۵۳].

(۳) ک: حب سنگھ [؟] ح: چیت سنگھ.

(۴) این بجار خان نیز از قبیله جهکرائی [ڈوبکي] بلوچ بود، که در ۱۸۳۹ بر لشکر اندوس حین رتن افغانستان تاختها نموده بود. [تاریخ بلوچستان ۸۲].

(۵) این کلمه در الف مغشوش است، و در ج نیست در ک تامس پوستین و در الف لوس است. چون پوستین درین اوقات در منده بود، و گزیتیر سند و سکهر مکرراً به معلومات او حواله میدهند پس درینجا هم نام وی صحیح خواهد بود.

شکارپور مامور شده، و ایستویک صاحب خورد، نیز به همراه کلکتر صاحب مذکور بر کار خزانة مقرر مانده. از آنجا که صاحبان مذکور بسیار هوشیار و دانای زمانه بودند، دریافت ملک سند از هر قسم و رسم نمودند. و زبان افغانیه و بلوچیه و سندیه و فارسی و عربی می آموختند. بلکه از زبان های مذکور کتابها [ترجمه*] انگریزی درست ساختند. و هر یک از صاحبان عالیشان، بعهده کار خود مامور بودند. بعضی پیمایش زمین ملک سنده، آباد و غیر آباد جنگل و شوره می نمودند. و برخی خانه شماری و آدم شماری می کردند. و بعضی نقش های ملک تیار (۱) مینمودند. و بعضی خریداری گدام می ساختند، و مبلغان سکه کمپنی مثل بارهس باران می ریختند. و در مکان چهری (۲) واقعه لب دریا بنگله های بسیار خوب و مطبوع مرتب ساختند. و صدر بازار بنا کردند. و در شکارپور هم صدر بازار و بنگله ها تیار ساختند. و روزگار مردم هر خاص و عام جاری گردیده. و مردم سند این چنین زر ریزی گاهی بچشم خود ندیده بودند، از سکه کمپنی دیده و مجنون وار شیفته و آشفته در پی روزگار می گشتند. و صاحبان عالیشان در ملک سند رجوع آوردند، یگان می آمدند و یگان می رفتند.

از زبان بعضی صاحبان شنیده شد که می گفتند: که هرگاه در ملکی یکی از صاحبان انگریز آمده دایر (۳) شد، او را یکی

(۱) الف: بازی مینمودند [۹].

(۲) الف، ج: چهری. ب: چهری که آنرا حالانو سکه میگویند.

(۳) الف: وارد شد.

ندانند، (۱) گویا هزار یاجوج بهمراه دارد. و جایی که صدها صاحبان آمده جمع شوند، پس صد هزارها شیاطین جمع میشوند. آدم بیچاره از یک شیطان امان نیافته، که از بهشت محروم ماند، چه جاییکه هزارها شیاطین گرد آیند. پس وای بر حال مردمان آن سرزمین است! خصوصاً آدمان ملک سنده از خاص و عام اکثر از خود بیگانه! ملک سند زود تر خراب خواهد شد، که از آتش فتنه انگیزی صاحبان انگریز خسر ندارند.

فی الجمله کپتان ایمل (۲) صاحب بهادر ماسور محافظت ملک بالادشت گردیده، و قلم نگه داشت سپاه جاری نموده. چنانچه مردم افغانان و بلوچان کوسه و کهری و غیره باشند، این ملک اندازه سه [چهار] صد سواره ملازم داشتند. و فی سواره بیست رویه و پانزده رویه و جمعدار پنجاه رویه مشاھر مقرر نمودند. و عالیجاه الف خان برین (۳) نیز در آن ایام ناچهل پنجاه سواره در ملک ملازمس. سرکار انگلیسه بهادر منسلک گردیده، که رفته رفته از بس خدمات سرکار بلقب "خان بهادر"، ملقب شده. چون جناب ایمل صاحب بهادر باین همه سپاه، از شکارپور روانه مکان شاه پور، درانجا رفته دایر گردید، لیکن مردم بلوچان کوهستان، از زد برد و قتل و قتل افواج انگریز بهادر، هیچ صرفه نمی کردند. و صاحب مدوح هم در تعاقب بلوچان بدکاران رفته، از کشتن و بستن آنها دریغ نمی کرد، لیکن

(۱) ک: نراند [؟].

(۲) الف، ح: ایمل صاحب. ب: اسمعیل صاحب [؟].

(۳) ترین = نام قبیله افغانی که در وادی پشین ساکنند.

همان آه‌ی در کاسه بود ، بازار تاخت و تاراج بلوچان روز بروز گرم .

روزی بلوچان کوهستان اندازه سه صد نفر سوار و پیاده نزدیک مکان چهرترسیده ، در پشت (۱) نی آب پنهان گردیدند (۲) . و چند نفر سواره بلوچان ، از روی چال فریب بازی ، در شاه پور رسیده ، خودها را باقواج انگریز نشان داده پس پای شدند . ایمیل صاحب بهادر ، که معه چند سواران ، برای هوا خوری رفته بودند ، با سواران بلوچان فریبه مقابل شده ، در تعاقب آنها افتاد . چون نزدیک پشت (۳) نی رسیدند ، صاحب مدوح از فریب بازی بلوچان مذکور خبری نداشت ، بلوچان که در نی متواری بودند ، بهتاً تفنگها بر روی سواران صاحب مدوح زدند . چند سواره از صاحب موصوف بضرب شلک تفنگ ها ، از اسب حیات بر زمین مات افتادند . مسمی اعتبار کهری (۴) معه سواران دیگر ، بمشاهده این حالت ، دل از دست داده ، چون گه گیران (۵) پس خیز معرکه فرار گردیده . صاحب مدوح هر چند به کهری مذکور باهش می نمود ، او زیاد باهش پاش فرار میگردید (۶) ، هرگز پای استقرار نگرفت .

[صاحب] محتشم تن تنها در آن میدان عنان توسن کشیده

(۱) الف : نشیب . (۲) الف : شدند .

(۳) الف : نشیب . (۴) کهری = نام قبیله بلوچ .

(۵) ک : چون که کهران [۹] . اما گه گیر متن صفت اسب است ،

که نیرود ، و پس پشت میدود .

(۶) الف : میکرد .

استاده شد، و شمشیر از نیام بیرون آورده، و بدست شجاعت گرفته، مستعد حمله بهادرانه گردید. که در آن اثنا اعتبار کهری، بلحاظ پاس اعتبار خود، ناز در نزد صاحب مدوح آمده، بر اسپ صاحب بهادر تازیانه حواله نمود، تا بی اختیار، اسپ صاحب بهادر، در میدان تیز روی شده، باین طریق صاحب بهادر، از آنجا برآمده، حان سلامت آورده.

این خبر بطریق هزیمت صاحب موصوف از افواه عوام الناس منتشر عالم گردیده. چنانچه بعد از چند ماه صاحب معظم الیه برای جواب دهی این هزیمت، در مقام سکر بحضور صاحبان [در] کونسل حاضر شده. آخر از روی کورت (۱) چیزی قصور بر صاحب مدوح ثابت نشده، از آنجا رهائی یافته. بعد از بزودی روانه ولایت گردید. چون صاحب مدوح بسیار جوان مرد و عالی هم بود، و دست نوال همیشه کشاده داشت، در ابتدای ورود افواج بحر امواج انگلیسه بهادر، در بجا آوری خدمات سرکار انگلیسه بهادر قصوری نکرده [بود].

(۱) کورت - ر انگلیسی بمعنی محکمه است.

در بیان رفتن صاحبان عالیشان طرف

چهار و (۱) فلیجی

و گرفتار نمودن بجار خان (۲) دومیکی و ترک علی جکه‌رانی

و غیره جکه‌رانیان

ترک سوار قلم تیز رقم، در میدان گرو دار این مدعا،
چنین تیز رو بیان میشود که: در سنه یک هزار و دویست و پنجاه
و شش هجری، عالیجاه کپتان ایمیل صاحب بهادر، از شاه پور
تشریف فرمای چهار گردید. بجار خان دومیکی پیش از رسیدن
صاحب مدوح، از مکان مذکور فراری شده، طرف کوهستان
دیره بیرک (۳) رفته سکونت گرفت. باقی میر حسن خان
نوتهانی و بلوچ خان دومیکی در مکان مذکور آمده، بسلام
صاحب مدوح مشرف شدند، و مصدر نوازشات گردیدند.
دویست و پویه به بلوچ خان سرکرده طائفه بلوچان دومیکی
و مبلغ صد روپیه به میر حسن خان نوتهانی عوض خلعت،

(۱) چهار = در ۳۸ میلی شمال جیکب آباد.

(۲) ک: دو یکی [؟] الف: دومیکی [؟] دومیکی قبیله معروف بلوچ است.

(۳) ک: بیرک. الف: بیرک. صحیح آن دیره بیرک است.

آرا سیاه اف هم گویند در علاقه هرنه ضلع دیره غازیخان واقع

است [تاریخ بلوچستان ۱۰۰ ج: دیره بیرک].

صاحبِ مددوح عطا نموده و آنها را از خود بسیار بخشود نموده.
 بلوچ خان دومبکی حلقه اطاعت و فرمان برداری سرکارِ
 جهان مدار، در گوشِ جان انداخته. بعدِ عهد انجام، از
 خدمت صاحب بهادر رخصت گرفته، جانبِ مکانِ لهری ملک
 خود رفته. و میر حسن خان نوتھانی حسبِ الحکم صاحب بهادر،
 معه پیغامات، طرفِ بیرک بُگتی (۱) روانه و مامور شده، که
 بُگتی (۲) مذکور را هدایت نموده، راغبِ سلام صاحب
 معظم الیه نمود.

چنانچه احمد خان خلفِ بیرک مذکور باتفاق میر حسن نوتھانی
 آمده، مشرفِ سلام صاحب بهادر گردید. و عزت و آبروی بسیار
 یافته، بعده انجام انداختن چهاونی در دیره بیرک نموده رفت.
 درین اثنا میجر بلیمان صاحب بهادر معه پلتنِ خود و دو عرابه
 توپ در دیره مذکور رفته دایر گردیده بیرک نیز بسلام صاحب
 مددوح آمده، سر تسلیم بر آستان فرمان برداری گذاشته. و کپتان
 ریت صاحب بهادر از دیره بیرک عازمِ قلعه کھان (۳) شده.

(۱) ک: بیرک بُگتی [؟] الف: بیرک بُگتی. نام این شخص بیرک
 خان قوم بُگتی بلوچ بود. در سنه ۱۸۴۰ میجر بلمور با هفت
 صد سوار بر ایشان تاخت. در جنگ دیره بیرک ۹ نفر بلوچان
 را کشته و لغتنت کلارک مجروح شد. تا که بالاخر بیرک
 را گرفتار و تا دو سال زندانی کردند و بعد ازان رهائی یافت.
 [— تاریخ بلوچستان ۱۰۱]

(۲) ک: بُگتی. الف: بُگتی [؟]

(۳) کھان = در حدود ۵۰ مایلی شمال شرقی جیکب آباد واقع است.

و شجاعت نشان دوده خان مری معه^۱ پانصد سواره از قلعه کهان برآمده سلام ریت صاحب بهادر نمود . و گفتگوی انداختن چهاونی در قلعه^۲ مذکور مابین صاحب ممدوح و مری مذکور واقع شده . لیکن مری مذکور انداختن چهاونی در قلعه کهان ناگوار دانسته ، بجواب صاف (۱) پرداخت . و هماندم روانه گردیده ، در اندرون کوه رفته ، طبل متمردي بنواخت .

کپتان ریت صاحب بهادر در قلعه کهان کپتان برون صاحب بهادر را گذاشته ، خود باز در دیره^۳ بیبرک آمده داهر گردید . چون بیبرک مذکور شنید که دوده خان مری با صاحبان در مقام سلوک نیامده ، از انداختن چهاونی جواب صاف داده ، او هم از قلعه^۴ خود ، تمام سامان و اسباب بطریق اخفا کشیده بوقت شب از دیوار قلعه برآمده میخواست که روی در فرار آرد . درین صورت چوکی داران (۲) قلعه با خبر گردیده بیبرک را گرفتار نمودند . بعد گرفتاری او قلعه را تاراج (۳) نموده ، تمام اسباب [مغروته] (۴) قلعه را لیلام (۵) نموده داخل سرکار کردند (۶) .

(۱) ک : صاحب .

(۲) الف : درینصورت متعینان چوکی قلعه .

(۳) الف : قلعه را وا نموده .

(۴) مغروت = از غارت بمعنی غارت شده .

(۵) الف : نیلام .

(۶) الف : گردیدند .

درین اثنا^۱ عالیجاه طامس پوستن (۱) صاحب بهادر داخل مکان لهری شده، سید امیر شاه را برای گرفته آوردن بچارخان دومبکی فرستاد. نامبرده آمدن خود بحضور صاحب مذکور اختیار نکرده، مگر بحضور کپتان ایمیل صاحب بهادر آمده سلام کرد، و تجویز ایمیل صاحب بهادر همین بود، که بالفعل از روی صلاح وقت بلوچان را گرفتار نباید کرد، بلکه در ملازمی سرکار نگاه باید داشت، تا آنکه همه بلوچان کوهستان به تجویز [ی] بدست سرکار آیند.

کپتان ایمیل صاحب سیادت پناه سید عنایت شاه را نزد شجاعت نشان دوده خان مری فرستاده که او را رهبری نموده در سرکار بیارد، که بعد آمدن مری مذکور، بندوبست بلوچان بخوبی نموده خواهد شد، که درین صورت، حکم جناب راس ییل صاحب بهادر اجنت سنده در ناب مقیدی بلوچان مذکور صادر گردد.

ایمیل صاحب بهادر مطابق حکم اجنت سنده بازوی بلوچان هر یک بچارخان دومبکی و دریاخان جکههرانی و جانی جکههرانی و غیره جکههرانیان، بطریق آئین قیدیان، بدست عالیجاه الفخان [ترین] جمعدار، جانب لهری پیش طامس پوستن صاحب بهادر روانه کرد. مگر ترک علی جکههرانی که سرکرده جکههرانی ها بود، او را پیش خود معطل نمود. طامس پوستن صاحب بهادر، بلوچان مذکور را در قید محکم کنانیده

(۱) الف: پونس. ک: پوتنس [؟] صحیح آن پوستن معروف است، که در الف هم بعداً چنین است.

صبح از لهوي سوار گردیده، داخل شاه پور شده، و با کپتان ایمیل صاحب بهادر مشورت نموده، همه بلوچان را سپرد کپتان دونصاحب بهادر نمودند. و دوست علی برادر زاده دوده خان مری، که بموجب هدایت سید عنایت شاه، بجهت سلام صاحبان می آمد، لیکن در عرض راه خبر قید شدن بلوچان مذکور شنیده، قدمی پیش نگذاشته، واپس روانه مکان مألوفه خود شده. و سید مذکور باز آمده، صورت حال پس رفتن دوست علی مری بصاحبان مددوح حالی نموده.

بعده کپتان دونصاحب بهادر معه بازوی بلوچان قیدی بااحتیاط تمام از شاه پور روانه گردیده، داخل شکارپور شده. و بعد از چند روز طاسی پوستن صاحب تشریف فرمای شکارپور گردیده. تمام اسبان مادیان و سلاح بلوچان مذکور لیلان (۱) کرده داخل سرکار نمودند. و بجارخان دوسبکی وغیره را در قلعه بهکر محبوس نمودند. جانی جکههرانی که پست قامت و حرام زاده بود او را در شکارپور مقید نمودند. لیکن نامبرده هرگز بهمراه قیدیان بر سر کار نمیرفت، و اگر میرفت باز هم کار نمیکرد.

باوجودیکه محافظین چوکی او را میزدند، هزارها سخنان فحش بمحافظین چوکی میداد. و او را زنجیرها در پای و دست و گردن انداخته، سخت عذاب میدادند. باز هم هیچ پروائی نکرده، به آلمان سرکار میگفت که: تمام اعضای من انداخته اند مگر..... من بی زنجیر مانده است او را هم

زنجیر بپندازند و ... خود را به آدمان سرکار نشان میداد.

چون جهکرائی مذکور چنین سرکش و بی باک و شوخ بود، ترک علی جهکرائی را معه بیست نفر سواره و محمد خان دوبکي را در سرکار ملازم داشته در خدمت کپتان ایمیل صاحب بهادر مقرر نمودند، که با صاحب مدوح در خدمات مرجوعه ترک تاز [ی] می نمودند، تا رفته رفته طایفه جهکرائی از مهربانی سرکار جهاندار کامیاب مطالب مافی الضمیر خود شدند.



در بیان رفتن صاحبان انگریز بهادر طرف قلعه کهان و بنا کردن (۱) چهاونی و کشته شدن صاحبان از دست بلوچان مری و هزیمت صاحبان (۲)

رستم داستان قلم شجاعت رقم ، در میدان رزم این مدعا
چنین بیان می نماید که : در سنه ۱۲۵۶ هـ صدر، کپتان
کلارک (۳) صاحب بهادر که معه' گدام جانب قلعه کهان
رفته بود، گدام را در قلعه' مذکور در نزد کپتان برون صاحب
رسانیده مراجعت نمود . هرگاه صاحب مدوح در مکان سارتاب
که در میان کوه واقع است رسیده ، درین صورت شجاعت نشانان
بلوچان مری پیش روی صاحب معظم الیه [گرفته] چقمق شرارت
و فتنه پرسنگ مقابله و مقاتله زده ، مستعدِ معاربه شدند.

درانوقت همراه صاحب مدوح، چهل سواره و پنجاه شصت
نفر پیاده حاضر رکاب بودند . سواران هرگز با حریفان مقابله
نکردند ، بلکه پس پای شدند ، و صاحب مدوح ، با پیادگان

(۱) الف: بنا نهادن (۲) الف: هزیمت آنها .

(۳) الف: کلک صاحب . ک، ج کلک که صحیح آن لفتنت
وال پول کلارک است که در سرتاف از دست دین محمد خان
پسر دوده خان تنندار مری با جمعی دیگر قتل رسید
[- تاریخ بلوچستان ۸۳ بعد] .

جنگ کنان از دست بلوچان کشته شده . و هفت هشت صد نفر شتران معه سامان بدست یغمای بلوچان مری افتاده . و هشتاد نفر دیگر پیاده از فوج انگریز که پیش برون صاحب طرف قلعہ کھان میرفتند، آنها را نیز بلوچان در راه زیر تیغ بی دریغ کشیدند و در قلعہ سمات انداختند .

غرض بلوچان مذکور چون زنبور متفرق گشته ، هر جا و هر مکان که از لشکر انگریزان در کوهستان می یافتند ، به نبش ضرب نمشیر و تفک و سنگ می کشتند . و هیچ صرغم نمی کردند .

درین ایام حاکم راس بیل صاحب بهادر اجنت سنده ، بجهت هوا حوری سمب سملہ بشریف فرمای گردیده بود . و کپتان اندرمند جان برون صاحب بهادر ، در چهاونی سکھر بجایش مقرر بود . هرگاه این احبار اب مذکور با اجنت سنده رسیده ، از انجا چتهی (۱) انگریزی برای کپتان ایمیل صاحب بهادر نوشته فرستاد که : هر قسم که داند سعادت نشان دوده خان مری را در حباله اطاعت و فرمان برداری سرکار بیارند ، که از حسن خدمات ایشان متصور اس .

صاحب مذکور حسب نوشته اجنت سنده باز از شاه پور سوار شده ، در مکان لهری داخل گردید . و مدت سه ماه در انجا متوقف بود ، با طایفه بلوچان مری ندوست می نمود . آخر مری مذکور بدست وکلای معتبر خود ، بخدست صاحب

(۱) چتهی = مکتوب و نامه .

ممدوح پیغام فرستاد، که ما مردم بلوچان، کوه نشین و صحرا نورد میباشیم. کدام ملک زر خرید، بدست نداریم. سنگ و سنگ ریزه‌های بسیار داریم. اگر خواهش و آرزوی سرکار بر آن باشد، پس بارها نموده بحضور سرکار فرستاده آید. سرکار جهان مدار مهربانی نموده از ما بلوچان کوه نشین در گذرد، بنای چهاونی در قلعه کهان بالکل روا ندارند، که پس و پیش از انداختن چهاونی، صورت بهبودگی هرگز در مرآت مدعای خود نخواهد دید، گویا سر خود را بسنگ زدن است. آینده سرکار مختار است.

چون کپتان ایمل صاحب بهادر، همین سرگذشت بلوچان مری بحضور اجنت سنده طرف کوه شمله نوشته فرستاد، از آنطرف باز حکم آمده که: چهاونی را ضرور بالضرور در قلعه کهان بنا خواهند نمود. چنانچه عالیجاه گلبرن (۱) صاحب بهادر معه سه صد سواره و شش هفت عرابه توپ و شش هفت صد پیاده و یک هزار و چهار صد شتران بار مسرات و سامان و خزانه روانه قلعه کهان شده. هرگاه صاحب ممدوح در مکان لفنگ (۲) رسیدند، از آنجا که مکان مذکور چون نفس بسیار تنگی میباشد، بلوچان مری در آن مکان بر سر کوه رفته، مستعد و آماده جنگ نشسته بودند. در این صورت کپتان ریت صاحب بهادر و کپتان مور صاحب و لغتت مرکن صاحب معه دو صد

(۱) میجر گلبرین با سه توپ و لشکر سوار و پیاده در سنه ۱۸۳۹ ع

باین جنگ رفت [— تاریخ بلوچستان ۸۳].

(۲) ک، ج: لفنگ [؟] الف: مکان تنگ. این جنگ در کوتل کهنذک چهار میلی سرتاف واقع شد [— تاریخ مذکور ۸۳].

نفر پیاده، بر مکانِ لُفنگِ بالایی کوه رفتند. بلوچان مری که سابقِ مستعدِ محاربه نشسته بودند، یکبارگی جلوه ریزی بر صاحبانِ مدوح نموده، دوسه (۱) صاحبان و دوصد نفر پیاده بزدنِ تَفنگ‌ها و سنگ‌های بالایی کوه هلاک نمودند. و در آن مکانِ لُفنگ، نفس‌های حیاتِ صاحبانِ مدوح و پیاده‌گانِ لشکر گرفتند.

جنابِ گلبرن صاحب بهادر از نایابی آب نهایت بی‌تاب گردیده سیر حسن نوتھانی و اعتبار خان کهری معه پنجاه اسپان توپخانه، برای آوردن آب فرستادند. اگر چه آب نزدیک بود، لیکن کار گزاران قضا و قدر چشم نامبردگان از آب پوشیده، آب نزدیک را ندیده، طرف مکانِ سارتاف (۲) رفتند. در اثنای راه بلوچان مری به آنها (۳) مقابله نموده، بسیاری [را] آب زندگانی گرفته، اسپان را بغارت بردند.

در این صورت گلبرن صاحب بهادر روی آب ندیده، از عدم رسیدن آب بی‌تاب شده، تاب مقاومت نیاورده، تمامی اسبان و سامان و شتران و خزانه و سه عرابه توپ در آنجا گذاشته، و سوراخ دُنباله توپ‌ها بند نموده، جریده طور گریزان، افتان خمیزان خود را در شاه پور رسانیده، از شومی مکانِ لُفنگ چندین

(۱) الف: که سه صاحبان.

(۲) الف: سرنان، و این همان سرتاف اسب که قبلاً در متن سرتاب و در حواشی سرتاف آمده.

(۳) الف: بمشار الیه.

نفس‌های لشکریان بر باد داد. نفس‌خاص خود را در شاه‌پور آرام داده، نفسی بکام دل بر آورده.

کپتان برون صاحب که در قلعه کهن دایر بود سابق از عدم رسیدن و موجودی سرسات بسیار تنگدل بوده. خصوصاً از شنیدن خبر هزیمت و کشته شدن صاحبان مدوح بسیار بی‌قرار و مشوش احوال گردیده. آخر از روی صلاح وقت، به‌مراه بلوچان سری سازگاری نموده، [و مبلغان بآنها] داده و امان خواسته، قلعه کهن را گذاشته، برای جان خلاصی خود با مری عهد انجام ساخته، و حتی انگریزی نوشته داده، باعانتِ پیواران بلوچان مری از قلعه مذکور بر آمده، داخل مکان لهری گردیده، شکر حیات تازه نمود.

صاحبان انگریز بهادر، از روی انصاف، از جوان مردی و شجاعت بلوچان مری خود معترف و آفرین آفرین می‌گویند. فی‌الحقیقه باوجود تسخیر قلات و قندهار و کابل و غزنی باز هم بلوچان مری در کوهستان متمرّد نشسته از تاخت و تاراج و قتل و قتل افواج انگلیسه بهادر، دست خود را کوتاه نداشتند. و صاحبان انگلیسه بهادر هنوز در تجویزات تسخیر کوهستان و استیصال طایفه بلوچان مری می‌باشند. دیده شود که عاقبت این کجا سر کشد، و صورت این معامله چگونه از مرآت مدعا رخنه گردد.

در بیان آمدن میر نصیر خان [براهوی] بر قلات و گرفتن قلات

از شاه نواز خان براهوی و کشته شدن لبدین صاحب [بهادر]

نصر قلم خوش رقم، که مفتوح ابوابِ قلعهٔ محالک
سخنورست، در فتحِ قلعهٔ این مدعا چنین جلوه ریزر بیان
میگردد که: هر گاه صاحبانِ انگلیسه بهادر در سنه یکهزار و
دو صد و پنجاه و پنج [۱۲۵۵] هجری فتح قلات نمودند، راس
بیل صاحب بهادر اجنت سند، عالیجاه شهنواز خان براهوی عموزادهٔ
مرحوم میر محراب خان را بعطای لک روپیه و ملکها باتفاق
عالیجاه لبدین صاحب بهادر، بر مسند ریاست قلات جلوس داده
تا مدت چند ماه عالیجاهان مذکور جرعه نوشِ بادهٔ حکمرانی
قلات بودند. و میر محمد نصیر خان حلفِ مرحوم میر محراب خان،
معهٔ عیال و اطفال خانه بدوش در صحرا و کوهستان آوارگی
می گردیدند.

آخر میر نصیر خان جمع آوری قشونات الوسات طایفهٔ
جهلوان و سرابان وغیره نموده، بر سر قلات [رفته قلات را]
محاصرهٔ سخت نمودند. و در قلات افواج انگلیسه بهادر قدر
قلیل بود. هر گاه بنای مقابله شده، احادی از الوساتِ براهوی
بکوسکِ شاه نواز خان نپرداختند، بلکه آنچه که بلوچان براهوی

اندرونِ قلعهٔ قلات بودند، همه از اندرون برآمده نا عالیجاه میر نصیر خان ملحق و متفق شدند، و قلات را بدست میر مذکور دادند، و شاه نواز خان از قلات جانِ خود کشیده، روی در فرار نهاد، و طرفِ باغان رفته سکونت پذیر گردیده.

عالیجاه لبدین صاحب بهادر از فرار عار دانسته در قلات مانده، میر مذکور صاحبِ مدوح را گرفتار نموده محبوس گردانید و اسباب و سامان صاحبِ مدوح همه در حیّزِ تاراج آورده. و براهویان بنا بر انتقام مرحوم میر محراب خان، انواع انواع عقوبات، بصاحبِ مدوح می نمودند، و در کاسه (۱) سگ باسگ آب و نان، بصاحبِ مدوح میخورانیدند. بعد از چند روز میر موصوف محمد اعظم خان عموی خود را در قلات گذاشته، معهٔ جمعیتِ دوازده هزار لشکر روانهٔ شال کوت (۲) گردیده، و لبدین صاحب را هم بر شتر پشت برهنه سوار نموده، و زنجیرها در پایش انداخته، بهمراه خود برده. و در عرض راه، براهویان سنگدل، سنگ و کلوخ بر جان نازنین صاحبِ مدوح میزدند.

در مقام شال کوت عالیجاه پین (۳) صاحب، باستقلال تمام دایر بود، و هم پلاتن بنا بر کمک، از قندهار در شال کوت رسیده بودند. میر مذکور هر چند جهت گرفتن شالکوت بسیار کوشش نمود، لیکن قادر شدن نتوانست، تا مدت سه ماه در مکان

(۱) این کلمه در (ک) نیست، در الف و ج جهت است. ب: کاسه.

(۲) شالکوت: کویته.

(۳) ک: لبدین [؟]. الف، ج: پین. در نفیقت در کویته دو نفر صاحب

منصب انگلیسی پین و همیلی مقیم بودند [— تاریخ بلوچستان ۲۳۱]

مستونگی (۱) منزل انداز بود. و عالیجاه ایستویک صاحب بهادر، بموجب حکم اجنت سنده بنا بر تعمیر بنگله‌ها طرف بهاگ از شکارپور روانه گردیده، اولاً در جانی دیره بنگله را بنا ساخته، بعده وارد برشوری (۲) شده، در آنجا نیز بنای تعمیر بنگله نموده.

لیکن درانوقت در مکان برشوری خبرهای شرشور بلوچان براهوی متواتر میرسیدند. صاحب مدوح سبب شنیدن این اخبارات شرشور، از آنجا کوح مکان نموده، داخل بهاگ شد. و سید محمد شریف عامل کجھی که از سرکار جهان مدار مقاطعه‌دار ملک کجھی بود، بخدمت صاحب مدوح حاضر آمده، از روی حکمت عملی انواع ادواع سخنان دهشت آسز [از] لشکر براهویان بحضور صاحب معظم اله بیان نموده. صاحب مدوح شنیدن سخنان آمد آمد لشکر براهویان متردد خاطر گردیده، سواری شتر نادی حریده طور از بهاگ روانه مکان چتر و پهلجی (۳) گردیده، و افواج سرکار که در آنجا دایر بود، در عرصه دو روز یکهزار سوار و پیاده و چهار عرانه توپ، از آنجا بهمراه رکاب خود گرفته، باز داخل بهاگ گردیده. در این

(۱) مستنگ = نام مقام قدیم تاریخی اسب که جغرافیون عرب هم ذکر آنرا کرده اند، و فاصله ۳۲ میل طرف جنوب غربی کویته واقع اسب.

(۲) الف: بر سوئی [؟]. ج: در مکان شوئی.

(۳) ک: ملهجي [؟] و ان همان مقام فلیجي اسب متصل چتر که قبلاً مذکور افتاد. ج: هلجی.

صورت باری اطمینان رعایای بهاگ شده .

چون در این اثنا رحیم خان و عیسی خان بنگل زئی (۱) و غیره سرکردگان معه^۲ دو هزار لشکر در کوتله (۲) رسیده سرسات از آنجا گرفته ، داخل گنجابه شدند . و منشی موهن لعل که از سرکار انگلیسه بهادر در آنجا بمعده^۳ کارداري مامور بود فراری شده ، طرف جهل احمد خان مگسی رفته پای قرار گرفت . و لشکر پراهویان در گنجابه افتاده گدام سرکاری همه را غارت نموده بردند . و سمت بهاگ بسبب بودن افواج سرکار انگلیسه بهادر جرات آمدن نکردند . و عالیجاه ایستویک صاحب بموجب حکم اجنت سنده از بهاگ کوچ نموده ، داخل چهر و از آنجا برآمده وارد شاه پور ، بملاقات کپتان ایمیل صاحب بهادر مسرور گردیده ، دو (۳) شب در آنجا اقامت گرفته ، بعده روانه^۴ شکارپور گردید ، که روز دویم تشریف فرمای شکارپور شده .

بعده عالیجاه طامس پوسین (۴) صاحب بهادر بمعده^۵ دو هزار لشکر سواره و پیاده پلتن گوره روانه^۶ دادهر گردیده ، و

(۱) ک، ج : منگل زئی ، که صحیح آن در الف بنگل زئی است ، یک قبیله بلوچ که در اسپلنجی و مستنگ و شال و غیره مواضع بلوچستان ساکنند [— تاریخ بلوچستان ۲۳۳] .

(۲) الف، ج : در کوتله رسیده . ب : کوتره . ک : کوتل . که کوتله صحیح و نام جائیست ، که در آخر همین فصل هم ذکر آن آمده .

(۳) الف : در شب .

(۴) ک : پونس [؟] ج : طامس پوسن .

عالیجاه میر نصیر خان پیش از رسیدن عالیجاه صاحب مدوح ، از شالکوت رخ تافته ، بر دادهر آمده ، بافواج انگریز که در دادهر بود ، مقابله و مقاتله نموده ، و یک شبان روز لشکر براهویان ، در میان شهر دادهر افتاده ، تمام شهر دادهر غارت نمودند .

چون عالیجاه طامس پوستان صاحب بهادر ، بقطع منازل ، داخل دادهر گردید ، لشکر براهویان مرکب خنک و جدال شدند . از طرف کستحو واقع گردیده ، آخر لشکر براهویان تاب مقاومت نیاورده ، با میر نصیر خان فرار برقرار نمودند ، و در وقت فرار عالیجاه لبدین صاحب را براهویان کشته در میدان انداخته رفتند .

هرگاه طامس صاحب مدوح ، در میدان نبردگاه آمده دید ، که لبدین صاحب مقتول سده افتاده اس ، و زنجیر در پای دارد ، ازین معنی نهایت حنکی خاطر صاحب مدوح گردیده ، و در جوش و خروش آمده . ایکن چه فایده ، تیری که از کمان برحسنت ، باز سعی تدبیر بر نمیگردد .

پوستان صاحب بهادر آنچه که سامان لشکر براهویان ، در میدان مصاف افتاده بود ، همه را [به] یغما آورده ، و بعضی لبدین صاحب برداشته ، داخل دادهر گردید ، و به تدفین و تکفین او پرداخت و افسوس میخورد . و میر نصیر خان براهوی معه لشکر در میان کوهستان فراری شدند . و طامس پوستان صاحب بهادر ، بعد این فتح بموجب حکم واسیل صاحب بهادر

اجنت منده مراجعت فرمای شکاپور گردید.

بعد ورود صاحب ممدوح، جناب راس پیل صاحب بهادر بموجب شفاعت میر رستم خان صاحب والی خیرپور محمد حسن و ملا رحیم داد امرای مرحوم میر محراب خان از قید رهایی یافته و صاحب ممدوح آنها را خلعت و خرج عطا نموده، روانه پیغ میر محمد نصیر خان نمودند، که میر مذکور را هدایت نموده، راغب استیلام صاحب بهادر کرده، که اطاعت و فرمان برداری سرکار جهان مدار نمایند. چنانچه نامبردگان پیغ میر مذکور رسیده، بهزار نصایح و مواعظ، راغب ملاقات صاحبان و فرمان برداری سرکار نمودند.

هرگاه میر نصیر خان نزدیک کوتله رسید صاحبان عالیشان هر یک والس صاحب بهادر و بنزول (۱) صاحب بهادر معه جمعیت لشکر در کوتله دایر بودند. هر چند صاحبان ممدوح، استمالت نامها، طرف میر موصوف نوشتند، لیکن میر مد ثور، از بس اندیشه و خوف، دل نهاد آمدن بملاقات صاحبان ممدوح نمی گردید (۲) و در مقام خوف و رجا بود.

از آنجا که صاحبان موصوف چون دیدند که میر مذکور بنا بر ملاقات نمی آید، بعده بجمعیت لشکر بر سرش جلوه ریز گردیده بمقابله و مقاتله پرداختند و جنگ عظیم واقع شد. از طرفین قتل

(۱) در الف، ک، ج: تیز دل اسب، که ظاهراً بنزول نسخه ب

صحیح بنظر می آید، زیرا تیز دل ترکیب فارسی است و نام مرد

انگلیس نخواهد بود.

(۲) الف: نه گردیده.

و قتال بسیار شده . یک صاحب بهادر در میدان جنگ بقتل رسیده و یکصد و چهل نفر معه^۱ بوهرخان (۱) و مرادخان پسرش زنده اسیر و دستگیر شدند . و میرمدوح عزیزمت یافته ، باز آواره^۲ کوهستان ، و از صلح مایوس مانده .

صاحبان مدوح بلوچان اسیران بحفاظت تمام گرفته ، مراجعت نمودند . و اسیران مذکور در قلعه بهکر مقید ساختند . و خرج یومیه بخوبی از سرکار بقیدیان مرحمت میکردند . و چند مدت واقع بهکر در قید گرفتار بودند ، و از خرج یومیه مبلغان جمع نموده ، ماه به ماه جانب عیال و اطفال خود میفرسادند .

(۱) الف ، ج : بوهرخان . ک ، ب : لوهرخان . که صحیح آن میر بوهر سردار موسیانی است ، و با وی صالح محمد سردار ذایان و صاحبداد زرک ژنی و عزیز محمد زرک ژنی و منگی زرک ژنی و شاد محمد زرک ژنی و دیگر معتبران موسیانی [تماماً از قبایل بلوچ] نیز دستگیر و مقید شدند [— تاریخ بلوچستان ۲۸۵]
مخفی نماند که این بوهرخان ولد نور محمد بن بوهر از سرداران قوم زهري موسیانی بلوچ بود ، که سه فرزند بنام مرادخان و قیصرخان و امید علی خان داشت [— تاریخ مذکور ۳۵۰] .

در بیانِ رفتنِ جنابِ راسِ بیل صاحبِ بهادر بطرفِ شالکوت

و بندوبست نمودنِ اموراتِ آن سرزمین و فوتیدنِ درانجا (۱)

ادهم۔ قلمِ سریم السیر، در میدانِ این مدعا، چنین تیز گام۔
بیان می شود که : در سنه یک هزار و دوصد و پنجاه [و] شش
[۱۲۵۶] هجری، جنابِ راسِ بیل صاحبِ بهادر اجنتِ سندھ، از
کوه شملہ مراجعت نموده داخلِ سکھر گردید۔

بعده بزودی تشریف فرمائی ملکِ کچهی و شالکوت شده
بهر خان (۲) و مراد خان پسرش و غیره بلوچانِ براهوی قیدیان
که در قلعهٔ بهکر محبوس بودند، آنها را رهایی داده۔ و
بهر خان را بهمرکابِ خود برده، از ملکِ کچهی او را
رخصت داده پیشِ میر نصیر خان فرستاد، که میر مذکور را
هدایت نموده، باستیلامِ صاحبِ مددوح مشرف سازد۔ لیکن میر
موصوف بغرور (۳) اِهمال پرداخته، دل نهادِ سلامِ صاحبِ
معظم الیه نشد !

- (۱) الف : فوتیدنِ آن .
(۲) ک : لور خان [؟] .
(۳) ک : موصوف بعد از اِهمال [؟] .

صاحب بهادر چند روز انتظار ملاقات میرمدوح کشیده (۱)، بعده روانه ملک سیوی گردیده از آنجا که مثل مشهور است که "بلوچان مری بر کوه می نازند، و مردم خجک در میدان گوی شجاعت می ربایند" مابین افواج انگایسه بهادر و مردم خجک (۲) آتش جنگ و جدال شعله ور گردیده. مردم خجک داد مردانگی از دست نداده، خوب مقابله و مقابله نمودند، که یکبارگی افواج انگریز بهادر، از میدان و غا رخ تاب گردیده پس پای شدند.

چون مبارزه آفتاب از پس ترددات، از میدان فلک رخ تاب شده، در مغرب زمین منزل انداز گردیده، و افواج نجوم در عرصه شهر جلوه نما گردیده، مردم خجک از نبرد گاه پس آمده، داخل قلعه سوی شدند، و تمام سامان و اثاث البیت معه عیال و اطفال از قلعه مذکور کشیده، و طرف کوهستان نزد مری رفتند.

افواج انگریز بعد رفتن خجک، بر قلعه یس نمود، قلعه را خالی از حریفان دیده گرفتند. بعده بموجب حکم، قلعه سیوی را باضراب اتوپا سمار نموده، با خاک برابر ساختند،

(۱) ک: کشیده بوده روانه.

(۲) این کلمه در ب افغانستان خجک است. قبیله افغانی بنام خجک متصل تین مری بلوچ و باروژی هنی افغان در تهل چوتالی شمال غربی کویت سکونت دارد، و در حدود ۱۹۰۰ ع سرداران این قبیله مته خان و یعقوب خان بودند، اگرچه در تعداد کم اند ولی همواره بمردانگی مشهور اند [— تاریخ بلوچستان ۷۳۹] ج: خجک.

و غنیمت را بدست تصرف خود آوردند .

جناب راس ییل صاحب بهادر بعد فتح قلعه مذکور، بندوبست آن سرزمین پرداخته، از آنجا تشریف فرمای سمت مکان داده گردیده، و چند ایام در داده توقف گرفته، بعد مستعد جانب شال کوت شده، که در این اثنا مردم خجک حلقه اطاعت و فرمان برداری سرکار جهان مدار به گوش جان انداخته، مشرف سلام صاحب مدوح شدند. صاحب بهادر به عفو جرائم آنها پرداخته، به خلاع فاخره آنها را سرفراز ساخته، ملک سیوی بدستور اصلی، در تصرف مردم خجک وا گذاشتند. و کپتان فرنچ صاحب بهادر چند ایام در قلعه سیوی توقف گرفته، قلعه را سر از نو مرمت نموده تیار کرده، حواله مردم خجک ساختند.

در حین توقف جناب راس ییل صاحب بهادر در ملک سیوی و چهر و پهلجی، دوست علی برادرزاده شجاعت نشان دوده خان مری، مشرف سلام صاحب مدوح گردیده، چہتی (۱) انگریزی کپتان برون صاحب بهادر که از عهد انجام به مری مذکور نوشته داده بود، بملاحظه صاحب مدوح آورد، از عطای خلعت [فاخره] سرفرازی یافت. بعد بمصوب رخصت واپس بمکان مالوفه خود رفته و صاحب مدوح برای ملاقات دوده خان مری بسیار حیلها نموده، لیکن پیش نرفته. مری مذکور هرگز بسلام صاحب بهادر نیامده. از آن بعد صاحب بهادر از مکان داده

(۱) ک: چہتر [؟]. چہتی بمعنی مکتوب و نامہ است .

تشریف فرمای شال کون، و چند ماه در آنجا رونق افزای بوده، و بجهت ملاقات میر نصیر خان براهوی بسیار بندوبست و تجویزات می نمود. و [او] از لحاظ خوف جان خود هرگز دلهاد ملاقات صاحب ممدوح نشده، بهادر و مدار می پرداخت.

در این اثنا از قضای الهی پای صحت صاحب ممدوح در سلسله بیماری مقید شده، هر چند حکما و داکتر (۱) معالجه نمودند، لیکن مؤثر نیفتاد، و روز بروز جوش بیماری به حصار وجودش استیلا آورده. آخر لشکر زندگانش منهزم گردیده، لوائی مرگ در میدان آخرت بر افراشت، و در شالکون او را مدفون ساختند.

بعد از ارتحال صاحب ممدوح عالیجاه والس صاحب بهادر بر عهده کار سرکار مامور شده، بانتظام امورات می پرداخت. بعد از سه ماه عالیجاه آترم صاحب بهادر بعهد اجنت سنده مقرر گردیده، تشریف فرمای سکهر شده، از آنجا بلا توقف بسواری شتران بادی روانه شال کون، و در آنجا رسیده، عالیجاه میر نصیر خان براهوی والی قلات را بعهد انجام موثق پیش خود طلبانیده، بسیار تلافی و تعارف و نوازش عالیجاه مذکور نموده، از خود ممنون ساخت. و ملک موروثی تماماً تفویض میر مذکور ساخت، و کلکتران (۲) که در ملک خان ممدوح نشسته بودند همه

(۱) الف: حکما و اکثر معالجه.

(۲) ک، الف: کلکتران [؟]. ب، ج: کلکتران و این صحیح است
کلکتور در انگلیسی بمعنی مامور مالیه است، که معمولات دولتی را فراهم آورد.

موقوف شدند. و تعمیرات که در ملک خان مذکور درست ساخته بودند جای بجای حکم تخریب عمارات صادر گردید.

امیران سنده هر گاه اینچنین صورت خرابی عمارات معاینه نمودند، و موقوفی کلکتران دیدند و شنیدند، هر آینه به خیال خام رفته دانستند، که الحال سرکار انگلیسه بهادر بسبب هزیمت خراسان، تمام چهاونی خراب و ویران ساخته، ازین ملک سند یک قلم میروند. ازین معنی بسیار خوتحال شدند، و از حال خود غافل که فلک نیرنگ در چه لعبت بازی است، و کوکب نیت (۱) صاحبان انگریز بهادر، در اوج فریبندگی چگونه سیار است، از آنجا که شرح تسخیر سند موقوف بر وقوع واقعه داشته، الحال عنان توسن قلم در میدان وقوعات مقدمه^۲ امیر بی نظیر دوست محمد خان متعطف نموده می شود.

(۱) الف: کوکب نسب [؟]. ج: مانند متن.

در بیان آمدن امیر دوست محمد خان از بخارا
 که بواسطت کدام سوداگر از قید والی بخارا رهایی یافته،
 با افواج انگریز چندین جنگها نموده، بعد خود بخود، در کابل
 آمده، مشرف سلام صاحبان انگلسه گردید.

شهسوار (۱) میدان سخن وری، اعنی خامه ندرت نگار،
 در نشیب و فراز عرصه [معارک] مدعا، چنین ترکناز بیان
 می نماید که: هرگاه صاحبان عالیشان شریف فرمای دارالجنه
 کابل شدند، در مدتی دو ماه اکثر روسای کابل و گرد و نواح
 کابل را، در اطاعت و فرمان برداری خود آوردند. اگر احدی
 سر از اطاعت و فرمان داری می پیچید، همانوقت مال و جان و
 قلعه جان او را ضبط سرکار می نمودند، و او را بسزای اعمال
 ناصواب می رسانیدند.

در حین آمدن مبلغان خزانه از هندوستان در دره خیبر
 مابین لشکر انگریز بهادر و افغانان خیبر، بسیار جنگ و جدال
 واقع، و بسیاری از فوج انگریز بقتل رسیده، بعد این همه قتل
 و قتال، روزی چند صاحبان عالیشان در کابل هم آغوش شاهد
 آرام شدند، که درین اثنا [در] سنه یکهزار و دو صد پنجاه و
 شش [۱۲۵۶] هجری خبر رسید که: امیر دوست محمد خان

(۱) ک: شهناز [؟].

باعانت کددام کسی تجار (۱) که او مبلغ ده هزار روپیه، از خود بمحافظین چوکی که بر امیر تعیین بودند داده، باعث رهایی امیر بی نظیر از قید گردیده.

امیر در وقت فرار از قید، سردار محمد اکبر خان خلف خود را گفت که: شما هم در این میدان با من گوی موافقت، در میدان فرار زنید (۲). سردار مذکور، از فرار عار دانسته اختیار نکرد، بلکه بامیر موصوف مخاطب گردید که: از فرار مردن بصد درجه در صورت مردانگی بهتر و خوش تر است. امیر در جوابش گفت که پهلوان زنده خوش است و بر طبق مضمون: [بیت]

چو از سر بگذرد آب خرد مند

نهد مادر بزر پای فرزند

جائی که دست قدرت نا رسا است، از آنجا فرار کردن هم کار جوان مردان عالی همت است.

امیر این چنین مقوله بسردار محمد اکبر خان بسیار بیان نمود، لیکن [سردار] در گوش سماعت نیاورده قبول نکرد. آخر امیر بی نظیر برفاقت تجار، از گرفتاری قید والی بخارا رهایی یافته، بقطع منازل مطول، در شهر سبز (۳) بحضور شاه مردان والی شهر سبز داخل گردیده. شاه موصوف از مقدم امیر بی نظیر بسیار خوشوقت شده در مراسم تعارف و مهمان داری امیر بی نظیر

(۱) الف: کس سوداگر. ج: مانند متن.

(۲) الف: نزنند.

(۳) شهر سبز در جنوب سمرقند بفاصله قحیمنا ۵ میل واقع است.

دقیقه از دقایق فرو نگذاشت .

باوجودی که مابین شاه مدوح و صاحبان عالیشان بسیار دوستی و اتحاد بود، با آنهم پاس خاطر و حرمت امیر موصوف از حد نهایت ملحوظ نظر داشت، بلکه مبلغ سه لک روپیه به خدمت امیر مدوح دادنی کرد. و بامیر گفت که : ایشان عیال و اطفال را در شهر سبز بمقتضای سربیزی ریاض محبت و صداقت پیش ما گذاشته، تدارک سامان مقابله مخالفین خود گرفته، در قتل و قتال و جنگ و جدال مخالفین قصوری نکنند. امیر موصوف بعد انجام صدر، از شاه مدوح شرف ارتعاص حاصل نموده، روانه طرف بلخ گردیده، بملاقات عیال و اطفال و منسوبان خود نهایت محظوظ و خوسوقت گردیده. بعد از یک ماه امیر بی نظیر از والی بخارا رخصت گرفته معه عیال و چهارصد نفر غلامان وفادار. جان نثار روانه گردید، که درین اثنا عبدالجبارخان برادر امیر بی نظیر آواره و پریشان روزگار مراسیمه مضطرب الحال آمده، مشرف ملاقات امیر موصوف گردید. امیر بسیار خوش شده، و خاطر داری آن برادر (۱) از حد نهایت نموده و باو گفت که : شما تمام عیال و اطفال گرفته در شهر سبز برسانید. و آن جابر انگشت اینمعنی بردیده قبول نهاد.

امیر بی نظیر او را زاد و راحله داده، تمامی منسوبان و متعلقان خود باتفاق جابر مذکور روانه طرف شهر سبز نمود، و خود روزی چند تا رسیدن احوال وابستگان در بلخ متوقف و منتظر

(۱) ک : آن جابر [۹] .

بود. لیکن جابر مذکور از روی بی ایمانی و طمع توقع حطا دنیا و امید عطای ملک غزنی، با اولیای دولت و صاحبان انگلیس بهادر سازگاری نموده، و تمام وابستگان امیر، کبیر و صغیر د کابل برده (۱) در پنجه^۱ اولیای دولت و صاحبان انگریز گرفت نمود. و یک خلعت فاخره از شاه، و چیزی نوازش از صاحبان انگریز بخونی یافت، و روی خود را سیاه نمود (۲).

بعد از آن یکهار سوار و ده عرابه توپ و از رساله دوم، توپ بهمراه جابر مذکور معه^۲ وابستگان امیر بی نظیر داده روانه قلعه^۳ غزنین بنا بر حبس نمودند. جابر مذکور را درخ

(۲) ک: بوده [؟].

(۲) اینکه ثواب حبارخان اطفال امیر دوست محمد خان را بهغیا: پیش انگلیسیان آورده مورد تأمل است. سراج التواریخ [۱-۵۷ می نویسد که امیر اولاد و اطفال خود را برضای خود بکا فرستاد، زیرا واقف بود که انگلیسها باعیال و اطفال سر غلام حیدرخان رویه^۴ خوبی نموده اند. چون اطفال امیر نکا رسیدند، انگلیسیان با احترام و راحت تمام ایشان را بغزنه فرستاد تا با اطفال و نسوان سردار غلام حیدر خان یکجا باشند. همین مطلب را محمد حسین هروی که مورخ معاصر است، دفتر سوم واقعات شه شجاع تذکار کرده و به خیانت جبار^۵ اشارتی نکرده است [— ص ۱۲۸] اتکنسن در کتاب لشکر که بر افغانستان [ص ۳۳۱ بعد] می نویسد که بتاريخ ۱۵ جولای ۱۸۳۰ جبارخان با دودمان برادرش دروادی شمال هندوک^۶ مجبور به تسلیم گردید.

این خدمت، حبس قلعه غزنی [عطا] کردند.
 هرگاه جابر و منسوبان امیر بی نظیر، داخل قلعه مذکور
 شدند، بعد صاحبان عالیشان [جابر مذکور را نپریدند، که
 این سگ نجس نجس هست یا نیست. در نظر اولیای دولت
 و صاحبان عالیشان] مردود گردیده.

چون متعلقان امیر بی نظیر بچنین حیل و تزویر، از بدطینتی
 جبار خان جابر [بتیان] در قلعه غزنی قید شدند، امیر بی نظیر
 از شنیدن این خبر بسیار اندوهگین گردیده، اشک حسرت ریخته،
 دست افسوس میساید. آخر گفت که: ازین زندگانی مرگ
 بصد هزار درجه بهتر است. هماندم فاتحه خوانده بر خواسته،
 از شهر بلخ برآمده، طرف بامیان معه جمعیت موجوده روانه
 گردید. و در قلعه بامیان افواج لشکر انگریز افتاده بود.
 امیر بی نظیر در آنجا رسیده، با بارتن لارد (۱) صاحب
 بهادر متحرک سلسله جنگ و جدال گردیده و از کابل
 نیز پلاتن و توپخانه پادشاهی معه سه پلاتن بنا بر استمداد
 صاحب مدوح روانه شدند. چنانچه امیر موصوف یک جنگ از
 انگریزان فتح نمود، و یک توپ برنجی هشت پهلومعه خیام
 و غیره سامان، در این میدان بدست امیر افتاده، و یک هزار مردم
 از طرفین در این جنگ ضایع شدند.

(۱) ک، ج: دات واگر [؟] الف: دوت داکر [؟] سراج
 التواریخ [۱۵۸-۱] داکتر لات انگلیس باچندی از پیاده و سوار
 و چند توپ در بامیان مقام گزیده بود. ظاهراً تمام این ضابطها
 تصحیف نام اصلی این شخص پرسیول بارتن لارد است که در
 بامیان بود [— بیوگرافی هندی ص ۲۵۴] برای شرح رک:
 تعلیق ۳۱.

بعد از چهارم روز، امیر بی نظیر هانصد سوار جرار کم هر یک نهنگ دریای جنگ بود بهمراه خود گرفته بافواج انگریز مقابله نمود، چنان شمشیر زنی نمود، که فوج انگریز بهادر شانزده گروه فرار نموده رفتند. دوباره قوت مقابله جنگ در وجود کس نمانده. تمام اسباب فوج انگریز بهادر، که از فرار عار میدادند، بدست امیر بی نظیر آمده. مگر مبلغ نه لک رویه در آنوقت که در خزانه کمپنی بهادر موجود بود، صاحبان عالیشان دیدند، که جنگ درهم برهم می شود، و مبلغان خزانه برداشته نمی شود، هر گاه خزانه بدست حریف یعنی (۱) امیر افتاد هر آینه کمال تقویت امیر خواهد شد، ازین سبب از روی مصلحت تماماً خزانه [را] در میان دریا انداختند و غرق نمودند.

بسیب معاینه^۲ این حادثه، در دل فوج [انگریز] آنچنان رعب و هراس پیدا شد، که از صد گروه در کابل اگر چیزی خبر امیر بی نظیر می افتاد، تمام فوج انگریز پرجان خود مانند برگ (۲) درختان میلرزیدند. خصوصاً اولیای دولت از خوف امیر مدوح همیشه در هراس، بلکه بوقت شب محل استراحت خود گذاشته رفته، در باغ شاهی گل چین ریاض خواب (۳) آرام میگرددیدند، وزیر تخت خود، در خفیه یک نقب تیار ساخته، محل گریز خود مقرر نموده بود.

روزی اتفاقاً پای اسب سواره بیرون دروازه، در نقب فرو رفته

(۱) الف: اعنی.

(۲) الف: مانند ورق پید می‌لرزیدند.

(۳) ک: خوان [۹].

سر خفیه^۱ نقب مذکور معلوم شده. در این صورت عالیجاه لاردر صاحب متحیر (۱) گردیده، که اولیای دولت از راه نقب خفیه، اراده فرار دارد.

صاحب مدوح از استدراک این حال نهایت در استعجاب آمده، هماندم صاحب مدوح و کرنل دینی (۲) صاحب دو پلتن بهمره خود گرفته، در میان نف مذکور اندرون رفتند، هرگاه از نقب بیرون آمدند دیدند: که ساه براسپ سوار میشود، و اراده فرار دارد. صاحبان موصوف اولیای دولت را بسیار فهمایش نمودند و به کمال دلاسمائی و خاطر جمعی آورده، بر دخت خلوس دادند.

در اینصورت ماسن اولسای دول و صاحبان عالیشان، بسیار مخمان عتاب آسز و محب انگیز بزبان رفت. آخر دو پلتن و هزار سوارحان در در قلعه^۲ بالا حصار کابل بر چوکی و بهره^۳ اولیای دول مقرر نمودند.

بعده یک پلتن لعل کرتی و دو تروپ (۳) ترک سواران، بجهت سر راه امیربی نظیر، طرف کوه هندو کش که از کابل سی کروه مفاصله دارد [و] صاحبان فوج روانه نمودند و در

(۱) الف: مجبر شده.

(۲) ظاهراً کرنیلی نسخه^۲ الف، ک تصحیف کرنیل دینی است، که یکی از امیران انگلیسی در کابل بود. رک: تعلیق نمبر ۴۸.

(۳) الف، ک: دو ترب. که اصل آن دو تروپ بود و در انگلیسی بمعنی یکمسته لشکر منظم است.

تعاقب ترک سواران، جنرال سیل (۱) صاحب کماندر بعد از سه روز در مکان چاریکار داخل گردیده، آن مقام بسبب فرط انهار و اشجار و فواکها کونا گون و گلهاي بوقلمون نهایت خوش هواست و عجایب طلسمات دارد، و آن کوه را زندان حضرت سلیمان علیه السلام میگویند. و هم نوبت (۲) خانه امام مهدی آخرالزمان مشهور است. هرگاه در آنجا آوازه تقاره، خواه صدای تفنگ شود، پس صد ها (۳) بلکه هزارها من برف از آن کوه از قدرت کامله ایزد متعال فرو می افتد. چنانچه صاحبان هر یک لات صاحب و راپت صاحب و کرنیل دینی صاحب و فریزر (۴) صاحب و غیره صاحبان معه سی سواران، بر بالای آن کوه رفته ملاحظه نمودند که: زمین هموار و صاف و وسیع، لیکن سبب افتادن برف معلوم نگردید، که چه حکمت بود؟

حاصل کلام که در آن مقام در عرصه بیست روز مابین امیر بی نظیر و افواج انگریز بهادر اتفاق مقابله و جنگ افتاد، و سیزده جنگ نمودند. لیکن افواج انگریز روی شاهد فتح ندیدند. و صد ها مردم در آن میدان گوی فنا شدند. و در این سیزده نوبت امیر بی نظیر، گوی فتح و نصرت از میدان و غا

(۱) الف: جنرال سلبر صاحب کمانیر. ک: خبر سلبر صاحب کمانیر [۹].

غلط نویسی نام جنرال سیل است، که کماندر لشکر اعزامی به چاریکار بود و در ج درست نوشته شده است. رک:

تعلیق ۳۷. (۲) الف: توپ خانه. (۳) ک: صد ها [۹]

(۴) ک: فریری [۹] الف، ج: فریر که صحیح آن فریزر است

[— افغانستان در قرن ۱۹ ص ۸۶.]

برده. آخر فوج انگریز، از کوه مذکور نیم جان سراسیمه^۱ پریشان بی اسباب و سامان، در مقام چاریکار رسیدند.

هرگاه یک پلتن از گوره و یکهزار سوار اندرسین صاحب در مقام مذکور آمدند، پس امیر نصرت نظیر مه کروه در تعاقب فوج انگریز [بر] آمده، در میر (۱) مسجد [؟] فروکش گردید. چون فوج انگریز امیر را در مسجد دیدند، پس تمام فوج تیار شده، نوایر آتش جنگ را از اضراب اتواب و تفنگ ها در اشتعال آوردند. و در میدان میر مسجد [؟] دو روز جنگ واقع بود. و یک سپاهی اسر از دیوار تفنگ را میزد، بهر گلوله تفنگ یک آدم را میکشت، تا یکصد و هفده نفر طعمه^۲ تیر تفنگ نموده بعد از دیوار بیرون آمده و یک تعویذ^۳ بر قر که در آن میر مسجد بود پهنیده و در سان لشکر انگریز آمده، تفنگ را زده، تمام توپ ها را بند نمود.

(۱) در هر سه نسخه چنین است، ولی سهو مؤلف است. میر مسجد نام حائنی نیست، بلکه میر مسجدی خان ولد خواجه اسحق یکی از معاهدین بزرگ شمالی کابل بود، که درین جنگ بطرفداری امیر دوست محمد خان با لشکر انگلیس می جنگید و زخمی برداشته، ۳- اکتوبر ۱۸۴۰ ع. [— رک: سراج ۱- ۱۵۸، — افغانستان در قرن ۱۹ ص ۸۵] قلعه میر مسجدی خان در خواجه خضری جنوب چاریکار بود [— واقعات ص ۱۲۷].

کپتان برنس (۱) صاحب یک توپ آهنی را نظر گرفته ، بر همان کس زد و او را کشت . بعده آدمان خانه آن کس [بیرون] آمده ، نعش او را برداشته رفته . و باز صبح امیر بی نظیر چون آفتاب تابان در میدان جنگ آمده ، چنگ جنگ در نوا آورده ، از حملات دلیرانه و ترددات بهادرانه ، یکهزار مرد زیر تیغ پیدریغ کشیده ، بوقت شام باز بر بالای کوه می رفت . تا مدت هشت روز امیر اینچنین محاربه می نمود . و صورت حال افواج انگریز بخدای رسیده بود ، که اگر در خواب ، نام امیر می شنیدند ، از بس برو دت خوف در پوستین می لرزیدند ، و چه مقدور فوج انگریز بود که در تعاقب امیر روند .

بعد از دوازده روز امیر بی نظیر در میان یک کوه آمده ، و پنجاه سوار به همراه (۲) رکاب نصرت مآب داشت . تمام شب در آنجا مسلح مکمل ایستاده بود . چون امیر آفتاب عالم تاب سر از گریبان صبح بر آورده ، امیر بی نظیر نماز فجر (۳) خوانده ، و فاتحه یاد کرده ، معه عمله شجاعت شامله خود ، بر اسب همت سوار گردیده ، و شمشیرهای آبدار از نیام کشیده ، چون شیر غران و فیل دمان ، در لشکر انگریز بهادر افتاده ، صد نفر سپاه مقتول و بسیاری مجروح ساخته ، از میان پلتن گره مانند باز بلند پرواز بیرون رفته ، باز بر بالای کوه رفته ، علم اقامت زد .

(۱) الف : برنصاحب .

(۲) الف : سوار هم رکاب نصرت مآب .

(۳) الف : نماز صبح .

از آنجا که امیر بی نظیر این چنین شیر دلیر بود، که اگر پنج سواره یا ده سوار، خواه بیست سواره به همراه رکابش میبود، پس بر هزار نفر فوجِ انگریز حمله می کردند. و هیچ یک اندیشه نداشت، که این لشکر است، و یا که زانانِ ملک هندوستان است، و یا پنج پنج سواران بگفتا (۱) در افواجِ انگریز افتاده و چهار نفر کشته و مجروح ساخته میرفت.

این چنین شهسوار میدان دلاوری، و این قسم شه فرد عرصه بهادری در این روزگار دیده رمانه ندیده. هر جانب، امیر بی نظیر که حمله می کرد، کشته پشته می ساخت. و هر طرف که می تاخت از مخالفین، لشکری می انداخت. آب تیغ آتش بارش هر باد پسا را که بگردن (۲) رسیدی، بر خاک هلاک می افتاد، و آتش حمله دوزخ شرارش، هر مخالف را که دریافتی، رخت حیاتش را مزایه هاویه می فرستاد [بیت] بهر جاکه شمشیر در کار کرد

یکی را دو کرد، و دو را چار کرد
از آنجا که بیان جلادت و دلاوری امیر بی نظیر، فوق الذکر
تحریر و تقریر است.

(۱) یعنی ناگهانی.

(۲) ک: بگردن [؟].

در بیان رفتن امیر بی نظیر در قلعهٔ عبدالسبحان خان و او امیر را در قلعهٔ خود پنهان ساخته، و [پنهان] برادر خود را بحضور صاحبانِ عالیشان فرستاده، از امیر با خبر نمود و آمدن فوجِ انگریز بر قلعهٔ مذکور، و رفتن امیر از قلعه، و کشتن

عبدالسبحان را معه متعلقاش و جنگ نمودن با فوج

امیرِ قلم نصرت رقم، در معارکِ این مدعا چنین بیان مینماید که: امیر بی نظیر بعد از دوازده روز از کوهِ صدر مراجعت نموده، معه شانزده سوار در قلعهٔ عبدالسبحان خان که سردار هشت قلعه و ده هزار سوار و پیاده از خود لشکر داشت، تشریف برده دایر گردید. سردارِ قلعه بسیار تعظیم و تکریم امیر بی نظیر نموده، در قلعهٔ خود، امیر را جای داد. ظاهر در مقامِ عبودیت و اخلاص و خدمتگذاری امیر بی نظیر ثابت قدم، و در باطن بامیدِ جیفهٔ دنیایِ بوقا، که از صاحبانِ عالیشان در صورتِ گرفتاریِ امیر بی نظیر صورتِ اشتها پائنه بود، چون سگ دندانِ طمع خود را تیز نموده، [محمد سعید خان] برادرِ خود را بطریقی خفیه در خدمت جنرال سیل صاحبِ بهادر و لات صاحبِ بهادر فرستاده پیغام نمود که: هر گاه دستگیر نمودن (۱) امیر بی نظیر منظور دارند، پس امیر معهٔ فرزندانِ خود

(۱) الف: دستگیر کردن.

در قلعه ما موجود است، و بموجب اشتهار مبلغ دولک (۱) رویه که انجام سرکار است آن نیز مرحمت گردد.

صاحبان مدوح سبب آوردن خبر امیر، از محمد سعید خان نهایت خاطر داری تلافی می نمودند. و به وسه تازه دلایه مبلغان، چهره عروس مدعای او را سیاه نموده، هماندم صاحبان مدوح معه پلاتن لشکر برهبری محمد سعید خان روانه قلعه عبدالسبحان خان شدند، و بسرعت تمام در آنجا رسیده، هر چهار طرف قلعه را محاصره نمودند.

درانوقت امیر بی نظیر به تناول طعام مشغول بود. هنوز یک دو لقمه تناول نموده بود، که کسی از رفقا نامیر. بی نظیر خبر نمود که: افواج انگریز هر چهار طرف قلعه را محاصره نموده اند، و ایشان غذا نوش جان میفرمایند. امیر همانوقت دست از طعام کشیده برخاست دید که: فوج انگریز گرداگرد قلعه را گرفته مستعد محاربه میباشند.

امیر بعده روی طرف عبدالسبحان خان نموده گفت که: ای مردود کافر! این چه بی ایمانی است؟ که فوج انگریز بر من آوردی! و شمشیر آبدار بجانهی حواله نمود، دو قطعه اش کرد. بعده امیر [در] اندرون سرای عبدالسبحان خان رفته

(۱) سران انگلیسی اعلان کرده بودند، که هرکس امیر دوست محمد خان را دستگیر نماید، دولک رویه باو انعام داده می شود. [واقعات ۱۳۷۰] این فصل با تمام تفصیل تا آخر، عیناً در تاریخ قدا حسین ص ۵۷ بعد موجود است.

چهل و پنج نفر آدمان خانه^۱ او را از عورات وغيره بقتل رسانيده .
و محمد سعيد خان برادرش که بهمهراه فوج بود ، از مرگ
امان يافت .

بعده امير بي نظير معه عمله خود بر اسپان سوار گرديده و
فاتحه خوانده از دروازه^۲ قلعه بيرون بر آمده . هر گاه فوج انگريز
امير را ملاحظه نمودند ، هوش و حواس خود باخته ، چون صورت
بيجان امير را می دیدند ، و اصلاً حرکت نمی کردند .

امير بي نظير بي پروا از میان فوج ، خود را کشيده ، سالماً
روانه گرديده . و هر که از فوج انگريز پيش رويش آمد ،
بيک ضرب شمشير بر^۳ آن کارش ساخته ، برابر بالاي کوه رفته
آرام گرفت .

روز ديگر امير بي نظير يک هزار سوار جرار مردانه^۴ کار زار
از مير مسجد [ي خان] برکاب نصرت مآب خود گرفته ، براي
شبحون فوج انگريز بر آمده ، تمام فوج را متفرق و پراکنده نمود .
پاز بطرف مير مسجد [ي خان] عنان تاب گرديده . در اين صورت ،
تمام افواج انگريز کمرها بسته تيار شدند ، و رخ نهاد مير
مسجد [ي خان] گرديدند .

در اين اثنا خبر شنيدند که : امير بي نظير معه سه هزار
سوار و پنج هزار بناديق (۱) بر بالاي کوه ، چون کوه الوند استوار
استاده است . صاحبان عاليشان بشرط شنيدن اين خبر ، تمام لشکر
خود را تيار ساخته ، بنا بر مقابله و مجادله^۵ امير روانه^۶ طرف کوه
شدند ، و به نزديک کوه بمفاصله^۷ يک گروه ، در يک ميدان
وسيع صف آرائي لشکر نموده ، مدت يک پاس فوج در آن ميدان

(۱) ک ، الف ، ج : بناديق که در تاريخ قدا حسين ۷۸ هندوچي است
يعني لشکر تفنگ دار .

استاده بود، و از طرف امیر پیش دستی و سبقت واقع نشده. در این صورت کپتان فریزر (۱) صاحب کمانیر (۲) ترک سواران را گفت که: شما سواران خود گرفته پیش روید، که امیر شما را دیده، از سر کوه بزیر پای خواهد آمد. کمانیر صاحب قبول نکرد.

باز جنرال سیل صاحب نهادر سالتز (۳) صاحب را حکم داد. موافق حکم به پلتهای خود حکم داده و کپتان فریزر صاحب چهار توپ همراه خود گرفته، طرف میدان روانه شد. هر گاه نیم کروه راه رفتند، یک سپاهی بصاحب مدوح گفت که: الحال وقت مقابله نزدیک آمده، اگر حکم باشد که همه تفنگها بر گلوله (۴) و باروت نموده شود. صاحب روی سپاهی نموده گفت: خاموش باش! گوله‌ها و باروت سرکار ضایع نکند، اراده [همین] داریم که: امیر را بی مکروهات زخم، سالمآ زنده دستگیر نمائیم.

هنوز صاحب مدوح در این تکرار بودند، که امیر نصرت نظیر، به همراه هفتاد سوار از سر کوه بزیر آمده، و یک

(۱) ک، الف، ج: فریز [؟]. که صحیح آن فریزر است [افغانستان]

در قرن ۱۹ ص ۲۸۶- حیات امیر ۲-۳۵۵ و - فدا حسین ۷۸.

(۲) در الف، ک، ج چنین است، این کلمه را از کماندر انگلیسی ساخته اند.

(۳) در الف، ک، ج: سالتز. که صحیح آن کلنل سالتز است،
[حیات امیر ۲-۳۵۵].

(۴) الف: بر بگوله و باروت.

علم سرخ همراه داشت، برابر سر فریزر صاحب جلوه انداز گردیده. صاحب مذکور سپاه خود بموجب آئین حکم داد که: شمشیرها عریان نمایند، آنها شمشیرها از نیام کشیده علم ساختند.

در این اثنا امیر بی نظیر، فاتحه خوانده، شمشیرها از نیام کشیده، با صاحب مدوح مقابله نمود. چنانچه روی اسپ امیر [به ران] صاحب مذکور خورده [گردن] اسپ صاحب بر [زانوی] امیر رسیده. امیر از روی طریق مسلمانان آواز السلام علیکم داد. صاحب مدوح باوجود (۱) اهل کتاب بودن از خوف جواب سلام نداد. لیکن مسمی صلابت خان، حوالدار جواب وعلیکم السلام گفت.

صاحب مذکور روی بطرف حوالدار مذکور گردانیده گفت: خاموش باش! خیر من شما را خواهم دید. درین صورت امیر پرسید که: سردار کلان شما کیست؟ مسمی حمید بخش حواله دار بصاحب موصوف گفته که: امیر می پرسد که: سردار کلان شما کیست؟ صاحب جواب نداده، یکدست شمشیر بزور بر امیر زده گفت که: من سردار کلان میباشم. امیر با تدبیر، جان خود را از ضرب شمشیر نگهداشته، هیچ زخمی بجانش نرسیده. باز صاحب مدوح از کمال رعب و هولناکی تمام، دیگر دست شمشیر بامیر حواله نمود، لیکن کارگر نشد. تا سوم مرتبه علی هذا القیاس شمشیر زنی از صاحب بهادر بعمل آمده،

(۱) الف: باوجود که اهل کتاب بوده از خوف.

لاکن بیک موی امیر ضرری نرسیده . بعده امیر نصرت نظیر ، یک دست شمشیر بر صاحب بهادر زده ، دست صاحب را چون قلم قلم نموده ، و شمشیرش بر زمین افتاد .

در این صورت صاحب بهادر عنان اسب خود را از میدان وغا گردانیده و پس خیزه معرکه فرار شده . امیر بی نظیر گفتش که : سردار کلان هستی ، و خود را بهادر میگوئید و از جنگ میگریزد (۱) ! این را بگفت و باز شمشیر بر پشت صاحب حواله نمود ، که بی اختیار فرار نموده .

بعده منبئی [؟] (۲) صاحب بر اسب سوار شده ، بر جای فریزر صاحب مفروزه آمد ، که ممبر (۳) او بود . از هر دو طرف شمشیر بازی صورت وقوع گرفته . عالیجاه محمد افضل خان یک شمشیر بر روی صاحب مدوح زده که از اسب فرو افتاد . آخر سپاهیان حولددار ، صاحبان را بر اسبان [خود] سوار نموده بمنزل گاه آوردند . و عالیجاه شیر علی خان خلف امیر بی نظیر یک دست شمشیر به کرسپین (م) صاحب زده که سرش از تن جدا افتاد . در این صورت ، صاحبان بهادر پس های شدند .

(۱) الف : میگوید و از جنگ میگریزند .

(۲) کذا درک ، الف . فدا حسین ۸۰ : نتي [؟] . ج : نتي [؟] .

(۳) درک این کلمه نیست ، ممبر در انگلیسی عضو یک هیئت را گویند . در تاریخ فدا حسین ص ۸۰ ممبر است که مصحف نمبر باشد .

(م) الف ، ک ، ج : کرسپین [؟] . بقول موهن لال کرسپین صحیح است .

آخر میجر اهر صاحب بهادر دو ضرب توپ بهمراه خود برده
 بطرف امیر متواتر زده، از لشکر امیر یک پای اسب بر باد رفته،
 لیکن لشکر انگریز صورت فتح ندیده هزیمت یافتند.

بعد هزیمت آنها امیر نصرت نظیر بخاطر جمع، باز بر
 بالای کوه رفته، طبل فتح نواخته. و فوج انگریز در میدان
 همچنین صف‌های بسته تا شام بیک پای بمقام خوف استاده
 بودند، و قدرت پمشی رفتن نداشتند. بعد گذشتن یکپاس شب،
 افواج انگریز از میدان بر گشته بدیره (۱) خود آمده مقام
 نمودند، و امیر بی نظیر از کوه بزیر تشریف فرما گردیده،
 علم اقامت زد، و به آرام شب را بروز آورد (۲).

(۱) دیره در پشتو بمعنی قیامگاه و قرارگاه است، و در فارسی افغانستان
 هم دخیل شده.

(۲) این جنگ بقرار بیان موهن لال که دران حاضر بود، در تتمدره
 وادی پروان بتاريخ ۲ نومبر ۱۸۴۰ وقوع یافت. و امیر باقوای
 دشمن جنگ شمشیر دست بدست کرد، که دران میجر هانسون بی،
 و فریزر سخت زخمی، و مستر لارد پولتیکن ایجت، و لفتنت
 برود فوت، و ایدجوئت کرسپین کشته شدند. و در فوج
 انگلیسی و شهزاده تیمور هراس صعب افتاد. ولی دو روز بعد
 ۴ نومبر از کابل بایشان خبر تسلیمی امیر دوست محمد خان رسید.
 [— حیات امیر ۲-۳۵۴ بیعد]. در تاریخ فدا حسین ص ۸۱ این
 نامهای انگریزان چنین است: بتی صاحب، کرسطن صاحب،
 کهتان اهر صاحب.

در بیان آمدن امیر بی نظیر خود بخود در کابل
بلام نمودن صاحبان عالیشان و خوش شدن صاحبان ، و فرستادن

امیر را بعد از چند ایام [به] طرف هندوستان

بشیر بی نظیر قلم ، که فقرات نویسر مصالحه و خیر است ،
ندیر این مدعا چنین بیان مینماید که : امیر بی نظیر بعد
، پای شدن صاحبان عالیشان مذکور ، از روی مصلحت وقت
نار خار گرفتاری منسوبان متعلقین (۱) خود ، که از دست
بت جبار خان ، در پنجه سرکار انگلیسه و اولیای دولت
فتار بودند ، حسن صورت خیر خود را در آئینه مافی الضمیر ،
بلام صاحبان عالیشان دیده ، بعد این همه جنگ ها و دلاوری ها ،
کوه مذکور بوقت علی الصباح ، معه دو صد سواره جرار ،
به سمت کابل گردیده ، که وقت شام تشریف فرمای سواد
لی شده . از اتفاق در آنوقت لارد (۲) صاحب بهادر ، هواخوری
، طرف بنگله خود راجع [بود] که در این اثنا امیر
نظیر ، سر خوش پاده ملاقات لارد صاحب گردیده . امیر

الف : متعلقان .

مقصد مکناتن حکمران انگلیسی کابل است .

بی نظیر یک قطعه کاغذ مرقومه بدست صاحب مددوح داد (۱) .

از آنجا که صاحب معظم الیه امیر بی نظیر را گاهی ندیده بود و نمی شناخت، بعد مطالعه کاغذ مذکور دانست که این امیر دوست محمد خان میباشد . هماغدم از اسپ خود فرود آمده، از بس ذوق و شوق، هلال آسا آغوش کشاده، هم آغوش شاهد معانقه و مواصله امیر بی نظیر گردیده، نهایت هم آغوش شاهد فرحت و نشاط شده، امیر را بکمال (۲) اعزاز و اکرام باتفاق خود گرفته، در بنگله رسیده، کرسی را بدست خود برداشته، پیش امیر نهاد که بر آن جلوس فرمای گردیده، شمع اختلاط و صحبت داری مابین خود روشن نمودند. و لارد صاحب دم بدم بدلجوئی و تلافی امیر بی نظیر می پرداخت، و خود هم در جامه نشاط نمی گنجید گویا بر هفت اقلیم دست یافتند .

(۱) درین مورد موهن لال که ناظر وقایع بود چنین می نویسد :
شام ۳ نومبر ۱۸۴۰ سر ولیم مکناتن با دو افسر دیگر سوار گردیده و بر راهپوئیهای غم انگیز جنگهای پروان صحبت میکردند . درین اثنا یک نفر سوار [بقول مورخان دیگر نایب سلطان خدمتکار امیر] پیش آمد و گفت « شما لارد صاحب هستید ؟ » مکناتن جواب داد بلی !
آن سوار گفت امیر دوست محمد خان رسیده و حاضر است ! مکناتن با تعجب گفت : کجاست ؟ با لشکر یا بدون لشکر ؟ درینوقت امیر آمد، و از اسپ پیاده شده پناه خواست . مکناتن سلاح او را گرفت و با احترام تماشای به مسکن خود برد [— حیات امیر ۲-۳۵۹] .

(۲) ک : بکابل [؟] . الف ، ج : مانند متن .

از آنجا که این خبرِ فرحت اثر تشریف آوری امیر بی نظیر در تمام فوج انگریز افتاد که [تهنیت] های شادی و شادمانی بلند آواز نمودند، و از خوفِ امیر آرامیدند، و شکرانهٔ حیاتِ تازه بجا آوردند. و صاحبِ مدوح یک دیره^(۱) کلان در باغ متصل بنگلهٔ خود، بجهتِ آرام و استراحتِ امیر برپا کفایتید، و اسباب و فروش و پلنگ و غیره ضروریات همه در آنجا موجود و مهیا نمودند. و نصفِ شب آمد و رفتِ صاحبان افواج، پیشترِ امیر بی نظیر میرفت. و بعدِ ملاقاتِ امیر، صاحبان از کمالِ خوشی و خوش حالی خیزهای نشاط زده^(۲)، کلاههای انبساط بر هوای آسمان می انداختند، و لارِد صاحب بهادر در خدمتِ امیر بی نظیر حاضر بود.

چون امیر بوقتِ رفتن به خیمهٔ خود جهتِ استراحت، از روی تدبیر فرزانه، شمشیرِ خود را از کمرِ واز نموده، و بهر دو دستِ خود گرفته، از روی ادب و همواری تمام، بدستِ صاحبِ مدوح داده مخاطب شد که: تا امروزه^(۳) روز شمشیر را بهمت و مردانگی خود بکمرِ ظفرِ اثر بسته بودیم، الحال ایشان بگیرند و به بندند. صاحبِ مدوح شمشیر را از امیر بی نظیر، بدستِ خود گرفته، باز بدستِ خود بکمرِ امیر بستانیده^(۴)

(۱) دیره = در پشتو قرار گاه است.

(۲) الف: نشاط داده.

(۳) الف: تا امروز.

(۴) مصدر بستن خود متعدیست و حاجت به بستانیدن نیست.

گفت که : سابق شمشیر، بخوشي خود، بر کمر همتِ خود، بسته بودند، و الحال از ملکهٔ انگلستان به بندند .

بعد این همه گفتگوها امیر بی نظیر، در خیمهٔ خود تشریف فرما گردیده، که در این اثنا پنج خوان طعام [رنکین] و پنج خوان فواکهأ بوقلمون، از طرفِ اولیای دولت، بدستِ پیش خدمت، پیش امیر بی نظیر آمده . لارنس صاحب بهادر بامیر مغاطب شد که : پنج خوان طعام و پنج خوان فواکه، بجهتِ تناولِ امیر، اولیای دولت فرستاده است . امیر گفت واپس بدهند .

هر چند صاحبِ مدوح درین باب بسیار تکرار (۱) کرد، لیکن امیر اختیار نکرد . بعد از اندک فرصت سه خوان طعام و دو (۲) خوانچه میوه، عالیجاه شیرین خان برای امیر بی نظیر ارسال نموده . صاحبِ مدوح باز ازین معنی بامیر اطلاع داد . امیر حکم داد که : خوانِ طعام و فواکهٔ شیرین خان ببارند . و بساط (۳) را گسترده، و امیر به تناولِ طعام شیرین خان شیرین کام گردید .

چون صبح شد جنرال صاحب بهادر حکم برای طلب سیل صاحب بهادر داد، که سیل صاحب معهٔ فوج از کوه مراجعت نموده، داخل کابل گردیده . بعده یکهزار سوار (۴) از رسالهٔ

(۱) الف : تکرار نمود .

(۲) الف : و ده خوانچه .

(۳) الف : و بساط را .

(۴) الف : سواران رساله .

جانباز بجهت گرفته آوردن عیال و اطفال امیر از قلعه غزنین مأمور شده، که در عرصه یک ماه (۱) تمامی منسوبان و متعلقان امیر بی نظر از قلعه غزنین گرفته در کابل آوردند.

چنانچه ست و دو فرزندان امیر و سیزده نفر برادر زاده گان امیر بودند، و بیست و نه (۲) نفر و چهار صد غلامان و سه صد نفر جاریه و حیهه شایسته صورت مهر طلعت، که تماماً متعلقان امیر یکهزار و یکصد و پانزده نفر بودند، که از قلعه غزنین آمده، مشرف قدم بوسی امیر گردیده، مسرور و خوش وقت شدند.

بعد رسیدن منسوبان امیر مذکور، حکم صاحبان عالیشان در باب روانگی امیر بی نظیر، جاسب لودیانه صادر گردیده. و یک پلتن گوره کلدک (۳) و بیست و سوم پلتن و رساله ترک سواران و یک توپخانه، به همراه امیر بی نظیر معین نمودند.

(۱) امیر نه ۳ نومبر ۱۸۳۰ مسلم شد، و بتاریخ ۱۲ نوامبر پاکتانه، پیتر نکولسن به پشاور فرستاده شد، که در کلکته و لودیانه سکونت داشت [عروج نازک زائی ۱۸۰]. در پشاور تمام افراد خانواده اش ۱۳۹ نفر باو، ملحق شدند و سالانه سه لک روبیه از طرف حکومت هند باو داده میشد. [افغانستان در قرن ۱۹ ص ۸۸] نثاران درینجا عرصه یکماه غلط اسب.

(۲) الف: و بیست و نه نفر قولصه [؟] و چهار صد غلامان. فدا حسین ص ۸۴: ۲۲ فرزند ۲ خواهر زاده و ۱۳ برادر زاده و ۲۹ نواسه و ۴۰۰ غلام و ۳۵۰ کنیز گلفام جمله (۱۱۱۵) نفر. (۳) کذا در ک اما در الف: کوره کلاک است [؟].

و در حین روانگی لارنس صاحب بهادر بامیر گفت که : باین وقت روانگی اگر ملاقات اولیای دولت نمایند مضایقه ندارد .

امیر هرگز قبول نکرد ، و بصاحب ممدوح گفت که : ملاقات شما صاحبان که کردیم کافی است ، همین نتیجه یافتیم ، که نقد فرنگ می رویم ، و از ملاقات شاه چه تمتع و بهره (۱) خواهم دید . این همه طوفان آورده اوست و الا شما انگریزان را چه قدرت بود که بسر خود بی مظاهرت اولیای دولت باین ملک خراسان می آمدید !

بعد این همه گفتگوی آخر امیر بی نظیر معه^۱ جمیع منسوبان همراه فوج سرکار انگلیسه ، بتاريخ دوازدهم ماه نوبر سنه یکهزار و هشت صد و چهل عیسوی مطابق [سنه] ۱۲۵۶ هجری از کابل تشریف فرمای جلال آباد ، و از جلال آباد داخل دره^۲ خیبر شدند .

فی نفر یکروپیه بعالیجاه طره باز خان سردار طایفه^۳ خیبریان داده ، بحفاظت تمام از دره^۲ خیبر گذشته داخل جمروود گردیدند ، و از آنجا کوچ نموده در پشاور رونق افزای شدند . و خالصه شیرسنگه (۲) از سمر آمد و رفت افواج انگریزان بهادر ، مبلغ بیست و دولک روپیه عوض پایمالی ملک خود ، از سرکار انگلیسه بهادر گرفته ، و حالانکه از یک خس و خاشاک نقصان ملک خالصه^۳ مذکور نشده بود . سرکار انگریز بهادر در ابتدا (۳)

(۱) الف : تمتع و بهتر خواهم دید .

(۲) شیر سنگه جانشین رنجیت سنگه .

(۳) الف : بهادر از لاچار مبلقان .

مبلغان مذکور ادا کرده (۱) و دادند.

درانوقت عالیجاه نتول صاحب از طرف خالصه سنگه در پشاور بخلاصه فاخره حکومت سرفراز بوده. شش روز امیر بی نظیر و فوج انگریز را در پشاور مهمان داشت، و از تعارف مهمانداری دقیقه^{*} از دقایق نامرعی نگذاشت.

چون این خبر مهمانداری بسمع مهراجه شیر منگه رسید، چون آتش در مقام خشم بر افروخته، جانب حاکم پشاور سخت حکم فرستاد، که از یکروز زیاده توقف فوج انگریز، در سرکار خالصه [ما] منظور نیست، و عوض مقام شش روز فوج انگریز در پشاور، مبلغ شش لک روپیه از حاکم پشاور [بابت جریمانه] باز یافت نمود.

حاکم پشاور بموجب حکم خالصه ادای جریمانه نموده، در ساعت فوج انگریزان را از نواح پشاور روانه نموده و یکدم توقف دادن آنها را نداد. هرگاه امیر بی نظیر سردار دوست محمد خان در مکان راولپنڈی داخل گردید، عالیجاه محمد [امین] خان ناظم پنڈی مذکور، مبلغ یکهزار روپیه نقد و دوراس اسپان خالصه^{*} ولایتی، بطریق ضیاء و تعارف مهمانداری پیش امیر بی نظیر آورده. هر چند امیر پذیر نمی کرد، لیکن عالیجاه مذکور بهزار منت نظر گذار و پیشکش امیر بی نظیر نموده.

روز دیگر از آنجا کوچ فرموده، بقطع منازل، روز سوم در در قلعه رهاطاس (۲) کده منزل انداز گردیده. عالیجاه مردان خان

(۱) ک: ادا کرده بود دادند.

(۲) رهاطاس = حصار مشهور واقع ضلع گجرات.

حاکم آنجا مبلغ دو هزار روپیه نقد و دو راس اسبان و دو قطعه دوشاله پشمین سنگین، نذرانه^۱ امیر بی نظیر نموده و بسیار ضیافت‌های رنگین نمود. امیر اگرچه نذرانه^۲ عالیجاه مذکور را اقبال نمی‌کرد لیکن از بس الحاح عالیجاه مذکور امیر را قبول کنانیده. بعده امیر از آنجا روانه گردیده، در شهر کاشور (۱) که محل اقامت افغانان میباشد، منزل انداز شدند.

در آنجا عالیجاه سلطان محمد خان برادر امیر بی نظیر بود، بجهت ملاقات امیر برادر خود آمده، هزارها مبلغان نقد و دو طاقه دوشاله پشمینه و چند توپ، کم‌حواب و غیره نفایس نفیسه و یک زنجیر فیل و هشت راس اسبان، بطریق نذرانه پیشکش امیر بی نظیر نموده، و مابین خود از موایده ملاقات شیرین کام گردیده، خوان رنگین صحبت داری و اختلاط مابین خود گسترده (۲).

عالیجاه سلطان محمد خان بامیر بی نظیر، مغالطه گردید که: رفتن شما با عیال و اطفال، طرف انگلستان خوب نیست، چرا که کار انگریزان تمام رنگریزی (۳) و فریب بازی است، و بر عهد و پیمان آنها هیچ اعتبار نیست. گلزار سخنان اهل انگلستان، از آب و رنگ ایفا عاری است.

(۱) الف، ک، ج: کاشور، که مطالب اران کاسور [قصور] تهریست در ۳۴ میلی جنوب لاهور و از آنجا تا فیروزپور فاصله ۱۶ میل است. قداحسین ص ۸۹: کاسور.

(۲) الف: گسترانیدند.

(۳) ک: انگریزی.

از قید فرنگ کسی رهائی نیافته . کسی را در قید جان
می گیرند، و کسی را به سیاحت و تماشای ولایت ها، سیار
فضای ولایت مرگ مسازند . ازین قسم چند در چند عالیجاه
مذکور با سیربی نظیر، سخنان سان نموده . لیکن امیربی نظیر
قبول نکرد، بلکه در جواب بعالیجاه موصوف مخاطب شده، که
شما هرگز درین مقدمه^(۱) ما که از تقدیرات ازلی است [راه]
نیابید (۲) و بر طبق مضمون : [ابیات]

چون قضا آید نماند فهم را

کس نمیداند قضا را جز خدای

چون قضا آید فرو پوشد بصر

تا نداند عقل ما پارا (۳) ز سر

زان امام المتقین داد آن (۴) خبر

که اذا (۵) جا القضا عمس البصر،

بهر صورت من بخوشی خود میروم، ما را کسی از انگریزان

بجلادت و مردانگی خود گرفتار نکرده : [مصرعه]

صید را چون اجل آید سوي صیاد رود .

(۱) الف : درین امور ما .

(۲) الف : نیابند .

(۳) الف : ما را از سر .

(۴) ک : دادن خبر .

(۵) یعنی وقتی که قضا آمد، چشم کور شد .

من بهای خود ، بدام صیاد آمده ام [مصرعه] :

بیدل نیم هنوز بینم چه می شود ا

— يَفْعَلُ اللهُ مَا يَشَاءُ وَيَحْكُمُ مَا يُرِيدُ — (۱).

ناز عالیجاه سلطان محمد خان دامیر گفت که قبایل خود را در اینجا بگذارند (۲) ، امیر قبول نکرد .

بعد امیر از آنجا تشریف فرمای [جانب] فیروزپور و از فیروزپور رونق افزای دارالامان لودیانه گردیده . و صاحبان عالیشان ، حرم محترم اولیای دولت را که در عمارات عالیه نشسته بودند ، آنها را بیرون کشیده ، منسوبان و متعلقان امیری نظیر را در آنجا ، جای اقامت دادند .

بعد از چند یوم محترم اولیای دول و بندگان زمان شاه (۳) معه دو پلتن سکندر برنس صاحب روانه ولایت خراسان نمودند . و بعد روانگی آنها تمام عمارات و مکانات اولیای دولت تفویض امیر بی نظیر نمودند ، که معه جمیع متعلقان و منسوبان در آنجا هم آغوش شاهد آرام ، و از کوح مکان آمایش پذیر گردیده . از آنجا که می گویند که شصت هزار فوج انگریزان : سی هزار از احاطه بنگاله و سی هزار علاقه [بمبی] بدون عمله و فعله ، طرف خراسان رفته بودند ، از آن جمله هفت هزار زنده مجروح و مفلوک پس آمدند و باقی افواج همه در آن سر زمین

(۱) قرآن ، الحج ، ۱۳-۱۸ ج ۱۷ .

(۲) الف : گذرانند .

(۳) زمان شاه بن تیمور شاه برادر شاه نجاع که کور کرده شده بود .

رک : تعلیق ۳ .

بی گور کفن، چون گوره خر نر باد فنا رفتند. (۱) از اینجا (۱) که سرکار انگلیسه بهادر جوایبی معشوقه^۲ زر میباشند، هر جا که ملک زر خیز می بینند (۲) بدست می آرند، و در (۳) ملک خراسان چه خیر دیدند؟ و از کشت زار خراسان چه حاصل برداشتند؟ و بر طبق مضمون: [بیت]

بیچاره خر آرزوی دُم کرد

نا یافت دُم و دو گوش کم کرد

نقص خزاین بی شمار یکطرف، و زوال فوج دیگر طرف. آخر از خراسان چون خر خروشان، بی نیل مراد پس آمدند! امیران سند را غافل و بی سر و سامان دیده و از تنبلان شاه عباس و لعل شهباز دانسته، در طرفه العین، فوج مفلوک ملک سند را گرفتند، که شرح آن بوقت موقع بیان [نموده] خواهد شد. جائیکه زور است (م) ۰۰۰ حساب! در حال باز سر گذشت. عالیجاه شجاعت دستگاه، شهنشوار میدان دلاوری، یکه تاز عرصه بهادری، سردار محمد اکبر خان خلف الصدق امیر

(۱) الف: چونکه سرکار.

(۲) الف: زر خیز باشد. (۳) الف: و از ملک.

(م) در اینجا فحش است از ک حذف کرده اند. در الف، ج

موجود است.

دوست محمد خان، و امراي جلادت پيراي عاليجاه عبدالله خان
 اچکزئي غازي، و ديگر امراي کابل بيان نموده ميشود .
 هست (۱) اين قصه داستانِ عجيب

بهره بردار زين بيانِ عجيب
 عقل بايد که نکته گوش کند
 مرد بايد که جرعه نوش کند (۲)

(۱) الف: اينست قصه [؟] .

(۲) اين ابيات در الف درهم و برهم است از ک، ج، صحيح آن
 نوشته شد . راجع به عبدالله خان اچکزئي رک: تعليق ۲۱ .

در بیان مکناتن صاحب که بموجب فرمان
جناب ملکه انگلستان مستعد فرمان فرمائی
هندوستان گردیده

[و] خوشی ها نموده، و در باب گرفتاری بعضی امرای کابل

تدابیر در خاک می نمود [و] اولیای دولت، دولت

مصلحت نموده و در چاه نیت خود افتاده

وزیر اعظم قلم، که ناظم مهم نکتہ پروریست، در
انتظام مهم این مدعا چنین (۱) بیان مینماید که: هرگاه
اهالی سرکار انگلیسه بهادر، اولیای دولت را بعد این خرابی
جنگ های عظیم بر سریر سلطنت کابل جلوس دادند، امیر بی
نظیر دوست محمد خان غازی را به بیدلی و ناخوشی تمام روانه
هندوستان نمودند. امرای کابل و گرد و نواح آن رعایا،
همگی مطیع و فرمان بردار حکم اولیای دولت و اهالی انگلیسه
بهادر شدند. سرکار اشرف همایون اعلی، عالیجاه مکناتن
صاحب بهادر را وزیر اعظم (۲) خود مقرر نموده، بخلاعه فاخره
وزارت سرافرازی یافت. و انتظام مهم ملک داری دارالجنه کابل،

(۱) الف: مدعای خوش بیان.

(۲) الف: وزیر معظم.

همه تفویض صاحب مدوح نموده و انکشاف عقود تمام مهام، موقوف برای افلاطونی صاحب مدوح گذاشته، و خود بدولت بر سریر سلطنت، هم آغوش شاهد استراحت بود. قانون مدعای خود را به نعمات تدبیرات مینواخت، و از گوش مالی نغمه طرازان قضا و قدر غافل، که از پس پرده تقدیر چه آهنگ‌ها بر می‌آیند!

افواج بحر امواج انگریز که در مهم خراسان در عرض راه زهرِ سختیها چشیده، و شداید مصیبتها دیده بودند، در ایام سلطنت اولیای دولت، چند مدت در کابل آسیای پذیر گردیده، از تناول اقسام طعام از گوشت پلو و لوزینه و فالوده و کباب و غیره گوناگون فواکها از قسم انگور صاحمی و خلیلی و خایه غلامان و کشمش و لعل و غیره که از چهل قسم میبایند، نهایت شیرین کام گردیدند. و استخوان‌های اعضایی آنها، که سوخته فلفل سرخ و چپایی و دال هندوستان بودند، در عرصه اندک، قوی اندام شدند، و از لاغری روی بفرهی آوردند، و از دال و چپاتی هندوستان نادم و بزبان حال میگفتند (۱):

توبه کردم ازین چپاتی چار

و قینار بقتنا عذاب النار (۲)

غرض در آن ایام، دور حکم اولیای دولت و صاحبان عالیشان گردیده. کسی را از رعایا مقدور نبود، که انحراف حکم ورزند.

(۱) ک: میگویند

(۲) یعنی = خدایا ما را از عذاب آتش نگهدار! قرآن، البقره، ۲۰۱ ج ۲

از آنجا که افواج انگریز و صاحبان افواج، بمقتضای اینکه
 "زن کابل بی یار نیست و آرد پشاور بی جوار نیست" این
 نغمه از نئی زبان مردم شنیده، شب و روز توسن آرزوی نفس
 نافرجام خود را در میدان شهوت پرستی میراندند، و شراب
 بی شرمی مینوشیدند، و از مهمیز کاری چابک سواران عرصه
 انتقام که "هر عمل (۱) اجری و هر کرده جزائی دارد" غافل
 رفته رفته در سینه یک هزار و دوصد و پنجاه و نه (۲) [۱۲۵۹]
 هجری از وقوع این چنین واقعات شنیعه در گلزار دولاب سلطنت اولیای
 دولت، باد خزان خرابی و زوال در وزیدن آمده، که شرح آن
 نوک ریز خامه ندرت نکار میگردد:

که درین آوان، فرمان عالیشان ملکه انگلستان، موسومه
 لات مکنتان صاحب بهادر وزیر اعظم باین مضمون، شرف صدور
 و عز نزول یافت که: از مهر رسیدن ایشان باتفاق شاه فلک
 استباه در کابل، آنچه کوششها (۳) و جان فشانی که
 در این مهم کابل نموده اند، همه بر رای ملکه جهان آرای،
 پرتو ظهور افکند. و حسن اوصاف ندایر و مراسم نیک تجویز،
 که از فکر رسا و هوش و ذکا، درین مهم بکار برده اند، از
 تحریر و تقریر خارج است. درخور این خدمت لایقه، خلاع فاخره منصب
 فرمان فرمائی دار الحکومت و تمام ممالک هندوستان، مادام الحیات

(۱) الف: که هر عمل خرابی کرده جزائی دارد.

(۲) کذا در هر سه نسخه، ولی صحیح آن ۱۲۵۸ هـ است که درین سال
 قیامهای ملی در کابل آغاز یافته بود.

(۳) الب: کوششها و سرجوشی و جان فشانیها.

در بارهٔ ایشان عنایت و مرحمت گردیده است. لازم که بملاحظهٔ فرمان هذا از کابل بجلدی روانه شده بر عهده خود مامور شوند، که سرکار ملکه از حسن خدمت ایشان نهایت خوشنود خاطر و رضامند می باشد.

مکاتبن صاحب بهادر بصدور فرمان مذکور از بن سرور و ابتهاج در پراهن انبساط و نشاط نمی گنجید، و بلبل زبان را در گلزار این اسعار مترنم می ساخت: [شعر]

ای [خلق] جهان اسروز مبارک بمن دهی

شکر خدا که مرا بخت مددگار شد (۱)

و تقارهای شادمانه بلند آواز نمودند، و طنبور خوش خوش حالی نواختند، و از شادی مرگ خود خبری نداشت، که نوب نوازان قضا و قدر، در عالم اسرار نقارهٔ مرگ او می نواختند. غرض تمامی صاحبان افواج، بوزیر اعظم، از صدور فرمان، مبارک بادی ها (۲) میدادند و این مصرع می خواندند. [مصرع]:

بتو این مسند شاهانه مبارک باشد

مگر اولیای دولت به سبب روانگی وزیر اعظم در بحر تفکر و اندیشه فرو رفته. وزیر اعظم، عالیجاه مستر پرنس صاحب بهادر که سردر هوشیار و دانشمند و معزز در افواج انگریز بود، او را به پیشگاه حضور احضار داده، احوال صدور فرمان ملکهٔ انگلستان، و روانگی خود بیان نمود، و هم او را بر عهدهٔ وزارت

(۱) کذا... ولی نظم نیست، وزن عروضی صحیح ندارد.

(۲) که: مبارک باوی میدادند [؟].

خود مقرر نموده گفت: که بعد دو روز روانگی [ما] جانب
[بمیثی] خواهد شد.

لیکن یک خطر و واهمه در دل ما هم رسیده است. اگرچه
تمام رعایا و سرداران کابل و غیره، در سلطنت اولیای دولت
بسیار خوش و رضامند میباشند، مگر بعضی امرا در پی فتنه و فساد
ساعی هستند. مبدا بعد روانگی من کدام خلل و فساد برپای
گردد، که زوال دولت سلطنت شاه بعمل آید. در این
صورت مناسب همین است، که شما در حضور اولیای دولت
رفته، در خلوت خاص که متنفس حاضر نباشد، از طرف ما
بعد ادای مراسم آداب، بحضور اولیای دولت عرض نمایند،
که اگر حکم قضا شیم نافذ گردد، که سرداران کابل را
گرفتار نموده، همراه خود طرف هندوستان گرفته بروم.

خصوصاً عالیجاهان عبدالله خان اچکزائی و امین الله خان
لوگری و شمس الدین خان برادرزاده امیر دوست محمد خان
که نامبردگان همیشه در فکر زوال سلطنت اولیای دولت
میباشند. چون ماندن عالیجاهان مذکور در ولایت خراسان
مقرون مصلحت نیست، از آن [رو] بردن آنها جانب
هندوستان بهتر و انسب میباشد، که ماده فتنه و فساد کلی
هستند. بعد رفتن عالیجاهان مذکور، هیچ رخنه خرابی و
فساد در اساس دولت سلطنت، راه نخواهد یافت.

چنانچه عالیجاه برنی صاحب بهادر، بموجب حکم مکناتن
صاحب وزیر اعظم، به پیشگاه اولیای دولت شرف استیلام

یافته، در خلوتِ خاصِ تمامِ سرگذشتِ عالیجاهانِ مذکور
بسمعِ اشرفِ اعلیٰ رسانیدند.

اولیایِ دولت، بعدِ اصفایِ سرگذشتِ مذکور، عالیجاه
برنس صاحبِ بهادر را حسبِ دستورِ خلعتِ فاخره عطا نموده،
امر کرد که جوابِ این سخن، بعدِ مشورتِ بوجهِ احسن داده
خواهد شد. عالیجاهِ مذکور از حضورِ اولیایِ دولت، شرف
ارتعاض حاصل نموده، پیشِ وزیرِ اعظم آمده تمامِ احوال را
بیان نمود، وزیرِ اعظم چشمِ انتظار بر صدورِ جوابِ اولیایِ
دولت داشت.

در بیان جنگ نمودن عالیجاه عبدالله خاں اچکزئی با فوج انگریزان

و شهید شدن [عمو زاده] عالیجاه مذکور

فرمان فرمای قلم ، که ناظم مهمان ولایت سخن ورست ،
در تسخیر [حصار] این مدعا چنین بیان مینماید که : هرگاه
عالیجاه برنس صاحب بهادر ، از آستان فلک بنیان اولیای دولت
شرف ارتخاص یافته ، از مجلس خلوت روانه گردید ، اولیای
دولت جمیع (۱) سرداران کابل را بحضور اشرف ، حکم احضار
داده امر نمود که : تجویز و صلاح عالیجاه مکاتبات صاحب در
گرفتاری ایشان و بردن (۲) شما را همراه خود جانب هندوستان
کماحقه میباشد ، و درین باب حکم اجازت از حضور ما میخواهد ،
لیکن هنوز از سرکار اشرف باو حکم نافذ نگردیده . سرداران
مذکور هرگاه این کلام وحشت انجام ، از زبان گوهر فشان
اولیای دولت بگوشت هوش شنیدند گستاخانه راست برآست ، از
قانون زبان همین نغمه نواختند که :

ای باد صبا این همه آورده تست !

مایان (۳) طایفه انگریزان را هرگز نمی شناسیم و نمیدانیم

(۱) الف : تمامی . (۲) الف : بودن .

(۳) الف : ما بان طایفه رندان نمیباشیم [؟]

که از کجا هستند و کیستند؟ سرکار اشرف سالهای سال آواره و پریشان، از اتصال معشوقه دولت سلطنت کابل بودند، و امیر بی نظیر بزور شمشیر خود ولایت خراسان میخورد. و بر ایلات و الوسات هیچ اعتبار نداشتند و ما سرداران (۱) فقط بدو انگشت کاغذ دست خط خاص، از امیر بی نظیر دوست محمد خان رخ تافته، سرکار اشرف را معه صاحبان انگریز و فوج در کابل آورده بر سریر دولت سلطنت جلوس دادیم.

الحال این سزای مایان است، که هر روز از نسایم فریب بازی انگریزان یک نو (۲) شکوفه بدنامی متبسم میشود. هر گاه همین حالت است، پس عنقریب از عورتان (۳) کابل میمون ها متولد خواهد شد. هر گاه در سلطنت و حکمرانی سرکار اشرف، باین همه دولت و بلند ناموسی، چنین گلهای بدنامی شگفته شوند، هر آینه از گلزار حیات و زندگانی چه حظ! غیر (۴) زرد روئی و شرمساری بر طبق مضمون، [یت]:
گلشن ناموس هر کس را نباشد آب و رنگ

زندگانی بر سرش باشد گل شرمندگی
اولیای دولت هر گاه این نحو سخنان، از سرداران کابل شنید، آه سرد از دل پر خون [خود] کشیده با ما در جواب امر نمود که: از دل جراحت منزل سرکار اشرف خبر ندارید،

(۱) ک: و ما برادران [۹]

(۲) ک: یک نوع.

(۳) عورت = زن.

(۴) الف: عین زرد روئی.

که سرکار اشرف، این قدر تابعداری و فرمان برداری انگریزان که بینمایم از دلِ خوش است؟ و شب و روز محکوم حکم چوکی بهره آنها میباشم، لاچار سوختن و ساختن است! اما چه فایده که "آن قدح بشکست و آن ساقی نماند" و آن دکان برچیده شد، و آن دتر گاو خورد، و آنچه دیدی از دست رفته. مردان کاری صاحب غیرت و حمیت از خراسان مردند و رفتند! در حال کس از مردان اهل غیرت (۱) و ایمان دار بنظر نمی آید، و الا سرکار اسرف خوش نیست، که در ولایت اهل اسلام، حکم نصرانیان نافذ باشد. خانه نشینی بی بی از بی چادری است نه از مستوری! چه باید کرد؟ جای افسوس هزار افسوس است! و الا این شمشیر سرکار اشرف شمشیر اسلام است! هر که صاحب همت و غیرت باشد، بسم الله این گوی و این مدان باید بردارد. بلکه مبلغان کلی بجهت اخراجات غازیان بطریق اخفا از خزانه خود خدمت میکنم، لیکن بشرطیکه افشای این راز نگردد، مبادا گرفتار آییم. سرداران خراسان هر گاه این کلمات از زبان گوهر فشان اولیای دولت شنند، یکبارگی دیگ حمیت و غیرت سرداران مذکور از آتش ایمانی در جوش آمده، از پشگاه شاه رخصت گرفته، بجای و مکان های خود آمدند.

چون خسرو زرین قباى آفتاب، بر سریر مغرب زمین جلوس فرما گردیده، و وزیر مهتاب باقواج کواکب و سیاره، در عرصه

سپهر جلوه نما شده، تمامی سرداران (۱) خراسان هریک عالیجاهان عبدالله اچکزائی و نائب ملا مومن خان غلزائی و امین الله خان لوگری و شمس الدین خان بارکزئی و گل محمد خان و عبدالعزیز و محمد شاه خان سلیمان خیلی و اسکندر خان بامیزائی و عبدالسلام خان قوقلزئی و غیره خوانین باهم مانند پروین در سپهر وفاق (۲) جمع آمده، شمع صلاح و مشورت را در محفل مصلحت روشن نموده، در میان خود قسم کلام الله نموده متفق شدند، و در قتل و قتل افواج انگریز و عالیجاه مکاتن صاحب کمر همت و اتفاق محکم بستند.

بعد این همه اتفاق، همین مشورت کردند که: اولاً از طرف خود متحرک سلسله بدی و بدکاری نسبت بانگریزان [شدن] مقرون مصلحت نیست (۳) ! باطن که کدام حرکت ناهنجار و رفتار بد کردار، از جانب انگریزان صورت وقوع یابد، بعده اختیار مایان [است] هر چه که در پاداش آن روا داریم سزاوار است.

بعد این مصلحت از انجا که — إِذَا أَرَادَ اللَّهُ شَيْئًا هَيَّيْهُ
 اسبابه — (۴) از قضا کردگار همان شب [یک] نفر جاریه

(۱) الف، ج: سرداران. ک: برادران [۹].

(۲) وفاق = برابری و همراهی.

(۳) الف: نسبت بانگریز شد مقرون نیست [۹].

(۴) مقوله عربیست یعنی وقتی که خدا چیزی را بخواهد اسباب آنرا نیز مهیا گرداند. ک: اسبابها.

عالیجاه عبدالله خان اچکزئی گریخته، در کوتی عالیجاه جنرل اسکندر برنس صاحب بهادر رفته متواری گردیده.

چون عندالاستفسار بعالیجاه سردار عبدالله خان معلوم گردید که کنیز بی تمیز در سرائی صاحب ممدوح میباشد. در این صورت نهایت در مقام خشم و جوش و خروش آمده، هماندم بهر ملازم (۱) خود، جانب صاحب ممدوح فرستاده استدعای کنیزک نمود.

صاحب معظم الیه صاف انکار کنیزک کرد، بلکه معتبر مذکور را ناغواى (۲) غرور حکمرانی و خمار باده بی پروائی، از سرای خود بضرب آسیب ها بیرون کشانیده، و سخنان ناشایسته و کلمات ناپایسته گفتش گرفت.

معتبر مذکور لاچار لب گزان خشم کنان پس آمده، و صورت واقعه را بعالیجاه عبدالله خان، بی کم و کاست بیان نمود. عالیجاه موصوف، بشرط شدن این صورت واقعه از خود بی خود (۳) شده، از روی دل سوختگی تمامی سرداران رفقای خود را پیش خود طلبانیده، همین صورت واقعه بیان نموده گفت: که الحال اتمام حجت (۴) مایان گردیده، و حرکت نا صواب، از جانب انگریزان سر زده است، که دست تظلم را در پرده دری هر خاص و عام دراز کرده اند، "بازی نازی با ریش

(۱) الف: هماندم ملازم معتبر خود جانب.

(۲) ک: باغوری غرور [؟].

(۳) الف: از خود بی هوش شده.

(۴) الف، ک: اتمام صحبت [؟].

بابا هم بازی" اگر تدارک این کار کنیزک که گائیدن کنیزک به غسل نمی ارزد، نکردیم، پس انگریزان بی باک، [خر] آرزوی خود را در میدان سفاهت خواهند تاخت، و در عرصه اندک تمامی سرداران را گرفتار و اسیر قید فرنگ خواهد نمود.

من بتوکل علی الله میروم، و علم محمدی علیه الصلوٰۃ والسلام برپای کرده، غزائی مینمایم. اگر بیاری ایزد باری جل "شانه و اعانت احمدی، بر اعدای دین مظفر و منصور شدیم فهوالمراد، اگر از خوان شهادت غذائی نوش جان نمودیم، پس از مواید بر فواید — [وَتَجَاهِدُونََ فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنفُسِكُمْ ذَالِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنتُمْ تَعْلَمُونَ— الخ (۱)] حظ تمام حاصل خواهیم نمود، و ازین بی آروئی و بی ننگی طایفه انسانی را زندگانی حرام است.

هرگاه عالیجاه سردار عبدالله خان همین سر گذشت مقدمه کنیزک مذکور، سرداران کابل بیان نمود، همانوقت عالیجاهان نایب ملا مومن خان غلزئی و امین الله خان لوگری که از ایام صغر من بار وفادار عالیجاه عبدالله خان بودند، کمر همت و شجاعت بر غزا قائم بسته، مستعد جهاد شدند.

روز (۲) دوم پیش از طلوع آفتاب عالمتاب، عالیجاهان بمدوح باهم متفق گردیده، وفدوی عساکر عمله از جوانان شایسته جنگ

(۱) قرآن، الصی، ۱۱ ج ۲۸.

(۲) این قیام ملی بتاريخ ۱۷ رمضان ۱۲۵۸ مطابق ۲ نومبر ۱۸۴۱ ع آغاز یافته بود، و موهن لال مینویسد که ساعت ۷ صبح خادمه در اطاق مرا زده فریاد برآورد "آغا! شما خواب هستید و شهر چپه شد" [— حیات امیر ۲-۱۰۳۰].

آزموده جان باز شمشیر زن نیره انداز، به همراه رکابِ نصرت مآب خود ها گرفته رخ نهاد بر کوتی برنس صاحب بهادر شده، چون نقطه (۱) بر کار سخت محاصره نمودند و آتش جنگ و جدال را در اشتعال (۲) آوردند. آنچه که سپاهیان بر کوتی صاحب مدوح مقرر و حاضر بودند، همه را از حملات دلیرانه و جلالت بهادرانه زیر تیغ پیدریغ خود کشیدند. و در این مقابله عمو زاده^۳ عالیجاه سردار عبدالله خان عازم دارالجنان گردیده جرعه^۴ ریحی (۳) از جام شهادت نوشید.

ارانباج که در آن هنگام نغمه^۵ این جنگ جنگ در شهر کابل بگوش هر خاص و عام رسده، مردمان کابلی که در اصل بشور پشت مشهور و معروف میباشند، این چنین روز غزا چون غذا از خوان احسان خداوند جهان، بدعوات سحری و زاریهای نیم شبی میخواستند. بمجرد شنیدن این نغمه^۶ دلکشا، هماندم مردم کابل از خاص و عام و اهل بازار، دکاکین خود را تخته نموده، سلاحها بسته، از هر چهار طرف دویده دویده نعرهای "یا چهار یار، یا چهار یار" زده، بر کوتی برنس صاحب، چون ملخ ریختند.

درانوقت برنس صاحب در حرم سرای با معشوقه^۷ خود، در حمام بحوض عشرت نشسته، دیگ مهر و محبت از آتش خوش وقتی

(۱) الف، ک: نکته [۹].

(۲) اشتعال = شعله زنی.

(۳) ریحی = می.

بجوش آورده، گرمابه^۱ صحبت از اختلاط رنگین ساخته [از طاس
انتعاش] آبِ فرحت بر سر ریخته، از کیسه^۲ الفت و سنگ^۳
محبت سراپای اعضای خود را پاک و صاف می نمود.

در این اثنا غازیان نصرت توأمان، از روی دلیری در
سرای صاحب مدوح جلوه ریز گردیده، کنیزک^۴ مذکور را
و دومیم صاحبیه که معشوقه^۵ دلخواه صاحب مدوح بودند، معه
صاحب بهادر، از حمام بیرون کشیده، [در جامه کن] جامه^۶
زندگانی آنها از پرش بضرب شمشیرها کشیدند (۱)، و داخل
گلخن مات نمودند. آنچه که اسباب از نقد و غیره در کوتی^۷ مذکور
افتاده بود، همه را غازیان بغارت بردند. و هر یک دامن دامن
مبلغان سکه کمپنی که عجب نغمه^۸ شرنگ شرنگ داشت،
صنادیق شکسته، پر نموده، رفتند.

چون غازیان جلادت نشان، بعد اتمام کار برنس صاحب
بهادر، بر کوتی^۹ بخشی جان سین صاحب که از گدام و خزانه
مالا مال بود، جلوه ریز گردیده، در یکدم نتاراج و غارت بردند.
هر که از صاحبان انگریزان در شهر کابل توقف داشتند،
بملاحظه^{۱۰} این حالت، افتان خیزان نفس زنان بهرادر مشقت و
خواری گریزان از کابل برآمده، خودها را در چهاونی رسانیدند.
چون جناب مکناتن صاحب وزیر اعظم ازین واقعه^{۱۱} هایل و
طوفان بلا انگیز خبر شده، هوش و حواس خود باخته، از بس
خوف و هراس، مانند بید پر خود میلرزید. در این صورت

(۱) الف: کندیند.

[خبر] غزا و جنگ، در اطراف و اکناف کابل منتشر گردیده. هزارها غازیان دسته دسته از هر چهار طرف آمده، در نزد عالیجاه سردار عبدالله خان غازی جمع شده، هدم غذایی بخوان غزا شدند.

مکنتان صاحب همانوقت حکم بر تیارگی فوج بنا بر مقابله داده، یک قطعه عرضی فوراً مشعر حال اشتعال نوایر جنگ و جدال و کشته شدن برنس صاحب بهادر، که سر دفتر دیوان معارک بود، نوشته به پیشگاه اولیای دولت عرض نمود.

مضمونش این بود که: هر گاه امروز این آتش فتنه و فساد، انظفا پذیر نشده، پس حرامی کلی و بر بادی رعایا و ویرانی کابل متصور. و هم سرکشان روز بروز جمعیت گرفته، بمقابله اولیای دولت خواهد پرداخت. سرانوقت دفع این آتش فتنه و فساد بسیار دشوار خواهد شد. انسب (۱) آنست که: بهر تدبیری باین وقت سرکشان را گرفتار کرده در قید نگاه دارند.

اولیای دولت چون از مضمون عریضه صاحب مددوح مطلع گردیده، هماندم خوانین خود را حکم داد که: شهزاده فتح جنگ را همراه خود گرفته رفته رفع این فساد نمایند. هر گاه محاربان (۲) در قهایش آمدند فهوالمراد، و الا گرفتار نموده، در حضور حاضر نمایند.

(۱) آنسب = مناسب تر.

(۲) الف: محاربین.

از آنجا که شهزاده^۱ مذکور حسب الحکم اولیای دولت، دو چهار صد سواران و دو پلتن و چهار ضرب توپ [به] همراه خود گرفته، نزد عالیجاه عبدالله خان اچکزئی و امین الله خان لوگری و غیره محاربین رفته، ابواب سواعظ و نصایح بر رخ عاقبت اندیشی آنها کشاده. بسیار فهمایش نمود و لیکن مؤثر نیفتاد.

اگرچه در ظاهر اولیای دولت، متابعت حکم صاحبان افگریز [بجای] نمود، اما در باطن با مجاهدان (۱) سازگاری داشت. آخر رفته رفته آتش مقابله و مقاتله مابین شاهزاده^۲ مددوح و سرداران مجاهدین شعله ور گردیده. غازیان شهاست اندیش و بهادران شجاعت کیش، یکبارگی بر شهزاده، حمله آورده، هزیمت دادند.

و عالیجاه محمد شریف خان ضبط بگی دران میدان، نشریف فرمای دارالبقا گردیده. شهزاده^۳ مذکور بر اسب تیز رفتار، روی در فرار نهاده، سراسیمه داخل قلعه^۴ بالا حصار شده، ابواب قلعه^۵ مذکور مسدود ساخت.

چون اولیای دولت ازین حال واقف شده، در ظاهر خشمگین و در جوش و خروش آمده، بجهت رفع این فتنه و فساد، دیگر (۲) هم تدبیرات بسیار نمود، لیکن پیش نرفت. بعد بطرف مکناتن صاحب بهادر نوشته فرستاد که: سرداران کابل، رشته اطاعت و فرمان برداری سرکار اشرف از چند جای

(۱) ک : با مجاهدین. ج : ندارد

(۲) ک : و مکرهم تدبیرات. ج : مانند متن.

گسیخته، در مقام عناد میباشند و بالکل حکم سرکار قبول ندارند و از سرکار اشرف، الحال رفع این فتنه و فساد شده نمیتواند. ایشان را [هر] نحویکه ممکن شود، رفع شرارت و فساد نمایند، و از طرف سرکار اشرف اختیار باقی است.

— — —

در بیان رفتن غازیان جلادت نشان (۱) در قلعهٔ
مکناتن صاحب بهادر و جنگ کردن با فوج انگریز

سبازر قلم تمیز رقم، که معرکه آرای میدان سخن ورست، در
عرصهٔ این مدعا چنین جلوریز بیان میشود که : هرگاه چنین نوشته
اولیای دولت بخدمت مکناتن صاحب وزیر اعظم رسیده، همانوقت
بر نیارگی فوج حکم داد، که همه مسلح و مکمل گردیده،
توپها را بر برجهای قلعه سوار (۲) نموده، تمام فوج که بیرون
قلعه افتاده بود همراه خود گرفته داخل اندرون قلعه شده،
و دروازهٔ قلعه بند کرده حکم داد که : هرگاه غازیان افغانان
یورش بر قلعه آوردند، همانوقت توپها را شلیک نمایند و افغانان
را نگذارند، که نزدیک قلعه بیایند.

چون عالیجاهان عبدالله خان و امین الله خان غازیان دیدند،
که مکناتن صاحب معه فوج اندرون قلعه رفته، توپها را بر برج
قلعه سوار ساخته، درینصورت عالیجاهان مدح مستعد گردیده،
ارادهٔ رفتن، جانب قلعه نمودند.

در این اثنا بسبب شنیدن نغمهٔ دلکشای غزا، مردم
افغانان بهادران، از هر چهار طرف خیزان و رقص کنان، طبل
شادی و شادمانی زنان، نزد عالیجاهان موصوف حاضر آمدند.

(۱) الف : جلادت بیان . (۲) الف : قلعه برپا نموده .

چون جمعیتِ غازیان، موفوره گردیده، همانوقت عالیجاهانِ مذکور بر کوهیکه متصلِ قلعه بود، بالا رفته عَلمِ محمدی [ص] نصب نمودند. و تمامِ افواجِ غازیان زیر عَلمِ مذکور صف آرائی نموده اقامت گرفتند، و یکبارگی بجلدی تمام شلکِ تفنگ‌ها بر قلعه نمودند.

هرگاه صاحبانِ انگریزان، علیه غازیانِ افغانان ملاحظه نمودند، بعده بافواجِ خود حکمِ مقابله دادند. جنرل سیل (۱) صاحبِ بهادر، افواجِ خود بهمراه گرفته، از قلعه برآمده، در میانِ مصاف رسیده، صفوفِ لشکر آراسته، حکمِ جنگ داد. افواجِ انگریز بموجبِ حکم، شمشیرها از نیام کشیده، و عَلمِ ساخته جانبِ کوه بر غازیانِ افغانان حمله آوردند. چون نزدیک رسیدند، غازیانِ جلادت نشان بر اسبان سوار گردیده و فاتحه خوانده شمشیرهای آبدار از غلاف بر آورده، "یا چار یار، یا چار یار" کنان، و بزبانِ صدق ترجمان گویان، از بالایی کوه بزیر آمدند، و مانند دود در آتشِ جنگ پیچیدند. در یکدم صدها از افواجِ انگریز، علفِ تیغِ بیدریغِ غازیان شدند.

فی الواقعه داد شجاعت و مردانگی که غازیان درین جنگ نمودند، توصیف آن از تقریر زبان قلم بیرون است. و فوجِ انگریز بهادر نیز از جلادت و دلیری قصوری نکردند، که بسیاری از غازیان طعمه نهنکِ شمشیر آنها گردیده، جرعه نوشِ باده شهادت شدند. و هزارها مجروح و سرخ روی گردیدند.

آخر غازیان از میدان رزم پس پای شدند، و جانب کوهستان رفتند. افواج انگریز بهادر بعد از این فتح، ابواب مسرت و ابتهاج، بر چهره^۱ حال خود مفتوح ساخته آمده داخل قلعه شدند. روز دوم هرگاه مبارزه آفتاب، پای نور و ضیای، در میدان سپهر گذاشته، باز عالیجاهان عبدالله خان اچکزئی و امین الله خان لوگری در باب غارت نمودن گدام سرکاری باهم مشورت نموده، معه^۲ جمعیت لشکر ظفر پیکر، برسم ایلغار برگدام رسیده، تا محافظین گدام معارک آرای شدند. از بس آواز تفنگ ها گویا نمونه^۳ محشر برپا گردیده. آخر غازیان نصرت مند و یلان همت بلند، یکبارگی بر فوج انگریز حمله آورده، بسیاری را رهگرای مطموره^۴ (۱) نیستی نموده، تمام اسباب گدام از جنس غله و غیره همه در حیّز تاراج آوردند.

عالیجاهان مذکور بعد حصول این فتح و فیروزی، تشریف فرمای یک قلعه که متصل قلعه شاهی بود گردیده، سامان گدام مغروته (۲) در آن قلعه نگاه داشته بلا فرصت طرف قلعه^۵ صاحبان انگریز گوله های تفنگ زدن گرفت. هرگاه صاحبان انگریز دلیری و شجاعت از غازیان ملاحظه نمودند نهایت (۳) در ششدر حیرانی آمدند. جنرل سیل صاحب بهادر که مرد دانا و بهادر بود پیش مکناتن صاحب بهادر رفته عرض کرد که: اگر حکم

(۱) مطموره = مدفن و جای زیر خاک نهادن و ته خانه [غیاث].

(۲) مغروته = غارت شده، الف: مفتوحه.

(۳) الف: بنایب.

باشد که بعاليجاهان مذکور جنگ نموده قلعه را گرفته شود .
صاحب مذکور حکم جنگ داد .

بعده جنرل سيل صاحب بهادر ، فوج ظفر موج بهمهراه خود گرفته ، طرف قلعه مذکور رفته ، اولاً بعاليجاهان مذکور پيغام فرستاد ، که مناسب همين است که قلعه را حالي نمايند ، و الا بزور جنگ ، قلعه را تسخير نموده خواهد شد .

عاليجاهان مذکور گذاشتن قلعه را ناگوار دانسته ، زياده از ساقي اقامت پذير گرديده ، در اين صورت صاحب بهادر [از] هر چهار طرف قلعه را محاصره نموده ، برجهاي قلعه را بضرب اتوپا ، چون کاغذ بادې برباد داد . و از هر چهار طرف قلعه را گوله‌ها زدن گرفت .

عاليجاهان مذکور از روي مصلحت ، به جوان مردي و همت از قلعه بيرون بر آمده ، مقابله کمان متوجه کوهستان گرديدند . از آن بعد فوج انگريزان داخل قلعه شده ، تقاره فتحمندي بلند آواز نمودند ، و تمام اسباب گدام که غازيان بغاوت آورده بودند دستياب شدند .

وزير اعظم مکناتن صاحب بهادر از شجاعت و حسن تدبير جنرل سيل صاحب بهادر بسيار خوشوقت گرديده ، از روي انصاف خلac فاخره بصاحب موصوف عنايت نمود . و از اين فتح [و] فيروزي ، ابواب نشاط و اسباب انبساط ، بر چهره حال صاحبان افواج ، مفتوح و آماده گشت . بعد اين فتح مدت پانزده روز در

گلستان شهر کابل، گلهاي امن و امان از نسيم آرام متبسم
شدند، و خار شر و فساد در پاي استراحت احدي و فردي نخليد،
و کسي از سرکشان غازيان، سر سرکشي از گريبان فساد
بالا نکردند.

در بیان آنکه بعد پانزده روز عالیجاه عبدالله خان و امین الله خان

غازیان، ده هزار لشکر جمعیت همراه خود گرفته، نزدیک قلعه

بنای جنگ نمودند [و شهادت عبدالله خان اچکزئی]

غازی قلم نصرت رقم، در غزای این مهم چنین نگارش میدهد که: بعد از پانزده یوم، عالیجاهان عبدالله خان و امین الله خان معه ده هزار لشکر نصرت پیکر، همه سواران جرار کرار همراه خودها گرفته، زیر قلعه مکناتن صاحب بهادر رسیده، بنای مورچه‌های جنگ برپای نمودند. یکبارگی شلک تفتنگ‌ها بر قلعه نمودند.

جنرل سیل صاحب بمعاینه این حالت، از خدمت وزیر اعظم مکناتن صاحب بهادر، اجازت رخصت گرفته، معه شش کمپان تلنگه و سواران رساله از قلعه برآمده، بر سر کوه که عالیجاهان مذکور دیره اقامت داشتند، جلوه ریز گردیده. هر گاه غازیان نصرت توانمان، فوج انگریز را از دور دیدند، شمشیرهای خون آشام، از نیام کشیده، بر فوج مذکور "یا چار یار، یا چار یار" گویان حمله آورده، آتش جنگ شعله‌ور گردیده، غازیان تلنگها را

زیر تیغ بیدریغ کشیده، داخل فی النار و السقر نمودند (۱).
سواران فوج انگریز چون غلبه غازیان ملاحظه نمودند،
دست حیات از جان شسته، طوعاً و کرهاً بر غازیان حمله
آوردند، و قدر دو ساعت، بازار مقابل و مقاتله گرم بود. آخر
غازیان پس پای شده، و سواران فوج انگریز توپ‌های غازیان
را بدست خود آوردند.

از آنجا که درین جنگ شش کمان تلگه طعمه تیغ
بیدریغ غازیان شدند، باقی سواران رساله فوج انگریز هندوستانی،
همت و جوان مردی نموده، فتح این جنگ نمودند. جنرل سیل
صاحب بهادر از شجاعت و جوان مردی سواران مذکور نهایت
خوشوقت گردیده، هر یک را بمقدار مرتبه انعام از سرکار اعطا
نمود، [و] چند روز باز دفع فساد گردیده.

روزی بصاحبان انگریز خبر رسیده که : غازیان جلادت
نشان، در مکان ماه رو (۲) آمده علم اقامت زده، ساکنین (۳)
آنجا را می‌زنند و می‌کشند. چون مکان مذکور طرف مشرق [؟]
متصل کابل بمفاصله یک کروه بالایی کوه میباشد، چون
وزیر اعظم مکناتن صاحب هرگاه خبر مذکور شنید، بسیار خائف
گردیده، به جنرل سیل صاحب بهادر گفت که : هرگاه غازیان
در مکان مذکور استقامت گرفتند، پس دفع کردن آنها بسیار

(۱) الف : کردند.

(۲) تپه بی بی ماهرو در شمال کابل متصل آبادیهای جدید
واقع است.

(۳) الف : ساکنان.

مشکل خواهد شد. همانوقت پنج پلتن تلنگه و سواران هندوستان از رساله نو بهمرازی جنرل سیل صاحب مقرر نموده مامور مکان مذکور کرد. و در آن روز عالیجاه عبدالله خان در شهر کابل شریف داشت.

چون جنرل صاحب مدوح معه فوج انگریزی به مکان ماهر رسید، با غازیان نصرت توانان، آتش مقابلہ بر افروخته، بزدن اتواب پرداخته، چون صداهای اتواب رعد خروش، در کابل سمع عالیجاه عبدالله خان رسیده گفت: امروز جنگ عظیم واقعست. هماندم پیش عالیجاه سمس الدین خان که او کار آزمود، و گرم و سرد رورگار دیده و چشیده بود رفته، چنگ مشورت را در نوا آورده، مستعد مکان مذکور شدند.

لیکن غازیان نصرت کش و بهادران فتح اندیش، که در مکان مذکور فروکش بودند، بهمرای افواج انگریزان در مقابلہ و مقابلہ پرداختند. تا مدت دو پاس نوایر جنگ وجدال سعلہ ور (۱) بود، صداها از غازیان، شرب سہاد نوشیدند، و غم دنیا و مافیہا فراموش کردند. و هزارها مجروح و صدا [در] زد و کوب راہ عدم گرفتند. و فوج انگریز خارج از تعداد در آتش جنگ سوختند، چنانچہ میدان جنگ پر از نعش‌ها گردیده، درباہای خون جاری شدند.

آخر غازیان از میدان رخ تاب گردیده، جانب عالیجاه عبدالله خان غازی که در کابل بود پیغام فرستادند، کہ فوج

انگریزان استیلا آورده ، رسیدن ایشان ضرور است . عالیجاه مذکور بمجرد شنیدن این پیغام [راحت انجام] هماندم باتفاق عالیجاه شمس الدین خان از کابل سوار گردیده ، خود را میدان مضاف رسانیده ، باز غازیان را که پس پای شده بودند جمع نموده ، بر افواج انگریز حمله آورده ، هزارها از فوج انگریز پای مال سم اسبان غازیان جلادت نشان ، و علف شمشیر بران گردیدند .

در این کار زار قتل عام افواج انگریز شده ، توپهای انگریزان تماماً بدست غازیان افتاد . از هر طرف که غازیان شمشیرها کشیده "الله اکبر" گفته رخ طرف لشکر انگریز می نمودند ، آنها تاب مقاومت نیاورده ، روی در فرار می نهادند . و از بخت رسیده خود چون آهو می میدید می گریختند و غازیان نصرت انجام و پهلوانان فتح فرجام ، نعرهای بلند زده بافواج انگریز می گفتند که : [کجا] میگریزید ای قوم ناپکار ! لیکن فوج انگریز هرگز در مقابله غازیان هوس مقابله نکردند .

هرگاه وزیر اعظم مکناتن صاحب این حالت شکست فوج انگریز ملاحظه نمود ، از روی هوشیاری ، تمام توپهایی که در قلعه بودند همه را بر قلعه سوار نموده ، یکبارگی شلک اتواب طرف لشکر غازیان نمود . از قضای کردگار در این صدمه عالیجاه عبدالله خان غازی زخمی شده ، لیکن میدان جنگ از لشکر انگریزان خالی گردیده و عالیجاه مذکور بعد هزیمت فوج انگریز مظفر و منصور بکمال خوش وقتی معه غازیان نصرت توامان مراجعت نموده ، داخل شهر کابل شده ، بعد از ده روز عالیجاه مدوح بسبب خوردن زخم کاری ، جان بجان آفرین

داد (۱) — إِنَّا لِنَلِيْهُ وَ إِنَّا لَنَجْعُوْنَ — (۲) .

عالیجاه مدوح عجب بنده خالق العباد بوده، که از روی حمیت ایمانی و غیرتِ مسلمانی، بجهت تحصیلِ رضایِ یزدانی بکمالِ علو همت و تاکیدِ عزیمت، در معارکِ تصارا کوشیده و لباسِ استقامت در میادینِ شجاعت و شهامت پوشیده، و آبِ شمشیر بر آن مثل آب باران بهوشد، و گویِ سعادت جاودانی و راحتِ دو جهانی، به قوتِ ایمانی، از میدانِ شجاعت و جلادت بر بوده، و در ریاضِ جنان و روح و ریحان، در جوارِ ملکِ المنان رسیده، در سلکِ عبادِ مقربین و حماعه^۱ سابقین از پندگانِ خاص و مقبولان ذوالاختصاص منسلک گردید .

(۱) عبدالله خان اچکزئی در میدان جنگ بی بی ماهر و تاریخ

۱۳ نومبر ۱۸۴۱ [= ۲۷ رمضان ۱۲۵۷هـ] شهید شد . برای شرح

رک: تعلیق ۲۱ .

(۲) قرآن، البقره، ۱۵۶ ج ۲ .

در بیان آمدن سردار محمد اکبر خان از بخارا و رسیدن در کابل

و ملاقات نمودن بهالیه صاحب مکناتن بهادر و کشتن او

اکبر نامدار قلم شجاعت رقم ، به جیوش افامل (۱) تحریر بر حصار (۲) این مدعای کابل را چنین در تصرف بیان می آرد که در سنه یک هزار و دو صد و پنجاه هفت [۱۲۵۷] هجری سردار محمد اکبر خان خلف الصدیق امیر بی نظیر دوست محمد خان، بعد رفتن امیر جانب هندوستان و وقوع جنگهای سرداران کابل با قوچ اکبریزان ، بوساطت (۳) علمای بخارای شریف، از قید شاه نصرالله (۴) والی بخارا معه رفقا رهائی یافته و بخلاص فاخره سرفراز گردیده، از آنجا روانه کابل، و رفقای سردار موصوف پیشتر داخل شهر کابل شدند، و بملاقات

(۱) انامیل = انگشتان

- (۲) ک، الف : بر حصار [؟] ولی بر حصار همان بالا حصار است.
(۳) سردار اکبر خان بوساطت عم حضرت صاحب بتخاک عبدالشکور صاحب که پیر شاه بخارا بود نجات یافت [— سراج ۱-۱۶۵]
(۴) ک : نصرالدوله [؟] الف : نصیرالدوله . ولی نام این شاه امیر نصرالله بن حیدر توره از شاهان منغیتی بخارا است که از ۱۲۴۲ ه تا ۱۲۷۷ ه سلطنت کرده است . [— دول اسلامیه ص ۴۹ ، طبع استانبول]

عزیزان و دوستان خوشوقت گردیدند.

مگر سردار ممدوح در قلعه^۱ نامیان که شش هفت منزل از کابل مفاصله دارد منزل انداز گردیده. سرداران کابل بشنیدن خبر سردار محمد اکبر خان سیار خوش شدند. هماندم مراسله^۲ خودها را باین مضمون نوشته فرستادند که: از رهائی ایشان، از غم و الم رهائی یافتد، نهایت خوش شدیم، و اینچنین روز را از خدای عز و جل میخواستیم.

شکر خدا که از مدد بخت سازگار

بر حسب آرزوست، همه کار و بار (۱) دوست

باقی درینوقت مابین سرداران کابل و افواج انگریزی چنگ جنگ در نواست. و بیاری ایزد باری و استعانت احمدی [ص] افواج انگریز بسیار مغلوب و ذلیل گردیده، توان مقابله ندارند. باینوقت رسیدن سردار عالی، عین مناسب! که وقت انتقام امیر بی نظیر است! دشمن عجب مغلوب گردیده است!

سردار موصوف بمجرد ملاحظه^۳ مراسله، بجناح (۲) استعجال خود را در کابل رسانیده (۳)، سرداران و امرای عالیمقام کابل، از مقدم سردار محمد اکبر خان نهایت هم آغوش شاهد مسرت و خرمی گردیده، تماماً بجهت حصول ملاقات سردار ممدوح رفته، در حین اتصال، همین فرد از بلبل زبان بر شاخسار بیان

(۱) الف: همه کار ما درست.

(۲) یعنی بیال زودی

(۳) تاریخ وصول سردار بکابل ۸ نومبر ۱۸۳۱ ع.

مترنم میساختند :

خوش آمدي که خوش آمد مرا ز آمدنت

هزار جانِ گرامی فدای هر قدمت

لبکن اولیای دولت را از آمدنِ سردار محمد اکبر خان این قدر خوف و هراس، طاری گردیده، که تمام اعضایش در لرزش آمده، در ششدر اضطراب حیران، و چون خس در بحر اندیشه سرگردان ! که آیا الحال چگونه خواهد شد ؟

سرداران کابل در وقت ملاقات، تمام سرگذشت ستم و نعدی انگریزان، بخدمت سردار ممدوح گزارش و بیان نمودند، و استدعای استمداد و اعانت کردند .

سردار ممدوح از هر قسم و رسم، بخاطر جمعی و تسلاي سرداران کابل پرداخته . اولاً نامه بخدمت مکناتن صاحب وزیر اعظم، در خصوص کمال اشتیاق و آرزوی ملاقات و تشدید مبانی مودت و وداد، بمضمون مرغوب محبت اسلوب، بقلم اعجاز رقم آورده ارسال نمود .

وزیر اعظم بعد مطالعه نامه دلگزین جان ربای سردار ممدوح بسیار خوشوقت گردیده، در جواب رقمزده کلک محبت سلک منشیان بلاغت رقم گردیده که ما از مدتهای مزید، تشنه لب زلال اتصال ملاقات فرح افزای غمزدای محبت پیرای ذات [خاص] والا میباشیم . حمداً متواتراً متوالیاً دادار جهان را است که : از ذلت و خواری قید والی بخارا که نصیب اعدا باد، رهائی یافته، سالمأ و غانماً تشریف فرمای کابل ولایت

مالوفه گردیده اند. ازینمعنی انواع انواع گلهای نشاط، و اقسام اقسام ازهار (۱) انبساط درگلشن آرزویم متبسم و شگفته گردید.

[بیت]

برین مژده گرجان نشانم رواست

که این مژده آسابق جان ماست

لیکن ماجراهای درد اشتیاق مندی لقای جمال با کمال
و غیره وقوعات در دل بسیار داریم . الحال التماس همین است
که هر گاه از کمال عنایت و اخلاص پروری دیده آرزویم
بکمال الجواهر لقای فرحت افزای، و قدوم میمنت لزوم منور فرمایند،
بعید از الطاف سرداران و اعطاف بزرگانه نخواهد بود . چونکه
آمدن مشتاق مهجور، در کابل، بسبب بعض جهات و سرکشی
سرداران کابل، بس متعذر .

سردار موصوف بعد مطالعه اجوبه، در جواب باز نوشته
فرستاد، که هر گاه آمدن ایشان در کابل نمیشود، و اندیشه
در خاطر اخلاص مظاهر دارند مضایقه ندارد، و هر کس مصلحت
کار خود را خوب میداند .

صلاح ما همه آنست کان تراست صلاح

از دوست یک اشاره و از ما بسر دویدن

نهایت اگر بین شهر کابل و قلعه خود، کدام مکان مقرر
نمایند، که در آنجا رسیده از شهد ملاقات یکدیگر شیرین
کام شویم .

مکانات صاحب وزیر اعظم ازین معنی انگشت رضا بدیده قبول

(۱) ازهار: شگوفها .

قبول نهاده، مکانی را بجهت ملاقات، تعیین نمودند. روزِ دومِ سردار محمد اکبر خان، معهٔ چند کس معتبرینِ خود، از کابل سوار گردیده، بمکانِ مقررهِ تشریف برده. مکاتباتِ صاحب نیز با چند صاحبان در آنجا هم آغوشِ شاهدِ ملاقات یکدیگر شدند. و هلال آسا آغوشِ کشاده، بشوق و ذوقِ تمام بغل گیری مابینِ خودها نمودند.

بعد صفا و مرحبا خلوت گزین گردیدند، و در خلوتِ خاص که اغیار را دران راه نبود، شمعِ مکالمه و اقاول مدعا را چنان روشن نمودند، که پرتو آن در فانوسِ دل‌های غیری نیفتاده. لیکن اینقدر پرتو ظهور افکنده، که سردار محمد اکبر خان بوزیر اعظم گفته: که بعد ازین ماندنِ ایشان در کابل خوب نیست، و از مصلحت‌های عاقلانه بسیار دور! و انسب آنست که یکی از صاحبانِ عالیشان را نزدِ من گذاشته، خود تشریف فرمای شوند، که عین صلاح است.

هرگاه اسیر بی نظیر والد ماجدِ ما را از قیدِ فرنگ رهایی داده روانه این طرف خراسان نمودند. بعده صاحبِ عالیشان را بکمال اعزاز و رخصت داده خواهد شد. مکاتباتِ صاحب در جواب سردار مددوح گفت: بسا خوب است [مراد] ما فی الضمیر من هم همین بود، و این سخن مرغوب طبع من میباشد.

از هر چه بگذرد سخن دوست خوشتر است

هرگاه مابین وزیر اعظم، و سردار موصوف، همین صلاح و مصلحت قرار گرفت، هر کس که این سخن می شنید، زبانِ

خود را به تحسین خوانی آشنا میکردند، و تمامی اهالیان انگریز را همین منظور بود، که بتوعی باز جنگ و جدال و قتل و قتل نکردد.

مابین سردار مدوح و وزیر اعظم درین باب عهد انجام نامه نوشته شده، بعده هر دو از یکدیگر رخصت شده، مراجعت فرمای بمکان های خود شدند.

از قضای الهی در آن ایام اینقدر بارش و برف گردیده، که بسیاری سپاه انگریز که روی برف خراسان ندیده بودند، در آن برف از بس سردی، چون برف گداز شدند. و هم بسبب غارت شدن گدام، تمام فوج انگریز، از گرسنگی هلاک میشدند. و کار بحدی رسیده، که فوج مسلمین گاوان و شتران را حلال نموده، گوشت را مسلمانان [میخوردند] و پوستها را فوج هندوان تناول می نمودند.

در آن حالت پر آفت از هندو و مسلمان و مذهب و ملت هیچ فرقی نبود، صورت و نفسی رخنمای بوده (۱)، بلکه در این واردات اکثر مردم از لشکر انگریزان، داخل درک الاسفل شدند. اگر مفصل این واقعه شرح داده شود، دفتر عظیم درست خواهد شد.

فی الجمله مکناتن صاحب وزیر اعظم، بعد ملاقات سردار ملک اقتدار محمد اکبر خان، و عهد انجام داخل قلعه خود گردیده. از آنجا که بمقتضای اینکه صید را هر گاه پرتو چراغ

عمر به پایان رسد، با ضیغم، آغاز ستیزه کند. وزیر اعظم یک خط خفیه طرف امرای اولیای دولت باین مضمون نوشته فرستاد: که هر که سر سردار محمد اکبر خان بریده بیاورد، او را ده هزار روپیه از سرکار انعام اعطا خواهد شد و هم نایب کار من مقرر خواهد شد.

هرگاه امیران مضمون خط ملاحظه نمودند، فوراً بغداد را سردار مدوح، خط را بجنسی رسانیدند. سردار موصوف همان خط را پیش خود نگهداشته طرف مکنتان صاحب پیغام نمود، که من اراده ملاقات ایشان دارم، که بعض سخنان مابین مشورت کردنی است، و بدستور معهوده بر مقام مذکور قدم رنجه فرمایند.

از آنجا که وزیر اعظم از ماجرای خط خود غافل بود، اگر صورت اطلاع میداشت، هرگز برای ملاقات سردار مدوح نمیرفت، لیکن - إِذْ أَجَا الْقَضَا عَمَى الْبَصَرِ - (۱) روز دوم هرگاه، اکبر آفتاب بر کرسی سپهر اخضر جلوس نمود، و تمغ نور و ضیا، از نیام لیل کشیده، سردار محمد اکبر خان و وزیر اعظم در مقام معهوده تشریف فرما گردیده، و جرعه نوش پاده ملاقات یکدیگر شدند.

سردار مدوح همان خط را بجنسه بوزیر اعظم نشان داده، او بمجرد ملاحظه خط خود که برای امر جهت قتل سردار مدوح نوشته بود، اینقدر در هراس و اضطراب آمده، گویا طایر

(۱) مقوله عربی است، یعنی: چون قضا آمد چشم کور شد.

روحش، از نفسِ عنصری در پرواز آمده، و ملک الموت را به چشم
معاینه نمود.

سردار موصوف بوزیر اعظم مخاطب گردید که ای دغا باز -
پیوفا! و ای حيله ساز - هر جفا! زود بود که عهد و پیمان را
بجای آوردند و شرطِ مروت را بظهور رسانیدند. اراده ما همین
بود که ایشان را بحفاظتِ تمام، بکمالِ عزت و احترام از کابل
روانه هندوستان نمایم، که شما برخلافِ عهدِ انجام، در قتل
سر - من دودر بیهوده خیالِ باطله، در کاخِ دماغ پیچیده آید.
افسوس، هزار (۱) افسوس!

در دشمنی کسی کسی اینچنین نکرد

آخر چرا تو این همه در دوستی کنی!

در حال انساب آنست که همین وقت ایشان، باتفاق من
طرف کابل تشریف فرما شوند که بخوبی بجا آوری خدمات شما،
حسبِ دلخواه نموده آید.

وزیر اعظم هر گله این سخن از زبانِ بیان سردار موصوف
در گوشِ هوش شنید، هوش و حواسِ یاخته، از رشته حیات
اسید مقطع نموده، از آنجا اراده رفتن نمود، که بنوعی طایر -
جانِ خود را از پنجه شهبازِ قدرت سردار موصوف کشیده در
پرواز آید.

سردار شجاعت شعار دید، که وزیر اعظم بال گریز
می کشاید. هماندم دستِ همت را در دامن وزیر اعظم انداخته،

محرکه آزادی قتل. و قال و هشت و هشت مابین خود شدند. آخر سردار مدوح شمشیر خون آشام از نیام بر آورده، بیک ضرب سر وزیر اعظم را از تن جدا ساخته، و چهار صاحبان دیگر که باتفاق وزیر اعظم بودند، بمعاینه این حالات پر ملالت، بجهت مقابله پیش سردار مدوح آمدند.

سردار نامدار کار زار، کار هر یک را باتمام رسانیده، از غم کار زار آزاد نموده، سه نفر دیگر زنده گرفتار نموده، و سر و نعش مکناتن صاحب وزیر اعظم از آنها چون سگ دیوانه کشان کشان در کابل آورده، در چهار سطح بازار کابل، مانند دار بازان آویزان کنانید. و طنطنه اکبر غازی در شهر کابل و گرد و نواح آن بلند عالم گردیده، و هر یک از غازیان خاص و عام اهل اسلام در بازار آمده سر و نعش مکناتن صاحب را آویزان دیده، تف ها میزدند. و سه نفر که زنده گرفتار شده بودند، از آن دو نفر را سردار مدوح حکم بر قتل داده، و یک نفر مسلمان را در قید داشته. و از حصول این فتح مندی ابواب شادی و شادمانی بر چهره حال هر خاص و عام از اهل اسلام مفتوح و کشاده گردیده. و عندلیب زبان هر کس صغیر و کبیر، بر حسن تدبیر و همت و شجاعت سردار موصوف، در گلشن آفرین خوانی مترنم شد.

از آنجا که صاحبان عالی شان انگریز بهادر، سر خود را به در تدبیر افلاطون ثانی میدانند، و در شجاعت و بهادری یگانه روزگار! لیکن بعضی سرداران خراسان هیچ یک تدبیر و بهادری

صاحبان انگلیسی بهادر پیش نرفت، و چون خرد در گیل فرو ماندند. و از خراسان، خرد مدعای خود را مغلوک و مجروح و لاغر، بی حصول بار مدعا پس بردند، و داغ حسرت بر دل خود ها گذاشتند. و عورتان ولایت هندوستان را در ماتم شوهران، لباس سیاه پوشا میدند.

از آنجا که راستی و ایفای عهد و پیمان زریست رائج و کامل عیار، دیناری از آن که در جیب تصرف هر که باشد، شیرازه^۱ رساله تمکین و وقارش از کشاکش حوادث هرگز نا منظم نگردد: [بیت]

تا توان (۱) دُر صد اقت، زیور دستار کرد
سنگ بد عهدی زدن بر سر، گل دیوانگیست
گر توان کردن تفرج در بهشت راستی
میر صحرای شقاوت از خرد بیگانگیست

میتوانی تا شوی از راستی محبوب خلق
از کجی در هر نظر مردود میگردی چرا ؟

هرگاه مکناتن صاحب وزیر اعظم، با سردار محمد اکبر خان طریق راستی و ایفای عهد و پیمان میبرد، هرگز گرد خمل و هلاکت، بر دامن حیاتش نمی نشست، و آویزان چهار سطح بازار کابل نمی شد. از آنجا که کامل عیاران بوته^۲ خود مندی را لازم که بمقتضای ثبات وفا بعهد عمل نموده،

(۱) این ابیات در الف، ج مغلوپ است. تصحیح شد.

خلاف عهد و پیمان نکنند، تا مانند صاحب مدوح، آویخته
دار، به نسبت بد عهده نشوند، که - الصِّدْقُ بُنْجِي
وَالْكَذِبُ يَهْلِكُ - (۱) دلیلی است واضح .

—

(۱) مقوله عربیست بمعنی: راستی رستگاری یافت و دروغ
هلاک گشت .

در بیان آنکه بعد کشته شدن مکناتن صاحب بهادر
وزیر اعظم عالیجاه مستر پاتنجر صاحب بهادر
قایم مقام صاحب مدوح گردیده

و سردار محمد اکبر خان طرفش نوشت خواند نموده، از کابل

کشیده غارتش نمود :

چابک سوار عرصه سخوری اغنی قلم نصرت رقم، در میدان
این مدعا چنین ترکتاز بیان مینماید : هر گاه سردار فلک اقتدار
محمد اکبر خان غازی، بیاری ایزد باری، کار مکناتن
صاحب بهادر وزیر اعظم امنای دولت را بحسب دلیخواه
ناقظام رسانید، که خلعت (۱) وزارت حیات را بصد خواری
و رسوائی از برش کشیده لباس ممات را پوشانید. بعده عالیجاه
مستر پاتنجر صاحب بهادر، قایم مقام وزیر اعظم مدوح گردیده،
بر کرسی وزارت امنای دولت جلوس نمود، و زمام اختیار
تمام فوج انگلیسه، بدست اقتدار خود آورده، به تسلی و تشفی
افواج مذکور پرداخته، مستعد جنگ گردید.

لیکن بر افواج مذکور از سردار مدوح اینچنین خوف و رعب
غالب گردیده بود، که فقط از شنیدن خبر آمد آمد سردار

موصوف، سلاح حیات از تن می انداختند، لیکن امر نوکری لاجاری است، چار ناچار، پای ثبات در میدان معارک آرائی مستحکم نمودند. هرگاه سردار مدوح این خبر شنید، گفت که: سگ زرد برادر شغال (۱)، یعنی پاتنجر صاحب، الحال مالک فوج انگریز خود را دانسته، چنین خیال بیهوده مال، در دماغ ورزیده است، که اراده مقابله دارد.

همانوقت بعلقچه (۲) رفیعه ناین مضمون نوشته طرفش فرستاد که: شما را کوح نمودن از کابل ضرور، که قابل مقابله غازیان جلادت نشان نیستید! عیث خود را برباد ندهید، که سودی ندارد. مقرون مصلحت عاقلان همین است که: هر قدر اسباب و زاد و راحله، بایشان مطلوب باشد بنگارند (۳)، که مهیا و موجود نموده، برای ایشان فرستاده آید.

از آنجا که اصل مدعای سردار مدوح همین بود، که هرگاه باقی مانده صاحبان انگریز معه لشکر بود و نابود خود، از چهاونی کابل بیرون روند، پس در عرض راه، انگریزان را زنده اسیر و گرفتار نمائیم.

عالیجاه پاتنجر صاحب، بعد ملاحظه تعلقچه رفیعه سردار موصوف، بی آنکه از راه عقل و تمیز اندیشه نماید، بی تأمل، حکم کوچ فوج و لشکر خود از چهاونی کابل داد. روز دوم صاحب مذکور پیش از طلوع آفتاب، خائف و هراسان به یمن و یسار نظر کتان از چهاونی مذکور روانه گردیده. و از قضای کردگار

(۱) مثل فارسی است. (۲) ج: مراسله.

(۳) الف: برنگارند.

همان روز اینقدر برف از آسمان بر زمین باریدن گرفت، که در یکساعت یک گز برف بر زمین افتاده.

ازین آفت صماوی برف بر زمین، رفتن فوج انگریز نهایت دشوار، و چون خرمی لغزیدند، و بر جان خود از شدت سرما میلرزیدند. در این صورت سردار محمد اکبر خان غازی، معه^۱ جمعیت شایسته و سواران بایسته، بر افواج مذکور رسیده، سد راه آنها گردیده، اساس مقابله و مقاتله بر پای نمود. و به عالیجاه جنرل سیل صاحب گفت که: این وقت سرداران کابل که دولتخواه و خیر اندیشان ایشان بودند کجاستند؟ بطلبانند که ازین آفت سردار ارض (۱)، و برف صماوی ایشان را نجات و رهایی دهند، و محافظ مال و حال ایشان شوند.

صاحب مددوح^۲ جواب گفت که تمامی سرداران کابل نمک بحرام و دشمن جان مایان میباشند. سردار موصوف بمحض شنیدن این سخن، از زبان صاحب معظم الیه نهایت ترش روی و تنگی دل گردیده، غازیان نصرب توائمان همرباب فتح مآب خود را در زبان افغانه، حکم داد: "اوس وقت دمڑانی دی"، همت و کانی، "ٹول فرنگیان ژوندې و نیسی" یعنی الحال وقت همت و مردانگیست، همت بکنید! تمامی انگریزان را زنده بگیرد!

غازیان موافق حکم سردار موصوف، کمر همت بسته، از روی مردانگی و دلاوری در لشکر انگریزان هوش باخته

(۱) ح: آف ارضی.

دل سوخته کلاویز (۱) گردیده. باتنجر صاحب و دیگر صاحبان همگی هفتاد نفر و شش نسا [میم ها] خاص از صاحبان زنده دستگیر نمودند. و جنرل سیل صاحب از آنجا فراری شده رفت. و غازیان دست غارت در لشکر انگریزان دراز نمودند. فوج انگریزان نیز از روی دلیری، خوب مقابله نمودند.

در عین مقابله برف از آسمان باریدن گرفت. غازیان جلادت نشان از برف هیچ پروا نداشتند که در اصل پرورده برف بودند. مگر فوج انگریزان از پس سردی برف اکثر از دار دنیا کوچ نمودند، و آنچه که زنده مانده بودند، از شدت برف طاقف تحرک در وجود آنها نمانده و قدرت مقابله بالکل از جان آنها رفته. باقی سپاه گریخته، در مقام "خورد کابل" (۲) آمده اقامت پذیر شدند. لیکن چیزی خوراک در آنجا بدست سپاه مذکور نیامده.

چون اکبر آفتاب عالمتاب، پای نور و ضیا در عرصه سپهر اخضر گذاشته، قاصد سردار محمد اکبر خان، نزد جنرل سیل صاحب بهادر آمد، همین پیغام داد که: هر قدر صاحبان از فوج انگریزان باقی مانده بودند، همه در نزد سردار موصوف همدم خوان صحبت گرفتاری میباشند. جنرل سیل صاحب بمجرد شنیدن این خبر از مقام "خورد کابل" بهراس تمام کوچ نموده،

(۱) الف، ج: جلوه رهن.

(۲) خورد کابل در شرق کابل بمفاصله ده میل واقع است. لشکر انگلیس بتاريخ ۶ جنوري ۱۸۴۲ بدین طرف حرکت کرده بود.

روانه^۱ پیشتر گردید. لیکن از بس هراس، راه گم نمودند و بسیاری لشکر از تشنگی و گرسنگی در آن راه آخرت گرفتند. باقی مانده افتان و خیزان [و حیران] در مقام تیزین (۱) رسیدند، و قدری آرام یافتند.

جنرل صاحب مدوح از آنجا، شمشیر خود را از کمر کشاده به خدمت سردار مدوح فرستاده داد و اسان خواست. سردار موصوف شمشیر را باز نزد صاحب مدوح واپس روانه کرد و پیغام فرستاده که: شما امروز در مقام تیزین مقام نمائید، که مابین ملاقات نموده سود. صاحب مدوح از خوف جان خود توقف نگرفته، هماندم از آنجا کوچ نموده. هرگاه سردار موصوف خبر کوچ صاحب مذکور شنید، در تعقیبش (۲) روانه شده، خود را بر فوج انگریز رسانید. و غازیان شمشیرها از نیامها کشیده، بر فوج حمله آوردند. در این مقابله بسیار مقاتله^۲ افواج انگریز گردیده.

صاحب مدوح در این حالت، صورت زندگی خود را در آئینه حیات ندیده، از فوج و لشکر خود جدا شده، تن تنها پیش سردار موصوف رفته سلام نمود. سردار هیچ لحاظ نکرده، صاحب مدوح را نظر بند نمود. میگویند که چهل هزار فوج انگریز در کابل بودند از آنجمله بسیاری اسیر و دستگیر شدند.

- (۱) الف: نبران [۹] ک: نبران [۹] ج: متران [۹] صحیح آن تیزین است، که لشکر انگلیس تا ۱۳ جنوری ۱۸۴۲ در آنجا تباه شدند و بین جگد لک و خورد کابل اسب.
- (۲) الف، ج: تعاقبش.

و بسیاری دست و پای بریده در کابل ماندند. باقی همه فوج در همین لطمه بحر جنگ، طعمه نهنگ شمشیر غازیان نصرت توامان شدند. از آنجا که تسخیر ملک خراسان آسان نیست: [بیت]

درین ورطه کشتی فرو شد هزار

که پیدا نشد تخته اش بر کنار

و سردار مدوح بعد حصول این فتح و فیروزی، از آنجا

مراجعت نموده، تشریف فرمای کابل گردیده، در انتظام امور باقی مانده متوجه گردید.

در بیانِ روانه نمودن عالیجاه شمس الدین خان را طرف قلعه غزنین

و فتح نمودن قلعه مذکور، و گرفتار نمودن

صاحبان (۱) انگریزان را (۲)

صیادِ قلمِ خوش رقم، که آهوگیرِ سخنانِ صحرايِ ختنِ
نکته دانی است، غزالانِ مدعا را چنین در دامِ بیانِ می آورد
که: هرگاه سردارانِ کابل، بعد از این همه جنگها و حصول
فتح و فیروزی در دارالجنه کابل هم آغوشِ شاهدِ آرام شدند،
و در شهر کابل بجز اولیای دولت که در بالا حصار بطورِ
نظر بندی بود، دیگر از فوجِ انگریز باقی نمانده بود.

سردار محمد اکبر خان، بجهتِ تسخیرِ قلعه غزنین، که
در آنجا دو پلتن و دوازده نفر صاحبان و چهار صد سوار متوقف بودند،
عالیجاهان محمد زمان خان و شمس الدین خان را معه جمعیتِ
سوارانِ جرار بهادر کار زار، مأمورِ قلعه مذکور نمودند.

لیکن در ایامیکه در کابل ما بینِ سرداران و صاحبان انگریز،
آتشِ جنگ و جدال شعله ور بود، در آنوقت رؤسا و کدخدایان

(۱) ک: صاحب انگریزان.

(۲) این فعل در (ج) نیست.

غزنین را سخت محاصره نموده بودند. و صاحبان انگریز معه فوج در قلعه بالا حصار که اندرون غزنین برکوه واقع است اقامت داشتند، و تمام گدام و خزائن در آن قلعه بالا حصار نگاه داشته بودند. و بر آن قلعه چهار ضرب توپ کلان از اصل سوار بودند.

چون روسا و زمینداران و رعیت غزنین هر گاه خبر آمدن سردار شمس الدین خان شنیدند، از راه جرأت و دلاوری یک حمله بر قلعه مذکور نموده، شهر غزنین را بدست تصرف خود آوردند. و مردم تلنگها (۱) از فوج انگریز که بر ابواب قلعه مذکور مامور بودند، همه را بقتل رسانیدند.

صاحبان انگریز که در بالا حصار بودند، بمعاینه این حالت پورس آورده، غازیان را از شهر غزنین، بیرون کشیدند، و ابواب قلعه را بر روی خود مسدود ساختند. غازیان باز نقب زده، از راه نقب در شهر داخل شدند، و مدت چهار روز، مانین صاحبان (۲) و غازیان ناپره آتش جنگ در استعمال بوده. روز پنجم غازیان، برای کرنیل صاحب که افسر فوج انگریز بود پیغام فرستادند که بهتر همین است، که ایشان معه فوج از قلعه بالا حصار فرود آمده، بخیر و عافیت تمام روانه هندوستان شوند، و الا از راه نقب قلعه را چون کاغذ بادی بر هوا پرنایده خواهیم داد.

(۱) ک: و مردم ها از فوج.

(۲) قوماندان لشکر انگلیس در غزنی کرنیل پالم بود، که بتاريخ ۶ مارچ ۱۸۴۲ به ملیون افغانی تسلیم شد.

صاحبِ مددوح در جواب گفته فرستاد که : یک چهتی (۱)
انگریزی ما در جلال آباد، بخدست جنرل بالک صاحب بهادر
رسانیده بدستند، و تا صدور جواب آن، مقدمه جنگ و جدال را
معطل دارند. هر قدر مبلغان بایشان بکار باشند، من داده
میتوانم.

غازیان مبلغ ده هزار روپیه از کرنیل صاحب گرفته، در
تصرف خود آوردند. بعده چهتی صاحب معظم الیه را گرفته
طرف کابل، پیش سرداران کابل فرستاده دادند (۲) و عالیجاه
شمس الدین خان، بسبب کثرت برف که راه تردد سواران
مسدود بود، در اثنای راه معطل گردیده، جانب غزنین آمده
نمیتوانست. و غازیان قلعه غزنین نیز تا آمدن عالیجاه مذکور،
دست شجاعت و پای همت از (۳) میدان مقابله باز داشته،
منتظر آمدن عالیجاه مذکور می بودند.

هر گاه باریدن برف منع گردید، عالیجاه مذکور فوراً بقطع
منازل داخل غزنین شده، غازیان غزنین از آمدن عالیجاه
موصوف بسیار خوشوقت گردیدند. و تمامی غازیان غزنین عالیجاه
مذکور را افسر و سپه سالار خود دانسته، زمام تمام اختیار
بدستش دادند که : هر گاه بصاحبان انگریز جنگ میکند و خواه
صلح، اختیار دارند. میان همه تابع حکم میباشیم.

عالیجاه مذکور بدلاسا و تسلی غازیان غزنین پرداخته،

(۱) چهتی = مکوب و نامه.

(۲) رک : تعلیق ۴۹.

(۳) الف : همت اندران مقابله.

چند روز آرام گرفت، در این صورت کرنیل صاحب بهادر بسبب شنیدن خبر آمدن عالیجاه مذکور نهایت هراسان گردید. چرا که گددام هم از صاحبان بالکل تمام شده بود، کار آنها بحدی رسیده بود، که اسبان را در قلعه^۱ بالا حصار ذبح (۱) نموده میخوردند، و برف را گرم نموده آب مینوشیدند.

عالیجاه شمس الدین خان طرف صاحب مدوح پیغام نموده که: نوشته^۲ بندگان شاه شجاع الملک، بنام ایشان صادر است که تمام فوج خود را بهمراه خود گرفته، روانه^۳ هندوستان شوند. صاحب مدوح همان نوشته از عالیجاه مذکور طلب نمود، که معاينه نمايم.

از آنجا که نوشته^۴ اولیای دولت، پیش عالیجاه مذکور موجود نبود، در این صورت بدار مدار پرداخته، طرف سرداران کابل در خصوص فرستادن نوشته^۵ اولیای دولت اسمی صاحب مدوح نوشته فرستاده، که اگر نوشته^۶ اولیای دولت، در باب رفتن انگریزان از قلعه^۷ غزنین جانب هندوستان فرسیده، پس بسیار خرابی پیش خواهد شد.

سرداران کابل حسب نوشته^۸ عالیجاه مذکور در خصوص فرمان مذکور بحضور اولیای دولت عرض کردند. امنای دولت از خوف خرابی خود طوعاً و کرهاً فرمان را باسم صاحبان انگریز قلعه^۹ غزنین، نوعیکه مرضی و صلاح سرداران کابل بود نوشته داد. چون آنهمه حیل سازي و تلبیس بازی عالیجاه شمس الدین

خان بود، برای همینکه صاحبان انگریز را زنده گرفتار نماید، و تمام خزانهٔ صاحبان انگریز بتصرف خود آورد.

عالیجاه مذکور بعد از چند روز، فرمان اولیای دولت بحسب المدعای خود، از کابل اسمی صاحبان ممدوح طلبانیده، و در بالاحصار، جانب صاحب مذکور فرستاده داد.

هرگاه صاحبان، فرمان اولیای دولت را ملاحظه نمودند، بسیار متحیر و در ششدر آمدند. آخر کرنیل صاحب بعد مطالعهٔ فرمان شاه، مبلغ سه لک روپیه تقد، و دیگر اسباب هر چه که در قلعه بالاحصار موجود بود، همه را نفریض عالیجاه مذکور نمود، و خود معهٔ فوج، از قلعهٔ بالاحصار فرود آمده، مبلغ هفت هفت روپیه فی نفر بجهت زاد و راحلهٔ سپاهیان فوج خود داده، مستعد رفتن شدند.

بعده عالیجاه مذکور معهٔ لشکر خود داخل قلعهٔ بالاحصار گردیده، تمام خزانه و باروت خانه و غیره اسباب، همه بدست خود آورده، حکم ممانعت غازیان داده، که کس واحدی و فردی از غازیان در قلعه نیایند.

غازیان چون این حکم شنیدند و دیدند که عالیجاه مذکور تمام خزانه و سامان در تصرف خود آورده، و یک حبه و دیناری بکسی از غازیان نمیدهد، ازین سبب تمام غازیان باهم اتفاق نموده و کمر همت بسته، همراه فوج انگریز مستعد مقابله و مقاتله شدند، که در یکدم فوج انگریز را بر باد دادند، و مال و متاع آنها را تمام، بغارت بردند، و چند نفر از فوج مذکور

زنده اسیر و دستگیر نموده آوردند، که از آن کار مزدوری میگرفتند. و آنچه که رساله دار و جمعدار در فوج انگریز بودند، اینچنین هوائی پیدا کرده بودند، از بس غرور و تکبر، با کس هم کلام نمی شدند، بلکه جواب سلام نمی دادند. آنها انبار اسپان غازیان خراسان، بر سر افتخار خود می کشیدند، و جاروب اصطبل می نمودند.

فی الجمله بوقت مقابله غازیان، صاحبان انگریز فراری شده، در قلعه بالا حصار پیش عالیجاه موصوف رفته آرام گرفتند. مگر یک صاحب معه میم (۱) صاحب خود بدست غازیان افتاده بود، غازیان از روی سنگدلی او را به سخت ترین عذاب کشتند (۲). و باو دشنام ها داده میگفتند: خوب بخور انگور عزنین که بس شیرین است.

حاصل کلام آنکه تمامی صاحبان انگریز که پیش عالیجاه مذکور در قلعه بالا حصار رفته بودند، در قید نگاهداشته، و از کمال خوشی و فرحت فتحنامه تسخیر قلعه غزنین و اسیر و دستگیر نمودن صاحبان انگریز، جانب سرداران کابل نوشته روانه نمود که در جنگ غزنین دو پلتن و چهار رساله ترک سوار و یازده صاحبان انگریز زنده اسیر و دستگیر و باقی همه علف تیغ بیدریغ غازیان شدند.

(۱) میم = بانوی فرنگی.

(۲) الف: عذاب کشیده باو میگفتند که ای خوب بخور

عالیجاه مذکور بعد نوشتن فتح نامه در قلمه غزنین تقارن
این فتح و فبروزی بلند آواز ساخته به نظم و نسق امور آن
سرزمین و بدلجوئی غازیان و رعایا [سی] پرداخت .

در بیان رفتن سردار محمد اکبر خان جانب جلال آباد

و محاصره نمودن صاحبان انگریز را ، و کشته شدن شجاع الملک

از دست شجاع الدوله بموجب تأثیر اسم در کابل

نسایم نصرت شمایم ، از قلم مشکین رقم ، بر گلزار بیان ،
چنین در اهتزاز می آید که : هر گاه سرداران کابل از اهتزاز
نسایم عنایت ایزدی ، سرزمین کابل و غزنین و غیره قلعه جات
را از خس و خاشاک افواج انگریزان پاک و صاف نمودند ، که
یک نفس از صاحبان باقی نماند ، سردار محمد اکبر خان غازی ،
شش هزار لشکر جرّار کرّار همراه گرفته ، بجهت مقابله انگریزان
که در جلال آباد دایر بودند از کابل روانه جلال آباد گردیده ،
و در عرصه راه دیگر لشکر را گذاشته ، فقط پانصد سوار مسلح ،
مکمل پروانه [شمع] محفل جنگ ، بر کاب نصرت مآب خود گرفته
بزودی تمام ، خود را در جلال آباد رسانیده ، فوج انگریز را از
هر چهار طرف محاصره نموده . و هم دران سرزمین سنادی کنانید ،
که هر که از جماعه مسلمین مؤمنین راسخین میباشند باید که
بمقتضای مضمون کریمه - وَ تَجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ
بِأَمْوَالِكُمْ وَ أَنْفُسِكُمْ ذَٰلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنْتُمْ

تَعَلَّمُونَ - (۱) عمل نموده فوراً خودها را در این معارک نصارا حاضر نمایند .

بائر منادی دو هزار جوانان جان نثار ایمان دار نزد سردار محمد اکبر خان غازی حاضر آمدند . و مافی الضمیر سردار موصوف همین بود . نوعیکه در کابل صاحبان انگریز را زنده اسیر و دستگیر نموده ، خزانه را به یغما آورده بود ، در جلال آباد هم چنین حکمت عملی نموده ، صاحبان انگریز را بدست خود آورد ، تا آنکه امیر دوست محمد خان از قید فرنگ رهایی یابد . غرض که مدب دومه سردار مدوح ، در جلال آباد رونق افزای بوده ، بنای نقب زنی را برپای نمود ، نقب را تیار ساخته ، که در این اثنا فوج انگریز [ان] از هندوستان بنا بر کمک داخل پشاور شدند .

سردار موصوف باستشمام رایحه این شگوفه خبری طرف کابل بخدمت عالیجاهان محمد زمان خان و امین الله خان لوگری و غیره سرداران کابل نوشته فرستاده ، که فوج انگریزان برای استمداد انگریزان داخل پشاور است . ایشان را مناسب بلکه متحتم است که : بندگان شجاع الملک را بر تخت سلطنت جلوس داده ، پادشاه اسلام مقرر نموده بعلمه بعرض اشرف اقدم [اعلی] برسانند ، که امروز روز غزا می باشد ، حسباً الله کمر همت بسته ، همدم غذای خوان غزای [محمدي] شوند ، و بجانب جلال آباد معه جمعیت لشکر زود تشریف فرمای شوند .

از آنجا که از روزیکه شهزاده فتح جنگ هزیمت یافته بود، ز همان روز اولیای دولت، ابواب قلعه^۱ بالا حصار کابل بر روی مود مسدود ساخته، پای در دامن اصطبار (۱) کشیده خاموش شسته بود، و روی التفات، از سرداران کابل تافته بود، با هیچ کس التفاتی نداشت.

- سرداران کابل حسب نوشته^۲ سردار محمد اکبرخان باهم چون روین مجموع گردیده، بدروازه^۳ بالا حصار رفته، و التماس ساخته، افتتاح ابواب بالا حصار کنانیده، بشرف استیلام اولیای دولت شرف گردیده، بعده بعرض اقدس رسانیدند که: شکر پادشاه^۴ بملی الاطلاق را است، که هنوز آفتاب عالمتاب اسلام بر سپهر سلمانی ضیا بخش قلوب مسلمین و مؤمنین است، که اولیای دولت چون مهر انور، نور افزای سریر سلطنت میباشند، و الحال راده^۵ رفع ظلمت کفر و غزا باید فرمود، که موجب تزیید و شنائی آفتاب عالمتاب دین محمدی علیه الصلوٰه والسلام متصور است. و ما سرداران از قدیم غلام شاه و حلقه بگوش فرمان ردار میباشیم، و از اطاعت و فرمان برداری اولیای دولت هرگز [انحراف جایز نخواهیم داشت. حکم [حکم] از شاه از بندگان بسر دویدن است.

اولیای دولت بعد عرض سرداران کابل، در آنوقت به آری بلی پرداخته، حکم بر ارتخاص سرداران مذکور داد، و جواب صاف آنها نپرداخت. بلحاظ اینکه سرداران کابل

يکي از متعلقان امير دوست محمد خان ميباشند، و هميشه بسرکار اشرف کينه ديرينه قلبي دارند، مبادا بکدام قريب بازي و خدعه طرازي، در صورت دوستي زوال دول حياتم نموده، تمام مال دنيا را به يغما برند. و ديگر اينکه گاه باشد از اراده حق، باز صاحبان انگريز بهادر فتحياب خراسان شوند، پس از هر دو طرف از اين سو مانده و از آن سو رانده شوند (۱).

ازين قسم اين چنين خيالات بيالغه فکر و تميز خود رسانيده، از ملاقات سرداران البته ملاحظه و احتراز تمام مي نمود. و حالانکه در آن ايام پيش اولياي دولت مقدار ده هزار فوج، و دوازده ضرب توپ و خزانه بي شمار و باروت خانه بسيار موجود بود.

القصه، هر گاه اولياي دولت بحشم ملاحظه مي نمود که هر طرف غازيان، روي ايمان خود را نغازه تازه جلادت مي آرايند، هم آغوش عروس فتح مي شوند، بعده طوعاً و کرهاً بهمهرا سرداران کابل قايل صلاح و مشورت گرديده، و عهد پيمان موثق نموده، مستعد عزيمت جلال آباد شده. تمام لشکر خود را معه شاهزادگان، حکم رفتن داد. و حرم محترم خود را در بالاحصار گذاشته، بيرون کابل، بمسافت يک کروه منزل انداز گرديده. و مبلغ يک دولک روپيه نقد و پانصد طاقه دوشاله بجهت خلعت هاي سرداران برداشته، هر يک سرداران

را [بقدر] مرتبهٔ عزت، بخلاع فاخره و انعام متکاثره سرفرازی بخشید .

خصوصاً عالیجاه امین الله خان لوگری را بسیار میخواست، و مستحرم و مقرب اولیای دولت بوده . و دیگران مثل عالیجاه محمد زمان خان و غیره سرداران که متعلق و عزیز امیر دوست محمد خان بودند، عطای خلعت سرفراز نکرده، بلکه از نظری شاهانه خود انداخته، و حالانکه عالیجاه محمد زمان خان بسیار ذیجاه و صاحب عزت بود و خلفان او بسیار دلاور و شجاع . و عالیجاه امین الله خان همیشه از سردار محمد اکبر خان و محمد زمان خان در سلک ملازمان و تابعداران بود . و این تقرب عالیجاه امین الله خان بحضور امنای دولت، بعالیجاه محمد زمان خان نهایت ناگوار بود .

از آنجا که اولیای دولت بسرداران دیگر، خلایع را عطا نموده بود، و عالیجاه محمد زمان خان و خلفان او را هم بخلاع فاخره سرفراز می نمود [هر آینه] هرگز گردِ خلل و فساد، بدامن سلطنت اولیای دولت نمی نشست، و فتنهٔ خفیه پیدا نمی گردید . لیکن با میر غضبان قضا و قدر چه ستیزه ؟ روزی که اولیای دولت تمام لشکر را جمع نموده حکم داده بود، که ما بدولت و اقبال، جانب جلال آباد نهضت فرمای خواهیم شد، تمام فوج مستعد و آماده باشند .

چون اولیای دولت از کابل معه حشَم برآمده منزل انداز بیرون کابل شده، از آنجا که قاعدهٔ اولیای دولت بود، که تمام روز در لشکر تشریف میداشت، و شب تن تنها معه چند

کس پیشی خدمتان و کهاران (۱) در قلعه^۲ بالاحصار کابل تشریف میبردند. همان روز نیز همین اراده^۳ امنای دولت بود، که بوقت صبح، بعد از ادای نماز فجر، از تمام منسوبان و عیال — آلوداع^۴ سنّی و سنّک — (۲) خوانده در اردو رسیده، از آنجا لوی عزیمت جانب جلال آباد بر افراخته (۳) خواهد شد.

چون اولیای دولت را همین منظور بود، که در جلال آباد رسیده، صاحبان انگریز را طرف هندوستان روانه کرده خواهد شد، و از روی مصلحت وقت هر چه که قرار داد مناسب خواهد بود، با صاحبان انگریز نموده خواهد شد. لیکن عالیجاه محمد زمان خان و خلعان او بسبب کم نظری و کم التفاتی اولیای دولت، نهایت بددل و جگر خون و سوخته دل بودند. شجاع الدوله خلف کلان عالیجاه محمد زمان خان، که شجاع و هم اسم اولیای دولت بود چنانچه در دیره^۵ غازی خان تولد او شده بود، درانوقت اولیای دولت بزبان مبارک خود، نام او را شجاع الدوله گذاشته بود، و این تاثیر همان اسم بود که نسبت باولیای دولت بهرصه^۶ ظهور میسر شد.

حاصل کلام آنکه: عالیجاه شجاع الدوله هر گاه این حالت

(۱) کهار = یعنی حاصل تخت روان، برای شرح این کلمه رک:

تعلیق ۱۹.

(۲) یعنی خدا حافظی بین من و تو!

(۳) ک: بر افروخته.

کم التفاتی و کم نظری اوایای دولت ملاحظه نموده، بسیار خشمناک و پر شور و شر گردیده، بعالیجاه محمد زمان خان والدِ ساجدِ خود گفت که: اولیای دولت امین الله خان لوگری را که ملازم مایان بود، و غیره امرای کم پایه را خلعتها و مناصب کلان داد، و بنپایهٔ اعلیٰ میرساند، و مایان با این همه جان فشانی‌ها و خیرخواهی از عطای اولیای دولت خشک لب و محروم ماندیم، و چیزی عزت و قدر دانی مایان نکرده. اگر دستِ من رسید و قادر شدم بالضرور شاه را از سریرِ دولت سلطنتِ حیات، معزول خواهم نمود.

عالیجاه محمد زمان خان هر چند خلفِ خود را قهمایش نمود، که باینوقت مهام غزا یا افواجِ انگریز در پیش است، اینچنین خیالِ باطله از عقل دور است، و هرگز مرتکبِ این حرکتِ ناصواب نشوند. لیکن باو موثر نشد.

روزِ دیگر هر گاه، شاهِ زرین کلاه آفتابِ جهان تاب، بر سریرِ سپهرِ اخضر جلوس نمود، اولیای دولت بدستورِ معهود بر تختِ روان سوار گردید، از قلعهٔ بالاحصار برآمده رخ نهاد لشکر [گاد] گردید. در این اثنا عالیجاه شجاع الدوله پانزده نفر تفنگچی بهمراهِ خود گرفته، در عرضِ راه مخفی و پنهان نشسته، منتظر آمدنِ سواری شاه بود. هر گاه سواری شاه نزدیک آمده، عالیجاه مذکور بی محابا یکبارگی تفنگ‌ها بر رویِ اولیای دولت شلک نمود. از قضایِ کردگار، یک دو گوله تفنگ‌ها، بجانِ نازنینِ اولیای دولت خورده، از تختِ روان بر زمین افتاده،

سواران و حاملان بمعاینه^۱ این حالت چون پیادگان در ششدر-
 حیرانی آمده، مانند اسب خیز زنان، روی در فرار نهادند. در
 این صورت عالیجاه شجاع الدوله مثل فیل دمان، خود را بر
 سر شاه رسانیده، از روی جرات و جهالت و سنگین دلی (۱)
 یک ضرب شمشیر آبدار، حواله^۲ جان نازنین شاه نموده گفت:
 بده خلعت امین الله خان را! اگرچه شهباز روح پر فتوح اولیای
 دولت، بضرر تفنگ و شمشیر، در فضایی عالم بالا در پرواز
 آمده بود.

عالیجاه مذکور تمام زیورات و جواهرات و پوشاک و کمر بند
 زرین و شمشیر بار بند طلا که جمله تخمیباً از مبلغ ده لک
 روپیه مالیه بود، همه را به یغما برد. و نعش نازنین شاه را
 که بر بسترهای پشمینه و مخمل پرورش یافته بود، از پای گرفته
 بر زمین سخت سنگریزه کشیده، در انهار آب روان انداخته
 رفت. — اِنَّا لِلّٰهِ وَ اِنَّا اِلَيْهِ راجِعُونَ — (۲)

شاه مرحوم عجب بادشاه ذی جاه و عالی همت بود. تا
 آنکه سرخوش یاده^۳ حیات بود، هرگز هوای معشوقه^۴ سلطنت
 خراسان، از سرش نرفته. و چندین بار جمع آوری قشونات و
 اخراجات نموده، هزارها عالم در جنگهای مخالفین کشته و
 کشتانده، پس خیز. معرکه^۵ فرار میگردید.

و این نوبت آخرین هم هزارها افواج انگریز و لشکر خراسان،

(۱) الف: سنگدلی.

(۲) قرآن، البقره، ۱۵۶ ج ۲.

برکاب خود از عالم فنا به عالم بقا برده تن تنها نرفته . هزارها افواج برکاب خود گرفته رفته است . معلوم نیست که در آنجای در چه معرکه آرائی است ؟ و جواب (۱) سوال چه خواهد بود ؟ از آنجا که دنیا دار مکافات است . [بیت]

جهان دارِ مکافات است دارد طبع آئینه

بهر صورت که هستی، عکس خود را آنچنان بینی

چون بندگان شاه شجاع الملک ، در ایام سلطنت بهوای نفس نافرجام ، جناب میر واعظ صاحب را که از سادات عظام و علمای کرام بود ، و لکها مرید داشت ، از دغدغه زوال سلطنت خود از دست مردم اهل تشیع ، بر ناحق شهید کرده (۲) بود ، از آن رو از سریر سلطنت آواره گردیده در بدر میگشت . هرگاه اساس جمعیت لشکر وغیره سامان درست ساخته روانه خراسان می شد ، زود پرهم خورده ، روی در ولایات آوارگی می نمود ، و به آرزوی دل نمرسید . مگر این نوبت باستظهار صاحبان انگلیسیه بهادر در دارالسلطنه کابل رفته ، در بالا حصار کابل چون محبوسان بر تخت سلطنت جلوس نمود . لیکن از آنجا که اولیای دولت در سر زمین کابل یک خون ناحق از جناب میر واعظ علیه الرحمه که [از] اولیا الله بود کنانیده بود ، در مکافات آن مستقم حقیقی ، در آن سر زمین خون ریزی اولیای دولت نمود . علاوه هزارها فوج انگریز از طفیلش پرباد رفته ، از آنجا که بر طبق مضمون :

(۱) ک : و خواهد [؟] .

(۲) الف : کشتانده .

چون نهالِ ظلم را بنشانده*

دیر گیرد، سخت گیرد، خوانده*

[قط] از آنجا که در هر سری سری است، برای یک سر.

اولیا! الله چندین هزارها سر، که دوست اولیای دولت بودند،

طعمه* تیغِ بیدریغِ قتل و قتل شدند (۱).

—

(۱) راجع به تفصیل قتل شه شجاع رک: تعلیق نمبر ۵۰.

در بیان (۱) بعدِ قتل شدنِ اولیای دولت

سردار محمد اکبر خان توقفِ خود در جلال آباد مقرون

صلاح ندیده، مراجعت فرمای کابل و بندوبست

نمودن کارهای آنجا

شجاع الدوله اعنی قلم. زرین رقم که شجاع میدان سخن وزی است، در عرصه^{*} این مدعا چنین ترددات^{*} بیان مینماید که: هرگاه شاه شجاع الملک از دستِ شجاع الدوله جرعه نوش^{*} باده^{*} شهادت گردیده، همان وقت در لشکر بسیار تهلکه افتاده، و دستِ غارت دراز کردند. هر چیز که بدستِ کسی آمده از آن شده. شاه زاده خلف شاهِ ممدوح، افتان و خیزان هراسان از لشکر گاه طرفِ قلعه^{*} بالا حصارِ کابل فراری گردیده، داخلِ بالا حصار شده، و ابوابِ قلعه^{*} بالا حصارِ پروی خود مسدود ساخت.

تا مدت یکماه ابوابِ قلعه مسدود و عالیجاه امین الله خان لوگری باتفاقِ شاهزاده در قلعه متوقف بود. و عالیجاه محمد زمان خان و خلفانش معه چند ضرب اتوپ در شهر کابل دایر، و سردار محمد اکبر خان در جلال آباد بمحاصره^{*} انگریزان

(۱) این فصل در الف، ک وارد است، در ب، ج نیست.

سخت پرداخته بود، و عالیجاه شمس الدین خان در قلعه^{*} غرنین اقامت پذیر.

در این صورت جرنیل پالک صاحب بهادر بجهت کشیدن سردار ممدوح از جلال آباد، بسیار تجویزات میکرد، لیکن پیش نرفته، آخر یک کس که خاص خدمتگارش سردار موصوف بود، او را بطریق اخفا نزد خود طلبانیده گفت که: هرگاه سردار ممدوح را بقتل میرسانند (۱)، هرآنچه مبلغ دوسه لک روپیه از سرکار بشما عطا خواهد شد.

چنانچه آن کس [نحس] نحس نطمع حطام دنیا، دین و ایمان خود را فروخته، از روی نمک بحرانی، مستعده این امر ناشایسته گردیده و جنرل صاحب ممدوح چیزی مبلغ، همانوقت باو عطا کرد. و آن بی ایمان در پی قتل سردار موصوف شد، لیکن وقت فرصت میدید.

آخر یک روز گوله تفنگ به سردار ممدوح زد. از آنجا که اگرچه دشمن قوی است، اما نگاهبان قوی تر است، از قضای الهی گوله تفنگ بشانه^{*} سردار ممدوح خورده لیکن کارگر نشده، از مرگ امان یافته، امّا در اردوی لشکر سردار موصوف، آوازه^{*} مرگ سردار افتاد. باثر (۲) این آوازه تمام لشکر، روی در فرار نهاد، و سردار موصوف در آن میدان تن تنها مانده.

بعده سردار ممدوح، اقامت خود را در جلال آباد قرین مصلحت

(۱) الف: میرسانید.

(۲) الف: بشرط این آوازه.

ندیده، و هم خبر رسیدنِ فوجِ انگریز نزدیکِ جلال آباد شنیده، لاچار روانهٔ کابل شده، و در حینِ ورودِ کابل، تمامیِ سردارانِ کابل، پیشِ سردارِ مدوح حاضر آمدند، و او را سردارِ افسرِ خود مقرر نموده، حلقهٔ اطاعت و فرمان داری (۱) سردارِ موصوف، در گوشِ جان انداختند. مگر شاهزادگان و دیگر متعلقانِ اولیایِ دولت، در ریاستِ سردارِ مدوح بسیار ناهوش شدند، و قدم خودها را از بالا حصار بیرون نیاوردند. آخرِ سردارِ معظمِ الیه بدلاسانی و تشفیِ شاهزاده‌ها و متعلقانش پرداخته سازگاری و آمیزش نمود. در این اثنا جنرلِ پالک صاحبِ بهادر و جنرلِ سیل صاحبِ ازراه گندمک (۲) معهٔ فوجِ خود از جلال آباد ارادهٔ عزیمتِ کابل نمود.

اولاً جنرلِ سیل صاحبِ بهادر جاسوسِ خود را طورِ مخفی در کابل فرستاده، همینِ اشتهار گوش زد مردم نمودند، که اگر افغانانِ قیدیانِ انگریزان را کدامِ اذیت رسانیدند، پس تخمِ افغانان از رویِ زمین کشیده خواهد شد. و تمامِ شهرِ کابل ویران و بی چراغ نموده خواهد شد.

هرگاه همینِ اشتهار بر خاص و عام ظاهر و هویدا گردید، پس تمامِ سردارانِ کابل هم اتفاق گردیده، از رویِ مصلحت

(۱) الف: فرمان برداری.

(۲) گندمک = جایی است بین کابل و جلال آباد، که از کابل ۷ میل شرقاً فاصله دارد بارتفاع ۴۶۱۶ فوت.

پنجهزار بندو قچی را جانب کوه گندُمک تعیین و روانه نمودند، که رفته سَد راهِ فوجِ انگریز شوند .

روز دوم جنرل پالک صاحب بهادر به فوج خود حکم داد که از کوهِ جگدَلِیک (۱) کوچ نموده روانه گندُمک شوند. هرگاه فوج مذکور در گندُمک آمدند، افغانانِ غازیان که اکثر قوم غلزائی بودند، از هر چهار طرف بر فوج انگریز حمله آوردند. تا مدتِ دو پاس روز، خوب جنگ و جدال و قتل و قتال واقع گردید. فوج انگریز سیار مقتول و مجروح شدند، و از سس تشنگی عاجز و جان بلب آمدند. از جلادت و همت و مردانگی غازیان غلزائی چه نوشته شود، زبان قلم از تحریر و تقریر آن بیرون است .

هرگاه جنرل صاحب ملاحظه نمود که فوج انگریزی مفت تباه میشود، در این صورت حکم داد که : تمام فوج دسته دسته گردیده، از هر چهار طرف بر افغانان حمله نمایند. در مدت چهار ساعت بسببِ صدمه اتواب و تفنگها پیاده افغانان غلزائی پراکنده و پریشان شدند. و در این حمله شصت [و چهار] نفر از فوج انگریز مقتول شدند .

بعد پراگندگی غازیان افغانان، راه کوه گندُمک چون

(۱) جگدَلِیک = فاصله ۴۸ میلی شرق کابل بارتفاع ۵۳۷۵ ف.

درز گندم کشاده شد. بوقت شام، تمام فوج انگریز، از بالاي کوه بزیز آمدند، و در آنجا مقام نمودند.

چون این خبر هزیمتِ غازیان غلزئی در کابل بسمع سردار محمد اکبر خان رسیده همان وقت آنچه قیدیان انگریز در کابل نزد سردار مدوح بودند، همه را بدست عالیجاه محمد صالح خان برادر زاده^۱ امیر بی نظیر داده، به حفاظت و احتیاط تمام روانه^۲ قلعه^۳ بامیان نمود. و خود سردار موصوف دو روز در بالا حصار کابل اقامت گرفته، اطوار حسن و قبح دوستی دوستان معلوم نموده دید که رنگی ندارد و همه متغیر اند.

بعده توقف را ناگوار دانسته، معه^۴ عیال و اطفال (۱) و آحمال مستعد قلعه^۵ بامیان شده. و عالیجاه امین الله خان را که بلباس نمک حلالی و زیور شجاعت و دلاوری آراسته بود، او را پیش خود طلبانیده، سپه سالار تمام فوج مقرر نموده. و کپتان ساندرس صاحب را برکاب خود گرفته روانه^۶ قلعه^۷ بامیان شده. و باقی بیست نفر صاحبان انگریز که بسیار ذی هوش بودند، به هوشیاری تمام و حفاظت لا کلام بدست معتبری (۲) داده روانه^۸ قلعه^۹ مذکور نمود.

در حین رفتن سردار موصوف عالیجاه محمد شاه خان غلزئی آنچه که متاع زر و جواهرات و غیره سامان از غنیمت مکناتن

(۱) یعنی چیزهای گرانبهار.

(۲) این کلمه در ک نیست، بجای آن نقاط گذاشته اند.

صاحب وزیر اعظم بدست یغمای خود آورده بود ، همه را آورده
بسرदार موصوف نظر گذار نمود ، و مصدر آفرین ها گردیده ،
و سردار معظم اله از عالیجاه محمد شاه خان نهایت خوش دل
شده ، او را بخلعت فاخره سرفراز ساخت .

در بیانِ رفتنِ صاحبانِ انگلیسه دفعهٔ ثانی در کابل

و سوختنِ چهار سطح (۱) بازارِ کابل و رهاندنِ قیدیانِ خود (۲)

هزبرِ قلم تیز چنگ ، نخچیر این مدعا را چنین صیدِ
 سرپنجهٔ بیان می نماید که : در سنه یکهزار و هشت صد و چهل و
 دوی عیسوی سی ام ماه ستمبر سنه ۱۸۴۲ مطابقِ مست و چهارم
 ماه شعبان المعظم سنه یکهزار و دو صد و پنجاه و هشت هجری
 مقدسه ، عالیجاه جنرل میکاسل (۳) صاحبِ بهادر ، معهُ جمعیتِ
 لشکرِ موفوره ، هر گاه داخل کابل شده ، از عالیجاه سردار
 امین الله خان و صاحبِ مدوح ، مابین آتشِ مقابله و مجادله
 شعله ور گردیده . صاحبِ بهادر پلتنِ چهل و یکم در این جنگ
 در بی قواعد میدانِ فنا رفته ، و دیگر سواران و پیادگان از فوجِ
 انگریز بسیار مقتول و مجروح شدند ، که تعدادِ آن از شمار
 بیرون است .

چون غازیانِ افغانان در جنگ و مقابلهٔ فوجِ انگریزان ،
 اینچنین دلیری و بهادری مینمودند ، گویا مثلِ شیر گرسنه بر
 نخچیر حمله می آوردند ، نزدیک بود که : غازیانِ مظفر و منصور

(۱) خود مردم کابل این بازار را چار چته گویند .

(۲) این فصل نیز در ج نیست ، و فقط از ک ، الف گرفته شد .

(۳) رک : تعلیقِ نمبر ۵۱ .

شوند، که درین اثنا توپ خانه انگریزان رسیده، و از هر چهار طرف گوله‌ها مانند بارش باران باریدن گرفت. در این حالت غازیان از بس اضراب اتواب مقاومت نیاورده متفرق و پریشان گردیده، در عمارتها پناه میگرفتند.

فوج انگریزان در این صورت پیش رفت نموده آمده، داخل شهر کابل شدند. آنچه که عمارات کلان کلان بودند، بضراب اتواب، همه بخاک برابر نمودند. و چهار سطح بازار کابل که یک گلدسته (۱) بود، از معر انتقام سکا تن صاحب بهادر، که او را غازیان در چهار سطح مذکور آویزان نموده بودند، مسمار و منهدم ساختند. و انتقام صاحب ممدوح از چهار سطح مذکور گرفتند مثل مشهور است که "زور به شتر نمیرسد ده به پالان".

بعد خرابی کابل، جنرل مکاسل صاحب بهادر، برای جست و جوی قیدیان خود، عالیجاه نشکتر (۲) صاحب را معه فوج لشکر بسیار به [سمت] قلعه بامیان روانه نمود. در اثنای راه سردار محمد اکبر خان چنان شبخون بر فوج مذکور آورده که

(۱) سقف این بازار مسطح منقش رنگین بود، که بعد ازین تخریب باقی نماند، ولی در چند جای که یکدو نمونه آن نقوش کهن باقیمانده خیلی زیباست، و از آن پدید می آید، که چارپته مذکور نمونه دلکش نقاشی قدیم بود.

(۲) کذا در ک. الف: نیشکر [۹] این نام در کتاب موهن لال و "لور آف دی اندوس" و روزنامه جرنال ایست و غیره نیامده.

تمام (۱) اجناس مودی خانه (۲) و باروت خانه همه در قبضه^۱ تصرف سردار مدوح آمده . و در لشکر فوج انگریز، این چنین تپلکه و تفرقه افتاد، که هر یک [روی سوی خود] مانند [یکه] شیر در غنم (۳) افتد، و گرگ در رمه، روی در فرار نهادند . از آنجا که چندین مرتبه لشکر انگریز این چنین قسم تباه و خسته حال گردیده، بر قیدیان خود رسیده نتوانستند .

درین ضمن جنرل نات صاحب بهادر را از سرکار حکم دادند که : زود معه^۲ فوج، خود را در غزنین رسانیده عالیجاه شمس الدین خان را گرفتار نموده، و قلعه^۳ غزنین را گرفته، بعده طرف بامیان بجهت رهائی قیدیان روانه شوند . (۴)

صاحب مدوح به موجب حکم روانه گردید . هر گاه به فاصله بیست و هشت کروه غزنین رسیده، طرف عالیجاه شمس الدین خان پیغام مقابله^۴ جنگ نمود .

عالیجاه مذکور به مجرد شنیدن پیغام (۵) [بتاریخ] بیست و چهارم ماه رجب سنه یکهزار و دوصد و پنجاه و هشت [۱۲۵۸] هجری مطابق بیست و سیوم (۶) ماه اگست سنه یکهزار و هشت صد و چهل و دو عیسوی معه^۵ یازده هزار تفنگ چیان و یک ضرب

(۱) ک : که تمام فوج اجناس .

(۲) مودی خانه = تحویلخانه^۱ الخذبه و لوازم عسکری .

(۳) غنم = گوسفند .

(۴) رک : تعلیق نمبر ۵۲ . درین اوقات جنرل نات در قندهار بود .

(۵) ک : پیغام صلح [؟] .

(۶) الف : بیستم ماه .

توپ در دامن کوهستان پنهان ساخته، و دو هزار لشکر طرف شمال بر صاحب مدوح آمده.

در آن صورت صاحب معظم الیه لشکر خود را حکم تیارگی و آمادگی داده، از منزل گاه برآمده و نوپها را نزد فوج گذاشته، خود پیش آمده، طنبور جنگ را در نوا آورده، تا مدت دو پاس نوایر جنگ شعله ور بوده، از کشته ها و خسته ها پشته ها گردیده، که در حساب نامد.

غازیان از روی حمیت ایمانی و همت مردانگی بر قدم گاه خود چون کوه الوند ثابت بودند. و در لشکر انگریز اینچنین تفرقه افتاده، که هوش و حواس خود ناخته، هراسان و ترسان گردیدند. در این حال صاحب مدوح، کلاه خود را از سر برداشته نفوج خود مخاطب شده که شما یان از احتیاط (۱) ... میباشند [۹] بهادری و جوان مردی ایسان در مدراس (۲) و احیاط بنگاله مشهور و معروف! اگر در این جای بی همتی را شعار خود نمودند، پس تمام همت سوابی و لواحق ایشان بر باد خواهد رفت. هر گاه همت را گذاشتند پس سر خود را بسنگ نداشت خواهند زد (۳) و عرف افسوس و انفعال بر جبین حال خواهند آورد. اگر نایبوقت با حریفان مقابله نکردند، پس یکی هم

(۱) کذا در ک بعد از کلمه احتیاط نقاط گذاشته شده. الف: شما یان از احیاط بمعنی می باشد [۹]

(۲) الف: ایشان در مدراس و احیاط بنگاله [۹] ک: ایشان در مدراس و احتیاط بنگاله [۹]

(۳) ک: خواهند داد. الف: مانند متن.

زنده نخواهد ماند، بهتر همین است که یکبارگی تمام فوج بر حریفان حمله کنند.

فوج انگریز بشنیدند این حکم صاحب مدوح، رگ حمیت آنها در حرکت، و دیگر غیرت و همت آنها در جوش آمده، هر یک از روی همت و جوان مردی، بر حریفان غازیان جلو ریز شدند که در یک حمله بسیاری از حریفان، طرف کوه و جنگل فراری شدند.

عالیجاه شمس الدین خان نیز به معاینه این حالت معه سی سواران، عنان تاب طرف قلعه غزنی گردیده، در این صورت فوج انگریز نزدیک غزنین رسیده، و غازیان که در کوه پنهان بودند، یکبارگی از کوهستان بیرون برآمده، و شمشیرهای خون آشام از نیام کشیده، در فوج انگریز [ان] افتادند، و در یک لمحّه دو صد و چهار سپاهی از فوج انگریز، در خاک قتل و قتال انداخته، باز طرف کوهستان رفتند.

روز سیوم جنرل نات صاحب بهادر، متصل قلعه غزنین، معه فوج و اتواب رسیده، اتواب زدن شروع نمود، و ابواب قلعه غزنین را بزدن اتواب برپا داد. و عالیجاه قمرالدین خان برادر شمس الدین خان معه دیگر رقبای غازیان، از ابواب شهادت، داخل دارالجنه شدند.

درانوقت عالیجاه شمس الدین خان با رقبای خود، مشورت طلب گردیده، بعضی رقا در مجلس مشورت، چنگ صلاح جنگ نواختند. و برخی در محفل سنجش شمع این معنی را بر افروختند که: مصلحت وقت این است که جلد در کابل

رسیده ، و از آنجا جمعیت لشکر موفوره گرفته آمده ، بعده بنای
مقابله نموده شود .

عالیجاه مذکور را این مصلحت ، پسند خاطر افتاده ، وراً
قدری سواران جرار خوش اسبه همراه خود گرفته روانه کابل
گردید . چون عالیجاه مذکور نزدیک کابل رسید ، در آنجا
غلبه صاحبان انگریز شنیده ، ترک رفتن کابل کرده ، از راه
کوهستان عازم قلعه باسیان گردید .

جنرل نات صاحب بعد روانگی عالیجاه مذکور مددگاری
بخت خود دانسته ، بجلدی تمام داخل غزنین شده ، شاک
فتح و فیروزی بر قلعه نصب نموده ، طبرور سادمانی و [طرب]
فتح مندانه بلند آواز نمود . لیکن روز و شب از نرس شبخون
غازیان در اندیشه و خوفناک بوده ، به حفاظت تمام و
هوشیاری لا کلام اوقات گذاری می نمود .

چون بار دیگر هر گاه این خبر تسخیر قلعه غزنین ،
بسمع لارد صاحب بهادر افسر فوج انگریز رسید ، انواب نشاط
و حرّمی و اسباب سادی و انبساط بر چهره حال صاحب
ممدوح مفتوح و آماده گشت . همانوقت طرف جنرل نات صاحب
حکم فرستاد ، که انواب قلعه غزنین که سلطان محمود شاه
غزنین از سومات هندوستان آورده بود ، آن را بجلدی تمام و
احتیاط کلی ، از غزنین روانه هندوستان نمایند ، که این
دلیل قوی ، از دوباره فتح و تسخیر خراسان ست .

و دیگر اینکه از کمی محاصل خراسان و بسیاری مخارج ،
عذری پیشنهاد خاطر خود نموده ، ملکر خراسان کابل و

قندهار گذاشته روانه^۱ هندوستان گردیدند. از آنجا که این مثل بدان می نماید: جائیکه زور است سند قدر ندارد (۱).
 لیکن این خرابی‌های جانبی و نقصان مالی که انواع انواع بسرکار انگلیسه بهادر از دست غازیان سرداران خراسان رسید آنها نسیاً نسیاً نمودند، که تا حال از لاش‌های مردگان فوج انگریز راه تردد، در خراسان مسدود و این مرتبه دویماً که فوج انگریز در خراسان رفته بودند، محض برای رهائی بندیان خود! میگویند که لکھوکهای (۲) مبلغان باهالیان خراسان داده، بهزار خواری و هزارها کشتبخون داخل کابل شده، دو چندان خرچ عمارات منهدمه (۳) بمالکان داده، بعده به تخریب عمارات و چهار سطح بازار کابل پرداخته، پرده^۴ کار خود نموده، و ابواب سومنات هندوستان از غزنین برداشته، راجع هندوستان شدند.

و الا صاحبان انگریز، ولایت خراسان را بجان خریدار بودند، که خیال هوس (۴) در سر داشتند، که در آنجا محکمه^۵ خود گرفته، سد راه روس شوند. لیکن چه فایده که هم جانها دادند، و هم زر افشانند، بجز خرابی و هزیمت نتیجه^۶ دیگری نیافتند، و داغ حسرت بر دل گذاشتند.

(۱) در الف: این مثل فحش است، درک مانند متن است.

(۲) لکھوک = جمع لکھ یعنی صد هزار است.

(۳) منهدم = خراب شده.

(۴) الف: خیال اروس در سر.

از آنجا که "خانه نشینی بی‌بی از بی چادری است نه از مستوری" هرگاه صاحبان انگریز بهادر دست قدرت بر ملک خراسان می‌یافتند کی می‌گذاشتند، و اقسام اقسام فواکها که فقط انگور چهل و چهار قسم میباشند، و دیگر فواکها سب و انار و ناک و رواش و تون بیدانه و خربوزه شیرین و نربوزه و سرده و آلوچه و شفتالو و غیره که بیان هر یک میوه عجیب لذیذ دارد، در ملک دیگر کجا پیدا می‌سوند؟ قطع نظر ازین فقط آب یخ در تمام ملک هندوستان بهم نمی‌رسد، چه جای فواکهاست. اگر کدام سوه در ملک هندوستان پیدا می‌شود هم ناپود، چرا که رنگش بین حالش می‌رس! مردم هندوستان چه شهاب لطیف و چه لباس شریف دارند! جامه‌های شان چون [تفنگ] تنگ و با دال چپانی در جنگ. [ابیات]

توبه کردم ازین چپانی چار و قینا رستا عذاب السار

خانه^(۱) شان بلند و همت پس

یا رب این هر دو را برابر کن
از آنجا که لشکر هندوستان سوخته استخوان را با لشکر
خراسان که غذای شان همه گوشت گوسفندان ناصری و انگورهای
صاحبی و خلیلی و حسینی و غیره فواکها می‌باشد، چه نسبت!
گویا کلوخ را بر سنگ زدن است، اگر در دال چپانی چیزی قوت
می‌بود، پس لشکر هندوستان از تاب برف خراسان نمی‌گذاشتند.
و در باب همت و جوان مردی لشکر هندوستان شاه جهان

(۱) الف: خانها شان.

بادشاه هندوستان عجب نغمه از قانون طبع نواخته است، "بابای
من بهادر، من دیروز صاحبِ تَنه لک سوار بودم، امروز برای
رکاب دار محتاجم، مغرور مباحث با لشکر هندوستان، چه هندو
و چه مسلمان [همه بی ایمان، از کرده خود پشیمان] . بیت

بیما تفرج این چرخ بی مدارا کن

نظر به شاه جهان و بحال دارا کن

قضا قضا نشود ای عزیز من هرگز

تو خواه فال بزن خواه استخارا کن

از آنجا که چرخ بی مدارا با هیچکس مدارا نکند . [بیت]

گردشِ گردونِ گردان، گردنان را گرد کرد (۱) .

هر سرِ اهلِ تمیزان ناکسان را مرد کرد

گردشِ گردونِ گردان، این چنین دارد خمال

هر کمالی را زوالی، هر زوالی را کمال

در بیان فتح نمودن قلعه غزنین را بار دیگر عالیجاه جنرل نات صاحب

و از انجا طرف قلعه بامیان بجهت رهائی قیدیان رفتن

دوال (۱) قلم خوش رقم، طبل این مدها را چنین می‌نوازد که: هرگاه جنرل نات صاحب بهادر، قلعه غزنین را از دست عالیجاه شمس الدین خان فتح نمود، بعد از سه روز از قلعه غزنین معه فوج لشکر خود، بنا بر رهائی قیدیان، روانه طرف قلعه بامیان گردید. و عالیجاه محمد صالح خان (۲) که به موجب حکم سردار محمد اکبر خان، قیدیان را در قلعه بامیان برده، به مکانات تنگ تاریک جداگانه، عورتان را علاحده و مردان را علاحده در حبس داشتند.

(۱) دوال = تسمه تائیده چرم که بدان طبل می‌نواختند

[— فرهنگ نظام]

(۲) بقول تاریخ افغانستان [ص ۱۷۵] این صالح محمد خان از پدر قزلباش و مادر پشاور و سکه کشمیر بود، که به دربار امیر دوست محمد خان منزل رفیعی داشت، ولی حین تسلط لشکر انگلیس نمک حرامی کرده باغواهی موهن لال در سلک خدمتگاران انگلیس آمد، و با انگلیس‌ها یکجا به هند رفت.

[— ریخ ثانی از ذوالفقارالدین سجنهوری]

چون اسیران پنجه جفا، و گرفتاران بندر بلا، هرگاه دیدند که تکلیف قید از حد گذشته، و نزدیک بود، که طایر روح آنها از قفس عنصری پرواز نماید و رشته حیات آنها از مایوسی گسیخته گردد، و همین فکر میکردند، که تا دم حیات در قید خواهیم ماند، و یا افغانان بطریق غلامی (و کنیزک) در کوهستان خواهد فروخت. درین صورت قیدیان باهم مصلحت کردند، که الحال تدبیری باید نمود، که از آن صورت رهایی در آئینه مدعا رخنا گردد، و تیر تدبیر را از کمان اندیشه، چنان باید زد، که بر نشانه مراد خورد.

از آنجا که قیدیان عالیجاه لارنس صاحب بهادر را در این امر مختار نمودند و صاحب مدوح سیار دانا و آزموده کار روزگار بود، یک روز صاحب موصوف پیش عالیجاه محمد صالح خان رفته و آداب سلیمات بجا آورده، دور ایستاده شده عالیجاه مذکور از روی لطف و مهربانی، ملتفت حال صاحب مدوح شده پرسید: که چه خبر دارند بنشیند، هر چه احوال ما فی الضمیر دارند بلا سک بگویند. صاحب مدوح از کمال دانغن و شعور، به عالیجاه مذکور جواب داد که: تمام حال و احوال ما گرفتاران چون روز روشن، بر خاطر مبارک ظاهر و از آفتاب روشن تر است، احتیاج تقریر و بیان نیست، از آنجا که عیان است چه حاجت به بیان؟ لیکن بالفعل از قضای کردگار، ما اسیران در قبضه اقتدار ایشان گرفتار می باشیم، و آن عالیجاه درین مدت حبس همیشه غمخوار و مددگار

ما گرفتاران بندِ بلا هستند. بی تکلف و خوشامد میگویم که: سردار محمد اکبر خان قدر مقدار ایشان نمی داند، و جوهر حسن نیک ذاتی ایشان نمی شناسد. خدا شاهد است، اگر از ما و شما سابق ملاقات می بود، و رابطه دوستی و اتحاد مربوط! میدانید که شما را بچه مرتبه و علو درجه می رسانیدم. لیکن چه فایده که مایان، امروز خود گرفتار میباشیم، لاچار چیزی کرده نمیتوانیم، و بر طبق مضمون: [مصرعه]

او خویشتن گم است کرا رهبری کند

لیکن اگر پانیوق ایشان یک مهربانی بر ما گرفتاران پنجه جفا نمایند، عین احسان خواهد بود، که مایان را یکبارگی در مقام گندمک در نزد پالک صاحب رسانیده دهند، پس یک لک روپیه خدمت ایشان میکنم، و سوا ازین دیگر وظیفه سالیانه نیز مقرر از سرکار کنانیده خواهد شد.

عالیجاه موصوف بعد شنیدن این سخنان دلفریب صاحب ممدوح، در مقام صبر آمده چیزی در جواب صاحب ممدوح تکلم نکرده. بجهت خوردن طعام و نوشیدن آب و گردانیدن صاحبان اسیران حکم داده.

از آنجا که در اوقاتی که خبر فتح غزنین از جنرال نات صاحب بهادر رسیده بود، در آنوقت صاحبان اسیران دلریشان و پریشان یک اقرار نامه در خصوص اینکه هرگاه تمام قیدیان را در مقام گندمک بعض جنرال پالک رسانیده دادند، پس مبلغ یک لک روپیه نقد، خدمت آن عالیجاه میکنیم، و تمام عمر از

مهر این جان بخشی‌ها، مروهون احسان عالیجاه خواهم بود. و از سرکار انگلیسه بهادر وظیفه مقرری، بجهت آن عالیجاه و اولاد آن عالیجاه تا دم حیات از سرکار عطا خواهد شد، نوشته عالیجاه موصوف را داده بودند.

باز در آن روزها قاصدی از طرف کابل معه خط جنرل هالک صاحب بهادر، بخدست عالیجاه مذکور رسیده در آن نوشته بود که: اگر مهربانی کرده صاحبان اسیران را در نزد من رسانیده میدهند، هر آینه بالفعل بیست هزار روپیه نقد سر دست و مبلغ یک هزار روپیه عوض سالیانه از سرکار بآن عالیجاه عطا خواهد شد. از آنجا که عالیجاه مذکور را این سخن صاحب مددوح بسیار خوش آمده، در فکر همین بود که بر نوشته صاحب مددوح عمل نماید. چونکه زر عجب جواهری است فرح بخش، که از دیدن آن طبیعت در نشاط می آید، و از شنیدن نغمه [جب جب] آن، مایه رفح ملال می شود [از آنجا] [بیت]

که وجه سرخ روی سکه داری

عزیزی! قابل صاحب عیاری!

گهی بگرفته خوبان را سر دست

گهی سیمین بران را کرد پا بست

فرح بخش درونهای پریشان

کلید قفل مشکلهای دوران

چون عالیجاه مذکور بامید لقمه^(۱) شیرین زر میخواست،

که بندوبست فرستادن قیدیان، طرف کابل پیش صاحب مدوح نماید، که درین اثنا رقعہ دستخطی سردار محمد اکبر خان بنام محمد صالح خان ورود آورده باین مضمون که :

بمجرد ملاحظه رقعہ هذا قیدیان انگریز از قلعه بامیان بجلدی کشیده باحتیاط و هوشیاری و خبیداری تمام، روانه حُلم (۱) شوند، که در کابل انگریزان باز غلبه شده، افواج آنها هر چهار طرف، بجهت تفحص قیدیان متلاشی. و اسروز فردا نزدیک قلعه بامیان خواهند رسید. نظر بر آن علاج واقعه پیش از وقوع واقعه باید نمود. خبردار در بجا آوری این حکم تاخیر نباید کرد.

عالیجاه موصوف بموجب حکم سردار مدوح، طوعاً و کرهاً قیدیان را از قلعه بامیان کشیده، عزم رفتن خلم نمود، که درین اثنا قاصدی آمده خبر داد که لشکر انگریزان بر موضع تاجبین (۲) که متصل بامیان ست (۳) رسیده، با افغانان مقابله

(۱) حُلم = اکنون تاشقرغان گویند، که از کابل بفاصله ۵۶۳ کیلومتر در شمال غرب واقع است. شهر قدیم حُلم که اکنون خرابست بفاصله نه کیلومتر شمال آن است، در طول البلد مشرقی ۶۷ درجه ۴۲ دقیقه ۲۲ ثانیه و عرض البلد شمالی ۳۶ درجه ۴۶ دقیقه ۷ ثانیه [— قاموس جغرافی افغانستان ۱-۱۴۴]

(۲) الف: تاجبین. سجونپوری ۱۶۴: تاجبین.

(۳) بامیان = موضع تاریخی معروف در ۱۳۰ میلی شمال غرب کابل عرض البلد شمالی ۳۴ درجه ۴۳ دقیقه ۲۲ ثانیه و طول البلد شرقی ۶۷ درجه ۲۹ دقیقه ۴۱ ثانیه.

نمودند و شکست فاحش بافغانان داده اند .

چون این خبر از زبان منشی موهن لعل کشمیری (۱) که رفیق برنس صاحب بود ، بهالیهجه لارنس صاحب رسیده ، بسیار خوشوقت گردیده ، و باعث تقویت دل او گردید . از آنجا که قیدیان بسبب شنیدن خبر آمدن فوج انگریز و خوردن شکست افغانان ، یکبارگی در مقام جرات (۲) آمدند ، لیکن عقل دوراندیش مانع پذیرفتن این جرات گردیده . بعده منشی مذکور لارنس صاحب بهادر همراه خود گرفته ، پیش عالیجه محمد صالح خان آمدند و گفتند که : مایان شنیده ایم ، که فوج سرکار انگلیسه بهادر ، فتح موضع تاجبین (۳) نمودند ، و افغانان هزیمت یافتند . و امروز فردا در اینجا خواهد رسید ، و خوب میدانیم که شما یان را طاقت و توانائی مقابله فوج انگریز بالفعل نیست ، طرفه العین درهم و برهم خواهید شد . و این مبلغان نذرانه که نقد رقم میباشد ، از دست شما خواهد رفت ، و داغ حسرت آن ، لاله وار در جگر ایشان خواهد ماند . بلکه بیم آنست که مبادا طایر وجود شریف ، در دام فوج انگلیسه بهادر گرفتار آید . بعد خرابی بصیرت چه سود ؟ و تمام عمر به حسرت و افسوس بسر خواهند آورد و فی الواقعه که مایان الحال بر شما احسان مینمائیم که چنین سخنان خیر اندیشی

(۱) این شخص با قشون اندوس در جنگ اول افغان همراه بود .

رک : تعلیق ۵۳

(۲) الف : حیرت .

(۳) الف : سجونوری تاریخ افغانستان ۱۶۳ : تاجبن .

[و به طلبی] از روی اخلاص بشما گفتیم، آینده اختیار باقی.

[بیت]

من آنچه شرطِ بلاغ است با تو میگویم
تو خواه از سخنم پندگیر خواه ملال

لازمهٔ دانایان دوراندیش عاقبت بین همین است که ما
قیدیان را رهائی دهند، و بطرفِ کابل روانه نمایند، که
بهبودی و حسنِ خدمتی و نیک ذاتی ایشان در این است. و
آنچه که رفقایِ عالیجاه محمد صالح خان بودند، آنها نیز همین
صلاح و تدبیر بهتر دانسته پسندیدند.

آخر الامر بعد از جدوجهد بسیار عالیجاه مذکور اقرار نامه
حسب المدعا از صاحبانِ اسیران نویسانیده، و ضامنِ کپتان
تکر نصاحب (۱) گرفته و بر ضمانت نامه نیز دستخطِ تمامی
صاحبانِ قیدیان انداخته. و آن اقرار نامه را حجت و شفای (۲)
حیاتِ خود دانسته، که بعده جمیع صاحبانِ قیدیان را رهائی داده،
روانهٔ کابل نمود.

هر گاه صاحبانِ قیدیان از قید رهائی یافته، چون باز (۳)
تیز پرواز خود را در جهانوی کابل پیش جنرل نات صاحب بهادر

(۱) کذا در ک. الف: تکر نصاحب. این نام را موهن لال در اسناد
مربوط بهمین واقعه ذکر نکرده [— حیات امیر، ج ۲ ص ۷۰۷، ۷۰۸ پیوسته]
و صحت آن معلوم نشد.

(۲) الف: بقی.

(۳) الف: باز شهر تیز پرواز.

رسانیدند . صاحب مدوح از رهائی قیدیان ، دستیابِ ولایت (۱) نشاط و خرمی گردیده ، نقارهای شادمانه بلند آواز نمود . و محفل جشن جمشیدی آراسته ، از بس خوش و خرمی بازارِ رقص گرم ساختند . و عنادل (۲) زبان را در گلزارِ محفل آرائی به نعماتِ دلکشای انگریزی مترنم کردند ، که از آوازه‌های حزین و سرودهای دلگزین زهره^۳ ناهیدِ فلک آب گردد .

غرض بعد رسیدنِ قیدیان ، مبلغ سه صد روپیه مشاوه بطریقِ وظیفه ، برای عالیجاه محمد صالح خان از سرکار مقرر نمودند . و دیگر اقرار نامه‌ها و عهد انجام همه پیچیده در بغلِ دغل خود داشتند .

بعده جنرل نات صاحب بهادر بتاريخ چهاردهم ماه اکتوبر سنه ۱۸۴۲ چهتی انگریزی طرف کپتان جی ، سی (۳) صاحب باین مضمون نوشته فرستاد که : جنرل هالک صاحب هر گاه داخلِ کابل شود ، او را بگویند که : الحال از شما وقت بدی (۴) رسیده ، و نیز یک متنفس از صاحبانِ انگریز در کابل نخواهد ماند . باقی آنچه که مردم کابل بملازمانِ انگریز اذیت و سختی‌ها رسانیده در عوض آن انتقام از عماراتِ کلانِ کلانِ امرای عالی مقام کشیده شد ، سوختانیده خاکستر نموده شد .

مخلص بعد از پنج روز جنرل هالک صاحب بهادر از کابل

(۱) الف : مانند متن . ک : درایت [۹]

(۲) الف ، ک : عنادل [۹] صحیح آن عنادل است جمع عنذلیب
یعنی بلبل .

(۳) الف : جی ماسی .

(۴) الف : وقت بدلی .

روانه^۱ جلال آباد گردیده - چون در مقام کوتل رسیده ، در آنجا غازیان افغانان ، بر فوج صاحب مدوح شب خون آورده ، تمام اسباب و سامان ، از فوج مذکور بغارت بردند . و کپتان از پلتن چهل دویم ، و دو کپتان از پلتن چهل و سواران بجهت استمداد صاحب مدوح مامور بودند . یک جنگ به همراه آنها از غازیان واقع شده ، مقدار شصت آدم و افسر اسبان مقتول گردیده ، و چندی اسبان مجروح شدند .

القصه هر گاه جنرال پالک صاحب از جلال آباد باز تدارک سامان و اسباب گرفته ، روانه^۲ سمت پشاور شد ، در اثنای راه باز غازیان افغانان ، چندین شب خون ها بر فوج انگریز نمودند ، و اسباب و سامان را به یغما بردند . هر گاه فوج انگریز نزدیک دره^۳ خیبر رسیدند ، درین اثناء دو صد نفر افغانان غازیان دلاور ، چون هزیران شمشیرها برهنه بدست همت گرفته ، بر فوج مذکور حمله آورده ، اینچنین زد کوب و شمشیر بازی نمودند ، که سپاهیان پیاده از فوج انگریز ، قواعد بندوق های خود فراموش نموده خطا شدند ، و دست و پای آنها تمام آبله گردیده ، طریقی گریز اختیار نمودند .

درین بلوه (۱) پنج توپ بدست غازیان افتاده و باروتخانه^۴ [بسیار] در تصرف غازیان آمده . لیکن طرفه کار این بود ، که افغانان را قواعد توپ زدن نمی آمد . اگر می آمد پس راه گذر مسدود می بود ، یک ذی نفس زنده نمی رفت .

(۱) بلوا = جنگ و قیام عامه مردم را گویند .

فی الجمله هر قدر که افواج انگریز بهادر، وقت آمد و رفت از درهٔ خیبر فی نفر یک رویه کمدار عوض گذر به مردم افغانان خیبر داده، بعده جان سلامت از درهٔ خیبر کشیده بردند. مگر دو پلتن از دادن مبلغان انکار نمودند، آنها سه شبانه روز در کوه بند و معطل بودند. هر گاه ادای مبلغان بدستور دیگران کردند، بعد از آن راه گذر یافتند. فوج معینی (۱) جنرل هالک صاحب بهادر، که در کابل و جلال آباد از سوحانیدن عمارات چیزی دست و پای زده، اسباب را جمع نموده بودند، و بهکمال غرور و بی پروائی معه اسباب محروقه (۲) داخل درهٔ خیبر شدند، و رجعت از جنرل میکائیل صاحب هم همراه آنها بود. درین صورت یکبارگی مردم افغانان چیزی که بر بالای کوه بودند، تفنگ ها بر فوج مذکور زدن گرفتند.

در این ضمن یک جماعه پیاده سر و پای برهنه از افغانان شمشیرهای برهنه بدست گرفته، در فوج افتادند. در عرصهٔ چهار ساعت لاش ها بر لاش ها شدند. و جای بجای از کشته ها پشته ها گردیدند. و مردم ماریان و مایسان اسپان که تمام مال و از مبلغان نقد و جنس همراه داشتند، همه را غازیافد غارت نمودند. بسبب کثرت لاشهای مردگان، شش روز راه مسدود بود. هر گاه فوج انگریزان بسیار جمع گردیده، بعده (۳)

(۱) الف: متعینه. (۲) الف: مفروته.

(۳) الف: گردیده بود، بعده.

بصد مكروهې لاهن هاي مردگان از راه دور كرده، درميان نشيب كوه انداختند، از آن بعد راه تردد كشاده شد.

از آنجا كه اينقدر تباهي و خرابي بافواج انگريز در خراسان پيش آمد، كه از گفتن و نوشتن نيست. آنچه خواربهاي جهان و شرمساري هاي زمان بودند، همه عايد حال صاحبان انگريز و افواج گرديده. ميگويند كه اگر قطره غيبت در وجود صاحبان انگريز مې بود، پس زندگي بر خود حرام مې دانستند و يك گولي (۱) زهر قاتل خورده، خود را هلاك مينمودند.

ليكن صاحبان انگريز كه هر يك موسوم باسم بهادري ميباشند، اين همه خفتها و بي شرميها را پس پشت خود انداخته گفتند كه: پهلوان زننه خوش است.

القصه كه صاحبان انگريز بعد خرابي هاي جانبي و مالي و حيله وري، عمارات كابل را سوختانده، و ابواب قلعه غزنين كشيده، بارشتران نموده، روانه هندوستان نمودند. و قيديان خود را رهانيدند.

در اين اثنا حاكم جناب نواب گورنر جنرل لارډ لين برو (۲) بنام صاحبان متعينه افواج خراسان شرف انفاذ يافته كه: اولاً ملك خراسان زرخيز نيست، نفع كم خرج بسيار. دوماً جماعه افغانيه بي رحم سنگدل همه كوه نشين و صحرا نورد ميباشند. باين قسم جماعه مقابله و مصالحه نمودن بالفعل صورت ندارد.

(۱) الف: و يا گولي.

(۲) ك، الف: الين بروډ [؟] نام صحيح وي اينډورد لاو، ارل آف الين برو گورنر جنرل هند است [— رك: تعليقي ۵۴].

ایشان بلا توقف یکدم قیدیان را همراه خود گرفته ، خودها را در فیروز پور رسانند ، که درخور این خدمت و جانفشانی ها که درین مهام پر آفت تمام خراسان نموده اند، مصدر عنایات و انعامات سرکار انگلیسه بهادر گردیده ، بمرتبه مناسب (۱) و عهده کلان سرفرازی خواهند یافت .

پس چون جنرل هالک صاحب بهادر و جنرل نات صاحب بهادر و غیره صاحبان ماموره (۲) خراسان ، مطابق حکم نواب گورنر صاحب مدوح ، قیدیان خودها را از خراسان گرفته تشریف فرمای مکان دارالامان فیروزپور شدند ، و از غم و الم شدائد خراسان رهایی یافتند . و در فیروزپور تشریفیده ، (۳) شکر حیات تازه بجای آوردند .

از آنجا که "ولایت خراسان، محل بازان و ملک هندوستان مکان زاغان" مثل مشهور است . که زاغان را به بازان آشنائی نباید . درین خصوص یک نقل [از بازان و] زاغان تصنیف عقلا و فصحا است که بعداً تمام صورت واقع نوشته خواهد شد ، که بمطالعه ناظرین این رساله هزلیه خواهد آمد .

(۱) الف : مرتبه مناصب اعلا و عهده کلان .

(۲) ک : ماهواره [؟] .

(۳) ک : تشریفیده . اما تشریفیده صیغه ایست که از مصدر جمعی تشریفیدن ساخته اند ، و استعمال یابد است .

در بیان آنکه راویان میگویند که دفعهٔ ثانی
آمدن فوج انگریز صاحب بهادر در کابل

و سوختن عمارات و چهار سطح کابل و گرفتن قلعهٔ

غزین و بردن دروازهٔ غزین از سومات هندوستان

جانب هندوستان، و رهانیدن قیدیان خود،

محض بسارکاری سردار محمد اکبر خان بود.

بلبل قلم خوش روم، در بوستان این داستان چنین خوش
الحان می شود که : هرگاه سردار فلک (۱) اقتدار محمد اکبر خان،
از روی همت و دلاوری، تمام کوستان کابل و غزین
و قندهار و غیره که محل سبازان غازیان بودند، از ظلمت
نورانی نموده، رونق افزای جلال آباد گردیده، عالیجاهان
جنرل نات صاحب بهادر و جنرل پالک صاحب بهادر، معهٔ افواج
در حلال آباد دایر بودند، آنها را سخت محاصره نموده تا مدت
دو ماه سردار موصوف در آنجا منزل انداز بود، و لقب را
تیار کنانید.

درینصورت صاحبان انگریز نهایت عاجز و در ششدر حیرانی
آمدند، و در دفع سردار موصوف بسیار تدبیرات در خاکه

(۱) الف : ملک اقتدار.

میکردند، لیکن پیش نرفته. آخر روی التجا سردار مذکور آورده بعرض رسانیدند، که این قدر خرابی و بدناموسی که در مذکر خراسان از دست سرداران خراسان، بسرکاره انگریز بهادر رسیده، در مدت العمر جائی ندیدیم، و این چنین مرارت‌ها و تلخکامی‌ها گاهی نچشیدیم. [بیت]

اگر این بار جان برّم ز غمت هوس عاشقی دگر نکنم (۱)
این سزاهائی که یافته‌ایم کافی، و این (۲) که کشیده‌ایم
وافی است. و امیر دوست محمد خان را هم از هندوستان
طلبانیده حاضر مینمائیم. و از مبلغان نذرانه نوعیکه مرضی
و خواهش خاطر سردار خواهد بود خدمت میکنیم، بشرطیکه
برده کار مایان از مصلحت و اعانت ایشان بعمل آید.

اولاً اینکه قیدیان مایان را رهائی بخشند. و دیگر اینکه
مایان معه فوج یکبارگی در کابل و غزنین رسیده، انتقام
خود را از تخریب عمارات کابل و چهار سطح کابل که در
آن مکنا تن صاحب را آویزان نموده بودند کشیده، بعده بلا توقف
یکدم راهی هندوستان خواهیم شد. عهد و پیمان موثق مینمائیم،
و هم دوباره این چنین هوس نخواهیم کرد.

سردار موصوف در جواب امر نمود که: کار ایشان همه

(۱) الف، ج:

این بار اگر جان برم ز غمت دیگرم عاشقی هوس نشود

(۲) ج: این محنت هائی که کشیده ایم.

رنگریزی (۱) و حمله سازی، و عهد و پیمان ایشان لایق اعتبار نیست. مگر از اهالیان ولایت انگلیسه عهدنامه بیاید (۲)، و هم از جناب امیر بی نظیر والد ماجد ما، در آنجا تشفی و تسلی گردد، و نوشته امیر بی نظیر درین خصوص موسومہ من برسد، بعد تجویز کرده نوعیکه اقتضای خواهش سرکار انگلیسه بهادر خواهد بود انشاء الله تعالی از قوه بعمل خواهد آمد.

چون صاحبان انگریز مصلحت امر سردار موصوف بجان خود منت دانسته قبول دار شدند، و الا^۱ ممکن نبود، که صاحبان انگریز دفعه^۲ ثانی، کابل و غزنین و قیدیان خود را، از سردار مدح بگیرد. هرگاه صاحبان انگریز پرور بازوی همت، قیدیان خود را خلاص نموده بودند، پس چه احتیاج داشتند، که بعد رهائی قیدیان، خود امیر دوست محمد خان را از قید رنگ رهائی دهند؟ رفتن صاحبان انگریز دفعه^۳ ثانی در کابل، و سوختن عمارات و گرفتن غزنین، و رهانیدن قیدیان بسازگاری سردار محمد اکبر خان بود.

وقتیکه سردار مدح از قید والی بخارا رهائی یافته داخل کابل گردیده بود، دران وقت چه دولت و چه سامان داشت؟ فقط بدست خالی و بی سر و سامانی، چه قدر جنگ ها با فوج انگریز نمود؟ که تمام فوج انگریز را ذلیل و هلاک نموده، از ملک خراسان کشیده. و حالا که خزانه سردار موصوف از

(۱) ک، الف: انگریزی. ج: رنگریزی.

(۲) ک: بیاید.

بغمایِ فوجِ انگریز مالا مال، و اسباب و سامانِ جنگ از اتوپ و بنادیق و باروتخانه و گدام همه موجود و مهیا داشت، و هزارها غازیانِ شجاع برکابِ نصرت (۱) مآب حاضر بودند، چه نحو شد، که صاحبانِ انگریز بهادر باینقدر قلیل فوج، باز در کابل و غزنین رفتند و قیدیانِ خود را بی مقابله و مقاتله از قید خلاص کنانیده آوردند.

از آنجا که فرمانِ روایانِ خطه^{*} عقل و دانش و سریر آرایانِ کشورِ فهم و بینش کجا باین قولِ محال، تن داده، در محلِ اعتبار می آرند؟ اصلِ مدعا این است که: هر گاه عهد نامه^{*} اهلایانِ انگلستان، معه^{*} مکتوبِ مرغوبِ امیر دوست محمد خان مشعر بر تشفیِ سردارِ مدوح، شرفِ نفاذ یافته، و نیز در این اثنا خبرِ قتلِ بندگانِ شاه شجاع الملک از دستِ شجاع الدوله که ذکرِ آن در صحایفِ صدرِ مستدرج است، بسمعِ سردارِ موصوف رسیده، پس از لحاظِ خرابیِ کابل که مبادا آتشِ فتنه و فساد شعله ور گردد، ازین سبب بعدِ حصولِ عهد نامه^{*} مذکور، و ایصالِ مراسله^{*} امیرِ بی نظیر، با صاحبانِ انگریز سازگاری نموده، خود روانه^{*} کابل شده، و بصاحبانِ انگریز که در جلال آباد بودند، فهمایش نمود، که هر گاه من علانیه، با صاحبانِ سازگاری نموده [بازوی] (۲)

(۱) ک: نصرت بالشی. الف: برکابِ نصرتش. ج: مانند متن.

(۲) بازو = درین کتاب مکرراً بمعنی یرغمل آمده است.

قیدیانِ ایشان را رهائی و حوزه کابل و غزنین بدست ایشان
واگذارم، پس چندین فتنه ها و فساد برپای خواهد شد، که
رفع و دفع آن بسیار مشکل و دشوار خواهد شد :

اولاً همین غازیان و سرداران کابل در هلاک من دریغ
و صرفه نخواهند کرد. دوماً قیدیانِ ایشان را زیر تیغ بیدریغ
خواهد کشید. (۱) سیوماً از ایشان یک نفس زنده واپس
نخواهد رفت. تدبیری باید نمود که [بی] اشتباه و شکوک،
مطالب و مقاصد ما فی الضمیر ایشان بدست مدعا آید.

در حال ایشان در ظاهر با فوج خود بمردانگی در تعاقب
ما جانب کابل تشریف فرمای شوند. اگرچه افغانان پیش
راه ایشان گرفته بمقابله خواهند پرداخت، لیکن وقت کارزار
پس پای شده خواهد رفت. و ایشان جنگ کنان داخل شهر
کابل شوند. و من پیش از ورود ایشان، از روی مصلحت با
سرداران کابل در مقام رنجش آمده، قیدیان را روانه سمت
قلعه بامیان خواهم نمود. خود هم از کابل برآمده بدر
خواهم رفت.

بعده ایشان بخاطر جمع، تخریب عمارات کابل و چهار
سطح بازار کابل ساخته، روانه قلعه غزنین شوند، که
هالیجه شمس الدین خان بموجب فهمایش، قدری بازار جنگ
گرم نموده، و قلعه غزنین را گذاشته، طرف قلعه بامیان

(۱) الف : باید کشید. ج ، ک : مانند متن

خواهد آمد. بعده ایشان قلعه غزنین را بدست خود آورده،
لوائی نصرت برافراشته، و دروازهٔ قلعهٔ غزنین را برداشته، و
دلیل قوی دربارۀ فتح خراسان ساخته، بعده روانهٔ طرفِ قلعهٔ
بامیان شوند، که صورتِ تجویزِ رهائیِ قیدیان صورتِ
وقوع یابد.

هرگاه صاحبانِ ممدوح باین همه مصلحت و سازگاریِ
سردارِ موصوف، بعدِ فتحِ قلعهٔ غزنی روانهٔ بامیان گردیده،
چون قیدیان پیش از رسیدنِ صاحبِ ممدوح [از (۱) عالیجاه
محمد صالح خان نوعیکه بالا ذکر یافته رهائی یافته، روانهٔ
کابل شده بودند] بهمراهِ عالیجاهِ مذکور آنچه که قرارداد و
عهد انجام، صاحبانِ انگریز نموده بودند، برخلاف آن پرداخته،
هیچ نایفای آن نپرداختند.

از آنجا که رفتنِ صاحبانِ انگریز دفعهٔ ثانی در کابل
محض از سازگاریِ سردارِ محمد اکبر خان بوده و آنچه قدرت
داشتند، که باین همه خرابی ها [و شکست های] فاحش،
بکدام رویِ طرفِ کابل میرفتند؟ لیکن مثل است که "باملیک
بساز، و دِه را بتاز". باوجودِ این همه سازگاری هم از ناسازیِ
بختِ رسیدهٔ خود چه قدر زحمت ها و خواری و محنت ها
کشیده می حصولِ گوهرِ مدعا راجعِ هندوستان شدند [فقط]
از آنجا که — خَیْرُ الْأُمُورِ أَوْسَطُهَا — است چیزی که از حد
اندازه بیرون می شود، در آن خلل های فاحش بسیار میشوند،

(۱) کلمات بین قوسین در الف نیست. در ک، ج موجود است.

لقمه را باید برداشت که توان خورد . از آنجا که صاحبانِ
انگریز صاحبِ داعیه میباشند ، ازین چنین شکست و فتح هیچ
پروائی ندارند، دیده شود که عاقبتِ کار کجا میسر کشد [فقط]

در بیانِ رهایی یافتن امیر بی نظیر دوست محمد خان از قید فرنگ

بزور بازوی همتِ سردار محمد اکبر خان غازی، و ملاقاتِ

خالصه شیر سنگه با امیر بی نظیر و رفتن در کابل، و خوش

وقت شدن از ملاقاتِ سردار محمد اکبر خان فرزند

دلبد خود و غیره (۱)

امیرِ قلمِ ندرت رقم، در تحریر این مدعا چنین بیان می نماید که: هر گاه جنرل پالک صاحب بهادر و جنرل نات صاحب، معه قیدیان بموجب حکم نواب گورنر لارْد الین برو بهادر، از ولایت خراسان روانه هندوستان گردیدند (۲)، در این صورت حکمِ نواب ممدوح، در باب روانگی امیر دوست محمد

(۱) این عنوان در ک، الف مانند متن است، اما در ج چنین است: در بیان هر گاه جنرل پالک صاحب بهادر و جنرل نات صاحب معه قیدیان بموجب حکم گورنر صاحب بهادر از خراسان روانه هندوستان گردیدند، بعده حکم گورنر صاحب بهادر در باب روانگی امیر دوست محمد خان صادر شده و امیر ممدوح روانه خراسان گردیده.

(۲) عساکرِ برطانیه در ماه نومبر ۱۸۴۲ [رمضان ۱۲۵۸ هـ] به تخلیه افغانستان آغاز نمودند [— افغانستان در قرن ۱۹ ص ۱۱۸].

خان، معه^۱ جمیع منسوبان و متعلقان، جانب خراسان شرف نفاذ یافته (۱). امیر موصوف در آن روز در مکان میسوره بسیار خوشوقتی نمود. و جشن آرائی (۲) کرده، تمام مردم اعلی و ادنای مکان مذکور را ضیافت نموده، گونا گون اطعام به مردم خوراند.

بتاریخ پنجم ماه شوال سنه یکهزار و دوصد و پنجاه و هشت [۵۰۲۵۸ هـ] مطابق نهم ماه نومبر سنه یکهزار و هشتصد و چهل و دو عیسوی (۳) از مکان میسوری تشریف فرمای فیروز پور گردیده، و با نواب گورنر جنرل صاحب بهادر ملاقات نموده، و رخصت یاب گردیده. و در حین رخصت، صاحب ممدوح پانصد سوار و پیاده و چند زنجیر فیلان و شتران و چکرها (۴) بنا بر بار برداری، بامیر موصوف داده روانه نمود. و عالیجاه نواب غلام حیدر خان خلف امیر می نظر که در جنگ غزنی گرفتار شده بود، در بمبئی نظر بند بوده او را هم گورنر صاحب بهادر از بمبئی (۵) طلبانیده، طرف لودیانه در خدمت امیر بی نظیر فرستاده، و حاجی کا کر را نیز بعالیجاه نواب مذکور داده.

چنانچه نواب ممدوح در لودیانه بقدم بوسی^۱ امیر بی نظیر،

(۱) بیغام لارد الین برو گورنر جنرل هند بتاریخ ۲۵ ماه اکتوبر ۱۸۴۲ ع

در باب رهائی بامیر رسید [—عروج بارکزائی ۱۸۵].

(۲) الف: جشن ها کرده.

(۳) ک: هجری [؟].

(۴) چکرها در هندی بمعنی گردون و عراده و گاری است

[—قاموس هندی]

(۵) ک: بمبئی [؟].

والد ماجد خود مشرف گردیده، مسرت اندوز شده، شب دیچور-
فراق را بصبح وصال مبدل نمودند. بعد از دو ماه امیر بی نظیر
از لودیانه، مستعد ولایت خراسان گردیده. وقت ارتخاس، لارد
صاحب بهادر، یک خلعت سنگین بامیر ممدوح اعطا نمود. و
در وقت روانگی، خود به نفس نفس لارد صاحب بهادر، بطریق
پیاده (۱) به همراه امیر بی نظیر بسیار راه رفته. صاحب ممدوح
در حین معاودت، مدت یکپاس با امیر بی نظیر خلوت نمود. از
کمال محبت و نهایت مودت، بامیر بی نظیر، فهمایش نمود و
تاکید کرد که: زنهار صد زنهار! با سرکار انگلیسه بهادر
هرگز رفتار مخالفت و بدسلوکی پیش نخواهند گرفت. و با سکهان
هم آمیزش و سازش خواهد نمود. و از طریق خصومت و
عداوت بالکل احتراز خواهند کرد، که نتیجه عاقبت کار
ندارند. و عالیجاه محمد اکبر خان را از حمله پشاور و قتل سکهان
منع مطلق باید نمود.

صاحب ممدوح، بعد این همه نصایح و موعظه عاقلانه،
از امیر بی نظیر دست رخصت گرفته — وَ هَذَا فِرَاقٌ بَیْنِی
وَ بَیْنَكَ — (۲) بر زبان محبت ترجمان مابین رانده، و وظیفه
روزمره و مشاخره امیر بی نظیر تا به دره خیبر مقرر نمود، و معاودت
فرمای گردید.

چون امیر بی نظیر، بقطع منازل رونق افزای سرحد ممالک

(۱) ک: بطریق اعاده.

(۲) یعنی اینست جدائی بین من و تو.

محرومه^۱ خالصه مهاراجه سنگه گردیده، کار پردازانِ خالصه شیر سنگه بموجب حکم موکل خود، در نزول منزل بطریق استقبال پیش امیر بی نظیر آمدند، و تعارف و ضیافت‌ها از هر قسم نمودند.

مخلص واقعه بتاریخ بستم ماه جنوری سنه ۱۸۴۳ عیسوی (۱) مطابق هژدهم ۱۸ ماه ذیحجه الحرام سنه یکهزار و دو صد و پنجاه و هشت هجری مقدسه در شهر لاهور تشریف فرما شده، مهاراجه شیر سنگه امرای خاص و همتشین اختصاص خود را بنا بر استقبال امیر بی نظیر مامور نموده بود. و هم لوازم (۲) ضیافت و اسباب مهمانداری (۳) از هر اقسام ماکولات بوجه احسن مهیا و موجود کنانیده، بعالیجاه حکمت دستگاه حکیم عزیزالدین خان که اخص مصاحب و خیر خواه بلا اشتباه مهاراجه مددوح بود، حکم داد که اراده^۲ سرکار [ما] بجهت ملاقات امیر بی نظیر، در باغ حضوری منظور نظر است، که هم تماشای باغ دلکشا، و هم از گلزار ملاقات امیر بی نظیر، گلهای صحبت رنگین بدست آرزو، آورده خواهد شد.

سرداران عالیشان معه^۳ افواج شایسته و لباس بایسته، در کمال زرق برق فوراً در باغ مذکور حاضر دارند. روز دوم مهاراجه^۴ مددوح، در باغ بصد زیب و آرایش، که شرح آن

(۱) الف، ک: ۱۸۵۸ ع [۹] که غلط صریح است. ج ندارد.

صحیح آن ۱۸۴۳ ع است که در متن نوشتیم.

(۲) ک، الف، ج: لوازم.

(۳) ک: جهانداري. الف، ج: مانند متن.

اگر داده شود، هر آینه^۱ شرح مطول میگردد، چون نسیم-سحری، شگفتگی بغش گلهای باغ-مذکور گردید. امیر بی نظیر را تکلیف نظاره^۲ گلهای بوستان ملاقات و صحبت خود نمود.

امیر بی نظیر از استشمام رایحه^۳ این معنی، خود را چون گلستان آرایش داده، متوجه باغ مذکور گردید، لیکن پیش از رفتن خود، یک قبضه شمشیر اعلی، و دو راس اسبان تازی و پانصد روپیه نقد، بجهت نثار، بخدمت مهاراجه^۴ ممدوح فرستاده بود، و خود هم در تعاقب آن تشریف فرما گردید.

هر گاه امیر بی نظیر زینت افزای باغ-مذکور شد، مهاراجه^۵ موصوف، تالاب^۶ فرش بجهت تعظیم و تکریم امیر بی نظیر چون گلبرگ از نسیم بس اشتیاق تحرک نموده، از بس شوق و ذوق محبت هلال آسا، آغوش کشاده، یکدیگر را چون غنچه در بغل تنگ گرفتند. بعد صفا (۱) و مرحبا بخوبی سرخوش باده^۷ نشاط ملاقات یکدیگر شدند. خیلی مدت در محفل خاص مابین شمع مکالمه و صحبت روشن نمودند، چنانچه (۲) از صحبت شیرین یکدیگر سیری نداشتند.

در این اثنا بحضور مهاراجه خبر رسید که: سردار محمد اکبر خان، بجمعیت سی هزار فوج لشکر، نزدیک دره^۸ خیبر منزل انداز گردیده است، و عزیمت پشاور دارد. در صورت شنیدن این خبر، مهاراجه از امیر بی نظیر پرسید که: سردار محمد اکبر

(۱) الف: صفائی و مرحبائی.

(۲) الف: چنانکه.

خان چقدر عمر دارد ؟ امیر فرمود که بیست و شش سال عمر او خواهد بود . باز مهاراجه بامیر مخاطب شد که : سردار محمد اکبر خان اجتماع فوج لشکر بسیار نموده است ، آیا [که] کدام اراده در دل دارد ؟ امیر فرمود که : برای استقبال ما آمده باشد . مهاراجه گفت که البته قصد بیرون آمدن از دره خیر داشته باشد ، امیر را ازین (۱) معنی خوب اطلاع خواهد بود . امیر باز در جواب مخاطب شده ، قطع ازین کلام نموده ، باز سیار بوستان دیگر سخنان محبت بنیان شدند .

بوقت عصر امیر بی نظیر باتفاق مهاراجه سوار گردیده ، تماشای پلتن پیاده مهاراجه را ملاحظه نمودند . بعد تماشای مذکور ، مهاراجه رونق افزا در بارگاه خود ، و امیر بی نظیر ، نظارت بخش باغ مذکور گردیده ، تمام شب گلچین ریاض عیش و عشرت بوده . تا مدت یکماه امیر بی نظیر در لاهور بیابان مذکور اقامت پذیر بوده ، گونگون گلهای مسرت و نشاط و آزار فرحت و انبساط ، بدامن ابتهاج می چید .

اگرچه درین اوقات از اخبار نویسان ، انواع [انواع] اخبارات از سردار محمد اکبر خان از اراده گرفتن پشاور ، بسمع مهاراجه شیر سنگه میرسیدند . و درین خصوص امرای مهاراجه ،

(۱) ج : ازین معنی خوف در دل خواهد بود ، و از شنیدن این محاکات [در اصل مهاکات] خوب اطلاع خواهد شد . امیر باز در جواب مخاطب نشد . از کلام باز سیار بوستان دیگر سخنان محبت جنیان شدند .

چندین خیالات [را] بدل خود راه داده (۱) و مشورت هائی می کردند .

آخر الامر راجا دهیان سنگه و دیگر سرداران و امیران مهاراجه شیر سنگه در خدمت امیر بی نظیر شرف احضار یافته ، از توقف چند روز دیگر ، بسیار عرض و التماس (۲) نمودند . و هم استدعای تازه عهد و پیمان ، بامیر بی نظیر کردند . لیکن امیر بی نظیر از عهد [نامه] بازه چشم پوشی کرده ، چندان ملتفت نشده ، از لاهور روانه گردید .

هر گاه امیر بی نظیر دو منزل از [در] لاهور دور شده ، آنچه که سواران و پیاده گان سرکار انگلیسه بهادر ، تا به دره خیر برکاب امیر بی نظیر مامور بودند ، همه را طرف فروز پور رخصت داد .

در این اثنا چهار هزار فوج خراسانی برکاب امیر بی نظیر آمده حاضر شدند . و از فوج سکهان امیر را بقدر سر موی اندیشه و خیال نبود . و در دل سکهان ، خوف و هراس ، از فوج خراسانی بسیار بود . لیکن در عرض راه هیچکس از سکهان ، سرشورش از گریبان خود بالا نکردند . و یک سردار از سکهان همراه رکاب امیر بی نظیر ، در خدمت گذاری حاضر مانده ، که در هر منزل ضیافت کنان ، بکمال اعزاز و اکرام ، امیر را داخل دره خیر نمودند . بعده امیر سکهان رخصت یاب گردیده ، و عطای خلعت

(۱) الف : ک : راه کرده . ج ، الف : مانند متن .

(۲) الف : التماس هم نمودند .

فاخره از خدمتِ امیر بی نظیر دوست محمد خان سرفرازی یافته ،
راجعِ لاهور گردید .

هر گاه امیر بی نظیر تشریف فرمای درهٔ خیبر گردیده و
طایفهٔ افغانانِ خیبر (۱) از مقدمِ امیر بی نظیر، ابواب [قلعهٔ خیبر]
فرحت و ابتهاج بر چهرهٔ حالِ خود کشادند و به پیشِ امیر
آمده ، مراسمِ تسلیمات بجا آورده ، در زبانِ افغانی مبارک بادی
میدادند، و خوشیها میگردند تا مدتِ پنجروز، امیر را توقف داده ،
انواع انواعِ مهمانداری و ضافت‌ها نمودند .

بعد از پنج روز امیر بی نظیر از درهٔ خیبر بر آمده ، بقطعِ
منازل تشریف فرمای جلال آباد گردیدند . سردار محمد اکبر خان
بشنیدنِ این مژدهٔ دلکشای فرح افزای [نزع زدای] ، عندلیبِ
زبان را باین ترانه مترنم ساخت : [بیب]

بر این مژده گر جان فشانم رواست

که این مژده آسایشِ جانِ ما ست

پای برهنه دوان دوان رفته ، سعادتِ قدم بوسی امیر والدِ ماجد
خود حاصل نمود . و دیدهٔ رَمَد (۲) کشیدهٔ مهاجرت و مفارقت را
بجوهرِ سرمه لقای (۳) مسرت افزای غمزدای قبله گاهِ خود نورانی
نمود . و از بس شوق و افتراق این قصیده را از بر خواندن گرفت .

(۱) ک : افغانان خیر مقدم ابر بی نظیر [؟] . در ج هم این جمله
مشوش است . از الف تصحیح شد .

(۲) رَمَد = دردِ چشم است . در الف : امید کشیده .

(۳) ک : بقای .

قصیده (۱):

فغان که از حرکاتِ سپهر کج رفتار
فتاد طرحِ جدائی میانه من و یار
زمانه پیش من آورد آن چنان روزی
که روشنم شد از آن [روز] معنی شبِ تار
هر آن گلی که ز گلزارِ وصل او چیدم
ز هجر بر دلم آمد هزار نشترِ خار
بدانم مژه رفتن [ز] طرفِ خارا خس
به پلکِ دیده ستردن، ز روی صحرا خار
به قعرِ چاه فتادن ز آسمانِ بلند
بغرقِ سر (۲) شدن از دشت، جانبِ کهسار
هزار لقمه بدنِ ربودن از دَمِ شیر
هزار عقده بناخن کشودن از دمِ مار
ازین مخاطره گر صد هزار پیش آید
بیه از جدائی یاران، هزار بار هزار
بجست و جوی تو آم بیالغَد و (۳) و الاصال
بگفتگوی تو آم بیالعشی و الالهکار
اگر بیابانِ روم، باغِ داغ دِل گردد
و گر بگلِ نیکرم، گلِ بچشم آید خار

(۱) در نسخه ج از کلمات [بای برهنه ...] تا آخر این قصیده نیست.
در الف، ک مانند متن است.

(۲) الف: برق تر.

(۳) یعنی سحرگاهان و شبانگاهان

[اگر به یوسف مصری نظر کنم بی تو:
بود برابر چشم چو گرگِ مردم خوار]

من از تو دور ندانم که خواب راحت چیست
چگونه هست شکیب و چگونه هست قرار

سحر که سرخ چمن راه بوستان گیرد
بمنزل تو درایم بصد فغان چو هزار

گاهی چو حلقه نهم چشم خون فشان بر در
گاهی چو کاه نهم روی زرد بر دیوار

بگرد آن درو دیوار کردم و گویم
بآه و ناله، که ای کردگار لیل و نهار !

تو آن امیر سفر کرده را بمن برسان !
از آن دیار فرنگ، و باین دیار بیمار (۱)

سردار محمد اکبر خان، بعد اتمام این قصیده حزین،
سر خود را بر قدم مبارک امیر گذاشته، خیلی مدت افتاده
بود، و از صاحب دیده، اشک می بارید. و امیر بی نظیر نیز
چون ابر نیسان (۲) میگریست. و از طرفین نوای درد فراق

(۱) این قصیده معلوم نیست که مال کیست، از جمله پسران امیر،

سردار احمد خان شاعر صاحب دیوان فارسی است و سردار غلام حیدر

خان هم اشعاری گفته. ولی راجع بسردار محمد اکبر خان چنین

چیزی نه خوانده و نه شنیده ایم. شاید که سردار موصوف شاعر

نبود، ولی شعر فهم و سخن شانس بود.

(۲) الف، ج : نیسان چشم بار، از طرفین

سر بفلک کشید.

آخر الامر امیر بی نظیر از روی مهر پدری، سردار مذکور را در بغل عنایت و اشفاق خود گرفته، سر و چشم فرزند را بوسه داد و گفت که: ای لختِ جگر من! و ای نور دیده من! و ای جانِ پدر! و ای روح و روان من! اگرچه از فضل الهی جل شانہ است لیکن به سببِ دلاوری و جوان مردی آن فرزند دل بند، که از بندِ فرنگِ رهایی ناممکن بود، صورتِ رهایی در آئینه مرادم جلوه نما گردید.

سردارِ مدح در حواب التماس کرد که: این همه از تأییدات الهی جل شانہ و سیانِ برکاتِ آن قبله گاهی متصور! اگر والی بخارای شریف سلسله نظر بندي در پایم نینداخته بود، چگونه روا میداشتم که آن قبله دوجهان اینقدر مدت، با این همه اهل و اعیال و اطفال، در قید انگلستان متردد خاطر باشند. باوحدیکه امیر بی نظیر چقدر جنگهای و دلاوری ها با فوجِ انگریز بهادر نمودند هم بر اسیر قادر نشدند. باز هم امیر از روی مصلحتِ وقت و معاینه صورتِ نفاقِ سردارانِ خراسان، خود بخود آمده، استیلام صاحبانِ انگریز نمودند. و اوشان هیچ یک انصاف نکردند، بلکه بمقتضای بی انصافی و حق ناشناسی، اسیر را چون اسیران، روانه هندوستان نمودند. و من بی حضور آن کعبه و قبله چگونه زندگی میکردم؟ الحال اراده همین بود، که یاری عنایتِ ایزد باری جل شانہ، و اعانتِ حضرت رسالتِ پناهی، لوائِ نصرتِ اتمای

اسلام در ولایت نصب مینمودم .

امیر بی نظیر ازین تقریر دل پذیر سردار محمد اکبر خان، نهایت خوشوقت گردیده، سردار بلند اقتدار را در آغوش عاطفت گرفته، سر و چشمش پیوسید و تحسین کرد (۱) .

از انجا که در این مقام نقلِ بازان و زاغان بسیار مناسب حال افتاد. نقل است که : طبله (۲) بازان در یک جزیره که بنزhet و صفا، دمِ موافقت با بهشت برین میزد، و در آن جزیره مسکن و ماوای خود ساخته، فارغ البال، بال افشان استراحت و آرام بودند. و طایفه زاغان ظلمت سرشت راصعوه خیال تصرف آن مکان جنت نشان، در هوای خاطر بسیار بود. لیکن بسبب زبردستی و زندگی بازان جرات کرده نمی توانستند، و همیشه تدبیرات را در خاک میکردند.

آخر از قضای کردگار، و گردش لیل و نهار سرکرده بازان، که شهبال نام داشت، بالِ صحتی در دام بیماری

(۱) درینجا غیر از نسخه ک در نسخ الف، ب، ج سه و چهار بیت در مدح اکبر خان آمده که باختلاف عبارات در هر سه نسخه وارد است، ولی هیچ وزن و قافیه و قیمت ادبی ندارد، و نمیتوان آنرا شعر بلکه نظم گفت. چون بکلی بیفایده بود، حذف شد. اما حکایت مابعد نیز فقط در ک، الف موجود است در دیگر دو نسخه نیست.

(۲) طبله = چیز است از موالتی که بازداران در دست داشته چون آنرا بهوا برانند، باز آمده بر دست صاحب خود تشیند [فرهنگ نظام ۳-۶۳۵]. درینجا مقصد از طبله بازان نوع اصیل باز شکار است.

پیچیده، چند مدت در جزیره رنجور بود. از آنجا که بموجب عادت و عرف، تبدیل مکان مریض به محل دیگر ضرور و لازم است، سرکرده^۱ بازان حسب مصلحت امرای خود، بنا بر شفایابی، از مکان اصلی نقل نموده، بمکان دیگر رفت. هرگاه دفع بیماری شهبال گردید، پیادر آرامگاه اصلی خود، باسرا^۲ حکم رفتن جزیره اصلی داد.

زاغ قلم سیه رقم، بر شاخسار این مدعا، چنین غوغای بیان می نماید: چون زاغان، جزیره^۳ بازان خالی یافتند، وقت را فرصت یافته، از روی خام طمع و سیه بختی خود آمده به مکان بازان نشستند. و آشیانه ها در جزیره طرح نموده، بال افشان سرور و انبساط بودند و بر رسائی عقل و هوش خود، بال تحسین می کشادند، که عجب جزیره^۴ بازان، بی رنج و محنت، بدستم افتاده. و تا [چند] مدت، زاغان، در مکان بازان، فارغ البال سیه روزگار [ی] خود بسر می آوردند.

روزی عنقا سرکرده^۵ زاغان رؤسای خود را طلبانیده مشورت نمود که: این جزیره، آرامگاه بازانست، [و مدت است که] مبادا بجهت تفرج رفته باشند. گاه باشد که یاد آرامگاه اصلی خود نموده معاودت (۱) نمایند. و مایان حریف^۶ مقابل^۷ بازان نیستیم. همیشه فتح از بازان، و هزیمت از طرف ما زاغانست. درین باب ختاش (۲) عقل شما، در شب این مصلحت چه

(۱) معاودت = بازگشت

(۲) خفاف = شهره

پرواز مینماید ؟

چون عتقا را با بوم (۱) شوم دوستی بود، با اسرای خود برای مشورت و صلاح این امر، پیش بوم رفته، سرگذشت تیرگی روزگار خود بیان نمود. بوم ساعتی صحرا نورد ویرانه فکر و اندیشه گردیده، با عتقا سرکرده زآغان گفت که : شما یان به حسب ظاهر، نابِ مقابله بازان ندارید، و طایر فتح [و] نصرت، همیشه صید سر پنجه اقدار بازان است، و جیفه (۲) هزیمت، نصیب شما زآغانست.

بهرتر است که بگفته خردمندان "علاج واقعه پیش از وقوع باید کرد" اگر ترک مکان بازان نموده جای دیگر رفته، آشیانه پذیر شوند، عین مقرون مصلحت و بهبودی (۳) است. و الا "بسیار زحمتها خواهید (۴) کشید، تا از چنگ بازان رهائی یابید ! مگر عقلای دانشمند و بلغای ارجمند، تدبیرات را در هر امری از امور روزگار جایز دانسته اند. خصوصاً در نحو این مقدمه مصلحت بهتر از اتفاق نیست. هرگاه در ظلمت کده ضمیر ایشان چراغ اتفاق روشن است، باری چند روز طوعاً و کرهاً در مکان بازان، روزگار خود را بسر خواهد آورد، و الا محالست.

(۱) الف : شوم بوم

(۲) جیفه = مرداری

(۳) الف : بهبودگی

(۴) الف : خواهند کشید هابند.

درینصورت عنقا سرکرده^۱ زاغان، روی طرف^۲ امرا^۳ خود گردانیده بآنها گفت که: از ویرانه^۴ طبع^۵ بوم، چنین مصلحت سر زده. الحال شما یان بچه [پیروی] مصلحت میل دارید؟ امرا^۶ زاغان بال^۷ همت را تکان داده گفتند که: مایان همه در جیفه خوری اتفاق ثابت قدم می باشیم، و کرگس وار بچنگال و منقار^۸ جلادت و بهادری دیمار از روزگار^۹ قرعه^{۱۰} بازان بر می آریم، و روی همت را از کارزار^{۱۱} بازان نخواهیم تافت. جان را نثار این راه خواهیم نمود.

عنقا سرکرده^{۱۲} زاغان چون این سخنان تهورانه، از امرا^{۱۳} زاغان شنید، باری بال^{۱۴} اطمینان تکانیده (۱)، خوشوقت از بوم باز گشته (۲)، در جزیره^{۱۵} بازان رفته، آسانه پذیر آرام شدند. و قدر قلیل از زاغان^{۱۶} فلاکت زده از خود جدا نموده، بر شوارع^{۱۷} مقرر نمودند، که هرگاه اثری از بازان معلوم شود، زود خبر برسانند، که به قرعه^{۱۸} زندگی، دیمار از دماغ^{۱۹} بازان کشیده شود.

ازانجا که هرگاه زاغان به تمهیدی که مذکور شد، دام^{۲۰} حیل وری در راه^{۲۱} بازان انداخته، بخاطر جمع در جزیره^{۲۲} بازان نشستند. چون روزی شهبال سرکرده^{۲۳} بازان، هرگاه یرو بال^{۲۴} صحتش از دام^{۲۵} بیماری رهایی یافته بمقتضای حسب^{۲۶} الوطن

(۱) الف: تکیده.

(۲) الف: باز کشیده.

(۳) شوارع = جمع شارع، به معنی شهره.

بال افشان (۱) هوای جزیره مکان مألوفه گردیده. هرگاه در عرض راه رسید، وزیر با تدبیر شهبال به شهبال گفت که: همیشه کبکان مراد طعمه کام آن خدایگان باد! مدت است که جزیره را گذاشته ایم، مبادا از اصناف طایران خام طمع، از روی جهالت و رذالت خود رفته، دران جزیره آرامگاه خود ساخته باشند، و دام حيله وري نوعیکه خاطر خواه آنها باشد، در راه مدعایم افکنده باشند، و مایان غافل بر سر آنها برویم. پس تیریکه در کمان حيله خود داشته باشند بر هدف جانم زنند و چشم زخم هزیمت برسد.

مقرون مصلحت اینست: که اول جاسوس فرستاده، خبر بگیریم، که چه نحو صورت دارد؟ شهبال بوزیر گفت: که کیرا مجال از طیوران است، که چنین حرکت نمایند! همچنین برابر میرویم، احتیاج فرستادن جاسوس نیست. باز وزیر عرض نمود: [مصرعه]

مرد آخر بین مبارک بنده است

چون احتیاط و عاقبت اندیشی، کار پادشاهان ولایت عقل و دانش است آخر بموجب صلاح وزیر، جاسوسی را تعیین و روانه نمودند، و خود روزی چند در عرض راه بانتظار خبر، توقف کردند. جاسوس عود (۲) نموده گفت: ساحت (۳)

(۱) الف: بال افشای.

(۲) عود = باز گشت.

(۳) ساحت = میدان و صحن سرای.

دارالملک امیر، نزهتگاه و نزول زباغان ظلمت سرشت شده،
[سراوق استقامت کننده، ثابت قدم] و آماده خصومت و
منازعه اند.

شهبال باسرا^۱ گفت: چون نخچیر را پرتو چراغ عمر بهایان
رسد، با ضیغم آغاز ستمزه نماید. اکنون درین امر مصلحت
چیست؟ اسرا^۲ گفتند: تدبیر و اندیشه در دفع آنها لازم نیست (۱)
همین که همه را بیمن اقبال ملک کشای امیر، اسیر و دستگیر
نموده، و مستقر سریر تخت گاه خود میگردیم.

شهبال گفت: فرقه^۳ (۲) زباغان بحیله وری و بازندگی
مشهور اند، تا بوجهی از وجوه دلجم پناه بحصار اطمینان نبوده
باشند، قدرت ارتکاب چنین جرأتی ندارند. دشمن هر که باشد،
از خصومتش ایمن نتوان بود، و سر رشته^۴ محافظت حال و ضابطه^۵
احتیاط و دور اندیشی، از دست نباید داد. قدیر (۳) و حقیر
خصم را از یک دودمان و سلسله باید شمرد. [بیت]

خصم را عاجز شمردن نیست آئین خرد

یک شر و بنیاد صد خرمن کند زیر و زبر

عقلا گفته اند که: کم سه چیز را بسیار باید دانست:
اولاً مخاصمت اعدا است، که هر فتنه و خللی که از بسیار

(۱) الف: لازم است، شان بیوجودان را چندان اعتنا و وقعی نمی باشد.

چنین که میروم همه را به یمن

(۲) ک: قرعه [۹]

(۳) یعنی دشمن بزرگ و نیرومند و دشمن کوچک.

او آید، از کمتش نیز بوقوع انجامد. و دیگری بیمارست،
 که اگر در علاج اندکش نپردازند عنقریب دست تسلطش
 قوت یافته، معموره حیات را زیر و زبر سازد. موماً آتش است
 که شراری از آں در نیم نفس، عالمی را بسوزاند. [بیت]
 هر دشمنی که هست، قوی بایدش سمرد

کز پشه ضعیف شود فل در عذاب
 بر هر تقدیر اگرچه غافل بر سر دشمن رفت، و بخدعه و
 فریب، خصم را عاجز و زبون ساختن، دسر مرتبه شجاعت
 ارباب صول (۱) و قدرتست، نهیت چون تنبیه خود ناشناسان
 بی ادب و گمراهان فساد طلب، بهر یک از صدر نشینان کشور.
 قدرت، بهر وضعی (۲) که پیش رود واجب است. [بیت]

نا بیم تازیانه ناسد کمت را
 بر راه راست کتی نهد از سرکشی قدم
 آنچه بخاطر میرسد آنست که: اگر همه بیک مرتبه داخل
 حزیه سویم، ممکن که آنها از راه احتیاط، طرح تمهیدات نموده
 مستعد محاربه باشند، و نیرنگات (۳) و حیلها که در نظر
 دارند، بخاطر جمع بظهور رسانند. اگر نسیم فتح از پرچم
 علم اقبال ما بحرکت آید، ما را انواع رنجها باید کشید، که

(۱) صولت = هیبت و دبدبه.

(۲) الف: وصی.

(۳) ک: تیر نگاه [؟]

سدِ تدبیرات آنها را بشکنیم. و گاه باشد، که همه متفرق گشته، نتوانیم که بطریق لازم انتقام از آنها بکشیم. و اگر نصرت جانبِ آنها باشد، بسیار سعیها باید کرد تا از چنگِ عقوبتِ آنها نجات یابیم. رای سلیم آنست که [از پلور (۱) خود] قلبی سپاه را جدا کرده پیش فرستیم، و خود با لشکریان از راه دیگر رفته، بحوالی جزیره پنهان گردیم. و چون آن گروه بازآغان آغازِ جدال کنند، از راه مصلحت بعجزِ اعتراف کرده امان خواسته فراری شوند. و بعد از آنکه زآغان بخاطر جمع، بجای و مکانِ خود قرار گیرند، از کمین درآمده غافل بجزیره داخل گردیم، و همه آنها را بجنگ آورده نگذاریم که احدی جان سلامت بیرون برد.

چون عقدِ این امر و تدبیر انتظام پذیرفت، بنحویکه ذکر یافت، شهبال معمول ساخته، همه زآغان را اسیر ساخته، بطریق خاطر خواه سزا و جزای به آنها دادند، و خود بسریر عز و احترام بولایتِ جزیره خواهش خود مستقر گردیدند.

از آنجا که پادشاهی نقشِ خاتم کسی است که بزمِ معاش و سلوک را از مصباحِ رعایت حد و پایه خود مجلی ساخته، دست از صیانت حال و مرتبه خود کوتاه نسازند، و به تلاش و وسعت دستگاه و حب ریاست و جاه، از بساط آرسیدگی و قناعتِ نفس قدم بیرون نگذارد، و موافقِ رویه و سلکِ موروثی خود زندگانی

(۱) پَلَو = کلمه پشتوست، یعنی از جانبِ خود.

کند، که اگر [در] روزگار راحت و عافیت موجود است، در عالم سلامت نفس و عدم داعیه است. اگر فی الواقع زاغان را از سیه بختی، نایره^۱ بلند پروازیها مشتعل نگشته، تلاش هم چشمی شهبال نمیکردند. پیوسته صدر نشین آشیان عافیت و بالاگردد هوای اوج عافیت و فارغیالی می بودند. بدانکه همیشه راحت هم سفر اهل قناعت، و عزل و شرمساری در سراغ خانه^۲ ارباب منصب است: [بیب]

با قناعت عافیت پیوسته باشد همعنان

در سراغ خانه^۳ منصب بود سیلاب عزل

از آنجا که ارباب بصیرت و دانائی را یک نکته کافی است. هر گاه صاحبان انگلیسه بهادر هوس تسخیر ملک خراسان نمی کردند، هر آینه این همه خزاین و دقایق و گدام و انواب و دواب از قسم اسبان و شتران و غیره که بعداد آن از حساب بیرون است، و هزارها سپاه سیاه و سفید از هندوستان و انگلستان، مانند زاغان صید سر پنجه^۴ افتدار غازیان شهبازان خراسان نمی شدند فقط.

از آنجا که سلطنت خراسان آسان نیست [که نواله^۵ هر یک ارباب داعیه باشد جنت مکان] نادرشاه پادشاه باوجود حشم خراسان، بنحوای مضمون:

شغال پیشه^۶ مازندران را نگیرد جز سگ مازندرانی

و چندین خزاین و دقایق و اسباب رزم نتوانست، که تمام ملک خراسان در قبضه^۷ تصرف خود آورد. اگر یک کوهستان

میگرفت ، دیگر کوهستان یاغی و باغی می بود . و چندین سالها سال جنگها کرده ، هرگز بملک خراسان قادر نشد . چه جایی صاحبان انگریزان باین لشکر هندوستان که صورت زاغان بودند ، که در عرصه ده یازده ماه تصرف ملک خراسان نمایند . [مصرعه]

صید را چون اجل آید ، سوي صیاد رود

از اینجا که از مردم هندوستان چنین اجل رسیده بود ، که بی گور و کفن در حراسان ، از دست غازیان ، طعمه نهنگ دریای هلاک شدند . و غازیان اسلام که همیشه (۱) تشنه زلال جهاد بودند ، سرخ روئی دنیا و آخرت دانسته ، جان ناتوان را نثار راه این سعادت جهاد نمودند . خوشا بحال کسانی که سربت شهادت نوشیدند . وای بر حال آنها که گوی دین و ایمان خود را درین میدان معارک با نصاری باختند . (۲)

(۱) ک : همه .

(۲) در نسخه ب در بحث عودت امیر دوست محمد خان مطالبی است ، که در نسخ دیگر نیست ، و ما آنرا در ذیل مختصراً می آوریم : " شیر سنگه مقدم امیر را نهایت گرامی دانسته و ضیافتها و احترامات بجا آورد . و در حین ترخیص دو زنجیر لیل با هودج تقره و طلا و مبلغ دو لکه روبه نقد و یک غیمه پشمینه مع تحایف نفیسه و دیگر پیشکش های لایقه بامیر موصوف داد ... بعد رسیدن امیر موصوف در پشاور ، مردم شاهوان شکارپور را که در حین مقدمات کابل مضرت دیده درهم پرهم شده بودند (بقیه بر صفحه آینده ۵۸۳)

(سلسله پاورقی صفحه گذشته)

طلبانیده باستمالت پرداخته ، باتفاق خود برداشته ، حین ورود
جلال آباد روسای خراسان را احضار داده امر نمود که هر چه مال
سرکار انگلیسه بطریق یغما برده اند برایشان معاف اسب ،
اموالی که از شاهوان شکارپور که رعایای کابل اند ، آن
بموجب یاد داشت بلا عذر کم و کاست رساییده دهند
چنانچه اکثر مال شکارپوریان بمعرض ایصال درآمد .

در بیان (۱) رفتن امیر بی نظیر از جلال آباد طرف کابل

و مشورت نمودن با سرداران کابل، و گرفتن مبلغان از

سرداران کابل که از چنگ افواج انگلیسه بهادر،

بدست یغما آورده بودند [و غیره]

امیر بی نظیر قلم خوش رقم، که مسند نشین ولایت
سخن دانی است، در تحریر این مدعا چنین بیان مینماید که :
هرگاه امیر دوست محمد خان در سنه یکهزار و دوصد و پنجاه
و هشت هجری در ماه صفر المظفر، (۲) سفر با ظفر هندوستان
نموده، رونق افزای جلال آباد گردیده، سرخوش نشه^۱ باده^۲
ملاقات سردار محمد اکبر خان فرزند دلیند خود شده، بعده
مستعد کابل گردید.

چون این خبر آمدن امیر بی نظیر، بسمع سرداران کابل

(۱) این فعل در نسخه^۳ ب، ج نیست.

(۲) سراج التواریخ مراجعت امیر دوست محمد خان را بکابل اواخر

۱۲۵۸ و جلوس اورا دوباره بر تخت امارت اوایل ۱۲۵۹

مطابق ۱۸۴۳ می نویسد [ص ۱۹۸ ج ۱].

رسید، پس باهم مجموع شده، از روی مصلحت اتفاق نموده، از علمانی عظام آنجا فتوا گرفتند، که برای جهاد حاکم از بنی هاشم باید. بالفعل خلف مرحوم میر واعظ علیه الرحمه که از سادات کرام است، حاکم خود مقرر می نماییم، و امیر دوست محمد خان و سردار محمد اکبر خان و عالیجاه محمد زمان خان و غیره سرداران، همه سرکردگان جیوش اسلام مقرر خواهد شد.

چون سرداران کابل رقم این مشورت را از دفتر خانه مصلحت خود نگارش دادند، امیر بی نظیر [بمطلع مضمون رقم مذکور] روز دوم، شمع مجلس آرائی روشن ساخته، تمامی سرداران کابل را بار احضار داده، از روی کشاد پیشانی بسرداران کابل مخاطب گردید که: الحال ما را بحکومت و ریاست خراسان هیچ مداخلت نیست، هر نحویکه صلاح و مرضی تمامی سرداران اقتضا نماید، عین مداسست، و هر که را حاکم خود مقرر نمایند، اختیار دارند. لیکن من از مدت مدید و عهد بعید، از صورت حال افغانان، خوب واقف، و از سبوت آنها نهایت عارف، و ما را بهر امیر و سردار مشورت کردن ضرور است، و بر عکس آن نمودن دور از دانش و عقل است.

چون امیران را این سخن امیر بی نظیر بسیار پسند آمده، و بر مصلحت امیر همه راضی شده، گوش هوش خود ها را باصفای کلام امیر بی نظر داشتند. بعد امیر فرمود: که اولاً آبادی ملک و آسودگی رعایا (۱) از همه امورات مقدم باید، که زینت

(۱) الف: که اولاً آبادی ملک و آسودگی رعایا ست زینت پادشاهی.
دویماً.....

دلبران خط و خال، و وسمه و غازه و زینت بادشاهی آبادی
ملک و آسودگی رعایا است. دوماً آمادگی و تیارگی لشکر
و سامان بخوبی باید نمود، که صید افگنی شتقار بقوت پر و بال
است، و سرداری سردار باستمداد لشکر است. سوماً در عرصه
دو سه سال تدارک این همه اسباب گرفته، بعده کمر بر جهاد
سته آید. مثل است که "اولاً" بندوبست خانه بعد از آن
عزم سفر بیگانه" باید کرد.

سرداران کابل چون این کلام از زبان امیر بی نظیر شنیدند،
نهایت خوشوقت گردیده، از جان و دل امیر بی نظیر را به
حکومت و ریاست خراسان اختیار نموده، زمام نظم و نسق جمیع
مهام، بدست اقتدار امیر بی نظیر وا گذاشتند. بعد ازین همه
انجام و قرار داد، امیر بی نظیر بر جلوس سریر ریاست خراسان
جلوه استقرار گرفته. عالیجاه امین الله خان لوگری که خزانه
انگیز و مال تجاران و غیره، بدست یغما آورده بود، سردار
بی نظیر او را مقید ساخته، درخواست مال غنیمت ازو نمود.
لیکن عالیجاه مذکور در قید خود راضی بود، و بدادن مال
غنیمت بسیار ناخوش بوده. آخر بعد از چند روز تمامی مال غنیمت
آورده تسلیم صندوق خانه امیر بی نظیر نموده رهائی یافت. و از
عالیجاه طره باز خان مبلغ ده هزار روپیه، و از عالیجاه خلعت خان
مهمندی (۱) هفت هزار روپیه، و از عالیجاه آغا جان پنج هزار
روپیه، و از عالیجاه برکت الله خان غلزئی پانزده هزار روپیه

(۱) کذا در الف، ک، که صحیح آن مهمندی است منسوب به مهند

قط بسنخان زبانی، امیر بی نظیر حصول (۱) نمود.
 غرض آنچه که سرداران کابل مال و متاع، از لشکر
 انگریزان غارت نموده بودند، از هر یک باز یافت نموده داخل
 صندوق خانه خود نموده و سرداران مذکوره بملاحظه حفظ
 آبروی خود، مبلغان و مال و متاع مغروته، همه بامیر بی نظیر
 بی چون و چرا رسانیده دادند.

یک روز صندوق دار به امیر بی نظیر خبر داد که خزانه
 در صندوق خانه موجود نیست و سپاه نخواه میخواید. امیر
 بی نظیر، در ساعت در شهر کابل منادی کنانید که پیش
 هر که از اسرا مبلغان سکه کمپنی (۲) موجود باشد، بلا فرصت
 آورده، در سرکار حاضر نماید و [اگر] کسی اهمال نمود،
 مورد سخت سزا خواهد شد.

سرداران کابل بشنیدن این منادی، بسیار ناخوش گردیده،
 لیکن بمقتضای "حکم حاکم، مرگ معاحات" است، لاچار طوعاً
 و کرهاً بجا آوری حکم امیر لازم دانسته، چیزیکه مبلغان سکه
 کمپنی در خزانه خود داشتند، برداشته پیش امیر حاضر نمودند.
 مطلب که امیر بی نظیر به تجویزی درجه بدرجه اکثر مال
 غنیمت از مرداران کابل، در حیث تصرف خود آورده، به تجهیز
 سامان و لشکر و هلاتن می پرداخت، و روز بروز جمعیت لشکر
 سامان گرفته میرفت. تا آنکه هوای بلند پروازی که سرداران
 مذکور در سر پیدا نموده بودند، همه را امیر بی نظیر، از سر

(۱) الف: وصول.

(۲) ایست اندیا کمپنی.

آنها کشیده، در هر باب مطیع و فرمان بردار شدند. و بعضی امرا^۱ که در حین ورود صاحبان انگریز با امیر بی نظیر، بیوفائی و دغا بازی نموده بودند، آنها از امیر نهایت در خوف و هراس بودند. امیر از روی برد باری به مقتضای "در عفو لذتی است که در انتقام نیست" از سر تقاصیر (۱) آنها در گذشته، هر یک را بخلاع^۲ فاخره سرفراز نمود و [بسیار] دلجوئی آنها کرد (۲). چنانچه آنها از بس معاینه^۳ مهربانیهای امیر بی نظیر سُرمنده و خجالت زده می شدند. لیکن امیر هر یک را بعهده خدمات لایقه مامور و ممتاز نموده از خود خوشنود ساخت.

از آنجا که خصمی را روزگار، عاجز و زبون نماید، قاعده^۴ مروت و اهلیت آن باشد، که نام خطای او نبرده، چشم از تلافی و بازخواست آنها (۳) بپوشند، بلکه در عوض بدی به نیکوئی بکوشند، تا حق جل^۵ و علی^۶ بسبب این نیکو کاری، بزم مراد مقصود ایشان را از پرتو^۷ سمع^۸ التفات^۹، مسجلی^{۱۰} (۴) گرداند فقط.

(۱) تقاصیر = جمع تقصیر بمعنی گناه.

(۲) ک: نموده.

(۳) الف: آن.

(۴) مجلی = روشن و فروزان.

در بیان (۱) آمدن سرداران قندهار از ایران در قندهار

و رفتن فوج انگریز از قندهار و گرفتار نمودن

شاهزاده صفدر جنگ را

سردار قلم فیروز رقم ، در طی منازل این مدعا چنین بیان
مینماید : از روزیکه صاحبان انگریز بهادری مقابله داخل
قندهار شدند ، از بس ترک تاز و زد و کوب افغانان ، همیشه
در فغان و ساعتی نکام دل بسر نمی آوردند ، و همه وقت در
خوف و هراس می بودند . اگر زرافشانی با افغانان می نمودند ،
البته اوقات گذاری میکردند . هرگاه دست خود را از زرافشانی
در آستین کوتاهی میکشیدند ، پس صورت حال خود را در
مرآت مراد برعکس میدیدند (۲) .

از آنجا که حاصلات (۳) خراسان در امل کم ، و دیگر

(۱) این فصل در ، ج نیست ،

(۲) الف ، ب : میدیدند . چون افغانان خراسان هر یک مانند کوه

جگدلی ، و بر طبق مضمون بیت

که کوه جگدلی فریاد دارد زربیار و زربیار و زربیار از آنجا ...

(۳) الف : محاصل

تحصیلِ مالیات، از افغانانِ رعایا که در کوهستان ساکن اند خیلی دشوار! تا جنگ و جدال نکنند، هرگز دهنهادِ دادنِ مالیات نمی شوند، و مالیاتِ قَدی چندان ندارند، مگر جنسِ قدری غله و کاه [بوس و گوسفندان] با وصفِ جنگها ادا کرده می دهند. [سوماً در] آمدنِ خزاین از انگلستان باین شَیْءِ راه، و زد و بردِ بلوچانِ کوهستان و افغانانِ کوه نشین، پس محال!

بهر صورت صاحبانِ انگریز صورتِ گذران در خراسان سخت دیده، قدری فوجِ انگریز که در قندهار دایر بودند، بشنیدنِ اخباراتِ کابل در ششدرِ حیرانی آمدند، و برای رفتنِ هندوستان دستِ دعا بر آسمان (۱) برداشتند. که درین اثنا سردار محمد اکبر خان بعد صفائی (۲) فوجِ انگریز، از کابل برای سردار صاحبان قندهار، مراسلهٔ خود را جانبِ ایران باین مضمون نوشته فرستاد: "که از عنایتِ قادر علی الاطلاق و کریم ذوالشفاق، همیشه نسایم فتح و فیروزی، در پرچمِ لَوایِ فلکِ فرسایِ اولیایِ دولتِ اسلام در اهتزاز، و زردِ روئیِ خزانِ هزیمت، نصیبِ نخلِ جمعیتِ معاندینِ دینِ باد! از آنجا که طایفهٔ انگریزان که بهوایِ خراسان باستظهارِ بندگانِ شاه شجاع الملک، که بارِ فتنه و فساد را (۳) در خراسان آورده

(۱) الف: در آسمان داشتند

(۲) این دو کلمه در ک نیست.

(۳) الف: و فساد، برغرِ عزیزم در خراسان آورده

کشاده بودند از آنجا که :

بیچاره خر آرزوی دُم کرد نا یافته دُم دو گوش گم کرد
 بسزای رفتارِ ناهنجار [خود] رسیدند ، که تمامی فوجِ
 انگریز طعمهٔ تیغِ پیدریغِ غازیانِ نصرتِ توأمانِ خراسان شدند.
 و تمامِ اسباب و سامان آنها بدستِ غنیمتِ غازیان افتاد .

الحالِ فضایی دلکشای کابل و غزنین و غیره از خس و خاشاک
 لشکر انگریز پاک و صاف شده . آن عالیجاهان بخاطرِ جمع ، معه ،
 متعلقان ، زود متوجهِ قندهار شوند ، و دولتِ سرایِ وطنِ ما لوفه
 را بانوارِ شمعِ قدومِ میمنتِ لزومِ خود متجلی سازند ، که
 شدایدِ مسافرت و جلائی وطن بسیار کشیده اند . من بعد ازین
 آوارگی آن عالیجاهان باین همه فتح و فیروزی و تخریبِ بنیادِ
 مخالفین روا نداریم . فوراً تشریف فرمایِ قندهار شوید ، که باقی
 فوجِ انگریز که قدرِ قبل در قندهار مانده است ، بمجردِ آمدن
 آن عالیجاهان روانهٔ هندوستان خواهند شود .

و در صورتِ توقفِ فوجِ مذکور ، پس از آن طرف ، آن
 عالیجاهان و ازینطرف اینجانب ، معهٔ جمعیتِ موفوره رسیده ،
 اخراجِ فوجِ انگریز نموده خواهد شد ."

از آنجا که سردارانِ قندهار بر طبقِ نوشتهٔ سردار محمد
 اکبر خان ، همازمِ نذارک تیارگی گرفته ، از ایران زمین (۱)

(۱) ب : میگوید که والی ایران بهمراه سردارانِ مدحِ چندان
 مراعات نکرده ، بهر صورت خواهی نخواهی روزگار خود را دران
 سر زمین بسر می آوردند

بر آمده بقطر منازل، داخل قلعه^۱ گیرش شدند. در این اثنا سه چهار صد لشکر، پیش سرداران جمع شدند. و فوج انگریز که در قندهار بودند بشنیدن خبر آمد آمد سرداران مذکور در اضطراب و بیقراری آمده، شاهزاده صفدر جنگ (۱) و عالیجاه عطا محمد خان بامیزی (۲) را در قندهار گذاشته، شکر کنان روانه هندوستان گردیدند و بزبان حال بیان می نمودند:

[مصرعه] "رسیده بود بلائی ولی بخیر گذشت."

چون سردار صاحبان نزدیک قندهار آمدند، شاهزاده مدوح و عالیجاه مذکور مستعد مقابله شدند. از آنجا که سردار صاحبان را بر لشکر خود اعتماد نبود، و تمامی افغانان قندهار با سردار صاحبان در مقام مخالفت بودند، از روی تدبیر فرزانه با شهزاده مدوح، جنگ موافقت و سازگاری در نوا آورده، شمع موافقت در بزم شاهزاده مذکور (۳) روشن ساخته، بعهده انجام داخل قندهار شدند.

سردار صاحبان قندهار و عالیجاه عطا محمد خان باهم متفق شده، بانتظام مجموعه^۲ امورات مالی و ملکی سپرداختند، و توسن سرکشن نفس نافرجام سردار صاحبان، بسبب مهمیز کاری حوادث روزگار، و جلای وطن، و منازل نشیب و فراز، باری سر باخور تسلیم آورده، از رفتار ظلم عنان گیر بود.

(۱) بن شاه شجاع

(۲) ب: خلف مرحوم سردار سمندر خان

(۳) الف: موصوف.

اولاً اجرای احکام شریعتِ غُراً و ملتِ پیضا نمودند. چونکه در ایام فوج انگریز خمخانه های شراب در جوش، و علانیه بازار شراب خوری گرم بوده، همه را مققودالاثّر نمودند. و محتسبان در هر محله و کوچه بازار میگردیدند. و هر یک را نهی منکر نمودند (۱). و هندوان که بازین براسپ سوار می شدند، آنها را از سواری زین، معانت کردند، که بر پالان سواری میکردند. هر گاه سردار صاحبان، احکام شریعت غرا، موافق حکم کتاب جاری نمودند. پس رعایای خاص و عام، از حسن اخلاق کریمانه سردار صاحبان، نهایت خوشنود [خاطر] شدند، و میگفتند که: سردار صاحبان بلخکامی آوارگی وطن چشیده، و شداید غربت و مسافرت دیده اند، باری رحمدل گردیده، باحیای مراسم عدل و انصاف می پردازند.

چون چند ایام برین نهج گذشته، و اندکی و غبار غربت، از دامن خاطر سردار صاحبان برطرف شده، ار مواید (۲) رنگین ریاست قندهار شیرین کام گردیدند. از آنجا که باده ریاست و حکمرانی را خمار غرور بسیار است. اولاً شاهزاده صفدر جنگ را در چنگ خود آورده، در حبس مبتلا نمودند. دویماً پیش هر کس که مبلغان (۳) سکه کمپنی بود، همه را گرفته،

(۱) الف: را از نهی و منکر منع مطلق ساختند.

(۲) مواید = جمع مایده یعنی دستر خوان.

(۳) الف: مبلغات.

در کوره^۱ آتش گداز نموده، سکه^۲ خود را جاری نمودند. و از یکروپیه دو رویه مسکوک نمودند. بدستور اصبی طرح ظلم برپای نمودند.

از آنجا "که قدر عاقبت کسی داند که مصیبتی گرفتار آید" سردار صاحبان باوجود این همه صعوبات که دیده و چشیده بودند، نسیاً منسیاً (۱) انگاشته، بیش از پیش متابعت آرزوی نفس میپرداختند. از آنجا که سالکان راه راست حقایق ساس، هرگز باطاعت نفس نافرجام نپرداخته، و قدمی بآرزوی نفس نبرداشته، برخلاف آن کونینده عمل نموده اند. بلکه پای نفس بیهوده خیال را بسلسله^۳ خوف نازخواست اخروی محکم بسته، ما یعرف گنجینه^۴ عالم را قابل ندیده، دست آرزو از اخذ حقوق مال خلق الله کوتاه نموده اند. و هر بی خبری که خار نقص و خللی در راه برهنه نائی افکند، هر آیه طراوت گلزار اقبالش افسرده^۵ خزان قهر جبار حقیقی شود، رطبی مضمون.

[بیت]

بر تو گر امروز آسان مردم آزاری گذشت
بایدت فردا ازین آسان بدشواری گذشت
هر قدم لغزش گهی دارد بطلی (۲) زندگی
زیی ره لغزنده نتوان با گران باری گذشت

(۱) یعنی بکلی فراموش شده.

(۲) الف: طریق زندگی.

کامل عیار بوته جوان مردی کسی است، که فریب شیطان
نفس خطا کار نخورد، تا مزرعه امید خود را تشنه زلال
جویبار الطاف سبحانی نبیند، اره نقص و خالی در نخل آسایش
غمیری نگذارد [نقط]

در بیان رفتن و احبان انگریز بهادر در هرات پیش شاهزاده کامران

بطریق رسالت ، و از دست یار محمد خان وزیر مایوس شدن

از مدعای خود

رعناي قلم زیبا رقم ، در چهره آرائی شاهد این مدعا چنین
می پردازد که : چند سال پیش از جنگ کابل و غزنین ،
عالیجاه پاتنجر صاحب بهادر ، بطریق رسالت ، بحضور شاهزاده
کامران واقعه هرات تشریف فرما گردیده بود ، که صاحب
مدوح چند مدت در خدمت شاهزاده مدوح ، جرعه نوش باده ،
صحبت بوده ، به تشدید (۱) میانی قصر رفیع اساس موافقت و
اتحاد میپرداخت و جهت قلعه هرات بنا بر استحکامی سر راه
روس ، بسیار تدبیرات افلاطونی و حکمتهای لقمانی بکار برده
لیکن پیش نرفت .

در این اثنا عساکر قاجار ، خارج از شمار ، بر قلعه هرات
آمده ، قلعه را چون نقطه پرکار ، سخت محاصره نموده . تا مدت
ده یازده ماه ، لشکر مذکور در دور قلعه مذکور افتاده بودند .

(۱) تشدید = استوار ساختن .

هر روز آتشِ مقابله و مقاتله شعله ور بود. بوقتِ شب از جیوش شاهزادهٔ مددوح، سوارانِ حرارِ برقِ شتاب، از اندرونِ قلعه برون برآمده، و در لشکر قاجار، بطریقِ شبخون افتاده، و چندین لشکریان را مقتول و محروح ساخته، و چون بازِ تیز پرواز، باز داخلِ اندرونِ قلعه می شدند.

در آنوقت عالیجاه پاتنجر صاحبِ بهادر، نیز در اندرونِ قلعه هرات مددگارِ شاهزاده کامران بوده. از ندیر و بوفرِ اخراجات، هیچ وجه من الوجوه قصوری نکرده. ناوجودیکه تمام سامان [در] گدام [و] اسبابِ آذوقه از قلعه گیان تمام شده، نزدیک بجان دادن رسیده بودند. نا آنهم حلاوت و بهادری را از دست نداده، در قتل و قتالِ لشکر قاجار صرفه نمیکردند، چنانچه روزِ فراغت و شبِ آرام، بر لشکرِ قاجار حرام بود.

رفته رفته عالیجاه ناسجر صاحبِ بای مصالحه درمیان طرفین گذاشته، و چند لک رونه، عوضِ نعلِ بندیِ عالی حضرت مرزا محمد شاه قاجار داده، رفعِ فتنه و فساد نمود. هر گاه لشکر قاجار راحم گردید، قلعهٔ هراب که از سِ اضرابِ اتواپ، بمکست ریخت گردیده بود، صاحبِ مددوح مسلغانِ کلی خرج نموده، تعمیرِ قلعهٔ مذکور نمود. و از بیستر هم قلعه را مضبوط و مستحکم کرد.

شاهزاده کامران از حسنِ تدابیر و استمدادِ صاحبِ موصوف نهایتِ خشنود خاطر، و در همه باب، خاطر داری و اعزاز و اکرام صاحبِ بهادر می نمود. لیکن عالیجاه آصف الدوله وزیر یار محمد خان که نهایتِ ذی هوش و ذوقنون بود، در ظاهر بعالیجاه پاتنجر صاحب، در مقامِ سلوک، و هر روز رسالهٔ خوشامد

و تلافی پیش معلم دانش صاحب مدوح مطالعه می نمود. و در باطن چون زید و عمر بودند، و همیشه کمان کینه زه نموده میخواست، که نیز ضرر به هدف جان صاحب معظم الیه بزند. و بخوش اختلاطی و شیرین زبانی، در هر ماه (۱) مبلغان از صاحب مدوح میگرفت.

آخر کار بحدی رسید که صاحب مدوح از توقف هرات به تنگ آمده نندوبست قلعه هرات بجای خود ماند. لیکن جان کشی از صاحب مدوح از قلعه هرات مشکل گردید، و از تزویر وزیر همیشه خایف بوده. فی الجمله به نجویزی طایر جان خود را از دام وزیر کشیده، چون شاهن تیز پرواز، بال افشان فضای انگلستان گردید.

بعد از آن عالیجاه تاڈ (۲) صاحب بهادر باغواي تصرف کابل و قندهار و غزنین داخل هرات شده. عالیجاه وزیر یار محمد خان از آمدن صاحب مدوح در قلعه هرات، ابواب شادی و نادمانی بر چهره حال خود مفتوح ساخته، و کلاه نشاط بر آسمان افکنده، بلبل زبان را باین نغمه پر شاخسار بیان مترنم میساخت: [بیٹ]

صید مقصودیکه من در آسمان می جستش

در زمین اکنون بدام بخت مسعودم فتاد

(۱) ب: در هر ماه مبلغ یکدولک رویه عوض خرج از صاحب.

(۲) الف، ک: نات [؟] ب: ٹاٹ که نام اصلی وي ٹاڈ است

[— رک: تعلیق ۴۴]

وزیر موصوف مقدم صاحب مدوح، از جمله مددگاری بخت مسعود و طالع محمود دانسته، باز دام محبت و حيله وري در رهگذر مدعا بصاحب مذکور انداخته، و او را فریفته دانه مهرياني و شیرين زباني خود ساخته، و هر روز بزم آرائی نموده، محفل خاطر صاحب مدوح را بانوار شمع صحبت داري منور میساخت، و از می خوشگوار او را سرشار ساخته، جام مدعای خود را از اخذ زر مالا مال می نمود.

صاحب مدوح هر چند جرعه ریزی صهبای خوش نمای زر بسیار نمود، لیکن خود جرعه بکام دل نه چشیده، آخر بهزار حيله طایر جان خود را از چنگ ناهین وزیر مدوح رهائی داده، از هرات بدر رفته.

از آنجا که صاحبان انگلیسه بهادر اگرچه در مراتب دانش و عقل یگانه روزگار، بلکه افلاطون را از جمله جزو کشان عقل خود میدانند، لیکن با وزیر مدوح هیچیک تدبیر و حيله شان در بندوبست قلعه هرات بجائی نرسیده. هر چند از شاه فکر و اندیشه، اسب تدبیر (۱) خود را در میدان آرزوي تاختند، لیکن چون فیل در گل، از عدم حصول مدعا فرو ماندند. و پیاده وار در ششدر حیرانی مات شدند. و باز از رفتن هرات رخ تاب گردیده، و از وزیر موصوف بسیار ناخوش، و لاله وار داغ حسرت بر دل گذاشتند.

بعد از چند ماه وزیر مذکور شهزاده کامران را از تخت

(۱) ک: خواست تدبیر [؟].

کامرانی هرات انداخته، بر تخت حبس جلوس داد. و به سخت ترین عذابها کشته، و تمام خزاین و خانمان او را در حیّز تاراج آورده، خود بر سریر سلطنت هرات جلوس فرما گردیده و نحوی ضابطه و قانون حکم را در نوا آورده که: پیر زنی زر بمشت گرفته بی دغدغه و رفیق در شوارع تردد می نمود، احدی متعرض حال زن نمیگردید، که کیست و از کجا می آید و کجا می رود؟ و طایفه اوزبک که همیشه ترکناز در ملک هرات می نمود، و مردم را باسیری میبردند بر آنها تاخت و تاز نموده، و دمار از آنها کشید. بلکه آنها را بعه عیال و اطفال اسیر ساخته در هرات آورده جای داد. از آنجا که وزیر مذکور در جلادت و عقل و فراست نظیر نداشت، آخر حان به پیک حق پرداخته، و تمام اساس سلطنت هرات را در دنیا گذاشته رفت: (۱)

[بیت]

هر که را خوابگاه آخر به میان خاک است

گو چه حاجت که بر افلاک کشد ایوان را

(۱) وزیر یار محمد خان بعد از کشتن کامران بر هرات مستقلاً

حکمران گشت، و شمالاً تا میمنه فتح نمود، و در جنوب هم تا فراه قابض گشت، ولی در بین راه مریض شد، و بتاریخ سلخ

(بقیه بر صفحه ۶۱۰)

(بقیه حاشیه ۶۰۹)

شعبان ۱۲۶۷ هـ [۸ جون ۱۸۵۱ ع] در گذشت. و در هرات
 در جوار مزار حضرت مولانا جاسی مدفون شد. این وزیر دانشمند
 و هوشیار خاف لایقی نداشت. و پسرش سید محمد خان نیم دیوانه
 بود، که بعد از حندی شهزاده یوسف نواده "حاجی فیروزالدین
 سدوزئی بممد عیسی خان وریر خویش، جای او را گرفت، و سید
 محمد را قتل کرد [— عروج بارکرائی ۱۷۸].

در بیان آمدنِ صاحبانِ انگریزِ بهادر در ملکِ سندھ
و راه گرفتن از دریا و پیمایشی نمودن آبِ دریا، و انداختن

طریقِ سلرک و غیره و قوعات

ملاح زورق نشینِ سخن وری، اعنی خامه^۱ نکته پروری،
بدست یاری نادهان بیان، کشتی این مدعا را از بحرِ مداد چنین
ساحل مراد مرساوند: در اوقات سعادت آیات، که امیرانِ سندھ
هر یک عالیجنابانِ میر صاحبانِ میر کرم علی خان و میر مراد علی
خان ناظمینِ حیدرآباد، و میر صاحبِ میر سهراب خان (۱) و
مشیرانِ هر یک نواب ولی محمد خان لغاری و سید [میان] گوله
شاه و غیره امراءِ عالیمقام، زورق نشینِ دریایِ حیات بودند.
صاحبانِ انگلیسه بهادر بجهتِ بنایِ اساسِ دوستی، که
— أَصْلُهَا ثَابِتٌ * وَ فَرَّعُوهَا فِي السَّمَاءِ — (۲) دارد و
انداختن چهاونی در ملکِ سندھ بسیار سعی و تدبیراتِ افلاطونی
بکار بردند. لیکن امیرانِ موصوف، که از پیچ و تاب امواجِ
دریایِ نشیب و فرازِ روزگارِ ماهر، و از گردابِ بحرِ حوادثِ
وقوعاتِ ملک داری، از هر قسم و رسم با خبر بودند، از روی
دوراندیشی و عاقبت بینی، هرگز صاحبانِ انگریزِ بهادر را در ملکِ

(۱) ج: میر سهراب خان والیِ خیرپور.

(۲) قرآن، ابراهیم، ۲۴ ج ۱۳.

سند نه می گذاشتند، که نکام خود، گامزن مدعا شوند. اگر صاحبانِ انگریز بهادر، اندک سلسله مدعای خود را در شورش می آوردند، هماندم انواع انواع بدیرات صایبه پیش گرفته، کمک عساکر از سردارانِ حراسان می طلبانیدند، و چندین حکمتِ عملها بکار برده، هر وقت به مهمِ ملک داری خود میرسیدند. و صاحبانِ انگریز هم از س معاینه تفتظ (۱) و هوشیاری میر صاحبان، صومارِ آرزوی خود را پیچده در بغل میداشتند، و حرفی از مدعای خود نمیخواندند، و جرات آمدن در ملکِ سند نمی کردند، چراکه همه نندرهای کراچی و غیره بدست امیرانِ سند بودند و راهِ تحرک نمی یافتند، و جرعه نوش باده انتظار می بودند و وقت می طلبیدند.

تا آنکه بعد از مدتی از قضای کردگار، امیرانِ ممدوح ایامِ عمرِ مستعارِ خود را بآنها رسانیدند، و کوسِ ارنحال ازین سنجی سرای در نوای آورده، لوای ممات در میدانِ آخرت بر افراشتند. بعده زمامِ ریاستِ ملکِ سند بدستِ اختیار عالیجهاانِ امیران هر یک میر نور محمد خان و میر نصیرالدین خان خلفانِ مرحوم میر مراد علی خان والیانِ حیدرآباد، و عالیجهاانِ امیران میر رستم خان و میر مبارک خان و میر علی مراد خان خلفانِ میر سهراب خان، والیانِ خیبرپور صورتِ قرار گرفت.

از آنجا که هر کمالی را زوالی، و هر بهاری را خزان

(۱) تفتظ = بیداری.

در پی است، بموجب شعبده بازی فلک پر نیرنگ، مابین امیران حیدرآباد و خیرپور بر دستار بندی دستار ریاست، گردد. نفاق بر دامن اتفاق نشسته، روز بروز از وزیدن باد مخالف، آتش کینه و فساد شعله ور گردیده، و بهیچ زلال نصایح و مواعظ خاموش نشده، رفته رفته دستار نفاق را بر سر اتفاق محکم بستند.

در این اثنا صاحبان انگریز وقت را فرصت یافته، در صورت دوستی رخ نهاد ملک سنده شدند. بعضی بطریق رسالت، و بعضی برای پیمایش دریا آمدند. اولاً از قانون فرهنگ دانش، نسخه اخلاص و اختصاص منتخب نموده، بعالیجاه میر نور محمد خان، که صاحب دستار و ولی عهد مرحوم میر مراد علی خاں بود، طریقه سلوک و اتحاد و رویه محبت و وداد در پیش گرفته، و او را بالکل فریفته شیرین زبانی نموده.

اولاً باین مضمون عهدنامه نوشتند: که ملک های محروسه امیران سند از ابتدا کراچی لغایت قلعه سبزل و دیگر قلعه جات ریگستان بدستور همه در تصرف امیران سنده خواهد ماند. سرکار انگلیسه بهادر در آن هیچیک مداخلت (۱) نخواهد کرد، مگر چهاونی سرکار واقع کوتله بر لب دریا انداخته خواهد شد، و مبلغ سه لک روپیه عوض خرج چهاونی، سال بسال از امیران سنده باز یافت در سرکار

انگلیسه بهادر خواهد شد. و اگر کدام غنیمِ اطرافی از خراسان
و غیره بر ملکِ سند آمده، اهلایانِ دولت انگلیسه بهادر در
دفاعِ آنها خواهد پرداخت."

هرگاه باین قسم عهد نامه، از سرکارِ انگریز بهادر بامیران
عنایت گردیده، نهایت خوشوقت شدند. و آن را تعویذِ حرزِ
جانِ خود ساخته، فرحان و سادان شمه بر سعورِ کاردانی خود
تحسین می نمودند، که از یاریِ بختِ بلند و طالعِ ارجمند،
این چنین عهد نامه از سرکارِ انگریز بهادر، بدستِ مرادِ
مایان افتاد. و ازان غافل که فلکِ نیرنگ در پسِ پرده چه
لعبت بازی است.

بعد از چند روز، ناز صاحبانِ انگریز دوازده قلم دیگر پیش
نمودند. چون قلمِ مذکورِ امیران محوژ نمودند، ناز بست و
چهار قلم جاری کردند. نا رفته رفته یک حلد کتاب از اقلامِ
مطالب مرجوعه سرکارِ انگریز بهادر درست گردیده، اگر
مفصل بیان نموده شود، دفتری خواهد شد (۱). امیران سنده
طوعاً و کرهاً ناقبالِ اقلامِ مذکور پرداختند.

هرگاه صاحبانِ انگریز بهادر شاهدِ مطالباتِ مرجوعه را
هم آغوش مدعای خود نمودند، و عهد انجام و اساس دوستی را
بامیران سنده مستحکم و مربوط نمودند، بعده در صورتِ دوستی
بجهتِ عزمِ سفرِ خراسان، راهِ تردد از دریا از امیران خواستند.
امیرانِ سنده بقتضای "خود کرده را علاج نیست" لاچار چشم
(۱) معاهداتی که میران سنده با انگلیس نمودند، به تفصیل در تعلیق
(۵۶) موجود است.

از اخلاصِ دیرینه^۱ والیانِ خراسان پوشیده، بلکه بارِ عداوتِ آنها بر دوشِ خودها برداشته، راه عبور از دریا و خشکی از ملکه‌های خود صاحبانِ انگریز بهادر دادند.

چون این خبر عزیمتِ صاحبانِ انگریز، که امیرانِ سنده راه دادند، بسمعِ والیانِ خراسان رسیده، از امیرانِ سنده نهایت ناخوش شدند. بلکه امیر دوست محمد خان مراسله^۲ موسوم^۳ به "امیرانِ سنده باین مضمون نوشته فرستاد که: "آن عالیجاهان همیشه از اخلاصِ کیشان و خیر اندیشان دولتِ سلطنتِ خراسان متصور، و همیشه مال گذار بودند. مدتی است که از میر^۴ بی انتظامیِ مجموعه^۵ سلطنت، ماله گذاری بجای خود مانده. علاوه ملکه‌های پادشاهی بمقتضای - الْمُلُکُ لِمَنْ غَلَبَ - (۱) در تصرفِ خود آورده اند، و از بی اتفاقی، اتفاقِ عزیمتِ آنطرف نمی افتد. ازینجهت آن عالیجاهان پای خود را در دایره^۶ متمردي (۲) گذاشته، سرِ اخلاص را پیچیده اند، و صاحبانِ انگریز را از ملکِ خود راه داده اند. اگر آن عالیجاهان دراین امر بالکل متعذر میباشند، پس اعانتِ خزانه بکنند، بعده من دانم و انگریزان ! و لا^۷ این معنی از قوه بفعول نیاید (۳)، پس یقین داند که : دینِ نصرانیان اختیار خواهند نمود از آنجا که : [بیت]

۱) ضرب المثل است بمعنی "شاهی ازان غالب است"

۲) الف : براه متمردي

۳) الف : نمی آید

خلاف، پیمبر کسی ره گزید
 که هرگز بمنزل نخواهد رسید
 این شرط مسلمانی و اخلاص قدیم نیست . هر چه (۱) میکند
 بخود میکند ، مایان گرگ باران دیده میباشیم . [بیت]
 هر چه آید بر سر فرزند آدم بگذرد
 [مرد را باید که از مردانگی خود نکذرد]
 از آمدن انگریزان هیچ پروا نداریم . [بیت]
 آن دولتی که می طلبیدیم از خدای
 پرسید (۲) راه خانه ام و بر در آمده
 این سعادت جهاد را از خدای عز و جل میخواستم ، الحمدلله
 که این صید پهای خود ، بخانه صیاد می آید . خواهند دید و
 خواهند شنید ، که چگونه نخچیر سر پنجه شکار شاهین جلادت
 غازیان خراسان میشوند؟ وای بر حال آن عالیجاهان است !
 — مَنْ أَعَانَ ظَالِمًا فَقَدْ سَلَقَ اللَّهُ عَلَيْهِ — (۳) دلیلی
 است ظاهر . پس (۴) نتیجه این امر خواهند دید .

(۱) الف: هر که .

(۲) الف: پرسید خانه و خود بر درم آمده [۹]

(۳) این حدیث ضعیف است که ابن عساکر از ابن مسعود روایت کرده [— جامع الصغیر ۱۶۵-۲] معنی آن = کسیکه ستمگری را کمک نماید، خدا بر وی گماردش .

(۴) الف: پیش پس .

از آنجا که باوجود این همه نوشته^۱ امیر بی نظیر سردار دوست محمد خان، امران سنده هیچ پی به نکته^۲ حقیقت نبرده، نوشته امیر بی نظیر را در سماعت نیاوردند. علاوه رباعیات استهزا آمیز نسبت سردار موصوف میخواندند. و با صاحبان انگریز در مقام اخلاص ثابت قدم شدند. چنانچه روز بروز سامان صاحبان انگریز از بندر (۱) فیروز پور، از راه دریا بسواری جهاز دودی و کشتی متواتر می آمد، و در قلعه^۳ بهکر جمع میگردد. و در مقام چهڑی (۲) چهاونی را بنا کردند. بعده^۴ در شکارپور چهاونی را قرار دادند، و دریاف ملک سنده بخوبی می نمودند و از زبان سندهی و بلوچی و افغانی کتاب هائی درست ساختند. و از غفلت امیران سنده خوب واقف شدند، که شب و روز به مطالعه^۵ ورق الخیال، و جویای چشمه^۶ آب حیوان، و از ملک داری بیخبر!

[بیت]

هر که در دام زن نیفتاد است
عقل شاگرد او چو استاد است (۳)

-
- (۱) کذا در ک. الف: از بندر بمبئی و فیروزپور و از راه دریا بسواری. ج: از بندر کراچی و بمبئی و فیروزپور. ب: از راه دریای ستلج از بندر فیروزپور بسواری.
- (۲) کذا در ک، ج. در الف، ب: چهڑی.
- (۳) بعد ازین در نسخه ک: بیب دیگری بود، که خوانده نتوانسته و بجای آن قفاط گذاشته اند. درب، ج نیست. فقط در الف چنین نوشته شده که معنی ندارد:
- وآنکه بر اوس پنجره کرد درس

عقل او تیره شد چو در که اوس [؟]

صاحبان انگریز، هرگاه بیخبری و بیهوشی امیران سنده دیدند، خاطر جمع شدند. ".... ملخ چه خفته و چه بیدار" تصور نموده، چند روز بسبب دهد و پیمان، پای در دامن سکوت کشیدند. هرگاه از مضای آفرنده مهر و ماه، نور آفتاب حیات میر نورمحمد خان والی حیدرآباد، در مغرب سمات فرو رفته، بعده هوس صاحبان انگریز به گرفتن ملک سند زیاد شده.

قطع نظر از امیران دیگر، فقط چشم احتیاط (۱) و لحاظ، از میر صاحب میر علی مراد خان صاحب میزدند (۲). او را هم سبز باغها نشان داده، در دام محبت خود آوردند. هر چند میر صاحب مدوح، نامیران برادران خود سیار نصایح و مواعظ عاقلانه درخصوص پیوند رشته اتحاد و اتقیاد با صاحبان انگریز نموده، لیکن به مقتضای — اِذَا جَاءَ الْقَصَا عَمِيَ الْبَصَرُ — (۳) در دل امیران موثر نیفتاد، بلکه نصایح میر صاحب مدوح را قبیاح و عداوت میدانستند، و بر نوسن سرکش نفاق سوار گردیده، تیز رو میدان عناد بودند. از آنجا که کاشفان صدق و صفا را تا شکر (۴) دوستی و محبت تمام نشود، هرگز لب بحنظل خصومت و عداوت نیالایند، و تا تواند که از نشاء کیفیت می فرح افزای دوستی و اتحاد تر دماغ گردد، خود را بدر در خمار نفاق و عناد گرفتار نسازد. هرکه را زاد این مدعای توشه راه

(۱) الف: چشم حیا و لحاظ.

(۲) الف: میگردند.

(۳) چون قضا آید چشم کور شود.

(۴) ک: لشکر [۹]

مفر محبت طلبی باشد ، البته حسب المرام طی مراحل اقلیم
سعادت نموده ، صحیح و سالم بمنزل مراد جاودانی برسد :
[بیت]

تواند طی کند مردانه راه ملک و دولت را
کسی کز راه و رسم دوستداری (۱) با خبر باشد
و ذلت‌های عالم ، در سر راه نفاق و عناد مهیا و آماده است .

در بیان آمدن صاحبان انگریز از ولایت خراسان

بی حصول مدعا

و گرفتن ملک سند و تفاق انداختن مابین امیران سند،

و فرار سدن میر رستم خان از خیرنور، و دستار دادن

به میر علی مراد خان و غیره و فوعات

دبیر پر تدبیر قلم بلاغت رقم، در انشای این مدعا چنین نکته سنج بیان میشود که: هرگاه صاحبان انگریز بهادر، در سنه یکهزار و دوصد و پنجاه و هشت [۱۲۵۸] هجری از خراسان، هزیمت یافته، وارد ملک سند گردیدند، اولاً از روی حکمت عملی آنچه که چهاونی‌ها در ملک سند واقع سکهر و شکارپور و غیره مکانات بنا کرده بودند، همه را موقوف نموده، و تعمیرات پنکله‌ها را منهدم ساختند، تا آنکه بر هر خاص و عام معلوم گردد، که صاحبان انگریز ملک سند را گذاشته میروند. و حالا که این بنای طلسم بازی بود.

در صورت این طلسم بازی سه مکان از امیران سند درخواست نمودند: یکی کراچی بندر، دویماً قلعه بهکر، سیوماً مکان کیتہ (۱). لیکن مردم بلوچان که دشمن عقل خود میباشند، (۱) ک: بینہ [۹] الف و ج: کیتہ که کینہ هم خوانده می شود، (باقی بر حاشیه صفحه ۶۲۱)

شجاعت و بهادری افغانان خراسان شنیده مغرور شدند. و اراکین قاعابت بین و مشیران بی خرد گزین، بامیران سند صلاح دادند؛ که انگریزان از ولایت خراسان کفش کاری خورده و هزیمت یافته، ذلیل و خوار در ملک سند رسیده اند. سابق بیک بندر قلعه کراچی راضی بودند، و حال که پراگنده و پریشان روزگار میباشند، هوس زیاد طلبی ملک میکنند.

در این صورت، امیران به لیت و لعل پرداخته، چون افغانان ملادت نشان، پای مردانگی در دایره گذاشته، رویه غازیان خراسان در پیش گرفته. چنانچه بلوچان کوهستان، بجهت شبخون و غارت لشکر انگریز بهادر بر پای گردیده و بی به نکته حقیقت نبردند، که خلق افغانستان از کوهستان، و پیدایش بلوچان سند از خاک و ریگستان! خاک را بسنگ چه نسبت! فی الجمله در این اثنا رویکار روزگار دگرگون شد، صاحبان انگریز از روی مصلحت، فوج لشکر خود را جای بجای قایم داشتند. و از اراده امیران سند خوب واقف شدند، بلکه در فکر تجویز همین گردیدند که "کلوخ انداز را پاداش سنگ است".

(بقیه حاشیه ۶۲۰)

ممکن است مقصد کتبی باشد که بر کنار دریای سند در آخر حصه جنوبی جبرک واقع و با دریای شور پیوسته است. عرض شمالی ۲۵ درجه ۱۳ دقیقه و طول شرقی ۶۷ درجه ۲۵ دقیقه که در حدود ۱۸۴۵ یگانه شهر تجارتی در دلتای سند بود [گزیتیر سند ۱۹۰۱]

آخر بتاریخ بیست و چهارم ماه نومبر سنه ۱۸۳۲ عیسوی (۱) از جناب گورنر صاحب [بهادر بمبئی] حکم صادر گردید، که از تمامی امیران سند دستخط به اقرار نامه^۲ جدید درست کنانیده بزودی بفرستند. و هم جنرل سر چارلس نیپیر صاحب بهادر (۲) که مختارکار از سرکار کمپنی بهادر و سردار تمام لشکر و گورنر سند بود، با میران سند در باب اقرار نامه^۳ جدید بسیار گفتگوی نمود. لیکن امیران پهلوتهی کرده حجتهای بیفایده در پیش گرفتن کردند و گفتند که: از راه دوستی از ملک خود بایشان راه، طرف خراسان دادیم. الحال هم از راهی که آمده اند، همان راه را گرفته بروند. جنرال صاحب مدوح کرامت^۴ بعد آخری (۳) باز هم با میران مذکور بسیار فهمایش نمودند، که این اقرار نامه^۵ جدید را قبول کنند و الا^۶ برای ایشان بسیار خرابی خواهد شد. و میجر آترم صاحب بهادر را که خیر خواه قدیم از امیران سند بود، او را بجهت فهمایش امیران هیدرآباد نیز مامور نموده و هم تدبیر تزویر انگیخته، عالیجاه میر صویدار خان را بواسطه وکلا بوعده^۷ دستار بندی سرداری ریاست سنده خوشوقت نموده، هیمة^۸ کلفت، در گلخن^۹ مذاق امیران هیدرآباد انداخته، تابه^{۱۰} مخالفت را مابین امیران

(۱) ک: ۱۸۳۸ [؟]. الف: ۱۸۳۲. ج: ۱۸۳۶ که سنه الف صحیح بنظر می آید.

(۲) ک: چارلس پتر [؟] که صحیح آن مطابق الف، ج: نیپیر است [رک: تعلیق ۵۵]

(۳) الف: مدوح بعد آخر بار هم.

هیدرآباد گرم ساخته، خود صاحب ممدوح رونق افزای مقام سکهر گردیده، و بامیر صاحب میر علی مراد خان ملاقات نموده، از اهتزاز نسایم مهربانی، انواع انواع گلهاى الفت، در چمنستان خاطر میر موصوف متبسم ساخته، از خود یک رنگ ساخت. و انجام دستار بندى سرداري، بامیر ممدوح نموده گلهاى شور و شر را در نشو و نما آورده، که میر صاحب ممدوح بجمعیت لشکر و سه عرابه توپ بر سر خیرپور واقع نونار رسیده، نسلک اتواب نمود.

امیران خیرپور هر یک میر رستم خان و میر نصیر خان و میر محمد حسن خان و میر محمد علی خان و غیره امیران غافل بودند، چون بر صورت حال واقف شدند، بعده عالیجاه رستم خان سواری خاصه واقم نونار رفته، ملاقات میر صاحب میر علی مراد خان نموده رفع فتنه و فساد نمود. در این صورت حقایق و معارف آگاه پیر میان علی گوهر (۱) در میان گردیده، سخنان دستاربندی [در] پیش نمودند.

از آنجا که میر صاحب میر علی مراد خان آرزومند این دستار ریاست، و میر محمد حسن خان خلف میر رستم خان علحده این حلوای دستاربندی، در مطبخ خیال خام خود می پخت، و میر علی مراد خان بجای خود [ستار این] دستار مینواخت. تا چند مدت مباحثه این صیغه مجهول مطلق مابین خود امیران مذکور می نمودند، لیکن صفت مشبّه باحدی (۲)

(۱) رک: تعلیق ۵۷.

(۲) الف: لیکن تشبه به کسی حاصل نمی شد [؟]. ج: لیکن صفت تشبه حاصل نمی شد [؟].

حاصل نمی شد، و هر یک درین آرزو چون حرف علت وای وای می نمودند.

آخر روزی میر صاحب میر علی مراد خان از کوت دیچی (۱) سوار شده، در مکانِ خانپور که متصل خیرپور است رسیده، از آنجا [معتبری] خود بخدمت میر صاحب میر رستم خان فرستاده او را پیشِ خود طلبانیده، مابینِ خود، شمع افروزِ بزم خلوت شدند.

میر صاحب میر علی مراد خان [نظر] بر صیدِ مدعای خود گرفته، فی الفور فلیته (۲) تدبیر را از چکمک (۳) آرزو روشن ساخته، بر ماسه^۱ تفنگ مراد گذاشته، چنین بر نشانه^۲ نخچیر مدعا زده که: صاحب میر رستم خان، چون صیدِ مجروح در اضطراب و بیقراری آمده، طرفِ خیرپور جانبِ فرزدان و برادر زادگان که در خیرپور بودند نوشته فرستاده، که رویکار صاحبانِ انگریز نحوِ دیگر بنظر می آید، که اراده^۳ گرفتاری مایان دارند. در این صورت توقف یکدم جایز نداشته، معه خان کوچ ها از خیرپور کوچ نموده، روانه^۴ قلعه جات ریگستان شوند. و ما هم

(۱) احمدآباد مقر حکومت میر علی مراد خان تالپور واقع عرض شمالی ۲۷ درجه ۲۴ دقیقه و طول شرقی ۶۸ درجه ۵۸ دقیقه. بفاصله ۱۲ میلی جنوب خیرپور کاین است [— گزیتیر ۱۵۳] و درینجا ست که اکنون آثارِ مدنیت قبل التاریخ مهمتر از موهنجو دیرو پیدا شده است.

(۲) مقلوب قتیله.

(۳) کذا، مصحفِ چقمق.

باتفاق میر علی مراد خان طرفِ قلعهٔ احمد آباد میرویم. ببینیم که در آنجا چه نحو صورت از مرآتِ عاقبتِ کار رخنمای میشود.

فرزندان و برادر زادگانِ میر معدوح، بمجردِ استدراک این معنی، دست و پای حوصله را گم کرده، در صددِ انتقال شدند. که بتاریخ بیست و پنجم ماه ذی‌عقده سنه یکهزار و دوهصد پنجاه و هشت [۱۲۵۸] هجری، وقتِ نصف شب از خیرپور برآمدند. سر محمد حسن خان و میر نصیر خان باتفاقِ یکدیگر معهٔ خان لوح [روانهٔ طرف مقام بهورئی شدند، و خان کوچ] ای. میر صاحب میر رستم خان جانبِ قلعه جات ریگستان متوجه گردیدند. و دیگر صاحبزاده‌ها روی سویی [خود] بطرفی رخ نهاد شدند.

در وقتِ انتقال امیران از خیرپور، در خیرپور اینچنین حادثهٔ قیامت انگیز برپای شده، گویا غوغای رستاخیز ناگهانی واقع شده. ساکنین خیرپور ملایم خواه غیر ملایم، حیران و پریشان این واقعه گردیده، اکثری روی در فرار نهادند. و بیرون خیرپور حریفان دستِ غارت بهالِ مردم مفرور دراز نمودند. چندین‌ها را از مال و اثقال سبکبار ساختند.

چون شبِ ارتحال امیران از خیرپور در اصل تیره و از ابر و بارشِ باران تیره‌تر مانند شبِ دیجور گردیده، شدتِ باران و سرما یکطرف، و تیرگی شبهای آوارگی دگر طرفِ پرده نشینان سرادقاتِ عصمت و عفت که در مدت عمر این چنین حادثه گاهی ندیده بودند، در عرض راه بسیار هلاک و ذلیل شدند.

و از بس اندوه و غم و ذلت مسافرت رنگهای ارغوانی هر یک زعفرانی گردیده، افتان و خیزان، خودها را در قلعه جات ریگستان رسانیدند. و خود میر صاحب میر رستم خان در قلعه^۱ احمدآباد متوقف بود. تا آنکه دستار ریاست و سرداری از [سر] خود برداشته، بموجب عهد انجام نامه که مابین از اصل قرار داده بودند، سر مبارک میر صاحب میر علی مراد خان گذاشته، و ملکها که تعلق دستار و سرداری داشت تفویض میر صاحب سمدوح نموده و عهد نامه موثق نوشته داد.

بعده از کون احمدآباد، روانه قلعه جات ریگستان شده. و فتح محمد خان غوری که وزیر بی نظیر و مشیر بی تدبیر میر صاحب میر رستم علی خان بود نیز گرفتار آمد. از آنجا که بیان خصایل و شمایل وزیر مذکور از تحریر و تقریر خارج است. [بیت]
 بر زبان تسبیح در دل گاو خر
 این چنین تسبیح کی دارد اثر

باوجود محاسن سفید، تمام شب بفسق و فجور میگذرانند (۱).
 اگرچه خرابی میر رستم خان، از تقدیرات ازلی توان گفت، لیکن از شومی (۲) صحبت و مصلحت وزیر مذکور متصور! از آنجا که از صحبت و مجالست گمراهان سیاه دل، و غافلان بی حاصل

(۱) درینجا چند بیت قبیح و شکسته در معایب وزیر آمده، که از نسخه ک حذف کرده اند، و در ب هم نیست. چون ابیات و جملات مذکور خارج از عفت و ادب بود، آورده نشد، بعضی محض است.

(۲) ک: لیکن شوخی صحبت.

که خارِ صحرایِ شقاوت و چغد ویرانه^۱ ضلالت اند، دوری و اجتناب جستن بر همه کس لازم و واجب! زیرا که صبحتِ سفله و اختلاط^(۱) ناجنس، سیلابی است که قصر نیکنامی ارباب ننگ و نام را از پناهی در آورده، و صاعقه ایست^(۲) که در یک نفس زورقهای عافیت و حیات خاص و عام را بدست طوفان چهار موجه^۳ بحر حوادث و انقلاب سپارد. و هر جاهل پست فطرتی که بنا بر قلت شعور، نقد وقار را از کف اختیار، بسودای بی منفعت موافقت آن گروه قبایح کردار داد، هرگز درمی از زور کامل عیار فیروز بختی و اعتبار در جیب تصرف خود ندیده. [بیت]

ز هم صحبتانِ دَغَلِ اختلاط

ضرور است بر خاص و عام احتیاط

ندانند حقِ نمک خوارگی

ز انصاف دوراند یک بارگی

ز تلبیس گرم است بازارِ شان

بود یار بازی دِه کارِ شان

باده^۴ مصاحبت آن بی باکان نا پاک از بیهوش داروی خدعه و حیل مغشوش، و دیگ یاری و معاونت آن دغل پیشگانِ بی ادراک از آتش عناد و خسران در جوش است، و از بوی گلِ آشنائی آن نا آشنایانِ طورِ وفاداری، بهیچ شامه رایحه^۵ انتفاعی نرسیده. و از زبانِ اختلاطِ آن مخالف نوایانِ مقامِ ناراستی،

(۱) الف: و خلطِ ناجنس.

(۲) ک: و صاعقه زشت.

ز سزمهٔ وفا، گوشِ هیچ بزرگ و کوچک نشنیده (۱) .



(۱) در نسخه ب بعد از ذکر معایب وزیر فتح محمد خان غوری این
حمله آمده ، که در نسخ دیگر نیست: فی الحمله خرابی امیران
خیرپور از شومی چنین وزیر پرتدبیر بعمل آمده ، و دیگر از
حیله سازی و فریب بازی شیخ علی حسن هندوستانی که وزیر
مدارالمهام میرعلی مراد خان است ، این همه تفرقه در ملک
سندھ افتاده ، که فتون حیله وری او چه بیان شود .

در بیان رفتن جنرل سر چارلس نیپیر صاحب بهادر در کوٹ دیچی

و فرستادن میجر آرم صاحب بهادر میر صاحب میر علی مراد خان

در تعاقب میر رستم خان و غیره [میران] و منهدم نمودن

امام گهر و رفتن میر رستم خان در شهاد پور (۱)

و غیره وقوعات

رستم داستان قلم، که پهلوان میدان سخن طرازیست، در معارک این مدعا چنین جلو ریز بیان میشود که: در سنه یکهزار و دوصد و پنجاه و هشت [۱۲۵۸] هجری بعد قرار شدن میر رستم خان از خیرپور، جناب سر چارلس نیپیر (۲) صاحب بهادر، معه جمعیت سواران و پلتن و توپخانه از سکهر سوار شده داخل قلعه دیچی گردیده. از آنجا میجر آرم صاحب باتفاق میر صاحب میر علی مراد خان را در تعاقب میر صاحب میر رستم خان و غیره امیران، مامور قلعه جات ریگستان نمودند. چنانچه میجر آرم

(۱) در شمال شرقی حالا بمفاصله ۱۵ میل و در چهل میلی شمال

شرقی حیدرآباد واقع است. عرض شمالی ۲۵ درجه ۴۹ دقیقه

و طول شرقی ۶۸ درجه ۴۴ دقیقه، که از مربوطات حالاست

[گزشتیر سنده ۷۶۹ء].

(۲) ک: پتر [؟].

صاحب، در قلعه ریگستان با میر رستم خان ملاقی شده بدل جوئی
میر موصوف پرداخته، خاطر جمعی تمام داده انجام نمود که:
بعد مراجعت امام گهر ایشان را به همراه خود گرفته بر مسند
خیرپور بدستور اصلی جلوس خواهم داد. و تا زمان مراجعت
من در اینجا در قلعه توقف داشته باشند.

صاحب مدوح بعد ملاقات میر موصوف و انجام مذکور، عازم
جانب امام گهر (۱) که در اینجا عالیجاه میر محمد خان که مشهور به
کهو کریست که بیک قطعه مرغ خروس دیگ مطبخ خانه اش
در حوش اسب متوقف بود. هر گاه که عالیجاه مذکور، خبر
آمدن صاحب مدوح شنیده، چون مرغ نیم سمل در طپیدن
آمده، قلعه امام گهر را گذاشته، مانند مرغ پریده، طرف حدود
حسلیر (۲) رفته. میجر آترم صاحب بهادر در قلعه امام گهر
رسید، آنچه که اسباب و سامان در قلعه مذکور، افتاده بود،
همه را در تصرف آورده، دیوار قلعه را با ضرب اتوپ و آتش
باروت بخاک برابر ساخته. ازان بعد مراجعت فرمای گردیده پیش
میر رستم خان آمده.

لیکن میر موصوف پیش از ورود صاحب مدوح، جانب شهدادپور
تشریف برده بودند. صاحب موصوف بسیار افسوس خورده، که
میر رستم خان عبث خود را حراب کرده. هر گاه میر مدوح

(۱) این جای اکنون بنام تندو سیر امام تالپور در جنوب شرقی
خیرپور بفاصله تخمینی ۲۰ میل واقع است.

(۲) ک: جلمیز [۹]. الف: جیسر. ب، ج: جیسلمیر. صحیح است.

داخل شهدادپور گردیده در آنجا ده دوازده هزار لشکر بلوچان پیش میر موصوف جمع آمدند . هر یک از بلوچان لاف و گزافهائی میزدند . میر صاحب میر رستم خان از روی مصلحت میر محمد حسن خان ، خلف خود را بمقتضای : [یت]

گر خواجه' ما خواجه حسن خواهد بود

ما را نه جوال و نه رسن خواهد بود

بسرکردگی لشکر بلوچان در شهدادپور گذاشته ، خود میر صاحب میر رستم خان و میر محمد نصیر خان روانه' حیدرآباد پیش امیران حیدرآباد شدند .

در این اثنا' وکلای امیران حیدرآباد جداگانه ، چنانچه سید محمد تقی شاه از میر حسین علی ، و آخوند بچل عطار باشی از میر صوبدار خان علحده ، و از میر محمد خان علحده بحضور جنرال چارلس نیپیر صاحب بهادر رسیده ، هر یک از وکلای مذکور بمدعای موکلان خود نغمات مخالف نوا ، از قانون تدبیرات خود بنواختند . و هیچ یک از وکلای مذکور در مقام موافقت ، چنگ مدعای سازگاری ننواختند . و مانند زیر و بم در نوای مایوسی بودند .

صاحب مدوح از هیچ یک وکلا نغمه' مطالب را بگوشه سماعت نمی آورد ، و طبله' مدعای مافی الضمیر خود را مینواخت . و وکلای مذکور حیران و پریشان ، در پیش منشیان (۱) و

شاهوکاران رفته چاره^۱ مطلب خود می طلبیدند، لیکن از کسی بجز یاس (۱) سخنی دیگر نمی شنیدند. وکلای مذکور هرچه که از معرفت، درخزانه^۲ دانش خود داشتند، همه را صرف نمودند، لیکن متاع نفیس مدعا^۳ بدست نیاوردند. همچنین بی حصول مدعا باد پیمان^۴ حیدرآباد شدند. و صاحب ممدوح از بس خدمات و جانفشانی ها و صداقت اخلاص میر صاحب میر علی مراد خان [بهادر] نهایت ممنون و خوشوقت گردیده، دستار ریاست و سرداری بمیر صاحب ممدوح عطا نمود. و میر صاحب را بجهت بندوبست بعض سرکشان و فتنه انگیزان ماسور ساختند. خود بدولت معه^۵ افواج قلیلی تشریف فرما حانب حیدرآباد شدند. لیکن از حکمت الهی رعب در دل بلوچان که خود را رستم دستان میگفتند افتاده بود، که هرگاه نام لشکر انگریز می شنیدند، هوش و حواس باخته مانند بید بر خود می لرزیدند، و روی در وادی فرار می نهادند. از آنجا که برهمگان معلوم است که مردم بلوچان در جلادت و مردانگی شهره آفاق و از فرار عار میدانند، باوجودیکه فوج انگریز بهادر قدری قلیل بوده، اگر مردم بدمعاشان مطلق العنان می بودند، هم برای فوج مذکور کافی بودند. لیکن میر صاحب میر علی مراد خان که از جان و دل بر سرکار انگلیسه بهادر کمر همت بسته، بصدق

(۱) الف: یاس و زر پاش سخن دیگر. ج: بجز یاس و از یاس سخن دیگر.

اخلاص در بجا آوری خدمات از هر قسم و رسم مددگار بوده،
مردم بلوچان بمشاهده این حالت، ششیر از کمر و سپر از
دوش و تفنگ از دست گذاشته، بمثل "آب نادیده موزه کشیده"
میرفتند.

در بیان آمدن عالیجاه خدا یار خان درانی بامیزئی

بر شکارپور

و مقابله نمودن با شیخ غلام حیدر خان (۱)

مطرب خوش نوا اعنی قلم مشکین رقم، چشن نغمه مسج
بیان می شود که : هرگاه میر صاحب میر رستم علی خان و
میر نصیر خان و غیره امیران از خیرپور متفرق شدند پس کار کنان
امیران موصوف که بر سه حصه شکارپور مامور بودند، شکارپور
را گذاشته، راه فرار پیش گرفتند.

در این اثنا شیخ غلام حیدر بوساطت شیخ علی حسن
مختارکار سرکار میر صاحب میر علی مراد خان بر سه حصه
شکارپور مقرر گردیده، داخل شکارپور، و در قلعه چهاونی
سرکار انگریز بهادر فروکش شده. در این صورت عالیجاه
خدایار خان (۲) بموجب حکم میر نصیر خان خیرپور، برای
تصرف حصه شکارپور و غیره ملکهای متعلقه میر مذکور مامور
گردیده داخل ده ماری (۳) شد در آنجا جمع آوری سه چهار

(۱) این فصل در ج نیست.

(۲) ب : خدایار خان دورانی بامیزئی

(۳) ک : دامه ماری. ب : مکان ماری. الف : ده ماری

صد سوار و پیاده نموده، لشکر بازاری که قط بر یکنیم پاو آرد خشکه و دودانه جواری جمع آمده بودند، بهمراه خود گرفته، وارد شکارپور شده بمحاصره شیخ مذکور پرداخت. و اخراجات لشکر مذکور را از مردم غربای رعایای متعلقه ملک میر موصوف بضرب شلاق می گرفتند.

خصوصاً شرارت شعار ابلیس کردار سوس مار گهه جونجه (۱) که بسیار ظالم و بد نفس است، بجهت تحصیل مالیه، چنین دست ظلم و تعدی دراز نمود، که اکثر مردم غربا فراری شده، آه کنان از خانه های خود بیرون می رفتند.

از آنجا که خانه ظلم همیشه خرابست هر چند عالیجاه خدایار خان با شیخ مذکور مقابله تفنگ زنی بر قلعه مذکور نموده، لیکن قادر نشده بدیوار قلعه میزد. تا آنکه چند روز بیرون قلعه افتاده بود. و در شهر شکارپور سید ابراهیم شاه و دیوان جیتل (۲) از امیران حیدرآباد مامور عهده حکومت شکارپور بودند. و بر هشت ابواب شکارپور، آدمان چوکی بخود مقرر نموده بودند. احدی از لشکر خدایار خان و شیخ غلام حیدر اندرون شهر شکارپور نمی گذاشتند. و حصه مالیات شکارپور به شیخ مذکور رسانیده میدادند. بلکه دیوان مذکور در خفا مددگار شیخ مذکور بود.

بعد از سه چهار روز عالیجاه حافظ حکومت خان، از میر صاحب

(۱) الف : گهه جونجه [؟]. ب : اهرکهه نام جونجه [؟].

(۲) ک : جهتال [؟] ب : دیوان شهامت نشان جیتل

میر علی مراد خان معه^۱ سه چهار صد سوار و پیاده و یک ضرب توپ روانه گردیده. چون عالیجاه مذکور وارد ده^۲ کهوسه (۱) که متصل شکارپور است شده، عالیجاه خدایار خان محاصره^۳ قلعه موقوف (۲) ساخته، معه لشکر شطرنج، در مقابل حافظ حکومت خان آمده، در ناله^۴ سند فروکش شد. و پناه بناله^۵ مذکور گرفته، مستعد^۶ مقابله گردید.

هرگاه از حافظ^۷ مذکور دوسه مرتبه شلک^۸ بوپ نمودند، لشکر شطرنج تاب^۹ صدای توپ نیاورده، چون مرغان پریده رفتند. عالیجاه خدایار خان هرگاه دید، که حریفان راه پرواز گرفتند، خود لب خشک دهان و از حیران مانده، خود هم در پرواز فرار آمد. عالیجاه حافظ حکومت خان بعد^{۱۰} هزیمت عالیجاه خدایار خان، داخل شکارپور گردیده، چند روز توقف گرفته روانه طرف (۳) بلدکه شد. و شیخ غلام حیدر خان بخاطر جمع، در حصه^{۱۱} امیران خیرپور مداخلت نمود.

درین ضمن خبر رسید که عالیجاه میر محمد نصیر خان براهوی (۴) والی^{۱۲} قلات، لشکر خود را بر قلعه^{۱۳} روجهان فرستاده میخواهد که قلعه^{۱۴} مذکور در [حبطه^{۱۵}] تصرف آورد. دیوان جیشل (۵)

(۱) ب : کوثر

(۲) ک : موصوف [؟]

(۳) ب : ملک بلدکه

(۴) ک : محمد نصیر خان بر حوالی والی قلات [؟]. الف ، ب :

مانند متن .

(۵) ک : چنتل [؟]

مطابق حکم موکلان خود، جمع آوری لشکر بلوچان و افغانان و هندوستانی معه یک ضرب توپ بسر کردگی پسر خود [نوتن داس] مامور قلعه روجهان نمود.

هرگاه پسرش منزل انداز ده جونیجه (۱) گردید، در این اثنا پروانجات میر صاحب میر نصیر خان والی حیدرآباد، موسومہ دیوان مذکور باین مضمون ورود آورده که : اگرچه ما بین صاحبان انگریز بهادر، طریقہ دوستی و اتحاد واقع ست، و اصلاً خیال برخلاف آن نداریم لیکن عالیجاه میر رستم خان، از سبب نفاق خانگی، از مخافہ (۲) صاحبان انگریز معہ خانہ کوچها از خانمان خود آواره، روی التجا بمن آورده، درین باب وکلای خود را طرف صاحبان انگریز فرستاده شد که گفتگو نموده، رفع فتنه و فساد نموده خواهد شد. لیکن خیال صاحبان انگریز بوضع دیگر به نظر می آید. پس علاج واقعہ پیش از وقوع واقعہ قول خردمندان است، شما در آنجا جمع آوری لشکر و پیاده موجب دار نموده، آماده نشستہ باشند، و منتظر صدور حکم ثانی باشند.

از آنجا که دیوان مذکور، مطابق حکم موکل، جمع آوری لشکر نموده، چشم انتظار بر حکم ثانی داشت، در این صورت از اتفاقات، ما بین دیوان مذکور و شیخ غلام حیدر گرد فتنه و فساد برانگیخته. چنانچه هر ملازم که از شیخ

(۱) ک : دمه جونیجه [؟] الف، ب : ده جونیجه که متصل

شکارپور است.

(۲) مخافه = ترس

مذکور، بدست دیوانِ موصوف می‌آمد، او را خوب کنش کاری
 نموده، ریسمان در پای او انداخته، چون دار بازان در بازار
 شکارپور آویزان می نمود. و هر وابسته^۱ دیوان که بدست
 شیخ مذکور می افتاد، او را هم همین لباس می پوشانید. رفته
 رفته آتش جنگ و جدال از طرفین اشتعال گرفته. لشکر طرفین
 قصرهای رعایای هندوان و مسلمانان گرفته تفنگ زنی نمودند.
 تا چند روز اینچنین بازار مناقشه و جنگ طرفین گرم بوده،
 و مردم غربای رعایای شهر از این فتنه و فساد عاجز آمدند.
 آخر مصلحینِ مقربین (۱)، در میان آمده، مصالحت پرداختند.
 و بازوی (۲) ملازمان و وابستگان طرفین که نزد هر یک مقید
 بودند، رهائی دادند. مگر یک بازوی هندو که خاص وابسته^۱
 دیوان مذکور بود شیخ غلام حیدر از قید رهائی نداد. ازین معنی
 باز دود خشم و غصه^۲ دیوان مذکور سرکشیده. به لشکر خود
 حکم داد: که هان! شیخ مذکور نگذارند! لشکر دیوان که
 همه جوانان شایسته^۳ سرباز بودند، در ساعت فلیته‌های (۳)
 تفنگ‌ها روشن ساخته، و شمشیرهای برهنه بدست گرفته، بر لشکر
 شیخ مذکور جلوه ریزی نمودند. اکثر قصرهای هندوان از
 آدمان^۴ شیخ مذکور خلاص کنانیده، برابر داخل کچه‌ری شدند.
 نه نفر از سپاهیان شیخ مذکور بقتل رسانیدند. و چند نفر را

(۱) الف: معتبرین.

(۲) بازو = درین کتاب مکرراً بمعنی یرعمل استعمال شده.

(۳) الف: قتیله‌ها.

مجروح ساختند . و ما بقي سپاه مذکور روي در فرار نهادند . و بازوي وابسته ديوان مذکور که در قيد بود ، او را از کنده کشيده آوردند . و آنچه اسپان و اسلحه وغيره سامان سپاهيان شيخ مذکور بودند همه را به يغما آوردند .

ديوان مذکور (۱) وقتيکه اين فتح دست دادش ، هر کس از سپاهش را بقدر مرتبه ، بخلاص فائزه سرافراز نمود . چون داد و دهش ديوان مذکور در اکناف عالم منتشر گرديد ، بعد هر يک از سپاهيان اطرافي ، باميد ملازمي ديوان مذکور رجوع آوردند . رفته رفته دو سه هزار فوج شايسته سوار و پياده ، نزد ديوان مذکور جمع آمدند (۲) . از آنجا که بسبب جمعيت لشکر ديوان مذکور ، البته در چهاوني سکهر دغدغه و رعب بسيار افتاده . صاحبان انگريز بهادر تيقظ و خبرداري کلي می نمودند ، بلکه در عوض راه سکهر و شکارپور ، سپاهيان چوکي تعين شدند . و ديوان مذکور در صورت جمعيت لشکر ، هوش و گوش بر صدور حکم ثاني ، موکلان خود داشت و ميگفت که : در صورت حکم ثاني ، اگر امر جنگ با صاحبان انگريز صادر شده ، پس تجويز نموده ، چهار پانصد نفر بلوچان وغيره جوانان آب باز شناور دريا معه اسلحه بر مشکها سوار نموده ، از راه دريا شباشب بر چهاوني سکهر فرستاده خواهد شد . و خود من از راه خشکی معيت جمعيت

(۱) الف : ديوان مذکور ، بعد اين فتح دست داد و دهش بر سپاه خود کشاده هر کس را بقدر مرتبه بخلاص فائزه ...

(۲) الف : شدند . ب : به جمعداران شصت رويه بعضي پنجاه رويه برخي چهل رويه و سي رويه ميداد . بسواران بيست و پنج رويه ، بيست رويه ، پانزده رويه و پياده ده رويه مقرر [اصل : مغرور] داشت .

لشکر و اتواب روانه سکهر خواهم شد، که از چهار طرف،
 جهانوی را محاصره نموده چنگِ جنگ را در نوا خواهیم آورد،
 هر چه بادا باد. و مردمِ مقربین (۱) و علمای عظام و قضاتِ
 اسلام را طلبانیده و خلعت‌های فاخره داده، هر کس را می‌گفت که
 پیش امام اسلام شوند. امروز روز جهاد است.

از آنجا که دیوان مذکور، هنوز در بحرِ این اندیشه‌ها
 و خیالات مالبخولیا شناوری می نمود، که در این اثنا خبر نکبت
 هزیمت و گرفتاری امیران حیدرآباد بگوشِ دیوان مذکور رسیده
 بمجرد دریافت این خبر وحشت اثرشادی مرگ شده، دردربایی
 غم و الم متغریق (۲) گردیده. لیکن در ظاهر آب و تاب حکم
 خود را نگذاشته، زیاد از سابق بازارِ حکمرانی خود را گرم ساخته،
 و در باطن تدارکِ فرار می‌گرفت فقط.

(۲) الف: مستغرق.

(۱) الف: معتبرین.

در بیان رفتن دیوان جیتمل از شکارپور و گرفتن
مبلغان از هندوان گودامی و غیره

و جنگ نمودن در گڑھی یاسین با سپاه شیخ غلام حیدر و نشستن

شیخ مذکور بر حکومت شکارپور، و تشریف فرمائی جناب میر

مراد علی خان از لاڑکانه با حقایق آگاه پیر علی گوهر (۱) و

مناقب آن [حضرت] (۲)

بلبل۔ قلم کہ نغمہ خوان حدیقہ سخن دانی است، ہر شاخسار۔
این مدعا چنین مترنم میشود کہ : در سنہ یکہزار دو صد و پنجاہ
و ہشت [۱۲۵۸] ہجری، ہر گاہ خبر گرفتاری امیران حیدر آباد،
بدیوان مذکور رسیدہ، در باطن ہوش و حواس خود بااختہ، در
ظاہر طبل بی پروائی و بلند پروازی نواختہ، سرشتہ سیاست۔
ریاست از دست ندادہ، چنان تاب و دہشت خود بر مردم انداختہ
بود، کہ احدی و فردی پیش او مجال دمزدن نداشت،
باوجودیکہ از گرفتاری امیران مدوح، کمر طاقتش شکستہ بود،
بآہم احدی عنان گیر توسل سرکش او نمیشد۔

خان کوچ ہای خود را معہ اسباب، سابق بطور اخفا

(۱) ک: میر علی گوهر۔

(۲) این فصل ہم در ج نیست۔

کشیده بود. خود هم اراده داشت، که شهر شکارپور را دست و پای زده، هرچه از غنیمت شکارپور بدستم آمده غنیمت باید دانست. لیکن بعضی اشخاص که صاحبان او بودند، او را از غنیمت شکارپور منع مطلق نمودند، که این بدنامی غنیمت شکارپور که شهریست در تمام اکثاف عالم مشهور و معروف، و حکام سابق از آقاغنه هم چنین کاری نکرده اند، بر خود نبردارند که نتیجه و عاقبت خوب ندارد.

آخر دیوان مذکور ازین حرکت ناصواب ناز آمده، چند نفر هندوان گوداسی‌ها (۱) گرفته، مبلغان خرج گودام خود از آنها کشیده و از خانه قیمت رای هندو، بی پردگی ساخته، بروز روشن به کروفر تمام از شکارپور، روانه گهڑی پاسین (۲) گردیده، واحدی از حاکمان، متعرض حال او نگردیده و برود گهڑی مذکور چیزی مبلغان بضرب شلاق از هندوان آنجا گرفته و مدت یکپاس در آنجا توقف ورزیده، بعده روانه ده (۳) درود گران شده. چند روز در آنجا مکث (۴) گرفته و اخراجات لشکر از اجاره داران بکفش کاری میگرفت. و بازار لشکر کشی خود

(۱) ب: هندوان گودانی هر یک جن هندو و ناراین هندو

و غیره شاهوان.

(۲) الف: گڑھی.

(۳) ک: دمه و رود گران [۹] الف، ب: مانند متن. درود گر در

فارسی بمعنی نجار است [فرهنگ نظام].

(۴) ک: مکنت. الف: مکث. ب: توقف.

گرم داشت، و منتظر خبر ثانی حیدرآباد بود.

چون از حیدرآباد اخبارات مخالف رسید، بعده باد پیمانه دشت آوارگی شده چون در صورت توقف [درودگران، مسم سدوره (۱)] خدمتکار، از جانب میر صاحب میر علی مراد خان نزد دیوان مذکور [آمده] از طرف میر موصوف، بسیار بدلا سائیم او پرداخت، و از مائده ملازمی میر صاحب، او را شیرین کا ساخته. لیکن دیوان مذکور خدمتکار مذکور را خوش باش نموده و رخصت داد. و خود دیوان مذکور، از ده درود گرا سوار شده، معه جمعیت سپاه، روانه محال مبارک پور شده. چوا داخل گهري یاسین گردیده، از طرف شکارپور، لشکر شیخ غلام حیدر سوار و پیاده معه یک ضرب توپ، پیش روی دیوان مذکور گرفته، سرکب مقابله گردید. و از صبح تا شام مابین طرفین جنگ عظیم واقع شده. بسیاری از طرفین، مقتول و مجروح شدند. [سپاه] دیوان یکبارگی حمله آور شده، سواران شیخ مذکور روی در فرار نهاده مگر چهل نفر [پیاده] با توپ د نبرد گاه بی باروت و گوله ها ماندند. سپاه دیوان مذکور پیادگان جلوریز شدند. آنها الامان الامان کرده زنهار خواستند دیوان مذکور جان بخشی آنها نموده، مطلق العنان کرده.

چون این خبر فتح دیوان مشار* الیه در شکارپور رسید شاهوان شکارپور، در هراس و وا همه آمدند، که مبادا دیوان مذکور باز در شکارپور آمده، طوفان ظلم و تعدی برپای نماید

(۱) ب: سدوره نام وکیل میر علی مراد خان.

و پرده، عزت و ابروی مردم عزت دار بر دارد. ازین سبب مردم هندوان عزت دار، اسپان خود را زین نموده، مستعد میدان گریز بودند، که هر گاه دیوان مذکور از یک دروازه شهر شکارپور اندون آمده، مایان از دروازه دیگر بدر خواهیم رفت. و همان تنب اکثر مردم هندوان شکارپور ازین اندیشه، چشمان تشویش خود را بخواب آشنا نکردند، "واه گرو واه گرو" میگفتند.

لیکن دیوان مذکور بعد فتح گهري یاسین داخل کوت سلطان گردیده، هندوان آنجا را گوشمالی داده مبلغان وصول نموده، در عوض مبلغان نقدی، غلات جنسی را بهندوان نوشته داد. از آنجا سوار شده وارد محال مبارک پور گردیده، بتای دیرهای (۱) غلات جواری جاری نمود. و غلات حصه سرکار، در مصارف سپاه متعینه خود سی آورد. و سرکردگان اشکر را بفراخور مقدار، از خرمن بخشش کسی را ده خروار کسی را بیست خروار امداد می نمود. و اراده داس که در قلعه مبارک پور محکمه خود نموده، چند روز اقامت گیرد (۲). و هوش و گوش طرف

(۱) ک: بتای دیرهای [۱]. ب: بتای دیر حات غله جاری نمود.

الف: بتای دیره جات غله جواری جاری نمود. بتای کلمه سندپست بمعنی حصه سوم خرمن غله که حکومت میگرفت [گزیتیر سنده ۸۸۳] اما ڈیر در سندهی و پشتو بمعنی خرمن و توده است.

(۲) ب: درین ضمن کپتان فرید بخش بمعنه پیادگان و توپ از گهري امان خاسته وارد شکارپور گردید. باری اطمینان شاهوان و شیخ مذکور گردید.

اخبار عالیجاه میر صاحب میر شیر محمد خان داشت .

در این ضمن از قضای کردگار، خبر هزیمت میر موصوفه منتشر عالم گردیده . ظهور این معنی علاوه باعث دل شکستگی و مایوسی دیوان مذکور شده . و [نیز] میر صاحب میر علی مراد خان که در آن ایام در خدمات سرکار انگلیسه بهادر از هر قسم و رسم خود را مقصر نداشت ، بجهت انتظام امورات ملک داری تشریف فرمای لاژکانه شده ، به بندوبست آن سرزمین پرداخته ، بعده متوجه شکارپور گردیده .

دیوان مذکور از تشریف فرمائی میر صاحب مدوح ، نهایت متفکر شده . بعضی اشخاص که همراز دیوان مذکور بودند از گردش روزگار ناهنجار و انقلاب زمانه غدار ، سخنان نصیحت آمیز و مصلحت اندیشی ، بدیوان مذکور بیان نمودند ، که گوساله بزور میخ می پرزد^(۱) الحال هر دو نیست ، خود را عبث هدف تیر ملاست نمودن ، و بدست خود خود را در مهالکه انداختن ، قرین مصلحت عقل دور بین نیست . به نحوی تجویز باید نمود که پرده عاقبت کار بعمل آید .

دیوان مذکور فهمید و دانست که : الحال کوشش و جلادت ما سود ندارد ، گویا سر خود را بستگ زدن است . آخر صلاح کار خود را برقرار دانسته ، از محال مبارک پور ، معه دو صد نفر سواره روانه ملک کچهی شده ، و دیگر لشکر دیوان مذکور ، روی بسوی خود رفتند . و مردم معتبر ساکنین

(۱) الف : می جهد ، و کنیزک بکیر آغا می نازد ، الحال ...

شهر شکارپور، که از روی مصلحت وقت باتفاق مذکور بودند، از ترس شیخ غلام حیدر در شکارپور نمی آمدند، که مبادا نقض عزت نماید. و شیخ مذکور بعد فرار دیوان مذکور بر مستند حکومت شکارپور جلوس نموده، چون سوس مار باد از دهن میدمید، و دست غارت بخانمان و وابستگان دیوان مذکور دراز نمود. و محمد حسین خان (۱) داروغه را نیز گرفته محبوس ساخت. و سلسله در پایش انداخته، یکشنبه روز داروغه مذکور ذایقه حبس چشیده، ابواب تونه بر روی خود کشاده استغفار میخواند.

آخر بتوجه عنایت جناب فیض مآب سلطان العارفین پیر میان نظام الدین صاحب سرهندی دآم بر کاته، بشرط دادن قدری [سرب] دینار، ارجس رهائی یافته، بدستور سابق بعهد کوتوالی شکارپور مأسور گردیده. و میرزا کاله خان که ملازم میر نصیر خان خیرنوری بود، اوهم پناه پستان فیض بنیان موصوف برده بود، که از گزند شیخ مذکور امان یافته. و دیگر معتبرین شهر ارسلاح خان (۲) و محمد رحیم خان بابری و غیره بواسطت پیر صاحب مدوح آمده، سلام شیخ مذکور نمودند، و قدری نذرانه داده از کشاکش بی عزتسی رهائی یافتند. و بعد از چند روز جناب میر صاحب میر علی مراد خان بهادر از لاژکانه رونق افزای شکارپور گردیده، چند ایام

(۱) ب : محمد حسن

(۲) الف : ارسلاح خان

توقف گرفته ، بعده تشریف فرمای خبرپور . و گوهر دریای معرفت و ایقان ، پیر میان علی گوهر [ب : خلف پیر میان صبغة الله دام برکاته] هم دران وقت برکات میر صاحب مدوح حاضر ، و همدم خوان خاص میر صاحب موصوف بوده ، کنزالعرفان اخذ مال مردم مطالعه نموده ، از هر کس که اسپ نرینه و مادیان خوب میدید ، و یا تفنگ و شمشیر اعلی می شنید ، او را بنام سر صاحب مدوح نموده ، بدست خود می آورد . اگر کسی از ارشادش انحراف می ورزید ، بر او افترا نموده ، او را گرفتار سرکار میر صاحب بهادر می نمود . چون مناقب پیر موصوف چه شرح رود و بر طبق مضمون . [مصرعه]

چو کفر از کعبه برخیزد کجا ماند مسلمانی ؟

از آنجا که بزرگان و پیران ، برای رستگاری گرفتاران بندر بلا میباشند ، و نه جهت گرفتاری خلق الله مظلومان ! چون محققان دارالارصاد معرفت و کمال ، و مدققان رموز دیوان حقیقت و افضال ، که از مائده پر فایده - هَلْ یَسْتَوِی الثَّغْرِیْنِ یَعْلَمُونَ وَاللَّذِیْنِ لَا یَعْلَمُونَ - (۱) حظ تمام دارند ، هرگز به لقمه غذای ناموافق عیوب و اخذ مال کسان و صحبت ارباب دولت و ریاست ، دهن خود را آلوده نسازند ، بلکه دوری و تنفر جسته اند . چنانچه بموجب مضمون : - إِذَا رَأَيْتَ أَمِیرَ

(۱) یعنی = آیا دانشمندان با نادانان برابر اند ؟

بِیْسَابِ الْفَقِیْرِ فَتَنِیْمَ الْاَمِیْرِ ، وَاِذَا رَاَیْتَ الْفَقِیْرَ
بِیْسَابِ الْاَمِیْرِ فَبِیْئُسَ الْفَقِیْرِ - (۱) واقع است .

از آنجا که محققان این زمان ، که بوی درویشی بمشام
اوشان نرسیده ، و از صورتِ قال بمعنی حال نیامده ، صحبت اهلِ
دول (۲) و اربابِ ریاست ، از جمله کرامات خود دانسته ، بران
مغرور می شوند . و دلیل بر کمال خود میدانند ، هیئات ا
هیئات ! که مراسم درویشی مرتفع گردیده ، و دزدان و راهزنان
جای ایشان گرفته . مثنوی [معنوی] :

حرفِ (۳) درویشان بدزدِ مردِ دون
تا بخواند بر سلیمی زان فسون
چونکه صیاد آورد ناسگِ صغیر
تا فرید مرغ را زان مرغ گیر
بشنود آن مرغ بانگِ جنس خویش
از هوا آید بسوی دام پیش
چشمِ ایشان را ضیائی چون نبود
نیک و بد در چشمِ شان یکسان نمود

(۱) این مقوله اصلاً چنین است : - نعم الامیر علی باب الفقیر، و بش
الفقیر علی باب الامیر- یعنی نیکا امیر بر در فقیر، ویدا فقیر بر در امیر.

(۲) ک : اهل دل [؟]

(۳) این ابیات مثنوی در هر سه نسخه الف، ب، ج مسوخ است ،
از مثنوی تصحیح شد. ابتدای دفتر اول حکایت مرد نقال و طوطی.

سحر را با معجزه کرده قیاس
هر دو را یکرنگ پندارد اساس
ساحران با موسی آر استیزه را
بر گرفته چون عصای او عصا
آنچه مردم میکند بوزینه هم
آن کند کز مرد بیند دم بدم
او گمان برده که من کردم چو او
فرق را کتی داند آن استیز رو
این کند از آمر و آن بهر ستیز
بر سر استیزه رویان خاک ریز

[سب]

هر کسی را نتوان گفت که صاحب نظر است
عشق بازی دگر، و نفس پرستی دگر است (۱)
فی الجمله دیوان جیشمل در ملک کچهی واقع مکان جهل
پیش احمد خان مگسی (۲) توقف گرفته و فضیلت پناه ملا محمد
طونیه که از طرف میر صاحب میر علی مراد خان نزد او رفته
که او را دلالت نموده در سرکار میر صاحب مدوح بیارد
لیکن مشار^۳ الیه را ناف مالی نموده، و از مگسی مذکور جواب

(۱) الف: حق پرستی [؟].

(۲) مگسی = یکی از قبایل بلوچ.

دهانیده، واپس روانه نمود. و خود چند ایام در جهل (۱) و چند مدت در نزد ولی محمد خان چاندیه مکث پذیر بود.

هرگاه سرمایه^۱ استطاعتش نزدیک باتمام رسید، بعده عیال خود را در نزد چاندیه^۲ مذکور گذاشته، خود روانه قندهار شده، بسلام سردار صاحبان مشرف گردیده، مصدر عزت و آبروی شده، یک لک روپیه از اجاره قندهار اضافه نموده اجاره را گرفت. چند ماه در کار اجاره داری مصروف مانده، بعده مستأجران اصلی لک روپیه اضافه هم دادنی کردند و لک روپیه عوض پیشگی هم به سردار صاحبان داده، باز اجاره را بدست خود آوردند.

دیوان مذکور ازین معنی بسیار بدل و ناخوش شده، مبلغ سه چهار صد روپیه عوض خدمت اضافه^۳ اجاره از سردار صاحبان گرفته، بحصول رخصت از قندهار برآمده روانه شد. بعد رفتن دیوان مذکور از قندهار پانصد سواره در تعاقب او بجهت گرفتاریش مامور شدند. لیکن دیوان مذکور ازین معنی اطلاع یافته بود. در آن روز هفتاد گروه راه منزل نموده، در قافله^۴ مردم لتوانی (۲) افغانان خود را رسانیده پناه گرفت و لشکر

(۱) در رک بعد از جهل "بندی خانه" نوشته اند، و این سهواست که کلمه جهل را حیل انگلیسی بمعنی محبس پنداشته اند. جهل نام جای معروفست در کجی جنوب دره^۵ بولان، که شرح آن در صفحات گذشته گذشت.

(۲) ک: نوهالی [؟] الف: نوهانی. اصل این نام پشتو لَوَّاق و لتوانی است، که فارسی زبانان آنرا باملاهای مختلف نوهانی، لوحانی، نوهانی وغیره نوشته اند و قبیله^۶ معروف سیار و سوداگر افغانی است که تا اقصای هند رفت و آمد داشتند. و بسامشهر نوحانیان در هند گذشته اند رک: مخزن افغانی و حیات افغانی.

پانصد سواره^۱ قندهار بر قافله^۲ مذکور رسیده، بازوی دیوان مذکور از قافله باشی طلب نمودند. مردم قافله که یکهزار و پانصد نفر فقط تفنگچی بودند، تفنگ‌ها را پر نموده، با سواران قندهار، مستعد مقابله شدند. و از بازوی (۱) مذکور جواب صاف دادند.

سواران قندهار طاقت مقابله ندیده واپس روانه^۳ قندهار شدند. و دیوان مذکور چند روز با قافله مذکور توقف گرفته، بعد روانه طرف ملتان شده، و چند ایام با دیوان مولچند ناظم ملتان توسل گرفته، آخر در آنجا هم رونق کار روزگار خود ندیده، روانه^۴ لاهور گردیده. و میر صاحب میر شیر محمد خان را در لاهور ملاقات نموده، و از اراده^۵ خود او را آگاهی داده، قدری مبلغان رای خرج گرفته، داخل لودیانه گردید. و از آنجا هم چیزی مبلغان بطریق مساعدی از اقا یاقوت خواجه^۶ پادشاه شجاع الملک گرفته، روانه^۷ ولایت کلکته گردیده. و در آنجا بملاقات امیران سند خوش وقت شده، و چند مدت پیش امیران موصوف متوقف بوده، و تلاش نوکری بسیار نموده. لیکن بکام دل نرسیده، باز از آنجا بر آمده براه خشکی داخل حیدرآباد گردیده، چند روز در حیدرآباد توقف گرفته، بعد به خواهش ملازمی میر صاحب میر علی مراد خان بهادر مشرف بسلام میر صاحب مدوح شده، از سرکار میر صاحب بهادر باو بسیار دلاسانی و استمال نمودند، و پنج روپیه عوض خرج یومیه باو

(۱) الف: و از بازوی دیوان در جواب - الخ. در اینجا بازو بمعنی

بناهنده است.

عطا گردیده. لیکن پای محتض در سلسلهٔ بیماری مقید شده و در اهل کاران [سرکار] میر صاحب مدوح، از آمدن دیوان مذکور بسیار تهلکه افتاده، و در خوف و هراس بودند، که آیا چگونه خواهد شد؟ تا آنکه اجلاس امان نداده جرعه نوش بادهٔ آتش ممات شده، همنشین خاکستر گردیده. از آنجا که دیوان مذکور اگرچه هندو بود، لیکن جلادت و مردانگی را تا دم حیات از دست نداده [قط].

.

در بیان جنگ نمودنِ امیرانِ حیدرآبادِ سنده
با صاحبانِ انگریز [بهادر]

و هزیمت یافتنِ امیران و غارت نمودنِ متاعِ [امیران]

از قلعهٔ حیدرآباد و غیره وقوعات

غواص بحر سخن وری، اعنی قلم جواهر رقم، لولوی مدعا
را از قعر دریایِ این واقعه، چنین بدستِ بیان می آرد که :
هرگاه در سنه یکهزار و دوصد و پنجاه و هشت [۱۲۵۸] هجری
مطابق ماه ذیحجه الحرام عالیجاهان میررستم خان و میر نصیر خان
والیانِ خیرپور بامیدِ استمداد و اعانتِ داخلِ حیدرآباد شدند،
و امیرانِ حیدرآباد هر یک میر محمد نصیر خان و میر شهداد خان
در آنوقت بتقریب سیرِ نشاطِ شکار (۱) تشریف فرما شده بودند.
مگر میر صاحبانِ میر صوبدار خان و میر محمد خان و میر
حسین علی خان در قلعهٔ حیدرآباد تشریف داشتند .

اوشان از آمدنِ امیرانِ خیرپور نهایت ناخوش و ملال
آگین (۲) شدند، و چندان ملتفتِ احوالِ امیرانِ خیرپور نشدند.

(۱) ک : شکارپور [۹]. الف، ب، ج : شکار .

(۲) ک : ملال انگیز . الف، ب، ج : آگین .

بعد از دو سه روز، میر صاحبان میر محمد خان و میر شهداد خان (۱) از شکار گاه راجع حیدرآباد گردیده، در تعارف و دلجوئی امیران خیرپور دقیقه از دقایق نامرعی نگذاشتند، و در پیش آمد (۲) مقدسه صاحبان انگریز بهادر تدبیرات و سنجشات در پیش گرفتند. هر چند امیران حیدرآباد را خیال مقابله و مجادله صاحبان انگریز پیشنهاد خاطر نبود، چرا که عالیجاه میجر آترم صاحب بهادر که خیر خواه امیران سند بود، از روی خیر خواهی با امیران سند، انجام ملکهای مطلوبه سرکار انگریز بهادر بخوبی نموده، اقرار نامه (۳) از امیران مدوح نویسانیده گرفته بود، که در این اثنا مسمی بختیار لغاری تریاقتی که همیشه در پنکی تریاق (۴) سر بسجود بود، بسبب آوارگی عالیجاه میر رستم خان یکبارگی از پنکی تریاق سر بر آورده و پرده خمار آلوده از چشم بیهوش خود برداشته، از مخدرات تریاق، بر اسب عراقی عزیمت مقابله صاحبان انگریز سوار شده. باتفاق علام محمد خان لغاری کوپلی والہ پیش الوسات و اقوام خود که آنها ازو در مقام

(۱) ک: میر محمد خان مکرر نوشته شده. الف: میر شیر محمد خان

و میر شهداد خان. ب، ج: میر محمد نصیر خان و میر شهداد خان.

(۲) الف: آمدن. باقی نسخ مانند متن.

(۳) تمام معاهدات انگلیس را با امرای سند در تعلیق [۵۶] بخوانید.

(۴) یک: پنکی [؟]. الف، ج: پنکی. ب: یکی [؟] اما صحیح آن

پنکی Pinki کلمه هندوست بمعنی گردشهای نشه افیون

[— فرهنگ هندی]

بی دماغی بودند رفته، آنها را آشتی داده، از خود ساختند .
 بعده پیش میر جان محمد خان ولد مرحوم میر بوده جان رفتند،
 و بواسطت میر مذکور مابین طایفه لغاری و محمد خان
 ولد مرحوم لقمان خان تالپر که بر سانگ بندی (۱) خویش ها نزاع
 داشتند، رفع نزاع کنانیده یکدل شدند پس (۲) این همه نامبرداران،
 مابین خود قسم کلام الله نموده، متفق اللفظ و المعنی شدند .
 و طایفه لغاری ها همین اظهار می کردند، که "این ملک سنده
 بمنزله مادر ما بلوچان است که از پستان شیر پیدایش آن،
 پشت به پشت پرورش یافته ایم . حقوق مادر و پدر بر اولاد
 بسیار است، نهایت جان را نثار رام خدمت این والد (۳)
 خواهیم نمود، و اگر جان را نثار نکردیم، از جمله ولد الزنا
 خواهیم بود".

با وصف این سخنان بیهوده (م) و عهد انجام، غلام محمد
 لغاری ریش را شانه شجاعت و بروتها را پیچ و تاب جلادت داده،
 بحضور میر محمد نصیر خان والی حیدرآباد رفته عرض نمود که :
 خانکوی های میر صاحب میر رستم خان در ریگستان آواره

(۱) سانگ بندی = اصطلاح مقامی سنده است : سنگا بندی یعنی رشته
 قراوت زنانه .

(۲) ب : بعده با میر جان محمد خان هم قسم کلام نموده، متفق اللفظ
 و المعنی شدند .

(۳) ک : ج : والدین .

(م) ک : بوجه .

و خود میر موصوف بدروازه^۱ ایشان التجا آورده ، و ننگ بخانه^۲ ما بلوچان انداخته نشسته است . و این ملک سنده که بمنزله^۳ مادر است ، چگونه در تصرف انگریزان بدهیم ؟ هر گاه کمر همت را کما هو حقّه می بندند بسا بهتر و خوشتر ! و ما بلوچان ایلات و الوسات که هم اتفاق شده ایم جمع گردیده بمقابله و مجادله^۴ فوج انگریزان که قدر قلیل است خواهیم پرداخت . هر گاه هم آغوش شاهد فتح و فیروزی شدیم ، همین علو همتی و بلند ناموسی است . و اگر جان را نثار این راه نمودیم ، هم ادای حق مادرانه^۵ سنده و سعادت دارین حاصل خواهیم نمود .

میر صاحب میر محمد نصیر خان ، هر چند لغاری مذکور را فهمایش و ممانعت نمود ، که روی جنگ بسیار سخت است . نمیدانم که جمیله^۶ فتح و نصرت ، از طرف کدام در برآت^۷ مراد رخنما گردد ، و بر تقدیر بر فوج انگریزان فتح یاب شدیم ، با آنها بدست خود ، شعله^۸ آتش را در ملک سنده بدودمان آرام خود انداختیم ، و علی الدوام خایف و بی آرام خواهیم بود . مخالفت و دشمنی یک خس هم خوب نیست بر طبق مضمون : [بیت]

خضم را عاجز شمردن ، نیست آئین خرد
یک شدد بنیاد صد خرمن کند زیر و زبر

هر دشمنی که هست قوی بایدش شمرد
کز پشه^۹ ضعیف بود فیل در عذاب

چه جای عداوت صاحبان انگریز است ؟ باوجود این همه مواظ و نصایح میرمدوح ، لغاری مذکور از کوتاه فکری باز نیامده . روز دیگر علی الصباح ، لغاری مذکور معه چند نفر دیگر سرکردگان بلوچان ، کلام الله بر سر و شمشیر بدست ، و لباس زنانه و پیشگیر و چادر و چولی (۱) در بغل گرفته ، پیش میر نصیر خان آمده عرض نمود که : اولاً روی همین کلام الله دیده ، همین دم سوار شوند که بمقابله و مقاتله فوج انگریزان پردازیم . و اگر سوار نمی شوند و اراده جنگ ندارند ، پس همین لباس زنانه بپوشند ، و ترک ریاست کنند .

میر صاحب مدوح بمعاینه این حالت ، نهایت حیران و پریشان خاطر شده . اگر بر خرابی بلوچان بانی فساد حکم میدهد با آنها شور و شر در خانه پیدا میشود ، اگر موافقت نمیکند (۲) باز هم طوفان فساد برپای میشود . درمیان دو شکنجه گرفتار آمده ، لا علاج از روی مصلحت وقت و اندیشه عداوت میر صوبدار خان که گویا عقرب در آستین داشت بر طبق مضمون :
[مصرعه]

اقرّب چو عقربست زند نیش خویش را

طوعاً و کرهاً بموجب مرضی بلوچان مذکور از قلعه حیدرآباد بر توسن باد پای سوار گردیده ، در باغ مرحوم میر فتح علی خان

(۱) ک: پیشکرد و چودر و چولی [۹] مطابق الف، ج صورت متن

اصح است . و مقصد روی بند و بقره و دلاق است .

(۲) الف: نمیکند تا هم در بلوچان فساد پیدا می شود .

منزل انداز شده. باغبان خیالش هر دم، تخم مصالحه در زمین
دل می کاشت. لیکن از باغبان قضا و قدر غافل که چه
گلهای فتنه و فساد از شاخسار روزگار میرویند و متبسم
میسازد ؟

درین اثنا خبر رسید که وڈیره (۱) حیات خان مری [و فهیم
خان مری] از اماکن خود سوار شده، طرف حیدرآباد می آمدند.
لشکر صاحبان انگریز، نامبردگان را در عرض راه گرفته پیش
خود نگهداشتند و نمیگذارند. طایفه بلوچان بمجرد شنیدن
این خبر، بر چهارونی انگریز بهادر جلوه ریز گردیده، دست غارت
و قتل و قتال دراز نمودند. در این صورت میجر آترم صاحب
بهادر که خاص خیر خواه امیران بود، چند نفر کشته و کشتانده،
بر بتیله (۲) سوار شده، جان خود را از این گرداب کشیده،
باد پای (۳) گردیده.

چون نیپیر (۴) صاحب بهادر در آنوقت، در مکان هاله که

(۱) الف: دیره جات خان مری [؟] که مطابق ب، ج، ک: مانند
متن اصح است. وڈیرو کلمه سندهیست بمعنی زمیندار و رئیس ده
و دهخدا [—گزیتیر سنده].

(۲) ج: بتیله. الف، ک: تیله. ب: جهاز دودی. که صحیح مانند
ج است. بتیلو در سندهی یک نوع کشتی پهن است.

[—گزیتیر سنده ۸۸۳]

(۳) الف: بر باد پای گردیده. ب: روانه گردید. ج: بر باد پای
سوار گردید.

(۴) ک: پیر [؟]

بیست گروه از حیدرآباد فاصله دارد. منزل انداز بود، هر گاه این خبر غارت چهاونی و باد پائی آترم صاحب بهادر شنید، از زیادی (۱) غصه، مانند بید لرزیدن گرفت. همان وقت فوج حکم کوچ داده سوار شده و از راه کنار دریا طی مسافت نموده، و در صحاری (۲) شکار گاه امیران حیدرآباد منزل انداز گردیده (۳)، روز دوم بندوبست حب آرائی فوج لشکر خود نمود.

در این صورت میر صاحبان حیدرآباد هر یک میر محمد نصیر خان و میر شهادت خان و میر رستم خان و خلف میر صوبدار خان از ناغ مرحوم میر فتح علی خان، معه جمعیت دوازده هزار لشکر و چند توپ سوار شده، در مکان کانهری (۴) که سه گروه از حیدرآباد فاصله دارد منزل انداز شدند.

دوین اثنا دوس محمد خدنگار برای امیران موصوف خبر فرستاد، که پانصد سوار لشکر انگریز، مسور آنطرف است، خبرداری و هوشیاری از دست نداده، پای پردلی و مردانگی در دایره جلادت ثابت و محکم سازند. در این صورت امیر صاحبان مدوح به لشکر خود حکم دادند که: سوار شده

(۱) الف، ج: از پس جوش و غصه.

(۲) ک: صحاری که جمع صحراست. الف، ج: مهاری [؟]

(۳) فقط در نسخه ب: جمعیت لشکر پییر دوسه هزار پیاده و سوار و هفت عرابه توپ، است.

(۴) ب: کالتري [؟]. ج: کاتري.

پیش روی لشکر انگریزان بگیرند. احدي از بلوچان بمقتضاي
 — لَا يَتَحَرَّكُ شَيْءٌ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ — (۱) عمل نموده، از جاي
 حرکت نکردند. چون مبارز آفتاب لَوای نور و ضیا در میدان
 سپهر اخضر بر افراشه، فوج لشکر انگریز بهادر از دور نمایان
 شده، در این صورت عالجه میر جان محمد خان بلشکر بلوچان
 و سران آواز داد که: به تازگی (۲) قسم کلام الله نموده اند،
 حالا وقتِ مقابله و مردانگست، که تمام عمر ملک سند خورده
 اند این چنین وقت را قضا نکند. لکن از قضاي الهي احدي
 از بلوچان از حای حرکت نکردند، مگر حاجی الحرمین حاجی
 خدا بخش معه پنجاه شصت سوار عملهُ خود نامید. بخشایش
 الهي جل شانہ، و مراد علی خان چانک بنوقع مراد یابی
 دنیا و آخرت، و نصیر خان چانک صدای چنگ سعادت ابدی
 معه برادرِ خود، و حاجی غلام محمد خان تالپر حلقه غلامی
 کعبه سعادت دوجہانی در گوش حان انداخته، و مبارک خان تالپر
 مبارک وقت خود دانسته، و سر غلام شاه خان مرحوم
 محراب خان تالپر روی در محراب مسجد این عبادت گذاشته،
 باتفاق میر حان محمد خان غازی سوار شده، پروانه وار خودها
 را بر شعاع سمع مقابله فوج لسنکر رسانیده، ساعتی بازار تفنگ
 زنی گرم ساختند. لیکن طایفه بلوچان همشہ بر شمشیر زنی

(۱) الف، ج: لا تحرک ذرہ. یعنی هیچ چیزی بدون ادن خدا حرکت نمیکند.

(۲) ک: بتاریکی [؟]. الف: تبارکی [؟]. ب، ج: بتازگی.

می نازند، از روی حمیت ایمانی و غیرت مسلمانی از پناه گاه
برآمده از غایت دلیری و بهادری بر فوج انگریز حمله آوردند.
از آنجا که مدار جنگ فوج انگریز بهادر بر توپ و تفنگ،
و سیف آخرالحیل است، بلوچان غازیان مذکور نا رسیده بفوج
انگریز، از دور طعمه اژدهای توپ و تفنگ فوج انگریزان شدند
و شربت شهادت نوشیدند. و بعضی بلوچان حلاب نشان از
آتش توپ و تفنگ امان یافته، رفته بلشکر انگریزان آمیخته
و خوب شمشیر زنی نموده. بسیاری از لشکر انگریزان زیر تیغ
بیدریغ کشیدند. و دسته لشکر از عبدالله خان نظامانی
و میرزا خان نظامانی و غیره سرکردگان نظامانی، در عین این بلوا،
خودها را رساییده، از ترددات دلیرانه و حملات بهادرانه قصوری
نکردند. تا آنکه خلیل وار خودها را در آتش نمرودی جنگ
انداخته، گلچین جان (۱) و فردوس برین گردیدند. بعد شهادت
بلوچان مذکور، بر گشته بخت بختیار لغاری و غلام محمد لغاری
کوهلی واله که اصل بانی فساد بود، و احمد خان لغاری
و غلام محمد کهتران و غلام حیدر کهوکر (۲) و غیره بلوچان
- کَتَا تَقَهُم حُسْرًا مُسْتَنْفِرَةً فَرَقَتْ مِنْ قَسْوَرَةٍ (۳) -

(۱) الف: جنات.

(۲) ک: غلام حیدر غلام محمد کهتران کهوکر و غیره [؟]

الف، ب: مانند متن. ج: غلام محمد کهتران و غلام محمد کهوکر.

(۳) قرآن، المذثر، ۵۱ ج ۲۹ یعنی گویا ایشان خران تور خورده اند
که از شیران گریختند.

فرار برقرار اختیار نمودند. [و در حین (۱) گریختن ازار بندر شان
سست و تنبان در پای آویخته و بوجهن های (۲) بیست زرع
از کمر سان آویزان، و نفنگها بر دوش شان لرزان و سپرهای
کرگدن بر پشت شان آویزان، افتان و خمزان و گریزان پس پشت
هود نگاه کنان میرفتند] و آغا حلی که در ایام حکومت شکارپور
در مجلس کچه‌ری همیشه بلبل زبان را بر شاخسار بیان این نغمه
مترنم می ساختند: [بب]

هم بدیوان قلم زن هم بسدان تیغ زن
در جهان نام خدا در هر دو صنعت ما عریم
درین وقت، قلم بلاغ رقم سان از سیه چاه مداد،
سواد الوجهی حاصل نموده، هیچ فقره از هرات خبر و صلاح
بر صحفه احوال امیران، سده ننوسند و سمسیر جلادت خود
را در هفت نم پحمده نگهداشته، و تسبیح هزار دانه بدست
گرفته "الله الصمد، الله الصمد" می خواندند، و بزبان حال
می گفتند: ای نانا!

من (۳) نه هستم ز جمع شمشیری کار ماهست فقر و درویشی
من چه دانم ز جنگ نصرانی ترک کردیم کار دیوانی
فی الجمله بعد هزیمت بلوچان، امیران موصوف از میدان

(۱) حملات بین قوسین فقط در الف اس، در دیگر نسخ نیست.

(۲) یعنی چادرها.

(۳) این ابیات در تمام نسخها مغشوش است، از همه آنچه با وزن
موافقت میکرد نوشته شد.

جنگ عنان تاب گردیده، رخنه‌دار قلعه حیدرآباد شدند. فوج انگریزان در میان جنگ رسیده، آنچه اسباب و سامان و توپخانه و خیام امیران مدح افتاده بودند، همه را بدست غنیمت آوردند و اکثر خیمه‌های چرکین کهنه را آتش زده خاکستر نمودند.

امیران موصوف (۱) چون داخل قلعه حیدرآباد شدند از دغدغه و اندیشه میر صوبدار خان که مبادا سبب آمیختگی و رفاقتی که با صاحبان انگریز دارد، مایان را گرفتار نموده، بدست صاحبان انگریز بدهد، صلاح مد نظر اندیشه و بعضی مشیران ناخردمندان، خیر خود را در استیلام و ملاقات صاحبان انگریز دانسته، اولاً مراسله خود [را شعر] بر حماقت بلوچان خرد دسمن، و عذر حرکت بی اختیاری خود و استعفای آن بمضمون سرغوب نوشته به خدمت نیپیر صاحب بهادر، بدست معتبری خود فرستادند، و استدعای سلام و ملاقات نمودند. نیپیر صاحب بهادر در جواب بسا (۲) خاطر جمعی، طرف امیران مدح نوشته فرستاده، و از فریب بازی غافل بودند.

روز دیگر امیران مدح به موجب تسلی و تشفی صاحب بهادر، خودها را بلباس رنگین سنگین (۳) آراسته، و شمشیرهای

(۱) ب: موصوف هر یک میر محمد نصیر خان و میر شهادت خان و میر حسین علی خان.

(۲) الف: جواب بیاس خاطر جمعی، طرف امیران.

(۳) ک: رنگین رنگین.

مرصع بکمر بسته، و بر اسپان خوش رفتار مغروقه^۱ یراق طلا
سوار گردیده بمقتضاي : [مصرعه]

صيد را چون اجل آيد، سوي صياد رود

خرامان خرامان رفته، شرف اسيلام صاحب مدوح حامل
نمودند. و بر طبق مضمون کریمه - وَلَا تَلْقُوا يَآيُدِيَنکُمْ
إِلَی التَّهْلُکَهِ (۱) عمل نکردند.

نیپیر صاحب بهادر در حین ملاقات بغیر از میر نصیر خان،
بدیگر امیران هرگز التفات نکرد. ساعتی سمع افروز مجلس
ملاقات با میر موصوف گردیده، حکم بر چوکی (۲) و بهره^۲
امیران داده، که چوکی داران چون نقطه^۳ پرکار، امیران را
محاصره نموده ایستادند. در این صورت امیران را صورت منکر
نکیر نظر آمده گفتند : وای به نشد بدتر شد ! و سر افتخار
خود را در میان زانوي غم و اندوه فرو بردند و بدست خود
خود را گرفتار نمودند.

بعد گرفتاري امیران جنرال چارلس نیپیر صاحب بهادر،
حکم به هلاتن لشکر، جانب قلعه^۴ حیدرآباد داده، که لشکر مذکور
بی ممانعت احدی و فردی داخل اندرون قلعه^۵ حیدرآباد گردیده، علم
نصرت و فتح مندی، بر برج های قلعه نصب نمودند، و تنبور
شادی و شادیا به در نوا آوردند. و از روی فریب بازی، در
شهر حیدرآباد منادی گردانیدند که : ملک سند را سرکار

(۱) قرآن، البقره ۱۹۵ ح ۲ یعنی خود را بدست خود به تهلکه نیندازید.

(۲) چوکی و بهره = سپاهین محافظ.

انگلیسه بهادر فتح نموده، و زمام ریاست و سرداري از سرکار، تفویض به عالیجه میر صوبدار خان شده و دستار سرداري تمام بلوچان سند تعلق به عالیجه میر موصوف دارد. بر خزاین و دفاين و توشخانه^(۱) امیران چوکي هاي خود تعین نمودند. و بر دیرهاي (۲) خام و پخته [نیز پختگی] محافظت و چوکي بخوبی نمودند.

در آنوقت در حیدرآباد چنان واقعاتی (۳) برپا گردیده، که گویا واقعه^{*} کربلا تجدید صورت وقوع یافته. روز دیگر نیپیر صاحب بهادر و دیگر صاحبان برای معاینه^{*} قلعه و ملاقات عالیجه میر صوبدار خان در قلعه^{*} مذکور تشریف فرمای شدند. عالیجه میر مدوح که بعهد انجام صاحبان بابت ریاست و دستار سرداري سرخوش ناده^{*} نشاط بود، دربار کچھري خود نفروش بوقلمون آراسته، برمسند تمکین و ناز، اتکا بر بالش و قار زده نشسته، منتظر مقدم صاحبان عالیشان موصوف بود، که اینک دستار سرداري و ریاست بر سرم، از دست صاحبان مدوح جلوه و زینت تازه میگردد. و صاحبان عالیشن، عجب دستار رنگین سنگین تمام زري، که در عرصه^{*} دوران باهتمام سرداري خان خانان تمام شده، بآب زینت تاج کیوان، و باءث

(۱) الف : توشه خان. ج : توشا خانه.

(۲) ک : ویر برها [؟]. الف، ب، ج : مانند متن. دیره = شاید مقصد ازان زنان حرم میران باشد.

(۳) الف، ج : چنان واقعه^{*} هاپله.

سرفرازی فرق فرقدان (۱) بود، بمیر موصوف بستانیدند. چنانچه هرگاه صاحبان ممدوح، داخل کچه‌ری میر مذکور شدند، میر صاحب چون سرو به تواضع صاحبان ممدوح برخاست. بعد تعارف صفا و مرحبا، صاحبان انگریز، حکم بر گرفتاری میر مذکور دادند که او را چون قزاقان گرفته، بر فیل پشت برهنه سوار نمودند، و دستار مال چاه (۲) بر فرقی گذاشته، از قلعه کشیده، روانه چهاونی نمودند.

خاص و عام از مشاهده این حال، متعجب و متعجب ماندند، و انگست عبرت‌بندهان حیرت گرفته می‌گفتند که: زود بود که صاحبان انگریز، میر صوبدار خان را بر فیل عزت سوار نموده، در هودج ریاست نشانیدند، و خوب دستار گران بهای سرداری بر سرش بستند، که از زرو و برو آن، چشم آفتاب خیره می‌شود.

فی الجمله میر مذکور بجای خود با امیران برادران، عهد انجام بموجب قسم کلام الله نموده بود، و بصاحبان انگریز علحده حلوای مدعا، در دیگ عهد و انجام پخته بود، لیکن بکام دل نرسیده. از آن سو رانده و ازین سو مانده، بهر صورت:

[بیت]

هر تخم فتنه که فشانی نکشت دهر

از حاصل جزا، بیابی سزای خویش

(۱) فرقدان = دو ستاره پیشین بنات النعش نزدیک قطب شمالی

[فرهنگ نظام]

(۲) کذا در الف، ج، ک که معنی آن فهمیده نشد.

از آنجا که بعدِ گرفتاریِ امیرانِ مذکور، صاحبانِ انگریز، دستِ یغما بقلعهٔ حیدرآباد دراز نمودند. آنچه که دیرهای خام (۱) که بقدرِ دوصد نفر از امیرانِ حیدرآباد بودند، اسبابِ زر و زیور و لباسِ فاخرهٔ همه از دیرهای خام گرفته، راهِ خام بیله (۲) نشان داده مطلق العنان نمودند. و آنچه دیرهای پخته بودند، آنها را به پختگی تمام در تندره (۳) محمد یوسف خدمتگار امیران نشانیدند.

از آنجا که در صورتِ وقوعِ این واقعهٔ هایلِه، چند روز در حیدرآباد، تلاطمِ دریایِ آشوب از وزیدنِ بادِ مخالف، چنان در تموج آمده، که اسمِ صعوباتِ طوفان را از یادِ دورانِ برده، و ناخنِ کاوشِ استیلایِ آنِ بلایِ خون، جراحاتِ واقعهٔ کربلا را بجوش آورده. [بیت]

آن چنان شوری بلند آوازه شد

کز ظهورش خونِ طوفان تازه شد

(۱) شاید مقصد ازان سرای و زنان حرم میران باشد.

(۲) کذا در ک. الف: جام بیله [؟]. ج: بیله خام [؟] معنی یکی ازین کلمات مفهوم نشد.

(۳) کذا در همه نسخ. این جایِ نزدیکِ حیدرآباد سنده بود که در زبانِ سندهیِ قندو است و باملاهیِ فارسیِ تنده، قانده، تندره است. این کلمه در زبانِ سندهیِ و پشتو مشترک است. در پشتو جمعیت و مجمع و مسکن و انبوهیِ مردم و روستا معنی دارد. در سندهیِ بجایِ «آباد» و «ده» آمده و بسا قرا و روستاها باین نام است، مانند: تندو آدم، قندو لقمان، قندو مستی و غیره.

عرصهٔ آن وادی محشر نشان
گشت لبریزِ بلا تا آسمان

زد تلاطم آن چنان بحرِ مَتم
کز فلک بگذشت سیلابِ الم
کرد تا جولان، سمندِ روزگار

این چنین جویری نکردید آشکار
بعدِ چند روز، تمام خراین و دفاین از نقد و پشمینه و
اقمشهٔ نفیسه و جواهرِ گران قیمت و اسلحه از هر قسم شمشیرهای
حوهر دار مرصع کاری و نادبِق رومی و خراسانی و میرخانی و
خنجرها و کاردهای حوهر دار و اسپانِ ولایتی و سُتران و مالِ
مواشی و غیره اسباب کلی و جزوی و زیوراتِ طلا و مرصع زنانه
که از لکها بودند، و دو کرور و سی لک روپیهٔ نقد از توشخانه
امیرانِ حیدرآباد در تصرف سرکار انگلیسه بهادر درآمدند .
سواي آن واقفانِ دربارِ قلعهٔ حیدرآباد یک یک صد روپیه
از سرکارِ انگریز گرفته ، لکها و هزارهای مبلقان که در زمین
مدفون بودند، بصاحبانِ انگریز نشانی دادند . افسوس که
امیرانِ حیدرآباد چون مار بر گنج نشسته بودند، از آنجا که :

[بیت]

ز گنجهای گران مایه بی نثار چه حظ
اگر ز خود نه فشانی ببرگ و بار چه حظ
امیرانِ سنده باوجودِ این همه گنجها بجز رنجها، دیگر
حاصل نکردند، و حسرتها بردند. في الجملة مدتِ دو ماهِ کامل

در ملک سند این چنین آتش خرابی شعله ور بوده ، که از تحریر و تقریر خارج است . لیکن صاحبان انگریز بهادر از روی تدبیر فرزانه و مصلحت وقت ، با میر صاحب میر علی مراد خان والی خیبرپور ، عهد انجام جدید نمودند . آنچه ملک ها تعلق بسردار و دستار داشتند ، بمیر صاحب مدوح مفوض نمودند ، و آنچه ملکه های والی قلات بودند ، آن را بتصرف میر محمد نصیر خان براهوی بدستور اصلی سپرد کردند .

باین حیلہ وری تمامی سرداران بلوچان سنده و کچهی را بوساطت میر صاحب میر علی مراد خان بهادر ، مطیع و فرمان بردار سرکار انگلیسه بهادر نمودند . و امیران اسیران حیدرآباد تا صدور حکم فرمان فرمای هندوستان ، چند ایام در حیدرآباد معطل بودند . و صاحبان انگریز ، بانتظام امورات ایلات الوسات بلوچان می پرداختند . و از چشمه تدبیرات ، زلال اصلاح ، بر آتش فتنه و فساد می انداختند ، که مبادا از باد مخالف ، ناپره فساد و شور و شر شعله ور گردد .

در بیانِ مقابلهٔ عالیجاه میر شیر محمد خان با فوج انگریز
و هزیمت یافتن میر مذکور از دست فریب بازی سرکردگان

لشکر خود

شیر قلم تمز چنگ، در نیستان این مدعا چنین صیدِ
آهوان بیان مینماید که: هر گاه امیران حیدرآباد در سنهٔ
یکهزار دو صد و پنجاه و نه [۱۲۵۹] هجری مطابق ماه
محرم الحرام، از تقدیراب الهی، صیدِ سر پنجه فریب گرفتاری
نیپیر صاحب بهادر شدند، بعدهٔ عالیجاه شیر بیشهٔ جلادت و
مردانگی میر شیر محمد خان والی میرپور بجمعیّت عساکر
متکاثره (۱) و حیوش متوافره (۱) و توپخانه و غیره سامان، بعزمِ
رزم افواج انگریز، از مکان مالوفهٔ خود بر آمده رخ نهاد
حیدرآباد گردیده. چون [به طی منازل نزدیک حیدرآباد] بفاصله
چهار کروه متصل تندو موسی خان کهتران، بر کنار فلیلی (۲)
سمت مشرق رسیده، فوج انگریز بهادر نیز در مقابلهٔ میر موصوف
رفته، آتش جنگ را در اشتعال آوردند.

اولاً هوش مند خدمتکار، از روی هوش مندی بامید خرید

- (۱) یعنی لشکرهای فراوان.
(۲) ک، ج: پهلوی [۹]. الف: یلوی. مقصد از آن روی فلیلی
است که در حیدرآباد میگذرد.

متاع سعادت سرمدی، معه^۱ دسته^۲ سپاهیان خود، در میدان جنگ آمده، بانتظام جنگ جنگ پرداخته، از ترددات دلیرانه و حملات بهادرانه تصویری نکرده، آخر خوش دل از دنیا و مافیها رفته، جرعه نوش باده^۳ شهادت گردید.

از آن بعد میر غلام علی خان خلف مرحوم عبدالله خان تالهر و رحیم خان تالهر و علی خان تالهر و کمال خان مری و نبی بخش مری و بلوچان نوحانی، معه دوسه صد (۱) لشکر در عرصه^۴ کارزار رسیده، جنگ جنگ را در نوا آوردند. بسیاری از فوج انگریز در موج بحر، قتل (۲) و غرق نمودند. در این صورت جنرال نیپیر (۳) صاحب از معاینه^۵ هلاکت لشکر خود، دست افسوس سائیده بر سر خود میزد، و از بس غصه و خفگی، سویی سر خود می کند، نزدیک بود که فوج انگریز درهم و برهم شود.

در این اثنا از قضای کردگار، طوفان باد مخالف بر پای شده. و از بس غبار چنان تاریکی شد، که زمین و آسمان بنظر نمی آمد. و بلوچان شجاعت نشان نحوی شمشیر زنی نمودند که از بیان بیرون است. آخر شربت شهادت نوشیدند. میگویند که محمد خان تهوره بحسب صلاح صاحبان انگریز بهمراه لشکر میر شیر محمد خان آمده ملحق گردیده بود، و در وقت طوفان باد،

(۱) ب: معه یکصد و چهل نفر.

(۲) الف: بحر قتال غرق نمودند.

(۳) این نام در ک هرجا "پنر" نوشته شده که صحت ندارد.

باروت خانه^۱ میر موصوف را آتش داده، تهوره^۲ مذکور و خان محمد خلف میر غلام علی تالپر و غلام محمد (۱) لغاری کهوہلی والہ تہ نالہ (۲) گرفته فراری شدند .

در صورت مفروزی نامبردگان، تفرقه در لشکر میر موصوف افتاده. و شش ضرب توپ کلان در میدان و غا گذاشته، امیر موصوف پس پای گردیده، و در نصرپور رسیده، آب نوشیده طرف میرپور مکان مألوفه رفته، قبائل خود را پیشتر طرف ریگستان روانه کرده بود. ما بقی اسباب هر چه که در دست بود، از میرپور کشیده، روانه ریگستان شده، و از آنجا پس آمده، داخل شہدادپور گردیده، باز جمع آوری لشکر بلوچان نموده، این قدر اسباب و سامان محاربه جمع نموده بود، کہ از تعداد خارج! کہ صورت هزیمت میر ممدوح در مرآت خیال بنظر نمی آمد. و ضیفم همت میر موصوف، چنان مستعد شکار افواج انگریز گردیده بود کہ همه را صید سر پنجه^۳ اقتدار خود می نمود. و شیر شجاعت و اونحوی در خشم آمده بود کہ بزور پنجه^۴ ناخن شجاعت و بہادری، اجسام احشام انگریز، چون روباه می درانید.

در این صورت میر صاحب میر علی مراد خان پاس استمداد و اعانت صاحبان انگریز مد نظر داشته، از روی تدابیر صائبہ و حکمت عملی میر احمد خان لنگی کہ جسد^۵ میر شیر محمد خان

(۱) ج: احمد خان لغاری .

(۲) ک: کہوہلی والہ، نہ ہالہ [۹]. الف: کہوہلی والہ تہ نالہ .

ج: کہوہلی والہ شکم نالہ .

بود و دیگر سرخیل‌های لشکر که بانی بنیاد جنگ و فساد بودند، همه را در دام ملازمت خود آورده، از میر شیر محمد خان متفرق ساخت. هر گاه میر مذکور چنین سران و سرکردگان لشکر خود معاینه نمود، و نوای مخالف از قانون موافقت رفا که مدارالهام رزم بودند، بگوش هوش شنید، در ساعت ساز جمعیت خود را شکسته، شکست بر شکست اختیار نمود، و چون زیر و بم ناله کنان روی در فرار نهاده. و بعد هزیمت میر موصوف سواران فوج انگریز در تعاقب میر موصوف افتادند. بعضی سواران بطرف قلعه عمرکوت و برخی جانب تندره الهیار (۱) رفتند، لیکن بمیر ممدوح نرسیدند. و او از مکان بلال نزدیک تهته عبور دریا نموده، بسمت شمال روانه گردید.

از آنجا که هزیمت میر موصوف اگرچه از تقدیرات الهی متصور، لیکن بموجب تدبیر میر صاحب میرعلی مراد خان توان گفت. و عالیجاه میر شاه محمد خان که برای جمع آوری لشکر سیستان (۲) رفته بود، او هم پیش از هزیمت میر شیر محمد خان از قضای کردگار، بدست لشکر انگریز گرفتار آمده، که عالیجاه الف خان افواج انگریز به همراه خود برداشته، ناگهانی بر میر مذکور افتاده خوب مقابله نمودند. و از طرفین کشت و خون واقع شده، آخر لشکر میر مذکور شکست خورده. و خود میر شاه محمد خان

(۱) در سندهی قندو الهیار.

(۲) کذا در الف، ج، ک. اصلانی است از سیستان که در تاریخ

معصومی و غیره مذکور است، و مقصد از آن مهوان است، بر کنار

چپ دریای سنده در شمال غرب حیدرآباد سنده.

مجرور گردیده. آخر زنده اسیر و دستگیر نموده، جانب حیدرآباد بخدمت نیپیر صاحب بهادر فرستادند. که صاحب ممدوح او را در جهاز دودی انداخته روانه بمبئی نمود.

چون میر مذکور بتاريخ هشتم ماه جمادی الاولی سنه یکهزار و دو صد و پنجاه و نه [۱۲۵۹] هجری گرفتار گردیده، نیپیر صاحب بهادر بعد هزیمت میر شیر محمد خان وارد حیدرآباد شده. امیران حیدرآباد هر یک میر محمد نصیر خان و خلفانش و میر میر محمد خان و میر صوبدار خان و سر سهداد خان و امیران خیرپور میر رستم علی خان و میر نصیر خان بسواری جهاز دودی روانه بمبئی نمودند. و در روز رفتن امیران حیدرآباد، نیپیر صاحب بهادر به تمام رعایا و مهاجن (۱) حیدرآباد حکم داد، که امیران سند، حاکم شمایان بودند، حالا بحسب قسمت آبخورد، برای سیاحت ملک انگلستان میروند. شمایان رفته، صورت وداع حاصل نمایند، که داغ مفارقت بر دل ایشان نماند. رعایای حیدرآباد، تمام صغیر و کبیر، خاص و عام بموجب حکم نیپیر صاحب بهادر، بجهت وداع امیران ممدوح رفتند. بمعاینه حالت پرملاحت امیران زار زار بگریستند، و اشک حسرت از دیده غم و الم میریختند.

از آنجا که بموجب تنگ چشمیهای روزگار بیوفای و موافق ضابطه سپهر نیرنگ، طراوت گلشن هر اقبالی (۲) افسرده دم.

- (۱) ک: مهاجرین [؟] در دیگر سه نسخه: مهاجن. و این صحیح است، بمعنی سوداگر و شخص ثروتمند هندو [— سند گزین ۸۹۱]
(۲) ک: آفتابی [؟]

سردی خزان ادباری، و گرگ تیز چکالِ ذلت و اضطراری
در کمنِ عزت و اعتباری است، نظر بران امیرانِ سند از تقدیر
الهی، ترکِ ریاسِ سنده و دیار و عیال و اطفال نموده، چشم
پر آب و دل کباب، روانهٔ ملک انگلستان شدند.

چون امیران موصوف، داخل بمبئی گردیدند، جناب نواب
مستطاب گورنر فرمان فرمای بمبئی، کپتان بروس صاحب بهادر
افسر پلس (۱) و کپتان اولیور لچب (۲) صاحب مجسترتین
و الی صاحب (۳) سکرتری تعلقه عامه، بنا بر استقبال امیرانِ
مدوح تالبِ دریای شور معه چارت (۴) دو اسپه به بندر پالوی
فرستاده. اسکون صاحب سکرتری از میر نصیر خان دست گرفته،
از کشتی برکنار فرود آورد.

درین اثنای بروس صاحب بهادر، بروی امیر مدوح آمده
سلام داده. میر مذکور بصاحبِ مدوح، جواب سلام داده فرمود:

(۱) ک: بش [۹]

(۲) کذا در ک، الف ج: اولیور لچب [۹]

(۳) کذا در ک، الف: ولی صاحب. ج: ولی صاحب [۹] این نامها
در تاریخ افغانستان نصف آخر از سید اشرف علی [ص ۳۰۸] چنین
است: کپتان بروس صاحب پولیس، و کپتان اولیور لیجت صاحب
مجسترتین ولی صاحب سکرتری علاقهٔ مملکتی و اسکونب صاحب
سکرتری تعلقه عامه.

(۴) کذا در ک، الف: چاررت. ج: چهار ائنه [۹] که مقصد
ازان گاری اسپه است.

که: من این صاحب می‌شناسم، که در سنه ۱۸۲۸ عیسوی در دربار من حاضر آمده بود. صاحب مذکور جواب داد که: در آنوقت ماشاءالله ایشان هم جوان، و سرخوش نشاء (۱) باده شباب و جوانی بودند. الحال از گردش زمان ناهنجار بسیار ضعیف و لاغر شده اند. امیر موصوف باز فرمود که: من در طریق دوستی ایشان و کمال جوش محبت ایشان در اینجا آمده ام. باز صاحب جواب داد که: استیلاي الفت و محبت میان یحدی بود، که ایشان را کش (۲) نموده، چون کهربا درینجا رسانیده.

فی الجمله بغیر این همه اختلاط‌ها، امیر موصوف، بسواری چارت دواسه سوار گردیده، ترک سواران پیش و پس برکاب میرمدوح حاضر، و دور دور کمان، امیر را بهکمال اعزاز آورده، و در ایوان خاص گوربر صاحب فرود آورده مهمان نمودند. بعد از چند روز امیر مذکور را در مقام دمدسی که نزدیک کلکته میباشد، در آنجا مقام استراح مقرر نمودند. میر شهداد خان را در قلعه سورت صورت آرام دادند. و میر رستم خان را در مقام ساسو که متصل شهر پونه میباشد سکونت پذیر نمودند. و مبلغ پانزده هزار روپیه عوض مشاخره از سرکار با میران مدوح عنایت شد.

چون امیران مذکور از غم ریاست آزاد، و از هزارها افکار

(۱) الف، ج: نشاط داده.

(۲) الف، ج: کشش.

روزگار دنیا رهائی یافته ، چند اوقات بارام ، و شاهد فراغت هم آغوش داشتند . لیکن - حُبُّ الْوَطَنِ مِنْ الْإِيْمَانِ - (۱) در سر داشتند و در تدبیر رهائی خود و ملکه خود بسیار کوششها نمودند و انواع انواع نوشتجات نمودند . و در ولایت لندن در کورت (۲) از اعتراضات نیپیر صاحب بهادر حواب ها دادند . و بعضی صاحبانِ انگریز در کورت از طرفِ امیران گفتگو نمودند . مطلب را باین حد رسانیدند که امیر محمد نصیر خان والی حیدرآباد را معه لواحق ناز بر مسند ریاست سند جلوس دهند .

در این ضمن خبر رسید که میر شیر محمد خان طرفِ خراسان بجهت کومک لشکر ، نزد سرداران قندهار رفته است . اهالیان انگلیسه باصفای این خبر در تریخ میر موصوف بدارمدار پرداخته . در این عرصه از قضای کردگار امیر مدوح ، در حالت صحت بدن مشغول نماز و اوراد بود ، که ناگهانی عارضه مکتبه لاحق حال امیر مدوح شده . بتاریخ نهم ماه ربیع الثانی سنه یکهزار و دوصد و شصت و یک [۱۲۶۱] هجری ، مطابق چهاردم ماه اپریل سنه یک هزار و هشت صد و چهل و پنج [۱۸۴۵] عیسوی در مقام دمدی سیار بوستان سرای آخرت گردیده ، جان بحق تسلیم نمود . **إِنَّا لِلّٰهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ** . و از بعض اخبارات معلوم شده ، که امیر مدوح از بی اندوه و الم ریاست سند و جلاوطن جام مسموم از دست ساقی اجل نوشیده . بعضی بر آنند که از عارضه مکتبه جان بجان

(۱) بمعنی دوستداری وطن از ایمانست .

(۲) کورت در انگلیسی بمعنی محکمه و داورگاه است .

آفرین سپرد - و بعد از آن مرحومان میر صوبدار خان و میر رستم
خان از غم دنیا و مافیها در آنجا رهائی یافته، از ملک
انگلستان راه ملک - کُلُّ سَنِيٍّ يَرْجِعُ إِلَى أَصْلِيهِ - (۱)
گرفتند، بر طبق مضمون: [سب]

هر که افروزد بنزم زندگی شمع وجود
سازدش خاموش آخر سیلی نادِ اجل
در سراغِ حرمنِ عمر اسبِ دایم برق مرگ
زندگانی محو گردد یکدم از یادِ اجل
طائر هستی اگر در جرخ سازد آسان
عاقبت گردد اسیر دامِ صیادِ اجل
هر که آید در دیارِ زندگی زان پیشتر

در کمینش (۲) می نشیند دستِ جلادِ اجل
امیرانِ سنده همتِ تعمیراتِ اساسِ منهدمه ریاست
سنده، سیار (۳) مصالحِ تدرسات جمع نمودند، لیکن معمار
دارانِ قضا و قدر بدوستی آن نپرداخت و غم و الم بیهوده
کشیدند - حافظ سیرازی علیه الرحمه می فرماید:
هر کس را خوابگاهِ آخر بمانِ خاکست
گوچه حاجت که بر افلاک کشد ایوان را (۴)

- (۱) یعنی هر چیز به اصلش رجوع میکند.
(۲) الف: سزند کف در کمیش دسب: ج: تیغ بر کف در.
(۳) بعد ازین تا آخر فصل چندین سطر در ک، الف نیست. از ج
تکمیل شد.
(۴) در اینجا در نسخه ب مطالبی است که در نسخ دیگر نیست،
(باقی بر صفحه ۶۷۹)

(بقیه پاورتی صفحه ۶۷۸)

چون حاکی از اوضاع خصومی دربار و فساداداره است ، مطالعه^۱ آن برای اشخاصیکه در عوامل سقوط حکومت سنده تحقیق میکنند بیفایده نخواهد بود . بنا بران لب لباب مطالب را بدون عبارت آرائیهای بیجا آوردیم :

” هر حد امیرانِ مذکور در مراسم حدستگذاری و فرمان برداری صاحبان انگلیسه قصوری نکردند ، لیکن ازان غافل که — مَنی اَعَانَ طَالَمَا فَقَدْ سَلَّطَهُ اللهُ عَلَیْهِ — هر که اعانبِ ظالم میکند ، حق تعالی همان ظالم را پروغالب میگرداند . امیرانِ سنده بتوقع دوستی صاحبان انگلیسه را از ملک خود ، حایِ عمور داده روانه^۲ خراسان نمود . بفکر همینکه مایان آمده حال ، از گزند اعدا در اسان فارغ البال خواهیم بود ، و اهلِ خراسان بلا گردان مایان خواهد بود . از انجا که اگر نیبِ بد در باره^۳ غیری نماید بر سرش آید ، امرای سده خود هدف تیر بلا شدند . هر چند امیران سده به نفسِ نفیسِ خود بلباسِ رنگینِ مروب و حیا آراسته و زیورِ غریبِ پروری و عاجز نوازی آراسته بودند ، لیکن زمامِ نسق و نظمِ سهامِ ملک داری خود ، بدستِ سفلگان ناپخته سپرده بودند . آنها باقتضای ردالبِ طبع و شومی نفسِ نافرجام ، حدین خلل های فاحش بمال و حالِ ناموسِ مردم و خللِ الله ، خلافِ قانونِ عدالبِ شرعیه میرسانیدند ... امیران سنده اکثر پیروزش سعلگان می پرداختند . و با مردمان سهل اوباش از طایفه صباع و غلام و نیلگر و کفشگر و حملان و ملاحان و سگ بانان و قلتبانان جلسِ صحبت بودند ... و از ملک داری و رعیت پروری و دوست و دشمن شناسی اصلاً خبری نداشتند ... اگرچه زوال ریاست و مملکتِ امیران سنده از تقدیرات الهی

است ، لیکن همه از شومی بد نفسی و ظلم کار کنان سفلگان باید دانست . و از شومی و نخوست وزیر پر تدبیر که باوجود محاسن سفید ، توسن آرزو را در میدان فسق و فحور و زنا کاری میدوانید . خصوصاً از مناقب جناب اقا صائی (کذا) چه عرض رود ، که خود را سید عظام و علما کرام و امرای ذوالاحترام میخواندند ... ولی : اینجا مقام دم زدن جبرئیل نیست ! در ایام نظامت شکارپور اسباب سازی هر گونه فرمایشات هرگاه مفصل بیان نمایم ، دفتری علیحدہ خواهد شد . و درین مدت بیست و چهار و پنج سال هرچه سامان ساخته و پرداخته بودند ، تعداد آن خدای میداند . باز هم سیری نداشتند ، و روز بروز دیگب حرص اوشان در جوش بود ... خصوصاً از حناب محمد تقی شاه چه سرح رود ... که اورادش همین بود : — اللهم ارزقنا درهماً احمرّاً مسکوکاً نقیصاً و همدماً موافقاً انیساً — ... وجود ذی جودش بلباس رنگین — لایا کل ولا یعطی بل یدنع — آراسته ... در سنه یکهزار و دوصد و پنجاه نه [۱۲۵۹] هجری مطابق ۱۳ محرم الحرام واقعه اسیری اسیران محدود صورت وقوع گرفت ... »

در بیان (۱) تسخیر ملک سنده، و نوشتن مراسله

سرداران قندهار و خراسان

با میران سنده، که انگریزان را از ملک خود هرگز

باینطرف راه ندهند

قلم صداقت رقم، در تشریح این خدعه طرازی بر صحیفه^{*} بیان، چنین نگارش میدهد که: صاحبان انگریز بهادر، ملک سنده را از بهادری و شجاعت نگرفتند، محض بفریب بازی و حيله وري اولاً با میران سنده، متاع دوستی و اخلاص را پیش نمودند، و امیران مدوح را فریفته دانه و دام مهربانی و الفت خود ساخته، راه تردد طرف خراسان گرفتند. امیران موصوف باوجودیکه بوالیان خراسان، از قدیم رابطه اتحاد و مال گذاری داشتند، آن را محض بخوشنمایی گلهای رنگا رنگ صاحبان انگریز فراموش نموده، و بر قول و فعل و عهد و پیمان صاحبان انگریز اعتماد کرده، به تقدیم هزار گونه خدمات، از ملک خود راه عبور دادند. و والیان خراسان را، که از قدیم دوستان امیران بودند با خود دشمن ساختند.

(۱) این عنوان در ک نیست. در الف فقط "در بیان تسخیر

ملک سنده" بقلم سرخ نوشته شده. اما در ج کلمات "و

نوشتن مراسله الخ" بخط قرمز موجود است.

ناوجودیکه والیان خراسان، کرات و مرات بطرف اسیران
 سند مراسلات نوشتند، که انگریزان را از ماک خود راه ندهند،
 که نفعی ندارد. مثل است که شخصی در عالم [خواب] دید
 که مار بر شکم من گذشته، بهولناکی تمام از خواب بیدار گردید،
 متحیر ماند. کسی پرسیدش که چه حیرانیست؟ باو بیان
 خواب [نموده (۱)] گفت: که مار بر شکم من پدا نموده،
 می ترسم که سادا روزی زهر در حان من کد بر طبق مضمون:
 [بیت]

هر کس که مار را بدهد جا در آستین
 باید کشد همیشه بمرگِ خود انتظار
 هرگاه ایشان توان راهِ مقابلهٔ صاحبان انگریز ندارند،
 پس استمدادِ مبلغان خرج راه نمایند، که از خراسان، افواج غازیان،
 برای ایشان خواهد رسید.

با وصف این همه نوشتجاتِ والیانِ خراسان، امیرانِ سنده،
 نوشتجاتِ [نصایح آمیزِ والیانِ خراسان، هرگز بگوش غفلت
 نبوش خود نیاوردند. هرگاه صاحبان انگریز از مهمیز کاری
 غازیان خراسان، حمارِ آرزوی خود را مجروح و مفلوک ساخته،
 بی بارِ مدعا، سرِ خود را به آخورِ ملکِ سنده کشیدند.
 اولاً تعمیراتِ بنگله‌های چاونی خود متهدم ساختند، تا از
 شعبده بازی‌شان، با میرانِ سند معلوم و یقین گردد، که صاحبان
 (۱) ازینجا تا کلمه "نوشتجات" که بین [] آمده، در کب، الف
 نیست، از ج تکمیل شد.

انگریز، ملکِ سند را گذاشته میروند.

ظهور (۱) این معنی علاوه باعث غفلتِ امیرانِ مدح گردیده، و هم از روی ساده لوحی (۲) و صفای قلبِ خود، بر عهد انجام صاحبانِ انگریز اعتماد کلی داشتند، و بر خدماتِ لا کلامِ خود مغرور بودند و میگفتند که: مایان از ملکِ خود راه دادیم، و در ملکِ مایان چهاونی‌ها انداختند. و از هر قسم و رسم، بجا آوری خدمات نمودیم. نظر بر آن صاحبانِ انگریز، هرگز نمایان نقضِ عهد و پیمان جایز نخواهند داشت، و ازین معنی بی خبر: [بیب]

طالبِ دنیا چه داند نیوهٔ پیمانِ عهد

هست در فکرِ خطا اندیشی و مشقِ دغل

از برای اخذ مال و حبِ جاه و (۳) روزگار

افکند هر لحظهٔ خود را بگردابِ خلل

از آنجا که کاخِ وجودِ اهلِ دول، در اصل بآب و گلِ

بیوفائی سرشته اند، صاحبانِ انگریز، چون نجاران، تیشهٔ خرابیِ

بدست گرفته، [اساس (م) تعمیرِ قصرِ اتفاقِ امیرانِ سنده را از

(۱) ک: طنبور [۹]

(۲) الف: ساده دلی.

(۳) ک: در روزگار.

(م) از کلمات اساس تعمیر نا الوسات بین [] در ک، نیست و در

الف هم ناقص است، از ج تکمیل، و برخی عبارات غلط

ج تصحیح شد.

پای انداختند. چنانچه امیران حیدرآباد را باد خزان نفاق، در نخل جمعیت شان راه دادند، و امیران خیرپور را در آتش شرور خود انداختند.

هرگاه دیدند که الحال، این اساس نفاق آب و گل تدبیرات مایان، مابین امیران سنده مستحکم گردیده، بعد پای خود را در میدان تسخیر ملک سنده بیض گذاشتند. و «لا» ممکن نبود که باین قدر قلیل فوج، تسخیر ملک سنده می نمودند. والوسات [بلوچان سنده اگر چند لک (۱) مبلغان، حسب الخواش والیان خراسان میفرستادند، هم کوسک هزارها لشکر از خراسان، بجهت امیران سنده میرسیدند.

لیکن تقدیر رب قدیر چنین بود که: امیران سنده را هیچ تدبیر بدست نیامده، مابین خودها سپند وار در مجمر نفاق، از آتش کینه، در اضطراب بودند. از آنجا که صاحبان انگلیسه بهادر، خودها را مرد میدان می گویند، پس لازمه «مردانگی این بود که: چند وقت پیشتر از اراده» باطن خود، با امیران سنده تنبیه میکردند، که تا اوشان سامان و تهیه خود می گرفتند. بعد اگر جنگ نموده، ملک سنده را تسخیر می نمودند، هم مضایقه نداشت، «غداد را مفت نبرد بقسم برد» این چه ملک گمری بود، که در صورت دوستی، امیران سنده را سرشار باده غفلت نموده، و بخیله وری ناگاه در خانه امیران ممدوح غافل رفته، امیران را صید سر پنجه روباه فریب خود نمودند. این

(۱) الف: چند لک روبیه را حسب الخواش.

چه شجاعت و مردانگیست؟ بلکه جای نفرین است .

از آنجا که غافل بر سر دشمن رفتن ، و بفریب و خدعه خصم را عاجز و زبون خود ساختن کسر برتبه شجاعت ارباب صولت و قدرت است ، کسی بکسی چنین نکند . این که در دوستی با میران کرد ، اگر چه داستان این داستان طرازی بسیار است ، اگر بیان نمائیم هر آینه شرح مطول می شود . موقوف بروقت دیگر گذاشته ، باز قلم [بسرگذشت عالیجاه میر شیر محمد خان آشنا نموده می شود] .

در بیان (۱) رفتن عالیجاه شیر محمد خان بنا بر آوردن گومک از قندهار

و پس معاودت نمودن بی حصول مدعا

[هژبر قلم تیز رقم ، نخچیران این مدعا را چنین صید
سر پنجه بان می نماید که : در سنه ۱۲۵۹ هجری مقدسه ، میر
شیر محمد خان تالبر از سنده هزیمت یافته روانه قندهار گردیده
و عالیجاه احمد خان لغاری معه منسوبان خود در کوهستان ،
نزد بلوچان مری رفته سکونت گرفت .

هر گاه میر مذکور ، به قطع منازل ، داخل قندهار شد ،
سردار صاحبان قندهار ، در تعارف و مہانداری میر موصوف به
هیچ وجه قصوری نکردند . و مراسم اکرام و اعزازش
بجا آوردند (۲) . میر مذکور مبلغ دوسه لک روپہ ، بجهت

(۱) این عنوان در هر سه نسخه الف ، ج ، ک ، ناقص است ، بصورت
فوق از هر سه تکمیل شد . و مطور بعد عنوان هم در نسخه
ک ، الف نیست ، تنها از ج نوشته شد بین [] .

(۲) درینجا نسخه ب مطالبی دارد ، که چنین است : «میگویند که از
چهارده پانزده هزار تحفه میر معظم الیه سرداران بیشکش نموده .
سرداران هم در عوض ییست و چهار هزار روپہ تعایف و ارمغان
(بقیه بر آخر صفحه ۶۸۷)

کومک لشکر، سردار صاحبان قندهار، بالفعل بشرط رسیدن شال کوت دادنی کرده، بندوبست کار مرجوعه خود نموده.

(بقیه حاشیه صفحه ۶۸۶)

بمیر موصوف مرحمت نمودند. . میر موصوف استدعای استمداد، سردارانِ مدوح نموده، سرداران گفتند: آنچه مقدور مایان است دریغ نخواهیم کرد، لیکن مقدمهٔ مقابله انگریز مقدمه ایست عظیم که سامان و تهیهٔ زیاد میخواهد... هرچه که جمعیت سه چهار هزار لشکر عمله و فعلهٔ خودها داریم، بی طلبِ تنخواه حاضر. و هرچه تنخواه آنها شد، جامهٔ خود را فروخته خواهیم داد. لیکن جمع آوری لشکر الوسات، بدونِ احراب و خراین کلی نخواهد شد. و تا آنکه که جمعیبِ لشکر الوسات حراسان نشود، هرگز این کارِ مقابله انگریز، پیش نخواهد رفت و این سه چهار هزار عملهٔ مایان در یک دو حلو ضرب اتواب انگریز خواهد شد... میر مذکور گفت: هرگاه سرداران بعهٔ جمعیبِ لشکر، زل انداز مکان شالکوت شوند، مبلغ دو لکه رویه درانجا خدمت میکنم، و اگر داخل دادهر سدیم، یک لکه رویه درانجا میدهم. و قتیکه داخل ملک کچهی سدیم، همانوقتِ مواجب و تنخواه همه لشکر بذهٔ من است.

سرداران از روی ننگِ گلیم طوعاً و کرهٔاً باین انجام میر موصوف راضی گردیده، سردار میر افضل خان را بهمراه میر موصوف تعیین نمودند، که تا شال کوت رفته، مبلغان مذکور بپست نمایند. بعد تصرف مبلغان، مایان از قندهار تدارک گرفته، داخل شالکوت خواهیم شد.

و قتیکه سردار میر افضل خان، باتفاق میر موصوف رونق افزای

(بقیه بر پاورقی صفحه ۶۸۸)

سردار صاحبان این حقیقت میر موصوف مشروحاً جانب امیر دوست محمد خان نوشته فرستادند و مصلحت طلب گردیده. امیر موصوف بسردار صاحبان، صلاح دادنِ کومک، به میر مذکور نداد، که از بعضی مدارج اب که شرح آن مستنع الوقوع است، در نظر عقل دورین من بعید از مصلحت است. باقی نیک و به خود را هر کس خوب میداند، آینده احتیاط باقی دارند.

شش [اصل: تسک؟] گردیده، از قدرت الهی اینچنین بارش ناراض شده، که در مدب العمر آسوده بود. تا مدب یکنیم ماه در بشین افتاده بودند. سردار موصوف بامید نوالهٔ مبلغان انتظار می برد، لیکن مبلغان میر موصوف، درین عرصه در شالکوب هرگز نرسید... میر موصوف گفت: در مکان دادهر سلعان خواهم داد. سردار میر افضل خان... همین حقیقت را پیش سرداران مسدوح نوشته فرستاد. سرداران در جواش اعلام نمود که: میر شیر محمد خان اختیار دارد، اگر طرف قندهار باید، آنچه گذران مایان اسب باو یکجا خواهم نمود، و اگر دیگر طرف عیال خود روانه شود، هم مانع نشده، بخوسدلی مرخص خواهید نمود. چون سرداران آوازهٔ کشش مقدمهٔ هرات، پیش نهادِ خاطر نموده، سردار میر افضل خان از بشین [اصل: پیشک] مراجع فرمای قندهار، و میر موصوف را به آدمیان معتبر خود داده، تا در مکان دادهر رسانیده رفتند. در دادهر چیزی مبلغان میر موصوف رسانیده بودند. آنها را برداشته شباً شب سرعتاً روانهٔ قلعهٔ کهان گردید، و عالیجاه احمد خان لغاری نیز از کوهستان چانندهٔ بمعهٔ عیال نقل نموده، در قلعهٔ کهان با میر موصوف ملحق گردید...».

سردار صاحبان قندهار بعد نوشته^۱ امیر موصوف، غنان توسن عزیمت خود را معطوف داشته، پای خیال کومک [خود را در (۱)] لحاف تحمل کشیده، بدار مدار و دلا سائی میر مذکور می پرداختند، بخیال اینکه چیزی مبلغان از میر مذکور کشیده، در سوراخ دهان خود اندازیم. آخر تجویز نموده، سردار کهندل خان را بمعده^۲ قدری لشکر همراه میر موصوف تعیین نمودند، که تا شال کوت برود. هر گاه بموجب انجام، مبلغان میر موصوف رسیدند، بعد تدارک جمع آوری لشکر موفوره گرفته، به تمشیت مهام میر مذکور پرداخته خواهد شد.

چون خلف سردار کهندل خان، باتفاق میر مذکور وارد پشین (۲) شدند، درانجا این چنین بارش باران [متواتر گردیده، که راه تردد تا به شال کوت مسدود شده. چند ایام در پشین توقف پذیر شدند، و در این ایام توقف، صورت رسیدن مبلغان میر مددوح بنظر نیامده. آخر خلف سردار کهندل خان، بموجب ارقام والد خود، واپس روانه^۳ قندهار گردید.

- (۱) سطوریکه بین [] است، در ک، الف نیست، از ح تکمیل شد.
- (۲) وادی پشین بعرض ۵۰ میل در شمال کوپته است که راه قندهار از آن میگذرد، و در آخر آن کوه کوژک افتاده. این کلمه را اشتبهاً هسنگ می نوشتند، که با پوشنگ تاریخی غرب هرات التباس دارد. خود مردم آنجا و مردم قندهار آنرا پشین خوانند، و این صحیح است.

میر موصوف بعد روانگی خلف سردار موصوف، بقطع مراحل، داخل قلعہ کھان شدہ، بعدہ در مکان چہتر و پولجی رسیدہ، جمع آوری لشکر بلوچان کوهستان می نمود و عالیجہ محمد صدیق خان خلف سردار سمندر خان نیز معہ پانصد سوارہ آمدہ، ملحق رکاب میر مذکور شدہ، در نندوہست تخریب چھاوئی حان گھر شدند، کہ در این اسماء وزیر خان خلف بجار حان دوہکی (۱) معہ پانصد سوار بتاریخ بیسب و ہشتم ماہ حمادی الاولی سنہ یکہزار و دوصد شصت [۱۲۶۰] ہجری در گرد و نواح خانگھر بطریق چاول رسیدہ، کاہیان (۲) فوج انگریز معہ سواران چوکی، کہ برای علف بری رفتہ بودند، قریب ہفتاد نفر علف تیغ بیدریغ نمودہ، و تمام اسبان و سلاح آنها غارت کردہ رف .

افواج انگریز کہ در چھاوئی خانگھر دایر بودند، تعاقب آن نکردند. مگر دل مراد حان کوسہ را مامور نمودند کہ رفتہ بہ تکفیں کشتگان انگریز پرداختہ . و باز بتاریخ چہار دہم ماہ جمادی الثانیہ سنہ روان مقدار [چہار صد (۳) پانصد لشکر بلوچان، در محال روہاء افتادہ، مال مواشی غربای رعایای ذالہ

(۱) ک، الف: دو نکی [؟] و صحح آن ڈوبکی اسب نام قبیلہ ای از بلوچ .

(۲) شاید مقصد کسانی باشد کہ برای لسكر کاء جمع میکردند. در ک کائیان و در الف گاہان و در باقی نسخ کاہیان است .

(۳) سطور یں [] در الف، ک نیست، ارح نوشته شد

کورار و جلال پور و ناله تانوری و بتل و تهل و غلامه (۱) [کذا] بغارت بردند. و مردم آبادکاران رعایای دیهات مذکور، مابین جمع شده، در تعاقب غارت گران رفتند. قدری مال مواشی خود را از غارت گران مسترد نموده می آوردند. که درین اثنا لشکر انگریز، در عرض راه به آبادکاران مذکور رسیدند. "لوئو (۲) لوئو" گفته آبادکاران رعایا و غربا را مقتول نمودند. چنانچه که دو صد و بیست نفر آبادکاران بر ناحق از دست لشکر انگریزان کشته شدند. از آنجا که مال و مواشی غربای آبادکاران، عارتگران بغارت بردند، و متاع رندگانی آنها را لشکر انگریز به یغما بردند. عجب انصاف و رعیت پروری صاحبان انگریز بهادرست! چند ایام در واقعه سکهر، صاحبان انگریز کورت این مقدمه کشتگان رعایا نمودند، لیکن هیچ انصاف نکردند، و آبادکاران غربا رایگان رفتند.

[عالیجاه (۳) میر شیر محمد خان در مکان چهرت و پولنجی

(۱) در نسخه ب این نامهای روستاها نیست و گوید: دیه میان صاحب مرحوم عبدالحکیم صاحب را تاراج نموده و شصت و هفتاد نفر غربا را قتل نموده و مرحوم محمد قاسم علیه الرحمه نیز ازین غصب جان بحق تسلیم نمود. این واقعه در ماه ربیع الثانی ۱۲۶۰ هجری وقوع یافت. ب: کورار و جلال پور تانوری و بلبل و ننهال و علاقه [؟]

(۲) "لوئو، لوئو" = یعنی غارت کنید، غارت!

(۳) سطور بین [] در الف، ک نیست از، ج تکمیل شد.

چند روز توقف گرفته ، و توان مقابلهٔ فوجِ انگریز ندیده ، واپس روانهٔ کهان شد . و ازانجا باز روانهٔ ملتان و لاهور شد . در لاهور پای در دامنِ اصطبار کشیده ، روی توسلِ بصاحبان انگریز نهاده آمد . سرکار انگریز صاحبِ بهادر ، بسببِ جوانمردی و همتِ میرِ موصوف ، از رویِ الطاف ، چیزیِ مددِ معاشِ باو مقرر نموده ، در ضلعِ لاهور جایِ توقف دادند [که چند مدت درانجا مکث (۱) پذیر بوده . و میرِ شاه محمد خان برادرش را که در بمبئی نظر بند بود ، او را هم رهایی داده و گذاشتند ، که در لاهور آمده با میرِ مذکور ملاقی شد . و عالیجاه احمد خان لغاری از کوهستانِ مری [داخل (۲) ملکِ نوابِ بهاول خان والیِ بهاولپور شد . درین اثنا به میرِ مذکور بسیار تصدیعات رسیده . دو مرتبه اسبابش در آتش سوخته . آخر در سرکارِ انگریز عرایضِ بیِ قصوری خود نمود . اجازتِ نوفیِ ملکِ سنده از سرکار گرفته ، داخلِ ملکِ سنده گردیده ، و کنجِ درویشی را اختیار نموده ، در قلعهٔ صوفیان صاف دل پاک نشسته اوقاتِ حیاتِ مستعارِ خود را بسر می آرد .

امیرانِ سنده نیز چند روز آواره که از قیدِ فرنگِ رهایی یافته ، ارادهٔ وطنِ مالوفه دارند ، که بعطایِ مشاهرهٔ سرکار ، در اطاقِ مالوفهٔ خود ، اوقاتِ گذاری خواهند نمود [لیکن هنوز

(۱) الف، ج: مکنث پذیر.

(۲) از کلمه "داخل" تا "خواهند نمود" که بین [] آمده ، در الف، ک ناقص است از ج تکمیل شد .

داخلِ سنده نشده اند. معلوم نیست که از چه سبب، باز توقف
امیرانِ اسیران، درانجا گردیده. درین باب از افواهِ عوام الناس
چندین روایات شنیده می شود — و الله اعلم بالصواب.

در بیان (۱) نواختن قانون خدمات میر صاحب میر علی مراد خان بهادر نسبت به سرکار انگلیسه بهادر

و برعکس مکافات یافتن از سرکار انگریز بهادر به مقتضای

مَنْ أَعَانَ ظَالِمًا فَقَدْ سَلَّطَهُ اللَّهُ عَلَيْهِ (۲)

[امیر (۳) بی نظیر قلم، که فقرات نویس حسن و قبح وقوعات روزگار است، در تسخیر ملک این مدعا، چنین بر صفحه بیان نگارش میدهد: روزیکه سرکار انگلیسه، بعزم خیال خام تسخیر ملک خراسان، رونق افزای این ملک سنده گردید، جناب میر صاحب میر علی مراد خان بهادر، در سمع افروزی بزم مؤدت و وداد، و ضیای چراغ مجلس موافقت و اتحاد، و انوار گوناگون خدمات، از هر قسم رضا جوئی و خیراندیشی و به طلبی سرکار جهان مدار انگریز بهادر، بهیچ وجه من الوجوه، خود را معاف و مقصّر نداشته. با وجودیکه بعضی امرا و روسای

(۱) این عنوان در الف، ک، ح ناقص است، از هر سه تکمیل شد.

(۲) یعنی کسیکه باستمگاری مدد نماید، خدا او را بروی گمارد.

بدون کلمه [فقد] حدیث ضعیف است، که این عساکر از

ابن مسعود روایت کرده [— الجامع الصغیر ۲-۱۶۵].

(۳) سطور بین [] در ک، الف نیست، از ج گرفته شد.

بلوچان، درین امر از میر صاحب بهادر، بسیار ناخویش و نا راضی بودند [بلکه (۱) بزبان اعتراض میگفتند که: گلهای دوستی و عهد و پیمان سرکار انگلیسه، بهادر میر^۱ از خزان بیوفائی نیست. هر چند برادران امیران خود را در انتظام سلسله، انقیاد و فرمان برداری] سرکار انگلیسه، بهادر و رفع فتنه و فساد، و دفع شرارت و عناد، که باعث تازه روئی گلستان خوبی و بهبودی (۲) آنها بود، بسیار سعی و تلاش نمود، که تا آب و رنگ عزت بهارستان این خاندان بر باد نرود. و گلزار (۳) ننگ و نام این دودمان از انقلاب باد حوادث روزگار ناهنجار، سر بزد روئی نکشد. باوجود این همه نصایح عاقلانه و مواعظ مشفقانه، میر صاحب بهادر، در دل خار منزل آنها بمقتضای:

نرود میخ آهنین در سنگ

هیچ سرایت نکرد، و از تقدیر ازلی (م) - [جَفَّ النَّقْلَمُ^۲ یما هو کاین - آن سرگشتگان بادیه قصا و اسیران پنجه^۳ تقدیر را براه راست نیک اندیشی، و بصیراط المستقیم عاقبت کشی هدایت نگردید. تا آنکه اوراق مجموعه^۴ ریاست سنده از انتظام افتاده، بعضی اسیران سنده مسند] نشین باسیری رفتند، و برخی فراری شدند. و میر صاحب میر علی مراد خان از روی صداقت و

(۱) سطورین [در ک نیست، در الف هم ناقص است. از الف، ج تکمیل شد.

(۲) الف: بهبودگی.

(۳) ک: و از ننگ [۴].

(م) سطورین [در الف، ک نیست از ج تکمیل شد.

اخلاص، دست در فتراک خدمتگذاری و جان فشانی سرکار انگلیسه^۱ بهادر زده، مانند شاطران در بجا آوری هر گونه خدمات میدوید.

اولاً در مقدمه^۲ عالیجاه میر شیر محمد خان، بوقت کار زار خود را رسانیده، اگرچه میر مذکور اسباب معاربه و جنگ و سامان مجادله و رزم، از لشکر بلوچان و غیره مایحتاج، چندان جمع کرده بود، که صورت تفریق این همه جمعیت میر مذکور در نظر معرکه آرایان و غا دشوار بنظر می آمد. و تمثال هزیمت میر مذکور در مرآت خیال نوازندگان کوس [رزم جلوه گر نمی گشت. و رأی] اهل روزگار، در این امر تیره و پریشان، و فکر جهانیان در این باب متحیر و سرگردان! لیکن میر صاحب [بهادر] از راه کمال دانش و نهایت ینش و فرزاندگی، تدبیری بکار برده، که میر احمد خان جد میر شیر محمد خان و دیگر سرخیلان لشکر که بانی مبانی کار جنگ و جدال و مقدمه الجیش حرب و قتال بودند، آنها را عطای نوازشات و امید ملازمت، از میر شیر محمد خان جدا نموده، در سلک ملازمت خود منسلک نمود.

هر گاه صورت این واقعه، بر مرآت ضمیر شیر محمد خان انعکاس پذیرفته، و این نوای نا موافقت از قانون [خویشان و] سران لشکر بگوش شنید، همانوقت تاب مقاومت نیاورده و از عین جنگ (۱) [چنگ فرار در نوا آورده، هزیمت را غنیمت

(۱) این سطورین [] نیز در دیگر نسخ نیست از ج گرفته شد.

دانست . هر گاه از حسن تدبیر کامله و فرد بالغه^۱ میر صاحب بهادر، شیرازه^۲ مجموعه^۳ جمعیت میر شیر محمد خان از انتظام افتاده، چون اوراق متفرق گردید . چون بعد فراغت^۴ این مهم خبر رسید که : محمد علی خان فرصت یافته در ملک شرقیه ابهه^۵ (۱) غبار فتنه و فساد بر انگیزخته و آتش شور و فساد بر افروخته و آب شرارت نوشیده، و چون باد مخالف برخاسته نزدیک بود، که از بلوای عام او در تمام سند فتنه^۶ نو برخیزد، و صورت خلل خوابیده سر نو بیدار شود .

آدمان^۷ شیخ علی حسن مختارکار^۸ میر صاحب، که در ملک ابهه ماسور بودند، ناانها مقابله و مجادله نموده، از طرفین کشت و خون واقع گردیده، که در این اثنا^۹ میر صاحب میر علی مراد خان بهادر چون شهباز^{۱۰} تیز پرواز، در عرصه^{۱۱} اندک، مسافت^{۱۲} بعید طی نموده، و خود را در آن سر زمین فتنه آئین رسانیده، نا میر محمد علی خان سرگرم مقابله و مجادله گردیده . از آنجا که هر طرف که میر صاحب بهادر، عنان^{۱۳} توسن خوشخرام منعطف مفرماید، فتح و بصرت دو اسپه جهت^{۱۴} استقبالش می آید . سر محمد علی خان قاب^{۱۵} مقاومت نیاورده، فرار برقرار اختیار نمود، و منسوبان خود برداشته عبور دریا شبا شب^{۱۶} نموده رفته در مکان^{۱۷} روجهان مزاربها باتفاق^{۱۸} میر محمد حسن خان خلف^{۱۹} میر رستم خان توقف گرفت .

(۱) این دو کلمه در ک نیست. الف : مانند متن . ج : ابهه .

و دیگر ودیره ولی محمد خان چاندیه (۱) که سرکرده دوازده هزار لشکر بلوچ قوم خود میباشد، نامبرده از استیلام صاحبان انگریز بهادر، در مقام متمرّدی بود. و سرکار انگریز بهادر نیز از وحایف بود، که مبادا سر از گریبان فساد برآورده، متحرک سلسله شور و شر گردد. جناب میر صاحب بهادر سر خود معه جمعیت فوج در ملک چاندکه رسیده چاندیه مذکور را پیش خود حاضر ساخته. او را از اطاعت و فرمان برداری سرکار انگریز بهادر، بسیار فهمایش نمود. لیکن [آن] کل از کتّال (۲) خود دست بردار نشده، و کتّال آن کتّال، بر طبیعت میر صاحب مدّوح ناگوار افتاده. آخر از ترددات دلیرانه و حملات بهادرانه، چاندیه مذکور را گرفتار ساخته، در خدمت اهلایان دولت انگلیسه بهادر، طرف حیدرآباد فرستاده، که رفته حلقه اطاع و اتقیاد سرکار انگریز بهادر در گوش جان انداخته، بعطای خلعت سرفرازی یافته، واپس بمکان مألوفه خود آمده، سکونت پذیر گردید. و سواي آن هر کدام سران و سرکردگان بلوچان سنده که سر بشورش می برداشتند میر صاحب بهادر، سرغنه آنها را زیر حکم خود پایمال نموده نمی گذاشت، که احدی از بلوچان، مرتکب فساد شوند و الا

(۱) الف: ولی محمد خان لغاری که سرکرده. ج: ولی محمد خان چاندکه سرکرده.

(۲) الف، ج: لیکن آن از قتل خود دست بردار نشده و قتل آن کل [۹] که صورت متن مطابق ک موافق محاوره است کتّال کتّال بمعنی یاهو و غوغا است.

بدمعاشان بلوچان یاجوج ماجوج طیتان اگر مطلق العنان
می بودند و سد سکندری ممانعت و حکم نادری میر صاحب بهادر،
در راه آنها نمی بود، چه فدا دھائی میکردند! لیکن میر صاحب
بھادر برای روسای بلوچان سخت احکامات جاری داشت، کہ زنھار
صد زنھار! کہ اگر حرکت ناهنجار و رفتار بدکردار نسب
بسرکار انگریز بھادر نمودند، در ساعت بدار جھنم خواهند رفت.
بلوچان مذکور طاقت نفس کشیدن نداشتند. و بہر حال
نظر بر حکم میر صاحب بھادر داشتند، و علاوہ آن بلوچان
کوهستان کہ نھنگان دریای شرارت و پلنگان صحرائ غارت
بودند، چنانچہ [ابیات]

خون خوار، ظالمان سیه کار پر جفا (۱)
بی ناک و شوخ تر ز یهودان خیبری
غارت گران و راه زنان جملہ عاصیان
ہر یک گرفتہ پیشہ و کار ستمگری
ہر یک (۲) سمند دیو جفا کار کینہ ور
میراند بہر غارت مردم تگاوری
از صولت و مہابت شان روز و شب بجان
ترسندہ دل رعیت و لرزندہ لشکری
مسدود گشت راہ ہمہ رھروان کار
وزقتہ و فساد ازین قوم مضطری

(۱) این ابیات در ج نیست.

(۲) الف: ہر یک چو ترک دیو.

ني دیده هیچکس عَلمِ کاویان مگر
 نشیده این گروه گهی طبلِ سنجري
 نگرفت دستِ این همه دیوانِ جنگ جوي
 در دورِ حکم خویش، سلیمان ز داوري
 هرگز نه (۱) بست درِ دره یاجوجیان مگر
 دارايِ روزگار بسدِ سکندري
 [تسخیرِ کس نگشت بر این کوه این گروه
 از دورِ شاهِ دُرّان (۲)، وز عهد نادري]
 کشور کشايِ سنده عدو بندِ صف شکن
 فرمانِ روای ملک گورنر ز داوری
 آورد جیش از بیِ تنبیه (۳) این گروه
 از هندي و فرنگی و مردانِ صفدري
 کردند تاخت بر سر این کوه و این گروه
 با توپ و با تفنگ بسامانِ آذري
 شد پیشوایِ لشکر انگلیسیه همه
 میرِ علي مراد، بعدِ شانِ سروري

(۱) الف:

هرگز نه بست دره یاجوجیان این دارايِ روزگار سد سکندري

(۲) مقصد احمد شاه ابدالي افغان و نادر شاه افشار است.

(۳) الف: از بی یشه [۴]

میر علی مراد بر افراخت چون عَلم
شد معرکه نمونهٔ صحرای محشری

میر علی مراد چو بنواخت کوسر جنگ
شد در غریو گنبد گردون اخضری

میر علی مراد به تدبیر کار جنگ
بربود گوی ز اهل فرنگ از دلاوری

از حسن رای و دانش و فرهنگ و فکر و هوش
وز فرج جاه و شوکت و شان بهادری

میر بلند شان، سران گروه کوه
آورد در حبالهٔ دام مسخری

فیروز گشت خسرو اسلام داد گر
میر امیر [این] بصد فرج حیدری

شد فتح مند میر امم در زمان خویش
بر کود چون محمد از فتح خیبری

گفتند صاحبان فرنگ، آفرین تمام
بر مردی و شجاعت آن میر گوهری (۱)

از آنجا که در هنگامهٔ مهم کوهستان، میر صاحب بهادر
مبلغان لکها از خود خرج نموده، بجمعیت لشکر توپخانه باتفاق

نیپیر (۱) صاحب گورنر سند بر کوهستان رفته، بجار خان دوسبکی (۲) و طایفه جکههرانی که اصل معدن فتنه و فساد بودند، میر صاحب بهادر به نفس نفیس خود اندرون کوهستان تشریف فرما گردیده، بحملات دلیرانه، بلوچان مذکور را از کوهستان گرفتار نموده آوردند. بلوچان جکههرانی را در سرکار انگریز بهادر ملازم داشتند و بجار خان را معه عیال و اقربا از سرکار انگریز بهادر سپرد. میر صاحب (۳) بهادر نمودند، که در خیرپور مدت بسیار نظر بند بودند و مدارات مدد معاش از انعامات و جاگیرات دوسبکی مذکور همه مر صاحب بهادر میفرموده. تا آنکه دوسبکی مذکور در خیرپور فوت نموده (م). بعد از چند سال سرکار انگریز بهادر، وابستگان دوسبکی مذکور از خیرپور طلبانیده، طرف مکان مألوفه، آنها را رخصت دادند. لیکن بعد گرفتاری بلوچان دوسبکی و جکههرانی، باری انطفای آتش زد برد (ه) گردیده. سوا از این دیگر خدمات از هر قسم و رسم که اثر تشریح داده سود، یک کتاب علحده درست خواهد شد. قطع نظر از آن هرگاه دزدی صاحبان انگریز

(۱) ک : هنر [؟]

(۲) ک ، الف : دونبکی [؟]

(۳) ج : سپرد نیپیر صاحب بهادر.

(م) الف ، ج : فوتیده.

(ه) ک : رویرو

و خواه مردم مترددین، در حدود ملک میر صاحب بهادر میگردید (۱) [از یک بده] از کار کنان سرکار میر صاحب بهادر باز یافت می نمودند. با آنهم میر صاحب بهادر رضامندی سرکار انگلیسه^۲ بهادر مقدم دانسته، گاهی چین بر جبین مبارک خود نینداخته ادا می نمود. و اگر کدام از صاحبان عالیشان بملاقات میر صاحب بهادر فایز می شدند، هزار گونه تعارف و مهمانداری آنها می نمود. و هرگاه کس از صاحبان انگریز در عالم دوستی کدام تفنگ و خواه تفنگچه و یا اسپی به پیش میر صاحب بهادر سفرتادند، صد چندان در عوض آن به مد نظر علوهمتی خدمت اوشان میکرد.

خصوصاً در حسیکه سرکار فرمان فرمای هندوستان رونق افزای جهانوی سکهر گردیده بود، میر صاحب بهادر، از روی دوستی و اخلاص شعاری، در تعارف و تلافی فرمان فرمای هیچ دقیقه از دقایق نامرعی نگذاشته، در عین شمع افروزی بزم ملاقات، تعایف نفیسه و ارمغان حاصله از قسم سادیق جوهردار رومی با سامان طلا مرصع و بهرپوره دار و شمشیرهای اعلی با ساز طلا و زیورات مرصع و حواهرات بی نظیر که دیده ناظران از دیدن آن خیره [خیره] می شد، و اسبان ولایتی و عربی و شتران مهاری باد رفتار، که تعداد ثمن او قریب [مبلغ] پنجاه شصت هزار رویه خواهد بود، پیشکش فرمان فرمای مدوح ساخت. و کمال اخلاص و نهایت صدق اختصاص خود، بحضور جناب فرمان فرمای مدوح بمنصبه^۳ ظهور آورده.

شاید صلهٔ این همه اخلاص شعاری و تحایف گذاری این بود که از کارخانهٔ مهربانی و انصاف فرمان فرمای مذکور خلعت فاخرهٔ عزل عهدهٔ ریاست و غضب ملک و مملکت، بمیر صاحب بهادر مرحمت گردیده. از آنجا که هر که توسلِ سیاحت را در عرصهٔ عالم بجولان آورده، و نردِ اختلاطِ گبر و یهود باخته، و عَلمِ مصاحبتِ فرنگی و جهود برافراخته، و از گلشنِ مخالطتِ اصحابِ مذاهبِ مصنوعه، و اربابِ مللِ مختلفه، گلهای تجربه بر سرِ دستار [حافظه خود] زده باشد، هر آینه در گلزار اطوار هیچ فردی (۱) از افرادِ کائنات، و چمن اوضاعِ هیچ صنفی از اصنافِ موجودات، رایحهٔ ریحانِ نوشگفنه، بمشام ادراک احدی نرسیده، که در راهِ اهلِ عزت و احترام و ارباب شوکت و احتشام، خارِ بد عهدی و بیوفائی افشاندن، دوکان مروت و دوستی را تخته نمودن، و طایرِ (۲) جانِ عزیز او را در قفسِ محنت و تشویش مقید کردن، در ملتِ کدام طایفه جایز، و در شهرِ کدام [مردم] نقدِ این شیوه رایج است؟ افسوس ... [بیت]

شسته (۳) شد کحلِ ضیا از چشمِ یعقوب و فتاد
یوسفِ مهر و مروت در چه ظلمتِ سیاه
رفت عدل و معرفت، انصاف از اربابِ حکم
کشت در لایِ تظلم جامهٔ عصمتِ سیاه

(۱) بعد ازین تا کلمه " افسوس " در، ج نیست

(۲) ک : طاهر [؟]

(۳) این ابیات در ک نیست، در ج، الف هم مفلوط است.

حتی المقدور از هر دو اصلاح شد.

در بیان (۱) متهم ساختن مدعیان، میر صاحب بهادر
را به کشیدن ورق مصحف از عهدنامه

و در اعتبار آوردن قول مدعیان سرکار انگریز بهادر،

و نمک بحرایی شیخ علی حسن و نوازشات

میر صاحب بهادر باو [و غیره]

مشیر (۲) قلم که ناظم ولایت سخن دانی است، قلم این
مدعا را چنین در حیث (۳) تصرف بیان آورده میشود که :
بر جهان واضح و لایح است، که میر صاحب میر علی مراد خان
بهادر، با سرکار انگلیسه بهادر، در ایام تسخیر ملک منده
چقدر جانفشانی ها، از جان و مال و تدبیر فررانه نموده، چنانچه
سرکار انگریز بهادر، صداقت اخلاص و حسن خدمات میر صاحب
مدوح دیده، بحد نظر حصول مدعای خود هزار گونه تعظیمات
و تکریمات میر صاحب مدوح معظم الیه می نمودند و بوقت
تشریف فرمائی میر صاحب بهادر، برای ملاقات صاحبان عالیشان،
شلک اتواب سلامی میکردند و بر میز طعام خوری، بیحجاب

(۱) این عنوان در ج نیست.

(۲) ک : مبشر.

(۳) ک : خبر.

میر صاحب را جای میدادند، که طعام خود را طلبانیده، یکجا با صاحبان عالیشان نوش [جان میکردند و جرعه نوش] باده صحبت رنگین یکدیگر گردیده، سرخوش باده نشاط میشدند. و اینچنین [سیرازه رساله مروت و یگان وجودی] ماسن صاحبان انگریز و میر صاحب بهادر مستحکم و مربوط بود، که از کشاکش هیچ حوادث نا منظم ندنی نمود، بلکه دولت طرفین واحد بود.

با وصف این همه صورت اتحاد چگونه شد که اینچنین امیر صاحب عز و تمکین را به قول و فعل مدعیان نمک بحرامی که داستان طرازی آنها عللحه در این رساله مندرج است، از رتبه و مرتبه عز و ریاست انداختند؟ صورت این معنی در مرآت خاطر جهانیان عجب جلوه عبرت میدهد. و تمثال این حقایق در آئینه خیال ضمیر عالم و عالیمان غریب چهره حیرت مینماید.

شیخ علی حسن در اول چه بود، و چه رتبه داشت؟ و از کیمیای نظر میر صاحب بجه قدر و مرتبه رسیده، که زمام اختیار تمام ملک میر صاحب بهادر، بدست اقتدار او بود و یک عللحه سرکار خود بنا کرده بود، که وقت داخل شدن مکان [برلوی] سلک اتواب سلامی میکنند، که صاحبان انگریز، صدای توپ های او واقعه چهاونی سکهر بگوش خود می شنیدند.

از آنجا که شیخ مذکور، به غرور نفس خطا کار، هوای

بلند پروازی در سر گرفته، طریقه^۱ نمک بحرایی در پیش گرفت، چنانچه برطرفی او نیز موجب صلاح و رفاقت سرکار [صاحب] انگریز بهادر صورت وقوع گرفته. باوجود این همه حال، هرگاه میر صاحب ورق عهد نامه از کلام الله کشیده، و دیگر ورق نوشته بجایش داخل نموده بود، پس ورق اول چرا بدست شیخ مذکور میداد، در ساعت او را پاره پاره نموده (۱) گم میکرد، و یاجای نگهداشت ورق مذکور، پیش میر صاحب بهادر نبود؟ [و اگر بسبب] اعتبار، مختارکاری، بشیخ مذکور میداد، پس از سر عدم افشای راز، با شیخ مذکور طریقه^۲ سلوک میگرفت.

و سر صاحب بهادر ماشاء الله در مراتب عقل و دانش، افلاطون زمان، و در مراسم فهم و حکمت لقمان دوران! پیش حکمت میر صاحب بهادر گرفتن ورق مصحف مملو عهد نامه از شیخ مذکور چه امر بود؟ یک اشاره ابروی ذهن مستقیم خود ازو میگرفت.

اما میر صاحب بهادر، باین همه شان و شوکت بلند ناموسی اقبال، چگونه جعل سازی (۲) ورق کلام الله می نمود؟ [ظهور] این معنی در نظر حقایق شناسان معنی، امتیاز جلوه صدق نمیدهد. این همه از فریب بازی و خدعه طرازی شیخ مذکور توان گفت. از آنجا که درخت نیکوکاری را بار سعادت

(۱) الف: کرده

(۲) ک: جفا سازی [؟]

در باره و جفاکاری (۱) و امکافات در پی است، اهل ادراک و دانش خوب قیاس نمایند، که بعد از این افترا نسبت به میر صاحب بهادر، مدعیان کاذبان میر صاحب بهادر کجا رفتند؟ و در طرفه العین بر طرفی مدعیان میر صاحب بهادر از عهده [جات] گذشته، که تجربه هر خاص و عام شده، که بیان آن عللحه رقم زده کلک عبرت ملک گردیده .

حق سبحانه تعالی منتقم حقیقی است. با وجودیکه که "کرد و نیافت" با وصف زود خراب شدن و راه عدم گرفتن مدعیان میر صاحب بهادر، که عبرت افزای دیده جهان و جهانیان است، چه نحوشد که قول اینحنین مدعیان کاذبان از چه روی و چه دانست و کدام عدالت و انصاف، در سرکار انگلیسه بهادر صورت تصدیق گرفته؟ که میر صاحب بهادر را از عهده ریاست بر طرف نمودند (۲). و ملکش را بافترای مدعین و کاذبین غصبیده گرفتند (۳) ! جای افسوس [است] .

اگرچه این ملک را میر صاحب تن تنها نمی خورد، مقسوم چندین هزار عالم بود، و هم در مصارف خدمات سرکار انگریز بهادر می آورد. پس برین عدل و انصاف سرکار انگلیسه بهادر باید گریست. این چه انصاف [و عدل و چه مذهب] و چه ملت !!! بی تکلف که جای تحسین است !!!

(۱) الف، ج : خطا کاری .

(۲) الف : نمودن .

(۳) الف، ج : گرفتن .

در بیان نمک حرامی شیخ علی حسن و نوازشات میر صاحب بهادر

نسبت شیخ مذکور، و شمه^۱ مناقب پیر میان علی گوهر صاحب

زاغ. قلم سیه رقم، از مدار افترا سواد الوجهی حاصل
نموده، بر شاخسار مدعا چنین قان قان (۱) بیان مینماید :
که جند ویرانه^۲ دنائت (۲) و کرگس صحرای نجاست، شیخ
علی حسن، در اصل ساکن ملک هندوستان، باتفاق عالیجاه
اسکندر خان خاکوانی (۳) آمد، در ملک ملازمت میر صاحب
بهادر منسلک گردیده بود. و از مبلغ شش هفت روپیه بارگیر
عالیجاه مذکور بود. لیکن در تلبیس ابلیس لعین را درس میداد.
و میر صاحب بهادر از روی کیمیا نظری، باین درجه و مرتبه
رسانیده، که مدارالمهام تمام مملکت میر صاحب بهادر بود.
و خاتم حل و عقد هر [مقدمات و] مهمات در انگشت اقتدار
او بود. و لکهای مبلغان از سرکار میر صاحب بهادر، سواي
وجوهات مقررہ انعام می یافت. باوجود این همه نوازشات و

(۱) الف : غوغای بیان.

(۲) در ک این سطر مغشوش است.

(۳) خاکوانی یا خوگیانی قبیله ایست از افغانان و بلوچان.

انعامات و کمال اعزاز میر صاحب بهادر بر طبق مضمون [بیت]
می کند آخر بروز از هر که (۱) آئین سرشت
از لایم آید خطا و از اهل ، رسم بندگی
از آنجا که مشاطگان حجله خانه دولت ، که بگلگونه
آداب دانی ها ، چهره عروس مملکت و حکمرانی را آراسته اند ،
دخل شوکت نجای (۲) نیک ذات عاقل را مسمد پایه قصر
عظمت و اقبال دانسته اند . و اگر فی المثل ، نا جنس نسبت
قابلیت و کاردانی به لقمان و افلاطون رساند ، او نامحرم بساط
دولت و اعتبار تصور کرده ماند . چنانچه شیشه را از سنگ
محافظت و نگهداری میکند ، گلزار دولت را نیز از خس و
خاهاکِ مجدیتِ دون همت سفله ، حراست و صیانت نموده
و سینماید .

هر ذی شوکتی که سایه چتر عاقبت بر فرق نا مسعود
دنی زاده (۳) ناکس گستراند و نا جنس را بنار و نعیم خواند
همدمی و وفاق پرورش دهد ، عاقبت کار چهره شاهد خوبی
و بهبودگی در مرایای مقصود خود نه یابد .

شیخ مذکور که بنای وجود نا مسعودش ، در اصل بآب
و گیل نا جنسی (۴) تعمیر شده بود ، باین همه قدر و مرتبه و

(۱) الف : از هر که از آئین .

(۲) ک : بجای [؟]

(۳) ک ، الف : ولی زاده ، که ظاهراً باید دنی زاده باشد .

(۴) الف : نابختی . ج : بد بختی .

دولت اقبال ، که میر صاحب بهادر باو رسانیده بود ، حقوق همه نعمتها و نوازشات ، فراموش نموده ، و چهره ماه حق نمک را بخسوف کفر نمک بحرایی پوشیده ، باطاعت و فرمان برداری نفس نافرجام ، با میر صاحب آقای ولی نعمت خود ، طریقه عناد و نمک بحرایی در پیش گرفته و بر طبق مضمون :

از لثیمان چشم یاری داشتن

در دل شب ، مهر تابان جستن است

چنانچه درین باب قصه بهرام گور سوافی حال مینماید :

نقل است

که بهرام گور یکی از ملوک عجم بود . خود در ایام شباب که هنگام مستیهاست ، سرشار باده عیش و عشرت بوده ، اکثر شکار دوست ، و زمام ملک داری و انکشاف عقود مهم مملکت خود ، همه بدست اختیار وزیر داده بود . از آنجا که وزیر مذکور پیرون کرد سرافرده بی سعادت بی و نا نجاتی [بود] از دنائت طبع نامسعود وزیر مذکور ، آبادی مملکت بهرام گور را خزان خرابی راه یافته . و یکی از مخالفین که پیوسته حنظل عداوت در زمین شقاوت (۱) بهرام گور کاشته میداشت ، عزه محاربه بهرام گور نمود . چون بهرام چشم از خواب غفلت کشاد [دید ، که عجب مقدمه] رویداده ! وزیر را طلبانیده

(۱) الف ، ک : شقا . ج : شقاوت .

حکم داد : که اسباب محاربه و سامان مقابله^۱ [خصم مهیا و موجود نمایند . وزیر عرض نمود] که صنادیق خزانه همه خالی افتاده، سامان مقابله^۱ دشمن گران سنگ از کجا سرانجام نموده شود ؟ بهرام چون این سخن از وزیر شنید، ساعتی در بحر این اندیشه فرو رفته بعد گفت که : این خطای من است، که چون تو سفله^۱ دنی را لایق تشریف وزارت دانسته ، زمام مسکت را به [ید] اختیار تو وا گذاشتم . خود کردنی را عاجی نیست . این بگفت و در ساعت سوار شده ، روانه^۱ شکار گردیده . چون [بعد اصطیاد] مراجعت نمود ، در عرض راه دیده ، که چوپانی سگی را آویخته چوب (۱) میزند . بهرام گور چون این حال را مشاهده نمود عنان کشیده از چوپان سوال نمود که : ازین سگ چه جرم و تقصیر دیده ای ، که زنجه میداری ؟ چوپان گفت : ای خسرو سیاره سپاه ! و ای شهریار عالم پناه ! [بیت]

هر کس بدست سفله دهد اختیار خویش

باشد چو مار را که دهد ره در آستین

با آنکه بزرگان گفته اند که : سفله و دنی را اعتماد نشاید . من این سگ را مناط اعتماد و محل اعتبار ساخته ، اکثر اوقات اختیار گله کوسفندان را بقبضه^۱ حراست او گذاشته میرفتم ، و به نمک حلای و احتیاط او ، خاطر جمع بودم . میدیدم که

روز بروز تنزلی در گوسفندان هم رسید. و نمی دانستم که این آفت از کجا ست؟ تا اینکه اکثری از گله ام تلف گردید.

امروز از راه امتحان، بر نهج استمرار اوقات سابق، گوسفندان را بامید او گذاشته، خود بگوشه مخفی شدم. دیدم که ماده گرگی از دور ظاهر گردیده. چون نزدیک آمده با سگ در آویخته، بعد از آن که مطلب [سگ از آن] از قوه بفعل آمده، گوسفندی را انتخاب کرده برداشته برد. من چون این خیانت و ناراستی از این خیانت اندیش دیدم، اکنون بجریمه این تقصیر تنبیهش میکنم.

بهرام گور چون این ماجرا از چوپان شنید، با خود گفت: مقدمات چوپان و سگ، معاملات من و وزیر است. همین که از شکار [مراجعت (۱) کرد، حکم بر گرفتاری و حبس وزیر داد. و مال و نعمت او را بر سپاه انعام کرد. و از میان وزیر، نوشتجات دشمن بهرام برآمده مشخص گردید، که آن دشمن بدلت و مظاهرت وزیر، آهنگ محاربه بهرام گور نموده بود. از آنجا که [سریر (۱) آرایان کشور دانش، نانجیان را و سفله فتنه خوئی را در گلزار حال و کار خود] رغبت عبور ندهند، و اندام نافرجام آن را از لباس اعانت و اقتدار نیارایند، که از سبب اقتدار سفله ناکس، ابواب انواع خلل و نقصان بر چهره حال خاص و عام کشاید، و بسی فتنه ها برخیزند.

(۱) جملات بین [در الف، ک نیست، از ج تکمیل شد.

چون اورنگ آرایان خطه بختیاری، آراذل (۱) و سفله را محرم سرا پرده اعتبار نداشته (۲) اند. هرگاه شیخ مذکور از بد طینتی و نمک بحرایی خود، از نظر عاطفت میرصاحب بهادر مردود شده، از سمند اقتدار و عزت بر زمین ذلت افتاده، آواره دشت ادبار گردید. چند روز در صدر بازار سکه توقف گرفته، و از کشاکش تنخواه سپاه [متعینه] خود فرار نموده، طرف ملتان و لاهور رفته، چند مدت در آنجا چون آسیای فلک سرگردان و حیران مانده، به سبب نمک بحرایی، او را در دربار هیچ بزرگی راه ندادند.

از آنجا تهی دست مدعا و خشک لب پس آمده، چند روز پیش میر محمد حسن خان خلف مرحوم میر رستم خان توقف پذیر گردیده، و میر مذکور را سبز باغ نشان داده بصلاح و مشورت او در سرکار انگریز بهادر (۳) آمده، و با جناب عرفان مآب پیر میان علی گوهر متفق گردیده، باب الافترا (۴) نسبت به میر صاحب بهادر از کنز العرفان حق [نا] شناسی و خزائن العلوم خدا نافرستی خواندن گرفتند. و هم چند کسان ناکسان دیگر را نیز درین باب تلقین نموده، شاهد مقال خود ساختند.

(۱) الف، ک، ج: اراذل ولی جمع ارذل عربی اراذل است بمعنی فرومایگان.

(۲) ج: ندانسته اند.

(۳) الف، ج: در سرکار بهادر انگریز بطریق رسالت و بجانب.

(۴) الف: باب الاتقاری [۹]. ک: باب الاتقاری [۹]. ج: مانند متن.

اگرچه اختیار این چنین کارهای افترا پردازی، از خاندان اهل ارشاد و تلقین، نهایت نازیبا و بسی نامستحسن [بلکه باعث (۱) تاریکی] چراغ بزم ارباب معرفت و ایقان است، لیکن [چون] پیر صاحب مدوح، چند ایام با میر صاحب بهادر، از خوان حکومت و کامرانی ملک چاندوکه (۲) و غیره لقمه چرب و شیرین تناول فرموده بودند، ازین ممر مفتاح الارشاد تقوی را پیچیده در بغل دغل خود داشته [”هی حکومت“] [”هی حکومت“] می نمودند. و بر جامه عاریتی حکمرانی میر صاحب بهادر طریقه عناد پیدا نموده، در پی خرابی اساس عزت و احترام میر صاحب بهادر گردیده. چنانچه عرفان مآب مذکور و شیخ مردود باهم متفق اللفظ والمعنی گشته، بوساطت جناب (۳) صاحب بهادر [آفیسر پولیس] شکارپور، چند مدت، حلّوای این افترا نسبت میر صاحب بهادر بر آتش عناد، در هیضم قساوت قلبی، در دیگ می پختند، تا رفته رفته مقدمه در سکهر باجلاس کمیشن نزد صاحبان عالیشان دایر گردید (م).

(۱) ک: بجای این کلمات قاطع گذاشته اند. الف: و بی چراغ بزم.

ج: مانند متن.

(۲) الف: چاندوکه.

(۳) نام این آفیسر در ک، ج نیست، در الف [هنکصد؟] بنظر می آید

این شخص غالباً همان لیوکس است که مددگار جیمس کمشنر سنده بود [لب تاریخ سنده ۲۳۲-۲۳۵].

(م) بعد از جنگ میانی بموجب معاهده نوهر ۶ دسمبر ۱۸۴۲ ع باندازه

(باقی بر صفحه ۷۱۶)

(سلسله پاورقی صفحه گذشته)

[۵۴۱۲] میل مربع سر زمین سنده به میر علی مراد خان تالپور داده شده بود. اما در عهد حکمرانی فریر بسال ۱۸۵۰ ع این مسئله به یک کمیسیون خاص برای تحقیق سپرده شد. و تحت کمشنری مستر پرنگل Pringle جعل ساری دران معاهده ثابت گردید. و میر علی مراد در ۱۸۵۲ ع از حقوق برخی از زمین های سنده معروم کرده شد [— تاریخ سند ۱-۱۵۰].

در بیانِ اجلاسِ صاحبانِ انگریز در مقدمه دریافت
جعل سازی ورقِ کلام الله نسبت به میر صاحب بهادر

مَدْبَرِ ممالکِ سخن وری، اعنی خامه ندرت نگار، در
اجلاس این مدعا چنین نگارش بر صحایف بیان مینماید که :
هر گاه عرفان مآب میان علی گوهر و شیخ علی حسن، طومار
افترا نسبت به میر صاحب میر علی مراد خان، از کنزالعرفان
حقیقت، و کشف الحقایق معرفت، و مفتاح دقایق طریقت و
مصباح الانوار شریعت درست ساخته، و جزویان و تاویلات
همه فرا گرفته، مقدمه جعل سازی ورق کلام الله بابت عهدنامه،
در اجلاس کمیشن واقعه سکهر، بحضور صاحبان عالیشان
انگریز بهادر دایر گردید. و خود جناب میر صاحب بهادر در
آن مجلس حاضر آمده. بعد گرفتن سوالات و جوابات از میر صاحب،
که گاهی مدت العمر اینچنین مقدمات ندیده بود، که از روی
قانون و آئین سرکار انگریز بهادر رفع این مقدمه [محبوسی]
نماید. بسبب (۱) اینکه اکثر خریدار متاع دروغ بیفروغ،
اگر کسی در حقیقت در دعوی خود کاذب باشد، چون مطابق
آئین [گفتگوی نماید، دعوی کاذبه او بصدق] شهود (۲)، و

(۱) ج : چرا که اکثر.

(۲) ج : بصدق می شود.

هر گاه صادق و حقدار باشد، هر آئینه بموجب آئین سرکار انگریز گفتگوی نکرده پس محروم الحق میشود. خصوصاً بسبب مهر اسمی میر صاحب بهادر که خط طغرا داشت، در عهد [رزیدنت] کپنان مالیه بهادر مفقود شده بود. باوجودیکه میر صاحب بهادر اطلاع گم شدن مهر مذکور، بصاحب محدوح کرده بود. آن مهر شاید بدست شیخ علی حسن رسیده بود، و یا آنکه باعث فقدان مهر مذکور، شیخ مشار^۱ الیه بود، که هنگام اجلاس کمیشن صاحبان انگریز، هر کاغذی جعلی که شیخ مذکور می بر آورد، مزین بآن مهر بود، پس هر گاه حال گم شدن مهر مذکور، بر صامیر ادراک مآثر صاحبان عالیشان بهادر، هم بوجه احسن بود، بآنهم بر کاغذهای مجعولی شیخ مذکور خط بطلان نکشیدند، بلکه باعتبار چنین فردهای ناطله، از میر صاحب بهادر، که دوست بهدلی^۲ صادق د م، و راسخ قدم سرکار انگلیسه بهادر بود، روی التفات و اخلاص درهم پیچیدند، و کما هو حقه دریافت حق و ناطل نکردند.

و عجب تر نغمه آنکه: هنوز میر صاحب بهادر در جواب دهی مقدمه پیش آمده بود، جناب افسر پنیس صاحب بهادر مقدمه مبلغ هژده هزار روپیه طلا، نسبت ارتشا^۳ میر صاحب بهادر پیش نمود، و میر صاحب بهادر ازین معنی انکار مطلق نمود. تا چند یوم بر این معنی تکرار میرفت، لیکن بهایه^۴ ثبوت نرسیده، و در عوام الناس مشهور بود که: مدعیان میر صاحب بهادر، برفاقت (۱)

دیگر حریفان که در ظاهر [شهد (۱)] نوح دوستی، و در باطن زهر نوح دشمنی میر صاحب بهادر بودند، این زر را از خود در سرکار انگریز پیش نموده، باعث متهم ساختن میر صاحب شدند. و آن طلا، چند مدت در سرکار امانت بود، بعد تسخیر ملک نیلام کرده، داخل خزانه عامره سرکار [نمودند. از آنجا که هر گاه مجموعه اجلاس متفرق گردیده، میر صاحب بهادر مدت چند سال بدستور اصلی، بر ملک های مقبوضه موروثه خود برقرار مانده، و جناب هنگفند (۲) صاحب بهادر در آن روزها، بعد اجلاس از سکهر مراجعت نموده، بلا توقف یکدم بطریق داک (۳) اسپان، باستعجال تمام، روانه خدمت فرمان فرمای هندوستان گردید.

و الله اعلم، صورت مقدمه میر صاحب بهادر، چه نحو در سرکار فرمان فرمای گذارش نمود. درین باب از سرکار فرمان فرمای هندوستان هیچ دوباره دریافت نگردیده. از آنجا که در دارالعدالت عالیّه سرکار فرمان فرمای هندوستان، آفتاب عدالت و انصاف بمقتضای - إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ - (۴) از مشرق اقبال طالع، و خصوصاً از بندگان خاص رب العباد،

(۱) این سطور بین [در الف، ک نیست، از ج نوشته شد.

(۲) ک: بیکضند [؟] شاید که صحیح آن همان لیوکس باشد که در صفحه ۷۱۵ ذکر شد.

(۳) یعنی اسپان حامل هست.

(۴) قرآن، النحل، ۹۰ ج ۱۳.

که سجل دولت بی علت آنها بتوقیع وقیع - وَ رَ بُّکَ یَخْلُقُ
 مَا یَشَاءُ وَ یَخْتَارُ - (۱) مزین و مشرف است، و بمهر
 خاتم سعادت - فَاحْكُم بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ - (۲) مختوم
 گردانیده، لا جرم به یمن این مواهب جلیل المناقب، در
 مجلس مرافعه امور کائنات، روزنامه عمر هر مدعی و معانید را
 - کَتَبُ السَّجِلِ لِيُکْتُبَ - (۳) نور دیده اند، و بر
 صورت دعوی خصم، خطر بطلان کشیده، به رای عدالت پیرای
 خود، تصدیق هر امری از امورات کلی و جزوی نموده و
 مینمایند. سرکار فرمان فرمای هندوستان، با وصف عدالت گستری
 چگونه قول مدعیان میر صاحب، که تمام سرگذشت نمک حلالی
 آنها و مدعیان بر تمام عالم هر خاص و عام ظاهر و باهر است،
 مقرون صدق و اعتبار [داسته] حکم بر طرفی میر صاحب بهادر
 از عهده ریاست و غضب ملکش بدون ملک موروثی، از دیوان
 خانه عدالت و انصاف [نافذ] خواهد فرمود ؟

از آنجا که ملکی که سرکار انگریز بهادر، از جناب میر
 صاحب غضب نموده، داخل سالک خود کرده، آن ملک
 موروثه میر صاحب مدوح بود، که درین باب وصیت نامه
 مرحوم میر صاحب میر سهراب خان والد ماجد، خود میر صاحب

(۱) قرآن، القصص، ۶۸ ج ۲۰.

(۲) قرآن، ص، ۲۶ ج ۲۳.

(۳) قرآن، الانبیاء، ۱۰۳ ج ۱۷.

(۴) این جملات در ک، الف پریشانست، بمدد ج تصحیح شد.

بهادر موجود دارد، و قلش (۱) بدفتر سرکار انگریز بهادر نیز رسانیده. و قطعه ملک که باقی سرکار انگریز بهادر بدستش گذاشته جاگیراتی است اندک و بس مختصر، که مرحوم میر سهراب خان پدرش در ایام صغر سن و خورد سالی با میر صاحب بهادر بخشیده بود. سرکار فرمان فرمای هندوستان آن قطعات جاگیرات قلیل پیدایش خورد سالی را هر آینه ارث میر صاحب بهادر دانسته، بتصرف میر ممدوح واگذار ساخته، که در صورت کثرت اخراجات، و کریم طبعی میر صاحب، که همیشه ایادی (۲) کرم و نوالش چون ابر بهار، بر هر خاص و عام ریزان است، از پیدایش قطعه جاگیرات خورد سالی او چه بندد و چه کشاید؟ چار ناچار باید زیستن!

[و مضمون (۳) وصیت نامه] مرحوم میر سهراب خان علیه الرحمه و الغفران این است که دستار ریاست و ملک متعلقه آن اول بمیر رستم خان و بعد آن بمیر مبارک خان و از آن بعد بمیر علی مراد خان تعلق خواهد گرفت. نظر بران مطابق وصیت نامه مرحوم موصوف، دستار ریاست و ملک متعلقه آن، حق و ارث بمیر صاحب میر علی مراد بهادر میرسد. و در سرکار انگریز بهادر انصاف آن بر عکس [صورت (۳) وقوع یافته].

(۱) ک: نقش [؟]

(۲) ک، الف: آبادی [؟]. ج: ایادی که بمعنی نعمتها ست.

(۳) این کلمات تنها از ج گرفته شد.

بس این چه انصاف، و زهی عدل !!! [بیت]

ازین عدلِ مردمِ نکریم چرا

بر اوضاعِ دنیا نخندم چرا

در بیان رفتن لشکر انگریز بهادر به ملک میر
علی مراد خان بهادر ، و گرفتن ملک ازو
که تعلق دستار داشت ، و معزول نمودن از عهده^۱ ریاست و غیره

شبدیزِ قلم مشکین رقم ، که چابک شتاب میدان سخن
وری اس ، در عرصه^۲ این مدعا چنین ترک باز بیان مینماید
که : بعد از مدت احلاس واقعه^۳ سکهر ، که مابین میر صاحب
بهادر و مدعیانقض گردیده بود ، در سنه یک هزار و هشت صد و
پنجاه و هشت [۱۸۵۸] عیسوی مطابق ماه ربیع الاول سنه
یک هزار و دو صد و شصت و هشت [۱۲۶۸] هجری مقدسه ،
حکم جناب فریر (۱) صاحب کمشنر صاحب بهادر سنده صادر
گردیده ، که بموجب فرمان فرمان فرمای هندوستان ، آنچه
ملک ها از مرحوم میر سهراب خان ، در لارث^۴ میر صاحب میر
علی مراد خان آمده است ، آن را باو واگذارند ، و دیگر همه
ملک ها همه داخل ممالک^۵ محروسه^۶ سرکار انگلیسه^۷ بهادر
نمایند . و هم میر صاحب مدوح را از عهده^۸ ریاست سنده برطرف
باید نمود ، که در سرکار ریاست خطا^۹ بزرگ نموده است .
چون در صورت اصدار چنین حکم جناب اشتورت (۲) صاحب

(۱) رک : تعلیق ۵۸ .

(۲) ک : استوری .

بهادر کلکتر شکارپور و دیگر صاحبان متعینه^۱ پلاتن واقع شکارپور تدارک تهیه و سامان محاربه گرفته مستعد شدند. جناب جیکب (۱) صاحب بهادر از چهاونی خانکهر^۲ معه^۳ عمله^۴ سواران و توپخانه^۵ خود فوراً خود را در شکارپور رسانیده، یکشب در شکارپور توقف گرفته، روز دیگر تشریف فرمای سکهر، و در شهر شکارپور هائی هوی لشکر کشی واقع گردیده. بعضی ها میگفتند که عزیمت لشکر جانب بهاول [پور است] و برخی ها بیان میکردند، که جانب خیرپور بر سر صاحب بهادر میرود. و این خبر محقق معلوم نمی شد.

در آنوقت جناب میر صاحب بهادر در مکان بهورثی، بایام سردی بسیر و نشاط شکار (۲) خود سرگرم و بسبب برودت (۳) ایام زمستان، از گرمی آتش لشکر کشی سرکار انگریز بهادر اطلاع کما هو حقه^۶ بداشت. و کلای اجلائی میر صاحب بهادر که از تعداد خارج بودند، بانتهای این حقیقت پی نمی بردند. هر یک از افواه عوام الناس، سخنان بازاری شنیده، از خود تجویزات می تراشیدند. گاهی لشکر را روی طرف بهاولپور میدادند، و گاهی طرف دیگر! و چون بر سخن خیرپور می آمدند، در بحر فکر فرو میرفتند، و سر خیال را

(۱) ک : چیک [؟] این شخص همان جیکب است که شهر معروف جیکب آباد کنونی بنامش معروف است. اینجای قبل^۷ خانکهر نامیده میشد [رک : تعلیق ۵۹]

(۲) ک : شکارپور [؟].

(۳) الف : بردی ایام.

در شورش آورده میگفتند، که آیا نمیدانم این لشکر کجا سر خواهد کشید ؟ و برای میر صاحب بهادر گوناگون احوالات از خود تراشیده مینوشتند .

هرگاه جیکب (۱) صاحب بهادر عبور دریا نموده منزل انداز لوهري گردیده، همانوقت میر صاحب بهادر از عزیمت لشکر انگریز بهادر واقف شده، که چنین صورت دارد، و بیان میفرمود که : من چه گناه و چه تقصیری از سرکار انگلیسه بهادر نموده ام، که بی سبب و بی قصور، چنین جلوه ریزی لشکر بر من اخلاص شعار گردیده است ؟ بر حسن خدمات خود می نازید . تا آنکه کوس لشکر کشی بر سرش نواختند . بعده چشمان عبرت واز نموده، انواع انواع نوست و خواند مراسلات بحضور کمشنر صاحب بهادر و کلکتر صاحب شکارپور نموده، که اخلاص شعار همیشه تابع و فرمان بردار سرکار انگریز بهادر، و در تقدیم (۲) گوناگون خدمات قصوري نکرده ایم . این قدر جلوه ریزی فوج سرکار، بر این تابع دار از چه رواست ؟ از روز اول که رشته تابداری و صداقت شعاري در جان اخلاص نشان خود انداخته ایم، هرگز از کشاکشی (۳) پیمانی نگسیخته ایم و نخواهیم گسیخت . بدون ناموس هر چه جان مال و ملک ماست همه دولت سرکار است . مارا هر جا که حکم شود در

(۱) ک : چنگب [؟] . ج : جیکم .

(۲) الف، ج : تقدیم . ک : تقاوم [؟] .

(۳) الف، ج : کشاکش پیمای [؟] .

شکارپور و خواه جاي ديگر رفته، در آنجا اقامت پذير می شوم .
حاجت اين چنين لشکر کشي نيست. منتظر یک اشاره بودم، نوعيکه
امر مي فرمودند، در بجا آوري آن هيچيک عذري نداشتيم . از اين
چنين هنگامه آرائي نقص (۱) عزت و اخلاص يکطرف، و خندگي
معاندین دگر طرف .

ازين قسم چند در چند مضمونات رنگين شرم انگيز و اخلاص
آمیز رقمزده کَلک منشيان بلاغت رقم گرديده، ليکن جواب
شاف، از صاحبان مدوح نمی سنيد، و اگر مي نوشتند هم سوالي
ديگر جواب ديگر .

تا آنکه مير صاحب بهادر از مکان بهورتي ترک شکار
حيوانات بی زبان نموده، خود مانند نخجير در دام اين هنگامه
ناگهانی افتاده، فرأ خود را در مکان نائجه (۲) رسانيده، باز ني
فلم بلاغت رقم را بر گوناگون نغمات حزين از حسن خدمات
و فرمان برداری و جانفسانی در نوا آورده ليکن موثر نيفتاد،
مثل است که وقت ميوه گوش ناغبان کر ميشد . صاحبان
انگريز چونکه جويای مطلب خود بود، اين همه نغمات
مير صاحب بهادر، در گوش سماع نياوردند .

(۱) ک: نفس [؟]

(۲) ک: نائجه . الف: نائحه . ج: ناچ . جائي در ميرپور مربوط
پنوعاقل در ضلع سکهر برکنار چپ دريای سنده موجود است،
که دران از زمان قديم بدی بنام "نائچ بند" براي آبياري
ساخته اند [— تاريخ سنده ح ۱ ص ۲۸۰] .

تا آنکه جناب کمشنر صاحب بهادر و دوسه صاحبان دیگر، معه' قدری لشکر پیادگانِ زاغان ظلمت سرشت، بسواری جهازِ دودی از کراچی بندر داخلِ لوهري شدند. و جیکب صاحب بهادر پیش از ورودِ کمشنر صاحب در مکانِ پُشی متصل لوهري طرف جنوب منزل انداز بوده، و کمشنر صاحب بهادر و دیگر صاحبان از جهازِ دودی فرود آمده رفته، در مکان مذکور فروکش شدند.

روزِ دویم کلکتر صاحب بهادر، معه' صاحبانِ دیگر برای ملاقات میر صاحب بهادر در مکانِ نائحه تشریف بردند. ساعتی بمیر صاحب شمع افروز. بزم خلوت گردیده به رایحه' گلهاي مدعای خود، مشامِ میر صاحب معطر ساخته، و از ماجرای حال واقف کرده، مراجعت فرمایِ خُسامِ خود شدند. چون گلهاي شب بوي کواکب، از [چمن] بوستانِ فلک باننها (۱) رسیده، و گلِ سوری آفتاب متبسم (۲) گردید، میر صاحب بهادر چون گلِ پیراهن از سودا دل چاک، طوطاً و کرهاً بجهتِ گلِ چینی ملاقات کمشنر صاحب، متوجه مکانِ پُشی گردیده صاحبانِ مدوح بسیار به تعظیمات و تکریمات پرداخته، بر چوکی خاص چون گل نشاندند، و از اهتزازِ نسایم گفتگو، گلهاي مدعای خود را در ابسام آورده، باستشمامِ رایحه' آن دماغ ادراک میر صاحب بهادر را معطر (۳) مینمودند. بعد از ساعتی

(۱) ک: نامتھاي .

(۲) ک ، الف : تبسم .

(۳) الف ، ج : معنیر .

گلدسته رخصت بدستش داده مرخص نمودند .

از آنجا که تا حین ملاقات و مراجعت میر صاحب بهادر از خدمت صاحبان، چندین سخنان افترا انگیز نسبت بمیر صاحب بهادر، از افواه عوام الناس مشتهر گردید، که بیان آن طول طویل می شود. بعد مراجعت میر صاحب بهادر، هماندم اشتهار نامه باین مضمون از سرکار انگریز بهادر بهر طرف جاری گردید :

.

اشتهار نامه* سرکارِ انگریز بهادر

نسبت بمیر صاحب بهادر، در باب عزل ریاست

و غصب ملکش

از مدتیست به سرکار فرمان فرمای هندوستان [سببی] ظاهر شده است، که میر صاحب میر علی مراد خان بهادر امیر خیرپور، بعض ملکهای سند که حقیقتاً حقوق سرکار انگریز صاحب بهادر است، بدغا بازی و جعلسازی، از سرکار غصبیده است. چون سواي گواهی معتبر تقصیر میر صاحب موصوف ثابت (۱) داشتن منظور نبود، پس بابت شکایات که بر میر معظم الیه پیش آمده بود، دریافت باریک بینی و ظاهر کنانیدن، در آن مجلس که بجهت آن جمع شده بودند، میر صاحب مدوح خود حاضر مانده، برای اکتشاف (۲) تحقیقات، و رفع آن شکایات جای داشت.

اما میر صاحب مدوح تهمتی که را وعاید شده بود، بهیچ وجه از خود رفع نکرد. و از گواهی صاف و پخته چنان تقصیر ثابت گردید (۳)، که ورق صحیفه قرآن (م) که بر آن عهدنامه* نونار نوشته شده بود بر آورده، در عوضش ورق دیگر

(۱) الف: سابق داشتن . (۲) الف: وا شکاف .

(۳) الف، ج: ثابت شد . (م) الف: فرقان . ج: ورق قرآن .

داخل کرده بود. از جهت آن دغا بازی چند پرگنات بزرگ در عوض دیهات که همان نام میداشتند، در تحت تصرف خود آورده، نقصان سرکار انگریز بهادر که حق اوشان بود گردانیده و نیز آرویی و ایمان خود برنهاد داد.

سرکار فرمان فرمای هندوستان بجهت دست انداختن در ملک میر صاحب معزی اله هیچ تلاش و بهانه نفرمود، بلکه امید داشت که میر صاحب مددوح، ممالک خود را با من و امان در تصرف خود دانسته باشد. و نیز چون این چنین شکایات که از آن دهشت (۱) آرویی و عمل اوشان افتاده در پیش آمد، آنوقت در باب ثابت و ماسور کردن آن شکایت زودی نکرد. اما چون تقصیر میر صاحب معزی الهیه ثابت گشته است، پس سرکار فرمان فرمای هندوستان را منظور نست که میر صاحب موصوف را همچنان تقصیر معاف گردد، و گماه بزرگ که در کار ریاست شده باشد، بی سزائی ماند.

لهذا از سرکار مددوح اشتهاار داده میشود که: اکنون حضور، چنان مقرر فرموده، که میر علی مراد خان را از عهده ریاست بر طرف نموده شود. همه ملک سوای آن ملک موروثی که از مرحوم میر سهراب خان [مانده] در تصرف سرکار فرمان فرمای هندوستان داخل نمایند. پس بر همه رعایای ساکنان آن ملک ظاهر باشد که: خودها را رعایای زیر حکم سرکار انگریز بهادر دانسته، موافق حکم و عمل سرکار روشن و کردار

کرده باشند، بهیچ وجه من الوجوه چه بذات و چه اثاث (۱) آسیبی نخواهد رسید، و در هر باب در حفاظت و عدالت سرکار مامون خواهند ماند. فقط مورخه نوزدهم ۱۹ ماه جنوری سنه ۱۸۵۲ (۲) مطابق بیست نهم ماه ربیع الاول سنه ۱۲۶۸ هجری حسب الحکم نواب مستطاب [معلى] القاب گورنر صاحب بهادر فرمان فرمای هندوستان از پیشگاه کمشنر صاحب بهادر سنده.

(۱) الف، ج: اثاث [۹]

(۲) در تمام نسخ ۱۸۵۸ ع است که درست نیست. صحیح آن ۱۸۵۲ ع است. زیرا اول معرم سال ۱۲۶۸ ه مطابق ۲۷ ماه اکتوبر ۱۸۵۱ ع بود، و اواخر ربیع الاول مطابق می آید با ۱۹ جنوری ۱۸۵۲ ع

در بیان مایوس ماندن میر صاحب بهادر از ملک موروئی متعلقه دستار

و عهد ریاست ، و غیره سرگذشت تنخواه داران سپاه

میر صاحب بهادر

معشوقه^۱ قلم مشکین رقم ، که یار دلخواه و رفیق همه جا ئی
ارباب معرفت و کمال است ، در اظهار این مدعا چنین کرشمه^۲
ناز و نیاز مینماید که : در سنه^۳ فوق بعد اشتهار مذکور ، میر
صاحب بهادر از معشوقه^۴ ریاست و حکمرانی و محبوبه^۵ حکومت
و کاسرانی و ملک های متعلقه دستار سرداری مایوس ، و سوای
قطعات جاگیرات که در ایام خورد سالی از مرحوم میر صاحب
میر سهراب خان علیه الرحمه در وجه میر صاحب میر علی مراد
خان بهادر مقرر بودند ، و دیگر همه ملک های شرقی از ابهه
و بلد که و غربی از نوشهره فیروز (۱) معه توابع و لواحق در
تصرف سرکار انگریز بهادر آمده . و جای بجای کار پردازان
سرکار انگریز بهادر مامور و مقرر شدند . و کار کنان میر صاحب
بهادر همه از ملک ها برخاسته آمدند و صاحبان مدوح چند روز

(۱) ج : و غربی نوشهره و کندپاره .

در مکان پتتی توقف گرفته ، بندوبست ملک های نومقبوضه نموده ، و کاغذهای محاسبه^۱ ملک های نواز دفتر میر صاحب بهادر طلبانیده داخل دفتر سرکار خود نمودند ، و دیدند که میر صاحب بهادر هرگز سر از گریبان شورش بر نیاورده ، سردر دایره^۲ تسلیم نهاده است .

بعده بعض صاحبان انگریز بسواری جهازهای دودی روانه^۳ کراچی شدند . و کمشنر صاحب بهادر بجهت^۴ معاینه^۵ ملک ابیه تشریف فرمای قلعه سبزل ، و اشتورت صاحب بهادر کلکتر شکارپور متوجه حدود ریگستان و ناره ، و جیکب صاحب بهادر معه^۶ فوج خود در مکان پتتی دایر بوده ، تمام اسباب توپخانه از میر صاحب بهادر گرفته و ضبط^۷ در سرکار انگریز بهادر نموده . و جناب میر صاحب بهادر در مکان نائچه (۱) کنار دریا بسیار مدت لنگر انداز ، و از کمال انصاف و عدالت ظلم نمای سرکار انگریز بهادر ، موج صفت در پیچ و تاب ، و چون دیده^۸ حباب حیران ، و مانند خس سرگردان این حادثه بود . علاوه بر آن سپاه میر صاحب بهادر که چند ماه تنخواه و مواجب [بر] میر صاحب طلب داشتند ، که مدار دادن^۹ تنخواه سپاه مذکور ، بر ملکهای مغصوبه بود ، تفنگ های شورش بر نموده نشانه زن^{۱۰} حصول^{۱۱} تنخواه خود از میر صاحب بهادر گردیدند .

ظهور این معنی علاوه باعث بی آرامی کار پردازان سرکار میر صاحب بهادر گردیده ، دیدند که : سپاه از عدم وصول تنخواه خود

تباه و نثیله ها بر ماشه^۱ تفنگ سوار دارند، هر آینه فساد کلی روی خواهد داد، و چندین اجل رسیده صید^۲ تیر تفنگ ها خواهند شد. آخر لا علاج بطرف اهلایان سرکار انگریز بهادر مراسله رقمزده^۳ قلم سیه رقم^۴ منشیان ندرت نگار گردیده که : این چه انصاف و چه عدالت و چه ملت و چه آئین است ؟ بلا تکلف که جای تحسین است ! تنخواه^۵ چند ماهه^۶ سپاه در صورت عدم سخن^۷ (۱) دیگر، محض برای خدمات سرکار انگریز بهادر در سرکار این اخلاص شعار مامور بودند بر مخلص طلب میباشد، و ادای مطالبه^۸ تنخواه داران، از پیدایش و محاصل این ملکهای مغصوبه^۹ سرکار واصل می شده. الحال ملک در تصرف سرکار نصفت^{۱۰} (۲) مدار آمده، از تنخواه سپاه چه علاج باید کرد ؟ این همه نتیجه گوناگون بجا آوری خدمات است، که ملکی را سرکار ایشان بردند، و سپاه را بر من گذاشتند، که متاع عزت را به یغما برند :

از هر چه میرسد سخن دوست خوشتر است

اینجا مقام هر زدن جبرئیل نیست

الحال تجویز تنخواه سپاه از سرکار والا بعمل آید، و الا^{۱۱}

سپاهیان سر بفساد کلی خواهد کشید.

درین صورت بعضی سپاهیان که کارکنان میر صاحب

بهادر را سخت کشش نمودند، و نزدیک بود بلوای عام گردد.

(۱) ک : عنی دیگر. الف : غنی. ج : مانند متن.

(۲) ک : نصف. الف، ج : نصفَت که بمعنی عدالت است.

دران اثنا صاحبانِ انگریز، سواران خود جهتِ فهمائشِ سپاهِ میر صاحب بهادر مامور نمودند. هر چند سواران سرکار به سپاهیانِ مذکور فهمایش نمودند، لیکن موثر نشد. آخر آتشِ مقابله مابینِ سوارانِ سرکار و سپاهیانِ مذکور شعله ور گردیده. چند نفر از سپاهیانِ مقتول و مجروح شدند. و دیگران از سپاهیان را سواران سرکار دستگیر نمودند.

چون سپاهِ میر صاحب بهادر چنین حالتِ معاینه نمودند، باری هایِ شرارت و دستِ فساد را کوتاه نمودند. آخر مطابق نوشته، میر صاحب بهادر و معاینه، فسادِ سپاه از سرکار انگریز بهادر، انجامِ دادنِ تنخواه سپاه، از خزانه خود نمودند. چنانچه بموجبِ یادداشتِ مزینِ مهرِ میر صاحب بهادر، تنخواه سپاه و غیره اهلکاران، از سرکارِ انگلیسه بهادر عنایت گردیده، که هر کس از سپاهیانِ مذکور تنخواه از خزانه سرکار وصول نموده، پروانه رهداری از سرکارِ انگریز گرفته، از هر طرفی که آمده بودند همان طرف [مرخص و] روانه شدند. و مبلغ از خزانه سرکار انگریز بهادر به سپاهیانِ میر صاحب بهادر عاید گردید.

و در صورتِ وصولِ تنخواه سپاه، بسیاری کسان از دیگ جود و نوالِ میر صاحب بهادر کفچه ها زدند، خصوصاً دیوانِ ملرای (۱) که در حضورِ کلکتر صاحب بهادر بسببِ رهنمونی و نشاندگی بعضی مدارجات، شرفِ احضار یافته، از بسیاری سپاهیان

سر تراشی نموده، که از بیان بیرون است .

بعد بر طرفی سپاه میر صاحب بهادر، فقط دو کس یکی عالیجاه حافظ حکومت خان، و دیگر دُر محمد خان در ملازمی میر صاحب مسدوح ماندند. و در ملازمی نامبردگان نیز سرکار انگریز بهادر ناراضی، بلکه در باب بر طرفی آنها بسیار به میر صاحب بهادر نوشتند و گفتند. لیکن میر صاحب بهادر تجویز نوشتخواند نموده، ازین خیال بر طرفی عالیجاهان مذکور دست بردار نموده .

از آنجا که امروز در این عصر، مثل میر صاحب بهادر در علو همتی و جوان مردی و در مراسم جُود و نوال و دانش و کمال نظیر ندارد. و کوسر همت و نوالش در تمام اکتاف عالم بلند آوازه و در امیران پیشین سبب هم چنین امیر صاحب معرفت و کمال دریا نوال دیده روزگار ندیده از آنجا که :

[بیت]

مردِ حیدرِ صفدر گهی بی زر نمی ماند

اگر ماند شبی ماند، شب دیگر نمی ماند

با این همه اوصاف شجاعت و جوان مردی و اخلاص سخاوت و کرم گستری بمقتضای [مصرعه] : مرغ زیرک چون بدام افتد تحمل بایدش - درین مقدمه بسیار تحمل و خویشتن داری نموده، باوجودیکه در عوام الناس مشهور بود، که : میر صاحب بهادر، بسبب علو همتی و جوان مردی که همیشه ملازم رکاب اوست، در این مقدمه پیش آمده، البته کاری خواهد نمود، که در عالم

روزگار یادگار خواهد ماند. چونکه [مصرعه]:

رند عالم سوز را با مصلحت بینی چه کار!

عروس ملک کسی تنگ در کنار کشید

که بوسه بر لب شمشیر آبدار دهد

زیرا که مردان روزی آمده اند، و بروزی رفته اند.

لیکن میر صاحب بهادر از روی اصابت رای این همه فقرات

نسباً منسیاً [فراموش] نموده بمقتضای مضمون:

ترک هوا دلیل بمقصد رسیدن است

بگذر ز آرزوی دل و کاسیاب شو

عمل کرده هرگز از احکامات سرکار انگریز بهادر انحراف

نورزیده نوعیکه اهالیان سرکار انگریز، بمیر صاحب بهادر میگفتند،

بفرمان برداری آن پرداخت، و بجز اخلاص شعاری دم نمیزد.

بامید اینکه سرکار انگلیسه بهادر هر آینه صاحب عدالت

وانصاف است! اگر بالفعل در نظر اهالیان دولت سرکار

انگریز صورت مقدمه، بر عکس جلوه گر گردیده، مضایقه ندارد،

میدان داد رسی وسیع الفضا است. مقدمه را بوساطت وکلای

خود در محکمه، در ولایت لندن، بحضور صاحبان عدالت

دایر نموده است، دیده شود که: رای عدالت پیرای صاحبان

محدوح، در این مقدمه چه نحو انصاف فرمایند! لیکن معلوم

است که صاحبان عالیشان کورت که در ولایت، بر این عهده

ماسور اند، اکثر قول و فعل صاحبان آن (۱) اضلاع منظور

دارند. باقی یاری^۱ بخت و طالع علحده است. — تَتَوْتِي الْمُلْكُ
مَنْ تَشَاءُ — (۱) برهانی است ساطع. [مصرعه]

اوست سلطان هر چه خواهد آن کند

میر صاحب بهادر در این امر از تدبیر فرزانه و مصارف
ضروریه هیچ صرفه ندارد. باوجود غصب ملک و قلت پیدایش
قطعات جاگیرات، دیگی مصارف و نوالش روز بروز در جوش است.
عجب طبع کریم دارد! که گنجهای روی زمین در نظر
علو همتش وجود پشیزی ندارد. فقط

—

(۱) آیت قرآنیست که شرح آن گذشت.

در بیانِ گوهر درجِ معرفت، پیر میانِ علی گوهر
که گوهر بی بهایِ حیات را درین آرزو بخاک سپرد
و شیخ علی حسن نیز در تعاقبش با او در خاک برابر شده و

بکام نه رسید، و از دنیا حسرت برد[ند]

سالکِ مسالکِ معرفت، اعنی خامهٔ مجرد شتاب، که
سرحلقهٔ عاکفانِ خانقاهِ آزادگیست، خرقهٔ این مدعا را از
رقعاتِ الوانِ فقرات، بسوزنِ رشتهٔ بیانِ چنین می دوزد که:
جنابِ عرفانِ مآب دُرِ دریایِ معرفت، گوهرِ درجِ حقیقت، پیر
میانِ علی گوهر، بهوایِ نفسانی، تاجِ افتخارِ فقر و درویشی از
سر، و خرقه از بَر بر آورده، و عمامهٔ مدورِ افترا بر سر نهاده،
و تسبیحِ هزار دانهٔ انبساط در دست گرفته، باتفاقِ شیخ
علی حسن درین معرکهٔ لشکر کشی، با صاحبانِ انگریز حاضر
بوده. و هر روز در خلوتِ بصاحبانِ انگریز، آیات و احادیث
افترا، نسبتِ بمیر صاحبِ بهادر، مواعظ نموده، باز در خلوت
خیمهٔ خود آمده، سر بیالشی استراحت میگذاشتند، و بوعدهٔ
بی فایدهٔ صاحبانِ انگریز بهادر، نهایتِ محظوظ و خوش دل
بودند.

از روزیکه اشتهارِ عزل ریاست و غضبِ ملکِ موروثهٔ

متعلقه^۱ دستار سرداری میر صاحب بهادر، از سرکار انگلیسه نافذ گردیده، معارف مآب شیخ مذکور، چون گل شگفته دست نشاط بر یکدیگر زده، خوشحالی میکردند. لیکن از کار گذاران قضا و قدر غافل و بی خبر، که تیغ انتقام بدست دارند، و بسیاری کسان، جام از می^۲ آرزو مالا مال نموده خواستند، که جرعه^۳ از آن بنوشند. ساقی^۴ اجل چنان پشت دست زده، که لبی (۱) بکام دل از آن تر نکردند.

روز دوم اشتهار مذکور، بموجب اشاره^۵ بادشاه علی الاطلاق که منتقم حقیقی است، حناب عرفان مآب موصوف را این چنین لشکر مرض مهلک بر حصار وجودش استیلا آورده، که از لشکر گاه انگریزان، بسواری^۶ ڈولی (۲) صورت مردگان فراری مکان^۷ مألوفه^۸ خود شده، هنوز ناماکن خود نرسیده، که در عرض راه، سپه سالار ملک الموت باو ملاقی شده. معرکه آرای گردیده. آخر یک ضرب نیزه^۹ اجل، سرمایه^{۱۰} حیاتش ربود، و تا رفتن مکان (۳) مألوفه او را امان نداده، همچنین در قتل گاه گورستان او را داخل نمود — إنا لله و إنا الیه راجعون — (۴).

(۱) ک: که بی کام دل ازان [۹]. الف: که بی بکام دل [۹].

ج: که لبی بکام دل.

(۲) ڈولی = محمل درازیکه در دوش مردم دران مریضان و زنان وغیره را برند.

(۳) ک، الف: بدگان مألوفه [۹].

(۴) آیت قرآنی اسم که شرح آن در حواشی گذشته گذشت.

از آنجا که حال حیات مستعار دنیای نا پایدار همین است، خلق الله و عوام از چنین مرگ ناگهانی پیر موصوف، عبرت پذیر گردیده .
بتصرف و کرامات میر صاحب بهادر حمل میکردند، که در طرفه العین (۱) بظهور آمده، فی الواقع: سر دل هر بنده خدا میداند، تو خود را در میان انباز مکن! این کار بدل آگاه است، نه بخرقه و کلاه است .

پیر مذکور در مقدمه^۱ میر صاحب بهادر، چقدر کوشش و سعی نمود، خود بآرزوی دل نرسید . صاحبان انگریز بهادر در چیزیکه از چهارم حصه^۲ ملک منصوبه^۳ میر صاحب بهادر وعده کرده بودند، ازان بی بهره و بی نصیب گردیده، و حسرت آن در گور با خود برد . و شیخ علی حسن بعد وفات پیر مدح و حیران و پریشان لب خشک مانده . و در سرکار انگریز بهادر بابت چهارم در عوض غمازی، بسیار تلاش نمود، نیافت . مگر دو صد روپیه مشاھرہ تا دم حیات او را دادنی کردند که نگرفت، و دست افسوس چون مگس ناپاک سائیده، بر روی و سر ندامت خود میزد . آخر از سوز و گداز دل، روانه^۴ بمبئی گردیده، بغیال آنکه در آنجا رفته در محکمه^۵ عدالت فریادی شده، فایز مطلب خود شوم .

هرگاه شیخ مذکور، داخل بمبئی شده، بمطالب خود نارسیده اولاً با ملک الموت ملاقی گردیده، متاع زندگانی خود را پیشکش ملک الموت نمود، و دفتر دعوی اقترا را با اعمال نامه^۶

خود بهمراه برد. در گور با منکر و نکیر، جواب سوال خواهد نمود.

از آنجا که هر که بمقتضای تحصیل اسباب نامستعد دنیای بیوفا، خلل و نقصان بگیری رساند، و در طریق راه و روش [آشنائی] و حقوق نمک خوارگی، مردانه قدم نگذارد، و چنانکه باید، فوائد (۱) خیریت کافه انام مسلمین مرعی ندارد، هر آینه متاع راحتش و زندگانی، پایمال نهیب تاراج حادثات انتقام گشته، مرکب فارغبالی و اعتبارش از تازیانه مد آه دل ریشان بسر در آید، و از هج جهت در عشرتی بروی دلش نکشاید.

چون پیر موصوف و شیخ مدکور، حقوق آشنائی و نمک خوارگی سالهای سال میر صاحب بهادر فراموش نموده، چقدر کوتیدند، و در تنور حرص و آز (۲) جوسیدند، و عمامه های افترا بستند، و در خدمت صاحبان انگریز دویدند، و بر کرسیها نشستند، آخر نتیجه (۳) ندیدند و در طرفه العین بی یکدیگر مردند (۴) و حسرتها بردند، و غم دنیا بر دل گمانستند.

از آنجا که دنیا محل عبرت و بازی گاه کودکان است و عادت و شیوه آن آنست که: همیشه خود را بیاراید، تا مردمان

(۱) الف: قواعد.

(۲) الف، ح: حرص و امل.

(۳) ج: نتیجه آن دیدند. الف: آخر نصیبی ندیدند.

(۴) ک: میروند.

را بیازماید . وای بر کسیکه چراغ دین و ایمان را کشت ،
و بارِ مظلالم بر پشت ! ملک را از میر صاحب بهادر هر آینه
صاحبان انگریز غصبیدند ، و بارِ مظلالم را پیر صاحب و شیخ
مذکور بردند .

از آنجا که (۱) نوا پردازِ قلم را از سرودِ این ترنم مدعا
آنست ، که هر یک گوشه گیران بزم زندگانی را که گوش
هوش ، بر آواز (۲) نغمهٔ بشارت نوای فیوضات درگاه دنیا [و] عقبا
است ، اگر خواهد که از پستی (۳) ذلت ، آهنگ اوج بر حصار
علوِ فطرت نموده ، پیوسته تصانیفِ عزت و اعتبارش در حجاز (۴)
و عراق السنه و افواه کوچک و بزرگ بلند آواز گردیده ،
رخسارِ دولت فراغتش مانندِ دف ، مضرب (۵) طهانهٔ پنجهٔ
افسوس نشود . و چون نسی ، هر بندِ عضوش جداگانه برنگی (۶)
لبِ شیون ندامت نکشاید . پس به اختیار خاطر ، قدم در
مقام (۷) موافقتِ مخالف نوایان قانون آدمیت ، و خارج آهنگان
سرا پردهٔ [اهلیت] نگذارد . و گردن در دایرهٔ قبول قول

(۱) ک : که منبع نو پرواز قلم را از سرود . الف : از آنجا که به معنی

نوا پرداز قلم را از سرودِ این بزم .

(۲) الف : آوازه . . (۳) الف : پس ذلت .

(۴) الف : درخمار عرق السنه [؟] . (۵) ک : مضرب .

(۶) الف : برنگ لب لبشیون .

(۷) الف : بر مکان .

ناراست آن بی اصولان معرکه^۱ صداقت فرو نیارد ، که هر مساهله اندیش غفلت کیش ، که بنا بر عدم رسائی رشته^۲ اصابت رای (۱) زمام محرمیت در دست اقتدار آن فرقه^۳ طاغیه^۴ مخذول العاقبت بسپارد ، و پشت بر دیوار سست پیمان اعتماد آنها واگذارد ، هرگز در آینده^۵ حصول مدعا ، تمثال خوبی و بهبودی (۲) نخواهد دید . [بیت]

من آنچه شرطِ بلاغست با تو میگویم

تو خواه از سخنم پند گیر و خواه ملال

چون زلف مشکین سخن ، بدست خیال آوردن ، خالی از هیچ و تاب ادراک نیست ، و نواختن این ساز عبارت آرائی ، بجز اسباب کمالات ناممکن . و حالا که کاسه^۶ طنبور وجود ناتوان ، از نعمهای بلاغت و کمال خالی . ناچار از لحاظ گوشمالی صاحب وقوفان این فن ارجمند ، ترک این ترانهایی هیچ بوج نموده ، که مبادا گرانی گوش طبع نوازندگان رباب ارباب معنی و کمال و اصحاب دولت و اقبال شود ، و دیگر نعمات از وقوعات انصاف و بی انصافی صاحبان انگریز ، که در ملک سنده از قانون آئین خود جاری داشته در نوا آورده اند ، چنانچه : مطلق العنان ساختن جاریه (۳) از خاندان عظام . و

(۱) ک : اصابت رانی .

(۲) الف : بهبودی . (۳) جاریه = کنیز .

بی پردگی مستورات از خاص و عام، و بنای سرکها و بازارها :
 بنا کرد بازار اشورث گنج

که یابند مردم ازو نفع و رنج

و منهدم ساختن خانه^۱ غربای رعایا و مساجد و مقابر، که
 زندگان، ازین طایفه در هراس، و مردگان در وسواس^۲ و شمه
 از عدالت که عین ضلالت است، و قضات که از ارتشاء^۳ (۱)
 [گریزان و آویزان میباشند، و منشیان که روی قلم را از سید
 چاه^۴ مداد^۵ انشاء (۲) سیاه نموده، همیشه فقرات نویس انشای]
 خانه خرابی اهل^۶ حوایج (۳) اند. و از هر عمل و فعله که
 لباس هر یک، بهارات^۷ رنگین دوخته، در تسوید آورده شده،
 اما تحریر آن موقوف بر وقت دیگر گذاشته شد.

بالفعل باتمام این نسخه^۸ موسومه "تازه نوای معارک"
 پرداخته شد، امید از آهنگ نوازان ساز بلندفطرتان (م) عالی
 همت، و روشن طبعان اهلیت و فصاحت آن دارم، که به مقتضای
 پاکی نظر و حسن خلق، اگر فقط به تقدیر تحسین و آفرین،
 ستاع^۹ هیزم (۵) را بخرند، عین عطائی بر "عطا" (۶) است. و الا

(۱) ارتشاء = رشوستانی. جملات بین [در الف نیست، در
 ک، ج موجود است.

(۲) ج: مداد ارتشاء.

(۳) حوایج = جمع حاجت بمعنی نیازسندیهاست.

(م) الف: بلند فطره.

(۵) کذا در الف، ک. ج: هنرم.

(۶) در اینجا اشاره اسب بنام و تخلص مولف کتاب [رک: مقدمه].

بزبان عیب جوئی و نعت ، نام "عطا" بخطا نبرده ، معاف دارند ، که من از کساد متاعی و [بی] هنری خود معترفم :
یوزدگان (۱) طریقت به نیم جو نخرند

قبای اطلس آن کس که از هنر عاریست
هر گاه از راه لطف و عطا ، بمطالعہ این نسخه پردازند ،
امید که بدعای خیر پاد خواهد فرمود . زیاده [زیاده] است .
تحریر بتاريخ بیست و پنجم جمادی الثانی سنه ۱۲۷۱ هجری (۲)

بقلم حقیر سراپا تقصیر محمد حسن خلف مولانا میرزا عطا محمد
تحریر رمضان المبارک ۱۲۷۱ .

[تمت]

(۱) الف ، ج : مجردان .

(۲) این تاریخ تالیف کتابست که در ک ، الف آمده ، و بعد ازان در هر چهار نسخه کاتبان نام و تاریخ کتابت را نوشته اند .
[رک : مقدمه]

(۲)

تعليقات

عبدالحی حبیبی افغانی

پر کتاب

تازه نواي معارک

منشي عطا محمد شکارپوري

ایستویک (EASTWICK)

باین نام دو نفر برادر در سنده و افغانستان کارها کرده اند که پدرشان رابرت ولیم ایستویک Robert William Eastwick (۱۸۶۵-۱۷۷۲) نام داشت. یک فرزند او ایڈوارڈ یک هوس ایستویک Edward Backhouse Eastwick است، که در سنه ۱۸۱۳ بدنیا آمده و در کالج چارتر هوس و میرتون اکسفورد درس خواند. و بسال ۱۸۳۶ ع به لشکر بمبئی در آمده، ناموختن السنه شرقی پرداخت، و در دوایر سیاسی کاتھیوار و سند کار میکرد. وی مخصوصاً در تاریخ ایران و سد مطالعاتی داشت. و یک فرهنگ زبان سندهی را نیز تالیف کرد. در سنه ۱۸۴۲ بعلت بیماری از حد برآمد. و در فرانکفورت مطالعات لسانی خود را دوام داده، و گراسر مقایسوی بوب Bopp را ترجمه کرد، تا که در ۱۸۴۵ استاد هندوستانی ایس اندیا کالج و عضو جمعیت شاهي شرقی گشت. و در سنه ۱۸۵۱ معاون سر دبیر سیاسی دیوان هند، و در ۱۸۶۰ سر دبیر سفارت تهران بود، و تا ۱۸۶۳ به نشر جریده Diplomatist پرداخت. و بعد ازان در هند بعهدہ سکریتري داخلی کار کرد. و مشاغل علمی خود را دوام داده، ترجمه گلستان و انوار سہیلی و باغ و بہار و دیگر کتب شرقی را با انگلیسی انجام نمود. و گراسر هندوستانی و مشاهدات خود را در سند و ایران و قیصر نامہ هند، و چندین مادہ را در دائرۃ المعارف برطانوي نوشت. و فائقی در ۱۶ جولائی ۱۸۸۳ ع است.

اما پسر دوم کتی رابرت، ولیم جوزف ایستویک William Joseph Eastwick است که در سنه ۱۸۰۸ بدنیا آمد، و در وینچستر - رس خواند. و در لشکر بمبئی ۱۸۲۶ بهند آمد. و در دوائر سیاسی بحیث معاون سر پوتنجر در سند کار میکرد. در سنه ۱۸۳۹ موفق آمد که با میران حیدرآباد معاهده‌ای عقد کند، و بوسیله آن حق حمل و نقل اموال التجاره را در دریای سند بگیرد.

جوزف در جنگ اول افغانان ۱۸۴۱ در قندهار مدیر لوازم جنگی جنرل نات بود و در همین سال به انگلستان رفت و در ۱۸۴۶ مدیر عمومی و در ۱۸۵۸ معاون رئیس کمپانی هند شرقی بود. و بتاريخ ۲۱ ستمبر ۱۸۵۸ عضو کونسل هند گسب نا که در ۱۸۶۸ متقاعد شد، و به ۲۳ فروری ۱۸۸۹ در گذسب. [— بیوگرافی هند ۱۳۱]

— ۲ —

نادر شاه افشار [۱۱۰۰-۱۱۹۰هـ]

نادر شاه بن امام قلی بن نذر قلی از ترکمانان قزلبی افشار خراسان شمالی بود که بتاريخ ۲۸ محرم ۱۱۰۰ (۲۲ اکتوبر ۱۶۸۸) در کوبکان بدنیا آمد، و در جوانی بخدسب شاه طهماسب دوم صفوی رسیده، و در جنگهای ترکمانهای نسا و کردهای خبوشان و اوزبک مرو و افشار شهرت کافی بدسب آورد. و با ملک محمود سیستانی که مشهد را گرفته بود پیکارها کرد، و آن شهر را بگرفت.

نادر بامر شاه طهماسب دوم، با قوای افغانی غلزایی و ابدالی در ایران و هرات در آویخ، ولی لشکر کشی او در ۱۷۲۸ع مقابل ابدالیان هرات با کامی انجامید. چون بین سران ابدالیان هرات اله یارخان و ذوالفقارخان اختلافی بود، نادر اله یارخان را تقویه نموده، و قبایل خود را بخراسان جایی داد (۱۱۳۱هـ، ۱۷۲۷ع).

بعد ازین نادر، با شاه اشرف غلزئی افغان در آویخته، و در جنگ

مهماندوست ۶ ربیع الاول ۱۱۴۲ (۲۷ نوامبر ۱۷۲۹) او را بشکست و از هر طرف در جنگها فتوحاتی را نایل گشت، و در جنگهای فارس کارنامه‌های درخشانی نموده، و تبریز را به ۲۷ محرم ۱۱۴۳ (۱۳ آگست ۱۷۲۳) از قوای دولت عثمانی واپس گرفت. چون ابدالیان هرات بر مشهد حمله آورده و با ابراهیم خان برادر نادر سرون حصار مشهد دست به نبرد پرده بودند، با بران نادر به خراسان خود را رسانیده و در نوامبر ۱۷۳۰ مشهد را بگرفت، و بعد ازان بفتح هرات نایل آمد (۱ رمضان ۱۱۴۴، ۲۷- فروری ۱۷۳۲).

چون نادر بعد ازین نیروی زیادی کسب کرد، و با عثمانیان و روسیه نیز معاهداتی نمود، طهماسب دوم شاه صفوی را از سلطنت خلع کرده و یک پچه شیر خوار او را در گهواره بامر شاهی اعلان کرد (۱ ربیع الاول ۱۱۴۵، ۷ جولائی ۱۷۳۲ ع).

نادر پس ازین بجنگ عثمان پاشا توپال حکمران عثمانی بغداد رف و لی در جنگ کنار دحلہ ۶ صفر ۱۱۴۶ = ۱۹ جولائی ۱۷۳۳ شکست یافته به همدان برگشت، و بعد ازان با ممش پاشا در آق درهند آویخته و قوای عثمانی را از آذربایجان کشید (نومبر ۱۷۳۳). چون محمدخان بلوچ (یکی از عمال دولت هوتکیه قندهار) در جنوب فارس شورش کرد، نادر بتاريخ ۲۷ شعبان ۱۱۴۶ (۱ فروری ۱۷۳۴) شیراز را واپس گرفت، و بتاريخ ۱۳ محرم ۱۱۴۷ جون ۱۷۳۴ از اصفهان بر آذربایجان تاخت، و غازی قوموق سرخای را بطرف شمال دوانید. و بتاريخ ۲۱ مارچ ۱۷۳۵ با دولت روسیه معاهده اتحاد را بوجود آورد. و در جنگ ایروان ۱۷ صفر ۱۱۴۷ (۸ جولائی) کوپرولو زاده عثمانی را شکست داده و به ۲۲ ربیع الاول (۱۳- آگست) همین سال قفقس را نیز بگرفت.

حین باز گشت به داهستان، نادر شفی هزار خانوار مردم قفلیس را به خراسان انتقال داد و صفحات لزگی و تله را تصفیہ نموده، خانِ کرمیا را از دریند عقب نشاندد.

اعلان شاهی

به ۱۳ رمضان ۱۱۳۸ - (۲۷ جنوری ۱۷۳۶) نادر به مغان آمد، و سران آن سر زمین را فراهم آورده و اعلانِ شاهی خود را نموده و تاج شاهی را بر سر گذاشت (سه شنبه ۲۳ شوال ۱۱۳۸).

بعد ازین نادر شاه بطرف افغانستان حرکت نمود، تا دولتِ هوتکیه قندهار را ازین بر دارد، زیرا برادرِ ساه محمود که شاه حسین نام داشت هنوز در قندهار حکمرانی داشت. وی در نوروز ۱۱۳۹ هـ (مارچ ۱۷۳۷) قندهار را محاصره کرد، و در شیر سرخ بای شهر نادر آباد را گذاشت. قندهار بعد از محاصره طولانی به ۲ ذوالقعدة ۱۱۵۰ (۲۳ مارچ ۱۷۳۸) بدست نادر شاه افتاد، و بکلی آنرا تخریب نمود.

بعد از فتح قندهار، خانواده شاهی هوتکی و شاه حسین را به زندران نفی کرد، و خود نادر شاه از راه کابل بر هند تاخت. به ۲۲ صفر ۱۱۵۱ (۱۱ جون ۱۷۳۸) غزنی، و بعد از آن کابل را به ۱۲ ربیع الاول (۳۰ جون) بگرفت. و به ۸ جمادی الاولی (۱۷ ستمبر) جلال آباد را تصرف کرده، و شهزاده رضاقلی را بطور وکیل سلطنت به فارس فرستاد. بعد ازین نادر از خیبر گذشته و ناصر خان حکمران آنجا را گرفته و شهر پشاور را تصرف خود آورد. به ۱۵ رمضان (۲۷ دسمبر) از آنجا کوچ کرده بر لاهور تصرف جست، و حکمران سابق آنجا زکریا خان خراسانی را حاکم آن شهر مقرر نمود، و ناصر خان را هم به پشاور پی فرستاد. و به ۲۶ شوال (۲ فروری ۱۷۳۹) از لاهور روی بدلهلی آورد.

چون محمد شاه دهلی به مقابلهت وی تا کرنال آمده بود، نادر راه لشکر او را از دهلی برید، و به ۱۵ ذوالقعدة ۱۱۵۱ (۲۴ فروری ۱۷۳۹) بر آنها حمله کرد. و خانِ دوران سپه سالار دهلی جراحت شدیدی برداشت و سعادت خان زنده اسیر گردید.

محمد شاه تسلیم شد و با نادر شاه به دهلی آمد. خطبهٔ دهلی بنام نادر شاه خوانده شد، و سکه را هم بنام وی زدند. به ۱۵ ذیحجه ۲۶ (مارچ ۱۷۳۹) هنگامیکه بین مردم افواهِ قتلِ نادر شاه افتاد، وی حکم تاراج شهر دهلی را داد.

نادر شاه با خاندان شاهی آل بابر دهلی خویشی کرد، و به ۲۶- ذوالحجه (۶ اپریل) یکی از دوشیزگانِ شهزادگانِ دهلی را با نصرالله میرزا فرزند خویش تزویج نموده، و به ۳ صفر ۱۱۵۲ (۱۲ می ۱۷۳۹) در مجلسِ بزرگی تاجِ شاهی را واپس به محمد شاه داد، و وی هم تمام ولایات شمالی غربی هند را به نادر شاه واگذاشت (۱). و بقول اندر رام شهنشلیون رویه نقد و پنجمصد ملیون رویه جواهر و احبار قیمتی را نادر از دهلی به غنیمت برد، که در آن "کوه نور" و تخت طاوس نیز شامل بود. [رک تعلیق نمبر ۱۳]

نادر شاه در سنده

نادر شاه از دهلی بتاريخ ۱ رمضان ۱۱۵۲ (۱۷۳۹ ع) به کابل باز گشت، و از آنجا دفتراً به سیوی سنده روی نهاد، و از راه بنگش و لارکانه و شهداد پور بر سنده حمله کرد. درینوقت میان نور محمد خان کلهوړا در سنده شاهی میکرد. وی برای تهیه لشکر به لارکانه رفت، و پسر خود محمد مرادیاب را به تهته فرستاد (در باب کلهوړه

رجوع شود به آخر تعلیق ۳) .

در اوایل شوال ۱۱۵۲ (۱۷۳۹) محمد مراد یاب از تهته بحضور پدر رسید، که در امر کوت قیام داشت. آنها اقبال و اموال خود را به تلهار فرستادند. و چون نادر شاه بدروازه امر کوت رسید، میان نور محمد از دروازه دیگر برآمد، ولی مقابله نکرده و تسلیم شد. و نادر شاه او را با خود به لارکانه برد. و از آنجا به تهته آمد، و بعد از قبول خراج یک میلیون و دویست هزار روپیه (۱) میان نور محمد مذکور را به لقب شاه قلی خان، واپس به حکمداری سنده گماشته و دو پسر او محمد مراد یاب و غلام شاه را به طور یرغمل گرفت. اما سیوی را به افغانان و شکارپور را به داؤد پوتها سپرد.

تاریخ ۱۱- معزم ۱۱۵۳ هـ (۱۷۴۰ ع) از لارکانه حرکت کرده، و سپه سالاران او صالح خان بیات و شاه وردی خان کورت با دیگر گماشتگان و عساکر نادری از امر کوت بر تمام سنده قبضه نمودند. چون نادر به تهته رسید، شیخ شکرالله و مستی خان جوپه نیز از روستای افغانان بدو پیوستند. و سران تهته نیز با آقا محمد کریم اصفهانی بمحضورش رسیدند. نادر ایشان را به حلعت‌های فاخره نواشت، و آقا محمد کریم را بحیث وکیل رعایا و سلطان سامتیه را حاکم شهر تهته مقرر کرد. و بعد از فتح سنده از راه سیوی و شال (کوئته) تاریخ ۷ صفر ۱۱۵۳ (۵ می ۱۷۴۰) نقدها رسید.

نادر شاه بسال ۱۱۵۵ هـ (۱۷۴۲ ع) مظفر علی خان بیات بیگلریگی را برای بردن دسته کشیتها که در بندر سورت فرمایش ساختن آثرا

(۱) گزیتیر سند ص ۳۲ : دوازده لک روپیه. تاریخ سنده ۲ ص ۱۴۹ : یک میلیون روپیه.

داده بود بسنده فرستاد، چون بیگلربیگی مذکور از کراچی به تهته آمد، میان نور محمد ندیدنش به تهته رفت و دو ماه با او ماند، تا آنکه بیگلربیگی واپس بایران برگشت.

چون بسال ۱۱۵۶ هـ قبایل داؤد پوتره شورش کردند، نادر شاه، طهماسب قلی خان را بسنده فرستاد. ولی میان نور محمد خاموش مانده و در کارها مداخله‌ای نکرد، تا که اغتشاش در سنده فراوان شد. درینوقت سان نور محمد بحای سلطان سامتیه حاکم تهته و شیخ شکرالله، رضا بیگ سمیر نادر شاه را به حکمرانی تهته گماشت. وی با سورشیان و سران قایل هندو معاهده‌ای صلح کرده، و طهماسب قلی خان را با فرزند سوم میان نور محمد که عطر خان نامداشت بحضور نادر شاه بطور یرغمل فرستاد. و سلطان سامتیه و شیخ شکرالله واپس به حکمرانی تهته قایم شدند (۱). و نیز نادر شاه، سلیمان بیگ اسلم را بهیث ناظم سکه و خطبه در سنده گذاشته بود (۲). تفصیل این اجمال چنین است که :

چون نادر شاه بدلهی رسید، درانجا میر لطف الله میر متاره وکیل میان نورمحمد بدربار دلهی موجود بود. نادر شاه او را با سفیر خود محمد علی بیگ بدربار سنده گماشت. و به میان نورمحمد پیغام داد که خراج سالانه را قبول نموده فرزند خود را پاده هزار لشکر برکاب شاهی بفرست. میان نورمحمد سفیر نادری را با طمطراق استقبال کرده، ولی جواب منفی داد و گفت: ما را خزائن نیست که بحضور نادر شاه فرستیم، ولی خزانه‌ای داریم که عبارت از شمشیر تیز است! چون سفیر نادری باز گشت و این جواب را باو رسانید برآشت، و اراده حمله بر سنده

(۱) تاریخ سند انگلیسی ج ۲ ص ۱۳۸ پیعد.

(۲) مقالات الشعرا خطی ۳۵.

نمود .

این بیان سراینده^۱ نامه^۲ نفز (۱) است ، اما مورخان دیگر گویند که :
نادر شاه به میان نور محمد خان کلهوړه امر داده بود ، که در کابل
محضورش بیاید . اما وی چون نیامد ، و نسبت به حکم شاهي بی اعتنائی
نشان داد ، بنا بران نادر عزم حمله^۳ سنده نمود . چون قبلاً تمام اراضی
ماورای دریای سنده را از محمد شاه دهلی گرفته بود ، بنا بران میخواست
که سنده را داخل اراضی شاهنشاهی^۴ خویش نماید .

نادر تاریخ ۸ رمضان ۱۱۵۲ (نومبر ۱۷۳۹ ع) از کابل برآمد ،
و کوهسار سم جنوبی کابل را از راه گردیز و وادی کرم تا ۲۱
دسمبر ۱۷۳۹ ع طی کرد ، و مقاومت قبایل^۵ راه را با قهر و خونریزی
درهم شکست ، چنانچه از یک قبیله که هزار نفر داشت صرف دو نفر زنده
باقی ماند . با این شدت و خونریزی نه ۲۵ دسمبر ۱۷۳۹ به دیره^۶
اسمعیل خان رسید (۲) .

چون در سنده بین سران قبایل داؤد پور و کلهوړه اختلاف بود ،
رئیس داؤد پوتره صادق محمد خان در دیره^۷ اسمعیل خان مراتب انقیاد
و امداد^۸ خود را به نادر ساه تقدیم داشت . همه^۹ بزرگ^{۱۰} لشکر نادر
از دیره^{۱۱} اسمعیل خان بوسیله^{۱۲} کشتی^{۱۳} ها بسوی دیره^{۱۴} غازیخان حرکت
کرد و ازینجا باز نادر فرمانی برای جلب میان نور محمد خان فرستاد ،

(۱) نامه^۱ نفز که در عصر میان نور محمد کلهوړه در سنده بزبان
فارسی برون شاهنامه منظوم شده و نسخ خطی آن موجود است
ناظم این داستان باغ علی خایب سندیت .

(۲) تاریخ سنده انگلیسی ج ۲ ص ۱۴۸ بعد .

ولي جواني نيامد (۱). و بقول عبدالکريم راههاي دشوار گذار سرحدات سند با تحمل مشقات فراوان طي گرديد (۲). و فرماني بنام زکريا خان حاکم لاهور و ملتان صدور يافت ، که اگر کسي از سده بآنطرف آيد مانع شوند ، و فراريان را از آب سده بحدود هند نگذارند (۳۱) حمادي الثانيه ۱۱۵۲ هـ ۱۴ ستمبر ۱۹۳۹ (۳)

ازينطرف ميان نور محمد در صدد مقابله برآمده ، احوال و اقبال خود را از خدا آباد به اسرکوت ارسال داشت ، که جاي نسبتاً محفوظ تر ، و دورادور آن ريگستان بود . وي اسر داد ، که خورا که ناب و علوفه را بسوزانند ، و با زير زمين دفن کنند ، تا عساکر دشمن ازان استفاده نه نمايد (۴).

لشکر نادري به ۱۴ ذيقعد ۱۱۵۲ هـ (۱- فروري ۱۷۷۰ ع) به لارکانه رسيد . و ارا نعا با لسكر سوازي ير شهداد پور تاخت . درينجا از طرف ميان نور محمد عريضه اطاع با تعاييف بحضور نادري رسيد ، ولي قبول نيفتاد (۵) و به تعائب او پرداخت و تقريباً نود ميل راه را در يکروز طی کرده به اسرکوت فروکشيد . بقول ميرزا مهدي ، نادر شاه بتاريخ ۲۸ ذيقعد ۱۱۵۲ هـ (۱۵ فروري ۱۷۷۰ ع) از شهداد پور حرکت کرده و روز يکشنبه ۲۹ ذيقعد سه ساعت بعد از طلوع آفتاب به اسرکوت رسيده بود (۶) در حالیکه ميان نور محمد خزائن و دفاين خود را بزير

(۱) نادر شاه : از لوک هارت ۱۶۰

(۲) بيان واقع ۱۷

(۳) بدايع وقايع : انند رام مخلص

(۴) بيان واقع ۱۷-۱۸

(۵) نادر شاه : لوک هارت ، ۱۶۰

(۶) جهانکشا ي نادري ۲۱۳

زمین گور کرده و برخی را در کشتیها (۱) به مقامات محفوظ تری فرستاده و صرف ۲۱ لک روپیه باقیمانده بود که وسایل حمل و نقل آنرا نیافته بودند (۲).

در عین همین موقع لشکر نادر شاه و هلتاً اطراف لشکر گاه میان نور محمد را فرا گرفت و بعد از جنگ مختصری (۳) شرط امان خود و خاندانش تسلیم نمود. و چون به حضور نادر شاه رسید، ازو پرسید، که چرا اطاعت نکرده می گریختید؟ میان جواب داد:

”ما از آنا و احداد، نوکر پادشاه هندوستان بودیم. اگر شما موافق میکردیم، شما را هم بر ما اعتماد نمی ماند. این حرف معقول و مقبول افتاد و در همان مجلس سرده، بشارت تفویض ملک بدستور سابق داد“ (۴)

گویند که نادر به نور محمد گفت: شیدهام آده شما چاهی پر از طلا دارید؟

جواب داد: بلی، یک چاه نی، بلکه هفت چاه داریم: که کلید آنرا اینک میدهم. و اشاره کرد به هفت یونب انتظامی آن وقت سنده (۵).

درباره ثروتیکه نادر شاه از نور محمد گرفت، اقوال مورخان متفاوتست. ولی اکثر نویسندگان اداره آنرا یک کروار روپیه نقد و مال

(۱) لوک هارت ۱۶۰ و بیان واقع ۱۹

(۲) بدایع وقایع: مخلص

(۳) سنده و صوفیه آن از جیتها مل و نامه نفز

(۴) مائرا لامراء ۸۲۹-۱

(۵) تاریخ بلوچستان از رابرت لیچ

تخمین کرده اند (۱) که بعد ازان همواره مبلغ بیست لک روپیه را سالانه و یک فرزند خود را بدربار شاهي یرغمل داده باشد (۲). خواجه عبدالکریم که هنگام ترتیب فهرست اموال میان نور محمد حاضر بود گوید که اکثر نقایس اموال و امتعه گرانبهای پادشاهان صفوی بوسیله افغانها بسند رسیده و نور محمد خریده بود (۳). و همین مطلب را مؤلف گلدسته که ناظر وقایع بود نیز تأیید میکند (۴).

بهر صورت نادر شاه با نور محمد رفتار نیک و احترام کارانه پیش گرفت (۵) اما سده را به سه حصه بخش کرده، سی و کچهی را که متصل حدود بلوچستان بود، به محب خان بن عبدالله خان بلوچ داد. شکار پور و سند علیا به صادی محمد خان داؤد بوتره، و تنه و دیگر حصص سند را به میان نور محمد گذاشت (۶) و او را "شاه قلی خان" لقب داد، که محسن تتوی در تاریخ آن گفت: (۷)
تا مملکت سند شهشاه داد تاریخ تو شد "شاه قلی خان دایم"

۱۱۵۲ هـ

(۱) رای شرح رک: تاریخ سده از مولانا مهر ۲-۳۳۳ هـ بعد. مبلغ یک کرو روپیه قول مولانا دیل است: تحفة الکرام ۳- ۱۰۹، و لب تاریخ سده ۱۱۲، و گولدسند ۱۸، و ایتکن در گزیتیر سده ۱۱۰، تاریخ سده توپن مل ۲۳، و لوک هارت، نادر شاه ۱۶۱، و هیگ در اراضی دلتای اندس ۱۱۶، و سینن در تاریخ کلهوره ۹.
(۲) لوک هارت ۱۶۱، معمله انجمن تاریخی سده، اکتوبر ۱۹۳۳ ص ۱۲ مقاله ایدوانی.

(۳) بیان واقع ۲۱ (۴) نسخه خطی گلدسته نورس بهار ص ۷۵

(۵) بیان واقع ۲۰ (۶) جهانگشای نادری ۲۱۳

(۷) دیوان خطی محسن تتوی.

نادر شاه سه فرزند میان نور محمد، مراد یاب خان و غلام شاه و
عطرخان را به ایران برد، که تاهنگام قتل نادر در ایران ماندند.
(۱) و علاوه بر آن کتب خانه نور محمد را هم با خود برد، چنانچه
خودش در وصیت نامه خود می نویسد:

« لاکن از آمدن سفاک ناپاک بر ملک سده، کتب خانه
و رساله ها همگی رفتند » (۲).

تا وقتی که لشکر نادری در لارکانه بود، مهمانداری و مصارف آن را نیز
نور محمد بر عهده داشت. عاشوره محرم سال ۱۱۵۳ هـ گذشت و نادر
جشن فتوحات خود را نیز درینجا گرفت. و از مالیکه ارشد و سند بدست
آورده بود، مبلغ پنجمصد اشرفی را نامرایی درجه اول، و بدیگران هم
یک صد ناسه صد اشرفی بخشیده، و بهر سپاهی هم فی نفر دو اشرفی
داد که هر اشرفی قیمت ۲۴ روبیه داس (۳).

از کتاب

سهنامه نادری (خطی)

سهنامه نادری در حدود سیزده هزار بیت فارسی، مشتمل بر شرح
فتوح و سفرهای جنگی نادر شاه افشار است که در سنه (۱۱۵۲ هـ)
از طرف شاعر گمنام (یکی از نواسکان قاسمی شاعر شهنشاه نامه
صفوی) در خراسان بامر حسین خان لژکی بنام احمد شاه ابدالی نظم
گشته و یک نسخه خطی آن اینک پیش نظر نگارنده است.
این کتاب شرحی راجع به لشکر کشی نادر شاه بر سنده دارد، که

(۱) تاریخ سنده بحواله منشور الوصیت خطی ۱۲

(۲) منشور الوصیت خطی ۱۵

(۳) بیان واقع ۲۴-

ما براي تکميل مبحث ذيلاً مي آوريم :

در بيان حرکت موکب همايون بسند و گرفتاري خدا يار خان

چو از کار کابل بهرداخت شاه	فرستاد سوي هري دستگاه
بي' گوشمال يکي فتنه جوي	ز عباسيان، شد چنين چاره جوي
که چون سيل با آن سپاه گران	سوي سند تابد ز کابل عنان
باهنگِ عباسي بد نشان	که مي بود نامش خدا يار خان
زمين دار مطلب بجزم سخن	چنين سازد از گفتگو انجمن
که سردار هند آن خدا يار خان	که مي بد نژادش ز عباسيان
پوتي که داراي يزدان پناه	بايران زمين داشتهي دستگاه
هميشه بران در بي عرض حال	راخلاص مي بود پوزش سگال
درين سال کان رايت افراز کين	سوي هند رو کرد از ايران زمين
خصوصاً ز روزيکه اقصاي سند	شد اقطاع ايران زداراي هند
برو گشت مستولي اؤبس هراس	راشوب آندولتش بود ياس
درينوقت کان خسرو تاجدار	بکابل زد، آوازه گير و دار
دران سرزمين طراوت سير (۱)	هوا دم زد از سردي زمهرير
جهانجو به منزلکه گرم سير	سوي سند چون مهر شد گرم سير
بدان خان مشهور شوکت پناه	که در فارس بد صاحب دستگاه
تقي خان نظر کرده لطف خاص	کز اخلاص يودش بسي اختصاص
بسرداري فارس بُد سرفراز	که تا مسقطش بود دستي دراز
امور بنادر منسق باو	پذيرفته آن ملک رونق باو
چين داد فرمان خديو جهان	کز اخلاص خان ارادت نشان
بسمت بنادر قتيل و غراب (۲)	دگر لنگر و کشتي کوه تاب

(۱) اصل : تراوت مصير [؟] (۲) قتيل ظاهراً نوعي از

کشتي بود. و غراب هم قسمي از کشتي قديم بوده، و نيز

کشتي دودي (— فرهنگ نظام)

بود آنچه حاضر دران بحر و بر
 ر دریا گذشته دران انقلاب
 نماید برود ی ر دریا عبور
 و زان پس باهنگِ سند از شتاب
 ازان راهِ پر جنکَلِ بیچ بیچ
 نایلغار افشوده پایِ ثبات
 بهر دیره خانی که ند جایگیر
 بس از آزمایشِ بیارویِ حویش
 و زانجا به نزدِ خدا یار خان
 اگر خود ستاند ر فرمان بری
 اراں به کزنی لسكرِ بی کران
 همین حکم را کرده بعویدِ خوش
 که تقصیر او نیست چندان شگرف
 بدان درگاه آمد دگر ره خبر
 چنان روز آورده بروی هراس
 ز آهنگِ شه دارد آن دار و گیر
 تهی سازد آن ملک از بیمِ ساه
 جهانجو بسان و فتیل و کلک (۲)
 ز دریایِ سند آنچنان بر گذش

تمامی همان خانِ صاحب هنر
 برون آرد آن جملگی را ز آب
 بدرگاه رو آرد از راهِ دور
 نایلغار آورد با در رکاب
 فوری بعزم اندر آورده هیچ
 عنان ماب شد جانبِ دیره جات (۱)
 پس از سرکشی گشت فرمان پذیر
 بهادند نائی باخلاص پیش
 جهانجوی فرمود حکمی روان
 بدر بارِ دولت، درین داوری
 سود سد ویران کران تا کران
 بود پایِ همت باخلاص پیش
 که آن سان عنان را نمائیم صرف
 که دروی ندارد نصیحت اثر
 که از شد به شفق ندارد قیام
 که گجرات ازین پس کند جایگیر
 کند سدرِ سورت آرامگاه
 نوعی که شد خیره چشم فلک
 که شامین (۳) نه پر دبا قصابی دشت

(۱) مطلب دیره اسمعیل خان و دیره غازخان است.

(۲) در اصل سال است که صحیح آن سان خواهد بود بمعنی
 سلاح جنگ. اما کلک به فتحین کشتی بار بردار که از چوبها
 و مشکها ساخته شود (— فرهنگ نظام)

(۳) اصل : شاهی [؟]

ز دریا گذشته دران گیر و بست
 چو عباسی آگه شد از انقلاب
 ز جانی که بُد های تختش دران
 تهی کرد جا از طریقِ فرار
 یکی قلعه بودش "عمر کوت" نام
 بروجش بکیوان بر افراشته
 ز آبادی آن قلعه استوار
 گمان کرد کافواج ایران سپاه
 بدان قلعه آرام کرد و نشست
 جهنجو چو آگه شد از مدعا
 بفرمود روزی که یکسر سپاه (۲)
 و زان پس بدان دشت ایلغار کرد
 بیکروز و یکشب که ره کرد طی
 خدا یارخان را دران گیر و دار
 ولی طالع خسرو چیره دست
 سحر که که خورشید زوین کلاه
 گرفتند آن لشکر بیکران
 خدا یارخان را دران گیر و دار
 برون آمد از قلمه با فوج خویش
 هماندم سواران بهرام کین
 نبودش بی جنگ، نیروی دست
 گروهی سوار از همان کرد راه

رهی بُد همه جنگل و چوب بست
 که بگذشت دارایِ ایران ز آب
 دران فتنه سردارِ عباسیان
 نبودش چو در جنگ تاب و قرار
 بدشت تهی مانده زاب و کثام (۱)
 نآذوقه وافر انباشته
 چو بُد دور سی فرسخ از رهگذار
 بر ان در نخواهند پیمود راه
 بخود داری از کین بر آورده دست
 که او را بود در عمر کوت جا
 تدارک نگیرند از بهر راه
 ز گرد آسمان را چو سب تار کرد
 نه نزدیک آن قلعه بردند بی
 ازان قلعه می بود ممکن فرار
 ز کوشش همه دست و پایش بیست
 پیا کرد دور از افق بارگاه
 چو خاتم عمر کوت را در میان
 قضا شد دلیل طریقِ فرار
 گرفته ره سمت گجرات پیش
 گرفتند راهش بشمشیر کین
 بخود دست خود، گردن خویش بست
 رساندند او را بدرگاه شاه

(۱) یکی از معانی کثام چراگاه امت (— فرهنگ نظام).

(۲) اصل: بفرمود روزه یکسر سپاه.

تعلیقات

به حبش جهانجو اشارت نمود وزان پس زبان راجنین برکشود
 که گنج و زرو گوهرش هرچه هست به ضبطش امینان برارند دسب
 رسیم و زرش پیشتریک کرور (۱) بضبط اندر آمد دران شر و شور
 دگر هرچه بودش سلیح و دواب درآمد بسر منزل اکتساب (۲)
 خدا یار خان هم دران رهگذر بفرمان شه بود حبس نظر

در بیان وقایع بیجی نیل مطابق ۱۱۵۳ هجری

ز ایام هجرت درین بهن دشب سه و پنجه و الف و صد چون گذشت

 بهم بر زن رونق هر بهار جهانجو شهنشاه ایران مدار
 پس گیر و بست خدا یار خان ز شفقت برو شد بسی مهربان
 بهاجز نوازی جهان شهر یار بر افراختش پایه اعتبار
 زمین داری سند بار دگر بدو ساخت مرحوع آن نامور
 یکی ست، هم شاه صاحب خروج که از سند بُد سر زمین بلوچ
 بهخان بلوچ آن اراد مآب کز اخلاص بودش محبت خطاب
 سپرد و ازان سرحد بیوجود دل و دست اقبال فارغ نمود
 (ص ۲۲۴ بعد نسخه خطی شهنامه نادری)

اکنون بر گردیم به تنقیه احوال نادر شاه :

بعد ازین نادر شاه بطرف ترکستان متوجه گشت، و از راه هرات
 (۱۰ ربيع الاول = ۵ جون) و بلخ (۷ جمادی الاولی = ۳۱ جولائی)
 به بخارا رسید (۱۹ جمادی الثانیه = ۲۲ ستمبر) و با خان آنجا ابوالفیض
 خان معاهده دوستانه بست، و تاج شاهی را بدو بخشید، و دریای آمو را
 با او سرحد مملکت قرار داد، و مقابلتاً خان تعهد کرد، که بیست هزار

(۱) کرور: صد لک

(۲) یعنی نوشتن. این کلمه در اصل اکتساب هم خوانده می شود.

لشکر اوزبک و ترکمان را به نادر شاه بدهد.

نادر شاه به ۱۶ رجب (۷- اکتوبر) خوارزم را مطیع نموده و تا ماه شوال از راه چهار جوی به مشهد رسید. چون قبایل لزگی ابراهیم‌خان برادر نادر شاه را کشته بودند، برای سرکوبی ایشان از مشهد برآمد و لشکر ابدالی را بدان مهم گماشت. درین سفر به ۲۸ صفر ۱۱۵۴ (۱۵ می ۱۷۴۱) نزدیک قلعه^۱ اولاد، شخصی از جنگل بر نادر شاه غیر کرد، و او را کمی مجروح ساخت، که بقول مهدی خان یکی از غلامان فرزند دلاور خان تمینی (۱) بود، ولی درین قضیه نادر شاه بر فرزندش رضا قلی بد گمان گشت.

در جون ۱۷۴۱ نادر شاه دفعه^۲ سوم به داغستان رفت و یک و نیم سال آنجا ماند. و برخی از سران معروف آن سر زمین بحضور وی آمدند. درینجا به گمانی نادر شاه بر شهزاده رضا قلی فراوان گردید و او را کور ساخت.

بسال ۱۷۴۲ سفیر سلطان عثمانی از استانبول بحضور نادر شاه آمد، و در باره^۳ عدم شناسائی رسمی مذهب جعفری به نادر اطلاعی داد. بنا بران نادر لشکر کشی چهارم خود را بر ترکها آغاز نمود، و به ۲۶ رجب ۱۱۵۵ (۵- اکتوبر ۱۷۴۲) بموصل رسیده به محاصره آن شهر کامیاب نیامد، و با احمد پاشا حکمران عثمانی بغداد مصالحت نموده، بزیارت نجف اشرف مشرف شده، درانجا به ۲۴ شوال ۱۱۵۶ (۱۲ دسمبر ۱۷۴۳) مجلس بزرگی را تشکیل داده و به اتحاد و نزدیکی شیعه و سنی کوشید.

(۱) تمینی قبیله ایست از افغانان غور منسوب به شعبه^۴ کاکړ.

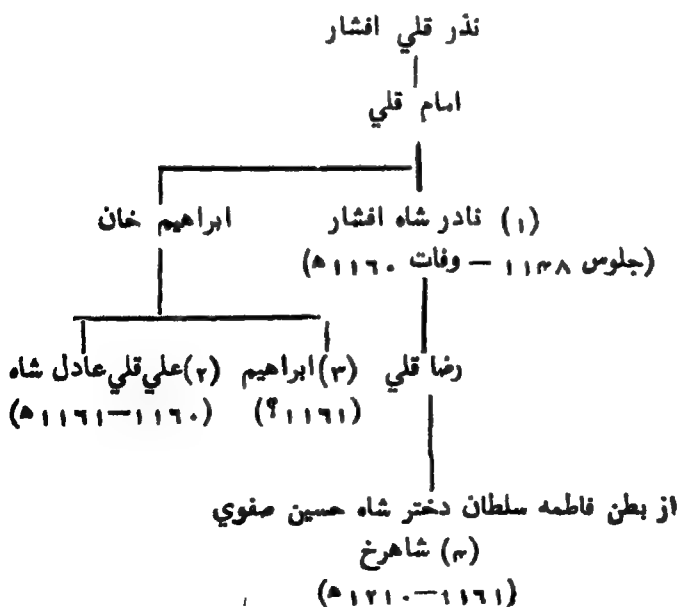
چون نادر شاه در سفر عراق دیر ماند، بیگلر بیگی تقی خان در فارس و عشایر قاجار در آستر آباد شورش کردند. نادر شاه برادر زاده خود علی قلی را به خوارزم فرستاد، و لشکر کشی چهارم خود را بسوی ترک آغاز کرد. ولی درین جنگها با وجود فتوحات قشون، نادر شاه متمایل به صلح بود، تا به ۳۰ ستمبر ۱۷۴۶ء با سفیر عثمانی معاهده صلح را امضا کرد، و به ۱۰ محرم ۱۱۶۰ء (۲۲ جنوری ۱۷۴۷ء) سفیر نادر شاه مصطفی خان شاملو با مهدیحان مورخ به استانبول رفتند، و صلح نامه مذکور را با شناسائی مقام خلاف عثمانی بحضور سلطان عثمانی تقدیم، و سرحدات مملکت عثمانی و نادری را مطابق عصر سلطان مراد رابع مقرر داشتند.

بعد ازین نادر شاه به مشهد برگشت و در مزاج او خللی پدید آمد. و مردم و خدمتگاران از او ترسیدند در یوق شورشا بهر طرف پدید آمد. و اهل سیستان بر خلاف مطالبه سه صد هزار تومان مالیات قیام کردند، و علی قلی برادر زاده نادر در آس شورشیان قرار گرفت. و طهماسب قلی خان جلایر یکی از هواخواهان بزرگ نادری، خواست که یکی از فرزندان نادر را به سلطنت بر دارد این فتنه بخراسان نیز سرایت کرد. و در رادکان عشایر کرد خموشان، اصطبل شاه را غارت کردند. چون نادر شاه به سر کوبی ایشان متوجه گشت، شب ۱۱ جمادی الاخری ۱۱۶۰ء (۲۰ جون ۱۷۴۷ء) در قرار گاه فتح آباد بدست محمد خان قنبر، و موسی خان افشار و خوجه بیگ افشار و صالح قرتلوی باتفاق هفتاد نفر درباریان دیگر کشته شد (۱).

(۱) افغانستان بعد از اسلام (خطی) از حبیبی و انسایکلوپدیای

اسلامی ۳-۸۱ بعد.

بعد از قتل نادر شاه خزاین شاهی برپاد رفت ، و مملکت وسیع او
 متشتت گردید . و برخی از سرانِ خراسان به ۲۷ جمادی الاخری
 (۵ جولائی ۱۷۴۷ء) علی قلی میرزا برادر زاده اش را از هرات آورده و
 به تختِ شاهی نشاندند ، و دیگر شهزادگانِ نادری را ته تیغ کشیدند .
 نادر شاه یکی از جهانگیران بزرگِ آسیا و شخص دلاور و هوشیار و
 خونریزی بود . سیاستِ وی آسخته با قهر و نوازش بودی از شرق بغداد تا
 دهلی بر کشور وسیعی حکم راند . ولی با شاهانِ معاصر در دهلی و
 بخارا و سنده و سرانِ هر کشور رفتار بدی نکرد . آنها را مطیع گردانید ،
 اما شاهی و حقوقِ ایشان را نگه داشت . و رجال بزرگی را مانند
 احمد شاه ابدالی بدربار خود پروراند ، و با وجود پیکارها و رقابتهای
 سیاسی ، اخیراً با سلاطینِ عثمانی نیز روابط دوستانه قایم داشت .
 اما در اخلافِ نادر شاه شخصی بهمان لیاقت و کفایت باقی نماند ، و
 چند نفر ضعیف ، در خراسان بجایش نشستند ، قرار شجرهٔ ذیل :



مأخذ:

- افغانستان بعد از اسلام تألیف عبدالعزیز حبیبی .
 دول اسلامیہ خلیل انہم ۱۹۴۰ء طبع استانبول .
 شہنامہ نادری منظوم نسخہ خطی .
 جهانگشاہ نادری .
 انسائیکلوپیڈیای اسلامی ج ۳ ص ۸۱۰ بعد .
 بدایع وقایع : اند رام مخلص، طبع لاہور .
 گزیتیر سندھ طبع ۱۸۷۶ .
 تاریخ سندھ از میرزا قليچ بیگ، ج ۲، طبع کراچی ۱۹۰۴ .
 مقالات الشعراء طبع کراچی ۱۱۵۸ .
 نامہ نغز باغ علی خائف (خطی) .
 تاریخ سندھ اردو از مولانا سہر، دو جلد، طبع کراچی ۱۹۵۸ .
 نادر شاہ از لوک ہارت .
 بیان واقع از خواجہ عبدالکریم .
 صوفیہ سندھ از حیتھامل .
 مائرا لبرا طبع کلکتہ .
 تاریخ بلوچستان از رابرٹ لیچ .
 تحفۃ الکرام : قانع تتوی .
 لب تاریخ سندھ، از خدا داد خان .
 تاریخ سندھ توہین مل (خطی) .
 دلتای اندلس از ہیگ .
 تاریخ کلہورہ از ستین .
 گلستہ نورس بہار (خطی) .
 منشور الوصیت (خطی) .

10

11

12

13

14

15

16

17

18

19

20

21

22

23

احمد شاه ابدالی و دودسانش

احمد خان بن زمان خان سدوزائی ابدالی با درانی (از شعبهٔ ستر بن افغان) در حدود ۱۱۳۵ هـ (۱۷۲۲ ع) از بن زرخونه قوم الکوزائی افغان در ملتان بدنيا آمد . چون پدر و خانواده اش در هرات و قندهار و ملتان حکمرانان افغانی بودند ، تربیهٔ ایام طفلی او نیز درین شهرها صورت گرفت .

احمد خان با برادرش ذوالفقار خان بحدود ۱۱۵۰ هـ در قندهار باسر شاه حسین هوتک بن میر ویس خان پادشاه قندهار محبوس بود . چون در سنه ۱۱۵۱ هـ (۱۷۳۸ ع) نادر شاه افشار شهر قندهار را فتح کرد ، به احمد خان در مازندران شمال ایران جاگیر داد و در حدود ۱۱۵۳ هـ (۱۷۴۱ ع) او را از مازندران ، بدربار خود خواسته به قیادت لشکر ابدالی همکاب خود مقرر کرد . و تا شش سال در سفرهای جنگی داهستان و ایروان با نادر شاه بود . و چنان شجاعت و اخلاص نشان داد ، که مورد توجه خاص نادری گردید . و باو نوید داد ، که بعد از من پادشاهی تو خواهد رسید (۱) .

چون نادر شاه شب یکشنبه ۱۱ جمادی الاخری (۱۱۶۰ هـ = ۱۷۴۷ ع) در فتح آباد خبوشان کشته شد ، احمد خان ابدالی حرم نادر شاه را در پناه خود گرفته و از تاخت و تاز حرم شاهی مانع آمد ، که در نتیجهٔ آن حرم نادر شاه الماس معروف " کوه نور " را به احمد خان ابدالی

(۱) افغانستان بعد از اسلام ، سراج ، سلطانی ، حیات

افغانی ، خورشید جهان ، سیر المتأخرین ، تمه البیان .

بطور صله^{*} خدمت داد .

احمد خان نا قوای ابدالی روی قندهار نهاد . و در رجب ۱۱۶۰ هـ (۱۷۴۷ ع) روسای اقوام قندهار در مزار شیر سرخ متصل قلعه نادر آباد (جنوبی شهر کنونی قندهار) فراهم آمدند . سران این جرگه (مجلس مشوره) نور محمد خان میر افغان رئیس غلجی ، و معبت خان رئیس پوپلزانی ، و موسی خان رئیس سهاکزی ، و نصر الله خان رئیس نور زئی ، و حاجی جمال خان رئیس بارکزائی بودند ، که بعد از نه جلسه احمد خان را به سلطان افغانی انتخاب کردند . درین وقت عمرش ۲۵ سال بود ، و یکنفر فقیر که صابر شاه کابلی نامداشت ، خوشه^{*} گندم را بدستارش نصب کرد ، و او را تبریک شاهی داد ، شوال (۱۱۶۰ هـ = ۱۷۴۷ ع) (۱) .

احمد شاه بجای ابدالی که نام قبیلوی او بود ، خود را "درانی" گفت . این نام قبلاً نیز بر همین قبیله اطلاق میشد (۲) ، و بر سکه خود نیز چنین نوشت :

بر یکطرف : "الحکم لله یا فتاح ، احمد شاه دره درانی"
و بر طرف دیگر :

"حکم شد از قادر بیچون به احمد پادشاه"

سکه زن برسیم و زر از پشدر ماهی تا بهام"

احمد شاه در افغانستان تشکیلات اداری و لشکری و مالی و مدنی ساخت . وزیران را مقرر نمود ، که بگی خان اشرف الوزرا^{*} بامیزانی مشهور به شاه ولی خان وزیر اعظم او بود . بسال (۱۱۷۳ هـ = ۱۷۶۰ ع) شهر کنونی قندهار را بنام " احمد شاهی " اساس نهاد ، و بسال

(۱) احمد شاه بابا و تاریخ احمدی و کتب سابق الذکر .

(۲) عمل صالح ۲ - ۳ ، پادشاه نامه ۱ - ۳۲۷

۱۱۶۶ هـ حصار جنگی کابل را تعمیر کرد و هم شهر تاشقرغان را در شمال هندو کفی بنا نمود. و در قندهار، مشهد، اتک، دهلی، روهیل کهند، پشاور، تته، دیره، غازیخان، کشمیر، کابل، ملتان و هرات سکه زد، که بران نشان رسمی دولت احمد شاهی یعنی شمشیر دو دم و خوشه گندم و ستاره هم منقوش بود.

احمد شاه در مملکت خود که بنام خراسان یا افغانستان یاد میشد تا یک لک عسکر آراس. و ارلاهور تا مشهد و از کنار آمو تا بحیره عرب بگرفت، که سالی تا ۳۱ میلیون مالیات داشت. وی سفرهای جنگی دبل را نمود.:

۱- در اواخر سال ۱۱۶۰ هـ (۱۷۷۷ ع) غزنی و کابل و پشاور را فتح کرد و ناصر خان (حاکم نادری) را در کابل و پشاور شکست داد. و عبدالصمد خان مهند زائی که یکی از سران اشنغر بود، به لشکر احمد شاهی پیوست. و سردار جهانخان - پسر سالار احمد شاهی ناصر خان را به ماورای اتک روانید، و خود احمد شاه به قندهار رفت.

۲- سال ۱۱۶۱ هـ (۱۷۷۹ ع) باسی هزار سوار و پیاده از قندهار برآمده از راه کابل و پشاور بسواحل اتک و جیلیم رسید. شهنواز خان حکمران لاهور بواسطه وزیر الممالک قمرالدین خان از دهلی امداد طلبید و بر کنار دریای چناب با لشکر احمد شاهی مقابل شد، ولی از میدان جنگ گریخت، و احمد شاه لاهور را بگرفت، و بعد از آن لشکر محمد شاه دهلی را شکستاده به ۱۳ ریح الاول ۱۱۶۱ هـ داخل سهند (سرهند) شد.

چون در جنگ مالو پور روز جمعه ۲۲ ریح الاول ۱۱۶۱ هـ وزیر الممالک قمرالدین خان کشته شد، بنا بران محمد شاه گورگانی پادشاه دهلی ولایت لاهور را ۴ مهر سنو معین الملک خلیف او سپرد.

و احمد شاه با دولتِ دهلي مصالحه کرده و درهاي سنده را سرحد مملکتين قرار داد، و از راهِ پشاور و کابل به قندهار مراجعت نمود .

۳- بسال ۱۱۶۲ هـ از راهِ کابل و پشاور به لاهور رسيد، و با ميرمنو معين الملک حکمران لاهور صلح کرده ، مالیاتِ سیالکوب و گجرات و اورنگ آبادِ پنجاب و امرتسر را بر عهدهٔ ميرسو گذاشته که هر سال به ديوانِ اعلاي احمد شاهي برساند . حين معاودت به قندهار سرانِ قبایل که بر خلافِ او دسيسه انگيخته بودند مانند نور محمد خان مهر افغان غلزائي و گدو خان و معجب خان پوپل زائي را نکسب .

۴- بسال ۱۱۶۳ هـ ۱۲۴۹ به هرات سفر نموده ، و آن شهر را از دستِ امير عالم خان بعد از محاصره چهار ماه گرفت ، و پنج هزار سوار را به سالاري سردار جهان خان پوپل زائي به تربيهٔ جام فرستاد . و هرات را به درويش علي خان هزاره سپرده ، به مشهد حرکت کرد . و بعد از چهار ماه محاصره آنرا به شهرخ ميرزا نواسهٔ نادر شاه داد، و خود به طرف نساپور رفت ، ولي چون عباس قلي خانِ بيات حاکم نساپور مقاومت کرد، و موسم شديد زمستان آمد ، احمد شاه از راه هرات به قندهار مراجعت نمود (۱) .

۵- سفر بلوچستان

در وقتِ جلوسِ احمد شاهي مير معجب خان فرزندِ بزرگ مير عبدالله خان از طرف نادر شاه حکمدار قلات و خانِ براهوي بود ، ولي چون مردم بلوچ طرفدار برادر کهنتر او مير نصير خان بودند، و بحضور احمد شاهي هم عرض نموده بودند، بنا بران احمد شاه در ۱۱۶۳ هـ بعد از سفرِ خراسان مستقيماً از قندهار روي به قلاتِ بلوچي نهاد ، در بنوقت

(۱) مراجع احمد شاه بابا، سلطاني، خورشيد، احمدي، افغانستان

بعد از اسلام وغيره که شرح اين چهار سفر از ان اقتباس شده است.

میر نصیر خان نزد میان نور محمد کلهوړه در خداآباد سنده نشسته و مادرش بی بی مریم در قندهار بود، و هر دو امداد شاهی را میخواستند. احمد شاه بعد از ورود مستنگ عزیزمت قلات نمود. میر محبت خان حاجی رحیم خان بابی را با کلام الله نفیع ساخته بحضور احمد شاهی فرستاد. احمد شاه عحالتاً میر محبت خان را به خانی قلات گذاشته بقندهار مراجعت کرد. خان مدکور یکی از خواهران خود را که بی بی میر گوهر نامداشت بوسیله آخوند محمد حیات در غزنی بحضور احمد شاه فرستاد، تا در عقد نکاح شاهی درآمد.

بعد از چند ماه برای تصفیه مسئله حانی بلوچ، تمام سرداران معتبر آن بلاد بحضور احمد شاهی قندهار جلب شدند، و میر نصیر خان نیز با مادرش در آنجا بود. بالاخر احمد شاه میر محبت خان را بدست طهماسب خان اسپر و مقید گردانیده، و میر نصیر خان را به خانی قلات فرستاد (۱۱۶۳ هـ)

اما میر نصیر خان در قلات علم خود سری افراشت، و برخی از قبایل بلوچ هم بحضور احمد شاهی در قندهار استغاثها نمودند. احمد شاه بمجرد شنیدن این خبر حرکت کرده و قلات را ۱۲ روز محاصره کرد، ولی امر جنگ و خونریزی را نداد، تا که بالاخر نصیر خان بوسیله آخوند محمد حیات و وزیر شاه ولی خان بحضور شاهی رسیده و عفو گردید و بعد ازین در لشکر کشی های احمد شاهی اشتراک میکرد (۱). (برای شرح خانان قلات به تعلیق ۲۹ رجوع کنید)

۶- در سنه ۱۱۶۳ هـ پسر احمد شاه، پسر لشکر خویش از راه هرات بر نساپور حمله کرد، قلعه نساپور را بوسیله توپهای بزرگ شکاف کرده و بگرفت و حکومت آنرا واپس به عباس قلی خان بیات که تسلیم

شده بود سپرد.

احمد شاه اطراف خراسان را تصفیه کرده و با شاهرخ میرزا حکمران مشهد بدین شرط صلح کرد، که سکه و خطبه بنام وی بخواند، و ولایات جام و باخرز و تربت و خواف و ترسیز را به احمد شاه سپارد، بعد ازین ساهرخ سکه خود را بدین بیت آراست:

یافت از الطاف احمد بادشاه ساهرخ بر تخت شاهی تکیه گاه
احمد ساه از مشهد به هرات آمد، و وریر شاه ولی خان را به فتح مرو و میمنه و اندخود و بلخ و نایمان و ننگسای فرستاد، که وزیر مذکور تمام این ولایات شمال افغانسان را ضمیمه مملکت احمد ساهی نمود.

۷- سال ۱۱۶۵ هـ ۱۲۵۱ ع برای بصره صحاح پنجاب سفری تا لاهور نمود. میر سومین الملک تا چهار ماه مقابله کرده ولی بعد از آن تسلیم شد، و احمد ساه او را بحکومت آنجا شناخت.

درین سفر از حضور احمد ساهی ایشیک آقاسی عبدالله خان مفتاح کشمیر گماشته شد که آن حدود را فتح کرده و حواجه عبدالله خان کوچک را حاکم و سکجیون هندو را مستوفی کشمیر مقرر نمود. و قلندر خان افغان را سفارت دربار دهلی فرستاد. و احمد ساه گورگانی قبول نمود، که پنجاب و سده و کشمیر جزو مملکت احمد ساهی باشد.

احمد شاه پس از انتظام امور پنجاب و بلتان و کشمیر از مواهل راست دریای سند گذشت و به بنون و کابل آمده به قندهار مراجعت نمود.

۸- در اواسط سنه ۱۱۶۷ هـ احمد شاه از قندهار به هرات رفته و بعد از تصفیه صحاح خراسان مشهد را محاصره کرد، و ساهرخ میرزا نواسه نادر شاه اقتیاد نمود، احمد شاه نور محمد خان افغان را بصفت نیابت شاهرخ نایبنا مقرر داشته، جام و باخرز و خواف و تربت و ترشیز را به هرات ملحق ساخت. و شاه پسند خان را به فتح شاهرود و بسطام و سبزوار فرستاد.

بعد ازین احمد شاه عباس قلی خان بیات را در نیشاپور محاصره کرده و مجبور به تسلیم نمود. و هم او را به حکومت نیشاپور گماشت، و طایفه او را به غزنی و کابل انتقال داد، و در سنه ۱۱۶۸ واپس به قندهار برگشت.

۹- میر منو معین الملک در سال ۱۱۶۷ هـ مرد. احمد شاه پسرش میر مؤمن را به حکمرانی لاهور گماشت. چون طفل بود، بدست یاری مادرش مغلانی بیگم حکم میراند. درینوقت بین امرا و مغلانی بیگم اختلاف افتاد و خواجه عبدالله خان بن نواب عبدالصمد خان، بیگم مذکور را بقید انداخت، و از حضور احمد شاهی مقام حکمرانی لاهور را خواست. اما احمد شاه امان خان پوپلزانی برادر جهان خان سپه سالار را به اصلاح امور لاهور فرستاد. ولی مشار الیه کاری را پیش نبرد. و آدینه بیگ در سال ۱۱۷۰ هـ نا لشکر دهلی لاهور را گرفته و سالی ۳ لک رویه به دهلی میداد. درین وقت سکجیون هندو نیز در کشمیر از اطاع احمد شاه سر پیچید، و خواجه کوچک حکمران افغانی را قتل کرد، و از طرف دهلی حکمرانی کشمیر را گرفت. بنا بران احمد شاه ار قندهار به لاهور آمد. و بعد از تصفیه آن صفحات نورالدین خان بامیزانی را به کشمیر فرستاد. وی سکجیون را گرفته و کشمیر را واپس تسخیر نمود.

احمد شاه از لاهور روی به دهلی نهاد، و نواب نجیب الدوله بن اصالت خان یوسفزانی در کرنال به حضورش پیوست، و بتاریخ جمعه ۷ جمادی الاولی ۱۱۷۰ هـ داخل دهلی شد، و عالمگیر ثانی را بتخت سلطنت دهلی نشاند، و دختر شهزاده عزیزالدین برادر عالمگیر ثانی را برای شهزاده تیمور بزنی گرفت. و امور وزارت دهلی را به نظام الدوله پسر قمرالدین خان سپرد، و نواب نجیب الدوله را سپه سالار هند مقرر کرد. احمد شاه بعد از تصفیه اطراف دهلی و سرکوبی شورشیان، عبدالصمد خان اشغری مهند زانی را بحکومت سرهند و سرفراز خان را به حکومت دوآبه ستلج و بیه، و شجاع خان ابدالی را به حکومت ملتان، و شهزاده تیمور را به حکومت

لاهور تا سند و تته مقرر داشته، سپه سالار جهان خان را بدفع سکھ گماشت، و بلند خان سدو زائي را به حکومت کشمير فرستاد. و در اواخر سال ۱۱۷۰ هـ (۱۷۵۶ء) به قندهار مراجعت نمود (۱).

۱- فتح پانی پت

بعد از آنکه احمد شاه در ۱۱۷۰ هـ از هند مراجعت کرد، در پنجاب فتنه‌هاي حديدی افتاد، و غازي الدين بن فيروز جنگ و آدينه بيگ شورش کردند. و فرقه سکھ نیز در پنجاب قوت گرفت. و از طرف جنوب نیز قواي عظيم مرهته هندو، سلطنت اسلامي دهلي را تهديد ميکردند، و پنجاب را نیز گرفتند، که شهزاده تيمور و سپه سالار جهان خان از دفاع اين همد قوا و فتنها عاجز آمدند. درين وقت رعمای اسلامي هند و ايراي دهلي احمد شاه را دعوت کردند که به نجات سلطنت اسلامي هند از قندهار حرکت نمايد. و امام‌الهند شاه ولي الله دهليو نير نامه‌هاي به حضور احمد شاه مبني بر دعوتش به هند نوشت (۲). بنا بران احمد شاه از قندهار به قلاب بلوچ حرکت کرده، و درانجا نصير خان را که خود سري کرده بود، از راه صلح و خير خواهي مجبور به تسليم نموده با سي هزار لشکر قندهار و ده هزار بلوچ بقومانداني نصير خان و مير عبدالکريم برادر مير عبدالنبي سراوان و جهلاوان (۳) و غيره از دره بولان گذشت (۱۱۷۲ هـ) و به سواحل دريای سنده تا پشاور رسيد، و ازانجا بسوي لاهور حرکت کرد و به سارنپور رفت. درينجا رؤساي بررگ افغانان هند مانند سپه سالار نجيب الدوله و سعد الله خان روهيله و حافظ الملک رحمب خان و پسرش عنايت خان و دوندي خان و قطب خان با ده هزار لشکر بحضور احمد شاه

(۱) سراج ۱-۱۹، احمد شاه بابا ۲۲۵ يبعد.

(۲) مکتوبات سياسي شاه ولي الله دهليو طبع هند.

(۳) تاريخ بلوچستان ۱۹۶.

پیوستند. و تمام لشکر احمد شاهي از قندهار و پشاور و بلوچ و افغانان هند تا شصت هزار نفر پیاده و سوار و توپخانه رسید.

لشکریان احمد شاهي بعد از جنگهای متعدد با هندو و سکه و شکست افواج دشمن، جنگ آخرین فیصله کنی را در میدان پانی پت با عساکر متحده ده لک نفر براتنه و هندو نمود. و درین جنگ تا دو لک نفر دشمن را از ته تیغ گذرانید، و بتاریخ ۶ جمادی الاخری ۱۱۷۴ هـ ۱۷۶۰ فتح بزرگی حاصل نمود که غنایم جنگی این جهاد عظیم (۵۰) هزار اسب و ۲ لک گاو و پنجمند فیل و چندین هزار اشتر بود و ۲۲ هزار اسیر بدست وی افتاد، که جز یکنفر ابراهیم نام دیگران همه بکشیده شدند.

احمد شاه بعد از فتح بربرگ پانی پت و نجات مسلمانان هند از تسلط مرهته، شاه عالم پسر عالمگیر ثانی را در دهلی پادشاه ساخته و میرزا جوان بخت پسرش را نایب السلطنه و نواب شجاع الدوله را به لقب فرزند خان و رستم هند، وزیر اعظم، و نواب نجیب الدوله افغان را سپه سالار مقرر نموده، و حکومت پنجاب را به رین خاں مهند داده بقندهار آمد. و در همین سال ۱۱۷۴ هـ بنای شهر کنونی قندهار را نهاده و شهزاده تیمور را به حکمرانی هرات فرستاد (۱).

۱۱- تنبیه سیکه

چون احمد شاه بعد از فتح پانی پت به قندهار مراجعت کرد، در پنجاب جیسا سنگه علم بغاوت افراشت، و چهرت سنگه جد رنجیت (۲) و الاجات نیز درین شورش دست داشتند، و نایب الحکومه پنجاب زین خان

(۱) سراج، سلطانی، حیات حافظ رحمت خان، سیر المتأخرین،

صولت افغانی، خزانه عامره، تاریخ احمدی،

(۲) ظفر نامه رنجیت ۳

را محاصره نمودند.

احمد شاه برای رفع این فتنه در نصف اول سال ۱۱۷۵ هـ (۱۷۶۳ ع) به لاهور رفت، و در مدت ۸ ساعت مسافت ۱۳۵ میل را بطرف امرتسر بلغار نموده، در "روهي" با قوای دوصد هزاري سیکه مواجه گشت. و در جنگ تاریخی ۱۱ رجب ۱۱۷۵ هـ در حدود بیست هزار نفر سیکه را کشته و بشکست. و حکومت پیاله و سرهند را به امیر سنگه داده و تا ۷ شعبان ۱۱۷۵ هـ قلعخانه به لاهور بازگشت، و نورالدین خان پسر عم شاه ولی خان وزیر اعظم را به کشمیر فرستاد، وی سکھیون مستوفی باغی را اسیر گرفته و کشمیر را باز فتح نمود.

احمد شاه برای تنظیم امور بحاب تا ۱۱۷۷ هـ آنجا ماند (۱) و از راه ملتان و دیره اسمعیل خان بدره گومل و عزنی آمد. ولی درین سفر از شدت گرما مریض شد (۲).

۱۲- سفر بخارا

در سنه ۱۱۸۱ هـ شاه ولی خان وزیر با شش هزار سوار از قندهار به بلخ و بدخشان فرستاده شد. چون شاه مراد بی حکمدار بخارا در صفحات شمالی افغانستان شورشیان را تحریک می نمود، بنا بران خود احمد شاه در همین سال از راه هرات رفته، میمنه و اندخود و بلخ و شیرغان را گرفت. درین وقت شاه بخارا در قرشی شمال آمو لشکر فراهم آورده بود. احمد شاه جنگ و مقابله را با لشکر مسلمانان بخارا شایان شان خود ندیده با پادشاه بخارا صلح نمود، و دریای آمورا سرحد مملکتین قرارداد. درین سفر خرقة شریف نبوی را شاه ولی خان وزیر از بغیض آباد بدخشان به قندهار آورد، که تاکنون درین شهر موجود است.

(۱) سیرالمتاخرین ۳-۹۲

(۲) سراج، سلطانی، سیر، خزانه عابره

۱۳. سفر خراسان

قبلاً از طرف احمد شاه، نواسه نادر شاه، شاهرخ میرای کور به شاهی خراسان مقرر شده و مطیع دربار شاهنشاهی بود. چون در حدود ۱۱۸۳ هـ نصرالله میرزا فرزند نوحوان شاهرخ و علی مردان خان حاکم تون و طمس خیال خود سری داشته و بدو بار کریم خان رند پادشاه فارس نیز رجوع کرده بودند، لهذا احمد شاه در اواخر ۱۱۸۳ هـ از قندهار به هرات و مشهد آمد درین سفر نصیر خان پادشاه بلوچ که مطیع دربار احمد شاهی بود، با ۲۰ هزار قوای بلوچ همکاب خود در جنگهای خراسان کارنامهای خوبی نمود و علی مردان را در حصار ترسیر مغلوب کرد که به پاداش این خدمات از حضور احمد شاهی سرزمین داخل و هرات مربوط دیره عاریخان و یرغل های بلوچ بیر به وی بخشیده شد. (۱)

اما احمد شاه بعد از محاصره مختصر شده، عمر نصرالله میرزا را پذیرفته و گوهر ساد دختر ساهرخ را برای شهادت تیمور زنی گرفت، و به نصرالله میرزا لقب "فرزند خانی" داد، و ساهی خراسان را به شاهرخ بخشید، و بتاریخ ۸ صفر ۱۱۸۳ هـ از راه هرات به قندهار آمد (۲)

(۱) تاریخ بلوچستان ۱۹۵-۱۹۷۱.

(۲) احمد شاه بابا و مجمل التواریخ زندیه و سراج وغیره.

احمد شاه و سنده

چون در سنه ۱۱۶۰ هـ نادر شاه افشار کشته شد و احمد شاه ابدالي در قندهار اعلان شاهي نمود، در سنده میان نور محمد کلهوره شاهي داشت، ولي ماتحت او امر نادري بود. در سنه ۱۱۶۱ هـ (۱۷۴۸ء) احمد شاه به هند سفر کرد، وي شاهي میان نور محمد کلهوره را در سنده برسميت شناخت، و او را لقب «شاه نواز خان» داد، و میان نیز دادن ماليات سالانه را بدربار قندهار متعهد گردید.

چون بعد از آن میان نور محمد در دادن حراج تساهل ورزید، احمد شاه فرمانی فرستاده و ادای ماليات را حواس، که «حایف» سندهي مضمون این فرمان را از زبان احمد شاه در «نامه نمر» درین بیت بسته :

رساندي تو گر گنج در تاج ما شدي ايم از تاب تاراج ما
چون این فرمان بدربار سده رسید، میان نور محمد تحایف گرانها از البسه حریر و دیبا و اطلس و کهحاب و ترفل و مشک و عود و عنبر با یک هیئت سفارت سه نمری بریاس بهائي خان کلهوره بدربار قندهار گسیل داشت و گفت :

سلامي رسانش بمجز و نیار که اي شاه افغان گردن فراز!
منم بنده تاجدار تو ام به فرمانبري نامدار تو ام
من از لطف تو چشم دارم بهی بر شاه من میکنم آگهی
چون این سفارت به دربار احمد شاهي رسید، روابط دوستانه دو دربار خویتر شد (۱) و شیخ محمد محفوظ سرخوش بن شیخ محمد مرید قانونگو از طرف دربار سنده به قندهار و کابل وکیل مقرر شد، که تا

۱۱۶۸ هـ در کابل بود (۱).

اما باوجود آن، مالیات متعهده از سنده دربار قندهار نرسید. بنا بران احمد شاه لشکری بقیادت سردار جهان خان سپه سالار برای سفر هند تریب کرد که در سنه ۱۱۶۶ هـ (۱۷۵۳ ع) آواره آمدن سپه سالار در سنده افتاد، ولی در اواخر همین سال معلوم شد که خود شاه نیز بطرف سنده حرکت کرده است.

تاریخ ۳ محرم ۱۱۶۷ هـ (یکم نومبر ۱۷۵۳ ع) احمد شاه به ریگستان محمد آباد رسیده بود، دربار سده به عجلت تمام دیوان گدومل را بطور سیر بحضورش فرستاد (۲) تا مراسم اطاعت و انقیاد میان نور محمد را ابلاغ داشته و حتی المقدور از پیش آمدنش جلوگیری نماید. گدومل در پل سکر به لشکر گاه ساهی رسید، و ناسه رور بار نیافت. چون موکب شاهی به نوسهره آمد، گدومل باریاب گردیده (۳)، و در ترفیه حضور ساهی کوشید گوید احمد شاه خیلی غضبناک بود، اما گدومل هم شخص هوشیار و سمیر کاردان و زبان آوری بود، که در تسکین قهر شاهی بطائف الحیل کوشید. وی مراتب عقبت احمد شاه را با اولیاء الله بخوبی درک کرده بود، و چندین جوال را از خاک پر نموده با نعیاف دیگر تقدیم داشت، احمد شاه پرسید درین جوالها چیست؟ گدومل گفت: بهترین تحفه سنده، یعنی خاک پاک قبور اولیای گرامی سنده (۴).

(۱) برای شرح حال سرخوش رک: مقالات الشعراء ص ۲۹۱

(۲) برای احوال گدومل رک: تعلیق ۶۱.

(۳) تحفه الکرام ۱۱۱-۳ و تاریخ سنده انگلیسی ۵۱-۲: بیعت.

(۴) تاریخ سنده اردو ۵۳۳-۱ بحواله دیباچه انگلیسی منشور الوصیت

احمد شاه این اربغان را گرامی دانست، و قهرش فرو نشست و با مردم سنده نرمی و ملایمت را مرعی داشت. اما میان نور محمد درینوقت سنده را ترک گفته و به شرق به جیسمیر رفت، و درانجا در سرکهای کوره بهعارضه خناق تاریخ ۱۲ صفر ۱۱۶۷ = ۹ دسمبر ۱۷۵۳ از جهان رفت (۱).

در تذکره مخادیم کهرا فرمان احمد شاه موجود است، که بتاریخ ۲۱ محرم ۱۱۶۷ نوشته شده، (۲) و ازان پدید می آید، که احمد شاه در اوائل همین سال به سنده سفر کرده بود، که قول اکثر مورخان نیز چنین است، و طوریکه گذشت احمد شاه در اواسط همین سال سفری به خراسان کرد، یعنی بعد از بازگشت سنده، روی به سوی خراسان نهاده بود

بعد از وفات میان نور محمد پسرش محمد مراد یاب خان بجای او نشست و وکیل را بحضور احمد شاه فرستاد، دادن مالیات را قبول کرد. احمد شاه هم او را به حکمداری سنده ساخته و لقب "سر بلند خان" داد. (۳) چون شهر شکارپور همواره مورد نزاع حکمرانان کلهوره و قایل داود پوتره بلوچ بود، بنا بران احمد شاه آرا در ولایت سی شامل ساخته و تحت اداره حاکم افغایی قرارداد، و بدین وسیله تجارت افغانستان تا ماوراءالنهر و خراسان از راه شکارپور جریان گرفت، و این شهر مرکزیم مهم تجارتی را بدست آورد (۴). علاوه برین احمد شاه اسماعیل خان پنی را بعیث نماینده دربار شهنشاهی در سید بعین کرد، و اسماعیل به

(۱) تحفة الکرام ۳-۱۱۱، سند گزیتیر ۱۱۱، لب تاریخ سنده ۱۱۹،

تاریخ کلهوره انگلیسی ارستن ۱۰

(۲) تاریخ سنده ۱-۵۳۷

(۳) گزیتیر سنده ۳۲ بعد. تاریخ کلهورا ۱۲

(۴) گزیتیر سکر ۵۰

محمد آباد آمده، و چندین نفر عامل را تحتِ ادارهٔ سید شاه محمد به تته و دیگر بلاد فرستاد، که ازانحمله صالح خان به تته رفت، و جایِ حاکمِ سابق، گل محمد خان خراسانی را گرفت، و به فراهم آوری مالیات پرداخت.

درینوقت سفیر احمد شاهی، محمد بیگ شاسلو نیز به تته آمد، وی آقا محمد صالح را حکمران تته مقرر کرد، و اعیانِ شهر را حضور شهریاری برد، چون در بین گماشتگان اسماعیل و شاسلو اختلاف افتاد، بنا بران قاضی محمد محفوظ به حاکمی تته برقرار گشت.

درینوقت محمد مرادیاب خان از طرف احمد شاه، به اسیری سند شناخته و لقب "سر بلند خان" داده شد، در تمام این مدت دیوان گدومل سفیر میان نور محمد مرحوم بدربار شاهی فعالیت میکرد، تا که سرانِ خانواده شاهی کلهو را با بدربار نزدیکی داده، و احمد شاه آنها را برسمیت شناخت. و محمد عطر خان برادر کوچک محمد مراد یاب خان را بطور یوغمل بدربار شاهی خویش مهمان نگهداشت (۱). درین مصالح محمد مراد یاب خان مالیات مقرر شده را بدربار احمد شاهی قدری زیاده قبول کرده بود (۲).

بعد از طی این مراتب، اعیان سنده در امرکوت به حضور امیر جدید خود محمد مراد یاب خان رسیده، و او را به مرکز امیری انتقال دادند (۱۶ صفر ۱۱۶۷ هـ) و شیخ ظفرالله به حاکمی تته گماشته شد. درینوقت دیوان گدومل با فرمانِ احمد شاهی و خلایعِ فاحره از حضور احمد شاهی به امرکوت رسید، و آنرا به امیر جدید تقدیم کرد. و در میدانِ نزدیک نصرپور جشنِ حلوس محمد مراد یاب حاکم گرفته شد، و در همین

(۱) تاریخ سنده انگلیسی ۱۵۱-۲ هجری، تحفه الکرام ۳-۱۱۳

(۲) تحفه الکرام ۳-۱۱۲: "قبول اضافه بر پیشکش معمولی"

جا اسامی شهر نوبی بنام «مراد آباد» نهادند (محرم ۱۱۷۱ هـ، ستمبر ۱۷۵۷ء) (۱).

محمد مراد یاب خان سه سال به کامرانی حکم راند، ولی برخی از اعیان مخصوصاً سرانِ سرائی با او مخالف شدند (۲)، و تاریخ ۱۳ ذیحجه ۱۱۷۰ هـ (۱۷۵۷ء) او را در قرارگاه خود محاصره و اسیر کردند، و روز دیگر، برادرش میان غلام شاه را بر تغب رساندند. وی به تسلی سران و مردمِ سنده کوسید. بقول فتحنامه مراد یاب خان شخص عیاش و لا اباالی بود، و عمری را به لهو و لعب میگذرانید و مردم ارو شاکتی بودند بنا بران میر بهرام خان با اعیان دیگر همسب شده، از تحبِ امیریش فرو نشانند (۳)، ولی احمد یار خان برادر عیسی مراد یاب خان که در خدا آباد بود، و مقصوده ققیرین بهار شاه یکی از اعیان، مخالف ماندند.

درینوقت که اوضاع داخلی سنده شفته بود، عطر خان برادر دیگر امیران که به دربار شاهی قندهار طور یرغمل ریدگی میکرد، درباره حقوق خود، بوسیله سران دربار، بحضور احمد ساه عارض شد، و از حضور شاهی نیز فرمائی صادر و عطر خان را بحیث امیر سنده شناخت. با شنیدن این خبر احمد یار خان در سنده لشکری فراهم آورد، ولی اعیان سرائی چون از صدور فرمان احمد ساهی بنام عطر خان شنیدند، با احتیاط قدم می برداشتند، و میان غلام شاه چون درین میانه چانسی نداشت، با قوای خود به ۲۵ صفر ۱۱۷۱ هـ (۸ نومبر ۱۷۵۷ء) بسوی ریگستان سنده

(۱) تحفة الکرام ۳-۱۱۳

(۲) تحفه ۳-۱۱۲

(۳) تاریخ سنده از مولانا مهر ۲-۵۸۹ بحواله نسخه خطی

فتحنامه و انشای عطارد ۱۷۵

حرکت کرد. و در عین این حال نامه‌های عطر خان به مقصوده فقیر رسید، که بموجب آن محمد مراد یاب خان از قید رهایی یافته، و با جمعی از سران سرائی بدیدن امیر متمین جدید عطر خان رفتند، و میان غلام شاه با راجه ایکهی و سران دیگر طرفدار خویش دور باقی ماندند.

عطر خان چون سنده را خالی دید، بدون مائعی داخل شد. احمد یار خان بشیندن این خبر بسوی نوشهره عقب نشست، و در آغاز ربیع‌الثانی ۱۱۷۱ هـ (دسمبر ۱۷۵۷ء) محمد مراد یاب خان نیز بدو پیوست. اعیان سرائی و این دو برادر تصور میکردند، که عطر خان حقوق کلان‌سالی آنها را خواهد شناخت و نامرات سند آنها را قبول خواهد کرد. ولی عطر خان از آنها زرنگ‌تر و جاه‌پسندتر بود، و قبل از دیدن برادران، حکم گرفتاری و بردن ایشان را به خدا آباد داد (۱).

از همین وقت بدگمانی مردم و اعیان نسبت به عطر خان آغاز شد، و وی در فراهمی مالیات و ادای آن به دربار احمد شاهی کوشید، و مردم را بتنگ آورد، ولی نتوانست از عهده کار برآید. بنا بران در ملت کمی مردم خواستند که او را از سرور امارت بر اندازند (۲).

درینوقت میان علام شاه که در ادی پور مفی بود، به بهاولپور رسیده و فرزند خود میان سرفراز خان را درانجا گذاشته خود وی به سنده آمد. و در روهری در اواخر رمضان ۱۱۷۱ هـ با عطر خان مقابل شد. بعد از چند جنگ در روز اول شوال، عطر خان و برادرش احمد یار خان با مقصوده شکست حورده گریختند، و میان علام شاه فاتح شد، و با سران سرائی به سیوستان آمد (یکم شوال ۱۱۷۱، ۱۷۵۸ء) (۳).

(۱) تحفه ۳-۱۱۳، تاریخ سنده انگلیسی ۱۵۱-۲ بعد

(۲) جواهر عباسیه ۱۶۳

(۳) تاریخ سنده، مهر ۲-۶۰۰

بعد از کیمی محمد مراد باب خان از جهان رفت، و میان غلام شاه رضای اعیان و مردم را بدست آورد و به کاهرازی امارت میکرد، اما عطر خان و احمد یار از سنده بکلات رفتند، و به نصیر خان کلات پناه بردند، و عریضی ذریعه گدومل وکیل سنده در قندهار، بحضور احمد شاه نوشتند. احمد شاه از قندهار لشکری به امداد ایشان فرستاد. احمد یار خان به دربار شاهی مقیم ماند، و عطر خان با عطائی خان افسر لشکر شاهی بر سند باز باخت آورد و بقول مولف فتحنامه فرمانی نیز از حضور احمد شاه به قایل داؤد بوتره صادر گشت، تا با عطر خان مدد نماید، با بران لشکر عظیم داؤد بوتره نیز به قیاد بهادر خان یک گوش برتاب عطر خان پیوست.

میان غلام شاه بعد از ربیع الثانی ۱۱۷۲ هـ [۱۷۵۹ء] به تربیت لشکر پرداخته و تلامی فریقین در حاکمیکان روی داد. جنگهای صعب واقع شد. و مهر بهادر خان تالپور که از طرف غلام شاه می جنگید، در میدان جنگ کشته گردید. و عطر خان بصلح راضی شد و از روی صلح نامه سنده را به سه حصه تقسیم کردند، یک حصه به میان غلام شاه تعلق گرفت، و دو حصه آن به عطر خان و برادرش داده شد.

اما بین این دو برادر نیز نزاع افتاد، و میان غلام شاه در رمضان ۱۱۷۲ هـ (۱۷۵۹ء) بر عطر خان تلخ، و او را از نوشهره دوانید، و تمام سند را تسخیر کرد، تا در سنه ۱۱۷۵ هـ (۱۷۶۲ء) سعی گدومل سفیر سند در قندهار، فرمانی از دربار احمد شاهی با خلعت های امارت به غلام شاه رسیده و به لقب "شاه وردی خان" هژر جنگ، او را بامارت سده شناخت (۱) و بعد از آن در سنه ۱۱۷۷ هـ (۱۷۶۴ء) بعد از فتوحات کچه از حضور احمد شاهی به وی لقب "صمصام الدوله" نیز داده شد و دو فرمان احمد شاهی ۲۰ ربیع الثانی ۱۱۷۷ هـ و یکم جمادی الاولی ۱۱۷۷ هـ

(۱) تحفه ۳-۱۱۵، انشای عطار د ۱۷۶ بیعد

تازه نوای معارک

۷۸۷

بنامش صادرگشت (۱) و بسال ۱۱۸۱ هـ (۱۷۶۷ م) دیره، غازیخان و دیره، اسماعیل خان نیز از طرف احمد شاه به میان غلام شاه سپرده شد. و وی در سنه ۱۱۸۲ هـ حصار حیدرآباد را در نیرون کوت سابقه ساخته و در آنجا متمکن گردید. تا که ۳ جمادی الاولی ۱۱۸۶ هـ (۲ اگست ۱۷۷۲ م) بمرض فالج از جهان رفت (۲).

بقول عبدالحمید جوکیه غلام شاه ناری در جوش حماسه خود گفت که تمام سرداران سپاه من ناید مهیا باشند که شهر احمد شاهی (قندهار) را مسخر خواهیم کرد. در همین گفتگو مرض فالج بر وی حمله آورد، و از سخن راندن نیز عاجز ماند تا بزودی درگذشت (۳).

بعد از وفات میان غلام شاه، اعیان سد فرزند او را که محمد سرفراز خال نامداشت، بتخت امارت نشاندند. چون دو ماه بعد از آن احمد شاه ابدالی در قندهار از جهان رفت، میان سرفراز خان میر بهرام خان تالپر را برای عرض تعزیت و اطاعت به پادشاه جدید افغانستان تیمور شاه بن احمد شاه ارسال داشت. دربار قندهار خلعت و فرمان حکمداری سند نامش ارسال داشته و لقب "خدا یار خان" نیز به وی داد (۴).

وفات احمد شاه و سجایای وی

در عین همین سال بعد از چند ماه شب جمعه ۲۰ رجب ۱۱۸۶ هـ احمد شاه بمرض آکله در کوه توبه جنوب شرق قندهار از جهان در گذشت، و در شهر قندهار در گبیدی که قبلاً خودش ساخته بود مدفون

(۱) انشای عطارد ۲۰۰

(۲) تاریخ سنده انگلیسی ۲-۱۵۱، بعد، تحفه ۳-۱۱۶

(۳) تاریخ کلهورا و استقرار سلطنت تالپران ۱۰-۱۱ نسخه

خطی بهواله تاریخ سنده مولانا مهر.

(۴) تاریخ سنده: مهر ۲-۶۹۲.

گردید. حین وفات عمرش ۵۱ سال و مدت سلطنتش ۲۶ سال بود.

کتیبه گنبد مزارش اینست:

شاه والا جاه احمد شاه درانی که بود

در قوانین امور سلطنت کسری منقش

از نهیب قهرمان سلطنت در عهد او

شیر آهوا به شیر خویش دادی پرورش

میرسد از هر طرف در گوش بد خواهان او

از زبان خنجرش هر دم هزاران سرزنش

چون روان شد جانب دارالبقا تاریخ بود

سال هجری یکهزار و یکصد و هشتاد و شش

احمد شاه مرد متشجع و پایند اسوردی و حنفی مذهب عالم و

با سواد بود. دیوان اشعار پشتوی او در کابل بسال ۱۳۱۹ (ش) از طرف

عبدالحی حبیبی طبع شده، که کلام عشقی و تصوفی و حماسی و اخلاقی دارد،

و دارای تقریباً دو نیم هزار بیت است از قسم غزل و رباعی و قطعه و

مخمس و سربح. در کلامش رنگ تصوف بخوبی آشکار است، و برخی اشعار

اخلاقی و وطنی نیز دارد.

علاوه برین احمد شاه برخی کلمات و ملفوظات منشور نیز داشت، که

ملا محمد غوث بن ترکمان بن تاج خان قاضی پشاور بامر وی شرحی

بران کلمات به زبان فارسی بنام "شرح الشرح" نگاشته است (۱).

اما احمد شاه در سیاست همواره طرفدار ملائمت و دوستی و اخوت

اسلامی بود. در دهلی و بخارا و خراسان و بلوچستان و سند به امرای

معاصر خود از راه صلح و مسالمت پیش آمد، و باوجود اقتدار عسکری و

عظمت شاهنشاهی همه آنها را مکرراً بجای گذاشت و تاج بخشی نمود،

(۱) لوی احمد شاه بابا ص- ۹۸، برای شرح حال محمد غوث

رک: تعلیق ۱۴.

که حتی مورخان این وسعت نظر و تاج بخشی‌های احمد شاهی را به نظر تعجب دیده‌اند و بقول شاه ولی الله دهلوی این رویه^۱ ابدالی مانند امور این دنیا نبود (۱).

احمد شاه باوجود جهانگیری، از خونریزی خود داری میکرد. در امور جهانداري به عدالت و انصاف رفتار می نمود. مردم را مانند فرزندان خویش پرورش میداد، و ازین روست که افغانان او را «بابا» گویند. البته احمد شاه جنگجو و فاتح بود، ولی از تمام فتوحات و اعمال عسکری او ظاهر است که جهانگیر غارتگر مغرب مسم کیش و مظلوم کشی نبود. و اگر کاری به صلح و مسالمت پیش میرفت، با مسلمانان دست بجنگ نمی برد، و شمشیر بروی برادر نمی کشید.

خاندان کلهوره

کلهوره و داؤد پوتره به عباسی مشهور اند، و ظاهراً از قبایل بلوچ اند، که در ابتداء منصب فقر و درویشی داشتند، و بعد ازان در سنده به شاهی و حکمداری رسیدند. چون درین مبحث ذکر اکثر حکمداران این خاندان آمده ذیلاً^۲ شجره^۳ نسب ایشان داده می شود.

مورث اعلای مشهور این خاندان آدم شاه است (مدفون کوه آدم شاه سکهر حدود ۵۹۵۷، ۱۵۵۰ع) بن میان کجن نور شاه (حدود ۵۹۲۷، ۱۵۲۰ع) بن میان صاحب ذنه (حدود ۵۸۸۲، ۱۳۷۷ع). بن میان خان (حدود ۵۸۳۸، ۱۳۴۴ع) بن میان طاهر (حدود ۵۸۱۳، ۱۳۱۰ع) بن میان رانه (حدود ۵۷۷۷، ۱۳۷۵ع) بن میان شاهل محمد (حدود ۵۷۴۱، ۱۳۴۰ع) بن میان ابراهیم کلهوره (حدود ۵۷۰۰، ۱۳۰۰ع) بن میان محمد مهدی (حدود ۵۶۵۹، ۱۲۶۰ع) بن جام چین (حدود ۵۶۱۷، ۱۲۲۰ع).

(۱) سیرالمتاخرین، تذکره شاه ولی الله از مناظر احسن گیلانی

بارکزائی و سردار پاینده خان و اولادش

بارک زائی قبیلهٔ افغانی است از شاخ اندالی سؤه بن، که از جنوب قندهار تا فراه سکونت دارند. (برای شجرهٔ نسب رک: آخر این مقاله) از همین قبیله در حدود سنه ۱۰۰۰ هـ (۱۵۹۱ء) در ارضان جنوب مشرقی قندهار رئیسی بنام «محمد» زندگی داشت که از تبار بارک بود. اولاد این شخص در قبایل بارکزائی قندهارست ریاست داشتند، و مرکز شان ناوهٔ بارکزائی کنار هلمند حوی گرسک بود. طوری که در شرح حال احمد شاه اندالی (تعلیق ۳) میخوانید، در سنه ۱۱۶۰ در جرگه (مجلس مشوره) شیر سرخ قندهار همگامیکه روسای افغانی برای انتخاب پادشاه فراهم آمده بودند، رئیس بارکزائیان حاجی جمال خان بن حاجی یوسف از اخلاف محمد بیز شامل بود که بعد ازان به دربار احمد شاهی نیز بسیار معزز گشت، و یکی از روسای قندهار بشمار می آمد، وی در سنه ۱۱۸۳ هـ مرد و در جنوب قندهار در قریهٔ ذاکر مدفون شد. بعد از وفاتش رحیم داد خان، و بار سردار پاینده خان بر ریاست قبایل بارکزائی رسید، و مؤخرالذکر از طرف تیمور شاه به مناصب مهمی سرفراز شد، وی در سرکوبی آزاد خان کشمیر و شورش عبدالخالق سدو زائی و فرار شهزاده عباس پسر تیمور به لالپورهٔ مهمند، خدمات خوبی به تیمور شاه نمود. در سنه ۱۱۸۶ هـ لقب «سرفراز خان» یافت، و در سنه ۱۱۹۰ هـ بحیث حاکم بنون و کویته و شال مقرر شد، که پس از تحصیل مالیات آنجا واپس بکابل آمد، و نیز مدتی در هرات و بلخ بود، و مردم آنجا را مطیع حکومت مرکزی نمود (۱).

(۱) حیات افغانی ۳۲۹ و تاریخ حسینی (خطی)، موهن لال :

زندگی امیر دوست محمد خان ۱-۱۳.

چون تیمور شاه روز یکشنبه ۷ شوال ۸۱۲۰ هـ در کابل از جهان رفت، و شاه زمان پسر او بجای نشست، رحمت الله خان بن فتح الله خان کامران خلیلی سدو زائی را بخطاب "معمداالدوله" و لقب وفا دار خان رتبه وزارت داد (۱). و پاینده خان از دربار شاهي دور شد، و از مراقب اعتبار افتاد، در قلعه ادي کنار هلمد متواري گردید، و خفیه در بر انداختن سلطنت زمان شاه کوشید. چون شاه به قندهار آمد، سردار پاینده خان امرای دربار مانند اسلام خان ضبط بیگی و حکمت خان سرکاني و محمد عظیم خان بن میر هزار الکوزائی و امیر اعلان خان و جعفرخان جوان شیر و یوسف خان خواجه سرا و میرزا شریف منشی و نورمحمدخان بابری را با خود متفق ساخت تا وزیر رحمت الله خان را قتل نموده و شاه زمان را دستگیر و بجای شهباده شجاع الملک را به تخت شاهي نشاند (۲).

ولي میرزا شریف منشی این دیسه را قبلاً به وزیر و شاه خبر داد، و شاه تمام این اشخاص را خواسته و در ارگ قندهار بکشت (۳) رمضان ۸۱۲۱ (= ۱۷۹۹ ع)، نعش سردار پاینده خان در مقبره پدرش نزدیک ذاکر جنوب قندهار دفن گردید، که فرزندش سردار مهر دل خان مشرقی تاریخ این حادثه را درین دو بیت بسته و بر لوح مزارش منقور نمود:

ز بافتاد چو بر خاک سرفراز جهان بلند ناله و افغان شد از همه افغان
ز عقل سال وفاتش چو باز پرسیدم جواب داد که قل هم شهادة الرحمن (۳)
سردار پاینده خان بیست پسر جاه طلب و نیرومندی داشت، که بعد

(۱) سراج ۶ و تاریخ حسینی (خطی).

(۲) تاریخ سلطانی.

(۳) سراج ۱-۶۰.

از قتل پدر در افغانستان هیا هوی مدهشی افداختند. گویند این برادران روز عید همان سال ۱۲۱۳ هـ در قلعهٔ ادي کنار هلمند فراهم آمدند، و بانتقام خون پدر تصمیم گرفتند، و "ادي" مادر سردار زادگان بایشان درس جهانگیری داد.

در حقیقت شاه زمان درین حرکت خبط بزرگ سیاسي نمود، و دستخوش اغراض وزیر رحمت الله گردید، و در آخر همین کشتن سردار پاینده خان و سرداران دیگر، علت سقوط سلطنت آن شاه عالی همت شد. باین معنی که فتح خان فرزند بزرگ سردار پاینده خان، از قندهار گریخته و به شهزاده محمود برادر زمان شاه که در ایران فراری بود، پناه برد. زمان شاه درینوقت یک لک لشکر را برای مارش برهند تهیه دیده بود. و نمایندگان سیاسي انگلیس برای ناکاسی این لشکرکشی بهر طرف توطئه میکردند، و سخت سترسیدند که ناپلیون ازین موقع استفاده نکند، و روابط سیاسي را با دربار زمان ساه برقرار نسازد. بنا بران بوسیلهٔ دربار قاجاریهٔ ایران، فتح خان را با شهزاده محمود بافغانستان بر خلاف شاه زمان فرستادند.

مخفی نماند که قبل ازین شاه زمان بطرف پشاور برای فتح دوباره هند با قوای سنگینی حرکت کرده بود (۲۵ اکتوبر ۱۷۹۸ ع = ۱۲۱۳ هـ). وی در لاهور رنجیت سنگھ را مطیع ساخته و لشکر خود را می آراست. لارد ولزلی گورنر جنرل هند یکفرسفر کپتان جان ملکم را به دربار ایران فرستاد، و معاهده ۱۰ جنوری ۱۸۰۱ را با شاه ایران امضا کرد، و بموجب آن پادشاه قاجار متعهد گردید که اگر شاه افغان بر هند حمله کند، دولت ایران بر افغانستان تجاوز خواهد نمود. و اگر پادشاه افغان یا فرانس بر ایران بتازد، و یا در سواحل بحری ایران مداخله ای کند، دولت انگلیس افواج خود را بمدد ایران خواهد فرستاد. علاوه برین معاهده تدافعی و حربی، جان ملکم سفیر برطانیا قبلاً فتح علی شاه جانشین

آقا محمد قاجار را به لشکر کشی خراسان و هرات و ادار ساخته بود، تا بدین وسیله زمان شاه راه از پشت جبهه مواجه به خطر نماید.

این دیسه سیاسی و لژی کارگر شد، و لشکر بطرف هرات آمد، و شاه زمان مجبور گشت که از راه پشاور و قندهار خود را بهرات رساند. فتح علی شاه چون بمقصد خود که رحمت و انصراف زمان شاه از فتح هند بود کاسیاب گردید، لشکر خود را از خراسان باز خواست.

اما زمان شاه از فکر فتح هند فارغ ننشست، و لشکری عظیم از قوای افغان و بلوچ و غیره آراست، و در پشاور به تجهیزات قوی تر مشغول گشت. زمامداران انگلیس که زمان شاه را رقیب قوی و نیرومند خود می پنداشتند خواستند از رقابت برادران زمان شاه و انتقام طلبی برادران ارکزائی که با غضب و دل‌های ریخ بهر طرفی پراکنده بودند کار بگیرند، و بکلی این رقیب مدهش خود را از بین بردارند.

فتح خان فرزند سردار پاینده خان مرد قوی و هوشیار و شخصیت نافذ و برجسته‌ای بود، که در قبایل درانی ار فراه تا قندهار یگانه مرد میدان و سیاست شمرده می شد. و در مقابلش وزیر و مدار الهام سلطنت، رحمت الله خان نه قبیله داشت نه نمود و وجاهت ملی.

زمامداران زرنگ انگلیسی این رقیب نیرومند و هوشیار شاه زمان را می شناختند، که با حالت رنجیده و آشفته از مملکت برآمده و در خاک ایران پناه بسته بود. بنا بران موقعی فراهم آوردند، که فتح خان با شهزاده محمود ولد صبیح حاکم جمال خان که در حبالة نکاح تیمورشاه بود (یعنی با عمه زاده خود) از خاک ایران برآمده، از راه سیستان و فراه داخل افغانستان شدند.

ایشان بمدد قبایل بارکزائی که از خط سرحد ایران تا قندهار افتاده اند، سیستان و فراه و قندهار را بگرفتند. و بعد از تجهیز قوای نیرومند بقیادت فتح خان بسوی کابل حرکت کردند. شاه زمان که در

پشاور بقصد حمله هند لشکر می آراست، از شنیدن این خبر بکابل آمد، و بدفع برادر و فتح خان از غزنی گذشت. لشکر دو برادر در تازی بین غزنه و قندهار جنگ کردند، که در نتیجه زمان شاه شکست خورد و اسیر گردید، و بلا فاصله از حلیه بصر عاری گشت و در چشم او میل کشیدند. محمود برادرش آمد و بر تخت کابل نشست (۱۲۱۵ هـ ۱۸۰۰ م) و فتح خان را بلقب شاه دوست اشرف الوزراء وزیر و مدار المهمام تمام کشور گردانید و وزیر شاه زمان رحمت الله خان را بکشت. و ازینوقت بعد برادران بارکزائی مالک حقیقی افغانستان گشتند (۱۲۱۶ هـ ۱۸۰۱ م).
 باین حادثه جانکاه عظیم، رقیب خطرناک انگلیس در هند از بین رفت، و هم در افغانستان آتش خانه جنگی تا یک قرن دیگر افروخته شد، و کسی بفکر دیگری نیفتاد (۱).

جای السوس است که بین شاه زمان و برادران بارکزائی که عناصر فعال و دلاوری بودند، بسبب قتل سردار پاینده خان نفاق افتاد، ورنه اگر دربار شاهي این اشخاص کار آزموده و دلیر و متفقد را بدور خویش فراهم می آورد، یقیناً در مقاصد بزرگ خود کامیاب میشد.
 (راجع به عاقبت وزیر فتح خان: رک: تعلیق ۱۶)

(۱) سراج و سلطانی و افغانستان بعد از اسلام، و افغانستان

در قرن ۱۹ و غیره.

وزیر شیر محمد خان

فرزند اشرف الوزراء شاه ولی خان بامیزائی و پیر اعظم احمد شاه اندالی است. باین شخص از مشاهیر عصر سدوزائی و از اخلاف صالح برادر سدو بود، (رک: تعلیق ۳) که در سنه ۱۱۸۶ هـ بعد از جلوس تیمور شاه بامر وی ر دشت بکوا (بین قندهار و فراه) با شکرالله خان و دوست محمد خان عماد الدوله احمد شاهی بقتل رسید. زیرا دختر شاه ولی خان در نکاح مهزاده سلیمان فرزند احمد شاه بود، و شاه ولی خان میخواست داماد خود را بتخت شاهی نشاند.

حافظ شیر محمد خان بعد از قتل پدر، نزد نصیر خان بلوچ در قلات پناهنده شد، ولی پس از چندی به قندهار رفته و در دهله شمال قندهار بر حایداد پدری خود سکونت کرد، و با دربار و امور رسمی ربطی نداشت. چون در سنه ۱۲۰۷ هـ شاه زمان بعد از مرگ پدرش تیمور شاه بر تخت مملکت افغانستان نشست، شیر محمد خان را به لقب «مختارالدوله» وزیر گردانید. وی در حوادث عصر شاه زمان و شجاع الملک دست قوی داشت و در سنده و کشمیر و خراسان و کابل کارهای بزرگ را انجام داد (۱).

در باره وزیر شیر محمد خان مورخ معاصرش امام الدین حسینی که «تاریخ حسینی» را در ۱۲۱۱ هـ از روی مشاهدات خود نوشت، در شرح

(۱) در متن این کتاب بارها ذکر وی آمده، و نیز رک:

سراج، سلطانی، تیمور شاه درانی، تاریخ حسینی (خطی)

تاریخ احمد شاهی منشی عبدالکریم.

حالِ امرا و ارکان دربار زمان شاهي چنين مي نويسد :

« اشرف الوزراء مختارالدوله حافظ شیر محمد خان بهادر پسر اشرف الوزراء شاه ولي خان بهادر باميزاني مرحوم ست. و در زمان حضرت تیمور شاه مغفور مبرور، بعد کشته شدن پدر خود با احوال غرباء در گوشه بسر مي برد. چون خاقان زمان بر سریر سلطنت جلوس فرمود، شیر محمد خان ممدوح را به خطاب «مختارالدوله» به اعلي رتبه وزارت سرفراز ساخته، سردار کل ایلات درانيه فرمودند.

او مردیست خدا ترس رعیت پرور خوش خلق شیرین گفتار سخی، مردم دور دست با وصف نادیدگی ثنا خوان او هستند. اما از سکر و حيله - الدنيا زور، لا یحصلها الا بالزور - عاریست. بنا بران در امور مالي و ملکی چندان دخل ندارد، در انیان بسیار پا و رجوع دارند. ولادار خان (وزیر رحمت الله خان مقتول ۱۳ ربیع الاول ۱۲۱۶ هـ) نیز بظاهر پیاس خاطرش میکوشد» (۱).

چون در سنه ۱۲۰۸ میر نصیر خان پادشاه بلوچ از جهان در گذشت و میر محمود خان پسر خورش پادشاه شد. میر بهرام خان ولد میر محبت خان با او مقابله آغاز نهاد، و سر زمین کچهی را بگرفت. میر محمود خان، محراب خان شهباني و اخوند ملا فتح محمد وزیر خود را بدربار شاه زمان براي استمداد فرستاد. درینوقت از حضور شاه زمان، اشرف الوزراء شیر محمد خان با دو هزار سوار بطرف بلوچستان فرستاده شد. و بعد از جنگ هاي متعدد میر بهرام خان را شکست داده و میر محمود خان را بر تخت قلات مستقر ساخت، و بعد ازان او را بحضور شاه زمان با خود آورد. دیگر از کارنامهاي شیر محمد خان سرکوبي سکه است در ۱۲۱۱ هـ

که شیخوپوره لاهور را از دست آن مردم گرفت و پنجاب را از ایشان پاک نمود (۱).

و نیز همین اشرف الوزراء در سنه ۱۲۱۲ هـ شهادت گان نادری عباس میرزا و نادر میرزا پسران شاهرخ میرزا نواده نادر شاه را که از جور آقا محمد خان قاجار بدربار افغانی پناه آورده بودند، واپس به مشهد برده و بر سریر حکومت خراسان نشاندند (۲).

چون پادشاهی افغانستان بعد از خانه جنگی های زیاد به شاه شجاع بن تیمور شاه رسید، وی در سنه ۱۲۲۲ هـ مختارالدوله را به حکومت کشمیر فرستاد. و بعد ازان پسر مختارالدوله عطا محمد خان را از کابل بدین کار گماشت و شیر محمد خان را بدربار شاهی خواست، اما وی از آمدن ابا ورزیده و بعد ازان با شهزاده قیصر فرزند شاه زمان همدست شده در پشاور شورش کرد. و چون شاه شجاع با لشکر خویش بدفع ایشان به پشاور آمد، مختارالدوله و برادرش حاجی میر احمد خان در جنگ کوت جعفر خان شمال پشاور کشته شدند (۳). این واقعه بتاريخ ۳ مارچ ۱۸۰۸ (۱۲۲۳ هـ) روی داده است.

اما تفصیل آمدن وزیر شیر محمد خان به سند و مقرری وی بکشمیر و کشته شدنش در فصل اول این کتاب ذکر شده بآن رجوع شود. الفنتون در کتاب سلطنت کابل ص ۵۸۷ راجع به شیر محمد خان و صفات او شرحی دارد که خواندنی است.

(۱) سراج ۱-۳۹، تاریخ بلوچستان ۲۰۲، تاریخ حسینی.

(۲) سراج ۱-۵۵، تاریخ حسینی خطی.

(۳) واقعات ۲۶، سراج ۱-۷۴.

میران تالپوری سندھ

تالپور یکی از قبایل قدیم بلوچ است، که در کوهستان سیاف اف معروف به دیره بیرک علاقه^۱ هژد بین دیره^۲ غازی خان و کچهی با قبایل نوتھانی و سزاری و جھکرائی و گدانی و شنبانی بلوچ سکونت داشتند. بعد از آنکه میر جاکر خان با همایون به هند رفت، قبایل بگتی بلوچ آمده و آن قبایل را از سیاف اف کشیدند که از انجمله تالپوران به سندھ رفته و در خدمت میران کلپوره که حکمرانان سندھ بودند، درآمدند (۱). در عهد حکومت میان غلام شاه کلپوره که وقایع سلطنتش در تعلیق ۳ آمده، میر بهرام تالپور بن نهداد خان از تالپوران شاهوئی یکی از امرای معتمد و مخلص دربار وی بود، که بقول^۳ میان غلام شاه در بین امرای دربار به حسن نیت و تدبیر و خلوص او شخصی نبود (۲). چون میان غلام شاه بتاريخ ۳ جمادی الاولی ۱۱۸۶ هـ در گذشت، و میان سرفراز خان فرزندش بعایش نشست، همین میر بهرام خان معتمد خاص وی بود. بعد از آنکه چند ماه پس ازین احمد شاه^۴ اندالی نیز در ماه^۵ رجب ۱۱۸۶ هـ در قندهار از جهان رفت، از دربار سندھ میر بهرام بطور سفیر خاص بدربار تیمور شاه، برای تعزیت به قندهار فرستاده شد و خلعت حکمرانی سندھ را با خطاب^۶ "حدا یار خان" از دربار قندهار برای میان سرفراز خان آورد (۳). اما بسعایت^۷ راحه لیکھی که از رجال^۸ بزرگ

(۱) تاریخ بلوچستان: هتورام ۱۰۰

(۲) تاریخ کلپوره و استقرار حکومت تالپران از عبدالمجید جوکیه

۹-۲ (خطی).

(۳) تاریخ سندھ: مهر ۱-۶۹۲.

دربار بود، بین بهرام و سرفراز بد بینی پدید آمد. و چون سرفراز خان دختر میر فتح خان تالپور را بزنی خواست، بهرام انکار کرد، و گفت: که در خاندان ما دختر دادن به اشخاص غیر خاندانی جایز نیست (۱). این اختلاف دربار با امرای تالپوری بعداً شکل عداوت گرفت، که انجام آن خیلی دردناک بود.

از همین خاندان تالپور پدر میر بهرام که میر شهداد خان نامداشت بدربار میر یار محمد خان کلهوره منزلی رفیع یافت، که قصبه شهدادپور بنام او ست و در ۲ رجب ۱۳۷۵ هـ وفات یافته و فرزند هوتک خان بن ککو خان بن شاهو خان بود.

میر بهرام - ر عصر خود سردار بزرگ بلوچ و مدار مهم دربار گشت. و در حین اختلاف محمد عطر خان و غلام شاه طرفدار جدی مؤخر الذکر بود.

اما راجه لیکھی که بقول میر عظیم تنوی:

به تزویر و مکر و فریب و فساد

در اول بنای خرابی نهاد (۲)

بعضور میان سرفراز خان بنای مفسدت نهاده بود، کار بهرام را بجائی رسانید، که سرفراز خان او را با پسرش میر صوبدار خان بکشت (ربیع الاول ۱۱۸۹ هـ) (۳).

میر سرفراز خان در قتل بهرام و پسرش خطای بزرگی را مرتکب شد، و بعد ازین واقعه بسبب شورش تالپوران، بنای سلطنتش متزلزل گشت. و فتح خان تالپور بن موسی خان در جنگ خدا آباد، سرفراز خان را

(۱) کتاب مذکور بحواله ریکارد رسمی حکومت بمبئی ص ۶۷۷.

(۲) فتح نامه ۶۰ (خطی).

(۳) فتح نامه ۶۶، تاریخ سندھ تلچ یک ۲-۱۶۷، تاریخ

کلهوره و استقرار تالپوران ۲۳ بعد.

شکست داده و اسیر گردانید و برادر کوچکش محمود خان را بجای او نشاند. چون درین اوقات میر بجار خان تالپور فرزند بهرام خان از سفر حج برگشت، و میر غلام نبی فرزند نور محمد کلهوره بر مسند حکمرانی سنده نشست، تمام بزرگان تالپوری نا میر بحار خان متفق گشته و هم رکوت را بگرفتند. میر غلام نبی به تحریک لیکهی مدار المهام خود برو حمله برد، و در لانیاری مربوط شهادت پور با هم جنگ کردند، که درین پیکار میر غلام نبی از دست لیکهی کشته شد و لیکهی گریخت (۱۱۹۰هـ).

بعد از غلام نبی برادرش عبدالنبی که شخص سفاکی بود بر مسندش نشست. و میر بحار نیز حکومت او را شاحب و در اکثر پیکارهای عصر عبدالنبی حصه گرفت. و چون تیمور شاه ابدالی در سنه ۱۱۹۳هـ به سنده آمد، میر بحار با او صلح کرد، و مصارف لشکر کشی و مالیات را قبول نمود، و تیمور به عبدالنبی لقب "معمدالدوله شاه نواز خان فیروز جنگ" داد (۱).

میر بحار در تنظیم امور حکمت با کمال تدبیر و دور اندیشی کوشید. ولی بزودی در ۱۱۹۴هـ به اثر دسایس داخلی دربار و برخی از تحریکات خود خواهان دیگر کشته شد. و میر عبدالله خان فرزندش را بجای وی به سرداری تالپوران برگزیدند. چون درین موقع میر عبدالنبی کلهوره هم از بین گریخت، میر عبدالله، میان محمد صادق از اخلاف محمد اسلام خان و یار محمد خان کلهوره را به تخت امارت نشاند، و خود به اداره امور کشور و جنگ های متوالی مشغول گشت، و با کمال ارمی و همدردی به پرورش مردم پرداخت، و بدفع فتح خان تالپور و مدد خان افغان کوشید، تا که در آخر میر عبدالله و فتح خان هر دو از طرف میر عبدالنبی

(۱) فتح نامه ۷۷ پیعد، فرئر نامه ۲۲ پیعد، تاریخ کلهوره و

استقرار تالپوران ۳۹ پیعد.

کلهوزه کشته شدند ۱۱۹۶ هـ (۱).

میر عبدالنبي با این اقدام ناروای خود در سنده آتش فتنه و نزاع انگیزت، و سرداران تالپوري بعزم انتقام شمشیر کشیدند، و میر فتح علي خان تالپور برادر زادهٔ بجار خان بعد از فتح هالانی در سنده ۱۱۹۶ هـ عبدالنبي را شکست داده، زمام امور حکومت را بکف گرفت، و در سنده ۱۱۹۸ هـ حیدرآباد را هم فتح کرد. و قمرالدین خان را از طرف خود بسفارت دربار کابل فرستاد. و در سنده ۱۲۰۴ هـ بر احمد خان نور زئی افغانی غالب آمد و چون در سنده ۱۲۲۰ هـ (۱۸۰۵ء) میان عبدالنبي در عین ناکامی در راجن پور مرد، و در افغانستان هم بعد از وفات تیمور شاه خانه جنگی افتاد، بنا بران میر فتح خان تالپور بلا منازع حکمدار سنده گردید. و سلطنت دودمان کلهوزه با مرگ عبدالنبي به خاندان تالپوري انتقال یافت (۲).

اینک شجره حکمرانان تالپوري را برای تکمیل معلومات متن کتاب حاضر در ذیل می آوریم:

(۱) تاریخ سنده مهر ۲-۸۲۲ بعد بحواله کتب فوق.

(۲) تاریخ سنده: مهر ۲-۸۲۰ بعد بحواله کتب مذکور.

میر واعظ

خاندان میر واعظ در عصر سدو زائی و آغاز امارت محمد زائی در کابل شهرت بسزائی داشت که از سادات معروف و مورد اعتقاد و احترام اهالی و از اولاد میر سیف الدین ولی بودند، چنانچه غلامی کوهستانی در جنگنامه (ص ۲۴) گوید:

ز اولاد میر سیف الدین ولی سید هست و هم اصل و نسلش جلی
این میر واعظ که درین کتاب ذکرش در وقایع ابتدای جلوس
شاه شجاع می آید، سید احمد نام داشت که لقب خاندانی وی «میر واعظ»
بود. در تسنن تعصب داشت و مخالف شیعه بود، در مسجد جامع بزرگ
پل خشتی کابل امامت میکرد.

سید احمد با مختارالدوله وزیر شیر محمد خان رابطه نزدیکی
داشت، و چون وزیر مذکور میخواست شهزاده شجاع الملک را بجای
شاه محمود بن تیمور شاه به تخت سلطنت نشاند، بنا بران سید احمد نیز
در راه خلع شاه محمود همکاری میکرد.

در سنه ۱۲۱۹ هـ در شهر کابل بین اهل تشیع و سنیان نزاع افتاد.
و میر واعظ سید احمد در مسجد پل خشتی فتوای قتل عام شیعیان را
داد. مردم جاهل در چند اول بر مسکن شیعیان ریختند، و بازار کشت
و خون گرم شد. شیر محمد خان با سردار احمد خان نور زائی از حضور
شاه محمود بدفع این فتنه گماشته شدند، ولی ایشان ناپره فتنه را تیز تر
کردند (۵ جون ۱۲۸۰ هـ). چون شاه محمود درین مورد از شیعیان طرفداری
نمود، بنا بران مردم کابل بلوای عام کرده، و شاه محمود را زلدانی

و بجایش شاه شجاع الملک را بتخت کابل نشاندند، که درین وقایع سید احمد میر واعظ نیز دستی قوی داشت (۱) (۱۸۰۴ تا ۱۸۱۹).
 طوریکه در کتاب حاضر بنظر می آید، چون سید احمد مذکور بعد ازین وقایع به حدود ۱۲۲۵ هـ در کابل بپست متعصبان کشته شد بجایش پسر وی میر معصوم معروف به حافظ جی نشسته باشد، زیرا چون در اوایل اگست ۱۸۳۹ هـ اواخر جمادی الاولی ۱۲۵۵ هـ لشکریان انگلیس با شاه شجاع به حدود کابل رسیدند، همین میر معصوم حافظ جی به طرفداری شاه شجاع شورش کرد، و در کوهستان شمال کابل بر سردار شهر علی خان حاکم آنجا حمله نمود، و او را در چاریکار محاصره داشت، که ازین رو، وضع دفاعی امیر دوست محمد خان در کابل آشفته تر گشته و مجبور به تخلیه کابل و فرار گردید (۲). درین شورش کوهستانیان یقیناً دست اجنبی کار میکرد، و طوریکه موهن لال تصریح کرده غلام محمد خان پوهلزانی ۴۰ هزار روبیه را بوسیله "پوکر صراف" کابل از انگلیس گرفته و به همدستی خواجه خانجی ساکن عاشقان و عارفان شهر کابل و خان شیرین خان چندا ولی، مقدمات این شورش را در کوهستان چیدند، که امیر دوست محمد خان بلافاصله کابل را به انگلیس گذاشته، و خودش بطرف دره اونی هنلوکس گریخت (۳).
 اما ظاهر است که مردم کوهستان طرفدار سلطه انگلیس نبوده،

(۱) سراج ۱-۶۶ بعد، تاریخ سیاسی افغانستان ص ۷۶،

افغانستان در قرن ۱۹ ص ۱۲، عروج بارکزائیان

ص ۳۶، تاریخ افغان از فریر ۸۸، سلطنت کابل ۱۳۳،

واقعات شاه شجاع ۹.

(۲) سراج ۱-۱۵۲.

(۳) حیات امیر دوست محمد خان از موهن لال ۲-۲۷۴ بعد.

و امید داشتند که شاه شجاع بعد از فتح کابل به آزادی حکم خواهد راند، و اسیر دست اجنبی نخواهد بود، چنانچه بقول محمد غلام "غلامی" ولد ملا تیمور شاه سراینده "مشوی حماسی" "جنگ نامه" سران کوهستان از قبیل میر مسجدي خان مجاهد معروف و علي خان و محمد شاه خان بابکر خیل و غیره درینوقت بمنزل حافظ حی مذکور فراهم آمدند، و او را بحضور شاه شجاع فرستادند، ولی شاه چون اختیاری نداشت، و بکلی آله دست سران لشکر انگلیسی و مکناتن سفیر و اختیار دار امور انگلیسی بود، اظهار یأس نمود، و بنا برین سران کوهستان بعد ازین برخلاف انگلیس اعلان جهاد دادند. اما همین میر معصوم حافظ حی با شاه شجاع روابط دوستانه داشت و تا مرگ خویش بر همس رویه باقی ماند، و غالباً در حدود ۱۲۵۶ هـ در استالاف مسکن خویش از جهان رفته است. اینک ایاتی که در جنگنامه "غلامی" کوهستانی درین باره وارد است:

چو شد نور خور از جهان نا پدید صف آرای^۱ انجم صف اندر کشید
بگردید "حافظ جی" میزبان بی طعمه^۲ شام نام آوران
پس از عذر مهمان مر آن نیکخواه بگردید آنگاه روان سوې شاه (۱)
دران شب بشد جانب شهر یار نوازدش آن شاه والا تبار
ببوسید آن لحظه شه را زمین که ای باد چرخت بزیز نگین!
بزرگان ملک کهستان دیار رسیدند در خدمت شهر یار
بماوای این بنده جا کرده اند بلطف تو امید ها کرده اند
اگر امر باشد ز شاه جهان که در خدمت آیند نام آوران
چو بشنید شاه این سخن سر بسر بدو گفت: کای مرد صاحب هنرا
تودانی که در کف مرا کام نیست ازین پادشاهی بجز نام نیست
اگر نامداران درین بارگاه بیایند خورسند و دل نیکخواه

بگیرند این قوم ناپاک دین (۱) مرا سر یلان را هم از روی کین
نیایند زین پس درین بارگاه اگر چند من خوانم ای نیکخواه!
کنند هر یکی چاره کار خویش بکوشند در فکر تیمار خویش
ببینم که از دورِ دورانِ دون

ز اندوه و راحت چه آید برون؟^۲

چو "حافظ جی" این نکته از شه شنت بیامد بر نامداران بگفت
همیگفت هر یک که تدبیر چیست؟ بدین خواب آشفته، تعبیر چیست؟ (۲)
چون مردم از شاه شجاع نومید گشتند، بنا بران در مجلس مشوره
ملی قراردادند، که با لشکر متجاوزان انگلیس جهاد نمایند، "غلامی" گوید:
همیگفت آن مسحدی ... ابا "عبد خالق" که ای هوشمند!
چو بر شه نبا شد سر گیر و دار چرا تن به یهوده سازیم خوار؟
کزین بعد بر قوم نصرانیان بکوشیم فی الجمله اندر زیان
که این اهل کفر است و ما اهل دین نبینیم شان، دیگر الا^۳ بکین
بمیریم یا کشته سازیم شان بخون غم آغشته سازیم شان
بجز این سخن هیچ دیگر مباد
ستانیم سر، یا رود سر بباد (۳)

باین طور ملتون کوهستان شمال کابل اعلان جهاد دادند، و با
شرحیکه درین کتاب آمده تا دم آخر با انگلیس جنگیدند.
در همین اوقات برنس هیتی را بریاست داکتر ژرارد و جوزف ولب
برای انکشاف صفحات شمالی کابل فرستاد، این وفد صفحات هندوکش
را ملاحظه کرده و تا بفلان و اشکمش و قندوز رفتند، و بی حین بازگشت

(۱) یعنی انگلیسیان.

(۲) جنگنامه طبع کابل ص ۱۹.

(۳) جنگنامه ص ۲۰.

در پنجشیر گیر آمده، و نتوانستند بکابل رسند، بنا بران شاه شجاع، از میر معصوم حافظ جی خواهش کرد، تا هیئت مذکور را سالمًا بکابل برساند، حافظ جی با مریدان خود به پنجشیر رفت، و وفد مذکور را بحفاظت خویش بکابل رسانید. چون ازین کار فراغ یافت و بمسکن خویش باستالف آمد از جهان رفیع، "غلامی" گوید:

بدانگونه بگذشت (۱) از نو بهار	بسرحد پنجشیرش آمد گذار
گرفتند منزل دران جای باز	بدل کرد اندیشه های دراز
همین گفت کاین مردم پنجشیر	بحون ریختن همچو شیرند دلیر
مبادا که بر ما زیانی رسد	که بر خلق ازین داستانی رسد
بیاید کنون قاصد تیز گام	که بر شاه و پرنس رساند پیام
فرستند کسرا که نبودش بیم	ازین ملک ما را بر آرد سلیم
یکی قاصد تیز رو همچو باد	سوی شهر کابل قدم بر کشاد
چوشه این سخن را ازو بر شنید	دران انجمن هر طرف بنگرید
چنین گفت کای مردم هوشیار!	که باشد درین شهر زیبای کار؟
که در ملک پنجشیر "رو آورد	روان "داکتر" را فرو آورد!
یکی گفت کس را نباشد محال	بحز "بر نابای" (۲) صاحب کمال
که آن مردمان خود مریدند ورا	چو جان در بدن پروریدند ورا
چوشه این سخن را ازو کرد گوش	طلب کرد یک مرد با رای و هوش
بدو گفت کای عاقل هوشیار!	برو جانب میر والا تبار
بگویش که ای عارف کاردان!	ترا در سلوک حقیقت مکان!
چه باشد اگر سر بر افرازیم	ز لطف گرانمایه بنوازیم
شوی سوی پنجشیر تشریف گر	که آنجا بود منتظر "داکتر"

(۱) مقصد همان دکتر رئیس وفد انگلیسی است.

(۲) مقصد همان میر واعظ میر معصوم است.

چنین گفت آن شاه نیک اختران بشد جانبِ میر، قاصدِ روان
 بدو گفت پیغام شد هر چه بود بگفتا که فرمان برآیدم زود
 و زانجا کمر بست آن نیکبخت به خیلِ مریدان کشیدند رخت
 بهر جا که میشد گذر های او ببوسید مردم کف های او
 چنان تا رسیدند در پنجشیر و زان پس دل "داکتر" شد دلیر
 برفتند آن مردم دلپذیر بیاورد او را بنزدیکِ میر
 و زانجا سوی شهر کابل خرام
 بکردند و در ره نهادند گام

ز بد کینه چرخ زنگار تن تب آمد مرآن میر را در بدن
 دوا هر چه دادی ورا "داکتر" بجان حزینش نشد کارگر
 چو استالف آمد بماوای خویش به خیل و درو منزل و جای خویش
 کوفت چند روزی بدینگونه بود رخ آفتابش به زردی نمود
 بدگر الا! الله زبان برکشاد بفرمان حق آفرمان جان بداد (۱)
 همین میر معصوم مرد دانشمندی بود، بزبان فارسی شعر میگفت و
 "واعظ" تغلص میکرد. بزبان فارسی دیوان اشعار دارد، و رسایل متفرقه
 در تصوف نگاشته که یکی ازان طبع نشده (۲). و اینک ما دو غزل او
 را از یک کتابچه خطی نقل میکنیم، که یک غزلش از طرف قاضی
 علی محمد تتوی شاعر معاصرش در سنده استقبال شده.

خوانندگان محترم اکنون شخصیتِ سیاسی و عرفانی و ادبی این
 مرد معروف را با کار های او در نظر گرفته خود قضاوت کرده میتوانند،
 که چگونه بر دربار شاهی تا حلقهای عامه مردم نفوذ و تسلط داشت؟
 و چگونه به امداد اهل سلطه و اقتدار می رسید؟ و چگونه دو پادشاه

(۱) جنگنامه "غلامی" کوهستانی ۴-۲۵.

(۲) دائرة المعارف افغانستان ۳-۵۸۹.

افغانی شاه محمود و امیر دوست محمد خان بلمست همین خانواده^۱ میر واعظ
از تخت شدایی فرو افتادند ؟

غزل میر واعظ کابلی

دیده^۲ یعقوب جان را روشن از رویش کنید
حسن یوسف را فدای^۳ قدر دلجویش کنید
دل همی خواهد که من در کوی^۴ جانان سر دم
مدفنم ای دوستان الله سر کوی^۵ش کنید
آب کوثر از شما در وقت مردن زینهار
در گلوی^۶ خشک من یکقطره از حوی^۷ش کنید
وقت مردن روی هر کس جانب بطحا کند
من نهید طیبه ام روی^۸ مرا سوی^۹ش کنید
همچو مجنونم جنونم در فغان آورده است
عاقلان در گردنم زنجیر کسوی^{۱۰}ش کنید
گر نگاه خواحه^{۱۱} کر^{۱۲} و بیان افتد بمن
جان^{۱۳} "واعظ" صدقه^{۱۴} چشمان آ هویش کنید
شاخ طوبی^{۱۵} را خرام قدر^{۱۶} داجوی^{۱۷} تو نیست
بلبل این باغ را لعل^{۱۸} سخنگوی^{۱۹} تو نیست
نسبتی خورشید را با روی^{۲۰} نیکوی^{۲۱} تو نیست
ماه^{۲۲} نو را زینتی چون طاق^{۲۳} ابروی^{۲۴} تو نیست
بیچ و تاب^{۲۵} سنبل^{۲۶} فردوس را هم دیده ام
همچو چین^{۲۷} حلقهای^{۲۸} موی^{۲۹} کسوی^{۳۰} تو نیست
سلسیل^{۳۱} جنت فردوس را هم دیده ام
در مذاق^{۳۲} عاشقان آب^{۳۳} لب جوی^{۳۴} تو نیست

ایکه میگوئی چه داری آرزو در دل بگو
 آرزوی در دلم جز دیدن روی تو نیست
 این همه دیوانگی ها در دلم از بهر چیست؟
 در مشام جان من یک شمه از بوی تو نیست
 از طیب شوق پرسیدم علاج درد دل
 گفت جز عناب آن لب، هیچ داروی تو نیست
 رحمت للعالمینا بر مراد ما بین
 چشم امید جهان بالله که جز سوی تو نیست
 عاشقان را نا امید از دیدن رویت مکن
 دست را بر سینه سایل زدن خوی تو نیست
 مقصد اقصای حجاج است بستان حرم
 قصد واعظ جز طواف کعبه کوی تو نیست
 غزل قاضی علی محمد فقیر تتوی
 زینتی فردوس را چون گلشن کوی تو نیست
 رونقی گلهای جنت را بجز بوی تو نیست
 گرچه بر چرخ چهارم می نشیند آفتاب
 در حقیقت ذره ای از حسن دلجوی تو نیست
 پای بند عقل میدانیم گیسوی تو هست
 پای گیری چون کند زلف هندوی تو نیست
 خاک پایت طوطیای چشمهای حور عین
 روشنی چشم جز خاک سر کوی تو نیست
 نسبت چشمت با هوی ختن چون میکنند؟
 هیچ چشمی را خمار چشم جادوی تو نیست

پایگاه قابه قوسین است منزل گاهِ تو
 هیچکس را هسری با زورِ بازوی تو نیست
 لال می ماند زیانِ عقل در تعریفِ تو
 هیچ عقلی را خبر از مدحِ یک موی تو نیست
 قطع باد آن سرکه در وی نیست سودایِ رخت
 تیره آن دل کاندرو سودا و هاهوی تو نیست
 کور باد آن دیده کز مهت نریزد خونِ دل
 لال بادا آن زبانی کو ثنا گوئی تو نیست
 بی رخت هرگز نمی بیند "فقیری" در جهان
 آرزو بس جز نگه در طاقِ ابروی تو نیست
 این غزل اندر جوابِ میر واعظ آنکه گفت
 "شاخ طوبی را خرامِ قد" دلجوی تو نیست

وزیر اکرم خان امین‌الملک با میزنی پوپلزنی

وزیر محمد اکرم خان ملقب به امین‌الملک فرزند حاجی کریم داد خان پوپلزنی بامیزنی عرض بهگی دربار احمد شاهي است که بعد از فوت نور محمد خان بانژی امین‌الملک ناین رتبه رسید، و ناظم دقائر مالیات بود و سجع مهرش چنین بود (دارد امید سفاع محمد اکرم) (۱).

این امین‌الملک در عصر شاه محمود و شاه شجاع نیز برتبه وزارت و امین‌الملکی باقی ماند، حاندان وی از طرفداران جدی اعلیحضرت شاه زمان بود، چون در سنه ۱۲۱۱ هـ شهزاده محمود برادر زمان شاه در هرات شورش کرد، زمان خان برادر امین‌الملک ارین فتنه به حضور شاه اطلاع داد و بعداً عطا محمد خان سرکرده لشکر محمود را بکشت که علی پرا کنندگی آن لشکر و شکست محمود کردند (۲).

بعد ازین ما در سنه ۱۲۱۲ هـ نیز همین زمان خان و برادرش محمد اکرم خان را در هرات می یابیم، که بتدبیر ایشان شهزاده محمود هرات را ترک گفته، و به سوی بخارا می گریزد، و چون شاه زمان به هرات وارد می شود، این هر دو برادر را در ازای همین خدمت نوازش مینماید (۳).

چنین بنظر می آید که بعد از کوری شاه زمان، همین امین‌الملک بدربار شاه محمود هم راه داشت، زیرا در سنه ۱۲۱۶ هـ چون شهزاده

(۱) تیمور شاه درانی ص - ۱۲۵ .

(۲) سراج ۱-۵۳ بعد .

(۳) سراج ۱-۵۸ .

شجاع‌الملک از پشاور برخاسته و شورش کرد، وی با شصت سوار برکاب شهزاده شجاع پیوست (۱) و چون شاه شجاع در سه ۱۲۱۹ هـ بر تخت شاهی نشست، بهمین لقب "امین‌الملکی" وزیر وی بود، و در لشکر کشی که شاه شجاع از کابل و غزنی بدفع شهزاده کامران میکرد، امین‌الملک و غفور خان پوپلزئی پنج هزار سوار شاهی را در منزل قره باغ قیادت میکردند، که کامران از مقابله آنها بفراغ گریخت، و بعد ازین "امین‌الملک" از شاه شجاع التماس عفو وزیر فتح خان نازک‌زئی را نمود، که درین باره خود ساه شجاع می‌نویسد :

"از آنجا که پاس خاطر "امین‌الملک" و خدمت‌های او بغایت منظور نظر سعادت ظهور سدگان ما ود، بنا بروفور التماس او، عفو تقصیرات فتح خان نموده امین‌الملک برای عرصه چند روز شرف ترحیم حاصل نموده، تا مبرده را با ستیلام عتبه خاقانی مشرف گردانید .. " (۲).

چون امین‌الملک در حضور شاه شجاع قرت تمام یافت، حافظ سیر محمد خان مختارالدوله (رک: تعلیق. ۱)، بروحسد برد، و از اطاعت ساه شجاع سرکشید، تا که همدرین راه در جنگی شمال پشاور کشته شد، و درین جنگ نیز امین‌الملک در رکاب شجاع‌الملک می‌جنگید (۳).

چون در سه ۱۲۲۳ هـ شاه شجاع از پشاور دوازده هزار سوار را با شهزاده منصور فرزند خود به کشمیر می‌فرستاد، سرکردگان این لشکر نیز امین‌الملک و سردار مدد خان اسحق‌رئی بودند و در همین وقت وقد اولین سیاسی دولت انگلیس به ریاست سترالفتسن در بالا حصار پشاور حضور شاه شجاع رسید، که امین‌الملک ازیشان پذیرائی کرده، و بعد

(۱) سراج ۱-۶۳.

(۲) واقعات ۲۳ و سراج ۱-۷۳.

(۳) واقعات ۲۴، سراج ۱-۷۳ (برای شرح واقعه رک: تعلیق. ۱).

از مذاکرات معاهده ۱۷ جون ۱۸۰۹ء دوم جمادی الاولی ۱۲۲۳ هـ با شاه عقد کردند و خود امین‌الملک به کشمیر روی نهاد، ولی درانج اختلافی بین اکرم و مدد افتاد، بنا بران کاری از پیش نبرده، واپس وارد پشاور شدند (۱).

درینوقت شاه محمود و وزیر فتح خان نازک‌زائی ارکابن تهیه لشکر دیده و بمقابل شاه شجاع برامید، لشکریان شجاع از جلال آباد حرکت کرده در منزل نمله باهم مقابل شدند، ولی مدد خان مذکور که قاید مغرزه چهار هزار سوار شاه بود، از روی بر تافته، و بر کابل شاه محمود پیوست، و امین‌الملک و غمخور خان با پحمصد سوار رکابی خویش د مقابل لشکر محمود و فتح خان ماندند. "امین‌الملک" درین جنگ به شمشیر وزیر فتح خان بقتل رسید، و غفور خان نه رنده دستگیر شد بود، نیز کشته گردید، و شاه شجاع شکست خورده به پشاور گریخت. این بود عاقبت المناک وزیر محمد اکرم خان امین‌الملک، که در سن ۱۲۲۳ هـ کشته شد و شاه شجاع او را "نمک حلال صداقت و فدویم آهنک" خوانده است (۲).

"امین‌الملک" فرزندی بنام سردار عبدالسلام خان داشت، که به شاه شجاع تا آخر حیاتش همراه بود، چون بعد از صفر ۱۲۵۸ هـ و قتل شاه شجاع فرزندش فتح جنگ در کابل بر تاج شاهی نشالده شد، و از رکاب فتح جنگ روی بر تافته و با سواران خود به نواب محمد زمان خان بارک‌زئی قاید قوای کابل پیوست، و علت شکست قوای فتح جنگ گردید (۳).

(۱) واقعات ۲۹، سراج ۱-۷۷.

(۲) واقعات ۳۳، سراج ۱-۸۰.

(۳) سراج ۱-۱۸۳.

ناگفته نماند که مؤلف این کتاب آمدن وزیر اکرم خان را به شاه شجاع در سنه (۱۲۲۵هـ) در شکارپور ذکر کرده است (رک: فصل اول در بیان فواختن کوس سلطان الخ ...) ولی این روایت محل تأمل است، زیرا امین الملک مذکور در حکم نامه حدود ۱۲۲۴هـ طوری که گذشت کشته شده بود، و نقول فیض محمد سمر ساه شجاع به سده در سنه ۱۲۲۱هـ واقع گشته، که عید قربان همین سال را در دیره غازیخان گذرانیده بود (۱) و شاه شجاع در واقعات بگانشه خودش شرحی ازین سمر نداده است.

نواب ولی محمد خان لغاری

این شخص یکی از نوایغ سیاسی و اداری عصر خود است که در سر زمین سنده همچون او مردی دانشمند و جنگجو و سیاست مدار و مدبر کم گذشته است.

لغاری قبیله ایست از بلوچ، که در سند علیا تا حوالی دیره جات سکونت داشتند، و در تاریخ سنده و پنجاب نامی دارند.

پدرش نواب غلام محمد خان لغاری یکی از درباریان میر بهرام خان جد عالی تالپوران سنده بود، و نیز پدریار میان سرفراز خان کلهوره جاگهای داشت، و نا میر بهرام خان مذکور یکجا کشته شد (ربیع الاول ۱۱۸۹ هـ = مئی ۱۷۷۵ ع). (۱). پسرش ولی محمد خان پدریار میر فتح علی خان تالپور پیوس، و در خنگ هالانی که با میان عبدالحی خان حکمران واپسین کلهوره روی داد، (۱۱۹۶ هـ) ولی محمد خان مردانگیها نمود، چون در نتیجه میر فتح علی خان فاتح آمد، او از مقر بان خاص دربار و مدار المهار امور سنده گشت، چنانچه کارنامه‌های او در شکارپور نا امرای بارکزائی و باز کشیدن شاه شجاع از شکارپور و غیره درین کتاب به تفصیل مذکور است. گویا وی در عهد تالپوران، یگانه مرد کار و اداره و تدبیر و سیاست امور ملکی و لشکری بود.

نواب ولی محمد خان ز مام اداره یک حصه مهم حکومت تالپوران (چاندوکه) هم در دست داشت و قصبه تندو ولی محمد نزدیک حیدرآباد بام اوست. طوریکه درین کتاب در شرح وفاتش آمده، بعد از درگذشت

وي رخنه' نفاي درخاندان تالپوريان افتاد، و نظم و نسق اسور ملکی و لشکري برهم گردید .

پولين J. Pollen معاون کمشنر سند در کتاب تاريخ مثلاً کي در سنده شرح مفتحي درباره' اين خاندان نوشته که مهمات آن درينجا آورده مي شود: لغاری قبیله ايسب از شعبه' رند بلوچ، که بقول ميحر گولدسمت يکي از اجداد سان مير چاکر ايشان را بسبب چوکيني لباس بدین نام خوانده بود، و ليچ آنرا لاغر و بعيف معني کرده است. مسکن اولين ايشان در چوتې نردیک ديره' غازيخان بود، که تا حدود ۱۸۴۰ء دو نفر سرداران لغاری جمال خان و جلال خان هنوز درانجا ساکن بودند از شعبهاي لغاری حد قبیله' ذیل داراي حاکميراند: بزدار، علياني، برهمي، عيسايي، کچهائي، که بزدار بمعني دارندگان رندهاي پُزانده، و در زمان قدیم مانک علياني سردار تمام اين قبایل بود، و بعد از و برادرش محمد خان بجایش نشست، که پسرش احمد علي يکي از کارداران حکومت برطانيه گشت .

برنس در کتاب "دربار سنده" مي نويسد: که ولي محمد خان و سيد اسماعيل شاه دو نفر و زراي بزرگ اميران سنده اند، و خود اميران ولي محمد را وزير خطاب کنند، و قواي بلوحي که يکانه تکیه گاه اميران اند، به وي تعلق دارد، و در تمام اسور مشير خاص حکومت است، سنش به (۷۰) سالگي ميرسد، اما احمد خان پسر جوان سی ساله اش ازین همه صفات تهی است، و لياقتي ندارد نواب داراي قريحه' عالي شهرست، و اشعار عالمانه دارد، و نويسنده' زبردست فارسی است که در طب نیز کتبي را نوشته، و يکي از دانشمندان اين عصر در سنده بشمار مي آید، و کتابي را در طب بنام مير مراد علي خان شهزاده سنده اهدا کرده است. ولي محمد خان در سنه ۱۸۴۳ء غفلتاً بر شکارپور حمله آورده و تصرف کرد، و حصار نوشهرو ابرو را بنا نهاد، وي در بين مردم محبوب

و با امیران سخت وفادار بود، و در کمال عزت و احترام سال ۱۸۳۲ هـ از جهان رفت (۱).

اکنون باید به صفات ادبی و علمی این شخص بزرگ نیز متوجه شد، وی در شعر فارسی «ولی» تخلص داشت، و دیوان اشعار و مثنوی هیر و رانجا و کتابی در طب بنام «معالجای امراض» پیادگار گذاشته است.

بقول دکتر سدا رنگانی نواب دیوان اشعار خود را در سنه ۱۲۲۲ هـ (۱۸۰۷) ترتیب داد (۲). اما مثنوی هیر و رانجا و دو ساقی نامه را بعد از ۱۲۲۷ هـ (۱۸۱۲) سرود. انیک سه بیت از یک غزل او:

دربای غصه را بن و پایان پدید نیست
کار زمانه را سرو سامان پدید نیست
بیش از هزار تیرِ حفا بردل منسب
پنهان چنان که یک سرِ پیکان پدید نیست
گفتم که جان ر حادثه بردیم بر کنار
چند ای عم دل است که خود جان پدید نیست

ولی مثنوی هیر و رانجا که داستان غرامی سر زمین سنده است، بزبان فارسی سروده، که از نظر فن درجه متوسط دارد، و همه اشعار آن عالی نیست (۳) و بیک مناجات چنین آغاز می شود:

یا الهی ببخش ایمانم از کرم در گذر ز عصیانم
معصیت کیش را گناه ببخش بنده خویش را گناه ببخش
بعد ازین منقبت چهار یار واثمه اهل بیت، و مدح میر کرم علی خان

(۱) تاریخ ملاکی در سنده ۲۰۱-۲ بعد.

(۲) شعری فارسی در سند (انگلیسی).

(۳) مقدمه مثنویات هیر و رانجا ص ۷۸ طبع کراچی.

و میر مراد علی خان و میر محمد می آید، و بذکر لشکر کشی شاه محمود سدوزائی می پردازد، چون باصل داستان هیر و رانجا میر سد در وصف پنجاب گوید:

خانۀ حسن خلد را باب است	ریش کشمیر ملک پنجاب است
سر کشیده چو کوثر رضوان	هر طرف نهر های آب روان
حسن آن کشور است هوش رها	طرفه آن شهر راست آب و هوا
در خرامش چو کبک از هر سو	گلعداران و گلر خان، گلرو
کس ندیده بدور شمس و قمر	حسن آن بهوشان موی کمر
مهرگون مهر خان آن شهر است	خسرو عشق اند راں شهر است
فا توان برد، با توان سازد	عشق هر پر را حواں سازد
کرسی و عرش زیر پر دارد	عشق از لا مکان خبر دارد
طالب آب و نان نمی باشد	عشق را جسم و جان نمی باند
عشق در نور پاکِ رحمن است	مبدع عشق نور یزدان است
بر سر تختِ دل چو سُلطانست (۱)	عشق آرایش دل و جانست

الخ ...

در تکمله مقالات الشعراء ابراهیم خلیل تتوی و حواشی آن از جناب سید حسام الدین راشدی معلومات خوبی درباره برخی از رجال شاعر و فاضل این دود مان فراهم آمده، که ما در سطور ذیل آنرا تلخیص میکنیم، و خوانندگان محترم تفصیل آنرا در خود همان کتاب (طبع الحمن ادبی سندهی - تراخی) خوانده می توانند:

۱- غلام محمد خان "نگار" بدر نواب ولی محمد خان یک دیوان و یک مثنوی دارد، وی در عهد کلهوهره از دست عبدالنبی والی سنده در سنه ۱۱۸۹ هـ (اصل ۱۷۹۸؟) کشته شد (۲).

(۱) مثنویات هیر و رانجا ص ۲۱۸.

(۲) تکمله ص ۵۵ حواشی سید راسدی.

۲- ولی محمد خاذا، لغاري امير کبير بن علام محمد خان "نگار" تولدش ۱۱۶۵هـ و وفاتش ذی‌عده ۱۲۴۷هـ است که مزارش در بين شهر حيدرآباد و مقابر نالپوران موجود است. در عهد تالپوران کارهاي مهم انجام داد، و حکمران سده عليا از سيوان تا حېکب آباد بود، در ساس و حکومت و رزم آرائي نامي کشيد، در طب و شعر و ديگر علوم سر مهارت داشت، آثار علمي وی:

اول: ديوان ولي فارسي که نايب آعار و درسنه ۱۲۴۲هـ تکميل شده:

الهي جوهر آرا سار شمسير ربانم را
حوخورسيد درخشان کن در نظم بيانم را

دوم: نره‌الابدان: در طب و معرّيات خود وي.

سوم: دوساقي نامه فارسي.

چهارم: موعظت نامه در اخلاق که ابراهيم خليل آنرا "حرد نامه"

ناميده است.

پنجم: مشوي هير و رانجا: داراي ۲۰۶۰ بيت فارسي، که برونق مثنويات هير و رانجا احمد يار خان يکتا (متوفي ۱۱۴۷هـ) و مير عظيم (۱۲۱۴هـ) و ضياء‌الدين ضيا (۱۲۱۵هـ) و آزاد محکم مير مراد علي خان تالپور سروده است، وي گويد:

کرد فرمان سه مراد علي با رشاد صحيح و حکم جلي
که بکن تازه قصه رانجهن صفت هير کن چو مه روشن
پيشتر نيز شاعران گفتند گوهر نظم در سخن سفتند

در اشعار ولي چه در مثنوي چه در غزل وغيره، ايات خوب و بد بطر مي آيد، برخي از اشعارش نهايت سليس و روان و جالب است، اما در برخي شکستگيها و تعقيد و ابهام نيز موجود است، که دران شايد تصحيحاف

تعلیقات

کاتبان سندهی که بزبان فارسی آشنا نبودند، نیز دخیل باشد.
 روی هم رفته چنین اشعار و آثار علمی و ادبی، از شخصی که عمرش
 در گیر و دار و حرب و ضرب ریاست و اداره و حمله و دفاع گذشته
 بجای خود مفتهم است. ایک نمونه غزل وی:
 آهوی چشم ترا شیر ژبان میداند
 نوکِ مرگان ترا، تیر کمان میداند
 از خمار می چشم تو، همه باده کشان
 ساغر چشم ترا، پیر مغان میداند
 نخل بدان ریاض تو جو قمری بچش
 قدر رعنائی ترا، سرو چمان میداند
 مو شکافان خرد بیشه پر کار تمیز
 کمر چست ترا، موی میان میداند
 آهوان ختن و طره کشایان خطا
 رلف مشکین ترا، دام جهان میداند
 من چرا از نظر نرخی تو شورې فکرم
 نرگس مست برا، باده کشان میداند
 طوطی هسته دهان تو خموشی دارد
 غمزه و ناز برا، نطق زبان میداند
 خوبرویان خطا و حتی و چس و چگل
 لب یاقوب ترا، قوت روان میداند
 راز طبع تو، نهان چند مانند ز "ولی"
 رانکه فکر تو خردمند عیان میداند
 از ایباب خوب اوسب:
 آهوی چشم ترا صید نظر خواهم کرد
 دام تسخیر ترا آه سحر خواهم کرد

عقد برونِ بصرِ چرخِ چو تابان دیدم
 رشتهٔ گوهرِ دندانِ تو یادم آمد
 دوش صیادِ ییغند غزالی یغذنگ
 ناوکِ غمزهٔ مژگانِ تو یادم آمد

زهی دولت که یاری دیدم امشب بیاعِ دل، بهاری دیدم امشب
 ز بلبلِ نغمهٔ دلکش شنیدم گلی بر شاخساری دیدم امشب
 دلِ عشاق، حاکِ درگوش شد بکویِ او غباری دیدم امشب
 پس از عمری نکامِ دل دگر بار نگارِ کامگاری دیدم امشب
 بحسن و عشوه و ناز و کرشمه تی بر رهگذاری دیدم امشب (۱)

۳- شخص سوم معروف لغاریان نواب علی محمد خان برادر نواب
 ولی محمد خان است، که در سنه ۱۱۶۲ هـ تولد یافت و سال ۱۲۵۰ هـ
 از جهان رفت، وی کتابی فارسی بنام "انیس السالکین" نوشته، و یک
 بیاض اشعار هم دارد. بخلص او "علی" است که در خوش نویسی
 دسترس داشت. نمونهٔ کلام او ست.

عشق پیدا شد ولی، مشتاق دیداری نشد
 تا هنور از خاسیٔ ما پخته هر کاری نشد
 از قساوت طبیعت مانده ام اندر حجاب
 چشمِ خواب آلوده را دیدارِ غم خواری نشد
 ای "علی" گرمحوسازی خویش را دریاد حق
 زندگی دایم بود و از مرگ آزاری نشد (۲)

۴- دیگر از نوابان خوش قریحهٔ این خاندان نواب غلام محمد خان

(۱) تکمله ص ۶۲۲ یبعد.

(۲) تکمله ص ۴۵۳ یبعد.

تعلیقات

متخلص به «غلام» فرزند نواب علي محمد خان «علي» سابق الذکر است، که تولدش ۱۱ شعبان ۱۲۰۴ هـ و مرگش ۹ جمادی الاخری ۱۲۷۹ هـ بود. وي نذر بار میر نور محمد خان تالپور میر سندھ (۱۲۴۹-۱۲۵۶ هـ) منصب امیری داشت. و دیوان حطی اشعارش موحود است که بدین بیست مصدّر است :

الهی نبوی عشقِ خود بحشی جسم و جانم را
نوصفِ خویش جوهر دار کن تیغِ زانم را

ارو ست :

چاک ناد آن سیه کو، چاک ار حدنگ یار بیست
حاک ناد آن جسم، کو خاک در یاری نشد (۱)

۵- نواب الله داد خان متخلص به «صوفی» فرزند نواب ولی محمد خان «ولی» است، که مسرب نقشبندیه داشت و نه تصوف مایل بود. تاریخ ۲۹ نوامبر ۱۸۸۲ء (۱۳۰۰ هـ) از جهان رفته، که دیوان حطی اشعار فارسیش موحود است ایک نمونه اشعار وی :

بشنو این قصه معکوس که نا ناز و نیاز
من بدشنام حوشم، او ز دعا می رنجد

برنگ غنچه عمری سر عجیب خود فرو بردم
گریبانها مهیا کرده از بهر دریدنها

حسن و عشق پاک را، شرم و حیا در کار نیست
پیش مردم، شمع در بر می کشد پروانه را

(۱) برای نمونه‌های اشعارش رک تکمله ۵۵۵ پیعد.

گر بیالینم نیامد بر مزارم آمده

جان سپاری در رهش آخر بکار آمد مرا (۱)

دو فرزند نواب صوفی یکی نواب حسین علی "حسین" و دیگر نواب محمد علی "علی" نیز بفارسی شعر میگفتند، اما دواوین اشعارشان دیده نشده (۲).

۶- نواب ولی محمد خان دوم متخلص به "ولی" فرزند نواب احمد خان و بواسه "ولی" اول اسب، متولد ۱۲۹۵ هـ و متوفی ۱۳۳۲ هـ رمضان که شاعر سندهی و فارسی و صاحب دیوان اشعار اسب (۳).

۵۰

(۱) رک: تکمله ۴۵۷ بعد.

(۲) تکمله ۴۶۲.

(۳) تکمله ۴۶۳.

عبدالله خان و عطا محمد خان

این عبدالله خان ملقب به مخلص الدوله ولد جمعه خان درانی الکوزئی از سرداران معتبر و رجال دربار شاه زمان بود. امام الدین حسینی در تاریخ خویش جائیکه ارکان دولت شاه زمان را شرح میدهد، راجع به او مینویسد:

«احوال صویداران و حکام آن پادشاه گیتی ستان (شاه زمان) آنچه باین مؤلف معلوم شده منیگارد: مخلص الدوله عبدالله خان پسر جمعه خان درانی صویدار جنت نظیر کشمیر است، بیست و چهار لک روپیه تمام کشمیر از مال و سایر از حضور انور اجاره گرفته، و تنخواه ملازمان متعینه و نیز در همین مبلغ مذکوره از حضور انور مجراست. قریب شش هفت لک روپیه از کشمیر وصول میکند. سردیست خوش همت، بلکه به نسبت دیگر درانیان، رحیم و منصف است. با وفادار خان بهادر (وزیر رحمت الله خان سدوزئی) ارادت دارد، و مبلغ بسیار نذرانه هر سال میفرستد ...» (۱).

عبدالله خان مخلص الدوله از قوم الکوزئی قندهار بود، که در سنه ۱۲۱۲ هجری سمر شاه زمان برای سرزنش سکهان، از لاهور به حکومت کشمیر مقرر شد (۲). وی تا حدود ۱۲۲۲ هجری در کشمیر ماند، و چون درین سال شاه شجاع به پشاور رسید، عبدالله خان طغیان کرد، شاه شجاع خودش می نویسد:

(۱) نسخه خطی تاریخ امام الدین حسینی تألیف ۱۲۱۲ هجری.

(۲) سراج ۱-۵۷.

«عبدالله خان حاکم کشمیر شیوه انصاف با زیر دستان آن دیار مرعی نداشت، و مالیات چندین ساله بسرکار اشرف نرسانده بود ... فرمان قضا جریان، بانضمام محصلان سرکار، بنام حاکم مذکور شرف اصدار یافت عبدالله بدار و مدار ظاهری پرداخته در رساندن مالیه اہمال و تکاسل ورزید. دران حال عالیجہ مقرب الخاقان شیر محمد خان مختارالدوله (۱) بحضور انور عرض رسا گردید، کہ اگر غلام را امر فرموده شود، البتہ بتائیدات الہی ... ولایت کشمیر را باسہل الوجوہ در حیطہ تصرف بندگان ہمایون آوردہ، عبدالله خان را دستگیر نمودہ بحضور پر نور خواہم آورد» (۲).

چون شیر محمد خان بسرکوبی عبدالله خان گماشته شد، در وادی کشمیر طرفین باہم جنگہا کردند، و بالاخر عبدالله خان شکست خوردہ بہ قلاع کوسار کشمیر پاہنہ شد، و درانجا در ہمین سال ۱۲۲۲ھ بدرجہ گلو از جہان رفت. و شاہ شجاع حکومت کشمیر را بہ سردار عطا محمد خان بامیزئی فرزند شیر محمد خان مختارالدولہ سپردہ و بدایجا فرستاد (۳).

اما درین کتاب در فصل دوم (کشتہ شدن عطا محمد خان بارکزائی...) با نام سردار عطا محمد خان الکوزئی نوشتہ شدہ کہ ظاہراً سہو است. زیرا ہمین عطا محمد خان فرزند مختارالدولہ و نواسہ وزیر شاہ ولی خان بود، کہ بامیزئی پوہلڑئی اند، نہ الکوزئی، و خود مؤلف ہم یک صفحہ قبل او را بامیزئی نوشتہ اسب. ہمین عطا محمد خان در کشمیر سالہا

(۱) درباره این شخص رک: تعلیق ۵.

(۲) واقعات ص ۱۹.

(۳) سراج ۱-۲، واقعات ۲۰.

حاکم بود، و مردم ازو راضی بودند، و به خانواده شاهان سدوزئی نیز مطیع بود. اما چون مختارالدوله در جنگ شمال پشاور مقابل لشکر شاه شجاع کشته شد، عطا محمد نیز با شاه شجاع مخالف گشت. و بعد از سنه ۱۲۲۵ هـ شاه شجاع به مساعی جهانداد خان و سمندر خان برادران عطا محمد در پشاور اسیر گشته، و نزد عطا محمد بطور اسیر به کشمیر فرستاده شد که در بالا حصار کشمیر زندانی گشت. شاه محمود وزیر فتح خان را بنام رهائی برادرش شاه شجاع برای فتح کشمیر و امتیصال عطا محمد فرستاد، و با شرحیکه درین کتاب آمده، عطا محمد خان را از کشمیر کسیدند، ولی وی نکمال زربگی جواهراب خود را از دست وزیر بیرون برد (۱). وزیر فتح محمد خان بعد از فتح کشمیر برادر خود سردار محمد عظیم خان را حکمران آنجا نموده و شاه شجاع را هم از قید رهائی داد، و درین موقع بود که کشمیریان بیست مشهور را گفته اند:

”عطای محمد“ ز ما برده ای بلای ”عظیمی“ فرستاده ای
اما مؤلف این کتاب در تعیین سه این واقعه که حدود ۱۲۴۶ هـ باشد، سه سده و در عنوان فصل مذکور (۱۲۵۶ هـ) نوشته است، که قطعاً غلط است، و این عصریست که شاه شجاع دفعه دوم بمدد لشکر انگلیس کابل را گرفته و جنگ اول افغان و انگلیس از حدود (۱۲۵۵ هـ) آغاز یافته است. حمید کشمیری ساکن اسلام آباد متوفی ۱۲۶۳ هـ که کتاب اکبر نامه را در سنه ۱۲۶۰ هـ نظم کرده راجع به عطا محمد خان چنین مینویسد:

گهر سنج گنج سخن پروری چنین داد، داد سخن گستری
که در کابلستان چو با ”شاه شجاع“ شده قوم پاینده خان را نزع

.....

در آخر چو ادبار بروی شتافت زمینان چو اقبال خود روی تافت

دن از شاهي و مملکت برگرفت به آوارگي ره به "خیبر" گرفت
بتدبیر هندوي کشمیرني بکشمیر چون شیر زنجیرني
ز روباه بازي کشانش ببرد بدست محمد عطا خان سپرد

.....

عطا از خطاي قصاص پدر بزدانان چو زندان نمودش متر
پس از رفتن او بزرگان سحر نشانندند "محمود" بیدار بخت

.....

ببستند در خدمتِ شه کدر همه حاکمان بواحي مگر
محمد عطا خان که بر تاف روي ز کشمیر شد سرکش و رزم جوي
جنگش "فتح خان" حوغر^۱ آن هر بر بیامد حروشان و جوشان چو بر
عطا خان بامیزئي همجو شیر نمیدان رزمش برآمد دلیر
و لیکن چو بیکار او کار او نبود و در آمد بزنهاي او

.....

برادر يکي داشت نامش "عظیم" که عالم ارو بود لرزان ز بیم

بدو صوبه "ملک کشمیر" داد

نکال دگر رف مسرور و شاد (۱)

بهر صورت خون عطا محمد خان وزیر فتح خان را فریب داده و با شرحیکه در کتاب حاضر آمده به قندهار رف درانجا بخدش شاه محمود و شاهزاده کامران رسید، و سالها در هرات و قندهار و کابل ماند. چنانچه در حمادي الاخري ۱۲۳۲ هـ او را از طرف حاجي فیروزالدین حکمران هرات، بطور رسالت در ترب شیع حام بحضور شهزاده حسن علي میرزاي فاجاری شجاع السلطنه حکمران مشهد مي یابیم (۲) و باز در اوایل ۱۲۳۴ هـ وقتی که وزیر فتح خان بامر شهزاده کامران در هرات کور کرده مي شد، همین عطا محمد خان درانجا حاضر بود، و حتي میگویند که بسبب رقابتي که با وزیر در کشمیر داش، خود وي در

(۱) اکبر نامه کابل ۱۳۳۰ ش، ص ۲۰-۲۱.

(۲) سراج ۱-۹۲.

چشم وزیر مذکور میل کشید، و بعد ازان با شهزاده جهانگیر فرزند کامران به حفظ شهر کابل از حمله دوست محمد خان گماشته شد، و وزیر شهزاده بود، تا که در همین سال شرحیکه درین کتاب در آخر فصل (بیان آمدن شهزاده جهانگیر طرف کابل...) آمده، بدست سردار دوست محمد خان و برادرانش افتاده و در کابل بانتقام چشم وزیر فتح خان کور کرده شد (۱) و باین صورت فجیع، درامای این شخص مقدم و فعال دودمان شاه ولی خان ناسی زائی به پایان رسید. و ان فی دلک عمره لاولی الالباب.

عبدالغفور خان

از قوم پوهلزئي قندهار و يکي از سران لشکري دربار شاه شجاع و شخصِ معتمد و دلاور و وفادارش بوده که در تمام محارباتِ سلطنتِ اولين شاه شجاع از (۱۲۱۸ هـ تا ۱۲۲۴ هـ) در کابل و پشاور و پنجاب و سندھ و کشمير شرکت داشت. و با شرحيکه در تعليق نمبر (۸) داده شده در جنگِ نمله ۱۲۲۴ هـ با امين الملک وزير اکرم خان يکجا کشته گرديد.

مهاراجه رنجیت سنگھ (۱۷۸۰-۱۸۳۹ء)

مؤسس دواب سکھ در پنجاب و یکی از مشاهیر هند است. پسر و جانشین سردار مهن سنگھ، که در ۲ دوسر ۱۷۸۰ء دنیا آمد، و در سنه ۱۷۹۲ء محبت سردار طایفه سوکر حکیمه سکھ بجای پدرش سب. وی در حوردي سبب مرضی حیحک یک چشم کور شده بود، و در سن ۱۷ سالگی مادر خود را زهر داده و زبام حکوب دست گرفت هنگامیکه اعلیحضرت شاه رمان بن تهور ساه پادشاه افغانستان به پنجاب آمد، رنجیت دربار وی رسید، و در سنه ۱۷۹۹ء از حضور شهشاه موصوف بهکمرانی لاهور مقرر گسب.

رنجیت در ۱۸۰۲ء بر امرسر حمله کرد، و آن شهر را ضمیمه حکومت خویش نمود، چون جسوب رای هو لکر در سه ۱۸۰۵ به رنجیت پناه آورد، وی نا ایسب اندیا کمپی معاهده کرده و هو لکر موصوف را بموجب این معاهده از پنجاب احراج کرد، و بعد ازان بر اودهپانه و دیگر ریاستهای آنطرف نیز قبضه نمود. در سنه ۱۸۰۸ء از طرف زبامداران هند برطانوی سر متکاف Metcalfe در رائس هیئی برای مذاکره با رنجیت فرستاده شد، تا از کناره‌های ستلج نگردد، و مقبوضات خود را بآن سوی ستلج توسیع ندهد. بتاریخ ۲۵ اپریل ۱۸۰۹ بین رنجیت و انگلیس معاهده‌ای امضا شد، که ستلج را سرحد حکومتین شناختند.

بعد ازان رنجیت از ۱۸۰۹ تا ۱۸۱۰ء بر ملتان تاخ و آن شهر را خراج گذار خود نمود، و همدردین سال نکائی و کنهیه را از طوایف

بیکه بطیح خویش ساخته و در سال ۱۸۱۲ء خود را «راجہ پنجاب» اعلان نمود، و بعد ازان در ۱۸۱۹ء لقب مهاراجه گرفته و کشمیر را هم بگرفت. در حدود ۱۸۲۰ء بر تمام سر زمین بین ستلج و دریای سندھ حکمران گشت و در ۱۸۲۳ء شهر پشاور و اطراف آنرا هم بگرفت، و چون شاه شجاع بدربارش پناہید، الماس «کوه نور» را ازو بزور گرفت و دیرہ جات را هم در سال ۱۸۳۳ء ضم حکومت خود نمود.

چون در همین سال امیر دوس محمد خان از طرف کابل بر پشاور آمد، او را بہ بازگشت و عقب نشینی مجبور ساخت، و عساکر خود را تحب نظر افسران اروپائی تنظیم داد.

سیاست رنجیت با حکومت ہند برطانوی مسالمت کارانہ بود، و بتاريخ ۲۶ اکتوبر ۱۸۳۱ء در روہر نا لارڈ بنتک گورنر جنرال ہند ملاقات کرد.

بسال ۱۸۳۸ بین رنجیت و انگلیس و شاه شجاع یک معاہدہ مثلی امضا شد، کہ بموجب آن در لشکر کشی انگلیس بر افغانستان با سر ولیم مکتانن، امداد نمود، و در سال ۱۸۳۸ء نا لارڈ آکلینڈ گورنر جنرل در لاہور ملاقاتی گشت، و بتاريخ ۲۷ جون ۱۸۳۹ء ار جہان در گذشت. رنجیت باوجود بی سواد و استعدادهای کافی داشت، مرد فعال و جاہ طلب و در امور لشکر کشی و ادارہ کشوری دارای لیاقت تامی بود. حکمرانی خود را در پنجاب تاسیس و لشکر منظمی را از سکھ آراست، و با حکومت ہند برطانوی تا دم اخیر متحد بود. (بیوگرافی ہندی ۳۹۰). رنجیت یکی از عوامل سقوط سلطنت افغانی و خطر بزرگ برای امرای آزاد سندھ بود، و انگلیسیان نیز او را بہمین سبب تقویہ میکردند، و ہوسیلہ او قوای مخالف خود را در شمال غرب ہند کوفتند، و بعد ازان دولت سکھ و حکومت سند و نفوذ افغانی را بکلی از بین برداشتند. در حقیقت تربیہ و تقویہ چنین شخص خطرناک در پنجاب، بین

طایفهٔ سلحشور و خیره سر سکه، از خطایای شاهان سدوزائی افغانی است، که بوسیلهٔ او نفوذ خویش و قوای اسلامی را در پنجاب بکلی از بین بردند. چنانچه فاجعهٔ بالا کُوت و شهادت سید احمد و مولوی اسماعیل شهید و استیصال مجاهدین اسلامی چند سال بعد بدست اخلاف رنجیت صورت گرفت، و رنجیب و اخلافش تا درهٔ خیبر پیش رفتند و حتی کابل را هم مورد تهدید قرار دادند.

اگر رنجیب در جنگ اول افغان ۱۸۳۹ء بدولت انگلیس راه عبور را بافغانستان نمیداد، و به لشکر خود با ایشان کمک نمیکرد، ممکن بود آن فاجعه‌های هولناک سرِ ملت افغان و سنده نمی آمدند.

در اوقاتکه امرای تالپوری سنده با نمایندگان انگلیس مذاکرات داشته و زیر بار معاهدات سنگین نمی رفتند، و برای حفظ آزادی خویش مقاومت میکردند، سیاستورِ فرنگی همین رنجیت و قوای خونخوار او را پیش روی کشیده و وسیلهٔ تهدید امرای سده قرار داده بودند، و جلوگیری قوای سکه را از تاراج سنده، به تالپوریان ذکر کرده، و در مقابل آن امضای عهد نامها و قبول شروط سنگین و کمر شکن خود را میخواستند.

الماس کوه نور

داستان این الماس تاریخی، خیلی قدیم است. در کتاب مهابهارت افسانه تاریخی هند وارد است که پنج هزار سال قبل ازین عصر این الماس در دست کارنا پهلوان تاریخی هند بود، و بعد از آن راجه اویه پتن شاه راجپوتانه در حدود سال صدم قبل المسیح مالک آن گشت در قرن هشتم هجری شاهان مالوای هند آنرا در دست داشتند، که بوسیله علاء الدین خلجی به دهلی آورده شد. چون در سنه (۵۹۶۲) همایون پسر بابر دهلی را باز گرفت، این الماس را هم بدست آورد، و تا عصر محمد شاه در خاندان بابری دهلی باقی ماند. چون نادر شاه دهلی را فتح کرد، این الماس را هم در جمله نقایس اموال هند از دودمان شاهی بابری دهلی بغنیمت برد. چون مادر شاه در ۱۱۶۰ هـ کشته شد، بانوی حرم نادر شاهی، این الماس و یکدانه فخرآج بی نظیر را در ازای خدمتی که احمد شاه ابدالی در شب قتل نادر شاه، برای حفاظت اهل حرم کرده بود، بدو داد.

این الماس نزد احمد شاه و تیمور شاه و زمان شاه افغان، بطور ارث باقی ماند، چون شاه زمان در سنه ۱۲۱۵ هـ بدست برادرش محمود کور کرده شد، این متاع گرانبها اولاً به محمود شاه و بعد از آن به شاه شجاع تعلق گرفت، و از شاه شجاع هم بشرحی که در متن این کتاب آمده، رنجیت سنگھ در لاهور بزور گرفت، و بعد از آن در خانواده رنجیت ماند، تا در سنه ۱۲۶۳ هـ بدست انگلیسیان فاتح هند افتاد، و در ۲۲ رجب ۱۲۶۶ هـ بوسیله لارڈ دلهوزی فرمان فرمای هند، به ملکه ویکتوریا

ارمغان فرستاده شد، و ازان وقت ببعده این الماس به خزانه شاهي انگلیس تعلق دارد. وزن این الماس پیش از تراش $\frac{3}{4}$ 793 قیراط بود، ولي اکنون بعد از تراشهاي مکرر $\frac{1}{4}$ 106 قیراط وزن دارد (۱). میگویند این الماس نحس است، که اکثر مالکان آن کشته شده اند، مثلاً کارنا پهلوان داستاني مهابهارت کشته شد، او به یثن راحه تاج خود را ناخوب، راجه مالو از تخت شاهي بر افتاد، همایون از نام افتاد، محمد شاه با تیره بخني و مغلوبیت آنرا به نادر شاه سپرد، نادر شاه کشته شد، شاه زمان دراني مغلوب و کور کرده شد، شاه محمود خلع و حبس گشت، شاه شعاع مغلوع و با مصایب سنگین و فراق وطن گرفتار آمد، تا که بالاخر کشته شد، کرک سنگ از فوادهای رنجیب مسموم گشت، شیر سنگ تیر خورد، دلپ سنگ شکست یاف، و بالاخر این متاع گرانبها را از دست داد. اما این الماس محوس با کمال عظمت و بیک شگوني از مدت یک قرن بر تاج ساهي انگلیس می درخشید! گویا با سرتیاری دشمني داشت !!!

(۱) سراج ۱۰-۸۶ تا ۸۶ نادر شاه فرزند شمشیر ص ۱۶۶ ببعده،

اورینتل کالج میگزین.

قاضی خیلان پشاور و قاضی محمد حسن

این خاندان از عصر احمد شاه ابدالی در سیاست و علم و ادب دست قوی داشته و بدربار های شاهان کابل شهرت بسزائی را کسب کرده اند.

در عصر اورنگزیب عالمگیر، مورث اعلائی این خاندان اخوند ترکمان بن تاج خان از غورّه مرغه جنوب شرقی قندهار، بوادی شمال پشاور رفته، و در بین یوسفزئی بموضع اما زئی سکونت کرد، که فرزند وی اخوند محمد غوث بعد از ۱۱۶۰ هـ از طرف احمد شاه ابدالی قاضی پشاور مقرر شد و خانواده قاضی خیلان پشاور از نسل و بند.

ملا محمد غوث در عصر خود به علم و معرفت شهرت داشت، و در علم معقول و منقول استاد، و شاگرد حاجی محمد سعید واعظ بود. از یک مکتوب میان فقیرالله جلال آبادی ثم شکارپوری (۱۲۰۰-۱۲۹۵ هـ) ظاهر است که ملا محمد غوث به طریقت عرفان و تصوف نیز مایل و در سلسله نقشبندیه پیرو آن شیخ نزرگوار بود، که در نامه مذکور بنام "متمکن مسند شریعت" یاد شده که همان منصب قاضی گری باشد (۱).

قاضی محمد غوث یک حاشیه بر میرزای کلان منطق نوشته (۲) و غالباً تا حدود ۱۱۸۰ هـ زندگی داشته و در پشاور بمنصب قضا فایز بوده است. دیگر از آثار او کتاب "شرح الشرح" فارسی در ۳۰۰ صفحه است که باسرو نام احمد شاه ابدالی نوشته است در شرح بعضی اقوال

(۱) مکتوبات میان فقیرالله ۲۷۳ طبع لاهور.

(۲) تاریخ پشاور از گوہالداس طبع لاهور ۱۸۷۰-۷۸-۷۹.

صوفیانه عربی احمد شاه ابدالی که نویسنده، نسخه خطی واحد آنرا در سنه ۱۳۱۰ ش در چاریکار کابل پیش مرحوم نجم الدین مجددی دیده ام. که بخط ملا بقا مؤذن بود (۱). وی دو پسر داشت قاضی محمد اکبر شاه و قاضی دادالله، که قاضی عبدالکریم بن قاضی دادالله نیز عالم عصر خود بود و مؤلف کتابی بنام "نصاب التوحید" است (۲).

اما اولاد قاضی محمد اکبر شاه همواره بدربار شاهان افغانی وجود داشته و مردم هنرمند و سیاست مداری بودند، گاهی بر مسند شریعت نشسته، و برخی زمام سیاست بکف گرفته، و بعضی هم کارکنان مخفی استعمار هند برطانوی بوده اند.

قاضی محمد حسن

ولد قاضی اکبر شاه که درین کتاب بارها نام او آمده، مرد علم و سیاست بود، که بدربار شاه شجاع مرتباً بزرگی داشت و محل اعتماد تمام آن پادشاه گشت، و لقب "خان علماء" یاب. وی با خانواده سردار پاینده خان نیز رابطه داس و استاد پسران سردار مذکور بود که شاه شجاع درین باره می نویسد:

"فضایل آگاه قاضی محمد حسن خان علماء که معرفت آشنائی و یا واسطه استادی و شاگردی سابقه باو داشتند" (۳).

و حتی قرار روایت مؤلف کتاب حاضر، وزیر فتح خان در سنه ۱۲۳۱ هـ دختری را ازین خاندان در پشاور به حباله نکاح خود آورد چنانچه گوید:

"دختری جمیله که خورشید خاوری از حسن دلاویزش

اقتباس نور نماید ... از دود مان قاضی خیلان پشاور که از

(۱) لوی احمد شاه بابا، مقدمه بقلم حبیبی طبع کابل ۱۳۱۹ ش.

(۲) تاریخ پشاور ۷۰۸.

(۳) واقعات ۹۲.

قدیم بار باب دول، قرب و منزل دارند، هست آورده ...» (۱).
 طوریکه از یک تصدیق سفارشی اسکندر برنس معروف بر می آید،
 همین قاضی محمد حسن وقتی در لال پوره^۱ کنار دریای کابل در دهنه^۲
 دره^۳ خیبر با وی ملاقات کرده بود، و ازینوقت روابط این خاندان با
 مامورین حکومت هند برطانوی آغاز یافته، و پسران قاضی در خدمت
 ایشان بوده اند، و هم همین مکتوب حاکی است که خود قاضی حسن،
 با شاه شجاع یکجا بهمد فراری شده بود (۲).

چون شاه شجاع به تفصیلی که درین کتاب آمده در رمضان ۱۲۴۷
 از لودیانه براه سنده و شکارپور بر قندهار لشکر کشی کرد، همین
 قاضی حسن با وی همراه و یکی از اعیان حضرت بود، چنانچه در حین
 مذاکره با رنجیب سنگه از حضور شاه بر سم سفارت گماشته شده، و
 یک لک و بیست هزار روپیه را برای معاوضت شاه از رنجیت گرفته بود،
 شاه شجاع مینویسد:

«قاضی ملا محمد حسن خان علما که از و فور علم و آداب
 و ظهور انواع فضل و حسب، مقرب حضور و برتبه پیش
 نمازی مشرف و منظور است، والی مذکور (رنجیب) بذریعه^۴
 سفیر مذکور، بر سیل یگانگی، مبلغ یک لک و بیست هزار
 روپیه دست یاری نمود» (۳).

بعد ازین شاه شجاع به سنده میرسد، و در شکارپور بیاغ^۵ شهزاد
 سلیمان نزول میکند، از اینجا باز قاضی محمد حسن خان علماء بر سم سفارت

(۱) کتاب حاضر در بیان فوتیدن بها گل منکوحه^۶ اشرف الوزراء.

(۲) اسناد خانواده^۷ قاضی، (انگلیسی) طبع کویته مکتوب نهم

و مجله^۸ آریانا شماره (۹۴) طبع کابل مقاله حبیبی.

(۳) واقعات ۷۶.

به میران تالپوری سنده و میر مراد علی خان فرستاده می شود، و بعد از طی مقدمات لازمه در اوایل ذیحجه ۱۲۴۹ هجری بسوی قندهار حرکت میکنند (۱).

چون در اواخر ذیحجه شهر قندهار و سرداران بارکزیی برادران امیر دوست محمد خان در حصار قندهار محاصره می شوند، درینجا باز همین قاضی حسن با حصاریان مکاتبت می کند، و مدار المهام حضور شاه شجاع است (۲).

اما چون شاه شجاع درین حگ شکست خورد، و از راه فراه و سیستان و بلوچستان و سنده واپس به لودیانه رفت، قاضی حسن نیز واپس بهند خود را رسانیده، و بحضور شاه فراری زیسته است، زیرا در سنه ۱۲۵۳ = ۱۸۳۸ هجری چون معاهده^۱ مثلث بین لارد آکلیند گورنر جنرل هند و رنجیت سنگه حکمدار پنجاب و شاه شجاع الملک امضا می شد، همین قاضی حسن از طرف شاه شجاع معاهده^۲ مذکور را امضا کرده بود، که موهن لال این مطلب را تصریح کرده است (۳).

چنین نظر می آید که قاضی حسن بعد ازین از جهان رفته، و یا بعلمی با لشکر اندس به افغانستان سفر نکرده باشد، زیرا پس ازین در هیچ یک از وقایع در سنده و افغانستان تا بازگشت لشکر مذکور و قتل شاه شجاع، ذکر ازو در کتب تاریخ نظر نمی رسد، و بنا بران نمی توان گفت که قاضی بعد از امضای معاهده^۳ ننگین مذکور چه شد؟ اما از افراد خانواده و پسرانش بعد ازین هم سراغی نیست می آید بشرح ذیل:

قاضی غلام قادر

فرزند قاضی حسن که از رجال معروف پشاور در عصر سرداران

(۱) واقعات ۸۶.

(۲) واقعات ۹۲.

(۳) زندگی امیر دوست محمد خان ۱-۳۷۸.

بارکزئی و اوایل و رود انگلیس بود، از یک تصدیق نامه^۱ ایچ، ادواردز کمشنر پشاور مورخ (۱۵) اپریل ۱۸۵۹ پدید می آید که: قاضی غلام قادر مورد اعتماد و رکن دربار سردار سلطان محمد خان طلائی بوده، و در جنگ ۱۸۳۸-۳۹ با سردار موصوف همکاری میکرد، که سر جان لارنس او را مورد نوارش قرار داد، در واقعه^۲ انقلاب هند (غدر؟) ۱۸۵۷ خدمات مهمی را به انگلیس نمود، نیم لک روپیه ثروت خود را تقدیم داشت، و در گرفتن قرضه از مردم پشاور اشتراک جست، و با قبایل مهمند مفاهمه کرده و به سفارش کپتان جیمس از طرف کمشنر انعام خوبی گرفت و یقول همین کمشنر در مسایل سرحد و کابل و اقتصادیات پشاور نفوذ داش و از دوستان وفادار برطانیا بود (۱).

همچنین در یک تصدیق نامه نا مضای اسکندر برنس مورخ (۱۸) اپریل ۱۸۳۲ بحضور سردار بارکزئی در پشاور نوشته شده که قاضی غلام قادر و برادرش (فضل قادر) در حین سفر هیئت سیاسی برنس نکابل، در شهر پشاور خدمات مهمی را با ایشان انجام داده بود (۲) و دو نفر پسران غلام قادر قاضی محمد جان و قاضی نصرالله جان (متوفی ۱۸۶۷) نیز با سورین انگلیسی روابط قریبی داشتند که وژ وارد کارمند انگلیسی در پشاور با ایشان تصدیق نامه ۱۵ جنوری ۱۸۶۹ را داده بود (۳).

قاضی طلا محمد

فرزند قاضی حسن نیز از رجال مشهور این دودمان است، که در سیاست نامی او نشنیده ایم، ولی دارای سوابق علمی و ادبی و هنری

(۱) خط نمبر (۸) استاد خاندان قاضی طبع کویته .

(۲) خط نمبر ۹ کتاب مذکور .

(۳) خط نمبر (۱۰) استاد خاندان قاضی .

اجدادِ خویش بود، که در علوم عربیه و ادب عربی و فارسی و در حسن خط و انشاء و شعر هر دو زبان آیتی بود، و دو دیوان اشعار فارسی و عربی داشت. این شخص تا حدود ۱۲۹۵ هـ زنده بود، و با اکثر علماء و شعرائی معاصر خود مکاتبا داشت، و از دیوان اشعار سردار غلام محمد خان طرزی افغان پدید می آید، که همواره مراسلات وی در کابل و قندهار سردار ادیب و هنرمند مذکور میرسید، و با هم مشاعرا میگردند. وی چون در حدود ۱۲۹۸ هـ طرزی افغان از مملکت فراری شد، و از کراچی به پشاور رفت، و قاضی را دید، او را شاید بنا بر وسعت نظریکه در امور مذهبی داشت نپسندید، و هجو او را گفت (۱).

قاضی طلا محمد از شاگردان قاضی عبدالکریم سابق الذکر و متمایل به اهل حدیث بود، و بزبان فارسی و عربی کتب دبل ازو باقی ماند است: (۱) دیوان فارسی (۲) دیوان عربی (۳) جواهرالفر (۴) سلوة التقرير فی ترجمۃ التحریر (۵) نفحة المسک (۶) تسلیة العقول فی تخطئة الفضول (۷) سلوة الکثیر لمن لا یحصره الحیب (۸) قصیده بانیه عره در عمل با لحدیث.

قاضی طلا محمد چون بر مستند علمی خاندان خود متمکن بود، با سیاست مانند پدر و دیگر افراد دود ماشر دخلی نداشت، و از دره کابل ماهوار (۵۰) روبیه تنخواه میگرفت (۲).

از یک نامه بسیار غمنا و فصیح عربی که قاضی طلا محمد به بسیار زیبای خویش به مولوی شهید عبدالرحیم قندهاری بن مولوی حبیب الله معروف، بقندهار در حدود ۱۲۹۰ هـ نوشته پدید می آید، آ قاضی با همین عالم عصر و استاد دود مان امیر شیر علی خان و

(۱) دیوان طرزی افغان طبع کراچی ۱۲۹۹ هـ.

(۲) تاریخ پشاور ۶۵۴.

با طرزي افغان، مراتبِ دوستي و مكا تبهاي ادبي و علمي داشته است (۱).

قاضي عبدالقادر

فرزند قاضي فضل قادر سابق الذكر و نواسه قاضي حسن است كه بدربار امير شير علي خان در كابل مقامِ سكر تر لشكري امير را داشت، وي همواره در جريده هفتكي شمس النهار كابل در حدود ۱۲۹۰ تا سقوطِ سلطنتِ امير مذكور، مضامين و موعظهاي سياسي مي نوشت، و در افغانستان كتبِ قواعدِ نظامي را از انگليسي به فارسي ترجمه و طبع كرد، و اصطلاحاتِ عسكري را بزبان پشتورواج داد، و از اركان نهضت ادبي آن عصر در كابل، و بزبانهاي پشتو و فارسي و انگليسي و اردو آشنا بود.

قاضي عبدالقادر در كابل به قاضي قادرو شهرت دانش، و از اعيان دربار امير، و مدارِ مهمابِ سياسي و ادبي بود، و در اين وظائف از طرفِ زمامداران انگليسي گماشته سده بود، كه اطلاعاتِ دربار را بآنها دهد، و هم به سودِ سياستِ انگليس كار نمايد. مخصوصاً در اوقاتي كه سفارت روسيه ترازوي به كابل آمد، و امير شير علي خان روابط خود را با كوفمان حكمران روسي در ممالكِ آسيائي ما و راءالنهر قايم داشت، و جنرال استوليتوف بدربار كابل بسفارت دربار ترازوي آمد، و معاهده اي را هم با دربار كابل امضا كرد (۶۱۸۷۸=۱۲۹۵هـ).

از تصادفيكه در كتابچه اسناد فاميل قاضي تحت نمبر ۱ تا ۷ ثبت است چنين پديد مي آيد، كه قاضي قادرو نه تنها در كابل جاسوس مهم انگليس بود، بلكه به ممالكِ آسيائي ماوراءالنهر ترازوي نيز رفته، و كارنامهاي مهمي را انجام داده است.

(۱) نسخه خطي نامه پيش نگارنده حروف موجود است.

تعلیقات

در مراسله^۱ نمبر (۱) مورخه ۱ اگست ۱۸۸۲ء لیپل گرفتن نمایند^۲ سیاسی انگلیس در کابل به قاضی میتویسد: شما با شجاعت تمام، وظایفی را که در کابل بشما سپرده بودم انجام داده اید، از غیرت و لیاقت و امدادی که بمن در افغانستان کرده اید خیلی ممنونم، و توجه^۳ مخصوص حکومت هند را بخدمات شما معطوف داشتم ...

در نامه ۱۴ اپریل ۱۸۸۳ء کمشنر پشاور جی، جی کار در می نویسد: قاضی عبدالقادر از مدت دراز از طرف حکومت هند در کابل کار میکرد، در ایام جنگ آخرین کابل مصدر کارهای مهمی شده و (۳۰۰) روپیه مدد معاش از اداره خارجی باز یافت میدارد.

همچنین لیپل گرفتن بتاریخ ۱۵ دسمبر ۱۸۸۳ء می نگارد: در سنه ۱۸۸۰ء هنگامیکه از کابل برگشتم، تصدیق خدمات قاضی عبدالقادر را نمودم، چون من او را در کابل معاون و همکار خود ساختم، خدمات قیمت داری را بجا آورد، و آنقدر محل اعتماد من گشت، که حین بازگشت خود از کابل، او را مشاور مخفی امیر کابل (امیر عبدالرحمن خان) قرار دادم، و تا وقتیکه ریزیدنت محمد افضل خان بدربار امیر می آمد، وی خدمات گرانبھائی را بدولت انگلیس نمود، و به سفارش من مبلغ (۳۰۰) روپیه معاش از حکومت هند گرفت ولی وی مستحق تر از اینست (۱).

در نامه^۴ مورخه اول اگست ۱۸۸۵ء و اثر فیلد کمشنر پشاور می نویسد: از مدت ۲۰ سال دودمان قاضی خیل که مورد عنایت حکومت بوده اند می شناسم، در سال ۱۸۶۹ء که امیر شیر علی خان بکابل آمد، قاضی عبدالقادر و قاضی محمد جان با او همراه بودند، و همچنان در ۱۸۷۹ء با امیر شیر علی خان تا ترکستان رفتند.

چون بعد از مراجعت ترکستان، امیر یعقوب خان او را از کابل

(۱) تصدیق نامه نمبر (۳) اسناد قاضی قاضی.

طرد کرد، وی در کتتر نزد یکی از سادات پناهنده گردیده و از آنجا مکاتیب مهمی را که حاوی اطلاعات و قایم آخرین کابل بود، بهکومت هند بوسیله من نوشت.

قاضی بعد ازین با سر لیل گرفتن باز بکابل رفت، و در آنجا با امیر عبدالرحمن باقی ماند، و بسال ۱۸۸۲ (= ۱۳۰۰ هـ) واپس به پشاور آمد، و اطلاعات مهمی را با نظریات گرانها بمن داد (۱).

در نامه ۴ مارچ ۱۸۸۷ هجری و اتر فیلد کمشنر تصدیق کرده که قاضی مدتها در کابل سکرتر خارجی امیر شیر علی خان و هم از طرف امیر به روسیه جاسوس محفی بوده است (۲).

باین طور قاضی عبدالقادر از طرف ما مورس انگلیسی یک نفر نماینده و کارمند معتمد بوده، که بدربار امیر شیر علی خان و امیر عبدالرحمن خان کار میکرده، ولی مردم افغانستان او را باین حیث نشناخته بودند. علاوه بر اسناد محکم فوق، که راجع سیرت این شخص عجیب در دست است سند دیگری هم داریم، که قاضی عبدالقادر را امیر شیر علی خان بهیث کارمند و جاسوس انگلیس نمی شناخت، بلکه بر او آقدر اعتماد داشت، که بعد از شکست از کابل او را به ترکستان با خود برد (اوایل ۱۲۹۶ = ۱۸۷۹ هـ).

جای تعجب است که امیر مذکور چقدر خوش باور و فاقد معلومات سیاسی بود، وی از لشکر کشی انگلیس و مخالفت آندولت، تخت و تاج خود را از دست داد، و بنا کاسی به مؤثر شریف، بامید امداد روس گریخت، و از آنجا هیثی را مرکب از درباریان خود بامید جلب معاونت جنرال کیوفمان حکمران آسیائی روسیه تزاری فرستاد، که در آن جمله

(۱) تصدیق نامه نمبر ۴.

(۲) تصدیق نامه ۵.

مردار شیر علي قندهاري و قاضي پشوري دو نفر خدمتگاران صادق انگلیسی بودند! امیر عبدالرحمن خان که در آنوقت نفیاً در سمرقند بدگی داشت، و رود این هیئت ایلچیان امیر شیر علي را بسمرقند بکمال رضوح مینویسد (۱).

بهر صورت قاضي عبدالقادر از خدمتگاران صمیمی دولت هند برطانوی بود، که بدربار امیر شیر علي نشسته، تمام اطلاعات امور خارجی و عسکری را به هند میداد، و در وقتی که امیر شیر علي از دولت هند برطانوی مأیوس شده و با دولت روسیه تراری ساخت، و با جنرال کوفمان حکمران ترکستان روسیه مکاتبا میکرد (۲)، تمام این مراسلات که عبارت از (۵۳) نامه سیاسی دربار افغان و روسیه تراری است، و ارسال ۱۸۷۰ ع = ۱۲۸۶ هـ بین طرفین نوشته شده، غالباً بوسیله همین قاضي عبدالقادر به دولت هند برطانوی عیان رسیده بود، که بموجب آن دولت انگلیس سرانجام شده، و در سال ۱۸۷۹ ع بار دوم بر افغانستان حمله برد، و امیر شیر علي حان را از آذیل رانده، و امیر عبدالرحمن خان را بر تخت سلطنت افغانستان بنیاد (۱۸۸۰ ع، رمضان ۱۲۹۷ هـ).

ناگفته نماند که امیر شیر علي حان نامه آخرین خود مورخه ۲ فروری ۱۸۷۹ ع را با حقیقت سیاسی از مرار شریف وقتی فرستاد، که بر بستر مرگ افتاده بود، درین نامه آمدن خود را بدولت روسیه برای ملاقات امیر بطور وعده میدهد و نمایندگان خود را چنین معرفی نماید:

”برادر خود سردار شیر علي حان (قندهاري) و شاه محمد خان

و قاضي عبدالقادر خان را به نیابت خود در کمال سرعت به

(۱) هند نامه دنیا و دین امیر عبدالرحمن طبع کابل ص ۲۰۹

(۲) متن ترجمه فارسی این مراسلات در جلد دوم اسناد و وثایق

سیاسی (تالیف حبیبی) موجود است.

تاشکند روانه داشتیم ... ایشان وزرای معتمد دولتِ افغان هستند ... (۱) *.

این هیئت سیاسی که امیر شیر علی خان تاشکند فرستاده بود، در حقیقت کار مهم تر دیگری داشت، باین معنی که سردار عبدالرحمن خان را که معتمد دولتِ انگلیس بود، بتختِ شاهی افغانستان دعوت نمایند، چنانچه خود امیر عبدالرحمن خان در سمرقند ملاقات خود را با ایشان تصدیق میکند (۲) و هم بعد از همین وقت است که امیر شیر علی خان در مزار شریف می میرد، و سردار عبدالرحمن خان از سمرقند آمده و تختِ کابل از طرفِ گریفن سابق الذکر با و سپرده می شود، و باز طوریکه خود گریس در نامه سابق الذکر تصدیق کرده، همین عبدالقادر مصاحب مخفی امیر از طرفِ گریس گماشته می شود، و خود گریفن از کابل می رود.

جای تعجب است که دولت هند برطانوی خدماتِ این قاضی فداکار را کماحقه قدر دانی نکرد، و از مطاوی تمام اسنادِ فامیلی قاضی هویدا است که بعد از ترکِ کابل در پشاور و هند حالت خوبی نداشت، و بتلاشِ معاش سرگردان بود و هذا عاقبة الذین حسروا انفسهم...

اواخر زندگی قاضی بمن معلوم نیست ولی بر صفحه اول یک نسخه فتوح البلدان بلا ذری طبع لیدن، که در کتب خانه کالج اسلامیة پشاور به نمبر ۱۵۱۵ موجود است، بخط وی چنین نوشته شده: "این کتاب فتوح البلدان ملک حاجی قاضی عبدالقادر است از میرزا محمد شیرازی ملک الکتاب خریده شد المر قوم ۱۶ ماه دسمبر یوم چهارشنبه سنه ۱۲۹۱ ع ازین نوشته دو نکته بدست می آید: یکی آنکه قاضی نا دسمبر ۱۸۹۱ ع زنده و در همین ماه به بمبئی بود. دوم آنکه: وی بعد از سکونت کابل و ختم خدمات صادقانه خویش (۱) به حج نیز رفته و در سنه ۱۸۹۱ ع مرد حاجی متقی ای گشته بود (۱۱۱)

(۱) نامه نمبر (۵۰) اسناد سیاسی.

(۲) پند نامه ۱۰۹.

محمد زائیان شکارپور و

کُزِّي پاسبان

مورث اعلاي اين حانداں سردار رحيمداد خان بن حاجي جمال خان متوفي ۱۱۸۳ هـ است. که برادر سردار پابنده خان جدِ اعلاي خاندانهاي شاهي محمد زائي افغانستان بود (رک: تعليق ۳ و شجرهٔ بارکزائيان). سردار رحيمداد خان بعد از وفات حاجي جمال خان در سنه ۱۱۸۳ هـ برمسند رياست قبایل بارکُزئي قندهار نشست، و چون پسر بزرگ پدر بود، از دربار احمد شاه ابدالي نیز به رتبهٔ سرداري بارکُزئي شناخته شد، و تعهدِ اسور شهزاده بيمور در سفر و حضر بعهدهٔ او بود، و یکی از ارکان بزرگِ سلطنتِ احمد شاهي بشمار مي آمد.

اما بعد از وفاتِ احمد شاه در سنه ۱۱۸۶ هـ چون تيمور شاه بر تختِ سلطنت افغاني نشست، برخي از درباريان شاه، رفعتِ منزلت و اعتبارش را موردِ حسد قرار دادند، و با اثر تحريک قاضي فيض الله دولت شاهي مدار المهام دربار تيمور شاهي، از درجهٔ رفيع سرداري بارکُزئي افتاد، و گویند چون رحيمداد خان با تيمور شاه از آوان کوچکي محصور و مانند مربي او بود، در اوقاتِ شاهي نیز آداب دربار را مراعات نمیکرده، و تيمور را بنظر مساويانه مي ديد، که اين اوضاع، نیز عللِ رنجش تيمور و سقوطِ اعتبارش گردید (۱).

موهن لال می نویسد: چون رحيمداد خان مرد خشن و درشت مزاج بود، و با سران قبایل رويهٔ مساوات را مرعي نمي داشت، و هرگز با ایشان

بیک خوان نمی نشست، بنا بران بدربار شاهی شاکي شدند، و شاه خواهرش ایشان را پذیرفت، و در عوض او برادر خوردش سردار پاینده خان را بمنصب ریاست قبایل بارکوتی برگزید، و رحیمداد را بحیث حافظِ اسناد سلطنتی مقرر داشت (۱).

چنین بنظر می آید که رحیمداد تا سنه ۱۱۸۹ هـ بدربار تیمور شاهی بهمین رتبه باقی بود، زیرا دران عصر بر پشت فرامین شاهی تمام رجال دربار امضا و مهر میکردند، و در کابل فرمان تیمور شاهی موجود است که در سنه ۱۱۸۹ هـ بنام وکیل الدوله سردار عبدالله خان بوبلزنی نوشته شده، و مهر رحیمداد خان نیز دارد. اما بعد ازین سه فرامین شاهی چنین مهری را ندارند (۲).

باید گفت: که رحیمداد خان بعد از سنه ۱۱۹۰ هـ بکلی از دربار را نده شده، که در بهسود حلال آباد فراری بود و زمین زراعتی برای معاش او داده اند، و برخی از احلاف وی تا کنون درانجا سکونت دارند، اما عبدالکریم خان فرزند او در عصر زمانشاه واپس بدربار شاهی آمده و حاکم قندهار هم بوده است (۳).

رحیمداد خان غالباً در ستفای بهسود ار جهار رفته، و فرزندانفی در بهسود و شکارپور بامور زمین داری پرداخته اند، چون از همین اوقات بین اولاد و احفاد این دو برادر حسد و هم چشمی موجود بوده، بنا بران اخلاف سردار پاینده خان اولاد و احفاد رحیمداد را بنظر خوب نمی دیدند، چنانچه امیر عبدالرحمن خان بعد از یک قرن همین نظر داشته، و از محمد زائیان رحیمداد خانی بدگوئی نموده است (۴).

(۱) حیات امیر ۱-۱۲ انگلیسی.

(۲) تیمور شاه طبع کابل ۸۴.

(۳) تیمور شاه ۸۱.

(۴) هند نامه دنیا و دین طبع کابل.

بقول موهن لال سردار رحمداد خان هشت فرزند داشت (۱) (رک : جره* بارکزائیان تعلیق ۴) از انجمله عبدالمجید خان درین کتاب ذکر شده که در سنه ۱۲۳۴ هـ مرکاب شاه محمود و شهزاده کامران در بزنی وجود داشته و در قتل وریر فتح خان حصه گرفته بود.

این عبدالمجید خان بقول موهن لال عموزاده امیر دوست محمد خان بود که بعد از قتل سردار پاینده خان زوجه پیوه او را که از قوم جوانشیر سیاه منصور بود، به نکاح خویش آورد، و این زن از صلب سردار پاینده خان دو پسر کوچک داشت که یکی دوست محمد خان و دیگر امیر محمد خان باشد. مسکی عبدالمجید خان در یکی از قلاع سر زمیں المعروف جنوب مشرق قندهار بود، که امیر دوست محمد خان سن ۸-۷ سالگی در آنجا با مادر خویش در خانه پدر اندرش میزیست (۲).

این زن بقول چارلس میسون، یکی از نا توان ما سواد و زیبای حرم سردار پاینده خان بود که سردار همواره در اسفار جنگی خویش او را با خود می برد، و سپاهیان سردار نیز او را بدین سبب دوست داشتند، که تنها این زن می توانست، سردار را تا صبح پیش خود نگهدارد، ورنه سردار همواره در اواخر شب امر کوچ کشی میداد و سپاهیان خود را براحات شبانه نمی گذاشت، ولی در اوقاتی که این بانوی دلکش، سردار را در داخل حرم، تا صبح مشغول میداشت، سپاهیان وی خیلی سرور بوده و براحات می خوانیدند. که این نعمت در حین وجود بانوان دیگر سردار، برای شان میسر نبود (۳).

در تمام نسخ خطی کتاب حاضر، عبدالمجید خان بینی بریده آمده، ولی در نسخه (ب) که بنام تاریخ قندهار شناخته شده و کیفیت آن را

(۱) حیات امیر ۱-۱۲۰.

(۲) حیات امیر دوست محمد خان ۱-۲۶.

(۳) رویداد سفر بلوچستان و افغانستان ۳-۱۷.

در مقدمه کتاب نوشته ام عبدالمجید خان عموزاده^۱ وزیر فتح خان (۱) آمده، که این صحیح است، زیرا سردار رحیمداد خان عم وزیر مذکور بود.

عبدالله خان اول

اما فرزندی دیگر رحیمداد خان که غالباً بعد از فرار و سقوط اعتبار پدر به گژی یاسین (۸) میلی شکارپور آمده و درانجا زمینداری داشته، عبدالله خان در (حدود ۱۲۰۰ هـ) مورث اعلائی خاندان جاگیرداران گژی یاسین شکارپور است (۲)، و ما شرح اولاد او را در شجره^۲ باریکزائیان (تعلیق ۴) داده ایم.

جمعه خان و عبدالله خان دوم

طوریکه درین کتاب به تفصیل آمده، جمعه خان ولد عبدالله خان در عصر عبدالمنصور خان آخرین حاکم افغانی شکارپور بعد از ۱۲۳۹ هـ یکی از سران شکارپور بود، که در کشیدن عبدالمنصور خان از شکارپور ناصر نواب ولی محمد خان لغاری، کار میکرد، تا که در همین سال حاکم افغانی را ازان شهر کشیدند، و شکارپور را ضمیمه حکومت میران سنده ساختند (۳) (۱۲۴۰=۱۸۲۴ هـ) بقول میحررگولڈ سند که مؤلف تاریخ ملا کی سده از و نقل نموده، این جمعه خان با سرداران باریکزئی خاندان اسیر دوست محمد خان قرابت داشت، و از طرف حکومت افغانی در شکارپور نمایندگی میکرد، و تا حدود ۱۸۸۰ هـ در جاگیرداری گژی یاسین زنده بود، و برادرش احمد خان بقرار فرمان تاریخی ماه اگست ۱۸۱۰=۱۲۴۵ هـ در گژی یاسین زمین هائی را به جاگیرداری از حکومت گرفته بود، و با ر همین جاگیر در سنه ۱۸۲۱=۱۲۳۵ هـ

(۱) نسخه خطی کتاب حاضر بنام تاریخ قندهار و علامه (ب).

(۲) تاریخ ملا کی در سنه ۲۰۶-۲۰۷ (انگلیسی) ر.

(۳) کتاب حاضر، بیان رفتن سردار رحمدلعان از شکارپور.

از طرف سردار محمد عظیم خان و سردار شهر دل خان بنام سردار جمعه خان تصدیق شده که دو ثلث عایدات گزنی یاسین با و تعلق داشت، و میر نصیر خان بقرار سند ۵ اپریل ۱۸۸۲ء مطابق گذشتگان عمل نموده است. در اوایل تصرف انگلیس در شکارپور لیفتننت پوسترز بموجب سند تاریخی ماه اپریل و می ۱۸۸۲ء عبدالله خان (دوم) ولد جمعه خان را مستحق همان جاگیر شمرده، و بعد ازان ستر ایلس در سنه ۱۸۵۸ء نیز عبدالله خان و برادرش خیرالله خان را مالکان همین جاگیر قرار داده است (۱).

از اسناد مذکور پدید می آید، که سردار جمعه خان در ۱۸۸۲ء از جهان رفته و عبدالله خان و خیرالله خان فرزند انش بجای وی نشسته بودند.

عبدالمصور خان

این شخص که حاکم آخرین شکارپور از طرف افغانستان شمرده می شود، به سبی نواب ولی محمد خان لغاری در سنه ۱۲۳۰هـ از شکارپور کشیده شد، و آخرین قرار گاه او نیز بعد از سپردن شهر شکارپور به ایران سنده، در همین گزنی یاسین بود، و بعد ازان به قندهار رفت.

عبدالمصور خان اصلاً از بارکزائیان ابا زئی جنوب قندهار بود، که مسکن او تا کنون بنامش (منصور خُندی) نامیده می شود، و مقبره اش هم در اینجا مشهور است، و احفاد وی در آن قریه سکونت دارند.

منصور خان در اواخر عصر سدوزائی و اوایل دوره بارکزئی بدربار شاهان و سرداران هر دو قبیله قربت داشت، چنانچه در سنه ۱۲۳۴هـ از طرف شهزاده کامران، بدربار فتح علی شاه قاجار از هرات به مشهد فرستاده شد، و از آنجا مکتوب سفارشی را بنام شهزاده کامران آورد، که باید برای اثبات صداقت خویش، وزیر فتح خان را کور سازد (۲).

(۱) تاریخ ملاکی در سنده ۲۸۲-۲ بعد.

(۲) سراج ۱-۹۴.

مؤلف کتاب حاضر نیز گوید: که عبدالمنصور خان بارکزی در رکاب کامران از قندهار بهرات رفته، و در جمع مخالفان وزیر فتح خان شامل بود (۱).

این عبدالمنصور خان با سرداران قندهاری برادران وریر فتح خان خویشی داشت، و خسرواده سردار رحمدل خان بود. چون در سه ۱۲۳۹ هـ سردار مدکور از شکارپور به قندهار رف، همین عبدالمنصور خان خسرواده خود را به نیابت حکومت شکارپور مقرر کرد (۲)، تا که نواب لغاری او را از شکارپور در سه ۱۲۴۰ هـ کشید، و رهسپار قندهار گردید.

چسبی نظرمی آید که منصور خان همواره از طرف مطب افغانی به شکارپور رفت و آمد داشت، و امور حکومتی را در ولایت سده انجام میداد، چنانچه اخوند محمد صدیق در تاریخ بروهي احمد زئی میویسد: که در سه ۱۲۳۲ هـ چون میر محمود خان قلات مرد، منصور خان درای بارک زئی که بنده خاص پادشاهی بود، و از شکارپور به قندهار سیرف، با اتفاق سرداران بلوچ میر محراب خان دوم را به حانی قلات برداشتند (۳). پروایت همین مورخ، منصور خان از طرف شاه محمود حاکم شکارپور بود، چون در رمضان ۱۲۳۲ هـ بی سرداران بلوچ کشت و خون افتاد، و میر مبارک خان بدسب میر فادر بخش نقل رسید، منصور خان از شکارپور به گنجا به آمد، و سرداران بلوچی را با خود برداشته بقندهار برد (۴).

اما از اواخر حیات منصور و تاریخ وفاتش خبری نداریم.

(۱) کتاب حاضر بیان رفتن شاهزاده کامران بهرات.

(۲) کتاب حاضر، بیان رفتن سردار رحمدل خان از شکارپور.

(۳) تاریخ بلوچستان ۲۰۸.

(۴) تاریخ بلوچستان ۲۱۰.

قتل وزیر فتح خان

واقعه کور ساحتی و قتل وزیر فتح خان بن سردار پاینده خان در تاریخ افغانستان بسیار مهم است و باید گفت که این واقعه مجری تاریخ را تدبیر کرد، و افغانستان را تا یک قرن به خانه جنگی های مدهش و حوس مبتلا گردانید، و در عین زمان، سلطنت افغانستان را از خانواده سدوزائی احمد شاه اندالی به خانواده محمد رائی سردار پاینده خان انتقال داد

حاجه درین کتاب میجواید، و قایم وری و قتل وزیر فتح خان بدست شهزاده آذاسران فرزند عاقب بیدیش شاه محمود سدوزائی انجام گرفت، و اسباب این واقعه مدهش چنین است :

۱- چون شاه محمود دفعه دوم حدود وزیر فتح خان بر مغرب سلطنت بست، رستم مملک اصلاً بدست وزیر بود، که نام شاه محمود بر مملکت حکم میراند، و از کشمر و محاری دریای سده تا کابل و قندهار برادران خود را گماشت، و بها هرات بدست حاجی فیروزالدین برادر محمود نامی ماند، که وزیر برای بدست آوردن آن هم موقعی رسید.

چون در سه ۸۱۲۳۳ = ۱۸۱۶ فتح علی شاه قاجار لشکری را به قیادت شهزاده حسن علی میرا به هرات فرستاد، وزیر فتح خان از موقع استفاده کرده، و از شاه محمود احارب دفاع هرات را گرفت، چون به هرات رسید، حاجی فیروزالدین را گرفته و قندهار فرستاد، و خود وزیر با برادرانش سردار کهندل خان و سردار شیردل خان بادهای اسور هرات پرداخت (۱)

در به وقت شهراده کامران نفوذ و اقتدار روز افزون وزیر را نا حاکمیتی که بالای پدرش داشت میدید، و او را یگانه رقیب آهین خود در امور جهانداري می شمرد، چون کامران شخص جاه طلب و سروري بود، و بعد از پدر خود را مالک حقیقی کشور می پنداشت، بنا بران نا وزیر فتح خان و برادر اش نیمه در دل داس و مستطرب بود که گدیم اقتدار ایسان را در بورد.

۲. حون وزیر فتح خان هراب را گرفت، و حاجی فیروز را نا سار بقدهار فرستاد، در به وقت وزیر و برادر اش در مصاحب اموال و حواهر و حراین دودمان فیروزالدین مسافه کردند، و سردار دوست محمد خان نا یک جمعی لشکر حی سگه بحر حاجی فیروز داخل گشته و؛ پیراه و گردن حواهر حاجی، حواهر و ربورها را غارت کرد، و حتی کمر بدر گرا سهای حواهر شان را نه قول عبدالکریم سراری سوب تاریخ احمد شاه درانی بهاء هزار تومان بید داس، و البسه خوب ربه بیگم حواهر سران ورن سبک داسم بن حاجی فیروز را گرفت، و این نانوی بحیب را نا بدرون حمام تعقیب کرد، و بعد از اخذ این امتعه گرا بها از ترس برادر درگش وزیر فتح خان، نه کشمیر گریخت (۱).

(۱) تحفه الحیب بیض محمد هزاره (حقی)، عروج مار لرنی ۶۱

افغانستان قرن ۱۹ ص ۲۶ بعد میس ۳۲ ج ۳ این واقعه

در بحقه الحیب نه تفصل آمده، ولی در نسخه چاپی همان

کتاب که سراج التواریخ نامیده شده آنرا ناصر امیر حبیب الله

خان که خود مصحح کتاب بوده حذف کرده اند، حبیس

آتکسن در کتاب لشکر کشی بر افغانستان طبع لندن ۱۸۴۲

ص ۳۹ بعد نیز نه تفصیل این داستان را آورده است

چون این واقعه بکلی منافی رسوم افغانی بود، بر شاه محمود و کامران نهایت ناگوار آمد، و کامران آنرا در پیشگاه پدر، وسیله بدگمانی بر وزیر قرار داد، تا اعتماد پدر را از سلب کرده باشد.

۳- با این اوصاف شاه محمود بر وزیر و برادرانش خشمگین شد، و کامران که متهم فرصت بود، برین آتش نف زد، و پدر و پسر با لشکر سنگین از کابل قندهار و هرات روی نهادند، درینوقت وزیر با تدبیر از هرات باسی هزار لشکر افغانی بدفع لشکر قهار در حدود کٔهسان عرب هرات سرسری برد (دیعحه ۱۲۳۳ هـ) که شاه محمود و کامران همراه رسیدند، پدر درینجا توقف کرد و کامران بهرات شده و منصورخان را برای عذرخواهی لشکر کشی وزیر، بهربار فتح علی شاه قهار فرستاد، شاه قهار به کامران پیغام داد، که باید برای اثبات صداقت حویش، وزیر فتح خاں را کُور سارد، و با اسیر ساخته به مشهد فرستد (۱).

این بود سه عامل مهم اقدام سوم کامران، که به کوری وزیر در هرات پرداخت، و با مصیبتی که درین کتاب آمده در اوائل سنه (۱۲۳۷=۱۸۱۸ ع) در حشم بنای آن وزیر نامور میل کشید، و نژادش انداح

این عمل نا پسندیده کامران، وسیله سقوط شاهشاهی سدوزائی گردید، زیرا وزیر نایب برادران بیرومند و فعالی داشت، چون از کوری برادر بزرگ شنیدند، در سر تا سر کشور ار کشمیر با هرات فتنها جوشید، و آتش قهر و غضب روانه رد، و دویب محمد خان ار کشمیر برگشت و کابل را دست آورد، و شاه محمود را بمزنی را بد.

ارینطرف کامران باسی هزار لشکر خود در عربی بمدد پدر رسید،

(۱) سراج ۱-۹۷ افغانستان در قرن ۱۹ ص ۲۹، تاریخ سیاسی

افغانستان ۹۷.

و محمد عظیم خان از کشمیر به معاونت دوست محمد خان آمد، چو ز
لشکر کامران بی کابل و غزنی به منزل سید آباد و وردگ رسید
کامران وزیر ناپینا را بدست سرداران درانی که همراکش بودند
با سوء عذاب نکشت، و بند از بندش برید، این واقعه الیمه در سنه
۱۲۳۳ = ۱۸۱۸ ع روی داد. و حسد قطعه قطعه شده وزیر را در غزنی
بحسب مرار علی لالا دفن کردند، تاریخ قتلش را شاعری چنین گفت:
بی تحریر تاریخ شهادت ر قو ل هاتقم این گشت مشق
سراز مهر حموسی گیر و میگویی "سید آباد سد کشته بناحق"
م. ۳۰ - ۱۱۹۳ = ۱۲۳۳

بر لوح مزارش در غزنی تاریخ قتلش چنین نوشته شده:

سال فوتش هاتمی عیسی بمدر آه گف
شد سال اب شهید اکبر آن و لا مقام

آن امیر مادر و این نادره تاریخ او

کسی ندید و کس نگوید در حها از خاص و عام (۱)

گویند که فلان قتل وزیر ناپینا را محصور شاه محمود آوردند
شاه با و گفت باید نامه ای به برادران خود بنویسد، که از جنگ دست
کشیده و تسلیم شوند، اما وزیر جواب داد که بعد از کوری خود
تمام امور تازه بسته و نمی خواهد که وسیله تکلیف برادران خو
گردد و چنین نامه را نمی تواند بنویسد (۲).

علاوه برین شاه محمود به وزیر ناپینا وعده داد: که اگر برادرانش

(۱) سراج ۱-۱۰۱ آنگنسن در لشکر کشی بر افغانستان ص ۳۳

شرح قتل وزیر را به تفصیل می نویسد.

(۲) عروج بارکزئی ۱۰۹.

رام شوند، بآنها وزارت و رتبه های بزرگ خواهد داد، ولی وزیر گفت:
 وعده چیزی را میدهم که اکنون در دست اختیار من نیست (۱).
 چون شاه محمود از وزیر و برادرانش مأیوس گشت، امر بقتل وی داد.
 (راجع به دست نامه وزیر فتح خان و برادرانش معصوم و جوانمرد).

مجدریان سنده و افغانستان

پیر غلام محی الدین سرهندی و نظام الدین سرهندی

این خانواده فاروقیان سرهندی در هند و افغانستان و ماوراءالنهر شهرت بسیاری داشته و اصلاً کابلی اند، که حد اعلاي ایشان سحاب الدین فرحشاه در پحتیر شمال کن در دره فرحشاه مدفون است. ازین خاندان اسم رفیع الدین حد پنجم حصرت مجدد از کابل سر هند رفت

اما سهراب این خاندان بعد از شیخ احمد مجدد الف ثانی سرهندیست. این مولانا عبدالاحد که سلسله شش به (۲۸) واسطه حضرت عمر فاروق رسیده، حصرت مجدد به ۱۰ شوال ۹۷۱ هـ در سهند (سرهند) متولد گردیده، و در طریق تشددیان از حواجه محمد باقی کابلی (متوفی دهلی ۱۰۱۰ هـ) استفاضه نمود، و در آئین چشتیه و قادریه و سهروردیه نیز مبادون گشت، و در همای طریق و مؤلف و عالم برگشت که بعد از ۹۳ سالگی در سرهند روز سه سبه ۲۸ صفر سال ۱۰۳۴ هـ از جهان رفت، و سرارش تا کنون مطاف عامه است.

از همین خانواده پیر غلام محی الدین در سه ۱۷۹۰ ع از پشاور به سنده آمد، و بعد از آن بسبب غلبه سکه پشاور را ترک کرده و در ۱۸۰۶ ع به شکارپور سکونت اختیار کرد، و میوان تالپوری سنده نسبت به عقیدتی که بوی داشتند، تنخواه مستمری و زمین های وسیع رراعتی ناو دادند. و شاهان افغانی به مور شاه و زمان شاه و محمود شاه و ایوب شاه مدورائی نیز در ولایت شکارپور همین مراعات را با ایشان نمودند، پیر

غلام محی الدین بروایب "مونس المخلصین" ص ۵۳ متصل شهر حیدرآباد مدفون است، و پیر نظام الدین پسرش بتاريخ ۱۷ رجب شنبه سنه ۵۱۲۷۳ وفات یافته و در شکارپور مدفون او تا کنون رنارتگاه عمومی است، و اولادوي در شکارپور موجودند.

پیر نظام الدین مرد عالم و شاعر و متعدی نو، در فارسي دیوان اشعار داشت، محتومى مناخاتها و مناقب نوي، و "نظام" بحص او بود چوں محدديان در کابل و مدهار و هرات و سندھ شهرت دارند، ما ذیلاً نسب نامه مشاهير اين دودمان را مي آوريم: (۱)
(براي شرح مريد: رک: تکمله مقالات الشعراء تحت فصل و نامي و عمر و جانان).

(۱) خزينة الاصفياء ۱-۹۰۸، ذکر مجدد، تذکره علماء هند

۱۲، سبحة المرجان ۳۸، تاريخ ملاکي در سندھ ۲-۹۰۷،

تکمله مقالات الشعراء ۳۸۵، ۶۰۰ بعد، افغانستان در عصر

تيموريان هند (حطی) از عبدالحی حبيبي، انساب الامجاد

از محمد حسن محددي طبع لاهور.

۵۱۰۳۳

و غیره

۵۱۳۰۰ - ۵۱۳۰۰
ک: تکمله ۱۹۸

لعل شهباز قلندر

از مشاهیر صوفیه و اولیای سده است که ناوش عثمان بن سید کبیرالدین احمد بن سید شمس‌الدین اسب و ناخلافات روایات شجره نسبش بامام جعفر صادق میرسد (۱).

تاریخ تولد او را مورخان سنه (۵۳۸) نوشته اند (۲) و راجع به ورود او در سنده ضیاء ربی مورخ گوید: که شیخ عثمان مریدی (۳) (مرندی) بزرگوار مودی بود. ده در عصر سلطان محمد خان شهید سلطان بلخ در سنه (۶۶۲) به ملتان آمد، و خان مرصوف او را بطر ازاد و احترام تمام دید، و با شیخ قوه صدرا پس سوئی ۶۷۰ فرزد شیخ بهاء‌الدین زکریا در ملتان محصور گشت (۴).

بعد ازین شیخ عثمان در سنه ۶۷۹ به سیستان (سیون کنونی) سنده آمد که تاریخ و رودش را چنین گفته اند (۵).

خرد تاریخ آن از روی اخلاص "نمود آفتاب دین" بگمتا (۶۷۹) در تاریخ وفاتش اختلافست که برخی (۵۷۳) و برخی (۶۵۰) و جمعی (۶۷۳) نوشته اند، چون سن شیخ را (۱۱۲) سال آورده اند، پس میتوان حدوسط را که (۶۵۰) باشد تاریخ وفاتش بدانیم، زیرا یک

(۱) حیات قلندری، تحفة الکرام، خزینة الاصفیا ۲-۴ و غیره.

(۲) گزیتیر لارکانه. ۴ و حیات قلندری و لب تاریخ سده.

(۳) تاریخ فیروز شاهی ۶۷۰ بعد، تحفة الکرام ۳-۱۳۶.

نزهة الخواطر، ج ۱، معصومی. ۴ فرشته ۱-۴۱۰.

(۴) لب تاریخ سنده.

انسان به مشکل بعد از (۱۱۲) سال زندگی کرده میتواند. اما دربنکه شیخ در ماه شعبان از جهان رفته اختلافی نیست (۱).

بقول آزاد ملگرامی شیخ عثمان مریدی مسوومت نه مرنشد بکي ارقرای تریز (۲) که نه سلسله طریقت شیخ جمال محرد پیوسته بود، و در سده بعدی شیخ فرید گنج سکر و بهاءالدین زکریا رسید، و در سیوستان رحل اقامت اوگند (۳) و گویند که مستی بغایت داشت و طریقه ملائیه را گرفته بود و نام "سهار قلندر" اشتها پاف، و هزاران مرید داشت (۴).

بقبره و خانقاه لعن شهار قلندر در سیون سده مشهور و مرجع خلائق است، هزاران نفر از هند و افغانستان هر سال به مراسم آید. این بطوطه مرقدش را در سده ۵۳۰ هجری هجری گشتن از سیوستان دیده بود. نمش سلطان فیروز شاه را که تاریخ ۲۰۰ محرم ۵۵۲ هجری برداشته وفات یافته بود، به سیوستان آورده، در حوالی خانقاه قلندر دفن کردند، که دو کتبه بران موجود است.

عمارت این خانقاه قرار کتیبه موجوده بحکم همین سلطان فیروز شاه از طرف ملک زکریاالدین احتیاردین تاریخ ۷ رجب ۵۵۷ هجری بنا شده، و بران نوشته اند:

بعهد دولت فیروز شه سلطان دین پرور

که حاکم درگهش ساربد شاهان جهان افسر

(۱) تاریخ الاولیاء ۲-۳۲۶ و برکات الاولیا (۱۱۵) و حیات

قلندری و لب تاریخ سده و غیره.

(۲) مآثر الکرام ۲۸۵.

(۳) تذکره مشایخ سنده

(۴) تذکره الفقراء ۲۱ برکات الاولیاء ۱۴ و غیره.

عمارت شد مقامِ شیخ عثمان مرندی، کو
 ولی الله باز اسفید، میرِ بحر بود و بر
 بروز هفتم از ماهِ رجب مبنی شد این رومه
 بسالِ هفصد و پنجاه و همت از هجرتِ مهتر...
 (برای شرح احوال و کتیبهای مزار سهباز قلندر، رک: تعلیقاتِ مقالات الشعراء
 از قلم حناپ سید حسام الدین راسدی که این مضمون تلخیص آنست).

میان قبول محمد

ار خاندان معروف روحانی مخدوم عبدالوهاب (حدود ۱۰۹۰ هـ) است، که از احلاف مخدوم ابوالفتح بود و سلسله^۱ نسب میان عبدالوهاب به (۱۳) نسل به حضرت عمر فاروق ر. میرسد این شیخ در درارا (خیرپور) خانگاه داشته و احلافش تا کنون موجود اند. ازین خاندان ارباب علم و ذوق و صوف برآمده و مورد عقیدت و ارادت مردم بودند. چنانچه میان محمد حافظ مشهور به صاحبذئبه (۱۱۰۱-۱۱۹۹ هـ) از شعرای سندهی بود (۱)، و برادر راده اتش میان عبدالوهاب مشهور به سچل سرمست بن میان صلاح الدین که در سنه ۱۱۵۲ هـ تولد یافته و در ۱۲۴۲ هـ از حهان رفته، یکی از شعرای بزرگ فارسی و سندهی است، که در کلاش رنگ، تصوف و یکتا پرستی بحوبی آشکار است، و در فارسی تخلص او «آسکار» بود، دیوان آشکار (فارسی) رار نامه و رهبر نامه و قتل نامه و گدار نامه و بار نامه از آثار اوست (۲).

میان قبول محمد که درین کتاب ذکر شده در حدود (۱۲۴۰ هـ) سجاده نشین این خاندان مشهور بوده و شاه شجاع الملک نزاریتقی رسیده بود (۳) قراریکه بر حاشیه نسخه الف خطی کتاب حاضر بخط بعد ترار کتابت اصل، نوشته شده، وفات میان قبول محمد ۱۲۴۵ هـ است (۴).

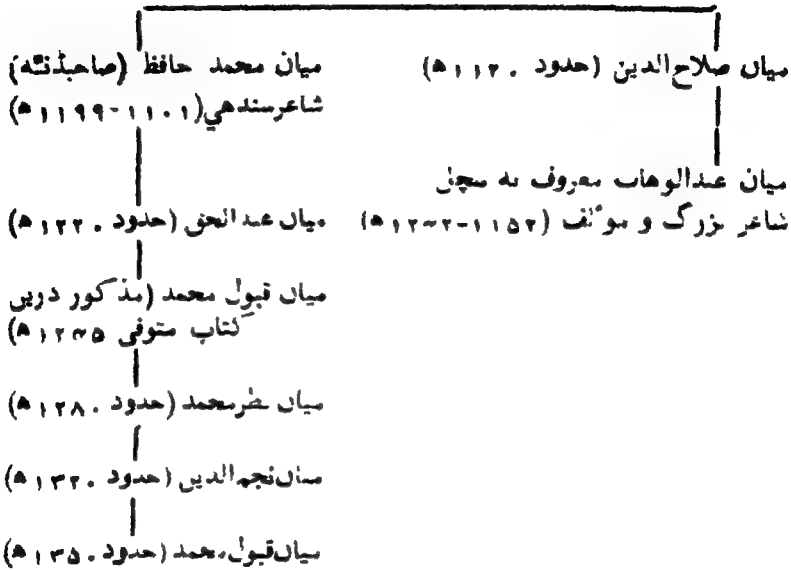
(۱) سندهی ادب طبع کراچی ۶۱ و قدیم سند ۳۵۶.

(۲) سندهی ادب ۷۳.

(۳) کتاب حاضر و واقعات.

(۴) نسخه خطی الف کتاب حاضر ۱۴۳.

ميرزا قليچ بيگ شجرهٔ اين خاندان را چنين داده است: (۱)
مخدوم عبدالوهاب (حدود ۱۱۰۹ هـ)



*

*

*

(۱) قديم سنده ص ۵۶. اما تخمين سنوات از طرف نويستنده است.

تلنگه

(مربوط ص ۱۷۰ کتاب حاضر)

در اثنای طبع این کتاب حباب محمد حبیب الله رشدي کارمند سندی ادبی بود، راجع به سه کلمه ذیل معلومات مفتمنی دادند، که اینک با تشکر آنرا می آورم :

تلنگه بمعنی ساکن سر زمین تلنگانه هند جنوبی است، و اکنون آنرا آندرها گویند، و قبل از آزادی هند تلنگانه جرو ریاس هیدرآباد دکن بود، و حصه کوچکی از آن به مدراس تعلق داشت .

باصطلاح زبان اردوی قدیم "تلنگه" همان سپاهیان سیاه چرده سر زمین تلنگانه را می گفتند، که مانند افواج سفید نام انگلیسی بریه عسکری را دیده بودند چون لارد کلایو از طرف ایست اندیا کمپنی در مدراس دست از امور تحریک کشیده و به سیاست و حکمرانی پرداخت، برای برزید قوای خود، لشکری را از مردم تلنگانه آراست، و ایشان را مانند لشکر انگلیسی، لباس و اسلحه و ترس داد. این لشکر منظم انگلیسی که از مردم بو می تلنگانه تشکیل یافته بود، در هند شمالی بنام "تلنگه" مشهور شد، و چون مانند فوج انگلیسی بیه Band هم داشت، آنرا "باجه تلنگه" گفتند .

گنگا جمنی (ص ۳۶۸) کتاب حاضر

باصطلاح اردو گنگا حمنی غردف و زیوری را گویند، که مرکب از دو فلز مختلف اللون باشد. مثلاً از تهره و طلا یا مس و روی ساخته باشند. در خانواده های بزرگان هند پاندهان گنگا جمنی، و زیورهای متنوع را از طلا و تهره می ساختند، و در دودمانهای متوسط چلم و ظروف خانگی

را از مس و روی وغیرہ استعمال میکردند، کہ حصہٴ سی آن سرخ و حصہٴ روئی آن مانند طلا زرد بنظر میرسید۔ و گاهی تو پھار را ہم چنین می ساختند، کہ بران نقوش روئی و سی بودہ و با رنگ عمومی آن تفاوتی داشت، کہ ہمہ این گونه چیزها را نصف ”گنگا جمنی“ باد میکردند۔

کھار (ص ۳۲) کتاب حاضر

کھار یکی ارفرقہائی پس ہدوان بود، کہ در شہرها و قصبہا ہالکی و میانہ و دولی و نالکی و جوبان (انواع تخبِ روان) امراء را ہشانہ می بردند، و یا بطور گاری میکشیدند۔ در عصر معلوہ ”بیانہ“ یکی از انواع اعزازات حکومتی بود، کہ سررگان اعطا می شد، و آنرا چہار تاشش ہر بدوش می برداشتند، کہ نحوہ ایشاں بیز ار طرف حکومت دادہ می شد، و این مردہ را ”نہار“ می گفتند، و (جوہان) کہ تا ہجاء سال قبل در بین ما رایج بود، و در ہند ہام ڈولی تا کنون دیدہ می شود، نیز بوسیلہ کھاراں حمل و نقل میشد۔ شاعر اردو سعادت یار حان رنگین گوید:

ذرا گھر کو ”رنگین“ کے تحقیق کرلو

یہاں سے ہے نئے سے ڈولی کھارو؟

یعنی: ای کھاراں! ناری حانہ رنگین را تحقیق کند، کہ از ہنجا

تا آنجا چقدر مزد دولی ہس؟

غالب دہلوی مصرعی دارد: ”کندھا بھی کھاروں کو بدلنے نہیں دینے“

جوش ملیح آبادی گوید:

”رکھہ دے اس طوفان میں تموا لے ڈولی کھار“ یعنی ای کھارا

درین طوفان دولی را زیر درخت نیم سہ! (بیم نام یکدرخت ہومی است)۔

در متن کتاب نوائی معارک نیز مقصد از کھار ہماں کسانیاں اند،

کہ نختِ روان شاہ شجاع را بدوش می بردند۔

میرزا احمد خان

میرزا احمد خان یکی از رجال محاسنه و ادب بود، که در حدود ۱۲۳۵ هـ در شهر قندهار بدربار مرداران مدهاری عهده مختارناری (مستوفیت) داشت، چون در سنه ۱۲۳۶ هـ بس سردار محمد عظیم خان بارکزائی و امیران منده مصالحه شده و سردار با لشکر خود از شکارپور واپس بقندهار رفت، مؤلف این کتاب میرزا عطا محمد عطائی شکارپوری حسب خواهش ملا مرثی خان حاکم شکارپور قندهار سفر کرد، و درانجا بدربار سردار شیر دل خان با ملا موئن خان مد ثور بجای میرزا احمد خان بعهده مختارکاری مقرر گردید.

اما سرزا عطا محمد احلاق حمیده میرزا احمد خان را درین کتاب چنین ستوده است: "عالیجاه شاه فرد دوان سروب و اساسیب، مطلق قصیده مرحمت و عنایت، پسندیده احلاق کریم الاشعاف میرزا احمد خان، که سابق بعهده مختارکاری سردار موصوف (شیر دل خان) ماسور بود، هرگاه عهده مختارکاری بواسطه نایب بمدوح تعلق بخاکسار گرفت، ازانجا که دنیای بیوفاء محل حسد و حای حقده میباشد، لیکن عالیجاه میرزا احمد خان از روی نیک دانی و نجات خود گاهی با خاکسار، طریقہ حسد را پیش نورزیده، بلکه طایر دل خاکسار، فریفته دانه و دام مهربانی و شیرین زبانی خود نموده، تا مدت دو سال، در ایام عمل مختارکاری، به استمداد و مراعات و رضا جوئی خاکسار می پرداخت ... آفرین بر میرزای بمدوح و رحمت خدای بر او و پدر بزرگوار او پاداش (۱)

(۱) کتاب حاضر، فصل مصالحه امیران با سردار محمد عظیم خان.

این میرزا احمد خان اگرچه اصلاً از کابل بود، ولی مدتها در قندهار سکونت داشت، و یکی از درباریان معتبر سرداران قندهار بود، و در محاضر ادبی سردار مهر دل خان "مشرقی" نیز بهره ای داشت، تولدش در سه ۱۱۹۵ هـ و وفاتش ۱۲۸۰ هـ وقوع یافته، وی دیوان اشعار دارد، و تخلص او "احمد" ست (۱).

احمد در سنه ۱۲۷۰ هـ نیز قندهار بود، و هنگامیکه حلیم و انیس ادبی وی سردار مهر دل خان "مشرقی" و مت پات، در تاریخ وفاتش رباعی گفت که هر لوح سرارش هر کرده اند:

"احمد" از هر کس تحصیل مسمود سال فوت آن سه اقلیم خود
هاتمی بهاد سر بر پاش گمت: "سرور او باد حیات الخلود"
۱۲۷۱ هـ

این اشعار هم ازوست:

آنکه در قوس قزح شیوه ایما دارد
میتواند که کد رنده جهان، جا دارد
احمد! شاح تکر بر نمکین ندهد
طلب روی مه و مهر به زیبا دارد
به تقلید حاجی در مرار شریف بلخ گفته:
ای شد سوار بلخ و یا شحۃ النخف!
در یگانه بی و بهان گشته در صدف
این آستان پاک تو حای اجاب است
هر کس کند دعا رسدش تیر بر هدف

- ۲۱ -

عبدالله خان اچکزئی

عبدالله خان ولد حاجي سر بلند خان قوم اچکزئي از سرداران بزرگ و مجاهد افغان است، که در جنگ اول اعلان از ۱۸۳۹ تا ۱۸۴۲ ع با انگلیس متجاوز در کابل همواره قایم معاهدین بوده، و محرک اولین قیام ملی کابل در نوامبر ۱۸۴۱ ع شمرده می شود زیرا وی تمام سرداران کابل را در خانه خود اجتماع داده و نقشه این قیام ملی را ریخته بود، که در نتیجه آن قوای انگلیس افغانستان را محلیه کردند. عبدالله خان اصلاً از قریه ایست که ماصه (۵۰) میل در شمال عرب کویت به نامۀ کوه کوزک افتاده، و این قریه و ستیش تاکنون بشام همین شخص معروف یاد می شود.

در عصر سلطنت سدوزئی این دودمان شهرت و منزلت داشته و افراد آن در کابل و بشاور و غیه حکومت داشتند، و خود عبدالله خان هم بدربار سرداران قندهاری سرداران وزیر فتح خان مقرب بود، چنانچه در سه ۱۲۳۸ ه که سرداران مذکور هرات را محاصره کرده بودند، همین عبدالله خان در حمله سران لشکر و مورد مشوره و اعتماد ایشان بود (۱). یکمتر خبر نگاران انگلیسی میسن که در سه ۱۸۲۷ ع از بلوچستان دیدن کردند، وی راجع به عبدالله خان میگوید:

”عبدالله خان سردار بزرگ قبیله اچکزئی است، که خیلی ثروتمند و بخشنده است، سرداران قندهار نیز بسبب اقتدار و

(۱) کتاب حاضر، بیان فریب بازی محمد خان کوهی ... و

سراج وغیره.

بذل وي تعب الشعاع اويند، قوافل سوداگران پر قلعه او
 میگذرند و حراج راه می پر دارند، وي لشکري بیر دارد (۱)،
 چون سید احمد بریلوی برای امداد جهاد با سکه‌ها در سه
 ۱۸۲۹ ع رسید به افغانستان میرف، سه روز مهمان عبدالله خان
 بود، و از همان اوقات نقشه جهاد را ترتیب کردند
 بعد ازین عبدالله خان نکدل آمده، و در تمام ایام جنگ اول رهبر و
 فایده معاهدین ملی بود، به کارنامه‌های او به تمصین درین کتاب آمده
 است، اما واقعه شهادت وی که در جنگ تپه بی بی مهری شهادت شد
 (۱۳ نوامبر ۱۸۴۱ ع - ۲۷ رمضان ۱۲۵۷ هـ) چنین است که موهن لال
 حاسوس لشکر انگلیس، به خان شیرین خان و نایب محمد شریف خان
 پول داده، و او را در میدان سنگ رحیمی کردند، و درین جنگ پیر
 دوست خان برادر راده اش هم شهید گشت (۲)

حمید ششمی درین باره چنین گوید:

ز جمع احکرائیان دلیر	همان خان عبدالله نره سر
روان بود از حمله لشکر به پیش	پیش پهلوانان همقوم خویش
نحستین در آمد به فوج فرنگ	جو بیلاں سرسب پیوست جنگ
چو اندر صف رزم دشمن رسید	ز ابر میان بری روس کشید
چنان دشمنان را سر انداز شد	که از رشته زه گره نار شد
اچکری خوانان پولاد پوش	به دنبال آن سرور تیز هوش

(۱) سیاحت نامه میسن (انگلیسی) میسن در جلد اول رویداد

سیاحت خود (ص ۳۷۲) خراج راه را که عبدالله خان از

قوافل میگیرفت پنج روپیه از هر خر متعلق به هندوو (۲)

روپیه از مسلمان می شمارد.

(۲) افغانستان در قرن ۱۹ ص ۱۰۲.

به تندی چو شیر ژیاں آمدند
 به فروجِ عدو در میان آمدند ...
 سپاهِ فرنگی شده مستِ حشک
 به شمشیر و تیر و سنان و تفنگ ...
 همان خانِ عبدالله رزم حوی
 در آن تاختنِ گواه^۱ ای ساکهای
 مهمانیِ حوایِ عفرانِ دوید
 بخورد از قضا بر قضا داد حال
 از آن حمله بودند اندر شمار
 طمیلتر سه صد شیر مردِ سهد
 از آن حمله بودند اندر شمار
 ز یک خانه افسی و یک نامدار (۱)
 الح ..

- ۲۲ -

وفات سردار محمد عظیم خان

سردار محمد عظیم خان بن سردار پاینده خان در سنه ۱۲۳۸ هجری بمصر سی و هشت سالگی در شهر کابل در گذشت، و در جنب غربی مزار عاشقان و عارفان کابل مدفون گردید این بیت بر لوح مزارش منقور است که تاریخ وفات اوست:

چو برسد از سال فوتش مگو بعد برین ایزدش جا دهاد
 ۱۲۳۸ هجری

هین مرگ سردار محمد عظیم خان در حواله کابل نه یک روپیه موجود بود، که بتصرف سردار حبیب الله خان فرزند سردار مذکور درآمد، ولی سردار دوست محمد خان که درین وقت حاکم کوهستان شمال کابل بود، بمصری رفته بمدد سردار امیر محمد خان برادر سکه خود لشکر آراسته در سید آباد وردگ با سردار حبیب الله خان کمک کرد، که دران شکست خورد، ولی بروی لشکر خود را باز آراسته و در قرغه غربی کابل با حبیب الله برادر زاده خود در آویخت و کابل را تسلیم آورد.

درینوقت سایر برادران دیگر برای دست آوردن خرابه محمد عظیم خان از پشاور و هرات و قندهار روی آوردند، و بعد از حکمهای متعدده با سردار دوست محمد خان صلح کرده و در خانه نواب عبدالجبار خان فراهم آمده، و ترکعه محمد عظیم را با اراضی مملکت بین خود و برادران گان خود تقسیم کردند (۱) و این وقایع تا اوایل سال ۱۲۳۹ هجری روی داد.

-۲۳-

وفات سردار شیر دل خان

راجع به وفات سردار شیر دل خان درین کتاب جز اشاره ای موجود نیست، ولی فیض محمد هزاره در سراج التواریخ شرح این واقعه را چنین نوشته :

”حول درسه ۱۲۰۱ هـ میران سده راس خلاف تر افراستند،
ولشکر اسوهی فراهم آورده به سردار رحمدل خان حاکم آنجا
بشوریدند، سردار شیر دل خان حرم یافته، از قندهار با لشکر
بسیار روی ندان - یار بهاد، و سردار رحمدل خان ار اردحام
سندیان هراساک گردیده نایب سلطان خان بن الهداد خان
انکی رئی (۱) (نارکزی) را به نیاب حویش گماسته راه قندهار پیش
گرم، و درسزل دانه بشرف ملاقات برادر رسیده مورد عتاب گشت،
که چرا ولایت را گداسته اقامت و ثبات نورزیدی؟ ... از قصای الهی
درین منزل تب سیدی پسر دار سیر دل خان عارض گشته او را با
تن تب دار در قندهار مراجع داده، روز جمعه ۲۵ محرم ۱۲۰۲ هـ
۳۱ سالگی وفات یافت، و در مرار حصر حی صاحب شهر احمد شاهی
مدفون گردید“ (۲).

و فایع دیگر یکه بعد ازین در شکارپور روی داده، در فصل خاص
کتاب حاضر بعنوان (رفتی رحمدل خان از سکارپور ...) مشرح است.

(۱) کذا در سراج التواریخ ۱-۸۰، ولی نوشته مؤلف این

کتاب اصح خواهد بود، که سردار رحمدل خان، عبدالمنصور

خان را به حکومت شکارپور گذاشته بود (رک: تعلیق ۱۵).

(۲) سراج ۱-۸۰.

- ۲۲ -

جنرل وینتورا Ventura

نام این شخص را مورخان شرقی با ملاحی مختلف نوشته و مسح کرده اند، وی اولین مرد اروپائی است که لشکر رنجیت سکه را در بحساب موصول جدید اروپائی ترتیب و تنظیم کرد. وینتورا اصلاً در ایتالیا زاده بود، و در لشکر پیاده ناپلیون رتبه کدمل داشت برخی او را سهواً یهودی نام روین ستورا Reuben - Ben - Toora پنداشته اند. وی اولاً ناپران آمد، و بعد ازان در ماه مارچ ۱۸۴۲ ع لاهور رسید، و قیادت یک غنڈ (بریگد) لشکر رنجیت با و سپرده شد (۱)، و در سنه ۱۸۴۳ ع در جنگ و سکس ابعانان دست داشت، که بمکافات آن از طرف رنجیت به اعطای تحواه کثیر و ریس نواخته شد، و همواره در لشکر کُشی های رنجیت شرکت داشت، و در دفع شورش های سکه با افراد دودمان رنجیت کارهای نمایان خود، از سال ۱۸۳۱ تا ۱۸۳۳ ع بملتان فرستاده شد، و بعد ازان قاضی و حکمران لاهور مقرر گشت، تا که در سنه ۱۸۴۳ ع متقاعد گردید، و بتاریخ ۳ اپریل ۱۸۵۸ ع نزدیک تاولوس Toulouse از جهان رفت. وی در عصر خود مرد محترم و دارای سیرت خوبی بود. (بیوگرافی هند ۳۶)

(۱) مستر میس در رویداد سفر خود (ص ۴۳۱ ج ۱) می نویسد که وینتورا قیادت چهار هزار لشکر منظم رنجیت را داشت که ارانجمله یک رجمنت گورکه و یک رجمنت پیاده خفیف بود.

- ۲۵ -

پیر صبغة الله و خاندانش

درین کتاب دکر چندین نفر این خاندان معروف آمده که مختصراً به شرح حال ایشان اشارت می‌رود: مورث اعلای این دودمان سادات سید محمد مکی است که از حجاز به بغداد و سده آمد و از اهل زهد و تقوی بود، و خاندان او در سده مرع خلاص گشت.

پیر محمد نقا ازین خاندان در قرن دوازدهم هجری حلی شهرت یافت، و از معاصران و همراهان سید فقیر الله حلال آمادی شکارپوری بود، تولدش ۱۱۳۵ غره شعان است که به "پیر پنه" شهرت داشت، و در شیخ طیب سال ۱۱۹۸ از جهن رف و هجانا مدفون گشت.

بعد از وی سید محمد راشد فرزندش بر مسند هدایت خلق نشست، تولد وی ۱۱۷۰ است، که به "پیر روری والا" شهرت یافت و تعداد مریدان او به لکها رسید، وی در غره شعان سه ۱۲۳۳ از جهن رف مدفون "پیر کوٹ" است.

سید صبغة الله فرزند هدیس سید محمد راشد است که خاندان "راشدی" نام و مسویند او را پگاژو (دستار سد) و تحر والا گویند، که مورث اعلای خاندان "پیر پگاژو" و مؤسس تحریک "حاجبازان هر" است، وی هزاران نفر محابدين خانوار و فداکار داشت. و وقتی که سید احمد بریلوی شهید به سده آمد، تاریخ ۱۷ ذیقعد ۱۲۳۱ در پیر کوٹ مهمان سید صبغة الله شد، و درباره تحریک جهاد باهم مذاکره و مقاضیه کردند، و بعد از آن هم باهم مکاتبه داشتند (۱).

سید حمیدالدین راجع باین سید سندهی مینویسد :

”در تمام مملکت سنده همچو او شیخی و مرشدی در زعم مردمان ملک نیست، قریب سه لک مریدانش از قوم بلوچ هستند، و بکمال جاه و جلال و رجوعات خلایق، حدیث میگدراند در جود و کرم و اخلاص و مروت هم شهره آفاق... در حانه سید مذکور کتب خانه عجیب و غریب بنظر آید که هرگز در خانه سلاطین و امراء نبوده باشد، پانزده هزار جلد از کتب معتبره در آن موجود است. از انجمله صد دیوان فارسی بخط ولایت مطلا، و شعب و پنج جلد تفاسیر معتبره، و پنج جلد مکرر از شاه نامه فردوسی سه مع تصاویر و مطلا... (۱).

سید صغفه الله یک برادر بنام سید محمد یاسین داشت، که بعد از وفات پدر جهده (یعنی بیرق و پرچم) را گرفته بجای دیگر رفت، و اولادش به ”پیر جهندو“ تا کنون شهرت دارند، وی نیز کتب خانه بزرگی فراهم آورد، که تا کنون شهرت دارد، و از اخلاص پیر رشیدالدین و مرشدالله و ضیاءالدین مشهور اند (۲).

پیر صغفه الله بحر والا بتاریخ ۵ رمضان ۱۲۴۶ هجری وفات یافت و در پیر کوٹ دفن شد. و فرزندش سید علی محمد اول بجای او نشست، وی مرد عالم و شاعر و طیب خوش ذوقی بود، برادر خود سید علی گوهر ”اصغر“ را بر مسند خویش سجاده نشین کرده و خودش بامور علمی و خدمت خلق مشغول گشت، و این همان سید است که درین کتاب ذکرش به تفصیل آمده، و خیلی شهرت داشت. چون در امور سیاسی مخالف میر آخرین تالپوری بود، و مؤلف کتاب غالباً از طرفداران میر مذکور بود، بنا بران ممکن است، با سید ”اصغر“ اختلاف داشب، که در ذکر و قایع، این اختلاف بی تاثیر نبوده باشد.

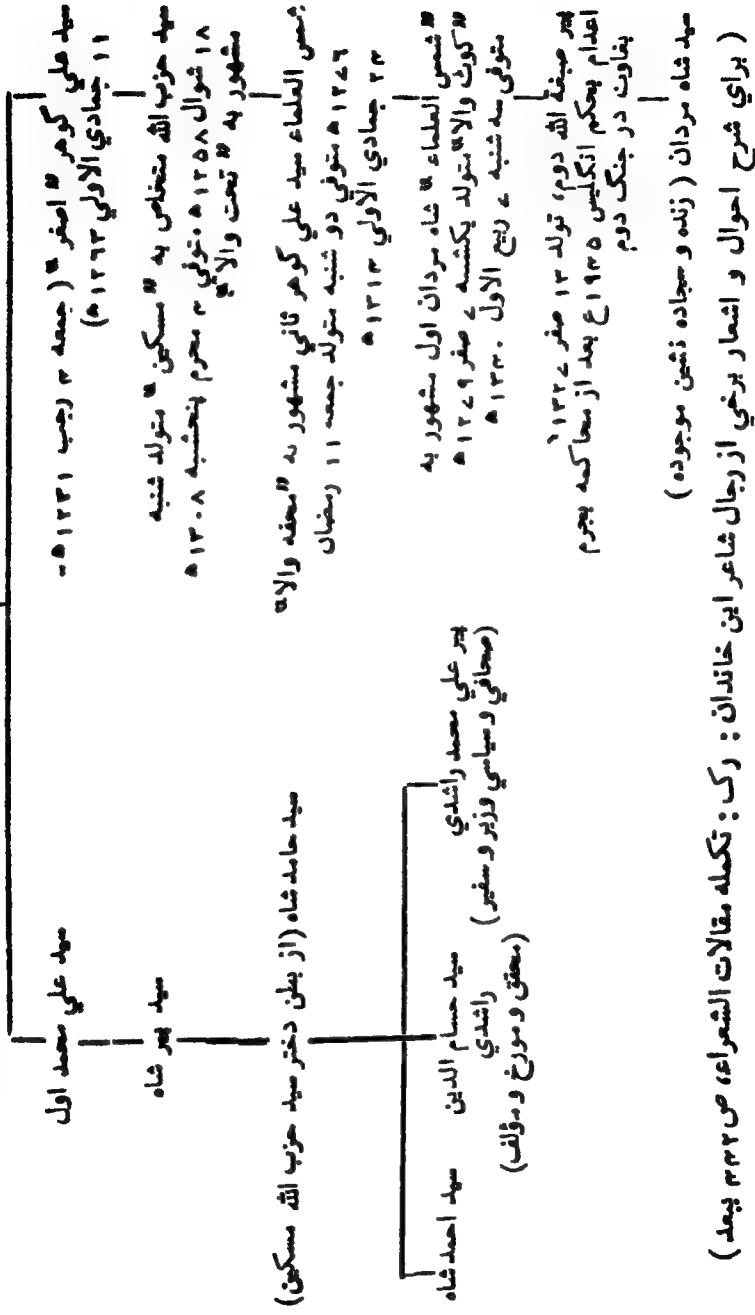
تولد علی گوهر جمعه ۳ رجب ۱۲۳۱ هجری و وفاتش ۱۱ جمادی الاولی ۱۲۶۳ هجری و مشهور به ”بنگلی والا“ است. وی در سندهی شاعر بلند مرتبه و متخلص به ”اصغر“ است. اینک شجره این خاندان :

(۱) سید احمد شهید ۳۰۳ از مولانا مهر طبع لاهور ۱۹۵۲.

(۲) سید احمد شهید ص ۳۰۸.

سید صیغه الله 'تجر و الا' متوفی ۱۲۳۶ هـ "پیر پکاڑو"

تعلیقات



شهادت سید احمد بریلوی

سید احمد بن سید محمد عرفان از اخلاف سید قطب الدین محمد است که در حدود (۵۶۰۷) از عزنی به هندوستان رفته و شیخ الاسلام شهر بدایون بود، و قاضیان آن شهر از اخلاف وی اند (۱) و در سنه ۵۶۲۷ وفات یافت.

سید احمد مجاهد معروف و شهید به ۶ صفر ۱۲۰۱ = ۲۹ نومبر ۱۷۸۶ ع در رای بریلی از مضامات اله آباد هند بدینا آمد، و بعد از گذرانیدن نشیب و فراز زندگی و سفرهای زیاد در بلاد هند، بدعوت جهاد اسلامی پرداخت، و سریدان و همراهان زیادی بدست آورد، و پس از سفر حج در تمام هندستان بدعوت جهاد سفر نمود، از دهلی به سندھ و شکارپور آمد، (ذیقعد ۱۲۰۱) و بتاریخ ۱۵ محرم ۱۲۰۲ از کویت گذشته بمقدهار و ارنجا بغزنی و کابل رفت، و در تمام این بلاد بدعوت جهاد فی سبیل الله پرداخت، و در پشاور با سرداران بارکزی جنگها کرد، و بالاخر با دولت سکه مقابل گشت. (نومبر ۱۸۲۶ ع)

در حدود پشاور سالها به جمعیت مجاهدین پرداخت، و اساس حکومت اسلامی را نهاده، عشر و خراج میگرفت، و "امیرالمومنین" لقب یافت، و بعد از جنگهای متعدد به خلع همراه گدست، و درانجا نیز ولوله جهاد انداخت، تا که بالاخر در معرکه بالا کوٹ با همراهان خود بدرجه شهادت رسید.

بالا کوٹ از مانسهره، ضلع هزاره، فاصله ۲۶ میل بر کنار دریای

کاغان (کنار) در مدخل دره کاغان واقع است، شهر سنگه سر لشکر دولت سکه در اوایل شوال ۱۲۴۶ هـ تمام ضلع هزاره را از اثر مجاهدین تهی ساخته، و قوای ایشان را درین تنگه محاصره کرد، مجاهدین در رکاب سید احمد و سید اسماعیل به جهاد پرداختند، و (۱) بتاريخ ۲۴ ذیقعده ۱۲۴۶ (۱۰ مئی ۱۸۳۱ ع) روز جمعه یازده بهج صبح تماماً در معرکه بالا کوت از طرف لشکریان سکه شهید شدند.

شهادی این معرکه در حدود (۱۳۵) نفراند، که بعد از شهادت در بالا کوٹ دفن شدند، ولی در مرار خود سید احمد شهید اختلاف است، و بعضی گویند، سید موصوف غیبت کرده، و بازنده از معرکه برآمده بود.

اما اکنون در بالا کوٹ مرقد او را معمور داشته اند که بعضی سید دران مدفون خواهد بود، و سر او را که دریا برده و بفاصله ده میل در گڑھی حبیب الله از آب کشیده اند، درانجا مدفون است.

قبر موجوده بر کنار دریای کنار در بالا کوٹ متصل پل کاغان و مسجد سید واقع است، که بعد از چندین سال در سنه ۱۸۹۳ ع از طرف عجب خان زیده در یافت و تعمیر شده است (۲).

بر لوح مزار سید احمد شهید این کتیبه موجود است:

سید احمد	بریلوی	غازی	هست	مدفون	اندرین	مرقد
مومن	و	متقی	ولی	الله	بند	مجدد
آمد	از	هند	با	گروه	کثیر	بهر
جنگ	با	سکه	نمود	گشت	شهید	باد
					راضی	از و
					خدای	احد

(۱) این تاریخ در کتاب مولانا مهر ۲۰ ذیقعده و ۶ مئی است،

ولی در کتیبه مرقدش ۲۴ ذیقعده است.

(۲) سید احمد شهید، ص ۴۴۰

بست و چارم بُد از مَدِ ذی‌قعد سالِ غمِ وِردان در ابجد
کاف و حاء را کشیده «یوسف» گو رحمت رب بود باین مرقد

۵۱۲۳۶

این مزار مبارک را نویسنده سطور در گرمای ۱۹۵۵ ع زیارت کرده و کتیبه فوق را از آن یاد داشت گرفته ام، در نزدیکیهای همین مرقد بفاصله پنج صد قدم مرقد سید اسماعیل شهید همکار مجاهد سیه احمد و عالم محقق عصر نیز موجود است، و سایر شهدای آن معرکه لیز بدین دره کاغان در دامنه کوهساران آسمان خراش آرمیده اند (رحمة الله علیهم اجمعین)

صدای تیغِ تو آمد به بزم زنده دلان
کدام سرکه درو ذوقِ این سرود لماند

— ۲۷ —

قاضی محمد حسن

رجوع کند به تعلیق نمبر (۱۳) خاندان قاضی خیلان پشاور.

— ۲۸ —

درگاه شاه خیرالدین

در سکر کهنه زیارتگاه معروفی است، که گنبد آسمانی رنگ دارد، گزیتیر ضلع سکر تالیف ج، و سمت طبع بمبئی ۱۹۱۹ ع درین باره چنین می نویسد:

نزد قاضی سکر کتاب خطی موجود است، و درین کتاب نوشته اند،

که شاه خیرالدین در سنه ۱۰۹۲ع (۵۸۹۸) تولد یافته، و ایام جوانی خود را به آموختن علوم دینی در بغداد گذرانیده، و بعد ازان به سنده سفلی آمده در بلری سکونت کرد.

بعد از مدتی به سکهر منتقل گشته و تا زمان وفات خود درین شهر ساکن بود. که یک خاندان معروف روحانی از وی درینجا باقی ماند. در سنه ۱۰۶۰ع (۱۱۷۴هـ) یکی از اخلاقیین همین گنبد و بنا را بر مزارش تعمیر کرد، طوریکه در همین کتاب خطی نگاشته شده، این گنبد در داخل به کاشی های ملّون آراسته شده و از طرف بیرون سفید و سبز بود.

از را پورت ماموری آثار عتیقه ظاهر است، که حصص بیرونی این گنبد را در ۴۰ سال اخیر یا خشب - ای معمولی ترمیم کرده اند (۱). در کتاب قدیم سنده درین ناره چنین وارد است:

شاه خیرالله یا خیرالدین بن احمد شاه به پنج پشت نسبش به شیخ عبدالقادر جیلانی میرسد، در سنه ۵۹۱۱ در بغداد دنیا آمد و در مکه و مدینه به تحصیل علم پرداخت، و بعد ازان در سده به بلری و سکهر آمد، و به هدایت خلق مشغول گشت، و مریدان فراوان داشت، تاریخ ۲۷ رمضان ۵۱۰۲ = ۱۶۱۷ع از جهان رفت که تاریخ وفاتش (مرشد کابل طریقی احمدی) است. یکی از مجاوران درگاهش میان جمال الدین بن غلام محمد در ۵۱۷۴هـ بنای حاضره را بر مزارش ساخت، در (۱۹۲۱ع) مجاور درگاه و سجاده نشین، سعید محمد است (۲).

اکنون باید هر دو قول مذکور را نظر انتقادی دید. مؤلف قدیم سنده مرحوم قلیچ بیگ حواله کتابی نداده، که شرح مذکور را از کجا

(۱) گزیتیر سکهر ص ۵۹.

(۲) قدیم سنده ص ۱۷.

گرفته است؟ و قول گزینیر فی الجملة مستند به یک کتاب خطی است که در انوقت موجود بود.

راجع بتاریخ تولد این شخص از هر دو قول فرق، یکی هم قابل قبول نخواهد بود. زیرا میدانیم که حضرت عبدالقادر جیلانی در سنه ۵۴۰ هـ تولد و در سنه ۵۶۱ هـ وفات یافته (۱) و اگر این شاه خیرالدین نواسه^۲ بهم او باشد پس مطابق قول مسلم مورخین، که سه پشت را یکقرن حساب میکنند، باید بین خیرالدین و عبدالقادر فاصله (۱۶۶) سال باشد، و تولد او از ۵۰۰ تا ۵۷۵ هـ تخمین شود، که درین صورت هر دو قول فوق نقض میشود، اگر برآستی این شخص از احفاد شیخ جیلانی باشد، پس ممکن است، در تعیین پنج پشت و تاریخ تولدش سهو روی داده است، و این مسئله خواهان تحقیق مزید است.

— ۲۹ —

میر محراب خان بلوچ و دودمان خاندان قلات

(احمد زئی)

بروهی قبیله معروفی است از بلوچ، که میر حسن نام ولد میر گنهرام نواده^۳ پنجم میر قنبر در حدود (۵۰۰ هـ) بامداد قبیله^۴ دهواران (لوڈکی) آمده و بر شهر قلات حاکم شد، و در نسل او حکمرانی قلات و سواب و وڈ و منگچر باقی ماند، تا که در عصر اورنگزیب (حدود ۱۱۰۰ هـ) میر احمد خان بن میر التاز خان، از همین سلسله قوت یافته و اراضی

(۱) خزینة الاصفیا ۱-۹۹ و تلخیص دائرة المعارف اسلامی ص ۵

باغبانه و خضدار (قزدار تاریخی) و کرخ و چکورا و مستنگ را نیز ضمیمه حکومت خویش ساخت، و در بین سلطنت دهلی^۱ اورنگزیب، و کلهوره^۲ سنده و شاه حسین هوتک افغان که تا شال کوپته حکم میراند، یک امارت کوچکی را تأسیس نمود، که مرکز آن قلات بود.

احمد خان که خانواده^۳ میران قلات بعد ازین بنام وی احمد ژئی نامیده شده، تا سی سال حکم راند، و چون در حدود ۱۱۲۸ هـ از جهان رفت، پسرش میر محراب خان بحایش نشست، در حدود ۱۱۳۰ هـ میان نور محمد کلهوره و برادرش میان داود از سنده گریختند، شهزاده مغرالدین حکمران ملتان به محراب خان پیغامی فرستاد که ایشان را راه ندهند تا به خراسان گذرند. محراب خان مانع آمد و در جنگی که در دره^۴ موره^۵ کرخ و چکوبین ایشان واقع شد، محراب خان زخم مهلک برداشت و بعد از سه روز در گذشت (۱) چون پسرانش حورد بودند، برادر زاده اش میر سمندر خان بر مسند سیری قلات نشست، و بعد از وی میر احمد خان بن محراب خان زمام حکمرانی بدست گرفت، و این سلسله^۶ امرای برومی احمد ژئی بلوچ تا این اواخر در قلات باقی ماند، که نامورترین امرای این خاندان همان میر نصیر خان معاصر احمد شاه ابدالی است، که ذکرش به تفصیل در تعلیق (۳) آمده است.

چون درین کتاب ذکر اسمای امرای این خاندان معروف بلوچ، بارها آمده بنا بران شجره نسب ایشان را ذیلاً می آوریم:

(۱) تاریخ بلوچستان از هتورام ۲۶۹ و تاریخ اخوند محمد صدیقی،

تاریخ سنده از مهر ۱-۳۶۰.



و در این کتاب در بیان تاریخ و احوال و...

عاشق
عاشق

عاشق از خان

مآخذ: تاریخ بلوچستان
عصبات لشکر انگلیس در سند و...



کیول

مستر کمپبل Campbell که در تاریخ افغانستان به کیول مشهور است یکفر صاحب منصب انگلیسی بود، که حی، ٹی ویس G.T Vigne در روزنامه غزنی و کابل طبع ۱۸۳۰ ع لندن راجع نا و معلومات خوبی میدهد: وی گوید که من در کابل سال ۱۸۳۰ ع همین شخص را دیدم و داستان خود را من چنین گفت:

"در اواخر سنه ۱۸۳۳ ع نا شاه شجاع الحک از لودیانه حرکت کردم، و نایک دسته لشکر و یک توپ به ملای کولیر آمدم. بعد ازان افسر هفت صد نفر و دو توپ بودم، که از راهی تناسی به مبلغ یکپنجاه روپیه خریدم. چون سنده و اصل شدیم، وکیل امیران حیدرآباد کاظم شاه، تا کمپور شش میل فرا آمده و پنجاه هزار روپیه و شش اسب و چند شمشیر و دو خیمه را به حضور شاه ارمغان داد."

پس ازان به شکارپور آمدم و ده ماه در آنجا ماندیم، و در ماه دهم رنجیت سنگه نیز یک لک روپیه امداد به شاه فرستاد، ولی نا امیران حیدرآباد در دوازده میلی شکارپور بیکار افتاد، و دران میر کاظم شاه و دیگر سرداران سنده کشته شدند، و چهار توپ بدست شاه شجاع افتاد.

بعد ازان شاه شجاع با امیران سنده صلح کرد و پس از اخذ امداد خان قلات بقندهار رفت، و بعد از محاصره دو ماه امیر دوس محمد خان با قوای کابل بمقابلش رسید، که ۲۰ هزار سوار و پنج هزار پیاده و ۱۸ توپ بود.

روزی اول جنگ محمد اکبر خان ولد امیر دوست محمد خان با ۱۲

هزار لشکر و چهار توپ پیش آمد، و شاه شجاع مستر کیول را با دو بتالیون لشکر و چهار توپ مقابل او فرستاد، چون یک توپ شاه شجاع درین جنگ کمید، شاه لشکر خود را از جنگ باز کشید، روز دیگر امیر دوست محمد خان با تمام قوای خود پیش آمد، و شاه سمندر خان و جهاننادر خان را با ۱۲ هزار سوار در مقابل او فرستاد. و مستر کیول نیز با دو بتالیون به مدد او گماشته شد. شاه شجاع خودش بر فیل سوار بود و اوامر «چاو، چاو» را میداد، ولی چون دید که لشکرش شکست خورد، خود را پس کشید و از میدان گریخت (۱۲۴۹ هـ).

مستر کیول درین جنگ زخم برداشت، و (۸۹) نفر دسته لشکرش کشته شدند. یکی از سواران لشکر مهر دل خان که میر اکبر نامداشت او را شناخته و با خود برداشت و بهانه خود برد، و به اندمال جراحاتش پرداخت. چون شفا یافت بمصوّر امیر دوست محمد خان و مهر دل خان و بواب حار خان و میرزا عبدالمسیح خان رسید، و امیر دوست محمد خان او را در ملارست خود گرفته، و سواری فیل بکابل فرستاد، و نامری توپخانه کابل سماعت چهار صد رویه ماهوار گماشت (۱).

این بود داستان اوایل حال کیول در افغانستان از قول خودش. که فیض محمد هم در همین موقع با سارت او بدست محمد افضل خان

(۱) روزنامه سفر عزنی و کابل در افغانستان ۳۸۸ پیوسته،

آنکنسن هم در رویداد لشکر کشی بر افغانستان ص ۵۴

داستان دلاوری کیول را در جنگ قندهار و زخمی شدن و

گرفتاری او بدست امیر دوست محمد خان مینویسد، و او

را از نسل انگلیسی هندی میداند و مومن لال نیز همین

وقایع را مختصراً می نویسد (حیات امیر ۱-۱۶۲).

بن دوست محمد خان اشاره میکند (۱).

این شخص بعد ازین مسلمان شده و در کابل شهرت یافته و حتی مردم آنوقت مسلمانی او را یکی از کارهای نمایان امیر دوست محمد خان می شمر دند، حمید کشمیری از رمان انگلیسیان گوید:

ر ما خلق دیدند باری بسی نخوردیم بازی ر دست کسی
نخرمیر ذابل که در روز جنگ سبق بُرد بر فیسوفِ فرنگ
سپه کشت و رر بُرد و لیلان کرد فرنگی در آفاق ندنام کرد
به نیرنگ و افسون رنود آنچه بود تاراج "کیول" مسمان نمود
اگر حوار شد بده در حرف عام اهات برید است نه بر علام (۲)

نام اسلیمی کیول بعد از قبول اسلام (شیر محمد خان) بوده، و در لشکر امیر دوست محمد خان تنظیمات و اصلاحات حدید را بر اصول اروپائی داخل ساخت، و نزد امیر نظر اعصار دیده میشد.

وی مردی بود دارای وضع سهه ناک: چنانچه در سه ۱۸۳۹ ع چون لشکر انگلیس بر کابل از راه غرنی حمله کرد، این مرد در لشکر امیر دوست محمد خان افسری داشت و امیر او را امر داد که با لشکر خود بمقابل حمله آوران براید. ولی کیول نامیر گفت: "م چون نمک حوار شاه شجاع الملک بودم، نمیتوانم اکنون بر حلامش بجگم، و با او بی احترامی کنم" (۳).

چون در همین سال امیر دوست محمد خان از کابل بطرف بهارا گریخت، و شاه شجاع در کابل بر تخت سلطت نشانده ند، کیمبل در خدمت او بود، و یک رجمنب خصوصی گارد شاهی را قیادت میکرد،

(۱) سراج ۱-۱۲۳

(۲) اکبر نامه ۷۰

(۳) رویداد لشکر کشی بر افغانستان از آتکینسن ص ۲۹۰ طبع لندن.

چنانچه در شورش ملی ۲ نومبر ۱۸۴۱ ع که غازیان افغاني خانه سر الکسندر برنس را محاصره کردند، همین رحمت خاص شاهي به مدد وي فرستاده شد، ولي تمام رحمت از طرف غازیان تلف و سپاهیان آن بتیغ پارچه پارچه گشتند، و اسلحه ایشان به غنیمت گرفته شد (۱).

کیمبل ازین ملحه کبریٰ نیز زنده بر آمد، و چون مسلمان شده بود از تیغ غازیان نجات یافت و در کابل بود، تا که بعد از باز گشت امیر دوست محمد خان و جلوس ثانوي او بر تخت سلطنت، کیمبل بار رحمت پو در آمده است.

چنین نظر می آید که شیر محمد خان کیول از کابل به صفحات شمالی افغانستان رفته و مدت ها امیر نظامی لشکر امیر در ولایت بلخ بوده و با شهزاده محمد افضل خان حکمران آندبار خدمت می نمود، چنانچه امیر عبدالرحمن خان می نویسد:

«در سن نه سالگی بودم در سنه ۱۲۶۸ هـ. سرکرده لشکر پدر من شیر محمد خان از حانزاده بچگان انگریز که در وقت کفر نام او کیول بود، چونکه مسلمان شد نام او را شیر محمد خان گذاشتند، و او سیار آدم نظام فهم و ذا کثر خوب بود و بسیار عالی هم بود ... جرنیل کل فوج بلخ که پانزده هزار فوج از رساله و پلتن و توپخانه بود ... جمله فوج ابوي مرحوم سی هزار و پچصد بود، از حمله این سی هزار و پچصد پانزده هزار آن متعلق حرنیل شیر محمد خان بود. شیر محمد خان مرحوم یکروز ثانوي مرحوم من عرص کرد، که من علم سپاهی گری را خوب میدانم و علم حتراهی را خوب میدانم. اگر مهربانی کنید، شهزاده (عبدالرحمن) را امر کنید که تعلیم

بدهم ... بعد ازان هر روز دو سه ساعت بجای جرنیلِ موصوف
میر قتم، تا دو سه سال بهمین طور میر قتم، و از علمِ جُراحی
خوب بهره یاب شدم، و تفنگ سازی را هم یاد گرفتم ... (۱)۴.

اینست شهادتِ معاصر امیر عبدالرحمن دوباره شیر محمد که استادِ
وی بود. اگر ما این وقت را بتصریح امیر عبدالرحمن ۱۲۶۸ هـ بداییم و
سه سال هم امیر از شیر محمد شاگردی کرده باشد، پس زمان حیات او را
یقین تا ۱۲۷۱ هـ تخمین میکنیم.

باز امیر موصوف مینویسد: که شیر محمد خان مدکور در تخته پل
ار دنیا رحلت کرد، و بعد از وار حصول پدر به جرنیلی موج مقرر شدم (۲)
که ما اربین گفته امیر بار ناین نتیجه میرسیم، که شیر محمد مدکور
باید در حدود (۱۲۷۵ هـ) از جهان رفته باشد. زیرا درین سال امیر (۱۶)
ساله و پس بلوغ رسیده بود، و مطابقِ رواج آن عصر جوانان بالغ
شهبزادگان را به اداره امور می گماشتند.

این شخص از کارکنان مهمی استعمار بنظر می آید، که اولاً بهداد
شاه شجاع و تنظیم قوای او گماشته شده بود، و تا هنگامیکه امیر
دوست محمد خان برخلاف استعمار می جنگید وی به نفع قوم خویش
کار می کرد، و حتی علناً با قوای انگلیس که همکاب شاه شجاع
بودند ننگید، و بعد اراں هم به تنظیم قوای امیر در صفحات شمالی
به مقابل خطرات احتمالی روسیه تزاری مامور گشت، که این کار نیز
برای حفظ هند معد بود، و پرورش مردی مثل امیر عبدالرحمن خاں از
کارهای نمایان اوست، که بعد ازان امارت با و سپرده شد.

(۱) پند نامه ص ۴۴ بعد

(۲) پند نامه ۶-۷

برفس Sir Alexander Burnes

(۱۸۰۵ - ۱۸۴۱)

ولد جیمس برنس به ۱۶ می ۱۸۰۵ ع در دودما نیکه با شاعر انگلیس Burns خویشی داشت بدینا آمد، در اکادمی مانتروس درس خواند و بسن ۱۶ سالگی در خدمات نظامی انگلیسی هند شرقی داخل گشت، و در ۱۸۲۳ به سورت هدا آمد، و در ۱۸۲۵ به کچه تبدیل گشت در سنه ۱۸۳۰ ع با ارمغان یک عده ایال بدربار رجیت در لاهور فرستاده شد و در ۱۸۳۲ ع برای تحقیقات و مطالعات اراضی سنده مقرر گشت و به سفارتش حکومت هند، سفر هند شمالی و افغانستان و بخارا و ایران برآمد، و از سال ۱۸۳۳ تا ۳۵ در انگلستان بود، و نشان جمعیع جغرافی شاهی را دریافت، و چون بهند بار آمد ناسیران سند درباره سروي درباري سند در حیدرآباد بمذاکره پرداخت و درین باره موفقیت کامل بدست آورد.

برنس در ۱۸۳۶ ع ظاهراً سام رئیس وفد تجارتی و در باطن برای کشف دسایس روس، بدربار امیر دوست محمد خان مکابل فرستاده شد، و ی سفارش کرد، که باید امیر مذکور را تقویه کنند، ولی این توصیه اش پذیرفته نشد. و خواستند که بوسیله زور باز شاه شجاع را بر تخت کابل نشانند. درینوقت برنس را به سنده و بلوچستان برای گشایش راه عساکر انگلیسی فرستادند، و پس ازان بحیث نماینده سیاسی انگلیس در کابل پیش سفیر سر مکناتن مقرر گردید و بلقب نائت Knight تا دو سال بعهد لغتنت کلنل در کابل بود، تا که مردم پرو شوریدند، و بتاريخ ۲ نومبر ۱۸۴۱ در کابل کشته شد.

گویند برنس که بحیث زیر دست مکناتی کار میکرد، در سنه ۱۸۳۹ برخی از حقایق را بحکومت خود نوشته و توضیح داده بود، که مردم افغانستان چگونه مخالف استیلای لشکری انگلیس و خود وی اند، ولی در انوقت این پیغامهای او را تغییر داده بودند، چون در سنه ۱۸۶۱ ع این حقایق کشف گردید، در انگلستان آنرا پیش پارلیمان بردند، تا دران تحقیق بشود. ولی حکومت لاردها لمرسون با این مقصد مخالفت کرد و گفت: مدت مدیدی ازان گذشته و تحقیق آن سودی ندارد.

(سوگرانی همد ۶۳)

برنس در افغانستان و ایران دارای مطالعات وسیعی بود، و چندین کتاب درباره سیاحت و معلومات خود درین کشورها نوشته و ازان پدید می آید، که مشارالیه مرد بصیر و عالم و سیاستمداری بود.

از تالیف او ست:

(۱) سفرنامه بخارا.

(۲) یادداشتهای کیابل، طبع لندن ۱۸۳۲ در ۳۹۸ صفحه با نقشها و تصاویر که دران شرح سفر و کارنامههای همد خود را از ۱۸۳۶ تا ۳۸ نوشته است. و درباره افغانستان همانوقت معلومات دلچسپی دارد.

- ۳۲ -

رابرت لیچ Robert Leech

این صاحب منصب انگلیسی، یکی از فعالترین کارکنان استعمار است که در سنده و افغانستان و کشف را هیای دریای سده و درهای بین وادی دریای سده و افغانستان در حدود ۱۸۳۰ ع کارنامه‌های مهمی را انجام داده است.

وی در وفد تجارتی (اما در حقیقت سیاسی) ۱۸۳۶ تا ۱۸۳۸ ع که از طرف ایست اندیا کمپنی افغانستان فرستاده شده بود، با الکسدر برنس و لارد و وڈ همراهی کرد، و طوریکه برنس در یاد داشته‌های کامل (طبع لندن ۱۸۳۲ ع) می‌نویسد (ص ۱۰۱) لغت لیچ قلات اراضی راست دریای سده و درهای آرا سیاحت کرده و معلومات کافی بدست آورده بود. از نصریع عطا محمد برمی‌آید، که لیچ بعد از ختم مذاکرات هتیب مذکور با امیر دوس محمد خان، بقدهار آمده و با برادران امیر در قدهار مذاکرات داشته، و برخی از سران قدهاری را اغوا کرده است، و بعد از آن نقلات آمده و همین آثارها را بدرار محراب خان انعام داده است.

رابرت لیچ در ایام سکونت خود نقلات کتابی را سام "تاریخ قلات" نیز نوشته و طبع شده است (۱).

— ۳۳ —

پوتنجر

باین نام دو نفر در تاریخ سده و افغان گذشته اند، و هر دو برای بسط استعمار انگلیس در حدود ۱۸۳۹ کارهای نمایانی کرده اند.

۱- ایلدرد پوتنجر Elderred Pottinger (۱۸۱۱-۱۸۴۳ع)
میجر ایلدرد پوتنجر والد توماس پوتنجر تاریخ ۱۲- اگست ۱۸۱۱ع دنیا آمد و در ادیسکمب درس خواند، و در لشکر توپخانه بمبی به هند رفت. در سنه ۱۸۴۷ بحیث معاون عم خود سرهبری پوتنجر که ناظر عمومی سیاسی سند بود مقرر گشت، و در سنه ۱۸۳۷ برای کشف اوضاع ممالک آسیای میانه فرستاده شد، و نکابل در لباس یک سوداگر اسپان آمد، و بعد ازان عباي روحاي و ملائي پوشیده و در سنه ۱۸۳۷ بهرآب رسید. در بنوب لشکر قاجاریه ایران از ۲۳ نومبر ۱۸۳۷ تا ۹ سپتمبر ۱۸۳۸ شهر هرات را محاصره نمودند، در تمام این مدب پوتنجر محاصرین داخلی شهر را امداد کرد، و کارهای نمایانی را در دفاع هرات نمود، تا که بعداً از طرف حکومت هند بحیث C. B. نماینده سیاسی در هرات مقرر گردید.

در سنه ۱۸۴۱ که جنگ اول افغان در اشتعال بود، پوتنجر در کوهستان شمال کابل فعالیتها داشت، و هنگام شورش مردم به چارپکار و کابل گریب و نجات یافت. چون سران لشکری انگلیس برخلاف مصلحت پوتنجر، به ملیون افغانی سر تسلیم فرو آوردند، پوتنجر در جمله همان سه نفر بود که نزد وزیر محمد اکبر خان بطور یرغمل بودند، وی نه ماه را در امارت بسر برد تا که در ستمبر ۱۸۴۲ بوسیله

جنرل پالک نجات یافت.

پوتنجر در سنه ۱۸۴۲-۴۴ به محاکمه و هیئت تحقیق سپرده شد، زیرا وی در افغانستان ۱۹ لک روپیه را برای امضای یک معاهده صرف کرده بود. اما درین محاکمه نکلی بری الدمه برامه و بعد ازان چون برای دیدار عم خود به چین رفت، برض تمب در هانگانگ بتاريخ ۱۵ نومبر ۱۸۴۳ در گذشت (بیوگرافی هند ۳۴۱).

۲- سر هنری پوتنجر Sir Henry Pottinger (۱۸۵۶-۱۷۸۹) فرزند ایلدر کروین پوتنجر که تولدش ۳- اکتوبر ۱۷۸۹ بود و در ملقات درس خواند و در خدمات بحریه بهمد آمد، و در سنه ۱۸۰۶ در لشکر بمبئی شامل گشت.

در سنه ۱۸۰۸ در هیئتی به سد مرستاده شد، و در ۱۸۱۰ به تغییر لباس سفری را در قلات و نوسکی تا شیراز و اصفهان نموده از راه بغداد و بصره به بمبئی آمد. بعد ازان در کچه و پونا بحیث لفت کلنل بود، تا که در سنه ۱۸۲۹ باز بسد مرستاده شد و در سنه ۱۸۳۱ در همالجا نماینده سیاسی مقرر گشت چون در جنگ اول افغان خدمات نمایانی نمود، بتاريخ ۲۷- اپریل ۱۸۴۰ رتبه با رویت یافت، و بعد ازان به حیث میجر جنرل ترقی کرد.

در سال ۱۸۴۱ پوتنجر را ار هند به چین بحیث سفیر مرستادند، و معاهده صلح نانکنگ را امضا کرد، در ۱۸۴۲ گورنر جنرال هانگانگ مقرر گشت، از سنه ۱۸۴۳ تا ۴۴ عضو کونسل اعلا، و بعد ازان تا ۱۸۴۷ ع گورنر راس امید، و از ۱۸۴۸ تا ۵۴ گورنر مدراس بود، بتاريخ ۱۸ مارچ ۱۸۵۶ از جهان رفت، وی کتابی بنام سفر در بلوچستان و سند، نوشته بود. (بیوگرافی هند ۳۴۱).

-۳۴-

لارد آکلیند (۱۷۸۴-۱۸۴۹ع)

گورنر حنرال هند اول جارج ایدن آکلیند پسر دوم لارد آکلیند اول بود، که ۲۵ آگست ۱۷۸۴ع بدیا آمد و در کرسٹ چرچ آکسفورد درس خواند، و در ۱۸۰۹ع در جمعیت و کلاسی عدلیه شامل گشت، و بهیث رئیس هیئ مدیره معادن کار کرد، تا در ۱۸۳۴ع لارد بحریه و بتاریخ ۴ اپریل ۱۸۳۶ع گورنر حنرال هندوستان گشت. وی در سن ۱۸۳۶-۱۸۳۷ع برنس را در رانس هیتی نکابل فرستاد، تا مسایل آمدن سفیر روس ویکوچ Vitkievitch را که در سن ۱۸۳۷ع بدربار امیر دوست محمد خان نکابل آمده بود تحقیق نماید. بعد ازان آکلیند فشار حکومت انگلیس عزم کرد، تا امیر دوست محمد خان را از تخت کابل محروم سازد، و بجایش شاه شجاع را بشاند، و باین مقصد بتاریخ ۱ اکتوبر ۱۸۳۸ع بر افغانستان اعلان لشکرکشی داد، تا که در آگست ۱۸۳۹ع امیر مذکور گریب و شاه شجاع باز بر سریر کابل نشست، و تا ۱۸۴۱ع به حمایت آکلیند حکمرانی کرد. ولی شاه و انگلیس به نظر مردم افغانستان مغرور بودند، و شورش خای ملی آغاز گردید، و افغانان در قیام ملی ۲ نومبر ۱۸۴۱ع برنس را کشتند، و هم سفیر و سرکرده قوای انگلیس مکناتن را بتاریخ ۲۳ دسمبر ۱۸۴۱ع از دم شمشیر گذرانیدند، بدینصورت اکثر لشکریان انگلیس در کابل تبه و با وضع فجیع بطرف خیبر پس نشستند.

چون کابل را گرفتند، لارد آکلیند بصله این خدمت در ۱۸۳۹ع بلقب ارل Earl نواخته شد، ولی نه ۱۲ مارچ ۱۸۴۲ع از هند بر آمد،

اکثر ایام حکمرانی وی در هند به مسایل جنگ افغان گذشت وی بتاريخ
۱ جنوري ۱۸۳۹ ع از دنیا رفت (بیوگرافی هـ ۲۰).

جنرال فین (۱۷۷۸-۱۸۳۰ ع)

جنرال سر هنري فین Henry Fane پسر هنري فین به ۲۶ نومبر
۱۷۷۸ ع بدنیا آمد، و نا ۱۷۹۲ ع تآموزش گذراید، در ۱۷۹۷ ع برتبه
لغتنب کلنلی یا ور حضور جارج سوم پادشاه انگلستان بود، و بعد ازان
بعیث قوماندان نظام سوار مراتب متعددی را پیمود و در لشکر کشی ها
شرک کرد، تا که لیفتنت جنرال شد، و در ۱۸۲۵ ع ماستر جنرال جبه
خانه بود، تا که در سه ۱۸۳۷ ع برتبه حرالی رسید، و از ۱۸۳۵ تا
۱۸۳۹ ع که سپه سالار قوای هـ (کماندران چیف) بود. هالیسی
حنگ و فشار آکلند را در حرب اول افغان مورد اعتراض قرار داد، حتی
که از وطیعه خود استعفا بر درد، ولی قبول شد. چون وصح صحی
اواخر اتر گشت در ۱۸۳۹ ع نار استعفا داد، و بتاريخ ۲۳ مارچ
۱۸۴۰ ع مرد.

جان کین (۱۷۸۱-۱۸۳۳ ع)

نارون جان کین John Keane پسر دوم سر جان کین تولدش
۶ فروري ۱۷۸۱ ع اسب، در سنه ۱۷۹۹ ع از رجست چهل و چهارم
برتبه یآوری لارد کین در مصر رسید، و در فتح ۱۸۰۹ ع ما رتینق
رحمت ۱۳ را قیادت میکرد، و بعد ازان تا ۱۸۱۳ ع در هند خدمت نمود،
و در ۱۸۱۴ ع میجر جنرال گشت، و از ۲ حولائی ۱۸۳۳ ع تا ۱۳ فروري
۱۸۳۰ ع سپه سالار (کماندران چیف) لشکر بود، و در سنه ۱۸۳۸ ع
زمان لشکر بمبئی را در قشون اندوس بحر قنات جنرال فین در دست داشت،
و بعد از آنکه به سند رسید، سپه سالاری هر دو قشون بنگال و بمبئی که
برافغانستان حمله می بردند به کین سپرده شد، و کویته و قندهار را ابدست

آورده و بتاريخ ۲۳ جولائي ۱۸۳۹ع غزني را گرفت، و بتاريخ ۷ اگست ۱۸۳۹ع بر کابل نصرف کرد، ناکه در اکتوبر ۱۸۳۹ع قشون اندوس منحل گردید، و جنرال کین از راه لا وربه انگلستان برگشت و بصله این خدمات در دسمبر ۱۸۳۹ع "نارون غزني" نامیده شد. موت او در ۲۶ اگست ۱۸۴۴ع است .

(بيوگرافي هند ۲۳۱)

- ۳۵ -

مکناتن (۱۸۳۱-۱۷۹۳)

سر ولیم مکناتن Sir william Hay macnaghten پسر دوم
 سر فرانسیس وِر کَمین مکناتن (قاضی محکمه عالی مدراس و کنکته)
 بود، که تولدش در ماه اگست ۱۷۹۳ واقع گشت، و در چارتر هوس
 درس خواند، در سنه ۱۸۰۹ در لشکریان انگلیس بمدراس رفت، و در
 معافین خاص گورنر بود، که در زبان شناسی جویزی را گرفت،
 و مدتها در حیدرآباد و میسور ماند، و بسال ۱۸۱۳ در خدمات ملکی
 بنگال نیز داخل گشت، چون در زبان سناسی استعداد خاص داشت،
 در فورث ولیم کالج بحیث مدیر و صدر دیوان عدالت از ۱۸۲۲ تا ۳۰
 باقی ماند. و بر قوانین هندوستانی و اسلامی کتابی را نشر کرد،
 و راهبري را دران باره ترتیب نمود. از ۱۸۳۰ تا ۳۴ در هند علیا
 سفری را کرد و با لارڈ بٹنک گورنر حرال در ملاقات رنجیت اشتراک
 نمود، و از ۱۸۳۳ تا ۱۸۳۷ سکرتری دیوان حاص و سیاست بود،
 در ۱۸۳۷ با لارڈ آکلیند سفر ولایت شمال غربی هد آمد، و معاهدات
 رنجیت و شاه شجاع را در جون ۱۸۳۸ تریب داد، و مانفستوی آکلیند
 را در جون ۱۸۳۹ امضا کرد.

بعد ازین مکناتن بحیث سفیر دربار شاه شجاع و وزیرش مقرر گردیده،
 و در اردوی اندوس بقندهار و عزنی و کابل رم، و باوجودیکه در سیاست
 او برخی مشکلات لشکرې حایل بود، در اگست ۱۸۳۹ شاه شجاع را
 باز بر تخف کابل نشاند، و بمکافات این خدمات در جنوری ۱۸۴۰
 بمقام با رونیت رسید.

مکنتان در افغانستان با شاه شجاع و قبایل افغانی در ترتیب مجدد حکومت بسا دشواریها را دید، تا که در ۳ نومبر ۱۸۴۰ ع امیر دوست محمد خان را مجبور به تسلیم کرده و بهند فرستاد، در ستمبر ۱۸۴۱ ع مکنتان بحیث گورنر بمبئی نامزد گردید، که درین اثنا جنبش ملیون افغانی آغاز شد، و برنس را به ۲ نومبر ۱۸۴۱ ع کشتند، و مقامات نظامی انگلیسی در فرو نشانیدن این قیام ملی ناکام شدند، و لشکر یکنی معطل ماند. درینوقت مکنتان در ۱۱ دسمبر شروط سران ملیون افغانی را پذیرفت، و با اکبر خان ولد امیر دوست محمد خان داخل مذاکره گردید، تا در یک ملاقات ۲۳ دسمبر ۱۸۴۱ ع بدست محمد اکبر خان موصوف کشته شد.

مکنتان دارای سجاایای استوار و استعداد کافی بود، و باوجود بکه سران لشکری همراه وی اختلافات فراوانی داشتند، ولی وی تمام امور را با کفایت اداره میکرد، و شهرت و جاهت کافی یافته بود، چنانچه بعد از مرگش یادگاری نام وی در کلکته بنا کردند.

(بیوگرافی هندی ۲۶۷)

- ۳۶ -

ویلشائر (۱۷۸۹-۱۸۶۲ ع)

سر توماس ویلشائر Sir Thomas Willshire Baronet مرزدن
 کپتن جان ویلشائر، که در ۲۳ اگست ۱۷۸۹ ع تولد یافت، در کنگس
 لین و کسنگتون درس خواند. بعد ازاں در رحمت ۳۸ برطانوی در
 امریکای جنوبی و برنگال و بیدرلید و غیره خدمت کرد، در ۱۸۱۹ ع
 قوماندان قوای کفراریا بود، و در ۱۸۲۲ ع بهد مرستاده شد، تا که در
 ۱۸۲۴ ع کیتور را فتح کرد، و سال ۱۸۲۷ ع برتبه لفتننٹ کلنل رسید،
 و در جنگهای امان سال ۱۸۳۹ ع یک دویژن اردوی بمبئی را در فتح
 غزنی و کابل قیادت میکرد، و حین مار گشت اراضاء بتاریخ ۱۳ نوامبر
 ۱۸۳۹ ع قلات بلوچستان را گرفت، و برتبه K.C.B رسید، و لقب
 "بارونیب قلات" یافت. در سنه ۱۸۳۸ ع بوماندان چتهم و از ۱۸۴۱ ع
 تا ۱۸۴۶ ع حنرال و (G.C.B) و در ۱۸۶۱ ع کلنل قشون ۵۱ بود،
 تا بتاریخ ۳۱ مئی ۱۸۶۲ ع در گذشت (بیوگرافی هدی ۴۵۴)

سر جیمز آترم (۱۸۰۳-۱۸۶۳ ع)

لفتننٹ جنرل آترم Sir James Autram Baronet بتاریخ
 ۲۹ جون ۱۸۰۳ ع بدنیا آمد و در مارشال کالج و ابردین درس خواند و
 بسن ۱۶ سالگی در اردوی هند شامل و در رحمت بمبئی در سنه ۱۸۲۰ ع
 اجونت بود، وی ورزش کار ماهری برآمد، و در سنوات ۱۸۲۵ ع تا
 ۱۸۳۴ ع (۱۹۱) عدد شیر را کشت، و بعد از گذراندن مراتب متعدد

لشکری و پولیسی و نمایندگی سهامی ماهی کشته در سنه ۱۸۳۸ ع به کارسندان جنرال لارد کین پیوست، و در لشکر بمبئی بقندهار و غزنی و کابل رفت و در سنه ۱۸۳۹ ع امیر دوست محمد خان را تا هندوکش تعقیب کرد و بعد ازان در علمیات نظامی جنوب افغانستان سهم مهمی گرفت. تا که در سنه ۱۸۳۹ ع پولیتکل ایجنت حیدرآباد سند گشت در ۱۸۴۱ ع به سند علیا فرستاده شد، و با اسرای سند مرانب دوستی را قایم ساخت.

وی با سران انگلیسی سر چارلس نیپر و لارد الن برو در الحاق سند مخالفت ها کرد، و بطرفداری امیران سد در هند و انگلستان کارها نمود، و مقر لشکری حیدرآباد را در ۱۵ فروری ۱۸۴۳ ع از حمله هشت هزار بلوچ بردانگی حفاظت کرد، تا که لفتننت کلنل و C.B گشت، و در سنه ۱۸۴۵ ع بحیث ناظم اعلائی سترا و بعد ازان در ۱۸۴۷ ع بهمان عهد در بروده مقرر گشت، چون به رشوه ستانی متهم بود، بنا بران حکومت بمبئی او را عزل کرد، اما لارد دلهوزی او را باز برقرار داشت، و در سنه ۱۸۵۳ ع او را ناظم اعلائی لکهنو گردانید. چون در ۱۸۵۶ ع ریاست اوده را به سفارش آترم الحاق کردند، وی اولین حاکم اعلائی آن مقرر گردید.

بعد ازیں آترم در جنگهای فارس ۱۸۵۶-۱۸۵۷ ع اشتراک کرده و بمکافات آن لقب G.C.B یافت. در حوادث قیام هند ستمبر ۱۸۵۷ ع در لکهنو کارنامههای عمده نظامی انجام داد، و حاکم اعلائی آنجا بود، و با ۱۲۰ هزار شورشیان مقابله کرده در مارچ ۱۸۵۸ ع باز لکهنو را بدست آورد.

وی از سنه ۱۸۵۸ تا ۱۸۶۰ ع عضو نظامی کونسل اعلا بود تا که متقاعد گشت. در سنه ۱۸۶۱ ع لقب K.C.S.I و D.E.L. یافته، و بها از فتوحات شورش ملی هند با رویت شده بود. چون بتاريخ ۱۱ مارچ ۱۸۶۳ ع

از جهان رفت، او را احتراماً در کلیسای وِست منستر دفن کردند.
 آترم به سجایای استوار و پسندیده لشکری و مهارتِ تام در امور
 ملکی شهرت یافته بود، در سنه ۱۸۴۲ ع در یک نزم عمومی سر چارلس
 نیپر او را لقب Bayard of India داد، و وقتی که مُرد، بیاد او در
 کلکته و لندن یادگارها ساختند.

(اندین بیوگرافی ۳۲۵)

-۳۷-

جنرال سیل (۱۸۸۴-۱۸۴۵ع)

سر رابرت هنری سیل Sir Robert Henry Sale فرزند کلنل سیل در ۱۹ ستمبر ۱۷۸۲ع تولد یافت و در ایلنگ درس خواند و به سلک لشکر درآمد در سنه ۱۷۹۵ع به مدراس رفت، و در جنگ میسور ۱۷۹۸-۱۷۹۹ع و در جنگهای تیپو سلطان (شهید) و بیچی راجا و تراونکور شرکت کرد، و بعد ازان در جنگهای ۱۸۰۹ع و ۱۸۱۰ تا ۱۸۱۵ع دست داشت، در سنه ۱۸۱۳ع برتبه میجر رسید، و از ۱۸۲۳ تا ۱۸۲۶ع در معاذ های برما بود، و در لشکر کشی ۱۸۳۸ع بر افغانستان یک بریگد لشکر پیشقدم را قیادت کرده بر قندهار و گر شک و غزنی و کابل در ۱۸۳۹ع تاح و برتبه میجر جنرال K.C.B. رسید.

وی در جنگهای جلال آباد و کوهستان نیز شاسل بود، تا که بتاريخ ۲ نومبر ۱۸۴۰ع امیر دوست محمد خان را در جنگ پروان بشکست، چون قبایل افغانی برخلاف انگلیس قیام کردند، جنرال سیل از دره خورد کابل گذشته و بتاريخ ۱۲ نومبر ۱۸۴۱ع بجلال آباد رسید، و درانجا محصور ماند و به ۷ اپریل ۱۸۴۲ع قوای افغانی را پراکنده ساخت و برتبه G.C.B ارتقا جست، و با جنرال هالک واپس بکابل برگشت و اسرای انگلیسی را که بدست ملئون افغانی افتاده بودند نجات داده، و بعد از ۱۸ ستمبر ۱۸۴۲ع بهند بازگشت، و درانجا کوارتر ماستر جنرال Q.M.G بود، و در سنه ۱۸۴۴ع با سه سالار کل هند در مودکی بود، و زخمی شدید برداشت، و بتاريخ ۲۱ دسمبر ۱۸۴۵ع در گذشت. (انڈین بیوگرافی ۳۷۱)

این جنرال معروف در جنگ اول افغان خانم خود را هم همراه داشت که فلورنتیا Florentia نامداشت دختر جارج وینچ که از سنه ۱۷۹۰

۱۸۵۲ع زندگي کرد، و در ۱۸۰۹ با جنرال سیل از دواج نمود. این خانم در جمله اسرای جنگي انگلیسی بدستِ ملیون افغانی افتاد، و به ۱۷ ستمبر ۱۸۴۲ع نجات یافت. وي روزنامه "مشاهدات خود را" "مذکره مصایب در افغانستان" بسال ۱۸۴۳ع نشر داد، که ترجمه همین آن کتاب در سنه ۱۳۲۹ع ش بنام "شیخون افغان" بزبان فارسی در کابل طبع و نشر شده است.

لیدي سیل بعد از مرگ جنرال سیل در کوهستان هند علیا بسر برده و سالی ۵۰۰ پوند مستمري میگرفت، و در کیمپ بتاريخ ۶ جولائي ۱۸۵۳ع در گذشت.

(انڈین یوگرافی)

— —

- ۳۸ -

ماریوت (۱۸۷۹)

جنرال ولیم فرید ریچ ماریوت William Frederick marriot از انگلستانبعیث پکفر ضابطه‌بهند رفت، و در سنه ۱۸۳۸ هجری لشکرکشی به سند و افغانستان آمد، و در حمله بر غزنی در ۱۸۳۹ سهم مهمی گرفت و بعد ازان در دسته انجیرهای اردوی بمبئی کار کرد، و به مراتب مختلفی رسید، گاهی سکرتر و مدتی عضو تقنینیه بمبئی بود، بعد ازان در مصر مشاغل مهم انجیری داشت و لقب C. S. I. یافته به ۱۷ دسمبر ۱۸۷۹ در گذست.

(اندین بیوگرافی ۲۷۵)

- ۳۹ -

چارلس رابرت کریتن (۱۸۴۸-۱۸۸۹)

بریکدیر جنرال چارلس رابرت کریتن Charles Robert Curreton تولدش ۱۷۸۹ ع است، بدو در ملیشای شروپ شائر داخل گشت، و در سنه ۱۸۰۶ بلباس کشتی بان گریخته در رجمنت اژدها درآمد و در هند و دیگر بسا ممالک خدمتها نمود، در سنه ۱۸۲۲ بهند آمد، و با سر جان کین در جنگ اول افغان شرکت کرد، و در سنه ۱۸۳۹ در فتح غزنی و کابل دست داشت. بعد ازان به مراتب مهمی رسید و در ۱۸۴۶ ایجوونت جنرال قوای ملکه در هند بود. تا که در جنگ دوم سکه در رام نگر به ۲۲ نومبر ۱۸۴۸ کشته گردید.

(اندین بیوگرافی ۱۰۳)

- ۴۰ -

سر ویلویی کانن (۱۸۶۰-۱۷۸۳)

سر ویلویی کانن Sir Willoughby Cotton پسر ادمیرال راولپند کانن در سنه ۱۷۸۳ بدنیا آمد، و بعد از اخذ تعلیم در رگی در ۱۷۹۸ در دسته معاط شامل گشت و در بسا بلاد دیگر مشاغل لشکری را طی کرده در سنه ۱۸۲۱ بهد آمد و در جنگ اول برما ۱۸۲۵-۲۶ بحیث بریگدیر شرکت کرد، و در سنه ۱۸۳۰ برتبه میجر جنرالی K. C. H. رسید، از ۱۸۲۹ تا ۳۴ در جامیکا بود، بعد ازان در ۱۸۳۹ یک دوپژن لشکر سگال را در اردوی اندوس قیادت میکرد، و در جنگهای غزنی و کابل موحود بود، و در ۱۸۴۰ برتبه لفتست جنرالی ارتقاء جست، و در ۱۸۴۱ سپه سالار قوای بمبئی گشت، و نه ۴ می ۱۸۶۰ مرد.
(اندىس بیوگرافی ۹۷)

- ۴۱ -

لارڈ (۱۸۰۸-۱۸۴۰ع)

پرسیول بارتن لارڈ Percival Barton Lord فرزند جان لارڈ در سنه ۱۸۰۸ بدنیا آمد و در دانشگاه دبلن فن طب را بدرجه M. D. تا سال ۱۸۳۲ ع بیایان رسانیده و بحیث معاون جراح بمبئی مقرر گشت. و بعد ازان در ۱۸۳۶ هنگامیکه وفد ارسالی شرکت هند شرقی پسر کردگی الکسندر برنس بکابل می آمد، دکتر لارڈ نیز باو پی بود، و در سنه ۱۸۳۷ تا قندوز افغانستان شمالي رفت، و بعد ازان بحیث پولتیکل ایجنت در سنه ۱۸۳۸ با مکناتن معروف کار میکرد، و در جنگهای خیبر ۱۸۳۹ نیز

شرکت داشت؛ چون امیر دوست محمد خان به شمال افغانستان گریخت، دکتر لارد باحوال گریش مامور گشت. و زمستان را در بامیان بسر برد. هنگامیکه امیر دوست محمد خان در پروان با لشکر انگلیس در آویخت، درین جنگ بتاريخ ۲ نومبر ۱۸۴۰ دکتر لارد کشته شد.

(بیوگرافی هندی ۲۵۴)

دکتر لارد در فعالیت های برنس در افغانستان سهم سهمی داشت و برنس در کتاب یاد داشتهای کابل (طبع لندن ۱۸۴۲ع) کارنامهای او را فراوان یاد کرده است.

- ۴۲ -

سردار غلام حیدر خان

سردار غلام حیدر خان بن امیر دوست محمد خان در سنه ۱۲۳۵ هـ در باغ نمله شرقی کابل تولد یافته و علوم عربی و ادب را از ملا محمد اکرم با جوری و قاضی عبدالسلام لوگری فرا گرفت و به مرتبه "ولی عهد" پدر رسید، و در امور جهانشانی بعد از امیر دسب قوی داشت، و مدتها از طرف پدر نایب الحکومه جلال آباد و غزنی بود.

در سنه ۱۸۳۹ع چون لشکر اندوس از طرف دولت هند برطانوی بر افغانستان تاخت، غزنی را بعد از فتح قندهار و جلوس شاه شعاع محاصره کرد، درین وقت شهزاده غلام حیدر از غزنی دفاع میکرد، تا که بالاخر، صبح ۲۳ جولائی ۱۸۳۹ع بالا حصار غزنی سقوط و شهزاده حیدر بدست فرنگ اسیر شد.

چون در همین سال چند ماه بعد امیر دوست محمد خان نیز خود را به لشکر فرنگ سپرد، و به کلکته و امباله با تمام متعلقان خود نفی

گردید، شهزاده غلام حیدر نیز در هوفای بمبئی اسیر ماند، که در غیاب ایشان مجاهدین ملی افغان دست به جهاد زده و وزیر اکبر خان برادر حیدر و دیگر سران غازیان افغانی، بعد از کشتن مکاتن سفیر و برنس سپهدار انگلیس و قتل خود شاه شعاع، لشکریان فرنگ را مجبور به بازگشت هند نمودند.

درینوقت امیر دوست محمد خان و شهزاده غلام حیدر و دیگر اشخاص نفی شده واپس به کابل آمدند (۱۸۴۲ع) و دوره نفی و فراق وطن در هند سه سال طول کشید بعد ازین شهزاده غلام حیدر مدتی نایب الحکومه عزنی و حلال آباد بود، و در سه ۱۲۷۱=۱۸۵۵ع از طرف پدر به حمود فرستاده شد، و با سرخان لارنس چیف کمشنر پنجاب ملاقات کرده و معاهده مؤبد و عدم مداخله و تأمین را در حمود امضا نمود (۳۰ مارچ ۱۸۵۵ع) (۱).

شهزاده غلام حیدر ولیعهد پدر بود، که در عین ایام رشد بتاریخ جمعه ۲۱ ذیقعد ۱۲۷۴ بممر ۳۹ سالگی در کابل از جهان رفت، و در مزار عاشقان و عارفان جوبه کابل دفن گردید (۲)

سردار غلام حیدر خان سرد با ذوق و علم دوس و شاعر فارسی بود، بقول مؤلف این کتاب، در غزنی کتابهای نفیس را در خزینه خود فراهم آورده بود، که بعد از سقوط عرنی به یعمای مرنگ رفت، و مستر بیلو مورخ و عالم انگلیسی نیز ازین کتب دگری دارد، و گوید سردار غلام حیدر ولیعهد بمن هفت جلد کتب خطی تاریخی پشتو و فارسی را مرحمت کرده بود (۳).

(۱) افغانستان بعد از اسلام (خطی) حبیبی.

(۲) سراج ۲-۲۵۱

(۳) سیاحت نامه بیلو ۵ و نسب نامه افغانه از محمد

عبدالسلام خان طبع رامپور ۱۹۱۳

سردار در شعر فارسی طبع روان داشت، تخلص وي "حيدر" بود،
ديوان اشعارش ديده نشده، ولي غزليات متفرقه او را مردم افغانستان
دارند، که اينک يک غزل وي در پيروي خواجه حافظ:

در چشمت هرچه با اين ناتوان کرد	لب لعل تلاني ميتوان کرد
محمدالله که در هابان پيري	مرا مهر رخت از سر حواں کرد
چو شمع آتش گروم اندر رنائش	حديث عشق را هرکس بيان کرد
چه قانون کرد اشب ساز مطرب	که ني در ناله شد، بر طافغان کرد
سروشک من ميان مرد مان ريعت	مرا اين طفل رسواي جهان کرد
روان نند سرو ملت نا ر چشم	رچشم چشمه هاي خون روان کرد

کنم تصميم "حيدر" نظم "حافظ"

"حدا را نا که اين ناري توان کرد؟" (۱)

-۴۳-

لشکر اندس و فتح غزني

آنچه درین کتاب راجع به تشکیلات لشکر متجاوز انگلیس بر افغانستان نوشته شده، خیلی ناقص است، و غالباً مؤلف از کتاب تاریخ افغانستان سید فدا حسین جمعدار ترکسوار که با این لشکر همراه بود، اقتباس کرده است، چون در مآخذ انگلیسی که بقلم جنرالان لشکری اندس نوشته شده، شرح این به تفصیل آمده، ما بران مادرینجا کلیات مطالب را تلخیص می کنیم:

۱- دویژن بنگال جمله ۹۵۰۰ نفر

قاید عمومی: میجر جنرل (فرقه مشر)

سر ڈبلیو، کاتن Cotton.

بریکڈ (غنڈ) اول: بریکڈ پرسیل Sale

با دسته ۱۳ و ۱۶ و ۴۸ پیاده بنگال

بریکڈ دوم: بریکڈر ناٹ Nott

با دسته ۳۱ و ۴۲ و ۴۳ پیاده بنگال

بریکڈ سوم: (غنڈ سوم) بریکڈر

(غنڈ مشر) دینای Dennie با دسته

۲ و ۲۷ پیاده بنگال.

بریکڈ چهارم سوار: با فسری بریکڈر

ٹها کوئل Thackwell با دسته

۱۶ نیزه دار و ۲ و ۳ سوار خفیف.

۲- دویژن بمبئی: جمله ۵۶۰۰ نفر

قاید عمومی: لفتننٹ جنرل (نایب سالار)

سر جان کین J. Keane

بریکڈ اول : بریکڈیر ویلشائر Will Shire

با دسته ۲ ملکہ و ۱۷ و ۱۹ پیادہ بمبئی .

بریکڈ دوم : بریکڈیر گورڈن Gordon

با دسته ۱ و ۲ و ۵ پیادہ بمبئی .

بریکڈ سوم سوار : بریکڈیر سکاٹ Scott

با دسته ۱ م سوار خفیف و دسته اول

سوار ہونا .

۴- لشکر ریزرو میجر جنرال دنکن Duncan . . . حملہ ۴۲۵۰ نفر

۴- لشکر ایلعجاری شاہ شعاع حملہ ۶۰۰۰ نفر

۵- لشکر ریزرو بمبئی در سندھ حملہ ۳۰۰۰ نفر

جمع کل (از راہ سند) ۲۸۳۵۰ نفر (۱)

۶- قوای شہزادہ تیمور (از راہ خیبر) ۴۸۰۰ نفر

۷- قوای ایلعجاری سکھ (از راہ خیبر) ۶۰۰۰ " "

۸- قوای امدادی عقبی سکھ در پشاور ۱۵۰۰۰ " (۲)

جملہ لشکر سوق شدہ بر افغانستان ۵۴۱۵۰ نفر

این لشکر در حدود ہشت ہزار ضابط و افسر و در حدود دوازده ہزار کارمندان لوازم (کیمپ فالور) و زیادہ از سی ہزار اشتر ہمراہ داشت (۳) و قوای شہزادہ تیمور کہ بقیادت لفتننٹ کلنل ویڈ Wade از خیبر سوق میشد عبارت بود از (۱۶) توپ و (۱۴۰) توپچی (۲۰۶۹) سوار

(۱) دی لور آف دی انڈس ص ۵۰ و لشکر انڈس از میجر ہیوز طبع

لندن ۱۸۴۱ ص ۵۰

(۲) لشکر انڈس ص ۶۰

(۳) بریکڈ ٹاٹ در افغانستان طبع بمبئی ۱۸۸۰ ص ۳۰

(۸۴۰۰) پیاده و (۲۵۰) مهندس راه (۱) .

اما لشکر یکم از راه سنده گذشته و بر قندهار حمله برد (۵۴) توپ و (۸۰۰) توپچی پیاده و سوار و (۳۴۰) مهندس راه ماحود داشت، و عدد تمام لشکر اندک در سنده و افغانستان چنین بود :

افراد لشکر و تعلقات آن ۴۰،۱۸۶ نفر

آنچه در افغانستان عملاً جنگ میکرد ۲۰،۶۰۰ "

توپ از ۷ تا ۸۰ عراده (۲)

پس عدد تمام لشکر انگلیس و سکه و شاه شجاع و شهزاده تیمور که از راه سند و خیبر بر افغانستان حمله کرده به (۵۴،۱۵۰) نفر میرسد (۳).

فواصل و تاریخهای وصول

لودیان ۲۰ نومبر ۱۸۳۸ به فیروزپور ۲۹ نومبر ۸۱ میل .

از فیروزپور به بهاولپور فاصله ۲۲۹ میل ۲۹ دسمبر ۱۸۳۸

ار بهاولپور به روهری کسار اندک فاصله ۲۲۴ میل ۲۴ جنوری ۱۸۳۹

از روهری به سند سفلی تا کهدیری و ناز گشت به سکه ۱۴۵ میل

۱۵ فروری ۱۸۳۹ .

از سکه به شکارپور و ڈاڈر فاصله ۱۷۱ میل ۱۰ مارچ ۱۸۳۹ .

از ڈاڈر تا کویت به برای بولان و ارتفاع ۷۹۳، ۵ فاصله ۸۶ میل

۲۶ مارچ ۱۸۳۹ .

از کویت به قندهار از راه کوژک ارتفاع ۷۴۵، ۷ فاصله ۱۴۷ میل

۲۶ اپریل ۱۸۳۹ .

از قندهار بقلات ارتفاع ۵۷۷، ۵ فاصله ۷۸ میل ۴ جولائی ۱۸۳۹

(۱) لشکر اندک، مقدمه ۳۳ .

(۲) لشکر اندک، مقدمه ۳۵ .

(۳) لشکر اندک ۶ .

از قلات بغزنی ارتفاع ۷۷۲۶ فـت فاصله ۱۵۰ میل و از قندهار

۲۲۹ میل ۲۱ حولانی ۱۸۳۹ .

از غزنی بکابل ارتفاع ۶۳۹۶ فـت فاصله ۸۸ میل ۶ اگسـت ۱۸۳۹ .

تمام فاصله طی کرده لشکر اندس از کرنال تا کابل ۱۳۸۵ میل (۱)

مصارف و تلفات جنگ

از فروری ۱۸۳۹ تا اکتوبر ۱۸۴۱ عـ حمله ۷۵۰۰ نفر افغان شهید

شده بودند، و بعد ازان هم تا حتم جنگ و تخلیه افغانستان در حدود

(۵) هزار نفر دیگر در جنگهای دفاعی کشته شده اند، که تمام عدد

شهدای جنگ اول با (۱۲۵۰۰) نفر میرسد

اما عدد کشتگان افواج متجاوز انگلیسی تا دسمبر ۱۸۴۲ عـ هزده

هزار نفر و پنجاه اسیر بررگ بود (۲) که بها یک فرقه پیاده

سیزده هزار نفری شان در جموری ۱۸۴۲ عـ بین کابل و جلال آباد تباه

سده و قط یکفر دکتر ولیم بریدون Brydon تاریخ ۱۳ حوری ۱۸۴۲

بجلال آباد رنده رسیده بود (۳).

مبعر هیوز عدد تلفات حیوانی را (۳۳) هزار و تلفات عمومی را

بقیمت (۲۲۹۲۰۰۰) پوند تخمین میکند (۴) و مصارف عمومی حرب را

هم با فتح کابل بین ۱۷ و ۲۰ ملیون پوند سترلنگ گفته اند (۵) که

بدین حساب تمام مصارف حکمرانی هند را در جنگ بی نتیجه اول

(۱) لشکر اندس ص ۴۴۴ بعد.

(۲) عملیات لشکر انگلیس در سنده و افغانستان نالیف گیو بوس

مدیر تا یمز بمبئی، طبع بمبئی ۱۸۴۳ ص ۲۸۵

(۳) بیوگرافی هندي ۵۸

(۴) لشکر اندس، ص ۸۳ ضامیم

(۵) عملیات لشکر انگلیس در سنده و افغانستان ۲۸۶

افغانستان تا (۳۰) میلیون پوند تخمین باید کرد، و این خساره علاوه بر تلفات انسانی است، که از طرفین باید لا اقل (۳۵) هزار نفر کشته و تلف شده باشد.

با داد این تلفات سنگین و مصارف گراف، هم دولت هند برطانوی نتوانست افغانستان را مستقیماً صمیمه حکومت خویش نماید، زیرا حمله و فتح افغانستان بسبب اختلاف و حانه جنگی داخلی کار آسانی بود، اما اداره و حفظ و استقرار قوا در آن کار بسیار مشکل، که شاید سیاسیون انگلیسی در ابتداء آنرا نسیحیده بودند، و هنگامیکه ترنس اوصاع داخلی را مطالعه کرده و از روحیات قوی ملت افغان به حکومت خویش خبر داد، آنرا هم نتواندند، و در نتیجه دیدند آنچه دیدند (رک: تعلیق ۳۱)

محاصره و فتح غزنی

در عملیات لشکر اندس محاصره و فتح غزنی اهمیت دارد، و موهن لال که خود داخل این سرکته بود شرح آنرا چنین میدهد:

لشکر اندس بتاريخ ۲۱ جولائی ۱۹۳۹ ع محدود غزنی رسید، و درینوقت یکی از آسایان قدیم من عبدالرسید خان حواهر راده^۱ اسیر بن عبدالامین خان توبچی ناشی درون قلعه با شهزاده علام حیدر خان اقامت داشت. من بوسیله یک شخص استالقی خطی فرستادم، و او را بآمدن و شمول به لشکر ما خواندم. قاصد من بعد از رسانیدن این پیام بدست شهزاده افتاد، و عبدالرشید خان برای رسانیدن پیامش طریقه عجیبی اختیار کرد، یعنی یکی از سواران خود را لباس سبز شهادت پوشانید تا یا الله و یا محمد گویان با شمشیر آخته بطرف لشکر ما بتازد، و چنین وانمود کند که عازي سر باز دلاوریست. این شخص با منظور خود را بما رسانید، و پیام زبانی عبدالرشید را آورد. و خود عبدالرشید هم بعد از مدت کمی بما پیوست، و اطلاعات گرانبهایی را داد. و به مهجر

تهاسن الجنیر اعلائی لشکر اندس، دربارهٔ وضع دفاعی قلعه خبر ها و مشورهای مفیدی داد. درینوقت سردار محمد افضل خان با سواران خود بیرون غزنی آمادهٔ دفاع بود، و برادرش سردار غلام حیدر خان بالا حصار را مستحکم کرد و دفاع میکرد. طوریکه سردار مذکور بعد از تسلیم خود به موهن لال گفته، گویا این دو برادر میخواستند، هنگامیکه لشکر انگلیس از غزنی نکابل گذرند، ایشان ازینطرف و پدرشان امیر دوست محمد خان از طرف کابل، ایشان را خواهند کومت. ولی افسران لشکر انگلیس، تا غزنی را بدست نیاوردند، از آنجا قدسی فراتر نسهادند.

درینوقت بین این دو برادر نیز اختلاف و رقابتی بود، که محمد افضل با سه هزار سوار خود دور تر از غزنی رفت، و عبدالرشید این اطلاع را بما رسانیده، با میجر تهاسن Thomson راه وصول به قلعه و فتح آنرا سنجید، و خریطهٔ پراز باروت را ریر دروازهٔ کابل نهاده و آنرا پرائیدند، و بتاريخ ۲۳ جولائی کماندران چیپ امر حمله را بر قلعه داد.

چون تهاسن و کاپیتان پیت Peat دروازه را پرائیدند، دستهٔ کلنل دینای بر قلعه حمله نموده و سر رابر سیل Sale نیز با و کمک میکرد. این حمله بساعت ۳ صبح آغاز و در مدت (۳۵) دقیقه ختم شده و قلعه را گرفتند، و سر دبلوکاتس و جنرال ویلشائر بر بالا حصار پرامدند. و سردار غلام حیدر خان خود را به میجر مکریر تسلیم نموده و لاردرکین سه سالار او را باحترام پدیرفت، و بعد ازان در یک خیمه با موهن لال بسر می برد (۱)

کار تصفیة کلی غزنی تا ۲۳ جولائی دوام کرد، و در همین روز تمام غزنی بکلی فتح گردید، درین جنگ تلفات لشکر انگلیس (۱۷) کشته و ۱۶۵ زخمی بود، که بریگادییر سیل با ۱۷ افسر دیگر در جمله

محرورین است. از غازیان افغانی (۶۱۴) نفر شهید و (۱۶۰۰) نفر اسیر شدند. و یکسزار اسب و ۳۰۰ شتر و گدام بزرگ اغذیه و دیگر امتعه افغانی به عنیمت گرفته شد (۱)

موهن لال میویند: هنگامیکه ما به خانه سردار غلام حیدرخان بعد از فتح قلعه داخل شدیم، در آنجا خانم سردار مذکور را با سی نفر خانواده او در یافتیم. این خانم دختر سردار محمد عظیم خان مرحوم است که من او را در سه ۱۸۴۲ ع بس چهارده ماهگی قلاً دیده بودم، وی در اوقفت به درد چشم مبتلا بود، برد دکتر گراد فقید علاج میکرد من به مسار الیها اطمینان دمی داده و دانیان خان کنوئی Conolly که محافظ ایشان بود، به یک خانه داخل شهر انتقال شان داد، و ما وقتی که به هد فرستاده می شدیم، من تمام لوازم زندگانی ایشان را مهیا میکردم (۲).

میجر هیور درباره شهدای افغانی گوید: که درین جنگ تلفات سنگینی به مدافعان عزنه رسید، هشت صد بعش را ما روز دیگر دفن کردیم، و تا چند روز دیگر بعش های فراوان کشتگان دیگر، از بین خانه ها کشیده می شد (۱۵۰) نفر را سواران سوار کشته بودند، و در حدود (۳۰۰) بعش بیرون عربه افتاده بود. دنا بران عدد شهدا تا (۱۲۰۰) نفر کشته و ۳۰۰ محروح و ۱۵۰۰ نفر اسیر میرسد (۳).

لاردرکین سر قوماندان اردوی اندس در نامه ای که بتاريخ ۲۴ جولائی ۱۸۳۹ ع از قرارگاه نظامی عرنی به گورنر جنرال هند لاردر آکلیند نوشت چنین رجز خوانی میکند: "لشکر تحت قیادت من بفتح شانداري نابل

(۱) جنگ افغان از میجر جنرال ایب طبع لندن ۱۸۴۸ ع

ص ۱۰۲ (انگلیسی).

(۲) حیات امیر ۲۲۸-۲ (انگلیسی)

(۳) لشکر اندس، ص ۱۸۶

آمد، و حصار متین و محکم غزنی را که در کمال استواری و اهمیت است، دیروز در مدت دو ساعت گرفت، این حصار هم از حیث موقعیت و هم از جهت ساختمان خیلی استوار است، و من در مدت ۴۵ سال خدمات لشکری خود در چهار دانگ کره زمین، چنین فتحی ندیده ام. شهزاده غلام حیدر ۴۵۰۰ نفر سپاهی در داخل حصار با یک عده توپها و اسلحه با خود داشت، ولی اکنون در قرارگاه من اسیر است، تمام کشتگان و زخمیان لشکر ما تا (۲۰۰) رسید، و تا کنون (۵۰۰) نعش گشتگان دشمن را شمرده ایم^۱ (۱).

کاپیتن تهاسن سرانجنیر لشکر اندوس در نامه ۲۵ جولائی ۱۸۳۹ از غزنی می نویسد که: "تنها در شهر غزنی ۵۱۴ نفر افغان کشته و ۱۶۰۰ نفر اسیر گرفتیم، و در شهر غزنه (۹) توپ بدست افغانان بود"^۲.

(۱) لشکر کشی بر افغانستان از جیمس اتکینسن طبع لندن

۱۸۴۲ء - ۴۰۹ء بعد.

(۲) کتاب مذکور، ۴۲۴ء

- ۴۴ -

میچر ژال (۱۸۰۸-۱۸۴۵)

میچر دارکی ایلوت تاد Elliott D'Arcy Totld پسر فریرتاد در حموري ۱۸۰۸ متولد گشت، و در لندن و آد سکم درس خواند، و در کلکته به توبخانه بنگال پیوست، و در سه ۱۸۲۰ در فتح بهارت پور شرکب داشت، در حموري ۱۸۲۶ ع بعد از آموختن فارسي بايران فرستاده شد، و در انجا امير توبخانه عساکر ايران بود. در سال ۱۸۳۳ سکرتر نظامي سر تهیون گشت، و بعد ازان سال ۱۸۳۶ در اردوی ايران که بر هرات حمله آورده بودند، سکرتر سفارت سر جان مکینل John Mcneill بود، در سه ۱۸۳۸ ع از هرات قندهار و کابل و پشاور در مدب. ۹ روز سفری آنرد، و برخی از مراسلات مهم را به سمله رسانید. سال ۱۸۳۸ با سر مکاتنی سکرتر نظامي بود، و بهرات براي امضای معاهده با شهزاده کامران فرستاده شد، و هم دران شهر بنام یولیتکل ایجنت مقرر گردید، ولي در فروری ۱۸۴۱ شهزاده کامران او را به قندهار عقب کشید، که لارد آکلید در نتیجه این شکسب سیاسی او را از امور سیاست بار داشت، وی واپس به توبخانه منتقل گشت، و در لشکر کشي ستلج و مودکي بهره گرفت، تا که در فیروز شهر بتاريخ ۲۱ دسبر ۱۸۴۵ کشته شد. (بیوگرافي هندي ۴۲۵)

- ۴۵ -

سر کلود وید (۱۷۹۴-۱۸۶۱)

سر کلود ماریس وید Sir Clude martin wade پسر لفتنت کلنل جوزف وید بتاريخ ۳ اپریل ۱۷۹۴ در بنگال بدنيا آمد، و در

خدمت لشکری ایست اندیا کمپنی شامل گشت، بسال ۱۸۰۹ در بندل کند بود، در سنه ۱۸۱۲ در لشکر کشی بر سندیا و هالکر حصه گرفت، در ۱۸۱۵ در جنگهای پدري دست داشت، و از ۱۸۱۶ تا ۱۹ در گرفتن چندا خدمات شایانی نمود، تا که بسال ۱۸۲۲ بهیث نماینده سیاسی در لودهیانه مقرر گشت، و با شاه شعاع می بود، و نیز با رعیت مذاکرها کرد، که در جنگ های برما (۱۸۲۳-۲۶) رنجیب حاموش ماند.

وید در سنه ۱۸۱۷ در مذاکرات سیاسی با حکومتهای سر زمین دریای سند نیز شرکت کرد، و تا حين مرگ رنجیت ۱۸۳۹ با وی باقی ماند. و در نتیجه این خدمات بدرجه نائت رسید. بعد ازاں در جنگ اول افغان اشتراک جست، و در ۱۸۳۸ تا ۳۰ در وفد خاص به پشاور رفت، تا یک اردوی سمزوحی را در افغانستان قیادت نماید، و هنگامیکه لشکریان انگلیس از حبیبر می گذشتند، وید بهیث نعتب کلل افسری آنها بمعده داشت، و بتاریخ ۲۳ جولائی ۱۸۳۹ علی مسجد را در خیر گرفت، و پسوی کابل پیش رفت، بعد از سقوط کابل با لشکر خویش بهند بر گشت، و در ریاست اندور بهیث ناظم اعلا و باز در مالوه تا ۱۸۴۰ نماینده سیاسی انگلیس بود. وی در ۱۸۴۳ متقاعد گشت و بتاریخ ۲۱ اکتوبر ۱۸۶۱ ع از جهان رفت (بیوگرافی هندی ۳۳۸)

- ۴۶ -

شهادت میر محراب خان قلات

میر محراب خان دوم از خاندان احمد زنی بروهي بلوچ در سنه ۱۲۳۲ هـ بر تحت خانی قلات نشست، (برای سلسله نسب او، رک: تعلیق ۲۹) وی مرد با هم و آزادی طلبی بود، که در حین لشکر کشی قشون اندس ۱۸۳۹ ع با مقاصد استعمار پلکان برطانیه موافق نهاد، و با وجودیکه سران لشکری انگلیس نقای حای او را تمهد کردند، وی با ایشان موافقت نکرد و خطوط مواصلات آنها را از دره بولان برید دربارۀ شهادت این مرد دلاور و آزادی طلب آنچه درین کتاب (بیان مراجع افواج انگلیس و مقابله با میر محراب خان ..) آمده، خیلی دلچسپ و خواندنی است، اکنون ببینیم، که دیگران چه میگویند؟

موهن لال که در حقه مقابل حان شهید، جاسوس فعال و زرنکی بود، و با لشکر اندس همراه میر و مینویسد:

”تاریخ ۱۳ اکتوبر ۱۸۳۹ ع سر توماس ویلشایر (رک: تعلیق ۳۶) و کاپیتان بین پولتیکل ایجت نکوینه رسیدند، و به ۱۲ نومبر ۱۸۳۹ ع در قصبه جریانی هشت میلی قلات روکش شدند.

ازینجا جنرال ویلشایر پلان حمله قلات را ترتیب داد، و بریگادر بومگارڈ قیادت دستۀ اول حمله آوران را بر عهده گرفت، که قوماندان رجمنت ۲ ملکه انگلستان بود. میر محراب حان بکمال شجاعت مقابله کرد، و در میدان جنگ هنگامی کشته شد که خود وی شمشیر برهنه در دست داشت. این بود عاقبت شخصی که هزاران نفر همراهان و کارمندان لشکر ما باشارۀ او در بولان کشته شده بودند. اما به عقیده من پاداشیکه به وی داده شد نسبت به جرم او خیلی سنگین بود (۱).“

(۱) حیات امیر ۲۰۰-۲۰۲ بعد.

این گل که بشهادتِ سجعِ مهرش "گل" از گلشن محمود محراب^۱ بود، در کوهسار قلات پڑ مرد، که تاریخ شهادت او ۵ رمضان ۱۲۵۵ هـ است، و علت ناکامی وی نیز نفاقِ سرداران بلوچ است که کارکنان مفسد لشکر استعمار بدربار وی قبلاً با وسایل گوناگون انداخته بودند، و درینوقت جز دوسه صد نفر در جنگ با وی همراهی نکردند، و چون لشکر متجاوز انگلیس داخل شهر قلات شدند، فقط شصت نفر عمل^۲ خاص دربار با میر باقی ماندند. که ازان جمله چند نفر مسلمان و هندو با او در میدان جنگ حاکم دادند (۱).

اخوند محمد صدیق یکی از درباریان وی مینویسد:

"محراب خان شخصی شجاع و عصه ناک بود، نای مردم کشی را در میان نهاد ... مردم متوهم شده نفور گشتند ... پیوسته در ما بین محراب خان و مردم الوسی براهوی همین معامله بود، اگر یکی خاموش می بود، دیگر سر بفته می برداشت، تا آنکه ... بعد از تسخیر نابل و قندهار، فوجِ انگریزی که در قندهار مقیم بود معاودت نموده، براه قلات بلوچی آمد، محراب خان اطاعت نمود، برای خوشنودی خدا و رسول به معار به پرداخت. از سرداران براهوی، نفر از ولی محمد مینگل و چند نفر معتبرین دیگر هیچکس همراه او به معار نه کمر نه بست ... فوجِ انگریزی در ماهِ رمضان ۱۲۵۵ هـ نکلات آمد، آفتابِ کار زار اشتعال یافت، از وقتِ طلوع آفتاب الی نصفِ روز، جنگِ توپ و تفنگ قائم بود، انگریزان توپها را مقابل دروازه^۳ مستونگ گذاشته، به چند گوله قلعه را زده شکسته، درون شهر حمله آوردند، محراب خان معه چند نفر چنانچه شا غاسی نور محمد و میر ولی محمد مینگل و عبدالکریم رئیسانی و داد کریم شهبازی و شهباز خان رنجاری و فضل لوری و نبی بخشی جتوئی و غیره مردمِ کلات شریف شهادت چشید (۲).

(۱) تاریخ بلوچستان ۲۷۷

(۲) تاریخ براهوی از اخوند محمد صدیق بحواله^۴ تاریخ بلوچستان ۲۲۹

- ۴۷ -

ملا محمد حسن و رحیمداد وزرای قلات

(۱) نایب ملا حسن

خاندان نایب حیل از بلوچان پراهوری بدوزئی سگل زئی است،
 عشیرهٔ ایشان بهکی زئی نامدارد، و علی خان .شهور به آغا علی
 یا میر نصیرخان در قندهار بحکم نادرشاه .محسوس بود، حون میر نصیرخان
 در سه ۱۱۷۵ هـ در قلات حکمران شد، آغا علی مذکور دربار قرب داشت
 و بعد از نایب عبدالرحمن پسرش در آنجایی نایب الحکومه بود، و با
 خاندان اخوند زئی و وزیران دربار قلات رقابت داشت، و در عصر میر
 محراب خان و میر نصیر خان و میر نصیر خان دوم برآمد عبدالرحمن که
 نایب محمد حسن نامداشت وزیر شد، و برادرش محمد امین را در کجی
 به نیابت گماشت. این نایب محمد حسن سرد عالم و شاعر و سیاست
 مداری بود. دو نفر سرداران معروف دربار قلات ملا محمد خان رئیسانی
 و سردار تاج محمد را که زئی داماد او بودند، و نایب مذکور وزیر اعظم
 و مدار الهام قلات گشت (۱).

عهد امارت میر محراب خان دوم بعد ۱۲۳۲ هـ دورهٔ کمال عروج
 نایب است. در اوایل ۱۸۳۹ ع که لشکر اندس به فتح افغانستان در
 حرکت بود، نمایندگان روسیه و ایران دربار سرداران قندهار فعالیت
 داشتند، و نامه هایی از جانب سرداران به میر محراب خان فرستاده شد،
 که مانع عبور قوای انگلیس از راه درهٔ بولان گردد. این نامه ها عیناً
 بوسیلهٔ موهن لال از قاصدان سرداران قندهار کشف گردید، پس
 از طرف ولیم مکناتن سفیر انگلیسی همراه شاه شجاع و لشکر اندس،

(۱) تاریخ بلوچستان . . ۳۰۰ بعد.

سر اسکندر برنس در فروری ۱۸۳۹ از شکارپور گماشته شد، تا بدربار میر محراب خان رفته، و او را به امضای یک معاهده دوستی و عدم مزاحمت گذشته لشکر اندس و دار سازد.

برنس با موهی لال به قلات رفت، و میر محمد شریف حاکم گنداوه از طرف خان قلات به دیدار برنس آمد، و همین ملا محمد حسن وریر اعظم قلات در ڈاڈر با برنس ملاقی گشت و حفظ راه بولان را از طرف میر محراب خان بدادن دو لک روپیه سالانه به میر با انعام لایق بخود وزیر منوط و نمود کرد، بعد اراں برنس و موهن لال و کاپیتان پتیسن با دسته ۱۶ بیزه و راز و سپس بطرف قلات رفتند، و پسر میر محراب خان از بشان پدیرائی کرد.

میر محراب درمذا کراب روی حوسی به وید برطانوی نشان نداد، و نایب محمد حسن و سید محمد شریف که میانجی مذاکرات بودند، نیز موانعی را در قبول مطالب برنس بوجود آوردند و میخواستند حایزه مهمی را درین راه بگیرند، از طرف دیگر داروغه گل محمد که بدربار قلات دستی قوی داشت نیز میخواست، درین مورد موقف مهمی را ابراز نماید، و میانجی مذاکرات وفد انگلیس با محراب گردد، و بمع آنرا خودش برود. مسوده عهد نامه تربیب داده شد، و موهن لال آنرا بدربار برد تا محراب خان آنرا مهمور و موثق گرداند. محراب خان توثیق تقوی خود را بر تمام سرداران پراهو می خواست، و بیطرمی خود را در پیشرفت لشکر برطانوی بقندهار و نمود میکرد، که درینصورت گشت و گذار لشکر انگلیس از دره بولان مشکل می شد، و هم شاید قبایل اچکزئی وادی بشین در راه ایشان از کوتل کوژک به مزاحمت تسجیع می شدند.

لهجه محراب خان خیلی درشت و رنده بود، موهن لال به او گفت که مقصد حکومت برطانیه ربط رشته دوستی و حفظ حقوق سیادت خان بدون کدام مداخله در امور قلات بوده، و متأسف است، که خانرا چنین

بما بدین ساخته اند. درین وقت موهن لال مسوده عهد نامه را بدست گرفته و زیاده کرد: که اگر خان این عهد نامه را نپذیرد، عنقریب لشکر انگلیسی در افغانستان نفوذ کرده، و هم بلا فاصله برچم ایشان بر مقر خود محراب خان اراشته خواهد شد.

سردار انیکه به‌صورت محراب خان بودند، بزبان بلوچی سخنان حماسه آلود گفتند، و خان و رقه عهد نامه را از موهن لال باز گرفته و گفت: اگرچه ما را از نیروی عسکری خود می‌ترسانید، ولی من این عهد نامه را بدون کدام ترس و بیم مهر می‌سازم و باید همواره خوشنودی ما در نظر شما باشد (۱).

بهر صورت محراب خان معاهده را که محتوی گرفتن دو لک روپیه سالانه و دو هزار روپیه نقد و عدم شش‌سائی رقیبش شاه‌واز خان و حفاظت دره بولان بوده توثیق و مهر کرد و چسب بطر می‌آید که نایب محمد حسن درین مسئله مخالف بود، و با برس و موهن لال موافقت نکرده است. زیرا بعد ازین بزودی افراد قبایل بلوچی حروح کرده اند، و حتی متن معاهده امضا کرده محراب خان را از بین راه باساره محمد حسن ره‌بونده و بلوچان مسلح بر مسکی وفا و برنی حمله کردند تا که جنرال ویلشایر با قوای خود بر قلات تاخته و محراب خان را کشت، و بتاريخ ۵ رمضان ۱۲۵۵ هجری تسخیر قلات نایب محمد حسن و نایب رحیم‌داد را اسیر گرفته و به بهکر زندانی ساخت (۲).

(۱) حیات امیر ۱۸۶-۲ بعد.

(۲) تاریخ بلوچستان ۲۲۹ و کتاب حاضر، در کتاب معاهدات

ج ۲ ص ۷۳ واضح است که محمد حسن مخالف جدی اعضای معاهده بود، و خان را از رفتن بکویت مانع آمد، و این حقایق وقتی روشن شد که بعد از فتح قلات، اسناد تحریری رسمی محمد حسن بلسر انگلیس افتاده و بنا بران او را به بهکر زندانی ساختند.

ایام حبس نایب یکسال دوام کرد، و در سنه ۱۲۵۶ هـ چون نصیر خان دوم با میجر آترم ساخته و حکومت قلات باو سپرده شد، نایب مذکور نیز از قید فرنگی رهایی یافت و زمام وزارت نصیر خان را بکف گرفت. اخوند محمد صدیق در تاریخ پراهری می نویسد :

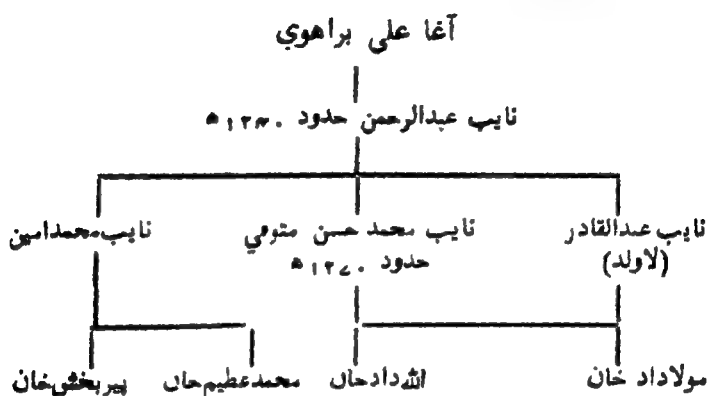
« در ایام حکومتش هیچ فتنه و فسادى در ملک بلوچستان برپا نشد و امراء و ارکان را هیچ نقصان نرسانید الا نایب محمد حسن و محمد امین را سبب او شان این بود، که نایب محمد حسن بر عهده وزارت مقرر بود، بخلاف طبع و مرضی نصیر خان کارها می کرد، در اسورات مالی و ملکی خلل های بسیار همی رسانید. ما سوا ازین نایب مذکور برای ملاقات جیکب صاحب جیکب آباد رفته بود، در خلوت به جیکب صاحب گفته بود، که نصیر خان لایق حکومت بلوچستان نیست، او را معزول نموده، حکومت بلوچستان را بدست من بدهند، همه کارهای ملک بلوچستان را موافق طبع و مرضی سرکار انگریز خواهم کرد، جیکب صاحب همین گفته او را در پروانه خود نوشته، معرفت ملا احمد وکیل که درانجا می بود، بطرف نصیر خان فرستاد. بعد از رسیدن این خبر نصیر خان بغشم و غصه در آمده، نایب محمد حسن و محمد امین را مقید نمود (۱) ۳.

باینطور محمد حسن زندانی شد، و بعد از دو سال در حبس وفات یافت (حدود ۱۲۷۰ هـ) و برادرش محمد امین در عصر حکومت خداداد خان بعد از (۱۲۷۳ هـ) به سفارش سرداران بلوچ رها شد. (۲)

(۱) تاریخ بلوچستان ۲۳۳

(۲) کتاب مذکور ۲۳۵

شجرهٔ نسب خاندان نایب خیل (۱)



قریحه ادبی نایب محمد حسن

این وریر مرد فاضلی بود، در فارسی و بلوچی شعر میگفت، یک شعر بلوچی او مشتمل بر احوال شهادت میر محراب خان در تاریخ بلوچستان (ص ۲۷۷) بعد منقول است.

در زبان فارسی کلیات ضحیمی دارد، که محتوی چهار دیوان اشعار است، که دیوان اول بتاریخ ۱۱ شعبان ۱۲۶۳ هـ بنام میر نصیر خان تکمیل یافته دارای غزلیات و رباعیات و افراد فارسی دیوان دوم در رجب ۱۲۷۵ هـ بقلم قاضی محمد عثمان بعد از وفاتش نگارش یافته، و دیوان سوم و چهارم نیز دارای اشعار خوب فارسی از انواع سابق الذکر است که اینک ما نمونه‌های کلام او را در ذیل می آوریم (۲).

(۱) کتاب مذکور ۳۰۰

(۲) برای تفصیل رک: مجله سروش کراچی شماره ۲، ۳ ج ۳

جولائی ۱۹۵۸ ع.

حمد

گویا بوصفِ تو شده تیغِ زبانِ ما
 زیبا ست نامِ نامیِ تو در بیانِ ما !
 از شکرِ نعمتِ تو سکرِ ریز گشته ایم
 سکرِ فشان شده، لبِ شکر فشانِ ما !
 در شیشه دلم جو خیالِ تو بگذرد
 گویا شود چو طوطیِ خوش گودهاںِ ما !
 بیدارکن تو این "حسن"ِ حمت را ز خواب
 بشنو ز ما، ز لطف و کرم داستاںِ ما !

غزل

آن روی نارین که رَوں ار نقاب سد
 مهتاب شد، ستاره شد، و آفتاب شد !
 این سرحی ای که بر لبِ اعلش نهاده یار
 یا قوت شد، عَفیق شد، و هم گلاب شد !
 بر کرد برگش مژده استاد صَف زده
 ناوک شد، و سنان شد، و تیرِ سهاب شد !
 بر هر ایّی نه آبِ ز لالِ لبش رسید
 زمزم شد، و حیات شد، و خود شراب شد !
 هر قامتی که دل به قد و قامتِ تو داد
 نی شد، چو خشک شد، همه تارِ رناب شد !
 بلبل چو دید رویِ گلت را به بوستان
 عاشق شد، و حزین شد، و دل کباب شد !
 گویا چو شد زبانِ "حسن" بهر گلر خان !
 کاغذ شد، و قلم شد، و صاحب کتاب شد !

دیگر

آن سرو قد را در چمن دیدم چمان آهسته کک
 دنبال او آن لحظه من کردم فغان آهسته کک!
 چون رخصت وصلت بمن داد آن بت گل پهرن
 در نزد آن نازک بدن رفتم نهان آهسته کک
 گفتا که ای دلداده ام، بنگر رقیب استاده ام
 از جور رویت را نده ام، مسکین میان آهسته کک
 کردم بیان حال خود، در پیش فرخ فال خود
 گفتم به یی اقبال خود، شکر دهان آهسته کک
 دادم می گلرنگ او، دیدم رخ خوش رنگ او
 رسیدم از گلرنگ او، لعل لبان آهسته کک
 لب بر لب آن گلبدن، بنهادم و گفتا به من
 بکش لب لعل "حسن"، شمرت بخوان آهسته کک

دیگر

هر تو حسن چون افتاد در گلزار ها!
 بلبلان را وصف کل جا کرد در منقار ها!
 بوی خوشبوی تو در سوی بتان چون جای کرد
 عاشقانت را سبب بستد در دل تار ها!
 چون می گلرنگ، رنگ مستی از رنگ تو یاف
 بی خبر گشتند در میخانه صد هشیار ها!
 در بیابان رو خود، چون تو خود رهبر شوی
 گل بود در پای عشاق حزینت خار ها!
 گردن داری جای، داری جای، در حان جای تست
 جات شد در سینه رهش و دل انکار ها!

زا هلت جوید به مسجد را هب و مغ در کشت
 جستجو دارند بعضی از درِ خمار ها!
 این همه حیران و حیرانی برای روی تست
 جملگی دارند امیدِ وعده‌ی دیدار ها!
 گر "حسن" حسنی ندارد واقفِ حسنِ توشدا!
 بهر و صفِ حسن تو دارد بلب گفتار ها!

دیگر

با من چرا تو جور و جفا می کنی مکن!
 جور و جفا به اهلِ وفا می کنی مکن!
 من جان و دل به حلقه‌ی موی تو بسته‌ام!
 جانم اگر به شانه جدا می کنی مکن!
 بندی پروی ما سر بندِ نقاب را!
 وایش غیر بندِ قبا می کنی مکن!
 از مانهان به مجلسِ اغیار می روی!
 ای آهوی خطا، تو خطا می کنی مکن!
 بهر چه خونِ عاشق بیچاره ریختی!
 دستت بغون اگر چه حنا می کنی مکن!
 پیچیده ایم ما بسرِ پیچِ موی تو!
 وای پیچِ پیچِ زلفِ دو تا می کنی مکن!
 ای پادشاهِ حسن "حسن" گویدت شنو!
 جور و ستم، بهالِ گدا می کنی مکن!

دیگر

جفا هرگز مکن بر من تو ای یارِ جفا کارم!
 وفادارم ، وفادارم ، وفادارم ، وفادارم !

دلم را گیر در دست، تو ای دلبر که ار دست!
 دل آزارم، دل آزارم، دل آزارم!
 چو بلبل از برای گل، ز دردِ دل پدر مارب!
 فغان دارم، فغان دارم، فغان دارم، فغان دارم!
 بهای بوسهٔ لعلِ لب، گر حان شود، جانان!
 خریدارم، خریدارم، خریدارم، خریدارم!
 چو زالِ رشته بر کف نا خریداران تو یک جا!
 سارارم، سارارم، سارارم، سارارم!
 نداری خونِ حمرِ ناصح! چرا سعمِ کُنی، خون من
 حمر دارم، حمر دارم، حمر دارم، حمر دارم!
 "حس" خود از لبِ جوان، شکر نوشید می گوید
 شکر نارم، شکر نارم، شکر نارم، شکر نارم!

دیگر

ترک جان آسان و ترکِ یار کردن مشکل است
 موسمِ گل، ترک از گلزار کردن مشکل است
 از نصیحتِ صاف کُنی گردد دلی کونشد سیاه
 چوبِ نا هموار را هموار کردن مشکل است
 هر که شد دلدادۀ و دیوانهٔ حسنِ پشان
 مردمِ دیوانه را هشیار کردن مشکل است
 کُنی دلِ بیدرد را دارو کند دستِ طیب
 مستِ غفلت برده را بیدار کردن مشکل است
 گلِ باین نازک دلی، با بلبلِ فرزانه گفت
 تکیهٔ خود را بنوکِ خار کردن مشکل است

تا نگردد همچو صنمان هر که عاشق بر بهی
 طوقِ گردن حلقه‌ی ز نار کردن مشکل است
 هر که چون طوطی ننوشد بر لب شکر لبی
 بی شکر لب را شکر گفتار کردن مشکل است
 تا "حس" نگرفته‌ای، جامِ شراب از دستِ یار
 رو ز سویی حانه، خمار کردن مشکل است!

رباعی

فرهاد شد از برای شیرین عمگین
 آن لحظه که حان داده شده زیر رین
 کردند سوال رو، ر جان کردن او
 من گفتم همین که هست "شیرین شیرین"!

دیگر

چون زندگی تو یک نفس شد نفسی
 -رگز نفسی مکش تو چون بوالهوسی!
 بنگر نفسِ تو هست بندِ نفسی!
 این هم نفسِ تو هست، در بندِ کسی!

دیگر

گفتم قد تو؟ گفت که سرو چمن است!
 گفتم لب تو؟ گفت: عقیقِ یمن است!
 گفتم که گلت؟ گفت: گل یا سمن است!
 گفتم چه کف؟ گفت: کفِ نیزه زن است!

دیگر

دل را به جهان میند اگر میدانی!
 دل بستن او به تسب سرگردانی!

حد مطلب اگر بدل، تو هم می داری!
رانی، رانی، ولی ز راندن مالی!

دیگر

من تو به شکسته و خجل آمده ام!
ریخته سر شک، پا نگل آمده ام!

شرمدگی ام بین، و سرمنده مکی!
نمای محل محل سر آمده ام!

قطعه

ز مه بهتر بود آن روی ماه
نقاب خود بود زلف سیاه!

پها دیدت خرامان سرو گشت!
قد تو شد قیامت شد قیامت!

(۲) رحیمداد

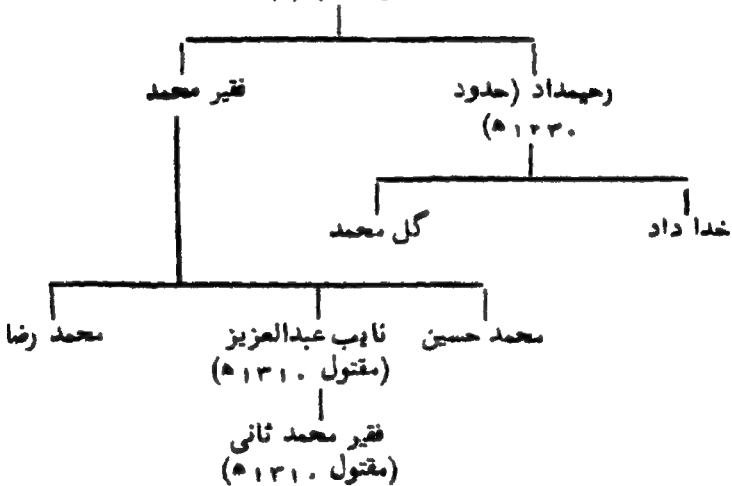
ملا رحیمداد از اسرای دربار محراب خان بود، که بعد از تسخیر قلات و شهادت محراب خان با نایب محمد حسن یکجا اسیر گردیده و تا یکسال در بهکر زندانی بود و طوریکه درین کتاب آمده، بعد ازان واپس بقلات فرستاده شد (رک: از روی فهرست اعلام به صفحات مربوطه کتاب حاضر).

وی فرزند فتح محمد خراسانی است که در عهد حکومت میر عبدالله خان (حدود ۱۱۵۰ هـ) از خراسان آمده و در ملازمت خان مذکور درآمد. در عصر میر نصیر خان اول (حدود ۱۱۸۵ هـ) داروغه حرمسرا و یکی از مقتربان دربار بود. فرزندان فتح محمد خان، رحیمداد و قنبر محمد نیز بدربار قلات بودند، و در عصر محراب خان قنبر محمد مذکور مستوفی و ضابط قلات بود، و با سردار مهراوه خان رئیسانی پیرم بغاوت کشته شد.

بعد از فقیر محمد پسرش عبدالعزیز و فرزند نایب عبدالعزیز فقیر محمد در عهد خداداد خان همدۀ وزارت و نیابت و مستوفیت داشتند، و بامر همین خان در رمضان ۱۳۱۰ هـ کشته شدند. بقایای این خاندان تا ۱۳۲۰ هـ دربار قلات بر مناصب مستوفی گری و وکالت و بیاب از سران دربار بودند، و نایب عبدالعزیز مذکور مدتها نایب الحکومۀ بهاک بود. (۱)

فتح محمد خرامانی (۱)

(حدود ۱۱۹۵ هـ)



-۴۸-

کلنل دیني (۱۸۸۲-۱۷۸۵)

ولیم هنري دیني William Henry Dennie پسر هنري دیني در حدود ۱۷۸۵ع دنیا آمد، و در آوان شباب در رجمنٹ ۲۲م عساکر برطانیہ شامل شد، در سنہ ۱۸۰۲ در هند نا لارڈ لیک خدمت میکرد، و در سالهای ۱۸۰۸-۵ در گرنٹ موریتوس شرکت داشت و بعد ازان نا رجمنٹ سیزدهم به حگ اول پرماف، و لفتننٹ کرنل C. B. شد.

دینی در جنگ اول افغان ۱۸۳۸-۳۹ برقه عسکری را قیادت میکرد، که بر غزنی حمله آور شده بودند، و بعد ازان در حگ کابل و با میان نیز دست داشت، و ۱۸ ستمبر ۱۸۳۰ع امیر دوست محمد خان را شکست، و بسال ۱۸۳۱ با قوای جنرال سیل ار کابل بجلال آباد رفت. چون جلال آباد از نومبر ۱۸۳۱ تا اپریل ۱۸۳۲ع ار طرف قوای ملی افغان محاصره شد، دینی حد از محروح سدن جنرال سیل، قوماندانی لشکر محاصره شده انگلیس را بکف گرفت، و خود وي هم به ۶- اپریل ۱۸۳۲ جراحب سختی برداشت و مرد. دینی در نتیجه خدمات نظامی درجه یاورى ملکه انگلستان رسیده و کارنامهای اورا مورد تحسین قرار داده بودند.

وي مؤلف کتابیست بنام "روزنامه لشکر کشی بر مند و بلوچستان و افغانستان" که در سنہ ۱۸۳۳ از لندن طبع و نشر شد.

(بیوگرافی هندی - ۱۱)

- ۴۹ -

فیلد مارشل پالک (۱۷۸۶-۱۸۷۲)

سر حارج نا رونیت پالک Sir George Baronet Pollock
پسر داوید پالک در ۴ جون ۱۷۸۶ تولد یافت، و در واکس هال و
ولوپج درس خواند و سال ۱۸۰۳ در توپخانه لشکر ایست اندیا کپنی
شامل گشت، و یکسال بعد در لشکر لاردلیک با هونکر جنگید، در محاصره
و فتح دیگ شرکب داشت.

سال ۱۸۰۵ بهار پور را محاصره کرد، و در جنگهای نیپال
۱۸۱۳-۱۵ دستهای توپخانه را قیادت میکرد، و بعد ازان در توپخانه
بنگال تا ۱۸۱۹ بریگد میحر بود. در جنگ برما ۱۸۲۴-۲۶ توپخانههای
اماکن پروم، مالون، واندو تعب افسری او بود، در سه ۱۸۳۸ بریگدیر
جبرال و بعد اران در آگره مجر حرال شد، و در فروری ۱۸۴۲ به پساور
آمد، و برای رهائی لشکر حرال سیل از محاصره جلال آباد از خیبر
گذشته، و بتاريخ ۱۹ اپریل جلال آباد را بدست آورده و جنرال سیل را
با لشکرش از محاصره نجات بخشید.

بعد ازین گورنر جنرال هند لارد الین برو به وی حکم داد، که
لشکر خود را از افغانستان واپس کشد، اما پالک با این مقصد مخالفت
کرد، تا که با اختیار داده شد، و پس اران در ساما حیل و جگد لک
و تیزین با غازیان افغانی در آویخته و بطرف کابل پیش رفت و بتاريخ
۱۶ ستمبر ۱۸۴۲ کابل را باز گرفته و قوای جنرال نات هم از قندهار
و عزنی با و پیوستند. درینوقت اسرای انگلیسی که در بامیان بدست
مردار محمد اکبر خان اسیر بودند، و بتاريخ ۲۲ ستمبر ۱۸۴۲ واپس با
لشکر گاه جنرال پالک رسیدند، وی واریخ ۲۹ ستمبر ۱۸۴۲ قوای ملیون
افغانی را در استالاب از هم باسببه و باز رهای کابل را افتقاساً تخریب

کرده و به ۱۲- اکتوبر ازان شهر برآمده و روی بطرف هندوستان نهاد ،
ولارد الین پرو گورنر جنرال این قشون ناز گشته را در فیروزپور به
۱۹ دسمبر ۱۸۴۲ استقبال کرد ، و جنرال پالک را بلقب G. C. B
نواخته و در ۱۸۴۳ افسری یک دویژن لشکر و رتبه^۱ ناظم اعلائی لکهنو
را با و داد .

پالک از ۲۰ ستمبر ۱۸۴۴ تا ۳۱ مارچ ۱۸۴۷ عضو نظامی مجلس
اعلا بود ، و هنگامیکه استعفا داد ، کمپنی ایست اندیا با و مستمری
یکهزار پوند سالانه را مقرر داشت . در سه ۱۸۵۱ رتبه^۲ لفتننت جنرال ،
و در ۱۸۵۴ مدیر ایست اندیا کمپنی و حمران بوده ، تا که در سه
۱۸۷۰ بمرتبه فیلد مارشالی رسیده و در ۱۸۷۱ محافظ منار لندن و در
۱۸۷۲ با روئیت خیر گشت و تاریخ ۶ اکتوبر ۱۸۷۲ ع از جهان رفت
و در کلیسای ویست مستر مدهون شد (بیوگرافی هدی ۳۴۰)

— ۵۰ —

قتل شاه شجاع

در اوایل سنه ۱۲۵۸ هـ چون لشکریان انگلیس به تخلیه کابل مجبور شدند، شاه شجاع در بالا حصار کابل با قوای محدود خویش ماند. درینوقت سردار محمد اکبر خان در جلال آباد با لشکر انگلیس به جهاد مشغول بود، در کابل نواب محمد زمان خان ولد نواب اسد خان ولد سردار پاینده خان (رک تعلیق ۴) مدعی امارت شد، و با پسر خود شجاع الدوله خان و دیگر بارکزائیان قتل شاه شجاع کمر بست درینوقت قاید بزرگ قوای ملی نایب امین الله خان لوگری و فرزندش نصرالله خان متماثل به شاه شجاع بودند، و میخواستند شاه و قوای او را جمعیت معاهدین بطرف حلال آباد در مقابل قوی نو وارد حرال پالک برانند. تصریح فیض محمد مورخ چون شاه شجاع زمان خان را دو لک روپیه عطیه پیشنهاد کرد، و او را به همراهی خود در جهاد خواند. یی خواب داد: من داعی امارتم نه ساعی گرفتم رسوب (۱)

چون درینوقت نایب امین الله خان لوگری بدربار شاهی تقریب یافته بود، بنا بران زمان خان با او حسادت و رزیده و در عدد قتل شاه برآمد (۲) و روز یکه شاه شجاع با قوای ملی در شرق کابل به سیاه سنگ برآمد و سان لشکر را میدید، شجاع الدوله فرزند زمان خان نیز درانجا بود، که شاه او را مورد التفات قرار نداد، و شجاع الدوله خیلی خشمگین شده اراده قتل شاه را محکم نمود، علاوه برین درین اوقات مکتوبی نیز از طرف سردار سلطان محمد خان ولد سردار پاینده خان و عم زمان خان

(۱) سراج ۱-۱۷۹

(۲) کتاب حاضر، بیان رفتن سردار محمد اکبر خان جانب جلال آباد

با و از لاهور رسیده و مشار الیه را تنقل شاه شجاع ترغیب کرده بود (۱).

چون در پایان روز مذکور شاه شجاع از لشکر گاه سیاه سنگ واپس به بالا حصار آمد، و در صبح صادق روز دیگر چهار شنبه ۲۳ صفر ۸۱۲۵۸ کیسه جواهر خود را (بقیمت ۵ لک روپیه) با خود برداشته در محله نشسته بطرف لشکر گاه حرکت کرد، شجاع الدوله با حمفر قزلباش قبلاً منتظر آمدن شاه بوده و بر محفه شاهی فیر تفنگ نمودند، شاه حراحت خفیف برداشت و حاملان محفه گریختند، و شاه که محروح شده بود، در نهري نزدیک ساه سنگ غلطیده و بعد ازان بدست شجاع الدوله و حمفر بقتل رسید. و این شعر او راس آمد:

سهدخنجر قاتل سدم چوشاه شجاع ز من حویر دویسید داستان مرا
در همین روز حسد شاه شجاع را در سهر کابل پهلوی قبر پدرش
تیمور شاه بخاک سپردند، و این شاه ادیب رحمت کش که از لودیانه
تا سیستان بارها تاخته و ناحته و کشته و گریخته و براریکه ساهی
نشسته و ملیونها روپیه از مردم گرفته و صرف کرده بود، با آمال مبرم
و مطول خود از جهان رخت و عالمی آسود.

تاریخ قتل او را غلام محمد درویش شاه جی نواده نافر شاه فقیه
چنین گفت:

طرفه تر نقشه ای بکابل شد	خارج از مرکز تعقل شد
سلطنت زیب شه شجاع الملک	متوکل علی التوکل شد
بامدادان بی غزا بیرون	با تن چند بی تاامل شد
در رهش از قضای ربانی	قاتلش با کسان مقابل شد
آن سکندر منشی، فلاطون عقل	بند در مطرح تغافل شد

از قضا و قدرِ سمعِ همه چونکه پنهان خطابِ اِقتل شد
 پس چنان دستِ جورِ نکشودند که برون از حدِ تحمل شد
 بن سیمین و جسمِ نازکِ شاه اِردم تیغ، پاره چون گل شد
 رمتِ زینِ ملکِ دُورِ بعلدِ برین صاحبِ حشمت و بَجلِ سد
 موی سرِ بسکه کنند، اهلِ حرم پُترِ مِراسر، سرا زنبیل شد
 از بی جمعِ ماده، تاریخ صورتِ عقل، محو بالکل شد

هاتمم گفت: آه و ناله برار

سمعِ دولتِ نصیحدم گل شد

(۸۶۶-۱۳۵۰ = ۱۲۵۸ هـ)

-۵۱-

جنرال میکاسل (۱۸۴۵ م)

سر جان میکاسل Sir John Mecaskill تاریخ تولدش معلوم نیست. در سه ۱۷۹۷ به راجنت پنجاه و سوم عساکر برطانیه شامل گشت و در پورتوریکو و سن لویسیا خدمت میکرد، بعد از آن در جنگهای مرااتنه هند با سرترو و حوال پرتزله شرکت نمود، و بلاد ستره و سنگهر و غیره را محاصره کرده و گرفت. و در سه ۱۸۱۸ پنج هزار لشکر پیشوا را شکسته و -ولاهور را تصرف کرد.

در جنگ اول افغان یک بریگد لشکر جنرال پالک را قیادت میکرد، و در جنگهای حیر و بیرین و اسالف شرکت داشت تا که به لقب K.C B فایز و برتبه میجر جنرالی رسید.

در جنگ مودنی (هد) جنرال لشکر نهم پیاده بود، و همدین میدان نارایع ۱۸ دسمبر ۱۸۳۵ کشته شد. (سوگرانی هندی ۲۸۱)

-۵۲-

جنرال نات (۱۸۴۵-۱۷۸۲)

میجر جنرال سر ویلیام نات Sir William Nott پسر چارلس نات بتاريخ ۲۰ جنوری ۱۷۸۲ بدنیا آمد و در نیته و کو بریج دروس ابتدائی را فرا گرفت، در ۱۸۰۰ ع در راجنت اروپائی بنگال درآمد، و در ۱۸۲۵ لشکر بار کپور را قیادت کرده در ۱۸۲۹ کلنل گردید و در ۱۸۳۸ برتبه بریگدیر جنرالی در لشکر اندس رسید و بکویت فرستاده شد. در سنه ۱۸۳۹ لشکر کشی را بقندهار نموده و غلزانیان را بشکست

و کلات را از آنها خالي کرد. در سنه ۱۸۴۲ قومانداني قواي انگليس را در افغانستان جنوبي دست داشت، و قندهار را از حملات مردم اطراف نگهباني مي کرد. چون مکناتن در کابل کشته شده، حنرل دات بصورت فوري بهند حلب شد. ولي وي از راه عزني بکابل آمد، و در ۳۰ اگست ۱۸۴۲ ميدان قره ناغ را بين مقر و عزني فتح کرد، و به ۷- دسمبر ۱۸۴۲ در کابل با قواي حمرال هالک پيوس، و از راه حلال آباد بهند باز گشت.

بعد ازين با هالک در لکهو با شاه اوده بحث ناظم اعلا مقرر گرديده و بلقب G. C. B در سنه ۱۸۴۳ نواخته شد، و در ۱۸۴۴ با انگلستان رفته، تاريخ ۱ جنوري ۱۸۴۵ مرد. محمه او را در کرمترين ساخته اند. (بيوگرافي هدي ۳۱۹) کارنامه هاي نات در افغانستان (۸۳۸-۸۳۱) در کتاب عليحه سال ۱۸۸۰ ع از طرف اداره نائمز بمبئي طبع و نشر شده است.

- ۵۳ -

موهن لال

ذکر موهن لال کشمیری درین کتاب در بیان فتح نمودن غزنی آمده که منشی موهن لال کشمیری رفیق برنس بود، و در حین قید اسیران لشکر انگلیس بدست افغانان در با میال بدادن رشوه و رهائی ایشان فعالیت داشت. همچنین در بیان هزیمت سرداران قندهار و فتح غزنی گوید: چون سردار علام حیدر خان اسیر شد، و او را به لشکرگاه انگلیس آوردند، آب طلب کرد. ساه شعاع امر داد، که در صراحی خاص شاهانه برایش آب آرند، ولی وی از نوشیدن آن آب انا ورزید، و از صراحی مورا قلی کشمیری که از کفر به اسلام آمده بود، آب نوشید

ازین هر دو ذکر پدید می آید، که میرا قلی کشمیری اولاً هندو بود و بعد ازاں مسلمان شده، و نام هندوئی خود موهن لال بیز مشهور بود، و یا این نام مسلمانی او صرف برای مقاصد سیاسی بونه که بلباس اسلامی، خوشر میتواسد در مقاصد جاسوسی خود کامیاب آید.

در کتاب انڈین بیوگرافی شرحی در احوال موهن لال موجود است، که اینک ترجمه آن:

”موهن لال منشی ولد پنڈت بوده سنگھ دهلوی است، که در کالج انگلیسی دهلوی درس خواند و در سن جوانی بصفت منشی فارسی با لفتننت اسکندر برنس و دکتور جی، جی حیراڈ بسفر فارس در سنه ۱۸۳۲ م. رفب. این سفر را هیئت مذکور بحکم حکومت هند برای انکشاف اوضاع عمومی کشور های غربی دریای سندھ نموده بود.

موهن لال درین سفر با برنس در اخذ اطلاعات فارس معاونت کرد، و مشارالیه در کتاب خود ”سفر بخارا“ از لیاقت و مورد اعتماد بودن موهن لال ذکرها دارد، وی روزنامه ”مفصل مشاهدات خود را بخواهش

برنس مینوشت، که در سنه ۱۸۳۳ ع بعنوان "روز نامه سفر پنجاب و افغانستان و ترکستان و خوارزم و یکصد فارس" نشر شد. در جنگ اول افغان موهن لال اقاشی نمایندگی انگلیس بود، و بعد از آن اکثر اوقاتش در دهلی گذشت، و در حدود ۱۸۷۰ ع در آنجا مرد (۱). درباره موهن لال، بدایونی مینویسد:

"آغا حسن خان که اجداد وی از دودمان راجه منی رام کشمیری بود، بدین اسلام مشرف شده بودند، پدرش مرزا محمد شکوه نامداشت که از مریدان مولانا مضر بود، آغا حسن در کالج فارسی و انگلیسی را خوب آموخت، و با برنس بشغل منشی‌گری پرداخت، در سنه ۱۸۳۲ ع با یران فرستاده شد که سیاحت نامه اش در ۱۸۳۳ ع از کلکته نشر یافت. کتاب حیات امیر دوست محمد خان را در جنگ اول افغان و انگلیس ۱۸۴۰ ع نوشت، و خدمات وی به حکومت هند مورد تقدیر قرار گرفت و اعزاز (آردر آف دی اسپیر، نایت آف دی آرڈر آف پرشین لائین) یافت. خانم موهن لال (حیدری بیگم) نیز از زنان دانشمند بود، که روزنامه "انقلاب دهلی (غدر) را در ۱۸۵۷ ع نوشته بود، و بحکم حکومت هند در سنه ۱۸۸۰ ع ضبط گردید. و بار دوم همین خانم حوادث مذکوره را کوتاه تر از روی روزنامه "مذکور نوشت (۲).

مستر الفنسٹن معروف مینویسد:

"موهن لال کشمیری دهلوی با سر اسکندر برنس تا بخارا رفت، و از راه مشهد و هرات برگشت، که سفر نامه خود را در انگلیسی از کلکته انتشار داد، و بعد از آن هم مواد دیگر جدید و مختصری را فراهم آورده و نشر کرد" (۳).

(۱) بیوگرافی هند ۲۹۴

(۲) قاموس المشاهیر ۲-۲۳۲ طبع بدایون.

(۳) سلطنت کابل ۱۸۳۹ ع.

موهن لال بعد از سیاحت نخستین خود بار دوم در سال (۱۸۳۷ م) به افغانستان آمد و این وقت بود که لارڈ آکلینڈ Auckland گورنر جنرال هند بنام توسیع روابط تجارتی مکتوبی را در ۲۲ اگست ۱۸۳۶ م به امیر دوست محمد خان ارسال داشت و متعاقباً یک مسیون تجارتی را در ۱۵ می ۱۸۳۷ م با نامه‌ای به‌صورت امیر فرستاد. رئیس این هیئت سر الکسندر برنس Burns معروف بود، و میجر لیچ Leach و وود Wood و دکتر لارڈ Dr. Lord که اشخاص نظامی بودند، نیز درین هیئت شمول داشتند. (رک: به تعلیق خاص شرح حال همین اشخاص) و موهن لال بحیث منشی و نویسنده آنها بکابل آمد. هیئت انگلیسی چندین ماه در کابل ماند ولی مذاکرات ناامیز نتیجه‌ای نداد، و به ۲۶-۱۸۳۸ م ناکام پسوی هند باز گشتند، و درین وقت بود که کاپتان و یکویچ از طرف دولت روسیه مقدمه‌ار آمد، و بعد ازان بکابل شد، و وضع سیاسی افغانستان را تیره و دگرگون ساخت. چنانچه برنس در ۱۵ جنوری ۱۸۳۸ دریمه مکتوبی ورود نماینده رار روس را بکابل، به حکومت انگلیس خبر داد و نگاشت که ایران و روس هر دو برای بدست آوردن تفوی سیاسی در دربار کابل میکوشند.

موهن لال بنا بر بلدیتی که در افغانستان بهم رسانیده بود مرکز فعالیت سیاسی این هیئت بود، و با آنها یکجا به هند باز گشت. ولی فعالیت دیگر وی وقتی آغاز گشت که انگلیس‌ها بفکر حمله به خاک افغانستان افتادند و خواستند که شاه شجاع مخلوع را واپس باریکه سلطنت افغانی برگردانند، و بدریمه وی مقاصد سیاسی خود را به آخر رسانند.

برای این کار قاقمین سند و بلوچستان از همه اولتر لازم بود بنابراین انگلیس‌ها برنس را گماشتند، تا با رستم خان میر خیرپور معاهداتی را

امضا کند ولی میر به امضای این تعهد تن نداد و برنس مدتی اندرین کار سرگردان بماند.

استعمارطلبان، همواره عادت داشتند و در مواردیکه مستقیماً ناکام می‌مالدند بذریعه جواسیس هندی خود که بعرف و عادات مردم آشنا بودند کارهای مهمی را انجام میدادند، چون رستم از امضای معاهده مر پیچید و برنس ناکام بشکارپور برگشت، انعام این مهم را نیز به موهن لال آن دیوسیرت مردم نما وا گذاشت، ووی بامهارتی که داشت معاهده ۲۴ دسمبر ۱۸۳۸ م = ۶ شوال ۱۲۵۳ هـ را که دارای ده ماده است به نفع دولت انگلیس با رستم خان تالپور عقد کرد، وازان شخص مجبور امضا گرفت. (رک: تعلیق ۵۶)

چون قلعت بکهر بدوران قشون کشی افغانستان اهمیتی داشت، و دولت انگلیس بدان حصار ضرورت شدید خود را حس میکرد درین باره نیز موهن لال با رستم مذاکرها کرد و تمام مقاصد خود را در کمال مهارت بر رستم قبولانید و از وی امضا گرفت.

باین طور موهن لال در تسخیر سند و بلوچستان بدست انگلیس عنصر فعالی بود، چون تأمین این دو کشور پیش از حمله بافغانستان، برای دولت برطانیا اهمیتی داشت، بنا بران فعالیت رجال انگلیس در آنها دوام کرد، و در سال ۱۸۳۹ که لشکر انگلیس به امداد شاه شجاع از راه شکارپور و دوره بولان بسوی افغانستان حرکت کرد، مکناتن و برنس این قشون را اداره میکردند، و موهن لال شبکه های جاسوس خود را تا قندهار پهن کرده بود.

در همین وقت حکمداران قندهار سردار کهندل خان و برادرانش که تازه با نماینده تزاری در تماس شده بودند، مکاتیبی را در کمال خفا نوشتند، و آنها بدست یکنفر قزلباش به میر محراب خان حکمدار کلات

بلوچستان فرستادند، تا میر مشار الیه نگذارد شاه شجاع و لشکر انگلیس از راه درهٔ بولان بسوی قندهار بگذرد. موهن لال که جواسیس خود را قبلاً در قندهار گماشته بود بذریعه عبدالوهاب مستوفی که از مأمورین سرداران قندهار بود مکتیب محرمانه فوی را بدست آورد و رجال انگلیس را از مکتونات امور و سیاس دربار قندهار واقف ساخت، چون سردار کهندل خان و مردم قندهار بمقابل لشکر انگلیس تهیه مقاومت میدهند، و خود سردار با چهار هزار سوار از قندهار بمقابلت برآمده بود، درین وقت یکی از جواسیس موهن لال که محمد طاهر نامداشت و مدتی بود که در قندهار با رجال دربار تماس مستقیم یافته بود، ملانسو پیشکار و وزیر سردار کهندل خان را اغوا کرد، و از طرف مکتاتن مکتوب تطمیع را بوی رسانید، و همین شخص بود که در کار سردار کهندل خان و لشکر قندهار خللی را وارد کرد، و کهندل خان را مجبور نمود که قندهار را بدرود گوید، و بسوی ایران برود. درین وقت فعالیت جواسیس موهن لال بعدی بود، که سه از رجال دربار مانند حاجی خان و عبدالحمید خان و علام اخوندزاده و ملانسو و غیره را طرفدار خود ساخته بود، و بنا بران بدون کدام مقابله طولانی شهر قندهار سقوط نمود، و شاه شجاع و ولیم مکتاتن بتاريخ ۲۵ اپریل ۱۸۳۹ ع فاتحانه داخل آن شهر شدند. درین وقت بود که موهن لال ملانسو و دیگر جواسیس و کارکنان فعال خود را به سران لشکر انگلیس، برای جوایز معرفی کرد، و گویا این شخص منحوس جرئوسی بود، که همواره پاکیزگان را فاسد میساخت.

سلسلهٔ فعالیت مشنوم موهن لال در افغانستان دوام کرد، و وقتی که لشکر انگلیس بر کابل تاخت، فرزند دلاور امیر دوست محمد خان سردار غلام حیدر خان در غزنی بمقابلت پرداخت ولی موهن لال این نقشهٔ مدافعت را نیز به مهارت ابلیسی خود از بین برد، چون با عبدالرشید خواهرزاده

امیر دوست محمد خان از مدت‌ها آشنائی داشت، و همین جوان اکنون داخل حصار غزنی با سردار غلام حیدر بود، بنا بران موهن لال از خارج حصار آن جوان ساده را اغوا کرد و وسایل سقوط غزنی و ناکامی سردار غلام حیدر خان را فراهم آورد، سر جان کبی در باره مهارت اهریمنی موهن لال چنین می نویسد:

”عبدالرشید وقتی با موهن لال آشنا شده بود که هیئت تجارتی انگلیس به رهبار امیر دوست محمد خان آمده بود و اکنون اطلاعات بسیار مهم را به موهن لال میداد.“ چنین بنظر می آید که موهن لال در اغوای مردم دستی قوی داشت، و همین مهارت وی بود، که تا اواخر جنگ اول در افغانستان دوام کرد.

لشکر انگلیس بعد از سقوط غزنی بر کابل هجوم آورد و فعالیت جاسوسی موهن لال نیز ناپسند متوجه گشت و در لشکر امیر دوست محمد خان رخنه ها وارد کرد، و سی از سران دربار و حتی میر واعظ را به لطایف الحیل از امیر روی گردان نمود، تا که کابل در ۱۸۳۹ اگست ۱۸۳۹ سقوط کرد، و شاه شجاع باز بر تخت تاهی نشست.

در دوران جنگ اول موهن لال در کابل فعالیت ها داشت، و آشنایانی درین دیار پیدا کرده بود، که ازان جمله غلام محمد خان اسب و بذریعه این شخص کارهای مهمی را انجام میداد که بعد از استیصال انگلیس همین شخص به لدهیانه پناه برد، و درانجا ادامه زندگانی را غنیمت شمرد، زیرا بعد از تخلیه کابل حیات وی درینجا مشکل شده بود.

موهن لال در دو جلد کتاب خویش که بنام زندگانی امیر دوست محمد خان نوشته معلومات مفصلی از اوضاع دربار و سرداران ملت و مجاهدین و برخی از وطن فروشان و غیره فراهم آورده، و کتاب وی نمودار اوضاع گذشته و اعمال نیکان و بدان قوم است.

خلاصه این مطالب اینست که موهن لال در جنگ اول افغانستان خدمات خیلی مهم به امیران لشکر انگلیسی نمود، وی جاسوسی کرد، اطلاعات نوشت، با سران مهم قبایل داخل مذاکرات کرد، حل مشکلات نمود، پس بحال مهم عصر را اغوا کرده طرفدار انگلیس ساخت، در صفوف مجاهدین رخنه انداخت، غازی عبدالله خان اچکزائی رئیس بزرگ ملیون مجاهد را کشت، پس امیران انگلیس را از خطرات مرگ نجات داد، اسرای انگلیس را بوسیله رسوه دادن به صالح محمد خان کشمیری از قید رهاید، باوجودیکه خودش هم اسیر بود، در عالم اسارت هم برای پیشبرد مطالب بادران انگلیسی خود کارهای خارق العاده کرد، وقتی که هنوز بافغانستان رسیده بود، از سده شبکه های جاسوسی او تا قندهار و کابل کشید، و بکشف نامهای اسرار آلود و یکویچ نماینده تزار روس موفق آمد، در عزنی با غوای رسید حواهر راده امیر رحنه بزرگ در صفوف مجاهدین انداخت. امیر دوست محمد خان را بوسیله یک حرکت مردم کوهستان و میر واعظ ار ابل کشید، و تا آخر جنگ و تخلیه کابل کارهایی را انجام داد، که عقل دران بحیرت فرو میرود.

ولی افسوس! که اینهمه خدمات برای بیگانگان بود، و همواره این چنین استعداد های شرقی به ضرر شرقیان استعمال شدند! و در عاقبت کار موهن لال بهند برگشت، و اسناد خدمت خود را در هر کوی و برزن با خود میگردانید، و تا لندن هم رفت. اما طوریکه خود وی گوید در ازای این خدمات مطعون و مردود بادران انگلیسی خود گردید، و هیچکس نبود، که این خدمتگار مهم و فعال استعمار را بعد از جلب مطلب خود، بنوازد و یا تحسین دهد!!! موهن لال صفحات فراوان کتابش را وقف توضیح خدمات خود و نشر اسناد مهم کارمندان لشکری و ملکی انگلیسی تا گورنر جنرال هند که او را دران جنگ ستوده بودند

نموده، ولی در آخر خودش گوید که تمام آن خدماتی گرانها فراموش
گردید (۱) و او جز نشر و طبع همین داستانها و فروش نوشتههای
خود سودی نبرد!...

اینست پاداش کسانی که باجی خدمت نمایند!

هذا تذکره لمن شاء ذکره

—————

- ۵۴ -

الین برو (۱۷۹۰-۱۸۷۱)

ادوارد لاو ارل الین برو
Edward Law First Earl
Ellenborough.

گورنر جنرال هند و شخص معروفیست پسر قاضی بزرگ انگلیند ادوارد بارون الین برو که در ۸ ستمبر ۱۷۹۰ تولد یافت، و در اپتون و سنت جان کالج کیمبرج درس خواند، و در سنه ۱۸۱۳ لاردر مهر بردار شاهی، و از ۱۸۲۸ تا ۱۸۳۵ رئیس هیئت کنترل بود.

وی در سنه ۱۸۳۲ الکسندر برنس (رک: تعلیق ۳۱) را بلاهور و آسیای مرکزی فرستاد، و یکی از طرفداران جدی پالیسی پیش قدمی و انتقال حکومت هند به تاج شاهی انگلیس بود. تا که در اکتوبر ۱۸۴۱ بهیئت گورنر جنرال هند نامزد گشت و از ۲۸ فروری ۱۸۴۲ تا ۱۵ جون ۱۸۴۴ همین عهده داشت.

الین برو پالیسی صلح را توأم با جنگ تعقیب میکرد، و جنگهای چین را با موفقیت خاتمه داد، در افغانستان سیاست وی این بود، که باید لشکریان انگلیس با حفظ پرستیج خود از انجا باز گشت نمایند. بنا بران بهجنرال نات امر داد، تا از راه قندهار و غزنی و کابل و پشاور آید، که قوای جنرال هالک در تصیفه راه با آنها کمک نموده و در اکتوبر و نومبر ۱۸۴۲ ع افغانستان را تخلیه کردند.

درین مرحله چون الین برو باز آوردن دروازه های سومنات را از غزنی با طمطراق اعلان نمود، مردم با استهزاء تلقی کردند، ولی وی باز گشت فاتحانه (!) لشکریان انگلیس را به فیروزپور با کمال افتخار و امی نمود. و بعد ازان در سال ۱۸۴۲ در نتیجه فعالیت های فاتحانه سرچارلس نیپیر، سرزمین سنده را به هند الحاق داد، و در امور ریاست های گوالیار

مداخله نموده و در جنگِ مهراج پور حضور داشت، و بتاريخ ۲۸ دسمبر ۱۸۴۳ معاهدهٔ جدیدی را بران ریاست‌ها تحصیل کرد.

چون عملیات الین برو از حد آبرو مندی و کنترل برآمد، در جون ۱۸۴۴ محکمهٔ هیئت مدیره هند او را برخلاف نظر کابینهٔ انگلیس جلب کردند، ولی در نتیجهٔ سال ۱۸۴۶ برتبهٔ ارل و بعد از آن لارد اول و امیرالبحر گردید و از فروری ۱۸۵۸ تا خون باز رئیس هیئت کنترل بود، تا که بالاخر در اثر اختلاف با هیئت وزیران، استعفا داد

الین برو در هند همواره نظامیان را به امور سیاسی گماشتی و ازین رو در بین مردم ملکی بدنام گردید، وی اگرچه دارای صفات برجسته‌ای بود، ولی برخی از سعایای او در ادارهٔ دوایر عالییه دولتی عملاً مفید نرفتاد. و به ۲۲ دسمبر ۱۸۷۱ ع از جهان در گذشت.

(بیوگرافی هندی ۱۳۵)

- ۵۵ -

نیپیر (۱۸۵۳-۱۷۸۲)

سر چارلس جیمس نیپیر Sir Charles James Napier فرزند کننل جارج نیپیر که در ۱۰ اگست ۱۷۸۲ ع بدنیآ آمد، و در سلبرج درس خواند، و در سنه ۱۷۹۴ ع در رحمت ۳۳ م عساکر برطانیه شامل شد. در سال ۱۷۹۹ ع یاور حربی سر جیمس دف بود، در سنه ۱۸۰۳ ع تحت قوماندانی مور رجمنب ۵۰ م را در هسپانیا قیادت میکرد، بعد ازان در ۱۸۱۳ ع در جنگهای ممالک متحدہ امریکا و در ۱۸۱۵ ع در معابارت ناپلیون شرکت داشت، و بعد از طی مراتب مختلف لشکری در سنه ۱۸۳۷ ع برتبه میجر جنرالی رسید، و عساکر برطانیه را در یونان قیادت میکرد، و در سال ۱۸۴۱ ع بهد آمد و در سیاست عسکری لارڈ الین برو مشورت میداد، تا که در سنه ۱۸۴۲ ع قوماندان لشکری محاذ سنده مقرر گردید، و با امرای سنده معاهدات بسبب، در دسمبر ۱۸۴۲ ع حصار امام گڑھ را درسد نگرفت، و بتاریخ ۱۷ دسمبر ۱۸۴۳ ع جنگ میانی را فتح کرد. درین جنگ با ۲۲۰۰ نفر لشکر خود برخلاف ۲۲ هزار لشکر سندیان جنگید، و بار در ۲۴ مارچ ۱۸۴۳ ع در میدان دوه به نزدیک حیدرآباد میر شیر محمد خان شیر میرپور را شکست، و اخیراً در ۱۴ جون ۱۸۴۳ ع در میدان شهاد پور قوای امرای سنده را از هم پاشیده، و بطرف کوهستان فراری نمود.

درینوقت بین نیپیر و جنرال آترم درباره مسئله فتح سنده و رویه با امرای آنجا اختلافی پدید آمد، و نیپیر حکومت جدید تشکیل ولایت سنده را منتظم نمود، و تمام امرا را مطیع گردانید، و در سالهای بعد ۱۸۴۳-۱۸۴۵ ع قبایل سرحدات شمالی سنده را سرزنش کرده و بعد از

تشکیل لشکر روهري ۱۸۴۶ع برتبه^۱ لفتنت جنرل رسیده، و از حکمراني
سند استعفا داد.

در سنه ۱۸۴۷ع به سیه سالاري کل هند نامزد شد، و باوجودیکه
هیئت مدیره هند با این مقصد مخالفت کردند، اما در آخر تقاضاي عامه
پذیرفته شد و از ۷ می ۱۸۴۹ع تا ۶ دسمبر ۱۸۵۰ع کماندران چیف
هند بود، تا که بالاخر بسبب مخالفت با لارډ دلهوزي گورنر جنرل هند
ارین عهده استعفا داده و بخانه^۲ خود رفت، و در ۲۹ اگست ۱۸۵۳ع
در گذشت. بر مجسمه^۳ او در کلیساي سنت پال چنین نوشته اند:
”جنرال دورین، حکمران با کفایت، و مرد عادل“.

نیپیر یقیناً مرد مدبر و مدیر زبردست، و لشکري سهمگینی بود، و
استعداد^۴ نابغانه اي داشت، محب و قهر را بهم آمیخته بود، و در سنده
کارنامهای بزرگی را انجام داده است که او را ”فاتح سنده“ گویند.
(اندين بیوگرافي ۳۱۲)

— — — — —

- ۵۶ -

معاهدات میران سنده با دولت هند برطانوی

(۱)

معاهده با میر غلام علی خان تالپور

روابط تجارتي کمپني هند شرقي از عهد حکمرانانِ کلهوره بحکم غلام شاه کلهوره در ۱۷۵۸ع قايم شده و چند تجارت خانه انگليسي در تنه و شاه بندر موحود بود، و همین روابط را حکمرانانِ نخستين دودمان تالپوران نیز مستحکم داشتند، و سوداگرانِ کمپني ايست انديا ازان منافع فراوان بدست آوردند. چون توسيع نفوذِ سوداگرانِ انگليسي در سنده تقیض منافع سلطنت شاه رمان ابدالی بود، بنابران شاه زمان بميرانِ سنده قطع روابطِ مذکوره را امرداد، تا از بسط نفوذ انگليسي در سنده جلوگيري کرده باشد (۱).

چون میر غلام علی خان، تالپور بر مسند حکمراني حیدرآباد نشست، در سنه ۱۸۰۳ع نماینده خود را به بمبئي فرستاد، تا باز سوداگرانِ انگليسي را به سنده بیاورد، ولی حکمرانِ بمبئي تاوان خسارتهای سابقه را خواست. چون درین اوقات فعالیت سياسي انگليس بسبب حمله محتمله ناپليون و روابط او با دربار شاه زمان افغان، در ممالک غربي هندوستان براي حفاظت هند زیادتر گش، بنابران کپتان دیوت متن را به حیدرآباد بدربار میر غلام علی خان فرسنادند، مشار الیه این معاهده را با میر مذکور نمود:

۱- هر دو حکومت تعهد میکنند که با هم دوست بوده، و دوست يکي را دوست ديگري بشناسند، و محاليف یک طرف را مخالف طرف

(۱) معاهدات انگليسي با روساي هند ج ۲ ص ۲۰

دیگر هم بدانند، و این عهد همواره دوام خواهد داشت.

۷- عندالضرورة هر دو حکومت با همدیگر معاونت لشکری هم خواهند نمود.

۸- مخالف یکی از حکومتین در خاک حکومت دیگر، بطور پناهنده قبول نخواهد شد.

۹- اگر یکی از مامورین حکومت سنده در یکی از بنا در حکومت اوست اندیا کمپنی سامان جنگ را خریدنی باشد، درین راه حکومت کمپنی با او معاونت خواهد کرد، بشرطیکه قیمت اسلحه را نقد ادا کند.

۱۰- یک نفر کارمند سرکار کمپنی، بدربار سنده برای استحکام روابط دوستی و خیرخواهی خواهد بود.

۱۱- دعوی تاوان که سابقاً بین حکومتین موجود بود. بکلی منسوخ است.

۱۲- تنها در شهر تنه یک تجارتخانه انگلیسی مانند عهد کلهوره خواهد بود. و این تعهدنامه همواره بفصل آلهی استوار خواهد ماند (۲۳ جولائی ۱۸۰۸. غره جمادی الثانیه ۱۲۲۳ هـ). (۱)

(ترجمه از اردو)

(۲)

معاهدهٔ میران سنده با ن، ه سمتھ

۲۲ اگست ۱۸۰۹ ع

- ۱- بین حکومت انگلیسی و حکومت میران سنده میر غلام علی، میر کرم علی و میر مراد علی همواره دوستی استوار خواهد بود.
- ۲- بین هر دو حکومت ابداً دشمنی روی نخواهد داد.

(۱) ترجمه از کتاب مذکور ج ۲ ص ۴.

۳- همواره وکلای حکومتین انگلیسی و حکومت سنده بدربار یکدیگر متقابلاً مقرر خواهند شد.

۴- حکومت سنده سکونت و آبادی مردم فرنچ را در خاک خود اجازت نخواهد داد. (۱)

تحریر ۱۰ رجب المرجب ۱۲۲۴ مطابق ۲۱ اگست ۱۸۰۹ ع.
(ترجمه متن انگلیسی)

مخفی نماند که معاهده فوق نیز برای دفاع خطرات احتمالی ناپلیون و شاه زمان افغان با میران سنده منعقد شده است. زیرا در همین اوقات دولت انگلیس متکاف را بدربار رنجیه لاهور، و الفستون را بکابل و مالکم را به تهران فرستاده بود، که شاهان این ممالک را برخلاف اتحادیه (جون ۱۸۰۷ ع) ناپلیون و اسکندر اول امپرا طور روسیه با خود متفق سازند. و برای همین مقصد مستر هانکی سته را بسنده فرستادند و معاهده فوق را امضا نمود (۲).

(۳)

عهد نامه میران سنده با الفستون

۹ نومبر ۱۸۲۰ ع

بفرض استحکام مراتب دوستی و مودت، حکومتین انگلیسی و حکومت سنده موافقت کرده و میر اسمعیل شاه از طرف سرکار سنده و انریل گورنر بمبئی از طرف سرکار انگلیسی با اختیارات تامه گماشته

(۱) سیاست انگلیسی در سنده (انگلیسی) از کهر طبع لاهور

۱۹۳۱ ع - ۶۶ و معاهدات اردو ص ۳۷ ج ۷

موهن لال ۶۶-۲

(۲) سیاست ص ۵

شدند و بر مواد ذیل موافقه نمودند :

۱- بین سرکار انگلیسی و میر کرم علی و میر مراد علی همواره روابط دوستی استوار خواهد بود.

۲- تقرر و کلاهی حکومتین بدربار یکدیگر متقابلاً برقرار خواهد ماند.

۳- میران سنده در خاکِ خود هیچکس را از اهلِ اروپا و امریکا اجازت قیام نخواهد داد و اگر یکی از رعایای طرف در خاکِ طرفِ مقابل، نا اطاعت و رونه، نیکو سکوت کند معار خواهد بود. ولی اگر شخص مذکور محرم و سر نش نماند، حکومتِ همان خاک حق دارد، که او را بگیرد، و یا سزا دهد، و یا از خاکِ حویض او را نکشد.

۴- میران سنده همواره از عازتگریهای میله، نهوسه و غیره در داخل سرحدات خود جلوگیری خواهند کرد، و ایشان را نخواهد گذاشت که بر خاک حکومت انگلیسی تجاوز نماید (۱).

تحریر ۹ نومبر ۱۸۲۰ ع (مهر ایست اندیا کمپنی) امضای : م، الفس (ترجمه از متن انگلیسی)

واصح ناد : که این عهدنامه بین من میر اسمعیل ساه وکیل میر کرم علی خان ر لئ الدوله و سر ساه مراد علی خان امیر الدوله و مستر المستن صاحب گورنر بمبئی برور پمحبشه ماه صفر ۱۲۳۶ هـ قرار یافت، و انشاء الله تعالی ازان مخالفتی نخواهد شد (مهر اسمعیل ساه).

این معاهده را حکومت عالیله هند تاریخ ۱۰ فروری ۱۸۲۱ توثیق کرده است. (۲)

(۱) معاهدات ۳۸ ج ۷ سیاست ۶۷، موهن لال ۲-۶۷

(۲) معاهدات اردو ۷-۳۸ بعد، سیاست انگلیس در سنده ۶۷

(۴)

معاهدهٔ سودت و صلح با میر خیبرپور ۴- اپریل ۱۸۳۲ ع
 این معاهده بین ایست اندیا کمپنی و میر رستم خان تالپور حکمران
 خیبرپور بوسیلهٔ لفتنس کرنل هری پاتنجر بتاريخ ۲ دیقعه ۱۲۴۷
 ۴ اپریل ۱۸۳۲ ع منعقد گردیده و تاریخ ۱۹ جون ۱۸۳۲ ع در شمله
 از طرف لارڈ نتنک گورنر جنرال تصدیق شده است:
 ۱- بین حکومتین همواره دوستی خواهد بود.
 ۲- طرفین متعاقبین متقابلاً اقرار میکنند، که نسللاً بعد نسل
 تمامیت و اقتدار یکدیگر را احلال نکند.
 ۳- بخواهشِ حکومتِ انگلیس، سرکار خیبرپور رف و آمدِ سوداگران
 هند و استعمالِ راههای دریای سده و دیگر راههای نثری سده را
 با شرایطیکه سرکار حیدرآباد و میر مراد علیخان تالپور پذیرفته اند
 اجازت میدهد.
 ۴- سرکار خیبرپور موافق دارد، که بموجب یک فهرست تحریری،
 محصولات عادلانه را از تمام موادیکه بدین خاک آورده می شود، بموجب
 همین معاهده بگیرد، و اعتراف میسپاید که باحران را در جریان مبادلاتِ
 تجارتی ابدأ مزاحمتی نماید (۱).
 (مهر کمپنی ایست اندیا و امضای دلبو، سی نتنک و مهر گورنر جنرال).
 (ترجمه از انگلیسی و اردو)

(۵)

معاهده مراد علی خان تالپور با هنری پاتنجر ۲۰ اپریل ۱۸۳۲ ع
 این معاهده در حیدرآباد بتاريخ ۱۸ دیقعه ۱۲۴۷ = ۲۰ اپریل

(۱) معاهدات ۷- ۴۰، سیاست ۶۸، موهن لال ۲- ۶۸

۱۸۳۲ع بین لفتنت کرنل پاتنجر نماینده انگلیسی و میر مراد علی خان تالپور امضا شده، و بتاریخ ۱۹ جون ۱۸۳۲ع در شمله از طرف لارد بنتنک گورنر جنرال هند نوثیق شده است:

۱- روابط مؤدت حکومتین که در معاهدات سابقه برقرار گردیده ناهمدیگر همواره دوام خواهد کرد. اما اکنون بوساطت لفتنت کرنل پاتنجر ایلمچی سواد مفیده دیگر نیز دران شامل کرده میشود، تا روابط استوار و یگانگی نزدیک بین حکومتین حوتر دوام کرده و نا خاندان و احلاف میر کرم علی حان نسلاً بعد نسل برقرار ماند.

۲- طرفین متعاقبین به خاک یکدیگر بنظر آرو طمع نخواهند دید.

۳- حکومت انگلیس خواهش دارد، که به سوداگران همد اجازت آمد و رفت و حمل و نقل اموال التجاره از راههای دری و دریائی سنده داده شود، تا از خاک یک حکومت بدیگر رفته بتوانند، حکومت حیدرآباد این مقصد را به سه شرط ذیل قبول کرد:

شرط اول: هیچکس نمی تواند که از راههای مذکور اسلحه جنگی را بیاورد.

شرط دوم: از راههای مذکور جهاز و کشتی مسلح نخواهد آمد.
شرط سوم: هیچ سوداگر انگلیسی را اجارت قیام دائمی در سنده نیست، البته حسب ضرورت آمده و بعد از انجام کارهای خود واپس بهند خواهند رفت.

۴- هنگامیکه سوداگران هندی برای تجارت سنده می آیند، باید پاسپورت حکومت هند را داشته باشند، و اطلاع آن قبلاً بوسیله ناظم اعلائی انگلیسی مقیم کچه و یا بواسطه مامور دیگر انگلیسی به حکومت حیدرآباد داده شود.

۵- حکومت حیدرآباد محصولات معینه را بر تمام اشهای تجارتی

معین کرده که در آن کمی و بیشی نخواهد شد، و در امور تجارتی سراحتمی نخواهد بود. تمام کارکنان گمرک و مالیات سده هدایب داده خواهد شد، و به پناه انتظار صدور احکام جدید، در کار سوداگران حللی نیندارند. و نیز حکومت حیدرآباد یک فهرست تمام محصولات گمرکی را که از اموال وارده میگیرند، قبلاً به حکومت هند خواهد داد.

۶- مواد معاهدات سابقه نه بین حکومتی تصدیق شده، بوسیله این معاهدات جدید ملغی و تغییر پذیر نیست، و نیز معاهده جدید اشاءاً دائماً برقرار بوده و تعبیری در آن روی نخواهد داد.
 ۷- همواره ببادنه و کلای طرفین مطابق با پیمان روز افزون دوستی و مصالح یکدیگر برقرار خواهد بود (۱)

(مهر کمپی و امضای دلیو، سی سسک و مهر گوربر حوال)
 (برحه از متن انگلیسی و اردو)

(۶)

ضمائم معاهده نمبر (۵) سابق الذکر

این ضمیمه معاهده در معاهدات اردو (۷ — ۲۲) و سیاست انگلیس در سنده ص ۶۹ ناردو و انگلیسی مندرج است. ولی در کتب خانه جناب سید حسام الدین راسدی (کراچی) نقل یک بیاض معاهدات فارسی موجود است که از یک نسخه قدیم مملوکه مرزا غلام رسول ساکن سندو آغا اسمعیل شاه نقل گرفته اند. چون آغا اسمعیل شاه سفیر میران مذکور بود، متون فارسی مذکور قابل اعتماد است. ولی چون در حین استنساخ بدست کاتبان مسح شده، ما برای ما نواقص آنرا از

(۱) معاهدات ۷ — ۲۲، سیاست ۶۹، موهن لال ۲ — ۷.

متن انگلیسی و ترجمه اردو تکمیل کرده، و عین آنرا نا نشایِ سروج همان عصر می آوریم، تا عین متون فارسی مذکور محفوظ گردد: "وثیقه" تکمله "عهدنامه" مرقومه بیست و دوم اپریل ۱۸۳۲ فی مابین سرکار عظمیٰ مدارِ کمپنی انگریز بهادر، و سرکار با عز و اقتدار حیدرآباد سده مورخه ۲۴ اپریل سه مد کوره

از آنجا که این وثیقه مشروط صرف برای استكمال بعضی مراتب مدرجه "عهدنامه" مشیده مستحکمه مرقومه ستم اپریل ۱۸۳۲ عیسوی فی مابین سرکار گردون و قارِ کمپنی انگریز بهادر، و سرکار رفیع المقدار معالی حایکگاه میر مراد علی خان صاحب ثلپر، تاریخ ۲۲-اپریل سه مد کوره بمضمون سه افلام تحریر یافته بود، لهذا بر سیل دلیل اقبالِ همان شرایط استكمال، و افلام مشروط انصام، بلا ریادی و نقصان عبارت فارسی و انگریزی، برین قرطاس و ثاقب بیان، قش ارتسام یافته، تاریخ نورد هم حو ۱۸۳۲ عیسوی مطابق ۱۹ شهر محرم الحرام ۱۲۴۸ هجری به مهر و دستخط بواب مستطاب معالی القاب مشیر خاص حضور فیض معمر پادشاه کیوان نارگاه انگلستان، ناظم اعظم ممالک محروسه "سرکار کمپنی انگریز بهادر متعلقه کشور هند لارد ولیم کونڈش بتتک گوربر حرل بهادر بمقام کوه شمله مرتب و مکمل گردید:

قلم اول

چونکه در عهدنامه مسداییه در قلم بحکم مذاکره گردید، که فهرست رنات و محصولات عالجه میر صاحب از دسب کار پردازانِ خود نویسانیده سرکارِ جهان مدارِ انگریز بهادر حوا-ند داد، و پس کار پردازانِ سرکارِ عالی اقتدار انگریز که در تجارت معاوره میدارند ملاحظه خواهند نمود، اگر موافقِ قانونِ درسب و واحی در نظر شان

خواهد آمد، بموجب فهرست مزبوره بعمل آورده خواهد شد، و مدام و مستدام پایدار خواهد ماند. اگر چیزی مضاعف خواهد بود، پس لازم که سرکار ایهت مدار سندھ یعنی عالی جناب میر مراد علی خانصاحب بموجب نوشتجات سرکار موصوف، بمعرف عالی جناب پاننجر صاحب، دران فهرست تخفیف خواهند فرمود.

قلم دوم

اظهر من الشمس است که مدارک تبیه و گوسالی و تحویر. استیصال و بیخ کبی در دان پارکر و تهل و غیره از یک سرکار نمی سود. چون گوشمالی و تبیه نمودن مدردان مذکور بر سرکاری علیین موصوفین جهت امن و آسودگی رعایای ملک خود، و محافظت اوشان لازم و واجب است، ما بران در تحریر می آید: که در هنگام شروع موسم برشگال، چونکه از طرف سرکار میر صاحب آگاهی و اطلاع داده شود، تا سرکار رفیع المقدار انگریز بهادر، و سرکار ایهت مدار سندھ و سرکار دونب آثار راحه جوده پور، و هر سه سرکار موصوفین باهم متفق گردیده، و در استیصال و بیخ کبی ساوقان مذکور خواهد کوشید.

قلم سوم

سرکار گردون وقار عالی اقتدار کمپنی بهادر و سرکار رفیع المقدار یعنی عالیجاه میر رستم خان در عهدنامه این طور مصوم نویسانیده اند، که در باب جاری شدن راه دریا، هر چه که در بلده حیدرآباد خجسته نیا، در سرکار میر مراد علی خان صاحب قبول خواهند فرمود قبول داریم.

ننا بران نقول عهدنامه از طرف سرکار ایهت مدار حیدرآباد، و

سرکار بلند اقدار انگریز بهادر، در پیش عالیجاه میر رستم خان باید فرستاد، که بدل جمعی بر همان قول نظر کرده بدان موجب بعمل آورند فقط (۱)

ضمیمه دیگر تجارتی

و ثیقه تکمله عهدنامه نثار آمدورفت تحاران و یوهاریان از رام دریای ممالک سنده در میان سرکار عظمت مدار کمپنی انگریز بهادر و سرکار با عز و وقار حیدرآباد سنده : (۲)

از آنجا که در عهدنامه ضروریه و ثیقه مشروط مستحکمه مرقومه بستم اپریل ۱۸۳۲ عیسوی مطابق ۱۸ ذیقعد ۱۲۴۷ هجری در قلم اول ناین مضمون ثبت است، که چون در عهدنامه مستدامیه در قلم پنجم مذاکره گردیده است، که فهرست زکات و محصولات میر صاحب اردست کار پردازان حود نویسانیده سرکار جهان مدار انگریز بهادر خواهند داد، پس کار پردازان سرکار عالی اقدار انگریز بهادر که در کار تحارب معاوړه دارند ملاحظه خواهد نمود، اگر موافق قانون درست و واجبی در نظر شان خواهد آمد بموجب فهرست مذکور بعمل آورده خواهد شد، و دوام و مستدام پایدار خواهد ماند. اگر چیزی مضاعف خواهد بود، پس لازم که سرکار ابهت تدار سنده، عالیجاه میر مراد علی خان بموجب نوشتجات سرکار موصوف بمعرفت عالیجاه پاننجر صاحب دران فهرست بخفیف خواهد فرمود. الحال بحسب مشروطه مرقومه و موافق عهد پیمان مسطور، سرکار جهان مدار تجسس و تفحص فرانفرموده، همین صلاح صواب نمایی، برای اجرای کار

(۱) برای متن انگلیسی این ضمیمه رک: موهن لال ۲-۳

(۲) برای متن انگلیسی رک: موهن لال ۲-۳

تجارت معین و مصمم فرموده اند که شرح داده می آید:

قلم اول

نا بر تحصیل رکاب و محصولات، جهت عبور و مرور اموال و احتیاجات، که از دریای سندھ آمد و رفت خواهند نمود، در عهد نامه مستدامیه در قلم پنجم مشروط، و الحال در عوض آن قلم، از لب دریای سورتا بروبر (کدا در اصل معاهدات اردو روپور) در عوض محصول باند بهری بر کشتی می خروار بهتائی نوده رویه بهتائی مقرر شده اند. ازان مبلغ هشت روپیه سرکار یعنی عالیجاه امیران حیدرآباد و میر رستم خان، و ماضی نازده رویه ازان سر بازاریکه بعلقه سرحدات دریا می دارند، باند عالیجاه بهاول خان و مهاراجه رنجب و سرکار کمپنی انگریز بهادر بحسب محاسبه بعلقه سرحدات خود سان خواهد گرفت.

قلم دوم

نا بران که هیچ گونه مزاحمت و محن، بعالی تاحران و بیوپاریان در ضمن راه کسی اصلاً و هرگز نرسانند، و در پیمایش کشتی که چند خروار سب، چیزی کشمکش و گفتگو در میان وام نگیرد. لهذا بر کشتی سی خروار بهتائی بهری مقرر سوده شد. اگر کشتی کوچک حواء کلان خواهد بود، قانوں و آنس کشتی سی خرواری محاسبه ساخته، گرفتن مبالغ بهریها بعمل خواهد آمد. اگر کشتی پنج خواجه صد خرواری باشد، آن را کشتی سی خروار سمرده، مبلغ بهری گرفته خواهد شد.

قلم سوم

در تمامی سرحدات سرکاران سندھ در عوض بهری، فی کشتی، همگی مبلغ دو صد چهل روپیه بحساب می آید تحصیل آن پول برجای

فرضه دریائیکه اسباب از جهاز دریای شور، و در دو ندی یعنی کشتی دریای سنده مرکوب، خواه از دوندی فرود و در جهاز دریای شور مرکوب خواهد گردید بعمل خواهد آمد. و سرکار ابهت مدار حیدرآباد و سرکار دولت مدار خیرپور، مبلغ مهری موجب پسند خاطر یکدیگر خواهند نمود.

قلم چهارم

جهت تحصیل نمود دادن عوض پول در باب مهرهای سرکارات سنده، بنا بر دفع و انفصال کشمکش و گفتگو که در میان تاجران و کشتی مانان درباب مقرر کرایه و غیر ذالک که بالا تفاق واقع گردد، و هم برای پایداری و بحالی و تزیاید اتحاد و ضوابط و داد، که از ایام سوابق و لواحق فی مابین سرکارین علین مربوط و منوط می باشد مقرر شد: که کسی که صاحب کلاه پوش نباشد (۱)، متابعه کرنیل هنری پائنجر صاحب وکیل جناب گورنر جبرل یعنی فرمان فرمای هندوستان، دران حا برجای فرضه محل فرود و رکوب اموال سکونت پذیر خواهد گردید. درین باب سرکار کمپنی انگریز بهادر معهود می شود، که گماشته مذکور به هیچ نوع دست درکار تجارت و سوداگری از جانب سرکار کمپنی نه انداخته، مطلق در هیچ امور ملکی و مالی سرکار سنده ملتف و دسب آلود نخواهد گردید. دیگر هر گاه بنا بر انفصال کدام کار، خواه جواب سوال ضروریه متعلقه این عهد نامه در نظر رسیدنت (۲) صاحب بهادر صلاح بیاید که صاحبی از نائبان خود، برجای فرضه روانه شود، پس باینطور خواهند فرمود، که صاحب معهود (۳)

(۱) شاید مطلب از کلاه پوش مردم نظامی و مربوط عسکریتست.

(۲) مقصد همان ریزیڈنٹ انگلیسی است.

(۳) اصل: معهود.

درانجا وارد گردیده، کاری خواه جواب سوال به انصراام رسانیده، باز سبب کچهه مراجعت واپس خواهد کرد.

قلم پنجم

بنابر درست و برحای مشید و مستحکم ماندن این وثیقه عهد نامه،
مقرره، صاف و صریحاً مدعی می گردد: که اگر احدی و فردی از تجاران
معبور، از اموال و احناسات جزوی و کلی آمدی و رفتی دریای سنده،
در هیچ حاو هیچ مکان در سرحدات تعلقه سر داراب که سایر مروت
فرود آرند، پس لازم که آن سرکار بحسب قانون و قاعده اصلی ممالک
خود محصول بر دستور ازان تجاران احد نماید. چنانچه ار تعیین گردیدن
مهری که درین عهد نامه تحریر یافته است، براسم محصول و رکلوه
سرکاراب، مطلق مسوح و مدافع نگردیند و نمی گردد. و مبلغ مهری
محص برای اخراجات و پاسانی و محافظت سرحدات جهت عور و مرور
کشتی های تاحران باید بدانش و ازیں قلم بحکم درس و نقین معلوم
میگردد که بر اموال و احناسات آمدی و رفتی، دعوی محصول
سرکاراب مطلق مطلق نمائند، و فقط مبلغ مهری گرفته خواهد شد. لیکن
اگر کسی از یوهاریان جروی و کلی از اموال خود پائین آورده بهروخت
آرند، پس همان ساعب بموجب دستور آن ملک، محصول و زکات ادا
خواهد ساخت.

مورخه دویم جولائی ۱۸۳۴ ع مطابق ۲۴ صفر ۱۲۵۰ ه
در ترجمه اردو بعد ازین چنین نوشته شده (ص ۵۵ ج ۲ معاهدات).
(دستخط ڈبلیو، سی سنتک. فریدرک اڈم، ڈبلیو مارسن، ایڈ آئی رسایڈ)
این عهد نامه بتاريخ ۲ ستمبر ۱۸۳۴ ع بمقام اوٹکمانڈ از طرف گورنر جنرل
توثیق شد دستخط ڈبلیو، ایچ مگسائین سکرتر گورنمنٹ هند.
همچنان در کتاب معاهدات ترجمه اردو (ص ۴۶) بیعد، همین معاهده
یک ضمیمه تشریحی دیگری هم دارد، که محتوی (۱۱) سوال و جواب،

بین پاننجر و حکومت حیدرآباد است که بتاريخ ۱۸ شعبان ۱۲۵۲ هـ ۲۸ نومبر ۱۸۳۶ ع در حیدرآباد نوشته شده و درین ضمیمه امور ذیل داخل است:

- ۱- نصب علایم راه و لنگر اندازی کشتی در دریا.
- ۲- تعیین مواقع پهلو گاهها کشتی در اویات طوفان و غیره.
- ۳- از هر کشتی علاوه بر محصول نوو بیم رویه دیگر هم گرفته خواهد شد.
- ۴- به سید عظیم الدین حسن ایچب گورنر جنرل ده برای سکونت بدرگاهها مقرر شده تسهیلات لازمه داده می شود.
- ۵- بمی گدامهای احناس در مواضع ککر و تنه.
- ۶- تشکیل یک میله سالانه در تنه برای نمایش و فروش اجناس تعاربی هند و اروپا و خراسان و ترکستان و کابل.
- ۷- تنبیه قبایل مراری که روت و آمد کشتی ها را در دریای سنده مانع می شوند.
- ۸- مسئولیت تمام حکومت حیدرآباد در امور کشتی رانی.
- ۹- بریدن درختان جنگل در مواضع ضروریه برای سهولت جریان کشتی ها بغیر از شکارگاههای میران.
- ۱۰- تقرر یک نفر سپرنٹنڈنٹ انگلیسی بدربار حیدرآباد.
- ۱۱- رفع مشکلات ابتدائی تعمیل این معاهده (۱)

(۷)

معاهده ۲۰ اپریل ۱۹۳۸ ع

بین میر نور محمد خان و میر نصیر خان میران سنده و کرنل هنری پاننجر ایچنت گورنر جنرل .

(۱) معاهدات ج ۷-۳۶ بعد.

۱- چون از زمان قدیم بین میران سنده و حکومت انگلیس مراتب مودت و دوستی موجود است، بنا بران گورنر جنرل هند اراده دارد، که اختلاف بین میران سنده و مهاراجه رنجیت سنگھ را مرتفع سازد، تا بین دو حکومت مذکور صلح و آشتی روی دهد.

۲- برای تحکیم مزید و حفظ روابط مودت و صلح، که از مدت‌ها بین حکومتین موجود است، چنین تعویض می‌شود که یکنفر وزیر مختار از طرف حکومت انگلیس دربار حیدرآباد مقرر گردد، و متقابلاً میران سنده نیز وکیل خود را دربار حکومت انگلیس نفرستد.

اما وزیر مختار انگلیس حق خواهد داشت، که وقتاً فوقتاً حسب ضرورت مسکن خود را تبدیل دهد و گارد محافظ وزیر مختار نیز از طرف حکومت وی بطور مناسب تعیین خواهد شد. (۱) (ترجمه از انگلیسی) شمله ۲- اپریل ۱۸۳۸، امضای لارڈ آکلینڈ گورنر جنرل.

(۸)

معاهده ۱- جنوری ۸۳۹ ع با میر خیرپور میر رستم خان

۱- بین حکومت ایست اندیا کمپنی و میر رستم خان قالپور و ورثه و جانشینان او همواره مراتب دوستی دائمی نسلاناً بعد نسل پایدار خواهد بود، و دوسب و دشمن یکطرف دوست و دشمن طرف دیگر شمرده خواهد شد.

۲- حکومت انگلیسی، دارالسلطه و حدود خاک خیرپور را همواره محفوظ خواهد داشت.

۳- میر رستم خان و اخلاف و جانشینان وی همواره مطابق رای حکومت انگریز کار خواهند کرد، و اطاعت کامل خواهند داشت.

(۱) سیاست سنده ص ۷۱ معاهدات ج ۷ ص ۵۱، موهن لال ۲-۷۵

و بجز دولت انگریز با حکومت دیگر و یا سردار دیگری رابطه نخواهند داشت .

۴- امیر مذکور و ورثه و جانشینان او، بدون منظوری و موافقت دولت انگلیس با هیچ حکومت یا سردار دیگری عهد و پیمان کرده نمی توانند، البته با دوستان و اقرباء نوش و خواند خواهند کرد .

۵- سرکار انگلیس عندالضرورت به میر صاحب موصوف امداد نظامی و لشکری خواهد کرد، تا در داخل سنده و یا در کشورهای ماورای سنده امن و امان برقرار باشد . ولی دولت انگلیس ابداً بر خاکهای مقبوضه امیر و جانشینان او و نیز بر قلاع این طرف و آنطرف دریای سنده قبضه نخواهد کرد .

۶- امیر و ورثه و جانشینان او بر هیچکسی ستم نخواهند کرد، و اگر قضیه ای اتفاقاً روی دهد، احوال آنرا حکومت انگلیس خواهد کرد .

۷- امیر و ورثه و جانشینان وی حاکم مطلق کشور خود خواهند بود، و احکام کارکنان انگلیسی در آن رواج نخواهد داشت و مداخلتی نخواهد کرد . و نیز شکوه و استغاثه خدمتگاران و توائع و اقربا و رعایای امیر را به نسبت امیر نخواهند شنید

۸- میر رستم خاں برای ترقی آمدورفت سوداگران از راه دریای سنده وعده میدهد، که برای آسایش سوداگران و توسیع تجارت تسهیلات لازمه را خواهد داد .

۹- برای حفظ و توسیع مراتب مودت و دوستی حکومتین خیبرپور و انگلیس قرار داده شد: که یک نفر وزیر مختار سرکار انگلیس بدربار خیبرپور مقیم خواهد بود . و امیر نیز میتواند که وکیل خود را بدربار حکومت انگلیس بفرستد . اما وزیر مختار انگریزی حق خواهد داشت که وقتاً فوقتاً جای سکونت خود را تبدیل کند، و برای حفاظت او حکومت هند

محافظانی را بتعداد مناسب، حسب مرضای خود خواهد گماشت.
امضای لفتنت کرنل سر اسکندر برنس ایلچی حارج آکلیند گورنر جنرل
مورخه ۲۴ دسمبر ۱۸۳۸ ع ۶ شوال ۱۲۵۴. توثیق شد بتاریخ ۱۰ جنوری
۱۸۳۹ ع از طرف گورنر جنرل مقام لشکرگاه بهاگا بورانا. دستخط
ایچ ثارس کفیل سکرتری گورنمب هند همراه لشکر گورنر جنرل.

ضمیمه

چون دولت انگلیس عهد کرده است که حکومت حیرپور را از سر
هر گونه دشمنان موحوده و آینده نگاهدارد، و بر قلعه‌های این طرف و آن
طرف دریای سده نصری بنامد. بنا بران میر رستم خان و اخلاف او
اقرار میکنند که در اوقات جنگ اگر گورنر جنرل قلعه بهکر را برای
حفظ اسلحه و حراسته به تصرف خود آورد، میر حیرپور حیری نخواهد
گفت. (۱)

تصدیق میر رسم‌خان امیر حیرپور و سر اسکندر برنس ایلچی گورنر جنرل
۲۴ دسمبر ۱۸۳۸ ع ۶ شوال ۱۲۵۴

اقرار نامه

یک اقرار نامه نیز از طرف اسکندر برنس ایلچی گورنر جنرل ضمیمه
این عهدنامه است که با سر مبارک خان والی خیرپور امضا شده
بدین مضمون:

سرکار ایست اندیا کمپنی اقرار مینماید که اراضی مقبوضه مالگذاری
میر مبارک خان را حق او شمرده و بدان چشم طمع نخواهد دوخت، و
نه در انتظام آن مداخله خواهد کرد.

(۱) مباحثات ۷-۵۴ بعد، سیاست سنده ۴۷ بعد، موهن لال

و نیز اقرار مي شود که سرکار انگلیس با میر مبارک خان و اخلاف او هما تقدیر مراتب دوستی را مراعات خواهد کرد، که بموجب عهدنامه با میر رستم خان مرعی میگردد (امضای برنی ۲۸ دسمبر ۱۸۳۸ عره شوال ۱۲۵۳ در خیرپور، و توثیق گورنر جنرال در لشکرگاه ذنوله ۱۶ جنوری ۱۸۲۹) (ترجمه از اردو)

نوب: همین طور مصامین اقرارنامه به میر محمد خان و میر علی دادخان نیز بتاریخ مذکور داده شده است. (۱)

(۹)

عهدنامه تفویض کراچی به حکومت انگلیسی

بتاریخ ۳ فروری ۱۸۳۹ حاصل بن بچه خان گورنر قصبه کراچی و حیدر محمد و سینا خان ملازم در نور محمد خان در کشتی ولیسلی با سر فریدرک لیوس مٹ لینڈ سپه سالار افواج انگریزی در هند و برگدیر ولیس کمانیر افواج انگریزی مقیم سنده عهدنامه دیل را امضا کردند: ۱- اسرور گورنر موصوف قلعه و قصبه کراچی بافواج انگریزی می سپارد.

۲- اسرور یا بعد ازین در موقعیکه منظور باشد افواج انگریزی ماتحت برگدیر و لینت قصبه مذکور را اشغال کرده، و تمام وسایل حمل و نقل از قبیل کشتی و شتر و غیره بعد از ادای کرایه از طرف حکومت سنده مهیا خواهد شد. و لوازم حوراکه و غیره نیز به قیمت مروجه داده خواهد شد. چون شرایط مذکوره مرعی گردد، حکام انگلیسی از طرف کمپنی ایست اندیا تعهد میکنند، که سکنه قلعه و دیگر اسباب نزد ایشان امانت خواهد بود، و باشندگان مذکور مانند سابق مشغول خود ادامه

خواهند داد، و جهازهای تجلرتی ایشان به بندر مذکور رقت و آمد خواهد داشت. ۳ فروری ۱۸۳۹، امضای فریدرک لیوس مثلیند ریر ایند میرل و کماندران چیف. و امضای ٹی ولینک بر گدیر فوج خاصه مقیم هندوستان. امضاء حاصل بن بچه و سینا خان، خیر محمد و علی رکھی گواه. (۱) (ترجمه از اردو)

(۱۰)

معاهده نظامی بین میران سنده و لارد آکلند ۵ فروری ۱۸۳۹ (متن فارسی این معاهده نیز از بیاض نقل معاهدات موجود کتب خانه جناب سید حسام الدین راشدی برداشته شده، که ترجمه اردوی آن تحت نمبر (۱۳) در جلد ۷ ص ۵۹ معاهدات و انگلیسی آن در کتاب سیاست سده ۷۶ بعد موجود است).

”چون قبل ازین چند مرتبه عهد نامعات اخلاص و یگانگت فی مابین سرکار دولت مدار و امیران عالی حاهان سده و فوق یافته اند. و از باعث رویداد این زمان، ضرورت مرتب عهد نامجات مذکوره بظهور انجامید. و فی الواقع قطع عهد نامه علحده فی مابین سرکار دولت مدار کمپنی انگریزی بهادر و میر رستم خان والی خیرپور قرار یافته است. درینصورت دفعات ذیل فی مابین سرکار دولت مدار و امیران عالیجاهان حیدرآباد صورت ترتیب پذیرفت.

۱- درمیان سرکار کمپنی انگریز بهادر و امیران عالیجاهان حیدرآباد میر نور محمد خان و میر نصیر محمد خان و میر محمد خان و میر صوبدار خان دوستی و اتحاد مستقیم خواهد ماند.

۲- قشون از فوج انگریز در دیار سنده قایم کرده خواهد شد، و

(۱) معاهدات ۷ - ۵ بعد.

لشکر گاه قشون مذکور، متصل بلعه تهنه و یا در جای دیگر طرف مغرب دریای سده بموجب تجویز گورنر جنرل بهادر فرمان فرمای ممالک هند مقرر کرده خواهد شد. تعداد فوج مذکور که زیاده از پنج هزار نفران جنگی مجوز نیست، تعلق از حکم فرمانفرمای معزیه خواهد بود.

۳- عالیجاهان میر نور محمد خان و میر نصیر محمد خان و میر محمد خان اقرار می نمایند که هر واحد مبلغ یک لک روپیه حواء سکه کمپنی خواه سکه بها کرو (معاهدات: بکر (۱) یعنی تیموری که جمله آن سه لک روپیه خواهد بود، بنا بر اصراف چیزی از اخراجات قشون مذکور، سال در سال ادا خواهد نمود. چنانچه میر صوبدار خاں از نصرف چیزی برای اخراجات قشون مذکور بوی خواهد بود.

۴- سرکار دولت مدار کمپنی انگریز بهادر، امیران حیدرآباد از بعدی یگانه بر ذمه خود خواهند داشت.

۵- امیران عالیجاهان که شریک عهدنامه هذا هستند، مالکان حکومت دیار مقبوضه هر واحد خواهد ماند، و دخل عدالت سرکار انگریز دران نخواهد گردید. و فریاد رعایا بالای آن عالیجاهان، پیش اهلکاران سرکار دولتمدار مسموع پذیر نخواهد شد.

۶- هر یک از امیران عالیجاهان که بموجب شرط دفعه گذشته یعنی پنجم در مقبوضات خود مستحکم گردید، اقرار می نمایند: که در صورتیکه یک امیر استغاثه تعدی بر امیر دیگر داشته باشد، همچو استغاثه پیش صاحب رزیدنت بهادر رجوع خواهد نموده، تا صاحب معزیه الیه در صورت منظوری فرمانفرمای ممالک هند... در فیصله همچو مقدمه سعی و کوشش خواهند نمود.

۷- در صورت وقوع تعدی رعایای یکی امیر در علاقه امیر دیگر و آنکه از رعایای اوشان مرکب همچو حرکت بوده باشد، ناتوانی خود از باعث سرکشی و بی مرتکبان آن در بدارک همچو تعدیات طاهر نماید، صاحب رزدنب، واقعه حال آن بخدش فرمانفرمای ممالک هند گذارش خواهد نمود. فرمانفرمای هند بصورت منظوری آن برای امداد امیر مذکور جهت سزاسانی مرتکبان اجازت خواهد نمود

۸- امیران عالیجاهان میر از برصی و اطلاع سرکار انگریز بهادر، سوال و جواب به احدی از سرداران و سرداران نخواهد نمود. مگر سلسله مراسلات دوستانه با دوستان و برادران جاری خواهد ماند.

۹- در امریکه تعلق به حفاظت دارد، امیران عالیجاهان، اطاعت و رفاقت سرکار انگریز خواهد نمود. قشون سه هزار نفر سوار و پیاده عبدالطلب سرکار دولتمدار حاضر خواهد کرد. قشون مد نور بصورت همراهی قشون فوج انگریزی، زیر حکومت سرداران قشون سرکار انگریز بهادر خواهد بود. و بصوریکه قشون از جمعیت امیران عالیجاهان زیر حکومت سرداران فوج انگریزی، بیرون از سرحد ممالک امیران مذکورین، جهت امر ضروری خواهد رفت، سرکار انگریزی بهادر، احراعات معمولی آنها خواهد داد

۱۰- چونکه روپیه سرکار کمپنی و روپیه مهاکرو (معاهدات: نکرو؟ که صحیح آن بکرو است) یعنی تیموری مساوی هستند، در جاری بودن روپیه سکه کمپنی عذر نیست. و لیک در صورتیکه اهلکاران سرکار انگریز، دارالضرب ممالک امیران عالیجاهان سربکان این عهدنامه مقرر خواهد ساخت، بعد از اتمام مهمات که بران فوج ظفر موج سرکار انگریز بهادر در سبب افغانستان بهصورت نموده است، سکه مهاکرو یعنی تیموری صرف خواهند گنایند. محصول صرب مطابق دستور العمل آن دیار حق واحبی امیران خواهد بود.

۱۱- بر مرکب کشتی تجارت مرسله بیالا یا پائین دریای سنده، اندر حدود امیران معری الیهما یعنی از دریای شور تاحائی که بر آناره دریای سده سمت شمال سرحد آنها باشد، محصول هیچ گونه گرفته نخواهد شد.

۱۲- اگر سوداگری متاع تجارت خود را در اثنای راه از کشتی فرود آورده بفروشد، در یصورت محصول معمولی اراں گرفته می شود، ولی اگر محل فروش لشکر گاه انکریری باشد مستوجب ادای محصول نیست (۱).

۱۳- باحران و غیرهم مالهای جمیع اقسام در موسم موافق، بدهن دریای سده در کهوره ناری خواهد آورد، و اموال بر طبق رسمی مالکان همانجا نگاه داسه خواهد شد، تا وب موسم موافق، از برای فرستادن مالها سر بالای دریای مذکور خواهد رسید. لکن اگر ناجر از مال خود در کهوره ناری یا احدی دیگر بحر چهاونی یا لشکر سرکار انگریزی از کشتی نائین آورده بفروشد، محصول مدبور را قبل فروختنی بموجب دستور العمل ادا خواهد نمود.

۱۴- شرایط این عهدنامه که فی مابین گورنر جنرل بهادر فرمانفرمای ممالک هند از یکطرف و امیران عالیجاهان میر نور محمد خان و میر نصیر محمد خان و میر محمد خان و میر صوبدار خان از طرف دیگر، بر همه گورنر جنرالان فرمانفرمای ممالک هند آینده و بر وارثان امیران عالیجاهان موصوفین نسلاً بعد نسل مدام فایم و بحال خواهد ماند. و شرایط سدرجه عهدنامهات سابق فیما بین سرکار دول مذار و امیران موصوفین که از کدام دفعه از دفعات عهدنامه هذا مسوخ و تبدیل نشده اند، بحال و برقرار خواهند ماند.

(۱) این ماده در اصل فارسی نیست از معاهدات اردو ترجمه شد.

هر چار قطعه عهدنامه^۱ هذا محوله^۲ چهارده دفعه جات بتاریخ بازدهم ماه مارچ ۱۸۳۹ عیسوی بمقام سنی او جناب معالي العالی جارج لارد آکلند جی، سی، بی فرمانفرمای ممالک هند دستخط ثبت گردیده. یکی از همه وثیقه حات علیحدہ علیحدہ بھر یکی امیر از امیران عالیجاهان، بر وقف تفویض قطعه همین عهدنامه مشته مهر یا دستخط امیر مذکور از دست صاحب عالیجاه رزیدن صاحب سند. عایب خواهد گشت. (۱)

(۱۱)

عهدنامه با میر شیر محمد خان میرپور ۱۸ جون ۱۸۴۱ چون قبلاً معاملات دوستی و مودت بین ایست اندیا کمپنی و امیرای حیدرآباد انعقاد یافته با بران بهمان مضمون یک معاهده بین سرکار کمپنی و میر شیر محمد خان میرپور منعقد گشت بدفعات دیل :

۱- بین ایست اندیا کمپنی و میر شیر محمد خان همواره دوستی و مؤدت دائمی خواهد بود

۲- هر سال تاریخ یکم فروری سرکار میر شیر محمد خان سرکار انگریزی مبلغ سحاه هزار روپیه را برای مصارف لشکر مقیم سنده بسکه کمپنی خواهد پرداخت.

۳- سرکار انگریزی متعهد می‌ود، که خاک مقبوضه^۳ امیر مذکور را از حمله های بیرونی حفاظت کند

۴- میر شیر محمد خان حاکم مطلق کشور خود خواهد بود، و حکومت انگلیسی دران مداخلتی نخواهد کرد، و نه شکوه رعایای میرپور را از امیر مذکور خواهند شنید.

(۱) این معاهده در متن انگلیسی موهن لال ۲-۱۰۰ بعد عبارت

از ۲۳ ماده است.

- ۵- مطابق ماده قبل امیر موصوف مالک مطلق کشور خویش است، ولی اگر او را با اسرای دیگر اختلافی روی دهد، با اطلاع رزیدنت برطانوی مقیم سنده خواهند رسانید، تا موصوف بعد از منظوری فرمانفرمای هند در رفع اختلاف و تصفیه آن بکوشد.
- ۶- چون میر شیر محمد خان را با اسرای حیدرآباد درباره تقسیم اراضی بالفعل نیز نزاعی است، با بران فیصله آنها هم رزیدنت موصوف بقرار ثالث فریقین خواهد کرد.
- ۷- اگر یکی از رعایای اسرای مذکور بر رعایای امیر دیگر ستمی نماید، و امیر موصوف بسبب سعی و سرکشی نمیتواند که محرم را سزا رساند، پس باید بوسیله رزیدنت برطانوی به گورنر حبل اطلاع دهد. اگر گورنر مناسب داند درباره گرفتاری مجرم مذکور امداد خواهد کرد.
- ۸- امیر موصوف بدون اطلاع و منظوری سرکار انگریز، نا هیچ حکومت و یا سردار دیگری داخل عهد و پیمان یا نوش و خواند نخواهد شد. البته با دوستان و اقرباء مراسلت خواهد داشت.
- ۹- امیر مذکور به مشروب و صنادید سرکار انگریز همواره به امور امن و امان خواهد کوشید، و اگر ضرورت افتد، برای تأمین امنیت، امداد لشکری هم باو داده می شود، ولی این لشکر تعب امر کمانیر (اسر) انگلیسی خواهد بود. و اگر فوجی از کشور امیر موصوف بخارج خاک امارت او فرستاده می شود، مصارف آن بدوش سرکار انگریز خواهد بود.
- ۱۰- چونکه قیص سکه کمپنی با سکه تکرو (بکرو) یا تیموری مساویست، بنابراین سکه کمپنی در خاک امیر موصوف رایج خواهد بود.
- ۱۱- از کشتی هائیکه از طرف بحر و جانب شمال دریای سنده در آنهایی داخل خاک امیر موصوف میگذرند، محصول گرفته نخواهد شد.

۱۲- اگر در بین راه امتعه^۱ تجارتی از کشتی مرود آورده، و فروخته شوند البته ازان محصول رایج الوف گرفته خواهد شد. اما اگر اموال مذکور در لشکر گاه و جهاونی لشکر انگریز فروخته شوند، محصولی ازان گرفته نخواهد شد.

۱۳- سوداگران حق خواهند داشت، که در موسم مناسب، اموال التجاره^۲ خود را از راه دریای سده بیاورند، و آنها در گداسهای تجارت خانهای خود برای موسم دیگر فروش نگاه دارند. ولی اگر سوداگران مذکور اموال خود را در گوریه ناری یا حای دیگر (بدون لشکرگاه انگریز) بفروش رسانند، ازان محصول معمول گرفته خواهد شد.

۱۴- واضح باد که عهدنامه^۳ هذا را گورنر جنرل هند بکطرف، و میر سیر محمد خان بکطرف دیگر منظور نموده اند، و احلاف^۴ سرکار هند و ورثه و حانشیان امیر مذکور همواره آنها مرعی خواهند داشت (۱).
(ترجمه از اردو)

امضا: آکلسد ۲۷ ربیع الاول ۱۲۵۷ = ۱۸ جون ۱۸۳۱ ع
این عهدنامه بتاريخ ۱۶ اگست ۱۸۳۱ ع در فورث ولیم بمبئی بمنظوری گورنر جنرل رسد.

ثی، ایچ میڈک سکرٹری گورنمنٹ هند

(۱۲)

معاهده ۱۸۴۲ با میران حیدرآباد

۱- امرای حیدرآباد از دادن تمام مصارفیکه از روی معاهدات گذشته می دادند از او جنوری ۱۸۴۳ بعد معاف هستند.

(۱) معاهدات اردو ۷۲-۶۳

۴- بعد از اول جموری ۱۸۳۵، در تمام بلاد امرای حیدرآباد صرف سکه کمپنی رایج خواهد بود.

۳- مسکو کابینه حکومت انگلیسی وقتاً فوقتاً برای امرای حیدرآباد می سازد، بر یکطرف آن شکل شاه انگلید با کتیبه حسب تعویض حکومت انگلیس و بر طرف دیگر آن نوشته امیران حیدرآباد خواهد بود.

۴- مسکو ناته برای امرای مد نور ساخته می شوند در ور و عیار سم، مساوی سکه کمپنی خواهد بود و عدد از تسلیم سیم یا حواله آن چهار ماه بعد، مسکو ناته فرمایشی از طرف مامور مربوط دارالصراف انگلیسی داده خواهد شد و مصارف سکه ساری از امیران مدکور گرفته می شود، و ردیف حکومت انگلیس است.

۵- مطابق این معاهده امیران حیدرآباد بعد از این حق صرف سکه ندارند.

۶- برای رفع احتیاج کشتی های دودی از کتاوهای دریای سده مواصله صد صد گر چوبها بریده خواهد شد، ولی اگر درجائی میران مد نور نخواهد که چوب آن بریده شود، حکومت انگلیس دران مداخلتی نخواهد کرد.

۷- با شرایطیکه سر چارلس نیپیر ضروری بداند، کراچی و تهته حکومت انگلیس سپرده خواهد شد، و نیز افراد دولت انگلیسی حق خواهند داشت که در خاکهای بین کراچی و تهته بدون مانعی گشت و گذار نمایند، و بر تمام سرحداتیکه میجر حرل نیپیر معین میکند، کارکنان انگلیسی حق حکمرانی خواهد داشت.

۸- اراضی سبزل کوب و از سرحدات موجوده بهاولپور تا روهری تماماً به نواب بهاولپور که دوست و خیر خواه قدیم برطانیه است، سپرده می شود.

۹- به میرصویدار خاں که همواره خیر خواه دولت برطانیه است ، در عوض کرانچی جاگیر پنج هزار روپیه مالگداری عطا خواهد شد .
 ۱۰- کمشریکه از طرف میجر حرل نیپیر برای تکمیل این معاهده معین میگردد ، بعد از تدقیقات لارمه جاگیر مذکور را تعیین خواهد کرد .
 ۱۱- چون اراضی که از روی این معاهده به امیران داده شده متفرق بوده و مالیه آن هم یکسان نیست ، با بران کمشر موصوف معین خواهد کرد ، که چقدر پول نقد یا اراضی دیگر باید به امیران موصوف داده شود . البته امیران موصوف بهای اراضی گران بها ، زمین های کم قیمت را نخواهد گرفت .

۱۲- اگر مالیه زمین با قیمت آن مسابتنی نداشته باشد ، دولت انگلیسی آنرا نیز تصفیه کرده و صرف به نفع خود کوشش نخواهد کرد . شمله
 ۳- نومبر ۱۸۴۲ . (۱) (ترجمه از اردو)

(۱۳)

معاهده ۳- نومبر ۱۸۴۲ با میران خیرپور

۱- هرگه بهونگ بهیره و یک نلت سبرل نوٹ و قریه گوئکی و ملادر و چونگا و دادوله و عزیزپور و دیگر اراضی که بین سرحدات کنونی بهاولپور و روهری واقع است ، برای همیشه به نواب بهاولپور داده می شود .

۲- شهر سکهر و جزیره بکهر و دیگر جزایر متصله و قصبه روهری بشرائطیکه سر چارلس نیپیر نخواهد ، همواره بسرکار انگلیس تعلق خواهد داشت .

۳- کمشنریکه از طرف میجر جنرال سرچارلس فیپر برای تعمیل این معاهده و دیگر معاهداتی که با امیران حیدرآباد شده مقرر می شود، مالیات رایده را بموجب همان معاهده تنقیص کرده و یا در مقابل آن اراضی دیگر را باندازه مالیات خواهد داد، و نیز با میران خیرپور میر رستم خان و میر نصیر خان بموجب این معاهده در تقسیم اراضی به نفع ایشان رفتار گردیده و تلافی کمبودی آنها خواهد شد.

۴- چون امرای خیرپور بموجب معاهده ۲۴ دسمبر ۱۸۳۸ درباره آسایش سوداگران و جریان کشتی های تجارتی از راه دریای سندھ و توسع معارت تعهد کرده اند. و نیز امرای حیدرآباد در عهدنامه ۱۸۳۹ متعهد شده اند، که از اموال تجارتی که از کشتیها در لشکر گاههای انگلیسی فرود آورده می شوند محصول گمرکی نمیگیرند. با بران امرای خیرپور هم همان مراتب مقرر معاهده ۱۸۳۸ را قبول دارند و بدان عمل خواهند کرد.

۵- در خیرپور تنها روپیه مسکوک کمپی یا مسکوک ده بعداً مقرر سود رایج خواهد بود.

۶- دولت برطانیه وقتاً فوقتاً برای خیرپور مسکوک را ضرب خواهد کرد، که بر یکطرف آن صورت شاه انگلید و بر طرف دیگر نوشته ای که امرای خیرپور خواسته باشند نقش خواهد بود.

۷- عیناً مانند ماده (۴) معاهده نمبر ۱۲ سابقه.

۸- عیناً مانند ماده (۵) معاهده نمبر ۱۲ سابقه.

۹- عیناً مانند ماده (۶) " " " " " "

۱۰- دولت انگلیس تمام آن دعاوی را صرف نظر مینماید، که بابت باقیات نذرانه و خراج سالانه شاه سنجاع قنبد بالایی میر مبارک خان

متوفی و فرزندش میر نصیر خان و دهگر اخلاف میر مبارک خان مرحوم
وجود داس . (۱)

(۴ نومبر ۱۸۴۲ شمله) (برحمه از انگلیسی و اردو)

(۱۴)

اسناد سیاسی سنده همگام لسكر كشی ۱۸۳۹ ن افغانستان

در مه ۱۸۳۸ جون لارد آكلید لسكر اندس را به سحر افغانستان
با شاه شجاع ارسال دانب، يك معاهده مثل را در لاغور تاريخ ۲۳
ربيع الثاني ۱۲۵۳ = ۲۶ جون ۱۸۳۸ ع با ربيع سگه و فاسي
محمد حسن از طرف شاه شجاع امضا كرد (راجع نقاصي ر ك : تعليق ۲۷)
كه (۱۸) ماده داست، و از جمله دو ماده ذیل راجع به سنده است (۲)
و متن فارسي آن چين است :

ماده ۴ : در مقدمه سكاربور و ملك سده اين روى دريائي ستلج با
سده آميخته، فيماين سركار حاله حي و سر اساه موصوف (ساه شجاع)
مطابق رويه بهيه دوستي و يكرنگي قديمه، و آئين موثقه سركارين عاليين
يعني سركار حاله جی و سركار كمپني انگير بهادر، آنچه معروف
كپتان كلاد ماربين (۳) ويد صاحب بهادر بليكن احب بهادر، دوست
صميمي و حواهر سنج ميزان دوستي سركارين عاليين، بموجب آئين موثقه
معهوده قرار خواهد يافت، سركار دوى الاقتدار شاه موصوف منظور
خواهد بود.

(۱) معاهدات ۷-۶ بعد و سياس سده ۶۶ بعد.

(۲) براي تمام معاهده مذکور ر ك : ااعات ۱۰۵ بعد،

موهن لال ۱-۳۷۱ بعد.

(۳) ر ك : تعليق نمبر ۴۵

ماده ۱۶: آنچه ممالک و توابع آن در تصرف میران سنده الحال است، ساه شجاع الملک و سایر خاندان سدورائی را نسل بعد از نسل و بطناً بعد بطن، ثابت فرما سرداری یا نا قیاب معامله مالگراری، در حال و استقبال به آن ممالک هیچ دعوی و سروکاری نیست و نخواهد بود. ملک و مال میران سنده نسل به نسل است و خواهد ماند. بشرطیکه میران موصوف مبلغ سی لک روپیه نانک شاهی امرتسریه یا کلدار، بموجب محوّه سرکار کمپنی نهاد، شاه موصوف ادا نماید و شاه موصوف از جمله آن مبلغ پانزده لک روپیه نقد سرکار والا مقدار خالصه حی رسانیده دهد، و باقی مبلغ پانزده لک خود بگیرد.

هرگاه مبلغ مذکور همگی و تمامی ادا شده باشد، پس آنوقت دفعه چهارم عهدنامه شاه موصوف مرقوم دوم ماه چیت سه ۱۸۹۰ که شرح آن مطابق اصل در صدر سند حسبت منسوخ خواهد گردید، و مراسم رسل و رسایل و تحایف قاهره عمده اعلی، فی مابین سرکار خالصه حی و میران سنده، بعباد قدیمه جاری خواهد شد (۱).

دو اقرار نامه

چون در اواخر سه ۱۲۳۸ ساه شجاع از پشاور و دیره جات برگشته به شکارپور رسید، با میر مراد علی خان تالپور اقرار نامه دیل را نمود: "چونندگان این جانب بحک خراسان میروم، لهذا بنام خدا و مرآن عظیم اقرار مینمایم، که در شهر شکارپور زیاده از پنجاه روز، قیم نخواهم شد، و در باغ شاهی فروکش خواهم بود. و بعد از انقضای میعاد مذکور با ملازمان حضور خود عزیمت فرمای قندهار می شوم، و ملک سنده و شکارپور و ممالک مانعب آنرا بشما و جانشینان شما میگذارم، تا در قبضه تان بوده و جایداد شما باشد، و دران

هیچگونه مداخله نخواهم کرد، و همواره رعایتِ خاطر آن عالیجاه را
خواهم نمود. برای خاطر جمعی شما این مصمون اقرار نامه را بر قرآن
شریف نویسم ۷ محرم ۱۲۴۹ هـ (۱). (دستخط و مهر پادشاهی)
این سطر را نیز بقلم خود نوشته :

”واضح باد که این عهدنامه بر قرآن شریف مهر شده و بندگان
پادشاهی ما ملک سده و سکارپور را بهوشی و رضای خود نه میر
مراد علیحان حاکم عطا فرمود.

اقرار نامه دیگر

بنام میر نور محمد خان و نصیر محمد خان

قرآن عظم و نام خدا اقرار میمایم که ملک سنده و شکارپور و
اراضی مانع آن بطور حاکم شما و سل های آینده شما اعلا می
نمایم، تا در آیه ه هم تصرف شما بوده و هیچ گونه مداخله در آن نخواهم
کرد. دوست و دشمن پادشاهی دوست و دشمن شما تصور خواهد شد، و
اگر برای حفاظت سده و سکارپور حاجت بامداد پادشاهی افد، بدرخواست
شما افواج پادشاهی مدد خواهد کرد، و بندگان پادشاهی ما در سده
و سکارپور و اراضی مانع مذهب شما دحلی نمیکند و نخواهند کرد.

عهد نامه مانقه که بقلم شاهی قبل از ما مراد علیحان بر قرآن عظیم
نویسته و مهر کرده بودم، اکنون مجدداً قایم گردیده و مرمو اران انحراف
نخواهد شد. و شما یان از تمام بهی خواهان حضور پادشاهی ما مورد

(۱) در اصل معاهدات اردو (۷-۸) این سه ۱۲۰۹ هـ طبع شده

که صحیح ندارد، شاه سحاج در اواخر ۱۲۴۸ هـ به شکارپور

آمده، و در محرم ۱۲۴۹ هـ اقرار نامه مذکور را داده است.

عنایت و شفقت بدگان شاهانه خواهید بود. (اصصای پادشاهی بخط سرخ) (۱).

(ترجمه ار اردو)

نوب: این عهد نامها از انگلیسی وارد و اقتباس شده. در متون ناقص فارسی و اردو تمام اعلام را مسخ کرده اند. و ترجمه اردو هم نهایت ناقص و پیچیده و ممسوخ است، آنچه ممکن بود، از روی متون انگلیسی اصلاح شد. باز هم اگر نقصی دیده شود، تماسات معاف فرمایند.

فصل یاد داشت مرسله کرنل هنری پاڈنجر صاحب

این یاد داس از طرف وریدنب سده کرنل هنری پاڈنجر بعد از انعقاد معاهده مثک لاهور (نمبر ۱۳) راجع به لشکر کشی اندس از راه سده به میران سده داده شده، که متن فارسی آن (ناقصی بواقص) در ضاف حطی نقل معاهدات کتب خانه جناب حسام الدین راشدی موجود است. و از آن در اینجا نقل شد:

”یاد داشت علیحدہ کہ مخلص در باب مرضی شریف و اداره جناب فرمانفرمای گورنر حرل صاحب بهادر به همراهی مهاراجہ رنجیت سنگھ و شاه شجاع الملک، قلم آورده، از آن عالیجاه میر نور محمد خان و ناصر محمد خان بوجه خوب مطلع گردیده باشند. لیکن خیلی نا خوشی مخلص (اسب) بنابر ظاهر کردن آن عالیجاه میر صاحبان، که آن احکام، قبل

(۱) این اقرار نامه در اصل قاریع ندارد، ولی ظاهر اسب که

بعد از مراد علی خان با میر نور محمد خان و نصیر محمد خان شده، که بعد از ۱۲۴۹ تا ۱۲۵۵ حکومت را نده اسب. در اصل اردو (۹-۷) نام نصیر محمد خان سهواً نظر محمد خان طبع شده است.

از اطلاع و دریافت مضمون مثبتِ دلیل این یاد داس، از حضور جناب معظم المهام بعضِ ایراد آورده بود ..

چنانچه بمد نظر عهد نامه* مسطور این سرکار جهان مدار لشکری جهت مدد و همگی احراراحاتِ ضروریه* لشکر کشی به شاه داده، که پادشاهِ موصوف (شاه شجاع) به مع آن عساکر از راهِ بهاولپور و شکارپور، عازمِ افغانستان شوند. علاوه آن افواج از جانبِ مهاراجه صاحب رنجیت سگه همراه شاهزاده* کلان، برابر از راهِ پشاور عازمِ کابل خواهد گردید

افواجِ ساهی و عساکرِ این سرکار جهان مدار، از راهِ سنده عازم خواهد گردید. یعنی هر دو افواج در اوایلِ ماهِ شوال در بهکر و گرد و نواحی آن ناهم ملحق گردیده، از شکارپور بقندهار خواهد رفت. و جنابِ فرمانفرمای هندوستان اعتماد و بویع بدوستی آن میر صاحبان دارند، که اعانت در بهم رسانیده دادنِ سفای، جهتِ مرور به دریا و شتران و غیره مرکوب (کرده)، و قیمبِ آذوقه بحسابِ واجبی بموجبِ قاعده* سرکار جهان مدار، بطریقِ دوسانِ خوش معامله ادا خواهد شد

و جناب فرمانفرمای هندوستان، توقعِ کلی دارند، که میر صاحبان خواهند دید، که چه قدر ماسعِ بزرگ اریں (همامله حاصل خواهد شد از قبیل) نماندنِ دعویِ حراجِ هر ساله که از کابل بر سنده مقرر بوده، و بدستِ ماندنِ شکارپوریِ دعوی، همه تکالیف و مال دهی (رفع) خواهد شد .. فرمانفرمای هندوستان می دانند: که عالیجاه میر صاحبان دوست (ما) اند و نکمال خوشی، صدور این (فرمان) و بدارکِ آن باعثِ منفعتِ خود دانسته و معاونت خواهند نمود ... و مدد و معاونتِ سرکارِ جهان مدار که لشکرِ مهاراجه صاحب را از میانجی گری خود، از تسخیر (سند) باز داشته، همواره در نظر میر صاحبان خواهد بود. و بالفعل نیز تمامی

(فوائد) و مطالب آن عالیهان در بدوستان این مقدمه از مضمون عهدنامه صدرحالی و هوید است و عالیچاهان البته به ضمیر سر خواهند سجید که این امر (مفید) است، در فکر و تصور آن دقیقه از دقایق فرو گذاشت نشده و محسوز تساهل به کردند. و هم در آن به تخیل و تقصیر راه یاب به شوند چنانچه نواب محمد بهاول خان دوستی و خیر اندیشی سرکار جهان مدار، و ببادساح (ساح سحاح) بموجب اشاره و درخواست این سرکار جهان مدار نمودار کرده، در مدد دهی (سیکوشد) چنانچه بعد روانگی این محلص از قلعه بهوج، مکانه از طرف کپتان میکس صاحب بهادر باین مصوم رسیده، که نواب صاحب موصوف در اعاب این مقدمه قبول دار و راضی است

این محلص هرگز در تصور خود آوردن نمی تواند، که آن عالیچاه سر صاحبان در انقیاد و احاط این بدوستان مترک، دیر و تهاون در عمل آرند لیکن لازم است که بلا شمه مطلع سازند، که (اگر) حدانخواست آن عالیچاهان از میانجی گری این سرکار جهان مدار در ادای مبلغ بموجب تعداد معینه فرمانفرمای هندوسان راضی و قبول دار نشوند، پس آینده تدارک این مقدمه از ضمانت سرکار جهان مدار بعید باید تصورید.

لهذا بهر طور صلاح همین است: که قانونی خود دیده، بمعرف این سرکار بدوستان پخته نمایند... آن عالیچاهان بمر صاحبان بوجه احسن مطلع شوند، که مطالب مدرجه مثبت این مهرس اصلاً جای تبدیل ندارد. بلکه به اصلاح حاجب ندارد. زیرا مصوم سحیده ضروری و مقرر گردیده داخل (آنس) اگر حیری در آن درنگ و تعلل ازان جانب خواه از طرف دیگری واقع خواهد گردید، مقرر غیر احاطی و انقیادی از آن طرف متصور خواهد شد. و تدارک آن هر چه رود بر طلبیدن عساکر است. به هر دو جای که در دار الامارت ننگاله و دارالحکومت

بمبائی حاضر و مستعد هستند، ظاهراً بعمل خواهد آمد.

غرض جناب فرمان روای هندوستان، جهب مطلع و مخیر ساختن آن عالیجاهان، باین محصل ارشاد فیض رساد صادر فرمودند: که خواهش خاطر مافی الضمیر درباب ار دهاد دوستی، فیما بین دولتن علین ظاهر سازد. و هم جناب معزی الیه اعتماد کلی دارند: که آن عالیجاهان هم برین منوال مایل و ملتفت بجانب این سرکار جهان مدار خواهد بود، و حیرخواهی و صاف دلی خودشان در احاط و قبول کردن مطالبت مندرجه این فهرست به عرصه شهود رسانند، و درین باب برضی شریف جناب معزی الیه از طرف این محصل حالی و هویدا گردانیده شد.

(یاد دهانی خاص)

سابقاً در عهدنامه مستدامیه درباب نیابوردن اسباب محاربه از راه دریای سده مندرج و مشب (سده بود) بالفعل آن مصمون چند روز مهمل و معطل نماند، اگر درین یاد داسب کدام باب پرسش و شک باشد، مخلص در جواب دادن و فهماییدن آن حاضر. لیکن محصل بتاکید مطلع می گرداند: که احوال تاهی و عسا کر این سرکار جهان مدار، در عرصه پانزده روز از لودیانه روانه این طرف خواهد گردید. لهذا مطلقاً حای تهاون و تملل درین باب نمانده فقط.

* * * *

اکنون که خوانندگان محترم معاهدات اخیر و مکتوب اخطاریه فوق را خواندند، و لهجه تهدید آمیز آنها شنیدند، مکتوب ذیل را نیز بخوانند، که هفت سال قبل لارد بتتک بعنوان مراد علی خان تالپر نوشته بود.

نامه لارد بنتنک به میر مراد علی خان

میر صاحب سیار مهربانِ دوستان، نظام الملک اسر الدوله شاه
مراد علی خان تالپر نهادر سلمه الله تعالی .

اسبابِ بعثت و شادمانی و انوارِ انبیا و امانی بر روی روزگار
مسرت آثار میر صاحب سیار مهربانِ دوستان، مفتوح و مهیا باد !

بعد مرفوعِ رایِ محبت پیرای گردانیده می آید : درین ولاشعاع
و تهتور دستگاه، فراس و کیاس همراه کرنیل پائنتر صاحب نهادره
احوالِ فایر گردیدنِ خود در حیدرآباد، و مراسِ بهمان نوازی
و پاسداری ها و مدارجِ اخلاق و حوییهای آن مهربان، نکمالِ تکلف
و بهاس سر رشته تودد و توالف، که عبدالورود سبب کرنیل صاحب
موصوف مرغی و سلوک داشته بودند، با لواب و ملخصات تقریرات
و تقریباتی که دربارهٔ عرص و علت عائی این بهض و حرکتِ اوشان
نزدِ آن مهربان، و هم دربارهٔ مطالب و مقاصد مدرحهٔ مکاتبهٔ اتحاد
دوستی نهادِ محولهٔ ایشان که آن مهربان و معتمدان و اهلکارانِ آن
مهربان بعمل آورده اند، یک یک پیشِ مودت اندیش را پورب نموده
بودند. چنانچه دوستداران به ادراک و استنباطِ این معنی (رسید)
که کرنیل صاحب موصوف، محل اعتماد و اطمینان آن مهربان شدند،
و فوائدِ عظیمهٔ تحویزاتِ مدرحهٔ مکاتبهٔ سابق البیان و منافعِ جزیلهٔ
مراتباتِ محولهٔ اظهارِ زبانی ایشان، قسمی که نسبتِ بکاروبار هر دو
سرکار بلند مقدار مصور متبادر خواطر بود، همگنان به نهج شایانان
مهربان به تیقن انجامید، از س حورم و خورسند گردید .

و نیز مرضی و مقصود آن مهربان به نهجیکه اندرین خصوص بوده اس
از تحریر صاحب موصوف بخوبی باین مودت مألوف هویدا و مکشوف گردید.

هما نا دوستدار هم تمامی رای و رضای خود او طوری که درین

تعلقات

ماده منظور و منظور گردیده، شرح و مفصل، بکرنیل صاحب معزیه، بیش از پیش و بدون مضایقه و حجاب، بلا سفاکیت و نقاب، باظهار و اشعار آن و سوال و جواب لازمه آن خواهد پرداخت.

آن مهربان اظهار و بیان صاحب موصوف را که بموجب ایمانی دوستی انشأ بعمل خواهد آورد، قرین اعتماد و یقین دارند و تحویزات و تقریبات پیش کرده و هر رویکار آورده^۱ شان، و تحریرات و مطارحاتی که به تجویرات و مکالمات آن مهربان بعمل آرند، بعینه از دست و زبان دوستی بنیان تصور دارند

مهربانان! کرنیل صاحب موصوف، برای اطلاع مودت ما^۲ اوف، به پایه اظهار در آورده اند، که بعض غرض گویان هرزه دراء مصدر شکوک و اوهام بیجا، نسبت به بعض مردمان سکه^۳ سده گردیده، و بر زبان بی صره گوی خودها دارند: که سر^۴ نارحی شعار (!!!) انگریزی چشم طمع و آز، بر مثل شکارنور و غیره علاقتات و اصلاح محروسه و موروثه^۵ خاندان با عرو^۶ شان آن مهربان دوخته، و با اصمار این ارده^۷ دور از کار، محذور نقل و حرکت کرنیل صاحب دران ناحیت گردیده اند.

هر چند که این صاحب را از فهم و فراست و عقل و کیاست مصلحت بین و دور اندیش آن مهربان یقین کلی است، که این قسم تشکیک و تعخیل باطل انشأ غرض، هرگز مبرور قیاس صغوب و درایت اساس آن مهربان نمی تواند بود، و عار این گونه وهم و شک بر صفحه^۸ باصفای خاطر تودد ذخایر رو نمی تواند نمود.

مع هذا احتیاطاً و هم بجهت طمانین و تشفی کلی آن مهربان صاف و صریح، بقلم صداقت رقم می در آید، که این خیال باطل از دل دوستی منزل، بفراسخ دور تر بوده، و هیچ گاه بوهم و گمان دوستی هم نرسیده.

فاما از صفوت و صفای باطن حلت سواطن آن مهربان رحای واثق و چشم داشت مستوثق است، که اگر از اتفاقات، پر تو این وهم و خیال باطل، بر صفحه^۲ باصفای خاطر بودد ذخایر رو داده باشد، آنرا محو و حک فرمایند، و به مهمایش صریح، و به رویه^۳ کردار صفوت اطوار خود، خیالات با طله^۴ متابعمان و منتسبان خود دور سازند.

حقا که صاف و صریح، بدون شایبه^۵ تردد و تاثر ازین طرف اقرار و اعتراف می‌رود، که قیام و دوام و بهالی قبضه و دخل و سواي مملک سنده، بر علاقات آنان، و بقای حکومت و تسلط های معموله^۶ آنان، بدستور و به آئینی مبین، همواره ملحوظ و مطمح نظر حقین (!) سرکار دول و مدار انگریزی خواهد بود. و بوعی دران فرق و تفاوت نمی تواند نمود (۱).

مهربانا! برای اثبات و انکشاف حقیقت حال، تحریراتی که در باب اظهار غرض و مطلب اصلی متعین و مامور گردیدن کرنیل موصوف بطرف حیدرآباد، نا بهاراجه صاحب سیار مهربان شعیق دوستان نااستظهار مخلصان بهاراجه رنجیب سکه بهادر رئیس لاهور آمده بود، بحسن بصاحب موصوف مرسل است، عبدالوصول کیفی حال، قرار واقعی لایح خواهد گردید. تر صد که دوستدار را حواهان خیر و خوشوقتی خود انگاشته، نا رقام مکاتبات مودت علامات، خورم و خورسند خواهند ساخت. زیاده چه طرازد.

(۱) باوجود این گونه مواعید و اطمینان دهی، چند سال بعد

تمام معاهدات فراموش شد. و همین پاتنجر اولتیمات توم

دخول لشکر انگلیس را بسنده داد، و دو سال بعد جنرال

نیپیر بکلی بساط حکومت محلی سده را در نورددید! خطوط

و معاهدات اجباری سابقه دیده شود.

- ۵۷ -

میان علی گوهر

دریارهٔ این شخص به تعلیق (۲۵) رجوع کنید

- ۵۸ -

سر هنری فریر (۱۸۱۵-۱۸۸۴ ع)

سر هنری بارتل ادوارد فریر Sir Henry Bartle Edward Frere فرزند نهم ادوارد فریر به ۲۹ مارچ ۱۸۱۵ ع تولد یافت، و در ناتیه و هیلز بری درس خواند، و در سنه ۱۸۳۴ ع بهند آمد، و درین سر بلاد مختلف شرقی را ارقیل قاهره، حده، مکه، یمنی دید، و چندین سال معاون کمشر مالیات بود، و بعد ازان در ۱۸۴۲ ع سکرتر خصوصی سر جی آرتھر گورنر یمنی مقرر گردید.

فریر بسال ۱۸۴۶ ع ناظم اعلائی ریاست ستره بود، و چون این ریاست بحکومت هند برطانوی ضم گردید در ۱۸۴۸-۱۸۴۹ ع حاکم آن مقرر شد، و بعد ازان از ۱۸۵۰ تا ۱۸۵۹ ع حاکم اعلائی سندھ بود، و این ولایت را خیلی ترقی داد. دسب امرا را کوتاه کرد، و نندر کراچی را ترقی بخشید، و دوایر حکومتی را تنظیم کرد، سرحدات و قبایل را تماماً در تحت اقتدار حکومت آورد، و در وقایع انقلاب هند (غدر ۱۹) قبایل و سران سندھ را مطیع نگهداشته، از شرکب در انقلاب باز داشت، چنانچه

خدمات وی درین مورد در انگلستان و هند بنظر تحسین دیده شد، و در سنه ۱۸۵۹ بلقب K.C.B او را نواختند.

فریر از دسمبر ۱۸۵۹ ع تا اپریل ۱۸۶۲ ع عضو مجلس اعلای گورنر جنرال بود، و در تأسیس مؤسسات مالی حصه بررگی گرفت، و مجلس قانون گذاری را ترتیب داد. حد ازان از اپریل ۱۸۶۲ ع تا مارچ ۱۸۶۷ ع گورنر بمبئی بود، و در پیشرفت دانش و معارف کوشید، و بسا مدارس عالی را کشود، و راههای آهن را ساخت، و نلدیه بمبئی را تأسیس کرد. حصص فرسوده شهر را از بین برد، و تعلیم سوان را رواج بخشید. چون در امریکا صلح و آرامش برقرار گردید، در تجارت بنه بحرانی روی داد، و بانک بمبئی از انزو محل گردید، ولی فریر این بحران را بخوبی بسر رسانید، و از ۱۸۶۷ ع تا ۱۸۷۷ ع با لقب G.C.S.I و D.C.L. عضو مجلس هند و رئیس جمعیت جغرافی و آسیائی بود. در سنه ۱۸۷۳ ع بزننگبار افریقه برای مذاکره لغو تعارض علماان فرستاده شد.

چون شهزاده ویلر به سیاحت هند آمد از ۱۸۷۵ ع تا ۱۸۷۶ ع ناوی همراه بود، و بدرجه نا رویت و G.C.B رسید، تا سال ۱۸۸۷ ع گورنر کپ و حاکم اعلای افریقای جنوبی مقرر گردید، و در اینجا تا ۱۸۷۹ ع جنگهای متعددی را نمود.

حکومت انگلیس در سنه ۱۸۸۰ ع فریر را نانگلستان حواس، تا که به ۲۹ ماه می ۱۸۸۳ ع مرد، و در کلیسای سنت پال مدفون شد.

فریر دارای سجایای قوی و عالی بود، در مسئله اعانستان پالیسی پیشرفت را عملی داشت، و راه پوریهایی مفصلی را بر مسایل هند نوشت. و نیز از تالیفات او کتابی اس عبارت از بهاد داشتهای کاکای او، حان هوکم فریر.

(بیوگرافی هدی ۱۵۶)

جنرال جیکب (۱۸۱۲-۱۸۵۸)

جان جیکب John Jacob مرزند رپورت ستی لانگ جیکب بتاريخ

۱۱ جنوري ۱۸۱۲ بدنيا آمد، و در آدس کمب درس خواند، و در دسته 'توپخانه' بمبئی لشکر ایست اندیا کمپنی سال ۱۸۲۸ شامل گشت. در جنگ اول افغان ۱۸۳۸ در سند با سر حاکمین عضو لشکر اندس بود، و در ۱۸۳۹ ع لشکری را بر کچهی سو داد، سال ۱۸۴۱ از طرف جنرال آترم به قیادت سواران غیر منظم سده گمانته شد، و وظایف نمایندگی سیاسی را در غرب کچهی داشت، و در جنگ میان ۱۷ فروري ۱۸۴۳ و میدانهای شهدادپور و امرکوت با کمال سعاع شامل بود، تا که در ۱۸۴۷ مستطم سند علیا گردید، و لقب C. B. یافت. در حدود ۱۸۵۰ با قبایل کوهستانی سند در آویخت، و در ۱۸۵۱ شهر جیکب آباد را (بجای خانگهر سابقه) نام خویش آباد کرد.

در سه ۱۸۵۴ با خان قلات معاهده ای را مذاکره کرد، در ۱۸۵۶ صیث کمشر سنده بقر یافت. بسال ۱۸۵۷ او را برتبه 'کلل رتبه' یآوری ملکه انگلستان دادند. و در جنگ ایران قیادت دستهای سواری انگلیسی را می نمود، و دسته 'لشکر جیکب رائفل' را تشکیل داد. و بتاريخ ۵ دسمبر ۱۸۵۸ عرض دماغی مرد.

جیکب لیاقت تام عسکری و اداری و نیروی کافی برای کار کردن داشت، و در سند رژیم انگلیسی را تقویه کرد، و آثار زیادی را بر مسئله سند و دفاع کارنامههای جنرال آترم نوشت.

(بیوگرافی هندی ۲۱۹)

-۶۰-

اسماعیل شاه، و کاظم شاه و غیره

این خانواده در علم و طب و سیاست سده شهرت کاملی دارند، اشخاص ادیب و طبیب و سیاست مدار ازین دودمان برآمده اند که درین کتاب مکرراً اسمای میر اسماعیل ساه وکیل سده و سید کاظم شاه وکیل و حاکم سده و سید ابراهیم و سید تقی و غیره آمده است.

(رَل: به فهرست کتاب)

مورث اعلای این خاندان سید عبدالهادی از سادات اصفهان است که تاریخ ۷ سوال ۵۱۱۵۰ از اصفهان برآمده و حیی لسكر كشي هاي نادر شاه به مدراس هـ آمده و بدربار راجه آنجا به حیب حکیم و طبیب سر می برد. چون راجه مذکور نا میان نور محمد خان کلهوڑه امیر سنده روابط دوستانه داشت، سید را برای علاج بدربارش فرستاد، که درینجا با احترام می زیست، و چون بعد از میان نور محمد پسرش میان سر فرار خان بر مسند حکومت نشست سید عبدالهادی بهمر ۰۷ سالگی روز یکشنبه ۲ شعبان سنه ۱۱۹۳ هـ وفات یافت و بجایش سید ابراهیم شاه (متولد اصفهان ۱۱۵۵ هـ) بر مسند پدر نشست و در امور سیاست نیز معتمد بود و بارها بدربار کابل بحیث وکیل سنده رف.

چون شاهی سنده به خانواده تالپوران مستقل گشت، میر ابراهیم شاه (متوفی لارکانه جمعه ۲ ذیقعد ۱۲۲۲ هـ) درین دربار نیز محترم بود، و آغا اسماعیل شاه پسرش از طرف سیران تالپور بدربار کابل وکیل و مدتها هم حاکم شکارپور بود، و آغازین العابدین و آغا تقی شاه نیرار همین خاندان منصب یوایی داشتند، و آغا کاظم شاه بشرحیکه درین کتاب آمده در جنگ با شاه شجاع کشته شد. شهر کوچک نمده اسماعیل شاه

در سنده نام یکی از اسخاص معروف این خاندان سسمی شده و اخلافش تا کون درانعا سا کنند (۱).

آغا اسماعیل شاه یکی از دوستان مؤلف کتاب بود که در زمستان سنه ۱۲۳۱ هجری در پشاور از طرف میران حیدرآباد بدربار افغانی رتبه و کاتب (سماط) دانش و پیسکش های گرابها را به وزیر در پشاور برده بود و در همین سفر سید مد دور بر لطیفی رفاصه عاشق شده، و مؤلف کتاب نامه ای از طرف سید به معشوقه اش نوشته بود، که در فصل تماشا نمودن و تلای امیران سده بدرجست و مؤلف کتاب صفا او را چنین بیان کرده است :

”میر اسماعیل شاه لباس رنگین حسن دانش و جمال آراستگی تمام داشت“ (۲) چون بعد ازیں وزیر فتح حال به فتح هرات رفت، همین سید اسماعیل شاه وکیل (سفیر) میران حیدرآباد و حاجی سیر محمد خان وکیل امیران خیبرپور (حالی مؤلف این کتاب) بحیث سیران امرای نالپوری، با وزیر بهرات رفتند و آنقدر مورد اعتماد بودند، که چون وزیر بوصوف بدفع لشکر ایران برآمد، تلیده های قلعه هرات را با پاشا سپرد، و سفرای مذکور حین بازگشت وزیر دربار حصار هرات بروی او کشودند، و نهر هرات را از عارت براکمه بحاج دادند (۳) و این وقایع در سنده ۱۲۳۴ هجری بوده است.

چنین بظن می آید که آغا اسماعیل شاه بعد از گرفتاری و کوری وزیر فتح خان از هرات به سنده برگشته و بامور سیاسی دربار سنده

(۱) قدیم سنده ص ۲۷۵ بعد.

(۲) به کتاب حاضر از روی فهرست رجوع کنید.

(۳) کتاب حاضر، بیان رفتن وزیر فتح خان بجنگ عباس میرزا.

برداخته است. زیرا در سنه ۱۲۳۶ هـ از طرف مير کرم علي خان و مير سراد علي خان حيدرآباد بحيثِ سفير بدربار گورنر بمبئي بوده و معاهده ۹ نويسر ۱۸۲۰ ع را با الفستين امضا کرده است (رک: تعليق ۵۶ نمبر ۳).

بعد از اين سيد مذکور در لاركانه مختاركار بود، و در سنه ۱۲۳۹ هـ هنگاميکه شاه شجاع از قندهار شکست خورده و به سده برگشت، او را در لاركانه دريافت (۱) و شايد بعد از ۱۲۵۰ هـ از جهان رفته باشد.

ميسن در ويداد سفر خود راجع به سيد اسماعيل شاه مينويسد که وي از سادات شيمه شيرازيست که در نزديکيهاي حيدرآباد سکني دارد، و بدربار مير مراد علي خان و پسرانش مورد اعتماد اسب و همواره و طايف مهم سفارت و نمايندگي هاي سياسي با وسيله مي شود، و بدربار وزير فتح خان بخراسان و هم بسفارت حکومت بمبئي فرستاده شده و بليايق شهرت دارد. سيد اسماعيل شاه در حين سفارت بمبئي با کمال احتشام و طمطراق در قصر مجللي ميزيب و ماهواره ۵ هزار رويه ميگيرت، وي شخص بسيار چالاک و زرنک بي نظيرست، که در حين سفارت بمبئي بسيار کوشيد، تا حکومت بمبئي وفدي را به حيدرآباد بفرستد، چون موافق به پيشنهاد او وفدي بر ياسب سترهنکي سته Hankey Smith به سنده ارسال شد، وي در تته بحيث مهماندار شاهي ازان پذيرائي کرد، ولي باميران حيدرآباد نوشت که بايد اين فرنگيان مغرور را پست و حقير ساخت، و پرچم برطانوي را از تته پائين آورد. اميران اين پيشنهادش را نه پسنديدند و گفتند اگر چنين کاري کنيم، ممکن است وفد برطانوي بر گردد. ولي چون سيد بر اميران مذکور بکلي مسلط بود، ولي محمد خان لغاري را با سواران بلوچ به تته بر قرارگاه وفد فرستادند، و پرچم برطانيه را فرود آوردند، و چندين نفر را کشتند. اما سيد، وفد برطانوي را گفت:

(۱) کتاب حاضر، بيان رسيدن اولياي دولت در لاركانه.

که این کار یکدسته غارتگران وحشی خنکَل بود، و امیران را دران-دحلی نیست باینصورت از یکطرف خود را نجات دهنده^۱ وفد قرار داد، و از طرف دیگر مورد نوازش میران قرار گرفت که چنین کار مهی را بکمال چالاکی انجام داده است! (۱)

میس هنگام مسافرت خود در حدود ۱۸۳۰ ع سید کاظم شاه پسر سید اسماعیل شاه را که در سکارپور^۲ ها کم بود هم ذکر میکند و گوید که در حاکن با قافله^۳ ما برخورد و به کمال شرافت و مهربانی پیش آمد، و محصول گمرک را به نهایت انصاف و نرمی گرفت (۲).

باوحدیکه مؤلف کتاب دوس^۴ این خاندان بود، ولی در کتاب خود اشاره های لطیفی به نعل و اسماک ایشان دارد، و از شرحیکه دکتر برنس در همین اوقات بدربار سده نوشته است نیز پدید می آید، که امیران سده را بر ایشان اعتماد کلی نمود، برنس شرحی درباره^۵ رقابت اسماعیل شاه با نواب ولی محمد خان لغاری وزیر بزرگ تالپوران سده می نویسد و گوید این هر دو ارکان دواب سده طیب و شاعر و مؤلف بودند، ولی در سیرت ایشان تفاوت نمایانی موحود است. میران سده در تشخیص سیرت این دو نفر رقیب یکدیگر، فکر درستی کرده اند، که سید را بر درآمد و مداخل گماشته اند، ولی عزت و اعتبار حقیقی با نواب است. زیر امیران مذکور بر نواب اعتماد کلی مطلق دارند، ولی سید را اینقدر مورد عنایت و اعتماد نمی شنوند. چنانچه میر مراد علی خان تالپور در وصیف نامه به احلاف خود می نویسد: که بر مشورت ولی محمد خان لغاری اعتماد تمام کنید، و از سید محتاط و متحذر باشید، زیرا ولی محمد شخص درست کار و حیر خواه است، اما سید مغرور و خسیس است.

(۱) رویداد سفر میسن ص ۴۶۴ پیعد ج ۱ (انگلیسی).

(۲) کتاب مذکور ص ۳۵۲ ج ۱

برنس گوید که سید موصوف بر اهمیت و جایگاه نسلی و خاندانی خود اتکاء دارد، در حالیکه نواب زندگانی طویلی را به لیاقت در خدمت سنده گذرانیده است (۱).

چون اسمای اخلاف سید اسماعیل مکرراً درین کتاب آمده و هم مدت‌ها در سده حکومت و کارداری داشتند، و بارها به سفارت دربار کابل رفته اند، و یا پیش ساهان و سرداران افغانی نمایندگی حکومت سده را بیکردند، با نراں شجره سبب ایشان را می آوریم، تا خوانندگان را سهولت باشد:

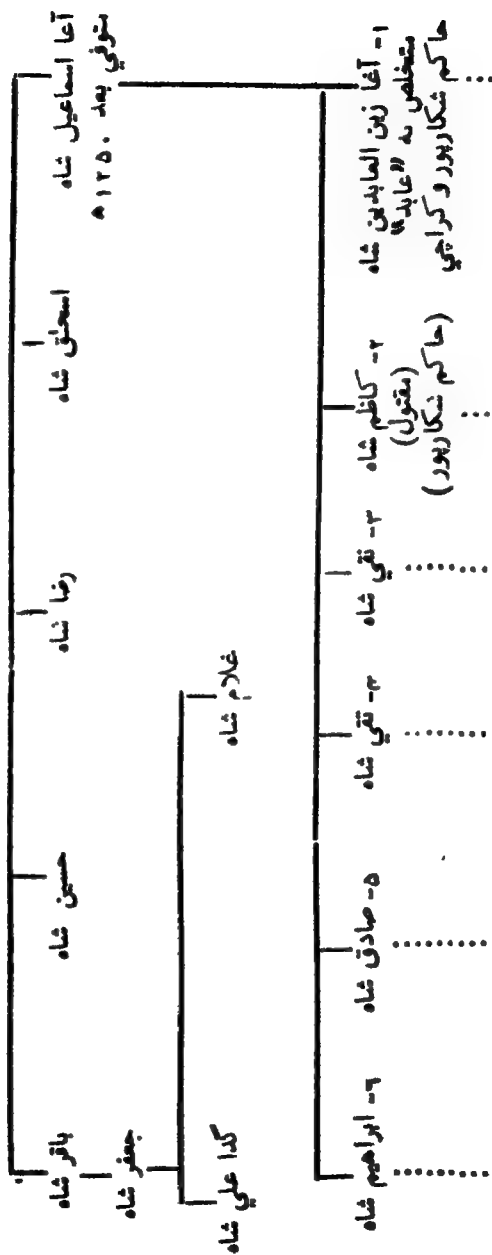
(برای شرح مزید و اشعار افراد این خاندان رک: تکمله مقالات الشعراء طبع کراچی ص ۳۱۲ بعد).

—————

(۱) تاریخ ملاکی سنده ۲-۲۰۷ بحواله سفر بدربار سنده
تالیف برنس.

میر عبدالهادی ستوفی ۱۹۳۳ھ (۱)

آغا ابراهیم شاہ (حدود ۱۲۳۰ھ)



- ۶۱ -

دیوان گدو مل

دیوان گدومل که مدتها بدربار احمد شاه ابدالی وکیل (سفیر) اسرای کلهوڑه سند بوده، از خاندان معروف ادیومل شاهوایی است ولد بیلومل ولد کتومل که اشخاص معروفی مانند جسیت رای و دلپت رای و افراد دیگر ازین خانواده در سند معروف بودند.

ادیومل از حاجی پور به سکه‌ر نزد میان آدم شاه حد کلهوڑیان آمد، و در شکارپور تجارت میکرد و ساهوکار معروف بود، و بدربار حیدرآباد راه داس، و گدومل بواسطه اش به صلاح کاری (مشاوریت) دربار کلهوڑه رسید، و مورد اعتماد تمام گشت، و بارها بدربار دهلی و قندهار سفارت رفت (رک: تعلیق ۳) و در حین آمدن احمد شاه ابدالی سنده، خدمات نمایانی انجام داد. در سنده تلو گدومل آباد کرده اوس، و در حیدرآباد خاندان گدهایی با و منسوبند، که تا اواخر عهد قالیبوری بدربار و امور حکومت دخیل بودند (۱).

کتب خانہ اسلامیہ

تصحیح

صفحہ	سطر	غلط	صحیح
۴	۱۴	۱۷	۷
۱۹	۱۹	عور الضحی	عیداضحی
۴۴	۶	حلاء	خلاع
۵۹	۹	انفال	انفعال
۱۱۰	۹	لیغفور	لَغْفُور
۱۱۰	۱۲	نشا	نشاط،
۱۱۴	۳	کلہای	گلہا
۱۴۶	۲	آمدہ آمدہ	آمدہ
۱۷۱	۱۰	ہسایتن	ہساتن
۶۵۶	۱۹	مُدَد	شُرر
۷۱۰	۱۱	مجدہیت	مجرمیت
۷۱۳	۱	گوسفندان	گوسفندان
۷۴۶	۳	روزدگان	روندگان
۷۵۳	۱۹	سیوی سندہ	سوی سندہ
۷۵۴	۱۶	نواشت	نواخت
۷۶۸	۱۸	نحفۃ الکرام	تحفۃ الکرام
۷۸۰	۱۰	نفر	نفز
۷۸۴	۱۳	شفتہ بود	آشفته بود
۷۹۳	۱۲	نو بکلی	و بکلی

صحیح	غلط	سطر	صفحہ
خرشبون	خوشبون	شجرہ بارکزاں	۷۹۴
		شجرہ اولاد سردار پایندہ خان	۷۹۴
ش در	درش	سطر آخر	
در سہ	در سندھ	۳	۸۰۱
ربان	زیان	۳	۸۱۰
ہمدردین	ہمدردین	۲۲	۸۳۱
فاروقیان	فاروقان	۳	۸۵۰
بیز	بیر	۱۳	۸۵۷
الانجواب	الامجاد	۱۴	۸۵۸
بعد ازین سیخ عثمان "عزازین" زاید است		۱۲	۸۵۹
نارنامہ	نارنامہ	۱۴	۸۶۲
کہ مانند	دہ ماند	۱۰	۸۶۳
ظروف	ظردف	۱۹	۸۶۳
تقلید جامی	تقلید حاہی	۱۶	۸۶۷
متولد جمعہ ۱۱ رمضان ۱۲۷۶ھ	محفہ والا ۱۲۷۶ھ	شجرہ	۸۷۶
متوفی ۲۴ شنبہ ۱۲۷۶ھ	متوفی الخ		
جمادی الاولیٰ ۱۳۱۱ھ			
نویسنده	نویسنده	۳	۸۷۹
کنید	کند	۱۳	۸۷۹
دہلی و کلہورہ	دہلی اورنگزب	۲	۸۸۲
سندھ و ہوتک	الخ		

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۸۸۲	۸	مغزالدین	معزالدین
۸۸۲	۱۱	چکو	چکورا
۸۸۲	شجره	زینب	زینب
۸۸۳	۱۳	عبدالسمیع	عبدالسمیع
۸۹۲	۸	برامه	برامد
۸۹۳	۲۳	را ابدست	را بدست
۸۹۸	۱۳	کلیل	هومانندان
۹۰۳	۱	داین	کاتن
۹۰۷	۴	در چشم	دو چشم
۹۱۳-۹۱۸	۹-۱۳	کاپتیان	کاپتان
۹۱۶	۲	Totid	Todd
۹۲۶	۱۵	بر تو حس چهل	بر تو حسن تو چو
۹۲۸	۱۱	نوشید	نوشیده
۹۲۹	۱۱	من گفت	می گفت
۹۳۳	۲۳	نازرهای	نازارهای
۹۳۶	۱	بقل	بقتل
۹۳۶	۱۱	ز می خون	ز خون من
۹۳۹	۱۰	مجمه	مجمعه
۹۳۹	۱۱	۸۳۸-۸۲۱	۱۸۳۸-۱۸۳۲ ع
۹۴۲	۲	وقن	وقتی
۹۴۳	۲۰	جاسوس	جاسوسی

تازه نواي معارک

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۹۳۵	۲۵	و اعه	و اعمال
۹۳۷	۵	هدا	هذه
۹۳۸	۱۶	تصنفه	بصفيه
۹۶۵	۱۷	عمر	بغير
۹۶۶	۱۳	۸۳۹	۱۸۳۹
۹۶۹	۶	علی داد خان	علی مراد خان
۹۷۳	۱۶	عهدنامه که فی مابین	عهدنامه فی مابین
۹۷۶	۲۱	از او مسوری	از اول جنوری
۹۷۷	۳۰	مسکوکا سه	مسکوکا سه
۹۷۷	۶۰	”	”
۹۸۵	۱۲۱	مرگ	مترک
۹۸۵	۲۱	اصلاء	اصلاح
۹۸۷	۲۳	خود او	خود را
۹۸۸	۱	معزی الیه بیض	معزی الیه گفته ام
۹۹۲	۱	جنرال جیکب	جان جیکب

کشف

- ۱- بعد از هر نام عدد صفحات کتاب آمده است، اما اعداد بکه در بین قلابین [] نوشته ایم عدد همان صفحه است که در تعلیق علنعه آخر کتاب، شرح حال همان شخص داده شده است.
- ۲- اعداد بکه در بین قوسین () آمده، مقصد ازان صفحات مقدمه کتابست.
- ۳- اگر بعد از عددی علامت (ح) آید، مقصد ازان حاشیه همان صفحه است.

۱- فهرس اسمای رجال

الف محدودہ	آرتھر، بی (گورنر بمبئی) ۹۹۰
آتکنسن، جیمس ۸۵۳ح-۸۵۵ح-	آزاد بلگرامی ۸۶۰
۸۸۴ح-۸۸۵ح- (نیز رک	آزاد خان ۷۹۰
آتکنسن، جیمس)	آزاد (سندھی) ۸۱۹
آترم، جنرل جیمس (ایجنٹ سندھ)	«آشکار» (میان صلاح الدین) ۸۶۲
۳۷۷-۳۷۸ح-۳۸۰-۳۸۰ح-	آصف الدوله (یار محمد خان وزیر)
۳۱۵ح-۳۳۳-۶۲۲-۶۲۹-	۶۰۶- (نیز رک یار محمد خان)
۶۳۰-۶۵۸-۶۵۹-۸۹۸-	آغا جان، ۵۹۵
۸۹۹-۹۰۰-۹۲۳-۹۵۰-	آغا خیل ۶۶۲
۹۹۲	آغا علی براہوی (علی خان
آدم شاه (کلہوڑہ) ۲۷۲ح-۳۰۱ح-	جد" اعلی خاندان نائب خیل)
۷۸۹-۹۹۹	۹۲۰-۹۲۳
آدینہ بیگ ۷۷۵-۷۷۶	

ابوالفتح، مخدوم ۸۶۲	آکلیند، لارد (ارل جارج ابدن
ابوالفیض خان ۷۶۳	آکلیند، گورنر جنرال هند)
ابوالقاسم، شاهزاده ۵۳	۳۶۱-ح-۳۶۶-۸۳۱-۸۳۸-
ابوالقاسم دهلوی ۳۶۷ ح	۸۹۳-۸۹۴-۹۱۴-۹۱۶-
ابوالقاسم خان، میرزا ۱۷۱-۱۷۸ ح	۹۴۲-۹۶۶-۹۶۸-۹۷۰-
ابو داؤد ۳۰۰ ح	۹۷۴-۹۷۶-۹۸۰
ابو هریر ۱۵۰-ح-۳۷۷	
ابر، میجر ۴۶۳	
اتکنسن، جیمس (مصنف "لشکر	ابراهیم (برادر زاده نادر شاه
کشی بر افغانستان)"	افشار؟) ۷۷۷
۳۳۹-ح-۳۸۵۳-ح-۸۵۵ ح	ابراهیم (گاردی) ۷۷۷
۸۸۴-ح-۸۸۵ ح-۹۱۵ ح	ابراهیم خان (برادر نادر شاه افشار)
احمد مجتبی (صلی الله علیه وسلم)	۷۵۱-۷۶۵-۷۷۷
۶-۵	ابراهیم خلیل تنوی ۸۱۸-۸۱۹
احمد مختار (صلی الله علیه وسلم)	ابراهیم شاه، آغا (پدر آغا اسماعیل
۶-۶ ح	شاه) ۹۹۳-۹۹۸
احمد (صاحب "مسند") ۳۰۰ ح	ابراهیم شاه، سید (پسر آغا اسماعیل
"احمد" (میرزا احمد خان) ۸۶۷	شاه) ۳۵۲-۶۳۵-۹۹۳-۹۹۸
احمد، ملا (وکیل) ۹۲۳	ابراهیم کلهوڑه، میان ۷۸۹
احمد پاشا ۷۶۵	ابن بطوطه ۸۶۰
احمد خان (احمد شاه درانی ابدالی)	ابن سعود ۶۱۶ ح
۷۷۰-۷۶۹	ابن عساکر ۶۱۶ ح-۶۹۳ ح
(نیز رک احمد شاه ابدالی)	ابن مسعود ۶۹۳ ح
احمد خان (برادر جمعه خان) ۸۴۹	ابوالحسن شاه، سید میر ۳۱-۳۳-۹۳

الف مقصوره

تازه لوای معارک

۱۰۰۴

اسحق شاه (پسر آغا ابراهیم شاه)	احمد یار خان (خلف وزیر وفادار
۹۹۸	خان) ۳۹۸-۳۹۸ ح
اسد خان ، سردار (برادر وزیر	احمد یار خان براہوی (پدر
فتح خان) ۸۹-۸۹ ح- ۹۳۵	شہنواز خان) ۴۱۵ ح
اسکندر اول (امپراطور روسیہ) ۹۵۴	احمد یار خان (کلہوڑہ برادر
اسکندر خان بامیزنی ۳۸۵	مراد باب خان) ۴۸۳-۴۸۵
اسکندر خان خاکوانی ۷۰۹	۷۸۶
اسکوت صاحب (اسکوت صاحب)	احمد یار خان "یکتا" ۸۱۹
۶۷۵-۶۷۵ ح	اختیارالدین (ملک رکن الدین) ۸۶۰
اسلام خان ضبط بیگی ۷۹۱	اخوند ترکمان ۸۳۵
اسلم، سلیمان بیگ ۷۵۵	ادم، فریدوک ،
اسماعیل، سید (شہید) ۸۷۸-۸۷۹	ادواردز، ایچ (کمشنر پشاور)
اسماعیل خان بنی ۷۸۲	۸۳۹
اسماعیل شاه، سید (وکیل امیران	"ادی" ۷۹۲
حیدرآباد) (۶)-(۱۰)- ۳۴	ادیومل شاہوانی ۹۹۹
۳۵-۳۷-۵۰-۶۲-۱۶۳	ارسطو ۳۷۲
۸۱۶-۹۵۴-۹۵۵-۹۵۸	ارسلان خان (ارسلان خان) ۶۳۶-
[۹۹۳]-۹۹۴-۹۹۵-۹۹۶	۶۳۶ ح
۹۹۸-۹۹۷	استولینوف، جنرال ۸۴۱
اسماعیل شاه، میر ۳۵۱-۳۵۲	استویک، (رابرٹ ولیم جوزف)
اشتورت (کلکتر شکار پور)	(۱۳)-(رک ایستویک)
۷۲۳-۷۲۳	اسحق، خواجہ (پدر میر مسجدی
	خان) ۳۵۴ ح

الاجات ۷۷۷	«اشرف الوزرا» (شاه ولی خان بامیزئی، وزیر اعظم احمد شاه ابدالی)
التاز خان، میر ۸۸۱	۷۹۵
الدیلمی (مولف «مستند الفردوس»)	«اشرف الوزرا» (وزیر فتح خان)
ح ۱۱	(۶) - (ح) - ۵۳ - ۵۵ - ۵۶
الف خان تربین ۳۲۰ - ۳۲۶ - ۶۷۳	۵۶ ح - ۵۷ - ۶۱ - ۶۳
الفستون (الفستق) ۷۹۷ - ۸۱۲	۶۸ - ۶۹ - ۷۰ - ۷۳
۹۳۱ - ۹۵۳ - ۹۵۵	(نیز رک فتح خان)
ان پرو، لارد (ادوارد لاو ارل الین پرو)	اشرف علی، میر (بانی «مجمع الاخبار» و مرتب تاریخ افغانستان، اردو) ح ۳۶۷ - ح ۶۷۵
گورنر جنرال هند ۵۶۲ - ۵۶۲ ح - ۵۶۳	اصالت خان یوسف زائی ۷۷۵
۵۶۳ - ۵۷۱ - ۵۷۱ ح - ۵۷۲	اعتبار خان کهری ۳۲۱ - ۳۲۲
۵۷۲ ح - ۵۷۳ - ۵۹۹ - ۹۳۳	۳۳۲
۹۳۴ - ۹۳۸ - ۹۴۹ - ۹۵۰	اعتماد الدوله (دوست محمد خان) ۷۹۵
الله داد خان (نائب خیل) ۹۲۳	افضل خان اسحاقی زئی، میر ۱۱۵
الله داد خان «موفی»، (فرزند نواب ولی محمد خان «ولی»)	افضل خان، سردار میر ۶۸۷ ح - ۶۸۸ ح
۸۲۲ - ۸۴۳	۲۷۹ - ۲۷۹ ح - ۳۷۲
الهداد خان انکی زئی ۸۷۲	۶۰۸
اله یار خان ۷۵۰	اکبر خان، وزیر ۳۶۷ ح - ۹۰۶
الین پرو، ادوارد بارون (پدر لارد الین پرو) ۹۳۸	اکرم خان، امین الملک، بامیزئی پوهل زئی، وزیر ۲۰ - ۲۲ - ۸۱۱ - ۸۱۳ - ۸۲۹
امام الدین حسینی (مولف «تاریخ حسینی») ۷۹۵ - ۸۲۳	
امام قلی (پدر نادر شاه افشار) ۷۵۰	
امان خان پوهل زائی ۷۷۵	
«امناي دولت» (رک - شاه شجاع) ۸۱۶	
امید علی (پسر محمد خان) ۸۱۶	

اندرسن ۳۶۹-۳۹۰-۳۹۰ ح-

۳۵۳-۳۹۱

اندرام "مخلص" ۴۵۳-۴۵۴ ح-

۴۶۸

اود، کرنیل (کرنل اوڈ) ۴۰۴-

۴۰۴ ح

اورنگ زیب عالمگیر ۸۳۵-

۸۸۲-۸۸۱

اوریا، خواجه ۱۸۴

"اولیای دولت" (رک-شاه شجاع)

اولیورلیجت (اولیولعب، کپتان؟)

۶۴۵-۶۴۵ ح

اویه یثن، راحه ۸۳۳

ایاز ۲۹-۳۶

اییت، جنرال ۴۰۲ ح-۵۳۳ ح-

۹۱۳ ح

ایلوئی ۴۵۹ ح

ایلدورد لاول، اول آف الین برو

گورنر جنرل هند ۵۶۲ ح

(نیز رک الین برو)

ایستویک، رابرت ولیم (پدر ایستویک)

برادران ۴۳۹

ایستویک، کپتن رابرت، ولیم جوزف

(۱۳) ۱۳-۱۳ ج-۳۱۷

۳۱۸-۳۱۸ ح-۳۱۹-۳۳۶

۴۳۷-۴۳۹-۴۵۰

امید علی خان (زهري موسیانی)

بلوچ، پسر بوهر خان) ۴۴۰ ح

امیر اعلان خان ۴۹۱

امیر الدوله، میر مراد علی خان

۹۵۵- (نیز رک-راد علی خان)

"امیر المومنین" (لقب سید احمد

بریلوی) ۸۷۷

(نیز رک احمد شاه عازي،

سید احمد بریلوی شهید)

"امیر بی نظیر" (رک-امیر

دوست محمد خان)

امیر سنگه ۷۷۸

امیر شاه، سید ۴۲۶

امیر عالم خان ۷۷۲

امیر محمد خان، سردار ۸۷۱

"امیر نصرت نظیر" (رک-امیر

دوست محمد خان)

امین الله خان لوگری ۳۸۰-۳۸۵-

۳۸۷-۳۹۱-۳۹۳-۳۹۵-

۳۹۸-۵۲۸-۵۳۱-۵۳۳-

۵۳۴-۵۳۷-۵۴۱-۵۴۳-

۵۹۵-۹۳۵

امین الملک (وزیر اکرم خان

بامیزئی بولزئی) [۸۱۱]-

۸۱۲-۸۱۳-۸۱۴-۸۲۹-

۳۱۱

باغ علي "خايف"	ايسٽويڪ، ايلڊوارڊ بيڪ هوس
(مصنف "نامه" نفز)	(برادر خرد ڪپتن رابرٽ وليم)
۷۵۶-۷۶۸-۷۸۰	جوزف ايسٽويڪ (۷۴۹)
باقر شاه (پسر آغا ابراهيم شاه)	ايلس، مسٽر ۸۵۰
۹۹۸	ايميل، ڪپتان ۴۱۷-۴۲۰
باقر شاه فقيه ۹۳۶	۴۲۰-۴۲۱-۴۲۲-۴۲۳
"باقي" ۸۵۸	۴۲۶-۴۲۷-۴۲۸-۴۳۰
پتھيون، سر ۹۱۶	۴۳۱-۴۳۷
بجار خان قالهور، مير ۸۰۰-۸۰۱	ايوب شاه سدوزائي ۸۵۷
بجار خان ڏومبڪي (تومبڪي)	ب
۳۸۲-۳۸۲-۳۹۷-۴۱۸	"بابا" (احمد شاه ابدالي، دراني)
۴۱۸-۴۲۴-۴۲۶-۴۲۷	۷۸۹ (نيزرڪ احمد شاه ابدالي)
۷۹۰-۷۹۰	باير (بادشاه) ۸۳۳-۸۳۴
چل عطار، اخوند ۶۳۱	بارڪ (جد" بارڪزائيان) ۷۹۰
بچه خان ۹۶۹-۹۷۰	"بارون خيبر" (سر جارج هالڪ)
بخاري (محدث) ۳۰۰-۳۰۰	۹۳۴
بختيار لغاري ۶۵۴-۶۶۱	(نيزرڪ هالڪ، سر جارج)
برڪت الله خان خلزئي	"بارون غزني" (جنرال جان ڪين)
۵۹۵	۸۹۵
برنس، جيمس (پدر مر الڪساندر)	(نيزرڪ ڪين، جنرال جان)
برنس (۸۸۸)	"بارون قلات" (سر توماس ويلشائر)
برنس، (رابرٽ، "شاعر انگليس")	۸۹۸
۸۸۸	(نيزرڪ ويلشائر، سر توماس)

بلین، سلطان ۸۵۹	برنس، سر الکساندر (اسکندر برنس)
بلمور، میجر (میجر بلیمان)	سکندر برنس
۴۲۴-۴۲۳ ح	۳۵۹-۳۶۰-۳۶۱-۳۶۲
بلند خان سدوزائی ۷۷۶	۳۶۲-۳۶۵-۳۶۶-۳۶۶ ح
بلوچ خان ۳۸۲	۳۷۱-۳۷۹-۳۸۰-۳۸۳ ح
بلوچ خان اچکرنی ۱۱۵	۳۹۸-۳۹۰-۴۰۰ ح-۴۱۱-۴۵۵
بلوچ خان دومبکی ۴۲۳-۴۲۴	۴۵۵ ح-۴۷۳-۴۷۹-۴۸۰
بنتنک، لارد ولیم کوندش	۴۸۱-۴۸۲-۴۸۶-۴۸۸-۴۸۹
(گورنر جنرال هند)	۴۹۰-۵۵۷-۸۰۵-۸۰۶-۸۱۶ ح
۸۳۱-۸۹۶-۹۵۶-۹۵۷-۹۵۸ ح	۸۳۷-۸۳۹-۸۸۶-۸۸۸ []
۹۵۹-۹۶۳-۹۸۶-۹۸۷ ح	۸۸۹-۸۹۰-۸۹۳-۸۹۷ ح
بنزول صاحب ۴۳۹-۴۳۹ ح	۹۰۳-۹۰۵-۹۰۶-۹۱۲-۹۲۱ ح
«سنگلی والا» (پرسید علی گوهر	۹۲۲-۹۳۰-۹۳۱-۹۳۲-۹۳۳ ح
«اصغر» ۸۷۵	۹۳۸-۹۶۸-۹۶۹-۹۹۶ ح
(نیز رک علی گوهر «اصغر»)	۹۹۷-۹۹۷ ح
بنیاد بیگ هزاره ۶۳-۶۳ ح-۱۹۱	برود فوت، لغتت ۴۶۳ ح
۱۹۲-۱۹۳-۱۹۸-۱۹۹ ح	بروس، کپتان ۶۷۵-۶۷۵ ح
۲۰۰-۲۰۱-۲۰۲ ح	برون، کپتان اندرسند جان
بوپ ۷۴۹	۴۲۵-۴۲۹-۴۳۰-۴۳۳-۴۳۴ ح
بوده خان، میر ۶۵۵	بروی صاحب ۴۸۱ ح
بوده سنگه (لوده سنگه — برادر	بریدون، ولیم ۹۱۱ ح
هم زاد خالصه رنجیت سنگه)	بقا، ملا (مؤذن) ۸۳۶ ح
۲۴۹-۲۴۹ ح-۲۵۰	بگی خان (اشرف الوزراء بامیزائی،
	شاه ولی خان وزیر اعظم)
	۷۷ (نیز رک شاه ولی خان)

بهرام خان، مير (تالهور) ۷۸۳-

۷۸۷-۷۹۶-۷۹۸-۷۹۹-۸۱۵

بهرام گور ۷۱۱-۷۱۲-۷۱۳

بي بي گنجانہ ۴۱۶

بي بي مير گوهر ۷۷۳

بيبرک خان ۴۲۳-۴۲۴-۴۲۵-ح

بيلو، مستر (مصنف سياحت نامه بيلو)

۳۹۸-ح-۹۰۶-۹۰۶-ح

بيلو مل (پدر ديوان گدومل)

۹۹۹

بين، کاپيتان (کپتان) ۹۱۸

پ

پاتنجر (رک پوتنجر)

پاتيسن، (پتيسن) کاپيتان ۳۶۶-ح-

۳۸۳-ح

پالک، داويد (پدر فيلڈ مارشل)

مر جارج پالک (۹۳۳)

پالک، فيلڈ مارشل مر جارج،

بارونيت ۵۲۲-۵۳۸-۵۳۹-

۵۴۰-۵۵۳-۵۵۵-۵۵۹-

۵۶۰-۵۶۱-۵۶۳-۵۶۴-

۵۷۱-۵۷۱-ح-۸۹۲-۹۰۱-

[۹۳۳]-۹۳۴-۹۳۵-۹۳۸-

۹۳۹-۹۳۸

بوده سنگه دهلوي، پنتل

(مرزا محمد شکوه، پدر

موهن لال) ۹۴۰-۹۴۱

بومکارڈ، بريكڈير ۹۱۸

بوهر خان (مير بوهر سردار موسياني)

۴۴۰-۴۴۱-ح-۴۴۱

بهادر خان تالهور، مير ۷۸۶

بهادر خان کهوکر ۲۷۲-۲۷۳-

۲۹۶-۳۱۸-۳۱۹-۳۲۲

بهار شاه ۷۸۳

بهاگل (کنچني، منکوحه)

اشرف الورا وزير فتح خان،

و مادر سر بلند خان و شاه

پسند خان)

(۷ ح) - [۴۲] - ۸۳۷-ح

بهاول خان، نواب (داؤد پوتره)

۳۷۰-۳۷۰-ح-۶۹۲-۶۹۲-

۹۸۵

بهاء الدين زکريا، شيخ

۸۵۹-۸۶۰

بهاء الحق ۲۹۰-ح-۳۰۲

بھائي خان کلھورو ۷۸۰

ہوتنجر، ایلدر کروین (پدر سرهنری ہوتنجر) ۸۹۲	ہالمر، کرنیل ۵۲۱-۵۲۲-۵۲۳
ہوتنجر، ایلدر (میجر) [۸۹۱]-	ہالمرستون، لارڈ ۸۸۹
۸۹۲	ہائلمہ خان، سردار ۱۷-۵۷-ح
ہوتنجر، توماس (پدر ایلدر ہوتنجر) [۸۹۱]	۲۲۷-ح- [۷۹۰]-۷۹۱-۷۹۲
ہوستین، کپتن طامس (تامس)	۸۹۳-۷۹۴-۸۲۶-۸۳۶
۳۹۹-ح-۳۸۱-۳۸۱-۳۱۸	۸۳۶-۸۴۷-۸۵۲-۸۷۱
۳۱۸-ح-۳۲۶-۳۲۶-۳۲۷	۹۳۵
۳۳۷-ح-۳۳۷-۳۳۸	ہوت، کپتان (ہوت صاحب) ۳۹۸-ح
ہوکر (صراف کابل) ۸۰۳	ہوتاب رای سیستانی (۱۷)
ہولین ۸۱۶	ہوتزلر، جنرال ۹۳۸
ہیت، کپتان ۳۹۸-ح-۹۱۳	ہودل خان، سردار ۵۷-۶۷-۷۰
ہیتر نکولسن ۴۶۸-ح	۷۱-۷۴-۸۲-۸۹-۱۷۷
یحییٰ راجا ۹۰۱	۱۷۸-۱۷۹-۱۸۵-ح-۲۰۶
ہیر بخش خان ۹۲۳	۲۰۸-۲۲۵-۲۲۶
ہیر پٹہ ۸۷۳	ہیرنگل، مسٹر Pringle ۷۱۶
"ہیر پکاڑو" ۸۷۳-۸۷۶	ہوتنجر، سرهنری (عم) ایلدر
"ہیر جھنڈو" ۸۷۵	ہوتنجر (۳۶۳-۵۱۳-۵۱۵)
ہیر دوست خان ۸۹۹	۵۱۷-۶۰۵-۷۵۰- [۸۹۱]-
ہیر شاہ، سید ۸۷۶	۸۹۲-۹۵۶-۹۵۷-۹۶۰
ہیر محمد خان بارکزی ۲۳-۷۴	۹۶۱-۹۶۳-۹۶۵-۹۸۳
۷۹-۲۵۳-۲۵۵-۲۵۷	۹۸۷-۹۸۹-ح
ہین ۳۳۵-۳۳۵-ح	

ت

تاج خان قاضي پشاور (پدر اخوند

ترکمان) ۸۸۸-۸۳۵

تاج محمد، سردار ۹۲۰

تاج محمد خان ۹۰-۹۳

تاج محمد خان (حاجي خان کاکري،

نصيرالدوله) ۳۸۹ ح

(نير رک حاجي خان کاکري)

تاج محمد خان نارکزي ۱۷۷

تاد، داراي ايليوت (کپتان،

ميچر ناډ)

۳۸۹ ح-۶۰۷-۶۰۷-۹۱۶]

تاد، فرير (پدر ميچر دارکي

ايليوت تاد) ۹۱۶

تاسن، کپتان ۳۷۲ ح

تايلر ۳۰۷ ح

ترمذي ۳۰۰ ح

تروپ ۳۰۷ ح

تقي خان ۷۶۱-۷۶۶

تقي شاه، سيد (برادر آغا سيد کاظم

شاه) (۱۰)-۹۹۳-۹۹۸

(نيز رک محمد تقي شاه)

تکرنصاحب، کپتان ۵۵۸

تندن مل، سينه ۹۱-۱۲۱-۱۳۳

تناسي، راني ۸۸۳

تنرو، سر ۹۳۸

توين مل ۷۵۹ ح-۷۶۸

توماس ويلشاير، سر [۸۹۸]-۹۱۸

(نيز رک ويلشائر)

تهاسن (انجنير اعلاي لشکر

انديس) ۹۱۳-۹۱۵

تيمور سلطان (شهيد) ۹۰۱

تيمور شاه (بن احمد شاه ابدالي

درواني) (۱۱)-(۱۵)-(۱۶-

۵۲ ح-۷۳ ح-۷۴ ح-۷۵ ح-

۷۶ ح-۷۷ ح-۷۸ ح-

۷۹ ح-۸۰ ح-۸۱ ح-

۸۲ ح-۸۳ ح-۸۴ ح-

۸۵ ح-۸۶ ح-۸۷ ح-

۸۸ ح-۸۹ ح-۹۰ ح-

تيمور شاه، شهزاده محمد (بن

شاه شجاع)

رک محمد تيمور شاه

تيمور شاه، مثلا (پدر محمد غلام

غلامي) ۸۰۳

ث

ثاڊ، ميچر

(رک تاد، دارکي ايليوت)

ثارنس، ايچ ۹۶۸

ج

جارج سوم پادشاه انگلستان ۸۹۴

جام چینه ۷۸۹

"جامی"، مولانا ۶۱۰

جان سین، بخشی ۴۸۹

جان محمد خان، میر

۶۶۰-۶۵۵-ج-۶۶۰

"جانان" ۸۵۸

جانی جگهرانی ۴۲۸-۴۲۷-۴۲۶

جبارخان (عبدالجبار خان برادر

امیر دوست محمد خان) ۴۴۸-

۴۴۹-ج-۴۵۰-۴۶۴-۸۸۴

جسیت رای ۹۹۹

جسونت رای هولکر ۸۳۰

جعفر صادق، امام ۸۵۹

جعفر خان جوان شیر ۷۹۱

جعفر شاه ۹۹۸

جعفر قزلباش ۹۳۶

جلال خان لغاری ۸۱۶

جلال خان مری ۲۹۴

جمال خان بارکزائی، حاجی

۷۷۰-۷۹۳-۸۴۶

جمال خان لغاری ۸۱۶

جمال مجرد، شیخ ۸۶۰

جمشید ۴۰

جمعه خان بارکزائی

۹۱-۹۲-۱۰۱-۱۰۲-۱۰۳

۱۰۴-۱۲۴-۲۳۴-۲۳۵

۲۳۷-۸۴۹-۸۵۰

جمعه خان درانی الکوزئی (پدر

عبدالله خان، مخلص الموله)

۸۲۴

جمعه خان فوفلزئی ۱۲۲

جنگی خان، میر ۳۰۸-۳۰۶

جوان بخت، میرزا ۷۷۷

"جوش" ملیح آبادی ۸۶۵

جهان خان پوهل زائی ۷۷۲

جهان خان، سردار (سپه سالار

احمد شاه ابدالی)

۷۷۱-۷۷۵-۷۷۶-۷۸۱

جهان خان مری ۲۹۰-۲۹۱

۲۹۳-۳۰۴-۳۰۵-۳۰۶

جهان خان، میر ۲۷۵-۲۷۴

جهان داد خان باسیزئی

۲۴-۲۳-ج-۲۵-۲۶-۲۱۵

۲۱۵-ج-۸۴۶-۸۸۴

ج

چاڪر، مير ۸۱۶
چاڪر خان، مير ۷۹۸
چمن (هندو) ۶۳۲ ح
چندا ۹۱۷
چهرت سنگھ ۷۷۷

ح

حاتم (۱۷-۳۷)
حاجي خان ڪاڪري (تاج محمد خان،
نصير الدوله، حاجي ڪاڪر)
۱۹۳-۲۱۰-۳۶۳-۳۸۸-۳۸۷
۳۸۹ ح-۳۹۰-۳۰۷-۳۱۲
۵۷۲-۹۴۴
حاصل بن بچه خان ۹۶۹-۹۷۰
حافظ الملڪ رحمت خان ۷۷۶
"حافظ جي" (مير معصوم پسر
سيد احمد "مير واعظ")
۸۰۳-۸۰۴-۸۰۵
حافظ شيرازي ۹۷۸-۹۰۷
حامد شاه، سيد ۸۷۶
حبيب الله خان (امير افغانستان)
۸۵۳ ح-۸۶۷
حبيب الله خان (خلف سردار
محمد عظيم خان) ۲۲۳-۲۲۴
۲۲۴-۲۲۸ ح-۸۷۱

جهاڻڪور، شهزاده (پسر شهزاده

ڪامران) ۷۳-۷۴-۷۵-۷۶
۷۷-۷۹-۸۰-۸۲-۱۷۶
۱۸۱-۱۸۲-۸۲۸

جي سنگھ ۸۵۳

جي، سي صاحب، ڪپتان (جي

ماسي؟) ۵۵۹

جيت مل، ديوان (جهت مل،

جيتا مل)

۳۷۹-۳۷۹ ح-۶۳۵-۶۳۵

۶۳۶-۶۳۷-۶۳۸-۶۳۹

۶۳۹ ح-۶۴۰-۶۴۱-۶۴۲

۶۴۳-۶۴۴-۶۴۵-۶۴۶

۶۴۹-۶۵۰-۶۵۱-۷۵۸ ح

۷۶۸

جيت سنگھ (چوڻ سنگھ)

۳۱۸-۳۱۸ ح

جيرالڊ، جي-جي ۹۳۰

جيسا سنگھ ۷۷۷

جيڪب، جنرال جان (جيڪم)

۷۲۳ ح-۷۲۴-۷۲۵-۷۲۵ ح

۷۲۷-۷۳۳-۹۲۳- [۹۹۲]

جيڪب، رپورٽ سنڌين لائڪ

(پدر جنرل جان جيڪب) ۹۹۲

جيڪي، ڪپتان ۸۳۹ ح-۷۱۵

حسن علي "حسن" ۸۲۳
 حسن علي، مير ۶۳۱
 حسين علي خان، مير ۶۵۲-۶۶۳ ح
 حنمت راي (۱۷)
 حکمت خان سرکاني ۷۹۱
 حکومت خان، حافظ
 ۶۳۵-۶۴۶-۷۳۶
 حمزه خان تالپر ۹۳-۱۲۳
 حميد کشميري ۸۲۶-۸۸۵
 حميدالدين، سيد ۸۷۵
 حميد بخش حواله دار ۷۶۱
 حيات خان، ري ۶۵۸
 حيدر ۷۳۶
 حيدر توره ۵۰۳ ح
 حيدري بيگم (خانم موهن لال)
 ۹۳۱

خ

"خالصه سنگه" (سهاراجه)
 رنجيت سنگه)
 (رک رنجيت سنگه)
 خالو خان الکوژي ۱۵۱
 خان دوران (سپه سالار دهلي)
 ۷۵۳

حبيب الله "رشدي" محمد ۸۶۴
 حبيب الله "قندهاري" سولوي ۸۴۰
 "حببي" (عبدالحي، افغاني)
 (۱۹)- ۷۶۶ ح- ۸۳۶ ح-
 ۸۳۷ ح- ۸۴۴ ح- ۹۰۶ ح
 (مير رک عبدالحي حببي)

حجاج بن يوسف ۲۱۴
 حرب الله "مسکين"، سيد ۸۷۶
 حسام الدين راشدي، سيد
 (۲)- (۱۸)- (۱۹ ح)- ۸۱۸-
 ۸۱۸ ح- ۸۶۱- ۸۷۶- ۹۵۸-
 ۹۸۳-۹۷۰

حسن ناظر باشي ۹۳
 حسن، قاضي ۸۳۹-۸۴۱
 حسن، نايب "مثلا" ۹۲۰
 حسن خان، آغا (موهن لال، ميرزا
 قلي کشميري) [۹۳۰]- ۹۴۱
 (نيز رک موهن لال)

حسن خان نوتھاني، مير

۳۳۲-۳۳۴-۳۳۳

حسن علي ميرزا قاجاري، شهزاده
 (شجاع السلطنه) ۸۷۷-۸۵۲
 حسين (رضي الله عنه) ۲۰-۳۱۱
 حسين خان لؤکي ۷۶۰
 حسين شاه ۹۹۸

خدا يار خان (ميان محمد سرفراز	«خان علما» (لقب قاضي محمد حسن)
خان کلهوڑه) ۷۸۷-۷۹۸	۸۳۶ (نيز رک محمد حسن)
خدا يار خان دراني باميزئي	خان محمد (پسر مير غلام علي
۶۳۴-۶۴۴ ح-۶۳۵-۶۳۶	تالپر) ۶۷۲
خسرو پرويز ۲۱۳ ح	خان محمد همرايي ۳۸۱
خسرو ميرزا ۳۳۲ ح	خانم سيل (ليدي سيل) رک فلورنشيا
خلعت خان بيمندي ۵۹۵	خانم غلام حيدر خان (دختر سردار
خليل ادهم ۷۶۸	محمد عظيم خان) ۹۱۴
خواجه اوربا ۱۸۷	خانم موهن لال (حيدري بيگم)
خوجه بيگ افشار ۷۶۶	۹۴۱
خوجه محمد خان (برادر وزير	«خائف» سندهي (باغ علي خائف،
شير محمد خان) ۲۲	مصنف «نامہ نقر» ۷۶۸-۷۸۰
خوشي رام ۱۳۸-۱۳۸ ح	(نيز رک باغ علي)
حير الله خان فوفلزئي	خدا بخش، حاجي ۶۶۰
۹۱-۱۰۵-۱۲۲-۸۵۰	خدا داد خان (حکمران قلات)
حير الله، شاه (شاه خير الدين)	۹۲۳-۹۳۱
خير الدين (عليه الرحمه) شاه	خدا داد خان (مولف «لب تاريخ
۲۹۵-۲۹۵ ح-۸۷۹-۸۸۰	سندھ) ۷۶۸
۸۸۱	خدا نظر خان ۱۷۵-۲۰۲-۲۰۳
خير محمد (ملازم مير نور محمد خان)	۲۰۵-۲۱۳-۲۲۳-۲۲۷
۹۷۹-۹۷۰	خدا يار خان (ميان نور محمد
	خان کلهوڑه)
داد الله، قاضي ۸۳۶	۷۶۱-۷۶۲-۷۶۳-۷۶۴
داد کريم شهباني ۹۱۹	

دوست محمد خان ابدال زئي

۱۹۱-۱۸۲

دوست محمد خان اسحاق زئي، حاجي

ح ۳۸۹

دوست محمد خان، اعتماد الدوله

(احمد شاهي) ۷۹۵

دوست محمد خان، سردار

(" امير بي نظير " " امير

نصرت نظير ")

۲۲۹-ح-۵۱-۵۹-۶۶-ح-۶۷

۷۳-ح-۷۳-۷۴-۷۵-۷۶

۷۷-۷۸-۷۹-۸۰-۸۱

۸۲-۸۳-۸۴-۸۵-۸۶

۹۰-۱۳۲-۱۷۹-۲۲۳

۲۲۴-۲۲۵-۲۲۶-۲۲۷

۳۲۵-۳۲۶-۳۲۷-۳۲۹

۳۳۰-۳۳۱-۳۳۲-۳۳۳-ح

۳۶۲-۳۸۴-ح-۳۹۰-۳۹۲

۴۰۳-۴۰۴-۴۰۵-۴۰۸

۴۰۹-۴۴۵-۴۴۶-۴۴۷

۴۴۸-۴۴۹-۴۴۹-ح-۴۵۰

۴۵۱-۴۵۲-۴۵۳-۴۵۴

۴۵۴-ح-۴۵۵-۴۵۶-۴۵۷

۴۵۸-ح-۴۵۹-۴۶۰

دارا ۵۵۱

دارسي صاحب ۴۰۷ ح

داركي، تاد، كپتان ۳۸۹ ح

(نيز رك تاد، داركي ايليوت)

داؤد، ميان ۸۸۲

در محمد خان (ملازم علي مراد خان)

۷۳۶

درويش علي خان هزاره ۷۷۲

دربا خان جكهواني ۴۲۶

دربا خان نظاماني ۳۰۴

دف، سر جيمس ۹۵۰

دلاور (خدمت گار) ۲۳۶-۲۳۵

دلاور خان ۹۳

دلاور خان تيمني ۷۶۵

دلپ سنگه ۸۳۴

دلپت راي، ديوان ۹۹۹-۹۳

دل مراد خان كوسه ۶۹۰

دلهوزي، لارد (فرمان فرماي هند)

۸۵۱-۸۹۹-۸۳۳

دنگن، ميچر جنرال ۹۰۹

دوده خان مري ۴۲۵-ح-۳۹۷

۴۲۶-۴۲۷-ح-۴۲۹-۴۳۰

۴۴۳

دوست علي ۴۴۳-۴۲۷

دوست محمد (خدمت گار) ۶۵۹

دېځ، کپتان ۴۰۷ ج	۴۶۱-۴۶۲-۴۶۳-۴۶۴ ج
دين محمد خان (پسر دوده خان)	۴۶۴-۴۶۵-۴۶۶ ج-۴۶۶
۴۲۹ ج	۴۶۷-۴۶۸-۴۶۹ ج-۴۶۹
دېځ، کلنل (کورنل ولیم هنري	۴۷۰-۴۷۱-۴۷۲-۴۷۳
لېږني) ۴۵۲-۴۵۳ ج-۴۵۳	۴۷۵-۴۷۶-۴۸۰-۴۸۳
۹۰۸-۹۱۳-۹۲۲ [۹۲۲]	۵۰۳-۵۰۴-۵۰۵-۵۰۶
دېځ، هنري (پدر ولیم هنري	۵۳۰-۵۳۱-۵۳۲ ج-۵۳۲
دېځ) ۹۳۲	۵۶۵-۵۶۶-۵۶۷-۵۷۱
دېا رام، دیوان ۱۷	۵۷۱ ج-۵۷۲-۵۷۳-۵۷۴
ذ	۵۷۵-۵۷۶-۵۷۷-۵۷۸
ذوالفقارالدین سجونپوري، شیخ	۵۸۰-۵۸۱-۵۸۲-۵۹۱ ج
۵۵۲ ج-۳۶۷ ج	۵۹۳-۵۹۴-۵۹۵ ج-۵۹۳
ذوالفقار خان ۷۵۰-۷۶۹	۵۹۶-۵۹۷-۶۱۵-۶۱۷
ر	۶۸۸-۸۰۳-۸۰۸-۸۲۸
رايت، جنرال (جنرال رابرت سیل)	۸۳۱-۸۴۸ ج-۸۴۸
۳۹۳-۳۹۴ ج-۳۹۸-۴۵۳	۸۴۸ ج-۸۴۹-۸۵۳-۸۵۴
[۹۰۱] (نیز رک سیل،	۸۵۵-۸۸۳-۸۸۴-۸۸۵
جنرال سر رابرت هنري)	۸۸۴ ج-۸۸۵-۸۸۶-۸۸۷
راس بیل (ایجنٹ سندھ)	۸۸۸-۸۹۰-۸۹۳-۸۹۷
۳۱۶-۳۳۰-۳۳۴-۳۳۸	۸۹۹-۹۰۵-۹۰۶-۹۱۳
۳۳۹-۳۴۱-۳۴۳	۹۳۲-۹۳۳-۹۳۵-۹۳۶
راشد، سید محمد (پسر روزی والا)	دو نصاب، کپتان ۴۲۷
۸۷۴	دو ندي خان ۷۷۶
راشدی، سید حسام الدین ۱۸-۲	دهگانه خان سري ۲۹۴
۱۹-۸۱۸-۸۱۸ ج-۸۶۱	دهيان سنگو، راجا ۵۷۷
۸۷۶-۹۵۸-۹۷۰-۹۸۳	

۳۷ رستم	راشدی، علی محمد ۸۷۶-۸۸۱ ح
رستم خان، میر	رانہ، میان ۷۸۹
۹۰-۱۰۹-۱۳۵-۱۶۵	رانی تناسی ۸۸۳
۲۶۸-۲۷۱-۲۹۳-۲۹۷	رحمت اللہ خان سدوزئی (معتد الدولہ
۳۰۵-۳۷۱-۳۷۳-۳۷۶	ولادار خان وزیر شاہ زمان)
۳۱۸-۳۳۹-۶۱۲-۶۲۰	۷۹۱-۷۹۲-۷۹۳-۷۹۴
۶۲۳-۶۲۴-۶۲۵-۶۲۶	۸۲۳-۷۹۶
۶۲۹-۶۳۰-۶۳۱-۶۳۳	رحمت خان، حافظ الملک ۷۷۶
۶۳۷-۶۵۳-۶۵۴-۶۵۵	رحمدل خان، سردار
۶۵۹-۶۷۶-۶۷۸-۶۹۷	(۶)-(۷)-(۸)-(۹-۸-۱۶۷ ح-
۷۱۳-۷۲۱-۹۳۲-۹۳۳	۱۶۸-۱۶۹-۱۷۷-۲۳۰
۹۵۶-۹۶۰-۹۶۱-۹۶۲	۳۲۳-۳۳۵-۳۴۰-۳۴۱
۹۶۶-۹۶۷-۹۶۸-۹۶۹	۳۴۲-۳۹۰-۸۴۹ ح-۸۵۱
۹۷۰-۹۷۹	۸۵۱ ح-۸۷۲-۸۷۲ ح
رستم علی خان، میر ۶۷۳	رحیم خان ۴۳۷
رستم ہند (شجاع الدولہ، فرزند خان	رحیم خان قالیہر ۶۷۱
وزیر اعظم ہندوستان) ۷۷۷	رحیم خان کوسہ ۲۸۶
رسول (صلی اللہ علیہ وسلم) ۹ ح	رحیم داد خان، سردار (برادر
رشدی، محمد حبیب اللہ ۸۶۴	ہائندہ خان) ۷۹۰- [۸۴۶]-
رشید الدین، پیر ۸۷۵	۸۴۷-۸۴۸-۸۴۹
رضا بیگ ۷۵۵	رحیم داد خان، ملا (نائب قلات)
رضا شاہ ۹۹۸	۳۱۲ ح-۳۱۳-۳۱۶-۳۳۹
رضا قلی، شہزادہ ۷۵۲-۷۶۵	[۹۲۰]-[۹۲۲]-[۹۳۰]-۹۳۱
رفیع الدین، امام ۸۵۷	رفیق ۷ ح-۱۵۰

روین بنتورا (جنرل ویتورا) ۸۷۳
 زوری والا، پیر (روضه والا ؟)
 سید محمد راشد ۸۷۳
 ریت، کپتان ۸۷۱-۸۷۵-۸۷۳

ز

زار روس ۹۸۶-۹۸۲
 زرغونه ۷۶۹
 زکریا خان حراسانی ۷۵۷-۷۵۲
 زمان خان سدورائی ابدالی، درانی
 (پدر احمد شاه ابدالی) ۷۶۹
 زمان شاه درانی ابدالی ۷۵۳-۷۵۱
 ۷۹۳-۷۹۲-۷۹۱-۷۹۳-۷۹۳
 ۸۱۱-۷۹۷-۷۹۶-۷۹۵-۷۹۳
 ۸۳۷-۸۳۳-۸۳۲-۸۳۰-۸۲۸
 ۹۵۳-۹۵۲-۸۵۷
 زنکی خان، میر ۷۷۵-۷۷۳
 ۷۷۳-۷۸۹

زهره

زین العابدین، میر ۷۵۲
 زین العابدین شاه، آغا ۹۹۸-۹۹۳
 زین خان مهند ۷۷۷

ژ

ژرارد، داکتر ۸۰۵

زبیه بیگم (خواهر شهزاده کامران)
 ۸۵۳-۸۷۷
 رکن الدوله، میر کرم علی خان
 ۹۵۵

(نیز رک کرم علی خان تالپر)
 رکن الدین اختیارالدین، ملک ۸۶۰
 رمضان خان هوتکی ۱۷۰-۱۷۷
 رنجیت سنگھ، مهاراجه ("حالیه")
 سنگھ "حکمدار پنجاب"

۲۲-۲۳-۲۷-۳۰-۳۱
 ۳۲-۳۳-۳۴-۳۵-۳۶
 ۱۲۱-۱۲۲-۱۲۳-۱۲۴-۱۲۵
 ۲۳۱-۲۳۲-۲۳۳-۲۳۴
 ۲۵۳-۲۵۲-۲۵۰-۲۴۹
 ۲۵۱-۲۵۰-۲۴۹-۲۴۸
 ۲۶۱-۲۶۲-۲۶۷-۲۷۰
 ۳۷۶-۳۷۵-۳۷۴-۳۷۳
 ۸۳۱-۸۳۰-۸۲۹-۸۲۸
 ۸۳۷-۸۳۳-۸۳۲-۸۳۱
 ۸۸۳-۸۸۲-۸۸۱-۸۸۰
 ۹۶۲-۹۶۱-۹۶۰-۹۵۹
 ۹۸۳-۹۸۲-۹۸۱-۹۸۰
 ۹۸۹

زنگین (معدت یار خان) ۸۶۳

لوزه نواي معارك

سرفراز خان کلهوره، میان
 ۴۴۵ - ۴۸۵ - ۴۸۷ - ۴۹۰
 ۴۹۸ - ۴۹۹ - ۸۱۵ - ۹۹۳
 " سرکار اشرف " (شاه شجاع)
 (رک - شاه شجاع)
 سعادت خان (صوبه دار اوده)
 ۵۵۳
 سعادت محمد خان (سعادت مند خان)
 ۹۱
 سعادت مند خان الکوزئي (سعادت)
 محمد خان
 ۹۱ - ۹۱ - ۱۱۹ - ۱۲۰
 سعادت یار خان " رنگین " ۸۹۵
 سعادت الله خان روهيله ۷۷۶
 سعدي (شیرازی) ۱۱ - ۳۸
 سعید بن مسیب ۷
 سعید خان، سردار ۳۰۹
 سعید محمد، (مجاور درگاه و
 سجاده نشین درگاه شامخیرالدین،
 سکهر) [۸۸۰]
 سعید محمد خان ۲۳ - ۷۳
 سکاک، بریگادیر ۹۰۹
 سکجیون (هندو) ۷۷۳ - ۷۷۵ - ۷۷۸
 سکندره کرنیل ۳۰۳

ص

صاگو، جنرال (ساگو، صاکوت،
 صاکول)
 ۳۹۳ - ۳۹۳ - ۳۱۲ - ۳۱۲
 صانتر، کلنل ۳۶۰ - ۳۶۰
 صالح خان ۱۹۵ - ۲۰۱ - ۲۰۱
 ۲۰۲ - ۲۱۰ - ۲۱۱ - ۲۱۲
 ۲۱۳ - ۲۳۳ - ۲۳۳ - ۳۳۸
 ۳۳۹
 صالدرس، کپتان ۵۳۱
 صتی، کپتان دیوت ۹۵۲
 سهل سرمست (میان عبدالوهاب)
 ۸۶۲
 سعیدنه، مفتي (۱۷)
 سدا رنگانی، دکتر ۸۱۷
 سدوره (وکیل میر علی مراد خان)
 ۶۳۳ - ۶۳۳
 سر بلند خان (سر وزیر فتح خان
 و مسلمات بهاگل) ۳۲
 سر بلند خان (مراد باب خان
 کلهوره) ۷۸۲ - ۷۸۳
 سر بلند خان اچکزئي، حاجي ۸۶۸
 " سرخوش " (شیخ محمد محفوظ)
 ۷۸۱
 (رک محمد محفوظ)

۳۱۲ - ۳۱۸ - ۳۲۲ - ۳۳۳

۸۲۳ - ۸۲۹ - ۸۳۰ - ۸۳۱

۸۸۲

موس مارک جوئیج ۶۳۵

سهراب خان، میر (والی خیرپور)

۹۰ - ۱۰۹ - ۱۱۳ - ۱۳۵

۲۶۶ - ۲۶۷ - ۲۶۸ - ۲۶۹

۶۱۲ - ۶۲۰ - ۶۲۱ - ۶۲۳

۵۳۲ - ۵۳۳

سین ۴۵۹ - ۴۶۸ - ۴۸۲

سید احمد بریلوی شهید ۸۶۹

۸۴۳ - ۸۴۴ - ۸۴۸ - ۸۴۹

(نیز رک، احمد شاه هازي،

میان میر)

سید احمد (میر واعظ) ۸۰۲ - ۸۰۳

سید حبیب ۲۵۳

سیف الدین ولی، میر ۸۰۲

سید، جنرال سر رابرت هنری

(جنرال وایت)

۳۹۳ - ۳۹۴ - ۳۹۵ - ۳۹۶

۳۵۴ - ۳۵۵ - ۳۵۶ - ۳۵۷

۳۶۰ - ۳۶۱ - ۳۶۲ - ۳۶۳

۳۹۶ - ۳۹۷ - ۳۹۸ - ۳۹۹

۵۱۶ - ۵۱۷ - ۵۱۸ - ۵۱۹

[۹۰۱] - ۹۰۲ - ۹۰۸ - ۹۱۳

۹۳۲ - ۹۳۳

سلطان خان (بن الهداد خان

الکي ژني) ۸۴۲

سلطان خان بابري ۹۱

سلطان سامیه ۴۵۴ - ۴۵۵

سلطان علی، شهزاده

۴۳ - ۴۴ - ۴۵ - ۴۶ - ۴۷

۴۸ - ۴۹ - ۵۰ - ۵۱ - ۵۲

۲۱۵ - ۲۱۶ - ۲۱۷ - ۲۱۸

۲۱۹ - ۲۲۰

سلطان محمد خان (طلانی، برادر

وزیر فتح خان)

۲۳ - ۲۴ - ۲۵ - ۲۶ - ۲۷

۳۵۱ - ۳۵۲ - ۳۵۳ - ۳۵۴

سلطان (علیه السلام) ۳۵۳ - ۴۰۰

سلیمان، شهزاده ۴۹۵

سلیمان بیگ اسلم ۴۵۵

سین ۳۶۶ - ۳۸۳

سینه، هنگی ۸۴۹ - ۹۵۳ - ۹۹۵

سمندر خان بامیژنی، سردار

۱۱ - ۱۲ - ۱۳ - ۱۴ - ۱۵

۸۸ - ۸۹ - ۹۰ - ۹۱ - ۹۲

۲۴۳ - ۲۴۴ - ۲۴۵ - ۲۴۶

۲۸۵ - ۲۸۶ - ۲۸۷ - ۲۸۸

۳۰۳ - ۳۰۴ - ۳۰۵ - ۳۰۶

شاه رجب (پیش خدمت شاه شعاع)

۲۳

شاه رخ میرزا - ۷۶۷ - ۷۷۴ - ۷۷۹ - ۷۸۷

۷۹۷

شاه زمان درانی، اندالی

(رک زمان شاه درانی)

شاه سمندر خان ۸۸۴

شاه شعاع ("اولیای دولت")

"سرکار اشرف" "شاه بابا"

(۵) - (ح ۵) - (۷) - (۱۰)

(۱۳) - (۱۴) - ۱۸ - ۱۹ - ۲۰

۲۰ - ح ۲۰ - ۲۱ - ۲۲ - ۲۳ - ح ۲۳

۲۵ - ۲۶ - ۲۹ - ۳۰ - ۳۱ - ۳۳

۳۴ - ح ۳۴ - ۳۵ - ح ۳۵ - ۳۶

۸۸ - ۸۹ - ۹۳ - ۹۵ - ح ۹۵

۹۶ - ۹۷ - ۹۸ - ۹۹ - ۱۰۱

۱۰۲ - ۱۰۵ - ۱۰۶ - ح ۱۰۶

۱۰۷ - ۱۰۸ - ح ۱۰۸ - ۱۰۹

۱۱۰ - ح ۱۱۰ - ۱۱۱ - ۱۱۲

۱۱۳ - ۱۱۴ - ۱۱۵ - ۱۱۶

۱۱۷ - ۱۱۹ - ۱۲۰ - ۱۲۱

۱۲۱ - ح ۱۲۱ - ۱۲۲ - ۱۲۳ - ۱۲۴

۱۲۵ - ح ۱۲۵ - ۱۲۶ - ۱۲۷

۱۲۸ - ۱۲۹ - ۱۳۰ - ۱۳۱

۱۳۲ - ۱۳۳ - ۱۳۴ - ۱۳۵

۱۳۶ - ۱۳۸ - ۱۴۰ - ۱۴۳

۱۴۴ - ۱۴۵ - ۱۴۶ - ۱۴۷

۱۴۸ - ۱۴۹ - ۱۵۱ - ۱۵۲

سبل، لیدی (فلورنتیا) ۹۰۱-۹۰۲

مینا خان (ملزم میر نور محمد خان)

۹۶۹-۹۷۰

میرزا سنگه ۹۱-۱۴۴

ش

شاه محمد زرک زنی ۴۴۰

شاهنسی نور محمد ۹۱۹

شاه اشرف علزنی ۷۵۰

شاه انگلیند ۹۷۷-۹۷۹

"شاه بابا" (شاه شعاع) ۳۲۵

(رک شاه شعاع)

شاه پسند باموزنی ۱۷۷

شاه پسند خان (احمد شاهي) ۷۷۴

شاه پسند خان الکوزنی ۶۶

شاه پسند خان (پسر وزیر فتح خان و

مسمات بهاگل) ۴۲

شاه جهان (بادشاه هندوستان)

۵۵۰-۵۵۱

شاه حسین صفوی ۷۶۷

شاه حسین هوتک افغان (برادر

شاه محمود هوتکی)

۸۵۲-۷۶۹-۸۸۲

شاه درانی ۷۰۹

(رک احمد شاه درانی)

"شاه دوست" (وزیر فتح خان)

۷۹۴ (نیز رک فتح خان)

-۳۴۰ -۳۴۳ -۳۴۴ -۳۴۶-ج
 -۳۴۸ -۳۸۰ -ج۳۸۲ -۳۸۸
 -۳۸۹-ج -۳۹۱ -۳۹۲ -۳۹۴
 -۳۹۹ -۴۰۰ -۴۰۲-ج
 -۴۰۴ -۴۱۲ -۴۴۹-ج
 -۴۵۰ -۴۵۱ -۴۵۲ -۴۶۴
 -۴۶۷ -۴۶۹ -۴۷۳-ج
 -۴۷۶ -۴۷۸ -۴۷۹
 -۴۸۰ -۴۸۱ -۴۸۲ -۴۸۴
 -۴۸۵ -۴۸۶ -۴۸۸
 -۴۹۰ -۴۹۱ -۴۹۲
 -۴۹۵ -۴۹۹ -۵۰۰ -۵۰۲
 -۵۰۵ -۵۰۹ -۵۱۴-ج
 -۵۱۶ -۵۱۸ -۵۱۹-ج
 -۵۲۰ -۵۲۳ -۵۲۴
 -۵۲۸ -۵۲۹ -۵۳۰ -۵۳۱
 -۵۳۲ -۵۳۳ -۵۳۴ -۵۳۵
 -۵۳۶ -۵۳۷-ج -۵۳۹
 -۵۶۷ -۵۶۹ -۵۷۰-ج -۶۵۱
 -۷۹۱ -۷۹۵ -۸۰۲ -۸۰۴
 -۸۰۴-ج -۸۰۵ -۸۰۶
 -۸۱۱ -۸۱۲ -۸۱۳ -۸۱۴
 -۸۱۵ -۸۱۶ -۸۲۵ -۸۲۶
 -۸۲۹ -۸۳۱ -۸۳۳ -۸۳۴
 -۸۳۶ -۸۳۸ -۸۴۲
 -۸۶۵ -۸۸۳ -۸۸۴ -۸۸۵
 -۸۸۷ -۸۸۸ -۸۹۳ -۸۹۶

-۱۵۳ -۱۵۴ -۱۵۵ -۱۵۶
 -۱۵۸ -۱۵۹ -۱۶۰ -۱۶۱
 -۱۶۴-ج -۱۶۵-ج -۱۶۶
 -۱۷۰ -۱۷۲ -۱۷۴-ج
 -۱۷۵ -۱۷۶ -۱۷۸ -۱۸۰
 -۱۸۱-ج -۱۸۲ -۱۸۳
 -۱۸۴ -۱۸۵ -۱۸۶ -۱۸۸
 -۱۸۹ -۱۹۰ -۱۹۱ -۱۹۲
 -۱۹۵ -۱۹۹ -۲۰۰ -۲۰۲
 -۲۰۵ -۲۰۶ -۲۰۷-ج
 -۲۰۹ -۲۱۳ -۲۱۴ -۲۱۶
 -۲۱۷ -۲۱۸ -۲۱۹ -۲۲۰
 -۲۲۲-ج -۲۲۳ -۲۲۴ -۲۲۴-ج
 -۲۲۵ -۲۲۶ -۲۲۷ -۲۲۸
 -۲۲۹ -۲۳۰ -۲۳۱ -۲۳۲
 -۲۳۲-ج -۲۳۳ -۲۳۴ -۲۳۴-ج
 -۲۳۵ -۲۳۶ -۲۳۷-ج
 -۲۳۸ -۲۳۹ -۲۴۰ -۲۴۰-ج
 -۲۴۱ -۲۴۲-ج -۲۴۳
 -۲۴۵ -۲۴۶ -۲۴۷ -۲۴۹
 -۲۵۰ -۲۵۱ -۲۵۲ -۲۵۳
 -۲۵۴-ج -۲۵۵-ج -۲۵۶-ج
 -۲۵۷ -۲۵۸ -۲۵۹
 -۲۶۱ -۲۶۲ -۲۶۵ -۲۶۹

تازہ نوابی معارف

۱۰۲۲

شاہ مردان اول، شمس العلماء	۸۹۷-۹۰۵-۹۰۹-۹۱۰
(" کوٹ والا ") ۸۷۶-۸۸۷	۹۱۷-۹۲۰-۹۳۵-۹۳۶
شاہ مردان، (ثانی) سید ۸۷۶	۹۴۰-۹۴۲-۹۴۳-۹۴۴
شاہ نواز خان (نور محمد خان	۹۴۵-۹۴۹-۹۸۰-۹۸۱
کلمہورہ) ۸۸۰	۹۸۲-۹۸۳-۹۸۴-۹۸۵
(نیزرگ نور محمد خان کلمہورہ)	۹۹۳-۹۹۵-۹۹۵
شاہ نواز خان براہوی (بن احمد	
بار خان) ۸۱۵-۸۳۱۵-ج	شاہ عالم ۷۷۷
۹۴۲-۸۳۳	شاہ عباس ۷۷۳
شاہ نواز خان (مستند الدولہ، فیروز	شاہ قلی خان ۷۵۳-۷۵۹
جنگ، میان عبدالنبی کلمہورہ)	شاہ محمد، سید ۷۸۳
۸۰۰	شاہ محمد خان ۸۳۳
شاہ وردی خان (ہزیر جنگ،	شاہ محمد خان، میر ۶۷۳
میان غلام شاہ کلمہورہ) ۸۷۶	شاہ محمود (بن تیمور شاہ
شاہ وردی خان کورت ۷۵۳	بن احمد شاہ ابدالی)
شاہ ولی اللہ دہلوی، امام الہند	(۶) - (ج۶) - ۱۷-۱۸-۲۲
۷۷۶-۷۸۹-۷۸۹-ج	۲۹-۲۹-ج۲۹-۳۶-۳۳-۵۲
شاہ ولی خان بامیزئی، اشرف الوزرا	۵۲-ج۵۲-۵۳-ج۶۷-۷۳-۷۴
(وزیر احمد شاہ ابدالی)	۱۸۱-۱۸۲-۱۸۸-۱۸۹
۷۷۰-۲۱۱-ج۲۱۵-۷۷۰	۵۳۸-۷۵۲-۷۹۲-ج۳۳۰
۷۷۳-۷۷۳-۷۷۸-۷۹۵-ج	۷۹۳-۷۹۳-۸۰۲-۸۰۸
۸۲۸-۷۹۶	۸۱۱-۸۱۳-۸۱۸-۸۲۶
شاہل محمد، میان ۷۸۹	۸۲۷-۸۳۳-۸۳۳-۸۳۸
شاہو خان ۷۹۹	۸۵۱-۸۵۲-۸۵۳-۸۵۵
	۸۵۶-۸۵۷-۹۹۳
	شاہ مراد بی ۷۷۸

شهباز خان رنجاری ۹۱۹	شجاع الدوله، نواب (فرزند خان،
شهداد خان، میر ۶۵۳-۶۵۴	رستم همد، وزیر اعظم هندوستان)
۶۵۴-ح-۶۶۳-۶۶۴	۷۷۷
۶۶۶-۶۹۸-۷۹۹	شجاع الدوله (خلف محمد زمان خان)
شهرخ میرزا ۷۷۲	۵۲۷-۵۳۲-۵۳۳-۵۳۴
شهباز خان ۲۲-۷۷۱	۵۳۷-۵۶۷-۹۳۵-۹۳۶
شیخ احمد مجدد الف ثانی سرهندی	شجاع السلطنه، سپهسالار حسن علی
۸۵۷	میرزای قاجاری ۸۲۷-۸۵۲
شیخ شاعسی ۳۳۱-۳۳۲	شجاع خان ابدالی ۷۷۵
شیخ فرید شکر گنج ۸۶۰	شریف، میرزا ۷۹۱
شیر دل خان، سردار (ب)-(ا)	شکر الله، شیخ ۷۵۳-۷۵۵
۵۷-۶۳-ح-۶۴-۶۷-۷۱	شکر الله خان ۷۹۵
۸۷-۱۳۲-۱۵۵-۱۶۷	شمان احمد زاده ۱۸۵-۱۸۵-ح
۱۶۷-ج-۱۷۰-۱۷۱-۱۷۳	۱۸۶-۱۸۷-۱۸۸
۱۷۳-۱۷۷-۱۷۸-۱۷۹	شمس الدین، سید (جد) لعل شهباز
۱۸۰-ح-۱۸۵-۱۹۷-۲۰۰	قلندر) ۸۵۹
۲۰۱-۲۰۲-۲۰۶-۲۰۷	شمس الدین خان بارکزی (برادر
۲۰۸-۲۱۶-۲۱۷-۲۲۳	زاده) امیر دوست محمد خان
۲۲۴-۲۲۵-۲۲۶-۲۲۸	و پسر امیر محمد خان) ۳۸۰-
۲۲۸-ح-۲۳۰-۲۵۰-۸۵۲	۳۸۵-۵۰۰-۵۰۱-۵۲۰
۸۷۲-۸۶۶	۵۲۱-۵۲۲-۵۲۳-۵۲۶
شیر سنگه، مهاراجه ۲۵۹-۳۶۹	۵۳۸-۵۳۵-۵۴۷-۵۵۲
۳۶۹-ح-۴۰۰-۵۷۱-۵۷۳	۵۶۸
۵۷۵-۵۷۶-۵۷۷-۵۹۱-ح	شهاب الدین فرخ شاه ۸۵۷
۸۷۸-۸۳۴	

۶۷۳-۶۷۴-۶۷۵-۶۷۶

۶۸۶-۶۸۷-۶۸۸-۶۸۹-۶۹۰

۶۹۱-۶۹۲-۶۹۳-۶۹۴-۶۹۵

۹۵۰-۹۵۱-۹۵۲-۹۵۳-۹۵۴

شیرین خان ۱۱۶-۱۱۷-۱۱۸-۱۱۹-۱۲۰

۸۰۳-۸۰۴

ص

صاحب شاه کابلی ۷۷۰

صاحب داد رزق رنهی ۳۳۰

صاحب دله، میان ۷۸۹

صاحب دله (میان محمد حافظ) ۸۶۲

صادق شاه ۹۹۸

صادق محمد خان دایق پوره

۷۵۶-۷۵۷

صالح (برادر صدو، حد" سدوزائی)

۷۹۵

صالح خان ۷۸۳

صالح خان بیات ۷۵۳

صالح قرتلوی ۷۶۶

صالح محمد سردار ذایان ۳۳۰

صالح محمد خان کشمیری ۹۳۶

صبغة الله، پیر میان میمند، تاجر والا،

"پیر یگازو" ۲۳۵-۲۳۶

۸۷۳ [۸۷۴] ۸۷۵-۸۷۶

شیر شاه صوری ۱۸۲

شیر علی قندهاری، سردار ۸۳۳

شیر علی خان، امیر (حلف امیر

دوست محمد خان) ۸۰۳-۸۰۴

۸۴۰-۸۴۱-۸۴۲-۸۴۳

۸۴۴-۸۴۵

شیر محمد خان (شیر محمد بلیدی)

۳۱۸-۳۱۹

سیر محمد خان، حاجی، وکیل امیران

حیرپور، خالوی میرزا عطا محمد

مصطفی تازه نوای معارک (

(۶)-۳۴-۶۲-۶۳-۶۴-۶۵

شیر محمد خان، حافظ، مختار الدوله

(وزیر شاه زمان، پسر شاه ولی خان

نامیزنی وزیر اعظم احمد شاه

اهدائی (۱۸-۱۹-۱۹-۲۱-۲۲)

۲۲-۲۳-۲۴-۲۵-۲۶-۲۷

۷۹۷-۸۰۲-۸۱۲-۸۲۵

شیر محمد خان (کیول) [۸۸۳]-

۸۸۵-۸۸۶-۸۸۷

(بزرگ کیول)

شیر محمد خان، میر (والی میرپور)

۳۷۸-۳۷۹-۳۸۰-۳۸۱

۶۵۱-۶۵۲-۶۵۳-۶۵۴

”طرزي“ (غلام محمد خان افغان)

۸۳۰-۸۳۱

طره باز خان (برادر راده) نائب

ملا” مومن) (۸)-۱۷۳

طره نار خان (سردار طایفه خسروان)

۳۶۹

طلا محمد، قاضي (فرزند قاضي حسن)

۸۳۰-۸۳۹

طهماسب دوم صفوي ۷۵۰-۷۵۱

طهماسب خان ۷۷۳

طهماسب قلی خان حلاير ۷۶۶

ظ

ظفرالله، شيخ ۷۸۳

ع

”عابد“ (آغازين العادين شاه) ۹۹۸

عالمگیر ثاني ۷۷۵-۷۷۷

عباس قلی خان بیات ۷۷۲-۷۷۳

۷۷۵

عباس، شهزاده (پسر تیمور؟) ۷۹۰

عباس میرزا (پسر شاه رخ میرزا)

۷۹۷

عباس میرزا، شاهزاده (بن فتح علی

صمعة الله دوم، پير (خلف شاه مردان

اول) ۸۷۶

صدرالدین، شيخ مدوه ۸۵۹

صدر جنگ، ساهزاده ۵۹۸-۶۰۱

۶۰۲

صلاح خان حوندار ۳۶۱

صلاح الدین، میان ۸۶۲-۸۶۳

صمصام الدوله ۷۸۶

صوبدار خان، پير ۳۷۸-۶۲۲

۶۳۱-۶۵۳-۶۵۷-۶۵۹

۶۶۳-۶۶۵-۶۶۶-۶۷۳

۶۷۸-۷۹۹-۹۷۰-۹۷۳

۹۷۸

”صوفي“ (نواب الله داد خان)

۸۲۲-۸۲۳

ض

ضياء الدين ”ضيا“ ۸۱۹

ضياء الدين ۸۷۵

ضياء برني ۸۵۹

ط

طاهر، میان ۷۸۹

طبراني ۷۸۲ ح

- عبدالله خان مخلص الدولہ ۸۲۴-
۸۲۵
عبدالله خان، میر (بن میر بھار خان
قالہر) ۸۰۰
عبدالله خان، میر (براہوی) ۷۷۲-
۹۳۰
عبدالله خان نظامانی ۶۶۱
عبدالغفار خان (برادر امیر دوست
محمد خان) ۹۵-۹۹-۴۴۸-
۴۴۹-۸۷۱
عبدالحق، میان ۸۶۳
عبدالحکیم ۶۹۱
عبدالحی حبیبی افغانی (۲)-(۱۹)-
۳۶۱-۴۶۶-۷۶۸-۷۸۸-
۸۳۶-۸۳۷-۸۳۷-
۸۵۸-۹۰۶
عبدالخالق سدوزانی ۷۹۰-۸۰۵
عبدالرحمن، (ہدیر نائب محمد حسن)
۹۲۰-۹۲۴
عبدالرحمن خان، امیر (شاہ کابل)
۸۴۳-۸۴۴-۸۴۴-۲۲۶
۸۴۴-۸۴۵-۸۴۷-۸۸۶
۸۸۷
شاہ لاجار (۷)-(۷ح)-۵۲-
۵۲-۶۱-۶۲-۶۳-۳۳۳-
۹۹۴
عبدالاحد، سولانا ۸۵۷
عبدالامین خان، توبھی ہاشمی ۹۱۲
عبدالله خان، آقاسی ۷۷۳
عبدالله خان اچکزئی ۱۷۷-۲۱۰-
۳۷۵-۳۷۵-۳۸۰-۳۸۲-
۳۸۵-۳۸۶-۳۸۷-۳۸۸-
۳۹۰-۳۹۱-۳۹۳-۳۹۵-
۳۹۸-۵۰۰-۵۰۱-۵۰۲-
۵۰۲-۸۶۸-۸۶۹-۸۶۹-
۹۴۶-۸۷۰
عبدالله خان الکوزئی ۲۱-۲۱
عبدالله خان اول ۸۴۹
عبدالله خان بلوچ ۷۵۹
عبدالله خان پوپلزئی، سردار (وکیل
الدولہ) ۸۳۷
عبدالله خان قالہر ۶۷۱
عبدالله خان دوم ۸۴۹-۸۵۰
عبدالله خان کوچک، خواجہ ۷۷۴-
۷۷۵

عبدالرحمن خان اچکزنی ۱۷۷ ح	عبدالعلی خان ۳۰۶ ح
عبدالرحیم ۵-۳	عبدالغفور خان ۸۲۹
عبدالرحیم قدهاری، مولوی ۸۳۰	عبدالقادر جیلانی، شیخ ۸۸۰-۸۸۱
عبدالرسول منشی ۱۷	عبدالقادر، قاضی [۸۳۱]-۸۳۲
عبدالرشید خان (خواهر زاده امیر دوست محمد خان) ۹۱۲	۸۳۳-۸۳۴-۸۳۵
۹۱۳-۹۱۴-۹۱۵-۹۱۶	عبدالقادر، نایب ۹۲۳
عبدالسبعان خان ۳۰۶ ح-۳۵۷	عبدالکریم (مواف بیان واقع) ۷۵۷
۳۵۸	۷۵۹-۷۶۸
عبدالسلام خان لوفلرئی ۳۸۵	عبدالکریم رئیسانی ۹۱۹
عبدالسلام، خان سردار (بن امین الملک محمد اکرم خان) ۸۱۳	عبدالکریم شهرآزی ۸۵۳
عبدالسلام لوگری، قاضی ۹۰۵	عبدالکریم، قاضی ۸۳۶-۸۳۰
عبدالشکور (حضرت صاحب بت خاک)	عبدالکریم، منشی ۷۹۵
۵۰۳ ح	عبدالکریم، مهر ۷۷۶
عبدالصمد خان (پیش خدمت) ۱۷۰	عبدالکریم خان ۸۳۷
عبدالصمد خان مهندزائی (اشنفری) ۷۷۱-۷۷۵	عبدالمجید جوکیه ۷۸۷-۷۹۸ ح
عبدالعزیز ۳۸۵	عبدالمجید خان مارکزنی (بن رحیم داد خان) ۸۲-۸۳ ح
عبدالعزیز، نایب (بن قهر محمد) ۹۳۱	۸۳۸-۸۳۹-۱۱۵
عبدالعزیز خان (نائب سعادت مند خان الکوزنی) ۱۲۰	عبدالمجید خان ۹۳۳
	عبدالسمیع خان، میرزا ۸۸۳
	عبدالمنصور خان بارکزنی ۶۶-۲۳۰-۲۳۱-۲۳۲-۲۳۳
	۲۳۵-۲۳۷-۲۳۸-۸۳۹
	۸۵۰-۸۵۱-۸۷۲ ح

تازه نوای معارک

- عبدالنبي، مهر ۷۷۶
عبدالجی کلپوره، میان (معتقدالدوله،
مهر روز جنگ، شاه نواز خان)
۸۰۰-۸۰۱-۸۱۵-۸۱۸
عبدالهادي، سید ۹۹۳-۹۹۸
عبد الوهاب مستوفي ۹۳۳
عبد الوهاب، مری (سچل سر-سب)
۸۶۲-۸۶۳
عبد الوهاب خان ۱۱۵
عثمان، ورندي، شیخ (لعل شهباز
قلندر) [۸۵۹]-۸۶۰-۸۶۱
عثمان پاشا توپال ۷۵۱
عزت خان علوئی ۱۷۷۷
عزیزالدین، شهزاده ۷۷۵
عزیزالدین خان، حکیم ۵۷۳
عزیز محمد ررک رئی ۳۳۰
"عطا" (میرزا عطا محمد مولف)
۱۳-۱۴-۷۳۵-۷۳۶
(نیز رک سطر ما بعد)
عطا محمد، میرزا "عطا" "عطائی"
(شکارپوری، مولف تازه نوای
معارک) (۳)-(۴)-(۵)-(۶)-
(۸)-(۱۲)-(۱۳)-(۱۵)-
- (۱۶)-(۱۷)-(۱۸)-۱۲-
۱۲-۱۳-۱۴-۱۵-۱۶-۱۷-۱۸-
۱۹-۲۰-۲۱-۲۲-۲۳-۲۴-
۲۵-۲۶-۲۷-۲۸-۲۹-۳۰-
۳۱-۳۲-۳۳-۳۴-۳۵-۳۶-
۳۷-۳۸-۳۹-۴۰-۴۱-۴۲-
۴۳-۴۴-۴۵-۴۶-۴۷-۴۸-
۴۹-۵۰-۵۱-۵۲-۵۳-۵۴-
۵۵-۵۶-۵۷-۵۸-۵۹-۶۰-
۶۱-۶۲-۶۳-۶۴-۶۵-۶۶-
۶۷-۶۸-۶۹-۷۰-۷۱-۷۲-
۷۳-۷۴-۷۵-۷۶-۷۷-۷۸-
۷۹-۸۰-۸۱-۸۲-۸۳-۸۴-
۸۵-۸۶-۸۷-۸۸-۸۹-۹۰-
۹۱-۹۲-۹۳-۹۴-۹۵-۹۶-
۹۷-۹۸-۹۹-۱۰۰-۱۰۱-
۱۰۲-۱۰۳-۱۰۴-۱۰۵-۱۰۶-
۱۰۷-۱۰۸-۱۰۹-۱۱۰-۱۱۱-
۱۱۲-۱۱۳-۱۱۴-۱۱۵-۱۱۶-
۱۱۷-۱۱۸-۱۱۹-۱۲۰-۱۲۱-
۱۲۲-۱۲۳-۱۲۴-۱۲۵-۱۲۶-
۱۲۷-۱۲۸-۱۲۹-۱۳۰-۱۳۱-
۱۳۲-۱۳۳-۱۳۴-۱۳۵-۱۳۶-
۱۳۷-۱۳۸-۱۳۹-۱۴۰-۱۴۱-
۱۴۲-۱۴۳-۱۴۴-۱۴۵-۱۴۶-
۱۴۷-۱۴۸-۱۴۹-۱۵۰-۱۵۱-
۱۵۲-۱۵۳-۱۵۴-۱۵۵-۱۵۶-
۱۵۷-۱۵۸-۱۵۹-۱۶۰-۱۶۱-
۱۶۲-۱۶۳-۱۶۴-۱۶۵-۱۶۶-
۱۶۷-۱۶۸-۱۶۹-۱۷۰-۱۷۱-
۱۷۲-۱۷۳-۱۷۴-۱۷۵-۱۷۶-
۱۷۷-۱۷۸-۱۷۹-۱۸۰-۱۸۱-
۱۸۲-۱۸۳-۱۸۴-۱۸۵-۱۸۶-
۱۸۷-۱۸۸-۱۸۹-۱۹۰-۱۹۱-
۱۹۲-۱۹۳-۱۹۴-۱۹۵-۱۹۶-
۱۹۷-۱۹۸-۱۹۹-۲۰۰-۲۰۱-
۲۰۲-۲۰۳-۲۰۴-۲۰۵-۲۰۶-
۲۰۷-۲۰۸-۲۰۹-۲۱۰-۲۱۱-
۲۱۲-۲۱۳-۲۱۴-۲۱۵-۲۱۶-
۲۱۷-۲۱۸-۲۱۹-۲۲۰-۲۲۱-
۲۲۲-۲۲۳-۲۲۴-۲۲۵-۲۲۶-
۲۲۷-۲۲۸-۲۲۹-۲۳۰-۲۳۱-
۲۳۲-۲۳۳-۲۳۴-۲۳۵-۲۳۶-
۲۳۷-۲۳۸-۲۳۹-۲۴۰-۲۴۱-
۲۴۲-۲۴۳-۲۴۴-۲۴۵-۲۴۶-
۲۴۷-۲۴۸-۲۴۹-۲۵۰-۲۵۱-
۲۵۲-۲۵۳-۲۵۴-۲۵۵-۲۵۶-
۲۵۷-۲۵۸-۲۵۹-۲۶۰-۲۶۱-
۲۶۲-۲۶۳-۲۶۴-۲۶۵-۲۶۶-
۲۶۷-۲۶۸-۲۶۹-۲۷۰-۲۷۱-
۲۷۲-۲۷۳-۲۷۴-۲۷۵-۲۷۶-
۲۷۷-۲۷۸-۲۷۹-۲۸۰-۲۸۱-
۲۸۲-۲۸۳-۲۸۴-۲۸۵-۲۸۶-
۲۸۷-۲۸۸-۲۸۹-۲۹۰-۲۹۱-
۲۹۲-۲۹۳-۲۹۴-۲۹۵-۲۹۶-
۲۹۷-۲۹۸-۲۹۹-۳۰۰-۳۰۱-
۳۰۲-۳۰۳-۳۰۴-۳۰۵-۳۰۶-
۳۰۷-۳۰۸-۳۰۹-۳۱۰-۳۱۱-
۳۱۲-۳۱۳-۳۱۴-۳۱۵-۳۱۶-
۳۱۷-۳۱۸-۳۱۹-۳۲۰-۳۲۱-
۳۲۲-۳۲۳-۳۲۴-۳۲۵-۳۲۶-
۳۲۷-۳۲۸-۳۲۹-۳۳۰-۳۳۱-
۳۳۲-۳۳۳-۳۳۴-۳۳۵-۳۳۶-
۳۳۷-۳۳۸-۳۳۹-۳۴۰-۳۴۱-
۳۴۲-۳۴۳-۳۴۴-۳۴۵-۳۴۶-
۳۴۷-۳۴۸-۳۴۹-۳۵۰-۳۵۱-
۳۵۲-۳۵۳-۳۵۴-۳۵۵-۳۵۶-
۳۵۷-۳۵۸-۳۵۹-۳۶۰-۳۶۱-
۳۶۲-۳۶۳-۳۶۴-۳۶۵-۳۶۶-
۳۶۷-۳۶۸-۳۶۹-۳۷۰-۳۷۱-
۳۷۲-۳۷۳-۳۷۴-۳۷۵-۳۷۶-
۳۷۷-۳۷۸-۳۷۹-۳۸۰-۳۸۱-
۳۸۲-۳۸۳-۳۸۴-۳۸۵-۳۸۶-
۳۸۷-۳۸۸-۳۸۹-۳۹۰-۳۹۱-
۳۹۲-۳۹۳-۳۹۴-۳۹۵-۳۹۶-
۳۹۷-۳۹۸-۳۹۹-۴۰۰-۴۰۱-
۴۰۲-۴۰۳-۴۰۴-۴۰۵-۴۰۶-
۴۰۷-۴۰۸-۴۰۹-۴۱۰-۴۱۱-
۴۱۲-۴۱۳-۴۱۴-۴۱۵-۴۱۶-
۴۱۷-۴۱۸-۴۱۹-۴۲۰-۴۲۱-
۴۲۲-۴۲۳-۴۲۴-۴۲۵-۴۲۶-
۴۲۷-۴۲۸-۴۲۹-۴۳۰-۴۳۱-
۴۳۲-۴۳۳-۴۳۴-۴۳۵-۴۳۶-
۴۳۷-۴۳۸-۴۳۹-۴۴۰-۴۴۱-
۴۴۲-۴۴۳-۴۴۴-۴۴۵-۴۴۶-
۴۴۷-۴۴۸-۴۴۹-۴۵۰-۴۵۱-
۴۵۲-۴۵۳-۴۵۴-۴۵۵-۴۵۶-
۴۵۷-۴۵۸-۴۵۹-۴۶۰-۴۶۱-
۴۶۲-۴۶۳-۴۶۴-۴۶۵-۴۶۶-
۴۶۷-۴۶۸-۴۶۹-۴۷۰-۴۷۱-
۴۷۲-۴۷۳-۴۷۴-۴۷۵-۴۷۶-
۴۷۷-۴۷۸-۴۷۹-۴۸۰-۴۸۱-
۴۸۲-۴۸۳-۴۸۴-۴۸۵-۴۸۶-
۴۸۷-۴۸۸-۴۸۹-۴۹۰-۴۹۱-
۴۹۲-۴۹۳-۴۹۴-۴۹۵-۴۹۶-
۴۹۷-۴۹۸-۴۹۹-۵۰۰-۵۰۱-
۵۰۲-۵۰۳-۵۰۴-۵۰۵-۵۰۶-
۵۰۷-۵۰۸-۵۰۹-۵۱۰-۵۱۱-
۵۱۲-۵۱۳-۵۱۴-۵۱۵-۵۱۶-
۵۱۷-۵۱۸-۵۱۹-۵۲۰-۵۲۱-
۵۲۲-۵۲۳-۵۲۴-۵۲۵-۵۲۶-
۵۲۷-۵۲۸-۵۲۹-۵۳۰-۵۳۱-
۵۳۲-۵۳۳-۵۳۴-۵۳۵-۵۳۶-
۵۳۷-۵۳۸-۵۳۹-۵۴۰-۵۴۱-
۵۴۲-۵۴۳-۵۴۴-۵۴۵-۵۴۶-
۵۴۷-۵۴۸-۵۴۹-۵۵۰-۵۵۱-
۵۵۲-۵۵۳-۵۵۴-۵۵۵-۵۵۶-
۵۵۷-۵۵۸-۵۵۹-۵۶۰-۵۶۱-
۵۶۲-۵۶۳-۵۶۴-۵۶۵-۵۶۶-
۵۶۷-۵۶۸-۵۶۹-۵۷۰-۵۷۱-
۵۷۲-۵۷۳-۵۷۴-۵۷۵-۵۷۶-
۵۷۷-۵۷۸-۵۷۹-۵۸۰-۵۸۱-
۵۸۲-۵۸۳-۵۸۴-۵۸۵-۵۸۶-
۵۸۷-۵۸۸-۵۸۹-۵۹۰-۵۹۱-
۵۹۲-۵۹۳-۵۹۴-۵۹۵-۵۹۶-
۵۹۷-۵۹۸-۵۹۹-۶۰۰-۶۰۱-
۶۰۲-۶۰۳-۶۰۴-۶۰۵-۶۰۶-
۶۰۷-۶۰۸-۶۰۹-۶۱۰-۶۱۱-
۶۱۲-۶۱۳-۶۱۴-۶۱۵-۶۱۶-
۶۱۷-۶۱۸-۶۱۹-۶۲۰-۶۲۱-
۶۲۲-۶۲۳-۶۲۴-۶۲۵-۶۲۶-
۶۲۷-۶۲۸-۶۲۹-۶۳۰-۶۳۱-
۶۳۲-۶۳۳-۶۳۴-۶۳۵-۶۳۶-
۶۳۷-۶۳۸-۶۳۹-۶۴۰-۶۴۱-
۶۴۲-۶۴۳-۶۴۴-۶۴۵-۶۴۶-
۶۴۷-۶۴۸-۶۴۹-۶۵۰-۶۵۱-
۶۵۲-۶۵۳-۶۵۴-۶۵۵-۶۵۶-
۶۵۷-۶۵۸-۶۵۹-۶۶۰-۶۶۱-
۶۶۲-۶۶۳-۶۶۴-۶۶۵-۶۶۶-
۶۶۷-۶۶۸-۶۶۹-۶۷۰-۶۷۱-
۶۷۲-۶۷۳-۶۷۴-۶۷۵-۶۷۶-
۶۷۷-۶۷۸-۶۷۹-۶۸۰-۶۸۱-
۶۸۲-۶۸۳-۶۸۴-۶۸۵-۶۸۶-
۶۸۷-۶۸۸-۶۸۹-۶۹۰-۶۹۱-
۶۹۲-۶۹۳-۶۹۴-۶۹۵-۶۹۶-
۶۹۷-۶۹۸-۶۹۹-۷۰۰-۷۰۱-
۷۰۲-۷۰۳-۷۰۴-۷۰۵-۷۰۶-
۷۰۷-۷۰۸-۷۰۹-۷۱۰-۷۱۱-
۷۱۲-۷۱۳-۷۱۴-۷۱۵-۷۱۶-
۷۱۷-۷۱۸-۷۱۹-۷۲۰-۷۲۱-
۷۲۲-۷۲۳-۷۲۴-۷۲۵-۷۲۶-
۷۲۷-۷۲۸-۷۲۹-۷۳۰-۷۳۱-
۷۳۲-۷۳۳-۷۳۴-۷۳۵-۷۳۶-
۷۳۷-۷۳۸-۷۳۹-۷۴۰-۷۴۱-
۷۴۲-۷۴۳-۷۴۴-۷۴۵-۷۴۶-
۷۴۷-۷۴۸-۷۴۹-۷۵۰-۷۵۱-
۷۵۲-۷۵۳-۷۵۴-۷۵۵-۷۵۶-
۷۵۷-۷۵۸-۷۵۹-۷۶۰-۷۶۱-
۷۶۲-۷۶۳-۷۶۴-۷۶۵-۷۶۶-
۷۶۷-۷۶۸-۷۶۹-۷۷۰-۷۷۱-
۷۷۲-۷۷۳-۷۷۴-۷۷۵-۷۷۶-
۷۷۷-۷۷۸-۷۷۹-۷۸۰-۷۸۱-
۷۸۲-۷۸۳-۷۸۴-۷۸۵-۷۸۶-
۷۸۷-۷۸۸-۷۸۹-۷۹۰-۷۹۱-
۷۹۲-۷۹۳-۷۹۴-۷۹۵-۷۹۶-
۷۹۷-۷۹۸-۷۹۹-۸۰۰-۸۰۱-
۸۰۲-۸۰۳-۸۰۴-۸۰۵-۸۰۶-
۸۰۷-۸۰۸-۸۰۹-۸۱۰-۸۱۱-
۸۱۲-۸۱۳-۸۱۴-۸۱۵-۸۱۶-
۸۱۷-۸۱۸-۸۱۹-۸۲۰-۸۲۱-
۸۲۲-۸۲۳-۸۲۴-۸۲۵-۸۲۶-
۸۲۷-۸۲۸-۸۲۹-۸۳۰-۸۳۱-
۸۳۲-۸۳۳-۸۳۴-۸۳۵-۸۳۶-
۸۳۷-۸۳۸-۸۳۹-۸۴۰-۸۴۱-
۸۴۲-۸۴۳-۸۴۴-۸۴۵-۸۴۶-
۸۴۷-۸۴۸-۸۴۹-۸۵۰-۸۵۱-
۸۵۲-۸۵۳-۸۵۴-۸۵۵-۸۵۶-
۸۵۷-۸۵۸-۸۵۹-۸۶۰-۸۶۱-
۸۶۲-۸۶۳-۸۶۴-۸۶۵-۸۶۶-
۸۶۷-۸۶۸-۸۶۹-۸۷۰-۸۷۱-
۸۷۲-۸۷۳-۸۷۴-۸۷۵-۸۷۶-
۸۷۷-۸۷۸-۸۷۹-۸۸۰-۸۸۱-
۸۸۲-۸۸۳-۸۸۴-۸۸۵-۸۸۶-
۸۸۷-۸۸۸-۸۸۹-۸۹۰-۸۹۱-
۸۹۲-۸۹۳-۸۹۴-۸۹۵-۸۹۶-
۸۹۷-۸۹۸-۸۹۹-۹۰۰-۹۰۱-
۹۰۲-۹۰۳-۹۰۴-۹۰۵-۹۰۶-
۹۰۷-۹۰۸-۹۰۹-۹۱۰-۹۱۱-
۹۱۲-۹۱۳-۹۱۴-۹۱۵-۹۱۶-
۹۱۷-۹۱۸-۹۱۹-۹۲۰-۹۲۱-
۹۲۲-۹۲۳-۹۲۴-۹۲۵-۹۲۶-
۹۲۷-۹۲۸-۹۲۹-۹۳۰-۹۳۱-
۹۳۲-۹۳۳-۹۳۴-۹۳۵-۹۳۶-
۹۳۷-۹۳۸-۹۳۹-۹۴۰-۹۴۱-
۹۴۲-۹۴۳-۹۴۴-۹۴۵-۹۴۶-
۹۴۷-۹۴۸-۹۴۹-۹۵۰-۹۵۱-
۹۵۲-۹۵۳-۹۵۴-۹۵۵-۹۵۶-
۹۵۷-۹۵۸-۹۵۹-۹۶۰-۹۶۱-
۹۶۲-۹۶۳-۹۶۴-۹۶۵-۹۶۶-
۹۶۷-۹۶۸-۹۶۹-۹۷۰-۹۷۱-
۹۷۲-۹۷۳-۹۷۴-۹۷۵-۹۷۶-
۹۷۷-۹۷۸-۹۷۹-۹۸۰-۹۸۱-
۹۸۲-۹۸۳-۹۸۴-۹۸۵-۹۸۶-
۹۸۷-۹۸۸-۹۸۹-۹۹۰-۹۹۱-
۹۹۲-۹۹۳-۹۹۴-۹۹۵-۹۹۶-
۹۹۷-۹۹۸-۹۹۹-۱۰۰۰-۱۰۰۱-
۱۰۰۲-۱۰۰۳-۱۰۰۴-۱۰۰۵-۱۰۰۶-
۱۰۰۷-۱۰۰۸-۱۰۰۹-۱۰۱۰-۱۰۱۱-
۱۰۱۲-۱۰۱۳-۱۰۱۴-۱۰۱۵-۱۰۱۶-
۱۰۱۷-۱۰۱۸-۱۰۱۹-۱۰۲۰-۱۰۲۱-
۱۰۲۲-۱۰۲۳-۱۰۲۴-۱۰۲۵-۱۰۲۶-
۱۰۲۷-۱۰۲۸-۱۰۲۹-۱۰۳۰-۱۰۳۱-
۱۰۳۲-۱۰۳۳-۱۰۳۴-۱۰۳۵-۱۰۳۶-
۱۰۳۷-۱۰۳۸-۱۰۳۹-۱۰۴۰-۱۰۴۱-
۱۰۴۲-۱۰۴۳-۱۰۴۴-۱۰۴۵-۱۰۴۶-
۱۰۴۷-۱۰۴۸-۱۰۴۹-۱۰۵۰-۱۰۵۱-
۱۰۵۲-۱۰۵۳-۱۰۵۴-۱۰۵۵-۱۰۵۶-
۱۰۵۷-۱۰۵۸-۱۰۵۹-۱۰۶۰-۱۰۶۱-
۱۰۶۲-۱۰۶۳-۱۰۶۴-۱۰۶۵-۱۰۶۶-
۱۰۶۷-۱۰۶۸-۱۰۶۹-۱۰۷۰-۱۰۷۱-
۱۰۷۲-۱۰۷۳-۱۰۷۴-۱۰۷۵-۱۰۷۶-
۱۰۷۷-۱۰۷۸-۱۰۷۹-۱۰۸۰-۱۰۸۱-
۱۰۸۲-۱۰۸۳-۱۰۸۴-۱۰۸۵-۱۰۸۶-
۱۰۸۷-۱۰۸۸-۱۰۸۹-۱۰۹۰-۱۰۹۱-
۱۰۹۲-۱۰۹۳-۱۰۹۴-۱۰۹۵-۱۰۹۶-
۱۰۹۷-۱۰۹۸-۱۰۹۹-۱۱۰۰-۱۱۰۱-
۱۱۰۲-۱۱۰۳-۱۱۰۴-۱۱۰۵-۱۱۰۶-
۱۱۰۷-۱۱۰۸-۱۱۰۹-۱۱۱۰-۱۱۱۱-
۱۱۱۲-۱۱۱۳-۱۱۱۴-۱۱۱۵-۱۱۱۶-
۱۱۱۷-۱۱۱۸-۱۱۱۹-۱۱۲۰-۱۱۲۱-
۱۱۲۲-۱۱۲۳-۱۱۲۴-۱۱۲۵-۱۱۲۶-
۱۱۲۷-۱۱۲۸-۱۱۲۹-۱۱۳۰-۱۱۳۱-
۱۱۳۲-۱۱۳۳-۱۱۳۴-۱۱۳۵-۱۱۳۶-
۱۱۳۷-۱۱۳۸-۱۱۳۹-۱۱۴۰-۱۱۴۱-
۱۱۴۲-۱۱۴۳-۱۱۴۴-۱۱۴۵-۱۱۴۶-
۱۱۴۷-۱۱۴۸-۱۱۴۹-۱۱۵۰-۱۱۵۱-
۱۱۵۲-۱۱۵۳-۱۱۵۴-۱۱۵۵-۱۱۵۶-
۱۱۵۷-۱۱۵۸-۱۱۵۹-۱۱۶۰-۱۱۶۱-
۱۱۶۲-۱۱۶۳-۱۱۶۴-۱۱۶۵-۱۱۶۶-
۱۱۶۷-۱۱۶۸-۱۱۶۹-۱۱۷۰-۱۱۷۱-
۱۱۷۲-۱۱۷۳-۱۱۷۴-۱۱۷۵-۱۱۷۶-
۱۱۷۷-۱۱۷۸-۱۱۷۹-۱۱۸۰-۱۱۸۱-
۱۱۸۲-۱۱۸۳-۱۱۸۴-۱۱۸۵-۱۱۸۶-
۱۱۸۷-۱۱۸۸-۱۱۸۹-۱۱۹۰-۱۱۹۱-
۱۱۹۲-۱۱۹۳-۱۱۹۴-۱۱۹۵-۱۱۹۶-
۱۱۹۷-۱۱۹۸-۱۱۹۹-۱۲۰۰-۱۲۰۱-
۱۲۰۲-۱۲۰۳-۱۲۰۴-۱۲۰۵-۱۲۰۶-
۱۲۰۷-۱۲۰۸-۱۲۰۹-۱۲۱۰-۱۲۱۱-
۱۲۱۲-۱۲۱۳-۱۲۱۴-۱۲۱۵-۱۲۱۶-
۱۲۱۷-۱۲۱۸-۱۲۱۹-۱۲۲۰-۱۲۲۱-
۱۲۲۲-۱۲۲۳-۱۲۲۴-۱۲۲۵-۱۲۲۶-
۱۲۲۷-۱۲۲۸-۱۲۲۹-۱۲۳۰-۱۲۳۱-
۱۲۳۲-۱۲۳۳-۱۲۳۴-۱۲۳۵-۱۲۳۶-
۱۲۳۷-۱۲۳۸-۱۲۳۹-۱۲۴۰-۱۲۴۱-
۱۲۴۲-۱۲۴۳-۱۲۴۴-۱۲۴۵-۱۲۴۶-
۱۲۴۷-۱۲۴۸-۱۲۴۹-۱۲۵۰-۱۲۵۱-
۱۲۵۲-۱۲۵۳-۱۲۵۴-۱۲۵۵-۱۲۵۶-
۱۲۵۷-۱۲۵۸-۱۲۵۹-۱۲۶۰-۱۲۶۱-
۱۲۶۲-۱۲۶۳-۱۲۶۴-۱۲۶۵-۱۲۶۶-
۱۲۶۷-۱۲۶۸-۱۲۶۹-۱۲۷۰-۱۲۷۱-
۱۲۷۲-۱۲۷۳-۱۲۷۴-۱۲۷۵-۱۲۷۶-
۱۲۷۷-۱۲۷۸-۱۲۷۹-۱۲۸۰-۱۲۸۱-
۱۲۸۲-۱۲۸۳-۱۲۸۴-۱۲۸۵-۱۲۸۶-
۱۲۸۷-۱۲۸۸-۱۲۸۹-۱۲۹۰-۱۲۹۱-
۱۲۹۲-۱۲۹۳-۱۲۹۴-۱۲۹۵-۱۲۹۶-
۱۲۹۷-۱۲۹۸-۱۲۹۹-۱۳۰۰-۱۳۰۱-
۱۳۰۲-۱۳۰۳-۱۳۰۴-۱۳۰۵-۱۳۰۶-
۱۳۰۷-۱۳۰۸-۱۳۰۹-۱۳۱۰-۱۳۱۱-
۱۳۱۲-۱۳۱۳-۱۳۱۴-۱۳۱۵-۱۳۱۶-
۱۳۱۷-۱۳۱۸-۱۳۱۹-۱۳۲۰-۱۳۲۱-
۱۳۲۲-۱۳۲۳-۱۳۲۴-۱۳۲۵-۱۳۲۶-
۱۳۲۷-۱۳۲۸-۱۳۲۹-۱۳۳۰-۱۳۳۱-
۱۳۳۲-۱۳۳۳-۱۳۳۴-۱۳۳۵-۱۳۳۶-
۱۳۳۷-۱۳۳۸-۱۳۳۹-۱۳۴۰-۱۳۴۱-
۱۳۴۲-۱۳۴۳-۱۳۴۴-۱۳۴۵-۱۳۴۶-
۱۳۴۷-۱۳۴۸-۱۳۴۹-۱۳۵۰-۱۳۵۱-
۱۳۵۲-۱۳۵۳-۱۳۵۴-۱۳۵۵-۱۳۵۶-
۱۳۵۷-۱۳۵۸-۱۳۵۹-۱۳۶۰-۱۳۶۱-
۱۳۶۲-۱۳۶۳-۱۳۶۴-۱۳۶۵-۱۳۶۶-
۱۳۶۷-۱۳۶۸-۱۳۶۹-۱۳۷۰-۱۳۷۱-
۱۳۷۲-۱۳۷۳-۱۳۷۴-۱۳۷۵-۱۳۷۶-
۱۳۷۷-۱۳۷۸-۱۳۷۹-۱۳۸۰-۱۳۸۱-
۱۳۸۲-۱۳۸۳-۱۳۸۴-۱۳۸۵-۱۳۸۶-
۱۳۸۷-۱۳۸۸-۱۳۸۹-۱۳۹۰-۱۳۹۱-
۱۳۹۲-۱۳۹۳-۱۳۹۴-۱۳۹۵-۱۳۹۶-
۱۳۹۷-۱۳۹۸-۱۳۹۹-۱۴۰۰-۱۴۰۱-
۱۴۰۲-۱۴۰۳-۱۴۰۴-۱۴۰۵-۱۴۰۶-
۱۴۰۷-۱۴۰۸-۱۴۰۹-۱۴۱۰-۱۴۱۱-
۱۴۱۲-۱۴۱۳-۱۴۱۴-۱۴۱۵-۱۴۱۶-
۱۴۱۷-۱۴۱۸-۱۴۱۹-۱۴۲۰-۱۴۲۱-
۱۴۲۲-۱۴۲۳-۱۴۲۴-۱۴۲۵-۱۴۲۶-
۱۴۲۷-۱۴۲۸-۱۴۲۹-۱۴۳۰-۱۴۳۱-
۱۴۳۲-۱۴۳۳-۱۴۳۴-۱۴۳۵-۱۴۳۶-
۱۴۳۷-۱۴۳۸-۱۴۳۹-۱۴۴۰-۱۴۴۱-
۱۴۴۲-۱۴۴۳-۱۴۴۴-۱۴۴۵-۱۴۴۶-
۱۴۴۷-۱۴۴۸-۱۴۴۹-۱۴۵۰-۱۴۵۱-
۱۴۵۲-۱۴۵۳-۱۴۵۴-۱۴۵۵-۱۴۵۶-
۱۴۵۷-۱۴۵۸-۱۴۵۹-۱۴۶۰-۱۴۶۱-
۱۴۶۲-۱۴۶۳-۱۴۶۴-۱۴۶۵-۱۴۶۶-
۱۴۶۷-۱۴۶۸-۱۴۶۹-

علي خان بلوچ ۳۳۳	عطائي خان ۸۶
علي خان نالهر ۶۷۱	عطر خان كلهوره (بن ميان نور محمد
علي داد خان، مير ۹۶۹	خان) ۴۵۵-۴۶۰-۴۸۳
علي رڼهي ۹۷۰	۴۸۳-۴۸۶-۴۹۹
علي قلي عادل شاه (برادر زاده)	"عظيم" تنوي، (مير عظيم الدين)
نادر ساه افشار) ۷۶۷	۴۹۹-۸۱۹
علي گوهر "اصغر" پير سيد "هنگلي	عظيم الله شاه، سيد ميان (۱۶)
والا) ۶۲۳-۶۳۱-۶۳۱-ج	عظيم الدين حسين سيد، (ايحسث
۶۳۷-۶۹۰-۷۰۹-۷۱۳	گورنر جرول) ۹۶۵
۷۱۵-۷۱۷-۷۳۹-۷۴۰	علاء الدين حلعي ۸۳۳
۷۴۱-۷۴۲-۷۴۳-۸۷۵	علي (رصه) (۱۸)-ج
۸۷۶	"سي" (نواب علي محمد خان لغاري)
علي گوهر ثاني "محفه والا"	۸۲۱
شمس العلماء ۸۷۶	علي جهكراني، ترك ۳۱۷-۳۲۳
علي محمد اول، سيد (حام سيد	۳۲۶-۳۲۸
صعه الله "پير پگاژو" اول)	علي حسن، شيخ (هندوستاني مختاركار
۸۷۶-۸۷۵	علي مراد خان) ۶۲۸-ج-۶۳۳
علي محمد راشدي، پير ۸۱۷-ج ۸۷۶	۶۹۷-۷۰۵-۷۰۶-۷۰۷
علي محمد "فقير" تنوي، قاضي	۷۰۹-۷۱۰-۷۱۳-۷۱۵
۸۰۹-۸۰۷	۷۱۷-۷۱۸-۷۳۹-۷۴۰
علي محمد خان "علي" نواب (لغاري)	۷۴۱-۷۴۲-۷۴۳
۸۲۲-۸۲۲	علي خان ۸۰۳
علي محمد خان، مير ۲۶۸	علي حان (مشهور به آغا علي راهوي)
	۹۲۰-۹۲۳

غلام محمد خان لغاري "نگار" نواب

۸۱۵-۸۱۸-۸۱۹-۸۲۱

غلام محمد درويش، شاه جي ۹۳۶

غلام محمد کهتران ۶۶۱-۶۶۱ ح

غلام محي الدين سرهندي، پير

۱۳۶-۳۱۷- [۸۵۷]-۸۵۸

غلام مصطفيٰ، ميرزا ۱۲

غلام نبي، مير ۸۰۰

"علامي" کوهستاني ۸۰۲-۸۰۳

۸۰۵-۸۰۶

عبيي خان کوهي ۶۶۳

ف

فاطمه سلطان ۷۶۷

فتح الله خان ۷۹۱

فتح جنگ، شهزاده ۳۹۰-۵۲۹-

۸۱۳

فتح خان تالپور، مير ۷۹۹-۸۰۰

فتح خان بارکزي، سردار

(اشرف الوزرا) "شاه دوست"

وزير شاه محمود ۷-۹-۱۷-

۲۰-۲۱-۲۲-۲۳-۲۵-۲۶-

۲۷-۲۸-۲۹-۳۰-۳۱-

۳۸-۳۹-۴۰-۴۱-۴۲-

غلام حيدر کهوکر ۶۶۱-۶۶۱ ح

غلام رسول، ميرزا ۹۵۸

غلام رسول خان ولد سالو خان

۳۳۳ ح

غلام شاه کلهوره، ميان (هزر جنگ،

شاه وردي خان) ۳۶۸ ح-

۷۰-۷۱-۷۲-۷۳-

۷۴-۷۵-۷۶-۷۷-

۷۸-۷۹-

غلام شاه، مير (پن معراب خان تالپر)

۶۶۰

غلام علي خان، مير (پن عبدالله خان

تالپر) ۶۷۱

غلام علي خان تالپر، مير (والی

حيدرآباد) ۹۵۲-۹۵۳

غلام قادر، قاضي ۸۳۸-۸۳۹

غلام محمد خان پوپلزي ۸۰۳

غلام محمد خان تالپر، حامي ۶۶۰

غلام محمد خان طرزي افغان، سردار

۸۳۰

غلام محمد خان لغاري، کوهلي والا

۶۵۴-۶۵۵-۶۶۱-۶۷۲

غلام محمد خان ۹۳۵

فدا حسین، سید (عروف لیبی بخش)	۵۷۷-ج-۶۰-۶۱-۶۲-۶۳-ج
بخاری حیدری جمعدار ترک	۶۶-۶۷-۷۰-۷۲-۷۳-۷۴
سواران موج انگلیس، مولف	۷۵-۷۶-۷۷-۸۰-۸۲-۸۳
پیکر حصه "تاریخ افغانستان"	۸۳-ج-۸۴-۸۵-ج-۸۸-۸۹-ج
۳۶۷-ج-۳۶۹-ج-۳۷۰-ج	۱۲۷-۱۲۹-۱۳۰-۱۵۹
۳۷۱-ج-۳۷۶-ج-۳۸۱-ج	۱۶۱-۱۶۸-ج-۱۸۰-۱۸۸
۳۹۰-ج-۳۹۴-ج-۳۹۶-ج	۱۹۱-۲۹۲-ج-۳۵۵
۳۹۸-ج-۳۹۹-ج-۴۰۰-ج	۲۹۲-۲۹۳-۲۹۴-۸۱۲
۴۰۶-ج-۴۰۷-ج-۴۱۲-ج	۸۱۳-۸۲۶-۸۲۷-۸۲۸
۴۶۸-۴۷۱-۹۰۸	۸۳۶-۸۳۸-۸۳۹-۸۵۰
"فرزند خان" (نصرت الله میرزا بن)	۸۵۱-۸۵۲-۸۵۳-۸۵۴
شاه رخ میرزا (۷۷۹)	۸۵۵-۸۶۸-۹۹۴-۹۹۵-ج
فرزند خان (شجاع الدوله، رستم هد)	فتح علی خان تالپور، میر ۶۵۷-۶۵۹
وزیر اعظم هندوستان (۷۷۷)	۸۱۵-۸۰۱-۶۵۹
فرنج، کپتان ۴۴۳	فتح علی شاه قاجار ۳۵۴-ج-۷۹۲-۷۹۳
فرید بخش، کپتان ۶۴۴	۸۵۴-۸۵۲-۸۵۰-۷۹۳
فریدرک ادم ۹۶۴	فتح محمد، اخوند ملا (وزیر میر)
فریدرک لیوس مٹ لینڈ، سر	محمود خان قلات (۷۹۶)
۹۷۰-۹۶۹	فتح محمد خراسانی ۹۳۰-۹۳۱
فریر، ادوارد (پدر سر هنری فریر)	فتح محمد خان عوری (گوری)
۹۹۰	۲۳۹-۲۴۴-۳۰۹-۳۷۳
فریر، جان هوکم (کاکای سرهنری)	۳۷۶-۳۳۸-۶۲۶-۶۲۸-ج
فریر (۹۹۱)	نخبر، مولانا ۹۴۱

فلورتیا (لیدی سیل، دختر جارج ونیچ،
مصنفه "تذکار مصائب در
افغانستان" ۹۰۱-۹۰۲)
فوی خان (مہولی خان) ۱۷۶
فہیم خان مری ۶۵۸
ہرورالدین شاہ، شہزادہ حاجی (برادر
شاہ محمود) ۵۲-۵۲-۵۳-
۵۶-۵۷-۵۸-۵۹-۶۰-
۶۰-۶۱-۶۲-۶۶-۶۷-
۶۷-۶۸-۷۲-۷۱-۷۸-
۷۳-۷۴-۷۵-۷۶-۷۷-
۷۸-۷۹-۸۰-۸۱-۸۲-
۸۳-۸۴-۸۵-۸۶-۸۷-
۸۸-۸۹-۹۰-۹۱-۹۲-
۹۳-۹۴-۹۵-۹۶-۹۷-
۹۸-۹۹-۱۰۰-۱۰۱-۱۰۲-
۱۰۳-۱۰۴-۱۰۵-۱۰۶-
۱۰۷-۱۰۸-۱۰۹-۱۱۰-
۱۱۱-۱۱۲-۱۱۳-۱۱۴-
۱۱۵-۱۱۶-۱۱۷-۱۱۸-
۱۱۹-۱۲۰-۱۲۱-۱۲۲-
۱۲۳-۱۲۴-۱۲۵-۱۲۶-
۱۲۷-۱۲۸-۱۲۹-۱۳۰-
۱۳۱-۱۳۲-۱۳۳-۱۳۴-
۱۳۵-۱۳۶-۱۳۷-۱۳۸-
۱۳۹-۱۴۰-۱۴۱-۱۴۲-
۱۴۳-۱۴۴-۱۴۵-۱۴۶-
۱۴۷-۱۴۸-۱۴۹-۱۵۰-
۱۵۱-۱۵۲-۱۵۳-۱۵۴-
۱۵۵-۱۵۶-۱۵۷-۱۵۸-
۱۵۹-۱۶۰-۱۶۱-۱۶۲-
۱۶۳-۱۶۴-۱۶۵-۱۶۶-
۱۶۷-۱۶۸-۱۶۹-۱۷۰-
۱۷۱-۱۷۲-۱۷۳-۱۷۴-
۱۷۵-۱۷۶-۱۷۷-۱۷۸-
۱۷۹-۱۸۰-۱۸۱-۱۸۲-
۱۸۳-۱۸۴-۱۸۵-۱۸۶-
۱۸۷-۱۸۸-۱۸۹-۱۹۰-
۱۹۱-۱۹۲-۱۹۳-۱۹۴-
۱۹۵-۱۹۶-۱۹۷-۱۹۸-
۱۹۹-۲۰۰-۲۰۱-۲۰۲-
۲۰۳-۲۰۴-۲۰۵-۲۰۶-
۲۰۷-۲۰۸-۲۰۹-۲۱۰-
۲۱۱-۲۱۲-۲۱۳-۲۱۴-
۲۱۵-۲۱۶-۲۱۷-۲۱۸-
۲۱۹-۲۲۰-۲۲۱-۲۲۲-
۲۲۳-۲۲۴-۲۲۵-۲۲۶-
۲۲۷-۲۲۸-۲۲۹-۲۳۰-
۲۳۱-۲۳۲-۲۳۳-۲۳۴-
۲۳۵-۲۳۶-۲۳۷-۲۳۸-
۲۳۹-۲۴۰-۲۴۱-۲۴۲-
۲۴۳-۲۴۴-۲۴۵-۲۴۶-
۲۴۷-۲۴۸-۲۴۹-۲۵۰-
۲۵۱-۲۵۲-۲۵۳-۲۵۴-
۲۵۵-۲۵۶-۲۵۷-۲۵۸-
۲۵۹-۲۶۰-۲۶۱-۲۶۲-
۲۶۳-۲۶۴-۲۶۵-۲۶۶-
۲۶۷-۲۶۸-۲۶۹-۲۷۰-
۲۷۱-۲۷۲-۲۷۳-۲۷۴-
۲۷۵-۲۷۶-۲۷۷-۲۷۸-
۲۷۹-۲۸۰-۲۸۱-۲۸۲-
۲۸۳-۲۸۴-۲۸۵-۲۸۶-
۲۸۷-۲۸۸-۲۸۹-۲۹۰-
۲۹۱-۲۹۲-۲۹۳-۲۹۴-
۲۹۵-۲۹۶-۲۹۷-۲۹۸-
۲۹۹-۳۰۰-۳۰۱-۳۰۲-
۳۰۳-۳۰۴-۳۰۵-۳۰۶-
۳۰۷-۳۰۸-۳۰۹-۳۱۰-
۳۱۱-۳۱۲-۳۱۳-۳۱۴-
۳۱۵-۳۱۶-۳۱۷-۳۱۸-
۳۱۹-۳۲۰-۳۲۱-۳۲۲-
۳۲۳-۳۲۴-۳۲۵-۳۲۶-
۳۲۷-۳۲۸-۳۲۹-۳۳۰-
۳۳۱-۳۳۲-۳۳۳-۳۳۴-
۳۳۵-۳۳۶-۳۳۷-۳۳۸-
۳۳۹-۳۴۰-۳۴۱-۳۴۲-
۳۴۳-۳۴۴-۳۴۵-۳۴۶-
۳۴۷-۳۴۸-۳۴۹-۳۵۰-
۳۵۱-۳۵۲-۳۵۳-۳۵۴-
۳۵۵-۳۵۶-۳۵۷-۳۵۸-
۳۵۹-۳۶۰-۳۶۱-۳۶۲-
۳۶۳-۳۶۴-۳۶۵-۳۶۶-
۳۶۷-۳۶۸-۳۶۹-۳۷۰-
۳۷۱-۳۷۲-۳۷۳-۳۷۴-
۳۷۵-۳۷۶-۳۷۷-۳۷۸-
۳۷۹-۳۸۰-۳۸۱-۳۸۲-
۳۸۳-۳۸۴-۳۸۵-۳۸۶-
۳۸۷-۳۸۸-۳۸۹-۳۹۰-
۳۹۱-۳۹۲-۳۹۳-۳۹۴-
۳۹۵-۳۹۶-۳۹۷-۳۹۸-
۳۹۹-۴۰۰-۴۰۱-۴۰۲-
۴۰۳-۴۰۴-۴۰۵-۴۰۶-
۴۰۷-۴۰۸-۴۰۹-۴۱۰-
۴۱۱-۴۱۲-۴۱۳-۴۱۴-
۴۱۵-۴۱۶-۴۱۷-۴۱۸-
۴۱۹-۴۲۰-۴۲۱-۴۲۲-
۴۲۳-۴۲۴-۴۲۵-۴۲۶-
۴۲۷-۴۲۸-۴۲۹-۴۳۰-
۴۳۱-۴۳۲-۴۳۳-۴۳۴-
۴۳۵-۴۳۶-۴۳۷-۴۳۸-
۴۳۹-۴۴۰-۴۴۱-۴۴۲-
۴۴۳-۴۴۴-۴۴۵-۴۴۶-
۴۴۷-۴۴۸-۴۴۹-۴۵۰-
۴۵۱-۴۵۲-۴۵۳-۴۵۴-
۴۵۵-۴۵۶-۴۵۷-۴۵۸-
۴۵۹-۴۶۰-۴۶۱-۴۶۲-
۴۶۳-۴۶۴-۴۶۵-۴۶۶-
۴۶۷-۴۶۸-۴۶۹-۴۷۰-
۴۷۱-۴۷۲-۴۷۳-۴۷۴-
۴۷۵-۴۷۶-۴۷۷-۴۷۸-
۴۷۹-۴۸۰-۴۸۱-۴۸۲-
۴۸۳-۴۸۴-۴۸۵-۴۸۶-
۴۸۷-۴۸۸-۴۸۹-۴۹۰-
۴۹۱-۴۹۲-۴۹۳-۴۹۴-
۴۹۵-۴۹۶-۴۹۷-۴۹۸-
۴۹۹-۵۰۰-۵۰۱-۵۰۲-
۵۰۳-۵۰۴-۵۰۵-۵۰۶-
۵۰۷-۵۰۸-۵۰۹-۵۱۰-
۵۱۱-۵۱۲-۵۱۳-۵۱۴-
۵۱۵-۵۱۶-۵۱۷-۵۱۸-
۵۱۹-۵۲۰-۵۲۱-۵۲۲-
۵۲۳-۵۲۴-۵۲۵-۵۲۶-
۵۲۷-۵۲۸-۵۲۹-۵۳۰-
۵۳۱-۵۳۲-۵۳۳-۵۳۴-
۵۳۵-۵۳۶-۵۳۷-۵۳۸-
۵۳۹-۵۴۰-۵۴۱-۵۴۲-
۵۴۳-۵۴۴-۵۴۵-۵۴۶-
۵۴۷-۵۴۸-۵۴۹-۵۵۰-
۵۵۱-۵۵۲-۵۵۳-۵۵۴-
۵۵۵-۵۵۶-۵۵۷-۵۵۸-
۵۵۹-۵۶۰-۵۶۱-۵۶۲-
۵۶۳-۵۶۴-۵۶۵-۵۶۶-
۵۶۷-۵۶۸-۵۶۹-۵۷۰-
۵۷۱-۵۷۲-۵۷۳-۵۷۴-
۵۷۵-۵۷۶-۵۷۷-۵۷۸-
۵۷۹-۵۸۰-۵۸۱-۵۸۲-
۵۸۳-۵۸۴-۵۸۵-۵۸۶-
۵۸۷-۵۸۸-۵۸۹-۵۹۰-
۵۹۱-۵۹۲-۵۹۳-۵۹۴-
۵۹۵-۵۹۶-۵۹۷-۵۹۸-
۵۹۹-۶۰۰-۶۰۱-۶۰۲-
۶۰۳-۶۰۴-۶۰۵-۶۰۶-
۶۰۷-۶۰۸-۶۰۹-۶۱۰-
۶۱۱-۶۱۲-۶۱۳-۶۱۴-
۶۱۵-۶۱۶-۶۱۷-۶۱۸-
۶۱۹-۶۲۰-۶۲۱-۶۲۲-
۶۲۳-۶۲۴-۶۲۵-۶۲۶-
۶۲۷-۶۲۸-۶۲۹-۶۳۰-
۶۳۱-۶۳۲-۶۳۳-۶۳۴-
۶۳۵-۶۳۶-۶۳۷-۶۳۸-
۶۳۹-۶۴۰-۶۴۱-۶۴۲-
۶۴۳-۶۴۴-۶۴۵-۶۴۶-
۶۴۷-۶۴۸-۶۴۹-۶۵۰-
۶۵۱-۶۵۲-۶۵۳-۶۵۴-
۶۵۵-۶۵۶-۶۵۷-۶۵۸-
۶۵۹-۶۶۰-۶۶۱-۶۶۲-
۶۶۳-۶۶۴-۶۶۵-۶۶۶-
۶۶۷-۶۶۸-۶۶۹-۶۷۰-
۶۷۱-۶۷۲-۶۷۳-۶۷۴-
۶۷۵-۶۷۶-۶۷۷-۶۷۸-
۶۷۹-۶۸۰-۶۸۱-۶۸۲-
۶۸۳-۶۸۴-۶۸۵-۶۸۶-
۶۸۷-۶۸۸-۶۸۹-۶۹۰-
۶۹۱-۶۹۲-۶۹۳-۶۹۴-
۶۹۵-۶۹۶-۶۹۷-۶۹۸-
۶۹۹-۷۰۰-۷۰۱-۷۰۲-
۷۰۳-۷۰۴-۷۰۵-۷۰۶-
۷۰۷-۷۰۸-۷۰۹-۷۱۰-
۷۱۱-۷۱۲-۷۱۳-۷۱۴-
۷۱۵-۷۱۶-۷۱۷-۷۱۸-
۷۱۹-۷۲۰-۷۲۱-۷۲۲-
۷۲۳-۷۲۴-۷۲۵-۷۲۶-
۷۲۷-۷۲۸-۷۲۹-۷۳۰-
۷۳۱-۷۳۲-۷۳۳-۷۳۴-
۷۳۵-۷۳۶-۷۳۷-۷۳۸-
۷۳۹-۷۴۰-۷۴۱-۷۴۲-
۷۴۳-۷۴۴-۷۴۵-۷۴۶-
۷۴۷-۷۴۸-۷۴۹-۷۵۰-
۷۵۱-۷۵۲-۷۵۳-۷۵۴-
۷۵۵-۷۵۶-۷۵۷-۷۵۸-
۷۵۹-۷۶۰-۷۶۱-۷۶۲-
۷۶۳-۷۶۴-۷۶۵-۷۶۶-
۷۶۷-۷۶۸-۷۶۹-۷۷۰-
۷۷۱-۷۷۲-۷۷۳-۷۷۴-
۷۷۵-۷۷۶-۷۷۷-۷۷۸-
۷۷۹-۷۸۰-۷۸۱-۷۸۲-
۷۸۳-۷۸۴-۷۸۵-۷۸۶-
۷۸۷-۷۸۸-۷۸۹-۷۹۰-
۷۹۱-۷۹۲-۷۹۳-۷۹۴-
۷۹۵-۷۹۶-۷۹۷-۷۹۸-
۷۹۹-۸۰۰-۸۰۱-۸۰۲-
۸۰۳-۸۰۴-۸۰۵-۸۰۶-
۸۰۷-۸۰۸-۸۰۹-۸۱۰-
۸۱۱-۸۱۲-۸۱۳-۸۱۴-
۸۱۵-۸۱۶-۸۱۷-۸۱۸-
۸۱۹-۸۲۰-۸۲۱-۸۲۲-
۸۲۳-۸۲۴-۸۲۵-۸۲۶-
۸۲۷-۸۲۸-۸۲۹-۸۳۰-
۸۳۱-۸۳۲-۸۳۳-۸۳۴-
۸۳۵-۸۳۶-۸۳۷-۸۳۸-
۸۳۹-۸۴۰-۸۴۱-۸۴۲-
۸۴۳-۸۴۴-۸۴۵-۸۴۶-
۸۴۷-۸۴۸-۸۴۹-۸۵۰-
۸۵۱-۸۵۲-۸۵۳-۸۵۴-
۸۵۵-۸۵۶-۸۵۷-۸۵۸-
۸۵۹-۸۶۰-۸۶۱-۸۶۲-
۸۶۳-۸۶۴-۸۶۵-۸۶۶-
۸۶۷-۸۶۸-۸۶۹-۸۷۰-
۸۷۱-۸۷۲-۸۷۳-۸۷۴-
۸۷۵-۸۷۶-۸۷۷-۸۷۸-
۸۷۹-۸۸۰-۸۸۱-۸۸۲-
۸۸۳-۸۸۴-۸۸۵-۸۸۶-
۸۸۷-۸۸۸-۸۸۹-۸۹۰-
۸۹۱-۸۹۲-۸۹۳-۸۹۴-
۸۹۵-۸۹۶-۸۹۷-۸۹۸-
۸۹۹-۹۰۰-۹۰۱-۹۰۲-
۹۰۳-۹۰۴-۹۰۵-۹۰۶-
۹۰۷-۹۰۸-۹۰۹-۹۱۰-
۹۱۱-۹۱۲-۹۱۳-۹۱۴-
۹۱۵-۹۱۶-۹۱۷-۹۱۸-
۹۱۹-۹۲۰-۹۲۱-۹۲۲-
۹۲۳-۹۲۴-۹۲۵-۹۲۶-
۹۲۷-۹۲۸-۹۲۹-۹۳۰-
۹۳۱-۹۳۲-۹۳۳-۹۳۴-
۹۳۵-۹۳۶-۹۳۷-۹۳۸-
۹۳۹-۹۴۰-۹۴۱-۹۴۲-
۹۴۳-۹۴۴-۹۴۵-۹۴۶-
۹۴۷-۹۴۸-۹۴۹-۹۵۰-
۹۵۱-۹۵۲-۹۵۳-۹۵۴-
۹۵۵-۹۵۶-۹۵۷-۹۵۸-
۹۵۹-۹۶۰-۹۶۱-۹۶۲-
۹۶۳-۹۶۴-۹۶۵-۹۶۶-
۹۶۷-۹۶۸-۹۶۹-۹۷۰-
۹۷۱-۹۷۲-۹۷۳-۹۷۴-
۹۷۵-۹۷۶-۹۷۷-۹۷۸-
۹۷۹-۹۸۰-۹۸۱-۹۸۲-
۹۸۳-۹۸۴-۹۸۵-۹۸۶-
۹۸۷-۹۸۸-۹۸۹-۹۹۰-
۹۹۱-۹۹۲-۹۹۳-۹۹۴-
۹۹۵-۹۹۶-۹۹۷-۹۹۸-
۹۹۹-۱۰۰۰-۱۰۰۱-۱۰۰۲-
۱۰۰۳-۱۰۰۴-۱۰۰۵-۱۰۰۶-
۱۰۰۷-۱۰۰۸-۱۰۰۹-۱۰۱۰-
۱۰۱۱-۱۰۱۲-۱۰۱۳-۱۰۱۴-
۱۰۱۵-۱۰۱۶-۱۰۱۷-۱۰۱۸-
۱۰۱۹-۱۰۲۰-۱۰۲۱-۱۰۲۲-
۱۰۲۳-۱۰۲۴-۱۰۲۵-۱۰۲۶-
۱۰۲۷-۱۰۲۸-۱۰۲۹-۱۰۳۰-
۱۰۳۱-۱۰۳۲-۱۰۳۳-۱۰۳۴-
۱۰۳۵-۱۰۳۶-۱۰۳۷-۱۰۳۸-
۱۰۳۹-۱۰۴۰-۱۰۴۱-۱۰۴۲-
۱۰۴۳-۱۰۴۴-۱۰۴۵-۱۰۴۶-
۱۰۴۷-۱۰۴۸-۱۰۴۹-۱۰۵۰-
۱۰۵۱-۱۰۵۲-۱۰۵۳-۱۰۵۴-
۱۰۵۵-۱۰۵۶-۱۰۵۷-۱۰۵۸-
۱۰۵۹-۱۰۶۰-۱۰۶۱-۱۰۶۲-
۱۰۶۳-۱۰۶۴-۱۰۶۵-۱۰۶۶-
۱۰۶۷-۱۰۶۸-۱۰۶۹-۱۰۷۰-
۱۰۷۱-۱۰۷۲-۱۰۷۳-۱۰۷۴-
۱۰۷۵-۱۰۷۶-۱۰۷۷-۱۰۷۸-
۱۰۷۹-۱۰۸۰-۱۰۸۱-۱۰۸۲-
۱۰۸۳-۱۰۸۴-۱۰۸۵-۱۰۸۶-
۱۰۸۷-۱۰۸۸-۱۰۸۹-۱۰۹۰-
۱۰۹۱-۱۰۹۲-۱۰۹۳-۱۰۹۴-
۱۰۹۵-۱۰۹۶-۱۰۹۷-۱۰۹۸-
۱۰۹۹-۱۱۰۰-۱۱۰۱-۱۱۰۲-
۱۱۰۳-۱۱۰۴-۱۱۰۵-۱۱۰۶-
۱۱۰۷-۱۱۰۸-۱۱۰۹-۱۱۱۰-
۱۱۱۱-۱۱۱۲-۱۱۱۳-۱۱۱۴-
۱۱۱۵-۱۱۱۶-۱۱۱۷-۱۱۱۸-
۱۱۱۹-۱۱۲۰-۱۱۲۱-۱۱۲۲-
۱۱۲۳-۱۱۲۴-۱۱۲۵-۱۱۲۶-
۱۱۲۷-۱۱۲۸-۱۱۲۹-۱۱۳۰-
۱۱۳۱-۱۱۳۲-۱۱۳۳-۱۱۳۴-
۱۱۳۵-۱۱۳۶-۱۱۳۷-۱۱۳۸-
۱۱۳۹-۱۱۴۰-۱۱۴۱-۱۱۴۲-
۱۱۴۳-۱۱۴۴-۱۱۴۵-۱۱۴۶-
۱۱۴۷-۱۱۴۸-۱۱۴۹-۱۱۵۰-
۱۱۵۱-۱۱۵۲-۱۱۵۳-۱۱۵۴-
۱۱۵۵-۱۱۵۶-۱۱۵۷-۱۱۵۸-
۱۱۵۹-۱۱۶۰-۱۱۶۱-۱۱۶۲-
۱۱۶۳-۱۱۶۴-۱۱۶۵-۱۱۶۶-
۱۱۶۷-۱۱۶۸-۱۱۶۹-۱۱۷۰-
۱۱۷۱-۱۱۷۲-۱۱۷۳-۱۱۷۴-
۱۱۷۵-۱۱۷۶-۱۱۷۷-۱۱۷۸-
۱۱۷۹-۱۱۸۰-۱۱۸۱-۱۱۸۲-
۱۱۸۳-۱۱۸۴-۱۱۸۵-۱۱۸۶-
۱۱۸۷-۱۱۸۸-۱۱۸۹-۱۱۹۰-
۱۱۹۱-۱۱۹۲-۱۱۹۳-۱۱۹۴-
۱۱۹۵-۱۱۹۶-۱۱۹۷-۱۱۹۸-
۱۱۹۹-۱۲۰۰-۱۲۰۱-۱۲۰۲-
۱۲۰۳-۱۲۰۴-۱۲۰۵-۱۲۰۶-
۱۲۰۷-۱۲۰۸-۱۲۰۹-۱۲۱۰-
۱۲۱۱-۱۲۱۲-۱۲۱۳-۱۲۱۴-
۱۲۱۵-۱۲۱۶-۱۲۱۷-۱۲۱۸-
۱۲۱۹-۱۲۲۰-۱۲۲۱-۱۲۲۲-
۱۲۲۳-۱۲۲۴-۱۲۲۵-۱۲۲۶-
۱۲۲۷-۱۲۲۸-۱۲۲۹-۱۲۳۰-
۱۲۳۱-۱۲۳۲-۱۲۳۳-۱۲۳۴-
۱۲۳۵-۱۲۳۶-۱۲۳۷-۱۲۳۸-
۱۲۳۹-۱۲۴۰-۱۲۴۱-۱۲۴۲-
۱۲۴۳-۱۲۴۴-۱۲۴۵-۱۲۴۶-
۱۲۴۷-۱۲۴۸-۱۲۴۹-۱۲۵۰-
۱۲۵۱-۱۲۵۲-۱۲۵۳-۱۲۵۴-
۱۲۵۵-۱۲۵۶-۱۲۵۷-۱۲۵۸-
۱۲۵۹-۱۲۶۰-۱۲۶۱-۱۲۶۲-
۱۲۶۳-۱۲۶۴-۱۲۶۵-۱۲۶۶-
۱۲۶۷-۱۲۶۸-۱۲۶۹-۱۲۷۰-
۱۲۷۱-۱۲۷۲-۱۲۷۳-۱۲۷۴-
۱۲۷۵-۱۲۷۶-۱۲۷۷-۱۲۷۸-
۱۲۷۹-۱۲۸۰-۱۲۸۱-۱۲۸۲-
۱۲۸۳-۱۲۸۴-۱۲۸۵-۱۲۸۶-
۱۲۸۷-۱۲۸۸-۱۲۸۹-۱۲۹۰-
۱۲۹۱-۱۲۹۲-۱۲۹۳-۱۲۹۴-
۱۲۹۵-۱۲۹۶-۱۲۹۷-۱۲۹۸-
۱۲۹۹-۱۳۰۰-۱۳۰۱-۱۳۰۲-
۱۳۰۳-۱۳۰۴-۱۳۰۵-۱۳۰۶-
۱۳۰۷-۱۳۰۸-۱۳۰۹-۱۳۱۰-
۱۳۱۱-۱۳۱۲-۱۳۱۳-۱۳۱۴-
۱۳۱۵-۱۳۱۶-۱۳۱۷-۱۳۱۸-
۱۳۱۹-۱۳۲۰-۱۳۲۱-۱۳۲۲-
۱۳۲۳-۱۳۲۴-۱۳۲۵-۱۳۲۶-
۱۳۲۷-۱۳۲۸-۱۳۲۹-۱۳۳۰-
۱۳۳۱-۱۳۳۲-۱۳۳۳-۱۳۳۴-
۱۳۳۵-۱۳۳۶-۱۳۳۷-۱۳۳۸-
۱۳۳۹-۱۳۴۰-۱۳۴۱-۱۳۴۲-
۱۳۴۳-۱۳۴۴-۱۳۴۵-۱۳۴۶-
۱۳۴۷-۱۳۴۸-۱۳۴۹-۱۳۵۰-
۱۳۵۱-۱۳۵۲-۱۳۵۳-۱۳۵۴-
۱۳۵۵-۱۳۵۶-۱۳۵۷-۱۳۵۸-
۱۳۵۹-۱۳۶۰-۱۳۶۱-۱۳۶۲-
۱۳۶۳-۱۳۶۴-۱۳۶۵-۱۳۶۶-
۱۳۶۷-۱۳۶۸-۱۳۶۹-۱۳۷۰-
۱۳۷۱-۱۳۷۲-۱۳۷۳-۱۳۷۴-
۱۳۷۵-۱۳۷۶-۱۳۷۷-۱۳۷۸-
۱۳۷۹-۱۳۸۰-۱۳۸۱-۱۳۸۲-
۱۳۸۳-۱۳۸۴-۱۳۸۵-۱۳۸۶-
۱۳۸۷-۱۳۸۸-۱۳۸۹-۱۳۹۰-
۱۳۹۱-۱۳۹۲-۱۳۹۳-۱۳۹۴-
۱۳۹۵-۱۳۹۶-۱۳۹۷-۱۳۹۸-
۱۳۹۹-۱۴۰۰-۱۴۰۱-۱۴۰۲-
۱۴۰۳-۱۴۰۴-۱۴۰۵-۱۴۰۶-
۱۴۰۷-۱۴۰۸-۱۴۰۹-۱۴۱۰-
۱۴۱۱-۱۴۱۲-۱۴۱۳-۱۴۱۴-
۱۴۱۵-۱۴۱۶-۱۴۱۷-۱۴۱۸-
۱۴۱۹-۱۴۲۰-۱۴۲۱-۱۴۲۲-
۱۴۲۳-۱۴۲۴-۱۴۲۵-۱۴۲۶-
۱۴۲۷-۱۴۲۸-۱۴۲۹-۱۴۳۰-
۱۴۳۱-۱۴۳۲-۱۴۳۳-۱۴۳۴-
۱۴۳۵-۱۴۳۶-۱۴۳۷-۱۴۳۸-
۱۴۳۹-۱۴۴۰-۱۴۴۱-۱۴۴۲-
۱۴۴۳-۱۴۴۴-۱۴۴۵-۱۴۴۶-
۱۴۴۷-۱۴۴۸-۱۴۴۹-۱۴۵۰-
۱۴۵۱-۱۴۵۲-۱۴۵۳-۱۴۵۴-
۱۴۵۵-۱۴۵۶-۱۴۵۷-۱۴۵۸-
۱۴۵۹-۱۴۶۰-۱۴۶۱-۱۴۶۲-
۱۴۶۳-۱۴۶۴-۱۴۶۵-۱۴۶۶-
۱۴۶۷-۱۴۶۸-۱۴۶۹-۱۴۷۰-
۱۴۷۱-۱۴۷۲-۱۴۷۳-۱۴۷۴-
۱۴۷۵-۱۴۷۶-۱۴۷۷-۱۴۷۸-
۱۴۷۹-۱۴۸۰-۱۴۸۱-۱۴۸۲-
۱۴۸۳-۱۴۸۴-۱۴۸۵-۱۴۸۶-
۱۴۸۷-۱۴۸۸-۱۴۸۹-۱۴۹۰-
۱۴۹۱-۱۴۹۲-۱۴۹۳-۱۴۹۴-
۱۴۹۵-۱۴۹۶-۱۴۹۷-۱۴۹۸-
۱۴۹۹-۱۵۰۰-۱۵۰۱-۱۵۰۲-
۱۵۰۳-۱۵۰۴-۱۵

فین، هنری (پدر جنرل فین) ۸۹۴

قنبر، میر ۸۸۱

ق

قادر بخش، میر ۸۵۱

قادرو، قاضی (قاضی عبدالقادر) ۸۴۱

قاسم، ملک ۸۵۳

قاسمی (شاعر) ۷۶۰

قاسو ۴۱۵ ح

"قانع" تتوی ۷۶۸

قبول محمد، میان ۱۶۵- [۸۶۲]-

۸۶۳

قبول محمد دوم، میان ۸۶۳

قطب الدین محمد، سید ۸۷۷

قطب خان ۷۷۶

قلندر خان افغان ۷۷۴

قلیچ بیگ، میرزا ۷۶۸-۷۹۹ ح-

۸۸۰

قمرالدین خان (برادر شمس الدین

خان) ۵۴۷

قمرالدین خان (وکیل میر فتح علی

خان قالهر) ۸۰۱

قمرالدین خان، وزیر الممالک ۷۷۱-

۷۷۵

قبصر، شهبزاده ۷۹۷

قبصر خان ۴۴۰ ح

قیمت رای (هندو) ۶۴۲

ک

کاتن، ادمیرال راولپنڈ (پدر حنرال

کاتن) ۹۰۴

کاتن، حنرال سر ویلوی ۳۹۹ ح-

۳۹۴- [۹۰۴]- ۹۰۸- ۹۱۰

کاردری، حی- حی ۸۴۲

کارنا (پهلوان) ۸۳۳- ۸۳۴

کالس، میجر ۳۹۴

کاظم شاه الحسینی، سید (پسر سید

اسماعیل شاه وکیل امیر

حیدرآباد) (۱۰)- ۱۲۶- ۱۳۱-

۱۳۷- ۲۳۹- ۲۴۱- ۲۴۵-

۲۷۲- ۲۷۳- ۲۷۴- ۲۷۶-

۲۷۷- ۲۸۰- ۲۸۳- ۲۸۵-

۲۸۶- ۲۹۵- ۲۹۶- ۲۹۷-

۳۰۳- ۳۰۶- ۳۰۸- ۳۴۵-

۳۴۹- ۴۵۱- ۸۸۳- [۹۹۳]-

۹۹۸- ۹۹۹

۳۹۴-۳۹۴ ح

(رک کرین)

کرک سنگه (کھڑک سنگه)

۳۶۸-۸۳۴

کرم علي خان قاليپور، مير

(۵ رکن الدوله والي حيدرآباد)

۹۰-۱۱۰-۱۳۵-۱۳۸

۲۶۶-۲۶۷-۲۶۹-۸۱۷

۹۵۳-۹۵۵-۹۵۷-۹۹۵

کرنيلي صاحب ۴۰۷-۴۰۷ ح

کرین، بریگدیر جنرال چارلس

راپوت (کرشین، کرشین ۹)

۳۶۹-۳۹۴-۳۹۴ ح- [۹۰۳]

کریم خان زند ۷۷۹

کریم داد خان پهلواني باسيزني

۸۱۱

ii

ککو خان ۷۹۹

کلارک، کپتان ۴۲۴ ح- ۳۲۹

کلايو، لارډ ۸۶۴

کمال خان مري ۶۷۱

کوهرولو راده عثمانی ۷۵۱

کاله خان، میرزا ۶۴۶

کامران، شهزاده (بن شاه محمود)

(۷)- (۹)- ۵۲- ۵۲ ح- ۵۳

۶۱- ۶۲- ۶۶- ۶۷- ۶۸

۷۰- ۷۱- ۷۲- ۷۳- ۷۴

۷۵- ۷۶- ۸۲- ۸۳- ۸۴

۸۵- ۸۶- ۸۹- ۱۷۵- ۱۷۶

۱۷۸- ۱۷۹- ۱۸۱- ۱۸۲

۱۸۳- ۱۸۴- ۱۸۵- ۱۸۷

۱۸۸- ۲۱۳- ۲۱۴- ۲۱۵

۲۲۱- ۲۲۲- ۲۲۳ ح- ۲۲۷

۳۲۸- ۳۲۹- ۳۳۰ ح- ۳۳۹

۶۰۵- ۶۰۶- ۶۰۸- ۶۰۹ ح

۸۱۲- ۸۲۷- ۸۲۷- ۸۵۰

۸۵۱- ۸۵۱ ح- ۸۵۲- ۸۵۳

۸۵۴- ۸۵۵- ۹۱۶

کبير الدين احمد، سيد ۸۵۹

کتومل ۹۹۹

کجن نور شاه، میان ۷۸۹

کرشین، ایدجونت ۴۶۲ ح- ۴۶۲

۴۶۳ ح

کرستی ۴۰۷ ح

کرشین، لعنتب (کرشین) ۳۶۹-

[۸۹۳]-۸۹۵-۸۹۹-۹۰۳-

۹۰۸-۹۱۳-۹۱۴-۹۹۲

کهول (کیمپل، شیر محمد خان)

-۳۳۱-۳۳۲-۳۳۶-[۸۸۳]-

۸۸۴-ج-۸۸۵-۸۸۶-۸۸۷

کهول، لارد ۸۹۳

گ

گدا علی شاه ۹۹۸-

گدو خان ۷۷۲

گدومل، دیوان (وکیل سد)

-۷۸۱-۷۸۱-ج-۷۸۳-۷۸۶-

[۹۹۹]

گرین، سر لیل ۸۳۲-۸۳۳-

۸۳۵

گلاب رائے، سینہ ۹۱-۱۲۱-

۱۳۳

گلاب سنگھ صوبدار ۳۰۷

گلرون (میجر گلهرین) ۳۳۱-

۳۳۲-ج-۳۳۱

گلزار خان بامیزئی ۱۵۶-۱۵۶-ج-

۱۹۵-۱۹۵-ج-۱۹۶-۲۱۳-

۲۱۳-۲۲۲-

کوٹ والا (شاه مردان اول)

۷۸۶

(نیز رک شاه مردان)

کوفمان، جنرال (حکمران آسیای

روسیه) ۸۳۱-۸۳۳-۸۳۴

کونولی، کپتان حان ۳۹۹-ج-

۹۱۳

کهندل خان، سردار ۵۷-۶۷-

۷۰-۷۱-۸۷-۱۷۷-۱۷۸-

۱۷۹-۱۸۹-۱۹۳-۲۰۳-

۲۰۴-۲۰۵-۲۰۷-۳۲۳-

۳۸۶-۳۸۷-۳۹۰-۶۸۹-

۶۹۰-۸۵۲-۹۳۳-۹۳۴-

کهرا ۹۵۳-ج-

کی، سر جان ۹۳۵

کیمپل، مسٹر (کیول) [۸۸۳]-

۸۸۵-۸۸۶

(نیز رک کیول)

کین، سر جان (پدر بارون)

سر جان کین ۸۹۳

کین، لفتننت جنرال بارون سر جان

۳۶۶-ج-۳۶۹-۳۶۹-ج-۳۷۷-

۳۷۷-ج-۳۸۰-۳۸۰-ج-۳۸۰-

۳۶۰ - ۳۶۱ - ۳۶۲ - ۳۶۳ - ۳۶۴
 ۳۹۳ - ۴۰۴ - ۴۵۰ - ۴۵۰ - ۴۵۰ - ۴۵۰
 ۳۵۲ - ۳۵۳ - ۳۵۴ - ۳۵۵ - ۳۵۶
 ۹۳۲ - ۹۰۵
 لارسی، سرخان (کپتان، چیف کمشنر
 پنجاب) ۳۶۰ - ۳۶۱ - ۳۶۲
 ۵۵۳ - ۵۵۴ - ۵۵۵ - ۵۵۶ - ۵۵۷
 لبدین صاحب (لبدین) ۳۱۵ -
 ۳۱۵ - ۳۱۶ - ۳۱۷ - ۳۱۸
 لعل شهباز ولددر، محدود ۱۰۸ -
 ۳۵۳ - ۳۵۴ - ۳۵۵ - ۳۵۶
 ۸۶۱
 لطف‌الله میر متارو، میر ۷۵۵
 لطیفی کجیچی (لطیفی خان) ۳۵ -
 ۳۵ - ۳۵ - ۳۵ - ۳۵
 لقمان ۷۱۰
 لقمان خان قالیبر ۲۹۶ - ۲۹۷ - ۲۹۸
 لوده سنگه (بوده سنگه؟ عم زاده
 خالصه رنجیت سنگه) ۲۰۹ -
 ۲۵۰ - ۲۵۱
 لوک هارت ۷۵۰ - ۷۵۱ - ۷۵۲
 ۷۵۹ - ۷۶۰

گلزارخان (گلزارخان) ۷۷
 گل محمد (بن مله رحیم داد)
 ۹۳۱
 گل محمد خان، نائب ۱۷۷ -
 ۲۱۱ - ۲۱۲ - ۲۱۳ - ۲۱۴
 ۳۸۵
 گل محمد خان خراسانی (حاکم
 ۷۸۳
 گوپالداس ۸۳۵
 گولد سمتو، میجر (گولدس مد)
 ۸۱۶ - ۸۱۷
 گورڈن، بریگڈیر ۹۰۹
 گوله شاه، سید میان ۶۱۱
 گوهر شاد (دختر شاهرخ) ۷۷
 گهرام، مهر ۸۸۱
 گیراد، دکتر ۹۱۳
 گیو پوست (مدیر قایمز بمبئی)
 ۹۱۱
 ل
 لارد، جان (پدر پرسول بارتن لارد)
 ۹۰۳
 لارد، دکتور پرسول بارتن (ایم. ڈی)

مته خان ۴۴۲ ح	ليچ، رابوت (انجنير لشکر بمبئي، مولف
مٹ لينڈ، سر فريدرک ليوس	"تاريخ قلات" ۳۶۰-۳۶۰ ح-
۹۷۹-۹۷۰	۳۶۱ ح- ۳۶۲-۳۶۲-۳۵۸ ح-
محبت خان بلوچ، مير ۷۵۹-	۷۶۸-۸۱۶- [۸۹۰]- ۹۴۲
۷۶۳-۷۹۶	لیدی سيل (فلورنٹيا) ۹۰۲-
محبت خان پوپل زائي ۷۷۰-۷۷۲	(مير رک فلورنٹيا)
محبت خان عوري ۳۰۵	ليک، لارد ۹۳۳
محبت خان موي ۲۹۴-۳۰۵	ليکهي، راجه ۷۹۸-۷۹۹-۷۸۵
۳۰۹	۸۰۰
محراب خان بروهي، مير ۳۲۳-	ليوکس ۷۱۵ ح
۳۴۰-۳۴۱-۳۶۳-۳۸۳ ح-	
۳۸۴ ح- ۳۸۱-۳۸۲-۳۸۳ ح-	م
۳۸۴-۳۸۵-۳۸۶ ح-	مارسن، ڈبليو ۹۶۴
۳۸۶-۳۸۷-۳۸۸ ح-	ماريوت، جنرال وليم فريديک ۹۰۳
۳۸۸-۳۸۹-۳۹۰ ح-	مالو، راجه ۸۳۴
۳۹۰-۳۹۱-۳۹۲ ح-	ماليت، رزيڊنٽ ڪپتان ۷۱۸
۳۹۱-۳۹۲-۳۹۳ ح-	مانگ علياني ۸۱۶
محراب خان تالپر ۷۶۰	مالي ۳۷
محراب خان دوم، مير ۸۵۱-	مبارڪ خان، مير (والي خيرپور)
۹۱۸-۹۲۰	۹۰-۱۰۹-۲۶۸-۲۷۰
محراب خان شهباني ۷۹۶	۲۷۱-۳۰۶-۳۰۸
محسن تتوي ۷۵۹-۷۵۹ ح	۷۶۱-۷۶۰-۷۲۱-۷۵۱
"محفه والا" (شمس العلماء سيد	۹۶۸-۹۶۹-۹۷۰-۹۸۰
علي گوهر ثاني) ۸۷۶	متاره، مير (مير لطف الله) ۷۵۵
	مٽڪاف، سر ۸۳۰-۹۵۴

۵۹۹-۵۹۳-۵۹۲-۵۸۲

۸۹۷-۸۹۱-۸۸۳-۹۰۰

۹۳۵-۹۳۵-۹۳۳

محمد اکبر خان، وزیر ۸۹۱

محمد اکبر شاه، قاضی ۸۳۶

محمد اکرم باجوری، ملا ۹۰۵

محمد امین خان (ناظم پندی) ۸۷۰

محمد امین، (نائب کچھی) ۹۲۰

۹۲۳-۹۲۳

محمد باقی کالپی، خواجه ۸۵۷

محمد بقاء پیر ۸۷۳

محمد بهاول خان، نواب ۹۸۵

(نیز رک بهاول خان)

محمد بیگ شاملو ۷۸۳

محمد تقی شاه، سید (برادر آغا سید

محمد کاظم شاه) (۱۰)-۲۸۵

۲۸۶-۲۹۷-۲۹۸-۳۳۵

۶۳۱-۶۸۰-۹۹۳-۹۹۸

محمد تیمور شاه، شهزاده (بن

شاه شجاع) ۱۸-۳۰-۸۸

۸۸-۹۰-۹۱-۹۲-۹۳

۱۰۱-۱۰۳-۱۰۴-۱۰۵

۱۳۱-۳۷۰-۳۰۵-۳۶۳

۹۱۰

محمد (مصطفیٰ صلی الله علیه وسلم)

۷-۶-۷-۹-۱۰-۳۸۷-۷۰۱

محمد (رئیس ارغسان) ۷۹۰

محمد بن عبدالوهاب ۲۴۴

محمد اسلام خان ۸۰۰

محمد اسماعیل دهلوی، مولوی

۲۵۹-۲۶۰

محمد اعظم خان ۳۱۳-۳۱۵

۳۳۵

محمد افضل خان، سردار ۳۹۳

۳۹۴-۳۶۲-۸۸۲-۸۸۳

۸۸۶-۹۱۳

محمد اکبر خان، سردار ۳۰۳

۳۰۴-۳۰۵-۳۰۶-۳۰۸

۳۰۹-۳۴۷-۳۴۷-۵۰۳

۵۰۳-۵۰۴-۵۰۵-۵۰۷

۵۰۸-۵۰۹-۵۱۱-۵۱۲

۵۱۳-۵۱۵-۵۱۶-۵۱۷

۵۱۸-۵۱۹-۵۲۰-۵۲۷

۵۲۸-۵۲۹-۵۳۷-۵۴۱

۵۴۴-۵۵۲-۵۵۴-۵۵۶

۵۶۴-۵۶۶-۵۶۹-۵۷۱

۵۷۳-۵۷۷-۵۷۷-۵۷۸

۵۸۰-۵۸۰-۵۸۱-۵۸۲

گازہ نوائی معارک

۸۳۶-۸۳۹-۸۴۲

محمد حسین خان، داروغہ، (محمد

حسن خان؟) ۶۳۶-۶۳۶

محمد حیات، اخوند ۷۷۳

محمد حیات، مولوی (؟) ۲۵۶

محمد خان، امیر ۸۳۸

محمد خان بلوچ ۷۵۱

محمد خان تھورہ ۶۷۱-۶۷۲

محمد خان دوسکی ۴۲۸

محمد خان رئیسانی، ملا ۹۲۰

محمد خان شہوانی ۴۱۵

محمد خان قحارہ، آقا ۷۹۷

محمد خان قنبر (قاتل نادرشاہ افشار)

۷۶۶

محمد خان کوهی (بن عیسیٰ خان

کوهی) ۱۹۱-۱۹۷-۱۹۹

۲۰۰-۲۰۱-۲۰۲-۲۰۳

۲۰۴-۲۰۵-۲۰۶-۲۰۷

۲۱۰-۲۱۲-۲۱۵-۲۲۲

۸۶۸

محمد راشد، سید (جد اعلیٰ خاندان

راشدی) ۸۷۳

محمد رحیم خان باری ۶۳۶

محمد رضا ۹۳۱

محمد جان، قاضی ۸۳۹-۸۴۲

محمد حافظ، میان (صاحبزادہ، شاعر

سندھی) ۸۶۲-۸۶۳

محمد خان، میر ۹۶۹-۹۷۰

۹۷۱-۹۷۳

محمد حسن (خلف میرزا عطا محمد)

۳-۱۲-۱۶-۷۳۶

محمد حسن، قاضی، "خان علما"

(پشاور) ۲۸۰-۲۸۰-۲۸۰

۳۱۸-۳۱۸-۳۱۸-۳۱۸

۸۳۸-۸۷۹-۹۸۰

محمد حسن، نائب ملا (قلات)

۳۸۳-۳۸۳-۳۸۳-۳۸۳

۳۱۶-۳۱۶-۳۱۶-۳۱۶

۹۲۲-۹۲۲-۹۲۲-۹۲۲

۹۳۰

محمد حسن خان، میر ۶۲۳-۶۲۵

۶۳۱-۶۹۷-۷۱۳

محمد حسن مجددی ۸۵۸

محمد حسین (بن فقیر محمد خراسانی)

۹۳۱

محمد حسین هروی (مولف دفتر سوم

"لواقعات شاہ نجاع") ۳۵۳-۳۵۳

محمد شیرازی، میرزا (ملک‌الکتاب)	محمد زبان خان (بن اسد خان)
۸۳۵	برادر وزیر فتح خان) ۸۹-
محمد صادق، میان ۸۰۰	۱۰۷- ۵۲۰- ۸۲۸- ۵۳۱-
محمد صالح خان، عالیجاه ۵۴۱-	۵۳۲- ۵۳۳- ۵۳۷- ۵۹۴-
۵۵۲- ۵۵۳- ۵۵۶- ح	۸۱۳- ۹۳۵
۵۵۷- ۵۵۸- ۵۵۹- ۵۶۹	محمد سعید واعظ، حاجی ۸۳۵
محمد صدیقی، اخوند ۸۵۱- ۸۸۲-	محمد سعید خان (برادر عبدالسبحان
۹۱۹- ۹۱۹- ح ۹۲۳	خان) ۳۵۷- ۳۵۸- ۳۵۹
محمد صدیقی خان ۶۹۰	محمد شاه (نادرشاه دهلی) ۷۵۳-
محمد طاهر ۹۴۴	۷۵۶- ۷۷۱- ۸۳۳- ۸۳۴
محمد طولیه، ملا ۶۴۹	محمد شاه قاجار، مرزا ۶۰۶
محمد عبدالسلام خان (مولف	محمد شاه خان بانکر حیل ۸۰۴
"نسب نامه افغانه" ۹۰۶ ح	محمد شاه خان سلیمان حیلی ۴۸۵
محمد عثمان، قاضی ۹۲۴	محمد شاه خان غلرئی ۵۴۱- ۵۴۲
محمد عرفان، حید ۸۷۷	محمد شاهل ۱۳۵- ح- ۱۴۰- ۱۴۰- ح-
محمد علی "علی" ۸۲۳	۱۴۷- ۱۴۷- ح- ۱۵۹- ۱۵۹ ح
محمد علی بیگ ۷۵۵	محمد شریف خان (ضبط بیگی)
محمد علی خان، میر ۲۶۸- ۶۲۳	۳۱۸- ۳۹۱
محمد عطر خان کلهوره (بن میان	محمد شریف خان (نائب) ۸۶۹
نور محمد خان) ۷۸۳- ۷۹۱	محمد شریف، سید (عامل کچهی،
(نیز رک عطر خان)	حاکم گداوه) ۴۸۴- ح- ۴۳۶
محمد عظیم خان، سردار ۵- ح- ۶	۹۲۱
۸- ح- ۵۱- ۶۷- ۷۴- ۸۹-	محمد شکوه، میرزا (پنلت بوده سنگه
	دهلوی؟ پدر آغا حسن خان
	اعنی موهن لال) ۹۴۱

محمد کریم اصفہانی، آقا ۷۵۴	۹۰-۹۵-۹۶-۹۷-۹۸-۹۹
محمد گھنور (محمد گور) ۶۳۹ ح	۱۰۰-۱۰۶-۱۱۸-۱۲۵
محمد محفوظ "سرخوش" قاضی شیخ ۷۸۳-۷۸۰-۷۸۱ ح	۱۲۵ ح-۱۲۶-۱۲۸-۱۲۹
محمد مراد باب خان کلہوڑہ، میان ۷۵۳-۷۵۴-۷۶۰-۷۸۲	۱۳۰-۱۳۱-۱۳۲-۱۳۳
۷۸۳-۷۸۴-۷۸۵-۷۸۶	۱۳۵-۱۳۶-۱۳۷-۱۳۸
محمد سرید قانونگو، شیخ ۷۸۰	۱۴۰-۱۴۱-۱۴۲-۱۴۳
محمد مکی، سید ۸۷۴	۱۴۴-۱۴۵-۱۴۶-۱۴۷
محمد مہدی، میان ۷۸۹	۱۴۸-۱۴۹-۱۵۰-۱۵۱
محمد نصیر خان براہوی (والی قلات) ۶۳۶-۶۳۷ ح-۶۶۹	۱۵۲-۱۵۳-۱۵۴-۱۵۵
(نیز رک نصیر خان براہوی دوم) ۹۲۴- [۸۷۱]	۱۵۶-۱۵۷-۱۵۸-۱۵۹
محمد نصیر خان، سیر (بن میر مراد علی خان والی حیدرآباد) ۲۸۰-۲۸۱-۲۸۲ ح-۲۳۷	۱۶۰-۱۶۱-۱۶۲-۱۶۳
۲۵۶-۲۵۷ ح-۲۵۴-۲۵۵	۱۶۴-۱۶۵-۱۶۶-۱۶۷
۲۵۷-۲۵۸ ح-۲۶۳-۲۶۴	۱۶۸-۱۶۹-۱۷۰-۱۷۱
۲۵۷-۲۵۸	۱۷۲-۱۷۳-۱۷۴-۱۷۵
(نیز رک نصیر خان، میر بن میر مراد علی خان) ۲۶۸-۲۶۹ ح-۲۷۰	۱۷۶-۱۷۷-۱۷۸-۱۷۹
محمد نصیر خان، میر (بن میر مبارک خان) ۲۶۸	۱۸۰-۱۸۱-۱۸۲-۱۸۳
محمد غلام "غلامی" ۸۰۴	۱۸۴-۱۸۵-۱۸۶-۱۸۷
محمد محوٹ، اخوند (جد قاضی خیلان پشاور) ۷۸۸-۷۸۹ ح- [۸۳۵]	۱۸۸-۱۸۹-۱۹۰-۱۹۱
محمد قاسم ۶۹۱ ح	۱۹۲-۱۹۳-۱۹۴-۱۹۵
محمد قدیر خان ۱۲۱	۱۹۶-۱۹۷-۱۹۸-۱۹۹
محمد کاظم شاہ، سید	۲۰۰-۲۰۱-۲۰۲-۲۰۳
رک کاظم شاہ	۲۰۴-۲۰۵-۲۰۶-۲۰۷
خان، خیرپور ۲۶۸-۲۶۹	۲۰۸-۲۰۹-۲۱۰-۲۱۱

مدد خان قوئلزني ۹۱-۱۰۵

۱۲۲

مدد خان افغان ۸۰۰

مدد خان اسحق زني، مردار

۸۱۴-۸۱۲

مراد رابع، سلطان ۷۶۶

مراد بيگ، مرزا ۴۰۸

مراد خان ۴۴۰-۴۴۰-ح-۴۴۱

مراد علي خان تالهور، مير (امير الدوله،

نظام الملک والي حيدرآباد)

۹۰-۱۱۰-۱۳۵-۱۴۸-۲۶۶

۲۶۶-ح-۲۶۶-۲۶۶-۲۶۶

۲۶۶-۲۶۶-۲۶۶-۲۸۰

۲۶۶-ح-۲۶۶-۲۶۶-۲۶۶

۲۶۶-۲۶۶-۲۶۶-۲۶۶

۲۶۶-۲۶۶-۲۶۶-۲۶۶

۲۶۶-۲۶۶-۲۶۶-۲۶۶

۲۶۶-۲۶۶-۲۶۶-۲۶۶

مراد علي خان چانک ۶۶۰

مرتضي شاه، سيدميان غلام ۲۹۴

۳۰۳-۳۰۳-۳۰۳-۳۰۸

مرشدالله ۸۷۵

مرکن، لفتنت ۴۴۱

مستي خان جويه ۷۵۴

۶۲۵-۶۳۱-۶۳۴-۶۵۳-۶۷۴

(ليز رک نصير خان بن مير

مبارک خان، خيرپور)

محمد نعيم خان، سيد ۶۱۰

محمد ياسين، سيد ۸۷۵

محمد يوسف (خديستگار) ۶۶۷

محمود خان (برادرميان سرفراز خان)

۸۰۰

محمود خان، مير (بن مير نصير خان،

قلات) ۷۹۶-۸۵۱

محمود شاه (بن تيمور شاه بن احمد

شاه ابدالي دراني) ۸۳۳-

۸۳۳-۸۵۷

(ليز رک شاه محمود شاه)

محمود سيستاني، ملک ۷۵۰

مختارالدوله، حافظ شهر محمد خان

باميزني ۲۱۵-ح-۷۹۵-۷۹۶-

۷۹۷-۸۰۲-۸۲۵-۸۲۶

(ليز رک شهر محمد خان، حافظ)

"مخلص" (انند رام) ۷۵۸-ح

(ليز رک انند رام)

مخلص الدوله (عبدالله خان)

۸۲۴-۸۲۵

مکانات، سرولیم جی ۱۵-۳۴۳	مسجدی خان، میر ۳۵۴-۳۵۹
۳۴۳-۳۴۸-۳۴۹-۳۸۰	۸۰۳
۳۶۳-۳۶۴-۳۶۵-۳۶۵-ج	مسلم ۳۰۰ ح
۳۶۶-۳۶۷-۳۶۸-۳۶۹	مصطفی خان زوری ۱۸۲-۱۹۱
۳۸۰-۳۸۱-۳۸۵-۳۸۹	۲۰۵
۳۹۰-۳۹۱-۳۹۲-۳۹۵	مصطفی خان شاملو ۴۶۶
۳۹۶-۳۹۸-۳۹۹-۵۰۱	مظفر علی خان بیات بیکلری بیک
۵۰۳-۵۰۴-۵۰۵-۵۰۶	۴۵۳-۴۵۵
۵۰۸-۵۰۹-۵۱۱-۵۱۲	معمدالدوله، وفادار خان (رحمت الله)
۵۱۳-۵۱۴-۵۱۵-۵۱۶	خان سدورنی (۴۹۱
۵۱۷-۵۱۸-۵۱۹-۵۲۰	(نیز رک و حب الله خان)
۵۲۱-۵۲۲-۵۲۳-۵۲۴	معمدالدوله (فیروز جنگ، شاه نواز
۵۲۵-۵۲۶-۵۲۷-۵۲۸	خان میان عبدالنبی کلهوره) ۸۰۰
۵۲۹-۵۳۰-۵۳۱-۵۳۲	(نیز رک عبدالنبی خان)
۵۳۳-۵۳۴-۵۳۵-۵۳۶	معزالدین، شهزاده ۸۸۲
۵۳۷-۵۳۸-۵۳۹-۵۴۰	معین الملک (میرمنو) ۴۴۱-۴۴۲
۵۴۱-۵۴۲-۵۴۳-۵۴۴	۴۴۳-۴۴۵
۵۴۵-۵۴۶-۵۴۷-۵۴۸	مغلانی بیگم ۴۴۵
۵۴۹-۵۵۰-۵۵۱-۵۵۲	مقصود خان ۹۰-۹۳-۱۰۲
۵۵۳-۵۵۴-۵۵۵-۵۵۶	۱۰۳-۱۲۳
۵۵۷-۵۵۸-۵۵۹-۵۶۰	مقصوده فقیر ۴۸۳-۴۸۵
۵۶۱-۵۶۲-۵۶۳-۵۶۴	مقلسی ۳۲۳ ح
۵۶۵-۵۶۶-۵۶۷-۵۶۸	مکریگور، میجر ۳۹۹-۳۹۹-ج
۵۶۹-۵۷۰-۵۷۱-۵۷۲	جنرل سر جارج مکین ۳۶۹-ج
۵۷۳-۵۷۴-۵۷۵-۵۷۶	
۵۷۷-۵۷۸-۵۷۹-۵۸۰	
۵۸۱-۵۸۲-۵۸۳-۵۸۴	
۵۸۵-۵۸۶-۵۸۷-۵۸۸	
۵۸۹-۵۹۰-۵۹۱-۵۹۲	
۵۹۳-۵۹۴-۵۹۵-۵۹۶	
۵۹۷-۵۹۸-۵۹۹-۶۰۰	
۶۰۱-۶۰۲-۶۰۳-۶۰۴	
۶۰۵-۶۰۶-۶۰۷-۶۰۸	
۶۰۹-۶۱۰-۶۱۱-۶۱۲	
۶۱۳-۶۱۴-۶۱۵-۶۱۶	
۶۱۷-۶۱۸-۶۱۹-۶۲۰	
۶۲۱-۶۲۲-۶۲۳-۶۲۴	
۶۲۵-۶۲۶-۶۲۷-۶۲۸	
۶۲۹-۶۳۰-۶۳۱-۶۳۲	
۶۳۳-۶۳۴-۶۳۵-۶۳۶	
۶۳۷-۶۳۸-۶۳۹-۶۴۰	
۶۴۱-۶۴۲-۶۴۳-۶۴۴	
۶۴۵-۶۴۶-۶۴۷-۶۴۸	
۶۴۹-۶۵۰-۶۵۱-۶۵۲	
۶۵۳-۶۵۴-۶۵۵-۶۵۶	
۶۵۷-۶۵۸-۶۵۹-۶۶۰	
۶۶۱-۶۶۲-۶۶۳-۶۶۴	
۶۶۵-۶۶۶-۶۶۷-۶۶۸	
۶۶۹-۶۷۰-۶۷۱-۶۷۲	
۶۷۳-۶۷۴-۶۷۵-۶۷۶	
۶۷۷-۶۷۸-۶۷۹-۶۸۰	
۶۸۱-۶۸۲-۶۸۳-۶۸۴	
۶۸۵-۶۸۶-۶۸۷-۶۸۸	
۶۸۹-۶۹۰-۶۹۱-۶۹۲	
۶۹۳-۶۹۴-۶۹۵-۶۹۶	
۶۹۷-۶۹۸-۶۹۹-۷۰۰	
۷۰۱-۷۰۲-۷۰۳-۷۰۴	
۷۰۵-۷۰۶-۷۰۷-۷۰۸	
۷۰۹-۷۱۰-۷۱۱-۷۱۲	
۷۱۳-۷۱۴-۷۱۵-۷۱۶	
۷۱۷-۷۱۸-۷۱۹-۷۲۰	
۷۲۱-۷۲۲-۷۲۳-۷۲۴	
۷۲۵-۷۲۶-۷۲۷-۷۲۸	
۷۲۹-۷۳۰-۷۳۱-۷۳۲	
۷۳۳-۷۳۴-۷۳۵-۷۳۶	
۷۳۷-۷۳۸-۷۳۹-۷۴۰	
۷۴۱-۷۴۲-۷۴۳-۷۴۴	
۷۴۵-۷۴۶-۷۴۷-۷۴۸	
۷۴۹-۷۵۰-۷۵۱-۷۵۲	
۷۵۳-۷۵۴-۷۵۵-۷۵۶	
۷۵۷-۷۵۸-۷۵۹-۷۶۰	
۷۶۱-۷۶۲-۷۶۳-۷۶۴	
۷۶۵-۷۶۶-۷۶۷-۷۶۸	
۷۶۹-۷۷۰-۷۷۱-۷۷۲	
۷۷۳-۷۷۴-۷۷۵-۷۷۶	
۷۷۷-۷۷۸-۷۷۹-۷۸۰	
۷۸۱-۷۸۲-۷۸۳-۷۸۴	
۷۸۵-۷۸۶-۷۸۷-۷۸۸	
۷۸۹-۷۹۰-۷۹۱-۷۹۲	
۷۹۳-۷۹۴-۷۹۵-۷۹۶	
۷۹۷-۷۹۸-۷۹۹-۸۰۰	
۸۰۱-۸۰۲-۸۰۳-۸۰۴	
۸۰۵-۸۰۶-۸۰۷-۸۰۸	
۸۰۹-۸۱۰-۸۱۱-۸۱۲	
۸۱۳-۸۱۴-۸۱۵-۸۱۶	
۸۱۷-۸۱۸-۸۱۹-۸۲۰	
۸۲۱-۸۲۲-۸۲۳-۸۲۴	
۸۲۵-۸۲۶-۸۲۷-۸۲۸	
۸۲۹-۸۳۰-۸۳۱-۸۳۲	
۸۳۳-۸۳۴-۸۳۵-۸۳۶	
۸۳۷-۸۳۸-۸۳۹-۸۴۰	
۸۴۱-۸۴۲-۸۴۳-۸۴۴	
۸۴۵-۸۴۶-۸۴۷-۸۴۸	
۸۴۹-۸۵۰-۸۵۱-۸۵۲	
۸۵۳-۸۵۴-۸۵۵-۸۵۶	
۸۵۷-۸۵۸-۸۵۹-۸۶۰	
۸۶۱-۸۶۲-۸۶۳-۸۶۴	
۸۶۵-۸۶۶-۸۶۷-۸۶۸	
۸۶۹-۸۷۰-۸۷۱-۸۷۲	
۸۷۳-۸۷۴-۸۷۵-۸۷۶	
۸۷۷-۸۷۸-۸۷۹-۸۸۰	
۸۸۱-۸۸۲-۸۸۳-۸۸۴	
۸۸۵-۸۸۶-۸۸۷-۸۸۸	
۸۸۹-۸۹۰-۸۹۱-۸۹۲	
۸۹۳-۸۹۴-۸۹۵-۸۹۶	
۸۹۷-۸۹۸-۸۹۹-۹۰۰	
۹۰۱-۹۰۲-۹۰۳-۹۰۴	
۹۰۵-۹۰۶-۹۰۷-۹۰۸	
۹۰۹-۹۱۰-۹۱۱-۹۱۲	
۹۱۳-۹۱۴-۹۱۵-۹۱۶	
۹۱۷-۹۱۸-۹۱۹-۹۲۰	
۹۲۱-۹۲۲-۹۲۳-۹۲۴	
۹۲۵-۹۲۶-۹۲۷-۹۲۸	
۹۲۹-۹۳۰-۹۳۱-۹۳۲	
۹۳۳-۹۳۴-۹۳۵-۹۳۶	
۹۳۷-۹۳۸-۹۳۹-۹۴۰	
۹۴۱-۹۴۲-۹۴۳-۹۴۴	
۹۴۵-۹۴۶-۹۴۷-۹۴۸	
۹۴۹-۹۵۰-۹۵۱-۹۵۲	
۹۵۳-۹۵۴-۹۵۵-۹۵۶	
۹۵۷-۹۵۸-۹۵۹-۹۶۰	
۹۶۱-۹۶۲-۹۶۳-۹۶۴	
۹۶۵-۹۶۶-۹۶۷-۹۶۸	
۹۶۹-۹۷۰-۹۷۱-۹۷۲	
۹۷۳-۹۷۴-۹۷۵-۹۷۶	
۹۷۷-۹۷۸-۹۷۹-۹۸۰	
۹۸۱-۹۸۲-۹۸۳-۹۸۴	
۹۸۵-۹۸۶-۹۸۷-۹۸۸	
۹۸۹-۹۹۰-۹۹۱-۹۹۲	
۹۹۳-۹۹۴-۹۹۵-۹۹۶	
۹۹۷-۹۹۸-۹۹۹-۱۰۰۰	

تازه نواي معارک

۱۰۴۷

۳۶۵-۳۸۷-ج-۵۴۴-ح-۵۵۲-ج

۵۵۷-۵۵۸-ج-۷۰-ح-۸۰۳

۸۰۳-ج-۸۳۸-۸۳۶-۸۴۸

۸۶۹-۸۸۳-ج-۹۱۲-۹۱۳

۹۱۳-ج-۹۱۸-۹۱۴-۹۲۰

۹۲۱-۹۲۲-[۹۳۰]-۹۳۱

۹۳۲-۹۳۳-۹۳۴-۹۳۵

۹۳۶

مهدي آخرازمان، امام ۳۵۳

مهدي خان مورخ، ميرزا ۷۵۷

۷۶۶-۷۶۷

"مهر" (غلام رسول) ۳۶۸-ج

۷۵۹-ج-۷۶۸-۷۸۷-ج-۹۸-ج

۸۰۱-ج-۸۱۵-ج-۸۷۵-ج

۸۷۸-ج-۸۸۲-ج-۸۹۰

مهرالله خان رئيساني ۹۳۰

مهردل خان مشرقي، سردار (۹)-

۸۷-۱۷۷-۲۱۱-۲۲۰

۳۲۳-۳۹۰-۷۹۱-۸۶۷

مهر علي خان ۹۸-۹۹

مهن سنگه، سردار ۸۳۰

مهلوي خان ۱۷۶-۱۸۱-۱۸۲

ميا رام شاهو (سيته ميا رام)

۷۳۵-۷۳۵

منبئي صاحب (بتي) ۴۶۲

منصور، شهزاده ۸۱۲

منصور خان دراني بارک زني

۸۵۱-۸۵۴

منگي زرک زني ۴۴۰-ج

مي رام کشميري ۹۳۱

مورا، کپتان ۴۳۱

موسي خان افشار ۷۶۶

موسي خان تالپور (پدر فتح خان

تالپور) ۷۹۹

موسلي خان رئيس سهاکزي ۷۷۰

مولا داد خان فوکلزني ۹۱-۱۰۵

۱۲۲-۹۲۴

مول چند، دېوان ۶۵۱

مومن خان غلزاني، ملا (غلجي)

(۶)-(۷)-(۸)-(۹)-۱۶۷

۱۷۹-۱۷۷-۲۱۰-۳۸۵

۳۸۷-۸۶۶

موهن لال کشميري (ميرزا قلي،

آغا حسن خان) ۳۶۱-ج

۳۶۶-۳۸۳-ج-۳۸۹-ج-۳۹۹-ج

۳۰۰-ج-۳۰۲-ج-۳۰۷-ج

۳۱۲-ج-۳۳۷-ج-۳۶۲-ج-۳۶۴-ج

تازه نواي معارک

ميرزا قلي کشميري عرف موهن لال

۳۰۰-۳۰۰-ج- [۹۳۰]

(نيز رک موهن لال)

ميسن (چارلس ميسون، مصنف

"سياحت نامه" ميسن") ۸۴۸-

۸۵۳-ج- ۸۶۸-۸۶۹-ج- ۸۷۳-ج-

۹۹۵-۹۹۶

ميکامل، جبرال (سر جان ميکاسکل)

۵۴۳-۵۴۴- [۹۳۸]

ميکائيل، جنرل ۵۶۱

ميکس، کپتان ۹۸۵

ن

نابليون ۷۹۲-۸۷۳-۹۵۲-۹۵۳

نات، جبرل سر ولیم ۵۴۵-۵۴۵-ج-

۵۴۷-۵۴۸-۵۵۲-۵۵۳

۵۵۸-۵۵۹-۵۶۳-۵۶۳

۵۷۱-۵۷۱-ج- ۷۵۰-۹۰۸

۹۳۳- [۹۳۸]- ۹۳۹-۹۳۸

نات، چارلس (پدر سر ولیم نات)

۹۳۸

نادر شاه افشار ۱۶-۳۲۳-ج- ۵۹۰-

۷۰۰-ج- [۷۵۰]- ۷۵۱-۷۵۲-

۷۵۳-۷۵۳-۷۵۵-۷۵۶-

ميان خان ۷۸۹

ميگد، ٹي- ايج (سکريٹري

گورنمنٹ هند) ۹۷۶

مير اکبر ۸۸۳

مير چاکر ۸۱۶

مير حسن ۸۸۱

مير علي خان (مير آخور) ۱۰۱

مير محمد خان تالپور (بن مير علام

علي خان) ۳۷۸-۳۷۸-ج-

۶۵۳-۶۵۳-ج- ۶۵۳-۶۷۳-

۸۱۸

مير محمد خان کهوکر ۶۳۰-۶۳۱

مير معصوم (مولف تاريخ معصومي)

۲۶۸-ج

مير معصوم معروف به حافظ جي

(پسر سيد احمد "مير واعظ")

۸۰۳-۸۰۳-۸۰۵-۸۰۶-

۸۰۷-ج- ۸۰۷

مير منو، معين الملک ۷۷۱-۷۷۲-

۷۷۳-۷۷۵

مير مومن (بن مير منو، معين الملک)

۷۷۵

مير هزار الکوزئي ۷۹۱

ميرزا خان نظاماني ۶۶۱

نصيرالله مهرزا ۴۵۳-۴۴۹	۴۵۷-۴۵۸-۴۵۹-۴۶۰
نصيرالله جان، قاضي ۸۳۹	۴۶۴-۴۶۵-۴۶۶-۴۶۷
نصيرالله خان (بن نائب امين الله خان لوگري) ۹۳۵	۴۶۹-۴۷۲-۴۷۳-۴۷۹
نصيرالله حان رئيس نورزئي ۴۷۰	۴۸۰-۴۹۷-۸۳۳-۸۳۴
نصيرالدوله (حاجي خان کاکوري، تاج محمد حان) ۳۸۹ ح	۹۹۳
(نيز رک حاجي حان کا کري) نصيرالدين، مولوی ۳۹۷ ح	نادر مهرزا ۴۹۷
نصير خان (برادر بنياد خان هزاره) ح ۶۴	نارايين (هندو) ۶۳۲ ح
نصير خان چانک ۶۶۰	ناصر خان ۴۵۲-۴۷۱
نصير خان براهوي اول، مير، خان- قلات (بن مير عبدالله خان)	نايب سلطان (حديثگار امير دوست محمد خال) ۳۶۵ ح-
۴۷۲-۴۷۳-۴۷۶-۴۷۹	نبي بخش بخاري حيدري (سيد فدا حسين) ۳۶۷ ح
۴۹۵-۴۹۶-۸۸۲-۹۲۰	(نيز رک فدا حسين، سيد)
۹۳۰	نبي بخش جتوئي ۹۱۹
نصير خان براهوي دوم، مير، والي قلات (بن مير محراب خان)	نبي بخش مري ۶۷۱
۳۱۵ ح-۳۱۶-۳۳۴-۳۳۵	نتول صاحب ۴۷۰
۳۳۸-۳۳۹-۳۴۱-۳۴۴	نعم الدين، ميان ۸۶۳
۶۳۶ ح-۶۶۹-۹۲۰	نجم الدين مجددي ۸۳۶
۹۲۳-۹۲۴	نصيرالدوله، نواب ۴۷۵-۴۷۶
	۴۷۷
	نذر علي ۴۵۰
	نذرقلي افشار ۴۷۷
	نشکڑ صاحب (؟) ۵۴۴
	نصيرالله، (امير بخارا) ۵۰۳-
	ح ۵۰۳

نظر محمد، میان ۸۶۳	نصیر خان، میر۔ والی حیدرآباد
نقی شاہ ۹۹۸	(بن میر مراد علی خان) (۴)۔
نل، کپتان ۲۰۷	۲۸۰-۲۸۱-۳۲۲-۶۱۲
نوالید و نظورہ فرانسس، موسیو ۲۳۱	۶۳۷-۶۵۳-۶۵۴-۶۵۵
۲۳۱-ح [۸۷۳]-۸۷۳	۶۵۶-۶۵۷-۶۵۹-۶۶۳
(رک ویتورا، جنرل)	۶۷۳-۶۷۵-۶۷۷-۸۵۰
نوتن داس ۶۳۷	۹۶۵-۹۷۰-۹۷۱-۹۷۳
نورالدین خان بامیزانی ۷۷۸ ۷۷۵	۹۸۲-۹۸۳-۹۸۴
نور محمد بن بوہر ۴۴۰	نصیر خان، میر (بن میر مبارک
نور محمد خان، میر (بن میر مراد	خان، خیرپور) ۲۶۸-۲۲۳
علی خان والی حیدرآباد	۶۲۵-۶۳۱-۶۳۳-۶۳۶
(۴)۔ ۲۸۰-۲۸۱-۳۲۲-ح	۶۵۳-۶۷۳-۹۷۹-۹۸۰
۳۷۸-ح ۳۷۹-۶۱۲-۶۱۳	نصیر محمد خان، میر، والی حیدرآباد،
۶۱۸-۹۶۵-۹۷۰-۹۷۱	بن میر مراد علی خان) ۹۷۰
۹۷۳-۹۸۲-۹۸۳-۹۸۴	۹۷۱-۹۷۳-۹۸۲-۹۸۳
نور محمد خان افغان ۷۷۳	۹۸۳
نور محمد خان الکوزئی ۱۱۵	(نیز رک نصیر خان، میر۔
۱۵۶	والی حیدرآباد)
نور محمد خان باہری (باہری)	نظام الدولہ ۷۷۵
۸۱۱-۷۹۱	نظام الدین سرہندی، میان ۳۱۷
نور محمد کلہوڑہ، میان (شاہ نواز	۶۴۶-۸۵۷-۸۵۸
خان) ۷۵۳-۷۵۴-۷۵۵	نظام الملک امیر الدولہ شاہ مراد علی
۷۵۶-۷۵۷-ح ۷۵۷-۷۵۸	خان تالپر (والی حیدرآباد)
۷۵۹-۷۶۰-۷۶۳-۷۸۰	۷۸۷-ح ۳۲۲
	(نیز رک مراد علی خان تالپر)

۴۴۴-۴۳۹	والس صاحب	۸۰۱-۷۸۲-۷۸۳-۸۰۰	
۹۹۳-۸۸۲	والي صاحب (ولي صاحب)		
۶۷۵-۶۷۵		نور محمد خان مهر افغان رئيس غلجي	
۷۷۲-۷۷۰	وډ، لفتنت ۳۶۱		
۸۳۹	وډ وارد	نوشیروان ۱۷	
۶۹۰	وزير خان (بن بجاردوبکي)	نېهر، سر چارلس جیمس (۱۸)-۶۲۲	
۳۹۸	وفادار خاډ، وزير (پدر احمد يار خان)	۶۲۲-۶۲۹-۶۳۱-۶۵۸	
		۶۶۳-۶۶۴-۶۶۵-۶۷۰	
	وفادار خان (معمدالدوله، رحمت الله)	۶۷۱-۶۷۴-۶۷۷-۷۰۲	
	حان سدوزئي ورير شاه زمان)	۷۰۲-۸۹۹-۹۰۰-۹۳۸	
۸۲۴-۷۹۶-۷۹۱		[۹۵۰]-۹۵۱-۹۷۷-۹۷۸	
	(نيز رک: رحمت الله خان)	۹۷۹-۹۸۹	
	وکیل الدوله (سردار عبد الله خان)	نېهر، کرنل جارج (پدر سر چارلس)	
۸۴۷	پوهلزي)	جیمس نېهر ۹۵۰	
	وکیل خان ۱۷۶-۱۸۱	نېکو خان خواجه ۱۲۲	
	ولزلي، لارډ (گورنر جنرل هند)		
۷۹۳-۷۹۲			
	ولف، جوزف ۸۰۵	واتر فیلډ (کمشنر پشاور) ۸۴۲	
۸۱۷	ولي (ولي محمد خان لغاري)	۸۴۳	
	(نيز رک: ولي محمد خان)	واعظ مير، زبده العلماء (سيد احمد)	
۷۷۶-۷۷۶	ولي الله، شاه (امام الهند)	۱۹-۲۰-۲۱-۵۳۵-۵۹۴	
۷۸۹-۷۸۹		[۸۰۲]-۸۰۳-۸۰۷-۸۰۸	
	ولي شاه، سيد (ساکن شکارپور)	۸۱۰-۹۳۵-۹۳۶	
۱۰۷-۹۵		وال پول کلارک، لفتنت ۴۲۹	

و

ویکویچ، کاپیتان (سفر روس)	ولی محمد خان چاند که
۳۶۱-ح-۸۹۳-۹۴۲-۹۴۶	ولی محمد خان چاندیه ۶۵۰-۶۹۸
ویلار، کپتان ۳۰۷ ح	ولی محمد خان لاری "ولی" (اول)
ویلز، شهزاده ۹۹۱	۲۰-۱۲۳-۲۳۱-۲۳۳-۲۳۷
ویلسائیر، سر توماس ۳۷۷-۳۷۷-ح	۲۳۸-۲۴۲-۲۴۳-۶۱۱
۳۸۰-۳۱۲-۸۹۸-۹۰۹	۶۹۸-ح-۸۱۵-۸۱۶-۸۱۸
۹۱۳-۹۲۲	۸۱۹-۸۲۱-۸۲۲-۸۲۹
ویلسائیر، کپتن خان (پدر سر توماس)	۸۵۰-۸۵۱-۹۹۵-۹۹۶
ویلسائیر (۸۹۸)	ولی محمد خان دوم "ولی" (نواسه)
وود، لارد ۸۹۰	ولی محمد خان اول ۸۲۳
وین، جی-ئی- ۸۸۳	ولی محمد مینگل، میر ۹۱۹
وینتورا، جنرل (نوائیه و نظوره فرانسس)	ولینت، برگدیر ئی- ۹۶۹-۹۷۰
۲۳۱-ح-۲۳۱-۸۷۳-ح	ون توره ۲۳۱ ح
وینچ، جارج (پدر فلورنتیا، لیدی سیل)	(رک: وینتورا، جنرل)
۹۰۱	وید، سر کلود مارتن ۳۶۹-ح
۵	۳۰۵-۳۰۵-ح-۹۰۹-۹۱۶-
هاگ ۳۰۷ ح	۹۱۷-۹۱۷
هانکی سمتو، مستر ۹۵۴	وید، لفتننت کلنل جورک وید (پدر)
هتورام ۷۸-ح-۸۸۲	سر کلود مارتن وید ۹۱۶
هدایب الله خان، حاجی ۲۹۰-۲۹۳	ویس خان، میر (رئیس قندهار)
هزبر هنگ (شاه وردی خان میان)	۷۶۹
غلام شاه کلهپور ۸۷۹	ویکتوریا (وِکتوریا، ملکه انگلستان)
هنگفند؟ (لیوکس) ۷۱۹-۷۱۹ ح	۳۶۷-۳۷۶-۳۷۸-۳۷۹
	۸۳۳-۹۳۲-۹۹۲

۲۴ - ۶۶ - ۷۴ - ۸۲ - ۲۵۲ -

۲۵۹ - ۲۵۴ - ۲۵۲ - ۲۵۱

يار محمد خان ڪلهوڙو، مير

۸۰۰ - ۷۹۹

يار محمد خان، وزير (آصف الدوله)

۶۰۵ - ۶۰۶ - ۶۰۷ - ۶۰۸ -

۶۰۹ - ۶۰۹ - ۶۰۹

باقوت، آغا ۶۵۱

يزيد ۲۰

يعقوب خان ۴۴۲ ح

”پگتا“ احمد يار خان ۸۱۹

”يوسف“ ۸۷۹

يوسف، شهزاده (نواده) حاجي

فيروز الدين سدورئي ۶۱۰

يوسف، حاجي ۷۹۰

يوسف خان خواجه سرا ۷۹۱

يونس خان بارڪزئي ۱۷۷

همايون (بن بادشاه بابر) ۲۶۸ - ۲۶۸ -

۷۹۸ - ۸۳۳ - ۸۳۴

هملي ۴۳۵ ح

هومي خان (مهولي خان) ۱۷۶ ح

هوت خان غلزئي ۱۷۷

هونڪ خان ۷۹۹

هوش بند (خدينگار) ۶۷۰

هولڪر ۹۳۳

هېڪ ۷۵۹ - ۷۶۸ - ۷۶۸

هيوز، سجر ۹ - ۹ - ۹ - ۹۱۰ - ۹۱۳

ي

”يارسنگه“ (يارمحمدخان بارڪزئي)

۲۵۲ - ۲۵۴ - ۲۵۹

(ييز رڪ: يارمحمدخان بارڪزئي)

يار محمد خان (رئيس بيات) ۴۰۶ ح

يارمحمدخان بارڪزئي (”يارسنگه“)

۴۔ اسمای اماکن جغرافی

۲۱- ۲۲- ۵۲- ۵۲- ۵۳- ۵۳-

۵۳- ۵۳- ۸۲- ۸۲- ۸۲- ۸۲-

۸۴۰- ۸۴۱- ۸۴۲- ۸۴۲-

ادی پور ۸۵

ادیسک ۸۹

ارغسان ۹۰

ارگ شاہی (ارگ قندھار)

۲۲۶- ۲۲۶- ۲۲۶-

اروپا ۹۵۵- ۹۵۵-

ازرو (حضرو) ۲۵۰

اسپلجی ۳۴۷

استالف ۸۰۳- ۸۰۵- ۸۰۶- ۹۳۳-

۹۳۸

استانبول ۵۰۳- ۵۰۳- ۵۰۳-

۵۶۸

استر آباد ۷۶۶

اسلام آباد ۸۲۶

اشورٹ گنج ۷۴۵

اشکمقش ۸۰۵

اشنفر ۷۳۸

(رک- اشنگر)

الف محدودہ

آپ سندھ ۷۵۷

آتش ۸۰۱

آدسکم (آدس کمب) ۹۱۶- ۹۱۶-

آذربائیجان ۷۵۱

آسیای مرکزی (آسیای ممالہ)

۸۹۱- ۹۳۸-

آق در بند ۷۵۱

آگرہ ۹۳۳

آمو ۷۷۱

آندھرا ۸۶۳

آویہ ۲۱۱- ۲۱۱-

الف مقصورہ

اہردین ۸۹۸

آبہہ (آویہہ) ۶۹۷- ۶۹۷-

۷۳۲- ۷۳۲-

اتک ۲۳۹- ۲۳۹- ۷۷۱-

احمد آباد ۶۲۴- ۶۲۴- ۷۷۱-

احمد پور ۳۷۰- ۳۷۰-

احمد شاہی (قندھار) ۲۰- ۲۰-

۹۴۵ - ۹۴۶ - ۹۴۸ - ۹۴۲	اشنگر ۲۴۸ - ۸ - ۲ - ح ۴۱
۹۸۰ - ۹۸۳ - ۹۹۱	اصفهان ۴۵۱ - ۸۹۲
افغانستان جنوبي ۹۳۹	الريځاي جنوبي ۹۹۱
افغانستان شمالي ۹۰۴	افغانستان ۱ - ۳۵ - ح ۵۲ - ح ۶۴
اکوړه ۲۴۹ - ۲۴۹ ح	۳۶ - ح ۱۸۳ - ح ۲۴۰ - ۳۶۰
الروړ ۱۴۵ ح	۳۶۱ - ح ۳۶۶ - ح ۳۶۷
اله آباد ۸۷۷	۳۷۸ - ح ۴۱۰ - ح ۴۱۸
امازني (سوغ) ۸۳۵	۳۵۳ - ح ۳۶۰ - ح ۳۶۳
امام گهر ۶۲۹ - ۶۳۰	۵۷۱ - ح ۶۲۱ - ۶۳۹ - ۵۵۲
امباله ۹۰۵	۷۷۰ - ۷۷۱ - ۷۷۳ - ۷۷۸
امرت سر ۱۲۱ - ۱۲۱ ح - ۷۷۲	۷۸۲ - ۷۸۷ - ۷۹۲ - ۷۹۳
۷۷۸ - ۸۳۰	۷۹۴ - ۷۹۷ - ۸۰۱
امر کوت ۷۵۴ - ۷۵۷ - ۷۸۳	۸۳۰ - ۸۳۱ - ۸۳۲ - ۸۳۸
۹۹۲	۸۴۱ - ۸۴۲ - ۸۴۳ - ۸۴۴
امريکا ۹۵۰ - ۹۵۵ - ۹۹۱	۸۴۸ - ح ۸۵۰ - ۸۵۲ - ۸۵۵ ح
امريکاي جنوبي ۸۹۸	۸۵۷ - ۸۶۰ - ح ۸۶۷ - ۸۶۸
امرت سر (امرت سر) ۱۲۱ ح	۸۶۹ - ۸۸۳ - ۸۸۴ - ۸۸۶
(نيز رک امرت سر)	۸۸۸ - ۸۸۹ - ۸۹۰ - ۸۹۲
انډو ۹۳۳	۸۹۳ - ۸۹۴ - ۸۹۷ - ۸۹۹
انډ خود ۷۷۳ - ۷۷۸	۹۰۱ - ۹۰۳ - ۹۰۵ - ۹۰۷
انلس ۹۱۰	۹۰۷ - ح ۹۰۸ - ۹۰۹ - ۹۰۹ ح
اندور، رياست ۹۱۷	۹۱۰ - ۹۱۱ - ۹۱۱ ح - ۹۱۲
انگلستان ۱۲۹ - ۱۳۹ - ۳۶۱	۹۱۷ - ۹۲۰ - ۹۲۲ - ۹۳۳
۳۶۷ - ۳۷۹ - ۵۶۷	۹۳۹ - ۹۴۲ - ۹۴۳ - ۹۴۴

۵۸۱ - ۵۹۰ - ۵۹۹ - ۶۰۳	ایروان ۵۵۱ - ۵۶۹
۸۸۹ - ۸۸۸ - ۶۰۸ - ۶۰۵	ایلتنگ ۹۰۱
۸۹۳ - ۸۹۵ - ۸۹۹ - ۹۰۳	پ
۹۱۸ - ۹۲۲ - ۹۳۹ - ۹۵۹	
۹۹۱	اجوڑ ۱۸۳ ح
انگلند ۳۵ - ۹۳۸	باختر ۴۴۳
(نیز رک انگلستان)	بادغیس ۱۸۲ ح - ۲۰ ح
اونگا منڈ ۹۶۳	بارکپور ۹۳۸
اوده (ریاست) ۸۹۹ - ۹۳۹	بازار هرات ۵۷
آدر گنج ۲۰۱ - ۲۰۱ ح - ۲۰۲	باعتن (باغبانان؟) ۳۶۱ - ۳۶۱ ح
۲۱۰	باغبانه ۸۸۲
اورنگ آباد (پنجاب) ۹۳ - ۹۳ ح	باغ بدل خان ۲۰
۴۴۲ - ۱۰۳	باغ حضوري ۵۴۵ - ۵۴۶
اوریا ۱۸۷ - ۱۸۷ ح	باغ شالامار ۵۷
اوزبک (ملک) ۳۰۸ - ۳۰۸ ح	باغ شاهي (شکارپور) ۱۶۶ - ۲۳۳
ایتالیا ۸۷۳	۲۳۷ - ۳۱۷ - ۹۸۱
ایتون ۹۳۸	باغ شاهي (کابل) ۳۵۱
ایران ۱۷ - ۲۲۶ - ۲۲۶ ح - ۳۵۳ ح	باغ شاهي (هرات) ۱۸۳ - ۱۸۳
۳۶۱ ح - ۳۸۸ ح - ۳۹۱ - ۵۹۸	۱۹۷
۵۹۹ - ۶۰۰ - ۶۰۰ ح - ۷۳۹	باغ شهزاده ابوالقاسم ۵۳
۷۵۰ - ۷۵۵ - ۷۶۰ - ۷۶۱	باغ شهزاده سلیمان (شکارپور)
۷۶۳ - ۷۶۳ - ۷۶۹ - ۷۹۲	۱۸ - ۲۷۵ - ۳۱۷ - ۸۳۷
۸۷۳ - ۸۸۸ - ۸۸۹ - ۸۹۱	باغ میر زمین الما بدین ۳۵۳ ح
۹۱۶ - ۹۲۰ - ۹۳۱ - ۹۳۲	باغ نمله (شرقي کابل) ۹۰۵
۹۹۳	باغچه سردار ۲۳۵

لازه نوي مبارک

۱۰۵۴

برطانيه ۳- ۱۹- ۷۹۲- ۸۱۶-	بالا حصار (پشاور) ۹۸- ۲۵۳-
۸۳۹- ۹۱۸- ۹۲۱- ۹۳۲-	۲۵۸
۹۹۵- ۹۷۷	بالا حصار (غزني) ۹۰۵- ۹۱۳-
برما ۱۰۱	بالا حصار (کابل) ۷۹- ۸۰-
بروږ ۹۶۲	۹۳۶- ۹۳۵
بروده ۸۹۹	بالا حصار (کشمير) ۲۶- ۲۷-
بريلي ۲۳۳- ۲۳۴ ح	۸۲۶- ح ۲۹
بسطام ۷۷۳	بالا کوت ۸۴۲- ۸۷۷- ۸۷۸
بسي ۹۷۳	باسيان ۳۰۸- ۳۱۰- ح ۳۵۰-
بصره ۸۹۲	۳۵۰- ح ۵۵۶- ۵۵۶- ح ۵۵۶-
بغداد ۶۸۳- ۷۵۱- ۷۶۵- ۷۶۷-	۷۷۳- ۹۰۵- ۹۳۲- ۹۳۲-
۸۹۲- ۸۸۰- ۸۷	۹۳۰
بغلان ۸۰۵	برنو، موضع (برلوي) ۲۶۸- ۲۶۸- ح
بکوا ۷۹۵	۷۰۶- ۳۷۳
بکهر ۱۰۹- ح ۹۳۳- ۹۷۸- ۹۸۳	بتل ۶۹۱
(رک- بکهر)	بصيره، عرب ۷۷۱
بلال ۶۷۳	بغارا ۳۶۰- ح ۳۰۳- ۳۰۸- ۳۰۹-
بلبل ۶۹۱ ح	۳۱۰- ۳۱۶- ۳۳۷- ۳۳۸-
بلخ ۳۰۳- ۳۰۶- ۳۰۸- ۳۱۰- ح	۵۰۳- ۵۰۵- ۵۶۶- ۵۸۱-
۳۳۸- ۳۵۰- ۷۷۳- ۷۷۸-	۷۶۳- ۷۶۷- ۷۷۸- ۷۷۸-
۷۹۰- ۸۶۷- ۸۸۶	۸۱۱- ۸۸۵- ۸۸۸- ۹۳۰-
بلدک ۶۳۶- ح ۶۳۶- ۷۳۲	۹۳۱
بلري ۸۸۰	بدايون ۸۷۷- ح ۹۳۱
بلغاست ۸۹۲	بدخشان ۷۷۳- ۷۷۸

تازه نوای سمارک

بدر کواچی ۶۱۲-۶۱۴-ج-۶۲۰-۶۲۰	بلوچستان ۲۹۸-ج-۲۴۴-۲۴۴
۹۹۰-۶۲۱	۲۴۸۲-ج-۲۴۱۴-ج-۲۴۲۴
بدل کند ۹۱۴	۴۵۹-۴۴۲-۴۸۸-۴۹۶
بگانه (بگال) ۳۴۲-۳۹۶-۳۰۳-۳۰۳	۸۲۸-۸۴۸-ج-۸۶۸-۸۸۸
۳۱۱-۳۴۳-۵۰۶-۵۳۶-ج	۸۹۸-۹۲۳-۹۳۲-۹۴۲
۹۱۶-۹۰۸-۸۹۶-۸۹۶	۹۴۴-۹۴۴
۹۸۵-۹۳۸-۹۳۳	بیبی (ن) ۳۶۰-ج-۳۶۴-۳۴۲
دکتر ۴۵۳	۳۴۲-ج-۳۸۰-۳۴۴-۳۸۳
دول اصبح ۱۸-۱۸-ج-۴۴۴	۴۰۳-۴۱۱-۴۱۲-ج-۴۱۲
۴۹۰	۴۱۶-۴۴۳-۴۸۰-۵۴۲
دوڑی ۲۱-۲۱-ج	۶۱۴-ج-۶۲۲-۶۴۴-۶۴۵
دوستان سرائی ۲۲۶-ج	۶۹۲-۴۴۱-۴۴۹-۴۵۰
دولان ۳۱۲-ج-۹۱۰	۴۹۹-ج-۸۴۵-۸۴۹-۸۹۱
دوهاک ۱۳۴-ج-۱۳۴-ج-۳۴۴	۸۹۲-۸۹۴-۸۹۴-۹۰۳
۹۳۱-۴۴۴-۴۴۴	۹۰۴-۹۰۸-۹۰۶-۹۰۹
دوهاگا بورانا ۹۶۸	۹۰۹-ج-۹۱۱-ج-۹۱۵-۹۳۹
دوہاولپور ۳۶-ج-۹۰-ج-۳۶۹-۳۴۰	۹۵۲-۹۸۶-۹۹۰-۹۹۱
۴۴۰-ج-۶۹۲-۴۴۴-۴۸۵	۹۹۵
۹۸۴-۹۴۸-۹۴۴-۹۱۰	بندر بربر ۴۱۰-۴۱۰-ج
دوہرہ ۱۶۳-ج-۱۶۳-ج-۲۴۰	بندر ذاکر ۳۲۴-ج
۴۰۳	بندر بیبھی ۶۱۴-ج
دوسود (جلال آباد) ۸۴۴	بندر ہالوی ۶۴۵
دھکر ۱۰۹-ج-۲۶۸-ج-۳۰۸-۳۱۲	بندر سورت ۴۵۴-۴۶۲
۴۴۰-۹۲۲-ج-۹۲۲-ج-۹۳۰	بندر فیروزپور ۶۱۴-۶۱۴-ج
۹۸۴-۹۴۸-۹۴۳	

۷۷۱ - ۷۷۲ - ۷۷۶ - ۷۷۷
 ۷۸۸ - ۷۹۲ - ۷۹۳ - ۷۹۴
 ۷۹۷ - ۸۱۲ - ۸۱۳ - ۸۲۴
 ۸۲۶ - ۸۲۹ - ۸۳۱ - ۸۳۵
 ۸۳۶ - ۸۳۸ - ۸۳۹ - ۸۴۰
 ۸۴۲ - ۸۴۳ - ۸۴۵ - ۸۵۷
 ۸۶۸ - ۸۷۱ - ۸۷۷ - ۹۰۹
 ۹۱۶ - ۹۱۷ - ۹۳۳ - ۹۳۸
 ۹۸۱ - ۹۸۴ - ۹۹۴

پشک ۶۸۹

پشن ۶۸۸ ح- ۶۸۹

پل درواي سد ۳۷۲ ح

پل سکھر ۷۸۱

پل کالھان ۸۷۸

پل مالان ۱۹۳ - ۱۹۴ ح- ۲۰۴

پنجاب ۲۲ ح- ۲۷ ح- ۲۴۴ ح-

۷۷۴ - ۷۷۷ - ۷۷۸ - ۷۹۷

۸۱۸ - ۸۲۹ - ۸۳۰ - ۸۴۱

۸۴۲ - ۸۷۳ - ۹۰۶

پجشیر ۸۰۶ - ۸۵۷

پنو عاقل ۷۲۶ ح

پورنوریکو ۹۳۸

پوشک ۶۸۹ ح

پولجي ۶۹۰ - ۶۹۱

پونا ۶۷۶ - ۸۹۲ - ۹۰۶

بھورتی (بھورتی) ۶۰۵ - ۷۲۴

۷۲۶

بھونک بھیرہ، پرگہ ۹۷۸

بیجانچی، مربہ ۱۲۲ - ۱۲۲ ح

بیکانیر ۳۴۷ ح- ۳۵۴ ح

بیسی نادام ۸۳

پ

پارکر ۹۶۰

پانی پت ۷۷۷ - ۷۷۷

پتی (پتی) ۷۲۷ - ۷۳۳

پتیالہ ۷۷۸

پروان ۳۶۵ ح- ۹۰۵

پشاور (۶) - (۷) - (۸) - (۹) - (۱۰) ح- ۱۰۰

۲۱ - ۲۲ - ۲۲ ح- ۲۴ - ۲۵

۲۶ - ۲۷ - ۲۸ - ۲۹ ح- ۳۰

۳۵ - ۵۱ - ۵۳ - ۷۴ - ۸۸

۹۰ - ۹۴ - ۹۵ - ۹۶ - ۹۸

۱۰۰ - ۱۰۱ - ۱۰۲ - ۱۰۳ ح- ۱۰۴

۱۰۸ ح- ۱۰۹ ح- ۱۱۰ ح

۲۵۲ - ۲۵۳ - ۲۵۴ ح- ۲۵۵

۲۵۵ ح- ۲۵۷ - ۲۵۸ - ۳۶۱

۳۶۲ - ۳۶۸ ح- ۳۶۹ - ۴۷۰

۴۷۸ - ۵۲۸ - ۵۶۰ - ۵۷۳

۵۷۴ - ۵۷۶ - ۵۹۱ ح- ۷۵۲

تازه نوای معارک

نرگستان ۲۵۸ - ۴۶۳ - ۸۳۲	پهلجی (پلیجی) ۳۳۶ - ۴۳۶ - ۸۳۲
۹۶۵ - ۸۳۲	۴۳۲
نرگستان روسیه ۸۳۲	پیر کوٹ ۸۴۵ - ۸۴۴
قفلیس ۴۵۱ - ۴۵۲	ت
تلنگانه ۸۶۴	تاجین، موضع ۵۵۶ - ۵۵۶ - ۴۵۴
تله ۴۵۲	تازی ۴۶۴
تنبو (طبو) ۳۸۰	تاشقرغان ۴۴۱
تندو آدم ۶۶۴	تاشکند ۸۳۵
تندو آغا اسماعیل شاه ۹۵۸ - ۹۹۳	تانووری (تانووری) ۶۹۱
تندو الهیار (تندو الهیار) ۶۴۳	تاوولوس (Toulouse) ۸۴۳
۶۶۴	تبریز ۴۵۱ - ۸۶۰
تندو گدومل ۹۹۹	تبه بی بی ماه رو ۵۰۲ - ۴۹۹ - ۵۰۲
تندو لقمان خان ۲۹۶ - ۴۹۶ - ۴۹۶	۸۶۹
۲۹۴ - ۴۶۴	تندره (وادی پروان) ۴۶۳
تندو مستی ۶۶۴	تند ۴۴۴ - ۴۴۳ - ۶۴۳ - ۴۵۴
تندو موسی خان کهتران ۶۴۰	۴۵۵ - ۴۵۹ - ۴۴۱ - ۴۴۶
تندو ولی محمد ۸۱۵	۴۸۳ - ۸۶۰ - ۹۵۲ - ۹۵۳
تول ۴۴۹	۹۶۵ - ۹۶۴ - ۹۶۱ - ۹۶۵
تهنو ۳۴۴	تخت صفر ۲۰۶ - ۲۰۴ - ۲۰۸
تهنه ۴۴۴ - ۴۴۳ - ۶۴۳ - ۴۵۴	۲۱۰
۴۴۴ - ۹۴۱ - ۹۴۴	تخته ول ۸۸۴
(رک - تنه)	تراونکور ۹۰۱
تهنه لکر ۳۴۴	تربت جام ۴۴۲ - ۴۴۳ - ۸۲۴
	ترشیز ۴۴۳ - ۴۴۹

لازه نواي معارك

۱۰۶۱

لهران ۹۵۴-۷۴۹
 تپکال ۶۲۲-۲۲
 تهل ۶۶۱-۹۶۰
 تهل چوتالي ۴۴۲
 تيزين ۵۱۸-۵۱۸-۹۲۳
 ج
 جاگن ۲۴۶-۲۴۶-۹۹۶
 حام ۷۷۴
 حام پور ۳۴۲-ج
 جاسیکا ۹۰۴
 حاني ديره ۴۴۶
 جده ۹۹۰
 حرياني، قصبه ۹۱۸
 جعفر آباد ۲۹۰-۳۰۰-۳۰۰
 حگدلک ۵۱۸-ج-۵۴۰-۵۴۰-۹۳۳
 حلال آباد ۴۶۹-۵۲۲-۵۲۷
 ۵۲۸-۵۳۰-۵۳۱-۵۳۲
 ۵۲۷-۵۳۸-۵۳۹-۵۳۹-ج
 ۵۶۰-۵۶۱-۵۶۴-۵۶۷
 ۵۷۸-۵۹۲-۵۹۳-۷۵۲
 ۸۱۳-۹۰۱-۹۰۵-۹۰۶
 ۹۱۱-۹۳۲-۹۳۳-۹۳۵
 ۹۳۹-ج-۹۳۵
 جيلام ۷۷۱
 ج
 چارتر هوس ۸۹۶
 چار چته (چهار سطح بازار کابل)
 ۵۶۵-ج-۵۴۴-۵۴۳
 چاري ۳۸۵-۳۸۵
 چاريکار (کابل) ۴۵۳-۴۵۳-ج
 ۸۲۶-۸۰۳-ج-۴۵۴-۴۵۴
 ۸۹۱

جلال پور ۶۹۱-۶۹۱-ج
 جمرود ۴۶۹-۹۰۶
 جوان شيران، محله موغله (کابل) ۴۰۶
 جوده پور ۹۶۰
 جوين ۳۲۳-ج-۳۳۷
 جهل احمد خان مگسي ۳۸۰
 ۳۳۷-۶۴۹-۶۵۰-ج
 حيرک ۶۲۱
 جيسلمير ۱۶۵-ج-۳۵۴
 ۳۵۴-ج-۶۳۰-۶۳۰-ج
 حیکب آباد ۱۰۷-ج-۱۰۸-ج-۱۱۲-ج
 ۱۶۷-ج-۲۴۶-ج-۳۸۱-ج
 ۳۸۲-ج-۴۱۸-ج-۴۴۳-ج
 ۴۲۴-ج-۸۱۹-۹۲۳-ج
 ۹۹۲
 جيلام ۷۷۱
 ج
 چارتر هوس ۸۹۶
 چار چته (چهار سطح بازار کابل)
 ۵۶۵-ج-۵۴۴-۵۴۳
 چاري ۳۸۵-۳۸۵
 چاريکار (کابل) ۴۵۳-۴۵۳-ج
 ۸۲۶-۸۰۳-ج-۴۵۴-۴۵۴
 ۸۹۱

تازه نواي مهارک

جھري (چھري) ۳۱۹-۳۱۹ ح-

۶۱۴-۶۱۴ ح

چين ۳۴-۳۴۶-۸۲۰-۸۹۲ ح-

۹۳۸

ح

حاحي پور ۹۹۹

حجاز ۸۴۳

حسن ابدال ۱۴۰ ح-۳۰۳ ح

حصار امام گڑھ ۳۵۰

حصار پشاور ۸۱۲

حصار محرمي ۹۱۵-۹۰۵

حصار قندهار ۸۳۸

حصار گجرات ۳۴۰ ح

حصار هرات ۹۹۳

حصرو، قریہ (اررو) ۲۵۰-۲۵۰ ح

حیدرآباد (سدہ) (۶-۱۵)-۲۰ ح-

۳۳ ۶۲-۹۰-۱۱۰-۱۱۰ ح-

۱۱۱-۱۱۲-۱۱۳-۱۱۳

۱۱۵-۱۲۳-۱۲۹-۱۳۵

۱۳۸-۱۶۳-۲۳۹-۲۶۶

۲۶۴-۲۶۲-۲۶۳-۲۶۳

۲۶۶-۲۸۳-۲۹۵-۳۰۳

۳۱۰-۳۱۶-۳۱۹-۳۵۱

چاکیکان (چاچکان؟) ۴۸۶

چاندوکه (چندوکه) ۲۴۲-۲۴۲ ح-

۲۴۳-۳۰۱ ح-۶۹۸-۷۱۵

۸۱۵ ح-۷۱۵

چکورا ۸۸۲

چگل ۸۲۰

چمن زار (هرات) ۲۱۰-۲۱۰ ح-

۲۱۱

چناب ۷۷۱

چندول ۳۰۶ ح

چونگا ۹۷۸

چوتی ۸۱۶

چهار باغ ببرلو ۶۸ ح-

چهارجوي ۷۶۵

چهار سطح بازار کابل ۵۱۰ ح-

۵۱۲-۵۳۳-۵۳۳ ح-۵۳۳

۵۳۳ ح-۵۳۹-۵۶۵-۵۶۸

چهارسوق کابل ۳۰۶

چهاوني خانکهر (هانگڑه) ۷۲۳

چهاوني سکھر ۳۳۰-۶۳۹-۷۰۳ ح-

۷۰۶

چهاوني کابل ۵۵۸

چھتر (جیکب آباد) ۳۲۱-۳۲۳ ح-

۳۲۳ ح-۳۲۶-۳۲۶ ح-۳۳۷

۳۳۳-۶۹۰-۶۹۱

خانکهر (خان گڑھ، حیکب آباد) ۳۸۱-

۳۸۱ ح ۱۹۰-۴۲۴ ح- ۹۹۲

خوشان ۴۵۰-۴۶۶

حقن ۸۲۰

حدا آباد ۴۵۴-۴۴۳-۴۸۴-

۴۸۵-۴۹۹

خراسان (۱۵)- ۱۴-۲۹-۳۵-۳۶-

۴۲ ح ۸۴-۹۰-۹۳-۱۱۵-

۱۱۶-۱۱۷-۱۲۵-۱۲۶-

۱۲۷-۱۲۸-۱۲۹-۱۳۳-۱۳۸-

۱۴۰-۱۴۸-۱۴۹-۱۵۱-

۱۵۳-۱۵۴-۱۶۰-۱۶۲ ح-

۱۶۶-۱۶۷-۱۶۸-۱۶۹-۱۷۱-

۲۳۲-۲۳۳-۲۳۴-۲۳۷-

۲۳۸-۲۳۹-۲۴۰-۲۴۱-

۲۴۶-۲۴۷-۲۴۸-۲۴۹-

۲۴۰-۲۴۱-۲۴۲-۲۴۳-

۲۴۵ ح- ۲۵۶-۲۵۹-۲۶۰-

۲۶۱-۲۶۲-۲۶۳-۲۶۴-

۲۶۶-۲۶۷-۲۶۸-۲۶۹-

۲۶۴ ح- ۲۶۵-۲۶۶-۲۶۷-

۲۶۸-۲۶۹-۲۷۰-۲۷۱-

۲۷۳-۲۷۴-۲۷۵-۲۷۶-

۲۷۷-۲۷۸-۲۷۹-۲۸۰-

۳۵۲-۳۵۳-۳۵۴-۳۵۵-

۳۵۸-۳۶۳-۳۶۴ ح-۳۶۵ ح-

۳۶۹-۳۷۲-۳۷۳-۳۷۴-

۳۷۲-۳۷۳ ح-۳۷۴ ح-

۳۷۲-۳۷۳-۳۷۴-۳۷۵-

۳۷۳-۳۷۴-۳۷۵-۳۷۶-

۳۷۵-۳۷۶-۳۷۷-۳۷۸-

۳۷۷-۳۷۸-۳۷۹-۳۸۰ ح-

۳۸۸-۳۸۹-۳۹۰-۳۹۱ ح-

۳۹۳ ح-۳۹۴-۳۹۵-۳۹۶-

۳۹۸-۴۰۰-۴۰۱-۴۰۲-

۴۰۵-۴۰۶-۴۰۷-۴۰۸-

۴۰۸-۴۰۹-۴۱۰-۴۱۱-

۴۱۲-۴۱۳-۴۱۴-۴۱۵-

۴۱۵-۴۱۶-۴۱۷-۴۱۸-

۴۱۸-۴۱۹-۴۲۰-۴۲۱-

۴۲۱-۴۲۲-۴۲۳-۴۲۴-

۴۲۴-۴۲۵-۴۲۶-۴۲۷-

۴۲۷-۴۲۸-۴۲۹-۴۳۰-

۴۳۰-۴۳۱-۴۳۲-۴۳۳-

۴۳۳-۴۳۴-۴۳۵-۴۳۶-

۴۳۶-۴۳۷-۴۳۸-۴۳۹-

۴۳۹-۴۴۰-۴۴۱-۴۴۲-

۴۴۲-۴۴۳-۴۴۴-۴۴۵-

۴۴۵-۴۴۶-۴۴۷-۴۴۸-

۴۴۸-۴۴۹-۴۵۰-۴۵۱-

۴۵۱-۴۵۲-۴۵۳-۴۵۴-

۴۵۴-۴۵۵-۴۵۶-۴۵۷-

حیدرآباد (دکن) ۴۸۹-۸۶۴

خ

خاف ۴۴۴

خاک سفید ۱۸۶-۱۸۶ ح

خان پور ۶۲۴

۵۴۸-۵۳۵-۵۳۴-۵۳۰	۸۹۳-۸۴۷-۷۵۲-ح ۱۸۳
۵۶۳-۵۶۲-۵۵۰-۵۴۹	۹۰۹-۹۱۰-۹۱۷-۹۳۳
۵۶۵-۵۶۶-۵۷۱-ح ۵۷۱	۹۳۸-۹۳۴
۵۷۲-۵۷۳-۵۸۱-۵۹۰	خیبرپور (۶)-۴۴-۶۲-۹۰-۹۲
۵۹۱-۵۹۲-۵۹۴-۵۹۵	۹۳-۱۰۱-ح ۷-۱۰۹-ح
۵۹۸-۵۹۸-ح ۵۹۹-۵۹۹-ح	۱۱۲-۱۱۳-۱۱۳-ح ۱۱۳
۶۱۲-۶۱۴-۷۱۵-۶۱۶	۱۱۵-۱۲۳-۱۳۵-۱۶۴
۶۲۰-۶۲۱-۶۲۲-۶۷۷	۱۶۵-۱۷۳-ح ۲۳۰-۲۳۹-۲۶۶
۶۷۹-۶۸۱-۶۸۲-۶۸۴	۲۶۸-ح ۲۶۹-۲۷۰-۲۷۷-ح
۷۸۷-ح ۷۹۴-۷۵۰-۷۵۱	۲۸۳-۲۸۵-۲۸۶-۲۸۷
۷۵۲-۷۶۰-۷۶۶-۷۶۷	۲۸۸-۲۸۹-۲۹۳-۲۹۴
۷۷۱-۷۷۲-۷۷۳-۷۷۹	۲۹۵-۲۹۶-۲۹۶-ح ۳۰۰
۷۸۲-۷۸۴-۷۸۶-۷۹۳	۳۱۱-۳۱۲-۳۱۶-۳۱۹
۷۹۵-۷۹۵	۳۲۰-۳۵۲-۳۷۱-۳۷۲
خراسان شمالی ۷۵۰	۳۷۳-۳۷۴-۳۷۵-۳۸۸
خرمالک ۱۷۷-ح ۱۷۷	۴۳۹-۴۴۱-۴۴۲-۴۴۳
خضدار (قزدار) ۸۸۲	۴۴۹-۴۵۲-۴۵۳-۴۵۴
خطا ۸۲۰	۴۶۱-۴۶۲-۴۶۳-۴۶۴
خلم ۵۵۶-۵۵۶-ح ۵۵۶	۴۶۹-۴۷۱-۴۷۲-۴۷۳
خواجہ خضری ۴۴۴-ح	۴۷۴-۴۷۵-۴۷۶-۴۷۷
خوارزم ۷۶۶	۴۷۸-۴۷۹-۴۸۰-۴۸۱
خوارزم قدیم ۲۰۱-ح	۴۸۲-۴۸۳-۴۸۴-۴۸۵
خواف ۷۷۴	۴۸۶-۴۸۷-۴۸۸-۴۸۹
خورد کابل ۵۱۷-۵۱۷-ح ۵۱۸	۴۹۰-۴۹۱-۴۹۲-۴۹۳
خورده ریزه ۲۰۰-۲۰۰-ح	۴۹۴-۴۹۵-۴۹۶-۴۹۷
	۴۹۸-۴۹۹-۵۰۰-۵۰۱
	۵۰۲-۵۰۳-۵۰۴-۵۰۵
	۵۰۶-۵۰۷-۵۰۸-۵۰۹
	۵۱۰-۵۱۱-۵۱۲-۵۱۳
	۵۱۴-۵۱۵-۵۱۶-۵۱۷
	۵۱۸-۵۱۹-۵۲۰-۵۲۱
	۵۲۲-۵۲۳-۵۲۴-۵۲۵
	۵۲۶-۵۲۷-۵۲۸-۵۲۹
	۵۳۰-۵۳۱-۵۳۲-۵۳۳
	۵۳۴-۵۳۵-۵۳۶-۵۳۷
	۵۳۸-۵۳۹-۵۴۰-۵۴۱
	۵۴۲-۵۴۳-۵۴۴-۵۴۵
	۵۴۶-۵۴۷-۵۴۸-۵۴۹
	۵۵۰-۵۵۱-۵۵۲-۵۵۳
	۵۵۴-۵۵۵-۵۵۶-۵۵۷
	۵۵۸-۵۵۹-۵۶۰-۵۶۱
	۵۶۲-۵۶۳-۵۶۴-۵۶۵
	۵۶۶-۵۶۷-۵۶۸-۵۶۹
	۵۷۰-۵۷۱-۵۷۲-۵۷۳
	۵۷۴-۵۷۵-۵۷۶-۵۷۷
	۵۷۸-۵۷۹-۵۸۰-۵۸۱
	۵۸۲-۵۸۳-۵۸۴-۵۸۵
	۵۸۶-۵۸۷-۵۸۸-۵۸۹
	۵۹۰-۵۹۱-۵۹۲-۵۹۳
	۵۹۴-۵۹۵-۵۹۶-۵۹۷
	۵۹۸-۵۹۹-۶۰۰-۶۰۱
	۶۰۲-۶۰۳-۶۰۴-۶۰۵
	۶۰۶-۶۰۷-۶۰۸-۶۰۹
	۶۱۰-۶۱۱-۶۱۲-۶۱۳
	۶۱۴-۶۱۵-۶۱۶-۶۱۷
	۶۱۸-۶۱۹-۶۲۰-۶۲۱
	۶۲۲-۶۲۳-۶۲۴-۶۲۵
	۶۲۶-۶۲۷-۶۲۸-۶۲۹
	۶۳۰-۶۳۱-۶۳۲-۶۳۳
	۶۳۴-۶۳۵-۶۳۶-۶۳۷
	۶۳۸-۶۳۹-۶۴۰-۶۴۱
	۶۴۲-۶۴۳-۶۴۴-۶۴۵
	۶۴۶-۶۴۷-۶۴۸-۶۴۹
	۶۵۰-۶۵۱-۶۵۲-۶۵۳
	۶۵۴-۶۵۵-۶۵۶-۶۵۷
	۶۵۸-۶۵۹-۶۶۰-۶۶۱
	۶۶۲-۶۶۳-۶۶۴-۶۶۵
	۶۶۶-۶۶۷-۶۶۸-۶۶۹
	۶۷۰-۶۷۱-۶۷۲-۶۷۳
	۶۷۴-۶۷۵-۶۷۶-۶۷۷
	۶۷۸-۶۷۹-۶۸۰-۶۸۱
	۶۸۲-۶۸۳-۶۸۴-۶۸۵
	۶۸۶-۶۸۷-۶۸۸-۶۸۹
	۶۹۰-۶۹۱-۶۹۲-۶۹۳
	۶۹۴-۶۹۵-۶۹۶-۶۹۷
	۶۹۸-۶۹۹-۷۰۰-۷۰۱
	۷۰۲-۷۰۳-۷۰۴-۷۰۵
	۷۰۶-۷۰۷-۷۰۸-۷۰۹
	۷۱۰-۷۱۱-۷۱۲-۷۱۳
	۷۱۴-۷۱۵-۷۱۶-۷۱۷
	۷۱۸-۷۱۹-۷۲۰-۷۲۱
	۷۲۲-۷۲۳-۷۲۴-۷۲۵
	۷۲۶-۷۲۷-۷۲۸-۷۲۹
	۷۳۰-۷۳۱-۷۳۲-۷۳۳
	۷۳۴-۷۳۵-۷۳۶-۷۳۷
	۷۳۸-۷۳۹-۷۴۰-۷۴۱
	۷۴۲-۷۴۳-۷۴۴-۷۴۵
	۷۴۶-۷۴۷-۷۴۸-۷۴۹
	۷۵۰-۷۵۱-۷۵۲-۷۵۳
	۷۵۴-۷۵۵-۷۵۶-۷۵۷
	۷۵۸-۷۵۹-۷۶۰-۷۶۱
	۷۶۲-۷۶۳-۷۶۴-۷۶۵
	۷۶۶-۷۶۷-۷۶۸-۷۶۹
	۷۷۰-۷۷۱-۷۷۲-۷۷۳
	۷۷۴-۷۷۵-۷۷۶-۷۷۷
	۷۷۸-۷۷۹-۷۸۰-۷۸۱
	۷۸۲-۷۸۳-۷۸۴-۷۸۵
	۷۸۶-۷۸۷-۷۸۸-۷۸۹
	۷۹۰-۷۹۱-۷۹۲-۷۹۳
	۷۹۴-۷۹۵-۷۹۶-۷۹۷
	۷۹۸-۷۹۹-۸۰۰-۸۰۱
	۸۰۲-۸۰۳-۸۰۴-۸۰۵
	۸۰۶-۸۰۷-۸۰۸-۸۰۹
	۸۱۰-۸۱۱-۸۱۲-۸۱۳
	۸۱۴-۸۱۵-۸۱۶-۸۱۷
	۸۱۸-۸۱۹-۸۲۰-۸۲۱
	۸۲۲-۸۲۳-۸۲۴-۸۲۵
	۸۲۶-۸۲۷-۸۲۸-۸۲۹
	۸۳۰-۸۳۱-۸۳۲-۸۳۳
	۸۳۴-۸۳۵-۸۳۶-۸۳۷
	۸۳۸-۸۳۹-۸۴۰-۸۴۱
	۸۴۲-۸۴۳-۸۴۴-۸۴۵
	۸۴۶-۸۴۷-۸۴۸-۸۴۹
	۸۵۰-۸۵۱-۸۵۲-۸۵۳
	۸۵۴-۸۵۵-۸۵۶-۸۵۷
	۸۵۸-۸۵۹-۸۶۰-۸۶۱
	۸۶۲-۸۶۳-۸۶۴-۸۶۵
	۸۶۶-۸۶۷-۸۶۸-۸۶۹
	۸۷۰-۸۷۱-۸۷۲-۸۷۳
	۸۷۴-۸۷۵-۸۷۶-۸۷۷
	۸۷۸-۸۷۹-۸۸۰-۸۸۱
	۸۸۲-۸۸۳-۸۸۴-۸۸۵
	۸۸۶-۸۸۷-۸۸۸-۸۸۹
	۸۹۰-۸۹۱-۸۹۲-۸۹۳
	۸۹۴-۸۹۵-۸۹۶-۸۹۷
	۸۹۸-۸۹۹-۹۰۰-۹۰۱
	۹۰۲-۹۰۳-۹۰۴-۹۰۵
	۹۰۶-۹۰۷-۹۰۸-۹۰۹
	۹۱۰-۹۱۱-۹۱۲-۹۱۳
	۹۱۴-۹۱۵-۹۱۶-۹۱۷
	۹۱۸-۹۱۹-۹۲۰-۹۲۱
	۹۲۲-۹۲۳-۹۲۴-۹۲۵
	۹۲۶-۹۲۷-۹۲۸-۹۲۹
	۹۳۰-۹۳۱-۹۳۲-۹۳۳
	۹۳۴-۹۳۵-۹۳۶-۹۳۷
	۹۳۸-۹۳۹-۹۴۰-۹۴۱
	۹۴۲-۹۴۳-۹۴۴-۹۴۵
	۹۴۶-۹۴۷-۹۴۸-۹۴۹
	۹۵۰-۹۵۱-۹۵۲-۹۵۳
	۹۵۴-۹۵۵-۹۵۶-۹۵۷
	۹۵۸-۹۵۹-۹۶۰-۹۶۱
	۹۶۲-۹۶۳-۹۶۴-۹۶۵
	۹۶۶-۹۶۷-۹۶۸-۹۶۹
	۹۷۰-۹۷۱-۹۷۲-۹۷۳
	۹۷۴-۹۷۵-۹۷۶-۹۷۷
	۹۷۸-۹۷۹-۹۸۰-۹۸۱
	۹۸۲-۹۸۳-۹۸۴-۹۸۵
	۹۸۶-۹۸۷-۹۸۸-۹۸۹
	۹۹۰-۹۹۱-۹۹۲-۹۹۳
	۹۹۴-۹۹۵-۹۹۶-۹۹۷
	۹۹۸-۹۹۹-۱۰۰۰-۱۰۰۱
	۱۰۰۲-۱۰۰۳-۱۰۰۴-۱۰۰۵
	۱۰۰۶-۱۰۰۷-۱۰۰۸-۱۰۰۹
	۱۰۱۰-۱۰۱۱-۱۰۱۲-۱۰۱۳
	۱۰۱۴-۱۰۱۵-۱۰۱۶-۱۰۱۷
	۱۰۱۸-۱۰۱۹-۱۰۲۰-۱۰۲۱
	۱۰۲۲-۱۰۲۳-۱۰۲۴-۱۰۲۵
	۱۰۲۶-۱۰۲۷-۱۰۲۸-۱۰۲۹
	۱۰۳۰-۱۰۳۱-۱۰۳۲-۱۰۳۳
	۱۰۳۴-۱۰۳۵-۱۰۳۶-۱۰۳۷
	۱۰۳۸-۱۰۳۹-۱۰۴۰-۱۰۴۱
	۱۰۴۲-۱۰۴۳-۱۰۴۴-۱۰۴۵
	۱۰۴۶-۱۰۴۷-۱۰۴۸-۱۰۴۹
	۱۰۵۰-۱۰۵۱-۱۰۵۲-۱۰۵۳
	۱۰۵۴-۱۰۵۵-۱۰۵۶-۱۰۵۷
	۱۰۵۸-۱۰۵۹-۱۰۶۰-۱۰۶۱
	۱۰۶۲-۱۰۶۳-۱۰۶۴-۱۰۶۵
	۱۰۶۶-۱۰۶۷-۱۰۶۸-۱۰۶۹
	۱۰۷۰-۱۰۷۱-۱۰۷۲-۱۰۷۳
	۱۰۷۴-۱۰۷۵-۱۰۷۶-۱۰۷۷
	۱۰۷۸-۱۰۷۹-۱۰۸۰-۱۰۸۱
	۱۰۸۲-۱۰۸۳-۱۰۸۴-۱۰۸۵
	۱۰۸۶-۱۰۸۷-۱۰۸۸-۱۰۸۹
	۱۰۹۰-۱۰۹۱-۱۰۹۲-۱۰۹۳
	۱۰۹۴-۱۰۹۵-۱۰۹۶-۱۰۹۷
	۱۰۹۸-۱۰۹۹-۱۱۰۰-۱۱۰۱
	۱۱۰۲-۱۱۰۳-۱۱۰۴-۱۱۰۵
	۱۱۰۶-۱۱۰۷-۱۱۰۸-۱۱۰۹
	۱۱۱۰-۱۱۱۱-۱۱۱۲-۱۱۱۳
	۱۱۱۴-۱۱۱۵-۱۱۱۶-۱۱۱۷
	۱۱۱۸-۱۱۱۹-۱۱۲۰-۱۱۲۱
	۱۱۲۲-۱۱۲۳-۱۱۲۴-۱۱۲۵
	۱۱۲۶-۱۱۲۷-۱۱۲۸-۱۱۲۹
	۱۱۳۰-۱۱۳۱-۱۱۳۲-۱۱۳۳
	۱۱۳۴-۱۱۳۵-۱۱۳۶-۱۱۳۷
	۱۱۳۸-۱۱۳۹-۱۱۴۰-۱۱۴۱
	۱۱۴۲-۱۱۴۳-۱۱۴۴-۱۱۴۵
	۱۱۴۶-۱۱۴۷-۱۱۴۸-۱۱۴۹
	۱۱۵۰-۱۱۵۱-۱۱۵۲-۱۱۵۳
	۱۱۵۴-۱۱۵۵-۱۱۵۶-۱۱۵۷
	۱۱۵۸-۱۱۵۹-۱۱۶۰-۱۱۶۱
	۱۱۶۲-۱۱۶۳-۱۱۶۴-۱۱۶۵
	۱۱۶۶-۱۱۶۷-۱۱۶۸-۱۱۶۹
	۱۱۷۰-۱۱۷۱-۱۱۷۲-۱۱۷۳
	۱۱۷۴-۱۱۷۵-۱۱۷۶-۱۱۷۷
	۱۱۷۸-۱۱۷۹-۱۱۸۰-۱۱۸۱
	۱۱۸۲-۱۱۸۳-۱۱۸۴-۱۱۸۵
	۱۱۸۶-۱۱۸۷-۱۱۸۸-۱۱۸۹
	۱۱۹۰-۱۱۹۱-۱۱۹۲-۱۱۹۳
	۱۱۹۴-۱۱۹۵-۱۱۹۶-۱۱۹۷
	۱۱۹۸-۱۱۹۹-۱۲۰۰-۱۲۰۱
	۱۲۰۲-۱۲۰۳-۱۲۰۴-۱۲۰۵
	۱۲۰۶-۱۲۰۷-۱۲۰۸-۱۲۰۹
	۱۲۱۰-۱۲۱۱-۱۲۱۲-۱۲۱۳
	۱۲۱۴-۱۲۱۵-۱۲۱۶-۱۲۱۷
	۱۲۱۸-۱۲۱۹-۱۲۲۰-۱۲۲۱
	۱۲۲۲-۱۲۲۳-۱۲۲۴-۱۲۲۵
	۱۲۲۶-۱۲۲۷-۱۲۲۸-۱۲۲۹
	۱۲۳۰-۱۲۳۱-۱۲۳۲-۱۲۳۳
	۱۲۳۴-۱۲۳۵-۱۲۳۶-۱۲۳۷
	۱۲۳۸-۱۲۳۹-۱۲۴۰-۱۲۴۱
	۱۲۴۲-۱۲۴۳-۱۲۴۴-۱۲۴۵
	۱۲۴۶-۱۲۴۷-۱۲۴۸-۱۲۴۹
	۱۲۵۰-۱۲۵۱-۱۲۵۲-۱۲۵۳
	۱۲۵۴-۱۲۵۵-۱۲۵۶-۱۲۵۷
	۱۲۵۸-۱۲۵۹-۱۲۶۰-۱۲۶۱
	۱۲۶۲-۱۲۶۳-۱۲۶۴-۱۲۶۵
	۱۲۶۶-۱۲۶۷-۱۲۶۸-۱۲۶۹
	۱۲۷۰-۱۲۷۱-۱۲۷۲-۱۲۷۳
	۱۲۷۴-۱۲۷۵-۱۲۷۶-۱۲۷۷
	۱۲۷۸-۱۲۷۹-۱۲۸۰-۱۲۸۱
	۱۲۸۲-۱۲۸۳-۱۲۸۴-۱۲۸۵
	۱۲۸۶-۱۲۸۷-۱۲۸۸-۱۲۸۹
	۱۲۹۰-۱۲۹۱-۱۲۹۲-۱۲۹۳
	۱۲۹۴-۱۲۹۵-۱۲۹۶-۱۲۹۷
	۱۲۹۸-۱۲۹۹-۱۳۰۰-۱۳۰۱
	۱۳۰۲-۱۳۰۳-۱۳۰۴-۱۳۰۵
	۱۳۰۶-۱۳۰۷-۱۳۰۸-۱۳۰۹
	۱۳۱۰-۱۳۱۱-۱۳۱۲-۱۳۱۳
	۱۳۱۴-۱۳۱۵-۱۳۱۶-۱۳۱۷
	۱۳۱۸-۱۳۱۹-۱۳۲۰-۱۳۲۱
	۱۳۲۲-۱۳۲۳-۱۳۲۴-۱۳۲۵
	۱۳۲۶-۱۳۲۷-۱۳۲۸-۱۳۲۹
	۱۳۳۰-۱۳۳۱-۱۳۳۲-۱۳۳۳
	۱۳۳۴-۱۳۳۵-۱۳۳۶-۱۳۳۷
	۱۳۳۸-۱۳۳۹-۱۳۴۰-۱۳۴۱
	۱۳۴۲-۱۳۴۳-۱۳۴۴-۱۳۴۵
	۱۳۴۶-۱۳۴۷-۱۳۴۸-۱۳۴۹
	۱۳۵۰-۱۳۵۱-۱۳۵۲-۱۳۵۳
	۱۳۵۴-۱۳۵۵-۱۳۵۶-۱۳۵۷
	۱۳۵۸-۱۳۵۹-۱۳۶۰-۱۳۶۱
	۱۳۶۲-۱۳۶۳-۱۳۶۴-۱۳۶۵
	۱۳۶۶-۱۳۶۷-۱۳۶۸-۱۳۶۹
	۱۳۷۰-۱۳۷۱-۱۳۷۲-۱۳۷۳
	۱۳۷۴-۱۳۷۵-۱۳۷۶-۱۳۷۷
	۱۳۷۸-۱۳۷۹-۱۳۸۰-۱۳۸۱
	۱۳۸۲-۱۳۸۳-۱۳۸۴-۱۳۸۵
	۱۳۸۶-۱۳۸۷-۱۳۸۸-۱۳۸۹
	۱۳۹۰-۱۳۹۱-۱۳۹۲-۱۳۹۳
	۱۳۹۴-۱۳۹۵-۱۳۹۶-۱۳۹۷
	۱۳۹۸-۱۳۹۹-۱۴۰۰-۱۴۰۱
	۱۴۰۲-۱۴۰۳-۱۴۰۴-۱۴۰۵
	۱۴۰۶-۱۴۰۷-۱۴۰۸-۱۴۰۹
	۱۴۱۰-۱۴۱۱-۱۴۱۲-۱۴۱۳
	۱۴۱۴-۱۴۱۵-۱۴۱۶-۱۴۱۷
	۱۴۱۸-۱۴۱۹-۱۴۲۰-۱۴۲۱
	۱۴۲۲-۱۴۲۳-۱۴۲۴-۱۴۲۵
	۱۴۲۶-۱۴۲۷-۱۴۲۸-۱۴۲۹

[illegible]

دېلي ۲۲۲۴-ج-۲۶۵-۷۵۲	۸۹۰-۹۱۷-۹۴۰-۹۶۲
۷۵۳-۷۵۵-۷۵۶-۷۶۷	۹۶۳-۹۶۴-۹۶۵-۹۶۷
۷۷۱-۷۷۲-۷۷۳-۷۷۵	۹۶۸-۹۷۱-۹۷۳-۹۷۵
۷۷۶-۷۷۷-۷۷۸-۸۳۳	۹۷۶-۹۷۷-۹۷۹
۸۵۷-۸۸۲-۹۴۱-۹۹۹	درياي' فراه ۲۲۰
دېره اسماعيل خان ۱۸-۱۸-ج-	درياي' کابل ۶-۲۳۸-ج-۲۳۹
۲۶-۲۳۲-ج-۷۶۲-۷۶۲	۸۳۷-ج-۲۵۰
۷۷۸-۷۸۷-۸۱۵-۸۲۱	درياي' کروي ۳۰۸-۳۰۸-ج
۹۸۱	درياي' لنډي ۲۳۹-۲۳۹-ج
دېره پيرک ۴۱۷-ج-۴۲۳-۴۲۳	درياي' مظفرآباد ۲۷۷-ج
۷۹۸-۸۲۵-ج-۸۲۴	درياي' هرات ۲۱۱
دېره غازي خان ۱۸-۱۸-ج-۲۱	درياي' هريرود ۱۹۳-ج
۲۱-ج-۲۶-۸۹-۹۰-۹۵	درياي' هيرسد ۳۳۳-ج
۹۵-ج-۱۰۷-۲۳۱-۲۳۳	دلتي سد ۶۲۱-ج
۷۳۲-ج-۲۳-ج-۵۳۲-۷۵۶	دمدسي (دمدمه، کلکنه) ۷۷۶-ج
۷۶۲-ج-۷۷۲-۷۷۷-۷۸۷	۷۷۷
۷۹۸-۸۱۴-۸۱۵-۸۱۶	دوآبه ستلج و پياس ۷۷۵
۸۳۱-۹۸۱	دوده ۱۰۹
دېک ۹۳۳	دوَر ۱۸-ج
دېه ميان صاحب عبدالعظيم ۶۹۱-ج	دوسنگ، موضع ۳۳۳-ج
ځ	ده افغانان ۲۲۶
ځاځر (ځاځر) ۳۸۲-ج-۹۱۰-۹۲۱	ده جونجه ۶۳۷-۶۳۷-ج
(رک دادهر)	ده درودگران ۶۴۲-۶۴۳
ځلوله ۹۶۹	ده کھوسه ۹۳۶
	ده مديجي ۳۱۶-۳۱۶-ج-۳۱۷

تازه نوای معارف

۱۰۶۴

ذ

۸۴۲-ح-۸۸۵-۹۱۰-۹۵۱

ذاکر، قریه ۸۴۲-۸۹۱-۸۹۰

۹۴۸-۹۴۴

رومیل کهند ۸۴۱

ر

ریگستان سندھ ۸۸۴

راجپوتانه ۸۴۳-ح-۱۶۵

ز

راهن پور ۸۰۱

زندان حضرت سلیمان علیه السلام

رادکان ۷۶۶

۴۵۳

رامپور ۹۰۶-ح-۲۴۴

زنگبار ۹۹۱

راولپنڈی ۴۴۰

زبارت ۳۴۲-ح

راه بولان ۹۲۱

ژ

راس امید ۸۹۲

ژوب ۱۹۴-ح

رای بریلی ۸۴۴

رسول نگر ۴۵

س

روپور ۹۶۲-۸۳۱

سارتاپ (سارتاف، سرتاف) ۴۲۹-ح

روجهان ۱۰۴-۱۰۷-ح-۳۴۴

۴۴۲-ح-۴۴۲-۴۴۲

۳۴۴-ح-۳۴۶-۳۴۵-۶۹۷

سارنپور ۷۷۶

رود لیلی ۳۵۳-ح

ساسو ۷۷۶

روس (روسیه) ۳۶۱-۳۶۱-ح-۵۴۹

سبزکوت ۹۰-ح-۹۴۴-۹۴۸

۶۰۵-۸۴۳-۸۴۳-۸۸۸

سبزوار ۱۸۷-ح-۱۹۱-۲۱۵

۹۲۰-۹۴۲

۲۱۵-ح-۲۱۶-۲۱۹-۲۲۰

روسیه قزاقی ۸۸۷

۷۷۴

رو ۴۰۴-ح

سی ۱۳۲-ح-۱۶۷-ح-۲۴۴

رومیری ۹۰-ح-۹۲-ح-۱۴۵

۲۴۲-ح-۲۸۲-۲۸۲-۲۸۲

۱۶۴-ح-۱۶۵-ح-۲۷۱

لغز نوای معارک

سند سفلی ۹۱۰	۴۴۲-۴۴۳-۴۵۳-۴۵۴
سند علیا ۲۸۶ح-۲۹۴ح-۴۵۹	۴۵۹-۴۸۲
۸۱۵-۸۱۹-۸۹۹-۹۹۲	۱ (ستره) ۸۹۹-۹۳۸-۹۹۰
سده (۱)-(۴)-(۵)-(۶ح)-	ج ۸۳۰-۹۱۶
(۷)-(۸ح)-(۱۰)-(۱۱)-	ی نواب امین الملک ۴۱۱
(۱۳)-(۱۸)-(۱۹)-(۱۹ح)-	کهاات کورهره ۴۸۲
۱۸-۱۹-۲۱-۲۶-۴۵-۶۲	
۶۴-۹۰-۹۰ح-۹۲-۹۳	سند ۴۴۱-۴۴۵-۴۴۸-۸۵۴
۱۰۱-۱۰۳-۱۰۳-۱۰۵	۱ بور (سید بور) ۳۴۴-۳۴۴ح
۱۰۴-۱۰۸-۱۰۸ح-۱۰۹	فر ۱۰-۱۰۸ح-۱۰۹ح-۱۴۵ح-
۱۱۰ح-۱۱۵-۱۱۶-۱۱۷	۱۶۲ح-۲۳۹ح-۲۴۶ح-
۱۲۳-۱۲۴-۱۲۵-۱۲۵ح	۲۸۸-۲۸۸ح-۲۸۹-۲۹۰
۱۲۶-۱۲۷-۱۲۸-۱۲۹	۲۹۰ح-۲۹۳-۲۹۵-۲۹۷
۱۳۱-۱۳۲-۱۳۲ح-۱۳۴	۲۹۸-۳۰۰ح-۳۰۱-۳۰۱ح-
۱۳۷-۱۳۸-۱۴۰-۱۴۱	۳۰۵ح-۳۰۷-۳۱۳ح-۳۱۶ح-
۱۴۱ح-۱۴۴-۱۴۴-۱۴۶	۴۱۲-۴۱۷-۴۲۲-۴۴۱
۱۴۷-۱۴۸ح-۱۴۸-۱۵۱	۴۴۴-۴۲۰-۴۲۳-۴۲۹
۱۵۲-۱۵۸-۱۵۹ح-۱۶۲	۴۳۹-۴۴۰-۴۶۱-۴۱۵
۱۶۲ح-۱۶۶-۱۷۱-۲۳۱	۴۱۵ح-۴۱۷-۴۱۹-۴۲۳
۲۳۲-۲۳۴-۲۳۵-۲۳۷	۴۲۴ح-۴۸۹-۸۷۹
۲۴۴ح-۲۴۵-۲۶۴-۲۶۷	۸۸۰-۹۷۸-۹۹۹
۲۷۱-۲۷۳ح-۲۷۴-۲۷۵	
۲۷۷-۲۸۳-۲۸۸-۲۸۹	لور کهنه ۲۹۵ح-۸۷۹
۳۰۱ح-۳۰۶-۳۰۶ح-۳۰۷ح-	نوقند ۸۴۴ح-۸۴۴-۸۴۵
۳۱۱-۳۱۴-۳۱۴-۳۱۹	ت لوسیا ۹۳۸
۳۲۰-۳۲۳-۳۲۳-۳۲۴	

[illegible]

۳۷۳ - ۳۷۴ - ۳۷۵ - ۳۷۶
 ۳۷۹ - ۳۸۰ - ۳۸۱ - ۳۸۲
 ۳۸۵ - ۳۸۶ - ۳۸۷ - ۳۸۸
 ۳۹۱ - ۳۹۲ - ۳۹۳ - ۳۹۴
 ۳۹۷ - ۳۹۸ - ۳۹۹ - ۴۰۰
 ۴۰۳ - ۴۰۴ - ۴۰۵ - ۴۰۶
 ۴۰۹ - ۴۱۰ - ۴۱۱ - ۴۱۲
 ۴۱۵ - ۴۱۶ - ۴۱۷ - ۴۱۸
 ۴۲۱ - ۴۲۲ - ۴۲۳ - ۴۲۴
 ۴۲۷ - ۴۲۸ - ۴۲۹ - ۴۳۰
 ۴۳۳ - ۴۳۴ - ۴۳۵ - ۴۳۶
 ۴۳۹ - ۴۴۰ - ۴۴۱ - ۴۴۲
 ۴۴۵ - ۴۴۶ - ۴۴۷ - ۴۴۸
 ۴۵۱ - ۴۵۲ - ۴۵۳ - ۴۵۴
 ۴۵۷ - ۴۵۸ - ۴۵۹ - ۴۶۰
 ۴۶۳ - ۴۶۴ - ۴۶۵ - ۴۶۶
 ۴۶۹ - ۴۷۰ - ۴۷۱ - ۴۷۲
 ۴۷۵ - ۴۷۶ - ۴۷۷ - ۴۷۸
 ۴۸۱ - ۴۸۲ - ۴۸۳ - ۴۸۴
 ۴۸۷ - ۴۸۸ - ۴۸۹ - ۴۹۰
 ۴۹۳ - ۴۹۴ - ۴۹۵ - ۴۹۶
 ۴۹۹ - ۵۰۰ - ۵۰۱ - ۵۰۲

شمال غربی هند ۸۹۶

قسطنطنیه ۸۹۷ - ۸۹۸ - ۸۹۹
 ۹۰۰ - ۹۰۱ - ۹۰۲ - ۹۰۳

هولاند ۹۴۸

۹۴۹ - ۹۵۰ - ۹۵۱ - ۹۵۲
 ۹۵۵ - ۹۵۶ - ۹۵۷ - ۹۵۸
 ۹۶۱ - ۹۶۲ - ۹۶۳ - ۹۶۴
 ۹۶۷ - ۹۶۸ - ۹۶۹ - ۹۷۰
 ۹۷۳ - ۹۷۴ - ۹۷۵ - ۹۷۶
 ۹۷۹ - ۹۸۰ - ۹۸۱ - ۹۸۲
 ۹۸۵ - ۹۸۶ - ۹۸۷ - ۹۸۸
 ۹۹۱ - ۹۹۲ - ۹۹۳ - ۹۹۴
 ۹۹۷ - ۹۹۸ - ۹۹۹ - ۱۰۰۰
 ۱۰۰۳ - ۱۰۰۴ - ۱۰۰۵ - ۱۰۰۶
 ۱۰۰۹ - ۱۰۱۰ - ۱۰۱۱ - ۱۰۱۲
 ۱۰۱۵ - ۱۰۱۶ - ۱۰۱۷ - ۱۰۱۸
 ۱۰۲۱ - ۱۰۲۲ - ۱۰۲۳ - ۱۰۲۴
 ۱۰۲۷ - ۱۰۲۸ - ۱۰۲۹ - ۱۰۳۰
 ۱۰۳۳ - ۱۰۳۴ - ۱۰۳۵ - ۱۰۳۶
 ۱۰۳۹ - ۱۰۴۰ - ۱۰۴۱ - ۱۰۴۲
 ۱۰۴۵ - ۱۰۴۶ - ۱۰۴۷ - ۱۰۴۸
 ۱۰۵۱ - ۱۰۵۲ - ۱۰۵۳ - ۱۰۵۴
 ۱۰۵۷ - ۱۰۵۸ - ۱۰۵۹ - ۱۰۶۰
 ۱۰۶۳ - ۱۰۶۴ - ۱۰۶۵ - ۱۰۶۶
 ۱۰۶۹ - ۱۰۷۰ - ۱۰۷۱ - ۱۰۷۲
 ۱۰۷۵ - ۱۰۷۶ - ۱۰۷۷ - ۱۰۷۸
 ۱۰۸۱ - ۱۰۸۲ - ۱۰۸۳ - ۱۰۸۴
 ۱۰۸۷ - ۱۰۸۸ - ۱۰۸۹ - ۱۰۹۰
 ۱۰۹۳ - ۱۰۹۴ - ۱۰۹۵ - ۱۰۹۶
 ۱۰۹۹ - ۱۱۰۰ - ۱۱۰۱ - ۱۱۰۲
 ۱۱۰۵ - ۱۱۰۶ - ۱۱۰۷ - ۱۱۰۸
 ۱۱۱۱ - ۱۱۱۲ - ۱۱۱۳ - ۱۱۱۴
 ۱۱۱۷ - ۱۱۱۸ - ۱۱۱۹ - ۱۱۲۰
 ۱۱۲۳ - ۱۱۲۴ - ۱۱۲۵ - ۱۱۲۶
 ۱۱۲۹ - ۱۱۳۰ - ۱۱۳۱ - ۱۱۳۲
 ۱۱۳۵ - ۱۱۳۶ - ۱۱۳۷ - ۱۱۳۸
 ۱۱۴۱ - ۱۱۴۲ - ۱۱۴۳ - ۱۱۴۴
 ۱۱۴۷ - ۱۱۴۸ - ۱۱۴۹ - ۱۱۵۰
 ۱۱۵۳ - ۱۱۵۴ - ۱۱۵۵ - ۱۱۵۶
 ۱۱۵۹ - ۱۱۶۰ - ۱۱۶۱ - ۱۱۶۲
 ۱۱۶۵ - ۱۱۶۶ - ۱۱۶۷ - ۱۱۶۸
 ۱۱۷۱ - ۱۱۷۲ - ۱۱۷۳ - ۱۱۷۴
 ۱۱۷۷ - ۱۱۷۸ - ۱۱۷۹ - ۱۱۸۰
 ۱۱۸۳ - ۱۱۸۴ - ۱۱۸۵ - ۱۱۸۶
 ۱۱۸۹ - ۱۱۹۰ - ۱۱۹۱ - ۱۱۹۲
 ۱۱۹۵ - ۱۱۹۶ - ۱۱۹۷ - ۱۱۹۸
 ۱۲۰۱ - ۱۲۰۲ - ۱۲۰۳ - ۱۲۰۴
 ۱۲۰۷ - ۱۲۰۸ - ۱۲۰۹ - ۱۲۱۰
 ۱۲۱۳ - ۱۲۱۴ - ۱۲۱۵ - ۱۲۱۶
 ۱۲۱۹ - ۱۲۲۰ - ۱۲۲۱ - ۱۲۲۲
 ۱۲۲۵ - ۱۲۲۶ - ۱۲۲۷ - ۱۲۲۸
 ۱۲۳۱ - ۱۲۳۲ - ۱۲۳۳ - ۱۲۳۴
 ۱۲۳۷ - ۱۲۳۸ - ۱۲۳۹ - ۱۲۴۰
 ۱۲۴۳ - ۱۲۴۴ - ۱۲۴۵ - ۱۲۴۶
 ۱۲۴۹ - ۱۲۵۰ - ۱۲۵۱ - ۱۲۵۲
 ۱۲۵۵ - ۱۲۵۶ - ۱۲۵۷ - ۱۲۵۸
 ۱۲۶۱ - ۱۲۶۲ - ۱۲۶۳ - ۱۲۶۴

علاقه (۱) (علامه) ۶۹۱ ح
 علی مسجد (خیبر) ۹۱۷
 عمر کوت ۷۶۳-۸۰۰
 عیدگاه شکارپور ۱۴۵-۱۴۵ ح-
 ۱۴۶

غ

غزله ۲۹ ح-۷۹۳-۹۱۴
 غزنی ۵۳ ح-۸۶ ح-۳۹۸ ح-
 ۳۹۹ ح-۴۰۲-۴۰۳-۴۱۱-
 ۴۳۳-۴۳۹-۴۴۹ ح-۵۷۲-
 ۷۵۲-۷۷۳-۷۷۵-۷۷۸-
 ۷۹۴-۸۱۲-۸۴۸-۸۵۴-
 ۸۵۵-۸۷۱-۸۷۷-۸۸۳-
 ۸۸۵-۸۹۵-۸۹۶-۸۹۸-
 ۸۹۹-۹۰۱-۹۰۳-۹۰۴-
 ۹۰۵-۹۰۶-۹۱۱-۹۱۲-
 ۹۱۳-۹۳۲-۹۳۳-۹۳۹-
 ۹۴۰-۹۴۴-۹۴۵-۹۴۸-
 غزنین ۲۱-۵۲۲-۵۲۵-۵۲۷-
 ۵۴۵-۵۴۷-۵۴۸-۵۴۹-
 ۵۵۴-۵۶۴-۵۶۵-۵۶۶-
 ۵۶۷-۵۶۸-۶۰۰-۶۰۵-
 ۶۰۷

شهداد پور ۶۲۹-۶۳۰-۶۳۱-
 ۶۷۲-۷۵۳-۷۵۷-۷۹۹-
 ۸۰۰-۹۵۰-۹۹۲
 شهر سبز ۴۴۷-۴۴۷ ح-۴۴۸
 شیخوپور ۷۹۷
 شیراز ۳۸-۲۲۶-۷۵۱-۸۹۲-
 ۹۹۵

شیرانی (محلہ) ۴۰۶ ح
 شیر سرخ (قندھار) ۷۵۲-۷۹۰

ص

صدر بازار (سکھر) ۴۱۹-۷۱۴

ط

طیس ۷۷۹
 طبو (تنبو) ۴۸۰-۴۸۰ ح

ع

عاشقان و عارفان کابل ۸۰۳
 عجم ۷۱۱
 عراق ۷۶۶
 عرب ۲۷۸-۴۳۶ ح
 عربستان ۲۴۴ ح
 عزیز پور ۹۷۸

قازه نوای مھارک

۱۰۷۳

فیض اللہ خان، موضع ۲۵۵-۲۵۴

۲۵۶

ق

قاہرہ ۹۹۰

قبہ محمد شاعل عباسی ۱۳۵-۱۳۰

۱۶۰-۱۵۹-۱۵۹-ح-۱۳۰

قرار گاہ نظامی مغربی ۹۱۴

قرعہ، مغربی کابل ۸۷۱

قرہ باغ ۹۳۹-۸۱۲

قریہ آباد ۲۹۰

قصر سینہ بیارام ۲۳۵

قصور (کاشور، کاسور) ۴۷۱

قلات ۲۴۶-۲۴۴-۲۴۳-۲۴۲

۳۳۷-۳۳۱-۳۳۰-۳۳۷

۳۶۳-۳۶۶-ح-۳۸۳-ح-۳۸۴

۴۱۱-۴۱۲-ح-۴۱۲-ح-۴۱۳

۴۱۴-ح-۴۱۵-ح-۴۱۵-ح-۴۱۶

۴۳۳-۴۳۴-۴۳۵-۴۳۴

۶۳۶-۶۳۶-ح-۶۳۶-۶۶۶-۷۷۲

۷۷۳-۷۷۶-۷۷۵-۷۷۶

۸۸۱-۸۸۱-۸۸۲-۸۸۳

۸۹۰-۸۹۲-۸۹۸-۹۱۰

۹۱۱-۹۱۸-۹۱۹-۹۲۰

۹۲۱-۹۲۲-ح-۹۲۲-۹۲۳

۹۳۰-۹۳۱

ف

فارس ۷۵۱-۷۵۲-۷۶۱-۷۶۶

۷۷۹-۹۳۰

فتح آباد (حوشان) ۷۶۶-۷۶۹

فراس ۷۹۲

فرانکپور ۷۴۹

فراء ۹-۱۸۶-ح-۱۸۶-ح-۱۸۷

۱۸۸-ح-۱۸۹-۷۹۰-۷۹۳

۷۹۵-۸۳۸-۸۵۴

فرنگ ۷۸۷-۵۰۷-۵۲۸-۵۶۶

۵۷۱-۵۸۰-۵۸۱-۶۹۲

۷۰۱-۸۸۵-۹۰۵-۹۰۶

فلیجی ۳۸۲-ح-۳۸۲-۴۲۳

فلسی ۶۷۰-۶۷۰

فور و لیم نمئی ۹۷۶

فیروز پور ۳۶۵-۳۶۷-ح-۳۶۷

۳۶۸-ح-۴۷۳-۵۶۳

۵۷۳-۵۷۷-ح-۶۱۷-۹۱۰

۹۱۶-۹۳۳-۹۳۸

فیروز کوہ ۱۹۷

فیض آباد، بلخشان ۷۷۸

قازق نوای معارک

قلعه سبزل ۹۰ - ۹۰ - ح ۹۰ - ۲۷۳	قلعه بلوچ ۷۷۲ - ح ۲۳۷
۷۲۳ - ۶۱۳	قلعه احمد آباد ۶۲۶ - ۶۲۵ - ۶۲۱
قلعه سندھین ح ۲۱	قلعه ادی ۷۹۲ - ۷۹۱
قلعه صورت ۶۷۶	قلعه ارک (هرات) ۷۰۵ - ۵۹
قلعه سیوی ۴۴۲ - ۴۴۲	قلعه امام کهر ۶۳۰
قلعه شاهی (کابل) ۴۹۵	قلعه اولاد ۷۶۵
قلعه شکارپور ۳۲۱	قلعه بالا حصار غزنین ۵۲۳ - ۵۲۱
قلعه خالو خان ۳۳۷ - ۳۳۴ - ۳۳۳	قلعه بالا حصار کابل ۴۹۱ - ۴۵۲
۳۴۰ - ۳۳۹	۴۹۵ - ۵۲۵ - ۵۲۴ - ۵۲۰
قلعه عبدالصبغان خان ۴۵۸ - ۴۵۷	۵۲۹ - ۵۲۰ - ۵۳۲ - ۵۳۳
قلعه عمرکوت ۶۷۲	۵۳۱ - ۵۳۹ - ۵۳۷ - ۵۳۵
قلعه عزنی ۲۹۰ - ۲۹۲ - ۲۹۳	قلعه بامیان ۲۰۲ - ۲۰۲ - ح ۲۰۲ - ۴۵۰
۴۰۲ - ۴۰۱ - ۴۰۰ - ح ۳۹۷	۵۰۴ - ۵۰۴ - ۵۰۴ - ۵۰۴
۴۵۰ - ۴۴۹ - ۴۰۴ - ۴۰۳	۵۶۹ - ۵۶۸ - ۵۵۲
۴۶۸	قلعه بکهر ۱۰۹ - ۱۰۸ - ح ۳۵۰ - ۳۵۰
قلعه غزنین ۵۲۰ - ۵۲۲ - ۵۲۳	۳۵۸ - ۳۵۷ - ۳۵۶ - ۳۵۴
۵۲۵ - ۵۲۶ - ۵۲۸ - ۵۲۵	۳۱۶ - ۳۱۵ - ۳۱۲ - ۳۱۱
۵۶۸ - ۵۵۲ - ۵۴۸ - ۵۴۷	۶۱۷ - ۴۴۱ - ۴۴۰ - ۴۲۷
۵۶۹	۶۶۸ - ۶۲۰
قلعه نراه ۱۷۵ - ۱۷۵ - ح ۱۷۶ - ۱۷۶	قلعه بهوج ۹۸۵
۱۷۹ - ۱۷۸ - ح ۱۷۷ - ۱۷۷	قلعه حیدرآباد ۶۶۳ - ۶۶۳ - ۶۵۳
۱۸۴ - ۱۸۲ - ۱۸۱ - ۱۸۰	۶۶۷
۲۲۱ - ۲۲۰ - ۱۸۵	قلعه دېجي ۶۲۹
قلعه قاضي ۴۰۳ - ۴۰۳ - ح ۴۰۳	قلعه روجهان ۶۳۷ - ۶۳۶
۴۰۸ - ۴۰۴	قلعه وطاس (رهتاس) ۴۷۰ - ۴۷۰ - ح ۴۷۰

[illegible]

قلمہ قلات ۴۳۵
قلمہ قندھار ۲۲۸-۲۲۶-۲۳۰-۲۹۰
قلمہ کرن ۱۱۲
قلمہ کھان ۴۲۳-۴۲۴-ج-۴۲۵
۴۲۹-۴۳۰-۴۳۱-۴۳۲
۶۸۸-ج-۶۹۰
قلمہ گرخی ۷۱-۷۱-ج-۳۹۰
۳۹۱-۶۰۱
قلمہ لاش ۱۸۸-۱۸۸-ج-۲۱۳
۲۲۱-۲۳۲-ج-۲۳۷
قلمہ لاہور ۳۲-۲۳
قلمہ مبارک پور ۶۴۴
قلمہ معروف ۸۷-۸۷-ج
قلمہ میر داؤد ۱۸۳
قلمہ میر مسجدی خان ۴۵۴-ج
قلمہ میری قلات ۴۱۴
قلمہ نادرا آباد ۷۷۰
قلمہ نادرې ۳۲۳-ج
قلمہ نشاپور ۷۷۳
قلمہ لو، بادغیس ۱۹۷-ج
قلمہ لو، بیکر ۳۷۲-ج
قلمہ لو، هرات ۱۹۹-ج
قلمہ هرات ۵۶-۵۷-۶۳-۶۴
۶۷-۷۰-۷۱-۱۷۵-ج-۱۷۹

[illegible]

کوه شمله ۳۳۱-۹۵۹	کنگستون ۸۹۸
کوه کوژک ۶۸۹-۸۶۸	کنگس لین ۸۹۸
کوه گندمک ۵۴۰	کوبریج ۹۳۸
کوهستان چانديه ۶۸۸ ح	کوبکان ۷۵۰
کوهستان خمیر ۹۹-۱۰۱	کوهلي ۶۵۴-۶۹۱
کوهستان مري ۶۹۲	کوت پيجي ۲۷۰
کوهستان هند عليا ۹۰۲	کوت جعفر خان ۷۹۷
کهان ۶۹۲	کوت ديجي ۶۲۴-۶۲۹
کھستان غرب هرات ۸۵۴	کوتل (کوژک) ۴۸۴-۴۸۴ ح
کهند پري ۹۱۰	۴۸۵-۴۸۵ ح-۵۶۰-۹۲۱
کھولي (کوهلي) ۶۷۲-۶۷۲ ح	کوتل کهندک ۴۴۱ ح
کهوره باري ۹۷۲	کوتله ۴۴۷-۴۴۷ ح-۴۴۹-۶۱۳
کوبته (شال کوت) ۴۲۲ ح-	کوتلير ۸۸۳
۴۴۲ ح-۴۶۶ ح-۴۸۳ ح-	کورار ۶۹۱-۶۹۱ ح
۴۸۴ ح-۴۱۶ ح-	کوژک ۸۲۴ ح-۹۱۰
۴۳۵ ح-۴۴۶ ح-۴۴۲ ح-	کوه آدم شاه (سکهر) ۳۰۱-۳۰۲ ح
۶۸۹ ح-۷۵۴ ح-۷۹۰ ح-۸۴۷ ح-	۷۸۹
۸۶۸ ح-۸۷۷ ح-۸۹۴ ح-۹۱۰	کوه الولند ۳۰۳-۳۲۴ ح-۴۵۹ ح
۹۱۸-۹۲۲ ح-۹۳۸	۵۴۶
کویل ۴۹۶ ح	کوه بابا ۲۰۲ ح
کپ ۹۰۲	کوه توبه ۷۸۷
کتور ۸۹۸	کوه جنگلي ۵۹۸ ح
کتبه ۶۲۰	کوه سليمان ۲۱ ح
کتفي ۶۲۱ ح	کوه متور ۳۴۲ ح

۴۲۶-۴۲۷-۴۳۰-۴۳۳	لڙکي ۵۵۲
۷۲۷-۷۲۵	لس بيله ۴۱۴
لڊن ۳۲۳-۸۴۵	لفنگ (کوئل کهنڌک) ۴۳۱-۴۳۲
م	
مالوای هند (مالوه) ۸۴۳-۹۱۷	لک لک خانه ۱۹۹-۱۹۹-۲۰۲
مالوور ۷۷۱	لکهنو ۸۹۹-۹۳۴-۹۳۹
مالون ۹۳۳	لندن ۶۳۹-۶۷۷-۷۴۷-۸۵۳
ماری ۲۳۵-۶۳۴-۶۳۴	۸۸۳-۸۸۵ ح ۸۸۹-۹۰۰
مازندران ۵۹۰-۷۵۲-۷۶۹	۹۰۵-۹۰۹-۹۱۴ ح ۹۱۶
مانا خیل ۹۳۳	۹۳۲-۹۳۶
مانسهره (ضلع هزاره) ۸۷۷	لوديانه (لودهيانه) ۳۰-۳۱-۳۵
ماوراءالنهر ۷۸۲-۸۴۱-۸۵۷	۳۵-۳۸-۸۸-۱۳۱-۱۶۵
ماورای اتک ۷۷۱	۱۶۵-۱۶۶-۲۷۴-۲۷۴ ح
ماه رو ۴۹۹-۵۰۰	۳۳۷-۳۴۰-۳۴۲-۳۵۳
ماهي کنته ۸۹۹	۳۵۴-۳۵۵-۳۵۶ ح
مبارک پور ۶۴۳-۶۴۴-۶۴۵	۳۶۲-۳۶۵-۳۶۸-۳۶۸ ح
معال روپاء ۱۱۲-۱۱۲ ح ۱۱۲	۳۷۳-۵۷۲-۵۷۳-۶۵۱
معال کوسرجي ۱۱۲-۱۱۲ ح	۸۳۰-۸۳۷-۸۳۸-۹۱۰
۱۲۲ ح	۹۱۷-۹۳۶-۹۴۵-۹۸۶
محمد آباد ۷۸۱-۷۸۳	لورلائي ۳۴۲ ح
مدراڻ ۵۴۶-۵۴۶ ح ۸۶۴	لوهری ۱۴۵-۱۴۵ ح ۲۸۹
۸۹۲-۸۹۶-۹۰۱-۹۹۳	۲۹۵-۲۹۸-۳۰۷-۳۰۹
مدینه ۸۸۰	۳۷۰-۳۷۱-۳۷۴-۳۷۹
مراد آباد ۷۸۴	۳۸۰-۳۸۰ ح ۳۸۲-۴۲۴

مردان ۲۴۸ ح	مشهد خورد ریزه ۲۰۲
موند ۸۶۰	مصر ۸۹۳-۹۰۳
مرو ۷۵۰-۷۷۳	مصلا (مصلاي) ۱۹۲-۱۹۲ ح
مزار جامي (هرات) ۶۱۰	معروف ۸۳۸
مزار حضرت حي (احمد شاهي) ۸۷۲	مغان ۷۵۲
مزار شريف ۸۳۳-۸۳۴-۸۳۵	مقابر تالپوران (حیدرآباد) ۸۱۹
۸۶۷	مقبره امير عبدالرحمن ۲۲۶ ح
مزار شیر - رخ ۷۷۰	مقر لشكري حیدرآباد ۸۹۹
مزار عاشقان و عارفان (جوب کابل)	مکه ۸۸۰-۹۹۰
۸۷۱-۹۰۶	ملادر ۹۷۸
مزار علي لالا ۸۵۵	ملبرج ۹۵۰
مزار مبارک ۸۷۹	ملتان ۳۶-۳۰۱ ح-۶۵۱-۶۹۲
مستنگ (مستونگ) ۳۳۶ ح-۳۱۳ ح	۷۱۳-۷۵۷-۷۶۹-۷۷۱
۳۳۶ ح-۳۳۷ ح-۷۷۲-۸۸۲	۷۷۳-۷۷۵-۷۷۸-۸۳۰
۹۱۹	۸۵۹-۸۷۳-۸۸۲
مسجد جامع بررگ پل خشتي کابل	ممشي ۶۱۷ ح
۸۰۲	(رک - ممشي)
مسجد سيد (متصل پل کاغان)	مملکت عربيه سعوديه ۲۴۴ ح
۸۷۸	منار لندن ۹۳۳
مسقط ۷۶۱	منزل بادام ۸۳ ح
مشهد (۷)-۵۲-۶۲-۱۹۳ ح-	منصور غنډي ۸۵۰
۷۶۵-۷۵۱-۷۵۰ ح-۳۳۳	منگچر ۸۸۱
۷۶۶-۷۷۱-۷۷۲-۷۷۳	مودکي (هند) ۹۰۱-۹۱۶-۹۳۸
۷۷۹-۷۹۷-۸۲۷-۸۵۰	موريتوس ۹۳۲
۸۵۳-۸۵۴	موصل ۷۶۵

تازنگ ۸۹۲	موغله ۴۰۶
تاوه' بارکزنی ۵۹۰	موهنجو دیرو ۶۶۲۴
تایج بند ۷۷۶	مهراج پور ۹۴۹
تاوچه ۷۲۶-۷۲۷-۷۳۳	مهد ندوسب ۷۵۱
تشارپور ۷۷۲-۷۷۳	میانی ۷۱۵
تحد ۷۳۴	مدان دونه (دنه) ۹۵۰
تجف ۸۶۷	میدان لاهڑی ۷۱۷
نصیرپور ۶۷۲-۷۸۳	میدان میر مسجد (۹ قلعه میر
نصیر آباد (متصل جیکب آباد)	مسجدی خان) ۴۵۴-۴۵۳
۷۱۰-۷۱۸	میرپور ۶۷۰-۷۲۶-۹۵۰-۹۷۴
نملہ ۲۲-۷۲۲-۷۱۳-۸۱۳	میر داؤد ۱۹۳-۲۱۱
۸۲۹	میسور ۸۹۶-۹۰۱
نہال ۶۹۱	میسورہ ۵۷۲
نوبت خانہ امام مہدی ۴۵۳	میمہ ۲۰۱-۲۰۲-۲۱۰-۶۰۹-۷۰۹
نوسکھر ۴۱۹	۷۷۸-۷۷۴
نوشکی ۸۹۲	ن
نوشهر، موضع ۲۴۹-۷۲۴۹	نادر آباد ۴۲۴
۷۸۶-۷۸۵-۷۸۱-۷۳۱۶	نارہ ۷۳۳
نوشهرہ ابرو ۸۱۶	نالہ تانوری ۶۹۱
نوشهرہ فیروز ۷۳۲-۷۳۲	نالہ راپس واہ ۳۷۳-۳۷۴
نونار ۶۲۳-۷۲۹	نالہ' مند ۱۰۹-۱۲۱-۱۲۲
نونہر ۷۱۵	۲۴۴-۲۴۶
نہر چوتا یگاری ۳۷۳	نالہ' لالہ واہ (لالہ واہ) ۳۰۱-۳۰۱
نہرگار ۳۱۶	۳۰۵-۳۰۵-۳۰۹
نیال ۹۳۲	

-۷۸۱ -۷۹۲ -۷۹۳ -۷۹۴
 -۸۲۰ -۸۲۱ -۸۲۲ -۸۲۳
 -۸۳۷ -۸۳۸ -۸۵۷ -۸۶۰
 -۸۸۷ -۸۸۸ -۸۹۱ -۸۹۲
 -۸۹۳ -۸۹۴ -۸۹۷ -۸۹۸
 -۸۹۹ -۹۰۱ -۹۰۳ -۹۰۶
 -۹۱۴ -۹۱۷ -۹۲۲ -۹۲۳
 -۹۳۹ -۹۴۲ -۹۴۶ -۹۴۸
 -۹۴۹ -۹۵۰ -۹۵۱ -۹۵۲
 -۹۵۷ -۹۵۹ -۹۶۵ -۹۶۶
 -۹۶۹ -۹۷۱ -۹۷۲ -۹۷۳
 -۹۷۴ -۹۷۶ -۹۷۷ -۹۹۰
 ۹۹۱-۹۹۲
 هند برطانوی ۸۳۰-۸۳۱-۸۳۶
 ۸۳۷
 هند جنوبی ۸۶۴
 هند شمالی ۸۶۴
 هند علیا ۸۹۶
 هند غربی ۸۹۵
 هندوستان ۱۱۷-۱۵۲-۱۸۲-ح
 ۲۴۴-۲۴۸-۲۷۲-۲۹۵
 ۳۰۵-۳۱۱-۳۱۲-۳۴۶
 ۳۵۶-۳۶۴-۳۷۷-۳۷۷

-۷۷۷ -۷۷۸ -۷۷۹ -۷۸۰
 -۸۱۱ -۸۱۲ -۸۵۰ -۸۵۱
 -۸۵۲ -۸۵۳ -۸۵۴-ح
 -۸۵۸ -۸۶۸ -۸۷۱ -۸۹۱
 ۹۹۱-۹۹۲
 هرنانی ۳۴۲-۳۴۲
 هرد (دیره عازبخان) ۳۴۳-ح
 هری ۷۶۱
 هریرود ۲۰۳-ح-۲۱۱-ح
 هژید ۳۴۲-ح-۷۸۸-۷۸۹
 هزاره، ضلع ۸۶-ح-۸۷۷-۸۷۷
 ۸۷۸
 هشت نگر (اشنگر) ۲۴۸-ح
 هلمند ۷۹۰-ح-۷۹۱-۷۹۲
 همدان ۷۵۱
 هند ۲۲۶-ح-۲۴۴-ح-۲۴۰-ح
 ۳۵۵-ح-۳۶۰-ح-۳۶۱-ح
 ۳۱۲-ح-۳۶۸-ح-۳۵۵-ح
 ۵۶۲-ح-۵۷۲-ح-۶۵۰-ح
 ۷۴۹-۷۵۰-۷۵۲-۷۵۲
 ۷۵۷-۷۶۰-۷۶۱-۷۷۵
 ۷۷۶-۷۷۷-۷۷۸-۷۸۰

تازه لوای معارک

۴۳۰ - ۴۳۱ - ۴۵۸ - ۸۴۴	۴۷۸ - ۴۸۰ - ۴۸۲ - ۵۰۰
۸۹۳ - ۹۳۴ - ۹۵۲ - ۹۷۰	۵۰۳ - ۵۱۰ - ۵۱۲ - ۵۲۱
۹۸۴ - ۹۸۵ - ۹۸۶	۵۲۳ - ۵۲۸ - ۵۳۲ - ۵۴۸
هندوکش ۴۴۹ ح - ۴۵۲ - ۷۷۱	۵۴۹ - ۵۵۰ - ۵۵۱ - ۵۶۲
۸۰۳ - ۸۰۵ - ۸۹۹	۵۶۴ - ۵۶۵ - ۵۶۹ - ۵۷۱
ی	۵۷۱ ح - ۵۸۱ - ۵۹۰ - ۵۹۱
	۵۹۳ - ۵۹۹ - ۶۰۰ - ۶۰۱
یزد ۲۴۶ ح	۶۶۹ - ۷۰۳ - ۷۰۹ - ۷۱۹
یونان ۹۵۰	۷۲۰ - ۷۲۱ - ۷۲۳ - ۷۲۹

۳- فاسهای کتب

ح ۸۵۲ - ح ۸۵۳ - ح ۸۵۴

ح ۸۶۹

اکبر نامه ۸۲۶ - ۸۲۷ - ح ۸۴۷ - ۸۷۰

ح ۸۸۵

الجامع الصغير ۶۶۴ ح

المنجد ۶۲ ح - ۱۸۳ ح - ۲۲۹ ح -

ح ۴۰۵

اندین بیوگرافی ۹۰۰ - ۹۰۱

۹۰۲ - ۹۰۳ - ۹۰۴ - ۹۳۹

۹۴۰ - ۹۵۱

(نیز رک بیوگرافی هندی)

اسباب الانعاج ۸۵۸ ح

انسایکلو پیدیای اسلامی ۷۵۳ ح -

۷۶۶ ح - ۷۶۸

انشای عطارد ۷۸۶ ح - ۷۸۷ ح

انوار سهیلی ۷۴۹

انیس السالکین ۸۲۱

اوریتل کالج میگزین ۸۳۴ ح

ب

باغ و بهار ۷۴۹

بدائع وقائع ۷۵۷ ح - ۷۵۸ ح - ۷۶۸

الف

آریانا، محله ۸۳۷ ح

احسن التقاسیم ۳۲۳ ح

احمد شاه بابا ۷۷۰ ح - ۷۷۲ ح -

۷۷۳ ح - ۷۷۶ ح - ۷۷۹

اراضی دلتای اندس (از هیگ)

۷۵۹ ح - ۷۶۸

اساد خانواده، قاضی (انگلیسی)

۸۳۷ ح - ۸۳۹ ح - ۸۴۱ ح - ۸۴۲ ح

اسناد و وثائق سیاسی

(تالیف حبیبی)

۸۴۴ ح - ۸۴۵ ح

افغانستان بعد از اسلام (حبیبی)

۳۶۱ ح - ۷۶۶ ح - ۷۶۸ ح -

۷۶۹ ح - ۷۷۲ ح - ۷۹۴ ح -

۹۰۶ ح

افغانستان در عصر تیموریان هند،

خطی (حبیبی) ۸۵۸ ح

افغانستان در قرن نوزدهم

۷۴۳ ح - ۷۵۳ ح - ۷۵۴ ح - ۷۶۰ ح -

۷۶۸ ح - ۷۷۱ ح - ۷۹۴ ح - ۸۰۳ ح -

تاریخ افغانستان (سید لدا حسین

جمعدار ترک سواران) ح-۳۶۷-

ح-۳۶۹-۳۷۰-۳۷۱-ح-۳۸۱-

ح-۳۰۳-ح-۳۰۵-ح-۳۰۶-

ح-۳۰۷-ح-۳۱۰-ح-۳۱۲-

ح-۳۵۸-ح-۳۵۹-ح-۳۶۰-

ح-۳۶۲-ح-۳۶۳-ح-۳۶۸-

ح-۳۷۱-۸۵۲-۹۰۸-

تاریخ افغانستان، ربع ثانی

(ذوالفقارالدین سحرپوری)

ح-۳۶۷-ح-۳۵۲-ح-۳۵۶-

ح-۳۵۷-

تاریخ افغانستان، نصف آخر (سید

اشرف علی) ح-۳۶۷-۶۷۵-

تاریخ الاولیا ح-۸۶۰

تاریخ امام الدین حسینی (نسخه)

خطی) ح-۸۲۴

تاریخ بروہی احمد زئی (تاریخ

براہوی، از اخوند محمد صدیق)

۸۵۱-۹۱۹-ح-۹۲۳-

تاریخ بلوچستان ح-۹۵-ح-۱۰۸-

ح-۳۸۰-ح-۳۸۲-ح-۳۱۴-

ح-۳۱۵-ح-۳۱۷-ح-۳۱۸-

ح-۳۲۳-ح-۳۲۴-ح-۳۲۹-

برکات الاولیا ح-۸۶۰

برهان (قاطع) ح-۲-ح-۴۴-ح-۳۱۴-

بیان واقع ح-۷۵۷-ح-۷۵۸-ح-۷۵۹-

ح-۷۶۰-ح-۷۶۸-

ہوگرانی ہندی ح-۱۲-ح-۳۵۰-

۷۵۰-۸۴۱-۸۷۳-۸۸۹-

۸۹۲-۸۹۳-۸۹۵-۸۹۷-

۸۹۸-۹۰۰-۹۰۱-۹۰۲-

۹۰۳-۹۰۴-۹۰۵-۹۱۱-ح-

۹۱۶-۹۱۷-۹۱۸-۹۳۲-۹۳۴-

۹۳۸-۹۴۱-ح-۹۴۹-۹۹۲-

پ

پادشاہ نامہ ح-۷۷۰

پند نامہ دنیا و دین ح-۸۴۴-

ح-۸۴۵-ح-۸۴۷-ح-۸۸۷-

ت

تاریخ احمدی ح-۷۷۰-ح-۷۷۲-

ح-۷۷۷-

تاریخ احمد شاہی ح-۷۹۵

تاریخ احمد شاہ درانی ۸۵۳

تاریخ اخوند محمد صدیق ح-۸۸۲

تاریخ افغان (فرید) ح-۸۰۳

۲۶۸-۴۸۲-ج-۴۹۹	۴۳۱-ج-۴۳۵-ج-۴۳۷
تاریخ سند و افغانستان [گازہ نوائی	۴۳۰-ج-۴۳۲-ج-۴۵۸
معارک] ۳-۱۷	۴۶۸-۴۷۳-ج-۴۷۶-ج-۴۷۹
(ر ک - گازہ نوائی معارک)	۴۹۷-ج-۴۹۸-ج-۴۵۱
تاریخ سیاسی افغانستان ۸۰۴-ج-	۴۸۸-ج-۴۹۱-ج-۴۹۲
۸۵۴	۴۹۲-ج-۴۹۳-ج-۴۹۴
تاریخ لدا حسین	۴۳۱
ر ک - تاریخ افغانستان (سید	تاریخ پشاور (گوہال داس)
لدا حسین)	۴۳۵-ج-۴۳۶-ج-۴۴۰
تاریخ فرشتہ ۱۷۰-ج-۳۰۴-ج-	تاریخ حسینی ۹۰-ج-۴۹۱-ج-
۸۵۹	۴۹۵-ج-۴۹۵-ج-۴۹۶-ج-۴۹۷
تاریخ فیروز شاہی ۸۵۹-ج-۸۷۷-ج-	تاریخ سلطانی ۹۱-ج-۴۹۴-ج-
تاریخ قلات ۸۹۰	۴۸۶-ج-۸۵۲
تاریخ قندھار؟ [گازہ نوائی معارک]	تاریخ سند (انگلیسی) ۵۵-ج-
(۱۷) - ۸۴۸-۸۴۹-ج	۴۵۶-ج-۴۸۱-ج-۴۸۳
(ر ک - گازہ نوائی معارک)	۴۸۵-ج-۴۸۷
تاریخ کلہوڑہ انگلیسی (سین)	تاریخ سندہ (توبین مل) ۵۹-ج-
۴۵۹-ج-۴۶۸-۴۸۲-ج	۴۶۸-۴۸۰
تاریخ کلہوڑہ و استقرار حکومت	تاریخ سندہ (غلام رسول مہر)
تالہران ۴۸۷-ج-۴۹۸-ج-	۴۶۸-ج-۴۵۹-ج-۴۸۱
۸۹۹-ج-۸۰۰	۴۸۴-ج-۴۸۵-ج-۴۸۷
تاریخ معصومی ۲۶۸-ج-۳۴۲-ج-	۴۹۸-ج-۴۸۰-ج-۴۸۵
۴۶۴-ج-۸۵۹	۴۸۲-ج-۴۸۹
	تاریخ سندہ (قلیچ بیگ) ۱۶-ج-
	۴۶۹-ج-۴۵۴-ج-۴۶۰

تذکره مصائب در افغانستان
(انگلیسی: لیڈی سیل-مارسی:
شبهون افغان) ۹۰۲
تسلية العقول في تحطئة الفضول

۸۴۰

تصدیق نامه ۸۴۴ ح

تفیظ ۵۷۷ ح

تکلمه مقالات الشعراء ۸۱۸ ح

۸۱۸ ح- ۸۲۱ ح- ۸۲۲ ح

۸۲۳ ح- ۸۵۸ ح- ۸۷۶ ح

تلخیص دائره المعارف اسلامی

۸۸۱ ح

تواریخ عجیبه ۸۷۴ ح

تیسیر الوصول ۷۷ ح- ۱۵۰ ح

تسمو شاه درانی ۲۱۵ ح- ۲۹۵ ح

۸۱۱ ح- ۸۴۷ ح

تیموریان هند ۸۵۸ ح

ج

جامع الصغير ۳۰۰ ح- ۶۱۶ ح

حریده (دپلوماتست Diplomatist)

۷۴۹

جنگ افغان (انگلیسی، میجر جنرل

ایب) ۹۱۳ ح

تاریخ ملائکي در سندھ

(History of Alienation
in Sind)

(۳)- ۳- ۴- ۸۱۶- ۸۱۷- ۸۱۷ ح

۸۴۹- ۸۴۹ ح- ۸۵۰ ح- ۸۵۸ ح

۹۹۷ ح

تاریخ هرات (سیني) ۱۹۹ ح

تازه نوای معارک (کتاب حاضر)

(۱)- (۳)- (۱۷)- (۱۸)- ۷۳۵ ح

۸۲۶ ح- ۸۲۸ ح- ۸۳۶ ح- ۸۳۷ ح

۸۴۸ ح- ۸۴۹ ح- ۸۵۱ ح- ۸۶۲ ح

۸۶۲ ح- ۸۶۳ ح- ۸۶۵ ح- ۸۶۶ ح

۸۶۶ ح- ۸۶۸ ح- ۸۷۲ ح- ۹۲۲ ح

۹۳۵ ح- ۹۹۴ ح- ۹۹۵ ح

تسمه البیان ۷۶۹ ح

تحفة الحبيب (فیض محمد هزاره)

۸۵۳ ح

تحفة الکرام ۷۵۹ ح- ۷۶۸ ح- ۷۸۱ ح

۷۸۲ ح- ۷۸۴ ح- ۷۸۴ ح

۷۸۵ ح- ۷۸۶ ح- ۸۵۹ ح

تذکره الفقراء ۸۶۰ ح

تذکره شاه ولی الله ۷۸۹ ح

تذکره علماء هند ۸۵۸ ح

تذکره مغادیم کھرا ۷۸۲ ح

تذکره مشائخ سندھ ۸۶۰ ح

جیات حافظ رحمت خان ۷۷۷	جنگنامه هلاسی کوهستانی ۸۰۲
جیات قلندری ۸۵۹-۸۶۰	۸۰۳ ۸۰۵-۸۰۷
خ	حواهر الفخر ۸۳۰
خرد نامه ۸۱۹	حواهر عنایه ۷۸۵
خزانه عامره ۷۷۷-۷۷۸	جهانکشی نادری ۷۵۷-۷۵۹
خزاین تاریخ ۱۸	۷۶۸
خزینة الاصیاء ۸۵۸-۸۵۹	ح
۸۸۱	حیات الفانی ۷۵۰-۷۶۹
خورشید جهان ۷۶۹-۷۷۲	۷۷۰
د	حیات ابر و دوست محمد خان (ار
دائرة المعارف اسلامی	موند لال) ۷۶۱-۷۶۶
(Encyclopaedia of Islam)	۷۸۸-۷۸۹-۷۹۳
۷۲۳	۷۹۸-۷۹۹-۸۰۲
دائرة المعارف افغانستان ۸۰۷	۸۰۳-۸۰۶-۸۰۷
۸۶۷-۸۰۷	۸۱۲-۸۶۰-۸۶۲
دائرة المعارف برطانوی	۸۶۵-۸۸۷-۸۵۳
(Encyclopaedia Britannica)	۸۵۸-۸۹۰-۸۰۳
۷۴۹	۸۲۸-۸۳۷-۸۳۸
دربار سنده (مؤلفه برنس) ۸۱۶	۸۸۳-۸۸۶-۹۱۳
دلنای اندس (هیگ) ۷۶۸	۹۱۳-۹۱۸-۹۲۲
(رک اراضی دلنای اندس)	۹۳۱-۹۳۵-۹۳۷
دول اسلامیہ ۷۰۳-۷۶۸	۹۵۵-۹۵۶-۹۵۸
	۹۶۱-۹۶۶-۹۶۸
	۹۷۱-۹۷۴-۹۸۰

- روزنامه 'غزني و کابل' (جي. ٹي. وين G. T. Vigne، طبع لندن) ۱۸۳۰ع) ۸۸۲
- روزنامه لشکر کشي بر سنده و بلوچستان و افغانستان (وليم هنري ديبی، طبع لندن ۱۸۳۳ع) ۹۳۲
- رویداد سفر بلوچستان و افغانستان (از چارلس ميسن) ۸۳۸ح- ۸۴۳ح
- رویداد لشکر کشي بر افغانستان (آنگکسن) ۸۸۳ح- ۸۸۵ح
- رهبر نامه ۸۶۲
- رياض (ماهنامه) ۱۹-
- ريکارڈ رسمي حکومت بمبئي ۹۹ح
- ز
- زندگي امير دوست محمد خان (موهن لال) ۹۰ح- ۸۴۸ح
- (نيز رک حيات امير دوست محمد خان)
- ديوان آشکار (فارسي) ۸۶۲
- ديوان اشعار پشتوي (احمد شاه ابدالي) ۴۸۸
- ديوان محسن تتوي (خطي) ۵۹ح
- ديوان طرزي افغان ۸۴۰ح
- ديوان عربي (قاضي طلا محمد) ۸۴۰
- ديوان فارسي (قاضي طلا محمد) ۸۴۰
- ديوان ولي فارسي ۸۱۹
- ديوس راپورت ۱۸۷ح
- ر
- راپورت مامورين آثار عتيقه ۸۸۰
- راز نامه ۸۶۲
- روزنامه انقلاب دهلي [عذر سنه ۱۸۵۷ع]
- (حيدري بيگم، خانم موهن لال) ۹۴۱
- روزنامه جنرال ابيت ۵۴۴ح
- روزنامه سفر پنجاب و افغانستان و ترکستان و خوارزم و یک حصه فارس (موهن لال، کلکتہ ۱۸۳۴ع) ۴۰۲ح- ۹۴۱

مفرد نامہ (مردانہ غلام حیدر خان)	ص
۳۴۹۸ ح	صافی نامہ فارسی (ولی محمد خان لغاری) ۸۱۹
مفرد نامہ بغاوا (برنس) ۸۸۹-۹۴۰	سبحۃ المرجان ۸۵۸ ح
سلطانی ۷۶۹ ح- ۷۷۷ ح- ۷۷۷ ح	سراج التواریخ ۱۷ ح- ۱۹ ح- ۲۰ ح- ۲۷ ح- ۶۰ ح- ۶۳ ح
۷۷۸ ح- ۷۹۵ ح	۶۵ ح- ۱۵۳ ح- ۱۶۷ ح- ۲۳۱ ح
سلطنت کابل ۷۹۷ ح- ۸۰۳ ح	۳۳۷ ح- ۳۴۹ ح- ۳۵۰ ح
۹۳۱ ح	۳۵۳ ح- ۵۰۳ ح- ۵۹۳ ح
سلوۃ القویہ فی ترجمۃ التحریر ۸۴۰	۷۹۹ ح- ۷۷۲ ح- ۷۷۶ ح
سلوۃ الکتیب لمن لا یحضرہ العیب ۸۴۰	۷۷۷ ح- ۷۷۸ ح- ۷۷۹ ح
سندھ و صولیہ آن ۷۵۸ ح	۷۹۱ ح- ۷۹۴ ح- ۷۹۵ ح
سندی ادب ۸۶۲ ح	۷۹۷ ح- ۸۰۳ ح- ۸۱۱ ح
سیاحت نامہ یلو ۹۰۶ ح	۸۱۲ ح- ۸۱۳ ح- ۸۲۴ ح
سیاحت نامہ میسن (انگلیسی) ۸۶۹ ح	۸۲۵ ح- ۸۲۶ ح- ۸۲۷ ح
سیاحت انگلیسی در سندھ (انگلیسی) ۹۵۴ ح- ۸۵۲ ح- ۸۵۳ ح	۸۲۸ ح- ۸۳۳ ح- ۸۳۶ ح
۹۵۴ ح- ۹۵۵ ح- ۹۵۶ ح	۸۵۰ ح- ۸۵۲ ح- ۸۵۳ ح
۹۵۸ ح- ۹۵۸ ح- ۹۶۶ ح	۸۵۴ ح- ۸۵۵ ح- ۸۶۸ ح
۹۶۸ ح- ۹۷۰ ح- ۹۸۰ ح	۸۷۱ ح- ۸۷۲ ح- ۸۷۲ ح
سید احمد شہید ۸۷۵ ح- ۸۷۸ ح	۸۸۵ ح- ۹۰۶ ح- ۹۳۵ ح- ۹۳۶ ح
سیر المتأخرین ۷۶۹ ح- ۷۷۷ ح	صروش (مجلہ، کراچی) ۹۲۳ ح
۷۷۸ ح- ۷۷۹ ح	سفر بہ شمال ہند ۸۵۶ ح
	سفر در بلوچستان و سند ۸۹۲
	سفر غزنی و کابل در افغانستان ۸۸۴ ح

لازمه لړۍ معارک

عملیات لشکر انگلیس در هند و
افغانستان ۱۹۱۱ ح

غ

غیاث (اللغات) ح-۹-ح-۷-ح-۵
ح-۱۹-ح-۳۰-ح-۵۳-ح-۷۸
ح-۱۱۷-ح-۱۹۹-ح-۲۱۲
ح-۲۶۲-ح-۲۸۲-ح-۳۰۱
ح-۳۱۳-ح-۳۱۵-ح-۳۲۸
ح-۳۳۴-ح-۳۳۷-ح-۳۳۹
ح-۳۴۶-ح-۳۹۵

ف

فتح نامه ۷۸۴-۷۸۶-۷۹۹-ح-
۸
فتح الملکان (بلاذري: طبع لیدن)
۸۴۵

فرقان ح-۷۲۹

(نیر رک-قرآن)

فرهنگ زبان سنڌي ۷۴۹

فرهنگ نظام ح-۵۴-ح-۳۲۴
ح-۳۴۱-ح-۳۶۸-ح-۵۵۲
ح-۵۸۲-ح-۶۳۲-ح-۶۶۶
ح-۶۱-ح-۷۶۲-ح-۷۶۳
فرهنگ هندي ح-۶۵۴

ش

شاه نامه فردوسي ح-۷۵۶-ح-۸۷۵
شرح الشرح ۸۳۵-۷۸۸
شمراي لارسي در سند (انگليسي)
ح-۸۱۷
شمس النهار (جريدة هفتگي) ۸۴۱
شهنامه نادری منظوم (خطي)
۷۶۰-۷۶۳-۷۶۸
شهنامه نامه (صدوی) ۷۶۰

ص

صحيفه قرآن ۷۲۹
صراط مستقيم (فارسي) ح-۲۶۰
صوليه سده ۷۶۸
صولت افغاني ح-۷۷

ظ

ظفر نامه ابوالقاسم دهلوي ح-۳۶۷
ظفر نامه رنجيت ح-۷۷۷

ع

عروج بارکزائي (بارکزائيان)
ح-۳۷۲-ح-۳۸۹-ح-۴۶۸
ح-۵۷۲-ح-۸۰۳-ح-۸۵۵
صل صالح ح-۷۷۰

قازه نواي معارك

۱۰۹۵

مربز نامه ۸۰۰ ح

فهرست موزه برطانيه ۱۹

ق

قاموس المشاهير ۹۴۱

قاموس جغرافي افغانستان ۱۸۷ ح

۵۵۶ ح

قاموس هدي ۳۰ ح- ۳۱۹ ح

۵۷۲ ح

قتل نامه ۸۶۲

قديم سند ۸۶۲ ح- ۸۶۳ ح- ۸۸۰ ح

۸۸۰ ح ۹۹۳ ح- ۹۹۸ ح

۶۹۹ ح

قرآن (شريف) ۷۰۷ ح- ۷۳۸ ح

۷۴۰ ح- ۷۷۳ ح- ۹۸۱ ح- ۹۸۲ ح

۳ ح- ۴ ح- ۱۳ ح- ۳۶ ح

۵۷ ح- ۱۴۲ ح- ۱۸۶ ح

۶۱۱ ح- ۱۲۵ ح- ۷۷۲ ح- ۷۷۳ ح

۸۵ ح- ۲۶۲ ح- ۲۷۷ ح- ۲۷۸ ح

۳۰۲ ح- ۳۰۳ ح- ۳۱۷ ح

۳۹۷ ح- ۵۰۲ ح- ۵۳۳ ح

۶۶۳ ح- ۲۶۳ ح- ۳۵ ح

۱۰۰ ح- ۲۵۳ ح- ۲۰۸ ح

۳۷۳ ح- ۲۵۹ ح- ۲۶۲ ح

۶۳۷ ح- ۲۶۳ ح- ۲۷۵ ح- ۲۳۳ ح

۲۶۰ ح- ۳۸۷ ح- ۵۲۸ ح

۷۷ ح- ۱۳۲ ح- ۳۰۶ ح- ۷۲۰ ح

۱۶۳ ح- ۱۸۹ ح- ۲۳۵ ح

۲۶۲ ح- ۲۹۷ ح- ۳۶۱ ح- ۱۰ ح

۲۵۲ ح- ۸ ح- ۷۱۹ ح- ۱۵ ح

۲۶۹ ح- ۲۵۸ ح- ۲۶۳ ح

۳۱۷ ح- ۱۰ ح- ۲۵۳ ح

۸۰ ح- ۷۲۰ ح- ۲۶۳ ح

۲۶۲ ح- ۳۱۹ ح- ۲۶۳ ح

قصيده بائيه عربي در عمل بالحديث

۸۴۰

قصر نامه هند ۷۹ ح

ک

کتابچه اسناد فاميل قاضي ۸۳۱ ح

۸۳۲ ح

(نيز رک- اسناد خانواده قاضي)

کتاب خطي (مملوکه قاضي سکهر)

۸۸۰- ۸۸۱ ح

کتاب معاهدات ۹۴۲ ح

کتاب سوهي لال (حيات امير)

دوست محمد خان (۵۳۳ ح

ل

لب تاريخ سنده ۴۱۵-ج-۴۵۹-ج
۴۶۸-ج-۴۸۲-ج-۴۸۹-ج-۴۹۰-ج
لشکر اندس (ميجر هيوز) ۹۰۹-ج
۹۱۰-ج-۹۱۱-ج-۹۱۴-ج
لشکر کشي بر افغانستان ۴۴۹-ج
۸۵۳-ج-۸۵۵-ج-۹۱۵-ج
لور آف دي اندوس ۳۶۹-ج-۵۴۴-ج
۹۰۹-ج
لوي احمد شاه بابا ۴۸۸-ج

م

مائر الامرا ۴۵۸-ج-۴۶۸-ج
مائر الکرام ۸۶۰-ج
مأخذ تاريخ سنده (مضمون
حسام الدين راشدي) (۱۹)
مثنوي [معنوي] ۶۴۸-ج
مثنوي حمامي "جنگ نامه" ۸۰۴-ج
مشويات هير و رانجا (احمد يارخان
"پکتا") ۸۱۴-ج-۸۱۴-ج
۸۱۹-ج-۸۱۸-ج
مجمع الاخبار ۳۶۷-ج
مجلد التواريخ زنده ۴۷۹-ج
مغزون افغاني ۶۵۰-ج

کلام الله ۴۰۷-ج-۴۴۳-ج

(نيز رک- قرآن)

کنوز الحقایق ۴۸۲-ج-۴۱۱-ج

ک

کداز نامه ۸۶۲-ج

گرامر مقابسوی ۴۳۹-ج

گرامر همدستاني ۴۴۹-ج

گزيتير سکر ۴۴۲-ج-۱۱۲-ج

۳۶۶-ج-۴۱۸-ج-۴۸۲-ج

۸۸۱-ج-۸۸۰-ج-۸۷۹-ج

گزيتير سند ۹۲-ج-۱۰۸-ج-۱۱۲-ج

۱۲۲-ج-۱۳۵-ج-۱۶۴-ج

۲۳۹-ج-۲۴۲-ج-۲۹۴-ج

۲۹۶-ج-۳۰۱-ج-۳۱۶-ج

۳۴۶-ج-۳۴۳-ج-۳۴۷-ج

۳۷۸-ج-۳۸۲-ج-۴۱۸-ج

۶۲۱-ج-۶۲۴-ج-۶۲۹-ج

۶۴۴-ج-۶۵۸-ج-۴۵۴-ج

۴۵۹-ج-۴۶۸-ج-۴۸۲-ج

گزيتير لارکانه ۸۵۹-ج

گلسته نورس بهار ۴۵۹-ج-۴۶۸-ج

گلستان ۴۴۹-ج

٦

نادر شاه ۷۵۷-۷۶۸
نادر شاه فرزند شمشیر ۸۳۳ ح
نادر نامه ۸۶۲
نامهٔ نفز ۷۵۶-۷۵۷ ح-۷۵۸ ح-
۷۶۸-۷۸۰-۷۸۰ ح
نزهة الابدان ۸۱۹
نزهة الخواطر ۸۵۹ ح
نسب نامه افغانه ۹۰۶ ح
نصاب ۲۷۰ ح
نصاب التوحيد ۸۳۶
لفحة المسك ۸۴۰
نوای معارک ۸۶۵
(رک- تازه نوای معارک)

,

واقعات (شاہ شجاع) ۱۹۵-۱۶۴ھ

-۲۳۷ھ	-۲۸۰ھ	-۲۳۲ھ
-۲۳۳ھ	-۲۳۱ھ	-۲۳۲ھ
-۲۳۳ھ	-۲۳۴ھ	-۲۳۳ھ
-۲۳۶ھ	-۲۵۵ھ	-۲۳۵ھ
-۲۸۹ھ	-۲۷۶ھ	-۲۷۴ھ
-۲۹۸ھ	-۲۹۴ھ	-۲۹۳ھ

مسند الفردوس ج ۱۱ - ج ۳۰۰
 مشاهدات در سند و ایران (ای-پی-
 ایستوبک) ۴۳۹
 معالجات امراض ۸۱۷
 معاهدات (اردو) ج ۱۵۵ - ج ۱۵۵
 ج ۱۵۶ - ج ۱۵۸ - ج ۱۶۳
 ج ۱۶۵ - ج ۱۶۶ - ج ۱۶۸
 ج ۱۶۹ - ج ۱۷۰ - ج ۱۷۶
 ج ۱۷۸ - ج ۱۸۰ - ج ۱۸۲
 معاهدات انگلیسی با روسای هند
 ج ۱۵۲ - ج ۱۵۳ - ج ۱۷۰
 مقالات الشعرا ج ۲۷۲ - ج ۳۵۵
 ج ۷۸ - ج ۸۱ - ج ۸۶۱
 مکتوبات سیاسی شاه ولی الله دهلوی
 ج ۷۷
 مکتوبات میان فقیرالله ج ۸۳۵
 منتخب (اللغات) ج ۷ - ج ۲۵۶
 ج ۲۶۳
 منجد (رک - المنجد)
 منشور الوصیت ج ۶۰ - ج ۷۸
 ج ۷۸
 موعظت نامه در اخلاق ۸۱۹
 مولس المخلصین ۸۵۸
 مها بهارت ۸۳۳ - ۸۳۴

قازه لوائي معارك

واقعات (شاه شجاع) دفتر سوم	۳۹۹ح- ۴۰۰ح- ۴۴۹ح-
۳۸۴ح- ۳۵۴ح	۴۵۴ح- ۴۵۸ح- ۴۹۴ح-
واقعہٴ مابلہ ۳۰۲ح	۸۰۳ح- ۸۱۲ح- ۸۱۳ح-
ورق صحیفہ قرآن (ورق مصنف	۸۲۵ح- ۸۲۶ح- ۸۴۶ح-
عہد نامہ نونار) ۴۰۴ح-	۸۳۴ح- ۸۳۸ح- ۸۶۲ح-
۴۲۹ح- ۴۲۹ح	۹۸۰ح- ۹۸۱ح
ي	واقعات (شاه شجاع) دفتر دوم
باد داشتهي کابل ۳۶۰ح- ۸۸۹ح-	۳۵۴ح
۸۹۰	

ب۔ اسماء قبائل و اقوام

۱۸۳ح- ۲۳۱- ۲۳۲- ۲۸۲-

۳۲۴- ۳۲۵- ۳۲۶- ۳۴۱-

۳۹۳- ۳۹۴- ۵۳۹- ۵۴۰-

۵۴۳- ۵۵۳- ۵۵۶- ۵۵۷-

۵۶۰- ۵۶۱- ۵۶۲- ۵۶۸-

۵۷۸- ۵۷۸ح- ۵۹۴- ۵۹۵ح-

۵۹۸- ۵۹۸ح- ۵۹۹- ۶۰۱-

۶۲۱- ۶۲۷- ۶۵۰ح- ۷۰۰ح-

۷۰۹خ- ۷۵۳- ۷۵۹- ۷۷۵-

۷۷۶- ۷۷۷- ۷۹۰- ۷۹۲-

۷۹۳- ۸۰۱ح- ۸۲۶- ۸۳۲-

۸۵۱- ۸۶۸- ۸۷۳- ۸۸۶-

۸۹۱- ۸۹۳- ۸۹۷- ۹۰۱-

۹۰۲- ۹۰۶- ۹۱۱- ۹۱۲-

۹۱۴- ۹۱۵- ۹۳۲-

افغانان خجک ۴۴۲ح

(رک- خجک)

افغانان خیر ۴۴۶

افغانان حور ۷۶۵ح

آل بابر ۵۵۳

الکوزئی (افغان) ۲۱- ۲۱ح- ۲۵-

۷۷- ۷۷- ۷۷- ۸۳- ۹۱-

الف

ابا زئی ۸۵۰

ابدال زئی ۱۸۲- ۱۹۱

ابدالی ۵۳ح- ۷۵۰- ۷۵۱- ۷۶۰-

۷۶۷- ۷۶۹- ۷۷۰- ۷۷۵-

۷۸۹- ۷۹۰- ۸۰۰-

ابدالی سڑین ۷۹۰

اچکزئی ۵۳- ۵۳ح- ۱۱۵- ۱۷۷-

۱۷۷ح- ۲۱۰- ۲۱۶- ۳۷۵-

۳۸۰- ۳۸۲- ۳۸۵- ۳۸۶-

۳۹۱- ۳۹۵- ۳۹۸- ۵۰۲ح-

۸۶۸- ۸۶۹

احمد زئی (بروہی بلوچ) ۸۵۱-

۸۸۱- ۸۸۲- ۹۱۸

اخوند زئی ۹۲۰

اسحق زئی ۱۱۵- ۳۸۹ح- ۸۱۲

اشغری ۷۷۵

افغانہ ۶۴۲

افشار ۷۰۰ح- ۷۵۰- ۷۶۰- ۷۶۶-

۷۶۷- ۷۶۷

افغان ۱۴- ۱۸- ۱۳۴- ۱۷۰ح-

-۶۶۹ -۶۶۷ -۶۶۲ -۶۶۱

-۶۸۴ -۶۸۳ -۶۸۲ -۶۸۱

-۶۹۴ -۶۹۲ -۶۹۱ -ج۶۸۷

-۶۹۵ -۶۹۸ -۶۹۹ -۷۰۰

-۷۰۲ -۷۰۳ -۷۰۵ -۷۰۶

-۷۰۷ -۷۰۸ -۷۱۴ -ج۷۱۴

-۷۱۷ -۷۱۸ -۷۱۹ -۷۲۰

-۷۲۱ -۷۲۳ -۷۲۴ -۷۲۵

-۷۲۶ -۷۲۸ -۷۲۹ -۷۳۰

-۷۳۲ -۷۳۳ -۷۳۴ -۷۳۵

-۷۳۶ -۷۳۷ -۷۳۹ -۷۴۰

-۷۴۱ -۷۴۲ -۷۴۳ -۷۴۴

-۷۹۲ -۷۹۳ -۷۹۴ -۸۰۳

-۸۰۴ -۸۰۵ -ج۸۰۵ -۸۱۲

-۸۲۶ -۸۲۰ -۸۳۱ -۸۳۲

-۸۳۳ -۸۳۴ -۸۳۹ -۸۴۱

-۸۴۲ -۸۴۳ -۸۴۴ -۸۵۰

-۸۶۸ -۸۷۶ -۸۸۵ -۸۸۶

-۸۸۷ -۸۸۸ -۸۹۱ -۸۹۳

-۸۹۷ -۹۰۱ -۹۰۲ -۹۰۶

-۹۱۲ -۹۱۷ -۹۱۹ -۹۲۰

-۹۲۱ -ج۹۲۲ -۹۲۳

اوزبک ۶۴-۶۴.۸-ج۴۰.۹-۶۰.۹

-۷۵۰

-۱۱۵ -۱۱۹ -۱۲۰ -۱۵۱

-۱۵۶ -۲۱۵ -۷۶۹ -۷۹۱

-۸۲۴ -۸۲۵

اندري ۵۳-۵۳ج

انکي ژني (بارکزي) ۸۷۲

انگريز (انگلس) ۴۴۵-۴۷۱

-۴۷۷ -۴۸۲ -۴۸۳ -۴۸۴

-۴۸۵ -ج۴۸۵ -۴۸۶ -۴۸۷

-۴۸۹ -۴۹۱ -۴۹۴ -۴۹۵

-۴۹۹ -۵۰۵ -۵۱۱ -۵۱۲

-۵۱۵ -۵۱۶ -۵۲۰ -۵۲۱

-۵۲۲ -۵۲۳ -۵۲۴ -۵۲۵

-۵۲۷ -۵۲۸ -۵۳۰ -۵۳۲

-۵۳۵ -۵۳۷ -۵۳۹ -۵۴۱

-۵۴۸ -۵۴۹ -۵۵۰ -۵۵۶

-۵۵۹ -۵۶۲ -۵۶۴ -۵۶۵

-۵۶۶ -۵۶۷ -۵۶۹ -۵۷۰

-۵۸۱ -۵۹۱ -۵۹۵ -۵۹۷

-۵۹۸ -۵۹۹ -۶۰۸ -۶۱۱

-۶۱۲ -۶۱۳ -۶۱۴ -۶۱۵

-۶۱۶ -۶۱۷ -۶۱۸ -۶۲۰

-۶۲۱ -۶۲۴ -۶۲۴ -۶۳۷

-۶۳۹ -۶۵۳ -۶۵۴ -۶۵۶

-۶۵۷ -۶۶۳ -۶۶۶ -۶۶۷

لازه لواي معارک

بنگل زئي (منگل زئي) - ۴۴۷

۹۲۰ - ۴۴۷

بني سينان تيمبي ۴۴۸

بي هاشم ۵۹۸

بيات ۱۱۶ - ۴۰۶ - ۷۷۵

بهرک ۴۱۷ - ۴۱۷

پ

پشتون ۴۴۸

پي افغان ۴۴۲ - ۷۸۲

پوپلزئي ۴۲۲ - ۷۷۰ - ۷۷۲

۷۷۵ - ۸۰۳ - ۸۱۱ - ۸۱۲

۸۲۹ - ۸۳۷

ت

تاهک ۱۱۶

تالپور (تالپر) ۱۳ - ۹۳ - ۸۱۱

۲۶۶ - ۶۷۲ - ۷۹۸ - ۷۹۹

۸۰۱ - ۸۱۵ - ۸۱۶ - ۸۱۹

۸۳۲ - ۸۳۸ - ۸۵۷ - ۹۵۲

۹۵۷ - ۹۶۶

توک ۶۹۹

ترکمانان قرقشوي (قرا توپون لو)

۷۵۰

ترکمالهاي سا ۷۵۰

۴۴۰ - ۴۴۱ - ۴۴۲ - ۴۴۶

۴۴۷ - ۴۴۸ - ۴۴۹ - ۴۴۷

۴۴۰ - ۴۴۰ - ۵۹۹ - ۶۲۰

۶۲۱ - ۶۲۱ - ۶۲۲ - ۶۲۳ - ۶۲۷

۶۲۹ - ۶۵۵ - ۶۵۶ - ۶۵۷

۶۵۷ - ۶۶۰ - ۶۶۱ - ۶۶۱

۶۶۲ - ۶۶۳ - ۶۶۹ - ۶۷۱

۶۸۳ - ۶۹۰ - ۶۹۰ - ۶۹۵

۶۹۸ - ۶۹۹ - ۷۰۲ - ۷۰۹

۷۵۱ - ۷۵۹ - ۷۶۳ - ۷۷۲

۷۷۳ - ۷۷۷ - ۷۷۷ - ۷۷۹

۷۷۹ - ۷۹۳ - ۷۹۶ - ۷۹۸

۷۹۹ - ۸۱۵ - ۸۵۱ - ۸۷۵

۸۸۱ - ۸۸۲ - ۸۹۹ - ۹۱۹

۹۲۲ - ۹۲۳ - ۹۹۵

بلوچ مگسي ۴۳۰

بلوچ نوحاني ۶۷۱

بلوچان بگئي ۴۱۷

بلوچان جهکرايي ۷۰۲

بلوچان دوسبکي ۴۲۳ - ۷۰۲

بلوچان کوهستان ۴۲۰ - ۴۲۱

۴۲۶

بلوچان مری ۴۴۲ - ۶۸۶

بلدي ۴۱۸ - ۴۱۸

بنگشي بلوچ (بگئي بلوچ) ۴۱۷

۴۱۷ - ۴۲۳ - ۴۲۳ - ۷۹۸

ترکمن (ترکمان) ۷۶۵-۶۴	خىڭ (قىبىلە) ۷۲۴۹
تورېن ۴۲۰-۴۲۰	خىجىك ۴۴۲-۴۴۲-۴۴۲
تەللىگە ۸۶۴-۴۰۷-۱۷۷-۱۷۰	خويىشكى ۷۲۴۸
تەن بېگىنى ۴۴۲-۴۱۷-۴۴۲	خىپىرەن ۴۶۹-۹۹
تېمى ۷۶۵-۷۶۵	خىلى ۷۹۱-۴۸۵
ج	د
جىئوئى ۹۱۹	داۋد پوتىرە بىلۇچ (داۋد پوتىھا)
جىلپانى ۷۹۴-۷۹۴	۷۵۹-۷۵۶-۷۵۵-۷۵۴
جىمالى بىلۇچ ۱۰۸	۷۸۹-۷۸۶-۷۸۲
جىۋاشىر سىپاھ مىنىۋور (قۇم) ۸۴۸	دۆرەنى (دورانى) ۷۲۱-۷۲۱-۷۲۱
جىۋىجى ۷۶۵	۷۲-۷۲-۷۲
جىھىكرانى ۴۱۷-۴۱۷-۴۱۷	۷۶۴-۴۱۷-۴۱۷
۴۲۴-۴۲۴-۴۲۴-۴۲۴	۷۷۰-۷۶۷-۷۶۷-۷۶۷
۷۹۸-۷۰۲	۸۲۴-۸۵۱-۸۵۱-۸۵۵
جىھىلوان (جىھىلاۋان) ۴۱۴-۴۱۴-۴۱۴	دۆر ۱۸-۱۸-۱۸
۷۷۶-۴۲۴	دەۋاران (دۆڭكى) ۸۸۱
جىھۇد ۷۰۴	دۆمبىكى (دۆمبىكى) ۴۸۲-۴۱۷-۴۱۷
چ	چ
چاندى ۶۹۸-۶۵۰	۴۱۸-۴۱۸-۴۱۸-۴۱۸
چىنداول ۴۰۶	۷۰۲-۷۹۰-۷۹۰-۴۲۸
خ	د
خاكوئى (خوگىيانى) ۷۷۰-۷۰۹-۷۰۹	راك زىنى ۹۲۰
	رەھىمەت خانى ۸۴۷
	رەنچارى ۹۱۹

۸۳۱-۸۳۰-۸۲۳-۷۹۶

۸۵۳-۸۶۹-۸۵۵-۸۳۲

۹۱۰-۹۰۳-۸۵۸-۸۵۷

سوري ۱۸۲ ح

موکر چکيه سکه ۸۳۰

سهاکزي ۷۷۰

سهاک غلجي ۲۲۷ ح

سيال ۲۱۸-۲۱۸ ح

ش

شبناني بلوچ ۷۹۸

شهبواني (شاهوالي) ۳۱۵ ح-۷۹۶-

۹۱۹-۷۹۸

شيرواني ۳۰۶

ص

صفوي ۷۵۹

ع

عباسي ۷۶۱-۷۶۳-۷۸۹

عثماني ۷۵۱

عرب ۱۱۶

علياي ۸۱۶

عمراني بلوچ ۳۸۰ ح-۳۸۱ ح

عيساني ۸۱۶

وند بلوچ ۸۱۶

روهيله ۱۷۰-۱۷۰ ح-۱۷۷-

۳۰۴-۳۰۶ ح-۳۲۵-

رئيسانی ۹۱۹

ز

زرک زئي ۳۴۰ ح

زوري ۱۸۲-۱۸۲ ح-۱۹۱-۲۰۵

زهري موساني بلوچ ۳۴۰ ح

س

سادات ۱۳-۲۵۰

سادات پگاژو ۲۴۵ ح

سادات شيعه شيرازي ۹۹۵

سدوزاني ۱۱-۷۴ ح-۱۸۸-۳۵۵-

۶۱۰-۷۷۶ ح-۷۹۱ ح-۷۹۵-

۸۰۲-۸۲۳-۸۲۶-۸۳۲-

۸۵۰-۸۵۲-۸۵۳-۸۵۷-

۹۸۱-۸۶۸

سرايان (سراوان) ۳۱۴-۳۱۴ ح-

۷۷۶-۳۴۴

سرائي ۷۸۴-۷۸۵

سؤين افغان ۷۶۹

سکه ۳۴۲ ح-۳۹۷ ح-۵۷۳-

۵۷۷-۷۷۶-۷۷۷-۷۷۸-

غ

ک

کاکری ۱۹۴-۲۱۰-۲۶۳
کاکڑ (کاکری) ۲۱-ج-۱۹۴-ج
۷۶۵

کچھائی ۸۱۶
کرد (کردہائی) ۷۵۰-۷۶۶
کلہوڑہ (کلہوڑہ) ۱۵۹-ج-۳۰۱-ج
۷۵۳-۷۵۶-۷۵۹-ج-۷۸۲
۷۸۳-۷۸۹-۸۱۵-۸۱۸
۸۸۲-۹۵۲-۹۹۹

کنہیہ ۸۳۰
کھتران ۶۶۱-۶۶۱-ج-۶۵۰
کھری ۳۲۰-۳۲۱-ج-۳۲۱
کھلیر ۳۱۴-۳۱۴-ج
کھگر (کھوگر) ۲۷۲-ج
کھوسہ، قبیلہ ۲۸۶-۲۸۶-ج
۹۵۵

کھوگر ۲۷۲-ج-۲۷۲-ج
۲۹۶-۳۱۸-۳۲۲-۶۶۱
۶۶۱

گ

گبر ۷۰۴

گلجی ۲۳۲-ج-۷۷۰
گلزائی (گلزئی) ۵۳-۵۳-ج-۵۳
۱۶۷-۱۷۷-۱۷۷-ج-۲۱۰
۳۸۵-۳۸۵-۵۴۰-۵۴۱
۵۹۵-۷۵۰-۷۷۲-۹۳۸
غوری (غوریان) ۱۸۲-ج-۳۰۵
۳۰۹-۶۲۶-۶۲۸-ج

ف

فاروقی ۸۵۷
فولزی (فولزئی) ۲۲-۵۳-ج-۵۳
۹۱-۱۲۲-۳۸۵
فیروز کوہی ۱۹۷-ج-۷۰۰

ق

قاجار (قاجاری) ۶۴-۷۶۶-۷۹۲
قاضی خیلان پشاور ۴۲-۴۳-ج-۴۳
۸۲۵-۸۲۶-۸۳۲-۸۷۹
قرقلوی (قرا قویون لئو) ۷۵۰
قزلباش ۱۱۶-۱۱۶-ج-۵۵۲

۴۴۱ - ۴۴۲ - ۴۴۳ - ۴۴۴

۴۴۲ ح - ۴۴۳ - ۶۴۱ - ۶۴۲

مزاری، قابل ۹۵ - ۹۵ ح - ۶۹۸ -

۹۶۵

مکسی ۴۴۴ - ۶۴۹

مهند زانی ۱۸۲ ح - ۲۵۴ ح -

۵۹۵ - ۵۹۵ ح - ۴۴۱ - ۴۴۵

۸۳۹

میگل ۹۱۹

ن

ناصری (قبیله علوی المغان) ۲۳۲ ح

نایب حیل ۹۲۰ - ۹۲۳

نظامانی ۲۹۳ - ۲۹۳ ح - ۳۰۴

۶۶۱

نکائی ۸۳۰

نوتھانی ۴۴۳ - ۴۴۴ - ۶۹۸

نورزانی ۵۳ - ۵۳ ح - ۴۴۰

نوهانی (نوحانی) ۶۵۰ ح

نهنکی زنی ۹۲۰

۵

هزاره ۶۳ - ۶۳ ح - ۶۴ ح - ۸۶ ح -

گدانی ۴۹۸

گوری ۲۳۹ - ۲۳۹ ح

ل

لزکی (لزگی) ۴۶۵ - ۴۶۵

لغاری ۶۵۴ - ۶۵۵ - ۶۵۶ - ۶۵۷

۶۴۲ - ۸۱۵ - ۸۱۶ - ۸۲۱

لوانی ابعان ۶۵۰ - ۶۵۰ ح

لوگری ۴۸۰ - ۴۸۵ - ۴۸۷ - ۴۹۱

۴۹۵ - ۵۲۸ - ۵۳۱ - ۵۳۳

۵۳۷ - ۵۹۵ - ۹۳۵

لهری ۹۱۹

م

محمد زانی ۸۰۲ - ۸۴۶ - ۸۴۷

۸۵۲

مراه خانی ۴۰۶

مرهته (مراته) ۴۴۷ - ۴۴۷

میری بلوچ ۲۳۹ - ۲۳۹ ح - ۲۹۰

۲۹۱ - ۲۹۳ - ۲۹۳ ح - ۲۹۴

۳۰۵ - ۳۰۶ - ۳۰۹ - ۳۲۵

۳۲۶ - ۳۲۷ - ۳۲۹ - ۳۳۰

ي	۱۹۱-۱۹۲-۱۹۳-۱۹۸
يوسف زني ح۱۸۳-۲۳۸-۲۳۸ح-	۱۹۹-۱۹۹ح-۲۰۰-۲۰۲
۲۵۱ح-۲۵۲-۲۵۶-۲۵۷	۲۰۲ح-۳۱۰ح-۷۷۲
۲۶۵-۷۷۵-۸۳۵	۶۰۲-۷۰۰-۷۵۵-۷۷۶
يهود ۷۰۳	۷۷۷-۸۶۵-۸۶۹ح-۹۱۹
يهودان خيرى ۶۹۹	۵۲-۵۳ح-۲۱۰-۷۵۱-۷۵۲

۵۔ مصطلحات خاص

افواج متجاوز انگلسي ۹۱۹-۹۱۱
(ر ک۔ لشکر انگريز)

اڪاڏهي مانتروس ۸۸۸

انجمن ادبي منڊهي ڪراچي (منڊهي

ادبي بورڊ) (۱) - (۱۸) - ۸۶۳-۸۱۸

اتقلاب هد (لحد سنه ۱۸۵۷ ع)

۸۳۹-۹۹۰

انگليسي هندي (Anglo Indian)

ج۸۸۴

ايسٽ انڊيا ڪمپني ج۳۸۸-ج۵۹۶

۸۳۹-۸۴۰-۸۶۳-۸۹۰

۹۱۷-۹۳۳-۹۴۴

(نيز و ک۔ ڪمپاني هند شرقي)

ب

بانڪ بمبئي ۹۹۱

بريڪڊ اول (ويلشائر) ۹۰۹

بريڪڊ (غند) اول (سيل) ۹۰۸

بريڪڊ دوم (گورڊن) ۹۰۹

بريڪڊ دوم (ٿاٺ) ۹۰۸

بريڪڊ سوم (غند سوم) ۹۰۸

الف

آرڊر آف دي امپاير ۹۴۱

ابواب قلعه غزنين (دروازه هونناٽ)

۵۶۲-۵۶۳-۵۶۹-۹۳۸

اداره قائم بمبئي ۹۳۹

اداره ماليات (حڪومت انگليسي هند)

(۳)

اردوي اندوس ۹۱۴-۹۰۴-۸۹۶

(ر ک۔ لشکر اندس)

اردوي ايران ۹۱۶

اردوي بمبئي ۹۰۳-۸۹۸

(ر ک۔ لشکر بمبئي)

اردوي هند ۸۹۸

(ر ک۔ لشکر انگريز)

اسناد رسمي حڪومت بمبئي (۳)

افواج انگريز (افواج انگريزي)

۳۵۱-۳۵۳-۳۵۴-۳۵۵

۳۵۶-۳۵۸-۳۵۹-۳۶۶

۳۷۰-۳۷۳-۳۷۸-۳۹۳

۳۹۴-۳۹۸-۳۹۹-۵۰۰

۵۰۱-۵۰۳-۵۰۴-۹۶۹

۹۷۰-۹۷۲

(ليز و ک۔ لشکر انگريز)

جمعیت جغرافی و آسیائی ۹۹۱
 جمعیت شاهي شرقي (Royal Asiatic Society)
 ۷۴۹
 جمعیت مجاهدین ۸۷۷
 جنگ آخرین کابل ۸۴۲
 جنگ اول افغان ۸۶۸-۸۹۱
 ۹۴۱-۹۴۶-۹۹۲

جنگ ایران ۹۹۲
 جنگ خراسان ۹۸۱
 جنگ قندهار ۸۸۴
 جنگ بهراج ۹۴۹
 جنگ میانې ۹۵۰-۹۹۲
 جنگهای خمیر ۹۳۸
 جنگهای ممالک متحده امریکا ۹۵۰

ج

چشتیه (طریقت) ۸۵۷
 چهاونی لشکر انگریز ۹۷۶
 (نیز رک. لشکر گاه انگریز)

ح

حُر ۸۷۴
 حسوني بلتن ۳۹۵-۳۹۶-۳۰۳
 ۳۰۳

برنگد سوم سوار (سکاٹ) ۹۰۹
 برنگد چهارم سوار ۹۰۸
 برنگد ناٹ ۹۰۹
 بلديه بمبئي ۹۹۱
 بورد ادبي سندھ (انجمن ادبي سندھي)
 (۱)-(۱۸)

پ

پرچم برطانوي ۹۹۵
 پلاتن واقع شکارپور ۷۲۴
 پلتن بست و سوم ۴۶۸
 پلتن گورده کلاک ۴۶۸-۴۶۸
 پلتن لعل کورتي ۴۵۲
 پیاده بنگال ۹۰۸

ت

تجارت خانه انگلیسي ۹۵۲
 تخت طاووس ۷۵۳
 توپ خانه بمبئي ۹۹۲
 توپخانه عساکر ایران ۹۱۶

ج

جمعیت جغرافی شاهي (Royal Geographical Society)

د

دارالصرى انگليسي ۹۷۷
دارالمدالت عاليه (هندوستان) ۷۱۹
داشگاه دلی ۹۰۴
دربار افغان ۸۴۴
دربار حیدرآباد ۹۶۶
دروازه‌های سومات ۹۴۸
(نیز رک - ابواب مخزنين)
دسته اول سوار پونا ۹۰۹
دسته ۲ ملکه ۹۰۹
دسته ۱۴ سوار حقیف ۹۰۹
دول افغان ۸۴۵
دول انگریز (انگلیس، انگلیسی)
-۸۴۴ -۸۴۵ -۹۴۳ -۹۵۴
-۹۶۷ -۹۶۸ -۹۷۷ -۹۷۸
۹۷۹
دولت برطانيا (برطانیه) ۹۴۴
۹۷۸-۹۷۹
دولت روسیه (تزاری) ۸۴۴-۹۴۴
دولت هند برطانوي ۸۴۴-۸۴۵
۹۵۲
دویژن بمبئی ۹۰۸
دویژن بنگال ۹۰۸

حکومت انگلیسی (انگلیس) ۹۵۳-
-۹۵۴ -۹۵۵ -۹۵۶ -۹۵۷
-۹۶۶ -۹۶۷ -۹۶۸ -۹۶۹
۹۷۰-۹۷۱
حکومت ایست اندیا کمپنی ۹۶۶
(میر رک - سرکار ایست
اندیا کمپنی)

حکومت بمبئی ۹۹۵
حکومت حیدرآباد ۹۵۷-۹۵۸
۹۶۵
حکومت خیرپور ۹۶۸
حکومت سندھ ۹۵۳-۹۵۴-۹۶۹
حکومت کمپنی ۹۵۳
حکومت هند (برطانوي) ۸۴۴-
-۸۴۳ -۸۹۱ -۹۴۰ -۹۴۱
-۹۴۸ -۹۵۷ -۹۵۵ -۹۵۸
۹۶۷-۹۷۰

خ

خاندان راشدي ۸۷۴
خاندان گدوالي ۹۹۹
خانواده تالپوران ۹۹۳
خزانه عامره سرکار (انگریز)
۷۱۹-۷۳۵

دي آرڊر آف پرشين لائن ۹۳۱
دewan هند (وزير هند) ۷۳۹

,

رجعت اروپائی ہنگال ۹۳۸

رحمت امینی ۸۹۸

رحمت ۲، ملکہ ارگستان ۹۱۸

رحمت ۲۲ م - ساگر برطانیہ ۹۳۷

رحمت ۴۴ م عصا کر برطانیہ . ۹۵ .

رحمت پناه و سوم عساكر برطانيه

97A

رحمت ۵۰ م ۹۵۰

رحمت گورکھ ۲۸۷۲

رسالہ ترک سواران ۳۵۲-۳۶۰-

558

روپہ کلاہار ۹۸۱

روپہ نانک شاہی امرتسرہ ۹۸۱

روسیہ (تزاری) ۵۱-۸۴۴-۹۴۲

سے

۵۳۶ میر صاحب

سرکار انگلیس (انگلیم، انگریز،

انگریزی) ۵۵۷-۶۶۸-۶۶۹-

-971 -97. -955 -954

-922 -921 -979 -974

-9AA -9AA -9AB -9AF

949

مرکار ایست اندھا کہنی ۹۶۸-

940-941-940

مرکار حیدرآباد (سندھ) ۹۵۶-

992-992-991-99.

سرکارِ حاکمہ حی ۹۸۰-۹۸۱

سرکار حیدر آباد ۹۵۶-۹۶۴

سرکار صمدہ ۹۶-۹۶۳

(نیر رک۔ سرکار حیدرآباد)

۹۸۰. سرکار شاہ (شہزادہ)

سرکارِ ہند ۹۷۶

سلطنت اومانى ۸۴۱

سنت خان کالج (کیمبرج) ۹۴۸

سیدي ادبی ورد ۸۶۴

(بیز رکڈ انجمن ادبی سدهی)

سندھا (مہاراجہ گوالیار) ۹۱۷

صنی (منیہ) ۱۹-۱۹-ح ۲۰

سهروردیه (طریقت) ۸۵۷

ش

شيعه (شيعيان، تشيعه، اهل تشيع)

21-20-219-19-(1A)

6

طائفہٴ خیریان ۴۶۹

نئون نادر شاه ۷۶۶

نئون ۵۱ ۸۹۸

قواي افغاني ۹۰۱

قواي امدادي عقيبي سکه ۹۰۹

قواي اندوس ۳۶۹ ح

(نيز رک - لشکر اندس)

قواي ابلهاري سکه ۹۰۹

قواي بسني ۹۰۴

قواي جنرال نات ۹۳۳

قواي شهزاده قيسور ۹۰۹

قواي ملکه در هند ۹۰۳

ک

کالچ انگليسي دهلوي ۹۴۰

کالچ چارتر هوس ۷۴۹

کتب خانه حسام الدين راشدي

(کراچي) ۹۵۸-۹۷۰-۹۸۳

کتب خانه کالچ اسلاميه پشاور

۸۳۵

کتب خانه نور محمد ۷۶۰

کچهري ناظم (شکارپور) ۳۴۶-

۳۵۰

کرست چرچ (کالچ) آکسفورد

۸۹۳

کشتي' وليسلي ۹۶۹

ع

عساکر برطانيه ۵۷۱ ح- ۹۵۰

(نيز رک - لشکر انگريز)

عساکر قاجار ۶۰۵

غ

غازيان افغاني ۹۳۳

ف

فرنج ۹۵۴

فرنگي ۷۰۰-۷۰۳

فوج انگليس ۵۱۴-۵۱۷ ح- ۵۱۸ ح-

۵۲۱ ح

(نيز رک - لشکر انگريز)

فوج بلخ ۸۸۶

فوج بنگاله ۳۹۶

فوج سکه ۵۷۷

فوج فرنگ ۸۶۹

فورت وليم کالچ ۸۹۶

ق

قادريه (طريقت) ۸۵۷

نئون اندوس ۵۵۷ ح- ۸۹۴-

۸۹۵-۹۱۸

(نيز رک - لشکر اندس)

نئون بنگال ۸۹۴

۹۱۵ - ۹۱۸ - ۹۲۰ - ۹۲۱

۹۳۸ - ۹۴۰ - ۹۹۲

لشکر انگریز (لشکر انگریزی، فوج

انگریز، فوج انگلیس، لشکر

انگلیس، لشکر انگلیسی، لشکر

ایست اندیا کمپنی، لشکر

سرکار انگریزی و غیره) ۴۴۶

۴۵۰ - ۴۶۲ - ۵۰۱ - ۵۰۸

۵۱۴ - ۵۱۵ - ۵۱۶ - ۵۱۷

۵۱۷ - ۵۱۸ - ۵۱۸ - ۵۲۰

۵۲۱ - ۵۲۱ - ۵۲۵ - ۵۲۷

۵۲۸ - ۵۲۳ - ۵۲۳ - ۵۲۵

۵۲۹ - ۵۳۰ - ۵۳۱ - ۵۳۳

۵۳۴ - ۵۳۴ - ۵۳۶ - ۵۳۷

۵۳۸ - ۵۳۹ - ۵۵۲ - ۵۵۶

۵۵۷ - ۵۶۰ - ۵۶۱ - ۵۶۳

۵۶۴ - ۵۶۷ - ۵۸۱ - ۵۹۶

۵۹۸ - ۵۹۹ - ۶۰۰ - ۶۰۱

۶۰۲ - ۶۲۲ - ۶۲۲ - ۶۵۶

۶۵۷ - ۶۵۸ - ۶۵۹ - ۶۶۰

۶۶۱ - ۶۶۳ - ۶۷۰ - ۶۷۲

۶۷۳ - ۶۹۰ - ۶۹۱ - ۶۹۲

۷۲۳ - ۷۲۵ - ۸۰۳ - ۸۰۴

۸۲۶ - ۸۶۳ - ۸۶۹ - ۸۸۵

۸۸۹ - ۸۹۱ - ۸۹۳ - ۸۹۶

کمپانی هند شرقی (کمپنی ایست اندیا)

(East India Company)

۷۵۰ - ۸۸۸ - ۹۵۲ - ۹۵۳

۹۵۵ - ۹۵۶ - ۹۵۸ - ۹۵۹

۹۶۰ - ۹۶۱ - ۹۶۲ - ۹۶۳

۹۶۹ - ۹۷۳ - ۹۷۷ - ۹۸۰

۹۸۱

(نیز رکد ایست اندیا کمپنی)

کونسل هند ۷۵۰

کوه نور ۷۵۳ - ۷۶۹ - ۸۳۱ - ۸۳۳

ک

گورنمت هند ۹۶۳ - ۹۶۸

(نیز رک - حکومت هند،

حکومت انگلیسی و سرکار

انگلیس)

ل

لشکر ابدالی ۷۶۵ - ۷۶۹

لشکر احمد شاهي ۷۷۱ - ۷۷۷

لشکر افغاني ۸۵۳

لشکر اندوس ۳۶۶ - ۳۶۷

۳۷۲ - ۳۷۲ - ۳۷۲ - ۳۷۲

۸۳۸ - ۹۰۵ - ۹۰۸ - ۹۰۹

۹۱۰ - ۹۱۱ - ۹۱۲ - ۹۱۳

لشکر کاسران ۸۵۵	۸۹۸-۹۰۵-۹۰۶-۹۰۸
لشکر گورنر جنرل ۹۶۸	۹۱۰-۹۱۱-۹۱۳-۹۱۷
لشکر متجاوز انگلیس ۹۰۸-۹۱۱	۹۱۸-۹۱۹-۹۲۱-۹۲۲
۹۱۹	۹۳۵-۹۳۰-۹۳۳-۹۳۴
لشکر محمد شاه ۷۷۱	۹۳۵-۹۳۶-۹۳۸-۹۷۳
لشکر محمود ۸۱۱	۹۸۹ ح-۹۹۲
لشکر نادر (لشکر لادری) ۷۵۶	لشکر اوزبک ۷۶۵
۷۶۰-۷۵۸-۷۵۷	لشکر ایست اندیا ۹۳۳
لشکر نهم پیاده ۹۳۸	لشکر ایلجاری شاه شجاع ۹۰۹
لشکر نیپر ۶۵۹ ح	لشکر بارکپور ۹۳۸
لشکر گاه انگریز ۹۷۶-۹۷۹	لشکر بلوچ ۳۷۸-۶۶۰-۶۷۲
لشکریان سکه ۸۷۸	۶۹۰-۶۹۹-۶۹۸
لشکریان (شاه) شجاع ۸۱۳	لشکر بمبئی ۸۹۲-۸۹۳-۸۹۹
م	لشکر بنگال ۹۰۳
ماجوج ۶۹۹	لشکر پیشوا ۹۳۸
مارشال کالج (ایرلین) ۸۹۸	لشکر جنرال پالک ۹۳۸
مانفستوی آکلید ۸۹۶	لشکر جیکب ۹۹۲
محدودیان سده و افغانستان	لشکر جبرال سبل ۹۳۳
[۸۵۷]-۸۵۸	لشکر حراسان ۵۳۴-۵۷۷
مجلس اعلاي گورنر جنرال ۹۹۱	لشکر رنجیت سنگھ ۸۷۳
مجلس هند ۹۹۱	لشکر روهري ۹۵۱
معارفات لاهلیون ۹۵۰	لشکر ریزرو بمبئی دوستده ۹۰۹
محکمه هیئت مدیره هند ۹۳۹	لشکر قاجار (قاجاریه) ۶۰۶-۸۵۳
مدرسه سندهی لارکانه ۱۲	۸۹۱
	لشکر قندهار ۷۷۶-۹۳۳

نیزه وران (نیزه دار Lancers)

۹۰۸-۹۲۱

و

وفد برطانوی ۹۹۵

وہابی ۲۶۳

۵

ہولکر (ہالکر) (سہاراجہ اندور)

۸۳۰-۹۱۷

ہیئت کنٹرول ۹۳۸-۹۴۹

ہیئت مدیرہ ہد ۹۵۱

ی

یاجوج ۳۲۰-۶۹۹-۷۰۰-۷۰۰ ح

معاهدہ مثلث لاہور ۹۸۳

ملاستہ (طریقہ) ۸۶۰

ملیشیای شروپ ہائر ۹۰۳

موزہ برطانیہ ۱۹

میرتوں اکسفورد ۷۴۹

میسون تعارفی ۹۳۲

ن

نایت آف دی آرڈر آف پرشین لائین

۹۳۱

نصرانی (نصارا) ۳۸۳-۵۰۲

۵۲۸-۵۹۱-۶۱۵-۶۶۲

۸۰۵

نقشبندی (طریقہ) ۸۳۵-۸۵۷

